هو الکریم
تعداد اوراق ۱

تفسیر علی بن حسن الزواری





بسم الله تعالی

المجلد الاول من تفسیر العالم الفاضل علی بن الحسن الزواری
المفسر المعروف [illegible] ابی الفتوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحسینی [illegible]
[illegible]
[illegible]

فاتحة الکتاب ١

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد بیحد و شکر بلا عد منعمی را سزد که شقایق حقایق قرآنی را در حدایق صدور انسانی بشکفانید
و نوابع انوار اسرار و ازهار بهار دقایق فرقانی را بشام جان و فهم ایشان رسانید و از حضیض
ذلت جهل بعزت اوج علم ترقی داد و مدار مصالح دینی و دنیوی اهل تکلیف را باحکام صحیفه
آسمانی نهاد تا در تفکر و تدبر کار فرموده بدان عمل نمایند و از فواید آن نعیم جاودانی و نعیم جاو
یابند و صلوات سامیات و تحفه تحیات زاکیات بر سید رسل و نسیم کل توکلی
و ماه منور فلک شاه ایوان نبوت ماه ایوان رسالت مخاطب بخطاب معجز نظام و ما ینطق
عن الهوی متکلم بکلام متبت انجام ان هو الا وحی یوحی محمد مصطفی و آل امجاد و عترت امجاد
او که هر یک در عرفان علم اند و چه هر کان علم خصوصا برادر اسد اصفیا و افضل اوصیا
و اجداد اهل اتی و اتما شرف بتشریف لافتی امیر المومنین و امام المتقین و صفوة العاشر علی المرتضی
المعلی المزکی صلوات الله علیهم و العلی العالی الملک الاعلی ناجب بر ارباب دین مبین و الحق
یقین متین مبرهن و معین است که الفاظ شریفه قرآنی در نهایت فصاحت و غایت
بلاغت اند و معانی لطیفه فرقانی بحکم لا رطب و لا یابس بلا حد و غایت و هر کس بقدر قوت
و توانایی از مقاصد دینی و مطالب دنیوی استنباط نموده اند و زنگ غفلت و جهالت
بصیقل از آینه ضمیر خود زدوده بلاشک دولت عاجل و سعادت آجل اندوخته
و فایده او عام است و نفعش و بعضی از ارباب تفسیر رحمهم الله العلی العلام از
برای سهولت انام بترجمه آن قیام نموده اند و در معانی آن ابواب روی خاص و عام گشوده
لیکن اکثر آن از اخبار آیات باب برکات که در شان امیر المومنین و از مناقب اهل بیت
سید المرسلین صلوات الله علیهم خالیست و از احکام آنچه مطابق و موافق طریقه
حقه جلیله ایشانست عاری نابرین بنده حقیر قلیل البضاعة علی ابن حسن الزواری
احسن الله احواله و جعل بالخیر آماله مرتکب ترجمه آن شد که التیام یافته از وی احتمال
بترجمه آن خواص بود یعنی که آنچه از آن در شان امیر المومنین و آل سید المرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین باشد با اقوال محققان اهل تفسیر رفع الله درجاتهم اظهار نماید و مرحمه



٢

از مناقب ایشان از منطوق آن مفهوم گردد اجابا آن نکند و از احکام آنچه از اقوال
در باره ایشان بعید و آن نیز که مطابق و موافق طریقه حقه ایشان باشد مبین گرداند و
ترجمه صواب علیه نور الله مرقده تا از آن در ترجمه بقدر احتیاج بشرط توافق منظور
داشته و از برای سهولت طالبان طریق الصواب را گذاشته مگر در سوره که رفیع
فاتحه فاتحه که اصل همه کتب و ام القرآنست و صحت صلوة که افضل اعمال بدنیه است
منوط بآن است و اموریکه در علوم غریبه در و هند بیج بر تنبه که رخ ایجاز را در و
مجال بید و آنست پس لاجرم طناب الطناب را کشیده و داشتن در آن اقرب
و اولیست و در باقیات بجهة ضبط و استحضار ایجاز و اختصار آنست و احری و الله
الموفق و المعین و قبل از شروع در بیان ام الکتاب فواید و نکات چند در باب
استعاذه گفته میشود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پناه میگیرم و التجا می نمایم
داخل میشوم بپناه پادشاهی بیچون و فرمانروا معبود بحق و خداوند مطلق از شر
وسوسه دیو فریبنده رانده از رحمت یا محروم شده از ریاض جنان با رمیده
گشته از طبقات آسمان بدانکه استعاذه یکی از ضروریاتست طالبان درجات
و عطیاتست و همه پیغمبران صلوات الله علیهم باستعاذه اقدام نموده اند و بواسطه
آن بفوز و فلاح دارین مشرف گشته اول نوح نبی علی نبینا بحق تعالی استعاذه نموده گفته
رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی استعاذه او را قبول
فرمود و بعد از آن دو خلعتش کرامت کرد یکی برکت و دیگری سلامت که یا نوح
اهبط بسلام منا و برکات علیک و دیگر ابراهیم خلیل علیه آن وقت که او را در منجنیق
می انداختند استعاذه نمود بحق تعالی گفت اعوذ بالله خلقنی فهو الی من شر من عصاه
فاذا بی حق تعالی قبول فرمود و دو خلعتش ارزانی داشت یکی خلت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا
و دیگری سلامت که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و دیگر یوسف صدیق علی نبینا
که ما در گفت معاذ الله انه ربی حق تعالی او را پناه داد و خلعت بهتری عصمت
داد که کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء و دیگری مملکت که و کذلک مکنا لیوسف

و دیگر موسی علیه السلام بحق تعالی پناه برده گفت إني عذت بربي وربكم أن ترجمون حق تعالی اعدای او را
داد و او را دو خلعت یکی مکالمت که وکلم الله موسی تکلیما و دوم قربت که وقربناه نجیا و دیگر
زن عمران مادر مریم علیها السلام پناه برد بحق جل و علا که إني أعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم
پناهش داد و او را دو خلعت یکی دختری نیک اختر چون مریم وإني سميتها مريم و دیگری تقبل و قبول
که فتقبلها ربها بقبول حسن وأنبتها نباتا حسنا بعد از آن مریم نیز پناه برد که إني
أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا حق تعالی پناهش داد و او را دو خلعت یکی فرزندی نجیب
چون عیسی که فناداها من تحتها و دیگری رفع تهمت از وی که قال إني عبد الله آتاني الكتاب
وجعلني نبيا وجعلني مباركا أين ما كنت وأوصاني بالصلوة والزكوة ما دمت حيا
اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به پروردگار خود پناه برد که رب أعوذ بك
من همزات الشياطين وأعوذ بك رب أن يحضرون حق تعالی پناهش داد و خلعتها
کرامت کرد یکی متبوعیت در دنیا که إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و دیگر شفاعت
در عقبی که عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا و دیگر افضلیت و ختم نبوت که
ولكن رسول الله وخاتم النبيين و دیگر دختری نیک اختر مثل فاطمه زهرا و دیگر وصی و داماد
مثل امیر المؤمنین علیه السلام که إنا أعطيناك الكوثر و دیگر نسل پاکیزه و ذریه طاهره مانند ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم
تطهيرا پس بنده مؤمن باید که بمتابعت ایشان استعاذه نماید بحضرت عزت
بتخصیص در حین تلاوت تا حق تعالی او را پناه خود دهد تا او را انزد دو خلعت
کرامت کند یکی رضا که رضي الله عنهم ورضوا عنه و دیگری لقا که مقام قرب است
که فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و استعاذه متنوع است بعضی بزبان کلمه
اعوذ گویند و بارکان متابعت نکنند این استعاذه را چندان فایده نباشد
و استعاذه حقیقی آنست که در ورود و رود شیطان و طریق اغوا و اضلال او بازشناسی
و از هر سبیل که بقصد تضلیل تو می آید سر راه بروی در بندی و ارباب مجاهده که عنان
اختیار از دست آن مکار ربوده اند فرموده اند که از ده باب در می آید اول



از باب حرص و آن از قناعت توان بست و ترجمه وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها
را نصب العین خود ساخت دویم از باب زندگانی دنیی و طول امل در می آید آن را
بخوف موت مفاجا مسدود باید کرد و این آیه را بگرید وما تدري نفس ماذا تكسب غدا
وما تدري نفس بأي أرض تموت بر دست سیم از ممر طلب راحت و نعمت در می آید
آن از زوال نعمت و سوء حساب مقابله باید نمود و تأدیب او بخوف عاقبت او بوعید
ذرهم يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الأمل فسوف يعلمون باید کرد چهارم از ممر عجب
و خود بینی در می آید آن ره گذر را بخوف عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت
از آیت فمنهم شقي وسعيد باید جست پنجم دخل و تصرف از ممر استخفاف برادران
مؤمن است آن را بحرمت باید داشت و بمعرفت حقوق ایشان مسدود باید نمود ششم
در ورود عبور دیو از ممر حسد است آن را برضا بقسمت الهی و عدل در حکم پادشاهی مقابله
باید کرد و استدلال بدلیل نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا باید نمود
هفتم از راه ریا و سمعه و طلب ثنا و خودنمایی در می آید طریق را با جلا مرها باید گرفت
و اعتماد بر کریمه ولا يشرك بعبادة ربه أحدا باید کرد هشتم از راه بخل می آید دل را
بفنای ما في أيدي الناس قرار باید داد و ببقای ما عند الله باق اقرار باید کرد نهم
راه کبر بیدینی کشاده است آن را بقوت بازوی تواضع تنگ توان ساخت و بحکم إن
أكرمكم عند الله أتقاكم بزرگی و کرامت را در تقوی و پرهیزکاری باید داشت دهم راه آمد شد
او از ممر طمع است دست طمع را از خلق کوتاه باید کرد و روی کرم بخزینه کرم نامتناهی
الهی باید آورد و آیت عالی رایت ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
لا يحتسب بدرقه راه و اعتمادگاه خود ساخت والحمد لله على هذا العود احمد الاول
اگر گویند چه حکمت است در عدول از بالله اعوذ باعوذ بالله با آنکه اول مفید حصر است
و آن ابلغ جواب آنست که اینجا اهتمام بذکر تعوذ است چنانکه اهتمام بذکر قرائت
در اقرأ باسم ربک لاجرم در هر دو محل تقدیم عامل آمد بر معمول و اینجا که تقدیم معمول اهم
بود چون بسم الله چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تقدیر عامل بعد از معمول آمد چنانچه

گوئی بسم الله ابتدا از نیز اگر در تسمیه ابتدا باسم الله اهم است چنانچه در استعاذه تعوذ
اتم است دوم عدول از فعل ماضی بمضارع یعنی نگفت اعوذ و نگفت عذت بجهت اعتبار
تجدد و استمرار تواند بود سوم لفظ اعوذ اگرچه خبر است اما بمعنی دعاست تقدیرش
اللهم اعذنی چهارم حکمت در عدول از انشا بخبر آنست که بنده اظهار فعل خود کند گوئیا
میگوید که من با وجود فتور انسانیت و قصور بشریت بعهد عبودیت وفا نمودم و
گفتم اعوذ بالله خداوندا تو بنهایت کرم و غایت فضل و رحمت سزاوارتری که بعهد
ربوبیت وفا نمائی و بگوئی اعیذک من الشیطان الرجیم بنده چو من تو پناه خواستی
با وجود ضعف بشریت من چگونه پناهت ندهم با کمال قدرت و قدرت ربوبیت
الکلمات بباید دانست که مقصود از استعاذه منحصر نیست در دفع وسوسه
شیطان مرید اما چون معظم مقاصد دفع و رفع آن مقاصدست ازین جهة تخصیص یافته
در قرآن مجید و اگر مستفید بصدق نیت و خلوص طویت قصد جمیع مضار دینیه
و اخرویه نماید ثمره و نفع آن بیابد در ساعت نکته اول اعوذ بالله عروج است
از خلق بحق و از ممکن بواجب مطلق زیرا که کلمه اعوذ اشارتست بالتجاء تمام از همه جهات
و بالله عبارتست از معبودی که قادرست بتحصیل کل خیرات و دفع کل آفات و هر که او
شناسا گردد بمقصود شناخت حق حاصل گردد او را ابواب فتوح یا که او را [illegible]
بکل معدوم و هر که دانست خود را با اختلاف احوال نیز در کار را [illegible]
جلال و سمت کمال و هر که معرفت خود حاصل کرد بی گمان معرفت حضرت عزت
حاصل نمود بوجوب بقدر عرفان دوم سر استعاذه التجاست بقادری که دفع آفات
و قراءت قرآن اعظم طاعاتست و در نقل آمده که تلاوت قرآن کس را از سوال باز
دارد حق تعالی بهتر از آن با دعطا فرماید ازینست که اختصاص یافته استعاذه بقراءت
سیم زد فرار از عدو و عذر میگوئی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد از استقرار در
پناه حضرت کریم ستار بزبان حیرانی که بسم الله الرحمن الرحیم چهارم استعاذه
تطهیر لسانست از آنچه جاری شده از غیر ذکر ذی الجلال و چون طهور بطهور رسید استعاذه





صلوة حقیقی بحصول پیوست که ذکر الله است یعنی بسم الله در ان حال پنجم عبد مامورست بمحاربه
عدو ظاهر که قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و بمحاربه عدو باطن که ان الشیطان
لکم عدو فاتخذوه عدوا و هرگاه که مقاتله دشمن ظاهر میکنی ملک امداد بتقدیم
میرساند که یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة المسومین و هرگاه که محاربه عدو
باطن می نمائی ملک اعانت نمیتواند کرد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و معروفست
که محاربه عدو باطن اولی است چه اگر عدو ظاهر غلبه کند دین و یقین باقی ماند و این کس
ماجورست و اگر عدو باطن غالب آید آنکس از مغبونینست و اگر دشمن ظاهر کشت
او را شهیدست و اگر عدو باطن او را انتقیه انداخت طریدیست و خلاص از شر او نیست
مگر خلاص بوسیله استعاذه پناه بردن بحضرت کارساز ششم در حدیث قدسی وارد است
که اگر طالبی خواهد که سلطان معرفت در حجره دل او بر سریر محبت نشیند پس باید که او را
از لوث شیطنت پاک سازد و باستعاذه بپردازد تا سلطنت معرفت در و قرار
یافته او را با انواع عنایات بنوازد هفتم شیطان در حق بنی آدم قسم یاد کرد که
انه لمن الناصحین فدلیهما بغرور و در بارهٔ پسران قسم یاد نمود که لاغوینهم اجمعین
پس اگر خواهند که از غرور او ایمن گردند و از اغوای او سالم نشینند استعاذه را
پناه خود سازند تا از شر او سالم مانند هشتم چون اسم الله در میان اسمار
الله تخصیص یافته از برای استعاذه دلالت تمام دارد بر آنکه دشمن آدمیان که شیطانست
در غایت قوت و استیلاست و دعا و ازین جهة استعاذه مخصوص گشته باسمی
که جامع جمیع صفات کمالیه است پس گوئیا که در دفع او یاد کرده حق سبحانه و تعالی
را با جمیع صفات یعنی گفته اعوذ بالله الحق در العالم الخبیر الحکیم الذی لا یخفی علیه شئ من
المکنات و غیرها من الاسماء الحسنی من الشیطان الرجیم نهم حق جل و علا میفرماید که
که بندگان من او را نمی بینند و او ایشان را می بیند پس اگر خواهند که از کید او ایمن گردند
التجا برند به بصیری که شیطان را بیند و شیطان او را نبیند یعنی بگویند اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم دهم الف و لام شیطان از برای جنس است یا عهد استعاذه [illegible]

فاتحة الکتاب

ازان جنس مطلق خواه مرئی و خواه غیر مرئی و اگر انبرای عهد نیز دارند شاید باشد زیرا که او با تبع
داخل باشند یازدهم استعاذه که قبل از بسمله میکند و مفید آنست که دشمن شما شیطان رجیم است
و حضرت معبود رحمن رحیم پس حذر کنید از شیطان رجیم تا واصل گردید برحمن رحیم دوازدهم
شیطان عدو غالب است که اِنَّهُ یَرٰیکُم هُوَ وَقَبِیلُهُ مِن حَیثُ لَا تَرَونَهُم و حق جل و علا حبیب
غالب که وَاللهُ غَالِبٌ عَلیٰ اَمرِهِ پس هرگاه که قصد کند تا دشمن غالب هیچ نشود پناه بر
حبیب غالب تا از شر او نگاه دارد سیزدهم تعوذ استیذان است از خدای تعالی
از جهت مکالمه بقرآن چه هر که بحرم سرای پادشاهی خواهد که بار یابد بی دستوری وی و استیذان ها
بار نیابد پس چون بنده خواهد که بحریم حرم قرآنی راه یابد استیذان وی بتعوذ تواند بود پس
امر باستعاذه باین جهت نیز بود چهاردهم دشمن دوست را دشمن گرفتن نشانه محبت است
و از غیر دوست بدوست گریختن تتمیم عبودیت و امتثال اوامر الله نمودن تقدیم طاعت
و ترسیدن از کسی که از خدا نترسد اظهار مسکنت و التجا بخدای تعالی بردن تاکید مبالغت
و جمله این معانی در ضبط استعاذه مذکورست لاجرم بنده بآن مامورست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بحق بسم الله الرحمن الرحیم سوره فاتحة الکتاب مکیه و مدینه و هی سبع آیات
بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنم بنام خدای سزای پرستش نیک
بخشاینده بر خلق بوجود و حیات و روزی دهنده در کل اوقات مهربان بر ایشان بجا
و محافظت از آفات الحمد لله رب العالمین ستایش و آفرین که از ازل تا ابد موجود و معلوم
بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال مر خدای راست که مسمی و موصوف بهمه اسما و صفات
کامله و آفریننده و پرورنده و تربیت کننده و سازنده کارها عالمیانست از ملایکه و جن
و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات و غیر آن الرحمن الرحیم بخشاینده وجود
بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان بخشاینده دیگر بار بر آفت بر مومنان و در آوردن ایشان
به بهشت جاودان مالک یوم الدین خداوند روز جزا متصرف در ان روز بهرچه خواهد
یا حافظ اعمال بندگان یا قاضی روز حساب یا جزا دهنده در ان روز از هر باب
ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و خاص از





از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و در برآمدن حاجات و سایر حوایج و مهمات اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم ما را راه نمای به راه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه وسط
بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را در راه راست که دین اسلام است
و طریق آل سید انام علیهم الصلوة و السلام که طریق نجاتست و موصل باعلی درجات چنانچه
ثقات روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده که راه راست راه اهل البیت ماست
راه آنکسانی که بفضل خود انعام فرموده بایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و امامت
و خلافت و عصمت و شهادت و صلاحیت و طاعت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
نه راه آنکسانی که خشم گرفته برایشان مثل کافران و جهودان و نه راه گمراهان مانند ترسایان
و مخالفان خاندان که در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند و گمراه گشته و مرویست از اهل البیت
علیهم السلام که قرآن چهار ربع است ربعی در شان ماست و ربعی در باب دشمنان و ربعی در باب
فرایض و احکام و ربعی در قصص و امثال و چون قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش
آیه است و آیات احکام پانصد پس مراد از ربع یا بیشتر آنست که ربع حقیقی نیست که جزو وی
از چهار جزو متساوی المقدار باشد بلکه ربع باشد باعتبار معنی یا آنکه فرایض و احکام نیز فقهیه و اصولیه
می باشد پس امامت مذکوره در فقهیه باشد نه در اصولیه احکام تمام ربع حقیقی در فرایض و
احکام باشد والله اعلم در بیان فاتحة الکتاب دو مطلب است اول در بسمله دوم در باقی فاتحه
و در و چند مبحث است و خاتمه المطلب الاول باید دانست که بسمله جزو فاتحه است و در جمیع
سور قرآنی نیز جزوست و در بیان بسمله مسایل ست اول بعضی از اهل تفسیر برانند که ذکر اسم
مقحم است و معنی بسم الله بالله است چنانچه فرموده که ویذکر فیها اسمه ای و یذکر هو و فرموده تبارک
اسم ربک ای تبارک ربک و سبح اسم ربک و گویند در قرآن چهار کلمه صله می باشد و آن
اسم و وجه و کاد و طفق مثل و اذکر اسم ربک و یبقی وجه ربک و سبح اسم ربک و لم یکد یریها
وطفقا یخصفان و حکمت در زیادتی اسم اینجا آنست که بعضی میگویند که اسم را در بسم الله زیاده
کردند از برای تبرک و استعانت و بعضی دیگر میگویند تا فرق شود میان یمین و تیمن مثلا اگر گفتی
بالله فقط قسم بودی پس از اراده آن بذکر اسم نمود و لیکن جمهور برانند که اسم اینجا زاید نیست

بلکه مقصود دست و مراد ازان ابتداست بذکر اسماء حسنی که حق تعالی خود را بآن نامها خوانده است
و فرموده وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا و در ذکر اسماء حسنی دو چیز مرادست یکی ثناء حضرت
او دیگر قضاء حوایج بذکر آنها و اهل اشارت گفته اند که ذکر اسم از برای بیان کمال خلق فرموده که اگر
افتتاح کتاب بالله میکند قلوب ارباب انتباه از هیبت تجلی الله میگداخت مگر آنکه او را محفوظ
داشتی در کنف حفظ و حمایت خویش پس چون تاب آفتاب تجلی جلال و عظمت الله را حجاب
اسم متواری ساخت قلوب سالکان در سایهٔ آن بروح و راحت جمال لطف بکمال پرورش
داده و ازینجاست که اهل تحقیق گفته اند که الاسم هو واسم الحق على اهل معرفة یعنی اسم آن مهر
خدای تعالی است که دلهای اهل معرفت را بآن داغ میکنند دویم ارباب تفسیر رحمهم الله دو وجه
فرموده اند در معنی تعلق اسم الله بقرائت یکی تعلق کتب تعلم که بای استعانت باشد بآن معنی که
گویا فعل آن معتقد بنیت شروع مگر بعد از تصدیق یاد کردن الله کما قال رسول الله صلعم كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ
لَمْ يُبْدَأْ فِيهِ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ أَبْتَرُ یعنی هر کاری ذی شانی که ابتدا کرده نشود در وی
ببسم الله پس آن ابترست یعنی ضایع و ناقص است و یکی دیگر تعلق دیسابات که بمعنی مصاحبت
باشد چنانچه تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ یعنی متبرکا باسم الله اقرا و این وجه اعذبست و احسن اما اعذب
از جهته آنکه این داخل است در عربیت چه هر کس بدین اطلاع ندارد و دیگر آنکه او در اعادت تمام شبه
بعضی استعمالات بخلاف اول که بواسطه ابتدال و امتهان شایع است و اما احسن از برای
آنکه اسم الله را بمثابه آلت داشتن از ادب دور است و از عدم مهجوریت آلت من حیث انها آلت
مقصود بالذات نمی باشد و اسم الله اهم و اقدم شی است و آنکه خدای تعالی آنرا بر السنه عباد
جاری ساخته از جهت تعلیم ایشانست که چگونه بآن تبرک جویند و تعظیم نمایند و الحمد لله تا آخر نیز
ازین قبیل است و لهذا بتعلیم مسلمان موسوم گشته چنانچه در اسمای فاتحه سمت تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی سیوم مستحسن شمرده اند تفخیم لام و تغلیظ لفظ الله را بعد از فتحه و ضمه دون
کسره تا فرق شود میان آن کلمه جلیله و میان لفظ اللات که اسم بت است و ذکر کرده اند برای آنکه
تفخیم مشعر است بتعظیم و بسبب آنکه لام را تغلیظ کرده میکنند بطرف لسان و غلیظ گفته می آید
بهمه زبان و آنچه در عمل اکثرست در ثواب ادخل است همچنان که در توریة وارد است این مضمون

برده



دوست دارد خدا او را بتمام دل خود و نقل از کثره بلام غلیظ ثقیل است بر لسان زیرا که همچو صعود است
بعد از انحدار چهارم بای بسم الله را ملند می نویسند تا دلالت کند بر همزه وصل محذوف و یا اشت
که میخواهد که افتتاح نماید بکلام الله که بحرف معظم و لهذا بعضی از ولاة میفرموده اند که دراز
بکشید با را و روشن گردانید سین را و مد و مبیا رید میم را در بسم الله از جهت تعظیم کتاب
الهی و اهل اشارت درین باب بشارتی داده اند که با حرف منخفض و پست است در صورت
پس چون متصل شد بکتب لفظ الله بلند و مرتفع میگردد پس دور نیست که دل بنده مؤمن
که متصل شود بقرب حضرت باری و تجلی آثاری بر وجلوه نماید بحکم قلب المؤمن عرش الله رتبهٔ
او بلند و منزلت او ارجمند گردد پنجم اتیان لام تعریف در خط در لفظ الله بر اصل است
چنانچه در سایر اسماء معرفه بلام و اما حذف او قبل از ها از جهت کراهت اجتماع حروف متشابه است
در صورة عند الكتابة و از برای آنکه مشابه اللات میگردد و در کتاب اهل اشارت فرموده اند
که اصل در الله الاله بوده که شش حرفست و بعد از تصرف چهار حرف باقی مانده همزه و دو
لام و ها و همزه و ها از اقصای حلق اند و لام از طرف لسان و این مناسبت تمام دارد بحال عبد
که ابتدا در حال او از مقام نکرت و جهالت است اندک اندک ترقی میکند در علم و معرفت
تا بنهایت مرتبه وسع و طاقت بشریت میرسد و در عالم مکاشفات و انوار مشاهدات
بسر حد ذات و صفات ترقی می نماید تا منتهی میگردد و فانی در بحر تجلی و حقیقت النهایه هی الرجوع
الی البدایه تحقق می پذیرد و اما حذف الف پیش از نون از الرحمن جایز نیست در خط اگر بنویسند
حسن است ششم اسم یکی از اسماء عشره است که بنا کرده اند اوایل او را بر سکون و آن اسما
اینست ابن ابنة انتم امرأة اثنان اثنتان اسم است ایمن و اسم نزد اهل بصره در اصل سمو بدلیل
تکثیر او بر اسماء و تصغیر او بر سمی و تعریف او بر سمیت پس اشتقاق او از سمو باشد که بمعنی علو
و رفعت است زیرا که رفعت میدهد هر مسمی را و شعار است مراد را و نیز گفته اند که لفظ معرف است
از برای معنی و معرف مقدم است بر معرف در معلومیت پس او مستعمل باشد بر او و مقدم و
عجز او را حذف کرده اند چنانچه در ید و دم پس دو حرف باقی ماند اول از حرفین متحرک بود و دویم
ساکن چون ساکن را متحرک ساختند از برای اعراب ساکن کردند متحرک را بجهة اعتدال پس احتیاج شد

بهمزهٔ وصل یا ابتدا بمتحرک کرده شود و وقف کردند بر ساکن حذرا از لکنت و اشاعت و بعضی رد
میکنند همزه را و سین را بحال خود میگذارند کسره و گاه سین را ضمه میدهند و سُم میگویند و نزد ایشان
اصل او سمو است و نزد اهل کوفه اشتقاق او از وسم است و سمت یعنی علامت است زیرا که
او علامت معرف است و این قول ضعیف است که اگر اینچنین می بود در آینه تصغیر او وسیم و جمعش
اوسام تذنیب بعضی از متکلمین بر آنند که اسم غیر مسمی و غیر تسمیه است و اشعری از ثابت
اگر مراد از اسم لفظ او است مقرر است که اسم غیر مسمی است زیرا که آن لفظ مولف است از اصوات
منقطعه و مرکب از حروف مجتمعه و مختلف است باختلاف امم و اعصار چه اسم گاهی موجود است
و گاهی معدوم همچو لفظ معدوم و منفی و مانند آن و گاه قضیه بعکس است مثل حقایق که وضع
نشده بازای ایشان اسما و گاهی متعدد است مثل اسماء مترادفه و اسماء الهی و گاهی متحد است
با وجود تعدد مسمی همچو اسماء مشترکه و نیز از بودن اسم اسم بازای جنس مسمی از برای اسم
از باب اضافه است مثل مالکیت و مملوکیت و بلاشک متضایفان متغایران اند و مشکل نشود
این بانکه تشخص عالم است بنفس خود زیرا که بالاعتبار متغایر اند و نیز از تلفظ بعسل لازم نمی آید وجود
حلاوت در لسان و از تلفظ بنار وجود حرارت در زبان و بعضی دیگر گویند که اسم عین مسمی است
چه حق تعالی فرموده که تبارک اسم ربک بجای تبارک ربک و جواب این آنست که همچنانکه
واجب است تنزیه ذات حضرت خالق از نقایص واجب است تنزیه اسم او نیز از چیز نالایق
و نیز گاه هست که لفظ اسم را زیاده میکنند مجازا کقول القایل الی الحول ثم اسم السلام علیکما
و تسمیه نیز مغایر مسمی و اسم است و در تحقیق این بعضی از علما محققین آورده اند که اسم لفظیست
موضوع از برای معنی و باین تعریف هر انواع کلمه را شامل کرده و گاه باشد که تقیید سازند
باستقلال و تجرد از زمان تا در مقابل فعل و حرف افتد چنانکه مصطلح نحات است و اما مسمی معنی
را گویند که اسم بازای وی موضوع باشد و تسمیه عبارتست از وضع اسم در برابر معنی و
گاه باشد که تسمیه گویند و مراد ذکر شی باشد باسم وی چنانکه گویند سمی زید او لم یسم
عمرو و مغایرت میان این مرتبه اظهر است اما خفایی که هست در آنست که اسم نفس مسمی است
چنانکه مذکور شد و خلاف در این آنست که آنکس که الله گفت وی ذاکر اسم حق است

و یا



و یا ذاکر حق انکه اسم را غیر مسمی میگویند میگوید او گوید ذاکر اسم الله است نه ذاکر الله و چون
اسم غیر حق است پس او ذاکر غیر حق باشد جواب میگویند که اسم و مسمی اینجا یکیست تا ذاکر اسم
الله ذاکر الله باشد و کلمهٔ جلیله لا اله الا الله مفید توحید بود و ذوق نباشد برین تقدیر میان
آنکه گویند ذکرت الله و این قول راجع بآن میشود که اسم را زیاده کرده باشند چنانکه گذشت
و وضع اسما و افعال سابق است بر وضع حروف زیرا که حروف رابطه است میان اسما و افعال
و مراد ازین حروف حروف موضوعه اند نه حروف هجا چه آنها موضوع نیستند از برای معنی بلکه از برای
فرض ترکیب اند و ظاهر نزد اهل عربیت وضع اسما نیز سابق است بر وضع افعال زیرا که اسم
لفظیست که دلالت میکند بر ماهیت و فعل لفظیست که دلالت میکند بر حصول ماهیت از برای شی
یا اشیا در زمان معین پس بنا برین اسم مفرد باشد و فعل مرکب و مفرد سابق است بر مرکب
طبعا پس بالوضع نیز سابق باشد بجهة توافق در میان ایشان و نیز فعل محتاجست بفاعل و فاعل محتاج
نیست بفعل و نیز اسم مستغنی است در افاده از فعل و بعکس نیست و اظهر نزد محققان این
فن آنست که اسما ماهیات سابق اند بالرتبه بر اسماء ذوات قایمه بانفسها زیرا که معرفت
ذوات ما را حاصل نمیشود مگر بتوسط صفات قایمه بذوات و معرف می باید که معلوم باشد
قبل از معرف پس مناسب سبق اوست در ذکر نیز و اسما واقع بر مسمیات نه است اول
اسمیست که واقع میشود بر ذوات دویم اسمیست که واقع میگردد بر شی بحسب آنکه
جزویست از اجزای او مثل وقوع حیوان بر انسان سیم اسمیست که وقوع او بر وی بواسطه
صفت حقیقه است که قایم است بذات همچو اسود و حار چهارم اسمیست که واقع است بر و
بحسب صفت اضافیه مانند معلوم و مفهوم و مالک و مملوک پنجم اسمیست که واقع است بر وجهه
صفت سلبیه مثل اعمی و فقیر ششم اسمیست که واقع میشود بر وی بصفت حقیقیه یا صفت اضافیه مثل
عالم و قادر نزد آنکس که قایل است بانکه علم صفت حقیقیه است و او را یک نوع اضافه است بمعلومات
و برین سبیل است قدرت هفتم صفت حقیقیه است یا صفت سلبیه مفهوم مجموع قادری که قاصر
عاجز نیست از هیچ چیز و عالمی که جاهل نیست بچیزی هشتم صفت اضافیه است یا سلبیه مثل لفظ
اول که معنی او سابق غیر مسبوق است نهم صفت حقیقیت است با صفت اضافیه و سلبیه و ظاهر

اسمی از اسما یافت نشود که خارج باشد ازین اسما ارتسعه والله اعلم علما را اختلاف است که آیا اسمی
را بجهت ذات مخصوصه باری تعالی وضع کرده اند یا نه بعضی بر آنند که بازای ذات او اسمی نیست زیرا
که حقیقت واجب الوجود چون مدرک بشر نیست پس چگونه موضوع تواند بود از برای اسم مخصوص
بذاته و فایده بر آن چون مترتب تواند شد و بعضی در جواب گفته اند که بلاشک ادراک تام عبارت
از احاطه تامه است و ممکن نیست که محاط احاطه کند بمحیط خود و که حق سبحانه و تعالی بهمه اشیا محیط است
پس هیچکس ادراک او نتواند کرد کما ینبغی سوی خود دانش اما وضع اسم بازای ذات باری منافی عدم
ادراک او نیست کما ینبغی و لیکن منافی اعدم ادراک اوست مطلقا پس بنابرین جایز است که کسی که
این آثار بدیعه و صنایع عجیبه از و بفعل می آید و بدین وجه آثار و لوازم او مدرک میگردد و مسمی باین
لفظ است و هرگاه که واضع حق جل و علا باشد او خود مدرک ذات خود است کما ینبغی پس او
اسم مخصوص وضع کرده باشد بازای ذات عالی خود که شرکت نداشته باشد در و غیر او و حقیقة
و هرگاه که وضع اسم از برای حقیقت مخصوصه ممکن باشد پس سزاوار آنست که آن اسم اعظم
اسما باشد و اشرف اذکار زیرا که شرف علم و ذکر بسبب معلوم و مذکور است پس اگر بنده از
بندگان الله بواسطه قرب آن درگاه اتفاق افتد که برین اسم اعظم مطلع گردد بر وجهی که معنی او
بر منجلی شود دور نیست که عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد او گردند و سر از طاعت او
نه پیچند و خرق عادات که از انبیا و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بظهور می آید ازین مقوله است
و در اسم اعظم اختلاف است بعضی گویند ذوالجلال والاکرام است و دیگری گوید الحی القیوم
و سند هر یک حدیث نبوی است و دیگران گویند اسماء الله تمامی اسما عظیمه است و میان ایشان
تفاوتی نیست باین معنی که اسم اعظم اد نیست بآنکه اگر کسی دل خود را از غیر صافی سازد و از حجابات
و شبهات متحلی گردد و بر رضا و خشنودی حق تعالی متحمل شود و از جاده مستقیمه انحراف ننماید هر اسمی
از اسماء الهی که او یاد کند نظر باو اسم اعظم است و طایفه دیگر گویند که اسم اعظم الله است
که آن اسم ذات است و آن اشرف است از اسم صفت چنانکه ذات اشرف است از صفت و مجموع
صفات داخل است در ذات و عکس نیست و دیگر آنکه در قرآن این کلمه جلیله را دو هزار و
پانصد و شصت محل ذکر فرموده اند از بسیاری محبت که حضرت عزت را نسبت باین اسم بوده

همانکه

همانکه وارد شده مَن اَحَبَّ شَیئاً اَکثَرَ ذِکرَهُ یعنی کسی که دوست دارد چیزی را بسیار کند یاد آن چیز ٨
و مؤید این قول آنست که اسما بنت زید روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده که اسم اعظم
درین دو آیه مذکور است که وَاِلٰهُکُم اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحمٰنُ الرَّحِیمُ و فاتحه سوره آل عمران
که اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ و آنحضرت فرموده که دعا کننده باسم اعظم دعای او باجابت
مقرون گردد و آنچه خواهد ببرکت اسم اعظم بیابد اما بشرط ولایت اهل البیت علیهم السلام
چنانکه منقولست از ابی الحسن علی الهادی عم دعای بنده مقبول نمیگردد بدرگاه الهی لیکن بشرط
دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما و تمام اعمال ازین قبیل است که بشرط دوستی ایشان مقبول است
و محمد بن مسلم روایت کرده که من گفتم بابی جعفر محمد الباقر یا ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که ما بسیاری از مخالفان شما می بینیم که انواع عبادت میکنند و خضوع و خشوع و تضرع و نیاز
بسیار می نمایند بدرگاه الهی آن هیچ نفع و فایده دارد برای آنها فرمود که نه شک در ما و بآن دعا
و عمل فایده ندارد و حق تعالی قبول نمیکند عمل آن بنده را و منقولست از حضرت سید الساجدین
امام زین العابدین علیه السلام که از حق درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در واقعه نمود
که بگو اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِاِسمِکَ اَللهُ اَللهُ اَللهُ اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظیمِ
ببرکت این کلمه هر چه از حق خواستم کرامت فرمود و اما اسمی که دلالت میکند بر معنی بحسب جزوی
از اجزای او و آن در حق باری تعالی محال است و آن اطلاق روا نیست زیرا که ذات عالی او بری و
منزه و معراست از شایبه ترکیب و هیچ وجه متصور نیست و اما اسمی که دال است بحسب صفت
حقیقت که قایم است بذات مخصوصه یا آنست که این صفت وجود است یا کیفیتی است از کیفیات
وجود یا صفت دیگر است مغایر وجود و کیفیات پس سه قسم ازین تردید حاصل شد قسم اول
اسماء داله بر وجود بعضی از آن شی است و جایز است اطلاق او بر حق تعالی نزد اکثر لقوله تعالی
قُل اَیُّ شَیءٍ اَکبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِیدٌ بَینِی وَبَینَکُم و کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجهَهُ یعنی ذاته
و در خبر است که کان الله و لم یکن شی غیره بود خدای تعالی و نبود شی غیر او و دیگر آنکه شی عبارت
از چیزی که صحیح باشد که بداند که خبر از و توان داد و این بر ذات باری تعالی رواست و حجت
مخالف آنست که در تنزیل وارد است که اَللهُ خَالِقُ کُلِّ شَیءٍ پس اگر او شی باشد لازم آید که او

خالق نفس خود باشد جواب گفته اند که این از قبیل استثنای عقلیست و او تخصیص یافته بدلیل عقل و دیگر
از آن اسما موجود است و اتفاق اهل اسلام بر آنست که جایز نیست اطلاق این اسم بر خدای تعالی چه معنی
قول موحد لا اله فی الوجود الا الله است و دیگر ذاتست و بلا شک اطلاق او جایز نیست زیرا که صادق
بر هر حقیقی که او ذات صفاتست یعنی صاحب صفات قایم باو و دیگر نفس است قال الله تعالی تعلم ما
فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و حضرت رسول صلعم فرموده که انت کما اثنیت علی نفسک ای ذاتک
و حقیقتک و دیگر شخص است که آنحضرت فرموده که لا شخص اغیر من الله و مراد به شخص حقیقت متعینه
ممتاز است از ما عداه و دیگر نور است که الله نور السموات و الارض و نیست مراد ازو آنچه مشاهد
کیفیت مبصره باشد بلکه مراد ازو آنست که او ظاهر بنفسه است و مظهر بغیره چه اظهار و ظهوری
فوق ظهور و اظهار او نیست زیرا که او واجب الوجود لذاته است ازلا و ابدا و معبودیت که مخرج
جمیع ممکنات است از کتم عدم بفضای وجود پس او نور الانوار باشد و پس تعالی و تقدس و بعضی
دیگر از آن صورتست و در خبر وارد است که ان الله خلق آدم علی صورته ای التی کان علیها یعنی تولد
او از نطفه و دم نبود و جنین و رضیع بر صورت نمود بلکه حق تعالی بقدرت کامله خود او را
دفعة رجل کامل خلق کرد یا آنکه مراد از صورت صفت باشد چنانچه میگویند صورت این مسئله
یعنی خلق کرد او را بر صفت خود با آنکه او را خلیفه ساخت در زمین و بتصرف او داد جمیع احکام آن
همچنانکه نافذست حکم حق تعالی در جمیع عالم و ممکن است که مراد بصورت اشارت باشد بوجه مناسبت
که میان هر علت و معلول میباشد زیرا که ظلمت از نور صادر نشود و نور از ظلمت و بعضی دیگر از اسما
جوهر است و آنرا اطلاق میکنند بر واجب الوجود بآن معنی که هر گاه یافت شود وجود او محتاج بمحل نباشد
که قایم گردد باو و مستغنی باشد از محل زیرا که این معنی است از آنچه وجود او زاید باشد بر ماهیت
او اما اطلاق این بر معنی دیگر ممکن است و او آنست که بذاته قایم باشد و محتاج نباشد بشئ در شئ
اصلا لیکن اذن شرع وارد نشده باین اطلاق پس واجبست امتناع ازو و دیگر جسمست و آن اطلاق
نیز جایز نداشته اند مگر مجسمه پس اگر اراده کنند بجسم جوهری که قابل ابعاد ثلاثه باشد این معنی بر خدای
تعالی محال است از جهت لزوم ترکیب و تجزی و اگر معنی دیگر خواهند که بذات خالق باشد قایم بنفس
مستغنی از محل اما اذن شرع وارد نشده باین اطلاق پس امتناع نیز ازو لازم باشد دیگر ماهیت





و ماهیت است یعنی حقیقی که سوال کنند ازو بما هی و ثبوت دال برو لفظ است و این اطلاق نیز بادی
هر گاه از آنها حقیقت و ذات مخصوصه اراده کرده شود لکن من حیث الشرع که تجویز نکرده باشند
و دیگر حق است و مفهوم است که او احق اشیاست باین اسم الا جب ذات که او موجود حقیقی است
که عدم و زوال برو روا نیست و دیگر از آن حیثیت که گفته اند که این خبر حقست و صدق بلا شک آن
خبر احق و اصدق است و اما سبب آنکه میگویند که این اعتقاد حقست اینچنین است زیرا که اعتقاد
وجود و وجوب او احق و اصدق و اصوب اعتقادات مطابقه است قسم دوم در اسما
دال بر کیفیت وجود و بعضی از آن اسما قدیم است و آن در لغت مفید طول مدت است و در شرع
اقدس مرادف اوست ازلی و اما اراده کرده اند ازین دو مفهوم آنکه اول نبوده باشد او را در
طرف ماضی مثل ابدی در جانب مستقبل و همچنین است سرمدی که اشتقاق او از سرمدست که بمعنی تعاقب
و توالی است و زیاده کرده اند میم را از برای مبالغه و میخواهند نسبتی کردن این الفاظ است آنکه حق
سبحانه و تعالی منسوب است بعدم بدایت و نهایت در طرفین امتداد و بمیم که حسی بزمان است
و دیگر ازو ممتد و مستمر است و اراده کرده اند از آنها تلاحق اجزا و تعاقب ابعاض را تحقیق نیست
و این الفاظ صحیح است اطلاق او حقیقة بر زمان و زمانیات اما در حق عالم الخفیات جل ذکره
صحیح نیست مگر بر سبیل مجاز بعد از توقف و بعضی دیگر باقی است کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام و این معنی مفید آنست که باری تعالی احق اشیا باشد باین اسم و دیگر
دایم است و او مثل باقیست و دیگر واجب الوجود است یعنی ذاتی که تقاضای وجود او کند
و بالذات ازو منفک نشود ابدا پس ممتنع الفنا و ممتنع العدم باشد ازلا و ابدا و لهذا میگویند
که خدای یعنی خود آی بآن معنی که آمده است بنفس خود و بود قایم است نه بغیر و دیگر ازو کان
قال ان الله و کان الله علیما حکیما و در بعضی ادعیه از حضرت رسول صلعم منقولست یا کاینا
قبل کل کون و یا حاضرا مع کل کون و یا باقیا بعد انقضاء کل کون و درین لفظ کان مفید حصول
و ثبوت و وجود است الا آنست که آن نیز دو قسم است یکی از آن مفید حصول شئ است در نفس
و دیگری مفید موصوفیت شئ است بشئ و اول تام است بواسطه اسناد او بآن شئ و آن کان
تامه است و ثانی تام نمیشود مگر بذکر دو شئ و آن ناقصه است مثل کان زید عالما یعنی حاصلست موصوفیت

زید بعلم و اطلاق این دو اسم بر حق تعالی جایز است قسم سیم در صفات حقیقیه که مغایر و موجود اند
مثل قادر و عالم و حی و غیر ذلک معتزله و فلاسفه منکر اند قیام مثل این نوع صفات بذات واجب الوجود
دلیل ایشان انکه واجب الوجود لذاته واجب است که واحد باشد از جهات وحدت پس اگر
این صفت واجب الوجود است لازم می آید شریک باری با انکه جمع میان وجوب ذاتی و میان بودن
او صفت از برای غیر و صفت متغیره بموصوف محال است و اگر آن صفت ممکن الوجود است پس
لابد است او را از علت موجده و محال است که آن علت حق تعالی باشد زیرا که قابل شی فاعل آن
شی نمی تواند بود و نیز ذات او اگر کامل است از تکمیل آن صفت پس ذات او بدون آن صفت کامل باشد
در علیت و هو المطلوب و اگر کامل نیست لازم آید نقص که منافی وجوب وجود است و
مثبتین از متکلمین انکه گفته عالم واجب است که عالم و قادر و حی باشد و حال انکه ما تفرقه میکنیم میان
انکه ذات الله ذات و میان ذات الله عالم او قادر و حی و این دلالت میکند بر مغایرت
میان ذات و صفات و آنان که اثبات صفات حقیقیه میکنند میگویند که علم صفتیست که لازم است
تعلق او بمعلوم و قدرت صفتی است که لازم است صحت تعلق او بایجاد مقدور و صفت عبارت لازم
از نسب و اضافات در حق باری تعالی نمی باشد که صفت حیات اگر گویند که او عبارت از
درّاکیت و فعالیت است با انکه باین اعتبار صحیح است که عالم و قادر باشد و گویند بعضی که صفات
باری تعالی عین ذات اوست و عالم و معلوم واحد بالنسبه اند نظر علم او و مغایرت میان اینها
بالاعتبار است چنانکه در کلام مبین شده و شمه ازین در صفات اضافیه مذکور خواهد شد ان شاء الله
و محققان گفته اند که حیات عبارتست از بودن شی بحیثیتی که صادر شود از و چیزی که از ایشان
او ان باشد که صادر تواند شد که اینها صادر شود و بلا شک حق تعالی بان اشیا احق است زیرا
که وجوب وجود مقتضی اتصاف اوست بجمیع صفات کمالیه و صدور اشیا ممکنه از و بروجه افضل
و اکمل و لهذا حضرت حق تعالی مدح فرموده خود را به اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و عَنَتِ
الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و اما اسما داله بر صفات اضافیه بعضی از و تکوین است و آن نزد معتزله
و اشعریه نفس تکوین است و غیر ایشان بر غیر آن رفته اند مذهب معتزله و اشعریه آنست که صفت
مساة بتکوین اگر موثر است بر سبیل صحت پس آن قدرت است لا غیر و اگر بر طریق وجوب است

لازم



لازم می آید که او سبحانه موجب بالذات باشد همچنانکه قول حکیم است نه فاعل مختار و نیز اگر
از صفات قدیمه است لازم می آید قدم آثار و اگر از صفات حادثه است محتاج میگردد بتکوین
دیگر و این موجب تسلسل است و دیگران گفته اند که او عبارت از صفت اضافیه فقط نیست
بلکه او عبارتست از صفت حقیقیه موصوف بصفت اضافه چه بودن او بانکه موجد است عقلا متغایر
بودنست بانکه قادر است زیرا که قادر بر فعل گاه ایجاد کند و گاه نکند و بعضی دیگر معلوم و محمود
و مسبح و ممجد است و معزز است که او مسبح است بکل لسان و ممدوح است نزد هر انسان
و چون این نوع اضافات غیر از قبیل شابه است پس اسمای ممکنه از برای ذات باری یجب
این نوع از صفات بغیر شابهه مطلق باشد و بعضی دیگر از ان الفاظ متقاربه اند مثل موجد و
معنی او موثر است در وجود و محدث و او اخص است چه موجود گردانیدن اوست بعد از عدم
و کون مثل موجد است و دیگر منشی و معنی او انشا کننده است بر تدریج و مبدع و مخترع و معنی
ایشان ایجاد دفعی است و مثل آنها است فاطر و صانع و اما خلق بمعنی تقدیر است و آن در
حق باری تعالی راجع میگردد بعلم و اما باری آنست که ایجاد کند شی را بر وجهی که موافق مصلحت باشد
و بعضی دیگر الفاظیست که دلالت برایجاد شی بعینه و آنها نیز قریب بغیر شابهه اند و بعضی دیگر
از ان الفاظ اند که دلالت دارند برایجاد نوع فلانی از جهت حکمت فلانیه مثلا اگر منافع
را خلق کرد نافع است و اگر الم را آفرید ضار است و اگر حیات را ایجاد کرد محیی است و اگر موت
را بظهور رسانید ممیت است و اگر بعضی را تخصیص کرد باکرام لطیف است و اگر قهر فرمود
قهار است و اگر در عطا تقلیل نمود قابض است و اگر تکثیر کرد باسط است و اگر در مجازات
ذنوب عقاب فرمود منتقم است و اگر ترک آن کرد حلیم و غفور و عفو است و اگر جبر شکست
داد رافع است و اگر منع فرمود خافض است و علی هذا پس آن یک ذاتست که در هر مقام
نامی دارد و اما صفات سلبیه بعضی از ان عاید میگردد بذات بانکه جوهر و جسم و مکانی و محلی
نیست و محتاج نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات و انه لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُن لَّهُ
كُفُوًا أَحَدٌ و بعضی دیگر راجع میشود بصفات و مخفی نیست که هر صفتی از صفات نقص است
واجب است تنزیه واجب الوجود از ان و آن یا آنست که راجع میگردد باضداد علم بجهونی

که لا تأخذه سنة و لا نوم و نفی نسیان که و ما کان ربک نسیا و نفی جهل که لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات
و لا فی الارض و بار راجعند باضداد قدرت تا بکه منزه است در افعال خود از تعب و نصب و ما مسنا
من لغوب و با بکه محتاج نیست در فعل بالات و تقدیم ماده و مده که انما امرنا لشیء اذا اردناه
ان نقول له کن فیکون و هیچ تفاوتی نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر که و ما امر الساعة الا کلمح
البصر او هو اقرب و قدرت را نهایت ندارد و منتهی نمیگردد که ان یشأ یذهبکم و یأت
بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز و بار راجع اند بصفت وحدت مثل نفی انداد و اضداد
که لیس کمثله شیء و ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله و بار راجع اند بصفت استغنا که و هو
یطعم و هو یجیر و لا یجار و بعضی دیگر عاید میکردند بافعال تا بکه حق تعالی خلق نمیکند باطل و عبث و لعبا
که و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا افحسبتم انما خلقناکم عبثا و ما خلقنا السماء و الارض
و ما بینهما لاعبین و راضی بکفر و ظلم نیست و نمیخواهد و دوست نمیدارد فساد و عباد را بی سابقه
جرم و عقوبت نمیکند که ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و منتفع نمیشود بطاعات
مطیعین و متضرر نمیگردد بذنوب مذنبین بلکه فایده و نفع و وبال و ضرر آن عاید بدیشان
و برایشان است که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها و کسی را نمی رسد و نمیرسد
بر وی اعتراض در افعال متقنه و احکام محکمه او که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و دیگر از اسماء
سلبی قدوس و سلام است زیرا که او منزه و سالم است از نقایص امکان و دیگر عزیز است
و او آنست که مانند نشود او را نظیر و هیچ چیز غلبه نکند بر وی و دیگر حلیم است که تعجیل ننماید در عقوبت
بندگان و منع نکند از وصول رحمت با ایشان و صبور است که معذب نسازد بدکردار را با وجود
قدرت بر آن و اما اسماء دال بر صفات حقیقیه مع اضافیه بعضی از آن قادر است و قدیر و
مقتدر و مالک و ملک و ملیک و قوی و ذو القوة و تمام این معانی راجع بقدرت است
و بعضی دیگر از آن راجع بعلم است که و لا یحیطون بشیء من علمه عالم الغیب و الشهادة
و هو بکل شیء علیم علام الغیوب الله اعلم حیث یجعل رسالاته علم الله انکم کنتم
تختانون انفسکم و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون و علم آدم الاسماء و خبیر و رقیب است
علیم و همچنین است شهید هرگاه که تفسیر او بشاهد کنند و هرگاه که از شهادت اخذ کنند





آن از وصف کلام است و حکمت شارک علم است از آن حیثیت که ادراک حقایق اشیا
کما هی میکند و دیگر لطیف است و کاهست که ادراک کرده میشود و با ایصال منافع بطرق
خفیه عجیبه و تحقیق آنست که نافذ است تصرف او در جمیع اشیا و بعضی دیگر راجع میکردند بکلام
که و کلم الله موسی تکلیما و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا و گویند که تکلم زیاده بر خلق
و آن آنست که تکلم را خلق میکند در اجسام مثل تکلم در شجره موسی ع بر طور و بعضی دیگر راجع
بارادة میشود که یرید الله بکم الیسر رضی الله عنهم یعنی مرید افعال و اعمال صالحه بندگان است
که یحبهم و یحبونه و الله یحب المطهرین یعنی مرید ایصال خیرات بایشان که و کل ذلک
کان سیئه عند ربک مکروها کراهیت عبارت از ارادهٔ عدم فعل است و نزد
معتزله صفت دیگر است غیر اراده و گویند ارادهٔ باری علم اوست باشتمال فعل بر نفعی که
صادر باشد از ایجاد آن فعل و بعضی دیگر راجع میشود بسمع و بصر که انّنی معکما اسمع و اری
انه هو السمیع البصیر لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی عالم بمبصرات و مسموعات
و اما صفات اضافیه مع سلبیه مثل اسم الاول که او مرکب است از دو معنی یکی آنکه حق تعالی
سابق است بر غیر خود و غیر او بر وی سابق نیست و مثل الآخر که حق سبحانه و تعالی باقی و پاینده است
بعد از غیر او باقی و پاینده نیست غیر او و مثل قیوم که غیر او بر او قایم است و محتاج بوی است و او
قایم بخود است و محتاج بغیر نیست من جمیع الوجوه و اسم الظاهر اضافه محضه است و همچنین اسم
الباطن یعنی ظاهر است بحسب آثار و دلایل و باطن است بحسب ماهیت و حقیقت و اما اسمی که دال است
بر مجموع صفات حقیقیه و اضافیه و سلبیه اسم الله است و جایز نیست در دین اسلام اطلاق
این لفظ بر غیر باری تعالی و دیگر از اسماء عظیم و کبیر است که و هو العلی العظیم و این دو اسم
قریب اند در معنی بیکدیگر و بعضی تفرقه کرده اند بآنکه وارد شده که الکبریاء ردائی و العظمة
ازاری و رداء ارفع است از ازار و نیز اختصار یافته تکبیره به الله اکبر دون الله اعظم و شکی نیست
که اطلاق عظیم و کبیر بر حق جل و علا بحسب حجمیت و مقدار نیست چنانچه در اجسام می باشد
از جهت لزوم نقص و کثرت در این بر باری تعالی محال است چنانچه بدلایل مبرهن گشته و دیگر از اسما
مثل علی و متعالی که از علو مشتق اند و او از ایشان مزید رتبت و شرف است بر ممکنات نه بمعنی که مشتمل

ممکن باشد زیرا که آن بر خدای تعالی محالست و اطلاق مجموع این اسماء مذکوره بر حق جل و علا
بواسطهٔ اذن شریعت و اما کنه معانی آن حواله بعلام الغیوب است که هرگز از عباد
که مستعد انکشاف این معانی باید بر وعیان کرده اند مثل انبیاء و مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین تمه در اسماء معظمه توقیفیه و ای و مختصه باسم الله حق سبحانه و تعالی
باسماء معظمه خود را مدح فرموده که اِنَّنِی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا و بیشتر صیغه بکمال محبت
و صحیح معیز او را ذکر که بر سبیل حکایت و از بعضی اهل کمال این کلمات صادر شده
که اَنَا مَنْ اَهْوَی وَمَنْ اَهْوَی اَنَا و این اشارت بکمال محبت و غایت ارادت اتصاف
بصفت محبوب و فنای ارادهٔ او در ارادهٔ حق و فرموده که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ
اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ و صحیح نیست این ذکر از عبد مگر بشرط حضور و مشاهدت و دیگر فرموده
که لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ و صحیحست این ذکر از عبید غایبین و درجات حضور و شهود مختلف
میگردد بواسطهٔ قرب و بعد مکان و کمال تجلی و نقصان پس هر جا غایب است نسبت
بما فوق او از درجات و با غایبی که حاضر است در مواد بواسطهٔ انوار تجلیات سَلَامٌ
عَلَی الْغَائِبِ الْحَاضِرِ و در لفظ هُوَ اسرار غریبه عجیبه مندرج است بعضی از آن آنست که هر گاه عبد بخواند
قلب بزبان راند که یا هو گویا میگوید مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ آیا چه مناسبت میان
مخلوق شده از خاک و میان خالق و مربی عناصر و افلاک و چه مشابهت است میان متولد
از نطفه و دم و میان موصوف بازلیت و قدم و این استفهام بر سبیل انکار است یعنی مطلق
مناسبت و مشابهت نیست و لهذا منادی گشته بندای غایبین که یا هُوَ و دیگر آنکه قایل که گویا
و ناطق گشته بکلمهٔ یا هو پس گویا حکم جزم کرده بآنکه آنچه ماسوی الله است نفی محض است
ما صلا اثر وجود ندارد زیرا که اگر در وجود دو شی حاصل می بود قول هو صلاحیت این را که
هر دو میداشت پس ندا متعین نمیشد و دیگر آنکه اگر میگفت یا رحمن گویا متذکر یا منتظر رحمت
و همچنین اگر میگفت یا کریم و غیر ذلک از صفات و اما هر گاه که گفت یا هو پس گویا مستغرق
گشته در بحر بی پایان عرفان و ماسوی ذات ملاحظ کرده بر وجه فنا و خذلان و دیگر گویا
قایل میگوید مدح تو نمیگویم و ثنای تو بر تو نمیخوانم مگر بهویت تو من حیث هی که حضرت

تو



تو ارفع و اعلاست که ثنا گویند بر تو بسبب نقایص مخلوقات که از صفات جلال است یا بنا بر
کمالات ممکنات نسبت بتو که از صفات اکرام بی زوالست و دیگر این ذکر مفید آنست که منادی
بسیط محض است و طریق نیست تصور او را لا باشارت عقلیه و دیگر آنکه عبد ذاکر گویا در این مقام
دهشت بر او غلبه کرده و هول بر وی مستولی شده از کلی ما یوصف به که از این اشارت و اختصاص
این ذکر باین اسم از این جهت است بعضی از عرفا فرموده اند که لا اله الا الله است توحید
عوام است و لا هو الا هو توحید خواص زیرا که معنی کلمهٔ لا اله الا الله نفی الوهیت است از ماسوی
حق سبحانه و اثبات آن فرد را اما ذاکر صادق اگر چند گاه بخصوص نیت بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله مداومت
نماید پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی بر باطن او تابد هویات همهٔ اشیا
از نظر بصیرت او دور کرداند و بجز هویت حق سبحانه و تعالی در دیدهٔ شهود او نماند معنی
لا اله الا الله لَا هُوَ اِلَّا هُوَ شود چه لا هو معنیٔ او کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ است و الا هو معنیٔ او الا
وجهه ای ذاته و از جمله اذکار شریفه است که یا هو یا من لا هو الا هو یا ازل یا ابد یا دهر یا دیهور یا من هو
الحی الذی لا یموت و دیگر یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو یا من لا اله الا هو و این از اذکار جلیلة
القدر است که جزو اول او فنای ماسوی الله است و دوم فنای فی الله و سیم فنای
ماسوی الذات و چهارم فنا از فنای ماسوی الذات و منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که فرموده که خضر نبی را صلوات الله علیه در واقعه دیدم و گفتم که تعلیم کن مرا چیزی که بواسطهٔ
آن بر دشمنان مظفر و منصور گردم فرمود که یا علی بگو یا هو یا من لا هو الا هو صباح این احوال
را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم فرمود که او اسم اعظم بتو تعلیم کرده
و همین اسم در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه و تعالی ببرکت این اسم مرا نصرت
فرمود و اما اسماء توقیفیه در آن اختلاف کرده اند که اسماء الله توقیفیه اند زیرا که ما
وصف میکنیم حق سبحانه و تعالی را بآنکه عالم است و وصف نمیکنیم بآنکه او طبیب یا فقیه است
پس اگر اسماء الله توقیفیه نمی بود اطلاق مثل این اسما بر وی سبحانه روا می بود حال آنکه
جایز نیست اگر چه بر سبیل تجوز باشد بعضی دیگر بعدم توقیف رفته اند و احتجاج ایشان
آنست که اسماء الله و صفات او مذکور میگردد بفارسی و ترکی و آن لغات چیزی در قرآن

وارد نشده با آنکه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز اطلاق این اسما جواب گفته اند
که عدم توقیف در شریعت عربیه موجب عدم او در لغة عربیه نیست مع ذلک قول حق است
که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا پس هر اسمی که دلالت دارد بر صفات و نعوت
جلال آن حسن است و اطلاق او جایز لیکن بعد از توقیف و نیز باید دانست که بعضی از
الفاظ در کلام مجید وارد شده که دلالت میکند بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت
در حق حق تعالی مثل استهزا که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و استهزا مذموم بسبب جهل قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا
هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و دیگر از ان مکر است که وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ و دیگر غضب
که وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و دیگر تعجب که بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ بضم تا که قراءة حمزه و کسائی است
و تعجب حالتی است که عارض قلب میشود نزد جهل بشیء و دیگر تکبر که الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ و دیگر حیا
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا و حیا تغیری است که عارض قلب و وجه می شود بواسطه
فعل قبیح و قانون و معیار در تصحیح این الفاظ آنست که با هر یک ازین احوال امریست که با او میشود
با او در بدایت و اثری که ظاهر میگردد از او در نهایت مثلا غضب حالتیست که حاصل میشود
در قلب بواسطه غلیان دم و سخونت مزاج او و اثر حاصل از او در نهایت ایصال ضرر است
بمغضوب علیه پس غضب در حق باری تعالی محمول است بر اثری که حاصل گشته در نهایت نه امری
که کاین است در بدایت و قس علی هذا و آورده اند که حق سبحانه و تعالی را چهار هزار اسم
مشهور است هزار از ان در قرآن و اخبار آمده و هزار در توریت و هزار در انجیل و هزار
در زبور و بعضی دیگر گویند که حق سبحانه و تعالی را هزار اسم دیگر است در لوح محفوظ که
از بشر کسی بر آن اطلاع ندارد دیگر آنکه ازاد اورا باشد و این مستبعد نیست زیرا که اقسام
صفت الله بحسب سلوب و اضافات منحصر نیست پس هر که بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم
علوی و سفلی بیشتر است اطلاع او بر اسما نامتناهی او اکثر است و اگر گوییم که او در ترتیب
هر مخلوق و بهر خاصیتی و منفعتی اسمی است همچو منافع اعضا و حیوان و نبات و اجی را اسما الله
از حیز حد و عد احصا بیرون میرود که وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و میان
خلق و اسما خالق مناسبات عجیبه و حالات غریبه هست و نفوس مختلفه و جنسیت

علت



علت ضم است پس هر اسمی که معنی او غلبه کرده بر بعضی نفوس هر کاه که او بان اسم مواظبت نماید
متوقعست که اثر او و خاصیتش با و اسرع خواهد بود والله الموفق و اما ابحاث مختصه باسم الله
آنست که نزد خلیل بن احمد و متابعان او و نزد اکثر اصولیین و فقها این لفظ مشتق نیست و این اسم
علم ذات واجب الوجود است و دلیل برین آنکه اگر مشتق باشد معنی او کلی خواهد بود که نفس
مفهوم او مانع نباشد از وقوع شرکت بین کثیرین و درین هنگام لا اله الا الله موجب توحید محض نباشد
پس کافر بقول اشهد ان لا اله الا الله در اسلام داخل نشود همچنانکه اگر گفت اشهد ان لا اله الا الرحیم
او الملک داخل نمیگردد بواسطه این قول در اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس اگر اسم
بعینه نگویند ایمان تمام نشود و نیز ترتیب عقل اول ذکر ذاتست و بعد از ان ذکر صفات
مثل زید الفقیه الاصولی النحوی پس میگوییم که الله اسم علم است و قراءة کسی که إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بخفض اسم الله خوانده بسبب آن نیست
که او وصف است بلکه از برای بیانست و وزان آن وزان قول تست که مررت بالعالم
الفاضل الکامل زید و نیز وارد است در قرآن که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا این استفهام بر سبیل
انکار است یعنی لا يطلق اسم الله على احد من ذوي العقول وغيرهم حق تعالی صیانتش نموده با هیچ فرد
از افراد مخلوقات باین نام موسوم نشد و هیچ کافر معبود باطل خود را باین نام نخوانده
مراد باو صفت نیست و الا لازم می آید خلاف واقع پس واجبست که مراد باو اسم علم باشد
و این نیست مگر الله تعالی که اسم حقیقی اوست زیرا که تمامی اسما را باوی شناسند و او را
باسما دیگر نمی شناسند مثلا میگویند رحمن و رحیم و ملک و قدوس و صبور و حلیم و اسما
الله اند و بعکس نگویند که الله اسم رحمن است یا اسم رحیم و علی هذا اوجه قایلین باشتقاق
آنست که در کلام مجید وارد است که وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ و حال آنکه جایز
نیست که گویند هو زید فی البلد و جایز است که گویند هو العالم فی البلد در جواب میگویند
چرا جایز نیست که این قول جاری و مجری آن باشد که هو زید الذی لا نظیر له فی البلد و دیگر میگویند
که آن طایفه که قایل باشتقاق اند که چون اشارت حسیه ممتنع است در حق حق تعالی علم نیز بر این سبیل
ممتنع است و نیز علم از برای تمیز است و در وی شرکتی نیست اصلا پس احتیاج بتمیز ندارد

جواب آنکه وضع علم از برای تعیین ذات معینه است و در واجب حاجت باشارت حسیه نیست
و این موقوف حصول شرکت نیست و حال آنکه میان فریقین نزاع لفظی است زیرا که جماعتی که
باشتقاق قایل اند متفق اند بر آنکه الاله مشتق است از اله آلهة الی عبد عبادة و او اسم
جنس است مثل رجل و فرس و واقع می شود بر هر معبودی حق و باطل بعد از ان غلبه او بر معبود
بحق است و او از اسماء غالبه است مثل النجم که اسم هر کوکبی بود بعد از ان غلبه او بر ثریا است
و همچنانکه سنه بر عام قحط و بیت بر کعبه و کتاب بر کتاب سیبویه و اما الله بحذف همزه
مختص است بمعبود بحق و بر غیر او اطلاق نمیکنند و مراد بمعبود بحق آنست که او را استحقاق
و استیهال معبودیت باشد و این غیر الله تعالی نیست که استحقاق و استیهال او ثابت است
ازلا و ابدا احتیاج بخفی نیست و هر انچه ماسوای اوست او را عابد است بقدر استعداد حتی کافر
و فاسق و شجر و حجر و نبات و جماد وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا و عبد صالح آنست که عبادت معبود لذاته
بتقدیم رساند نه از جهت رغبت در ثواب و رهبت از عقاب که اگر از برای حصول مطلوب
کند یا فقط و نا یافتن مرغوب عابد نیست و مع ذلک سزاوار آنست که قطع نظر از عبادت
خود بکند تا خالصا لوجه الله باشد و بعضی گویند که او مشتقست از الهت الی فلان اسکنت
که بمعنی اسکان و تسکین است زیرا که نفوس تسکین نمی یابد مگر بسوی جلال او و عقول قرار میگیرد
مگر نزد جمال او چه کمال لذاته محبوبست که أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و بعضی گویند که از وله است
که ذهاب عقل است و درین یک سنه ساحلان بحر عرفان و سرگردانان بادیه ظلمات جهالت
و تیه خذلان و نیز گویند که مشتق از لاه است که بمعنی ارتفاع است زیرا که او رفیع است
از مشابهت ممکنات و مناسبت محدثات و نیز گویند که از اله فی الشی است وقتی که در ان
امر حیرت فزاید این میگویند که عقل حیرانست در ادراک ذات چونکه بسوی او نمیرسد
و گرد سراپرده او نمی توان گشت و اینجا عجز از درک ادراک است و بعضی دیگر گویند
از لاه یلوه است که بمعنی احتجاب است که کنه صمدیت او محتجبست از عقول و افهام و مستدل
کرده اند بآنکه شعاع که مستفاد است از شمس اما در روی یقین نور اسطر در دوران او است از شیبت

وجود



وجود عدم و طلوع و غروب چه اگر شمس ثابت می بود در وسط السما دائما اطمینان حاصل نمی
که شعاع مستفاد ازوست و چون ذات واجب الوجود باقیست بر یک حال و همچنین ممکنات
که تابع اند او را پس پیدا خطور اگند جال ضعفا که این اشیا که رند و آنها موجود ند پس بنابرین
بسبب احتجاب چنین نورا و مکمال ظهور او پس حق محتجب باشد و خلق محجوب و نیز گویند
که مشتق است از اله الفصیل این وقتیست که طفل مولع است بمادرش زیرا که عباد در وقت
بلا و اضطراب دست دعا بجناب او بر میدارند و حاجات از وی میخواهند وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ
دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ و این ارشاد ناقصانست و اما کاملان همیشه جلیس و انیس است
و ایشان غیر از ذکر او بر ملاذی ندارند و توجه بیک دوست و بیکی کار رند و نیز گفته اند که
که اشتقاق او از اله الرجل بالاه است در وقت فزع بواسطه رفزی که بسوی او ری نمود و پس نجار
جسته بوی و حق سبحانه و تعالی او را از فزع نجات داده و او زینهار دهنده خلایق است که وَهُوَ يُجِيرُ
وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و بعضی از لطایف اسم الله آنست که هرگاه تلفظ بهمزه نشد لله باقی میماند
که لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اگر این بقیه لام اول گذاشته شد صورت که پیدا
میکند که لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اگر لام باقی نیز متروک گشت ها مضموم باقی
میماند که آن هو خود مید که اعظم اذکار است چنانکه مذکور شد و این کمال این ذات است که هر چه
از اجزای لفظ که زایل شود او بصرافت معنی خود باقی باشد و واو زاید است بدلیل
سقوط در تثنیه و جمع که هما هم و این عجب لفظ بود و اما عجب معنی هرگاه کسی واجب الوجود را
باین اسم یاد کرد او را بجمیع صفات کمال یاد کرد زیرا که او اسم ذاتی است که مستجمع جمیع
صفات کمال است بخلاف سایر اسما و لهذا صحت کلمه شهادت باین کلمه جلیله است
و اما اموری که متعلق بالرحمن الرحیم است بدانکه رحمن فعلانست از رحم و رحیم نیز فعیل است
از و اشتقاق هر دو از رحمت و آن ترک عقوبت است مرکسی را که مستحق آن باشد
یا ایصال خیراست باهلش و اصل رحمت تعطف و رقت است و رحم را از جهت رقت و انعطاف
رحم میگویند و در منع صرف رحمن اختلافست چون او را مونثی نیست که بر وزن فعلی باشد
مثل عطشی یا بر وزن فعلانه باشد پس کسی که در منع صرف فعلان صفت وجود فعلی شرط

کرده است نزد او رحمن منصرف است و آنکس که انتفاء فعلانه شرط کرده است غیر منصرف
و چون بواسطهٔ تعارض دلیلان ساقط شوند صرف را وجهی هست که اصل در اسما صرف است
و منع صرف را نیز صورتی هست که قیاس بر اخوات او باشد مثل عطشان و غرثان و بعضی
گویند که ایشان مردو بیک معنی اند همچو ندمان و ندیم جمع بینهما از برای تاکید است و اتباع
مثل جاد مجید و بعضی میگویند که مبالغه در الرحمن زیاده است چه زیادتی در لفظ مستلزم زیادتی
در معنی است و لهذا آمده است که الرحمن الدنیا و الآخرة و رحیم الدنیا و بعضی میگویند رحمن
الدنیا و رحیم الآخرة زیرا که رحمت او عام است در دنیا مؤمن و کافر و زاهد و فاجر را
و در آخرت مختص بمؤمنانست پس الرحمن خاص اللفظ عام المعنی باشد و الرحیم بعکس
آن اما خصوص الرحمن از آن جهت که بغیر حق تعالی اطلاق نمیکنند چه از صفات غالبه است مثل
دبران و عیوق و اما عموم آن از آن حیثیت که شامل است جمیع موجودات را از طریق خلق
و رزق و نفع و اما عموم الرحیم اشتراک تسمیهٔ خلق است باو و اما خصوص رجوع اوست
بلطف بر مؤمنان و بعضی گفته اند که الرحمن نظر باهل سموات است که تطویق کرده ایشانرا
بطاعت و ناطق گردانیده السنهٔ ایشانرا بانواع تسبیحات و دور ساخته ایشانرا
از آفات و قطع کرده از ایشان مطاعم و لذات و الرحیم نسبت باهل زمین است
بارسال رسل و انزال کتب و بعضی دیگر گویند که رحمن مفتاح مکاشفه است و رحیم درجات
شاهده یعنی برحمت رحمانیت ابواب مکاشفه گشاده میکند و برحمت رحیمیت ترقی بذروهٔ
اعلای مشاهدت میسر میشود و مقدم داشتن ذکر رحمن را بر رحیم و حال آنکه او
اعلاست از رحیم و در عادت تدریج از ادنی باعلاست چه رحمن متناول است عظام نعم
و اصول آنرا پس ارداف فرمود او را برحیم که گویا بر سبیل تتمه است تا متناول
شود آنچه ارق و الطف است از و و مرتبه دارد اسم چیزیست دل و نفس و جان و دل را
از نام الله عزت ایمان و شرف عرفان است و نفس را از اسم رحمن قسمت رزق
و احسانست و جانرا از اسم رحیم لذت عفو و غفران است مدالکنوز ده نکته در بای
بسمله مرقوم میکرد و بعدد حروف او نکتهٔ اول حضرت امام ابی عبد الله جعفر

بن



بن محمد الصادق علیه السلام فرموده که جمیع علوم مندرج است در کتب اربعهٔ سماوی
و علوم آن تمام در قرآن مندرج و علوم قرآنی در سبع مثانی منطویست و علوم فاتحه
در بسمله محتوی و علوم بسمله در با او مختفی و شمهٔ از سر این در وجه تسمیهٔ فاتحه بام
الکتاب مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی و غرض اصلی در تحصیل کل علوم وصول عبد است
برب و با او از برای الصاق است و لهذا بعضی از اهل تحقیق الصق تقدیر کرده اند
در متعلق او و امیر المؤمنین علیه فرموده که انا نقطهٔ تحت الباء ازین خبر معتبر چند چیز معلوم
میشود یکی آنکه آنحضرت نقطهٔ مرکز علم اولین و آخرین باشد و دیگر بواسطهٔ وصول
عبد باشد برب و دیگر بقول اهل اشارت که بسمله را کلید در گنج حکیم گفته اند
و مبدا ظهور و تحقیق بسمله اوست پس مفتاح کنوز و رموز خزاین الهی بید او باشد
پس کسی که خواهد که بر ان فی الجمله اطلاع پیدا کند بی وسیلهٔ او آن در را نتواند گشود
و دیگر چون بلسان اهل حال الف مرتبهٔ احدیت است و با مرتبهٔ احد بی اثنینیت است
و ظهور را بنقطه میشود که ناشارت باشد بعز موده آنحضرت بانکه سبب ظهور
دین احمدی او شده و بقوت بازوی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا
کرده و فحایخه بیان واقع است و دیگر چون با در مرتبهٔ دویم خود واقع شود که مرتبهٔ
امامت باب میشود و این اشارت باشد به بشارت انا مدینة العلم و علی بابها
پس هر که جویای مدینهٔ علم احمدی باشد بی گشودن در و در آن مدخل نتوان نمود و الغصه
هیچ رتبه از مراتب بی وسیلهٔ او بحصول نمیرسد و صحت ایمان و قبول اعمال منوط به اثبات
محبت اوست و اولاد و احباء او و تبرا از دشمنان ایشان و این از بیت بغایت ظاهر
اگر کسی را بصر بصیرت باشد نکتهٔ دویم ابتدای کلام بباشد جز بانت با اشعار باشد
بانکه بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله تا کسی منقاد صاحب این مقام نمیشود منقاد صاحب
مقام اول نیست و مقام صاحب سیم در ضمن دویم مندرج است زیرا که مقام توحید اصل است
و مقام نبوت فرع اوست و مقام امامت فرع نبوت است پس این سه مقام
بهم مربوط اند بی یکدیگر میسر نیست کسی را بانکه ابتدا بابا نمود زیرا که الف صفت رفیع

و تناول دارو با سمت الحفاظ و انکسار ایما باشد یا کم بنده باید که در مقام خضوع و فروتنی
باشد تا بحکم من تواضع لله رفعه الله حق سبحانه و تعالی مرتبهٔ او را بلند سازد و درجهٔ او را
ارجمند گرداند نکتهٔ سیوم الف ابتدای مخارج است که عبارت از اقصای حلق است
و با از انتهای مخارج که با یای شفه است و چون الف اولین در با آخرین مندرج شد تحقیق
معنی هو الاول والآخر بظهور پیوست و چون صورت الف در نقطه بلند با ظاهر شد معنی او در
با مستبطن بماند سر الظاهر والباطن جمال نمود و اهل تحقیق بر آنند که این چهار اسم شامل جمیع اسما
و صفات اند و اسما و صفات تمام در این چهار اسم و این چهار اسم متجلی در با بسم الله

پس مبتدی علوم اولین و آخرین منبعث از ظهور اسما و صفات اند صح

نکتهٔ چهارم روایت است که حضرت موسی بنی عم دریغش شد و وجع او بغایت رسید
تضرع و شکایت بدرگاه الله عز شانه داشت حضرت ملک علام بوحی اعلام فرمود او را که در
فلان بیابان گیاهی بدین صفت روییده است تناول نمای که شفای عاجل در آن متحقق میگردد
پس موسی علیه السلام رفت و آن گیاه را تناول کرد ذی الغفور عافیت یافت باذن الله تعالی
بار دیگر آن مرض عود نمود و متوجه همان گیاه شد و تناول فرمود مرضش زیاد و روی نهاد
گفت ای عالم السر و الخفیات در اول خوردم شفا یافتم در آخر بمضرت شتافتم سبب
این چیست حضرت معبود در جواب فرمود که در نوبت اول بنام بزرگوار ما دست بدر
بدان گیاه لاجرم شفا یافتی و در نوبت دوم بی بسم الله دست دراز کردی موجب
زیادتی مرض گشت ای موسی ایا ندانسته که تمامی دنیا سم است و اسم بزرگوار ما تریاق
اوست نکتهٔ پنجم نقلست که رابعه عدویه بیتوته فرمود و بود در خانه و تمام شب
بطاعت و عبادت گذرانیده و بذکر الله اشتغال نموده چون نزدیک بصبح شد خواب
بر او غلبه کرد در آن اثنا دزدی بآن خانه در آمد و متاعی که در آنجا یافت برداشت و متوجه
بیرون شد در خانه را ندید و گشته یافت آن متاع را در گوشه نهاد و در را گشوده
دید دیگر متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن کرد در را بسته یافت تا سه نوبت ناگاه از
گوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست بدار و بیرون رو اگر حبیب که بذکر
و فکر ما گذرانیده در خواب سلطان سراپردهٔ جلال که حافظ و ناصر اوست خواب برود

نکتهٔ ششم



نکتهٔ ششم یکی از عرفا در چراگاهی گوسفندی میچرانید که در میان گوسفندان واقع شد
و بان اغنام متفرق نرسانید شخصی بران اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح
کرده راعی گفت از آن روز باز که راعی غنم با رازق الحق در صلح نموده یعنی از یاد او غافل
نبوده نکتهٔ هفتم روایتست که فرعون قبل از آن که دعوی باطل الوهیت کند امر کرده بود
تا بر در کوشک او کلمهٔ جلیلهٔ طیبه را رقم کرده بودند و در بعضی از تفاسیر مذکور است
که جبرئیل علیه السلام نوشته بود چون او دعوی ربوبیت کرد موسی اثر رشد در حال و مال آن شوم
به نهاد و ندید بجناب تعالی نالید که خداوندا این لعین را خوانده ام دار و هیچ نوعی از قبول ندیدم
حق تعالی وحی فرمود که ای موسی تو هلاکت وی میخواهی چرا نظر بکفر وی داری و من نظر بران
کتابتی دارم که بر در کوشک او مرقوم است و سوگند بجلال عزت ما که تا آن نام بر در
آن کوشک مثبت خواهد بود عذاب ما بدو توجه نخواهد نمود و آورده اند که چون وقت عذاب
وی رسید جبرئیل بیامد و آن نام را از آنجا محو کرد آنگاه بهلاکش مبتلا گردانید و در بحر
جبر عالی اش نکته ایست که کافر طاغی که این کلمه بر در سرای او نوشته است عذاب
این جهانی بوی ملحق نمیشود و از عقاب سالم میزید پس مومنی که تذکار و تکرار این نام
بزرگوار از اول عمر تا آخر نموده باشد و بر سویدای دل او نقش و بسته اگر از عذاب
آن جهانی مصون و محفوظ ماند از کمال کرم خداوندی بیجا نه و تعجب چه عجب نکتهٔ هشتم
حضرت پروردگار ذات بزرگوار خود را رحمن و رحیم گفته پس چگونه صفت مرحمت او
بظهور نرسد و رحمت او بر غضب او بحکم سبقت بحکم رحمتی غضبی سابق نباشد
روایت کنند که وقتی سایلی وضیعی بدر خانهٔ رفیعی سوال کرد و چیزی خواست بوی محقری داد
سایل کلنگ و بیل برداشته در ایستاد و در آن خانه را بجد و جهد تمام میکند گفتند چرا
چنین میکنی مگر دیوانه گفت نه اما این را برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت
یا سایل را برابر در باید نواخت الهی چون در اول کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت
نموده گناهکاران را از فضل رحمت خود محروم مگذار و حجاب پندار از پیش روی این
ضعیفان بی مقدار بردار که بعضی از عبید متاع بادی و آبی را ابتیاع می نمایند و ملکیت

بران می‌کشند تا دشمن در طمع نکنند حضرت حق جل و علا میفرماید که ای بندگان عزیز اگر
میخواهید که شیطان رجیم شما را راه زنی نکند و ایمان شما را بغارت نبرد داغ تسمیه
بر جبین جان کشید تا از شر وسوسه و غارت او ایمن باشید نکته نهم حضرت نوح نجی
علیه السلام چون بر کشتی سوار شد کشتی قرار نمی یافت فرمود که بسم الله مجریها و مرسیها
پس او در آن وقت قرار گرفت راکبان آن نجات یافتند پس کاهی که نصف این کلمه
جالب سبب نجات آن جهان طوفانی شود پس اگر مؤمنی در تمام عمر بتمام او مواظبت نماید
امید که از امواج حوادث ایام دنیا و آلام موحش عقبی محفوظ ماند نکته دهم در قرآن
نود و نه نام حق تعالی مذکور است چون او را تثلیث سازی هر قسمی سی و سه نام باشد
وامت نیز سه صنف اند سابقان و مقتصدان و ظالمان پس حق تعالی این سه نام را که
متضمن سی و سه نام بود برین سه فرقه منقسم گردانید الله نصیب سابقان آمد و رحمن نصیب
مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان کانه حق تعالی میفرماید که ای سابقان الله منم بیدار باشید
ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید ای ظالمان رحیم منم امیدوار باشید یا الله مستدعی
ولایت است که اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا و رحمن موجب محبت که اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا سَیَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمٰنُ وُدًّا و رحیم مقتضی رحمت که وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا و در شش موضع رحیم است
و در قبر و حیرات او و قیامت و ظلمات او و قرات کتب و فزعات او و صراط و مخاوف
او و نار و درکات او و جنت و درجات او اما در قبر در خبر است که چون بنده مؤمن را
بقبر در آورند و سر قبر استوار کرده دوستان از سر قبر وی باز گردند او را در آن
کنج زاویه تنگ و تاریک لحد بگذارند حق سبحانه و تعالی بکمال لطف و بنده نوازی با بنده
خود خطاب فرماید که عَبْدِی بَقِیتَ فَرِیدًا وَحِیدًا ای بنده من درین کنج زاویه لحد تنها ماندی
این دوستان و یاران که برای ایشان عصیان نامی ورزیدی و از ستم خانه ایشان را بر ...
نامیکردی ترا اینجا تنها گذاشتند فَاَنَا اَرْحَمُکَ الْیَوْمَ رَحْمَةً یَتَعَجَّبُ الْخَلَائِقُ مِنْهَا امروز آن روز است
که ترا برحمت خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن متعجب باشند آنگاه بملایکه خطاب فرماید که ای
ملایکه این غریبی است از وطن و مسکن خویش جدا افتاده و از یار و دیار و همنشین خود دور شده

اکنون



اکنون درین کنج زاویه لحد مهمان منست میخواهم آنچه ممکن است بروی کرم و احسان نمایید
و بر بدن وی نسیم محبت و انتشار روح و ریحان فرو آیید گلدستهای جنت بر سر بالین بنده من بنهید
و دری از بوستان سرای بهشت در لحد بنده من بگشایید و شعله از نور بر سر بالین بنده
من نهید و او را بمن باز گذارید که بمقتضی انا مونس کل وحید رحمت من مونس و همنشین
بنده من خواهد بود و تا آن وقت که بزم وصال در سراپرده اجلال ترتیب نمایم و نقاب احتجاب
از پیش جمال بعزت شوق وصال بگشایم اما در قیامت در خبر است از حضرت پیغمبر صلعم
که فردا بنده را حاضر کنند فرمان آید که قبه بزنید و بنده را در آن قبه در آرید آنگاه حق تعالی
بوی خطاب فرماید که چه کس آفریدت گوید الهی حضرت تو فرماید چه کس تربیت کرد ترا
گوید عنایت تو و دیگر نعمت داد و نعم خود فرماید که حق گذاری این نعمتها آن بود که نعمت مرا
آلت معصیت سازی و چندانکه نعمت بیش دهم تو معصیت بیش کنی بنده پر خجالت
در پیش اندازد و فرمان آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که معصیت کرده از تو درگذشتم
بنده دیگر را هم بدین منوال گیند و بهمین خطاب معاتب گردانند بنده از شرم و خجالت
درگریه آید حق تعالی فرماید که ای بنده مؤمن تو آن روز گناه میکردی و میخندیدی ترا رسوا نه
گردانیدم و پرده ات ندرانیدم امروز که گناه نمیکنی و با وجود آن گریه میکنی و می نالی
کی فضیحت کنم گناهت آمرزیدم و بهشتت واجب گردانیدم اما میزان در خبر آمده است
که رسول صلعم فرمود که امت را روز قیامت پیاده‌اند و اعمال ایشان در میزان در آرند حسنات
ایشان بر سیآت راجح آید امم سالفه گویند که امت محمد را بواسطه چه عمل با وجود
قلت طاعت کفه حسنات ایشان راجح آمد پیغمبران ایشان گویند ابتدای ایشان سه نام
از نامهای بزرگ ملک علام جل و علا بوده است که اگر همان سه نام را در کفه نهند
و سایر حسنات و سیآت عالمیان در کفه دیگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سیآت
بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است اما قرات کتب ابوذر غفاری رضی الله عنه
روایت کند که حق سبحانه و تعالی فرماید در روز قیامت تا کفران بنده را از نامه عمل او جدا
سازند بعد از آن حساب فرماید و سیآت او را بحسنات مبدل گردانند بعد از آن فرماید

تا بنده را به بهشت برند اما صراط در خبر است که چون بنده مؤمن قدم بر پل صراط نهد آتش دوزخ
در زیر قدم وی یخ بندد چنانچه چربی در زمستان سرد بر طبق بندد تا آتش جهنم در آید
که جُز یا مؤمن فانّ نورک اطفأ لهبی یعنی زود بگذر ای بنده مؤمن که نور تو فرو نشاند زبانه
مرا اما در ابو سعید خدری گوید که حضرت رسول صلعم فرمود که آنانکه اهل دوزخ اند در آتش دوزخ
نمیرند اما طایفه که منظور نظر رحمت باشند و از برای تهدید شان در دوزخ آرند تا از برای
تعذیب ایشان از آتش دوزخ نمیرانند تا وقت بیرون آوردن ایشان انجا فرمان رسد
که ایشان را بفضل الهی به بهشت درارند و ازین استبعاد نباید کرد که کار رحمت الهی ازان
زیاده است که بکیال تقریر و بیان پیموده گردد و بمقیاس قیاس درخزد وازان مفهوم و معلوم شود
و بهر حال دست ولا بدامن آل عبا می باید زد تا نسیم جنت و نار بامر کردگار رسند و از ین
ورطها بگذرانند و به بهشت عدن رسانند نکته یازدهم آورده اند که حق تعالی وحی فرمود
بموسی علیه السلام که بدرستی که من امت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم به سه نام از اسمای حسنی
خود مکرم گردانم که هیچ کس را آن سعادت مستسعد نکرده باشم و هرگاه که مرا بآن سه نام
بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا این سه نام کدام است حق تعالی فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم اتفاقا درین وقت نزد موسی نابینایی بود این گفت و شنید می شنود
گفت یا رب بحق هذه الاسماء ردّ علی بصری پروردگارا بحق این سه نام که بینایی من بمن باز
ده فی الحال حق تعالی بینایی بوی باز داد و گفته درین خبر انکه یکی از امت موسی این نام شنود و اینها
نام را شفیع خود گردانید حق تعالی ببرکت این نام بینایی بوی باز داد تا به خلق دیدند
پس چه گمان می بری در حق مؤمن موحد که چندین سال این نام را در زبان و در کوزه در
جان دارد اگر حق تعالی دیده دل او را بینایی دهد سبب نجات او شود چه عجب نکته
دوازدهم آورده اند که لقمان حکیم به راهی میرفت رقعه دید افتاده و بروی کلمه بسم الله
الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را بر داشت و در دهان انداخت فرو برد حق تعالی درهای
علم و حکمت بر روی او بگشود و گفته اند آنست که لقمان کاغذ پاره که بروی این کلمه نوشته
بود فرو برد این همه علم و حکمت می یابد پس بنده مؤمنی که این کلمه که حق تعالی تعلیم حکمت

واما مل



و اما مل قدرت بر ضعف دل و ضعیف جان وی ثبت فرموده باشد اگر همواره دل او را
بعلم و حکمت و محبت خویش مشرف دارد عجیب و غریب نخواهد بود نکته سیزدهم
روزی عیسی علیه السلام بر مقبره بگذشت ملایکه عذاب را مشاهده کرد که میتی را
در قبر عذاب میکردند بعد از مجاودت از حاجت خود دید که ملایکه رحمت بر ان قبر استاده اند
و طبقهای نور بر دست گرفته از جهت نثار بهمان میت در ان عیسی تعجب فرموده گفت
بار خدایا این چه سر غریب است و حال عجیب بوی وحی آمد که ای عیسی این شخص عاصی بود
روزگار را در طغیان و عصیان گذرانیده بود بعد از فوت او زن او که ازو حامله بود وضع
حملش شد و پسری آورد و او را امروز بمکتب داده اند و معلم تلقین او کرد که بگو بسم الله الرحمن الرحیم
و آن طفل آنرا بر زبان راند اکنون مرا شرم می آید که پدر او را در زیر زمین عذاب
کنم و فرزند او بر روی زمین نام مرا برد نکته چهاردهم عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم
بر کفن او نویسند و میگفت که چون روز قیامت قایم شود و مردگان از قبور سر بیرون کنند
خواهم گفت که ای دانای اشکار و نهان برای هر کتابی فرستاده و او را معنون بعنوانی
بسم الله الرحمن الرحیم ساخته و بعنوان کتاب خود با معامله فرمای نکته پانزدهم
آورده اند که روز قیامت بنده را بیاورند و نامه اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح
افعال و بدست وی دهند بنده در حین گرفتن نامه بر سبیل دأب و عادت معتقده در
دنیا گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نامه بستاند چون بگشاید سر تا سر نامه همه سفید
بیند گوید که درین نامه هیچ مکتوب نیست چه چیز بخوانم ادراک گویند که این نامه سر تا پا سیئات
نوشته بود از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم هبا بود گشت نکته شانزدهم
نقلست که حضرت رسول صلعم فرموده که بنده را در قیامت امر به دوزخ شود چون بکنار
دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ هفتاد هزار ساله راه
از وی بگریزد نکته هفدهم چون سوره توبه مشتمل بود بر قتال کفار و براءت ازین جهت
بطغرای بسم الله الرحمن الرحیم موشح نشده در حدیث وارد است که اگر خواهند که در وقت
جامه کندن حایلی واقع شود میان عیون جنیان و عورات بنی آدم باید که بگویند بسم الله الرحمن الرحیم

و در این خبر معتبر اشارتیست به بشارت آنکه هر کاه این اسم اعظم حجاب می تواند بود میان تو
و دشمنان تو که جنیان‌اند در دنیا پس امید است که در آخرت لا به نیز حجاب باشد میان
تو و زبانهٔ آتش نکتهٔ دیگر همه حروف بسمله نوزده است و شبانه روزی بیست و چهار
ساعت و حق تعالی واجب فرموده پنج نماز را در پنج ساعت از آن تا این نوزده حرف که در
قرائت مذکور میکردد کفارهٔ کناهانی باشد که در آن نوزده ساعت بوقوع میرسد و نیز زبانهٔ
آتش نوزده است که علیها تسعة عشر و هر که میخواهد که حق تعالی او را از نوزده زبانهٔ دوزخ نجات
دهد این نوزده حرف بر زبان راند که حق تعالی هر حرفی از این حروف را در پیش زبانه سپری
و حاجبی کرداند تا بنده از ضرر آن محفوظ ماند چه آن نوزده زبانه از خشم خدای تعالی سرشته‌اند
و این نوزده حرف بنور رحمت آغشته و مزوّر است که رحمت بر خشم غالبست که سبقت
رحمتی غضبی نکتهٔ نوزده هم بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و مراتب
موجودات مخترعات در بیعه ولیکن چون انسان اکرچه نوعی از حیوانست اما الشرف می توانه
بود که مرتبهٔ علیحده داشته باشد چنانچه مجموع نوزده حرف کردد و به وفق حروف بسمله
تا مجرای که قیام و ثبات این نوزده مرتبهٔ موجودات برکت این نوزده حرف بسمله است
و نوزده مرتبهٔ موجودات عقل کل است و جان کل و عرش و کرسی و هفت آسمان و چهار عنصر
که آتش و آب و باد و خاکست و سه موالید که معدن و نبات و حیوان است و انسان
که انرا مرتبهٔ دیگر است سوی مرتبهٔ حیوانیت و در ازای مقابله او الیست که با در مقابل
عقل کل است که اول ما خلق الله العقل و او را جمیع کمالات ممکنه حاصل است و سین بازای
جان کل است که نفس ناطقه است و آن بر دو قسم است اول نفس فلکیه و بعضی کویند
که هر یک از کواکب سیاره مانند دلست و افلاک خزینه او مانند سایر اعضا و نفس فلکیه
اول متعلق است بکوکب و بواسطهٔ کوکب بافلاک خزینه و دوم نفس انسانیه که مشائیه
تعلق و بعضی از حکما کویند که نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست و حیوانات دیگر را هم هست
بلکه بهایم نیز خالی از ادراک نیستند و لهذا اکر در سمت حرکت نبات در وقت نمو مانعی
پیدا شود آن نبات قبل از وصول آن مانع منحرف میکردد و سمتی دیگر تعیین می نماید و میم در مقابلهٔ





عرش است که مرتبهٔ کمال و مبدا ار هستی دایرهٔ عالم کبیر است و الف بازای کرسی که ابتدای
ملک و علم مطلق است نظر بحقایق چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سلونی عما دون
العرش سوال کنید از هر چه غیر عرش است فرموده آنحضرت مشعر است بانکه اهل روزکار
فوق کرسی که عرش است ادراک نمی توانند کرد بنابرین این فرموده و اکر نه آنحضرت باب مدینهٔ
علم نبوتست که خازن وحی است و بالهام حق علم اولین و آخرین بر وی ظاهر است چنانچه شمهٔ
مذکور شد و لام اول در برابر فلک زحل است که مبدا ار فیض تربیت است به پیران و دهقانان
و ارباب خاندانهای قدیم و مردم سپاهی و عابدان و زاهدان و آهنکران و لام دوم در مقابل فلک
مشتریست که مبدا ار فیض تربیت به سادات و قضاة و اشراف و ارباب مناصب و وزرا
و مدبران و علما و متقیان و مردمان متمول و ها بازای فلک مریخ است که مبدا ار تاثیر تربیت
او نظر سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و مردمانی که حدت بر مزاج ایشان غالب باشد
و الف در مقابل فلک آفتاب که مبدا ار فیض نور رحمت است و مربای تربیت او پادشاهان
و بزرکان و اهل اوامر و نواهی اند و لام در مقابله فلک زهره که تاثیر تربیتش نسبت بزنان و
خادمان و معاشران و اهل طربست و راء در مقابل فلک عطارد که مبدا ار تربیت او
نظر به پیران و اصحاب دیوان و وزیرکان و حکیمان و اهل علوم دقیقه و نقاشانست و حاء در مقابل
فلک قمر است که آسمان دنیاست و تاثیرات قمر نظر برسولان و ایلچیان و مسافران و اهل
تجارت و سیاحت و وزرا و وکلا و عوام الناس است و میم در مقابله کرهٔ ناریه است
که مبدا ار عناصر اربعه وجود عالم سفلیست و نون در مقابل کرهٔ هواست که مبشر فیض باران
رحمت است و الف در برابر کرهٔ آبست که مبدا ار حیاتست و را مبدا ار موالید ثلثه است
که آن معاون است و حاء در برابر نباتست که رکن اعظم مصالح این عالم است و یا در
در مقابل مرتبهٔ حیوانیت که محل حلول حیاتست و از مصالح کلیه است و میم بازای مرتبهٔ انسانیت
که وضع افضلیت و مبدا دایرهٔ وجود عالم صغیر است اکرچه در مرتبهٔ متوفر است اما در تصرف
مقدم است و صورت حسنهٔ او احسن صورتهاست که وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ
اللهم ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر [illegible]

در تفسیر و بیان فاتحة الکتاب و فواید آن از هر باب و در وی چند بحث است اول
در بیان اسمای این سوره رفیعه و بعضی از فضایل او بدانکه اسمای این سوره بسیار است و کثرت
اسما دلالت دارد بر شرف مسمی دویم فاتحة الکتاب و تسمیه او باین از جهت آنست که
افتتاح باوست در مصاحف و در تعلیم و در قرائت صلوات و از برای آنکه الحمد فاتحه هر
کتابیست همچنانکه فاتحه قرآن است و گفته اند که بسبب آنکه اول سوره که از آسمان نازل شده
آنست یا آنکه این سوره فاتحه ابواب فتوحاتست در دین و فاتحه ابواب جنانست در عقبی اما
در دنیا بواسطه آنکه همه ارادات و سعادات بتشبث بذیل قرائت وی حاصل آید و در عقبی
به برکت وی ابواب ثمانیه جنت بروی گشاده گردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت
پناهی صلعم فرموده که بهشت را هشت در است و هر دری را مفتاحیست و مفتاح اول او ایمانست
و ولایت اهل البیت علیهم السلام دخل عظیم دارد در ایمان و باقی مفاتیح او هفت آیه فاتحه
الحمد زیرا که اول الحمد است و اهل اشارت در باب تسمیه او بالحمد فرموده اند که اول چیزی
که حق تعالی آفرید عقل صافی مزاج بود چنانکه گذشت و نخستین کسی که در وجود آمد عاقل روشن
دل بود که اول ما خلق الله نوری آن عقل باین عاقل دست بکمر درون ور آورد و این عاقل آن عقل
سر بگریبان بر آورد و عقل نورانی چون از عدم بوجود آمد بر آستان کبریا بسجود آمد و عاقل صافی
چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه کبریا در قیام آمد که الذی یریک حین تقوم و تقلبک
فی الساجدین نوازش قدرت خوان مالامال از طعام حکمت و غذای معرفت ترتیب کرده در پیش
ایشان کشید ابتدا در آن مایده به الحمد لله رب العالمین شد پس باین معنی ملقب بسوره
الحمد لله آمد و شکر اولین و آخرین باو موعودی گشت که له الحمد فی الاولی و الآخرة سیم
ام الکتاب و ام القرآن زیرا که او اصل قرآن و اصل هر کتاب منزل است از آسمان
و بواسطه اشتمال او بر الهیات و معاد و اثبات قضا و قدر و نبوات و امامات
چه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم دلالت میکند بر الهیات و مالک یوم الدین بر معاد و
و ایاک نعبد و ایاک نستعین بر نفی جبر و قدر و اثبات کل امور بقضاء الله تعالی بر وفق
مصالح و اهدنا الصراط المستقیم هم دلالت بر اثبات قضا میکند و هم بر نبوات و امامت

بآنکه



بآنکه در وی حاصل است جمیع کتب سماویه که آن ثناست بر حضرت عزت و اشتغال بخدمت
و طاعت و طلب صراط مستقیم و دین قویم یا آنکه مقصود از جمیع علوم معرفت عزت ربوبیت
و ذلت عبودیت است و همه درین سوره مندرج است یا آنکه افضل سور قرآن است همچنانکه مکه
ام القری است اشرف بلدان است چهارم سبع المثانی زیرا که هفت آیه است که در نماز
مثنی میشود یا آنکه نصف او ثنای عبد است او را و نصفی دیگر اعطای رب مر عبد را یا آنکه مستثنی
است از جهة این امت کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم والذی نفسی بیده ما انزلت
فی التوریة و لا فی الانجیل و لا فی الزبور مثل هذه السورة یعنی آنحضرت فرمود که بحق آن خدایی که جان
من بید قدرت اوست که سورتی نزول نیافت در توریة و نه در انجیل و نه در زبور مانند این
سوره یا آنکه دو نازل گشته یا آنکه اثنیه و مدایح حق جل و علاست و یا مثانیست بآن معنی که
هفت آیه است و قرائت وی برابری کند با قرائت هفت سبع قرآن یعنی با تلاوت
تمامی قرآن و یا مثانیست باعتبار اشتمال او بر حقین حق الله و حق العبد و یا مثانیست باعتبار
تضمن وی دو نوع معانی متقابل مثل ذکر ربوبیت و عبودیت و خالقیت و مخلوقیت و عمل
و توفیق و هدایت و ضلالت و دوست و دشمن و یا مثانی است بسبب اشتمال کلمات
مثانی در معنی واحد و آن هفت دوست اول مثل الله و رب دویم رحمن و رحیم سیم
ایاک و ایاک چهارم الصراط و صراط پنجم علیهم و علیهم ششم غیر و لا هفتم المغضوب
علیهم و لا الضالین و یا مثانیست از آن حیثیت که مشتمل است بر معانی کثیره و هر یک از آن
دو قسم است اول اسما الله و صفات او سبحانه و آن بر دو قسم است قسمیست
که دلالت بر عظمت و جبروت کبریا میکند و قسمیست که دلالت بر رحمت و رافت و لطف
و احسان میکند و ذکر الله و رحمن و رحیم مشتملست بر این هر دو قسم اول دویم ثنای خداوند
جل و علا نیز بر دو وجه است ثناست بر ذات و صفات او و ثناست بر آلا و نعمای او و کلمه الحمد
مشتملست بر این هر دو قسم سیم ربوبیت نیز بر دو نوعست یکی از عدم بوجود آوردن و دیگری
موجود را نگاه داشتن و کلمه رب افاده این هر دو نوع ترتیب می نماید چهارم عالم نیز دو قسمست
بر دو نوع عالم فنا و عالم بقا عالم کبیر و عالم صغیر و العالمین متناول است هر دو نوع را پنجم

رحمت نیز بر دو ضربست رحمت در دین و رحمت در آخرت و یا رحمت عامه و رحمت
خاصه الرحمن الرحیم دلالت میکند بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا و
جزا متنوع بر دو چیز می باشد بر طاعت ثواب و بر معصیت عقاب و مالک یوم الدین
هر دو نوع دلالت دارد هفتم طاعت دو صنف است عبادت و عبودیت و ایاک
نعبد بر هر دو صنف دلالت میکند هشتم استعانت نیز بر دو نوع می باشد بر تحصیل خیر
و بر ترک شر و ایاک نستعین متناول است مر هر دو امر را نهم فرقه ضلالت دو گروه اند
جبریه و قدریه و دو کلمه اهدنا الصراط المستقیم رد مذهب هر دو فرقه میکند دهم هدایت
بر دو گونه است هدایت بیان و هدایت ارشاد و صراط الذین بر هر دو گونه هدایت دلالت
دارد یازدهم مهتدیان دو طایفه اند انبیا و اولیا و انعمت علیهم شامل است هر دو طایفه را
دوازدهم مخالفان دو فرقه اند کفار و مبتدعان و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین هر دو فرقه را
متناول است نهم وانیه زیرا که این سوره قابل تنصیف نیست یعنی نصفی مثلا در یک رکعت
خوانند و نصفی دیگر در رکعت دویم و اهل اشارت در تحقیق این معنی نکته غریبی آورده اند
چنین گویند که نماز به مثال جانوریست که افعال مخصوصه و ارکان معلومه قالب آن جانورست
و سوره الحمد جان اوست و از آن جهت که نماز وجود ندارد بی او که لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب اگرچه اجزای دیگر این حکم دارند لیکن او در میان نماز است در حال استقامت
چنانچه جان در میان قالب و جان از جهان امرست که قل الروح من امر ربی و امر از عالم وحدت
که و ما امرنا الا واحدة و وحدت از یگانگیست و یگانگی سر کرده نشود و جان از حد وحدت
آنست که متجزی نکند و لاجرم الحمد نیز که روح اعظم و جان معظم است که و کذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا در قالب نماز مر کز منقسم و متجزی نشود ششم کافیه زیرا که سوی معوذ و قوت
که بجای همه آن عوض می شود از غیره و غیر او از قرآن عوض او نشود هفتم شافیه و حضرت
رسول علیه السلام که فاتحة الکتاب همه دردها را دواست و اهل اشارت تفصیل او بر یک وجه
نموده اند که [illegible] صدور را حب دنیا دوستی معانی و الفاظ اوست و حیات قلوب و اهداء
[illegible] ابراهیمی قلبیه و ابطال [illegible] و طبیه و [illegible]





و جسمانیه پیوسته بذات و تدبر اوست هشتم اساس زیرا که سوره قرآنی را همچو
اساس است با آنکه مشتمل است بر اساس عبادات و مطالب دینیات نهم صلوات
همانکه در خبر وارد است که حضرت حق فرموده که قسمت کرده ام صلوات را در میان من
و میان عبد من به تنصیف یعنی فاتحة الکتاب چنانچه مذکور شد که فاتحه نصف ثنای حق است
و نصف دیگر دعا و عبده و این از باب تسمیه شی است بمعظم اجزای او و از اینجا معلوم میشود وجوب
قرائت فاتحه در صلواة دهم تعلیم مسئله زیرا که حضرت ذو الجلال تعلیم میفرماید مر عباد را
آداب سوال که ابتدا اثنا است بعد از آن اخلاص بعد از آن بدعا یازدهم کنز چنانچه حضرت
امیر المؤمنین ع فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز العرش یعنی فرود آمد سوره
فاتحه از گنجی که در زیر عرش مخزون است و در تحقیق سخن حضرت شاه اولیا چنین میگویند
که فاتحة الکتاب نقدیست که در دار الضرب ازل بر ذهب عرش سکه ظهور یافته و از آنجا
بگنجخانه که در زیر عرش است عبور نموده بجهتی که آن لوح محفوظ باشد و درین کلام
چهار چیز مذکور شده اول فاتحه است که گنج ازل است دویم عرش که گنجخانه ابد است
سیم کعبه که نایب عرش است چهارم سید عالم صلعم خزینه دار ملک الملوک است
و حفظ آن تفویض بنایب خود فرموده که امین کنوز الهی است و این چهار سایه یکدیگر اند
عرش سایه پرور فاتحه است و کعبه سایه پرور عرش است و آنحضرت سایه پرور
جملاست و همه بیکدیگر نسبت تماثل و تشابه درست کرده اند و آن بر چه درست میگردد
اول آنکه فاتحه اول قرآن است و عرش اول همه جهات و کعبه اول همه مکان است
که ان اول بیت وضع للناس و آنحضرت اول همه عالمیانست که اول ما خلق الله نوری و بحکم
خبر معتبر انا و علی من نور واحد امیر المؤمنین علیه السلام در اولیت داخل است وجه دویم آنکه عالم
اولین و آخرین از محیط فاتحة الکتاب بدر نیست الحمد اصل همه کتابهاست و قدوه تمام
قرآن است و همچنان ام القرآن خوانند و تمام جهان از استطوانه عرش بر نیست
از این جهت اصل همه جهان شد ام الکتاب شد [illegible] ام الکتاب [illegible]
اقالیم جهان از [illegible]

ملقب گشت که تنبّنه ام القرآنی با جمله انبیا را از نور سید بهره است اصل همه انبیا شد
او را نیز امی خوانند وجه سیم آنکه فاتحه قبله هفت سبع قرآنی آمد عرش قبله هفت طبقه
آسمانی و کعبه قبله هفت اقلیم این جهانی و سید عالم نیز قبله هفت قبیله ملک و جن و شیاطین
و طیور و وحوش و هوام و اصناف انسانی آمد دوازدهم سوره مناجات زیرا که مصطفی
در حالت نماز با حضرت کارساز راز میگوید بحکم خبر المُصَلِّي يُنَاجِي رَبَّهُ و حضرت حق دعا
و ثنا او را با حسن وجهی اجابت می نماید سیزدهم سوره تفویض زیرا که مشتمل بر سیاست
است و عبد جمیع امور بحق جل و علا تفویض نموده و باز گذاشته که با عانت او باتمام رساند
سیما عبادتی که بآن مامور است چهاردهم سوره رقیه چنانکه ابو سعید خدری روایت کرده
که جماعتی از یاران و رفقا در سفری که همراه ایشان بودم بقبیله از قبایل عرب رسیدیم هیچکس
از ایشان ما را مراعات و مواساتی ننمود اتفاقا در آن روز سید آن قبیله را مار گزید
و قوم او مضطرب شده توجه بجانب ما نمودند و صورت حال را گفتند و میگفتند که اگر
افسون گری هست با ما بو سید که ایشان را دوا کنند و ایشان ابا می نمودند که ما بایشان
رسیدیم و ایشان تفقد حال ما نکردند و ضیافت ننمودند و ایشان معذرت میگفتند و تعهدات
می نمودند تا بالآخر مقرر شد که ایشان گله گوسفندی بدهند و یکی از ایشان برود و ایشان را
مداوا کند بعد از آن یکی از ایشان رفت و فاتحة الکتاب بر ایشان خواند و دست بوی
فرود آورد حق تعالی ببرکت این سوره بزرگوار زهر ایشان را شفا داد وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
و دیگر از فضایل این سوره کریمه آنست که در وی فا نیست که از ثبور است لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا و جیم نیست که از جهنم خبر میدهد که وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
أَجْمَعِينَ و خا نیست که خزیست که يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا و زا نیست که از
شَجَرَةَ الزَّقُّومِ و شین نیست که شهیق است که لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ و ظا نیست که اشارت
بلظی است كَلَّا إِنَّهَا لَظَى و فا نیست که از فراقت که يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ
که مجموع آنها جمع میکند تجمع شتّی میشود و چون حق سبحانه اخراج فرموده از
فاتحة الکتاب این حروف را که عذاب را آن هفت حرف است و عدد ابواب





جهنم است که لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ امید چنانست که هر که مداومت
نماید بر تلاوت فاتحه حق جل و علا او را نجات دهد از دخول ابواب نیران و خلاص از
درکات عذاب جاودان چنانچه در این روایتی پس غریب وارد گشته که قیصر روم
بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم کتابتی بخلیفه طیبه مدینه
صلوات الله و سلامه علی ساکنها فرستاد و مضمون مکتوب آنکه سوره فاتحة الکتاب از
نزد شما بما رسید و بر تفسیر آن اطلاع پدید آمد اما شبهه در تحقیق اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
بخاطر خطور میکند که اگر به یقین دین شما بر حق است و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم
و صراط مستقیم طلب آن تحصیل حاصل باشد و آن جایز نیست که اگر در حقیقت و حقیت
دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمره یقین است هنوز در دل شما تحقیق نپذیرفته
رفع این شبهه نمایید و غبار تردد از آینه توهم بزدایید دیگر آنکه اعلام نمایید
که مراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و دیگر سوالی
چند امتحانی در ذیل آن مکتوب ثبت ساخته بودند استکشاف آن از بعضی که دعوی
خلافت داشتند نموده و آن اسوله بتفصیل این بود که خبر کنید ما را از چیزی که نفس
میزند و حیات ندارد و نه از جمله آدمیان است و نه از باقی حیوانات و دیگر بیان
کنید که چهار حیوانی که در رحم متعلق نا شده و بشیمه متعلق ناگشته بعالم ظهور آمدند
کدام اند و دیگر آن موضعی که از ابتدای آفرینش وی تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب
بر وی تافته کدام است و دیگر قبری که صاحب خود را سیر داد و آن چه
چیز است و دیگر آن رسول که نه از انس است و نه از جن کدام است و دیگر آنکه نذیر جنس
خود است و نه از نوع جن و نه از صنف ملک و بوی وحی نازل گشته کدام است و دیگر
رسولی که نه از آدمیست و نه از پری کدام است و دیگر عصای موسی از چه بود و نام
او چیست و طول او چه مقدار بود و دیگر چیزی که در دنیا برای دو کس است و در عقبی از آن
یک کس کدام است اگر چنانکه جواب این سوالها بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال
فرمایید بدین شما در آییم و قبول دین اسلام نماییم چون مکتوب به خلیفه رسید

خلافت عاجز گشته رجوع بحضرت باب مدینهٔ علم رسول و زوج ستوده بتول حلال
مشکلات اهل رد و قبول ابی الحسنین علی ابن ابی طالب علیه السلام شد آنحضرت
بزبان خامه سان معجز نشان بتعزیر جواب بر ورق آن کتاب بعربیه تحریر در آورد و اسوه
مشکلات حضم را باشد زبان بتفصیل یک بیان فرمود که معنی اهدنا الصراط المستقیم
آنست که ثبتنا علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة یوم القیامة یعنی آن راه راست که
بما کرامت فرمودهٔ ما را بر آن ثابت دار در ایام حیات در دنیا و چون رفت بعالم
آخرت بیمن برکت این ثبات و استقامت ما را در قیامت بطریق موصل بجنت دلالت
فرمای و دلیل برین آنست که در آیهٔ دیگر فرموده که اِنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ
و اولیای استقامت صراط فرمود و حقیقت آن تعیین نمود و آنگاه باتباع آن امر فرمود عبارت آنکه
از ثابت بودن است بر آن دلالت میفرماید و اما از مغضوب علیهم مراد یهود ند
و از ضالین نصاری یعنی تو و قوم تو بدلیل وَبَاۤءُوْا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ که در شان یهود
وارد شده و وَضَلُّوْا عَنْ سَوَاۤءِ السَّبِیْلِ که در بارهٔ نصاری صادر گشته و هر که از طریق محمد
و اهل بیت او علیهم السلام انحراف جوید حکم ایشان دارد در ضلالت و سوالهای
دیگر آنکه شخصی نزاید و جان ندارد و چه است و الفجر اذا تنفس و آن چهار نفر که در
رحم قرار نگرفته اند یکی آدم و دیگری حوا و دیگری کبش ابراهیم خلیل و دیگری عصای
موسی علیه است و در بعضی روایات بجای کبش ناقهٔ صالح آورده اند و آن موضعی
که آفتاب یکبار بیش بر آن نتافته دریای قلزم است در حین عبور موسی علیه السلام
و قوم او و اما آن قبر که صاحب خود را سیر داده ماهی یونس بود و آنکه نه از انس
و جن و ملک است و بوی وحی نازل گشته زنبور عسل است وَاَوْحٰی رَبُّكَ اِلَی النَّحْلِ و آنچه
رسول کرده نه از ملایکه و نه از آدمیان و نه از پریان است غراب و هدهد است قال الله
تعالی فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا یَّبْحَثُ فِی الْاَرْضِ که در قتل قابیل هابیل را حق تعالی غراب را فرستاده
تا زمین را کاوید و گفت سلیمان هدهد را اِذْهَبْ بِّكِتٰبِیْ هٰذَا که هدهد نامهٔ سلیمان را
نزد بلقیس و عصای موسی نام او نایده است و طول او ده گز بود و از درخت

عوسج بوده و آن چیزی که در دنیا از برای دو کس است و در آخرت از برای یک نعمت
که در دنیا از برای نیکان و بدان رسید و در عقبی خاصه از برای نیکان است بعد از آن در آخر
کتاب نوشته بودند که کدام سوره است از سوره قرآنی که در وی هفت حرف از حروف
هجا نیست و آیات او هفت است بعدد درهای دوزخ که در بند و بر وی قادری خود آن بود
و در انجیل چنین یافته ایم که هر که بخواند سورهٔ که در وی هفت حرف هجا نباشد حرام کرداند حق
تعالی جسد او را از آتش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عقب این سوال نوشت که آن
سوره فاتحة الکتاب که در وی هفت حرف نیست ثا و جیم و زا و شین و ظا و خا و فا و این مکتوب
را بسر بهر قیصر فرستاد چون قیصر بخواند حقیقت مکتوب و دین اسلام بر وی مکشوف گشت
اما بر قوم خود اظهار نتوانست کرد بدل قبول اسلام نمود و اسیران اهل اسلام را باز فرستاد
ببرکت این سورهٔ کریمه و همین علم امیر المؤمنین ع و نیز آنحضرت بعبد الله عباس گفت یا عبد الله
لَوْ كَتَبْتُ فِیْ مَعَانِی الْفَاتِحَةِ لَاَوْقَرْتُ سَبْعِیْنَ بَعِیْرًا اگر آنکه بر خاطر خطیر و ضمیر منیر ما از معانی و
حقایق سبع مثانی ظاهر و لایح گشته بقید کتابت در آریم هفتاد شتر از آن بار توانیم کرد یا
عبد الله هر که این سوره را دوست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد و هر که معنی او تحقیق بداند
بهشت از برای او واجب شود بحث دویم در تعریف حمد و مدح و شکر و فرق میان
ایشان و تصحیح بعضی دیگر از الفاظ فاتحه بدانکه حمد قولیست که دلالت کند بر آنکه او مختص است
بفضیلت معینه و آن فضیلت انعام است بر تو و بر غیر تو و لابد است که باشد بر جهة تفضیل
نه بر سبیل تهکم و استهزا و مدح عبارتست از قول که دال باشد بر آنکه او مختص است بنوعی
از انواع فضایل باختیار یا بغیر اختیار و شکر بر نعم واصله است بتو خاصه و آن بلسان و بجنان
و بجوارح می باشد و حمد بلسان فقط می باشد و یکی از شعب شکر است و مدح از برای
حی و غیر حی می باشد مثل لآلی و یواقیت ثمینه و حمد از برای حی فقط می باشد و مدح گاه قبل
از احسان و گاه بعد از احسان می باشد و حمد بعد از احسان و وجه دیگر در مدح گاهی منهی عنه است
لقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم اُحْثُوا التُّرَابَ فِیْ وُجُوْهِ الْمَدَّاحِیْنَ یعنی بریزید خاک را
در روی های مداحان که مراد از این مدح غیر موقع است و حمد مامور به است مطلقا کما قال النبی

صلی الله علیه و آله وسلم مَن لم یَحمَدِ النّاسَ لم یَحمَدِ اللهَ کسی که حمد خلق بجای نیارد و حمد خالق بجای
نیاورده و دیگر آنحضرت حمد را راس شکر گفته که اَلحَمدُ لِلّهِ رأسُ الشُّکرِ ما شَکَرَ اللهَ عَبدٌ
لَم یَحمَدهُ و حمد را راس شکر فرموده زیرا که ذکر نعمت بلسان و ثنا بر منعم آن اشیع و ادل است
نظر باعتقاد و اداب جوارح از جهة خفای عمل قلب و آنچه در عمل جوارح است از احتمالات
بخلاف عمل لسان که آن در غایت ظهور است بواسطه نطق و در وجهای نیست و نقیض حمد
ذم است و نقیض مدح هجاست و نقیض شکر کفران پس اگر عبد گوید المدح لله این دلالت
ندارد بر آنکه خدای تعالی فاعل مختار است چنانکه مذکور شد که مدح از برای غیر مختار نیز می باشد و اگر
گوید الشکر لله این ثابت است بسبب انعامی که واصل شده است باین قایل چه شکر در مقابل انعام
مودی میکردد اما هرگاه که گفت الحمد لله گویا گفته است که اگر عطا کنی مرا و اگر نکنی انعام تو
تو عام است و نعم شامله تو بهمه عالمیان واصل و تمام و تو مستحق حمد عظیمی و بالملک این
اولی است از آن دو دیگر و نیز حمد گفته می آید بر دفع بلا و شکر مودی میشود در نعماء و نعمت
در اعطا اکثر است از نعمت در دفع بلا پس کانه میگوید که من شاکرم او را بنعمتین رد پس چگونه
باشم در اعلای آن و نیز دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم او اولی باشد و اگر قایل
الحمد لله گوید این مفید آنست که همین قایل بحمد او اشتغال دارد و اما هرگاه که گفت الحمد لله
این افاده آن میکند که او جل و علا محمود و سزاوار است حمد را قبل از حمد حامدین و شکر شاکرین
و نیز معنی الحمد آنست که مطلق حمد و ثنای حق تعالی است و ملک او که لام جنسی و جاده مفید
این معنی است و این بسبب کثرت نعما و انواع آلای اوست بر عبید و اما مخفی نیست که این اوست
از آنکه تخصیص واحد او را احمد گوید و هر حمدی که از ازل تا ابد گفته شود همه راجع بمنعم حقیقی است
که مستحق حمد اوست وَمَا بِكُم مِن نِعمَةٍ فَمِنَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ فرموده و احمد الله نفرموده بصیغه الجمع بجا
که او جل و علا عالم است بآنکه انسان عاجز است از اتیان بحمد و شکر خالق انس و جن و
که تکلیف بر فوق قدرت و طاقت حسن نیست و این بسبب آنست که نعم الهی نامتناهی است که
وَاِن تَعُدّوا نِعمَةَ اللهِ لا تُحصُوها و هرگاه ممتنع باشد وقوف بر نعم خالق متعذر خواهد بود اقتدار
بر شکر و ثنای لایق و نیز ممکن است قیام بحمد الهی و شکر نامتناهی وقتی که حق سبحانه و تعالی او را

قدرت



قدرت بر حمد و شکر ارزانی فرماید و خلق کند در قلب او داعی و کفاف را و زایل سازد از او
عوایق و صوارف را و هر یک از اینها انعام است از حق تعالی و همچنین نقل کلام در و نموده
و این موجب تسلسل است و نیز اشتغال بحمد و شکر باینمعنی آنست که منعم علیه در مقابل
انعام منعم شکر گوید و هر که اعتقاد کند که حمد و شکر او هم وادی نعم غیر متناهی الهی است
پس او شرک آورده و قول واسطی که الشکر شرک معد اینمعنی است زیرا که آتش عجب
بواسطه شکر از وقت و نظر از منعم نامتناهی دوخته لاجرم همه اعمال او سوخته و غیر از ریا
و سمعه چیزی نیندوخته و شرک خفی عبارت از این است اما هرگاه که گفت الحمد لله معنی این است
که کمال حمد حق و ملک ملک تعالی است جل و علا خواه خلق قادر باشد بر اتیان آن یا نباشد
منقول است که حضرت داوود علی نبینا فرمود که یارب شکر ترا چگونه بتقدیم رسانم
و حال آنکه تمام نمیشود شکر من مگر بانعام تو بر من و این آنست که مرا توفیق شکر کرامت فرمودی
حضرت عزت در جواب فرمود که چون اعتراف نمودی بعجز شکر گذاری پس الحال
شکر واجب قدرت و طاقت اتیان نمودی و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند
که فهم این سخن بر عقل غایت دشوار است که علم باستی دارد شکر شکر باشد و عجز از شکر
ادای شکر بود اما بر ارباب معارف و حقایق اینمعنی مکشوف و مبرهن است زیرا که هرگاه
بعین توحید نظر کنند و از منازل و مراحل تقدم قدم سیر کنند و حقیقت کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ
اِلّا وَجهَهُ بر وی ظاهر شود دانند که هر چیز که قوام وی بذات وی نیست مر او را بنفس وی
وجودی نیست و وجود حقیقی آنست که قایم بذات خود باشد و قایم بذات
عبارت از آنست که اگر تمامی موجودات دیگر را معدوم تقدیر کنی وی موجود باشد
پس اگر این موجود لذاته که قایم بنفس خود است اگر دیگر موجودات قایم بوی باشند
او قیوم بود و معنی قیوم نیست و وحده لاشریک مر او را این معانی نصب العین گردد
داند که هر چه در عالم رقم وجود بر عنوان منشور هستی برکشیده اند همه خلعت وجود از وی
پوشیده اند و باز گشت همه بدوست پس هر که اطلاع دست دهد خود را انجام از بیان
بر دارد و بما لا اُحصی ثَناءً عَلَیکَ راه بر دو زبان نیاز و تا تفویض شکر تمامی بحضرت او نماید

ودر دین شهود حقیقت حق سُبحانَکَ کَمَا اَثنَیتَ عَلَی نَفسِکَ ظاهر کردد تا چون عجز خود را
شاهده کرده بلکه خود را تمام سنت دیده شکر حق سبحانه را تفویض هم بحق کند حق عز
بمقتضای کُنتُ سَمعَهُ وَ لِسَانَهُ شکر خود بعوض بنده خود کموده شاکر و شکور هم خود
بوده شکر حقیقی این باشد والله اعلم و حضرت رسول صلعم فرموده که هرگاه حضرت معبود
بر بنده نعمتی انعام فرموده او گفت الحمد لله حق تعالی فرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده عزیز که من
او را اعطا کردم چیزی بمقدار یک پیسه او تحفه در مقابل آن آورده بلاقیمت لی گفتار و معنی این سخن است
که آنچه حضرت حق به بنده انعام فرموده شی واحد است و چون او گفت الحمد لله معنی او
اینست که جمیع محامدی که ایشان نمانند با اولین و آخرین خافقین از ملائکه و ثقلین تمام راجع
بحضرت رب العالمین است تا وقت قول دَعوٰیهُم فِیهَا سُبحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُم فِیهَا سَلَامٌ
وَآخِرُ دَعوٰیهُم اَنِ الحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ و تا ابد الابدین و دهر الداهرین پس منعم بمتناهی است
و حمد غیر متناهی پس هرگاه که متناهی را از غیر متناهی اسقاط کنند غیر متناهی باقی میماند
پس از برای عبد طاعات غیر متناهیه ذخیره کردد پس لابد است در مقابل آن نعم غیر متناهیه
ولهذا بنده مستحق ثواب ابدی و غیر سرمدی میکردد دیگر هیچ شک نیست که وجود
بهتر از عدم است و وجود هرچه ماسوی الله است بایجاد باری تعالی است پس انعام حق رسیده تا
بهر ما سوی الله است پس هرگاه بگفت الحمد لله گانه گفته است که حمد هر ذره است به هر
مخلوق که خلق فرموده و به هر محدث که احداث نموده از نور و ظلمت و سکون و حرکت
و عرش و کرسی و جن و انس و ذات و صفات و جسم و عرض و آنچه مقصود است و غرض
از ازل الازال و ابد الاباد و گویند که تسبیح مقدم است به تحمید چه وارد شده که سبحان الله
والحمد لله پس سبب وقوع بدایت بتحمید چیست میگویم تسبیح داخل است در تحمید چگونه
نیست نیز اگر دلالت میکند به آنکه باری تعالی مبراست در ذات و صفات از نقایص و معایب
و تحمید دال است برآنکه او محسن است به عباد و احسان کاهی متحقق میشود که عالم باشد بجمیع موجودات
و معلومات تا مواقع و مواضع حاجات را داند و قادر باشد به همه مقدورات تا قدرت
داشته باشد به تحصیل آنچه بندکان بآن محتاجند و در حال احتیاج بدیشان رسانند و خود



غنی مطلق باشد در دفع آن تا شغل حاجت خود از حاجت غیر باز نماند پس ثبوت احسان
تمام نمی شود مگر بعد از آن که منزه باشد از نقایص ممکنات و معرا و مبرا باشد از آفات
و آنکه الحمد لله تعلق بماضی دارد و آن وقوع شکر است از نعم سابقه و تعلق بمستقبل نیز دارد
که اقتضای تجدد نعم لاحقه است و فایده در حال بگویند و اصل میکردد و دوم آنست که ذمت
حامد را از دین نعم سابقه بری میکرداند و استجلاب نعم لاحقه بتقدیم میرساند که لَئِن شَکَرتُم
لَاَزِیدَنَّکُم و باول هر دو میکردد ابواب نیران و ثمانی منفتح میشود ابواب جنان چه الحمد
هشت حرف است بعدد درهای بهشت و الحمد لله کلمه جلیله است پس باید که در مجالس ذکر
کنند تا مقصود از و بیابند چنانکه در نقل وارد است که سری سقطی رحمه الله گفت که سی سال
باشد که من استغفار میکنم که یکبار الحمد لله را گفته ام و آنچنان بود که در وقتی در بازار بغداد
آتش افتاد و بعضی از دکاکین مردم بسوخت و او را دکانی بود سالم ماند چون این خبر بوی رسید
گفت الحمد لله بعد از آن می گفته که از دین و انصاف و مروت و شفقت دور بود که فرح
نمودم و بآن راضی شدم چه مدار دین بر دو امر است یکی تعظیم امر حق و دیگری شفقت بر خلق
که اَلتَّعظِیمُ لِاَمرِ اللهِ وَ الشَّفَقَةُ عَلَی خَلقِ اللهِ پس آنکه بر خود روا ندارند بر خلق نیز روا نباید داشت
تا حق شفقت و انصاف بجای آورده باشند و حمد بر نعم دینی افضل است از حمد بر نعم دنیا
و حمد بر اعمال قلوب اولی است از حمد بر افعال جوارح و حمد بر نعم مِن حَیثُ هِیَ عَطِیَّةُ المُنعِمِ اولی
از حمد بر او من حیث هی نعم و این مقامات بحسب اعتبار است تا حمد در مواضع لایق واقع
کردد و انبیاء اول که روح در آدم صفی علیه السلام حلول کرد و بناف او رسید او را عطسه آمد و گفت
الحمد لله رب العالمین و آخر دعوی اهل جنت این خواهد بود که الحمد لله رب العالمین
پس فاتحه عالم همین حمد باشد و خاتمت او همین از حمد گشت پس سعی و اجتهاد به تقدیم محامد
باید نمود که اول اعمال و آخر احوال مقرون بحمد ذو الجلال شود و تشنیع میکنند جبریه به معتزله از آنها
اثبات کرده فعل و اختیار را او برای عبد و استحقاق حمد مترتب میکردد بر اشرف نعم
که ایمان است پس اگر ایمان بفعل عبد باشد او مستحق حمد باشد نه حق جل و علا جواب آنست
که ایمان بفعل و اختیار عبد است لیکن اختیار هستند بحضرت رو ده کار است به توفیق حضرت

الحمد لله برای

فرموده پس مستحق حمد او باشد نه عبید و لام تملیک لله دال است بر آنکه او سزاوار
حمد مطلق است جل جلاله و لام تعریف جنس است و معنی او اشارت بحدی که متعارفست
بین الناس و معلوم است فایده او و بودن او از برای استغراق مجرد وهم است چه حمد
ابوین داخل نمیشود و نیز لام تعریف از برای تعیین است و اشارت و بهیچکدام از تعیین و اشارت
دلالت ندارد بر احاطه و شمول که مدلول استغراق است و نیز از الحمد لله فهم میشود که حقیقت
حمد من حیث هی پسندیده جناب اوست نیز که حمد است اینچنین باشد و بعضی گفته اند که مآل قولین
یکیست زیرا که اختصاص ماهیت مقتضی اختصاص است بهمه افراد پس بهر تقدیر استغراق
ثابت باشد چه محامد همه حامدان راجع بجناب اوست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف کرده اند
که آیا شکر منعم واجبست عقلا یا شرعا ثانی که گویند واجب عقلیست از جمله ادله ایشان
کلمه الحمد لله است که قول حق جل و علاست که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق علی الاطلاق
و نیز در عقب او فرمود که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت میکند بر آنکه
آن حکم معلل است بآن وصف پس معلوم شد که استحقاق حمد او را ثابت است با آنکه
رب العالمین است قبل مجی شرع اقدس و بعد از و رب بمعنی ملک است یا مصدر است
و وصف باو از جهة مبالغه باشد مثل عدل او بر سبیل اطلاق مختص بباری تعالی است و بطریق
اضافه جایز است اطلاق او بر غیر مثل رب الدار و رب المال و غیر ذلک و عالم اسمی است
موضوع از برای جمیع مهما انام و رهط و او از برای ذوی العقول است از ملایکه و ثقلین
و بعضی گویند اسم الجنس است که دانسته شود باو خالق از جواهر و اعراض لقوله تعالی
قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا پس بنا بر اول مشتق
نهاده میشود از علم و تخصیص یا نسبة بذکر از برای تغلیب و بر ثانی از علامت و جمع کرده شده
تا شامل باشد هر جنسی را از آنچه نام نهاده میشود باو بواو و نون از جهة تغلیب آنچه که
در وی است از صفات عقلا و یوم مدتیست از طلوع نصف شمس تا غروب نصف جرم
و در عرف شرع شریف ابتدا از طلوع فجر صادق است تا انتهای غروب او که ذهاب
حمره مشرقیست و مراد باو در آیه رفیعه وقتست زیرا که اینجا آفتاب نخواهد بود و دین جزاست



بجز و شرکا تبین تدان و عبادت اقصای غایت خضوع است و اصل در هدی اماله است
و از وست که هدنا الیک ای ملنا اهدنا یعنی اماله ده قلوب ما را بسوی حق و لازم او طریقی است
موصل بمطلوب و صراط جاده است و اصل او سین است از سرط الشی که بمعنی ابتلاع است
که انه سالک در حال سلوک طریق را بان مثابه ابتلاع می نماید و صراط مذکر و مونث می باشد
همچو طریق و سبیل و اصل نعمت مبالغه در زیاده است و آنچه در قسم آن بکسر نون واقع است
بمعنی منت و عطیه و بفتح نون بمعنی تنعم و سعت عیش است و غضب در لغت شدت است
و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال غیبوبت است و ضلالت کافر غایب شدن
اوست از طریق حق مبحث سیم در فواید رب العالمین فایده اولی موجود بواجب الوجود
و او حق سبحانه و تعالیست و یا ممکن الوجود و آن ما سوی حق جل و علاست که آن عالم است
و آن متحیز است یا صفت متحیز یا نه اینست و نه آن قسم اول که آن متحیز است اگر قابل قسمت است
پس آن جسم است و الا پس جوهر فرد است و جسم یا علوی است یا سفلی و علوی مثل
سموات و عرش و کرسی و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب و سفلی یا بسیط است
که آن عناصر اربعه است که یکی ارض و دیگر ماء که آن بحر محیط است و آنچه منبعث می شود از و
در قدر مکشوف از زمین و دیگر هواست و از وست کره بخار و کره نسیم و از وست
هوای صافی و دیگر نار است و یا مرکب است و آن معادن و نبات و حیوانست بر تباین
انواع و اصناف آن و تفصیل هر یک در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
قسم دویم اعراض است با جناس و انواع او و قسم سیم ارواح است و آن یا سفلی
خیرم است مثل جن یا شریره است همچو شیاطین و یا علویه متعلق باجسام مثل ملایکه
سموات چنانچه سید عالم صلی فرموده است که در سموات یک شبر نیست مگر در و
ملکی قایم است یا قاعد یا غیر متعلقه باجسام است و آن ملایکه مقرب اند که وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ
رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و هر چه موجود است سوی واجب محتاج است بواجب در وجود و بقا
پس او الله عالمیانست از ان جهت که او از صحرای عدم بفضای وجود آورده و رب
عالمیانست از ان حیثیت که باقی داشته احوال مستمره ایشان چنانچه سمت بتسمین خواهد یافت

انشاء الله تعالی و هر که احاطه او زیاده باشد به احوال موجودات و وقوف او در تفخر حضرت
رب العالمین بیشتر خواهد بود فایده دوم مربی بر دو قسم است قسم اول آنکه تربیت
کند تا فایده ببیند از ایشان دوم آنکه تربیت نماید تا فایده و نفع رساند بایشان
و اوشان مخلوقین است که غرض ایشان از تربیت یا ثواب است یا ثنا یا تعصب یا غیر آن
و دوم دأب حق سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایده خلق و تربیت او از برای
نفع خلقانست چه خزینه رحمت او بی نهایتست و افاده و افاضه جود و کرمش بلا غایت
علم او کافیست از سؤال کرم او مغنی است از سؤال بواسطه عدم انقیاد در رزق از بندگان باز نگیرد
و در وقت اضطرار دعای ایشان را رد نکند با آنکه انواع تربیت فرموده ایشان را از ابتدای
فطرت تا نهایت خاتمت که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ
مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ این کریمه اشارتست بتربیت خاص ایجادی
و دیگر فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا
وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ و این کریمه عبارت
از تربیت خاص ابقاییست و دیگر أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا
وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا
وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا
وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا وغیر ذلک من الآیات که ترجمه هر یک از اینها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
در محلش و این ایات تربیت عالم کبیر است چه تربیت رب العالمین هر چند که نهایت ندارد دو نوع است
تربیت خاص و تربیت عام و باز تربیت خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی و تربیت
ابقایی و تربیت ایجادی عبارت از ابداع وجود و اختراع بنیه انسانیست و تربیت ابقایی
ابقای بنیه ایشانست و تربیت عام عبارت از تربیت عالم کبیرست که اشارتست باسمان
و زمین و ما بین آنست و شمه از تربیت خاص ایجادی آنست که آدمی را نوزاد از دو ماده است
یکی قریبه و آن نطفه است و دیگری بعیده و آن آب و خاکست که اصل نبات و حیوانست





که خاک رویاننده نباتست و آب تربیت کننده آن تا نبات را قابلیت غذای حیوان
حاصل آید و حیوان غذای انسان گردد و باز دیگر نباتات قایم مثل حبوبات و فواکه و لطف
آن غذاها بعضها یافته و به اطوار سیر نموده به مرتبه نطفگی رسد تا نطفه در وجود انسان
ماده قریبه گردد و انگاه حق سبحانه و تعالی از برای آن نطفه پنج چیز ترتیب فرمود محل و مجرای
و کمین و آلتی و مهبطی محل وی صلب است تا بعد از تلطیف و تصفیه انجا قرار گیرد و مجرای وی
کلیتان است و کمین وی مثانه و چون بمثانه آید اسم منی بر وی اطلاق یابد اما هنوز از
رنگ حمرت به بیاض انتقال نیافته و بنضج نپذیرفته تا آن هنگام که از وی بخاری متصاعد گردد
و عروق آلت بواسطه آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید تا بقوت آن حرکت و شدت
نضج یافته گرم و سفید گردد و اثر روح در وی پدید آید انگاه از آن آلت تا بزبانه شهوتش
رانده و با نطفه انثی که محل آن صدر است امتزاج داده در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد
انگاه با مداد قوت فعل و انفعال آب زن را چون زرده آب و بیضه آب مرد منجمد گرداند و او را
در رحم بشکل کره صورت دهد و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است
و هر کاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد بصورت کره می باشد و لهذا آب را چون بر
هوا اندازند آن قطره ها بشکل کره بر زمین می آید چون دانهای مروارید و حکمت در بیان است
که تجویف رحم قرارگاه نطفه است و چون جرم نطفه اندک است و رحم بزرگ پس او بصورت
کره می باید تا رحم او را از همه جانب احاطه تواند کرد و چون منی بر رحم رسد و پس روز بر آید بر
ظاهر او حق تعالی بقدرت کامله خود غشای صلبی پدید کند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه
و چون نطفه از همه اعضای آدمی می آید بر آینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با او هست
و چون او در رحم قرار گرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس این غشای
صلب ترکرد او از جهت حفظ اجزای روحانی لازم خواهد بود و بعد از آنجا دخون حیض را غذای
آن منجمد سازد تا آن نطفه بمرتبه علقگی رساند و باز بهمان غذا تربیت نموده بمضغگی ترقی
دهد بعد از آن قطعه لحمی ساخته رقوم بشریت و نقوش انسانیت بر وی منقش گرداند
و لحم و عظم و غضاریفش منقسم سازد و در حصار جلدش محروس و محفوظ گرداند

و در تربیتش کواکب و افلاک و طوایف املاک منصوب گردانیده بخدمتش مشغول ساخت تا در ماه اول زحل تربیت نماید و در ماه دویم مشتری و در سیم مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم زهره و در ابتدای این ماه روح حلول کند و در ششم عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد لاجرم اگر درین ماه متولد شود زیستنی باشد باز در ماه هشتم تربیتش حواله بزحل گشته در نوبت مراجعت و چون کوکب و اخفا از لوازم شأن زحل است و طبیعت موت دارد که سرد و خشک است اگر درین ماه متولد گردد زیستنی نباشد و در ماه نهم که اتفاق ولادت بنوبت مشتریست و او سعد اکبر است متولد گردد حیات یابد تا بوقت مقدر موثر انگاه کواکب بتقدیر رب العالمین مربی روح حیوانی کردند و ملایکه تربیت نفس انسانی کردند تا ولید طفل گردد و بعد از آن بمرتبه رضیع و مراهق تا بحد بلوغ رسد بعد از آن فتی و دیگر شاب و دیگر کهل و دیگر شیخ و هرم گردد تا حین وفات و بعد از آن محشور شود تا جزای عمل بیابد ان خیرا فخیر و ان شرا فشر پس در هر نفسی صد هزار گونه تربیت خاص متوجه اطوار انسانیست و این نسبت که به تربیت رب العالمین اما تربیت ابقای ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقای معاقد این معانی و تشیید قواعد این مبانی محتاج بودیم بچند چیز ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را که دارد و با حواس آن قصوری راه نیابد از جمله آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل باز حاصل آید و عمال حواس از عمل احساس معزول نگردند و امور عقلیه که بازبسته بحواس است بواسطه آن قصور مختل نماند پس اغذیه موافق بکمال کرم تربیت فرمود و تأثیرات عالم بالا و ارسال باران و انشاء آن اغذیه ساخت چنانچه شمه از کیفیات آن در تذنیب گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و در طبع قوت اشتها نهاد و آلت اخذ از دست و اصابع و مفاصل و اظفار پدید آورد و بر اخذ اقتدارش کرامت فرمود و انگاه از برای ادخال طعام حقه لعل فام دهان از حکاک قدرتش به پیرایه صنعت بشکافت و در ردیف اسنان از دو روی ودیعت نهاد و در آن چشمه یاقوت زبان مهندس حکمت ربانی جل و علا در گلستان روی بنیاد نهاده بود آب حیوانی از چشمه سلسبیل خانی جاری گردانید انگاه درین کارخانه طاحونه [illegible]

تا آن



تا آن غذا را لازم ساخته ابتلاع آن بر اکل آسان گرداند لاجرم بکمال قدرت لحیین را بر مثال دو سنگ آسیا بر زبر یکدیگر منطبق گردانید و اسنان اعلا و اسفل را بسوهان حکمت محدد و تیز ساخت انیاب را بکسر و رباعیات را بقطع و اضراس را بطحن باز داشت و مفصل لحیین را متحرک گردانید فک اسفل را در تحت فک اعلی بر عکس طاحونات در دور آورد و تا بکمال قدرت وی بدانی انگاه زبان را در دهان بتحریک طعام دلالت فرموده تا از این جانب بآن جانب می برد و از میان بکنار می فرستد و درشته را نرم می سازد و ادراک طعم آن می نماید و از اصول اسنان و چشمهای زیر زبان شربت خوشگوار آب دهان بآن ممزوج میگرداند تا بواسطه آن رطوبت از حنجره انسانی بآسانی فرو میرود و انگاه در معده چهار قوت ترتیب فرمود تا بسبب آن قوی اربعه طعام از مرتبه نباتی بدرجه حیوانی ترقی می نماید و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه است چون آن طعام بمعده میرسد در پنج مطبخش به پخته هضم لطیف از کثیف و صاف از درد ممتاز می سازند و خون و صفرا و سودا و بلغم از یکدیگر جدا می کنند و خون را در عروق می پالایند و از مجرای شرایین و ماساریقا لطیفترین آن را بتجویف قلب فرو می آرند تا ماده روح حیوانی میگردد و در این تربیت که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات مشارکت دارد یعنی به درجه و ترکیب اجزا و اعضا و کیفیت تربیت هر یک از اینها و هم در روح نباتی و حیوانی و نفسانی اما انسان را بکمال احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه از این عالم است و نه متولد از تأثیر اخلاط و عناصر و مواد و نه از ملک و ملکوت مستعاد و امتیاز آدمی از سایر حیوانات باین روح است و آن را روح انسانی گویند و حکما او را از داخلیت بدن و خارجیت منزه دارند و از احتیاج بمکان مبرا اگرچه اهل شرع شریف قایل بداخلیت اند چون روغن در شیر اما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست و روح انسانی نیز بتربیت رب العالمین جل ذکره بدرجه کمال و ذروه جاه و جلال میرسانند تا ارباب معرفت ترقیات این روح را بمرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح انسانی باین مرتبه نه مرتبه ممکن است و آنچنان است که چون انسان تصدیق انبیا کرد سیما تصدیق به نبوت محمد بن عبد الله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات الله

علیهم اجمعین بمرتبهٔ ایمان رسید و نام وی مؤمن گشت و چون با وجود تصدیق انبیا و اولیا
و ادای اوقات خویش بعبادت مصروف ساخت بمقام عبادت رسید نام وی عابد
گشت و چون با وجود زهد و عبادت معرفت ذات و صفاتش حاصل شد و ذات و صفات
الهی بوجه اتم و حکمت اشیا کماهی بدانست و بدیده دید بمقام معرفت رسید نام وی عارف شد
و چون با وجود معرفت بمحبت و الهام خداوندی جل جلاله مخصوص گشت بمقام ولایت رسید
نام وی ولی شد و چون با وجود محبت و الهام حق سبحانه او را بوحی معجزات مؤید گردانید
بمقام نبوت رسانید او نبی شد و اگر با وجود وحی و معجزه او را بکتاب مخصوص گردانیدند
بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب شریعت اول را منسوخ گردانید
و شریعت دیگر نهاد بمقام اولوالعزم رسید و چون با وجود مرتبهٔ اولوالعزمی او را ختم نبوت
داد وی خاتم گشت و ختم بر دو قسم است ختم نبوت و ختم ولایت ختم نبوت بر سید انبیا
محمد بن عبد الله صلعم شد و ختم ولایت بر دری برج رسالت و ولایت محمد بن الحسن المهدی صلوات الله
علیهما تمام گشت اینست ترقی روح انسانی از مرتبهٔ مؤمنی تا بمقام خاتمی که بکمال تربیت الهی و ربوبیت
حضرت کماهی در نوع انسانی محقق میگردد و در هر مرتبه ازین مراتب مذکوره در حضرت
خداوندی را جل و علا تربیتهاست که در تحت عبارت در نیاید و باشارت مبین نگردد
والله الملهم للصواب قسم دویم در تربیت عام که تربیت عالم کبیر است و این آنست
که حق سبحانه و تعالی از عرش مجید تا بفرش بسیط بر طبق طبقات مرتبه بمرتبه تربیت
خویش از فوق العرش به تحت الثری میرساند و عرش را که گنبد افلاکست واسطهٔ
تربیت کرهٔ خاک گردانید و مبنای جهان بر دو چیز نهاده زمان و مکان عرش غایت مکانها
و مبدای زمانها و هر چه مکانست در حیطهٔ عرش است و هر چه زمانست در انطوای
دهر عرش بهمه امکنه محیط است و در همه ازمنه مشتمل انتها رب العالمین جل ذکره کرسی
را فوق عرش بیافرید و زمانرا از وشیب دهر در وجود آورد و زمان بجای کرسی است در
جهانی که عرش آن دهر است و کرسی قایم مقام زمان است در عالمی که دهر آن عالم عرش است
انتها و کرسی که فوق عرش است بدوازده قسمت که موسوم بدوازده برج است و زمان که در

حیط



حیطهٔ دهر است بدوازده ماه است که ملقب بدوازده ماهست آن دوازده برج را در تجلی عرش بدست
که عرش پرورد نور حق سبحانه و این دوازده ماه را در پرتو دهر بپرورد که ترتیب یافته صفات
خداوندانست انتها بواسطهٔ هفت آسمان دوازده برج مکانی را چهار ارکان جهان پیوست
باز بمیانجی هفت کوکب آن دوازده ماه زمانی را چهار فصل روزگار در تربیت آن چهار
ارکان مکانی را بر هفت اقلیم قسمت کرد و این چهار فصل زمانی را بر هفت روز منطوی
گردانید انتها و عرش را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل ساخت آن سیصد و شصت
قایمه چون بکرسی رسید سیصد و شصت درجه گردید و چون آن بآدمی رسید که غایت همه
اوست سیصد و شصت رگ شد باز آن سیصد و شصت لطیفهٔ دهری چون بزمان رسید
سیصد و شصت روز شد و آن سیصد و شصت روز چون بانسان پیوست که خاتم
جمله است سیصد و شصت نطق آمد که اِنَّ فِی هٰذَا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ انتها و حضرت رب العالمین
ربوبیت کامله و تربیت شامله بر امور کلیه و جزویه از ورای این همه مراتب باین سلاسل
غیبیه و روابط لاریبیه از اوج ربوبیت بحضیض عبودیت میرسانند که یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ
اِلَی الْاَرْضِ و مجموع این سلاسل زمانی و روابط مکانی را در نور ذات و اشعهٔ لمعات
صفات خود غرق گردانید که اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ تا طالب حقیقت باین ذریعت
بجناب قدس توسل تواند نمود و در قعر عبودیت بذیل ربوبیت باین علاقهٔ تربیت
و رشتهٔ تمشیت توصل تواند کرد ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ و حق تعالی برای صلاح عالم
آسمان را تزیین فرمود بزینت کواکب که اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزِینَةِ الْکَوَاکِبِ و بضیاء شمس
و نور قمر که هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً و بعرش که رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ
گرامی داشته از آن مذکور شد و بکرسی که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ و بلوح که فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ
و بقلم که نٓ وَالْقَلَمِ و تسمیهٔ او در قرآن بسقف مرفوع و سبع طباق و سبع شداد شده
و خلق او مشتمل بر حکم بلیغه شده و غایات صحیحه است که رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً و دیگر
مصعد اعمال و مهبط انوار و قبلهٔ دعا و محل ضیا و صفاتست و لون او انفع الوان است
که سبزه است و شکل او احسن اشکالست که مستدیرات و نجوم او رجوم

و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات اهتدای اهل زمین و طلوع و غروب آفتاب از برای
زینت رب العالمین والله اعلم تذنیب در حالات اثنی عشر و کیفیات عناصر اربعه و احوال قر
و اسباب نزول باران و باد و غیر آن از جهت بقا و ترتیب نوع انسانی بدانکه از وجوه حکمت
دوازده برج آنست که انتظام و مصالح عالم سفلی وابسته بانتقال هر یک از سموات است
بجا فصل بنابرین حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل کرد از منطقه فلک اعظم و ازین جهة
دو دایره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل و دویم اول میزان و ازین تقاطع دو نقطه دیگر
پیدا شد که غایت بعد این دو دایره است از یکدیگر یکی اول سرطان و دویم اول جدی
و بدین طریق فلک بچهار قسم متساوی منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان و آن فصل بهار است
و ربع دویم از سرطان تا اول میزان و آن فصل تابستان است و ربع سیم از اول میزان تا اول
جدی و این فصل خریف است و ربع چهارم از اول جدی تا باز بحمل و این فصل زمستانست
و چون هر حادثی را لابد است از مبدا و وسط و نهایتی پس هر ربعی منقسم بسه قسم لازم
گردد لاجرم فلک بدوازده قسم منقسم شود و هر قسم از آن برجی آمد و حکمت الهی تقاضای
آن کرد که مدار آفتاب مایل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب مختلف گردد و فصول
اربعه ظاهر شود و نشو و نما بحصول رسد جهة مصالح عالم چه اگر مایل نبودی و دایم سیر آفتاب
بر یک سمت و مدار بودی آن حصه زمین که مسامت مدار آفتاب باشد در غایت حرارت
و گرمی خواهد بود و آن موضع که از آن دور باشد در نهایت برودت و جمودت و آنچه
از زمین که میان این دو موضع واقع باشد در کمال اعتدال بود و این احوال بدین منوال
هرگز متغیر نشود پس موضعی از مواضع آفتاب قبه دایمی در حرارت و احراق مستولی باشد
و موضع دیگر که در مقابل اوست پیوسته برودت و جمودت وقوع یابد و در مواضع
دیگر علی الدوام بر اعتدال مایل باشد پس تفاوت فصول اربعه و نشو و نما فسق گردد و احوال
عالم مختل ماند و حال آنکه در اختلاف شب و روز در زیاده و نقصان از جهة نظام و ترتیب
مصالح عالم از حر و برودت چنانکه از اول جدی که ابتدای زمستانست تا اول سرطان که ابتدای
تابستانست روز در تزاید است و شب در نقصان و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آن

شب



شب در تزاید است و روز در نقصان و در دو محل برابر است که اول حمل است که ابتدای
بهار است و دیگری اول میزان که مبدا خریف است و حکمت درین آنست که در تابستان
آفتاب بسمت راس می باشد و آن موجب گرمی هواست پس اگر روز در تزاید نبودی
درین فصل گرما بحد افراط رسیدی و امور عالم مختل گشتی و در زمستان آفتاب از سمت
راس دور می باشد و این سبب سردی هواست پس اگر روز در نقصان نبودی سرما نیز
بافراط کشیدی و موجب بطلان حیات شدی پس حکمت و ترتیب آفریدگار عالم چنان اقتضا
کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حدت گرما بشکند و بحد اعتدال باز آید و در
زمستان روی بتزاید نهد تا شدت سرما کم شود و بحد اعتدال باز آید بلکه بسبب عدم اختلال
فتبارک الله احسن الخالقین و سر این اختلاف آنست که آفتاب بر سمت منطقة البروج حرکت
میکند و جمیع نجوم دیگر بر منطقة البروج فرض کنیم بحرکت فلک اعظم متحرک کنند و هر یک احداث
دایره دوره میکنند و آنها را مدارات یومیه گویند و افق دایره ایست میان مرئی و غیر مرئی
از فلک که تنصیف مدارات یومیه میکند در خط استوا که دایره ایست بر روی زمین
مسامت معدل النهار پس شب و روز اینجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه
قطع مدارات شمالیه بر وجهی کند که آنچه فوق افق است اعظم باشد از آنچه در تحت افق است
و قطع مدارات جنوبیه بر عکس این پس از اول جدی تا اول سرطان روز در تزاید بود
و شب در نقصان و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آن و در اول حمل و میزان شب و روز
برابر باشد و دیگر از غرایب حکمت خالق عالم در ترتیب بروج آنست که طبایع بروج در حرارت
و برودت چنان آفریده که یکی گرم باشد و دیگری سرد و هم بدین ترتیب تا آخر چنانچه حمل گرم است
و ثور سرد و جوزا گرم است و سرطان سرد و اسد گرم است و سنبله سرد و میزان گرم است
و عقرب سرد و قوس گرم است و جدی سرد و دلو گرم است و حوت سرد و طبایع
بروج را از یبوست و رطوبت چنان آفرید که حمل و ثور سرد و خشک اند و جوزا و سرطان سرد و
تر اند و اسد و سنبله سرد و خشک اند و جوزا و عقرب سرد و تر و قوس و جدی سرد و خشک اند و دلو
و حوت تر و چون بعقل تامل کرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود و بیان این آنست

حرارت و برودت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت قوی و در اثر پذیرفتن بغایت
ضعیف اما رطوبت و یبوست نزد و کیفیت دارد در اثر پذیرفتن بغایت قوت و در
اثر کردن در نهایت ضعیف از ینست که حکما گویند که حرارت و برودت از کیفیات
فاعله اند و رطوبت و یبوست از کیفیات منفعله چون این مبین شد میگوییم اگر دو برج که بیکدیگر
متصل اند هر دو گرم باشند یا سرد و سرد و چون آفتاب در ان برج واقع شود آن تاثیر
بغایت قوت گیرد و از حد اعتدال تجاوز کند و ضد حیات صورت بندد اما چون یکی از آنها
بالطبع گرم باشد و دیگری که متصل است باو سرد اعتدال حاصل شود و بحد افراط نکشد و اما رطوبت
و یبوست دو کیفیت منفعله اند و ایشان را در تاثیر زیاده قوتی نیست پس اگر یکی خشک باشد و
دیگری هم بسبب مجاورت خشک باشد در و هیچ اثر بوقوع نیاید پس حکمت الهی چنان
اقتضا کرد که دو برج متصل خشک باشد و دو برج متصل تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل هم
یا تر متصل اثر آن خشکی یا تری او از برای مصالح عالم بظهور آید و از ترکیب افلاک بر این وجه منتفی
پس سه نوع عالم است یکی عالم صغیر که انسانست دویم عالم عناصر که عالم سفلی است سیم عالم افلاک
که عالم علوی است و چون حق تعالی افلاک را بیافرید و او را بحرکت در آورد حرکت سبب
حرارت شد و این مستلزم آنست که هر جسم که بفلک بغایت نزدیک باشد گرم و سبک
و لطیف باشد و آن آتش است و هر جسم که دورتر بود گرمی و لطافت در و کمتر بود و آن
هواست و آنچه از وی دورتر بود لطافت او کمتر باشد و آن آبست و آنچه در غایت دوری
بود از فلک اجرام در غایت سردی و کثافت بود و آن خاکست پس عناصر عالم سفلی بر این
ترتیب مرتب باشد فوق همه آتش بود و زیر او هوا و زیر هوا آب و زیر آب خاک
و حکمت بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش و خاک ضد اند چه آتش علوی و نورانی و گرم است
و خاک سفلی و ظلمانی و سرد است بنابر ین آتش را با خاک تعارض نرفت بلکه هوا و آب را
میان هر دو حایل گردانید تا ضدان از یکدیگر دور باشند و هر یک بسبب مجاورت آن دیگری مقهور در بیان
نشود ذلک هو الفضل الکبیر اما کیفیت قمر آنکه حق تعالی جرم قمر را تیره خلق کرده و نور او از
شمس مستفاد است یا زیاده و نقصان و مد و جلال و موافقت مناجه عباد از ایام حج و صوم



و معاملات و غیر ذلک از و معلوم شود و از برای دیگر حکمتها و سر این آنست که در وقت اجتماع
روی تاریک ماه مواجه ماست و روی روشن او مواجه آفتاب و دایره ضوئیه که فاصل است
میان روشن و تاریک منطبق است بر دایره رؤیت که فاصل است میان مرئی و غیر مرئی
و چون این دو دایره از هم گذشتند و تقاطع کردند هلال پیدا شد و بقدر انفراج دایرتین
روشنی می افزاید تا وقت مقابله که باز دایرتین مذکورتین متطابق شدند و بدر مرئی شد
و بر این منوال که نور افزون میشود نقصان می پذیرد تا باز تطابق دایرتین تحقق یافت
و محاق شد والله اعلم و اما اسباب باران و برف و رعد و برق و غیر ذلک آنکه هرگاه
که هوا با آب ممزوج شد آن بخار است و آتش ممزوج بخاک دخان و گرمی آفتاب سبب
صعود هر دو میشود و بخار متصاعد مجتمع سحاب است و اجزای او که فرود می آید اگر از بخار
بخار بعضی از اجزای آن ملاقی بعضی دیگر شود یا بعضی از اجزای آن بسبب خشکی هوا یا از جهت
سرمای محتبس در ان بخار بآب منقلب شود قطرات آب از ان حاصل آید و میل بحیز طبیعی
خود کند و آن بارانست و اگر هوا سرد و تر باشد استعداد آن بیشتر باشد قطرات
آن منجمد گشته فرود آید و این ژاله است و اگر بخار زیاده نباشد و در هوا بسط
استعداد او زیاده تر سرما بود آنچه فرود آید برف بود و از ین رو است قطرات سرد
که از سقف حمام می چکد و گاهی دخان در جوف سحاب محتبس میشود و باد او را می شکافد
آواز رعد است و بعضی گویند رعد ملکیست که موکل ابر است و ابر را بضرب تازیانه
می راند و در کشاف همین نقل کرده و روایت از امیر المؤمنین علی علیه السلام و گاهی از شدت
حرکت مشتعل میگردد و آن برق است و گاهی بخار و دخان محتبس در زمین او را می لرزاند
و می شکافد آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخاریست که در زمین محتبس شده بواسطه
برودت که باو رسید آب میشود و بیرون می آید و بعضی آبیست که بعمق فرو رفته و لهذا
آب چشمه بسبب برف و باران افزون میشود والله اعلم و بعضی از اهل دانش در کیفیت
حصول باد بیان آورده اند که باد عبارتست از هوای متحرک و سبب حرکت هوا دخان
یا ابر است که بجانب سفل که در انها پیدا شود از جهت تکاثف و تراکم اجزا بعضی بر بعضی یا بسبب

تحریک دخان و هوای دیگر را از جانب بالا متحرک شده باشد بسبب حرکت دوریه فلکیه
غیر آن چنانکه در بعضی اوقات از حرکت دخان مرتفع در جانب سفل ظاهر میشود و چون تداخل
میان اجسام محال است لازم است که هر جزئی از اجزای هوا که متحرک شود جزئی که بعد از وی باشد
حرکت دهد و لیکن چون اجسام عنصری قابل آنست که مقدار او زیاده و کم شود باعتبار رقت
قوام و کثافت آن پس هر جزء سابق بسبب ممانعت جزء لاحق تکاثفی پیدا کند و حرکت او کمتر
از حرکت جزوی شود که پیش از وی باشد و همچنین تا آن زمان که بجایی رسد که حرکت بالکلیه
منعدم گردد مانند آنکه سنگی در حوض آب اندازند چه از تحریک سنگ دایره محیط بعضی
بر بعضی حادث شود و هر دایره قریبه موجب حرکت دایره بعیده شود و لیکن حرکت بتدریج
ناقص شود تا انجا که دیگر دایره حادث نشود و آب ساکن گردد و اساسی بادها نزد عرب
چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور شمال آنست که از جانب قطب شمال آید و جنوب
آنکه از جانب جنوب قطب آید و صبا آنکه از طرف شرق آید و دبور آنکه از جانب مغرب آید
و غیر این چهار قسم را نکبا گویند یعنی باد کج حق تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را برای مصالح
اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین است و کوهها که ظاهر گردانیده بر روی زمین در وی منافع
بسیار است از برای صلاح عالمیان اولا گونه احجار سبعه در کوه می باشد که آن زر است
و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب و دیگر احجار نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت
و امثال آن و دیگر کوه بسبب کثرت آب چشمها است و حکمت در این آنست که در اندرون زمین
اجزای آب بسیار است بواسطه آن اجزا که بواسطه بخارات برودت آب شده چنانکه گذشت
و چون حرارت بر زمین مستولی شود آن اجزای آبی همه بخار دیگ متصاعد گردد و اگر بر آن زمین
کوه نباشد آن اجزا پراکنده شود و اگر کوه باشد آن قطرهای آب در زیر زمین مجتمع شود
و پیدا کند چشمه گردد و دیگر باران و برف در کوه بیشتر می باشد بسبب ارتفاعات کوهها است
و کثرت باران بسبب مصالح عالم است فایده سیم چون کلمه جلیله الله احسن اسما است
تعقیب فرموده او را بکل صفات که آن رب العالمین است چه وجود ماسوی او فایض بر
واجب الوجود وامثال اوست چنانچه بعضی از آن مذکور شد پس او دال است

بر تمامی



بر تمامی آن و ثنای بر ما فوق آن تمام زیرا که رب العالمین است و چنان تربیت میکند
که کانه برای غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک می نمایی که گویا پرورنده غیر او داری این نه
انصاف است بلکه کفران و عناد است قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ حضرت حق
محافظت تو میکند و از شر شب و روز نگاه می دارد و این از رحمت بی نهایت اوست و تو که
مخلوق اویی در مقابل این عصیان می ورزی تو از برای عبادت رب آفریده شده که وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس ویران ساز حقیقت خود را بمعصیت کار سازد چه آدمی بنیاد
رب است و هر که منهدم میکند بنیان رب را بعصیان بحقیقت دور است از رحمت
رحمن و گرفتار است بشقوت و خذلان مبحث چهارم در فواید الرحمن الرحیم فایده نخستین
اهل تفسیر رحمهم الله پنج وجه در اعاده این دو اسم سامی ذکر فرموده اند اول با شعار
باشد بانکه در بسمله رحمت نامتناهی الهی نظر بعبد از فطرت که بی ماده و مده از کتم عدم بعرصه
وجود آورده و در غیر بسمله نظر باعاده وجود است بار دیگر در قیامت که هر کسی را بمرادات
و مقصودات وی رساند عاملانرا پاداش عمل بجنات نعیم واصل گردانند و عاصیانرا
بلطف ازلی بشارت جمال در بزم وصال بنشانند و ذکر مالک یوم الدین در دلیل او مؤید این معنی
دوم تا باعث بود بر کثرت ذکر که علامت محبت دایم یاد حبیب کردن است سیم
آنکه توصیف ذات بر کمال خویش بربوبیت فرمود و گفت رب العالمین اکنون بیان
ربوبیت خویش باین دو کلمه مبین میگرداند که ناسزا میدید که رب العالمین است برحمانیت که خلق
را در دنیی روزی میدهد و برحیمیت که در آخرت برایشان می بخشاید چهارم اول ذکر
حمد فرمود و بواسطه حمد بود که ابو البشر علیه السلام برحمت الهی مشرف گشته که چون از عطسه
کلمه الحمد لله گفته بود بخطاب یرحمک ربک استسعاد یافت همچنین الحال نیز اول
بندگان را تعلیم حمد فرمود و بعد از آن رحمتشان امیدوار میگرداند پنجم آنکه تا خلایق دانند
که صفت رحمت بر غضب غالبست کما قال سبحانه و تعالی سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي و از سبقت
غلبه او بر غضب است که بنده مؤمن در دنیی و آخرت از آثار غضب و عقوبت
الهی مصون و محفوظ است الحمد لله علی ذلک فایده دوم بدانکه هر اسمی از اسماء الله بر وطن

به بوطن بندگان آگاه از انعکاس نور آن صفا و جلا بیست و آن انعکاس انوار و قبول
فیض اسرار را حفظ بنده می‌نامند و بقدر مناسبت حفظ فایده می‌گیرد چنانچه شمه از آن سمت
تبیین یافته و بعضی از اکابر دین چنین ایراد فرموده‌اند که حظ بنده از این دو اسم که رحمن
و رحیم است آنست که متصف بصفت رحمت شود و شفقت و رحمت دثار و شعار او گردد
اما از اسم رحمن الله به غافلان رحم کند و ایشان را بوعظ و نصیحت بطریق لطف نه از روی عنف
از راه غفلت منحرف گردانیده بحق دیگر و مستوفکر متمکن گرداند و بعاصیان بچشم رحمت
و شفقت نگرد نه بنظر استخفاف و استنکاف و هر معصیت که در عالم وقوع یابد آن معصیت
نفس او باشد و بجان بقدر امکان در ازاله آن بکوشد تا آن عاصی را از سخط و غضب
الهی برهاند و از اسم رحیم الله هر گاه عقده در کار افتد و بنقود و فاقه و محنت و رنجی بلاقی
شود در احلال آن اشکال بالمکن کوشش نماید و آن عقده را بهمت از رشته معاملت
آن بنده بگشاید و به تعهد فقیران و تفقد اسیران بجاه و منال و شفاعت و سعایت
حسب الوسع بلیغ مبذول دارد و اگر بمعاونت باین طریق میسر نگردد بدعا و رفع حاجت
بجو سبی نه اعانت نماید و باظهار تأسف و تحسر و غم و اندوه در آن مضرت و حاجت
شریک آن فقیر درمند باشند و از برای تسلی محتاجان در ملابس و ماکل با ایشان موافقت
نماید چنانچه در نقل وارد است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جمعه بر منبر بود
و خطبه میفرمود جامه کهنه پرپیوند پوشیده و شمشیری بند از لیف خرما در دست مبارک
داشت که ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب حال امیرالمؤمنین نیست آنحضرت
بعلم ولایت دانسته فرمود که لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا مَا لِعَلِيٍّ وَزِينَةِ
الدُّنْيَا كَيْفَ أَفْرَحُ بِلَذَّةٍ تَفْنَى وَنَعِيمٍ لَا يَبْقَى وَكَيْفَ أَشْبَعُ وَحَوْلِيَ الْحِجَازِ بُطُونٌ غَرْثَى وَكَبِدٌ حَرَّى
أَرْضَى أَنْ اُسَمَّى اَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَلَا اُشَارِكُهُمْ فِي خُشُونَةِ الْعَيْشِ وَشَدَائِدِ الْفَقْرِ فَالْبَلْوَى
بدرستی که چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن
شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چه کار که گل او خارست و نوش او نیش او را چگونه
شاد باشم بلذتی که باندک زمانی بسر آید و بعوض فنا در آید یا بنعیمی که اصلا نپاید و چگونه

سیر



سیر خوردم و در ولایت حجاز شکمها گرسنه باشد و از غایت جوع در اضطراب
مخمصه یا چگونه راضی باشم باینکه مؤمنان مرا امیر خود خوانند و مقتدای خود دانند و من در
دشوارها و سختیها با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت و احتیاج با ایشان
موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت از این کلمات با برکات بسیار گریستند و آورده‌اند
که رحم کردن بدین نوع خویشان چنان باید که هر که اقرب باشد بوی ایصال رحمت باو اول و اولی
دانند و هیچکس بآدمی نزدیکتر از نفس وی نیست پس باید که اول بر نفس خود رحم کند
و بعد از آن بغیر کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اِبْدَأْ بِنَفْسِكَ و شمه از رحم بغیر سمت تحریر یافت
اما رحم که نظر بنفس خود است بر دو قسم است در امور روحانیه است یا امور جسمانیه
اما روحانیه بر دو وجه است نظریه و عملیه اما بجهت قوت نظریه آنست که نفس را از جهل مخلی
سازد و بعلم محلی گرداند و بقوت عملیه آنکه او را در اخلاق از افراط و تفریط باز دارد و بر
مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد چنانچه بعضی در فواید الصراط المستقیم
سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اما در امور جسمانیه نیز بر دو ضرب است
یکی امور مطلوبه بالذات بر مثال لذات جسمانیه چون مطعوم و ملبوس و رحمت بر نفس
در این امور امتناع اوست از حد اسراف قال الله تعالی كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا و اما
مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و رحمت در آن بر نفس آنست ای نیز حد وسط رعایت کند
قال الله سبحانه و تعالی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و در غیر
مصرف ننماید و اگر بدین طریق که مبین شد شفقت و رحمت بر نفس مقرر ندارد از جمله ظالمان
بر نفس خویش باشد و بجهت ظلم و قباحت آن درباره این هم نفس او ملحق گردد که وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور در دو امر است صدق مع الحق و خلق مع
الخلق یا خدای تعالی صدق پیش بردن و با خلق بخلق نیکو زندگانی کردن فایده اسم رحمن است
که متصور نیست صدور آن از عباد چون اعضای سلیمه و اعطای ایمان و عرفان و سکینه و مانند
آن رحیمیت آنچه قادر است بر آن عباد چون اعطای دراهم و دنانیر و تزویج و اطعام و مانند
آن رحمن است که از نطفه اندر رحم صورت حسن میسازد و رحیم است که بطاعت

مقیم

بنده را بجنت خالصه می رساند فایدهٔ چهارم بعضی از مردم از برای مهم اندک نزد پادشاه
بزرگ قدر رفتند پادشاه فرمود که از جهت مهم یسیر نزد مرد حقیر روید پس کانه حق تعالی
میفرماید که اگر اقتضاء رحمن میکردم هر آینه شرم میداشتی که سوال امور یسیره بر من عرض
کنی پس رحمانم تا طلب امور عظیمه از من کنی و رحیمم تا هر چیز یسیره از من طلبی حتی بند نعل و نمک دیگ
فایدهٔ پنجم کسی که اهمال کرد در بارهٔ ولد خود و او را بتازیانهٔ شفقت ادب نکرد بزعم آنکه ترحم
بحال او فرموده و حال آنکه فی الحقیقة ترحم نیست چنانکه گفته اند مَن لم یؤدّبه الأبوان أدّبه الملوان
کسی که پدر و مادر او را ادب نکرده روزگار در تادیب او شیمهٔ خود بظهور خواهد آورد
که فواید عظیمه در ضمن ادب مندرج است و ادب خصلتی بغایت شریف است و نعمتی بسیار
لطیف پس آنکه در عالم بظهور می آید از بلا و زحمت فی الحقیقة آن رحمت است عَسَیٰ أن تکرهوا
شیئا وهو خیر لکم وعسیٰ أن تحبّوا شیئا وهو شرّ لکم و قصهٔ خضر و موسی ع مؤید این معنی است
و حکیم محقق مبنی بر امور حقایق می نهد نه بر ظواهر علایق زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر قلیل
از قبیل شر کثیر است فایدهٔ ششم مریم عمران را از رحمت عطا فرمود که ولنجعله آیة للناس
ورحمة منّا و این سبب نجات او شد از توبیخ کنندگان و بار رحمت عام انعام فرمود که وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین پس امید تمام برانست که مارا بسبب این رحمت نجات کرامت
فرماید از عذاب نار فایدهٔ هفتم حق تعالی وصف فرمود پیغمبر ما را برحمت چه در حالتی که اسنانهٔ
نورانیهٔ آنحضرت را بسنگ جفا انداختند و ایذا رسانیدند زبان مبارک جز بهدایت نگشود
و به کفار نابکار دعای بد و نفرین نفرمود و این فرمود که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
بار خدایا قوم مرا دلالت کن بطریق حق که ایشان جاهلانند و نمیدانند و در رستخیز که هر کس
نفسی نفسی گوید آنحضرت امتی امتی خواهد فرمود و چون حضرت معبود کریم وصف فرمود نفس
خود را برحمن رحیم پس گویا میفرماید که رحمت واحده کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات
پس بندگان را بمن بگذارید که من رحمن رحیم و رحمت من غیر متناهی است و معصیت ایشان
متناهی و متناهی ادراک نمی تواند کرد غیر متناهی را و زود بود که معصیت امت گرد و ستدار ه
اهل پیمانه محو در بحر رحمت من فانی گردد و بنص ولسوف یعطیک ربک فترضی رضا و خشنودی

آنحضرت



آنحضرت بحصول رسد در نقل آمده که ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام بر منبر فرمود که عامه
میگویند که امیدوارترین آیات قرآنی اینست که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و ما که اهل بیتیم میگوییم که آن
اینست که ولسوف یعطیک ربک فترضی و مقرر است که تا یکی از امت آنحضرت
در دوزخ باشد راضی نخواهد شد فایدهٔ هشتم حکایت کنند از سلطان ابراهیم ادهم
قدس سره که فرمود که یک روز مهمان جماعتی شدم و ایشان مائده انداختند ناگاه غرابی از
هوا در آمده گرده نانی از مائده ربوده بهوا رفت من چون این را دیدم در عقب او روان
شدم دیدم که میل زیر کرده بر سر تلی فرود آمده و جوانی دست بر گردن بسته ای افتاده این
گرده را بر روی وی انداخت و دیگر بهوا رفت گفتم سبحان الله که رزق او را بوی رسانید و از
ذو النون مصری منقولست که گفت که روزی در خانه نشسته بودم ناگاه داعیهٔ بیرون رفتن
در خاطر من خطور کرد بیرون آمدم و بجانب آب نیل رفتم اتفاقا عقربی قوی دیدم که بسرعت
هرچه تمامتر میشتافت چون بکنار آب نیل رسید وزغی از آب بیرون آمد و این عقرب
بر پشت او سوار شد و شتاب کنان او را بدان طرف برد با خود گفتم سبحان الله این حالت
بس غریب و عجیب است بر کشتی سوار شده بدان جانب رفتم دیدم که عقرب از پشت او
فرود آمده متوجه درختی شد نگاه کردم جوانی را دیدم در پای درخت خفته و افعی قصد او
کرده چون افعی نزدیک او رسید عقرب خود را به وی رسانید و متعرض و مزاحم او شد
و هر دو در هم پیچیده کوشش کردند تا مردند و هلاک شدند و جوان بسلامت ماند و این سلامتی
محض رحمت الهی بود و در ادعیه غریب وارد است که یا رازق النعاب ای روزی دهندهٔ
بچهٔ غراب در شان او و حکایت او آنچنانست که بچهٔ غراب چون از بیضه بیرون آمد قطعهٔ
گوشت سرخ را ماند و چون او را هم رنگ خود نمی بینند از دوری میپوید متنفر می شوند
و گرد او نمیگردند و تعهد حال او نمی نمایند در آن مدت حق تعالی بکمال رحمت ربانی پشه را
بر وی می گمارد تا بر وی مجتمع می شوند و آن بچه اطلاع آن پشه ها را ابتلاع نموده قوت خود
می سازد و بآن پرورش می یابد تا چند آنکه بر اندام او پر میروید دیگر پشه بر وی مجتمع نمیشود

زیرا که چون گوشت وی پوشیده شد اسماع پشه از وی منقطع گشت الخ، ما درشی را برقت
وی میخورند تا چون هم رنگ خودش می بینند تعهد حال او قیام می نماید و این حالات غریبه از
کمال رحمت الهی عجیب نیست و حضرت رسول صلعم فرموده که حضرت عز شانه را صد جزو رحمت
و یک جزو از آن بدنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیر و بهایم و غیر ذلک منتشر است
و بدان حیات دارند و روزی میخورند و با یکدیگر شفقت و مرحمت میکنند و نود و نه جزو دیگر
در روز قیامت بر بندگان فایض خواهد ساخت و شاید که این بر سبیل تمثیل و تفهیم باشد و الا
مرحمت او بی نهایت و رحمت او بلا غایت مبحث پنجم در فواید مالک یوم الدین فایده اولی
روز قیامت از برای قضیه عدالت قایم میشود تا محسن از مسیء و مطیع از عاصی و موافق از مخالف
ممتاز شوند و این ظاهر میشود که مرده در روز جزا کما ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس
بما تسعی. یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم. فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و
من یعمل مثقال ذرة شرا یره. روایتست که چون قیامت قایم شود شخصی را بیاورند در قیامت در ارند
چون نظر با عمال خود هیچ حسنه نیابد که در میزان اعمال بسنجد ناگاه ندایی شنود که ای فلان به بهشت
درای بعملی که در دنیا از تو بوجود آمده او گوید الهی در دار دنیا هیچ عملی نکرده ام که شایسته بهشت گردم
حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو به پهلوی دیگر گردیدی و کلمه الله بزبان
بر زبان راندی و دیگر باره بخواب رفتی و این حال را فراموش کردی اما چون من فراموشی و خواب
روا نیست که لا تأخذه سنة و لا نوم فراموش نکردم و این کرامت جزای آن عمل است
و دیگر منقولست که فردا در قیامت شخصی را حاضر کنند و در پای میزان بدارند و حسنات او را با سیئات
موازنه کنند حسنات او در میزان خفیف و سبک آید آن شخص ملول گردد ناگاه کلمه شهادت
که با خلاص گفته و با مودت اهل البیت علیهم السلام فهم کرده بران کفه میزان نازل گشته او را ثقیل و گران
سازد و آن کس را مستوجب بهشت گرداند و مقرر است که ذکر الله اثقل اعمال حسنه است در میزان
اعمال و اکثر حقوق الله بلکه تمام بر مسامحه منوط است زیرا که او غنی مطلق است که ان الله لغنی
عن العالمین بخلاف حقوق الناس که آن اولی است باحتراز از آن چنانکه حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده در میان جمعی که هیچ میدانید که مفلس کیست گفتند که آن کس که او را مال و منال دنیا

ودرهم



و درهم نباشد آنحضرت فرمود که مفلس کسیست که در قیامت نماز و روزه و زکوة و تعلق حاضر
شود اما ایمان نبوده باشد بستم و قذف مؤمنان و اکل مال یتیمان و سنگ دل و ضرب بلا موقع
حسنات او در برابر این حقوق داده شود و اول حسنه با ندمع علاوه حقوق الناس و خطاهای
دیگر او را کشان کشان ببرند و بدوزخ سوزان برند اللهم اجرنا عن عذاب النار بحرمت سید الابرار
و آله الاخیار رقابه دویم در مالک یوم الدین یازده قرائت ایراد نموده اند اول مالک بالف
و کسر لام و خفض کاف و این قرائت اخیار عاصم و کسایی و اعمش و جماعت دیگر از قراءست
دویم ملک بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و این اختیار نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و ابن عامر
سیم ملک بسکون لام و خفض کاف و این اختیار ابو عمرو است بروایت عبد الوارث بن سعید
و این هرسه قرائت مبنی بر نعت است چهارم مالک یوم الدین بالف و نصب کاف و این قرائت
ابن عبد العزیز و اعمش است پنجم ملک یوم الدین بکسر لام و نصب کاف مروی از ابو حیات
و شریح بن زید و این هر دو قرائت منصوب بر نداست ششم ملک بفتح میم و لام و کاف
محمول بر فعل ماضی و یوم الدین منصوب بر مفعولست و این قرائت یحیی بن یعمرست هفتم مالک بالف
و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این قرائت عون عقیلی است هشتم ملک برفع کاف
نهم بنصب کاف دهم بخفض کاف یازدهم ملاک الخ مالک خوانده احتجاج نموده بچند وجه اول آنکه
در و حروف زایدی هست پس ثواب او اکثر باشد دویم در قیامت همه مملوک کنند و مالکی بنست
بغیر از وجل جلاله سیم مالکیت سبب اطلاق تصرف است و مملوکیت چنین نیست چهارم حال مملوکیت
ادون است از احوال رعیت پس قهر در مالکیت اکثر باشد از ملکیت پنجم ممکن است که
رعایای ملک خود را از رعیتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوک که او را قدرت بر اختیار رد از ملک خود نیست
بر ملک رعایت حال رعیت اما بر رعیت خدمت ملک واجب نیست و بر مملوک خدمت مالک واجب است
و مملوک در هیچ امری از امور مستقل نیست مگر باذن مالک حتی نماز و روزه بتطوع و امامت و شهادت
و غیر ذلک ششم الخ مالک ابلغ است زیرا که گویند مالک کل شی بلکه اضافت بناس کنند
و ملک الناس گویند هفتم الخ مالک را هم بذات اضافه کنند و هم بفعل چنانکه گویند مالک العبد
و مالک التصرف بخلاف ملک که آن اضافه بفعل کنند نه بذات و حجت الخ ملک خوانده بغیر الف است

که هریک از اهل بلد مالک می توانند بود اما ملک نه زیرا که شان ملک ارفع و اعلاست و نیز ابلغ است
در آیات قرآنی موافقت دارد که قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ فتعالی الله الملک
الحق و غیر ذلک پس متعین آن باشد و نیز ملک افقه است از مالک داود و مستلزم تطویل امل است
و ممکن است که درک کند او را درک پیش از اتمام لفظ و جواب گویند که عزم قایم مقام
فعل است و دیگر آنکه مالک با اضافه مذکور شود چنانکه گویند مالک بنده و مالک دار و امثال آن
و ملک مطلق مذکور گردد که گویند وی ملک است و آنچه بذات خود مدح بود بی اضافه ابلغ است
از آنچه مدح باشد با اضافه و هر یک از قرائتین حکم جدا و متنوع است اما احکام متنوعه بر قرات
اول آنست که قرات مالک ارجح است از قرات ملک زیرا که اقتضای آنچه از ملک متوقع است
عدل و احسانست و آنکه در امان محفوظ مانند در ظل حمایت او و مملوک از مالک طلب نفقه
و کسوه و تربیت و اطعام و انعام میکند و از خوان نعم او محظوظ میشود و ملک از مردم طمع میدارد
و مالک از مملوک طمع نمیدارد و ملک اختیار نمیکند از عسکر الا قوی جثه و پرزور است و آنکه
ضعیف و عاجز است میگذارد و التفات بحال او نمیکند و مملوک اگر مریض شد مالک او را معالجه
میکند و اگر ضعیف گشت اعانت می نماید و سیمای ملک مهابت و سیاست است و شیوه
مالک رأفت و رحمت و احتیاج با رأفت و رحمت زیاده است از احتیاج بهیبت و سیاست و اما
متنوع بر قرات ثانیه آنکه در دنیا ملک الملوک گشت قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ
وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و در آخرت ملک و ملکی نیست مگر او را از برای او که لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و ملک او رابع نوع خاص است و خاصیت کلیه ملک مخلوقین نیست چه اگر ایشان
بذل کنند خزاین خود را روی به نقصان می نهند و ذخایر ایشان روی با نجام می نهند چیز رسید بخلاف
ملک الهی که خزاین رحمت او غیر متناهی است که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و چون عطای
او اکثر است ملک او ارفع است و از لوازم ملک کمال رحمت و لهذا رب العالمین الرحمن الرحیم
را قرین ملک یوم الدین ساخت و از نظایر اوست الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ پس هرکدام از
ملوک دنیا که متصف باین صفت باشند ظل الله فی الارضین بر ایشان صادق است که کفر و ظلم
سبب خرابی عالم است و موجب پریشانی و انقطاع بنی آدم که تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ

و



وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا و طاعت و عدالت متضمن صلاح و معاش
و معاد و عباد که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس بر دو جهان واجب و لازم است که طاعت ملوک خود نمایند در امور
مشروعه معقوله و بر ملوک متحتم است که مالک الملک را منقاد باشند تا امور معاد و معاش
ایشان منتظم گردد و چون وصف ذو الجلال حضرت معبود آنکه ملک یوم الدین است و اظهار کرد از برای
عالمیان کمال عدل خود را یکبار نفی ظلم کرد که وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و بار دیگر ثبوت عدل که وَنَضَعُ
الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ و هیچ چیز از برای نظام عالم و صلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست
و ظهور برکت و اشباع و ارتفاع و امتناع از جور و ظلم است سلطان را ارتباط تام است در
صلاح و فساد عالم اگر عادل است موجب برکت و معموری است و اگر جابر است سبب قلت و خرابیست
چنانچه آنحضرت پسند چنانچه آورده اند که روزی نوشیروان برسم شکار با لشکری بیرون رفته
اتفاقاً از لشکر جدا افتاد و تشنگی بر و غلبه کرده روی بطرفی نهاد ناگاه بباغی رسید کرد و انار
داشت بی شمار بود بدرون باغ رفته کودکی را که در آنجا بود گفت بده از آن درخت انار
بیار او رفت و آورد و آنرا افشرد و آب بسیار خوش طعم بیرون داد و او را خوش آمد و قصد
آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر بار گفت که انار دیگر از آن درخت بیار چون آورد
فشرد و آب بغایت کم و بی طعم بیرون داد از سر آن پرسید کودک گفت شاید که سلطان زمان
عزم ظلم کرده باشد که ظلم بواسطه قصد ظلم و اینچنین شده باشد نوشیروان از این سخن تعجب
نموده در دل خود رجوع نموده از آن قصد بازگشت نمود و گفت انار دیگر بیار چون آورد و افشرد
این بار از اول بار پرآب تر و مزه ناکتر بود گفت حکمت در تغییر این چه بود کودک گفت شاید پادشاه
تغییر احوال خود کرده باشد و از ظلم بازگشت کرده بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان
گفتار کودک را مطابق حال خود یافت در دل خود بالکلیه از ظلم بازگشت نمود و صیت عدالت او
بهمه اقالیم انتشار یافت فایده سیم معنی ملکیت و مالکیت حق تعالی آنست که او قادر است بر ترجیح
وجود ممکنات بر عدم شی و او قادر است بر نقل آن از صفتی بصفتی دیگر چنانچه اراده او باشد
بی مانعی و منازعی و بر مقتضای حکمت و عدالت او ملک و مالک یوم الدین اوست زیرا که قدرت

بر احیار خلق بعد از امانت و علم با جزای متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کامله او و علم
شامل او محیط جمیع معلومات است پس یوم الدین را مالکی نباشد غیر حضرت رب العالمین
پس اگر گویند که مالکیت متحقق نشود مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه هنوز قیامت
قایم نشده و موجود نگشته پس سزاوار آن بود که گفته شود که مالک یوم الدین به تنوین بدلیل
آنکه اگر کسی گوید انا قاتل زید باضافه بتنوین موجب آن اقرار است و اگر گوید انا قاتل زیدا
آن تهدید است جواب آنست که قیام قیامت امر حق است و بودنی و جایز نیست اخلال در
حکمت حضرت ذی الجلال و بنا بر تحقق وقوع وجود او را اگر دانید همچون شی قایم فی الحال
و بنا بر این قول که گفته اند که هر که مرد قیامت او قایم شد که آن قیامت صغری است
سوال بالکلیه مرتفع میگردد و اگر گویند تخصیص مالک یوم الدین بچه معنی است با آنکه حضرت
ملک علام مالک همه ایام است جواب آنکه چون در دنیا طایفه از متمردان بودند که دعوی
منازعت میکردند چون فرعون و نمرود و غیر ایشان و آن روز روزی خواهد بود که هیچکس در
ملک حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتواند کرد چنانکه مذکور شده و می شاید
که بجهة عظمت آن روز باشد که در آن روز فرمان هیچکس نافذ نباشد و از هیبت آن روز کسی را
مجال تصرف در هیچ امری ممکن نبود و تخصیص بجهة آنست که امروز خلق را هم ملک دادیم و هم
ارزانی داشتیم مالکان در املاک خود بخل ورزیدند و ملوک در ممالک جور و تعدی نمودند
چون روز قیامت شود تمامی املاک از ملاک استرداد نمائیم و تمامی ممالک از ملوک ملک
و ملک خاصه از برای ما ماند نه بخیل ماند نه ملک و نه جور در ملک فایده چهارم قدریه میگویند
که هر انچه واقع میشود از جانب حق است پس ثواب از برای شخص چیزی که از و بفعل نیامده
عبث باشد و عقاب او منوط بر آنست و حق تعالی در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل
آنرا اگر باختیار کارهای شایسته از ایشان بفعل آید و دوزخ و اهل آنرا اگر چه عالم بود که باختیار
کارهای ناشایسته از ایشان بظهور رسد چه جمیع صفات کمال او را ثابت است و بعضی از آن
صفت لطف و قهر است و الا نقص لازم آید که منافی الوهیت است و بعضی مظهر لطف اند و
برخی مظهر قهر و دیگر در حکمت بالغه او وجوه و حجتست که لَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ و هر سوال که موقوف

و عقاب او بر آنچه کرده
باشند ظلم پس فایده
مالک یوم الدین قدریه با
جواب آنکه بنده را اختیار
اختیار ربیت چنانچه بر کامل
کامل تحقق ثواب
صح

انقلاب



انقلاب است آن باطل است و کمیل بن زیاد از امیر المؤمنین علی از سر قدر پرسید آنحضرت در جواب
فرمود که آن راه تاریک است پس در و سلوک منمایید که راه به بیرون ندارد و دریای بی پایانست
در و در مروید که غرق شوید و ستری از اسرار الهی است بر خود میسندید که اطلاع بر حقیقت
آن ندارید چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع فرموده آنرا از دست نباید گذاشت
که طریق نجات است فایده پنجم درین سوره کریمه پنج اسم از اسماء الله مذکور است که آن
الله و رب و رحمن و رحیم و مالک است گویا که حضرت حق تعالی میفرماید که اول ترا خلق کردم
پس الله و معبود مطلق باشم بعد از آن ترا تربیت کردم بانواع نعم پس رب و پروردگار
باشم بعد از آن اصناف عصیان از تو بوجود آمد من او را عفو کردم و پوشیدم پس رحمن
و بخشنده و آمرزنده باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی ترا آمرزیدم و بهشت جای دادم
پس رحیم و آمرزنده و در آرنده به بهشت باشم و بعد از آن جزای اعمال ترا بتو رسانیدم
پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن الرحیم یکبار در بسمله و دیگر در سوره دالست بر آنکه
عنایت الهی نامتناهی است چنانکه از دیگر اوصاف که من وجه بهذا معقب کرده اند آنرا برحمن
و رحیم تا عبد میان خوف و رجا متزلزل باشد و نظیر این کلام است غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ
شَدِیدِ الْعِقَابِ فایده ششم اسمی که درین سوره کریمه بر لسان مردمان جاریست نمی شاید
مگر آنکه کامل باشد در ذات خود و اما اگر بواسطه احسان باشد که از و به بنده عاید شده
در ما مضی یا بسبب رجاست و آن در مستقبل بود و یا از جهت خوف و رهبت کانه حق تعالی
میفرماید که اگر شما تعظیم میکنید بکمال ذاتی پس اطاعت من نمایید که منم الله و اگر از جهت احسان
سالف است پس من رب العالمینم و اگر از برای احسان و رحمت است پس من رحمن رحیم
و اگر از برای خوف از عقابست پس مالک یوم الدینم مبحث ششم در فواید ایاک نستعین فایده
اول بلاشک تقدیم مفعول افتقار است یعنی عبادت نمیکنم و نمی پرستم احدی را سوای تو
که توئی سزاوار معبودیت و پرستش و حاکم درین ذوق سلیم است و ذهن مستقیم و
استحقاق این اختصاص از برای حق جل و علاست زیرا که عبادت عبارتست از نهایت
تعظیم است و این نظر بآن کسی است که صادر شده باشد از و غایت انعام و نهایت اکرام

وانعام حق نسبت بعباد اینچنین است که اگر حالات خود را بتدقیق نظر ملاحظه نماید بر او ظاهر گردد
که کمال انعام از حضرت ملک علام نسبت به بنده بظهور آمده از مبداء فطرت تا منتهای خلقت
و نیز ثابت شده بدلایل قاطعه که حق سبحانه و تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بهمه
مقدورات و جواد و غنی و حکیم علی الاطلاق است و غیر ذلک از صفات کمالیه پس معبود
بحق و خداوند مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او و نیز عبودیت ذلت و مهابت است پس
هرجا که مولی اشرف است و اعلا عبودیت اذل است و ادنی و حق تعالی اشرف و اعلای موجودات است
در ذات بلا مثال و اولای ممکنات است بصفات متعال پس عبادت او را احق و الیق باشد
و نیز ما سوی واجب غنی ممکن فقیر است و محتاج مشغول است بحاجات خود و بحاجت دیگری نمی تواند
پرداخت پس قاضی الحاجات نباشد حق جل و علا باشد و مستحق عبادت نیست غیر او که
وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ فایده دویم ذکر الله مورث خشیت و مهابت است تا عبد
در حالت عبادت ملتفت به یمین و شمال نشود و از ذکر ذی الجلال باز نماند گویند که یکی از کشتی
گیران با یکی از استادان فن که در آن صنعت سرآمد بود کشتی گرفت و بواسطه عدم معرفت
چند نوبت بر او غالب شد تا یکبار در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان استاد است معلوم
او عجب می نماید او که این شنید فی الفور رنگ از رو رمید و از استادانی دو دیگر باره با او مقاومت
نتوانست کرد و این نبود مگر بواسطه احتشام او بعد از عرفان و نیز ذکر معبود موجب قوت
عبد است تا ثقل عبودیت آن وقت بر دارد و این بار گران بر دوش سبک کرده و این سبب
تقدیم ذکر او است همین که اگر کسی خواهد که بار گرانی را بر دارد دوا را و غذایی که مدد شود
در بر داشتن آن بر او مقدم میدارد تا تحمل او بر دو آسان شود و مثل عاشق که جمیع محن و آلام در
حضور معشوق سهل می انگارد و به او تعجب می نماید و نیز بحکم انما نحن إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ
طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ هر گاه طایفه از شیطان مس کرد انسان را
بکسالت و غفلت و بطالت جلال احدیت از مشرق انوار ایاک نعبد طالع گشته او را مبصر
و مستعد ادای حق معبودیت میسازد و وسوسه او را ناچیز و ضایع میکند و نیز عبد اگر ابتدا
بعبادت کند محل که شیطان او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هر گاه که بتعبیر این





اسلوب کرد و گفت ایاک نعبد از احتمال وسوسه و شرک دور ماند و نیز واجب لذاته مقدم است
در وجود پس مناسب است که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز تنبیه است بر آنکه اگر بر بنده واجب است
اول معرفة الله است بعد از آن عبادت چه عبادت بلا معرفت فایده ندهد و لهذا بعضی از اهل تفسیر
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ به لِيَعْرِفُونِ تفسیر فرموده اند و نیز نظر اهل تحقیق و عرفان
بر معبود است نه بر عبادت عابدان و بر منعم است نه بر نعمت جاودان و لهذا در شان بنی اسرائیل
فرمود که اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و در باره این امت ذکر نمود که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و تفاوت ذکرین نزد
اهل بصیرت مخفی نیست و ذکر معبود اولیست از ذکر عبادت فایده سیم در حکمت نون نعبد
چند وجه ایراد نموده اند یکی آنکه تشریفیست از جانب حق تعالی نظر به بنده که او را تعلیم و تلقین
فرموده لفظی را که مبنی است از تعظیم و تکریم چنانچه در حالت حکایت از نفس خود میفرماید
که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ گویا فرموده که چون تو اظهار عبودیت میکنی و استنکاف نداری
که عبد مومن باشی ترا بمثابه یک امت میدارم که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً دویم آنکه اگر ایاک اعبد
میگفت متوهم است که آن اخبار است از نفس قایل و بس ولیکن چون گفت که ایاک نعبد
معنی او اینست که من یکی از عبید توام و بلا شک معنی ثانی ادخل است در تواضع و فروتنی و الیق است
با دب و نیاز مندی و دیگر تنبیه است بر آنکه نماز بجماعت اولی است از تنها چنانچه حضرت سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که تکبیرة الاحرام در نماز جماعت بهتر است از دنیا و ما فیها و دیگر آن
آنست که من ترا اخلاص میکنم بعبادت و جمیع ملایکه مقربین و عباد صالحین با من درین قول
اتفاق دارند و دیگر آنکه چون مومنان برادر اند پس گویا حق تعالی میفرماید که چون بر جمیع
ثنا گفتی و ستایش من بر زبان راندی که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
رتبت و منزلت تو زیاده بلند و مرتفع گشت پس اقتصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود
بلکه بر تست که سعی کنی در اصلاح حال جمیع برادران مومنان تا همه بگویند ایاک نعبد و ایاک
نستعین دیگر آنکه چون عبد معترف به تقصیر میگوید که ای معبود ما عبادت من مشوب و مخلوط است
بتقصیرات بسیار و من آنرا مخلوط بعبادت جمیع عابدین گردانیده ام حتی عبادت انبیا
و اولیا و صلحا و ملایکه مقربین و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق نیست

بکرم بی نهایت تو که تمیز فرمایی میان جمیع این عبادات یا همه را رد کنی بلکه مقتضای رحمت بلا غایت
آنست که آنرا در ضمن این بپذیری مثل آنکه اگر شخصی اراده سلعه سنگ صفقه فروخت و از آن بعضی
معیوب بود بر مشتری است که همه را قبول کند یا جمیع را رد نماید نه آنکه بعضی را قبول
کند و بعضی را رد نماید فایده چهارم کسی که ذوق عبادت یافت و فواید آن شناخت دل
و جان او فرح و خوشی حال روی می نماید از اشتغال آن و بار گران تکالیف بر او آسان میگردد
و اشتغال او بغیر عبادت او را ثقیل و گران می آید زیرا که کمال لذاته محبوبست و الکمال احوال
انسان اشتغال اوست بخدمت ملک منان و وجود مکلف مستفیض است بنور طاعت
و مستفیض است بنور عبادت چنانکه در خبر وارد است که مَن کثر صلوته باللیل حسن
وجهه بالنهار کثرت صلوات شب ظلمت اندوز موجب صفا و بهاء روح است در روز و نیز
تکلیف امانت است که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و ادای امانت واجبست عقلا
و شرعا که ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و ادای امانت از احد جانبین سبب
ادای اوست از جانب دیگر و فرموده حضرت رسالت پناه صلعم ابن عباس را بطریق وصیت
که یا غلام احفظ الله فی الخلوات یحفظک فی الفلوات ای پسر محافظت جانب حق نمای
در خلوات و آنچه پنهانست تا حق تعالی نگاهدارد و او را اعانت نماید در فلوات و در شدایدها و نیز
اشتغال بعبادت ذو الجلال انتقال است از عالم غرور بسرای سرور و رکون است از خلق
بحق و این موجب کمال لذت و غایت بهجت است و کسی که این حالت را مستبعد داند پس باید
که کریمه فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهن از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را این
مقدار تاثیر باشد پس هرگاه که جمال عظمت الهی در دل عابد موحد تجلی کند مقرر است که حیرت
او بیفزاید و دهشت روی نماید و از خود فراموش کند وقتی که جام شهود نوش کند و بباید
دانست که عبادت را سه مرتبه است اول عبادت او از برای رغبت در ثواب یا رهبت
از عقاب باشد و این مرتبه زهاد است که روی از متاع دنیی فانی تافته اند و برای باقی
شتافته بطمع آنکه آن اشرف و اعلاست و این مرتبه ادنی است نزد اهل ذوق و حال دویم حق
را عبادت نمایند بواسطه تشریفی که عبادت راست که آن قبول تکالیف است با انتساب

بحضرت



بحضرت وهاب و این مرتبه وسطی است سیم آنکه قطع نظر از طمع ثواب و خوف عقاب
نموده او را عبادت کنند بسبب آنکه کسی که استیهال و استحقاق عبادت دارد معبود علی
الاطلاق است که پرستش او را سزا است و عبادت او را روا و عابد بنده حقیر بی نوا و معبود
خداوند علی الاعلی و الوهیت موجب عزت و هیبت است و عبودیت مقتضی خضوع و ذلت
و این مرتبه اعلی است که بعبودیت مسمی است و قربت اشارت باین مرتبه است که اگر مصلی بجای
اصلی قربة الی الله اصلی لثواب الله یا هربا من عقاب الله گوید نماز او باطل است و از کلام معجز نظام
امیر المؤمنین صلوات الرحمن علیه است ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک و فرق تمام است میان عبادت و عبودیت عبادت بندگی کردنست
و عبودیت بنده بودن و این آنست که در همه احوال بنده او باشی چنانکه در همه احوال حضرت
ذو الجلال خداوند تست و عبادت موقت است و آن کردن طاعت است و عبودیت موبد است
و آن ماندن از معصیت است عبادت کردن آنچه خدای تعالی پسندد و عبودیت پسندیدن آنچه خدای
تعالی کند عبادت دادن مال زکوة عبودیت خوشبودن در رفتن مال بتاراج حادثات
و دیگر آنکه عبودیت از اشرف مقاماتست که حق تعالی بهترین کاینات را بآن یاد فرموده که
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و عیسی نبی بآن مفاخرت کرده و اول بآن تکلم
نموده که انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا و امیر مؤمنان و امام متقیان بآن مباهات فرموده
کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا و کفی بی شرفا ان تکون لی ربا اللهم انی وجدتک الها
کما اردت فاجعلنی کما اردت یعنی کافی است مرا که بآن فخر کنم که بنده تو ام و مرا آن
شرف بس که تو پروردگار منی بار خدایا یافتم الهی ترا چنانکه خواستم پس مرا آنچنان بنده
گردان که تو خواهی و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که مقام عبودیت نبی اشرف است از مقام رسالت
او زیرا که بعبودیت منصرف میشود از خلق بحق و برسالت انصراف اوست از حق بخلق و بعبودیت
بنده از تصرفات معزول است و برسالت بتصرفات مشغول و لهذا اشرف تقدیم یافته
در قول موحد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون مبحث متمم در فواید ایاک نستعین

فایده اول بلاشک عبد قدرت دارد بانکه ممکن باشد از فعل و ترک آن و حصول رجحان او
بواسطه مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است دیگر بار در تقسیم عود میکند و این خود
تسلسل است پس می باید که منتهی شود باعانت حق سبحانه و تعالی و نیز همه خلایق طالب طریق حق اند
با آنکه مساوی اند در قدرت و عقل و جد و طلب و باین سعادت فایز نمیشوند مگر بعضی از عباد و این نیست
مگر باعانت حضرت حق که بجهت قابلیت فطری اصلی ایشانرا توفیق طاعت کرامت میفرماید و از
معصیت دور میگرداند چه ایشانرا گوش هوش گشوده اند بکلام الهی و باختیار تحقیق آن می نمایند
و حضرت حق نیز فروگذاشت نمیفرماید در باره ایشان و اعانت میکند ایشانرا بتوفیق طاعت
و دوری از معصیت و این طایفه مظهر لطف اند بخلاف آن جماعت که سعی آن نموده اند که سخن
حق نشنوند و تمسک بآن ننمایند مع ذلک اختیار آن دارند که بشنوند و بعمل آرند پس ایشان مظهر قهر اند
که شقاوت را بر سعادت اختیار کرده اند و این موجب خذلان و فروگذاشت حق است ایشانرا
که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابلیت فطریه ایشان است که حق اعانت
میفرماید و فایده استعانت ظاهر میشود در آنکه حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطه نیل مطلوب
گردانیده مثل شبع که بعد از اکل طعام بحصول میرسد فایده دوم قایل را میرسد که
بگوید که استعانت بر عمل حسن است قبل از شروع در او نه بعد از شروع پس چرا تقدیم نشد
استعانت را بر عبادت جواب آنکه کانه عبد میگوید که شروع در عبادت تو نمودم و دوام
پس استعانت من منوط بکرم تست در اتمام آن که منع نکند مانعی و معارضه نماید قد اخذ
که قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و که انقلابات در احوال
عباد بسیار است و نظر بعاقبت و خاتمت است و عبادت باعانت او باتمام میتوان رسانید
و عاقبت و خاتمت بامداد او بخیر مقرون میگردد و بنده باید که خود را مستعد فیض و اعانت
الهی گرداند چه تخصیص باسم رحیم که درین حدیث وارد شده مشعر است بآن که رحمت کامله الهی شامل
حال همه جهات عبد است و کیفیت تغلیب او از مرحمت اندیشه رحمت بیرون نیست پس آنچه از جانب
حق تعالی به بندگان میرسد همه رحمت است اما از طرف عبد اگر عدم طاعت و معصیت است و حصول
آن از نفس بنده است و عقاب بسبب این مترتب میشود و نیز استعانت مطلقه متناول جمیع حاجات همه







فیه نیست پس ذکر عبادت مگر وسیله دارد در طلب اعانت بر حوایج و تقدیم وسیله در
بر حسب انسب است والله اعلم فایده سیم عبد الله که الحضرت جلیل کرده میگوید در اعانت
غیر تو نمیخواهم چه نزد مردود و در دست و پای حضرت خلیل علیه صلوات الله الملک الجلیل بسته بود
در حالت القا او بآتش نمرودی جبرئیل علیه السلام نازل شده فرمود که ای خلیل هل لک حاجة
هیچ ترا حاجتی هست آنحضرت در جواب فرمود اما الیک فلا مرا حاجت هست اما بتو نه جبرئیل گفت
پس حاجت از قاضی الحاجات بخواه گفت حسبی من سوالی علمه بحالی کافیست از سوال من علم او بحال
من و گفته درین آنکه مومن در صلوة معتد است بامهای او از مشی او و دستهای او از بطش و لسان او
از گفت مگر از قراءات و ذکر پس چنانکه حضرت جلیل در شان خلیل فرمود که یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابراهیم پس همچنین میگوید آتش دوزخ بعضی که ای مومن نور طاعت تو نار مرا افسرده نمود
فایده چهارم طلب اعانت نمیکنم بغیر تو و از غیر تو استعانت نمیخواهم زیرا که ممکن نیست
مرا و اعانت من که مگر باعانت تو و رای پس قطع واسطه میکنم و نظر نمیکارم مگر باعانت تو
و رای پس قطع واسطه میکنم و نظر نمیکارم مگر باعانت تو فایده پنجم ایاک نعبد معلوم میشود که
بواسطه عبادت از اله آن بنمود و ایاک نستعین فایده ششم اینجا دو مقام است معرفت ربوبیت
و معرفت عبودیت و نزد اجتماع هر دو حاصل میشود و ربطی که مذکور است اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم اما معرفت ربوبیت پس کمال او مذکور است در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین و اشتمال عبد از عدم سابق بر وجود دلالت میکند که او اله است و حصول فواید
مر عبد را در حال وجود دال است بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد مبنی است بر آنکه مالک یوم الدین
است و اما معرفت عبودیت مبدا او ایاک نعبد است و کمال او ایاک نستعین در جمیع مطالب
و مآرب و هرگاه تمام شد بوفا بعهد ثمره بر او مترتب گشت که اهدنا الصراط المستقیم تا آخر و این احسن
و ابلغ ترتیبی است چنانکه بر صاحب فطنت مخفی نیست فایده هفتم بدانکه از اول تا آخر این آیه کلام
بر وجه غیبت بود الحال بطریق خطاب جاری گردانیده و این را التفات خوانند و آن آنست که از
غیبت بخطاب عدول کنند یا از خطاب بغیبت روند و یا از غیبت بتکلم آیند و حکمت درین
آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوب دیگر منتقل گردد سامع را استماع آن نشاطی

حاصل آید که در سوق آن کلام به یک اسلوب آن نشاط نباشد و وجه التفات درین سوره در وقوع نعبد
مبنی بر چند وجه است اول آنکه چون فصلی تند شروع در صلوة کانه اجنبی است بنا برین ثنا بر حضرت رب العالمین
تا مالک یوم الدین بالفاظ مغایبه وارد گشته بعد از آن کانه حق تعالی میفرماید که چون تو بحمد و ثنای من
اقدام نمودی و اقرار بالوهیت و ربوبیت و دیگر صفات من کردی در دعوی عبودیت
صادق آمده ما نیز حجاب بر داشتیم و ابدال نمودیم محل بعد را بمقام قرب پس در حالت شهود
و حضور تکلم کن بالفاظ مخاطبه و بگو که ایاک نستعین دویم آنکه عبد چون یاد کرد که سزاوار
حمد اوست و جاری گردانید بر زبان صفات عظیمه را بآنکه پروردگار عالمیان است و بآنکه منعم
بر خلق بانواع نعم بلا نهایت و بآنکه مالک کل امور است در عاقبت بواسطه این معنی علم او تعلق گرفت
بمعلوم عظیم الشان رفیع البرهان که مستحق ثنا اوست و حقیق خضوع و استعانت بنده در مهمات
پس بآن معلوم متصف بصفات کمال و متمیز بنعوت جلال خطاب میکند که ای آن کسی که باسماء
حسنی موسوم و باین صفات اعلا موصوف و معلومی ترا بعبادت خاص میگردانم
و باستعانت اختصاص میدهم لا نعبد غیرک و لا نستعین سواک زیرا که دلالت خطاب
بر اسناد بآن معلوم متمیز که سزاوار نیست هر غیر او را اظهر است و تمام تر است
سیم آنکه دعا در حضور الیق و اولی است چنانکه ثنا در عقب او تبع و احری است و بطریق
انبیا در حضور اقرب است چنانکه قرآن از آن خبر میدهد که حضرت آدم فرمود که ربنا
ظلمنا انفسنا و حضرت سلیمان این دعا نمود که رب هب لی ملکا و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب باین خطاب شد که و قل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود
که رب لا تذرنی فردا و غیر ذلک من الآیات چهارم آنکه چون عبد شروع در صلوة نمود بنیت
تقرب در حق تعالی اثنا گفت بر وجه لایق حق سبحانه دعای او را استجاب فرمود و در تحصیل این
قربت فرمود بی فتور و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون مقام حضور یافت از
ما سوی بالکلیه غایب شد چنانکه لذت و الم درک نمی توانند کرد و این مرتبه مخصوص انبیا
خصوصا سید المرسلین و الائمه المعصومین است صلوات الله علیهم اجمعین فایده هشتم بدانکه اهل
شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند الهه خود را از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه

و نحاس



و نحاس و غیر ذلک و بعضی دیگر از نباتات مثل شجر معین و دیگری از ایشان مثل عبده عجل
و عزیر و بعضی دیگر از اجسام بسیط مثل عبده نار که مجوس اند یا اجسام علویه مثل عبده شمس
و قمر و دیگر کواکب و طایفه میگویند که مدبر عالم نور و ظلمت است و ایشان ثنویه اند و جماعتی
میگویند که ملایکه عبارت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را روحیست از ارواح فلکیه که مدبر
اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ می کنند ازین ارواح صور و تماثیل را و پرستش می نمایند
و ایشان عبده ملایکه اند و بعضی گویند که عالم را دو اله است یکی خیر که الله است و دیگری شریر
که ابلیس چون این نوع طرق مختلفه باطله در میان خلایق هست حق تعالی سوره را کرامت فرموده بر نعت
که بآن موحد از مشرک و سعید و شقی و منافق از موافق امتیاز می یابد زیرا که الحمد لله دلالت دارد
بر جمیع انواع حمد و متضمن تسبیح است که او مبنی است از ثنا به صفات چنانکه مذکور شد و ایاک
نعبد دال است بر توحید محض در باره هر چه غیر معبود بحق است و معبود بحق لایق ثنا و ستایش است
و اکبر است از هر شی چه غیر او هر مخلوق شد و استحقاق معبودیت ندارد چنانکه بدلایل قاطعه ثابت
شده پس ایاک نعبد قایم مقام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و لهذا
در رکعات اخیره جاری مجرای فاتحه میشود که مصلی مخیر است میان فاتحه و تسبیحات اربعه و ایاک
نستعین نایب مناب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مستحب هشتم در فواید اهدنا الصراط المستقیم
فایده اول گویند که طلب هدایت از مؤمن تحصیل حاصل است چه مؤمن مهتدیست چنانکه در سوالات
اهل یوم مذکور شد و جواب آنکه امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که آنحضرت فرمود که جواب
دیگر نیز دارد و لهذا بعضی نیز گویند که مراد از صراط اولین است در تحمل مشاق عظیمه از جهت
مرضات الله مثل تحمل نوح علیه السلام بر جفای قوم و دیگر انبیا علیهم السلام و نیز در
خلق از اخلاق طرف افراط و تفریط دارد و هر دو مذموم اند و حد وسط محمود است
پس هر مؤمن بعد از آنکه معرفة الله را حاصل کرد هدایت یافت و مهتدی گشت لیکن لابد است
او را ازین حصول ملکات و اخلاق فاضله که وسط است بین طرفین و مستقیم است بین
منحرفین مثل قوت شهویه طرف افراط او فجور است و طرف تفریط او خمود و آن هر دو
مذموم اند و وسط او که عفت است محمود است و همچنین قوت غضبیه طرفین او که تهور و جبن اند

مذموم اند و وسط او که شجاعت است محمود است و قوت نفسانیه که گربزه و بلاهت است
مذموم اند و وسط او که حکمت است محمود است و بالجمله حاصل میشود از توسط قوة شهویه حیا و رفق
و صبر و قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع سخاست کرم و ایثار و عفو و مروت و مسامحت
و لازم می آید از توسط استعمال قوت غضبیه بزرگی نفس و علو همت و ثبات و حلم و سکون
و تحمل و تواضع و حمیت و رقت و از توسط استعمال قوت نطقیه ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن
و سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر و حاصل میشود از کمال توسط در قوای ثلثه که شهویه
و غضبیه و نفسانیه است کمال عدالت و تابع است او را صداقت و الفت و وفا و شفقت و صله
رحم و مکافات و حسن شرکت و تسلیم و توکل و تعظیم معبود بحق خداوند مطلق
و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه معصومین و اولو الامر و انقیاد اوامر و نواهی ایشان و تقوی
کامل میگردد و تمام میشود باین معانی و آن موجب اکرام باری میگردد که ان اکرمکم عند الله اتقیکم
و از برای آنکه قوة نطقیه ذاتی است و قوت شهویه و غضبیه حصول ایشان در او بواسطه
تعلق به بدنست پس کمال توسط او در نطقیه آنست که استعمال کند او را بحیثیتی که زیاد از و ممکن
نباشد و کمال توسط در آن دو بدین دیگر آنست که استعمال آنها بطریقی باشد که اقل از و متصور نگردد
و این احوال مفضی است بسعادت ابدی و دولت سرمدی و نیز علم نظر قبول زیادتی میکند بسبب
توصل اوقات فترات و بواسطه زیادتی ادله پس کسی که معرفت الهی بدلیل واحد داشته
آنچنان نیست که او را بدلایل متعدده اخذ کند و هیچ موجودی نیست از ذرات ممکنات الا که در او
دلالت واضحه هست بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و بر قدرت و جود و رحمت و حکمت بالغه
او چنانچه روایت کنند که مردی در زیر درختی خفته بود و در درخت می نگریست ناگاه برگی از آن
درخت بر روی وی افتاد آن مرد آن برگ را برداشته بر زبان او جاری شد که سبحان الذی انبت
الورق علی الشجر یعنی کیست آنکه برویانید برگ را بر درخت در این حالت برگی دیگر پیدا شد
بر روی او نوشته بود الذی انبت الورق علی الشجر هو الذی شق علی وجهک البصر و السمع
غفلة فی رأیک و انطق لک فی فیک یعنی آنکس که برگ بر درخت رویانید که چشم تو را شکافته
بینا کرد و استخوان ریزه را در سر تو شنوا ساخت و گوشت پاره در دهان تو ببرید

گویا



گویایی رسانید و مقرر است که صحت دین اسلام بدلیل واحد کفایت میکند اگر چه ذهول بحصول
رسد از باقی دلایل پس کانه میگویند که هدایت کن ما را بکیفیت هر شی از ادله داله بر ذات
عالی و صفات متعالی تو از علم و قدرت و غیر ذلک نیز می تواند بود که مراد باهدنا الصراط المستقیم
که اقتدا بانبیا و اولیا باشد با کمال انسان بالکلیه معوض باشد از ما سوی الله و مقبل باشد
بهمگی همم و قلب و ذکر و فکر او تا غایتی که اگر مامور گردد بذبح ولد صلبی مثل حضرت خلیل در ذبح
اسمعیل مطیع و منقاد باشد و اگر اشارت شود بالقای نفس در ظلمات بحر و زندان
کردن بقصد چون یونس پیغمبر و اگر امر شود او را ابتلا بذلت و شاگردی کسی که از او اعلم باشد
فرمانبرداری آن فرمان بردار بود مثل موسی نبی با وجود منصب نبوت و کتاب شریعت و خضر
علیه السلام و نیز چون طرق مختلفه در میان است با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه
فرقه اند و از این جمله بجز یک فرقه اند میگویند هدایت کن در راه نمای ما را بطریقی سوی که در و
زیغ و ریب و اختلافی نباشد و آن طریق جماعتی است که محبت ایشان عصمت است
در اولی و عقبی و مودت ایشان واجب بدلیل کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی ایشان طایفه اند که ثنا خوان ایشان قرآنست و مدح گوی حضرت منان
و آن جماعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بمفاد مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مفهوم و معلوم است که فرقه ناجیه از جمله
آن فرقها اینانند که بکشتی نجات ایشان در آمده اند و باقی که در این کشتی در
نیامده اند و دست و لا به آل عبا نزده و طریق دیگر را اختیار کرده اند هالک اند
چه طریق مستقیم طریق آل محمد است چنانچه بدیده روایت کرده و دیگر مؤمن را صراط مستقیم
تلقین فرموده که در سوال اختیار نموده و نیز اگر خط مستقیم اقرب خطوط است که موصل
بین نقطتین پس صراط مستقیم اقرب باشد بمطلوب و نیز مستقیم واحد است و ما
سوی آن معوج و بعضی از آن مشابه بعضی دیگر اند در اعوجاج و مقرر است که استقامت
ابعد است از خوف و اقرب است بخلاص و طباع مایل بجانب او اکثر و در اختیار لفظ صراط
بر طریق و سبیل نکته است صراط را که جسر ممدود است میان طرفین جهنم سهل الله علینا

و رُوده و عبوره فایده دویم آنکه بلفظ جمع فرموده زیرا که دعا بعنوان جمعیت اقرب است
باجابت چه اگر دعای بعضی که قرین اجابت شد اکرم الاکرمین دعای دیگران را به تبعیت آن مومنان
باجابت مقرون میگرداند و از جنت که در خبر وارد است که قبل از دعا و بعد از دعا بر پیغمبر و آل
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین صلوات فرستند که البته صلوات بر رسول و آل مستجاب است
و چون طرفین دعا مستجاب شد وسط او نیز به تبعیت مستجاب میشود و نیز حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دعا کنید بدهانی که حق تعالی با آن زبان عصیان نکرده باشید
گفتند یا رسول الله این السنه را از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو بلسان او عصیان
نکرده و او بلسان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع حامدین است و ایاک نعبد متناول جمیع
عبادت عابدین است و ایاک نستعین استعانت همه مستعین پس لاجرم هدایت نیز طلب
از برای کل است همچنانکه طلب اقتدای کل بصالحین است در صراط الذین انعمت علیهم و فرار
از طالحین در غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و در کاه در دنیا بدین شیوه سلوک نمایند امید که در عقبی
نیز در سلک وَمَن یُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ باشند فایده سیم بعضی از ارباب وصول و محرمان حرم قبول گفته اند
که صراط مستقیم عبارت از عبور طریق بشریت و وصول بمقصد حقیقت است و سالکان این مسلک را
بر پنج گام طی کرده اند و بر پنج قدم بمنزل مقصود رسیده اند قدم اول بر نفس خود می نهند تا مراد
و نامرادی در نظر ایشان یکسان میشود دویم قدم بر دنیا نیز نهند تا هستی و نیستی در نظر ایشان
مساوی میگردد سیم قدم بر خلق می نهند تا رد و قبول ایشان برابر می نماید چهارم قدم بر جان نیز نهند
تا حیات و ممات در نظر ایشان تفاوت نمیکند بلکه مایل تر آید بممات و لهذا امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در حین شهادت فرموده که فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ یعنی فیروزی یافتم بخدای کعبه
پنجم قدم در حرم سرای قدس می نهند تا بغیر از انوار تجلی جمال و جلال چیزی مشاهد ایشان نمیگردد
و دل ایشان بحقایق ایمان منور میشود که لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ چنانچه در نهج البلاغه مذکور است
که بعضی از خواص از امیر متقیان علیه صلوات الله الملک المنان پرسیده اند که هل رأیت ربک حتی
عرفته یعنی آیا دیدی پروردگار خود را تا شناختی او را فرمود در جواب که لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ

یعنی



یعنی نپرستم خدایرا که ندیده باشم او را گفتند کَیْفَ رَأَیْتَهُ یعنی چگونه دیدی فرمود لَا تَرَاهُ الْعُیُونُ
بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ یعنی ندیدم او را بدیده سر و لیکن دیدم
او را بدیده سر بطریق برهان عقلی و حجت کشفی فایده چهارم بعضی گویند که صراط مستقیم
از طریق الی الله است و آن بازیسته بدو گام است به یک گام از دنیا درگذرد و بگام دویم عقبی
را پس پشت اندازد و بمطلوب موصول و واصل گردد که الدُّنْیَا حَرَامٌ عَلَی أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ
عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَی أَهْلِ اللهِ پیر هرات فرموده که درویش را از دنیا مطلوبست و نه عقبی
محبوب طلب کردن دنیی رنجوریست و طلب کردن عقبی مزدوری مزدور به بهشت میافتد و عاشق
بدوست مبحث نهم در فواید صراط الذین انعمت علیهم فایده اول در کشاف آورده که فایده
بدل آوردن باین کلمه چه بود چرا ابتدا ننموده اند با صراط الذین انعمت علیهم میگویند که فایده آن
تاکید است که ذکر شیء مرة بعد اخری آکد است از ذکر وی مرة واحدة و دیگر آنکه تا اشعار باشد
باین که صراط مستقیم طریقه مومنان و سلیقه مسلمانانست یا دلیل باشد دال بر استقامت
ایشان بابلغ وجهی و نظیر این چنانست که کسی گوید هر کسی را اگر ترا دلالت کنم بر بزرگترین
مردم و فاضلتر ایشان و فلانی را تعیین کند این اسلوب کلام ابلغ است در وصف آن
شخص به بزرگی و فضل از آنکه دلالت کنم بر فلانی که افضل و اکرم است زیرا که ذکر آن شخص اولا بر
سبیل تفضیل او واقع است در نفس و آکد است در وصف او بفضل و کرم فایده دویم حد نعمت است
که منفعت مفعول له او بر جهت احسان نظر بغیر باشد که اگر فاعل او لا منفعت نفس خود اراده کند
بر جهت احسان آن نعمت نیست پس مستحق شکر نگردد و هر چه بخلق عاید میشود از نفع و دفع آن
از جانب حق جل و علاست که وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ زیرا که نعمت واصله از جهت غیر حق تعالی
آن نیز منتهی بحق سبحانه و تعالی میشود زیرا که خالق این نعمت و آن منعم و داعیه انعام در او حق تعالی است
و اول نعمتی که به بندگان ارزانی فرموده نعمت حیاتست که با وجود ممکن است انتفاع بمنافع و احتراز
از موانع چه اولا فرموده که کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَکُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاکُمْ و در عقب آن ذکر فرموده
که هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا گویند که آیا منصب حق تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی
داشته یا نه و مراد به نعمت دنیویه است نه اخرویه چه نعمت دین در حق ایشان ممکن نیست بعضی گویند

که نعمت دنیویه نیز در حق ایشان ره و نیست از دو وجه یکی آنکه اگر او را بر کفار نعمت بودی لازم آمدی
طلب صراط کفار بدلیل صراط الذین انعمت علیهم زیرا که بدل است از الصراط المستقیم است و در حکم تنحیه
و طرح است جواب این آنست که غیر المغضوب واقع نیست و وجه دویم از سوال آنکه نعمتهای ایشان را
از مال و صحت و عافیه و لذات و منافع همه استدراجیست و آن بمنزله طعام مسموم است
که بظاهر آکل را در خوردن آن لذت و راحتست اما تلخی و محنت و هلاکت در عقب دارد و نعمت
عبارت از منفعتی است که خالص باشد از ضرر قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و املی و مهلتی که متعلق بکید متین باشد چگونه نعمت توان گفت
وَالنِّعْمَةُ لَهَا عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ و دیگر فرموده حضرت حق است وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي
لَهُمْ خَيْرٌ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا پس معلوم شد که عافیت و مهلت ایشان بواسطه آنست که گناه
ایشان زیاده گردد نه از جهت خیر ایشان است جواب این بر این وجه گفته اند که آنکه املا و مهلت
نظر بکفار نعمت و خیر نباشد لازم نمی آید که اصل حیات و سایر اسباب انتفاع از حیطه نعمت
بیرون رود چه مهلت تا خیر نعمت است بعد از ثبوت استحقاق آن وای رسیده نفس مهلت نیز
تمتع حالیست چنانکه از ضرر خالیست کما قال الله تعالی وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ
و این بمنزله طعام مسموم نیست بلکه بمثابه آنست که شخص طعام لذیذ غیر مسموم تناول
نماید و بواسطه مزاج آکل یا بسبب استعمال طعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام فاسد گردد
و نسبت باکل بمنزله زهر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ
لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ و چگونه نعم نامتناهی الهی عموم نداشته باشد و حال آنکه میفرماید یا أَيُّهَا
النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و دیگر فرموده که وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا و این در معرض امتنان
و شرح نعم وقوع یافته و دیگر فرموده که وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ
و شکر کی باشد مگر بعد از نعمت فایده چهارم در اینکه نعمتی که در انعمت علیهم مذکور شده اکثر برآنند
که متناول است هر نعمتی را خواه دینیه و خواه دنیویه و اما نعمت دنیویه فقط از غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین خارج میشود و باقی میماند نعمتی که حضرت عزت کرامت فرموده در دنیا

ودر



و آخرت بر انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا که انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین و سیم آنکه اصل نعم دنیویه حیات است که مستتبع کل منافع و مبرات است پس
همچنان اصل نعم دینیه که ایمان است مستلزم جمیع خیرات و سعادات است چنانکه کمال بدن بحیات
است کمال جان با ایمان است و موت آن بعقد ان إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ
مَنْ فِي الْقُبُورِ و همچنین که حیات بدن از فضل حق است ایمان نیز بتوفیق اوست و افاضه ایمان
بعبد افاضه ای ارث است بقابل و باین قبول مستوجب ثواب ابدی و سعادت سرمدی میگردد
و در نار مخلد نمی ماند چه او را تشریف کرامت فرموده با عظم انعام معاقب نخواهد ساخت
او را باشد آلام که گفته اند الْأَنْعَامُ إِلَّا بِالْإِتْمَامِ گویند اگر رعایت اصلح بر حق تعالی واجب باشد صورت
که آن انعام نیست زیرا که ادای واجب را انعام تسمیه نمیکنند جواب آنکه این نزاع لفظیست
چه لابد است که آنچه اصلح باشد از و صادر شود و لایق بحکمت بالغه او نیست خلاف این تواند هرچه
میخواهی تسمیه کن فایده پنجم بعضی از اهل تحقیق آورده اند که منعم علیهم چند طبقه اند
اول آنانی که در آیه و فیه انعم الله علیهم من النبیین الآیه مذکور شده و نعمت در حق ایشان نبوت
و رسالت و امامت و خلافت و راستی و شهادت و صلاحیت است دویم اولیا اند
که انعام در باره ایشان صدق و رضا و تقوی و مودت و یقین است سیم عارفانند و نعمتی
که در باره ایشان اجرا فرموده معرفت ذات و صفات اوست تعالی شانه چهارم ابرارند
و انعام بر حق ایشان حلم و رافت است پنجم مریدانند و انعام ایشان حلاوت طاعت است
ششم علما اند و انعام در حق ایشان استفتاح ابواب معارف است و ارشاد و هدایت
خلایق بطریق قویم و صراط مستقیم چه ایشان زنگ جهالت و غفلت بصیقل علم از سویدای قلوب
خود زدوده اند و بچوگان دولت از میدان سعادت ربوده و فضیلت علم همین بس
که حضرت جل و علا فرموده که وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و حضرت رسول صلعم فرموده
که مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ
موقنانند و انعام ایشان استقامت در ایمان چه معرفة الله و صفات ثبوتی و سلبی و عدل
و نبوت و امامت و معاد بدلایل و براهین تعینه حاصل کرده اند و در کتب با وفراقی شده اند

وجتنب از نواهی او گشته و در متابعت آل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم استوار اند و این عطیه
کبری و نعمت عظمی است فایده ششم حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
فرموده که صراط الذین انعمت علیهم یعنی طریق آنانی که بر ایشان وضع منت فرمایی بنعمت ایمان
ومشرف گردانی بهدایت خود نه طریق آنان که در معرض سخط اند بجان بواسطه عدم
فرمانبرداری سزاوار عقوبت نیران چون گبر و ظلمه آل محمد بحث دهم در فواید غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین فایده اولی مغضوب علیهم طایفه اند که مایل اند در اخلاق یا در اعتقاد
بطرف تفریط که ایشان یهود اند و جماعتی که شیوه ایشان داشته باشند در تفریط مثل
خوارج و نواصب و منکران اهل البیت که تفریط می ورزیدند در باره امیر المؤمنین علیه السلام
و در باره باقی ائمه علیهم السلام و تفضیل غیر بر امیر المؤمنین میکردند و حال آنکه در کتاب کشف الغمه
روح الله روح مؤلفه مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم بر دوستی امیر المؤمنین علیه السلام
مردمان را ترغیب میفرمود و بر آن مباهی مینمود و از بغض و عداوت او تنفیر میکرد
که فرق میان مؤمن و کافر از حب و بغض آنحضرت معلوم میشود بموجب فرموده «حب علی
ایمان و بغضه کفر» یکی پرسید که یا رسول الله بغض او را چه دریابیم فرمود که علامت بغض
او آنست که غیری را بر او تفضیل کنند که بعد از پیغمبر صلعم بنیاد خلافت کردند و بغض ورزیدند
و بر روی آنحضرت کشیدند چنانکه در کتب تفصیل آن مذکور است و متابعت او که فرض عینی
بلکه عین فرض بود نکردند و ضالین جماعتی اند که مایل اند بجانب افراط و ایشان نصاری اند و مثل
نصاری در افراط و غلو مانند غلات که امیر المؤمنین علی را علیه السلام نبی دانسته اند
بلکه اله دانند و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جواب سوال حارث همدانی
رحمه الله میفرمود که مبغض نباشد و مفرط غالی نیز نباید که تنها شدید چه این هر دو طریق ضلالت
و حد وسط را معیار سازید آنها باز پس افتادند ایشان پیش رفته اند هر یکی می باید که بحد
وسط خود را رسانند که طریق نجات در آنست و دانند که حق سبحانه و تعالی در باره من عنایت
بلا غایت فرموده بمرتبه که در وقت مردن هر که باشد از مؤمن و منافق مرا بچشم سر معاینه
به بیند و من بر احوال او مطلع گردم از اسم و صفت و اقوال و افعال او آنچه کرده از نیک و بد

تبع

والهام



بالهام الهی و برکت حضرت رسالت پناهی مرا معلوم باشد وای حارث تو در محل عبور
بر پل صراط مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن و جدیه اگر تو را باشد مترس و اندیشه
مکن من ترا در آن وقت شربت آبی بچشانم که خنک تر باشد از یخ و شیرین تر باشد از عسل
و وقتی که دوزخیان را بر آتش عرض کنند من هم خواهم گفت با آتش که ای آتش زنهار که این
مرد دیگری و نزدیک او نشوی که رشته محبت او بوصی پیغمبر باز بسته است چنان این ابیات
مشعر است باین مضمون

قول علی لحارث عجب — کم ثمة اعجوبة حملا
یا حار همدان من یمت یرنی — من مؤمن او منافق قبلا
یعرفنی طرفه و اعرفه — بنعته و اسمه و ما فعلا
و انت عند الصراط تعرفنی — لا تخف عثرة و لا زللا
اسقیک من بارد علی ظماء — تخاله من حلاوة العسلا
اقول للنار حین توقف للعرض — دعیه لا تقربی الرجلا
دعیه لا تقربیه ان له — حبلا بحبل الوصی متصلا

آنحضرت این چنین بنده است و دیگر سخنان فرمود که این کتاب گنجایش آن ندارد
حارث که این کلمات شنید گفت اکنون باک ندارم که مرگ بمن ملاقات کند یا من
بمرگ ملاقات کنم و طایفه یهود و مثل ایشان مخصوص یافته اند بغضب زیرا که غضب
مستلزم بعد و طرد است و مفرط در شی معرض است از آن و اما مفرط متقبل است و لیکن
از حد اعتدال تجاوز کرده مقصود را فوت نموده در بادیه حیرت حیران مانده کالذی
استهوته الشیاطین فی الارض حیران و یهود تفریط کردند در شان پیغمبر خود با آنکه اطاعت
نکردند کلیم را و ایذا رسانیدند بجایی که چون حق تعالی ایشان را سالم از دریا گذرانید
و از فرعون نجات داد و او را غرق گردانید با تمام لشکریان بعد از آن یهود داعیه
کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که بعد از رحلت حضرت
رسالت پناه صلعم اختلاف در باب خلافت بسیار شد بعضی از یهود مدینه بدین سبب
شادان گشته روی بامیر المؤمنین علی آوردند و گفتند که دفنتم نبیکم حتی اختلفتم
فیه هنوز دفن نکرده پیغمبر خود را در میان شما اختلاف افتاد در باره پیغمبر آنحضرت
در جواب فرمود که انما اختلفنا عنه لا فیه چنان نیست که اختلاف از وی کردیم نه در وی ما

که ما میگفتیم که آنحضرت نص فرموده در خلافت و امامت و خصمان منکر بودند اما اختلاف
در اصل نبوت نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت را منکر شدید و گوساله پرستی اختیار
کردید و بت پرستی داعیه نمودید هر دو دیده‌اند ایشانند لیکن آن جهات در ایشان نیز
سرایت داشت وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا
كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ و لیکن هنوز قدمهای شما خشک نشده بود از دریا در آن وقت که نجات
یافتید از فرعون گفتید به پیغمبر خود که پیدا کن از برای ما خدایان مثل این خدایان که دیده بودند
که در بعضی قریهای شام که بت پرستی میکردند که ما نیز ایشان را عبادت کنیم قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ حضرت موسی فرمود که شما قومی بغایت جاهلانید که حق تعالی نهایت اکرام و انعام
با شما بجای آورده باشد و شما این داعیه کنید این کمال جهالت و تفریط است مثل معاندان
زمان امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم
آنچه غایت آزار بود با اهل بیت بجای آوردند و بواسطه محبت فتنه و رخنه در دین اسلام
انداختند و سخن خدا و رسول بیکسو نهادند و دیگر فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ یعنی شما که اهل ایمانید و دعوی مسلمانی میکنید مباشید مثل آن
جماعتی که ایذا رسانیدند موسی کلیم را پس باید که شما با پیغمبر خود این شیوه بکار نبرید
و بعضی که وصی و نایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوه یهود از ایشان کردند و علی
را در حالت حیات آزردند که فرمود قوموا عنه برخیزید از پیش من و در وقت
حیات فاطمه زهرا علیها السلام را آزردند که همان آزار پیغمبر است بحکم این حدیث
که الْفَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ یعنی فاطمه پاره
از بدن منست هر که برنجاند او را مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده إِنَّ الَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بدین مرتبه است و آزار
امیرالمؤمنین علیه السلام که در حیز تحریر نگنجد چنانچه بر مؤمنان و غیره معلوم است
و نصاری در باره پیغمبر خود افراط نمودند که گفتند المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلاثة
مانند اینست که غلاة میگویند اینها طریق ضلالت است و عدی بن حاتم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم





روایت کنند که آنحضرت فرمود که الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ یهودند و مثل ایشان در آن صفت داخل
و نصاری ضالین اند و مانند آنها با ایشان در آن صفت شریکند و مصدق این قسم است که در
شان یهود وارد شده که وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ و در شان نصاریست که وَضَلُّوا عَنْ
سَوَاءِ السَّبِيلِ و حکم ولایت همان حکم نبوت است زیرا که نبوت ظاهر نبی است و ولایت
باطن او و اما مؤمنان طلب وسط اختیار کرده اند که محمود و ستوده است و این الطاف
الهی است که ایشان را امت وسط کردانیده که وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا كُنْتُمْ خَيْرَ
أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَخَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا اما چنان می باید اعتقاد و عمل را درست
ساختن که از وسط خارج نشود فایده دویم آیه کریمه دال است بر آنکه هیچ کدام از انبیا
و ائمه و ملائکه علیه السلام اقدام ننموده اند به اعتقاد یا عملی که مخالف حق باشد و الا که
ضلالت لازم می شود که فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ آن مستلزم عدم اقتدا باشد بایشان
و حال آنکه اقتدا کردن بایشان واجب و لازم است فایده سیم که بنده را باید عدول جست
از آنکه بفرموده که اهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ
بآنچه فرموده که صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ جواب آنکه این
بنا بر فایده است و این آنست که ایمان کامل میان خوف و رجا می باشد چنانچه حضرت
رسول صلعم فرموده که اگر خوف مؤمن و رجاء او موازنه کنند باید که برابر باشد پس
صراط الذین انعمت علیهم دلالت دارد بر رجا و باقی آیه بر خوف ایمان بطرفین در کنین خود
کامل میگردد فایده در بیان مناسبت میان فاتحه و اعمال صلوة و میان اسما رحمة
و عبد اول بدانکه آیات فاتحه هفت است و اعمال محسوسه نیز در صلوة هفت است
قیام و رکوع و انتصاب از وی و سجود اول و انتصاب از وی و سجود دویم و جلوس پس
این اعمال بمثابه شخص است و فاتحه مر او را بمنزله روح چنانچه ثمره از آن سمت تبیین یافت
و حصول کمال نزد اتصال روح است بجسد پس بسم الله الرحمن الرحیم بازای قیام است
و لهذا حرف با که قرین بسمله شد از انخفاض به ارتفاع پیوست و نیز بسمله از برای
ابتدا است که کل امر ذی بال لم یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر و قیام نیز اول اعمال است

والحمد لله رب العالمین در مقابل رکوع است زیرا که حمد در مقام توحید نظر بحق است و بخلق
و بنعم چیشان بر حق تعالی بسبب انعام است که صادر شده از و بعد و ان خالقیت متوسط
میان اعراض و استواء من بخانچه که رکوع متوسط است میان قیوم و سجود و نیز ذکر نعم
کثیره مستقل ظهرات و آن سبب انجانست و الرحمن الرحیم مناسب انتصابیت زیرا
که عبد چون تضرع نمود بدرگاه معبود در رکوع مقتضی رحمت او آنست که بازگرداند او را بانتصاب
و لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که هرگاه عبد سمع الله لمن حمده گفت حضرت عزت نظر
میفرماید بجانب او برحمت و مالک یوم الدین ملایم سجده اولی است بواسطه دلالت
او بر کمال قهر و جلال و کبریای عظمت و اجلال او و این موجب خوف شدید است که مستتبع غایت
خضوع و نهایت خشوع است و ایاک نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس بین سجدتین
زیرا که ایاک نعبد اخبار است از سجده متقدمه و ایاک نستعین استعانت بحضرت عزت
بانکه توفیق رفیق فرمود بار ازجهة سجده ثانیه و اهدنا الصراط المستقیم سوال است از برای اهم
اشیا پس لایق باو سجده ثانیه است تا دلالت کند بر نهایت خضوع و صراط الذین
انعمت علیهم تا آخر مطابق قعود است چه هر عبد بر که ایشان بنهایت تواضع نمود او قابل
اکرام حق گردید که در ترتب وی بقعود مامور گشت و تشهد در حضور قرائت میکند چنانکه
آنحضرت در معراج و لهذا امور فرمود که الصلوة معراج المؤمن و نیز مراتب خلق انسان
هفت است که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیة پس نور آیات فاتحه سرایت
کرد در اعمال سبعه و نور اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مؤمن نور علی نور حاصل
گشت بعد از ان منعکس گشت بر وجه او و من کثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار
بمنصه ظهور رسید دویم سطر اول از فاتحه مشتمل است بر اسماء حسنه که خاصه اوست جل و علا
و فیضان انوار او بر اسرار و قوع می یابد و سطر ثانی مشتمل است بر صفات که هر عبد را است
و متصاعد میگردد از ان اسرار این انوار و عبد را در ان معارج اعتداد و مصابیح از فنا بحصول
میرسد و توجیه این اسرار آنکه حاجات بنده بتقاضی الی جانب یا از جهت دفع شر است
یا از برای جلب خیر و هر یک از اینها در دنیا است یا در عقبی و چهار قسم از ین تردید حاصل شد





دینی قسم دیگر هست که اشرف اقسام است که اقبال بطاعت الله است که عبودیت
اوست نه از برای رجای ثواب و خوف عقاب است و بنده چون مشاهده اسم الله نمود طالب
او میشود و قطع نظر از ما سوی الله میکند و از مطالعه نور رب کرد طلب میکند او خیرات
جات را و از ملاحظه نور رحمن نمود خیرات و برات دنیا را اندو توقع دارد و از پر تو
نور رحیم یافت طلب عصمت می نماید از مضار آخرت و از نور مالک یوم الدین را
منظور نظر ساخت از و حسنات می نماید که او را از آفات دنیا و عذاب عقبی محروس دارد
و صراط مستقیم او را ثابت و راسخ دارد و در زمره نعمت دادگان شد کالذین انعمت علیهم
دارد و از مغضوبان و گمراهان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
نگاه دارد اللهم ادفع عنا شر الدنیا و الآخرة
انک رب العالمین و مالک یوم الدین
و انت ارحم الراحمین و اکرم
الاکرمین بحق سیدنا محمد
النبیین و آله و عترته
المعصومین الطیبین
الطاهرین
آمین
یا رب
العالمین

سورة البقره

سورة البقره

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ ذٰلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ الم از حروف
مقطعه اسرار قرآنست و هرکس بر آن اطلاع ندارد و مقطعات قرآنی بعد از حذف
حروف مکرره این ترکیب حاصل میشود که علیٌ صراطُ حقٍّ نُمسِکُهُ علی راه حق است ما او را نگاه میداریم
و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که بدرستی که هر کتاب را صفوتیست و صفوت
این کتاب حروف تهجی است و هرکس در آن بقدر دانش و فهم چیزی فرموده اند بعضی معنی
او انا الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای داناتر و دیگری گوید که او از صفات افعال است
الف عبارتست از آلای او و لام اشارتست بلطف او و میم بمجد او و بعضی دیگر گویند
که الف از الله خبر است نعمتها و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی این کتابیست که حق سبحانه و تعالی
بواسطه جبرئیل علیه السلام بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده و نیز گویند که حروف
مقطعات اسماء سورند و دیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند و لهذا منقولست
از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرموده در وقت دعا که یا کهیعص یا حم عسق و نیز گویند
که اسماء قرآنند و بعضی گویند الف اشارتست باستقامت و لام باعوجاج و میم بخم
یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج و خم دل بکش و به بین که آن کتابی که حق تعالی در کتب
ما تقدم بانزال او وعده فرموده بود این کتاب کامل است یعنی قرآن کریم شک و شبهه
نیست در او یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هرکس که در او دلی
تأملی کند از ریب و شک باز ایستد و اندک شبهه نماند و مجال دخل نیست دلالت
کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران از اکراث [illegible] و منتفع شده اند الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ
بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ خوبی نزد تعالی و صفت [illegible]
متقیان نه اکر افعال حسنه از ایشان بظهور می آید و سیئه از ایشان محو و نا چیز میشود
بحکم إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ و بعضی از آن عمل قلب است که آنان از صدق
عقیدت می کردند نادیده که تعالی است با آنکه به راهی تعینه و حدانیت او را دانسته اند

باصفات



باصفات ثبوتیه و سلبیه و عدل او و نبوت و امامت و قیامت با متعلقات آن و ملائکه
و وحی و مانند آن سیما ایمان بغیبت صاحب الزمان صلوات الله علیه و بپای دارند نماز
پنجگانه را و ادا میکنند با شرایط و آداب و هیئات و کیفیات آن و از آنچه دادیم ایشان
عطا کردیم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه ایمان اساس
حسناتست و صلوات ام عبادات چه بیننده فرموده حضرت رسالت پناهی صلعم که نماز
عماد ستون دین است و میان عبد و کفر ترک نماز است و زکوة افضل عبادات مالیست
چنانچه آنحضرت فرموده که زکوة قنطره اسلام است پس اختصار فرمود بمثل آنچه عمده آنهاست
از طاعات و مانند اصول بواقی حسنات و مندرج در این حساب از فواحش و منکرات
وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ و آنها که اقرار نیاورند بدان — الیک وما انزل
چیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و آنچه منزل گشته پیش از تو به پیغمبران
دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و بسرای آخرت که دار الجزاست ایشان بر مذکور گفتند
بوقوع آن متیقن اند ایمان در لغت افعال است از امن و حقیقت او امن بود دلالت از تکذیب
و مخالفت و در اصطلاح اعتقاد کردن بآنچه حق است بدل و اظهار کردن آن بزبان و تصدیق آن
بعمل پس آنکه اخلال در اعتقاد کرده و اگرچه قایل شهادتین باشد پس او منافق است و آنکه
اخلال شهادتین نیز کرد پس او کافر است و آنکه اخلال بعمل نمود پس او فاسق است و بعضی دیگر
گویند که ایمان اقرار بلسان است و تصدیق بجنان و عمل بارکان و بعضی اعتقاد جازم گفته اند
خواه آن تقلیدی باشد یا علمی که از مرد لیل آمده باشد و دیگری گوید که عبارت از تصدیق
بهرچه معلوم است که از دین محمد است ضرورة یا اعتقاد و محقق طوسی قدس سره فرموده
که ایمان تصدیق بجنانست و اقرار بلسان و اول کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده
وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ چه زبان منکر آن معجزه بودند و در دل یقین داشتند
و نیز حق تعالی فرموده قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا چه اعراب
گفتند ایمان آوردیم بمحمد یا جهت آن حق تعالی فرمود بگو ایمان نیاوردید و لیکن بگویید
انقیاد داریم چون کلمه شهادت بزبان میگفتند و کفر عدم ایمان است و فسق خروج از طاعت

ونفاق اظهار ایمانست واخفای کفر وفاسق مؤمن است زیرا که مصدق وصادق است وعمل از ارکان
داخل نیست در حد ایمان بدلیل انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات چه عطف مقتضی مغایرتست
وبعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجودست وجود عینی وذهنی وعباراتی
وبلا شک وجود عینی اصل است وباقی فرع اند وتابع آن ووجود عینی ایمان نوریست که حاصل میشود
در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او ومیان رب حق جل ذکره که بچشم دل انوار تجلیات
او را مشاهده میکند که اللّه ولیّ الّذین آمنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور واین نور قابل قوت
وضعف واشتداد ونقص هست چنانکه سایر انوار که قال تبارک وتعالی واذا تلیت
علیهم آیاته زادتهم ایمانا هر چند حجاب مرتفع میشود آن نور زیاد می یابد ومتقوی
میگردد وایمان ومتکامل میشود تا منبسط شد آن نور ومنشرح گشت صدر او واطلاع پیدا
کرد بر حقایق اشیا ومتجلی شد از برای عیوب باذن علام الغیوب ودانست هر شی را
در موضع خود پس ظاهر گشت تصدیق جمیع انبیا سیما تصدیق بنبوت خاتم النّبیّین وامامت
امیر المؤمنین وباقی ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین وجمیع آنچه اخبار نمایند از آن
اجمالا وتفصیلا از احوال مبدا ومعاد بر حسب نور وانشراح صدر او ومنبعث میشود
از دل او داعیه عمل بجا آوردن مأمور به واجتناب از کل منهی عنه ووجود ذهنی نور پس
ملاحظه کردن مؤمن است آن نور را ومطالعه او واو را ملحوظ خاطر داشتن ووجود لفظی او
پس خلاصه او آنست که شارع فرموده است که آن کلمه شهادتست ومخفی نیست که مجرد تلفظ
بآن قول بی آن نور فایده ندهد چنانکه تشنه تلفظ بآب زلال فایده نکند لیکن تعبیر از ما
فی الضمیر میسر نیست مگر بواسطه نطق وچون بر غیر عالم السر والخفیات اطلاع ندارد
تلفظ بکلمه شهادت کردن وعدم تلفظ بآن مدخل عظیم دارد در حکم بایمان فرد وکفر او [illegible]
دما واموال بسبب تلفظ بآن محفوظ ومصون می مانند اولئک علی هدی من ربّهم واولئک
هم المفلحون آن گروه که موصوف باین صفات وموسوم بدین اسمات شدند که رقم ذکر یافت
بر راه راست ونشان ز رستنند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند
وهمین گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب وپیوستگان بدرجات





ثواب این آیتها که گذشت در شان مؤمنان اهل اسلام است وبعد از مدح مؤمنان در ذم
کافران ومنافقان میفرماید که انّ الّذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون بدرستی آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمان از ظلمت شرک ونفاق
یکسانست بر ایشان اگر بیم کنی ایشان را وبترسانی از عذاب یا نترسانی وتهدید ننمایی
یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی ایمان نمی آرند ختم اللّه علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة
ولهم عذاب عظیم بسبب نافرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان
حق فهم نمیکنند وبر گوشهای ایشان تا سخن حق گوش نمیکنند وبر دیدهای ایشان پوشیست
تا راه حق نمی بینند چون حق بر ایشان ظاهر شد وایشان پوشانیدند واز اندیشه ترک دین
کردند حق تعالی نیز فرو گذاشت وفرمود که ختم عبارت از نیست وبعضی گویند که ختم عبارت
از علامتست که بعد از ارسال رسل وانزال کتب بمرتبه رسید توغل ایشان در کفر
که علم الهی محیط آن شد که ایمان نخواهند آورد ونکته سیاهی در دل او پیدا میشود
که ملایک میدانند بآن علامت که ایمان نمی آرند یا آنکه حق شاهد است وحاکم که ایشان قول
حق را قبول نمیکنند چنانکه گویند که فلان ختم است یعنی دخل نمی توان کرد یا آنکه حق تعالی
مذمت مینماید ایشان را که حکم آن دارند که جایی که مهر بر و نهاده اند که تصرف نمی توانند
کرد وایشان ازین قبیل اند که ایمان داخل نمیشود وکفر بیرون نمیرود ومر ایشانراست از روی
استحقاق عذاب بزرگ در دنیا بقتل واسر ولعن وطعن ودر عقبی بزجر وعقوبت ابد
ومن النّاس من یقول آمنّا باللّه وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین واز آدمیان کسانند
که میگویند بگرویدیم بخدای تعالی وبروز بازپسین یعنی روز قیامت وحال آنکه هستند
گروندگان وراست گویان مثل عبد اللّه بن ابی سلول وجد بن قیس ومعتب بن قشیر واصحاب
ایشان یخادعون اللّه والّذین آمنوا وما یخدعون الّا انفسهم وما یشعرون فریب
میدهند بزعم خود خدای را وآنانرا نیز که ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان
خود میکردند از روی خداع ونمی فریبند مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان
باز میگردد ونمیدانند که چنین است فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضا ولهم عذاب الیم

بما کانوا یکذبون در دلهای ایشان بیماری است و آن نفاق و شک و حقد و حسد است
پس زیاده کرد خدای تعالی ایشان را بیماری نفاق یعنی هرچند قرآن فرو می آید شک و شبهه
ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهد و مر ایشان راست عذاب
دردناک که آن را انقطاع نباشد بسبب آنکه بودند که با مؤمنان دروغ میگفتند و اندرون
نفاق اظهار ایمان میکردند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان مر منافقان را که فساد مکنید در زمین بکفر و معصیت
و فریب مؤمنان گویند بجز این نیست که بصلاح آرنده کاریم کار خود را بطاعت و خیر
الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان
ایشان تباه کارانند و فتنه انگیزان و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند
و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء
و لکن لا یعلمون و چون گویند مر این منافقان را که بگروید بدانچه گرویده اند از میان
از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان قوم آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانکه ایمان
آورده اند سفیهان و بیخردان یا آنکه اهل نفاق میدانستند که مؤمنان عقلاء زمانند
سفیه گفتند ایشان را بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند حق تعالی سفاهت ایشان را
با ایشان رد کرد و فرمود بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان ایشانند بیخردان و نادانان
که نظر بر عاقبت ندارند و کار آخرت فرو میگذارند و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند
و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزؤن و چون به بینند و ملاقات کنند اهل نفاق آنکسانی را که ایمان آورده اند گویند
که ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آورده اند که منافقان روزی
امیر المؤمنین علی را صلوات الله علیه دیدند با جماعتی زبان بمدح گشادند و خوش
آمد گفتند آنحضرت فرمود که از خدا بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق
را با نسبت مکن ما که ما نیز همچو شما مؤمن و مصدقیم حق تعالی خبر داد که ایشان چون
مؤمنان را به بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین خود

یعنی



یعنی پیشوایانی که دارند گویند از روی صدق که ما با شمائیم در دین و آیین شما بجز این
نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مؤمنان الله یستهزئ بهم و یمدهم
فی طغیانهم یعمهون خداوند تعالی جزای سخریه و استهزاء ایشان بدیشان رساند
و مهلت دهد و فرو گذارد زمان دراز ایشان را در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر
تا در آن حالتها متحیر می باشند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
و ما کانوا مهتدین آنها که اهل این صفت اند آنکسانند که از روی نادانی بخریدند و بدل
کردند و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را
بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ را به بهشت پس سود نکرد و نفع نرساند بازرگانی
ایشان ایشان را و این گروه نبودند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی مثلهم کمثل
الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات
لا یبصرون صفت ایشان مانند وصف آنکسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد
آتش بجهت آنکه راه به بیند یا جایی مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود
پس آن هنگام روشن گرداند آن آتش گرداگرد آتش افروزنده ببرد خدای تعالی
نور آتش ایشان را و فرو گذارد ایشان را در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت ابر
نه بینند گرداگرد خود را صم بکم عمی فهم لا یرجعون ایشان کرانند از شنیدن حق
گنگانند از گفتن حق کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند
از این صفتها و بر همین وجه محشور شوند این مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم
شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس
قتل ایمن شده میگذرانیدند تا بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات
حسرت و ندامت و سخط و عقوبت درماندند او کصیب من السماء فیه
ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت
و الله محیط بالکافرین یا مثل ایشان مانند باران بزرگ قطره است که بهیبت
تمام بزیر آید از آسمان که در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران ابر تاریکیها باشد

از زاکم ابر و تیرگی شب و آواز رعد و روشنی برق در می آرند اهل این باران از بیم آن انگشتان
خود را در گوشهای خود از بیم صدای صاعقها و آوازهای مهیب که بدیشان رسد برای نگاه
داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ تشبیه فرمود حق تعالی باران را که از بالا می آید بقرآن و آنچه
در وی هست از ظلمات بچیزی کرده که در قرآن وقوع یافته از شدت و ابتلا و آنچه در وی واقع است
از رعد بچیزی که در قرآن وارد است از زجر و آنچه در وی هست از برق بآنچه در قرآن هست
از بیان و آنچه در وی هست از صواعق بآنچه در قرآن هست از وعید در عاجل و خواندن بجهاد و در آجل ایشان
میخواهند که اینها را نبینند و نشنوند و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بنا گروندگان و هلاکت
وی ذات ایشان بدیشان خواهد رسانید یَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ
لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نزدیک باشد که روشنایی برق برباید بیناییهای ایشان را هرگاه
که بدرخشد آن برق و آن درخشیدن روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان در آن
روشنی و چون تاریک گردد راه بر ایشان بواسطه خفای برق همانجا بایستند و متحیر گردند
حال منافقان برای غنیمت و مال بنور اسلام میروند و چون اخذ کرده شد و مانده گردند دل ایمان
ندارند و حیران شده در تاریکی کفر و اگر خواستی خدای تعالی از روی غضب هر آینه بردی شنواییهای
ایشان را به آواز رعد و بردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق یعنی اظهار میفرمود کفر ایشان را
و هلاک میکرد ایشان را بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی تواناست و احوال منافقان در بهره
بهمین منوال است يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
ای مردمان بپرستید و خدمت کنید پروردگار خود را از روی حقیقی پرستش دست آن آفریدگاری
که بقدرت کامله پیدا فرمود آنکه را نیز که بوده اند پیش از شما و شما را بعبادت فرمود
تا باشد که شما بپرهیزید از خشم و عذاب الهی الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ
بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لكم
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فواید شما زمین را
ساکن است آرام در وی و حرکت برد و گردانید آسمان را سقفی بر افراشته





و فرو فرستاد از جانب آسمان آبی یعنی باران پس بیرون آورد بسبب آن آب
و تری که با خاک آمیخته شد از انواع میوه ها و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای
شما پس مگردانید خدای را همتایان و انبازان در ملک او و حال آنکه شما میدانید
که او را مثلی نیست و نشاید که باشد وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و اگر هستید
شما در شک و گمان از آن چیزها که ما فرو فرستادیم آن را بتدریج بر بنده ما که حضرت
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و میگویید که آن ساخته و بافته اوست پس بیارید
شما که اهل بلاغتید بمقدار سوره یعنی بکلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور
غیبیه باشد مانند قرآن و بخوانید اگر بجوید توانایی معارضه ندارید حاضران محافل خود را
از شعرا و خطبا بمدد کاری جز خدای تعالی اگر هستید راست گویان در آنکه این کلام بشر است
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل این سوره نیاوردید
و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی
که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه آتش انگیزان هیزم مانند یعنی کافران و معاندان
و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر آماده کرده شده است
و همچنین آتش برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا
بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بشارت ده آنکسانی که بتوفیق
حق تعالی گرویدند بخدای تعالی و رسول و قرآن وی و آوردند کارهای نیکو از واجبات و مستحبات
مضمون بشارت آنکه مر ایشان راست در آخرت بوستانهای که در وی هر نوع میوه ها باشد
جاری از زیر درختان و میوه های آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل و هرگاه که روزی داده شوند
بهشتیان از آن درختان از میوه های گوناگون روزی ساخته و طعامی پرداخته گویند که این
آن میوه است که داده و خورانیده بودند ما را پیش از این در دنیا چه بسیار مانند بیش خوشتان از میوه های

بهشت مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه هر میوها دریک
میوه بهشت هست و مر اهل بهشت راست در بوستانهای بهشت زنان از حور پاکیزه بهشت
یعنی جائی چو هر خوش منظر و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند کانند إِنَّ اللَّهَ
لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ
كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ بدرستی که خدای تعالی ترک نکند و باک ندارد
از آنکه بیان کند مثلی هرچه باشد چه برای مگر باشد آورده‌اند که یهود ذکر مگس و عنکبوت
شنوده بودند در قرآن استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه
این آیه فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد اگرچه مثل به پشه خرد بود
پس آنچه فراز آن مهین باشد چون ذباب و عنکبوت پس آنکسان که گرویده‌اند دانسته
که قرآن کلام حق است یعنی یقین میدانند که آن ضرب المثل درست و راست است
از نزد پروردگار ایشان و آنها که پوشیده‌اند حق را پوشیده‌اند پس میگویند از
روی جدال و عناد چه چیز خواسته است خدای تعالی بدین که گفت از روی مثل آیا که از آن نمیدانند
که حق تعالی بعدل خویش گمراه کرداند یعنی چون ایشان اختیار کنند فروگذارد بدان مثل
بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند و بتفضل خود راه
نماید یعنی آنهای که ایمان برگزیده اختیار کردند بهمان مثل بسیاری را از مؤمنان که در آن
تفکر نمایند و یا آنکه چون کفار تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند و گفتند که از کلام
حق نیست و گمراه شدند بدین سبب و چون حصول ضلال بسبب او شد اضافه فرمود بخود
و هدایت نیز چنین چون مؤمنان قبول کردند بسبب او آن نیز اضافه کرد بخود و گمراه نکند
خدای تعالی بدان مثل گر زند مگر بیرون روندگان از مقام فرمان برداری باختیار کردن
ایشان ضلالت را الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ
أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ این فاسقان آنانند که می‌شکنند
عهد و خیانت پیمان خدای را که بر ایشان گرفته است از پس استواری از آن پیمان درد

میثاقه



میثاق وی بر بندان بیوفایان و عهدشکنان آنچه خدای تعالی فرموده است که اطاعت او و رسول
او و اجتناب مناهی رسول کنند که بآن پیوندند و قطع نمکنند میکنند و همین کرده فساد می‌نمایند
در زمین بمخالفت و متابعت نفس آن قوم ایشانند زیانکاران در دنیا و عقبی كَيْفَ
تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و چگونه کافر
میشوید بخدای تعالی و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که از حیات بود چون نطفه
و علقه پس زنده کرد اینها شما را در نفخ روح آید آن شما بعد از تسویه پس بمیراند شما را
در وقت انقضای آجال شما پس دیگر باره زنده گرداند شما را در قبور تا نفخ احیا شما را زنده
شما را برای نشور پس بسوی او بازگردیده باشید برای مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او آن خداوند
که بقدرت بی‌علت بیافرید برای انتفاع شما آنچیزها که در زمین است همه آن از معادن
و عیون و انهار و نبات و حیوانات پس از آن آفریدن زمین قصد کرد بسوی آفرینش آسمان
پس راست کرد بی قصور و اعوجاج و خلل آنها را هفت آسمان و او بهمه چیزها نیک داناست
یعنی داند که هر چیز را چرا ساخته و برای چه آفرید ظاهر آیت آنست که زمین پیش از آسمان
خلق کرده باشد بدلیل ثم که از برای تعقیب و تراخیست و در جای دیگر از قرآن که والارض
بعد ذلک دحیها خلاف آن معلوم میشود جواب میگویند که خلق زمین پیش از آسمان بود
اما گسترده زمین را و بعد از آنکه آسمان را خلق کرد زمین گسترانید و مبسوط ساخت
وَإِذْ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ رَبُّكَ
وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و یاد کن ای محمد چون گفت
پروردگار تو مر فرشتگان را که من آفریننده‌ام در زمین خلیفه بدل از قوم بنی الجان یعنی کسی
که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه باشد در اعانت حق و اهانت
باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می‌آفرینی در زمین
کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر گردد در زمین و بریزد خون مثل خود بغیر حق و دانستن خون
ایشان یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت
مذکور بود را

خاصه ایشانند و معصومین و بجهة این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه میسازی و حال آنکه ما
بپاکی یاد میکنیم ترا بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و ذکر میکنیم بپاکیزگی از هر نا شایست
فرمود خدای تعالی باین ملائکه بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما
نمیدانید · وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء
ان کنتم صادقین ودیاموخت حق تعالی آدم را بعد از خلق او که خلیفه عبارت از او بود
نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات یا جسمیات پس عرض کرد اشخاص آن
مسمیات را بر آن فرشتگان که آن میگفتند پس گفت بر طریق تبکیت که بعجز ایشان که خبر دهید
مرا از نامهای ایشان که معروض شده اند بر شما اگر هستید راست گویان در طعن بر استحقاق
خلافت قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم گفتند فرشتگان
بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقصانها تنزیه کردنی هیچ
دانشی نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی ما را بدرستی که تویی دانای آموزنگار محکم کار صاحب
کردار قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم
غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون گفت خدای تعالی ای
ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای ایشان که حاضرند پس آنگاه که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای
مسمیات گفت خدای تعالی آیا نگفتم مر شما را بتحقیق که من میدانم آنچه پوشیده است از
احوال آسمانها و آنچه مخفی است از امور زمین و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید
از گفتار اتجعل فیها و آنچه بوده ید شما که بزعم خودمی پوشیدید از کرامت معزول شدن و گمان
حکومت زمین واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر
وکان من الکافرین و یاد کن آنرا نیز که گفتیم مرجمع فرشتگان را که یکبار سجده کنید
مر آدم را سجده تحیت و تعظیم پس کردند تمام ملائکه مگر عزازیل حق تعالی بجهت نافرمانی او را
ابلیس لقب کرد یعنی نا امید از رحمت الهی که سر باز زد از سجده آدم و تکبر و گردن کشی
کرده بود و در علم خدای تعالی از جمله ناگرویدگان وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک
الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین

وگفتیم



وگفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن بشو تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از میوههای
بهشت خوردنی بسیار هر جا که خواهید و نزدیک مگردید باین درخت یعنی شجره انگور یا انجیر
و اشهر گندم است و در روایت از امیر المؤمنین علیه السلام که آن درخت کافور بود پس
باشید اگر بدین درخت نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی چون نهی
تنزیهی وارد شده نسبت بحال انبیا آنست که منهی اگرچه تنزیهی باشد مرتکب نشوند و اولی
واقع آن بود که نزدیک نشود چون ترک اولی کرد او را ظالم نسبت داد و اکثر ذات انبیا
علی نبینا علیهم السلام معصومند از گناه صغیره و کبیره فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما
مما کانا فیه وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین
وگفتیم
پس بلغزانید و از جا ببرد آدم و حوا را آن سرکش یا از آن از بهشت بعد از آنکه بیاری
طاوس و مار به بهشت در آمده بعد و آدم و حوا را وسوسه کرده پس بیرون کرد
ایشانرا یعنی بسبب او از آنچه بودند در آن جز از کرامت و نعمت و گفتیم با آدم و حوا و طاوس
و مار و ابلیس را که همه فرود روید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشید
چون ابلیس و مار که دشمن اولاد آدمند و مر شما راست و ذریه شما را در زمین موضع
قرار و برخورداری و منفعت تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم پس فرا گرفت آدم از پروردگار خویش
سخنی چند که آن بقول که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
بعد از آنکه بر سر کوه سراندیب گریسته بود و در تفسیر طوسی رحمه الله آورده که آن کلمات
دویست سال ٤
این مضمون بود که الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین که توبه
مرا قبول کن چون بر ساق عرش نوشته دیده بود پس خدای تعالی قبول
فرمود و پذیرفت توبه او را بدرستی که خدای تعالی اوست توبه دهنده بندگان مهربان
بر ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر نقل میکند از ابی جعفر ع که عمر آدم ع نهصد و سی سال بود و
در روز جمعه روح در وی دمیدند بعد از زوال و دفن کرد خود را [illegible] قلنا اهبطوا
منها جمیعا فاما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون

گفتیم با دیگر باره فرو روید از بهشت همه شما پس اگر بیاید بشما از نزد من دلالتی و بیانی
بارسال رسل و انزال کتب پس هر که متابعت کند دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی
از تحیل حلول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند
و نیستند ایشان که از فوت مقاصد اندوهناک شوند چه به نیل مرادات اخروی
فایز خواهند گشت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ و آنکسانی که بپوشیدند حق را و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را
آن گروه اهل آتشند و در آن آتش جاوید مانندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ای فرزندان یعقوب
یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که از فضل خود انعام کردم بر شما یعنی بر پدران و گذشتگان
شما و نیکویی بجای آبا همان نیکوییست بجای اولاد که مفخر و مباهات بدان ایشان را
نیز حاصل است و وفا کنید به پیمان من که در شان پیغمبران با شما بسته ام در توریة تا وفا
کنم بعهد شما یعنی جزای آن وفا بشما برسانم و از من بترسید در شکستن پیمان من وَآمِنُوا
بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ
و بگروید بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن در حالتی که آن موافقت در توحید و وعد و وعید
مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة و مباشید اول گروه ناگرونده بقرآن و بدل مکنید
بآیتهای کتاب من که توریة است بهای اندک را که طلب اهل توریة اند که بهدایا و صلات
آیات توریة را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم می پوشیدند و از
من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و میامیزید سخن راست درست را که در توریة است از صفات محمدی صلعم بناحق که شما
بدست خود می نویسید و می پوشید حق را و شما میدانید که این پیغمبر موعود است
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و بپای دارید نماز را و بدهید
زکوة را و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت در نقل وارد است که اول
کسی که با رسول خدا یعنی با پیغمبر نماز گذارد امیرالمؤمنین علی بود صلوات الله علیهما أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ

بالبر



بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا میفرمایید مردمان را
بنیکویی و فراموش میکنید نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید توریة را آیا خرد
ندارید که کار زشت ناپسند را بیند وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
و یاری خواهید به شکیبایی کردن در ادای طاعت و بگذاردن فرایض و بدرستی که نماز
باشرایط و ارکانش گذاردن بر وجه کمال هر آیینه بزرگ و دشوار و گران است
مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان بطاعت و عبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که
نفسهای ایشان بعبادت مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطاها و اضافات
حق بدیشان رسیده چه امیرالمؤمنین و باقی ائمه صلوات الله علیهم در شبانه روزی
هزار رکعت نماز میگذاردند بر وجه کمال و اکثر اوقات بروزه می بودند که رنج پیاده
میبودند و امیرالمؤمنین ع با وجود جهاد آنچه ورد را تعهد فرو نگذاشت نیز بود
الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ این عاشقان آنانند که یقین
میدانند که ایشان رسانندگانند بجزای پروردگار خویش و بدرستی که ایشان نیز یقین دانند
که ایشان بسوی پروردگار خود جهت پاداش بازگردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا
نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییهای مرا
آن نیکوییها که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را
بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و بترسید از عذاب
روزی که در آن روز حق گذاری نکند و نتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره اندک
چیزی را از مکافات و پذیرفته نشود از آن نفس کافر یعنی برای او در خواستی
بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود بدهد
برای کشیدن عذاب و نباشند کافران و مخالفان که در آن روز یاری داده شوند یعنی
هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع و متعلقان
فرعون که می چشانیدند سخت ترین و بدترین عذابی می کشتند پسران شما را در طفولیت
بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک
فرعون و خرابی ملک بدست او بود و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت
و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما
بزرگ و بی نهایت  وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که از فرعون می
گریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را
از ضرر آن لشکر و آب فرو بردیم کسان فرعون را با فرعون و حال آنکه شما می نگریستید
بدریا که چگونه شکافته می شد و غرق شدن ایشان را نیز مشاهده میکردید
وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ  و یاد کنید
که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریة و وعده دادن موسی را بطور
و باز آمدن از آن جانب بعد از انقضای چهل شب را نزد پس فرا گرفتید شما گوساله را
بخدایی از پس موسی بطور رفتن شما ستمکارانید بوضع حق در عبادت در غیر موضع آن
ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ  پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما
بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه از شما چنین عملی منکری صادر شده و این
عفو از برای آن بود که مگر شما شکر کنید خدای را بنعمت عفو  وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ  و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را توریة و حجت کننده میان
حق و باطل یعنی عصا و ید بیضا تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت
وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا
أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ  و یاد آورید آنرا
که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنهارا که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی
که شما ستم کردید بر نفسهای خویشتن بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی پس باز گردید

بتضرع



بتضرع و زاری بسوی آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشید کسانی خود را
که گوساله پرستیده اند این کشته شدن بهتر است شما را از زندگانی دنیا نزد آفریدگار
شما بعد ازین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افگندند و هارون
با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بپا ماندند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار
از ایشان بکشتند پس چون فرمان حق را قبول کردید پس حق تعالی توبه شما را بپذیرفت
بدرستی که اوست توبه پذیر او پذیرنده توبه از عاصیان توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه
بنی اسرائیل آن بود که قتل کنند آشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در
نهان خانه ریاضات  وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ
الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ  و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی
بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند ای موسی
ما تصدیق نکنیم هرگز ترا درین سخن که از ورای حجاب شنودیم سخن حق است تا وقتی که ببینیم
سر به بینیم خدای را آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی
که کردند آتشی که با آواز مهیب از آسمان فرود آمد و شما یعنی مردم شما می نگریستند
بدان آتش گویند که چون آن قوم آتش دیدند سوختند تا آن آواز شنیدند بیکبار مردند
و موسی علیه السلام متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگونه گویم که بزرگان
قوم ایشان کجا شدند حق تعالی ایشان را زنده گردانید چنانکه فرمود  ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ
مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ  پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را پس از آنکه مرده
بودیم شما را بصاعقه تا باشد که شما سپاسداری کنید حق را در زنده گردانیدن
شما که حیات از اصول نعم است  وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ  و سایه بان ساختیم
بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه
مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بانی نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی
بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر گویند

که آن درختان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان
بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان
بی رگ و پی و خون و استخوان بنی اسرائیل بر میداشتند و با ترنجبین می آمیختند و میخوردند
و گفتیم بخورید از پاکیزهای آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه روزی میرسد بخورید و بهر
فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر می شد
و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی و لیکن بودند از روی نادانی بر نفسهای خود ستم میکردند
در راه ترک اعتماد نمودن بادخار میکوشیدند وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا
مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و یاد آورید که چون گفتیم شما را درین ده ایلیا که در وی
جباران است پس بخورید ازین ده یعنی میوها و طعامهای وی هرجا خواهید و هرچه خواهید
خوردنی گوارنده و در آیید بدری از درهای این ده سجده کنان شکر از خلاص یافتن
را از تیه و بگویید درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه
بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم ما در شما را گناهان شما بسجود و دعا و باشد که
زیاده کنیم نیکوکاران را از اجر و ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند از روی استهزا
آنانکه ستم کردند بر خود این سخن را که مامور بودند بگفتن آن بجز از آنچه گفته شده بود
مر ایشان را از حق سمعنا بود که بگویید حطه ایشان گفتند حنطه یا سمقاثا بزبان نبطی یعنی
گندم سرخ میل کردند تو به خود را بمطلوب خود از خوردنی پس فرو فرستادیم بر آنانی
که ستمکاری کردند به تغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان چیز
بیرون رفتند از حد فرمان و آن طاعونی بود که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند
و بقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما برای قوم خود

که بعد



که بعد از خوردن منّ و سلوی تشنه شده بودند و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام آورده‌اند
که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و بیم هلاک بود موسی علیه السلام دست بدعا برداشت و گفت الهی
بحق محمد سید الاوصیا و بحق فاطمه سیدة النسا و بحق حسن سید الاولیا و بحق الحسین افضل
الشهدا و بحق عترتهم و خلفائهم سادات الازکیا که آب دهی این بندگان تشنه را پس گفتیم
مر او را که ای موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود پس شکافته شد
از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی که دانستی هر یکی از آدمیان
آن اسباط آب خوردن خود را بخورید از منّ و سلوی و بیاشامید از روزی که خدای تعالی بی رنج
و تعب بشما داده و از حد مگذرید در زمین در حالتی که تباه کاران باشید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ
نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا
وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا
مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یگانه یعنی منّ و سلوی هر چند
دو بود در هم سرشته یکی می ساختند پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و ازو درخواه تا خود
بیرون آورد از برای ما از آنچیزی که او را میرویاند زمین از تره و برگ که از سبزها
و تره‌ها و از خیارها و سیرها و عدسها و پیازها او گفت خدای تعالی با موسی گفت آیا بدل میکنند
آنچیزرا که عیب واقع است فروتر است چون سیر و پیاز با چیزی که فی نفس الامر بهتر و نیکوتر است
چون ترنجبین و گوشت مرغ را اکنون که چنین میکنند فرود آیید در شهری از شهرهای ارض مقدس
پس بدرستی که در آن شهر در شما راست آنچه خواستید از بقول و زده شد یعنی لازم شد
بر ایشان بخواری ذلت و عدم رضا بقسمت بخواری و فقر و تنگی جزیه دادن و دیگر بر ایشان وضع
کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاجی بی نوا بخلق
نمایند و باز گشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا شدند آن خواری و بیچارگی
و خشم خدای تعالی مر ایشان را بآن بود که کافر می شدند بآیتهای تورات و می کشتند پیغمبران را چون

زکریا ویحیی وشعیا علیهم السلام بناحق وناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد
از انبیا صادر نشده بود وآن کفر وقتل بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی
وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان میکردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق گرویدند یعنی بهمین زبان
اقرار کردند وآنان که بیهودیه درآمدند وترسایان وآنها که از دینی بدینی گرایند که آن
یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند ملایکه را می‌پرستند وزبور می‌خوانند وروی بکعبه نماز میکذارند
وگفته‌اند که صابیان زنادقه‌اند یا ستاره پرستان هر که ایمان آورد باخلاص تمام ازین طوایف
بخدای تعالی وصفات سلبی وثبوتی او وبروز قیامت ومتعلقات آن وبکند عمل شایسته
پس مر ایشانراست مزد کار ایشان نزدیک پروردگار ایشان وترس نباشد مر ایشانرا
در روز محشر ونباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا
فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ویاد کنید آنرا
که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت موسی عم وعمل باحکام توریة وبرداشتیم بر زبر شما
کوه طور را پیمان بستید آورده‌اند که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز نهادند
وگفتند احکام این کتاب بغایت دشوار است ما گردن نمی‌نهیم حق تعالی کوهی از کوههای فلسطین
که آنرا طور گفتندی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد ودر پیش روی ایشان آتشی
افروخته ودر عقب دریای زخار پدید آمد وچون گریزگاهی ندیدند بر روی در افتادند
ومتحیر شدند حق تعالی فرمود که فرا گیرید آنچه عطا داده‌ایم شما را از احکام توریة بجد تمام
وجهد قوی ویاد گیرید آنچه در وی هست از ثواب وعقاب تا باشد که شما بپرهیزید از هر
ناشایست ونابایست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس روی بگردانیدند از زمان وفای من از پس عهدی که کردید پس اگر نه فضل و[illegible] خدای
بودی بر شما وبخشش او نیست پیش شما هر آینه می‌بودید شما از جمله زیان کاران وَلَقَدْ
عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وهر آینه نیکو دانسته‌اید

شما



شما آنانرا که در زمان داود عم از حد فرمان درگذشتند از قوم شما در شهر ایله در حکم
روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی وایشان مخالفت نمودند ودران روز بحیله ماهی را
می‌گرفتند پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید بباشید بوزینگان خوار شدگان
فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذابی
وعبرتی که بند نهنده وپند دهنده باشد مر آنانرا که پیش ازیشان بوده‌اند ودر کتب
ایشان مسطور بوده ومر آنانرا که از پس ایشان آیند وشنوند وموعظه برای پرهیزکاران
امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً
قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ویاد کنید آنرا که گفت موسی عم
گروه خود را بوقتی که درمیان خود کشته یافته بودند عامیل نام را ومیخواستند که قاتل او معلوم
گردد بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را آنکه بکشید گاوی را تا بعضی از او بر مرده زنند
وزنده شده بگوید که قاتل او کیست گفتند قوم موسی آیا فرا میگیری ما را اهل افسوس
یعنی با ما سخریه میکنی ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته است وتو میگوئی که گاوی بکشید موسی عم
گفت پناه میگیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان وافسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا
مَا تُؤْمَرُونَ گفتند بخوان وسوال کن از برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن
گاو را صفت او چیست وسال او چند است سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چیزی چنین
ندیده بودند ونشنیده که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس آنرا جاری مجری
چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست وفی نفس الامر سوال از ماهیت نبود
بلکه از سن وسال وصفت او می‌پرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی عم بدرستی که
میگوید خدای تعالی که آن گاو گاویست نه پیری از کار افتاده ونه جوان نارسیده میانه است
میان آنچه مذکور شد از پیری وجوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده‌اند قَالُوا ادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ
گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود را تا پیدا وهویدا سازد از برای ما که

چیست

رنگ آن گاو گفت موسی که خدای تعالی میگوید که آن گاویست زرد که در غایت زردیست
رنگ او و آن گاو شاد و خرم میکرداند از رنگ خود نظر کنندگان را قَالُوا ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ
و دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما خداوندگار خود را تا آشکارا کرداند بر ما که آن گاو چه
گاو هست کار کنند یا صحرا چرند بدرستی که گاوان متشابه شده اند بر ما بر جهار سال
زرد رنگ بسیارند بدرستی که ما اگر خواهد خدای تع از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو
از حضرت رسالت صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را
نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ
فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ گفت موسی که میفرماید خدای تع
که آن گاویست نه رام گشته و نه نرم شده که بشوراند زمین را و نه گاویست که آب
دهد کشت را یعنی آب دهد برای زراعت دست باز داشته است از همه کارها و بر
خود چرا میکند بی عیبست و تمام خلقت هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد
در وی نیست حتی سم و شاخ نیز زردست چون بنی اسرائیل این شنیدند گفتند اکنون که این نشانها
صفتها بیان کردی آوردی راستی و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو زن بیوه نام داشت
و بدست جوانی بود پرهیزگار که خدمت مادر بجان و دل کردی پس بنی اسرائیل بخریدند
از وی آنرا بآنکه پوست او را پر زر کنند در قیمت آن پس بکشتند او را و نمیخواستند که او را
بکشند این گاو را بسبب گران بهائی او وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ
مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید یکی را که آن عامیل بود
پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او و خدای تع بیرون آورنده است
و ظاهر کننده آن خبر را که هستید شما که آنرا پوشیده اید از قتل ناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا
كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ پس گفتیم ما که بزنند آن کشته را پاره
از آن گاو که بیخ دم بود یا غیر آن بر وی زدند زنده شد و خون از گردن وی میریخت
و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال او را بعجز آورده بقتل

آورده



آورده بودند و بعد از تسمیه ایشان در ساعت بیفتاد و بمرد و لیکن در تفاسیر اهل البیت
علیهم السلام وارد و در یافته که او شصت ساله بود که کشته شد و بعد از زنده شدن
هفتاد سال دیگر زیست با عیش خوشگوار و همین که این مرده را زنده گردانید زنده
میکرداند خدای تعالی همه مردگان را و می نماید بشما دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد
که شما فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیای
همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ
مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس سخت گشت دلهای شما ای یهودان از پس
زنده شدن عامیل پس آن دلهای شما است همچون سنگست در سختی و درشتی
بلکه درشت تر است در صفت و غلیظتر از سنگ بدرستی که بعضی از سنگهاست
هرآینه چیزی که روان میکردد از وی جویهای عظیم و بعضی دیگر هست از آنچه هرآینه بشکافد پس
بیرون آید از وی آب و بتحقیق که هست از احجار آنچه فرود آید از بلندی به پستی که ابدا از ترس
خدای تعالی و در دل شما ترس نیست و نیست بیخبر خدای تعالی از آنچه شما میکنید ای یهودان
أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن
بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آیا طمع در بسته اید ای مومنان که تصدیق کنند و استوار
دارند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند
گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطی شنیدند سخن خدا را بکوه طور پس بگردانیدند
آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون میان قوم آمدند گفتند ما سخن حق
و امر و نهی او شنودیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرموده ام توانید بکنید و اگر قادر نباشید
بر آن مکنید و حال آنکه ایشان میدانند که افترا می نمایند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا
آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ
رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و چون ملاقات کنند جهودان آنان که ایمان آورده اند از اصحاب رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ما نیز گرویده ایم و چون خلوت کنند بعضی از اصحاب ایشان بعضی از

اکابر گویند آن اکابر ایشان را که آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بآنچه
گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن را بر شما در کتاب شما آورده اند که بعضی از یهود
مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود
خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از
صفات حضرت خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته باشند نزد پروردگار
شما در روز قیامت و گویند حق را میدانستید و متابعت نکردید آیا چرا در نمی یابید
که اسرار خود را بخصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
وَمَا يُعْلِنُونَ آیا نمیدانند جهودان که بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت
رسول و اتباع او و آنچه آشکارا میکنند از دوستی ایشان بنفاق پس ظاهر و باطن را موافق
باید ساخت وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
و از جهودان جماعتی اند نانویسندگان و ناخوانندگان نمی دانند توریة را و نمی شناسند
کرده و چه چیز است مگر آرزوی خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد و نیستند ایشان
مگر آنکه گمان می برند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ پس کلمه عذاب
مر آنانراست که ایشان می نویسند نوشته محرف را بدستهای خود یعنی خود مباشر
کتابت اند و بدیگری نمیفرمایند پس میگویند این نوشته از نزد خدا است و چرا چنین
میکنند تا بگیرند یعنی استدلال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک را یعنی علماء یهود
بواسطه اخذ رشوت صفت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در توریة برین وجه بود که مردی
نیکو روی مجعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا پس تغییر کردند و نوشتند که
پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو گذاشته موی یک چشم باشد
و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای مر ایشانرا
از آنچه نوشتند و تغییر کردند دستهای ایشان و دیگر بار وای مر ایشانرا از آن چیزی
که کسب میکنند از رشوت و اکل حرام وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ

اتخذتم



أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
و گفتند یهود بزعم خود که مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر بمقدار روزی چند
شمرده هفت روز یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیدند بگو ای محمد مر ایشانرا
آیا فرا گرفته اید از نزد خدای تعالی عهدی و پیمانی که شمارا زیاده از آنچه میگویید عذاب نخواهد کرد
و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را بلکه میگویید و افترا میکنید
بر خدای تعالی آنچه را که نمیدانید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه هرکه بدی کند یعنی
شرک آرد و دشمن محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و فرا گیرد گرد او را
گناه او یعنی بر وجهی مستولی شود که بگرد او در آید پس آن گروه اهل دوزخ و ساکنان
آنند ایشان در آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند
نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشتند و مستحق آن ایشانند ایشان در بهشت جاوید باشندگانند
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ
تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریة عهد و پیمان
فرزندان یعقوب را و گفتیم مپرستید مگر خدارا که سزای پرستش اوست
و نیکوئی کنید به پدر و مادر نیکوئی کردنی و دیگر بسبب خویشان و یتیمان و بیچارگان و بگوئید
مر عامه مردمانرا سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد بعضی گویند که آن امر بمعروف و نهی منکرات
و از ابی جعفر علیه السلام منقولست که فرمود که بهترین سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود
که حق سبحانه و تعالی دوست نمیدارد فحش گوی را و نماز را بجای دارید با شرایط آن
و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید
از عهد و میثاق مگر اندکی از شما و اعراض کنندگانید شما از حکم توریة که در متابعت
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ

وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و آن اینست یاد کنید که گرفتیم
پیمان از اسلاف شما و با ایشان عهد بستیم که مریزید خونهای اقربا و هم دینان خود را و بیرون
مکنید کسان خود را بستم از خان و مان خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را
باز خرند پس اقرار کردید و قبول نمودید و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این
عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ
إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس شما آن گروهید که پیمان اشکسته اید می کشید کسان خود را
و بیرون می کنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای ایشان با هم پشت شدید بر آن
قوم مغلوب شده بر ایشان به بزهکاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه
و دیگری نظیر که با هم معاقده کردندی و قبل از هجرت نیز دو قبیله مشرک بودند یکی اوس
و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نظیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود
بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه خرابی در منازل ایشان کوشیدندی
تا همه قوم مغلوب بجدال انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی خدا بکفر میفرماید
و اگر بشما آیند اسیران اسرائیل ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیر دیگر بدل میکنید
و بیرون میکنید و حال آنکه حرام شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان و این
فقره تعلق بما قبل دارد و آیا می گروید شما بپاره از احکام توریة که فدیه اسیر است
و کافر می شوید ببعضی که قتل و اخراجست پس نیست مکافات آنکس که بکند این چنین عهد
شکنی و نافرمانی از شما که جهود مدینه اید مگر خواری و رسوائی در زندگانی این سرای که قتل
بنی قریظه است و اجلای بنی نظیر و روز رستخیز باز گردانیده میشوند از حشرگاه بسوی
سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست و خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید از عهد شکنی
أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ





این گروه آنانند که از سفاهت خریده اند و بدل کرده زندگانی محقر دنیا بنعمت جاودان
سرای پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت
بخروج از آتش و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان
و نه در محشر به تخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ
وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا
تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و بدرستی که ما عطا کردیم
موسی را توریت و از پی در آوردیم از پس موسی بزرگان چون یوشع و داود
و سلیمان و زکریا و یحیی علی نبینا و علیهم السلام و دادیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای
روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی و قوت دادیم او را بجان
پاکیزه یا بجبرئیل یا باسم اعظم یا بانجیل آیا هر گاه که از نزد ما آمد بشما فرستاده با چیزی
دوست ندارد نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد تعظیم
بکردید و گردن ننهادید پس گروهی را از ایشان دروغ گوی داشتید چون رسول الله
و عیسی و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ و گفتند یهودان که دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز
داشته شده از قبول حق و در تفاسیر اهل البیت آورده اند که یعنی دلهای ما ظروف خیر
و علوم است حق تعالی میفرماید نه چنانست که ایشان میگویند بلکه خدای تعالی ایشان را
رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بسبب نگرویدن ایشان پس اندکی از
ایشان ایمان آوردند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و این هنگام که بدیشان آمد نوشته از نزد خدای تعالی
که قرآنست گواه و موافق مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و امامت
و حشر و آنچه از اصول ایمانست قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول
این کتاب که در وقت فرو ماندگی طلب نصرت و فتح میکردند بحق این کتاب و نبی آن

فرو آید بر آنان که گرویده اند از مشرکان عرب یعنی هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
و کار بر ایشان تنگ شدی دستها را بر داشته گفتندی بار خدایا میخواهیم از تو بمحمد صلعم
که رسول آخر الزمانست وآل برگزیده او پس آن وقت که آمد بدیشان آنکس را شناخته بودند
کافر شدند پس لعنت خدای بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکنند دعا دور زند وضع
ظاهر در موضع مضمر تسجیل بکفر ایشان است بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز بهرها نفسهای خود را و آن
آنست که کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده خدای تعالی که آن قرآنست از جهة رشک بردن
بر آنکه فرو فرستد خدای تعالی از فضل خود که کتاب وحی است بآنکس که خواهد از بندگان
که رسول او آن باشد پس بازگشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی مستحق گشتند خشمی را بر بالای
خشم دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد صلعم و قرآن و مر کافرانراست عذاب
خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
و چون گفته شود مر جهودانرا که بگروید بآنچه خدای تعالی فرستاده از انجیل و قرآن گویند
که ما می گرویم بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریة و کافر میشوند بآنچه جز کتاب ایشانست
و آن هر دو کتاب انجیل و قرآنست و آن راستست درست و راستست در حالتی که باور دارنده است آن کتاب را
که با ایشانست از انجا که ایشان بتوریة لازم می آید چه گفتن بآنچه موافق چیزیست که با ایشانست
بآنچیز بگو پس چرا میکشتید پیغمبران خدای را پیشتر ازین اگر بودید شما گرویدگان بتوریت
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و هر آینه که آمد
بشما موسی بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است پس شما فرا گرفتید
گوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگر آیند بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا
وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و یاد کنید چون قل

فرا



فرا گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را گفتیم فرا گیرید آنچه بشما دادیم
یعنی توریة بعزم درست وجدی تمام و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند بشنیدیم
و پذیرفتیم و پنهانی با خود گفتند و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و خورانیده
یعنی در آورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله را بسبب کفر و انکار بگو بد چیزیست
آنچه میفرماید شما را بآن ایمان شما و آن کدام است کفر بقرآن و بمحمد صلعم اگر هستید شما
گرویدگان بخدای تعالی چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او وی را بکفر نفرماید پس آنچه ایشان تصور
ایمان کرده اند نه ایمانست بلکه کفرست قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً
مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگوی ای محمد در جواب دعوی ایشان
که میگفتند که جز بهشت جای ما نخواهد بود که اگر هست بزعم شما که مر شما راست سرای آخرت
و غرفت بهشت نزدیک خدای تعالی پاکیزه و خاصه بی دیگر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر
هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بآنچه فرستاده است
دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و خدای تعالی داناست
بحال ستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و هر آینه یابی تو جهودانرا حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا و از کسانی
که انبار شرک آورده اند مثل مجوس دوست میدارد یکی از ایشان که کاشکی عمر داده شود هزار
سال و از نیست که بخت مجوس چون بهم رسند انیست که هزار سال بزیی و نیست که رهاننده
او باشد از عذاب دوزخ آنکه عمر بسیار داده شود عمر دراز دور کوتاه فرمانی چگونه سبب
نجات شود و خدای تعالی بیناست بآنچه جهود و مجوس و غیر ایشان میکنند بعضی از یهود گفتند
که جبرئیل است که وحی می آرد بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و اسلاف ما را
از جبرئیل زحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا و عذاب بر ایشان نازل شده اگر بجای او میکائیل
می بود ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ

نزّله على قلبك باذن الله مصدّقاً لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين بگو ای محمد هر که
باشد دشمن مر جبرئیل را که او از خشم بهر پس به درستی که او فرود آورد قرآن را بر دل تو
بفرمان خدای تعالی در حالتی که قرآن تصدیق کننده است مر آن چیزی را که پیش از وی نازل شده
و حالا با ایشان است چون توریة و زبور و قرآن راه نماینده است کسی را شده و مژده دهنده است
مر مؤمنان را به نجات و درجات من كان عدوّاً لله وملائكته ورسله وجبريل وميكائيل
فإنّ الله عدوّ للكافرين هر که باشد دشمن مر خدای را و فرستادگان او را و جبرئیل و میکائیل
را پس به تحقیق که خدای تعالی دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل‌اند ولقد انزلنا
اليك آيات بيّنات وما يكفر بها الّا الفاسقون و هر آینه فرستادیم بسوی تو نشانهای
روشن که قرآن است و جز آن و کافر نشدند بدان آیتها مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی
اوكلّما عاهدوا عهداً نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون و آیا هر گاه که یهود عهد کردندی
عهد کردنی شکستند آنرا گروهی از ایشان بلکه بسیاری از ایشان نمی گرویدند بتوریة ولمّا جاءهم
رسول من عند الله مصدّق لما معهم نبذ فريق من الّذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء
ظهورهم كأنّهم لا يعلمون و آن هنگام که آمد بدیشان فرستاده از نزدیک خدای تعالی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم باور دارنده مر توریة را که با ایشان است بینداختند گروهی از آنانکه
عطا داده اند شده بتوریة یعنی علمای ایشان بینداختند توریة و قرآن را پس پشت خود
که آن علما نمیدانند که توریة و قرآن کلام خداست و حضرت محمد صلعم رسول وست
واتّبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان و پیروی کردند این جماعت یهود آن چیزی را
که میخواندند دیوان در زمان پادشاهی سلیمان عم و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان عم
شعبدی صد رنگ را با نیرنگهای کهانت برآمیخته نوشته بودند و میان از زوال و جهال شایع
شده بود و سلیمان عم بر آن اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی
نهاده مقفل ساختند و در زیر تخت خود دفن کرد بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا
از زیر تخت وی بیرون آوردند و فنان فرا نمودند که سلیمان با آن سحرها و شعبدها پادشاهی
میکرده بعد از آن یهود سلیمان را به سحر نسبت دادند حق تعالی ابرا از مه و یرا کرده

زموده



زموده وما كفر سليمان ولكنّ الشياطين كفروا يعلّمون الناس السحر و هرگز کافر نشد
سلیمان و جادوی نکرد و لیکن دیوان آن زمان او کافر شدند در می آموختند مردمان را جادوی
وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت و یهود متابعت کردند آنچیز را که فرو فرستاده
شد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل که آنها هاروت و ماروت است و ایشان بر ادمیان
گناهکار طعنه میزدند و نافرمانی آغاز نهادند حق تعالی نفس بشری بدیشان داده برای حکومت
خلق بزمین فرستاد و در تک گناهان کبیره شدند از شرب خمر و قتل ناحق و غیر ذلک
حق تعالی ایشانرا از صعود به آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد
و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و این نقل عام است و بعضی گویند که ایشان
از شیاطین بودند یا فرشتگان که بعد از عصیان از لباس ملکیت منخلع شدند
و کسوت بشریت پوشیدند اما در عیون الرضا مذکور است که پرسیدند از حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا که زعم قوم آنست که ایشان دو فرشته بودند چون بزمین آمدند
عصیان کردند چنانکه مذکور شد آنحضرت فرمود که معاذ الله ازین مقال چه فرشتگان معصوم‌اند
محفوظ از کفر و قبایح بالطاف نامتناهی الهی کما قال الله تعالی لا يعصون الله ما امرهم و
يفعلون ما يؤمرون و دیگر ومن في السموات والارض ومن عنده لا يستكبرون
عن عبادته الآية و دیگر بل عباد مكرمون و غیر ذلک بلکه ایشانرا حق تعالی فرستاد به
پیغمبران زمان بصورت بشری که اطلاع بر سحر پیدا کنند و سحر را باطل سازند و مردم را
از آن باز دارند و حقیقت سحر باز نمایند تا شک که عصیان کنند مجملش اینست و تفصیل
در اثنای مذکور است و انزال سحر بدیشان از جهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی دعوت
میکردند حق تعالی در زمان حکومت و قبل ز معصیت این علم بدیشان فرستاد تا جمعی زرکار را
تعلیم دهند و ایشان بر حقیقت سحر مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وما يعلّمان
من احد حتّى يقولا انّما نحن فتنة فلا تكفر فيتعلّمون منهما ما يفرّقون به بين المرء
وزوجه وما هم بضارّين به من احد الّا باذن الله ويتعلّمون ما يضرّهم ولا ينفعهم ولقد
علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق و بیاموختند این دو فرشته درین وقت که

در جاهند هیچکس جادویی تا گویند پیش از تعلیم ایشان آنکس را که خبر این نیست
و ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که به عمل سحر گناهی نیست
نیست بلکه هست پس می آموزند از آن دو فرشته آنچیزی را که جدایی افکنند میان مرد و زنان
آن و نیستند جادوان ضرر رسانند بسحر هیچکس را مگر بقضا و قدر خدای تعالی بلکه کسی که
استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد و الا نه و می آموزند آنچه ایشان را زیان رساند و سود
نکند پس عاقل این کار نکند و هر آینه نیک دانستند یهود هر که سحر را خرید یعنی بیاموزد
و کار بندد و نیست او را در آن سرای بهره از نیکویی ولبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا
يعلمون و بد چیزیست آنکه فروختند بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند
ایشان که دانند زیان این سودا را از کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو ساحر و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش دوزخ
رفت را ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خير لو كانوا يعلمون و اگر ایشان
جهودان گرویدندی بمحمد صلعم و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی
و پوشیده نیست که هر آینه پاداش از نزدیک خدای تعالی بهتر است از رشوت که بر کتمان
نعت پیغمبر صلعم می ستانند اگر بودندی که بدانستندی يا ايها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا
وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب اليم ای آنکسان که گرویده اید بگویید
لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلعم که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته
آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان با این معنی
میگفتند که مراعات سخنان ما را حق تعالی فرمود که این کلمه مگویید و بگویید انظرنا یعنی بسوی ما
بنگر و بشنوید خدا را بسمع قبول مر کافران راست عذاب دردناک ما يود الذين
كفروا من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم والله
يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم دوست ندارند آنانکه حق را پوشیدند
از اهل توریة و نه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکویی از نزد پروردگار
شما مراد وحی و قرآنست که جامع همه خیرات است و خدای تعالی اختصاص میدهد به نبوت

ووحی



ووحی خود هر کرا میخواهد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگ است ما ننسخ من آية او
ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شيء قدير هرچه منسوخ میگردانیم
از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا از دلها
می بریم بیاریم بهتر از آن آیه منسوخه مثل مصابرت غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر
کرده یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون
تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ
مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست و بر خدای تعالی روا نیست حق تعالی میفرماید
که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی که خدای تعالی بر همه چیزها از محو و اثبات
و نسخ و انشا توانائیست بکمال الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض وما لكم
من دون الله من ولي ولا نصير آیا ندانستی یا که خدای تعالیست که بی شک مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند و نیست مر شما را جز خدای تعالی دوستی
که از وی بشما نفع رسد و نه یاری دهنده که از شما دفع ضرر کند ام تريدون ان
تسألوا رسولكم كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء
السبيل یا میخواهید که سوال کنید پیغمبر خود را چنانکه سوال کرده شد بود موسی علیه السلام پیش
ازین جهودان میگفتند که می باید که کتابی بیارید یکبار چنانکه موسی آورده بود حق تعالی فرمود
که شما از محمد صلعم همان می طلبید که پدران شما از موسی می طلبیدند و هر که بگزیند کفر را بر ایمان
پس هر آینه گم گشته است از راه راست ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد
ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى
يأتي الله بامره ان الله على كل شيء قدير دوست میدارند بسیاری از اهل توریة
آنکه گردانند شما را از پس ایمان شما کافران یعنی شما بین خود برگردید از روی
حسد از نزدیک نفسهای ایشان یعنی بمقتضای نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن
گشت مر ایشان را آنکه راست و درست است یعنی رسالت سید انام و حقیقت قرآن
وصحت دین اسلام پس درگذرید ای مومنان و بگذارید از قتال ایشان و روی بگردانید

از ایشان تا بیاید خدای تعالی بفرمان خود که حکم است بقتال جهود و امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی
بر همه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ
مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و بپای دارید نماز گوید مال را و آنچه از پیش وبهید
بفرستید از برای خود از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات
بیابید آن را نوشته نزدیک خدای تعالی و بیابید ثواب آن را بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما
میکنید از خیر و صدقه و غیر ذلک بیناست وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى
تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و گفتند جهودان هرگز در نیاید در بهشت
مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوی آنها از روی بی اصل است بگو بیارید حجت
خود را برین دعوی اگر هستید راست گویان در قول بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه هر که تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای و او نیکوکردار است و گفتار را نیکو داشت
مزد او نزد آفریدگار او و هیچ ترسی نباشد برایشان از فوت مزد ایشان و نباشند ایشان
اندوهناک از تغیر و زوال آن مزد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى
لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و گفتند جهودان در وقت مناظره
با نصاری نجران که نیستند ترسایان بر چیزی از دین حق و گفتند که نیستند جهودان
بر چیزی که معتد به باشد و حال آنکه هر دو راست میگفتند چه هر دو ایشان میخوانند کتاب
خدای را جهود از توریة میدانند که نصاری بجهت زن و فرزند مر حق را بباطل اند و ترسایان
در انجیل میخوانند که بجهت انکار عیسی و انجیل ایشان کافر و بی اصل اند همچنین که اینها
میگویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب
مانند گفتار یهود و نصاری بآنکه یهود و نصاری بر باطل اند پس خدای تعالی حکم کند
میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که هستند که ایشان در آن خلاف میکنند از حق
و باطل میان مخالفان و معاندان اهل البیت علیهم السلام نیز در آن روز چنین حکم خواهد نمود

ومن



وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ
أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کیست ستمکارتر
از آنکس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد کرده شود در آنها نام خدای تعالی یعنی نگذاشت
که در مسجدها نام خدا را یاد کنند و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی آن مسجد و آن
بختنصر بابلی بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و در روایت از ابی
عبد الله علیه السلام که مانعان مشرکان قریش اند که رسول الله صلعم را از دخول مکه و مسجد الحرام
منع کردند و هر که ساعی در خرابی مسجدی باشد درین حکم شریک است جمع مساجد بنابرین
باشد و الا آنها که یک مسجد را خراب کرده اند یا هر موضع از و مسجد است برای سجده نه دیگر
علی از پدران بزرگوار خود نقل میکند و ایشان از امیر المؤمنین علی علیه السلام که مراد از
مساجد جمیع زمین است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده که تمام زمین را از برای من مسجد ساخته اند
و خاک آن را پاک گردانیده آن کرده که مانع ذکر بودند در خرابی مسجد کوشیدند پس
مر ایشان را نبود اینکه درآیند در آن مسجد مگر ترسکاران و این صورت در زمان
دولت اسلام است که کفار و اهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد ایشان راست درین جهان
رسوایی و خواری و جزیه دادن و در آن سرای عذاب بزرگ دایمی وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و مر خدای راست جای برآمدن آفتاب
و جای فرو رفتن آن پس هر کجا روی کردید پس آن جهت طاعت اوست نزول این آیت
شریفه در حق بود که سمت قبله پوشیده شده بود بر بعضی از لشکریان حضرت رسالت پناه
و هر کدام بطرفی نماز گذارده بودند بعد از آنکه تحری کرده بودند چون بمدینه رسیدند
خواستند که آن نماز را اعاده کنند آیه آمد که حاجت نیست اعاده و ظاهر آنست که اگر علامات
پوشیده شود و وقت وسیع است یک فریضه را بچهار طرف باید گذارد و الا محتمل است که
بیک جهت باشد پس اگر مطابق بوده بعد از انکشاف فبها و الا اگر استدبار بوده اعاده
کند خواه وقت باقی باشد یا نه و در وقت اعاده کند و اگر بجانب محض یمین یا یسار
گذارده باشد و اگر وقت فوت شده اعاده نکند و نیز اگر انحراف اندکی بوده مطلقا

اعاده کنند بدرستی که خدای تعالی بزرگ مغفرت هست و بسیار داناست بمصالح امور مومنان
وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون وگفتند یهودگان
از یهود و نصاری فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی مسیح عزیز پاکی و بی عیبی او راست نه چنانست
که ایشان میگویند مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اهل آسمان و زمین
همه مملوک و مخلوق اوست چه ولد از جنس والد می باشد نه از جنس خالق همه آنچه در آسمان
و زمین هست مر او را فرمان بردارند یعنی جمیع در تحت تصرف ویند بدیع السموات
والارض واذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست
و چون خواهد تا تقدیر کند کاری پس جز این نیست که گوید در آن چیز را که باش پس بباشد
وقال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تاتینا آیة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت
قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون وگفتند آنانکه نمیدانند و نمی شناسند
خدای را چون مشرکان که چرا سخن نمیگوید با ما خدا یا بیکی از ما پیغام نمی آید همچنانکه
این مشرکان میگویند میگفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از یهود و نصاری مانند
گفتن ایشان یکدیگر مشابه است دلهای کافر در کفر و قساوت بدرستیکه ما بیان کردیم
نشانها بر توحید و نبوت و امامت برای گروهی که طالب یقین اند انا ارسلناک بالحق
بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد
با قرآن و دین اسلام مژده دهنده مومنان و بیم کننده کافران و منافقان و پرسیده نخواهی شد
از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد آورده اند که روزی بر
زبان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود
از عذاب بکشاید و از غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم
بمنهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا
نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت
ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی
ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر وهرگز

مثل قولهم

خشنود



خشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان الا گاه که پیروی کنی کیش ایشان را بگو بدرستی
که راه نمودن خدای تعالی آنست که راه نمود ترا نه آنچه ایشان بیهودیت و نصرانیت میخوانند و او
مرا باسلام راه می نماید و اگر متابعت نمایی آرزوهای ایشان را در باب دین پس از آن چیزی
که براستی آمده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان نیست
ترا از عذاب خدای تعالی دوستی که ترا نگاه دارد و نه کسی که یاری دهد و شرطیه کلام هست که
مرکب از دو مقدمه است و این از آن قبیل است که بصورت خطاب با حضرت باشد و معنی مرجع
با امت الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به ومن یکفر به
فاولئک هم الخاسرون آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة بقولی که درشان
ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که درشان ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب
از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که درشان مسلمانان فرود آمده باشد و بهر تقدیر
میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند چنانکه حق خواندن یا متابعت کردن است آن گروه ایمان
دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن از تغییر و تبدیل پس
آن گروه ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی
فضلتکم علی العالمین ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما
و بر اسلاف شما و بدرستی که پدران شما را تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این
آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا
ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم ینصرون و بترسید از عذاب آن روزی
که از نیابت کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را
یعنی بدل که بعوض او معذب کرده شود و سود نکند هیچ نفسی را خواهش خواهندگان بتقدیر
وجود شفیع و نباشند کافران که یاری کرده شوند بجهت دفع عذاب از ایشان
واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن
ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد مر
ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنکه بچند از فطرت

اسلام شمرند که سنن حنیفه است پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بآن و در تفسیر طبرسی
می آرد که شیخ ابو جعفر بن بابویه در کتاب النبوه اسناد رسانیده به مفضل بن عمر که او گفت
از جعفر بن محمد صادق علیه السلام پرسیدم از قول حق جل و علا که واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات
این چه کلمات تواند بود فرمود که آن کلماتیست که آدم متوسل بآن شد و توبه او پذیرفته
گشت و آن اینست که اسئلک بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین که توبه مرا قبول کن حق
توبه او قبول کرد چنانچه گذشت دیگر گفتم یا ابن رسول الله معنی فاتمهن چیست فرمود که این کلمات
اتمام خواهد یافت تا قایم که دوازده هم ایشانست که نه از ان از اولاد حسین علیه السلام باشند یعنی
ائمه اثنی عشر مذکور ختم بقایم ایشان خواهد شد گفتم یا ابن رسول الله خبر کن مرا از قول الهی
که وجعلنا کلمةً باقیةً فی عقبه فرمود که این امامت اراده فرموده که در عقب حسین علیه السلام پدید
کند تا روز قیامت گفتم یا ابن رسول الله امامت چون در اولاد حسین پدید کرده نه از اولاد
حسن حال آنکه هر دو فرزند و سبط رسول الله اند و سید شباب اهل جنة فرمود که موسی
و هرون دو پیغمبر بودند و برادران بودند نبوت در صلب هرون ننهادند در صلب موسی
کسی را نیز نرسد که چون خدا چرا گوید هرچه میکند در ضمن آن حکمتی هست لایسئل عما یفعل وهم
یسئلون و در عدة الداعی آورده که مرویست که حق تعالی جبار در فضیلت در عوض شهادت حسین علیه السلام
بوی کرامت فرموده در تربت وی شفا پدید کرده و در قبه وی دعا باجابت مقرون میکرداند
و ائمه انام را علیهم السلام از ذریت وی بوجود آورده و نمی شمارد ایام زایران آن
حضرت را از اعمار ایشان و آن بقعه از زمینی که مشهد مقدس وی است بلاشک دعا
در انجا مستجابست و گفت چون خدای تعالی متابعت فرمان کردی بدرستی که من گردانندهٔ
توام برای مردمان پیشوای در دین که بعد از تو بتو اقتدا کنند همه نیکان گفت ابراهیم
با حق تعالی و از فرزندان و اولاد من نیز امامان پدید آکن فرمود خدای تعالی در جواب
او نرسد عهد من یعنی امامت من ستمکاران را یعنی عاصیان و کافران از ذریت تو
پس آن جماعت از ذریه او که کافر و مشرک و عاصی بوده باشند ایشان را منصب نبوت
و امامت و خلافت نرسد چه هر مشرک ظالم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم

وظالم



وظالم من ثبت له الظلم است و این معنی صادق است بر او دایما و ازین جهت نام را مومن گفته‌اند
چه او را ایمان ثابت است در حال نوم و اگرچه او را در ان حال تصدیق حاصل نیست پس
امامت و خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه اثنی عشر باشد به نص الهی که از اول عمر تا آخر معصوم
بوده اند و خداپرست و دیگران که برین صفت نبوده اند حق ایشانرا بغصب و ناحق گرفته باشند
وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيمَ
وَاِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن آنگه گردانیدیم
خانه کعبه را جای بازگشت مردمان یعنی حاجیان که هر سال بوی باز گردند و آنجا
بثواب بی حساب رسند و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که دروی کسی را نکشند و فرا گیرید
ای مومنان از مقامی که منسوبست بابراهیم علیه السلام نمازگاه و آن موضعیست که در و حجری وضع
کرده اند و اثر قدمهای آنحضرت بر وست و امامیه استدلال کرده اند باین که نماز طواف
که دو رکعت است در مقام ابرهیم واجب است زیرا که حق تعالی بان امر فرموده و ظاهر امر
مقتضی وجوب است و نماز واجبی نیست غیر مقام ابراهیم غیر نماز طواف بلاخلاف پس
نماز طواف ای واجب باشد و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابرهیم و اسمعیل
آنکه پاک سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و جنایث و معاصی و امیر المومنین علی علیه السلام
بعد از ایشان نیز این فرمان را بجای آورده بر پشت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بالا رفت و آن خانه را از اوثان و انجاس پاک ساخت برای طواف کنندگان و برای
مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگذارندگان و صاحب
بن ثابت رحمه الله درین باب مدحی گفته چنانچه در بسیار کتابها آورده اند تا غایتی که در
روضة الاحباب نیز مذکور است و آن مدح اینست قیل لی قل فی علیٍّ مدحاً
ذکره یخمد ناراً موصدة قلت لا اقدم فی مدح امرءٍ ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده
واحس القلب قد ان برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده یعنی گفتند مرا
که بگو در شان امیر المومنین مدحی و منقبتی که یاد کردن آن فرو می نشاند آتش سوزان را

گفتم در جواب که اقدام نمی توانم نمود در مجمع [illegible] هر دو گناه کم کرده صاحب عقل تا که پرستش
کند او را و لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و ما را اگر در شب معراج که عروج کرده بود بعالم بالا که در آن
محل نهاد حق سبحانه به پشت من دست قدرت خود و حال آنکه دریافت دل من بتحقیق که
آن دست را و علی علم نشنده بود قدمهای خود را در وقت انداختن بتان از سطح کعبه در جایی
که حق تعالی نهاده بود دست قدرت خود را از این حدیث شریف رتبه امیر المؤمنین علیه السلام
معلوم می توان کرد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ
الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ
عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن آن را که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که ای پروردگار من
بگردان این مکان را که برای تو در آن خانه ساختیم شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و روزی
ده اهل این بلد را از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید حکم فرمود تا جبرئیل یکی از
دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین قلع ساخته بیاورد و هفت
بار بمکه طواف داد و در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه جهت طواف
خانه طایف میگویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم علیه السلام تخصیص کرد ارزاق را بمؤمنان
و گفت روزی ده هر که ایمان دارد از آنان که ساکن این شهر باشند بخدای و بروز آخر
گفت خدای تعالی و هر که کافر شود پس او را برخوردار دهیم برخورداری اندک یعنی
همین در دنیا پس او را بیچاره کنیم بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعیست دوزخ
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و یاد کن آن را که برداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانه کعبه و اسمعیل که با وی شریک بود
در رفع یا که سنگ جمع می آورد و بدست پدر می داد تا بکار می برد و بعد از اتمام پدر
و پسر دست بنا برداشته میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی
که تویی شنوا دعاهای ما و تویی دانا به نهانی ما رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
ای پروردگار ما و بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و مخلص مر ترا و گردان فرزندان

ما را



ما را گروهی گردن نهاده و منقاد شده [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که مراد بامّة مسلمة از ذریت ابراهیم علیه السلام بنی هاشم اند خاصة و بنمای ما را مواضع که در آن افعال
حج بجای باید آورد و چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان
و از ما در گذران اگر در عمل قصوری و فتوری واقع شده باشد بتحقیق که تویی پذیرنده
توبه و مغفرت بخشنده پرستکاران رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ای پروردگار ما برانگیز در
میان ذریت ما پیامبر جلیل فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت ما را از شرف
و عزت باشد بدان رسول بخواند برایشان کتاب ترا و بیاموزد ایشان را قرآن و معانی آن
و پاک گرداند ایشان را از گناهان بسبب شرایع و احکام بدرستی که تو توانایی و قادر
بر اجابت دعای ما تویی دانای محکم کار حق تعالی نیز این دعا را بعز اجابت مقرون ساخته
حضرت رسالت را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و ذریت طاهره نیز بوی ارزانی
فرمود بجهت حفظ دین متین او که سید مرسلین است صلوات الله علیهم اجمعین
وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
لَمِنَ الصَّالِحِينَ و کیست که باز گردد یعنی هیچکس باز نگردد از کیش ابراهیم مگر کسی که خوار
گرداند نفس خود را یا جاهل نفس خود باشد چه هر که خالق را نمی‌داند جاهل نفس خود است
و هر آینه ما برگزیده ایم ابراهیم را علا در این سرای بمقدم و فتوت و نبوت و عبادت
و خلت و عمارت خانه کعبه و بدرستی که او در آن سرای از جمله فرزندان [illegible]
و پیغمبرانست إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ یاد کن آن وقت که گفت
مر ابراهیم را پروردگار او تسلیم شو در هرچه حکم من بر آن جاری است گفت ابراهیم که تسلیم
کردم خود را امر پروردگار عالمیان را تا هرچه خواهد کند و آنحضرت تسلیم فرموده بود
خود را از برای رحمن و زبان را از برای مهمان و بدن خود را از برای نیران و ولد خود را
از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و وصیت کرد بملت خود ابراهیم پسران

خود را وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بهمون چیز که جد خود مضمون هر دو آنکه ای پسران
من بدرستی که خدای تعالی برگزید برای شما دین مرضی که اسلام است پس ممیرید مگر که شما
مسلمان باشید یعنی باید که با اسلام بمیرید اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَائِكَ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ
اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد یعقوب را اسباب
مرگ را آن وقت گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس من گفتند
خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند ابراهیم
که جد بود مر گفت زیرا که جد حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب
عم را اب گویند نظرا تا دا اصل و ازین مقصود است پدر گفتن آنکه عم بود عبادت میکنیم خدا را
که یگانه و یکتاست و حال آنکه ما مر این خدا را منقادیم بطاعت تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْاَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب عم و اولاد
ایشان گروهی بودند که درگذشتند مر ایشان راست آنچه کسب کردند و مر شما راست باشد
آنچه کسب کردید و پاداش آن خواهید یافت و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان
که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که انبیا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر گناه ایشان عقاب
سازند درین آیه فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشان را
بافعال شما مواخذت خواهند کرد وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارٰى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وگفتند جهودان مر اهل اسلام را که باشید از جمع یهود
وگفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید بگو نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم کیش
ابراهیم را در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست و نبود ابراهیم از شرک آرندگان
قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلٰى اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْاَسْبَاطِ وَمَا اُوتِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى وَمَا اُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ
مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگویید ای متابعان ملت ابراهیم در جواب آنکه گرویدیم بخدای تعالی
و بآنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم

بیست



بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و به نبیره او یعقوب و بفرزندان
یعقوب و ایشان متعبد باحکام صحف بودند و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را
یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات
از نزد خداوند خود هیچ جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان در ایمان و ما خدای را گردن نهادگانیم
فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس اگر ایمان آورندی یهود و نصاری بمانند آنکه شما ایمان آورده اید
بدان یعنی بهمه کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافتندی و اگر بر گردند از آن پس
که ایشان در مقام خلاف و عداوتند و تو ای پیغمبر از دشمنی ایشان اندیشه مکن
پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را
و اوست شنوای مقالات موحدان و کافران بآزار و انکار و دانا باعتقاد هر دو گروه
ترسایان نیز طرح مخالفت افکنند با مسلمانان معارضت آغاز نهادند که ما را صبغه ایست
و شما را نه صبغه ایشان آن بود که مولود خود را ابتدا از هفت در آب معمودیه غوطه دادندی
باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح و آنرا قایم مقام ختان دانستندی
حق تعالی فرمود صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ که بگویید ای
ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله که دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست
و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین و تلوین و تطهیر صوفیان از ادناس تلوین دنیا حق را
باتباع صبغة الله پرستش گرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است
هر که باین رنگ دوستی بر آورند از همه عالمش برسر آورند مثل امیر المؤمنین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که برگزیدگان عالمند و دوستان یگانگان نوع بنی آدم
قُلْ اَتُحَاجُّونَنَا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
چون یهود و نصاری دعوی باطل و شرف دوستی و عزت فرزندی حق میکردند فرمود که بگو
در جواب ایشان آیا مخاصمت میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی اولویت دارید ب
بحق و حال آنکه پروردگار ماست و آفریدگار شما چون ربوبیت او همه لازم است پس عبودت

او بهره او واجب باشد و ما راست جزای کردهای ما و شما راست مکافات عملهای شما و ما
مراو را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً
عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یا میگویید ای جهودان و ترسایان که این پیغمبران و
پیغمبرزادگان بودند بر دین یهودی و این قول یهود است یا بر کیش نصرانیت
و این سخن ترسایانست بگو آیا شما داناترید یا آن انبیا یا خدای تعالی که ایشان را بآن دین
مبعوث گردانید و کیست ستمکارتر از آنکس که بپوشید گواهی که نزد او ثابت
باشد از خدای تعالی این تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما میکنید از کتمان حق و بعضی
نیز که کتمان شهادت خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کردند در این حکم داخلند تِلْكَ أُمَّةٌ
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا آن قوم مذکور گروهی بودند يَعْمَلُونَ
که رفتند و در گذشتند مر ایشان را بهمان رسید که خود کسب کرده اند و شما را نیز
بهمان خواهد رسید که کرده اند و سؤال نمیشوید از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیه
برای تأکید و تقریر یا جهت تنبیه اسلاف و تحذیر سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ الجزو الثانی
عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
زود باشد که گویند کم خردان از مردمان یعنی یهودان و منافقان مدینه که چه چیز باز
گردانید مسلمانان را از قبله ایشان آن قبله بودند بر آن یعنی بیت المقدس از وقتی بود
که آنحضرت بعد از هجرت بجانب بیت المقدس نماز گذارده بود با مؤمنان بامر حق
یهود از این صورت مبتهج شده میگفتند که محمد صلعم از دین ما ندارد و بسوی قبله ما نماز میگذارد
یا میگفتند این مرد را بقبله ما مایل بود تا نماز ما اند بقبله ما ایشانرا خاطر خطیر آنحضرت
ملول گشت فرمان الهی در رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان
بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی خبر داد که زود باشد که چنین گویند
بگو که مر خدای راست همه جهات هم مشرق و مغرب و یمین و شمال هر چه مقتضای وقت است

چنان



چنان میکنند پس مرجع او است نه خصوصیت جهت را می نماید هر کرا خواهد بسوی راه راست
که دین اسلام و قبله ابراهیم پیغمبر است هر آنکه مستحق آن شد وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً
وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنانکه قبله
شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نیز موجب افضلیت
اوست شما را هم گردانیم گروه عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای انبیا بر منکران نبوت
روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر راستی شما گواهی
معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ و نساختیم قبله عبادت ترا آن قبله را که تو هستی بر آن یعنی کعبه مگر برای آنکه
متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پی روی رسول کند در امر قبله و آنکس که باز گردد بر
پاشنهای خود یعنی رجوع کند بکفر خود و بدرستی که هست تحویل قبله بزرگ و گران مگر
بر آنها که خدای تعالی راه نموده ایشان را بقبله حق که مستعد آن گشته بودند و نیست خدای
تعالی بافضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید این جواب که یهود میگفتند
که آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده بودند پیش از تحویل قبله وفات یافته بودند
به ضلالت مرده باشند مثل اسعد بن زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع نکرداند نماز
شما را یا تباه نکند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید بدرستی که خدای تعالی
بر مردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد و بخشاینده است مزد ایشان ضایع نکرداند
و در کنز العرفان آورده اند که وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ دو احتمال دارد یکی آنکه جعل متضمن معنی تحویل
باشد یا از باب اطلاق ظاهر بود بر خاص و مراد از جعلنا حولنا باشد و این بنا بر آن
قول است که آنحضرت توجه فرموده باشد در مکه پیش از هجرت به بیت المقدس چنانچه
روایت کرد علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد خود از امام صادق علیه السلام که محول شد قبله بسوی
کعبه بعد از آنکه رسول الله صلعم سیزده سال نماز گذارده بود بسوی بیت المقدس
بعد از مهاجرت آنحضرت بمدینه مبارکه هفت ماه دیگر نماز گذارد بجانب بیت المقدس

وبعضی شش ماه یا ده یا سیزده یا نوزده ماه نیز گفته اند بعد از آن بامر الهی روی آورد
بکعبه معظمه و ابن عباس نیز اینچنین روایت کرده الا آنکه کعبه را در میان خود و بیت المقدس
حایل گردانید و در نماز دو وجه دویم بر حذف موصوف است و تقدیرش آنکه ما نگردانیدیم
قبله را جهتی که بودی بر آن یعنی کعبه و این وجه بنابر آنست که در مکه نماز گذارده بود
بسوی کعبه چنانچه مذکور شد و بعد از آن روی آورده در مدینه بسوی صخره بجهت تالف
یهود پس مجنزر بقول اول منسوخ باشد که توجه بجانب صخره است بقول ثانی ناسخ که توجه
بسوی کعبه است و قول اصح اول است زیرا که قول علمای اهل بیت است علیهم السلام
قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ
أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بدرستی که ما میبینم گردانیدن روی ترا در
جهت آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن مخالفان پس چون ترا توجه بود
باسمان دیدیم پس متوجه ساختیم ترا باین قبله که تو میخواهی و می پسندی پس بگردان
روی خود را در اداء نماز بدن است بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه
منتصف رجب المرجب در سال دویم از هجرت پیش از قتال بدر بود و آنحضرت
در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز
با امیر المؤمنین علی و دیگر مؤمنین و مؤمنات روی از صخره گردانید بمیزاب توجه نمودند
و دران حال زنان بجای مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شیمه
نفاق داشتند به تبعیت آنحضرت بگشتند و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از آن تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و هر جا که باشید در بحر
و بر و سهل و جبل و مشرق و مغرب چون خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای
خود را بسوی مسجد مذکور و چون کسی ممکن است از مشاهده کعبه قبله آنکس است
و چون ممکن نیست و دور است جهت قول اصح ترجم و به تحقیق آنانکه داده ایم ایشان را کتاب
هر آینه میدانند که این تحویل با توجه درست و راست و حکم آن از پیش پروردگار ایشانست

چه





چه در توریه خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله گردیدن او
جانب کعبه است و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهودی کنند از امر قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ
قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ
و بخدای اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا بهر معجزه
و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه پی روی نکنند
ایشان قبلت ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبله ایشان را و نیستند بعضی از ایشان که پی روند
و متابعت کنند قبله بعضی را جهت قبله نصاری شرقی است و از آن یهود غربی و جمع میان
این هردو ناممکن و اگر پی روی کنی بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را در باب قبله از پس
آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابراهیم علیه است بدرستی که باشی تو آن هنگام
که متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران این مبالغه است در قطع طمع ایشان و تنبیه
کاه مرکب از دو محال میباشد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ
وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آنانکه داده ایم ایشان را توریت می شناسند
پیغمبر را صلعم همچنانکه می شناسند پسران خود را در میان کودکان بلکه در باب
پیغمبر اعرفند زیرا که ممکن است که پسر این کس نباشد و بدرستی گروهی از ایشان هر آینه
می پوشند حق را از عوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ آنچه درست و راست است از پروردگار تست پس مباش خطاب
بآنحضرت و مراد امت اند یعنی مباشید از شک کنندگان از آنکه امر قبله من عند الله است
نه از غیر او وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هر گروهی از خداپرستان جهتی و قبله ایست که او روی
بدان آورده پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه
بکعبه است هر جا که باشید و هر قبله که روی آورید شما و اهل کتاب بیارد خدای تعالی
شما را جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی

از احضار و تمیز تو امانست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون آیی پس بگردان
روی خود را هنگام نماز بطرف مسجد محرم و بدرستی که این امر را مربیت کردن و کار است
فرمان بردن و خدای تعالی آگاه هست از انچه میکنید شما از امتثال و عدم آن وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از هر جا که بیرون آیی پس مقابل گردان روی خود را برای هر نماز
بطرف مسجد حرام و هر جای که شما باشید ای امت در حضر و سفر پس بگردانید روهای
خود را یعنی همه بدن خود را بسوی آن مسجد و تکرار این سبب تکرار علل اوست سه علت
از برای تحویل ذکر فرموده بجهت تعظیم رسول و طلب رضای او و معلول رضای او ذکر نموده
تا نباشد مر یهود و مشرکان را بر شما در باب توجه بسوی اقصی خصومتی و جدالی یهود
میگفتند که محمد صلعم دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که از مرد را
چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی
نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود که میگفتند و بت پرستان
یهود که میگفتند برای میل با قربای خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میزدند که
محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد پس مترسید از ایشان در
توجه بجانب کعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان من و لاتم معطوفست بر لئلا یکون
یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت
خود را که اختصاص است بملت حنیفیه بر شما و تا مگر شما راه یابید بشرایع و احکام
دین و امیر المؤمنین عم فرموده که تمام نعمت مردن بر اسلام دین است انام است كَمَا أَرْسَلْنَا
فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ
مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت چنانچه در دنیا تمام کردیم
بارسال رسل فرستادیم در میان شما فرستاده هم از شما که میخواند بر شما آیتهای ما که

وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
صح

ترتیب



گرفته آنست و پاک میکند از شما را ارشاد که وحی آموزانید شما را قرآن و حلال و حرام
آن و تعلیم میدهد شما را آنچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي
وَلَا تَكْفُرُونِ پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمغفرت یاد کنید مرا بدعوت
تا یاد کنم شما را باجابت یاد آرید مرا در دنیا تا یاد آرم شما را در آن سرا یاد کنید مرا در
خلوات تا یاد کنم شما را در فلوات یاد آرید مرا در رخا تا یاد آرم شما را در بلا یاد کنید
مرا در مجاهدت تا یاد کنم شما را بهدایت یاد کنید مرا بصدق و اخلاص تا یاد کنم شما را
بخلاص و مزید اختصاص یاد کنید مرا بعبودیت تا یاد کنم شما را بربوبیت یاد کنید مرا در صبر
تا یاد کنم شما را در قبر و مراد از ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست و سپاس
داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ای گروید گان یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی بشکیبایی کردن
در جانست و نماز که مجمع عبادات است بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت
و نصرت و رعایت ابن عباس رحمه الله آورده که در قرآن هر جا یا ایها الذین آمنوا
واقع است مراد امیر و رئیس و سرور و مهتر ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالبست علیه السلام
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و مگویید مر کسی
را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مردگانند بلکه زندگانند در
حضرت او ولیکن نمیدانید شما کیفیت حیات وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ هر آینه هر آینه هم شما را
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و آن آزمایش بچیزی اندک است از بیم دشمن
در غزا یا از ظالم و گرسنگی بقحط و تنگی و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود و
نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب و نقصان میوها با آفات سماوی و ارضی
یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند و بشارت ده صابرانرا بهر کرامت که ممکن است
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آنانکه برسد ایشانرا شوکه
و رنجی و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف

بتسلیم و رضا و ما بسوی حق باز گردیم که اینهم اعترافست به بعث و نشور و روایت از صادق ع
که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهما بامیر المؤمنین علیهم السلام رسید
فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و پیش از آنحضرت کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود
حق تعالی آیه فرستاد و گفت این کلمه را سنت کردم تا هر مصیبت زده که بگوید ایشان را بود
صلوات و رحمت باشد چنانچه میفرماید اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک
هم المهتدون آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشان است رحمتها از
پروردگار ایشان پی در پی و نعمت بهشت و آن گروهم ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا
و تسلیم و با بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است ان الصفا و المروة من شعائر الله
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله
شاکر علیم بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه است در مکه که طواف بدیشان از
نشانهای حق خانه خداست پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام
یا متوجه عمره شود که زیارت کعبه است بعملهای مختصه پس هیچ گناهی نیست برو در آنکه
طواف کند بایشان و سعی نماید درمیان ایشان تا چه کفار در جاهلیت طواف این دو کوه
میکردند اهل اسلام را از این شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج
و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعایر است و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکویی
آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع پس خدای تعالی جزا دهنده شکر گوینده
دانا باعمال بندگان ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه
للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بدرستی که آنانکه بجحد و
می پوشند آنچه فرو فرستادیم از سخنان روشن از نبوت و امامت و از احکام
بعث و نشر و راه نمودنی به نعت و صفت حضرت رسالت صلعم و حالات امیر المؤمنین ع
که در غدیر خم وقوع یافته بموجب فرموده الهی و قبول ناکردن مخالفان از پس آنکه بیان
کرده ایم آن هدی را برای مردمان از یهود و غیر آن در کتاب توریة و قرآن یعنی ما
آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند آن گروه که پوشندگانند حق خدای را دور

اولئک ع

میکرداند



میکرداند ایشانرا از رحمت خود و لعن میکنند بر ایشان لعن کنندگان یعنی ملائکه با جن و انس
و لعن لاعنان سوال لعنت است برین وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن اند
الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم مگر آنانکه
باز گردیده اند از شرک بایمان و توبه کرده اند از کتمان و بصلاح آورده اند کارهای تباه شده
و بیان کرده اند آنچه نهان میداشتند پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح باز گردم بدیشان
برحمت و منم قبول کننده توبه گناهکاران مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین
کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون بدرستی که آنانکه کافر شدند
و بمردند و حال آنکه ایشان کافرانند و کتمان کنندگان حق آن گروه آنهاینند که برایشانست
لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان یعنی مؤمنان
که ایشان از باب نیت موسوم اند و از ین لاعنین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ
سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور الهی
گردند و هر که حق بر وی ظاهر شود و بسبب حقد و حسد و جاه دنیا کتمان آن کنند درین حکم
داخل است و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و خدای شما معبودیست
یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که واحد است در ذات و واحد است در صفات
و واحد است در افعال اما آنکه واحد است در ذات که اگر غیر او با او شریک می بود در
حقیقه او لازم می آمد ترکب او از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و هر مرکب محتاجست
و هر محتاج ممکن و ذات او از شایبه امکان بریست و اما آنکه واحد است در صفات
زیرا که صفات غیر او از غیر است و صفات او از عین او و دیگر صفات غیر او زمانیست
و از او زمانی نیست و دیگر صفات او غیر متناهی است و دیگر موصوف است ذات
باری تعالی بصفات نیست بآن معنی که حال باشند در ذات و ذات محل آن صفات باشد
و نه آنکه استکمال ذات او باین صفات بود چه ذات عالی او مبدا این صفات است
و استکمال مبدا از چیزی که از مبدا باشد موجه نیست بلکه ذات او بذاته مستکمل است

وتحقق صفات کمال از لوازم این استکمال ذاتیست واما آنکه واحد است در افعال زیرا
که ما عدای او ممکن الوجود است وآن مقدار بود که میان واجب بالذات وممکن
بالذات است آنقدر تفاوت در میان افعال ایشان محقق است وفعل حق را بفعل بنده
هیچ نوع مناسبتی ومشابهتی نیست فعل حق در غایت اتقان واستواریست وفعل
بنده در نهایت قصور وفتور وبی اعتباری تعالی الله عن ذلک گویند قریش گفتند
به پیغمبر که حق تعالی را وصف کن این آیه نازل شد وبخشاینده در تربیت اشباح مهربانست
بتقویت ارواح ودرین مقام تخصیص فرمود بذکر الرحمن الرحیم که دو صفت رحمت اند
زیرا که ذکر الهیت ووحدانیت مفید قهر وشدت است پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این
دو صفت تا روح وراحت حاصل شود وقلوب را از هیبت الهیت وعزت وحدانیت
وتا اشعار باشد که خلق عالمیان وایشان نیست مگر از جهت رحمت واحسان إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ
النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا
مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته وبی علاقه
در هوا معلق بداشته ودر آفرینش زمین که بر بساطیست مبسوط وجهاء ویست مضبوط واز
پی در آمدن شب وروز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد
وبیاض ودیگر در کشتیهای گران بار که میروند در دریای مواج ذخایر تا بجهت نفع رسانند
بمردمان از تجارات ومکاسب ودر آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از آسمان یا از ابر
از آب باران پس زنده ساخت وتازه گردانید زمین را بآن آب از پس مردگی وپژمردگی
وبپراکنده کرد در زمین از هر جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغیر آن ودر گردانیدن
بادها از هر جهتی ودر ابر فرو داشته ورام شده مر خدایرا میان آسمان وزمین تا
بهر طرف که حکم شود برود هر آینه علامتهاست یعنی درین هشت علامت که گفتیم نشانهاست
از صنایع حکمت وبدایع فطرت مر گروهی را که خرد دارند ونظر تامل در موجودات کارند

آورده اند



آورده اند که چون آیت عالی رایت وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ نازل شد در مدینه کفار قریش
گفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین همه معبودان کار یک شهر مارا
نمی توانند ساخت ومحمد میگوید که من یک خدای دارم وهمه کار عالم میسازد واگر درین
حجتی هست ودر وعلامتی جا بنماید تا بر راستی او اقرار کنیم آیت وانی هدایت إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نازل شد مشتمل شده بر هشت علامت از آیات قدرت الهی در خبر
آمده که وای بر کسی که این آیه را بخواند ودرو تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ واز مردمان کسی هست که فرا گیرد
جز از خدای تعالی همتایان وشریکان یعنی بتان دوست میدارند ایشانرا چنانکه خدایرا
دوست میدارید وداشت وآنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر وثابت تر اند در محبت
مر خدایرا الجهة آنکه مشرک گاهی چند دوست میدارد ومؤمن نادیده دوست میدارد
واول خدای تعالی ایشانرا دوست داشت تا ایشان او را دوست گرفتند چنانکه بر طریقت زده
اگر تخم یحبهم بحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی وچون ببینند وبدانند آنها که ظلم کردند با یاد
اندا در وقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند در ان محل بشناسند آنکه همه قدرت وغلبه
مر خدایراست وآن نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذاب است بر ایشان إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا
مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ یاد کن آن هنگام را که بیزاری
کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند وببینند عذاب
را هم تابعان وهم متبوعان وبریده شود از ایشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند از خویشی
ودوستی وصحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ
يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ وگویند آنها که متابعت
کرده بودند چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کاشکی ما وایشانرا بازگشتی بودی
بدنیا تا ما بیزاری کنیم از ایشان ازین همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما یعنی همچنانکه درین روز نمود
عذاب را بدیشان بنماید خدای تعالی کارهای ایشان حسرتها وپشیمانیها بر ایشان

بعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بود همه حبط و سبب حسرت شود و با اعمال سیئه
وی‌نیستند تا بعان و متبوعان بیرون آیند کان از آتش یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ای مردمان بخورید
از آنچه در زمین است پاک و پاکیزه یعنی بلا شبهه و بی روی مکنید گامهای ابلیس را یعنی در
پی او مروید و پیروی او مکنید و بدانید بدرستی که او شما را دشمنی است آشکارا
انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون جز این نیست که میفرماید شما را
شیطان یعنی وسوسه میکند به بدی و کار زشت یعنی گناهان نهان و آشکارا و دیگر
وسوسه میکند که دروغ بگویید و افترا کنید بر خدای تعالی در تحلیل خبائث و تحریم
طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع
ما الفینا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون و چون گویند
مر این طایفه را که پیروی کنید آنچه را خدای فرستاده است یعنی بحلال و حرام قرآن
گویند تابع آن نمی گردیم بلکه پیروی میکنیم آنچه یافته ایم بران چیز پدران خود را آیا متابعت
پدران میکنند و اگر چه بوده باشند پدران ایشان که فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و راه
راست نیافته بودند و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و
نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون و صفت پند دهنده کافران در بی‌فهمان چون صفت
کسی است که بانگ میزند بجانوری که نمیشنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند
ایشان نیز از پند دهنده جز آواز نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند کرانند از شنیدن
کلام حق گنگانند از گفتن سخن درست کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه
پیغمبر و نایب او با ایشان گویند یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا
لله ان کنتم ایاه تعبدون ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزه ها یعنی از حلالات آنچه شما را
روزی داده ایم و سپاس گویید خدای را از روی حلال اگر هستید شما از روی صدق
مر او را می پرستید انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن
اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم بعد از امر بتناول حلال

میفرماید



میفرماید که جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را از انتفاع
بگیرید و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد از حیوانات ماکول اللحم و خون روان و گوشت
خوک را و همه اجزای او را و مستثنی است از میته آنچه حیات در وی حلول نکرده مثل
پشم و موی و کرک و پر و سم و دندان و شاخ و ناخن و استخوان و پوست بالایین تخم
مرغ و پنیر مایه که از اینها انتفاع می توان گرفت و بسیاری دیگر از محرمات هست که از سنت
نبوی و الفاظ ائمه معلوم می توان کرد و حرام کرد آنچه آواز برداشتند بآن در وقت
ذبح برای غیر خدای تعالی بنام بتان یا غیر آن پس هر که درمانده و بیچاره گردد بآن از راه
گرسنگی به وجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج
بر امام مفترض الطاعه یا طالب معصیت نباشد و نه تجاوز کنند از حد شرع یا تشنگی کشنده
برات بر وی هیچ گناهی نیست در تناول و انتفاع از آن بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد و مهربانست بر بندگان به رخصت دادن
ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به
ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا
یزکیهم و لهم عذاب الیم بدرستی آنان از علمای یهود که می پوشند بجهت اخذ
رشوت آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از توریت و احکام آن و می خرند یعنی بدل میکنند
بدان کتمان بهای اندک را آن گروه نمی خورند در شکمهای خود مگر آتش را ذکر شکم تاکیدست
در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانکه گویند فلان مال فلان را خورد
وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانکه امروز رشوت
میخورند یا آنکه در درون و بیرون ایشان آتش جای کرده و سخن نگوید خدای تعالی
با ایشان در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و منفعتی و راحتی باشد و پاک نکند
ایشان را از خبائث اعمال یعنی گناهان ایشان با آتش سوخته نشود و مر ایشان راست عذابی
دردناک اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم
علی النار ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید

آن گروه آنانند که از روی جهالت بخریدند یهودیت را که محض گمراهی است با ایمان و معرفت
یعنی بدل کردند ایمان را بکفر و این معامله در دنیاست و اختیار کردند عذاب جاودانی را بر مغفرت
ربانی و این سودای آخرت است چه چیز ایشان را شکیبا گردانید بر آتش دوزخ و چنان آتشی که ابد
الاباد در آن باید بود و این عذاب مر ایشان را بسبب آنست که خدای تعالی فرو فرستاد توریة
را براستی و ایشان حکم او را بپوشیدند و در کتمان آن کوشیدند تا فرو فرستاد در
حق لعنت افتادند و دشوار شدند به رستگی آنانکه اختلاف کردند در توریة و در قرآن
در خلاف و عناد دور از وفاق افتادند لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ
ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ در این آیت عالی رایات اصول
خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و عبادات شرع که نماز و روزه
و زکوة و حج و جهاد است مفهوم و معلوم می‌شود صریحاً و ضمناً علما اختلاف کرده اند در آنکه این
خطاب عام است یا خاص است بعضی گویند خاص است باهل کتاب چه ایشان خوض بسیار
می‌نمودند در امر قبله در وقتی که محول شد از بیت المقدس بکعبه معظمه و هر یک از یهود
و نصاری ادعا می‌نمودند که بر توجه بقبله ایشان است و بعضی دیگر گویند که خاص باهل ایمان است
چه ایشان میل بسیار داشتند بقبله خودشان که کعبه است و جماعتی دیگر بر آنند که خطاب
اعم است از هر کدام و این قول بظاهر اشبه است که در و تخصیص نباشد که ان حق تعالی میفرماید
که کمال بر مقصور نیست بر امر قبله چه آنچه مطلوب و مقصود و حقیقی است نه همین است و بس بلکه
آن این خصال است که سه ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و معنی بر هر فعل مرضی است خواه
قلبی باشد خواه مرضی لسانی یا جوارحی یا مالی غرض که آن اسمی است که جامع جمیع طاعات
و خیرات است که موجب قربت گردد پس اسمی عامی شده مر جمیع آنچه یاد نمود که کرده شد و اصل او
اتساع است و از دوست بر که خلاف فجر است از جهة اتساع او پس خلاصه آنکه حق تعالی میفرماید

در



در تحقیق ماهیت بر چند امر را که یکی از آن ایمان بخدا است و اهل کتاب اخلال نمودند و تصدیق
نکردند یا چنین یهود گفتند که عزیر ابن الله و نصاری گفتند المسیح ابن الله تعالی عن ذلک و دیگر
یهود وصف کردند غنی مطلق را بفقر و خود را بغنا که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و دوم ایمان بروز
قیامت و یهود رخنه در آن کنند که به بهشت نروند مگر یهود و نصاری که وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ
الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى و دیگر میگفتند معذب نخواهیم بود در دوزخ مگر
روزی چند که وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً و نصاری منکر معاد جسمانی بودند
و این همه تکذیب روز بازپسین است سیم ایمان بملائکه است و یهود تصدیق آن نمی‌نمودند
بلکه اظهار عداوت جبرئیل علیه السلام میکردند مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ چهارم ایمان بکتب
آلهی است و یهود منکر بودند بعض آنرا أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ
بِبَعْضٍ پنجم ایمان بانبیاست علیهم السلام و یهود ایشان را بقتل می‌آوردند وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ و طعن و قدح در نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
میکردند ششم بذل اموال است بر وفق الهی ایشان القاء شبهات باطله می‌نمودند و تحریف
کتاب میکردند از برای طلب مال اندک که وَيَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
هفتم بپای داشتن نماز است و دادن زکوة و ایشان منع مردم میکردند از این هر دو
هشتم وفا بعهد است یهود نقض عهد کردند که وَيَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ نهم صبر
بر بأسا و ضرا که تکالیف و احکام توریة بود و ایشان قبول نمیکردند تا کوه بر زبر سر
ایشان واقع شد و گمان بردند که بر سر ایشان فرود خواهد آمد که وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ
بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ دهم صبر در کارزار است ایشان ابا نمودند و گفتند به پیغمبر شان
موسی علیه السلام فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ و امور مذکوره که یکی ایمان
بخدا بود می‌باید بر وجهی باشد که علم بذات مخصوصه مقدسه وی حاصل شود بطریق
دلایل و براهین و علم بآنچه واجب است بر وی از صفات ثبوتیه که هشت است بآنکه قادر است
بر کل ممکنات و عالم است بجمیع معلومات و حی و مرید و کاره و مدرک و قدیم و متکلم
و صادق است و عادل است که بر وجه حکمت بالغه و مصلحت کامله افعال متعدده از او صادر

میشود از قبایح منزه است که نکند و روا ندارد و آنچه ممتنع است از صفات سلبی که نفی است
با آنکه جسم و جوهر و عرض و محل حوادث و مرکب و دیدنی نیست و شریک ندارد بلکه یکتاست
در ذات و صفات از جمیع جهات و داخلست در و علم بحدوث عالم و علم باصول الخمسه
متفرع است بر حدوث دویم که ایمان بروز قیامت است این امر متفرع بر امر اول زیرا که
هرگاه بدانیم که باری تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بر جمیع ممکنات ممکن نیست که
بدانیم صحت حشر و نشر را و داخلست در تحت روز بازپسین معرفت آنچه در روز از ثواب
و عقاب و حساب و میزان و صراط و غیر ذلک و این هر دو مبدا و معاد بود و سیم از
وسایط که ایمان بملایکه است داخل است در تحت آن آنچه متصل است باداء رسالت ایشان
به پیغمبران تا بجا برسانند آنچه بر ایشان نازل شده و غیر ذلک چهارم که ایمان بکتابست
داخلست در تحت کتاب قرآن و جمیع کتب منزله الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان
به پیغمبرانست داخلست در تحت آن ایمان به نبوت و صحت شریعت ایشان سیما نبوت
و شریعت سید المرسلین و داخلست نیز در تحت این امر امامت ایمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوتست چنانچه نبوت فرع توحیدست پس ایمان بخدا
مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول مستلزم ایمان بامام و لهذا اگر ایمان بامامت
ایمه اثنی عشر ندارد مؤمن نیست و داخلست نیز که جمیع انبیا و ایمه علیهم پاک و مطهر و معصومند
و در اداء رسالت و امامت صادق اند و سید و خاتم رسل محمد بن عبد الله است
صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر آل بزرگوار وی صلوات الله علیهم پس باقی نماند چیزی
که واجب باشد ایمان بآن الا که داخلست در تحت این و ترتیب این بر این وجه است که مکلف
را مبدا و وسط و نهایت است و معرفت مبدا و منتهی مقصود بالذات اند و مراد آن
ایمان بخدا و روز بازپسین است و اما معرفت وسایط پس آن تمام نگردد مگر برسالت
و آن تمام نمیشود مگر باین سه که یکی ملکست که حامل وحی است و دیگر کتاب نفس وحی است
و دیگر رسول که وحی بوی ورود می یابد و ایمان را بر اعمال جوارح مقدم داشت زیرا که اصل است
و تا تنبیه باشد بر آنکه عمل قلب اشرف است بر اعمال جوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلب است

ومعنی



و معنی این فقره از آیت آنست که نیست بر و نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار باید
کرد آنکه بگردانید روهای خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون
یهود و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی آنکس است که بگرود بخدای تعالی و یگانگی و یکتایی او
نه چون یهود و نصاری که عیسی و عزیز را در الوهیت شرکت میدهند و بگرود بروز آخر
و متعلقات او و دخول بهشت را بخود اختصاص ندهد مثل جهودان و ترسایان و بگرود
بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزیدند و ایمان
آورد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و دیگر بگرود بهمه پیغمبران
نه چون اهل کتابین که به بعضی ایمان می آوردند و بعضی نه دویم در تحقیق ماهیت بر ایتای
مال است که ابتدا در اعمال است و وجه تقدیم این بر سایر اعمال اهتمام بشان مصارف
تواند بود یا آنکه چون مال محبوب طبایع است بسبب امتثال امر الهی بمصارفش صرف کردن
و فایده بخلق رسانیدن کاشف از کمال بر است و اگر چه نماز افضل اعمالست اما این نظر بغیر است
چه اینجا اطاعت حق هست و فایده و نفع بخلق مع ذلک دادن زکوة موجب تطهیر مال است
از حرام و پاک گشتن نفس از رذیله بخل پس هم امتثال امر حق است و فایده بخلق و هم
فایده از برای او و ضمیر علی حبه سه احتمال دارد راجع بمال یا بایتا یا بحق اما اول انسب
که راجع بحق باشد که دلالت بر اخلاص تمام دارد و در این ترتیب ذوی القربی را مقدم
داشت زیرا که فقیر هرگاه که غریب است بعطا اولی است بصدقه از غیر زیرا که آن
جامع است میان صدقه و صله و قرابت دیگر یتامی است زیرا که نابالغ فقیر که او را پدر نباشد
و قدرت بر کسب نداشته باشد اعتنا و اهتمام در باره او اهم خواهد بود از آنکه او را
ابو بود دیگر مساکین اند زیرا که مسکین کسی است که قادر نیست بر چیزی که بآن معاش تواند
کرد یا قادر است اما بمعاشش او وفا نمیکند پس این کمال احتیاج است مع ذلک سوال نمیکند
دیگر ذکر ابن السبیل کرد او که در راه مانده چه ایشان منقطع شده اند از مال و خان و مان خود
و مشقت سفر بر خود نهاده و چیزی ندارند پس مدد باید کرد بمال تا بجای خود بازگشت توانند
نمود دیگر ذکر سایلان نمود بحکم اما السائل فلا تنهر حق سایل را ضایع نتوان گذاشت

هرچند فی الحقیقه او را احتیاجی نباشد چه ایشان توشه کش راه آخرت این کسند و در حدیث
آمده که سایل را حقست اگرچه بر اسب سواره باشد و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
حق سوال را باطل نکنید و این مخصوص آنحضرت گشت و دیگر ذکر رقابست و این بندگانی اند که خود را
مکاتب ساخته اند و از برای تجز کتابت معونت طلبند یا بندگانند اگر بخرند و آزاد کنند
اگرچه در مرتبه سابقه نیستند اما این عمل مستلزم ثواب عظیم است و معنی این فقره اینست
که بدهد مال خود را به دوستی مال یا به دوستی ایتا یا به دوستی حق که خالصا لوجه الله باشد به
خویشان و درویشان و بی پدران که خورد سال باشند و محتاجان که سوال بکنند و راه گذریان
که هیچ در دست ندارند و درویشان خواهنده را و در بهای بندگان مکاتب که خواهند که خود را
از بندگی باز خرند یا بندگانی که بخرند و آزاد کنند او سیم در تحقیق ماهیت بر اقامت صلوة
و ایتاء زکوة و نماز افضل اعمال بدنی است و بحکم حافظوا علی الصلوة چنانکه مذکور شد
هر که محافظت نماز نماید با کمله شرایط و ارکانش نیکو بجای آرد نماز نیز محافظت او کند که ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر یا از نماز او را محفوظ دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب
و اخلاق او گردد و بطریق اهل البیت علیهم السلام ورود یافته که آنچه سبب تقرب بنده است
بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز نیست و اول چیزی که در قبر از بنده پرسند نماز خواهد
بود و در افضلیت او همین کافیست که بنده در حالت نماز با خدای تبارک و تعالی راز میگوید
و دیگر دادن زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطر زکوة مال واجبست در نه جنس
که هر یک از آن بنصاب رسیده باشد با دیگر شرایط چنانکه در کتب فقهیه مقررست
و آن شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و مویز و خرماست و در غیر این واجب
نیست و آن در لغت بمعنی طهارت و نمو آمده پس که اخراج زکوة از مال نکنند باقی ماند حق فقرا
در مال او و منع آن بخل است پس در این هنگام مرتکب گشته بتصرف در مال حرام و متصف
شده برذیلت بخل پس هرگاه اخراج زکوة نمود پاک شد مال او از حرام و بری شد نفس او
از رذیلت بخل پس اخراج زکوة مطهر نفس و مال باشد و اما نما او آنست که چون اخراج
زکوة کرد برکت تمام در مال او پیدا میشود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند

در



در آنکه مراد از این ایتا زکوة واجب است یا مندوب بعضی گویند که واجب است پس اگر در فقره
اولی که و آتی المال است نیز واجب باشد تکرار لازم می آید گویند آن از مندوبست و جماعتی
گویند آن نیز واجب است لیکن مراد حاجات ضروریه است مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر
بقدر ضرورت واجب است واجبه و نذور و کفارات لازمه یا اعم از واجب و مندوب
باشد یا مراد ادای بیان مصارف باشد و ادای آن وقت و در آن پس در هر دو موضع واجب
باشد والله اعلم و معنی این فقره اینست که بگذارد نماز معهود را با شرایط و ارکان
و بدهد زکوة مقرره را در وقت آن او چهارم در تحقیق ماهیت به وفا بعهد است و آن کار جوانمردان
صاحب کمال است و حسن عهد از خصال بزرگان ستوده فعالست و در حدیث آمده که لا دین
لمن لا عهد له کمال دین داری نیست کسی را که رعایت عهد نکند و مراد باین عهد دو قول است
یکی ابتدائی از حق تعالی بوده باشد که حضرت حق تعالی از بندگان خود عهد فرا گرفته بر زبان
رسل که عمل بطاعات و قربات وی کنند و اجتناب از معاصی و منهیات وی نمایند و ایشان
قبول نموده اند پس باید که بآن وفا کنند نه مثل اهل کتابین که نقض آن نمودند و قول دیگر آنکه
ابتدا و لزوم آن عهد از مکلف باشد و این نمی تواند بود که میان او و حق تعالی باشد
یا میان بنده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا میان آنحضرت و سایر
مردم اما آن عهد که میان مکلف و حق تعالیست آنست که التزام بنذر و عهود و ایمان
نموده باشند وفا بآن عهد واجبست و اما آنچه میان بنده و حضرت رسول است
که بعضی معاهده کردند در بیعت شجره از قیام بنصرت و امداد و اعانت آنحضرت در رفع
و قمع دشمن دین و جد در جهاد و موالات با احباب و معادات با اعدا و معاهده در
غدیر خم از نصب امیر المؤمنین علیه السلام و قبول کردن ایشان آنحضرت را با امامت
و خلافت در دین نیز داخل است پس باید که بآن وفا نمایند تا در سلک ابرار باشند
و مستحق مدح گردند و اگر نقض آن کنند معلوم است که مستوجب ذم ابد خواهند بود مثل اهل
کتاب و آنچه میان آنحضرت و سایر مردم است بعضی از واجباتست مثل آنکه لازمست
ایشان را از عفو و عطا و خدمات از تسلیم و تسلم و شرایط لازمه و غیر ذلک و بعضی

دیگر از مقندو باشند مثل وفا بعهد و در بذل مال و غیر آن امر پنجم در تحقیق ماهیت صبر صبر است
بر فقر و فاقه و بر مصیبت و زوال مال و تعب و رنج و مرض و پریشانی احوال و جد و اجتهاد
در هنگام جهاد و صبر صفتی بغایت مقبول و مرضیست و منقبت صبر همین بس که بمضمون
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ عون الهی در دنیا با ایشانست و بفحوای إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ
أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ مزد ایشان در عقبی بسیار و بی پایانست و نصب الصابرین که درین
آیت علی المدح است دلالت تمام دارد بر مزیت صبر بر دیگر صفات چه هرگاه ذکر کرده
شد صفات کثیره و در مقام مدح یا ذم و تغییر اعراب در اوصاف و تنوع یافت مقصود
اکمل و اتم می باشد چه کلام نزد اختلاف اعراب گویا که چند نوع از کلام است و چند طرز
از بیان و تنوع داعی اعراب وجه است و یک جلد و لیکن که در کلمه البأسا حج داخل باشد
چه او عبارت از مشقت مال و بدن است و در حج هر دو دخل دارند و کلمه الضرا خاص بدنست
و صوم در کلمه الضرا مدخل دارد چه شخص چنانچه از مرض متضرر میشود و ثواب بسیار صبر مرتب
است چه او تکلیف شاقی است جامع میان کسر نفس و تعب بدن و صرف مال و هجر و از شهوات
و اقبال و توجه به بیت الله و وعید تمام مرتب است بر ترک حج چنانچه مذکور خواهد شد در
آل عمران ان شاء الله تعالی و در داشتن روزه اجر جزیل مترتب است و تشبه ملائکه اعلی و قطع
ماده شیطانیه و کسر قوت شهویه حیوانیه و نصر قوت عاقله ملکیه از صوم حاصل است و در
فضیلت و انا اجزی کا نسبت دینی اضافه روزه با دارد رتبه بلند است و در جهاد چند
و کلمه البأس که درین آیه شریفه وقوع یافته بمعنی جهادست و او در لغت سختی و شدت
و حرب را بوی تسمیه کرده اند زیرا که در وی شدن و عذاب می باشد چه در وی بذل نفس و مال است
بجهت اعلای اعلام و اقامت شعار ایمان و آن از اعظم ارکان اسلام است چنانچه در حدیث
آمده که بالای هر نیکویی نیکویی است تا غایتی که کشته شود در پس فوق او بر و نیکویی دیگر نیست
و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که جهاد بابیست از ابواب جنت که می گشاید حق تعالی برای
دوستان خود و ادات مذکوره در آیه اگر چه از برای جمع است پس شرایط بر آنست
که جمع باشد در باب جمیع این اوصاف که اگر یکی از این اوصاف نباشد مستحق وصف بر نگردد

ولهذا



ولهذا حق تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را بجمعی که جامع جمیع این صفات باشند و معنی باقی
این آیت اینست که دیگر صاحب بر وفا کنندگانند بعهد خود شان چون عهد کنند و این عهد
با حق و خلق می شاید چنانچه مذکور شد و اینها صبر کنندگانند بر فقر و فاقه و در رنج و سختی
خوارج و صوم باشد یا غیر آن و در هنگام کارزار و مقاتله این گروه که موصوفند باین صفتها
آنانند که به تحقیق راست گفتند در دین و این طایفه ایشانند پرهیزکاران از ناشایستها
و محققان گفته اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و
و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و تعالی است و حسن
معاشرت و مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس باقامت صلوة
و زکوة و وفا بعهد و صبر بر مکاره و مجموع درین آیه مذکور است پس این آیه جامع جمیع کمالات
انسانی باشد و در حدیث آمده هر کسی که بمضمون این آیه عمل کند پس بتحقیق کامل و استکمال ایمان
نموده و در نهج البلاغه مذکور است که همام که یکی از عابدان زمان بود از امیر المؤمنین علیه السلام
سوال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان کیستند آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا
اهل فضایل اند که گفتن ایشان صوابست و پوشش ایشان جامهای خراب بر روی زمین
بتواضع روند و چشم از محارم الله پوشند و علم نافع را استماع نمایند و اگر ایشان
بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گویا ایام رفاه و عافیت ایشانست و اگر نه آن
بودی که حق تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار نمی یافت ارواح
ایشان در اجساد شان یک طرفة العین از برای شوق بثواب و خوف از عقاب و خالق
در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خورد و میان ایشان و بهشت چنانست که گویا
می بینند که ایشان در آنجا بناز و نعمت اند و میان ایشان و دوزخ نیز آنچنان که گویا مشاهده
می کنند که در آنجا بعقوبت معذب اند و دلهای ایشان در آیا محزون است و همیشه مردم
از شر ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیف است و نحیف و حاجت ایشان اندک و خفیف
و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف بر مکاره و صبر می نمایند و در ایام قصیره چون یقین دارند
که در عقب او خواهد بود راحات طویله تجارات ایشان همه سود است و روش ایشان

ایشان همه مسعود اگر ازادی دنیا نماند حق تعالی آنچه آرزوی ایشانست آماده کرده اما آنان
باختیار رداشته اند وخود را فدای خدای تعالی کرده اما در شب اقدام را استوار ساخته اند
از برای رضای حضرت رحمن گاهی بنماز و وقتی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر با آواز حزین
بامداد و انین بلکه دوای دار قلوب آن میکنند هرگاه که رسیدند بآیتی که در وی تشویق بهشت
میل دل می نمایند بسوی آن بجهت طمع ثواب و انفاس ایشان بر می آید از برای شوق در آن
باب و چنان گمان می برند که نصب العین ایشانست و هرگاه بآیتی که گذشتند که از وی تخویفی
فهم میشود گوش دل بر آن نهادند و چنان انگاشتند که زفیر و شهیق جهنم در گوشهای
ایشان وقوع یافته پس ایشان افتادگانند که اوساط خود را بر زمین بخفا و بانند بجهت
سجده حق و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود را گسترده و زانوها
و اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب و اما روز شما
ایشان حلم است و شیوه ایشان علم شعار ایشان احسانست و دثار پرهیزکاری و بر
اخوان و خوف الهی چنان دریافته ایشان را که ناظر چنان پندارد که بیمارانند و حال آنکه مرض
بدنی ندارند و مخالطه مردم امر عظیم می شمارند و راضی نیستند باعمال قلیل و کثیر اعمال را
کثیر نمیدانند بلکه خود را در آن اعمال متهم میدانند و از آن ترسان و لرزانند و اگر کسی
با هر طاعت نسبت داد از آن هراسانند و میگویند ما خود خود را بهتر میدانیم از غیر ما
و خدای تعالی داناتر است بر احوال ما بار خدایا ما را بگیر بآنچه ایشان در باره ما میگویند
و بگذر از ما را بفضل آنچه ایشان گمان می برند و بیامرز ما را آنچه که ایشان ندانند و علامت
ایشان آنست که می بینی که قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین و ایمان
کامل در یقین و حرص در علم و علم در حلم و قصد در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقت
و صبر در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت و فتوراست
که این اوصاف شیعیان و ائمه معصومین و صدیقین است صلوات الله علیهم اجمعین
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی
فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک تخفیف

من



شرایط

من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ای مؤمنان و گرویدگان فرض شد
بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم در کشتگان آزادی بآزادی و بنده به بنده
و زنی به زنی و باید دانست که قصاص پنج است اول قتل محقون الدم باشد پس حلم را
قصاص نتوان کرد به مرتد و حربی دوم تکلیف قاتل است پس کودک و دیوانه را قصاص
نتوان نمود به قاتل سیم انتفاء ابوت است پس پدر و جد را قصاص نتوان کرد به پسر چهارم
مساوات در دین است پس قصاص نتوان کرد مسلم را اگر چه بنده باشد بکافر و اگر خود آن
کافر ذمی باشد پنجم مساوات در حریت است پس قصاص نتوان کرد حر را بعبد
و در این صورت تهادیت و قیمت لازم شود و تفصیلش در کتب فقهیه مبین است پس هر که حرم
فرو گذاشته شود برای او از جهت برادر او چیزی خصیره واجبه بر دو بقاتل راجع است
و آن عاقبت که ولی مقتولست یعنی کسی که ترک کرده شود از برای او قتل و راضی شود از وی
بدیت چه وارث مقتول مخیر است میان یکی از سه چیز قصاص یا دیه یا عفو با بن و قصاص
ساقط میشود و قصاص را در قتل عمد اختیار می توان کرد نه شبه عمد و خطا که در آن دیه است
و اگر در قتل عمد که صلح بدیت کردند پس بر قاتل است بعد از صلح ادای رفتار به نیکویی و آن
طوع و رغبت است در دادن دیه و ادا کردن دیه بوارث مقتول بر وجه مقرر و نیکویی
نه با اهمال و بدخویی و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که بر عاقبت اتباع بمعروف که نشد و نکند
در طلب دیه و اگر معسر باشد مهلت دهد تا وقت یسار و مطالبت نکند بزیادتی بر حق خود
و بر معفو است ادای آن نزد امکان این عفو از قصاص بی دیه یا بادیه سبکباریست
شما راست از پروردگار شما و مهربانی و بخشایش از وی در تسهیل امر و تحصیل نفع پس
هر که از حد در گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد یا دیه ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر
قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه ولی را کشته و دیت
داده دیگر را بکشد پس مر او راست در آخرت عذاب دردناک و لکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و مر شما راست در حکم قصاص بقا و زندگانی
یعنی چون کسی قصد کسی کند و بخوف قصاص باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند

واو از قصاص این شود پس حکم قصاص سبب بقای شماست ای خداوندان عقل تا باشد
که بپرهیزید از قتل ناحق ارباب تفسیر رحمهم الله آورده اند که قصاص ازاله حیاتست
و ازاله شیء نفس آن شیء نمی باشد پس مراد اینست که مر شما راست در حکم قصاص حیات
چنانچه مذکور شده چه در حکم قصاص نفوس محفوظ می مانند پس در وحیات باشد
و چه حیات که اهل ظلم و کفر جماعتی را می کشتند بعوض یک تن و گاه غیر قاتل بجای قاتل میکشتند
و این سبب انتشار فتنه بود و لیکن که نفس قصاص سبب نوعی از حیات باشد و آن حاصل
به باز ایستادن از قتل و آن سبب حیات دو نفس میشود بلکه جماعتی و آن حیات عظیم است
که تنوین آن مفید آنست و علمای بیان میگویند که این کلمات با برکات در غایت ایجاز و نهایت
اعجاز است که از ایجاز قصر است زیرا که عرب تعبیر کرده اند از این معنی با لفاظ کثیره مثل قتل
البعض احیاء للجمیع کشتن بعضی زنده داشتن بعضی است و دیگر اکثر القتل تقلیل القتل بسیار
کنید کشتن را تا کم گردد کشتن و اوجز همه اینست که القتل انفی للقتل قتل نا چیز کننده تر قتل است
و آیه کریمه از این او جز و ابلغ است از چند وجه اول آنکه قول ایشان بعموم صحیح نیست زیرا که
قتل نا چیز کننده تر قتل نیست از روی محض ظلم بلکه اعادت و اگر تخصیص کنند و گویند از روی
قصاص ابلغ است نه از روی ظلم پس تقدیر باید کرد این را و آیه مفید این معنی هست بی تقدیر
دوم قتل از روی قصاص انفی نیست مر قتل را از روی ظلم از آن حیثیت که قتل است بلکه از آن
حیثیت که قصاص است و این حیثیت معتبر است در آیه نه در کلام ایشان سیم غرض اصلی حیات
و نفی قتل که مراد است بجهت حصول حیات است پس تنصیص بر مقصود اصلی اولیست چهارم
تکرار بی ضرورت مستهجن و ناخوش است و در کلام ایشان تکرار هست و در آیه نیست پنجم
حروف ملفوظ معتبر است در ایجاز نه مکتوب و آن در آیه ده است و در کلام ایشان چهارده
ششم اغلب در کلام ایشان اسباب خلاف است و در آیه با وجود غایت وجازت
سبب فاصلات است هفتم ظاهر قول ایشان مقتضی آنست که شیء سبب انتفاء نفس خود
شود و این محال است و در آیه نوعی از قتل که قصاص است سبب نوعی از حیات شده
و این مستبعد نیست بسبب ظهور تغایر هشتم صنعت تقابل رعیت در آیه که لفظ قصاص

ولفظ

ولفظ حیاتست و در اینجا مرعی نیست نهم آیه مشتمل است بر لفظی که صلاحیت تفأل دارد
که حیاتست و در کلام ایشان مشتمل بر دو قتل دهم آیه مشتمل بر دو اسم است و ادات
و کلام ایشان بر سه اسم و در ادات و اگر اعتبار کنند ادات تعریف را در آیه یکی است
و در کلام ایشان دو و اگر اعتبار تنوین کنند برابری میکند او و ادات را و باقی می ماند ای
زیادتی اسمای حروف و آنکه افعل تفضیل بر که در در و لام و اضافه نباشد مشتمل بمعنی می باشد
پس تقدیر کلام چنین شود که القتل انفی للقتل من کل شیء پس ایجاز قصر کی ماند نظر باین
والله اعلم کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرًا الْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَ
الْاَقْرَبِیْنَ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِیْنَ فرض کرده شد بر شما چون حاضر شود یکی را از شما
اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اگر بگذارد مال بسیاری وصیت کردن برای پدر
و مادر و برای خویشان بانصاف نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق و راستی بر پرهیزگاران
از حرمان والدین و اقربا گویند که این حکم منسوخ است بآیت مواریث و قرار بر میراث است
لیکن نسخ رافع وجوب است نه جواز بر تقدیر نسخ و اجماع منعقد است بر مشروعیت وصیت
از ثلث و منقول است از امام محمد باقر علیه السلام که وصیت از برای وارث نیز جایز است
فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَهُ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ پس هر که تبدیل
کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنیده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل
باشد بر آنانکه تبدیل ایشان کنند و ذمت موصی از آن بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنوا است
هم کلام موصی و هم قول مبدل را و داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوْصٍ
جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَیْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ پس هر که بداند و دریابد
از وارث و غیر آن وصیت کنند میلی از حق بباطل بسهو یعنی چیزی که آن وصیت جایز نیست
مثل محرمات یا بزه کاری بعمد یا آنکه زیاده از ثلث باشد یا آنکه در و اضراری باشد و وارث
را پس اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه پس بر وی وبالی و بزه نیست بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده است مر موصی را چون بحق باز گردد و مهربانست بر وصی که از
مضمون وصیت در نگذرد یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای آن گروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن هم چنانچه
فرض کرده شده بود بر آنکه پیش از شما بودند یعنی این دعا خاص شما نیست بلکه هیچ امت
از دیگر این طاعت آزاد نبوده اند تا بر این امت شاق نباشد و این فرض بسبب آنست تا شاید
که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بر شروع در صوم که شکننده آرزوها ست
أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
روزه دارید روزی چند شمرده داد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گروهی
گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده
پس هر که باشد از شما که اهل تکلیف بیماری که بسبب روزه داشتن بیماری او زیاده شود یا بر
حال سفر بود و وقتی که سفر معصیت نباشد و مسافت هشت فرسنگ قصد کرده باشد با شرایط دیگر
پس بر وی واجبست بشمار آن روزها که افطار کرده بود در روزهای دیگر روزه داشتن و بر آنان
که ایشان توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند و بعضی گویند که اینجا لا مقدرست و تقدیرش
لا یطیقونه یعنی که نتوانند روزه داشتن بواسطه مانعی چون پیری و شیر دادن بچه آن و با بودن
که وضع حملش نزدیک باشد و غیر آن فدیه دادنست و آن خوردن درویشیست بازای هر روزی
مدی از طعام یا نصف صاع از آن بر وجه اول حکم آیت منسوخ باشد و بر ثانی نه پس هر که زیادت
کند بطوع خود نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام بدهد پس
آن تطوع بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و روزه داشتن شما نیکویی عظیم است مر شما را
اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ آن روزها که گفتیم ماه رمضانست آن ماهی که فرو فرستاده
شده در او قرآن یعنی ابتدای نزول قرآن در او بود یا نزول قرآن در فضیلت او و سمت در آیت
یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با آسمان دنیا آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره
بر وفق مصالح بندگان نازل شده در حالتی که نماینده بهترست مر مردمان را و دلالتهای روشن است
از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که هدایت کننده است و میان حق و باطل





فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ
وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و هر که بیمار بود یا در سفر باشد پس بر و لازم و واجبست قضای آن روزه بعدد روزها از
ایامی دیگر تکرار ذکر مرض و سفر دلیل است بر تاکید امر با فطار و آنکه آن عزیمت است نه رخصت
و جایز نیست ترک آن و آنانکه در آیه کریمه فافطر تقدیر کرده اند خلاف ظاهرست و حال آنکه
جماعت بسیار بر وجوب افطار در سفر رفته اند بسبب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که از ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام منقولست
که روزه دارنده در ماه رمضان در سفر مثل افطار کننده است در حضر و نیز از آن حضرت
روایت که اگر مردی در سفر روزه دار بمیرد من بر و نماز نگزارم و دیگر اخبار معتبره نبویه
بسیار درین باب وارد است میخواهد خدای تعالی بشما آسانی و نمیخواهد بشما
دشواری لاجرم مریض و مسافر را امر با فطار فرموده که این جواب سوال مقدرست
تقدیرش آنکه چون بر مریض و مسافر فرض روزه ساقط شد پس چرا قضا باید کرد
پس میفرماید در جواب که خدا اراده کرده بدین شما آسانی را پس امر با فطار فرموده و اراده نموده
بتمام نمودن شما روزه را بجهت اجر عظیم و ثواب جسیم امر بوجوب قضا فرموده و این کرده تا
بزرگی او را یاد کنید یا تکبیر گویید در شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشاء و صبح و نماز عید
و مگر شما شکر گویید بر نعمت تیسیر و اجر و ثواب در روزه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي
فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت پس من نزدیکم
بعلم و اجابت این غایت عنایت است بمراعات اجابت که جواب را موقوف بر تبلیغ
رسول نکرده است و گفت که بگو بلکه گفت من نزدیکم باجابت و اجابت میکنم خواندن خواننده را
چون مرا بخواند در هر جا که باشد و این دلیلست بر آنکه او منزه است از مکان که اگر او را مکان
مکان بودی از همه جای نزدیک با ایشان نبودی پس من حاجت خواننده را روا
میکنم اگر خیر بنده در اجابت حالی بود و تاخیر میکنم اگر خیر در آنست و رد میکنم اگر مصلحت او در آنست

پس باید که بخوانند مرا و طلب اجابت از من کنند و باید که بر ایمان من ثابت باشند تا شاید که
براه راست بیابند و بعضی گویند که مراد ازین عباد و داعی روزه داران اند که دعای ایشان
قرین اجابت است أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ
لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا کفتم
مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن تا باد
اجازت مفطرات بود و چون این امر بر مردم مشکل بود و از ایشان گاهی مواقعه واقع می شد
بواسطه غلبه شهوت از برای سهولت ایشان فرمود که حلال کرده شد مر شما را شب
روزه مباشرت با زنان خود ایشان پوششند مر شما را و شما نیز لباسید مر ایشان را
و تسمیه هر یک از زوجین بلباس استعاره است بآنکه در میان ایشانست از شدت التزاق
لباس می پوشاند بدن و عورت را و هر یک از ایشان می پوشاند بدن و عورت خود را
بسبب حاجتش از غیر خود چه اگر آن نمی بود منکشف بود عورت او نزد غیر او دانست خدای
در ازل آنکه شما باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود و مباشرت
در غیر وقت آن پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای
روزه و عفو کرد از شما آن خیانت را پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی
صیام و بجوئید آنچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند
مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ شهوت
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ
إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ بخورید و بیاشامید در شبهای صوم تا وقتی که روشن
شود مر شما را رشته سفید که کنایه از روشنایی روز است از رشته سیاه که اشارت
بتاریکی شب است از صبح بیان خط ابیض است چون بعضی رشته سفید و سیاه بر پای بسته
بمفطرات اشتغال مینمودندی تا وقتی که میان سواد و بیاض فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر
نازل شد دانستند که مراد نور صبح است و بعضی این قول را رد کرده اند زیرا که لازم می آید

تاخیر



تاخیر بیان از وقت حاجت و آن باتفاق ممتنع است و اما تاخیر بیان از وقت خطاب جایز است
نزد اکثر و مستلزم عبث نیست از آنکه مراد از و فهم نشود چه جایز است که مراد بخطاب
استعداد امتثال و عزم باشد بر فعل مامور به بعد از بیان تا شوند بر عزم لیکن سزاوار آنست
که این پیش از دخول رمضان باشد تا لازم نیاید تاخیر بیان از وقت حاجت پس باتمام رسانید
روزه را تا شب روز عبارت از طلوع صبح دویم است تا ذهاب حمرت مشرقی و مباشرت
مکنید زنان را و حال آنکه شما معتکفان باشید در مسجدها بقول اصح مراد ازین مساجدیست
که نبی یا وصی نبی صلوات الله علیهما در آنجا با جماعت مسلمانان نماز در آنجا نماز جمعه گذارده
باشند و آن چهار مسجد است مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره که اعتکاف
درین چهار مسجد منعقد میشود و بعضی هر جامع بلد را در صحت الحاق کرده اند آنچه گفته شد در باب
روزه و متعلقات آن اندازهاییست که حق تعالی درین مقرر فرموده پس بدان نزدیک مشوید
مبالغه است در منع نزدیکی و از آن همچنانکه تبیین این احکام فرمود بیان میکند خدای تعالی نشانهای
خود را از اوامر و نواهی و وعده و وعید برای عامه مردمان تا شاید که بپرهیزند و از حدود
در گذرند وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و مخورید مالهای شما که واقع است در میان شما یعنی مال
یکدیگر را مخورید بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و ظلم و غصب و عقود فاسده
و رشوه و فرو مگذارید و القا مکنید بدان مالها بسوی حکام ستمکار یا بعضی ازین مالها برشوت
بحکام مدهید تا بخورید بیاری ایشان مقداری از مالهای ایشان مردمان بظلم و ستم یا بسوگند
دروغ یا بگواه زور و شما میدانید که ستم می کنید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ
لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ سوال میکنند ترا ای محمد صلعم از ماههای نو معاذ بن جبل
وغیره از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که سبب چیست
که جرم ماه گاه گاه باریک می نماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره رو
بتناقص می نهد حق تعالی بعلم ازلی میدانست که ایشان را از حکمت نقصان و کمال ماه در دانستن فهم

نند

فهم نیست جواب در معرفه فایده آن ورشنا دکو آن هلالها نشانه هنگام و وقتهاست برای مردمان
در مزد دهندی دوران و وعده زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها
و علامات اوقات اند برای حج که موسم آن از ابدان بر ابدان باشند و حکمت زیاده و نقصان آن در
فواید رب العالمین در تفسیر فاتحه مذکور شده و ذکر اهله دلالت تمام دارد بر آنکه صوم باهله
ثابت میشود نه بعدد زیرا که حق تعالی نص فرموده که اهله معتبر است در مواقیت و اگر آن معتبر نمیشد
می بود تخصیص بتوقیت بعد ضعیف مینمود و نیست نیکویی بآنکه در آیید بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت
کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی
از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها درآمدندی و باعتقاد
ایشان تمام این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی حق تعالی میفرماید که
این نه بر است ولیکن بر بر کسی است که از خشم خدای بترسد و از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند
و در آیند بخانها در حال احرام وغیره از درهای آن و بترسید از خدای تعالی و باس او امر و
نواهی او در آیید تا مگر رستگاران شوید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ و بکشید و کارزار کنید در راه خدای تعالی آنانی را
که با شما کارزار میکنند و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز
نکنند و گویند این حکم آیه سیف منسوخ شد بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ نزول این آیه بعد از صلح حدیبیه بود سال دیگر که اصحاب را تامل دست
داد در رفتن نیت قضاء عمره که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و از قتال
در شهر حرام و بلد حرام مکروه بود حق تعالی فرمود اگر جنگ کنند جنگ کنید چنانچه
در آیه سابق فرمود و دیگر فرمود که بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید در حل و حرم
و بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون کردند شما را یعنی مکه و شرک آوردن ایشان
سختر است از کشتن شما ایشان را در حرم و مقاتله مکنید کافران را نزدیک مسجد الحرام حتی

داد



داد اگر چه حرم است تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و در وی هتک حرمت کنند
پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت
حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده همچنین است پاداش کافران ستمکار
فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس اگر باز ایستند از شرک پس بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده است گناهانی که در زمان کفر کرده شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را
بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ
إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند و باشد
پرستش و طاعت خدای را پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای
بالشهر الحرام
آن بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا
اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال
که بجهت قضا میروید بماه حرام یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کرده اند یعنی اگر جنگ کنند
که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن
ماه از ایشان برابر بود و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است
از ترک حرمت ایشان آن ماه را پس هر که بر شما ظلم کند مانند این مقاتله پس شما با او نیز
بروش ستم کنید با او یعنی قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای او
بدو رسانید مانند آن چیزی که بر شما کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزگاری
کنید و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و چون حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و سلم عزم عمره قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و آنها را
که دست رس هست چیزی بایشان نمیدهند حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای
بدستهای
تعالی که جهاد است و میفکنید خود را بورطه هلاکت یعنی بخل مورزید که موجب هلاک
دل است و نیکویی کنید با غازیان بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را
وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ

و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید
برای خدای تعالی نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند پس اگر باز داشته شوید
اگر منع از جانب دشمن است که بمکه و مشعر و عرفات حاضر نمی توانید شد و تلبیس باحرام نموده اید
قربان میکنید و حلال میسازید خود را از آنکه احرام از و بسته بودید خواه در حرم و خواه
خارج حرم اما واجب از شما ساقط نشود و اگر منع از بیماری و خوف و گم شدن قوت و کم شدن
راحله باشد پس بر شما است آنچه میسر شود از قربانی پس اگر احرام بحج بسته بود آنرا بمنا
باید فرستاد و اگر بعمره بسته بود بمکه ارسال باید نمود و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام
بیرون میایید تا برسد قربانی بمحل او اگر مناسک باشد و اگر معتمر است قصر باید کرد و آنکس حلال میشود
در آن حال از همه چیز مگر از زنان تا سال آینده حج بجای آرد اگر واجب بوده باشد و اکتفا بطواف
زنان میکنند در آینده اگر سنت بوده و اگر یکی از موقفین را دریافت حج او صحیح است
والا نه فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ
فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس هر که باشد از شما
بیمار در وقت احرام یا باشد او را رنجی از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جانوران
و بدین سبب ضرورت بود که سر بتراشد پس روا است فدیه دادن از روزه آن
روز با مکه سه روز روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام دادن ده مسکین بود هر مسکینی
را مدی از طعام یا از قربانی و آن گوسفندیست که قربانی کند پس چون ایمن شوید از مرض
و خوف عدو و غیر آن پس هر که تمتع گیرد بعمره بسوی حج یعنی جمع کند میان حج و عمره
در سفر واحد بطریق تمتع بدانکه اقسام حج سه است تمتع و قران و افراد و صورت
تمتع احرام بعمره است بسوی حج از میقات پس هفت نوبت طواف خانه کعبه کردن و دو
رکعت در مقام ابراهیم علیه السلام نماز گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت
و قصر موی سر کردن یا غیر آن و باز روز هشتم ذی حجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات

بودن



بودن تا غروب و بازگشتن بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن بعد از آن و رمی جمره عقبه
کردن و بعد از آن ذبح نمودن و باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن و طواف خانه
کردن و دو رکعت نماز طواف در مقام گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن و طواف
نسا بجای آوردن و باز دو رکعت نماز در مقام گذاردن و سه شب ایام تشریق در منا
بیتوته کردن و دو روز از هر روز بهر جمره از آن سه جمره هفت سنگ انداختن و روز
سیوم آن اگر آنجا باشد همچنین کند و الا نه و مفرد حج با احکامش را بر عمره مقدم میدارد
و قارن نیز چنین میکند الا آنکه او سیاق هدی میکند نزد احرام و مفرد نه در حج
آیه معلوم باید که هر که متمتع باشد پس بر او لازم است آنچه میسر شود از قربانی شکرانه آنکه
او را توفیق داده در جمع میان دو عبادت پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود
پس حکم او روزه داشتن است سه روز پیوسته در ایام حج و دو روز پیش از عید
که روزه داشتن آن نیز حکم پیوسته دارد و بر وی است هفت روز دیگر روزه داشتن
چون باز گردید بوطن خود این ایام سه و هفت ده عدد تمام است اگر چه فهم یکی از این
دو عدد با آن دیگر معلوم است لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مثنی و ثلث و رباع
ازاله این وهم فرمود بضم دو عدد و اگر چه عشره نیز مستلزم کمال است لیکن آن مفید
بدلیت هدی است از روی اجزاء و ثواب این حکم حج تمتع مر کسی راست که نباشد
اهل او از مجاوران مسجد حرام یعنی این فرض آن کسی است که دور است از مکه بدوازده میل
و زیاده از هر جانب و بعضی گویند اصح چهل و هشت میل است از هر جانب و فرض دوی
دیگر مذکور شد و بترسید از خدای تعالی در آنچه در باب حج صادر شده محافظت
نمایید و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که حفظ و نهی بکند
الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وَلَا فُسُوقَ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
زمان حج ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذی القعده و ده ذی الحجه پس هر که
فرض کرد اندر خود درین ماهها حج را با تلاوت نیت و تلبیات اربع پس باید که از جماع

وملاعبه با زنان پرهیز کند با کلام بیهوده نگوید و بدروغ نطق نکند و از تکالب مخطورت
نماید و قول لا والله و بلی والله نگوید با جدال و لجاج نورزد و آنچه میکنند از نیکویی میداند
آن خدای تعالی و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در
مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدند حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل
مردم گران نباشید چه بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم
و سوال ناکردن از ایشان و اشارتی نیز و سوی آخرت نیز هست چه سفر آخرت اصعبست
و چون سفر دنیا از توشه لابدست پس برای سفر از دنیا از بد و اولی و انسب است
و آن زاد زاد تقویست و بترسید از من ای خداوندان عقل لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ
أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
وَاذْکُرُوهُ کَمَا هَدَاکُمْ وَإِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ نیست بر شما گناهی از آنکه بجویید
و طلب کنید در موسم حج روزی از خدای تعالی بواسطه تجارت بعضی از عرب قبح
تجارت در حج آمدندی میگفتند واج لا حاج این آیت آمده است بی حاصل حق تعالی فرمود که سود
او معامله ایشانرا از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی
حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آنرا عرفات گویند پس یاد کنید خدایرا نزدیک
مشعر حرام و آن موضعیست معین و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو همچنانکه شمارا
راه نمود بمناسک حج و بدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق تعالی قبل از بعثت
هادی مطلق که محمدست صلی الله علیه و آله و سلم از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِیضُوا
مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس باز گردید از پیش
و خلفای ایشانست و ایشان از حمس گفتندی از جهت تشدد ایشان در کیش خود که همه عرب
را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی
بر خلق و نگذاشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز براه دیگر باز گشتندی حق تعالی
فرمود که باز گردید از آنجا که باز میگردند همه مردمان و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی
بتحقیق خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست بر آنکه حج گذارد





فَإِذَا قَضَیْتُمْ مَنَاسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ
رَبَّنَا آتِنَا [فِی الدُّنْیَا] وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ پس چون بگذارید و بپای آرید کارهای حج و لوازم آنرا پس
یاد کنید و ثنا گویید خدایرا همچون یاد کردن شما پدران خود را از رسم جاهلیت آن بود که اشراف
عرب بعد از فراغ از مناسک در پیش حرم یا در پایین مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی
و بر منقبت نسب و شهرت آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را یاد می کنید
خدایرا ذکر کنید بلکه زیادتر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شمارا بدان مراتب و مناقب
اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که ای مصاحبان میگوید ای پروردگار بده مارا در دنیا
فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی میطلبند و نیست خواهنده دنیی را در آن سرای نصیبی و بهره اگر داعی
کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است آن بهره که مؤمنان دیگر دارند
او ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
و از مردمان کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نیکویی یعنی توفیق
طاعت و در آن سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت یعنی درجات و گفته اند حسنه این
جهان قناعت است و از آن جهان شفاعت و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده است که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور پسندیده
و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت گوی زشت خوی بد خلق أُولَئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا
کَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند مر ایشانراست بهره از آنچه
عمل کرده اند یعنی درخواست نموده اند و خدای تعالی زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق
وَاذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ
لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ و یاد کنید خدای تعالی را یعنی تکبیر گویید
در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و ابتدای
تکبیر بعد از نماز ظهر عید اضحی است تا پانزده نماز کسی را که بمناست و در غیر آن در عقب ده نماز
پس هر که شتاب کند و از منا برود در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس بر وی گناهی
نیست پس هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد بر وی نیز حرجی نیست و مطلق وزر و وبال نباشد

هر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد و بترسد از خدای
تعالی در بقیهٔ عمر و بدانید که شما بسوی خدا محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات
خود خواهید رسید ومن الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا ويشهد الله
على ما في قلبه وهو ألد الخصام و از مردمان هست آنکس که خوش آید ترا و در شگفت
اندازد سخن گفتن او در مصالح زندگانی دنیا و گواهی می آرد خدای را بر آن چیزی که در دل
اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و حال آنکه ستیزه‌ترین مردمان است وإذا تولى
سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد و چون برگردد
از حضرت تو برود و بشتابد در زمین مدینه تا تباهی کند در آن و نابود گرداند کشت زار را
بسوختن و هلاک کند چهارپایان را و خدای تعالی دوست نمیدارد و نمی پسندد معصیت و گناه کاری را
وإذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد و چون گویند
مر این منافق را بترس از خدای تعالی بگیرد او را حمیت جاهلیت بارتکاب گناه پس بسنده است
مر او را جهنم که نام آتشگاه است که دوزخیان را بآن عذاب کنند و بد فراشیست آتش ومن الناس
من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد و از مردمان کسی هست
که می فروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند بطلب خشنودی خدا و آن غیر از امیر المؤمنین ع
نبود که در شب غار بر فراش سید مختار بخفت و جان فدای آنحضرت کرد و جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام آنحضرت را نیز بود حق تعالی محافظت کردند تا صباح و آیه سابق که گفته شد
که در شان اخنس ثقفی بسمت نزول یافته و بعضی گفته در بارهٔ مخالفان و معاندان زمان
امیر المؤمنین ع وارد شده و خدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا میکنند و یک طرفة العین در معاصی نمیشوند مثل اهل البیت رسول علیهم السلام
يا أيها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان إنه لكم عدو
مبين ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر در آیید در اسلام همه شما یکبار و یا ثابت باشید
بر آن و پی روی مکنید گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمایید
بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل می سازد

فان



فان زللتم من بعد ما جاءتكم البينات فاعلموا أن الله عزيز حكيم پس اگر بلغزید شما
از جادهٔ شرع و احکام قرآن از پس آنکه آمد بشما احکام حلال و حرام پس بدانید که خدای تعالی
غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین محکم کار است انتقام کشیدن بحق هل ينظرون إلا
أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي الأمر وإلى الله ترجع الأمور آیا چشم
میدارید یعنی نمیدارید ای بدبنیان که بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند مگر آنرا که بیاید بدیشان
عذاب خدای در سایه بانها از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب ع در یوم ظله بود و بیایند
فرشتگان که موکلند بر عذاب و گذارده شود کار یعنی جزای همه کس بدو رسید و بسوی
جزای او باز گردانیده شود کارها سل بني إسرائيل كم آتيناهم من آية بينة ومن يبدل
نعمة الله من بعد ما جاءته فإن الله شديد العقاب بپرس یهود مدینه یا مؤمنان
بنی اسرائیل را که چند داده ایم بدیشان از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو
در شان محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی
و امثال آن و هر که تبدیل کند از یهود و بگرداند نعمت خدا را که نعت پیغمبرست از پس آنکه
آمده است بدو در توریة پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبتست برو در دنیا بقتل و جلا
و در آخرت بعذاب بلا منتها زين للذين كفروا الحيوة الدنيا ويسخرون من الذين
آمنوا والذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق من يشاء بغير حساب آراسته
گردانیده اند برای ناسپاسان و پوشندگان زندگانی دنیا تا بدان فریفته می شوند و فخر
میکردند و سخریه می کنند و افسوس میکردند از آنان که ایمان آورده اند بنهار اغنیا و درویش
بفقرای صحابه میکردند و بر ایشان میخندیدند و خود را اعلی میدانستند خدای تعالی میفرماید
آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان بالای افسوس کنندگان و خنده
زنان در روز قیامت چه مؤمنان در درجات اعلی باشند و ایشان در درکات اذل و
خدای تعالی روزی دهد هر کرا خواهد بی اندازه كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين
مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما
اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا

لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بودند آدمیان
یعنی آدم عم و اولاد او گروه یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند پس برانگیخت خدای تعم
پیغمبران یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان را عم مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب
و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و فرو فرستاد با ایشان کتابها که احکام
شرایع دران مبین بود براستی و درستی تا حکم کنند پیغمبری میان مردمان در آنچه مردم
در اختلاف کرده اند دران و اختلاف نکردند در کتاب یا حق در دین مگر آنانکه کتاب
بدو داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند از پس آنکه آمد بدیشان
معجزهای روشن و حجتهای پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه از جهت تعدی
که در میان ایشان هست یا از روی ستمکاری پس راه نمود خدای تعم آنها که ایمان
بدان چیزی که اختلاف کردند دران بیان مختلف فیه است یعنی حق تعم مومنانرا الحق مختلف
فیه راه نمود بحلم و ارادت و امر خود از اختلاف در امر قبله بود یا ایام هفته یا غیر آن
و خدای تعم راه می نماید بفضل خود هر که میخواهد بسوی راه راست که آن راه محمد و آل
محمد است علیهم السلام ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من
قبلکم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه
الا ان نصر الله قریب آیا می پندارید آنکه در آیید ببهشت و نیامده بشما مانند محنت متی نصر الله
آنها که گذشته اند پیش از شما یعنی می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما رسیده
آنچه دوستان خدا کشیده اند پیش از شما رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی
و بیماری و شکستگی و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید تا آنکه
گفت پیغمبر ایشان و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبر که باشد یاری دادن خدای تعا
ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک گفتند
حق تعم برسول ایشان گفت بدانید که یاری دادن خدای تعم مومنانرا نزدیک است
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین
وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند سوال کننده

عمر



عمرو بن جموح بود و او در جنگ احد کشته شد و مرد پیر عظیم القدر توانگر بود از آنحضرت
پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعم فرمود بگو آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید
از مال پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام
بدان بیشتر است زیرا که نفقه معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف در نفقه
والدین اهم است و خویشان نزدیک ولی پدران خود و سال که قادر نباشند بر اکتساب
نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندانند و راه گذریان و مهمانان و آنچه بکنید از
نیکویی هر کس که باشد پس بدرستی که خدای تعم بآن نیکویی داناست و بران جزا خواهد
داد کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی م
یعلم وانتم لا تعلمون نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و آن قتال
مکروه است مر طبع و شاقست بر نفس شما و شاید که شما مکروه دارید چیزی را به نوبت
طبیعت خود و حال آنکه آنچیز بهتر باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و خیر شما در ین
در آنست هم بحسب دینی از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت
از رتبت شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین و شاید که آنچه دوست دارید چیزی را
از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد و آن بدتر است شما را در دنیا تحمل ذل
و غلبه اعدا و هم دران سر از حرمان از ثواب غزا و بعد از درجه شهدا و خدای تعالی میداند
مصلحت شما را و شما نمیدانید یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه
کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله
والفتنة اکبر من القتل می پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال در وی این قتالی بود
که واقع شده بود میان عبد الله جحش و عمرو حضرمی که در میان کاروان قریش بودند
و او کشته شد یعنی عمرو گویا در اول رجب بود و بارهای اهل اسلام سوال کردند جواب
آمد که بگو جنگ در ماه حرام کاریست بزرگ هنوز دران وقت قتال در ماه حرام حرام
بود اما آنچه کافران میکنند از بی راهی و باز داشتن مردمان از راه خدای تعالی که ایمانست
و نا گرویدن بخدای تعا و کفر بمسجد حرام با منع مردم از طواف آن و نماز دران و بیرون کردن

اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او از مسجد بلکه از مکه بر مسجد مشتمل است
بزرگتر است نزدیک خدای تعالی از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر و شرک بخدای بزرگتر است
از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ
عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد با شمای مؤمنان
جنگ کنند تا شما را باز گردانند از دین شما که دین اسلام اگر توانند و قادر باشند و هرکه
برگردد از شما از دین خود مرتد شود پس بمیرد در حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی باشد
تا مردن پس آن گروه مرتدان را باطل باشد عملهای ایشان در دین سرای که ایشان را امانی
نماند و استحقاق مال و زوج و میراث از ایشان مسلوب گردد و در آن سرای بر استحقاق
ثواب نمانند و آن گروه ملازمان دوزخند ایشان در آن آتش جاویدان مانند کاشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود را
و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی آن گروه امید میدارند رحمت خدا را و خدای آمرزنده
مؤمنانست و مهاجرانست و برای ایشان مهربانست و پوشیده نیست که سرور و امیر مجاهدین امیر
متقیان است يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ
مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ می پرسند ای محمد ترا از تناول خمر و مباشرت قمار بگو در هر دو گناه بزرگست
و منفعتها در هر دو مانند او منافع خمر با بدنی است یا سود فراوان در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه
درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که زر قمار بر مساکین قسمت کردندی القصه اثم کبیر
در اشتغال بدانهاست و منافع تمام در ترک آنها و گناه خمر و قمار بزرگتر است از نفع آنها
و می پرسند ترا که چه نفقه کنند همان عمرو بن جموح دیگر باره پرسید که دانستم که صدقه بکه میباید
داد اما نمیدانم که چه دهیم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و امام محمد باقر
فرموده که آنچه فاضل آید از قوت سالیانه هم خاتمه احکام اتفاق چنانکه بیان میکنند

خدای تعالی

٨٨

خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی یعنی مهربانی خویش باشد که شما تفکر کنید در کار این سرای
و آن سرای که دل بر دنیا نه بندید و توشه آخرت بر دارید وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ
لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ و می پرسند ترا کیفیت معیشت با یتیمان بگو باصلاح آوردن حال و محافظت
کردن مال ایشان بهتر است از تجنب از ایشان چه بعضی خواهند که قیام بمهمات ایشان ننمایند
و اگر با ایشان در می آمیزند و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید پس ایشان برادران شما اند در برادران
دین چه بعضی را مخالطت نکوشوندی و خدای تعالی میداند تباه کننده مال ایشان از اصلاح دهنده
کار ایشان و اگر خواستی خدای هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بدرستی
که خدای تعالی غالبست و قادر بر اعنات و دانا در آنچه کند وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ
يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى
الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و بزنی مخواهید زنان
مشرکه را تا وقتی که ایمان آرند نزول این وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده بود که زنی مشرکه
بود عناق نام مشرکه او را بزنی بخواهد و نیز در آن اوقات عبدالله بن رواحه کنیزک خود را آزاد
کرده بود و بعد از آن او را بزنی خواسته اما مؤمنه بود و بعضی زنان زبان طعن گشاده که این
رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و فلانه زن مشرکه با مال و جمال است نخواست آیه آمد
که هر آینه کنیزک مؤمنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن
زن بجهت مال و جمال و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک تا وقتی که ایمان آرند و هر آینه بنده
مؤمن بهتر است از مرد آزاد مشرک و اگرچه شما را بشگفت آرد شما را آن مشرک بواسطه
صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی کفر که ارتکاب آن
سبب رسیدن بدوزخ است و خدای تعالی میخواند بر السنه رسل بسوی بهشت و آمرزش
یعنی بعملهای که بدان آمرزیده شوید و به بهشت برسید بتوفیق او و هویدا میکند احکام خود را
از حلال و حرام برای مردمان که ایشان پند گیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا

النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله
یحب التوابین ویحب المتطهرین می پسندد تا از حیض زنان بگو که حیض مکروه است که نفس
آدمی را از آن نفرت باشد پس دوری باشید بکسوره ویا از زنان در حالت حیض ایشان
یعنی اعتزال جوییدا از مجامعت در قبل که آن حرام است نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه و مواکله
نمایید چون یهود و نه آنکه در ملاعبت و مباشرت افراط نمایید چون نصاری که در آن حال مباشرت
و مجامعت میکردند در قبل پس بجهت تاکید معنی باید نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت
مکنید تا وقتی که پاک شوند یعنی خون منقطع گردد و بقرائت یطهرن بتشدید تا وقتی که غسل کنند
بعد از انقطاع دم و قبل از غسل مباشرت مکروه است و بعد از غسل حلال پاک و اقل زمان
حیض سه شبانه روز است متوالی و اکثر آن ده روز پس چون پاک شوند و یا غسل کنند
پس بیایید بدیشان از آنجا که خدای تعالی فرموده است یعنی قبل و محمد حنفیه علیه فرموده که از قبل
نکاح نه از زنا که از فجور بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از نجاسات باطنه
و دیگر دوست دارد پاک کنندگان و پاکیزگان را از نجاسات ظاهره نساؤکم حرث لکم فاتوا
حرثکم انی شئتم وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین
زنان شما موضع کشت شمااند و جنت اولادند پس بیایید بکشت زار خود هر جا که خواهید
اما اولی موضع حرث است نه محل فرث که مکروه است و طبع نیز از آن تنفر دارد و فرا پیش دارید
برای خود یعنی طلب ولد کنید یا قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای تعالی در نفی
امر و مباشرت نهی او و بدانید که شما رسیدگانید بآنچه از پیش می فرستید و مژده ده مؤمنان را
به بهشت ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس والله سمیع علیم
و مگردانید نام خدای را بهانه و مانع در سوگندهای خود را این بود که از شوهر خواهر خود بشر نام
رنجیده بود سوگند بخدا خورد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند حق تعالی این آیه
فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احسان و از آنکه پرهیزید از عقوق
و یا بادیان مکالمه مکنید و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای تعالی شنوا است بسوگند شما
دانا بعزیمه سوگند خورنده لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم





والله غفور حلیم نگیرد خدای تعالی شما را یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود
در سوگندهای شما یعنی بی اختیار بر زبان گذرد بتعجیل یا بطریق عادت نه لا والله بلی والله
و وی را در آن قصد سوگند نباشد و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
منقول است یمینی است و در یمین لغو کفاره و مؤاخذه و لیکن مؤاخذت میکند شما را بآنچه عزم
کنند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفاره در سوره
مائده بیاید ان شاء الله تعالی و خدای تعالی آمرزنده است بنده را یعنی یمین لغو نگیرد و بردبار است
در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر
فان فاؤا فان الله غفور رحیم مر آنان را که سوگند خورند از زنان خود که با ایشان نزدیکی
بوطی مطلق یا زیاده از چهار ماه پس اگر صبر کردند اعتراضی نیست و هرگاه رفع کردند آنزن ا
بحاکم شرع انتظار برد تا چهار ماه است آنگاه حاکم مولی را مخیر سازد میان رجوع و طلاق
پس اگر مدت منقضی شد و طلاق گفت آن رجعیست و اگر چنین نکردند پس اگر باز آیند
یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان بوطی و کفارت بدهند فبها و الا لازم است حاکم را
که مولی را حبس کند و طعام و شراب را بر وی تنگ کند تا یکی از آن دو که طلاق یا رجوع با کفارت است
اختیار کند و اگر بر سوگند ایستاد پس خدای تعالی آمرزنده است مر شکننده سوگند را
مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود وان عزموا الطلاق فان الله
سمیع علیم و اگر عزم کنند طلاق را چنانچه گذشت پس بدرستی که خدای تعالی شنوا است قول مولی
را دانا است بعزم او والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن
ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر و زنان رها کرده بالغه مدخول
بها که حامله نباشند انتظار برند به نفسهای خود تاکید است در انتظار سه طهر که دو حیض در
میان باشد چون در پای سیم شروع کرد عده منقضی شد و حلال نباشد زنان را آنکه بپوشند
آنچه آفریده است خدای تعالی در رحمهای ایشان از طهر و حیض و حمل چه کتمان آن سبب ابطال حق
زوج است پس از زنان روا نباشد اگر هستند که ایمان دارند بخدای تعالی و روز قیامت
وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن
بایشان در زمان تربص یعنی ایام عده رجعیه اند اگر خواهند شوهران بدان رجعت بصلاح
آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان و مر زنان است بر مردان از حقوق
مانند آن حقوق که مرد را است برایشان بخوبی معیشت و حسن معاشرت اما حق زن بر مرد
مهر و نفقه و کسوه و اسکان و عدم اضرار است و حق مرد بر زن فرمان بردن او و ناموس
او را نگاه داشتن و قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهادن و حفظ آب او کردن و حیله
نا کردن در اسقاط حمل و مردان را است بر زنان افزونی و بلندی یا نکه مهر ایشان و نفقه
ایشان و یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعه که سررشته اختیار بدست
رجال است و دیگر باستعداد نبوت و ولایت و کمال عقل و خدای تعالی غالب است عزیز میکردانم
هر دا از فضل می بخشد بر زنان داناست بحکمت حکم میکند رسیدکان الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا
يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ طلاق شرعی
تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق که اگر دو طلاق یا سه طلاق یکدفعه بگوید بدعت است پس در
طلاق رجعی یا خود گرفتنست برجعه یا استیناف عقد اگر عده منقضی شده باشد یا کردن نیکویی
بعضی گویند بطلاق سیم است یا بگذارد که از قید نکاح خلاص شود و آنچه منقول است از امام محمد باقر علیه
و امام جعفر صادق علیه السلام که او را بگذارد تا عده منقضی شود و آن طلاق باین کرده و اصح
قولست زیرا که طلاق بکنایه واقع نمیشود مگر بلفظ صریح و حلال نیست شما را ای مردان که از آنچه
داده اید زنان خود را از مهر و نفقه مگر آنکه دانند مرد و زن آنکه بجای نمی توانند داشت احکام
الهی را در صحبت و معاشرت پس اگر دانستند این احکام که امرا و اعظا بدست شما است آنکه
آن مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن در
در آنچه زن فدا دهد بشوهر و آن خود را باز خرد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع اندازهای خدای تعالی
است که برای مصالح بندگان مقرر کرده پس از اندازه بیرون مروید و هر که از حد و اندازه میرود

پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا
غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر طلاق دهد مرد بعد از دو طلاق زن خود را پس آن زن حلال نباشد
بر آن مرد بعد از طلاق سیم که دو رجعت در میان باشد تا وقتی که بنکاح درآورد شوهر دیگر او را
و زوج ثانی بعقد دوام وطی نماید بقبل در وقتی که بالغ عاقل باشد و این حکم مخصوص است بما عدا
طلاق عده که آن حرام میشود در طلاق نهم حرام ابدی پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی زن را بطوع
نه بکره بعد از مباشرت پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه الخ با یکدیگر رجوع نمایند
بنکاح جدید و مهر بعد از مدت عده شوهر ثانی اگر میدانند یا گمان می برند که بجای دارند احکام
خدای تعالی حق یکدیگر بشناسند و این که گفته شد از تحریم و تحلیل اندازهای احکام خدای است
بیان میکند از برای گروهی که دانند که این از نزد حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا
أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و چون
طلاق دهید زنان را و برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضاء عده ایشان پس نگاه دارید ایشان را
به نیکویی یا رها کنید ایشان را به نیکویی تا عده ایشان منقضی شود و مالک نفس خود شوند و باز
مدارید ایشان را و رجعت مکنید از روی ضرر رسانیدن و ستم کنید برایشان بدرازی مدت
عده و هر که چنین کند ضرر رساند بقبلی یا ... پس ستم کرده است بر نفس خود و خود را
در معرض غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی را بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن
و تهاون منمایید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای خدا را که تکلیف میکرد بر شما خصوصا در
باب مناکحات که چهار حره جمع می توان کردن در عقد دوام و متعه و ملک یمین آنچه خواهند و
دیگر ذکر کنید آنچه را که بر شما فرستاده است از قرآن و احکام آن و وعده و وعید خدای تعالی
پند میدهد شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام
و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزها از اعمال شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ

فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم
یؤمن بالله والیوم الآخر ذلکم ازکی لکم واطهر والله یعلم وانتم لا تعلمون و چون طلاق
دهید زنان را و برسند بانتهای مدت خود شان پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید انکه به نکاح
در آرند شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند چون رضا دهند میان هم دیگر به
نکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت این نهی که کردیم پند داده شوید و هر که باشد
از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی و بروز رستخیز این پند گرفتن شما باز گرفتن منع و اضرار
پاکیزه تر است مر شما را از روی معاشرت چه زن و مرد یکدیگر را دیده اند و شناخته و پاکتر
از انکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر
و شما نمیدانید والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة
وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف این جمله خبر است در معنی امر یعنی باید مادران
که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر انکس که خواهد انکه تمام کند شیر دادن
فرزند را و این اقصی مدت رضاع است و اقل آن بیست و یکماه است و کمتر از آن جور است
بر صبی و بر انکس است که فرزند برای او زاده اند روزی این شیر دهندگان یعنی خورش
ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار
والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک تکلیف کرده نشود هیچ نفسی
مگر آنرا که گنجایش و توانایی آن دارند و نشاید باید که رنج رسانند مادری
فرزند شیرخوار خود را که او را از خود جدا کند و به پدر دهد و باید که رنج رسانیده نشود
مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوه از وی باز نگیرند
باید که ترک نزدیکی نکنند با مادر از جهت خوف حمل و او نیز امتناع ننماید از جهت همین و این قول
از صادقین علیهم السلم منقولست و باید که ضرر رسانیده نشود بفرزند خود که او را در وقت
شیرخوارگی از مادر باز ستانند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از وی
زیاده از خورش و پوشش نطلبند و بر وارث مولود له وقتی که متوفی شود لازم است
مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار فان ارادا فصالا عن تراض

منهما



منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم
ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر پس اگر خواهند پدر و مادر
جدا کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی هر دو یعنی پدر و مادر و
مشورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام که کمتر از دو سال باشد چنانچه مذکور شد
پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ازین جهة و اگر خواهید انکه دایه بگیرید بجهة شیر دادن فرزندان
خود و مادر مانعی باشد از شیر دادن یا نباشد پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن چون
تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید دادن آن بدیشان به نیکویی و خوشخویی بلا مضایقه و
مبالغه و بترسید از خدای تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران و بدانید که خدای تعالی بدانچه میکنید
از رضاع و فصال و استرضاع بیناست والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن
بالمعروف والله بما تعملون خبیر و آنانکه میمیرند از شما و بگذارند زنان باید که زنان ایشان
انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عده ایشان ابعد الاجلین است
از وضع حمل و چهار ماه و ده روز یا کنیزک که عده او دو ماه و پنج روز بود و این حکم عامست
خواه مدخوله و خواه غیر مدخوله صغیره و کبیره و حامل و حایل باشد لیکن از ان حامله انکه
مذکور شد پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر و
وبالی نیست بر شما ای حکام یا ای ورثه در آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن
به نیکویی یعنی موافق شرع و خدای تعالی بانچه شما میکنید از مردان و زنان داناست
ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن
ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی
یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم
و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه چیزی دهید
از برای خواستگاری زنان معتده اما نه معتده رجعیه که او را تعریض و تصریح هر دو
حرام است از اجنبی و تعریض کلامیست که رغبت نکاح از آن فهم شود مثلا بدین وجه که تو از

که توانگر شوهر در نخواهی ماند یا درویش تو زنی می باید یا چون عده بسر آید در خبر کن یا آنکه بپوشید
در تنهای خویش مهید الکه خدای تعالی آنکه شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از
تزویج ولیکن وعده مدهید ایشان را اجلی که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد است
که جماع و وطی وعده مدهید چه آن کلام فحش است خطبه مطلق با آن جایز نیست
مگر آنکه بگویید سخن نیکو بتعریض و اشارت نه بتصریح در عبارت و قصد مکنید
عقد نکاح ایشان را تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی فرض کرده است که آن
عده است بغایت خود و مدت آن منقضی گردد و بدانید آنکه خدای تعالی میداند
آنچه در درونهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید
از عقاب او و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت
بردبار است و بعقوبت تعجیل لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ
أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ اگر طلاق دهید زنان را مادام که مس نکرده باشید
یعنی جماع واقع نشده باشد و باکی نیست طلاق دادن زنان را مادام که فرض نکرده
باشید و نام نبرده از برای ایشان مهری که مقرر است پس طلاق دهید و برخوردار
سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید و این چیز مختلف است باعتبار حال زوج بر توانگر
باندازه توانایی او مثل دابه یا جامه مرتفع یا ده دینار طلا و متوسط پنج دینار یا جامه
متوسط و بر درویش یک دینار طلا یا انگشتری و از صادقین علیهما السلام
این منقولست متاعی بوجهی که سائغ عرفا و شایسته خدای تعالی واجب گردانید متعه
را واجب گردانیده بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ
لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ
وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
و اگر طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه مباشرت کنند و دخول نمایید و بدرستی
که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید

مگر



مگر عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل نه وجه را
که تمام حق را عفو کنند و ولی او را نیست مگر عفو از بعضی حق یا آنکه عفو کند آنکه بدست
اوست عقده نکاح که آن زوج است و اگذارد بدستش که شوهر آنرا و تمام مهر ادا
کند نزدیکتر است به پرهیزکاری از بیداد و فراموش مکنید و یا ترک مگیرید تفضل
را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس بوده و از وصال
من مأیوس شده او را باتمام مهر دلشاد سازم و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن رسیده
و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وجه مهر بگذرم بدرستی که خدای تعالی بدانچه شما
می کنید از جود و فضل بیناست حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا
لِلَّهِ قَانِتِينَ محافظت کنید و ایستادگی نمایید بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود
و حقوق آن تا نماز شما را از ناشایست باز دارد و شرایط محافظت بخصوصیت
بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و بعضی گویند که آن نماز بامداد است که میان سواد
لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیل و دو نماز نهاریست یا از هر طرف او نمازیست
که در ان قصر میکنند و بعضی گویند که نماز پیشین است که در وسط نهار میگذارند
یا اوسط نماز نهاریه است و جمعی دیگر گویند که نماز عصر است و حدیثی درین باب
وارد است و آنرا اوسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد
که در یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین دیگر بهمین وجه و دیگری گوید
نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار و او میان اقل و اکثر واقع شده
یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات
لیلیه بدان باشد یا میان دو نماز است که قصر در ایشان راه نیست و گویند او در
میان نمازها پنهانست مثل شب قدر در میان شبها و اسم اعظم در میان اسماء تا دایم
طالب آن باشند و دیگر او میفرماید که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان
بردار باشید و اصح اقوال آنست که قنوت دعاست در نماز با برداشتن دستها
فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

پس اگر برسید از دشمن پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد یا سواره
نماز کنید در جنگ بهر نوع که ممکن باشد یا چون ایمن شوید شکر گویید خدای را همچنانکه در
آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ
يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و آنانکه وفات
کنند از شما و بگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده می
داشتند و جامهای کهنه می پوشیدند و قاعده زینت و تجمل فرو می گذاشتند اگر از اهل مدر
بودندی در همان خانها با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان جهت او خانه بنا
کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان در تب ساختندی و یکسال از آن
خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه بیرون آمدندی نفقه
ساقط شدی چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه فرمود مردی
طایفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری ماند آنحضرت ترکه او را بولد و والده
قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین فرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند
در این محل این آیه نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند
فرض کرده حق تعالی فرض کردنی برای زنان ایشان نمودادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر
تا یکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال
ایشانرا نفقه نباشد پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما
در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر در آنچیزی که بر وفق شرع باشد
و خدای تعالی غالبست که انتقام کشد از هر که مخالفت امر او کند صواب کار است
در آنچه حکم کند و این حکم منسوخست بآیه عده چهار ماه و ده روز چنانکه گذشت
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و زنان طلاق داده شده را اگر مس
کرده باشید متاعیست که بدان برخوردار شوند بطریق نیکویی و توسط در علو و تقصیر از
غنی و متوسط و فقیر بقدر حال او سزاوار گردانیده است خدای تعالی سزاوار گردانیدنی



بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان و تخصیص متقیان بجهت تشریف
ایشانست كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ همچنانکه این احکام بیان کرده شد
میگرداند خدای تعالی برای شما احکام خود را در آنچه محتاجند شاید که شما عقول خود را
در قبول و تفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ
حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ آیا ندیده ای یعنی ندانسته بنظر تعجب نگاه نکرده بسوی
آنانکه بیرون رفتند از منزلهای خود و سرای خویش و ایشان چند هزار بودند از بنی اسرائیل
گویند که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر
بسلامت ماندند و بعضی ایستادند و اغلب بمردند سال دیگر طاعون معاودت کرد
همه اهل قریه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند
از جهت احتراز کردن از مرگ و بمنازل می رفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند
پس گفت مر ایشانرا خدای تعالی بمیرید در بعضی از تفاسیر آورده اند که خدای تعالی
دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل او بانگ زدند که بمیرید همه
یکبار بمردند با چهارپایان خود و هر دم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمدند اکثر عاجز
گشتند و دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا برگذشتند و مدتی بر ایشان بگذشت
و از ایشان جز استخوان نماند پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بر آن وجه
بوده که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفای موسی علیه السلام بود دیدند اگر اول یوشع بن
نون بود و ثانی کالب بن یوقنا و ثالث حزقیل چون حزقیل را بر آن جانب گذر افتاد
و آن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه از هیبت بدیشان نمودی
نظر رحمت بر ایشان افکن از حق تعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی طبرسی رحمه الله
آورده که گفت احیوا باذن الله زنده شوید بامر خدای تعالی و گویند این دعا خواند
اللهم رب الارواح الفانية ورب الاجساد البالية اسئلك بطاعة الارواح الراجعة
الى اجسادها وبطاعة القبور المنشقة عن اهلها ان تحييهم باحياء المرزوقين يا رب العالمين

آن کلمه را بر زبان رانند حق تعالی ایشان را بر زبان راند در تفسیر طبرسی آورده که عمران بن
اعین از ابی جعفر محمد بن الباقر علیه السلام پرسید که این طایفه که حق تعالی ایشان را
زنده گردانید چنانچه نظر مردم بر ایشان افتاد و دیگر مرا اینها باز که ساکن شدند در
خانها و طعام خوردند و مکث کردند آنحضرت فرمود بلکه رد فرمود و باز گردانید ایشان را
تا در خانها ساکن شدند و طعام خوردند و نکاح کردند و مکث نمودند در دنیا آنچه
خدای تعالی خواست بعد از ان بعد از ان باجال خود مردند بدرستی که خدای تعالی هر آینه
خداوند فضل و رحمت است بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان سپاسداری نمیکنند
خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه میدیدند و فرمان حق تعالی را گردن ننهادند شما ای مسلمانان
عبرت گیرند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و کارزار کنید در راه خدای
تعالی برای آشکارا گردانیدن دین حق و بدانید که خدای تعالی شنواست قول متخلفان را
از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک میجویند و داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد یعنی بندگان خدا را در راه او اگر وام خواهند وام دادنی
نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد یا خالصا لوجه الله باشد
و در حدیث صحیح وارد شده که ثواب قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است و بر این
تقدیر مضاف محذوف باشد و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست مراد از قرض صدقه است
تشبیه کرده صدقه فی سبیل الله را در لزوم جزا بوام که اعطای عوض در ان لازم است
چه آن عملیست که موجب ثواب است و دیگر آنکه اصل قرض قطع است و آن قطعه است
که از مال جدا میکنند و میدهند تا عوض آن بستانند چه حق تعالی از احتیاج منزه است
پس غرض از این آنست که عملی کنید که مستوجب ثواب شوید که ثواب عوض آن عمل باشد
و اجر از و خواهید نه از غیر او پس تا خدای تعالی مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده
سازد اجر آن قرض را از برای او ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را
بیرون از حد شمار تصور کنند چنانچه شیخ مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید



در جمل حدیث آورده که ابو ایوب خزاز گفت که من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که میفرمود که چون آیه کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا نازل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که بار خدایا زیاده گردان از برای من پس نازل شد بعد از ان این آیه وافیه که مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا باز آنحضرت فرمود که خدایا زیاده کن برای من پس نازل شد پس
این آیه سه نزول یافت پس آنحضرت معلوم فرمود که بسیار از خدای تعالی بشمار در نیاید
و آخر ندارد و پس عملی که از برای خدای تعالی کنند جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد
و این آیه که نازل شد جهود بطعنه گفتند که خدای تعالی چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد و چون
اهل ایمان بوعده حق سبحانه واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو
الدحداح انصاری و نام او عمرو بن الدحداح بود پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی
این قرض را از ما می طلبد حضرت فرمود بلی میخواهد که شما را بواسطه آن به بهشت برد
ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرما بستانست و بهترین آنها حنیبه نام دارد
اگر آنرا قرض دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که من ضامن میشوم که حق تعالی دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی فرماید
گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند آنحضرت
فرمود که چنین باشد پس دست مبارک رسول صلعم گرفت و حنیبه را در راه حق تعالی
صدقه کرد و فی الحال بخرما ستان آمده و فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این
حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندین بستانم و تو و کودکان با من باشید
ام الدحداح گفت خوش سودا ست بارک الله فیما اشتریت و آنحضرت در باره او
فرمود که کَمْ مِنْ عَذْقٍ دَوَّاحٍ وَدَارٍ فَيَّاحٍ فِي الْجَنَّةِ لِأَبِي الدَّحْدَاحِ یعنی بسیار از اشجار
نخله یعنی پر درخت و خانهای خوش هوای پر زینت در جنت خواهد بود از برای
ابی الدحداح با دیگر کرامت و خدای تعالی فراخ میگرداند و تنگ میکند روزی بر بعضی بحسب
و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قبض
بقدر منفعت و مصلحت ایشان در دنیا و بسوی پادشاه حق باز گردانیده خواهید شد

دیگر املاق نیکفته که فرامی گیرد از اغنیا تا دهند که بستانند از او ست دست بر فوق
نهند و بسط میکنند بر فقرا اما آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض او ست تا دیده
شهود اغنیا جز وی نه بینند و باسط او ست تا بعد بصیرت فقرا جز وی [illegible] نکنند
أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا
نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا
إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد به خبر
جمعی از اشراف و ارباب رای فرزندان یعقوب ع از وفات موسی ع چون گفتند
این بزرگان مر پیغمبری را که بود مر ایشان را و آن بقول اصح اشمویل بود که حق تعالی او را بعد
از الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند یوشع بن نون بن افراثیم بن یوسف بن یعقوب
یا شمعون بن صفیه که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و ما از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام
اول مرویست و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای برانگیز از برای یعنی تعیین کن
از جهت ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او
و ایشان عمالقه بودند از نتیجه عاد که همیشه بت می پرستیدند و ترک می ورزیدند و با بنی
اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و ایشان را
ملکی و کار فرمایی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد
توانند کرد گفت آن پیغمبر هیچ شاید ار شما چون فرض کرده شود بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین الخ شما متقاعد نمیشد گفتند چیست ما را و چه بر آن داریم که قتال نکنیم در راه
خدای تعالی و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود و از پسران خود یعنی
ما را مهجور ساخته اند از ایشان و در خبر است [illegible] که جالوت از ابنیاء ملوک ایشان چهار
صد و چهل تن اسیر گرفته بودند و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان
سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد
بر ایشان کارزار با اعادی برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی از ایشان





وایشان سیصد و سیزده تن بودند و خدای تعالی داناست بستمکاران که ایشان از
جهاد تخلف ورزیدند و چون اشمویل با ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید
جواب دادند از حق تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین کند حق تعالی
ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود هر که بمنزل تو آید و روغن در ظرف
غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است
اشمویل در آمد و این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او در آمد
و آمد شد نگاه نمودند برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد
تا روزی مردی سقائی یا دباغی که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را
طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد الی الآن دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا
با قامت او مساوی افتاد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا
أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای تعالی
بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی و فرمان روایی گفتند قوم از روی
استبعاد که چگونه باشد او را دست مر طالوت را پادشاهی بر ما و ما سزاوارتریم
بپادشاهی که از سبط یهودائیم او از سبط بنیامین است زیرا که نبوت در سبط
لاوی بن یعقوب بود که موسی و هارون از آن سبط اند و پادشاهی و سلطنت
در سبط یهودا بود که داود و سلیمان از آن سبط اند و در سبط بنیامین نه
نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبطی که مملکت نیست مردی دباغ یا سقا
یا مکاری استبعاد ایشان از دو وجه بود یکی اینکه مذکور شد و دیگری آنکه او را عطا
نکرده اند [illegible] یعنی اگر از نسبت نسب عاریست [illegible] غنی
که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد پیغمبر
ایشان [illegible] ایشان را از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که

بدرستی که برگزید خدای تعالی او را بر شما و سلطنت داد کسی را نرسد که بر حکم الهی اعتراض کند
دوم آنکه افزونی داد او را و کشادگی و بسیاری در علم و دانش با مر حرب و سپاهی
و تدبیر ممالک و عساکر و بنمود داود را در بین که طالوت مرد نمایند و با جمال بود و بیک
سر و گردن از اهل زمان خود زیاده تر نمودی چون ایشان طعن می نمودند در وی بنقصان
جاه و مال حق تعالی مقابله فرمود داود را بوصف علم و قدرت چه مناسبت آنها زیاده است
در استحقاق ملک را از نسب و مال زیرا که علم و قدرت از کمالات حاصل اند موجب
آثار اند و جاه و مال دو امر منفصل اند از ذات انسان و این هر دو در معرض هلاک
و زوال اند بخلاف آن دو که ممکن نیست سلب آن از انسان و بعلم و قدرت متوسل می
توان شد در جاه و مال و بعکس بی قیل و قال سیم آنکه خدای تعالی که مالک ملک است
علی الاطلاق میدهد ملک خود را هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست
پس کی را چون و چرا رسد چهارم آنکه خدای تعالی بسیار فضل است در دادن و تمام
اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد داناست باستحقاق کی را که او را برمی گزیند پس اسباب
رزق و ابواب و اسباب سلطنت بر وی خواهد گشود دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب
ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید
تا او بما را بزمان داری و هواخواهی رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای تعالی درخواست
و حق تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وگفت و اشموئیل بایشان بدرستی که نشانه
پادشاهی طالوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود از چوب
شمشاد و طلا اندود که سه ذرع در دو ذرع بود در طول و عرض و صور همه انبیا علیهم السلام
در آن منقوش در وی سکینه آیت از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما
در آن باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو شعله
افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست

کروی



که روی او شبیه بروی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون
آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را منهزم ساختی
والله اعلم همیشه بنی اسرائیل تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی و دیگر درین
تابوت باقی چیزیست از آنچه بگذاشته است موسی و هرون که مراد آل نعلین ایشانست
چه در داب عرب هست که آل گویند و نفس او خواهند و آنکه از موسی و هرون در آن تابوت
مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هرون و پاره ترانجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزه
الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر
موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند
و حق تعالی فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند چنانچه فرمود تحمله
الملائکة آن تابوت را و بشما آرند بدرستی که در رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتیست
شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اگر هستید باوردارندگان پس بنی اسرائیل
بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشته و تهیه مقاتله جالوت نمودند هفتاد هزار
مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ
بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ
مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ
كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آن زمان که بیرون
آمد طالوت بزبان اشموئیل از شهر ایلیا با آن لشکرهای ساخته گفت طالوت بالهام اشموئیل
یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شما است درین هوای گرم بجویی از آب
که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید پس هر که بیاشامد ازین جوی
پس از اتباع من نیست و هر که نخورد و نیاشامد پس او از منست یعنی پیرو من باشد
هر که آب بخورد مگر آنکسی که بردارد کفی آب بدست خود و آورده اند که حق تعالی بقدرت
کامله حوض جوی آب در ره ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا بتشنگی غالب

بدان جوی رسیدند پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندکی از ایشان که سیصد و
سیزده تن بودند چنانچه گذشت که بیک کف آب اختصار کردند و همه از آن غرفه سیراب
شدند و همه مطهرهای ایشان از تتمه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند
لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر آشامیدند خوردند
تشنه تر گشتند و بر کنار جو بماندند بلشکر ملاقات نکردند و این قصه مشابهتی بحال اهل
دنیا دارد که قوم طالوت بمثابه سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده
و آن اندک‌اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بدان بیارامد و زیاده از آن
که ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقا حرص گرفتار شده هر چند بیشتر
بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد و چنین کس بر لب نهر دنیا مانده
از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود
یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق تعالی او را بتوب
خویش بهره ور گرداند و از روی معنی بنوازد و فیروز سازد و چون عبور کرد و بگذشت
طالوت و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نمودند بگذشتند با او گفتند
آن دیگران که خلاف کرده عبور نمودند بودند نیست توانایی ما را امروز بجالوت و لشکرهای او و قولی
آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از آن جوی بگذشتند و از آن چهار هزار
که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد و سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت
تن ترسان و بددل شدند گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم گفتند آنان که بیقین
میدانستند که ایشان ملاقات کننده اند یعنی بینند جزا دادن خدای تعالی ایشان را
و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری از گروه اندک مؤمنان
که غالب شده بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و مددکاری خدای تعالی
و خدای تعالی با صبر کنندگانست بتایید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و ... بر طرف
نهر ماندند بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف کشیدند و آن
لشکر بقول صاحب تبصیر هشتصد هزار سوار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت

نیز



نیز بخودی مردی عظیم الجثه شدید الشوکه بود و در بعضی از تفاسیر مذکور است که سلاح او
هزار رطل آهنین بوده و از جمله خودی که بر سر می‌نهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا
لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند از برای جالوت
و لشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است
از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما اضافه کن و نگاهدار و ثابت دار قدمهای ما را در
میدان حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ
جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ پس شکستند و هزیمت کردند
مؤمنان کافران را باعانت و توفیق خدای تعالی چه صبر و ثبات قدم در معرکه موجب
ظفر و نصرت است غالبا و در نهج البلاغه وارد شده که در روز جمل چون امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه رایت نصرت آیت را بمحمد حنفیه رضوان الله علیه داده آداب
حرب را بوی تعلیم کرد که تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ
تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ارْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغُضَّ بَصَرَكَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى
فرمود یعنی کوه اگر از جا رود تو از جا مرو و بگزین دندان را بر دندان خود و بعاریت بده
بخدای تعالی استخوان سر را که مشتمل است بر دماغ میخ ساز در زمین قدم خود را بینداز
از بصر خود را بر نهایت قوم تا بدانی که چه کسی می آیند و فرو خوابان چشم خود را بعد
از گشادن آن که علامت ثبات است و کشیدن به برق شمشیرهای بسیار و نظر نترسی
و بدانکه نصرت از خدای تعالیست غرض که صبر و ثبات قدم می باید تا نصرت
میسر شود و القصه بجنگ داود و بنی اسرائیل با جالوت در باب سنگ فلاخن و طبرسی رحمه الله
در تفسیر آورده که علی بن ابراهیم بن هاشم رحمهم الله روایت کرده از ابی جعفر
محمد الباقر و ابی عبد الله جعفر الصادق علیهما السلام که ایشان فرمودند که حق تعالی
وحی فرستاد به پیغمبران وقت که جالوت را خواهد کشت کسی که درع موسی بر قد او
راست باشد و او مردی باشد از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا

راعی باشد و ایشان را دو پسر بود کوچکتر ایشان داود بود وقتی که حق تعالی طالوت
را بآنکه جهت پادشاهی او جمع میکرد لشکر را بجهة حرب جالوت فرستاد به نزد
ایشا که او با پسرانش حاضر شود و عمر که ایشا آمد با نه پسر هر یک از ایشان درع موسی
می پوشانیدند بالای یکدام راست نمی آمد طالوت گفت با ایشا که دیگر ترا فرزندست
گفت یکی دیگر هست کوچکتر ایشان که برای رعایت گوسفندان گذاشته ام گفت بوی
و بیار چون فرستاد در آمدن با وی فلاخنی بود در راه سه سنگ فیروزه با وی بسخن آمدند
با ما الهی که بر دار ما را اگر بکار تو خواهیم آمد آنها بر داشته چون بلشکر رسید درع موسی بر
قامت او درست آمد و او جوان شجاع قوی بود بعد از آنکه بار قتال اشتغال یافت
داود در مقابل جالوت آمد و یک سنگ انداخت در میمنه لشکر او و بهزیمت فرستاد
و یکی دیگر بمیسره لشکر انداخت و ایشانرا پریشان ساخت و جالوت بر فیلی سوار بود
و بر سرش تاجی بود که بر موضع پیشانیش در شاهوار نشانیده بود که بغایت درخشان
بود داود سنگ دیگر زد بر موضع در او که از آن طرف پریدن رفت و قوتش
پریشان شد از فیل افتاد و جان بداد و این سنگ بر بسیاری از لشکریان خورد و
بقتل آورد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را
در پادشاهی شریک کرداند پس دختر خود را بداود داد و نصف مملکت با وی گذاشت
و آخر تمام مملکت بدو رسید گویند میان این دو صورت یا فتح داود و مملکت و نبوت
را هفت سال بود چنانکه فرمود و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت
پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و بیاموزانید او را از آنچه خواست و آن
علمی است که پیغمبر از ابجا آید و گویند که صنعت زره گری بود و دانستن زبان مرغان
وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
و اگر نه خدای تعالی باز داشته باشد مردم را بعضی از آن بعضی یعنی اگر دفع نکردی خدای
شر مشرکان بسبب جهاد کنندگان هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی
و لیکن خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است بر عالمیان تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

وانک



وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ این قصها که در معجزات واضحات بود نشانهای قدرت خداوند است
که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بدرستی بر وجهی که مطابق واقع است
و اهل کتاب علم میدارند و بدرستی که تو هر آینه از جمله فرستادگانی بخلق
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ
مَا اقْتَتَلُوا وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور
شدند افزونی دادیم بعضی از ایشان را بخصایص بر بعضی دیگر از ایشان پیغمبران کس بود که
خدای تعالی با وی سخن گفتی بی واسطه چون آدم علیه السلام که فرمود که یا آدم اسکن انت
وزوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
که فرمود که فاوحی الی عبده ما اوحی و بر داشت بعضی از ایشان را بپایهای بلند و تفاوت
این جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بسوی بعضی از آدمیان بودند و بعضی را که
ایشان را بتمام زمره انسان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلعم و دیگر آنکه وحی را در
خواب پیغمبری داده اند و بعضی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از بعضی پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله وسلم که مفضل است بر انبیا علیهم السلام بفضایل بیکران و خصایص بی
پایان از آن جمله او را رحمت عالمیان ساخت که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
و قرین کردانید نام نامی خود را با نام بزرگوار او در اذان و اقامت و در تشهد و
خطبه و غیر ذلک و طاعت او را بطاعت خود که من یطع الرسول فقد اطاع الله و بیعت
او را ببیعت خود که إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ و عزت او را بعزت خود که
وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ و رضای او را برضای خود که وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ و
و اجابت او را باجابت خود که یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول و محبت
او را بمحبت خود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و دیگر معجزات آنحضرت
که تعداد آن از هزار است و دیگر انبیا را درین مرتبه نبوده معجزه ایشان که یکی از آن قرآن

مجید است و او خود مشتمل است بر دو هزار معجزه بلکه زیاده که ایشان معارضه و تحدی بیک
سوره از سورهای قرآنی نتوانستند نمود مثل الکوثر که سه آیه است و هر سه آیه از جهت
معارضه و تحدی دارد و پس آن معجزها شد برابر و دیگر آنکه معجزه قرآنی باقی خواهد بود
بر صحیفه روزگار تا قیام قیامت مع هذا اقتدار آن از جنس الحرفیست که باقی نمی ماند و
زمان که آن حروف و اصوات است و معجزهای دیگر انبیا منقطع و منقرض شد با وجود آنکه از
جنس چیزی بود که ممکن بود که مدت طویله باقی ماند و دیگر بسیاری از اخلاق حمیده
و خصال مرضیه در آن حضرت مجتمع بود که در دیگران از ایشان متفرق بود و اِنَّكَ
لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ اشارت بدین معنی است و دیگر شرع و دین او ناسخ جمیع شرایع
و ادیان است و به همه خلایق مبعوث است که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ
و بمقتضای كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ هرگاه تابع افضل باشد بطریق اولی
که متبوع افضل خواهد بود و دیگر بواسطه تعظیم حق تعالی او را در قرآن باسم ندا نفرمود
بخلاف دیگر انبیا که فرموده که یا آدم و یا نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و ندا آنحضرت
به یا ایها الرسول و یا ایها النبی فرموده و اسم صریح بغیر ندا ذکر کرده تا قرآن از برکت
نام مبارکش خالی نباشد و دیگر اولاد و نسل پاکیزه طاهره زکیه کرامت فرموده که خود به
طهارت ایشان شهادت نموده که إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و وصی او افضل و اشرف اوصیاست که علی مرتضاست که زوج
سیدة النساء فاطمه زهراست و پدر امام دو حسن و حسین است که بهترین جوانان اهل
بهشت اند و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بهترین اهل زمین اند که متصف اند
بصفت اهل عصمت و طهارت و امامت و فضیلت و خرق عادات و غیر ذلک من الصفات
و حضرت رسالت صلعم فرموده که هر پیغمبری که بوده ذریت او از صلب او بوده الا ذریت
من که از صلب علی ابن ابی طالب است و او بمنزله نفس رسول الله است چنانچه در آیه مباهله
ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و دلایل افضلیت آنحضرت بیحد و غایت است باجماع
جمیع امت و حق تعالی فرمود که دادیم عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا





چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی و قوت دادیم او را بجان پاک که جبرئیل در وجود
داد اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل الجاء کارزار نکردندی بواسطه اختلاف آنکه از پس
انبیا بودند از پس آنکه آمد بایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و لیکن اختلاف
کردند پس از این امتان کسی بود که بگرویدند یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیدند و ملازم دین پیغمبر خود
شدند و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نمود و طریق حق را بگذاشت چون بعض
یهود و نصاریست که بعد از موسی و عیسی از دین ایشان برگشتند و منحرف شدند مانند
معاندان زمان اسلام که بعد از پیغمبر صلعم عناد و مخالفت پیشه کردند و از دین او برگشتند و روی
گردانیدند و شایسته تیر بعد و خذلان و مستوجب حرمان شدند و اگر خواستی خدای
تعالی مشیت الجائی تکلیف اختلاف نکردندی فی لغت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر
مسببست و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است
و لیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد یعنی جزا میدهد آنچه میخواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و
هدایت نظر باعمال نیک و بد بندگان یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ
ای آنکسانی که گرویده اید نفقه کنید از آنچه شما را عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید
پیش از آنکه بیاید روزی که از هول و هیبت آن روز خرید و فروخت نباشد تا کسی خود را
از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود
بوقت حلول عذاب و ناگرویدگان ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از
مستحق یا ظالم اند بوضع عبادت در غیر موضعش بعضی گفته اند که عبدالله فرموده که
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و نفرمود که وَالظَّالِمُونَ هُمُ الْكَافِرُونَ و الا کار مشکل می
بود اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ والارض
خدای تعالی سزاوار پرستش اوست هیچ معبودی نیست در وجود خلق را که او کمال

عبادت او را ثابت است زنده پیش از همه مردگان و زنده بعد از فنای ایشان
پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات فرا نمیگیرد او را نعاس
خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند و نه خواب که برکرد حواس ظاهر است
مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین از کاینات
سفلیه کیست آنکس که او را درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان نزدیک او
روز قیامت کسی را مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد میداند خدای تعالی
آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این جهان و آنچه خواهد بود از پس
ایشان از کارهای آن جهان و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بدانچه
او خواهد که بدان محیط شوند فرا رسیده است و گنجایش یافته کرسی او که زیر عرش است
و زیر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه در آنست و تمام زمین
و آنچه بر آنست و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام چنین روایت است و اصبغ بن
نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست
از مخلوق در جوف کرسی است و چهار ملک او را برمیدارند بامر الهی و او را در رنج
نیفکند و بر او گران نیاید نگاه داشتن آسمان و زمین اوست برتر از حد اوهام بزرگتر
از اندیشه افهام این آیه شریفترین آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده است که این
آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدای تعالی را نزد پایه عرش و ثعلبی روایت کرده از
عبد الله بن عمر که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود با امیر المؤمنین ع
که یا علی سید البشر آدم است و سید عرب محمد است و این نه فخر است و در حدیث دیگر
وارد است که سید بشر محمد است و سید عرب علی است و سید فرس سلمان و سید
روم صهیب و سید حبشه بلال و سید جبال طور و سید شجر سدره و سید شهور ماههای
حرام که رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن
و سید قرآن البقره و سید البقره آیة الکرسی یا علی بدرستی که در وی پنجاه کلمه است که در
هر کلمه پنجاه برکت است و در روایت از ابی جعفر محمد الباقر ع که فرمود که هرکه یکبار

آیه



۱۰ آیة الکرسی را بخواند حق تعالی بگرداند از وی هزار مکروه را از مکاره دنیا و هزار مکروه از
مکاره آخرت که آسانتر مکاره دنیا فقر باشد و از آن آخرت عذاب قبر و خواص و فضایل
قرائت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ هیچ اکراهی
نیست در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از
یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند
حکم این آیه با آیه قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول ننمودند با دیگران
قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت
ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان را با او مصاحبت نموده بافسون و افسانه
او مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین
از حضرت رسالت صلعم دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه باز راه شرع باز
آرد این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین متدین شده است بدرستی که روشن
شده راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد و
یعنی بگرود و آنکه می پرستند جز خدای تعالی چون شیطان و خواهش نفسانی و خواه بتان و
کاهنان و هر که بگرود بخدای پس بدرستی که چنگ در زد و بدست آویز محکم که آن است
باتباع طریق محمد و آل او صلعم که این سبب توفیق است در بدایت و موجب سعادت است
در نهایت و این عروه ایست که هیچ انقطاع و انفصالی نیست مر آن را و خدای تعالی شنونده است
قول کسی را که متوسل است بعروه وثقی و داناست به نیت خالص متمسک بدان عروه
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
خدای تعالی دوست آنکسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمود یا
بصراط مستقیم و دین قویم بیرون می آرد ایشان را از تاریکیهای کفر و ضلالت و نفی لغت
بروشنایی ایمان و هدایت و موافقت یا از شبهات بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت

نفس نبود ودل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وآنانکه حق پوشیدند خواه یهود
ونصاری ومرتد وغیر اینها از مخالفان ومعاندان دوستان ایشان طاغوت اند
یهود را کعب الاشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان وبت پرستان را اصنام و
آلهه باطله واهل ارتداد را شیاطین واهل خلاف ونفاق را توابعیت قریش این معاندان
وبتان ودیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را
از ایمان میثاقی بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن یا مرتدان ومخالفان را
از اقرار بکفر آن گروه یعنی کافران ومخالفان با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخند
ایشان در آتش جاوید ماندگانند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ
الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ
يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا ندیدی و به بصر بصیرت نگاه نکردی بسوی آنکس که از روی عناد
حجت جست ومخاصمت کرد با ابرهیم ع در دین خدای یا اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او واین چنین در آن وقت که داده بود خدای تعالی او را پادشاهی
یا این جرأت وی در آن برای آن نمود که خدای تعالی ملک بوی ارزانی داشت واو دست
بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان برکرد واین مجادل نمرود
بن کنعان بود که اول آنکس بود که علم تکبر وتجبر افراشته وادعای ربوبیت کرده وهمه
روی زمین در تصرف داشت وآن وقت که ابرهیم ع بتان را شکست ونمرود ارکان
دولت نزد وی بسوختن او قرار دادند یا بعد از القای او با آتش که بر وی سرد
شده بود واین قول از ابی عبد الله علیه السلم منقولست نمرود گفت که او را بیارید چون
او را حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست در بنیاد مناظره کرد
آن وقت که گفت ابرهیم در جواب سخن او فرمود که پروردگار من آنکسیست که از
روی قدرت زنده میگرداند واز عدم بوجود می آورد و میمیراند واز منزل حیات بدار
فنا می برد گفت نمرود من هم زنده میکنم و می میرانم پس زندانی دو واجب القتل را بگرفت





رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید وآزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم
ودیگر بیگناهی را طلبید وبقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرتد
طاغی بود که مراد احیا بعفو است واماتت بقتل ونمیدانست که احیا واماتت خلق حیات
وموت است در اجساد وآن جز کار قادر حکیم نباشد یا میدانست ودر حضار مجلس خود
تلبیس میکرد ولاجرم ابرهیم ع بحجتی روشنتر انتقال نمود و گفت ابرهیم پس بدرستی
که خدای تع می آورد آفتاب را هر روز از افق که محل طلوع اوست پس تو بیار آنرا از
جایی که محل غروب اوست پس مبهوت گردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی
نمرود ملعون وحجت او منقطع گشت وخدای تعالی راه نماید بطریق احتجاج کرده
ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ
بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ
لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ
قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این سخن مترتب بر اول است آیا ندیدی قصه
محاجه ابرهیم وندیدی مثل آنکس که او بگذشت بدهی وآن ده افتاده بود بر سقفهای
خود یعنی اول سقفهای آن ده ساقط شده بود پس دیوارها بر آن سقفها افتاده
واین نوع نهایت خرابیست وگویند گذرنده برین ده خراب ارمیا بود یا خضر
اما اشهر آنست که عزیر بود واین از ابی عبد الله نیز مرویست وعزیر توریة یاد داشت
واز اکابر اخیار بود که بخت النصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته
ببابل آورد وخدای تعالی او را از قید کفار خلاصی داد وعزیر بجانب بیت المقدس توجه نموده
بقریه رسید آبادی بهی عیب که بر دو فرسخی ایلیا بود در رسید بموضعی پس ویران دید
با درختان آن ده میوه دار بود قدری انجیر بچید ومقداری انگور را باز کرده در سایه
دیواری قرار گرفت انجیر چند بخورد وباقی در سله نهاد وانگور بفشرد وماده بیاشامید
وبقیه که بود در ظرف کرد ودراز گوش را در پیش خود ببست وتکیه بر دیوار کرده

کرده و دران ده می گذشت چون ده را بغایت خراب دید گفت چگونه و بر چه وجه زنده گرداند
این ده را خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد از خرابی او و اهل او را بچه کیفیت زنده
گرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا
می نمود پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این تامل و تفکر صد سال و خر او نیز بمرد پس زنده
گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود و طبرسی رحمه الله نقل میکند از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که عزیر در ان وقت که از مردم خود جدا می شد زن او آبستن بود و عزیر را پنجاه
سال بود و بعد از ان چون حق تعالی او را بمیرانید صد سال و زنده ساخت بهمان سان که در ان
وقت او را پسری شده بود و درین وقت صد سال داشت و عزیر را پنجاه سال بود و این
نوع دیگر از اعجاز است و در خبر است که حق تعالی او را طعام و شراب داد و دیر انید
و چشم او را نیز از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بگذشت بخت النصر هلاک
شد حق تعالی توشک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال
بحال عمارت باز آورد و این ده را از انچه بیشتر بود آبادان تر ساخت پس عزیر را زنده
گردانید گفته اند که او را هنگام چاشت بمیرانید و در ان روز که زنده شد هنوز آفتاب
غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید
گفت مر او را که اینجا چند وقت ایستاده درنگ کردی گفت عزیر درنگ کردم اینجا روزی
و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت یا پاره از روزی گفت آن فرشته که نه چنانست
که تو گمان بردی بلکه درنگ کرده اینجا صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود
آمده در نگریست او ضیاع آن مردم و ایرنهی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر بار ملائکه گفتند
پس نگاه کن بسوی طعام خود یعنی انجیری که در سله نهاده بودی و بنگر شراب خویش یعنی
شیره انگور که در خیک ریخته بودی که هیچ تغیر نکرده آن عصیره و درنگر بسوی دراز
گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا استخوانها متفرق شده الخ خطاب رسید که
ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و دیگر گردانیدیم
ترا نشانه و عبرتی از مردمان که در حشر احیا شک دارند نگاه کن بسوی استخوانهای

حمار



حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت چگونه آنها را حرکت میدهیم و بعضی را بر بالای بعضی
مرکب می سازیم پس می پوشانیم آن استخوانها را گوشت عزیر در ان استخوانها
می نگریست ندایی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق جمع شوید بقدرت
کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدان سمت شود یافت و جان بجسدش دره
فی الحال بر جست و نوحه زدن آغاز کرد پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت
الهی در احیا موتی بطریق معاینه گفت میدانم حال بعیان چنانکه دانسته بودم قبل ازین
باستدلال و برهان که خدای تعالی به همه چیز از احیا و امات توانا است پس عزیر بمیان قوم
خود شد و پیران قبیله او را بشناختند و گویند کی او را نشناختند و امتحان کردند تورات
از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که کتب ایشان سوخته بودند و بخت النصر چهل هزار
کس را بقتل آورده بود و توریتی را در جایی دفن کرده بودند چون بیرون آوردند
با آن توریة که او املا کرده بود موافق بود بی زیاده و نقصان ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي
كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ
إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾
و یاد کن آنرا که ابراهیم علیه السلام گفت ای پروردگار من بنمای بقدرت کامله خود که چگونه
زنده میکردانی مردگان را و سوال شهود برای کیفیت احیا فرموده نه انکه او را در اصل احیا
شبهه بود گفت خدای تعالی آیا تو ایمان نیاوردی که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی
ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امات و بارها گفته بودی
که رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام
و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه و چگونگی آن و چون احیا
متنوع می باشد و ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیای خلق بعد از فوت
وجود دیگر است و آن نیز می تواند بود در خواست نمود که بمن بنما که احیا بکدام نوع
میکنی بی واسطه یا بواسطه تا چون مرا علم حاصل آید دل من از ان دانش آرامش پذیرد
یا میخواست بعد از انکه عالم بود بر احیا و امات حق بطریق استدلال و برهان بروجه مشاهده

وعیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده‌اند که ابلیس بر لب دریایی میگذشت نظرش بر
مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هریک از وی پاره‌ای می‌ربودند
ابلیس لعین با خود گفت دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکبار گران طبع را فریب
می‌توان داد که آخر این اجزای متفرقه از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای
نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق تعالی فرستاد بخلیل علیه السلام که بکنار فلان دریا
رو که دشمن من دام مکر گسترده و سررشته زرقی بدست آورده و میخواهد که جمعی
را بقید پریشانی دراره خلیل آمد و ابلیس متحیروار شبهه خود القا کرد ابرهیم فرمود
که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای وجود آورده بود قادرست
که دیگر باره از ذرات متفرقه بساحت جمعیت رساند پس ابرهیم علیه السلام بزبان سوال بگشاد
که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان
تمام یابد و از ابی عبدالله جعفر علیه السلم نیز این مرویست گفت خدای اگر خواهد این حالی
آرزو داری پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و از ابی عبدالله منقولست که آن کبوتر و خروس
و زاغ و طاووس بود پس جمع کن ایشانرا بسوی خود یعنی بر دست خود بر شکل و هیات
ایشان نیکو تامل نمای و دقیقه چند هریک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن
بر تو مشتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر یعنی بعد از آنکه پاره پاره
کرده باشی سرهای ایشانرا نگاهدار پس وضع کن بر سر کوهی که ممکن باشد که جزوی
از آنها بروی توانی نهاد و چه قسمت این بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل اراده عام و
اراده خاص است مخصص آنست که هر کوهی که نزدیکتر باشد و توانی جزو از ابی عبدالله
مروی ده کوه است که فرموده که جزو از این مرغان متفرق شده با هم آمیخته پاره بخوان
این مرغانرا بنامهای ایشان تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و می شتابند شتافتنی
و بدان از روی یقین بدرستی که خدای تعالی غالبست عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی محکم
کارست در هرچه می‌سازد القصه ابرهیم مرغانرا ذبح کرده اجزا و اخلاط و لحوم و دماء
و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر برآمیخت و گفته‌اند
در



در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر ده کوه نهاد و سرهای ایشان
بدست گرفت آواز داد که ای کبوتر و ای طاووس و ای زاغ و ای خروس بیایید
بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای هریک از دیگری منفصل شده
و با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شده بسوی سرهای خود بر زمین دویدن
گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم
آن می باشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند و بخیال میرسد که شاید پاهای ایشان درست
نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره بکیفیت مرغی را و بودن در دویدن بیشترست
از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها در پیش پای ابرهیم علیه السلام می دویدند و از پای
پرواز نموده بسرهای خود که در دست ابرهیم بود متصل می‌شدند آورده‌اند که هر که
خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را بتیغ عبادت
دریافت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند
و ایشانرا بدواعیه شرع و عقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته‌اند
که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر را که هوسناک و مردم مستانس است بکشی
و رشته الفت از خلق ببری و خروس را که بمواده مایل شهوتست ذبح کنی و خود را از بند
شهوت باز رهانی و زاغ که منبع حرص است بقتل آوری و صفت حرص [illegible] و طاووس را
که مجمع زینت است سر بر داری و دیده همت از آرایش دنیا فرو بندی که هر که بتیغ مجاهده این
چهار صفت را ذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع
ارکان اربعه در آدم پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه
آتشی است دویم داعیه شهوت که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست
چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است در کشف الغمه آورده روایت از یونس بن ظبیان
که او گفت که من نزد ابی عبدالله جعفر علیه السلام بودم با جمع دیگر گفتم یا رسول الله حق تعالی گفته
ابرهیم را که فرا گیر چهار مرغ را پس جمع کن ایشانرا بسوی خود آیا از اجناس مختلفه
بودند یا از یک جنس بودند آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که بنمایم بشما مثل آن گفتم نعم چهار

مرغ را بنام او طلبید اما پای خود بدست او ماند است همه اجزا حاضر شدند فرمود تا همچنان
ذبح کردند و پر و موهاشان کندند و پاره پاره کردند و با هم کوفتند و مخلوط ساختند
پس هر یک را بدست مبارک گرفت و هر یک را طلبید بسوی سرهای خود آمدند و
بآنها متصل شدند و بخواسته بنیاد پرواز کردند این قصه بعینه از آن حضرت بظهور آمد
مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ
مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنکسانی که بی شایبه
غرض و شوائب عوض بیرون میکنند و صرف می نمایند اموال خود را در راه خدای تعالی
بر غازیان و مجاهدان بلکه همه ابواب البر همچو مثل حبه ایست که در زمین پاک طیب بکارند
و آن دانه برویاند هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر
هر شعبه خوشه و بر سر هر خوشه صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و این در
جاورس بسیار حاصل است و در دیگرها ممکن اگر اراده حق باشد و خدای تعالی زیاده
میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب
نیت و خدای تعالی بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد و داناست بنفقات
و عزایم و نیات ایشان غرض این تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که
چون نظر باجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود در راه جهاد
یا سایر خیرات پس از پی در نمی آرند آنچیزی را که نفقه میکنند و کرده اند منتی یعنی منتی بر کسی
نهند در صدقه دادن و دیگر از پی در نیارند صدقه خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را
نیازارند قولاً و فعلاً مر ایشانراست مزد صدقه ایشان نزدیک پروردگار ایشان
و ترسی نیست ایشانرا از کم شدن مزد و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت
ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ وَلَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
سخن نیکو و وعده جمیل درویش را و درگذشتن از درشتی سخن سائلی یعنی عفو کردن





از الحاح و ابرام او بهتر است مر مسئول را و در نفع از آن صدقه که نسبت با ایلان
از پی در آرند آنرا از رنج و آزاری از سرزنش و غیره و خدای تعالی بی نیاز است
از صدقه آنها که مشوب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار کند رسانند
به وبا ایست تعجیل نکنند در عقوبت منت نهادن و آزار رسان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ
كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای گروه گرویدگان باطل نکنید و تباه مسازید مزد
صدقهای خود را بمنت نهادن بر درویش چه مالی که از آن حق است و توانگر حال آن پیش
نیست و منت صاحب مال راست نه عمال را پس متصدق باید که بشکرانه آنکه مظهر
این چیز واقع شده است منت دارنده باشد نه منت نهنده و دیگر تا چیز نکنید
صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید
و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت
کرم و جود نتوانند شد حق تعالی درین آیه تشبیه تمثیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود
بمنت و آزار باطل میسازید همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت
نفاق متسم گشته نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان و بحقیقت نمی گرود بخدای تعالی
و بروز آخرت اگر بخدای گرویدی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت
اعتقاد داشتی معاملات برای مجازات کردی نه برای مراآت پس نمودار این
صدقه همچو نمودار سنگی است خوار و هموار که بر آن سنگ خاک خشک است پس
بدان سنگ رسید باران بزرگ قطره که سیل انگیزد و بسیار خیزد پس بشست آن خاک
را از سنگ و بگذاشت آن سنگ تهی و پاک از گرد و خاشاک مثل منافق است و خاکی که بر آن
سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران عذاب از سحاب حساب
ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات بر روی سنگی هیچ اصل نماند و اعمال اهل زمین همین
تعالی داده و قادر نباشند این نفقه کنندگان ریایی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند

برپا و خدای تعالی را نمی‌آید یعنی عزم هدایت در دل نمیکند گروه ناگرونده کافرانرا
ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل
جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله
بما تعملون بصیر و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خود را
و بدرویشان میدهند برای خشنودی خدای و از برای ثبات و یقین صادر شده
از نفسهای ایشان یافتن ثواب صدقه مانند میوهٔ بستانیست که واقع باشد
بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بروی بیشتر وزد
و بایمنی دیگر و امانت معمور شدن آب در تر و این باغ درچنین زمینی
رسید بوی باران بزرگ قطرها پس بداد و بر آورد میوهٔ خود را دو برابر
یعنی یکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند یا سالی دو بار بر آورد
پس اگر نرسد بدان باغ باران عظیم القطرات هر و رسد ضعیف باران و آن نیز او را
کافیست یعنی اثر باران او را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین
مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از پاداش
نیکو خالی نخواهد بود خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار برایکه ثنا میکنند
از روی اخلاص و ریا مباینست در مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم
ان تکون له جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات
واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک
یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون مثل دیگر است برای صدقهٔ اهل ریا
میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکار است یعنی دوست ندارد و آنکه
باشد مر او را بوستانی از درخت خرما و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشیا میرود
از زیر درختهای او جویهای آب مر صاحب باغ راست در آن بوستانها از همه میوها نه
همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهة فضیلت و کثرت ایشانست و حال آنکه فرا رسید
خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی و مر او راست درین پیری فرزندان خورد





و ناتوانان و ضعیفت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست پس بدین بوستان رسید
بادی گرم و گویند گرد بادی که دران باد آتشی است و بعضی باد آتشی را سموم گویند
پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم شد و مانند این مثل عمل نمائی مرائی
است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان
محروم بمانند همچو بیانی که در باب جهاد کرده شد بیان میکند خدای تعالی برای شما
نشانهای الطاف و احسان خود را شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت
دیگری او را شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم
ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه الا
ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید ای گروه مؤمنان نفقه کنید در راه
خدای تعالی از پاکیها و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت و از آنچه بیرون آوردیم
برای شما از زمین چون حبوبات و اثمار در شان اغنیای انصار بوقت رسیدن
خرما آنچه رسیده تر و برگزیده تر بودی پنهان میکردند بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آورده در گوشه نهادندی فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی
یکی از مالداران دینی دیبت صاعی خرما از متاعی که هیچ نرسیده بیاورد و در میان خرماها
نیکو بریخت و کالای خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی فرموده
فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید چیزهای تباه و ناخوش که از
دنائت همت از آن چیز نفقه کنید و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیزی اگر
بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله
و مسامحه کنید و بدانید آنکه خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث
کند ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم
بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم دیو سرکش یعنی ابلیس والله
و گویند یکی از شیاطین انس با نفس اماره وعده میکنند شما را فقر و احتیاج یعنی می
ترسانند از انفاق که درویش و محتاج و مسکین شوید شما را ببخل و امساک و منع صدقات

وخدای تعالی وعده میدهد بشما را بصدقه دادن آمرزشی از خود در گناهان شما را وعفو
وافزونی روزی ومکافات چیزی دادنی وخدای تعالی بسیار فضل است بر نفقه کننده ودانا
باستحقاق ایشان در وسعت فضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ میدهد خدای تعالی حکمت ودانش اتفاق
هر کرا میخواهد وتمام داند چه می باید داد وبکه می باید داد ودانائی که میان القاء رحمانی ولمت
شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد وبوعده رحمان مستظهر باشد ومروی
از ابی عبدالله ع آنست که مراد بحکمت علم قرآن وفقه است وعمل بر طبق آن پس هرکرا
حکمت داده اند چیز بدرستی که داده نداو را نیکوئی بسیار بعضی از اکابر فرموده اند
که حق تعالی مال ومتاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل ودانش را بکثرت خیر
موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را اهانت نکنند ودر
خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را چیز بزرگ داده اند واهل دنیا را اهانت
نکند متاع قلیل وامیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که علم بهتر است از مال از جهت
وچه علم میراث پیغمبرانست ومال میراث فرعونیان دیگر علم نقصان پذیر نیست در انفاق
ومال نقصان پذیر است ودیگر مال محتاج است به نگاه دارنده وعلم صاحب خود را نگاه
میدارد ودیگر مرده در وقت مرگ مال را میگذارد وعلم با اوست در قبر ودیگر مال حاصل
از برای مؤمن وکافر وعلم مخصوص مؤمن است ودیگر همه مردم محتاجند بعالم در امور
دین ومحتاج نیستند بمال در آن امور ودیگر علم معنوی ومحمود است ودر وقت
گذشتن از پل صراط ومال مانع آنست وسد راه او ودنیا خند وبند نگیرند مگر
خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ وآنچه بیرون کردید ای مؤمنان از نفقه اندک یا بسیار بر ما علانیه
بطریق فرض یا تطوع یا باخلاص یا غیر آن از وجوه خیر یا سبیل بخیر در راه خدای تعالی
یا آنچه قصد کرده اید یا بر خود واجب کرده اید از نذر معین یا غیر معین وانعقاد آن
بلفظ لله علی کذا میشود پس بدرستی که خدای تعالی میداند آنرا وفراموش نمیکند وجزا

خو آن



خو آن مجازات ومکافات خواهد داد ونیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند تا نذر را
که در طاعت کرده بوفا نرسانند از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز
دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ
عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اگر آشکارا کنید در وقت ادا کردن پس نیک
خصلتیست آنچه دیگران را از آن رغبت افتد وبه بخیلان حجت لازم شود وقلوب بیگانگان
باشنائی با اهل حق میل کند واگر پنهان دارید صدقات را وبدهید آنرا بدرویشان
ودر خفیه پس آن خفیه بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور می نماید ودرویش
نیز از مذلت اخذ وبی ناموسی محفوظ می باشد بعضی اخفا را عام دارند در فرایض ونوافل
چه جماعتی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند
در نفقه فرض وهم در صدقه تطوع وبعضی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است ودر فرایض
اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة نباشد یکی دیگر دلیل اظهار رغبت بامر حق تعالی
وسبب رغبت توانگران اما در تطوع بهرحال اخفا اولی است واز ابن عباس منقولست
که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ابو حمزه ثمالی روایت کند که
امام زین العابدین علیه السلام انبان نان را میداشت بر پشت مبارک خود در دل شب
وبآن تصدق می فرمود فقرای مدینه را ومیفرمود که صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب
یزدانی را وچون رحلت فرمود در وقت غسل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت
آنحضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد در شب بر میداشت
ودر کوچهای مدینه بر می آمد وبر فقرای مدینه پنهانی صرف میکرد وابن عایشه
گوید که من شنیدم از اهل مدینه که ما ذکر صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن الحسین
علیه السلام ودر حدیث آمده که صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب ربانی را ونا چیز
می سازد گناهان وخطایا را چنانکه آب آتش را می نشاند ودفع میکند هفتاد باب
را از بلایا ودر حدیث دیگر وارد شده که هفت طایفه در سایه حمایت الهی باشند
در روزی که هیچ سایه را گنجایش نباشد مگر سایه حمایت وعنایت او اول حاکم وپیشوای که

عادل

شیوه عدالت داشته باشد و دیگر جوانی که شیوه طاعت و عبادت الهی را از دست
نگذارد و دیگر مردی که دل او متعلق بمساجد باشد و تردد بمساجد شعار او بود و دیگر دو
مرد که دوستی ورزند در راه خدای تعالی و مجتمع باشند بر او و متفرق گردند بر او و دیگر
مردی که زن صاحب جمال او را طلب کند برای آمیزش او گوید که من از خوف الهی گرد تو نمی
گردم در هیچ حال و دیگر مردی که تصدق کند بمال و در اخفای آن کوشد بمرتبه که دست راست
او نداند آنچه بنفقه داده است دست چپ او و دیگر مردی که بذکر الهی اشتغال نماید در خلوت
و از چشم او اشک ریزان باشد در بیشتر اوقات پس از کمال عنایت الهی است
که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد و خدای تعالی در گذراند گناهان شما
که در مظالم نبود و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن داناست
لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ وَمَا
تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ
آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت رضاعی که میان ایشان و یهود
ثابت بود با ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام
سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر یهود دکاره
شدند چون صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم رسید
این آیه آمد که نیست بر تو ای محمد راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت
و پس ولیکن خدای تعالی بعنایت خود راه نماید بایمان هر که را خواهد که استعداد این امر
دارد پس آنحضرت فرمود که صدقه کنید بر اهل ادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در
تطوعات بغیر مسلم جایز است در صدقه واجب ایمان شرط است و آنچه نفقه میکنید از
بهتر مال خود پس از برای نفس خود میکنید و ثواب آن راجعست بشما خواه منفق علیه
مسلم باشد یا نباشد و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید مگر برای طلب خشنودی خدای
و آنچه نفقه میکنید از مال خود توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما رسانند
و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما ستم چیزی کم نمیکنند

للفقراء



لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ
مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
این صدقه و نفقه شما برای درویشانست آنانکه باز داشته شده اند در راه خدای تعالی
نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزو یا دوام طاعت سیر کردن در زمین برای
تجارت و طلب رزق و اینان درویشان مهاجر بودند امام محمد باقر علیه السلم
فرموده که ایشان چهار صد تن بودند که ایشان را اصحاب صفه میگفتند چون عمار و بلال
و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه مسکنی و منزلی نداشتند که شب را بسر بردندی حکم
ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت بوده و بر ملازم حضرت بودندی و بنا بر
التفات بکسب نمی پرداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب بنوعی بوده
که می پندارید ایشان را مردی نادان و بیخبر از حال ایشان که توانگرانند بسبب
باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق و توکل کلی بر حضرت ذوالجلال تو می شناسی
ایشان را ای محمد بنشان و علامت ایشان که صفرت لون است و نزاری بدن و خمیدگی
پشت و بسیاری اشک سوال نکنند مردمان را و چیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح
و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند به تعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت
یقینی کرد اشتند که روزی رسان حق است و ایشان را بی روزی نخواهد گذاشت و شفقت
و مرحمت بر خلق که تا کار مردم بر رد سوال نکشند و از رستگاری باز نمانند که ما افلح من رد
السائل و آنچه نفقه میکنید از مال خود اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان پس بدرستی
که خدای تعالی بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
آنانکه نفقه میکنند در راه حق تعالی برای مستحق مالهای خود را بشب و بروز در نهان و آشکارا
غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده و مروی از
ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینچنین هست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهار درم
داشت یکی بظاهر تصدق فرمود و یکی در سر و یکی بشب و یکی بروز نزول فی حق او این آیه

و فرستاد و حضرت رسالت پرسید از آنحضرت که تا چه بدین داشت که بدین نوع تصدق نمودی
جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم به تمنای
آنکه یکی ازینها شرف قبول یابد بموضع رضا برسد در شان او است که بدین چهار نوع صدقه
کردند مزد صدقات ایشان نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودان است و گفته‌اند
که مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آورد که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
و خوف نباشد ایشان را و نه ایشان اندوه خورند اَلَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ الرِّبٰوا لَا یَقُوْمُوْنَ
اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ الَّذِیْ یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا
وَ اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهٰی فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَی اللّٰهِ
وَ مَنْ عَادَ فَاُولٰئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ آنانکه میخورند مال ربوا را یعنی فزونی
کی از مکیل و موزون و بآن دیگر که در جنس یکی باشند یا زیادتی عینیه الحکمیه مثل زر بزر و
نقره بنقره و گندم بگندم با زیادتی که هر دو حال باشند یا مساوات که یکی از ان نسیه
باشد که آن حکم زیادتی دارد بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور مگر چنانچه بر می‌خیزد
آنکس که بزند و بیفکند او را دیو یا پری باید برداشتن از صرع و جنون است زعم
عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختلط میسازد پس حق تعالی
سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود ادا میکند و محض کلام آنست که خورندگان ربا در قیامت
بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه شناسند و ابی عبدالله جعفر علیه
نقل فرموده از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود که در شب
معراج قومی را مشاهده کردم که هر کدام از ایشان شکمی است که برخیزد قادر بران نبود
بواسطه بزرگی شکم از جبرئیل سوال کردم که اینها چه قومند فرمود که اینها ربا خوارانند
که نمی توانند برخاست مگر بطریق دیوانگان آن عذاب ایشان را بسبب آنست
که ایشان گفتند جز این نیست که بیع کردن و ربا نیست مثل بیع است که در ربا است که یک درم
بدو درم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بیع است و میان ربا و بیع فرق نکرده‌اند
حال آنکه حق آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را و حرام ساخته ربا را پس هر که بیاید او را یعنی بوی

رسد



رسد پندی از پروردگار او که نهی است از ربا پس باز ایستد از ان پس مر او راست
آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان
گذشته او معفو شده و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که در یافت اسلام را
و توبه کرد از اعمال که در زمان جاهلیت کرده حق تعالی میگذراند از گذشته و کار او
مفوض است بخدای تعالی یعنی مهم او در زمان آینده و اینه بحفظ و عصمت حق است
که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال ربا پس
از آنکه خدای تعالی آنرا احرام کردانید پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی
ملازمان دوزخ اند ایشان در ان جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است
و کفر موجب خلود باشد در دوزخ و امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل فرموده از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را در ربا آکل و موکل
~~موکل~~ و دو گواه و کاتب آن و دیگر فرموده که ربا را هفتاد باب است آسان
تر آن نزد خدای تعالی مثل آن کسی است که با مادر خود زنا کرده باشد و در تفسیر طبرسی رحمه الله
این احادیث مذکور است یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ یُرْبِی الصَّدَقَاتِ وَ اللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ
کم و کاست میکرداند خدای تعالی مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت
آن به نقصان و خسران میکشد و ابن عباس رحمه الله فرموده که هر چه از ان مال صدقه
دهد یا در راه خدا و در راه حج و غزا انفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است
و افزون کرداند خدای تعالی صدقات را یعنی هر چند کم باشد فزود آن بسیار است
و خدای تعالی دوست نمیدارد هر ناسپاس را که مستحل ربوا باشد بزه کاری که بر
ارتکاب ربوا مصر باشد اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ
وَ آتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ بتحقیق آنانکه
بگرویده‌اند بامر و نهی و در عمل آورده‌اند او امر را بموجب فرمان و بپای داشتند
نماز را و بدادند زکوة را در ایشان را است مزد ایشان نزد پروردگار ایشان در
روز قیامت و ایشان را ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده‌اند و نه ایشان اندوهگین

شوند از برای آنکه در عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی
من الربوا ان کنتم مؤمنین ای گروه گرویدگان بترسید از عذاب خدای و دست
بدارید از آنچه مانده است از ربا اگر هستید شما از اهل ایمان و باور دارندگان حرمت
ربا. روایت است از ابی جعفر علیه السلام که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت
رباخوار بود و بعد از حرمت ربا او را بقیه تقاضایی بود و خالد ولید بعد از
اسلام خواست که طلب آن تقاضا کند این آیه نازل شد که بگذارید ربا را فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون
ولا تظلمون پس اگر نکنید و ربا را ترک ننمایید پس آگاه و آماده باشید
بجنگ کردن و بدانید که لایق شده اید بحرب خدای تعالی که آتش است و بحرب
رسول او که شمشیر اوست و اگر توبه کنید از گرفتن ربا پس مر شماراست مایههای شما
نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سر
مایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو که رباخوار بودند گفتند ما را طاقت حرب
خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره که ربا داده بودند
از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل
می نمودند و از امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد که وان کان ذو عسرة فنظرة الی
میسرة وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اگر واقع شود خداوند دشواری
و مفلسی یعنی عظیم تنگدستی و مفلسی باشد پس حکم آن مهلت دادن است
تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بقرض داران مفلس بهتر است شما را اگر دانید
شما که آنچه خدای تعالی میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است
واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون
و بترسید از عذاب روزی که همه شما باز گردانیده شوید در آن روز بجانب
خدای تعالی تا بجزایی که مقرر کرده از ثواب و عقاب پس تمام داده شود هر نفسی را
جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و ایشان یعنی باز گرویدگان بوی ستم کرده

نشوند



نشوند طبرسی رحمه الله ذکر فرموده که این آیه آخر آیتیست که بمحمت نزول یافته و جبرئیل ع
چون این آیه آورد گفت یا رسول الله این آیه را بنه در سر دویست و هشتادم از آیات
سورة البقرة و چه آیتی که پیش از این نزول اجلال یافته بود الیوم اکملت لکم دینکم بود
در مقام عرفات یا در غدیر خم و بعد از آن زیست فرمود هشتاد و یک روز بعد از این
آیه ربا نازل شد و دیگر این آیه و بیست و یک روز بعد این آیه در حیات بود و بعضی
گویند نه روز و بعضی گویند هفت روز و بعد از آن رحلت فرمود در بیست و
هشتم صفر در سال یازدهم از هجرت نزد غروب شمس در روز دوشنبه و یکسال
گذشته بود از ملک اردشیر بن شیرویه بن پرویز بن هرمز بن نوشیروان
والله اعلم یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب
بینکم کاتب بالعدل ولا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل
الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق
سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین
من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل
احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ای جماعت گرویدگان چون معامله کنید
با یکدیگر بوامی یعنی عقدی بندید که عوض در آن دین باشد تا وقتی نام برده و معلوم
بتوقیت مبین و مشهود پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم
معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بآن کنند و این امر بر سبیل ارشاد
است بمصلحت و باید بنویسد آن وثیقه را در میان شما نویسنده بعدل و راستی
یعنی زیاده نکند در اجل و مال نقصان ننماید و کم نکند چیزی را که مرضی متعاملان نباشد
و عالم باشد بدقایق این معاملات تا معقود دانند و اکمال باید که سر باز نزند کاتب
از نکیر کتابت بعد از تعلیم افادهء عموم میکنند و این کتابت بقول فرض علی الکفایه است
و بروایتی فرض عین و قول آنست که فرض بود و منسوخ شد بقول حق تعالی که ولا
یضار کاتب و گفته اند مستحب است بر اغنیا که این امر عارفند چه ارباب تقوا

علی البراءت و اجود این قول است پس اولی آنست که ابا نکند چون التماس کنند از کاتب انکه
بنویسد وثیقه معامله را چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که از شرع وارد شده
یا انکه همچنانکه حق تعالی بتو تفضیل فرموده تو نیز بر مردم تفضل نما بموجب احسن کما احسن الله
الیک پس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب انکسی که بر دست وی دین و زبان خود
اقرار کند و باید که بترسد املا کننده از خدای تعالی که پروردگار اوست و کم نکند در وقت
اقرار از ان حق که بر دست چیزی را چه جایز است که صاحب حق امی باشد پس اگر مدیون
در املا راستی نکند ضرر رسانیده باشد بصاحب حق و این حرام است پس اگر باشد
انکسی که بر دست حق یعنی بر ذمه او است سفیه یعنی کسی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف
کند و یا ذهب خود در معاملات یا عاجز ناتوان چون کودکی خورد یا پیری که عقل و هوش
از و رفته باشد یا مطلق توانایی ندارد و نمی تواند انکه املا کند او که مدیون است
بجهت انکه اخرس باشد یا بواسطه مرضی لکنت در زبانش پدید آید یا انکه بدان لغت
که متعارف قوم است دانا نباشد پس باید که املای آن حق کند ولی یکی از اینها که گذشت
یعنی متولی امر او و آن پدر است و جد پدری در طفل و مجنون و با عدم ایشان وصی
و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه اگر مشتری است همان پدر و جد است و اگر عارضیست
و طاری گشته حاکم است و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی املا کند براستی
و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و گواه بگیرند بر معامله خود دو گواه از مردان
یعنی مؤمنان عاقل بالغ پس اگر دو گواه نباشند یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند
پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت
و عیوب نسا در مواضع مستوره و وصیت مسموع است و در حد و بی مردان
مسموع نیست مطلقا مگر در زنا که بر سه زن و دو مرد رجم ثابت میشود و بر یک مرد و
و چهار زن جلد لازم میشود و بر دو مسموع نیست با مردان در طلاق و خلع و وکالت
و وصی گردانیدن و نسب و اهله و اقرب مقبول است شهادت یک دو و دو زن در نکاح
و عتق و قصاص اما در دیون و اموال مثل قرض و مضاربه و غصب و عقود و معاوضات

و وصیت



و وصیت و جنایت که موجب دیه است ثابت میشود بیک مرد و دو زن و در دیون و
اموال بمرد و زن و یمین ثابت میگردد و گواهان باید که از ان کسان که پسندیده و راضی
باشید یعنی زنان مرضیات و مردان مرضیین در دین و این اشارت بعدالت است
چه فاسق غیر مرضی می باشد پس بیان میفرماید علت اعتبار عدد را در دو زن برای آن
که تا چون فراموش کند یکی از ان دو زن معامله را اگر بر ان گواه بوده اند پس یاد دهد
یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بر ادراک زنان غالب است
پس دو زن باید تا اگر یکی نسیان دیگری زایل کرده و لا یأب الشهداء اذا
ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله
واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها
بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب
ولا شهید وان تفعلوا فانه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله
والله بکل شیء علیم و باید که گواهان سر باز نزنند از تحمل شهادت چه آن نیز
فرض علی الکفایه است و اگر یافت نشوند غیر از ایشان بر هر دو فرض عین میشود و چون
خوانده شوند برای ادای آن و ملول مشوید از انکه بنویسید حق را در حالتی که خورد باشد
آن حق یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید تا مدتی که مقرر شده با قرار
مدیون این کتابت شما راست تر است نزدیک خدای تعالی و صواب تر در گواهی
دادن را چه کتابت تذکر شهود است و نزدیکتر است کتابت آنرا اگر شک نشوید
در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود و چون رجوع نمایید بکتابت مگر انکه باشد
بازرگانی بحضور که میگردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست نقد بنقد
پس نیست بر شما گناهی انکه ننویسید او را و گواه نگیرید و این امر نیز از برای ارشاد
بمصلحت دنیویه است چون خرید و فروخت میکنید یعنی نقد بنقد و باید که بیع رشخ
نشود و نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند و نه گواه را اضرار رسانند
بقبول شهادت چون مانعی داشته باشد که قطع مسافت دور نتواند کرد و بی قوت

وغیر ذلک بکار گفته شد بر تقدیر است که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار
کنند منطوقش آنست که باید که کاتب زیان نکند کسی را و وثیقه درست نویسد و از
خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد
و گواهی بپوشد و بوقت طلب باز نگیرد و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار
کاتب و گواه پس آن فعل منهی نافرمانی باشد لاحق بشما و بترسید خدا را و
فرمان خدا را خلاف مکنید و می آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما
و خدای بهمه چیزی داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و اگر باشید شما بر حال سفر و نیابید
کاتبی را که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود پس
وثیقه باشد گروها که گرفته شد و بعضی گروها را بشرط داشته اند و بعضی نداشته اند
و اجود این قول است پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را و دل از خیانت
او جمع باشد پس باید که اداکند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام
او را و انکار حق نکند و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و در امانت
خیانت نکند و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبیره است و هر که بپوشد
گواهی را بدرستی که بزه مند و گناهکار است دل او و در اضافه اثم بقلب تنبیه تمام است
بر وعید بانی در کتم شهادت را چه جرایم قلبیه بخترو غلیظتر است از آثام متعلق باعضای
ظاهره و دیگر فایده ذکر قلب آنست و اگرچه شخص بالجملة آثم است نه قلب تنها که افعال
جوارح تابع افعال قلوب اند و متولد میگردند از آنچه حادث و حاصل میشود در قلب
از دواعی و صوارف پس اسناد فعل بقلب که محل اقوال و معدن اکتساب است
ابلغ است و در حدیث وارد است که در جسد پسر آدم گوشت پاره هست که صلاح
او صلاح تمام جسد است و فساد او فساد همه جسد و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از اظهار
شهادت و کتمان او داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا



مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چون حق تعالی درین سورهٔ بزرگوار از برای سهولت بندگان
از صغار و کبار از علم اصول که آن دلایل توحید است و نبوت و امامت و معاد
و بسیاری از شرایع و تکالیف ذکر فرمود مثل صلوة و زکوة و صوم و جهاد و قصاص
و حیض و طلاق و عده و صداق و خلع و ایلا و رضاع و بیع و شری و ربوا و مداینه و رهن
ختم میفرماید سوره رفیعه را بکلام معجز نظام که دلالت دارد بر کمال ملک و علم
و قدرت او که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست
عوالم روحانیه که اسرار غیوب و بواطن صفات اند و آنچه در زمین است از موالید
یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند و اگر آشکارا کنید آنچه در
نفسهای شماست از عزایم و نیات یا پنهان سازید آنرا از اشرار میکند خدای تعالی
بدانچه شما را با خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر اسرار است
آورده اند که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی احصا کند از گفتن زبان
و کردار اعضا و اندیشهٔ دل پس بیامرزد بعد از آن احصا هر آنکس را که خواهد
بفضل خود و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و
تعذیب تواناست درین کلام غایت وعد مطیعین است و نهایت وعید مذنبین
بعضی بر آنند که این آیه بآیهٔ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی گویند
محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان است که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار
و این آیه خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیهٔ لا یکلف الله بعد ازین آیه برای اثبات
تا دانند که مواخذه بر خطر نخواهد بود زیرا که در وسع نیست و تحمیل که و ان
تبدوا ما فی انفسکم اشارت بافعال جوارح باشد و او تخفوه عبارت از افعال
قلوب و عقاید فاسده و بلاشک بآن مواخذ خواهند بود و پس آیه شریفه منسوخ
نباشد اما بوساوس و حدیث نفس مواخذ نخواهند بود آورده اند که چون
آیه نازل شد اصحاب از تامل در مضمون آن متالم گشته بیطاقت شدند و بحضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آمده گفتند یا رسول الله ما را تکلیف بکاری کردند
که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم آنحضرت
استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول الله اگر احیانا خیال معاصی در
دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما آنرا اگرچه بد میداریم و از قوت
بفعل نمی آوریم و حق تعالی میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار بدان دشوار
گردد و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که مگر شما همانی میگوئید
که بنی اسرائیل میگفتند که سمعنا وعصینا تا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع
شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته
گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره برکت این گفتار کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد
و حضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ گروید و اعتقاد
کرد رسول یعنی محمد صلعم بدانچیزی که فرستاده شده است بدو از نزد پروردگار او
که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع و مؤمنان نیز از امت او
بدان منزل گرویدند اما ایمان پیغمبر صلعم بمجمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق
یعنی آنحضرت بعلم یقینی دانسته بود که آن ملک است که این کلام معجز نظام از جانب
حق تعالی بسبیل وحی نازل گردانیده و این ملک محفوظ و معصوم است از تغیر و تحریف
که امین وحی است نه کلام شیطان متصل گردد و دو بار که وحی است و مؤمنان
نیز علم حاصل کرده بودند که او صادق است در دعوی نبوت و این کلام حق است که برو نازل
میگردد و این مرتبه متاخر است و هر که تامل صادق کار فرماید درین سوره رفیعه و در
بدایع ترتیب آن برآید و اذعان کند که قرآن معجزات بحسب فصاحت الفاظ و بلاغت معانی
و نیز بسبب ترتیب و نظم مبانی پس نخست تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود
از تمام ایشان از نبی و ما تبعان گرویده اند تجردا لله تعالی بوجود ازلی و ابدی و اسما حسنی و صفات





جلال و کمال از ثبوتی و سلبی و افعال متینه و احکام کامله را و و بفرشتگان او که مقربان
حضرت کبریا اند و پاک و مطهر اند نه بنات وی و برسل اند از حق تعالی بانبیا و سبب وصول
وحی اند برسل و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن اوست و بفرستادگان او که
همه مطهر و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و دعوت کننده اند براه حق و موقوف
این مراتب اربع از ضروریات ایمان است اول ایمان بخدا است زیرا که صدق رسول
موقوف است بر وجود مرسل دویم ایمان بملائکه است چه ایشان وسایط اند
میان خالق بشر و بشر سیم ایمان بکتب است چه آن وحی است که ملک از جانب ملک
تعالی می آورد به پیغمبر او بجا میرساند پس لاجرم واقع باشد رسول در مرتبه چهارم
که چهارم ایمان برسل است و این ترتیب نظر بعالم تکلیف است و وسایط و الا مقام
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل از آن برتر است و باید دانست
که ایمان بخدا مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول مستلزم ایمان با امام
پس ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درین حکم داخلند که ایمان سید
المرسلین اند میگویند نبی و مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان میان هیچکس از رسولان او
بلکه بهمه ایمان می آوریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند و گفتند
مؤمنان که شنیدیم قول خدا را و فرمان بردیم امر او را پس طریق التفات از حضیض
غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند می طلبیم آمرزش از تو ای پروردگار ما و بسوی
تست بازگشت همه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ
مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ دریغ نمیکند خدای تعالی هیچ نفس را با نوعی
بکاری مگر بقدر طاقت او و آن نفس راست آنچه کند از نیکوییها و بر وی است
آنچه خدای آرد از بدیها و چون در اکتساب مزید اعتمال و تعرفی هست و لهذا تخصیص
یافته بجانب شر با که دلالت میکند بر اکتساب مواخذه نمیشود بآیات مگر بقدر همت بر دو

قلب بخلاف خیر که مثاب میگردد بهر وجهی که از ما صادر شود باز حق جل وعلا میفرماید
از مؤمنان چهار نوع دعا که ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم
وعملی از ما فوت شد یا خطا کردیم وبی قصد مرتکب مناهی شدیم و بار مکن بر ما بار
گران همچنانکه بار کردی آن بار گران را بر آن کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود
ونصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده چه پنجاه وقت نماز بر ایشان
بوده واجب گردانیده بود و امر کرده بود که ربع مال بزکوة دهند و اگر نجاستی
واقع می شد بر جامه ایشان حکم بود که ببرند بمقراض و دیگر خسف و مسخ و غرق و غیر
ذلک باز میگویند ای پروردگار ما وتحمیل مکن بر ما چیزی که طاقت نیست ما را با آن
حدیث نفس است و وسوسه او یا عذابی که بار کشیدن آن نداریم یا استیلای
شیطان بواسطه غلبات شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول
گرداند بنده را از فرمان برداری باز دارد یا لغزیدن قدم از راه راست
وعفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیهای ما و بیامرز گناهان ما را و بپوشان
بر ما بقبول طاعتهای تو کار ساز و یاری دهنده مائی پس یاری ده ما را و مظفر گردان
بر گروه ناگرویدگان آورده اند که در واعف عنا حذف نداء فرمود در کلمه ربنا
زیرا که ندا مشعر است ببعد و دوری پس ترک ندا دال است بر آنکه هر گاه بنده
مواظبت نماید بر تضرع و دعا و زاری که بیاید بمقام قرب راه دیگر بیقراری و فرق
میان عفو و مغفرت و رحمت آنست که عفو اسقاط عذاب است و مغفرت
پوشش گناه بعد از اسقاط چه اگر پوشش نباشد از خجالت و فضیحت معفوا
ومحفوظ نگردد پس اول اسقاط عذاب جسمانی است و ثانی اسقاط عقاب
روحانی و بعد از تخلیص بهر دو می نماید به طلب و تفضیل و آن نیز بر دو قسم است
جسمانی که آن نعیم جنت است و ارحمنا عبارت از آنست و دیگر روحانی که آن توجه
و اقبال بالکل بجانب حضرت منان است که انت مولینا اشارت بآنست و در و
اعتراف است بآنکه حق تعالی متولی امور اوست بتمامه در حصول مصالح و مقاصد

ونیویه



دنیویه و اخرویه او چون اعراض نمود از ماسوای او و توجه بجانب او کرد میگوید
ما را درین مقام ثابت دار و اعانت فرمای ما را بر غلبه و قهر بر هر که مخالف تو باشد
از کفار حربیه و نفوس اماره و قوی جسمانیه که داعی ماسوای تو باشند اللهم
ثبتنا فی مقام الایمان والایقان واحشرنا فی زمرة محمد وآله وعترته بالفضل والامتنان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که هر که بخواند هر شب این دو آیه را
از سورة البقره او را کافیست و دیگر فرمود که خواتیم سورة البقره را بمن اعطا
فرموده اند که از گنج زیر عرش است که اعطا نفرموده اند هیچ پیغمبری پیش از من
و دیگر فرموده که فرو فرستاد حق تعالی این دو آیه را از گنجهای جنت که بید قدرت
خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند بدو هزار سال هر که بخواند این
دو آیه را بعد از نماز خفتن مجزیست او را از قیام شب و در خبر است که حضرت
رحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را در شب معراج میخواند و ملائکه
آمین میگفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود والله تعالی اعلم

سورة آل عمران مدنیة و هی مائتان آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره اسم اوست یا الف اشارت بآلای عمیم حق است
و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او و برکت آلای او علی العموم در دنیا
همه را شامل است و نعمت قرب لقای او در سرای عقبی بر ارباب خصوص و
اصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو سرای اخص خواص را حاصل اَللّٰهُ لا اِلٰهَ
اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَاَنْزَلَ التَّوْریٰةَ
وَالْاِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقانَ اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّٰهِ
لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ وَاللّٰهُ عَزیزٌ ذُو انْتِقامٍ خدای سزای پرستش است
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زنده که حیات هر زنده از وست پاینده
که قیام پاینده بدوست بعضی از نصارای نجران بمدینه آمده مصر میبودند که با حضرت

رسالت پناه صلعم مناظره کنند آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود
ایشان گفتند که ما پیش از شما اسلام بر دوش و حلقهٔ قبول در گوش داریم آنحضرت
در جواب فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است
ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی ع بحق تعالی محقیم و اگر عیسی پسر او نیست
پس پدر او کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی روا نیست
و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر
صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بوده هم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست
بلکه مصور است و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب
و بیداری باو نسبت میکنید و حق تعالی ازین همه منزه و مقدس است ایشان ساکت
شده از مجلس برخواستند و هشتاد آیه از اول سوره نازل شد و چون نزاع
ترسایان یکبار در الوهیت عیسی بود و یکبار در نبوت حضرت رسالت صلعم لاجرم
باول سوره ذکر الوهیت حضرت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن
در بیان نبوت فرمود که فرو فرستاد بر تو قرآن را بدرستی در اخبار و در راستی
در دلالات در حالتی که موافق است این کتاب مر آن کتابها را که پیش از وی
بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد
توریة و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق
و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است و بدین نفی مبطلان قول
یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی ع میگویند ثابت میشود و فرو فرستاد
کتابها دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزات
که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب از آن متمیز میشد و عبدالله
بن سنان از ابی عبدالله ع روایت کرده که فرقان آیات محکمات است در کتاب بدرستی
آنانکه کافر شدند بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هریک علامتی اند در
طریق اهتدا ایشان راست عذاب سخت یعنی پیوسته و خدای تعالی غالبست و قادر بر





عذاب کافران خداوند عقاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بدرستی که خدای تعالی پوشیده نمیماند برو چیزی از کاینات نه در زمین و نه در آسمان
بلکه علم الهی محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی ع ببعضی از مغیبات حاصل بود و
آن نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بر ربوبیت عیسی نتوان کرد اوست که علم او محیط است بهمه موجودات
آنکس است که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که میخواهد ذکر و انثی
سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا دراز و کوتاه بر حسب قابلیت ماده و قدرت
عیسی ع برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته مصور مصور خود نتواند بود
زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق بخالق محتاج و خالق الله است پس معبودی نیز
وجز او دیگر نیست و این تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بتثلیث ثلاثة قایلند
بی همت و بی مانند دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ
مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را بعضی ازین کتاب نشانهای روشن
است و آیتهای مفصل مبین که در لفظ و معنی او هیچ اشکالی نیست آن آیات محکمه
اصل و معظم قرآن است زیرا که محکمات بذواتها مفهوم میگردند و متشابهات
باعانت محکمات معلوم میشود پس لاجرم محکمات اصول متشابهات باشند
و آیتهای دیگر مانندهٔ مانند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد
تا درین تامل فضل علما ظاهر شود و ایشان بواسطه تفکر و تعمق در معانی ثواب
کردند و بعضی برآنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه
آنکه احتمال وجوه داشته باشد و دیگری گوید که محکم ناسخها است و متشابه
منسوخ و نیز گفته اند که آنچه بعقل مبین گردد محکم است و آنچه بعد نقل روشن شود

متشابه است گویند بر متشابه حروف مقطعه اند که یهود با نصاری از روی حساب جمل
برای مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات
غیر مکرر در حساب تفاوت بسیار پیدا شد چنانکه الم هفتاد و یک و المص صد و
شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب
میکردند برایشان مشتبه می شد میگفتند ما بدین ایمان نداریم حق تعالی فرمود اما
آنکسانی که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک در سخن
الهی پس پیروی می نمایند آنچیزی را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است از کتاب
برای طلب کردن فتنه که شک گشت یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانکه گفتند یهود
که این حرفهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را
در شک اندازند و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا
و تمنای خود و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است مگر بغیر خدای تعالی که از او فرستاده
و ثابت قدمان در علم که در رسوخ تمام دارند و میدانند و مروی از ابی جعفر
امام محمد باقر علیهما السلام این قول است که راسخان علم در دانستن تاویل داخل
باشند و فرموده که رسول الله صلعم افضل راسخین است در علم چه جمیع آنچه بروی
نازل شد از تاویل و تنزیل عالم است و اوصیا او بعد از وی و از امیر المؤمنین علی
تا امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم در رسوخ و دانستن تاویل
آنحضرت شریکند چنانچه مخفی نیست بر مؤمنان چه در نقل صحیح وارد شده که امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در اول خلافت بر منبر شرف بر آمد و فرمود که ایها الناس بپرسید
جمله مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و آنچه می توانید از طرایق
سموات از من سوال کنید که من دانا ترم و احاطه علم من بطرایق آسمانها زیاده تر است
از طرایق زمین بخدا سوگند که اگر وساده فرش سازند و من بران بنشینم
هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بمضمون توریه ایشان و میان اهل زبور بزبور
ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل فرقان بآنچه در فرقان مثبت است

قسم



قسم بخدا که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بحر یا بر یا سهل و جبل یا در آسمان
یا در زمین مگر دانسته ام من چون روز معلوم است که در شان چه کس نازل شده و در چه
قضیه وارد گشته و حقیقت آن چیست و سر او کشف از این معنی مجزا است و دیگر
فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آموخت مرا هزار باب از علم و منکشف
شد مرا از هر بابی از آن هزار باب دیگر و آنکه حق تعالی وصف فرمود ایشان را برسوخ
موید این قول است که در دانستن تاویل داخل باشند پس بر این تقدیر بر الا الله
وقف لازم نباشد و آنانی که داخل نداشته اند وقف لازم باشد و واضح قول اول است
و راسخان در علم درین حالت میگویند ما گرویده ایم بمتشابه بهمه محکمات و متشابهات
از نزد پروردگار ماست و یاد نمیکنند و یا پند پذیر نشوند مگر خداوندان عقلهای صافی
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند متابع دانش خود را بنور علم آراسته
میگویند ای آفریدگار ما میچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق پس از آنکه
ما را راه نمودی و ببخش ما را از نزدیک تو که آن رحمت محض و محض رحمتست یعنی آرزوی
و ارعتی از شک و شبهه بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ
لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای پروردگار ما بدرستی که تو فراهم
آرنده همه مردمانی یعنی پس از مرگ ایشان برای حساب روزی که مر او را در هیچ
شکی هست در وقوع آن بدرستی که خدای تعالی خلاف نمیکند وعده که در بعث
و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی قریظه و نضیر یا کفار
قریش که حضرت رسالت را صلعم سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد
و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند دفع نمیکنند و باز ندارد مالهای
ایشان که بدان می نازند و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند
از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند و نه در آخرت که

بنی

ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند و آن گروه ایشانند آتش انگیز دوزخ کدأب
آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فأخذهم الله بذنوبهم والله شدید العقاب
عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم عادت تابعان فرعون است در تکذیب موسی عم و مثل عادت
آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود که بدروغ داشتند آیتهای ما را
یا معجزات انبیای خود را پس بگرفت خدای تعا ایشان را بگناهان ایشان از
تکذیب و انکار و غیر آن و خدای سخت عقوبت کننده است بر کافران
قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون الی جهنم وبئس المهاد بگوی ای محمد
مر آنکسانی را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد زود باشد
که مغلوب شوید در عقبی بسوی دوزخ و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب
با کفار قریش میفرماید قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله
واخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین والله یؤید بنصره من یشاء
ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی درست
بر نبوت حضرت رسالت صلعم در دو گروه که بهم رو و بهم دیدار شدند در حرب
بدر گروهی کارزار میکنند در راه خدای تعا که لشکر پیغمبر صلعم بودند و ایشان
سیصد و سیزده تن بودند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست و سی و شش
تن از انصار و گروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابو جهل و ابو سفیان بودند و ایشان
نهصد و پنجاه تن بودند و اینجا چهار احتمال است اول آنکه ضمیر یرون مسلمانان باشند
و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را
دو برابر خود که ششصد و بیست و شش دیده باشند اگرچه ایشان سه مقابل
مسلمانان بودند اما حق تعا وعده کرده بود که یکی از مسلمانان را بر دو تن از کافران
غالب گرداند که مائة صابرة یغلبوا مائتین و درین محل کفار را دو برابر ایشان
بدیشان نمود تا بوعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه
کنند



کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند دویم آنکه ضمیر یرونهم
مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم عاید بمشرکان یعنی میدیدند
مشرکان مسلمانان را زیاده برابر مشرکان که قریب بدو هزار باشند که در چشم
کفار نمود و علامت صحت نبوت یکی دیگر این بود با مشرکان خایف و منکوب
و مغلوب کردند سیم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان
و ضمیر مثلیهم مسلمانان یعنی مشرکان میدیدند مسلمانان را دو چندان مسلمانان
که این هم موجب رعب و ترس کفار باشند و این احتمال منافی نیست بآیتی که در
سورهٔ انفال واقع است و یقللکم فی اعینهم چه اختلاف در دو وقت ممکن است
که اول مسلمانان را در نظر کفار اندکی نمود تا دلیر شوند و ثانیا غلبه و کثیر نمود تا زبون
و حقیر کردند چهارم آنکه فاعل یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر
مثلیهم هم مشرکان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را دو برابر مشرکان و درین
مقام این مناسب نیست چه موجب نفرت کافرانست و خوف مؤمنان و آیه
منافی اینست مگر خرق عادت دیگر باشد که با وجود این حال مؤمنان بعون
ذی الجلال دست اعتصام بحبل المتین دین سید انام علیه الصلوة والسلام زده پای
در معرکه استوار کرده و مضمون فان حزب الله هم الغالبون را نصب العین
ساخته روی نگردانیدند که این یکی از امتحانات الهی بود که دلها بسیار نموده
باشد در نظر ایشان تا حزم و ثبات قدم ایشان در معرکهٔ دین باخلاص تمام
و یقین درست بر مردم ظاهر سازد و ثانیا تقلیل نمود از کردانیده باشد
و ایشان از آن نیندیشیده دل قوی ساخته بوده باشند در معرکه و بعد از آن
بر حال اول مرئی ایشان شده باشد و خدای تعا قوت دهد بیاری کردن خود
هر کرا خواهد بدرستی که در تقلیل تکثیر و در تکثیر تقلیل هر آینه اعتباریست
مر خداوند بینایها را از اهل بینایی دل است که بصیرت گویند زین للناس حب
الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة

وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آراسته
شده است برای مردمان دوستی آرزوهای نفس را از شهوات و زینت
دهنده گویند حق تعالیست که پیدا کرده در طباع و میل‌ها نهاده و زمین جهة امتحان بندگان
و محنت و تشدید جهت تکلیف و دیگری گفت مزین شیطانست که می‌آراید در چشم
حس ایشان این شهوات را از زنان که بدترین دام شیطان اند و پسرها
که محبوب طباع والدین اند و قنطارهای که ذکر کرده یا دفین ساخته اند از زر و سیم
قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا پری پوست دینار و درم
و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقولست که پری پوست گاو
از مشک و دیگر اسبان علامت دار مراد از آن نشان اسب است که عیب و هنر او را
ظاهر میکرداند چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند اسب مسوم اسب است
با تمام خلقت یا چرنده و فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار و زمینهای زرع اینکه یاد کرده شد در نظر
کفار آراسته گشته است چیزیست که بهره داری یابند از آن در زندگی دنیا
و خدای که معبود بحقست نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن المآب
جز در قرب رب الارباب متصور نیست قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگوای محمد مر امت خود را آیا خبر دهم
شما را بهتر از اینها که گفته شد برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند
یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دست بداشتند چون اهل صفه
و ایشان نزد پروردگار ایشان بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا
و هر چه در وست آن بوستانهای که میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها
جویهای آب جاوید باشند متقیان در آن بوستانها خلود جهت آنست که نعمت
دخول در آن بخوف انقطاع مبغض گردد و مر ایشانراست جفتها از حوری و انسی پاکیزه

از



از قاذوراتی که زنان دنیی را می باشد و دیگر ایشانراست خشنودی از خدای و این
از بهشت و نعیم بهتر است و خدای تعالی بیناست به بندگان و احوال ایشان
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ متقیان
که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما
بدرستی که ما گرویده ایم بانچه فرمودی پس بیامرز برای ما گناهان ما را و در خط
کرم بر دفتر عصیان ما کش و نگاه دار ما را از آتش دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ وَ
الصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ دیگر این متقیان صبر کنندگانند
بر طاعات یا بر ترک محظورات یا شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
و راستانند در قول و فعل و نیت و فرمانبردارانند مر خدای را در نهان
و آشکارا و همیشه به نیاز و دعا و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق و
آمرزش خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارندگانند
در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت ابو عبد الله امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت
و روایت کنند از پیغمبر صلعم که حق تعالی میفرماید که هر گاه من اراده عذاب اهل زمین
می نمایم چون نظر میکنم بسوی اهل مساجد و تهجد کنندگان عابد و دوستداران را در من
بجد و استغفار کنندگان در سحرها راکع و ساجد باز میدارم از ایشان عذاب را
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه
آمدند و از حضرت رسول صلعم روایت کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در
کلام خدای تعالی کدام آیه است این آیه نازل شد که گواهی داد خدای تعالی یا حکم
فرمود یا اعلام نمود یا بیان کرد آنکه اوست خدای تعالی بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی
سزای پرستش نیست غیر او و فرشتگان نیز همین و چه گواهی دادند چون معاینه
عظم قدرت و عظمت را ملاحظه کرده بودند و خداوند علم یعنی علمای اهل ایمان

همین گواهی میدهند بجهت مشاهدهٔ آثار دالّه بوحدانیت وکمال قدرت وحکمت
او در حالتی که هر یک از ملایکه وعلما حاضر وقایم اند بعدل در ادای شهادت یا خدای تعالی
گواهی داد بوحدانیت خود واو قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت
حق تعالی نصب دلایل است بر توحید وشهادت ملایکه بعجایب مذکوره اقرار بوحدانیت
او وگواهی علما بسبب مشاهدهٔ مذبوره ایمان بدان واحتجاج برآن و فضیلت علما در قرن
ایشان از اقران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد ولهذا امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که رتبت العلم اعلی الرتب چنانچه مذکور شد نیست هیچ
معبود بجز او که او غالب با اقتدار محکم کار وتکرار کلمه توحید بجهت تاکید است ومزید
اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید قوی است وغالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو
توحید موحدی ووصف واصفی مگر بوجه امر هرچه مامورند باظهار کلمهٔ توحید ودانا است
در شهادت بوحدت خود آورده اند که در گرد کعبهٔ معظمه سیصد وشصت بت
بود چون آیهٔ شهد الله نازل شد همه بروی در افتادند ونگونسار شدند إِنَّ الدِّينَ
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که دین
پسندیده نزدیک خدای تعالی دین اسلام است نه یهودیت ونصرانیت وبعضی
گویند مراد باسلام تسلیمست مر خدای تعالی واو بیای او را که آن تصدیق است
وامیر المؤمنین علیه السلام فرموده در خطبه که نسبت میدهم اسلام را نسبتی که ندهد کسی
پیش از من آن نسبت نداده باشد اسلام تسلیم است وتسلیم یقین ویقین تصدیق
وتصدیق اقرار واقرار اداء واداء عمل است واین را علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
آورده و دیگر فرموده که آنحضرت فرمود که مؤمن دین دار از حق تعالی فرا میگیرد و
فرا میگیرد از برای خود چه مؤمن میداند ایمان خود را در عمل خود وکافر میداند کفر
خود را در انکار خود وای مردمان خطاب بمؤمنان است دین دین شما است
بدرستی که سیئه در دین بهتر است از حسنه در غیر او زیرا که سیئه در دین معفو میگردد

وحسنه



وحسنه در غیر او مقبول نمیشود و واختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است ومحمد صلی الله علیه وآله
پیغمبر حق آنانکه داده اند بدیشان توریه را چه نعت وصفت ووقت ظهور آنحضرت
در کتب خود دیده بودند مگر پس از آنکه بدیشان دانش بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان
آمد موافق ومصدق کتاب ایشان انکه ایشان آغاز خلاف کردند از روی حسد
یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست وبزرگی قوم ودهر که نگرود بقرآن
یا بمعجزاتی که خدای تعالی به پیغمبر ارزانی داشته پس بدرستی که خدای تعالی زود
حساب کننده است یعنی زود باشد که مخالفان رخت بدار الجزا کشند وخدای
تعالی ایشان را جزا دهد بر کفر وانکار ایشان چه او فوت نمیکند چیزی از اعمال
ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ پس اگر این جهودان خصومت کنند در دین بعد از اقامت
حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطهٔ عیسی علیه السلام پس بگوی در جواب
ایشان که تسلیم خود را یعنی خودی خود را و گفتار وکردار ونیت خود را سپردم
مر خدای را وآنها که پی روی من کردند همین کرده اند که من کردم وبگوی مر آن کسان را
که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود ونصاری وبگوی مشرکان عرب را که کتاب
نداشته اند یا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام
آرید پس اگر اسلام آوردند وامر حق را انقیاد کردند پس راه یافتند بمقصود وکلی
واز بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند واگر اعراض کردند وپشت بر اسلام دادند
ترا هیچ ضرر نیست پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است وبس وخدای
بیناست به بندگان وتکذیب وتصدیق ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بدرستی که آن گروه که کافر شدند بقرآن وبمحمد یا بحجتهای روشن
که بر وحدانیت حق واقع است در کتابهای ایشان ومیکشند پیغمبران را بی آنکه کشتن ایشان بر استی

باشد و درین سخن تاکید است که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر
حق می کشند چه چیزی از ایشان صادر نشده که و کیشن ایشان نیز مستوجب
قتل کردند و این صورت اقبح است از انچه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و
سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بقتل آوردند بعد از ان یکصد و دوازده کس از
زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشانرا
نیز در آخر روز بکشتند چنانچه میفرماید و میکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت
میفرمایند بعدل و راستی از مردمان یعنی ما سوی انبیا پس خبر ده ایشانرا بعذاب
دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان
آنانند که بی شایبه اشتباه تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند که ما
پذیرندهٔ احکام توراتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بلا شک عمل ایشان
حبط و تباه است درین سرای که کس از ایشان نمی ستاید و در ان سرای که ثوابی بر ان ترتیب
نمیشود و نیست مر ایشانرا در روز قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان
دفع کنند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا نمی نگری بسوی آنانکه داده شده اند
بهره را از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند از ان خوانده میشوند بسوی توریة
تا توریة حکم کند میان ایشان در قصهٔ یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در
سورهٔ مایده انشاء الله مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت ۱۲
پناه صلعم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت که ای محمد من
با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت رسالت فرمود که آن صحیفه را
از توریة که مشتمل بر نعت و وصف من است بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید
ایشان ازین قول ابا نمودند آیات توریة حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة

میخوانند



میخوانند
پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤسای یهودند و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي
دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ این اعراض از حکم توریة ایشانرا بسبب آنست که ایشان
میگویند نخواهند رسید بما آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده که هفت است
یا چهل و فریب داد مر ایشانرا در کیش ایشان آنچیزی که هستند بر می بافند
از قبیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ
فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس چگونه باشد حال ایشان
آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع
آن و داده شود هر نفسی را بتمام جزای آنچه کسب کرده است و ایشان ستم دیده نشوند
بنقصان حسنات و زیادات سیئات آورده اند که در روز غزای خندق
حضرت رسالت پناهی کندن خندق را بخش فرمود که هر ده کس چهل گز بکنند
هر کدام از مهاجر و انصار سلمان فارسی را در جانب خود دلالت میکردند
مهاجر میگفتند که سلمان از ماست و انصار میگفتند که از ماست و در ان میان
حضرت رسالت فرمود که سلمان از ماست یعنی از اهل بیت ماست عمرو بن عوف
گوید که من و سلمان و حذیفه و نعمان مزنی و شش مرد از انصار در چهل گز جای
حفر خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگ سخت پدید آمد چنانچه از شکستن
آن عاجز شدیم سلمان این حالت را بآنحضرت رسانید و آمده بدان موضع
کلنگ بدست مبارک گرفت بقوت روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی فرود
آورد که آن سنگ قدری بشکست و برقی از میان سنگ و آهن جست که از بارقهٔ
آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسیده و کنگرهای ایوان کسری
بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از ان بریخت و نوری ازان
درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیم
لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد اصحاب تکبیر کردند حضرت

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر مدائن
ظفر یابند کوشکهای حیره بتصرف در آورند وآثار صولت اهل اسلام باطراف روم
وقسطنطنیه برسد وشقه رایت شریعت من سایه یمن دولت بر مفارق اهل یمن
اندازد ومؤمنان مبتهج ومسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان
طرح سخریت واستهزا افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم
کارزار حشر کان عرب خندق میکنند وبجد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه
بیرون نمی نهند ویاران خود را بکرفتن روم وفارس ویمن وعده میدهد حق
سبحانه وتعالی این آیه فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ
وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
بکوای بارخدای ای خداوند پادشاهی ومتصرف دران عطا میکنی پادشاهی هرکرا
خواهی ومی ستانی ملک را از هرکه میخواهی بعضی معبران برانند که مراد همین پادشاهی
ظاهراست که حق تعالی زمام جهان داری بقبضه اقتدار هرکه خواهد سپارد وعنان
شهریاری از کف اختیار هرکه خواهد بیرون آرد وکفته اند که ملک نبوت ورسالت
که از بنی اسرائیل بستد وبه بنی اسمعیل داد وامامت نیز به بنی اسمعیل ارزانی
داشت باآیات که دعوای آن که کفار قریش را ازان محروم ساخته بلا زمان
عتبه علیه نبویه حواله فرمود یا ملک روم وفارس ویمن که از ارباب آن انتزاع
نموده بدین امت ارزانی داشت ونزد محققان ملک توفیق است که هرکرا اعطا
کرد عزیز دو جهان شد واز هرکه باز کرفت مخذول هر دو سرای کشت وار جمند
میسازی هرکرا میخواهی بایمان ومعرفت چون بیغمبر واهل بیت ومتابعان ایشان
وخوار وبیمقدار میکنی دانی هرکرا میخواهی بکفر وبدعت ونکرت چون ابو جهل وبنی
امیه وپی روان ایشان که در خور هرکدام آنچه می بایست داده دیده دکفته اند عزت
بشرف قناعت وذلت بجهة حرص چه استغنای قناعت فقیر را بعید نکین
رساند وتکاپوی حرص توانکر را در صف نعال افکند ونزد محققان عزت بقرب لقا

من تشاء وتنزع الملك



وکشف عطا است وذلت بحجاب حرمان وباز داشت عطا پید قدرت تحصیل
تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک واعز از مؤمنان واکرچه همه بدست اوست
که ذکر خیر بر کس جوی میرساند جزای نیک را نیک وبد را بد اما تخصیص خیر
بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت
اهل ایمان است ووعده ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنایم یا مراعات ادب کرده با
درخطاب وحقیقه آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است یا انکه خیر وجود
وشر عدمی وعدم را با وجود آمیزش نتوان داد ولهذا حضرت رسول صلعم در
بعضی ادعیه فرموده اند الخیر کله بیدیک والشر لیس نعوذ بک هر رستی که تو بر همه
چیزی از انتزاع واعطا واعزاز واذلال توانایی تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ
فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ
بِغَیْرِ حِسَابٍ درمی آری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه
انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی
ودر اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول
سرطان اطول ایام سنه می شود چنانچه شمه ازین در فاتحه مذکور شده ودر می
آری روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی واجزای شب را
بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود ودر آخر قوس اطول
لیالی میشود وبیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه است
یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه ودرخت را از دانه وبیرون می آری مرده را چون
نطفه ودانه وبیضه از زنده که آن حیوانات ودرخت ومرغ است یا بیرون می آری
مؤمن را از کافر وکافر را از مؤمن واین را از ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام
روایت کرده اند وروزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هرکرا میخواهی بیشمار
یعنی برتبه که خلق عدد ومقدار آن ندانند لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ اَوْلِیَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ فِی شَیْءٍ اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

تُقٰیةً وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ باید که فراگیرند مؤمنان که دوستان
ناگرویدگان اگر دشمنانند دوستان ومتولیان امور خود از بیرون مؤمنان
یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند
چه کافر دشمن حق است پس دشمن حق را دوست نباید گرفت وهر که بکند این
دوستی با دشمنان پس نیست آنکس از طریق دین خدای در چیزی یعنی از دین حق
هیچ خبر ندارد مگر آنکه بترسید وحذر کنید از ضررهای کافران ومخالفان ترسیدنی وحذر
کردنی در صورتی که کفار واهل خلاف غالب باشند ومؤمنان واهل حق مغلوب
بحسب ظاهر ومؤمن از خوف نفس اظهار موافقت ومودت ایشان کند بزبان
وبدل اعتقاد نکند وضرر ندارد واین آیه دلالت میکند بر آنکه تقیه جایز است
در دین نزد خوف بر نفس چه او دافع ضرر است ودفع ضرر اگر واجب نباشد
لااقل جایز خواهد بود وابو عبد الله ع فرموده که التقیة دینی ودین آبائی تقیه دین
منست ودین پدران من اهل خلاف میگویند که تقیه نفاق است زیرا که هر یک از اینها
ابطان امر است واظهار خلاف او از جهة دفع ضرر ونفاق حرام است جواب
میگوییم که فرق بسیار است میان تقیه ونفاق چه نفاق اخفا وابطان کفر است با اعتقاد
بآن واین حرام است وتقیه اخفا وابطان ایمان است با اعتقاد بآن واین واجبست
تقیه نزد امامیه بر سه قسم است حرام ومباح وواجب حرام در کشتن ناحق است
پس هر چه مستلزم اباحت خون کسی باشد که جایز نباشد کشتن او در آن تقیه
جایز نیست زیرا که وجوب او بجهة حفظ دم است پس سبب اباحت آن نتواند
بود ومباح در اظهار کلمه کفر است که در هر دو امر مباح است واستدلال جسته‌اند
بقضیه عمار وابوین او که پدر ومادرش تقیه نکردند در اظهار کلمه کفر وکشته شدند
وعمار تقیه کرد وسالم ماند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هر دو را صواب
گفت وواجب ما عدای این دو قسم است زیرا که او در مقتضی نیست مع ذلک
اجماع این طایفه است این وقتی است که ترک آن مستلزم ضرر باشد پس اگر

متحقق



متحقق نگردد ضرر پس فعل او مباح است یا مستحب اما تبری از ائمه علیهم السلام
حرام است چه در آن صورت ترک تقیه اولی است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که در سبب مضایقه نیست در تقیه بلکه مراد بر آن زکوة است وشما را
نجات یعنی من در آن پاکم وطاهر وشما سالم میمانید اما از من تبری مکنید
که من بر فطرت درست متولد شده‌ام ودر روایت دیگر وارد است در برائت
پس برکشید گردنها را یعنی تا بزنند واین دلیل افضلیت است خصوصا کسی که
اقتدا بآنحضرت داشته باشد ومی ترساند خدای تعالی شما را در ارتکاب
مناهی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر شود از محض قهاریت حق جل
بیواسطه غیری نفس عبارتست از ذات خیری وحقیقت وهویت او پس
هر کجا لفظ نفس در شان حق تعالی ایراد کنند مراد ذات او باشد بسوی خدای
خداوندست بازگشت همه قُلْ اِنْ تُخْفُوا مَا فِی صُدُورِکُمْ اَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ
یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بگو اگر پنهان
دارید آنچه در سینه‌های شماست یعنی در دلها از موالات کفار ومخالفان یا آشکارا
کنید آنچه در ضمیر شماست میداند خدای تعالی آنرا ومیداند آنچه در آسمانهاست
از اصناف علویات وآنچه در زمین است از انواع سفلیات وخدای تعالی
که علم ذاتی او باین همه محیط است بر همه چیزی تواناست وقدرت او بهمه مقدورات
احاطه کرده پس هر چه میکنید میداند ومکافات آن می تواند پس نافرمانی مکنید
وبترسید یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ
اَنَّ بَیْنَهَا وَبَیْنَهُ اَمَدًا بَعِیدًا وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاللّٰهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ
روزی که بیابد هر کسی از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر کرده شده
نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات را وآنچه کرده باشد از بدی دوست
دارد آن نفس آنکه باشد میان او ومیان عمل بد اندازه دور یعنی نخواهد
مطلق که عمل خود را به بیند حذر میفرماید خدای شما را از خود آورده اند که خدای

تعالی شما را می‌رساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تأکید رفع مناسبت
میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب و خدای تعالی
مهربانست به بندگان که مبالغه میفرماید در تحذیر و تخویف ایشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ در عالم
افکنده اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید
تا خدای جل شما را دوست دارد و دوست داشتن بنده خدا را آنست
که اطاعت امر الهی نماید و مجتنب باشد از مناهی او و بالکل بوی متقبل باشد
و به دوستان او و از غیر او و از دشمنان معرض باشد و دوست داشتن
خدای تعالی بنده را آنست که طاعت او را بپذیرد و ثواب و پاداش نیکو
عطا فرماید و چون چنین کند بیامرزد گناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده است
یعنی می‌پوشاند انواع معاصی بندگان را در دنیا که بر متابعت او راسخ باشند
و مهربانست برایشان برحمت خاصه در آخرت که ثواب کرامت فرماید ایشان را
بمثقال ذره از فرمانبرداری و حسنه قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی و اطاعت
پیغمبر او کنید در احکام شرع اقدس پس اگر برگردید و اعراض کنید از اطاعت
خدای تعالی و رسول او پس بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ناگرویدگان را
وضع مضمر در موضع مظهر دلالت میکند که تولی و اعراض از اطاعت خدا و رسول
کفر است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم
را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا و اوصیا
و نوح را به نبوت و طول عمر و تربیت سفینه و نسخ شرع متقدم و خلیل ابرهیم را
بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانهٔ کعبه و آل عمران که موسی

وهارون



و هارون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان زمان ایشان و گویند مراد از آل ابرهیم
اولاد او بند که اسمعیل و اسحق است و اولاد ایشان که از اسحق یعقوب
باشد و تمام انبیای بنی اسرائیل و از آل عمران مراد اولاد موسی و هارون باشند
چه موسی و هارون هر دو پسر عمران بودند و او پسر یصهر بن قاهث بن لاوی
بن یعقوب بن اسحق و از اولاد اسمعیل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
داخل است که خلعت رسالت و خاتمیت و افضلیت پوشید و امیر المؤمنین علیه السلام
تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم نیز که بزیور امامت و خلافت و عصمت
آراسته اند و نیز گفته اند که آن عمران پدر مریم است و آل او عیسی و مریم بودند
که خدای تعالی ایشان را برگزید مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکمالات
و رسالت و نسب این عمران نیز باسحق منتهی میشود چنانکه در بعضی تفاسیر مذکورست
که عمران که پدر مریم است پسر ماثان بود و او پسر ابیعاذر بن ابی یودنا
رب بابل بن شالتال بن یوحنا بن اموز بن میشکین خازقیا بن احاذ بن یوثام
بن عوزیا بن یورام بن ساقط بن اشیا بن راحیم بن سلیمان بن داود
بن ایشا بن عوبید بن سلمون بن باعز بن نحشون بن عمیاذ بن رام بن حضروم بن فارص
بن یهودا بن یعقوب بن اسحق و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال
بوده و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران بعضی از ایشان از بعضی زاده
شده مراد اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده و خدای تعالی شنوا است
بر اقوال باطله یهود که گفتند نحن ابناء الله یا مزخرفات نصاری که مسیح و عزیر را
گفتند ابن الله و داناست باغراض فاسده ایشان از این مقالات إِذْ قَالَتِ
امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون زن عمران بن ماثان که مادر مریم و جدهٔ
عیسی بود و او حنه بنت فاقود بود و او را خواهر دیگر بود ایشاع نام
که در حباله زکریا پیغمبر بود پس یحیی بن زکریا پسر خاله مریم باشد این حنه

وقتی که حامله شد روایت است از ابی عبدالله علیه السلام که حق تعالی وحی فرمود بعمران
که من بخشیده ام ترا فرزندی نرینه قدم مبارک که ابرای اکمه و ابرص نماید و مرده
زنده کند باذن حق و او را برسالت خواهم فرستاد به بنی اسرائیل و او این را
بحنه زن خود گفت او بعد از حمل بدین سبب گفت ای پروردگار من بدرستی که
من نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است و آزاد کرده شده از قید تعلقات
دینی تا خاص ترا باشد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را
بزرگ میداشتند فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت
ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین نذرها فریضه بود. بعد از نذر
حنه را شوهر او عمران گفت ولیک این چیست که گفتی شاید که در شکم تو دختر باشد
و خدمت مسجد را نشاید پس زبان حنه جاری شد که پس قبول کن خدایا از من آنچه
کردم بدرستی که شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم و دانایی بمقصد من در این
نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ
وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس آن هنگام که نهاد بار خود را اختیر عابده بتسمیه
یا نذیره گفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم آن
بار را فرزندی ماده و خدای تعالی داناتر است بآنچه حنه وضع کرد و گفت حنه که نیست
فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند ماده که بمن داده و بدرستی
که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بود یعنی
کنیزک خدای و بدرستی که من در پناه می آورم او را و فرزندان او را از وسوسه
دیو سرکش رانده شده یا از مس او و برکت دعای حنه بود که مریم و عیسی پیوسته
از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ
لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

پس

پس وا پذیرفت مریم را پروردگار او پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه و برویانید
او را نشو و نمای او نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت
و سداد و معرفت که چون بحد سالکی رسید بانواع عبادات به بهره اخیار رجال
شد و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورد و سدنه و احبار را گفت
فاگیرید این نذر کرده شده را که از ان خدمت بزرگانی که بیت و نه کس بودند
بقبول وی رغبت نمودند بدختر پیشوای خود شان چه بنی ماثان رؤس و احبار
و ملوک بنی اسرائیل بودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند
بران وجه که قلمهای خود را که کتابت تورات کرده بودند بکنار نهر اردن بردند و در
جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آید تربیت مریم بدو متعلق
باشد پس قلم زکریا بر روی آب آمد و گویند که بر روی آب راست ایستاد
چنانچه در کل و کفالت مریم بوی متوقر شد و فاسپرد حق تعالی مریم را بزکریا و او
از اولاد سلیمان بن داود بود و زکریا او را بخانه برد جهت ارضاع او دایه معتبر
فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورد و غرفه که بجز به نردبا
بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تفقد حال او فارغ شدی
در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایة
کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت
هر گاه که در آمدی به مریم زکریا بغرفه که او جای می بودی یافتی نزدیک او روزی و آن
میوه تابستانی بودی در فصل زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان
زکریا این صورت چند نوبت معاینه دید گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه
در غیر وقت او گفت ای مریم این رزق که می بینی از نزد خدای تعالیست یعنی از جنت او
بدرستی که خدای تعالی روزی میدهد هر کرا میخواهد بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق
مرزوق یا از برای عزت و ظرافت او و این خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور
می آورد در کشاف آورده که در زمان قحط یک روز رجوع فرمود حضرت رسالت

بجانب فاطمه ع و از طعام پرسید اتفاقا یکی از برای حضرت فاطمه دو گرده و دو پاره گوشت
هدیه آورده بود که او را بر گزیده بود و آن حضرت آن را در رکابی سرپوشیده
گذاشته بود و آن را پیش آنحضرت آورد چون سرپوش برداشت پر از نان و گوشت
بود حضرت فاطمه دانست که از جانب حق است آنحضرت فرمود که این از کجاست
فرمود که از نزد خدای تعالیست هر که را میخواهد روزی بیحساب میدهد آنحضرت
فرمود که الحمد لله که ترا پسندیده و بهترین زنان بنی اسرائیل گردانید یعنی مریم
بنت عمران بعد از ان فرستادند و امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین
را علیهما السلام طلبیدند و همه ایشان از ان طعام سیر گشتند و همه همسایها سید
فاطمه همه سیر گشتند چون دیدند هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لي من
لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء در ان وقت که ذکریا ثمرهٔ تازه در
هنگام آن مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان
محراب بخواند ذکریا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزدیک
خود فرزندی پاك از آلایش گناه بدرستی که تو از کرم شنونده دعایی یعنی اجابت
کننده فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرك بیحیی مصدقا
بكلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین پس ندا کردند او را فرشتگان
و گویند همین جبرئیل بود و بجهت تعظیم بطریق جمع یاد کرد و حال آنکه ذکریا ایستاده
بود و نماز میکرد در محرابی که مریم بود یا محرابی که داشت بدرستی که خدای تعالی فرزند
میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است پیش از ولادت تسمیه یافت و معنی یحیی آنست
که نام پدر او زنده باشد یا آنکه عقم مادرش با و احیا پذیرفت یا دین او زندگی یافت
یا دلش یاد زنده گشت در حالتی که آن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی
که او کلمه ایست از نزدیک خدای یعنی از کلام حق بوجود آمده بی پدر یا مردم باو راه
حق یافتند چنانچه راه می یابند بکلام الهی و تسمیه او بروح الله آنست که مردم زندگی
یافتند به نبوت او چنانچه بارواح زندگی می یابند و یحیی عمر بزرگتر بود از عیسی بشش ماه

واول



واول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و صفت یحیی آنست که بهتری بحلم و علم و تقوی که
شرایط سیادت است آراسته بود و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده
از لهو و لعب و اباطیل اما اول مرویست از ابی عبد الله ع و پیغمبر شریعت رفیع منزله از جمله
پیغمبران و این کلام دلالت میکند بر آنکه فرزند صالح نعمتی است از جانب حق تعالی بجهت این
بشارت دادند او را و چون ذکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب
انی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامراتی عاقر قال کذلك الله یفعل ما یشاء و
گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است
مرا پیری و زن که سالی گویند در ان وقت ذکریا صد و بیست ساله بود و زوجه‌اش
نود و هشت ساله و زن من [illegible] نازاینده است اگرچه بشارت بفرزند یافته
بود بعد از طلب میخواست که بداند که بچه کیفیت خواهد بود گفت آیا ما را جوان میسازی
یا در همین پیری فرزند میدهی گفت خدای تعالی یا جبرئیل گفت بزبان خدای
تعالی همچنین بر همین حال که هستید از پیری خدای تعالی میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت
و خلاف آن قال رب اجعل لی آیة قال آیتك الا تکلم الناس ثلثة ایام
الا رمزا واذکر ربك کثیرا وسبح بالعشی والابکار گفت ذکریا ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل آن خبردار کند بولد گفت جبرئیل
که خدای تعالی نیکو بدت نشانه تو آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن
با مردمان سه شبانه روز مگر آنکه اشارت کنی بر چیزی یا اشارت بچشم یا سر
یا بر زمین نویسی و یاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه
و در بامداد و بذکر گفتن قادر بود و با مردمان نه و سه شبانه روز این حال داشت
بواسطه آنکه حق تعالی سه نعمت عظمی ذی کرامت فرموده بود یکی در این سن
قوت رجلیت و قابلیت بار گرفتن در زن او با وجود عقم و پیری و دیگر فرزندی
مثل یحیی بشکرانه این نعمت سه شبانه روز بذکر حق مشغول بود و از گفتن با مردم
معزول بهر شکر نعمتی در برابر روزی و باقی قصه ذکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله

وَاِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَیٰکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَیٰکِ عَلَیٰ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ
و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه فانه گفتند ای مریم بدرستی که خدای
تعالی برگزیده ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا الخدمت پاروش داد و بعصمت
و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را میباشد چون حیض
و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه و تکرار از برای تأکید است یعنی بی شبهه ترا
برگزید و لیکن امام محمد باقر علیه السلام فرموده که برگزیده ترا از ذریه انبیا علیهم السلام
و پاک گردانیده ترا از زنا و سفاح و برگزیده ترا از برای ولادت عیسی علیه السلام بی شوهر
پس تکرار نباشد باین معنی که آنحضرت فرموده و باین صفات برگزید ترا بر زنان عالمیان
آن زمان زیرا که فاطمه بنت رسول الله صلعم سیده نساء عالمیانست بقول سید مرسلین
و زنان یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ ای مریم فرمان برداری
کن مر آفریننده و پرورنده خود را و سجود کن خدای او رکوع کن با رکوع کنندگان
یمکن که رکوع و سجود دایم بمعنی صلوة باشد یعنی بهمه احوال نماز کن فرادی با جماعت
با آنکه هر یک بمعنی خود باشد و تقدیم سجود بر رکوع بجهة تذلل و فروتنی بود زیرا که تمام
عبودیت است مع ذلک واو مفید ترتیب نیست ذٰلِکَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ
اِلَیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ یُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ
یَخْتَصِمُونَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی از اخبار
پوشیده است که ما بجهة اظهار اعجاز تو بسوی تو وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میرسانیم
و تو نبودی ای محمد نزدیک احبار بیت المقدس آن هنگام که می انداختند از برای قرعه
قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که کدام از ایشان التزام نماید تعهد
مریم و تو نبودی نزدیک ایشان آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم و آیه
دال است بر آنکه قرعه را مدخلی هست در تمیز حقوق و ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
فرموده که اول کسی که قرعه برو زد بنت عمران بود و بعد از ان این آیه خواند و قرعه زدن
سنت است و دیگر یونس بن متی علیه السلام و عبد المطلب وقتی که او را نه پسر شده بود

نذر



نذر کرد که اگر ده پسر شود مر خدای تعالی او را روزی کند او را قربان کند چون عبدالله
که دهم بود متولد شد قادر نشد که او را ذبح کند چه رسول صلعم در صلب او بود
قرعه زد بده شتر و بر عبدالله بنام عبدالله بیرون آمد ده دیگر را افزود
هم بنام عبدالله بیرون آمد تا بصد شتر رسانید آنگاه بنام شتران بیرون آمد
گفت میدانم که حق تعالی باین راضی و خشنود است در زمان شتران را قربان کرد و
لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که انا ابن الذبیحین من پسر دو ذبیحم که یکی اسمعیل
و یکی عبدالله است ابن عبد المطلب اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ
مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ وَیُکَلِّمُ النَّاسَ
فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِینَ دیگر یاد کن آن زمان که گفتند فرشتگان واضح انست که جبرئیل
گفت ای مریم بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بکلمه از وی که مراد عیسی است علیه السلام
که بکلمه کن حاصل شد بی پدر یا آنکه بشارت داده بود در کتب سالفه که کلمه بمعنی بشارت
باشد که گویا بشارتی از وست نام آن کلمه مسیح است که لقب است و عیسی اسم و تقدیم
لقب بر اسم از وجه تعظیم است و آن بمعنی مبارک است بزبان عبری و او پسر مریم است
این رد است بر نصاری که ابن الله میگفتند پس اضافه بمریم فرموده که او روشناس است
و تمام قدر در دنیا بطاعت یا بنبوت یا مخلوق شدن بی پدر یا ترفع بر آسمان
در وقت سی و سه سالگی یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال با جماعت
امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و در آخرت بشفاعت یا علو درجه
و از نزدیک گردانیده شدگانست بکرامت خدای تعالی و سخن گوید این فرزند
در گهواره تو که بجای مهد شده او را یا در زمان صغر وقتی که شایسته گهواره بود
و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی که کلام او درین دو حال یکسان باشد
در مهد معجزه و در کهولت دعوت و از انبیای شایسته است قَالَتْ رَبِّ اَنّٰی
یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قَالَ کَذٰلِکِ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ اِذَا قَضَیٰ
اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام

از کجا و بچه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و اما
خارج است از عادت که بی شوهری از زنی فرزندی آید گفت جبرئیل عم همچنین
حال که تو هستی بی مساس بشری خدای تعالی آفریند آنچه میخواهد چون خدای
حکم کند کاری را پس فرماید پیش مر آن چیز را که معلوم اوست باش پس باشد
گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق
او را دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا باسباب و مواد هم چنان
قادر است بر آفریدن ایشان دفعة بی سببی و مادة وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ
مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و بیاموزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده
پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است
و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب مزید جهت تفضیل است و گرداند
او را فرستاده بحق بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان با آنکه
من بتحقیق آمده ام بشما بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است
و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر کرده اول بدرستی که من
میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس خود را
در آن مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغ زنده پرواز کننده بامر خدای
تعالی باشد و گویند انواع مرغان باین طریق می ساخت و می پرانید و گویند
همین شکل خفاش مرغی از گل می ساخت زیرا که قوم آنرا از وی طلب میکردند آنرا
بدست گرفته نفس در وی میدمید بقدرت ربانی طیران میکرد در میان
زمین و آسمان به پرواز می آمد و گفته اند در نظر هر دم می پرید و چون از نظر خلق غایب
می شد مرده بر زمین می افتاد علامت دویم و بری میکنم و دانم نابینای مادرزاد را





از علت او سیم و پاک می سازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض آورده اند
که روز بودی که پنجاه هزار مریض و بیماران و نابینایان نزد عیسی علیه السلام جمع می شدند و همه را
مداوا میفرمود بشرط ایمان چون در آن زمان علم طب بکمال بود حق تعالی
تخصیص داد او را باین معجزه چهارم و زنده میکنم مردگان را بفرمان خدای تعالی
تکرار این کلمه برای رفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت
نه بندد و مفسران برآنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد یکی عازر که زنده کرد و دوست حق
بود و از وفات او سه روز بود که مرده بود و خواهر او آنحضرت را بر قبر او برد
و دعا فرمود او زنده گشت بامر الهی و از قبر بیرون آمد بخانه رفت و چند سال
باقی ماند و فرزندان آورد دوم دیگر فرزندی از پیر زنی مرده بود در تخته می بستند
او را دعا فرمود او زنده شد و بر تخته نشست و فرود آمد و جامه پوشید
و رجوع کرد باهل خود و باقی ماند و او را چند فرزند شد و دیگر دختر ده ساله
که یک روز بود که مرده بود استدعا کردند او را نیز زنده ساخت و چند سال
ماند و شوهر کرد و فرزندان آورد و دیگر سام بن نوح که چهار هزار سال
از موت او گذشته بود دعا کرد رب و باسم اعظم و از قبر بیرون آمد موی نیمه
سرش سفید بود و گفت مگر قیامت قائم شده فرمود عیسی که نه بدعا زنده ساختم
ترا و در آن زمان پیر نمی شده اند زیرا که سام پانصد سال عمر کرده بود و هنوز
جوان بود بعد از آن گفت بپیر سام گفت بشرط آنکه حق تعالی سکرات موت از من
رفع کند عیسی دعا فرمود پس چنین شد و بعد از آن وفات کرد و گویند باسم
یا حی و یا قیوم مرده زنده میفرمود علامت پنجم و خبر میدهم شمارا بآنچه میخورید
و آنچه ذخیره میکنید در خانهای خویش مشهور است که در مکتب با کودکان گفتی
که پدران و مادران شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز گذاشته
و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت احوالات باز گفتندی بدرستی که درین پنج معجزه هر آینه
علامتی هست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من اگر هستید شما باور دارندگان

که این معجزاست با ایمان آرندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و آمدم بشما باور دارنده
مر آنچیزی را که پیش از من بود که آن کتاب موسی است علیه السلام و من تقریر کنندهٔ شبهات
آنم و دیگر برای آن آمده‌ام تا حلال کنم از برای شما بعضی از آنچه در شریعت موسی حرام
کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز
شنبه و آمدم بنشانی از پروردگار شما و معجزات و دلایل است و ایراد
آیه بلفظ واحد بنابر آنست که همه در دلالت حکم یک آیه دارد پس بترسید از
خدای تعالی در مخالفت من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق بدرستی که خدای
تعالی پروردگار من و آفریدگار شماست پس بپرستید او را اینست راه راست
و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ پس آن هنگام که
دریافت عیسی علیه السلام از ایشان کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در مشاورت
بود بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت فرمود جهودان بقصد وی برخواستند
عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل
جماعتی صیادان را دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت که بیایید که بهتر ازین
صیادی پیش گیریم گفتند که آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توحید در
لجهٔ توحید افکنیم اینجا بشکار ماهی مشغولید انجا بشکار ارباب الاسرار گاهی کنیم
و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که فرمود که بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی
گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسول او ایشان به وی ایمان آوردند بعد از ان گفت عیسی از
شما کیانند یاران من در کار خدای تعالی تا نصرت الهی در رسد گفتند حواریان
یعنی این جماعت صیادان و گفته‌اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی
حواری خاصه و برگزیده باشد و این خاصگان در جواب عیسی گفتند ما یاران خداییم

یعنی



یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده‌ایم بخدای تعالی و تو ای عیسی گواه باش
بآنکه ما گردن نهندگانیم دین خدا را رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ پس ایشان دعا کردند ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستادی
یعنی انجیل و پی روی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی علیه السلام پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم
در جریدهٔ احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و رسالت
و گفته‌اند که کتاب بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار است صلعم
و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلعم که برکت آن حضرت
و امت او از همه امتان اکمل و افضل اند یا ما را از جملهٔ مستغرقان شهود و تجلی آثار ذات خود
گردان و در بعضی تفاسیر آورده که چون حواریان متابعت حضرت عیسی اختیار کردند
وقتی که گرسنه می‌شدند میگفتند یا روح الله گرسنه‌ایم دست مبارک بر زمین
یا بر کوهی که انجا بود می‌زد دو گرده بیرون می‌آمد و ایشان تناول میکردند و چون
تشنه می‌شدند میگفتند یا روح الله تشنه‌ایم همچنین دست بر زمین یا بر کوه می‌زد
آب بیرون می‌آمد و ایشان می‌آشامیدند یک وقت گفتند کیست افضل و بهتر
از ما که هرگاه گرسنه میشویم ما را طعام میدهی و چون تشنه میشویم ما را آب میدهی
و تو گرویده‌ایم و پیروی و متابعت تو اختیار نموده عیسی در جواب فرمود
که افضل و بهتر از شما کسیست که عمل میکند بدست و از کسب خود میخورد بعد
از ان بقصاری اقدام نمودند و جامهٔ مردم می‌شستند و اجرهٔ آن صرف خود میکردند
وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یهود اتفاق کرده بودند و حیله انگیخته که
عیسی را بقتل آرند چنانچه در سورهٔ نسا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی عیسی را
برد و جزای مکر بدیشان رسانید که بجای او همتر خود را کشتند بخواری تمام و خدای
تعالی بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ
إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ یاد کن آنرا که گفت

خدای تعالی گفت ای عیسی من فرا گیرنده توام از دنیا و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر
ملایکه خود و پاک کننده و نجات دهنده توام از قصد و مکر آن کسانی که کافر شدند
بتو و گرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان امت تو بالای آنانکه کافر
شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت آن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان
در اثبات رسالت عیسی عم یا غالب شدند برایشان بشمشیر بواسطه معاینه قاهر
که ملک از یهود زایل شد و باقتدار نصاری در آمد در بلاد روم و فرنگ و پیوسته
ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستاخیز پس بسوی منست بازگشت
همه یعنی عیسی عم و متابعان و منکران او باز حکم کنم براستی میان شما در آنچیزی که شما
در وی خلاف میکنید یهود موسی را معتقد شدند و محمد صم و عیسی را منکرند و نصاری موسی
و عیسی را صحه تصدیق می نمایند و بمحمد صم نمی گروند و بثالث ثلاثه قایل اند و مؤمنان
میگویند که الله تعالی یکیست و محمد و عیسی و موسی عم فرستادگان او و بندگان پس حق تعالی
فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری
پس عذاب کنم ایشانرا عذاب سخت در این سرای و سبی و لزوم جزیه و خواری
در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نیست مر این کافرانرا از یاران
و نصرت دهندگان در منع عذاب ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و اما آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت
محمد صم و عمل صالح کردند پس بدهد خدای تعالی مزدهای ایشانرا در دنیا به نیک
نامی و در عقبی بدوستکامی و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا
ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
میخوانیم آنرا بر تو و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت تست و از یاد کرد ثبت
محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی عم
نصاری نجران زبان طعن و اعتراض گشادند گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی





و نام بندگی بر وی می نهی آنحضرت فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله بر عیسی دشنام
باشد او بنده ایست فرستاده خدای تعالی و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشانرا
آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آدمی دیده باشد که انسان بی پدر مخلوق
گردد حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بدرستی که صفت عیسی و شان غریب
او نزدیک خدای تعالی است یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر پیدا فرمیند
هم چون صفت و شان آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد
و حال آنکه او را ابن الله میگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را
ابن الله میخوانند و گفته اند مماثلت حاصل گشت در بعضی اوصاف پس عیسی عم
که مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم آبست یا در آنکه موجودیست خارج از عادت
مستمره آورده اند که تخصیص فرمود هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر
اصلاب و بتحقیق وجه مماثلت ظهور هر دو بمعجزاتست بمحض قدرت بر وجه خرق
عادت پس بیان ایجاد آدم میکند یعنی بیافرید خدای تعالی قالب او را از خاک پاک
پس گفت مر آن قالب را که بحکم من بباش بشری مستوی الخلقه زنده بروح پس بود
آنچنان تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتیم که آدم بباش باد را گفتیم که عیسی بباش
و بیش ازین نگری از باد و خاک مخلوق نشده بود پس درین خبر که از عیسی گفته شد
درست و راستست و بپیغامبری رسیده از پروردگار تو بتو پس مباش ای
شنونده از شک کنندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات در آن و شنونده
جمیع مؤمنانرا شامل است یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آنجماعت که شک دارند
در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در آن مباشید چون نصاری که در ظلمت ظن
و تخمین مانده اند لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند و در زندان گمان محبوس ماندند
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ
نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی از پس آنکه بتو آمد از
دانستن عیسی که بنده و رسول است پس بگو بیائید ایشان را اگر بیائید تا از برای مباهله
بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان
شما را پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بگردانیم لعنت
خدای را بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت
رسالت صلعم وفد نجران را که عاقب و سید و جماعت که با ایشان بودند طلب
فرمود و گفت هرچند من در حجت می افزایم شما در عنا و منازعت می افزائید اکنون
بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری
بدان راضی شده زمان و مکان را مقرر ساختند ایشان چون رجوع با سقف کردند باین
احوال گفت فردا بروید و ببینید اگر محمد صلعم با فرزندان و اهل خود بیرون می آید از مباهله
حذر کنید و اگر با اصحاب می آید مباهله نمائید که بر چیزی نیست روز دیگر حضرت رسالت
دست امیر المؤمنین علی را علیه السلام گرفته و امام حسن را و امام حسین را در پیش
انداخته و فاطمه را علاوه از عقب ساخته روان شدند و آنحضرت با ایشان فرمود
که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید و نصاری نیز بیرون آمدند و مقدم ایشان اسقف
بود چون چشمش بر پیغمبر افتاد و آن جماعت از کسی پرسید که ایشان کیستند که با پیغمبر اند
گفت فلانی پسر عم و شوهر دختر او است و دو پسر که در دم است بسوی او و آن دو
دیگر پسران دختر او یند از علی که حسن و حسین اند و آن دیگر دختر نیک اختر او ست
فاطمه زهرا که اعز و اشرف خلقت بسوی آنحضرت پیش آمد بزانو در آمده
اسقف گفت یاران خود که پیغمبر بزانو در آمده برای مباهله مثل پیغمبران دیگر سید با سقف
گفت تو هم پیش رو فرماید بگفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران به پرهیزید
که من روهائی می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند کوهها را از موضع آن بزایل گردانند
و یقین دانم که اگر مباهله کنند یک ترسا بر روی زمین زنده نماند اکنون از مباهله پشیمان
شده صلاح کار خود در صلح دیدند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدوش

به پند



به پند و سی زره بپسندید و تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلح نامه نوشتند و بمنازل
خود بازگشتند و طبرسی رحمه الله آورده که سید و عاقب باندک زمانی بازگشتند بخدمت
حضرت رسول صلعم و یک حله و عصا و قدحی و نعلین بر سبیل تحفه و هدیه آوردند و
مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را
مسخ گردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و همه اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل
ایشان هلاک شدندی و اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابناءنا حسن و حسین اند علیهما السلام
پس این دلالت کرد بر آنکه پسر دختر فی الحقیقه پسر بود و ابن علان که یکی از علمای معتبر است
میگوید که این دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن حال مکلف
بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با بلوغ علمای امامیه رحمه الله جواب میگویند
که ایشان تمام العقل با دیگر صفات کمال از علم و حلم و عصمت مخلوق شده اند حق جل
ائمه معصومین را صلوات الله علیهم بچیزی چند اختصاص و امتیاز داده که دیگران با ایشان
مشارکت ندارند و پیغمبر صلعم فرموده که این دو پسر من حسن و حسین امامند خواه
ایستاده و خواه نشسته و در جمیع احوال و مراد از نساءنا فاطمه زهرا است علیها السلام
زیرا که غیر از او در مباهله حاضر نبود و در این تفضیل زهرا است بر جمیع زنان عالم و موید این
آنکه آنحضرت فرمود که فاطمه پاره از تن من است و حق تعالی بخشم می گیرد بخشم فاطمه
و خشنود میشود بخشنودی فاطمه و غیر از این از احادیث و مراد با نفسنا امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب است نه غیر او زیرا که خواننده شد و پیغمبر صلعم نمی تواند بود و الا لازم می
آید که داعی نفس خود باشد پس او می باید که غیر او باشد و او بغیر از امیر المؤمنین
علی علیه السلام نبود و این دلالت میکند بر غایت فضل و علو درجه و نهایت مرتبه
که دیگری با وی در آن مشارکت ندارد که حق تعالی او را نفس رسول فرموده و باتفاق
آنحضرت افضل رسل و اشرف کائنات است پس لازم می آید که مساوی افضل نیز
افضل باشد و مع ذلک نیز پیغمبر صلعم فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم
پیش از خلق آدم به چهار هزار سال و دیگر فرموده که صفاتی که در انبیاء متفرق بود در وی مجتمع است

وشیخ مرحوم سعید ملقب بشهید رحمه الله علیه رساله در تفضیل ایشان نوشته ومضمون
آن اینست که بدانکه صد وبیست وچهار هزار پیغمبر حضرت حق جل وعلا بخلق فرستاده و
بعضی دویست وبیست وچهار هزار گفته اند وحق واصح اول است وازانجمله سیصد وسیزده
پیغمبر مرسل اند که جبرئیل بظاهر بدیشان آمده واین جمله افضل اند از باقیان وازین جمله او
لوالعزم پنج اند وبعضی شش گفته اند واول صحت دارد وایشان از جمیع نبیین ومرسلین
افضل اند واولوالعزم نوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد است صلوات الله علیهم اجمعین
وبلاشک حضرت رسالت افضل است از سایر انبیا باتفاق بلکه از جمیع واما امیرالمؤمنین
بلاشک باتفاق جمیع علمای محققه افضل است از سایر انبیا ماعدای ختم وبعضی از علما
تفضیل او را بدیشان ماعدای حضرت رسول صلعم زیرا که او مساوی آنحضرت است
بقول الهی که وانفسنا وانفسکم وبقول حضرت رسالت پناهی که تو از منی ومن از
تو وگوشت وخون تو گوشت وخون منست تو منی ومن تو وتو می شنوی آنچه من می
شنوم ومی بینی آنچه من می بینم وتو پیغمبر نیستی ولیکن وصی ووزیر منی وبلاشک
محمد افضل است پس مساوی افضل هم افضل باشد وامام حسن وامام حسین علیهما السلام
بی خلافند واین طایفه محققه مساوی اند باباقی اولوالعزم وبعضی بتفضیل رفته اند بر
ایشان ومیان ایشان که دو سبط نبی اند حق مساوات است چه حدیث متفق است
که میان ایشان مساوات باشد الا آنکه امام حسن در سال بزرگتر است از امام حسین وا
وتفضیل نهاده اند ایشان را بر باقی ائمه تسعه واما میان ایشان وباقی اولوالعزم خلافست
در تفضیل وعدم تفضیل واما حق واصح مساوات است واگر کسی احوال ایشان را نیکو تامل
کند فی الجمله رتبه ایشان را معلوم تواند کرد إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ
إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که این قصها که مذکور شد هرآینه آنست
که خبر راست ودرست است ونیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر الله تعم که استحقاق
معبودیت او را ثابت است وبتحقیق که خدای تعم اوست غالب وقوی ومحکم کار
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس اگر بر گردند ترسایان وروی از مباهله

بر تابند



بر تابند پس بدرستی که خدای تعم داناست بحال تباه کاران ووضع مظهر بجای مضمر
تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض از طریق توحید است قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا
إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا
بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایانست ویا یهود مدینه ویا فریقین وعموم اولی است
ومضمون خطاب اینست که بیایید بسوی سخن راست میان ما وشما کلمه که مردم
باید که در آن یکسان باشند واین کلمه چه چیز است یکی آنکه نپرستیم مگر خدای عز وجل
را تعریض بیهود ونصاری است در عبادت عزیز وعیسی ودیگر آنکه شرک نیاریم
بخدای چیزی را وشرک این هر دو گروه ظاهر است وسیم آنکه فرا نگیرد بعضی از
ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعم اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را
سجده میکردند ومیگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر
واتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل وتحریم پس اگر
برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل پس بگویید شما ای پیغمبر واصحاب مر ایشان را گواه
باشید که ما مسلمانیم این از باب تعریض است یعنی پس معترف شوید که شما کافرید
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای یهود ونصاری چرا شما دو گروه خصومت میکنید در دین ابرهیم
مدعای یهود آن بود که ابرهیم یهودی بود وترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی
فرمود که چرا در دین او محاجه میکنید او را یهود وترسا میخوانید وحال آنکه فرستاده
نشد تورات که یهود بشریعت او عمل میکنند ونه انجیل که نصاری حکم او را کار
دارند مگر بعد از زمان ابرهیم ومقرر است که ابرهیم پیش از موسی هزار سال وقبل
از عیسی دو هزار سال وچون او پیغمبر بود بدین یهود وشریعت وامت ایشان مقدم بوده
باشد اسناد یهودیت ونصرانیت بدو چگونه توان کرد آیا در نمی یابید وتعقل سخن
خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ تنبیه میکند که کوشش دارید که شما باید آن کرده که خصومت
کردید و حجت آوردید در آن چیزی که شما را هست بآن دانش یعنی نعت محمد را که در
توریة و انجیل خوانده بودید و آنرا تغیر دادید پس چرا خصومت میکنید و جدل میکنید
در آنچه نیست شما را بآن دانشی و خدای تعالی میداند که ابرهیم بر دین هیچکس از شما نبود
و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ اِبْرٰهِیْمُ یَهُوْدِیًّا وَّلَا نَصْرَانِیًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِیْفًا
مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ نبود ابرهیم جهود و نه ترسا چه آن هر دو از صفت
مذموم اند که از ملت محرفه اند و دین نزد خدای اسلام است و این دلالت میکند که موسی
یهودی نبوده و نه عیسی نصرانی چنانچه ابرهیم علاوه هر دو بری بود یعنی از یهودی
و نصرانی و لکن بود ابرهیم پاک موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص و تسلیم کننده
و نبود از مشرک آرندگان یعنی تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد ابوت
عیسی و عزیر اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
آورده اند که در وقتی که جعفر بن ابی طالب با جمعی مسلمانان از انکه بحبش هجرت کرده
بودند قریش عمرو عاص بن اخلاص و عبد الله بن ابی جعفر را با هدایا پیش نجاشی فرستادند
تا مسلمانان را بدست ایشان دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد
و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد سورة عنکبوت
و روم را خواند نجاشی و اصحاب او آب دیده کردند باز گفتند بخوان دیگر ازین کلام زیبا
انگاه سورة الکهف را خواند عمرو بعد ازین خواست که نجاشی را بغضب آرد گفت
ایشان عیسی و مادرش را دشنام میدهند نجاشی پرسید از جعفر که چه میگویی
در باب عیسی و مادرش او سوره مریم را خواند او را خوش آمد گفت بخدا که عیسی زیاده
برین نیست که درین کلام وصف کردند بعد از ان نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید
که هیچ تو را نخواهد رسید بحزب ابرهیم علا عمرو عاص گفت حزب ابرهیم کدام است
نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده اند عمرو را این سخن
خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی

موافق



موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد بدرستی که سزاوار
ترین مردمان بدین ابرهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او و دیگر
این پیغمبر که بر ملت اوست و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر و خدای تعالی دوست مومنانست
و سازنده کار ایشان و این آیه دال است بر آنکه ولایت و دوستی حق ثابت میشود
بدین نه بنسب و موید این قول امیر المومنین علی علیه السلام است که اولی مردمان با نبیا
اعلم ایشان است بآنچه بر ایشان منزل گشته بعد از ان این آیه خواند بعد از ان فرمود
که دوست محمد و ولی محمد صلعم آنکس است که اطاعت کند خدای را و اگرچه دور باشد نسب او
و دشمن محمد و ولی است که عصیان نماید امر خدای را و فرمان او را اگرچه از خویشان
نزدیک باشد وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ یُضِلُّوْنَكُمْ وَمَا یُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ
وَمَا یَشْعُرُوْنَ آرزو می برند گروهی از یهود آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه
تعلم و عمار است و معاذ بن جبل که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند و میخواستند
که از راه بیفکنند و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است
و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ
وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ای گروه و نصاری چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه
حال آنکه گواهی میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست
یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ای گروه یهود
چرا می آمیزید درستی را بکجی و ناراستی یا غلط می نویسید توریة را بخرافات
خود می پوشید اقراری را که قبل از بعث پیغمبر آخر الزمان داشتید با نکاری که بعد
از ان دارید و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است و حال
آنکه شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروخته عنایت الهی است
و بدم هر سردی کی منطفی نمیگردد و الله متم نوره وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
اٰمِنُوْا بِالَّذِیْۤ اُنْزِلَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْۤا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ
دوازده تن از یهود خیبر و غیبنه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله و سلم

در ایند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم
و با علما و احبار رجوع کرده نمودیم بطلان دین و خطا و آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای
نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند
و گویند این طایفه اهل کتابند سخن چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم
و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد صم منحرف شده
بدین ما در ایند حق تعالی مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و این آیه فرستاد که گفتند
گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد ایمان آرید یعنی بزبان اقرار
کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده بر مؤمنان یعنی قرآن در اول روز و
کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید
شاید که مؤمنان بسبب انکار شما در شک افتاده باز گردند از دین خود
وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ
أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
و چون حبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد و مکر ایشان برملا افتاد یهود
مدینه را وصیت کردند و گفتند تصدیق مکنید مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را
که یهودیت است بگو ای شان را بدرستی که دین حق دین خداست یعنی اسلام این جمله
معترضه بود در میان سخن یهود در قبول ایشان پس باز تتمه کلام ایشان ایمان
میکنید که تصدیق مکنید جز بهم دینان خود را و باور مدارید انکه داده باشند هیچکس را
مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت و این را باور مدارید که مسلمانان
خاصمه کنند نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما
قوی تر و شنو بگو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بدست تصرف
خداوند است میدهد آنرا هر که میخواهد و خدای تعالی بسیار رحمت است
داناست باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خاص میکرداند باسلام یا قرآن یا بنبوت یا امامت نیز هر کرا میخواهد و میدهد



که استحقاق آن دارد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان
وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ
بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا
فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و از اهل کتاب
کسی باشد که او را امین سازی بهزار و دویست اوقیه از مال اداکند آن مال را بتو
و آن عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت
بوی داده بود و ابن سلام اداکرد و از ایشان باشد کسی که او را امین کردانی
بیکدینار زر ادا نکند یا باز ندهد بتو مگر آنکه با شتاب بر سروی ایستاده بجهت تقاضا
و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بدو داده بودند و او
خیانت کرد و بعضی گویند آنها که ادای امانت میکنند نصاری اند و آنها که نمیکنند
یهود و این خیانت یهود در این سبب است که گفتند نیست بر ما در باب خیانت
با عرب که خوانندگان و نویسندگان نیستند گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود
آن بود که هر که توریة نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر
میگفتند که توریة روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم و میگویند
در این سخن بر خدای تعالی دروغ چه در همه ادیان و شرایع باداء امانت حکم رفته است
و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ
فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ نه خیانت که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت
هست در خیانت عرب و حکم اینست که هر که وفا کند بعهد خویش که خدای تعالی
با او بسته است در توریة و ادای امانت و ترک خیانت و پرهیزد در باب
حلال و حرام پس بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند

وآن ایمان است بمحمد صلعم و سوگندان دروغ خوردا که در باب صفت مصطفی و تغیران
میخورند که این از جانب حق است ببهای اندک وآن جماعتی چند از جهودکی چند از کعب
که ازکعب بن اشرف ستاده اند و نعت حضرت رسالت را تحریف کرده و بدین افترا
در پیش عوام سوگند خورده یا آنکه هرچند بسیار ستاده باشند نسبت بثواب الهی
اندک خواهد بود آن گروه عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان را هیچ نصیبی نیست
مر ایشان را در آن سرای از ثواب خدای تعالی و سخنی نگوید خدای تعالی با ایشان که ایشان را
بسخن خوشدل کردند و بنظر رحمت در ایشان ننگرد در روز رستخیز و پاک نسازد ایشان را
از لوث گناه و مر ایشانراست عذابی که هرگز منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ
أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدرستی که جهودان گروهی
وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
هستند چون کعب و یاسر و حیی که از روی نا راستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن
کتابی که نوشته و برباقته اند ایشان است و آن مفتریات را بلغت عبری میخوانند تا شما
پندارید که آنچه ایشان میخوانند از توریة است و میگویند که آن محرف و مفتری از نزد
خدای تعالی و نیست آن از نزد خدای تعالی و میگویند بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن
او را سخن او میگویند و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از تحریف یهود ذکر
افترای نصاری میکند که در حق عیسی ع میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و ایشانرا
بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان مینماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ
الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ هرگز نبوده
و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی علیه السلام را آنکه بدهد خدای تعالی
او را انجیل و فهم آن یا فصل امور و قضیه و پیغمبری پس آنکس گوید مر امت خود را باشید
شما بندگان یا پرستندگان مر جز از خدای تعالی و لیکن گوید که باشید که ستوده
بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیت چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم

را



را بپرورش و بیمه بافاده و استفاده و آنکه محمد بن حنفیه رحمه الله در روز وفات عبد الله عباس
رحمه الله فرموده که وفات یافت ربانی این امت موید این قولست و بزبان اهل معرفت
ربانیان مجردان اند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده و بیخ تکبر
و صفات نفس فریبنده کنده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده
وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
و نمی سزد آنرا که پیغمبر ساخته که امر کند شما را آنکه فراگیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان
تخصیص ملک و پیغمبر بجهة آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری
پیغمبران را که عیسی و عزیر اند آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شریک
آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را یعنی نه چه پیغمبر مبعوث است
که شما را بایمان خواند نه بکفر وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ
وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ
وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ
و یادکن که چون فراگرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبران او امم در اخذ میثاق که
تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق تعالی از همه پیغمبران فراستانده که شما و امم
شما ایمان آرید بمحمد صلعم و مضمون میثاق چنین است که هرچه بدهم شما را از کتاب منزل
و فهم آن پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که محمد است باور دارنده مر
آنچیزی را که با شماست از کتاب و حکمت تا هر اینه ایمان آورید بوی و یاری کنید او را یعنی خود
اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری او فرمایید
از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی امر فرموده به پیغمبران از آدم
و آن نیز که بعد از او باشد از پیغمبران عهد ستاده که چون محمد مبعوث شود و هر کدام از ایشان
زنده باشد ایمان بوی بیارد و او را نصرت کند و الا این عهد و پیمان اجابت و
قوم خود برسانند گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان آیا اقرار
کردید و فرا گرفتید برین که گفتیم عهد مرا بر ذمه که بدان وفا کنید گفتند اقرار کردیم و میثاق

راینده بر فتیم گفت خدای تعالی که پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را
فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا و من که خدایم با شما از گواهانم برین اقرار
فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان
بدین رسول و نصرت وی کردن بعد ازین عهد و پیمان پس آن گروه معرضان و بیرون رفتگان
اند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَيْرَ دِيْنِ اللّٰهِ يَبْغُوْنَ وَلَهٗٓ اَسْلَمَ مَنْ فِى
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّكَرْهًا وَّاِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ آیا پیمان شکنان بجز دین خدا
می طلبند و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است هر که در آسمانهاست و هر که در زمینست
برغبت و به نفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها
فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره یا مؤمن بطوع یا کافر
بکره نزد مرگ که فایده ندارد و بسوی او باز گردیده خواهند شد طایعان و کارهان
قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ اُنْزِلَ عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ
وَمَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى وَالنَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ
بگوی ای محمد که ایمان آورده ایم بخدای تعالی که یگانه است در ذات و بی همتاست در صفات
و گرویده ایم بآنچه فرو فرستاده اند بما یعنی قرآن و آنچه نازل گردانیده اند بر
ابراهیم و دو پسر و نبیرگان علیهم السلام و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم چه ایشان
در تحت شریعت او بوده اند و بآنچه داده بودند بموسی که توریة است و بعیسی که انجیل است
و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب
که کتب بر ایشان نازل شده بود از پروردگار ایشان جدایی نمی افکنیم میان یکی از
ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و ما خدای را
گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى
الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ و هر که طلبد غیر دین اسلام دین دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین
از وی و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیانزدگان باشد این تهدید
جمعیت که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول شرف اسلام د





ازدوامن دین متین باز داشته اند و مرتد شوند ده نفر اند كَيْفَ يَهْدِى اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ
اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْٓا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَاۤءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ
چگونه راه نماید خدای تعالی استفهام بمعنی نفی است یعنی راه ننماید خدای تعالی گروهی
را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان
روی بر تافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و نعیس بن
ضبابة و وحوح بن اسلت و امثال ایشان را اول گرویده بخدای تعالی و گواهی دادند انکه
فرستاده خدا یعنی محمد صلعم حق است و قول او صدق آمده بود بدیشان آیتهای روشن
یعنی قرآن و معجزات پیغمبر و خدای تعالی راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند
در موضع ایمان اُولٰٓئِكَ جَزَاۤؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَالْمَلٰۤئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ
خٰلِدِيْنَ فِيْهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ آن گروه مرتدان پاداش
ردت ایشان آنست که بر ایشان باشد لعنت خدای و آن دوریست از رحمت
او و آن لعنت فرشتگان و بیزاریست از ایشان و لعنت همه مؤمنان و آن نفرت
کردن است مر ایشان را جاوید آن باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت سبک
گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای
رجوع به پیغمبر یا دفع عذاب از وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا
فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ مگر آنانکه باز گردند از کفر و رجوع بایمان کنند از پس آنکه
برگشته اند از حق و بصلاح آورند ضمایر خود را و عزم جزم نمایند بر آنکه بر ایمان
راسخ باشند پس بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده توبه کارانست مهربانست بر
ایشان جلاس برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد
و حارث بعد از تلاوت آن گفت من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم
نیز بر رسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز بر خدای تعالی دروغ نمی بندد خدای تعالی از
همه راست گوی تر است پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت
رجوع همین آیه را بر آن یازده تن دیگر خواندند و ایشان از توبه ابا نمودند و جواب دادند

که ما حالا در یک طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان وی میکشیم می
بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه
ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ
ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ بدرستی که آنانکه کافر
شدند بخدا و رسول او پس از گرویدن ایشان پس زیاده کردند کفر را بکفر دیگر
یعنی ثبات ورزیدند بران یا بآیت تو به نیز کافر شدند هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان
وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق راست یا هلاک شدگان
در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ
ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وآنانکه کافر شدند
و مردند ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان
پری زمین زر و اگرچه فدا دهد آن زر را یعنی اگر کافران مقدار از سطح زمین را از
مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد
بود و آنها که کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بیحساب و نباشد مر ایشانرا
هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان صاحب کشاف در ربیع الابرار
آورده که در وقت وفات عمر علیه اللعنة والسخط میگفت بفرزندان و جماعتی که بر گرد
وی بودند که اگر روی زمین پر می بود از زر سرخ و سفید من فدای خود میدادم از هول
آنکه من می بینم و مشاهده میکنم این بعینه سخن همان جماعتست که مذکور شد لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ
حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هرگز نیابید نیکویی
و بدانچه می طلبید نرسید یا نیابید بهشت تا آنکه نفقه کنید یا صدقه دهید از آنچه دوست میدارید
از مال که بر خوشی تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت
آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه
رضای حق در بازید یا سر که آنرا از دنس تعلق بما سوی بپردازید و گفته اند هرکه
محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود رسد در عقبی و هرکه از سر دنیا و عقبی





بگذرد تو بقرب حضرت مولی رسد روایت کنند از ابی الطفیل که او گفت امیرالمؤمنین علی
صلوات الله علیه جامه خرید در نظر آن حضرت خوب نمود فی الحال بمسکینی تصدق فرمود
و فرمود که من از پیغمبر صلعم شنیدم که هر که ایثار کند بر نفس خود با وجود احتیاج
خود بدیگری صرف نماید که مستحق باشد حق تعالی در قیامت اختصاص فرماید او را به بهشت
و اگر کسی چیزی را دوست دارد و آنرا از برای رضای حق تصدق نماید حق تعالی فرماید
در روز قیامت که احسانی که بندگان در میان یکدیگر کرده اند در دنیا من او را مکافات
و مجازات آن بهشت ارزانی میفرمایم بعد از نزول این آیه ابو طلحه انصاری آمد و گفت
یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحا است و آن صنوبر بود در غایت
مرغوبی و نهایت تازگی که حضرت گاه گاه بانجا فرمودی و از آب و میوه آن تناول
نمودی هر جای که خدای تعالی حکم کند وضع کن پس در جواب ابی طلحه فرمود بخ بخ
این مالیست با سود بسیار و حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود و آنچه نفقه
میکنید از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن پس
بدرستی که خدای تعالی بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد
كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ ع
فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ همه انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان یعقوب را
آورده اند که چون آیه فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ
یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم
و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا
محرم بوده است حق تعالی این قوم را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب
و اولاد او حلال بود مگر آنچه یعقوب بر تن خود حرام کرد و آن چنان بود که یعقوب را
مرضی بود که عارض گویند عرق النسا بود فرمود که اگر خدای تعالی مرا شفا دهد بهترین طعام
و شراب که نزد من دوستر باشد آنرا بر خود حرام سازم خدای تعالی او را شفا بخشید
و یعقوب گوشت و شیر شتر را از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی

تو با الی الله وفا، بنذره بر خود حرام کرد جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب
نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است
که اینها میگویند بلکه یعقوب بسبب نذر اینها بر خود حرام کرد پیش از آنکه فرو فرستاده
شود توریة و اگر ایشان همچنین بر انکار اصرار نمایند بگو توریة را بیارید پس بخوانید
آنرا یعنی آیه تحریم این اشیاء را از آن تلاوت کنید اگر هستید از راست گویان و
چون یهودان از آوردن توریة تحاشی ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد
فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس هر که افترا
کند و بر بندد بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از
بنی اسرائیل بوده نه از حق سبحانه پس آن مفتریان ایشانند ستمکارانند و هیچ ستمی
از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو خدای تعالی راست گفت در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود
پس متابعت کنید کیش ابراهیم و دین ابراهیم را در استباحت گوشت و شیر شتر
و جز آنکه او مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و نبود از شرک آرندگان
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ
سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ آورده اند که علما تفاخر بکعبه میکردند
و میگفتند افضل است از بیت المقدس و یهود میگفتند بیت المقدس اعظم است
که رجوع انبیا بآنجا بوده و در ارض مقدسه واقع است حق تعالی آیه فرستاد به درستی که اول
خانه که بر روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند
آن خانه است که در مکه واقع شده و گویند مکه مسجد است بجهت ازدحام مردم در وجه
یک بمعنی ازدحام است که اصل اوست و مکه تمام حرم یا آنکه اسم همان بقعه است
که خانه در وست و مکه اسم شهر و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که فرمودند
که پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید





بوده و ثانی و زیارت آن از اسباب رحمت و هدایت ساخت چنانچه فرمود که مبارکت
داده شد یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی بی طواف
و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود نظر ببعضی الکتب و اول
کسی که بنا کرد بعد از طوفان ابراهیم ع بود بعد از آن قومی از عرب بنا کردند از جرهم دیگر
بعد از هدم عمالقه بنا کردند بعد از آن قریش و آن مبارک است و غرض اصلی از ذکر این
اولیت بیان فضیلت و ترجیح اوست به بیت المقدس و اولیت بنا را درین معنی مقصود
چندان تاثیری نیست بلکه اول بنایی که برای طواف و زیارت باشد تا مردم بشرف
حج مشرف شوند و مثاب کردند آنرا تاثیری تمام است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده و از فضیلت آن بیت همین کافیست که آمرش رب جلیل باشد و مهندس جبرئیل
و بانیش ابراهیم خلیل و تمهیدش فرزند دلبند اسمعیل و این خانه خداوند هدایت
است مر عالمیان را که معرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد و یاد آن نماینده است جهانیان را
به بهشت درین خانه یا در حرم نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم است و آن سنگیست
که اثر قدم خلیل بران بوده و آن نه یک آیه است بلکه چهار آیه است اول تاثیر آن سنگ
از قدم آنحضرت دویم غوص کردن قدم او در او سیم بقای آن در مدت متمادی
چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی و آیه دیگر آنست که هر که در آید بدین
خانه باشد ایمن از قتل و غارت و ابو جعفر محمد علی الباقر علیه السلام فرمود که هر که در آید باین
خانه و عارف باشد بجمیع آنچه خدای تعالی بر وی واجب گردانیده ایمن گردد در آخرت
از عذاب دایم و اگر جاهل است ایمن میگردد از تکدرات دنیا چه هر که پناه برد دست
تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد دیگر آیات مطویات بیت چون میل قلوب
بدان و اختصاص آن بتعبد مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام
آن خانه ننشیند و هرگز بی طواف کنند نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار
شود و اهل الله هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند سیما صاحب الامر علیه السلام و خیالا
بطواف آن مایل باشند و از آب زمزم آن مرضی شفا می یابند و محفوظند و خوش از سباع

ضاره واگر سنده درم خریده بر بام کعبه بالا رود البته آزاد شود و هرگاه باران از جانب
رکن یمانی می باشد آن سال در یمن ارزانی و فراوانی میشود و اگر بطرف رکن غربی واقع
شد ارزانی در شام می باشد و اگر بر تمام خانه واقع شد در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند
وامثال این آیات واضحه بسیار است و بعضی عرفا گفته اند که مقام ابرهیم مقام خلت است
و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امانت از تیغ
دشمن و دخول در حریم وسط اعنی باشد از شمشیر قطیعت و این برد دوستان از
همه ایمنی زیاده است و مر خدا راست بر مردمان قصد خانه کعبه هر که توانایی دارد بسوی
خانه کعبه از جهة راه و استطاعت زاد است و راحله و مؤنت عیال در رفتن و آمدن و امثال
آن که آن صحت است و امن طریق و قدرت بر رکوب و سعت وقت و هر که نکرد
بفرض حج پس بدرستی که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیاز است و وجوب حج فوری است
و با شرایط یکبار واجب است در جمیع عمر و حق تعالی درین آیه تاکید چندی فرموده در امر حج
اول آنکه اداء آن بصیغه خبر دوم ایراد او در صورت اسمیه سیم ایراد بر وجهی که مفید آنست
که آن حقیست مر خدای را در رقاب مردمان چهارم تعمیم حکم است اولا [illegible]
ایضاح بعد از ابهام است و این ابلغ است از آنکه یکبار مذکور گردد پنجم تسمیه فرموده
ترک حج را بفعل کفره و از جهة آنکه ترک آن از اعظم کبایر است و لهذا آنحضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که هر که بر وی حج واجب است و بجای نیاورده و بمیرد
او بر دین یهودی و نصرانی مرده باشد ششم ذکر استغنا کرد درین موضع دلالت
بر شدت مقت و خذلان و سخط دارد هفتم عن العالمین فرمود و نفرمود عنه چه هرگاه
استغنا از تمام عالم داشته باشد بلا شک از او نیز دارد و استغنای کامل اول آنست
بر سخط ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده که مراد از قول حق تعالی و
نحشره یوم القیمة اعمی آنانی اند که حج بر ایشان واجب شده باشد و نکرده باشند
ایشان در قیامت از گور برانگیخته شوند و گویند ففروا الی الله اوجج است یعنی حج کنند
به بیت الله و این دلیل است که حج کفارت گناهانست یعنی در پناه حق گریزند از گناهان

خود



خود که او ارحم الراحمین است قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید
علی ما تعملون بگو ای اهل کتاب چرا می پوشید و یا منکر میشوید با آیتهای روشن که خدای
تعالی در وجوب حج فرستاده یا معجزاتی که بمحمد صلی الله علیه وآله بتخصیص فرموده یا علاماتی
که در صفت او بشارت فرستاده و بشارت داده بآن و شما واقفید بر آن و خدای تعالی
مطلع است و گواه بآنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب
لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا وانتم شهداء وما الله بغافل عما
تعملون بگو ای اهل تورات چرا باز میدارید بیداد راه خدا که دین اسلام است و منع میکنید
کسی را که بگرویده بخدای تعالی و دین حق را قبول کرده مراد قبیله عرب است که در
قفای او ایشان از یهود بکیش خود میخواندند و می طلبیدند برای آن راه راست کجی و انحرافی
یهود حیلها ساز میکنند که در دین شما کجی هست یعنی آن شخص که شما متابعت او میکنید
آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند
حق تعالی فرمود که کجی می طلبید در دین اسلام و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست
و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابرهیم و یعقوب ع دانسته اید و خدای تعالی
غافل نیست از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب
یردوکم بعد ایمانکم کافرین ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب بجماعت انصار است
میگوید که اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بند
باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران یعنی اگر متابعت شاس و تابعان او کنید
شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود حسود بود پیوسته عیب جویی و بدگویی مسلمانان
کردی و خواستی که سنگ تفرقه در میان جماعت انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند
اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم قایم بود و چون مسلمان
شدند آن خصومت بود داد آشتی مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که بهمان
طریق عداوت میان آن دو فریق تازه کرده شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس
و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بود بین القبیلتین سخنی در میان افکند

وقصیده که دران ایام در مذمت خزرج گفته بود بخواندند القصه چون ذکر آن جنگ در میان
آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید بغایت اشفتگی ایشان نیز زبان بهجای
اوسیان گشودند و اوسیان تحمل نکردند آغاز فحش خزرجیان کردند و کار از جدل
بجای کشید و دلیران طرفین حضار مقابله و میدان محادله بیارا ستیدند و آغاز تیر انداختن
و تیغ زدن کردند و غبار از میان برانگیختند فی الحال جبرئیل ع باین آیتها نازل شد
و آنحضرت بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود
آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت نمیگذارید و پس از انکه خدای تعالی
شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری او فرو میگذارید بشنوید که خدای تعالی
چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها را افکندند
و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان
بکفر باز میگردیدند و حق تعالی با ایشان باین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
و چگونه کافر میشوید و حال آنکه بر شما میخوانند میشود بر شما قرآن که در وی حلال و حرام
و آنچه از مقاصد دینی و دنیوی است از وی حاصل است و در میان شماست رسول او
و کوشند در دین قوت است که رسول برگزیده است در میان شما که آیات و علامات
و معجزات بسیار از غنی او مشاهده میکنید و دیگر آنکه از عقب همچنان میدید که از پیش میدید
و دیگر چشم او بخواب میرفت و دلش بیدار بود و دیگر سایه نداشت در زمین نیفتادی
و دیگر مگس بر آن حضرت نمی نشست و دیگر زمین فرو میبرد آنچه از وی جدا میشود
و هرگز کسی بول و غایط او را ندیده و آن محل بوی خوش میداد و دیگر هر چند هر د
دران قدمی بود بقد وی نمیرسید و دیگر در میان هر دو شانه اش مهر نبوت بود و
دیگر هر جا که میرفت مدتی از بوی خوش محمدی میدانستند که آنحضرت از آنجا گذشته
و دیگر در شب ظلمانی جبهه مبارکش رخشان بود مثل شمس نورانی و دیگر مختون متولد
شده بود و غیر از این از آیات و نشانها بحد عد نرسیده که ائمه معصومین صلوات الله

علیهم



علیهم اجمعین این علامات داشته اند تمام کرده امامت با بین از غیر ممتاز بوده اند و
این را در کشف الغمه وغیر ذلک در کتابهای دیگر آورده اند لیکن مهر ایشان مهر امامت
بوده نه نبوت و هرگه جنگ در زند بدین خدای تعالی کتاب او پس بدرستی که راه
نموده بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ
ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج ترسید از خدای تعالی چنانچه سزای ترسیدن است
نزد اکثر علما این آیه منسوخ است و همچنین مرویست از ابی عبدالله و ابی جعفر علیهما السلام
چه تقوی بدین وجه که حق او باشد هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت
از این امت رفع نموده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیز کاری
کنید آن مقدار که مقدور شماست و ممیرید مگر آنکه مسلمان باشید لفظ نهی بر موت
واقع شده اما فی الحقیقة امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ
جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم
علی بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وچنگ در زنید ای نصاری بدین خدای تعالی که حبل المتین است
همه شما حبل الله یا قرآن است یا متابعت سید انام و موافقت ائمه کرام علیهم السلام
امر میفرماید همه مجتمع شوند در اعتصام اینچنین چه اگر چنگ نزنید بعروة الوثقی و حبل متین
ایشان راه بمقصد اصلی نتوان برد و بمطلوب حقیقی نتوان رسید و پراکنده مشوید
از خدمت وی و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآن است
و هجرت پیغمبر ص بلد ایشان آنرا یاد آورید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که با یکدیگر
حرب میکردید پس خدای تعالی پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت
خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام پس گشتید شما برحمت خدای تعالی برادران
دینی یکدیگر و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت بر کنار و مغاکی از آتش دوزخ
یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را دران حال یافتی بر اینه
بدوزخ میرفتید پس شما را باز رهانید خدای تعالی از حفره یا از آن آتش همچنانکه بیان

کرد احوال شما را از نصرت قدیمی و الفت جدید بیان میکند خدا و دشمنی نمیکرد اند برای
شما دلایل وحدانیت خود را تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
و هر آینه باید که باشد از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی باسلام
یا با ایتلاف مومنان با یکدیگر و جمع رانند که این داعیان موذنانند که خلق را بعبادت
خدای تعالی میخوانند و بفرمایند به نیکویی و باز دارند از منکر هر چه حق تعالی و رسول او بدان
امر فرموده اند معروف است و هر چه از آن نهی نموده اند منکر است و محققان گویند
معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف
و ناهی منکر اند ایشان رستگاران اند در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله وارد شده یافته که عالم
آل محمد صلوات الله علیه فرمود که ایشان ائمه هدی اند علیهم السلام وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و مباشید ای مسلمانان مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که
در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و نسطوریه
و ملکانیه و یعقوبیه از نصاری و گفته اند مبتدعان این امت چون حشویه و مجبره و نواصب
و خوارج و غیر ذلک هر فرقه دشمن فرقه دیگر اند اختلاف کردند در دین خود
بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این امت
در همان روز که حضرت رسالت پناه صلعم رحلت فرمود این اختلاف ایشان بود از
پس آنکه آمده بود با ایشان حجتهای روشن در کتب ایشان و آن گروه پراکندگان
و مخالفان مر ایشان راست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ
اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ در آن روز که سفید
گردد رویها مومنان و سیاه گردد رویها پس آنانکه سیاه گردد رویهای مخالفان ایشان و حق تعالی
بفرماید از روی توبیخ با ایشان گوید آیا کافر شدید پس از ایمان خود و این شامل است
اهل کتاب را که بعد از ایمان به پیغمبر ما صلعم کافر گشتند و منافقان که بمثل اقرار و بدل انکار

کردند



کردند و کافران که عهد و میثاق بر ربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند
و مرتدان که بعد از استیعاب سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند
و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام که بعد از تمسک بدین حق در ورطه
ضلالت و بدعت افتادند پس بچشید عذاب دوزخ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر
شدید و به تیه ضلالت افتادید در تفسیر علی بن ابرهیم آمده که چون این آیت عالی
رایت نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود که امت من وارد شوند در روز قیامت
بر پنج رایت پس یک رایت با عجل این امت باشد که مخالف اینها اول است من سوال
کنم از ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین که قرآن و عترت اند بعد از من گویند در
جواب که بزرگتر را تحریف و تغییر کردیم و پس پشت انداختیم یعنی منظور نداشتیم و اعتبار
نکردیم اما کوچکتر را پس با ایشان عداوت ورزیدیم و بغض ایشان در دل نگاه
داشتیم و ایذا رسانیدیم و کشتیم من گویم که بروید بدوزخ تشنه و جگر سوخته که سیاه
باد رویهای شما بعد از آن رایت دیگر با فرعون این امت که مخالف دوم است پس گویم
چه عمل کردید با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر را پاره کردیم و تغییر دادیم و مخالفت
و مخالفت نمودیم و اما اصغر را پس دشمنی کردیم و رنج رسانیدیم و کشتیم پس گویم وارد شوید
بدوزخ سوزان تشنه جگر که سیاه باد رویهای شما پس از آن وارد شود رایت دیگر
با سامری این امت که مخالف سیم است پس گویم ایشان را که چه کردید با ثقلین بعد از من
گویند در جواب که اکبر را عصیان ورزیدیم اما اصغر را پس فرو گذاشتیم و ضایع ساختیم
گویم بروید با آتش سوزان و جگر بریان که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت
ذی الثدیه ظاهر شود با اول و آخر خارجیان گویم سلوک شما چه بود با ثقلین بعد از من
در جواب گویند اما اکبر را دریدیم و بری شدیم و اعتبار نکردیم و اما اصغر را دشمنی
کردیم و محاربه و مقاتله نمودیم و کشتیم پس گویم در روید بدوزخ نیران جگر تشنگان
که سیاه باد رویهای شما پس از آن ظاهر گردد رایت رفیع رایت امیر المومنین و امام
المتقین و سید الوصیین و صاحب الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین من پرسم

از ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین بعد از من در جواب گویند که اکبر را پس متابعت
کردیم و اطاعت و اما اصغر را پس دوست داشتیم بدل و جان و مدد کردیم و نصرت
نمودیم تا ریخته شد در نصرت و مودت ایشان خون ما فرمایم که در روید به بهشت
عنبرسرشت خوشحال و سیراب که سفید و درخشان باد روهای شما بعد از آن خوانم
که یوم تبیض وجوه تا آخر وَاَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و اما آنانکه سفید شده روهای ایشان یعنی مؤمنان و دوستان اهل البیت پس باشند
در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال این سفید رویان در جنت
یا در جنت جاوید باشند و سفید رویی محبان اهل البیت علیهم السلام از این نقل معلوم
میشود که در کشف الغمه آورده است که اسمعیل بن محمد حمیری که سید الشعرا بود داشت
اما علوی بود و او در اول طریق غیر اثنی عشر داشت و چون بخدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد
صادق علیهما السلام رسید او را از آن طریق گردانید و این مذهب را اختیار کرد و قصاید
بسیار در مناقب دارد و حسین بن عون روایت کند که در وقت بیماری سید من بعیادت
او رفتم اتفاق وقتی بود که جماعتی حاضر بودند و موافق و مخالف از همسایه برگرد وی بودند
ناگاه نقطه سیاهی در روی او ظاهر شد مثل نقطه از مداد و زیاد شده و در ترقی بود
تا تمام روی او را فرو گرفت مؤمنان حاضر غمگین شدند و ناصبیان شادی کردند و شماتت
نمودند در بین اثنا نقطه سفیدی بجای سیاه ظاهر شده و می افزود و سیاهی میزدود
تا تمام روی او سفید گشت در غایت صفا و نورانیت در آن حال چشم گشود و این ابیات
را گفت    کذب الزاعمون ان علیا    لا ینجی محبه من هنات    قد وربی جنة عدن
وعفی لی الاله عن سیئاتی    فابشروا الیوم اولیاء علی    وتولوا علیا حتی الممات
ثم من بعده تولوا الخیرة    واحد بعد واحد بالصفات    یعنی دروغ پنداشتند
زعم کنندگان که علی علیه السلم نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از آن عیب
و شین و بخدا سوگند که در رفتم به بهشت عدن و عفو نمود حضرت معبود
از گناهان و سیئاتی که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را که تولا کنند

بعلی



بعلی تا وقت وفات و بعد از او تولا نمایند به پسران عالیمقدار او یکی بعد از یکی هر کدام
که بدان صفات و شیمه باشند انتهی و کلمه شهادت را عرض کرد و جان بحق تسلیم کرد
رحمه الله این نقل دلالت کرد که طریق مخالفت رو سیاهی است و موافقت رو سفیدی
جاء الحق و زهق الباطل حق الله و باطل را زایل ساخت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیتهای
خداوندست از وعده و وعید و غیر آن که میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو براستی
و راستی و نیست خدای که خواهد بیدادی از نزد خود بر جن و انس یعنی بر ایشان
ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ
تُرْجَعُ الْأُمُورُ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملایکه و آنچه در زمینست
از ارکان و موالید و بسوی خدای تعالی باز گردیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ
الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ هستید شما بهترین
گروهی که از خلوت خانه غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی
آنست که بودید بهترین امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در
روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودند و خیریت این امت بجهت آنست
که در سلک خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منتظم اند و این وقتی است که
مرضی آنحضرت باشند و آنحضرت از ایشان ناخشنود نباشد و گفته اند خیریت
درین صفت است که یاد میفرماید که امر میفرمایند بمعروف و آنچه زینت شرع
اقدس آنرا احسن شمارد و نهی میکنند و آنچه بد بود که شارع آنرا مستقبح داند و ظاهر
آیه دلالت میکند بر وجوب امر و نهی علی الاعیان بجهة اطلاق و اصح این قول است
و بعضی واجب علی الکفایه داشته اند و میگویند از ذی تحقیق بخدای تعالی و ایمان
بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بآن لازم است از توحید
و عدل و نبوت و امامت و حالات آخرت و مجملا بما جاء به النبی اگر ایمان آورند

وتصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن
هر آینه باشد ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار بعضی از ایشان گرویدگانند
چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره
دین لَن یَضُرُّوکُم اِلَّا اَذًی وَاِن یُقَاتِلُوکُم یُوَلُّوکُمُ الاَدبَارَ ثُمَّ لَا یُنصَرُونَ
هرگز ایشان ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی بجهت گفتنی که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتان بر مسلمانان بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند و اگر کارزار
کنند با شما پشتها برگردانند و بهزیمت روند و پس از هزیمت یاری کرده نشوند
نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ اَینَمَا ثُقِفُوا اِلَّا
بِحَبلٍ مِنَ اللهِ وَحَبلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَضُرِبَت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ
ذٰلِکَ بِاَنَّهُم کَانُوا یَکفُرُونَ بِآیَاتِ اللهِ وَیَقتُلُونَ الاَنبِیَاءَ بِغَیرِ حَقٍّ ذٰلِکَ
بِمَا عَصَوا وَکَانُوا یَعتَدُونَ وضع کرده شد بر جهودان علامت خواری و بی
اعتباری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نشود و واضح آنست که ذلت
جزیه است هر کجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد این استثنای منقطع است
یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشانرا زینهار میدهند بعهد از
خدای که قبول جزیه است و عهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه
یعنی موضوع شد بر ایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه
بدیشان چون احاطه بیت مضروب که خیمه زده است بر اهل آن این خواری و مسکنت
و رجوع بغضب حق بآنست که ایشان بهستند که از روی عناد منکر بودند معجز آن
یا احکام تورات یا معجزات محمد صلعم و میکشتند پیغمبران انبیا بنا سزا و نا واجب
و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما جنب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این
اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت کنند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبا و
جهود مدینه واقع شده بود اما رضای ایشان بدان ایشانرا در عداد قاتلان می آورد
این قتل و غیر بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود

الّتی



الّتی آورده اند چون عبد الله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسید و اسد دولت
اسلام دریافتند جهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف
اسلاف کرده اند با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیه فرستاد که لَیسُوا سَوَاءً مِن اَهلِ
الکِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتلُونَ آیَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّیلِ وَهُم یَسجُدُونَ نیستند مؤمنان
اهل کتاب برابر با کافران از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قایم
بعهود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست است و این گروه
ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت تن
از روم که بعیسی عم ایمان داشتند و بمحمد صلعم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت
و قرآن تعلیم گرفتند میخوانند قرآنرا در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و
عشا و این را ساعة الغفلة میگویند و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگذارند
در آن ساعت و اشهر نماز عشاست که مخصوص این امت شده چه اهل کتاب نمیگذاردند
عشا را و آنحضرت فرمود که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدای را یاد نمیکنند
غیر از شما یُؤمِنُونَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ وَیَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَیَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَیُسَارِعُونَ
فِی الخَیرَاتِ وَاُولٰئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ امت قایمه ایمان حقیقی می آورند بخدای تعالی
و بروز قیامت و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم یا بهمه مامورات شریعت
و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات و می شتابند در ارتکاب فعل خیرات
و طاعات بجهت خوف فوت و آن گروه یعنی امت قایمه با این صفات که مذکور شد
از جمله شایستگان و پسندیدگانند و این آیه شریف دلالت میکند بر عظم قدر نماز
شب نزد حق تعالی و پیغمبر صلعم فرموده که دو رکعت نمازی که بنده میگذارد در آخر شب
بهتر است او را از دنیا و ما فیها و اگر نه بر امت شاق می بود من واجب میگردانیدم
نماز شب را بر ایشان و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که خانهای که در و نماز شب
گذارند و قرآن تلاوت نمایند روشن میگرداند آسمانرا از برای اهل آن مانند
ستارگان که روشن میسازند زمین را برای اهل زمین و دیگر فرموده که برشماست

کردست از نماز شب نذار بدکه سنت و شیمهٔ پیغمبر شماست و داب صالحان است
و بندد و امراض است از احیا و شبخیزی او امراض بدنی یا قلبی وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و آنچه میکنند از نیکی و عمل شایسته پس هرآینه
سپاس ناداشته نخواهند شد یعنی نقصان بثواب اعمال ایشان نمیرسد نقص ثواب
را کفران گفته چنانکه توفیهٔ ثواب را شکر میگوید فی قوله تعالی وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
و خدای تعالی داناست باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلعم و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند
باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که برشوه میدهند علمای خود را یا آنچه رشوت
میگیرند از رذالی قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان
مستظهرند از عذاب خدای چیزی را و آن گروه کفار ملازمان آتش دوزخ اند
ایشان در آتش جاوید ماندگانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ
رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ مثل آنچه نفقه میکنند مؤصلان جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان
و اصحاب او در احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات حشر کافران در عیدها
بر بتان خود یا نفقهٔ منافقان بریا و سمعه در زندگانی دنیا مانند بادیست که باشد
دران باد سرمای سخت که برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ستم کرده اند
بر نفسهای ایشان خود یا حق تعالی را نداده اند پس هلاک و نابود کرد آن باد
سرد کشت ایشان را و ستم نکرد خدای تعالی بر مزارعان بنابود شدن مزروعات
ایشان و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ظلم میکنند بارتکاب عملی که بدان
مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف آورده که حق تعالی گردانیده مالها را که نفقه میکرد
بموقع و در عدم انتفاع بدان بکشت زار سرما زده که منفعتی از ان بکسی نرسد
و گفته اند مثل انفاق ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک خوبی مثل ریح مهلکه است در اهلاک

حرث



حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا
مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ای گروه گروندگان فرا مگیرید دوستی نهانی از دون مؤمنان
را یعنی از جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد
موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار و رسم صداقت
فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا
نشود و تقصیر نکنند در باز دشما از روی تباهی و دوست دارند آنکه شما دایم باشید
در رنج و مشقت بتحقیق آشکارا شده است یعنی علامت عداوت از دهنهای ایشان
یعنی از سخنهائی که بدهن ایشان میگذرد و یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان
بودند و اهل نفاق نیز با حضرت رسالت صلی الله علیه سخنان فتنه انگیز میگفتند و آنچه نهان
میدارد دلهای ایشان بزرگتر است و بیشتر از آنکه بر زبان میرانند هرآینه بیان
کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان اگر
هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی
و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ
بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ
قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ها تنبیه است بر خطاهای یاران که
با اغیار دم دوستی میزدند انتم تنبیه است اولاء تحقیر یعنی آگاه باشید شما بدان
خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند برین وجه
که شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است
و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند که به بدترین چیزی برسید که کفر است
و شما ایمان دارید بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند و هرگاه بشما رسیدند
گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما و چون با یکدیگر خلوت کنند می خایند و میگزند
بر دشمنی شما سر انگشتان از غایت خشم و کینه بگو ای محمد صلعم که بمیرید بخشم خود ای قوم

توبیخ است معنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید میگذارید تا بوقت
مرگ بدرستی که خدای داناست بدان علتها که در دل شماست و مطلع بر آن کینها
که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعای علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را
فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای تعالی شما را بمیراند در آن خشم
و کینه و حسد و رشکی که دارید إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا
بِهَا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تنگ کرد اندیشان او بدحال شوند
و اگر برسد بشما غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد خوشدل و فرحناک شوند این از
علامات عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمگین شوند و اگر شما ای مومنان
صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار و به پرهیزید از مخالطه اعدا شما را
زیان نکنند مکر و حیله ایشان هیچ چیز بدرستی که خدای تعالی بانچه ایشان میکنند از عداوت
و کید و جفا رسنده است و احاطه کننده بعلم نقلست از ابی عبدالله علیه السلم و شیخ مفید
رحمه الله آورده و دیگر آنکه سبب غزای احد آن بود که بقیة السیف قریش چون از بدر
مراجعت کردند و بمکه رفتند بهم نشستند و بهم گفتند که در بدر هفتاد تن از نامداران ما کشته
شدند و هفتاد تن دیگر را باسیری گرفتند اندیشه این کار چیست ابوسفیان گفت
لشکر را از احیای عرب جمع می باید کرد حتی زنان نیز می باید برد تا بر کشتگان خود
گریه و نوحه کنند و رفتن و انتقام خود کشیدن و الا این الم تسکین نمی یابد و برین اندیشه
شدند و لشکر را فراهم آوردند سه هزار از سوار و دو هزار از پیاده و از حرم
بیرون آمدند و زنان نیز نوحه کنان با ایشان بیرون آمدند تا از مدینه گذشته در حوالی
احد نزول کردند در روز چهارشنبه هفتم شوال سیم سال از هجرت چون حضرت
صلی الله علیه بر این حال مطلع شد اراده فرمود که در مدینه توقف کند و در نفس مدینه
جنگ شود سعد بن معاذ و جمعی دیگر از اوس گفتند یا رسول الله هرگز عرب بر ما دستی
نداشته اند در اوان شرک اکنون خود زمان اسلام است و هم چو تویی در میان ماست





ایشان را چه یارا که با ما مقاومت توانند نمود بر تقدیری که هر که از ما کشته شود شهیدست
و اگر زنده بماند غازیست و درین باب مبالغه نمودند آن حضرت روز جمعه با هزار
کس از مهاجر و انصار از مدینه بیرون فرمود در اثنای طریق عبدالله
بن سلول با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام داده مراجعت نمودند حضرت
رسول با هفتصد جوان در برابر مشرکان صف کشیده کوه احد بر قفا و عینین را
بر یسار گذاشته روی بجانب دشمن آوردند و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز
در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمودند و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن
بسیار مبالغه نمودند بمرتبه که اگر چه بینند که لشکر ما هزیمت رفتند دست ازین رخنه
ندارند و بنفس نفیس خود بتسویه عسکر همایون اقدام نمود و خالد بن ولید
ملعون نیز دویست سوار در کمینگاه بداشته بود و مقرر فرموده که چون جنگ
در پیوندد اگر رخنه را توانند شکافت شکافته از عقب لشکر اسلام در آیند
و حضرت رسالت رایت نصرت آیت را بشاه ولایت مقرر فرموده بود و رایت
نکبت رایت قریش با طلحة بن ابی طلحه عبدی از بنی عبدالدار بود در اثنای جنگ لشکر
اسلام زور آوردند و لشکر کفر را بهزیمت فرستادند و اکثر بغنایم افتادند تیراندازان
رخنه چون چنین دیدند رخنه را گذاشتند و روی بغنایم آوردند الا دوازده کس
که پیش ابن جبیر ماندند و او هر چند منع نمود که مخالفت قول رسول خدای میکنید فایده نکرد
خالد بن ولید پلید که رخنه را خالی دید با آن دویست کس روی بانجا نهاد و ابن جبیر را
با دیگران بکشتند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و آنها اکثر بغنایم مشغول بودند تا خنجر
و شمشیر در میان اهل اسلام نهادند تا ایشان را مغلوب ساختند و وحشی حبشی حمزه را رحمه الله
شهید کرد و بعضی دیگر نیز همین شربت چشیدند و سر و روی حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله
بخون آغشته ضربتی زدند که بعضی از دندانهای مبارکش از درج یاقوت بیرون افتاد
و آنحضرت بر آن صبر فرمود و بر دامن مبارک خون از لب و دندان پاک میکرد که بر زمین
نچکد و اکثر گریختند الا جماعه کسی که ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار

از مهاجر اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلم بود با شش دیگر
از انصار ابو دجانه اسدی بود با شش دیگر چون امیر المؤمنین دید که حال چنین شد
پای صبر و مردی در آن معرکه استوار کرد و آن بلا و غبار را بجان خریدار گشت و بتایید الهی
و نیروی بازوی شاهی بسوی علمداران قریش تاخت و بیک طرفة العین هفت تن از علمداران
بنی عبد الدار را بر خاک مذلت انداخت و علم کفر را سرنگون ساخت و علم اسلام را بر افراشت
و بضرب ذو الفقار آتش بار بسیاری را از آن ملاعین از پای در آورد تا هجوم ایشان از
در هم شکسته آنحضرت را از آن معرکه بیرون آورد و علم هما یون بر سر مبارکش بر داشت
و بعضی آورده اند که علمدار از اول گشت و لشکر کفر بهزیمت رفتند و چون قضیه
منعکس شد امیر المؤمنین علیه السلام از یک طرف و ابو دجانه از یک جانب میگشتند
تا خود را بآنحضرت رسانیدند و امیر المؤمنین آنحضرت را از میان کشتگان بیرون آورد
و برداشت و علم برافراشت و کفار چون چنین دیدند باز گشتند بجانب مکه چون لشکر اسلام
که بر کوهها بودند دیدند که علم کفر افتاد و رایت اسلام بر پای [illegible] شد جبرئیل
درین حال از نزد ذی الجلال آمد آفرین گویان و گفت یا رسول الله اینک کمال مواسات
و جوانمردی بود امروز علی با تو بجای آورد آنحضرت فرمود که او از منست و من از و جبرئیل
فرمود که من از هر دوی شما و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که در آخر جنگ حضرت رسول
نظر کرد و دید که جبرئیل امین در میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته و آواز
بلند میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار حق تعالی ازین محاربه خبر میدهد که
وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و یاد کن
ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل خود که یکی از ازواج باشد یا یکی از
اهل البیت که مهیا ختی و مهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای کارزار
و چنان بود که میمنه لشکر به زبیر بن عوام نام زد کرد و میسره را بمقداد بن اسود داد
و قلب را بحمزه سپرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام را برای خود نگاه داشت و خدای
تعالی شنوا است قولهای شما را که در باب خروج از مدینه میگفتید و وقوف در آن

و آنانست



و آنانست بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ
وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ چون قصد کردند دو گروه از شما که جبان شوند
بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی
باز میگشت و چگونه کردند و حال آنکه خدای تعالی یار و نگهدارنده این دو گروه بود و
بر خدای تعالی نه بر غیر او توکل کنند مؤمنان تا ایشانرا نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ
بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و بدرستی که خدای تعالی نصرت
داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند و آن جایی است منسوب ببدر بن کلده
و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از
حرب شما فکر نداشتند و آن در سوره انفال مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بد دل
مشوید شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس
از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میفرماید یاد کن اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ
اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ چون میگفتی تو مر آن
گرویدگان را وقتی که درمانده بودند آیا کفایت نمیکنند و بسنده نیست آنکه مدد کاری
کند پروردگار شما شما را به سه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستادگان از
عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بود
بشرط صبر و تقوی چنانکه میفرماید بَلٰى اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَاْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ بلی آیا بس است بعد از نفی
یعنی مدد کاری نمایند اگر صبر کنید در جنگ زدن و بپرهیزید از مخالفت قول
پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که چند رسل روز بدر از حق تعالی
طلبید و خدای تعالی فرشتگان را فرستاد اول هزار فرشته پس از آن سه
هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانکه فرمود و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی
که ایشان راست یا به فور بیایند و بیج درنگ نکنند اینست که مدد کند شما را پروردگار شما

به پنج هزار سوار از ملائکه نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مشهور بود
میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا در کب بندند و نشان ملائکه در آن روز
آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده
بودند بعمامهای سفید طرفها را میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللّهُ اِلّا بُشْرَى
لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ اِلّا مِنْ عِنْدِ اللّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و نکرد این
خدای تعالی آن امداد یا انزال یا آن عدد را مگر مژدگانی مر شما را از زودی فتح
و برای آنکه تا بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزدیک
خدای تعالی غالبی که مغلوب نشود که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد
لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع تعلق بنصرکم
دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند گروهی بزرگ را
از آنانکه کافر بودند یا در هم شکستند رکنی از ایشان و در آن و وقع فی الواقع
شکست قریب بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد کس اسیر شدند
خاب که سمت ذکر یافت یا آنکه خوار و نگونسار کرداند ایشان را پس باز گردند و بهزیمت
شوند در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند حضرت رسالت صلعم بعد از جنگ
چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بخاطر مبارکش
خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این نازل شد
لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَاِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
نیست ترا از این کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح
این طایفه بدست تو نیست گفته اند او بمعنی الا است یعنی از تو کاری نیاید مگر آنکه
خدای تعالی توبه دهد ایشان را و بعضی برآنند که او برای عطف باشد و یتوب
معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی نصرت داد شما را تا یکی از چهار
چیز با شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از
پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند و قبول افتد یا عذاب

کنند



کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع
عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمینهاست بیامرزد هر کرا خواهد و عذاب کند هر کرا خواهد و خدای تعالی
آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گروندگان
مخورید مال ربا را افزوده تو بر تو و گویند اضعاف در درهم است و مضاعفة در
اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین الکه در اجل و ربوا می افزود
تا بدرنگ مدتی همه مال مدیون مستوفی می شد و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده
مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَاَطِيعُوا اللَّهَ وَ
الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید از آتش دوزخ یعنی پرهیز کنید از عملی که باید
شما را بآن آتش آتشی که آماده کرده شده است مر کافران و عذاب ایشان را بالذات
از برای کفار است و بالعرض از برای عاصیان تباهکار یعنی کافران را تعذیب
و مؤمنان را تادیب و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند و اطاعت کنید
رسول را در آنچه فرماید باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید
وَسَارِعُوا اِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
و بشتابید بسوی آنچیزی که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار شما اقامت
لازم در مقام مذموم است جهت تشویق بندگان بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ
شهادت یا ادای فرایض و این نقل کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام
تا تکبیر اول بجماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت رسول و آل یا استغفار
یا جهاد و مقتضای مقام دال است برین قول چون آیه در خلال قصهٔ احد نازل شد
محققان گویند که این مسارعت بتقدم کل نیست بلکه بتقدم دل است و این که نقل
از امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند مناسبت چه در ادای فرایض توجه تام می باید

واخلاص تا موجب مغفرت شود وبی توجه قدم کل است نه قدم دل در بحر الحقایق آورده
که نشاید در این راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم
بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محال است و نشاید بجلی که برسانند شما را
به بهشتی که از روی عظمت پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آن آسمانها و زمینها صفت
عرض زمین بهشت که وجه آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد ودر تفسیر کبیر آورده
که اگر آسمانها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف
از اجزای لا تتجزی و وصل کنند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت
این مقدار تواند بود آماده شده است جنان بهشتی برای پرهیزکاران از شرک
روایت که رسول هرقل رومی از حضرت رسول صلعم رسید که تو دلالت میکنی به بهشتی
که عرض او عرض آسمانها و زمین است پس آتش کجاست آنحضرت فرمود سبحان الله
روز که آمد شب کجاست یعنی هر گاه فلک دور میکند روز حاصل میشود در جانبی از
عالم و شب در ضد آن جانب است پس همچنین بهشت در جهت علو است و آتش
در جهت سفل والله اعلم و رسوله الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آنانکه نفقه میکنند در آسانی و در
سختی مراد همه احوال است چه ایشان بهیچ حال خالی از صدقه یا صدقتی نیست
یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند متفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی
و ارزانی فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت و عفو کنندگان از مردمان
و درم خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد و خدای تعالی دوست
میدارد نیکوکاران را و بهترین احسان آنست که نیکویی کنند بجای جمعی که با ایشان
بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی ابی عبد الله الحسین علیهما السلام با جمعی
مهمانان بر سر خوان نشسته بودند خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت
دهشت پایش بگوشه بساط در آمده کاسه بر سر آنحضرت افتاد و بشکست و آشها
بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام از روی تادیب نه از راه تعذیب در وی نگریست

بر



بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ آنحضرت فرمود که خشم فرو خوردم
خادم گفت والعافین عن الناس شاهزاده گفت عفوت کردم خادم گفت
والله یحب المحسنین امام جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم و مؤنت
تو بر منست در مدت حیات وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا
عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون
کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنکه بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان
موصوفند و دوم تادیب فرموده ایشان آنانند که از روی متابعت
هوای نفس چون بکنند کار ناشایست یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت
معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول
کبایر و آخر صغایر و بقول بعضی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون
اوست از مقدمات او چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر بعد از
فاحشه و ظلم یاد کنند عقوبت خدا یا عقاب او را یابند که چرا چنین کردیم متذکر
شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است پس آمرزش خواهند
برای گناهان خود و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی
یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان مگر خدای تعالی و اصرار نکردند بعد از استغفار
بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی دیگر بسر آن فعل نرفتند و ایشان
که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول
آیه در شان نبهان تمار بوده که زن صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را
دل بدو کشش کرده به بهانه خرمای خوبتر او را بگوشه کاشانه برده در کنارش
کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان بگفت کشاد که اتق الله یعنی بترس از خدا
و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکن در آن نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان
شده بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله شتافت صورت حال بعرض رسید

عالم رسانیده آنحضرت فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید
حق تعالی برای تاکید امیدواری تا بیان این آیه فرستاد و بعضی گویند که بعضی
آمدند بخدمت پیغمبر صلعم از مؤمنان و گفتند یا رسول الله گرامی تر بوده اند بنی اسرائیل
بر خدای تعالی از ما چه ایشان اگر گناهی در شب میکردند کفارت آن صباح بر در
خانهٔ ایشان نوشته می بود که ببر بینی خود را یا گوش خود را و چنین کن و چنین
آنحضرت ساکت شد این آیه آمد بعد از آن آنحضرت فرمود که من خبر کنم شما را
به بهتر ازین و این آیه را خواند این برای تسهیل این امت است که در بنی اسرائیل تشدید
بود که استغفار را بدل از آن داشت أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ آن گروه متقیان که صفت
بد و قسم بوده اند پاداش ایشان آمرزش است از پروردگار ایشان و بوستانهای
که میرود از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها جاوید باشند کاشندوران و نیکو مزدیست
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ بدرستی که گذشته بود پیش از شما واقعها
میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی
منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد
یعنی ایشان بوده اند بانواع دینها بجهت تکذیب انبیا عم هلاک شده اند پس بروید
و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط پس نگرید بنظر
عبرت که بسبب فرمانی چگونه بوده است عاقبت کار تکذیب کنندگان
هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ این کلام که در قصهٔ بدر
و احد گذشت یا این شرح که از امر گذشته و وقایع روزگار دادیم بسبب
هویدای سخن حق است برای عاقبت مردمان و زیادتی بصیرت و پندی مشتمل
بر رهبت و رغبت مر پرهیزکاران را وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ
إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه

عالم



عالم صلی الله علیه و آله و سلم بشعب در آمد ابو سفیان با خالد ولید بلند علم تجلد
بر بالای کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه
بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیهٔ ایشان را این آیه فرستاد که سستی مکنید
و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و حال آنکه
شما برترائید بحسب مکان یا از روی محاربه برایشان پیشی و از ایشان بچی
وارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند
و از آن ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان
درک الاسفل و محل آنست که این بشارت بوده مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی شما
منصور و غالب خواهید بود در عاقبت اگر هستید گروندگان بوعده که حق
فرموده که و ان جندنا لهم الغالبون إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ
مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ
مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اگر بشما رسید جراحتی و زخمی
پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر مثل قرح و جرح
شما و این روزها که مدار نهاده کانی بر آنست میگردانیم آنرا میان مردمان روزی بدولت
و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوم علینا و یوم لنا و این مداوله
برای آنست که پند گیرند و برای آنکه ببیند خدای تعالی یا معا بدانند اولیای او
صبر آنان را که بدو گرویده اند و برای آنکه فرا گیرند از شما گواهان یعنی گواهی
دیگر باشند که در معرکه جهاد که کدام جان فدا کرده و که روی بگریز آورده و
معلوم است که گواه عز فرا امیر المؤمنین علی است علیه السلام که در هیچ معرکه
روی نگردانیده و مغلوب نشده بلکه غالب کل غالب بوده در هر محاربه و
مقاتله و خدای دوست ندارد ستمکاران را که حشر کانند یا جماعتی که بی وجه
از معرکه رو گردانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ
و فایدهٔ دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدای تعالی مؤمنان را از گناه

چه بلاها که باهل ایمان میرسد بکوفتن و باشانست و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازند
کافران را أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ
آیا پندارید آنکه در آیید به بهشت و نداند خدای تعالی آنها را که جهاد کردند از شما و نداند
شکیبایان را بر فرمان رسول صلعم و صحابه را از هجوم مصایب و وقوع نوایب مخلص سخن آنست
که بی محنت مجاهده براحت نتوان رسید وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق
و از کراهت آرزو میبردید مرگ را یعنی شهادت پیش از آنکه ملاقات کنید اسباب
آنرا که حربست پس بدید آید بتحقیق آنرا ~~بیطلبید بدید و کراهت آرزو میبردید~~ از مقتولان
کفار و حال آنکه شما مینگریستید یاران و برادران شما که مقتول میشدند و نظر میکردید
در پیغمبر صلعم و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بواسطه زخمی که از عبدالله بن قمئه حارثی خورده بود و در
میان کشته نهان شد و ابن قمئه بعد از این حرکت شنیع آواز شوم برکشید که محمد را بقتل
آوردم و بعضی گویند که ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام
افکند قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی سلول نموده التماس کنند
از ابی سفیان که برای ایشان خط امان بستاند و قوم دیگر بگریختند و بعضی از اهل نفاق
میگفتند چونکه محمد کشته شد بیایید تا باز گردیم بدین اول خود انس بن نضر که عم انس
بن مالک بود این را شنید و گفت ای قوم اگر محمد کشته شد خدای محمد کشته نشده
و حیات شما که کار می آید بعد از رسول صلعم پس قتال کنید بر آنچه او قتال میکرد
ناگاه در این اثنا کعب بن مالک آواز برداشت که یا معاشر المسلمین اینک رسول الله
بشارت باد شما را او گفت که اول من شناختم رسول الله از چشمهای مبارکش که در
زیر مغفر چون زهره بود از آن شناختم بعد از آنکه آنحضرت منهزمان را اعلام میکرد
که چرا قرار بر فرار اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان
عذر گشوده گفتند که ما آواز قتل تو شنودیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت

ترس



ترس بگریختیم و عثمان علیه اللعنه بعد از سه روز پیدا شد حضرت دفع عذر ایشان را
آیه فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ
نیست بنده ستوده محمد مگر فرستاده از پیش من بدرستی که بگذشته اند پیش از
وی فرستادگان و این عالم را بدرود کردند پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود آیا میگردید
شما بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید و هر که برگردد و پس باز رود
یا مرتد شود یا ترک جهاد کند پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را چیزی زیرا
که ضرر و منافع بر رو راجعست و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی سپاس
دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ
الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و نباشد
و نسزد هیچ نفس را آنکه بمیرد مگر بمشیت خدا و فرمان او نوشته خدای تعالی این
حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد
و از آن نیز در نگذرد و در این آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان
در معرکه مقاتله اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هراینه دلیر خواهد
شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک آورده اند که از امیر المؤمنین علیه السلم
پرسیدند که چون است که در هیچ معرکه آثار خوف از تو ظاهر نشود جواب فرمود
این دو فرد بدیهه روایت أَيِّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرّ يَوْمَ مَا قُدِّرَ أَوْ يَوْمَ قُدِرْ
يَوْمَ مَا قُدِّرَ لَمْ أَخْشَ الرَّدَىٰ وَإِذَا قُدِّرَ لَمْ يُغْنِ الْحَذَرْ یعنی کدام از این دو روز
از موت بگریزم روزی که تقدیر شده روزی که تقدیر نشده نمی ترسم هلاک را
و از مرگ اندیشه ندارم و هرگاه تقدیر شد فایده ندارد حذر و بی نیاز نمیگرداند
او را و هر که میخواهد بجهادی که میکنند پاداش این جهان را بدهیم او را از دنیا آنچه
مقدر کرده ایم و هر که خواهد باعمال خود جزای آن جهان را بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد
در بهشت و زود باشد که پاداش دهیم شاکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ

مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق مقاتله و کارزار کرد
که با او بودند سپاه بزرگواران ربی نام سپاهیست که کم از هزار نباشند و مرویست که
ربیون سپاهی است که ده هزار کس باشند و این روایت از ابی جعفر است علیه السلم
و ابن عباس ربی بمعنی ربانیست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبران خود بودند پس
سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان و آنچه بدیشان رسید از رنجها
در جهاد با کفار و ضعیف نگشتند از حرب بسیاری و فروتنی نکردند با دشمنان تو نیز
منهزمانت و آنها که التجا با بن ابی نمودند تا از ابوسفیان خط امان می طلبیدند و خدای تعالی
دوست میدارد صابران از جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و نبود قول ربانیان
بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز از برای
ما گناهان ما را اگر بسبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بوده و درگذر از حد در
گذشتن ما را در کارها و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با عدو دین و
یاری ده ما را بر گروه کافران این تعلیم و تادیبی است که حضرت حق میفرماید
اهل جهاد را که آداب حرب با اعدای دین اینست که پای و دست نلرزانند و خالصا
لوجه الله کارزار کنند خواه صاحب دعوت شهادت یابد یا نیابد فَآتَاهُمُ اللَّهُ
ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس بداد خدای تعالی
ایشانرا ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار پاداش این عالم یعنی نصرت
بر دشمنان و یافتن غنایم و دیگر عطایا و داد ایشانرا نیکویی پاداش آن عالم یعنی
بهشت یا رضا و لقا که مقام قربست و خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را
یعنی صابران از ادا امور و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اغراض است
از هر دو و توجه بآن بدیلی زهر دو چه هر کرا او را دارد همه را دارد چنانچه در حدیث
وارد شده و یافته گردنهای خلایق بر سه گونه است بعضی مشغولند بدنیا و بعضی بعقبی و
بعضی



بعضی بمولی اما قلوبی که مشغولند بدنیا پس مر اینها راست شدت و عقوبت و بلاها و
دلهایی که اشتغال دارند بامور آخرت پس مر ایشانراست علو درجات و اما دلهای
که برضای مولی ساخته اند پس مر ایشانراست دنیی و عقبی و مولی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ای گروه گروندگان
اگر فرمان برید کافرانرا و ایشان جمعی است که از ابوسفیان طلب امان میکردند و
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که در شان منافقانست که بمومنان میگفتند
که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار و ابوسفیان استعلا یافت شما را دیگر
باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید باز
گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند پس انگاه گردید شما زیان کار
در هر دو سرای زیانی بالاتر از آن نمی باشد که کفر را بر ایمان اختیار کنید و نیز از رحمانی
پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ بلکه بدانید که خدای تعالی
یار و دوست و مددکار شماست با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجویید
سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ زود باشد که در افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم
و حق تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک
قتال کردند و باز گشتند آورده اند که تا بمکه خوف تمام داشتند که مبادا لشکر اسلام
از عقب ما بیایند و در حدیث وارد یافته که حق تعالی بیک ماهه راه رعب و ترس در
دل کفار می افکند و القای رعب بسبب آن بود که ایشان شرک آوردند بخدای تعالی و انباز
گرفتند آنچیزی را که نفرستاده است خدای تعالی باشراک آن حجتی و برهانی تا ایشانرا
عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرستادی و جای ایشان آتش
دوزخ است و بد آرامگاهیست آتش دوزخ ستمکارانرا وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ
وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ
مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ

وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و هر آینه راست کرد خدای تعالی وعدهٔ خود را از برای
شما در باب ظفر که آن ظفر مشروط بصبر بود اگر صبر میکردند ظفر بودند چون ترک صبر
کردند مغلوب شدند چه فرموده که بلی ان تصبروا و در صحیح حاکم از ابن عباس نقل میکند
که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را مدد این نصرت نکرد که در احد جمعی برین سخن انکار
کردند ابن عباس فرمود که من از خدای تعالی میگویم که فرموده که وعدهٔ نصرت من
با شما راست شد آن هنگام که میکشتند کافران را از روی شتاب نیز الرحمن تقتلی آت
بر وجه استیصال و سرعت و این کشتن بخواست خدای تعالی یا بحکم او یا بمعونت او در اول
روز ظفر شما را بود تا آنکه بد دل شدید و مخالفت کردید در کار حرب و عاصی شدید
در امر خود عبد الله بن جبیر و سخن پیغمبر خود را گوش ناکرده ترک مرکز گرفتید پس مبتلا
شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنکه دوست میدارید از نصرت و غنیمت
از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از حزم
و مرکز فرمان پیرون نهاده به غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و از شما هست آنکسی
که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات
قدم ورزیدند تا وقتی که بعضی شربت شهادت چشیدند مثل حمزه رضوان الله علیه
با هفتاد کس که ابن جبیر با بقیه اصحاب رخنه از آن جمله اند و بعضی دیگر بشرف ظفر و نصرت
فایض شدند مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه با چهارده کس که با جماعت ذکر یافتند
از مهاجر و انصار باز شما را باز داشت و روی شما را بگردانید از قتل کافران بعد از
غلبهٔ شما بر ایشان تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده گان کند تا عیار نقد صبر شما
در محک تحقیق آشکار گردد و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت
بهر انگیختند و مستاصل نگردانید و خداوند تعالی خداوند فضل و رحمت است بر دیگران
از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت ببالای کوه می گریختید و نمی ایستادید



والتفات نمیکردید بهیچکس از خود ماندن تا می نگریستید بیکی که آن رسول الله صلعم شما را
میخواند پیغمبر در عقب شما و میفرمود اِلَیَّ عِبَادَ اللهِ فَانِّی رسول الله یعنی بسوی من
بسوی من باز گردید ای بندگان خدای که منم رسول الله و شما اجابت نمیکردید پس
شما را مکافات کرد خدای تعالی شما را غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غم
دیگر شهادت و جراحت بعضی از اصحاب یا یکی هزیمت و دیگری فوت غنیمت و این
باداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر که آن در شداید دیگر تا اندوه هیچ نکردید
برانچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید برانچه بشما رسیده
از قتل و جراحت و هزیمت و خدای تعالی داناست بانچه شما میکنید از ثبات قدم و همت
ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ
يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ
كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا
هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ
مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پس فرستاد
خدای تعالی بشما از پس اندوه و ملال ایمنی و آرامشی و آنچه بود خواب سبک که می پوشید
یعنی در می یافت گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند بمرتبه که نزدیک بود
که از مرکب بر زمین افتند و منافقان از خوف چنانکه قریب بآن بود که عقلهاشان
بپرد خواب نکردند و خواب نعاس عمود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان و ایمن شدن
ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی باشد و گروهی دیگر که منافقان بودند بدرستی
که در غم افکنده بودند ایشان را نفسهای ایشان گمان بردند بخدای تعالی گمان
نادرست و ناسزا گمانی که اهل جاهلیت را می بود که هم محمد صلعم با تمام نخواهد رسید
میگویند آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت که وعده داده
بود هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قول است
که این قول ابن ابی و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان است که در جواب بنو الخزرج گفتند

هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان اختیاری نیست کفتیم از مدینه بیرون
مروید سخن ما را قبول نکردند بگو بدرستی که همه کارها را از هزیمت و ظفر خدا راست
و فرمان اوست نهان می سازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات
آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف
غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان میگویند در خلوت با یکدیگر
اگر بودی ما را از کار ظفر و دخلی یعنی بهره و نصیبی اگر دین ما برحق بودی این کشته
نمی شدیم یعنی اصحاب ما کشته نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت بگو اگر می بودید
ای منافقان در خانهای خود نمی خواستید که با ما بیرون آیید هر آینه بیرون آمدندی از
میان شما آنکه در ازل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن کار خود
یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان
مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب
بمؤمنان میفرماید که بعد از جان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد
تا بوعده او واثق باشید و برای آنکه ظاهر گرداند خدای تعالی آنچه در سینهای شما است
از اندیشها و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها و خدای
تعالی داناست بدانچه در سینها باشد از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی آنکسانی که روی بگردانیدند از شما و بهزیمت
رفتند آنروز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در
حرب احد جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل
کرد و فرمان وی بردند بشآمت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله
و بدرستی که خدای تعالی درگذرانید از ایشان گناه را بجهة توبه و اعتذار ایشان بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده راست و بردبار است تعجیل نکند در عقوبت گناهکاران
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ

او



أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ای گروه گرویدگان مباشید مانند آنکسان
که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مرده خود را از منافقان
نسبی یا سببی چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی یا بودندی غازیان
و جهاد کنندگان و کشته شدندی اگر بودندی نزد ما و بسفر و غزو نرفتندی و نمردندی در آن
سفر و کشته نشدندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید در این قول
تا گرداند خدای تعالی آن مخالفت شما را با گمان ایشان که اگر با ما بودندی تلف
نشدندی درد دریغ و اندوهی در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده میدارد بحضر
و تندرا و و می میراند بسفر و حرب و خدای تعالی بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از
صبر و ثبات بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ و بخدا اگر شما کشته شوید که در راه خدای تعالی که جهاد است
یا بمیرید در خشنودی خدای بفراش هر آینه آمرزشی از خدای عز و جل و بخشش
او بهتر است از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ
تُحْشَرُونَ و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق تعالی یا کشته شوید در کارزار
هر آینه بسوی خدای که معبود شما است حشر کرده شوید پس چون رجوع بجانب
اوست و فراخور آن جزا خواهد داد نیک را نیک و بد را بد بطاعت کوشیدن و در
جهاد کوشش نمودن و روی از متاع فانی گردانیدن و برای باقی آوردن
نسبت ندارد و در این معنی این ابیات فرموده ابو عبد الله حسین بن علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه بیت وان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل
وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسیف فی سبیل الله افضل
وان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل وان تکن الاموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء یبخل یعنی و اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را نفیس شمارند
پس مقرر است که خانه جزای الهی از آن اعلی و اعظم است و اگر هست که بدنها از برای

رگ مخلوق شده اند و این امر واقعیت پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه خدای تعالی
افضل و بهتر است و اگر هست ارزاق قسمت شده مقرر مقدر پس قلت حرص در
دنیا و جهد نیکوتر است و اگر خیانت جمع اموال از برای ترک است پس چه حاجت
چیزی را که ترک کرده خواهد شد بآن در دیعنی ترک آن خواهد کرد و بخیلی نماید و بمردوش
حرف نکند فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا
مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ پس ببخشایشی که ترا رسید از حضرت
حق تعالی نرم گشتی برای ایشان بعد از نزول آیة و آن وقت بود که حضرت ص بعد از
مراجعت اهل هزیمت با ایشان تشدید و تغلیظ نفرمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم
خوشخویی به نسبت ایشان رعایت نمود حق تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکوخویی
تو رحمت می بود و اگر می بودی تو درشت یا سخت گوی یا جفا کننده سخت دل هر آینه
هرآینه اصحاب تو پراکنده شدندی از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی پس در گذار
از ایشان و عفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده اند و آمرزش خواه از من برای ایشان
اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از
حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده تا بدان خوشحال شوند و اطمینان یابند
و بدانند که ایشان نزد آنحضرت قدر و وقع و اعتباری هست و آن موجب الفت
کلی گردد و مشاورت مخصوص بوده با مور حربیه و معاملات با کفار و چون قصد کاری کردی
بعد از مشورت پس توکل بر خدای کن نه بمشاورت بدرستی که خدای تعالی
دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز باو امید
وار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اگر خدای تعالی شما را مدد نصرت دهد چنانچه در حرب
بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ
احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را پس از فرو گذاشتن و بر کرم

خدای



خدای تعالی باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ
بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و نباشد و نسزا
بود هیچ پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقوام صحابه درخواست می نمودند
از حضرت پیغمبر ص که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بدهد آیه
آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه
سرخ رنگ گم شد و جمعی سفیه کلیمان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق کردند
حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصاً و ذمم جمیع انبیا را عموماً ازین خیانت بری کرد
و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت و غیر آن خیانت نکند چه نبوت و خیانت با هم جمع
نشود و هر که خیانت مطلق خصوصا در غنایم بیاید بکند آنچه در آن خیانت کرده است
با بیارد آنچیز را اگر در آن خیانت کرده بر گردن روز رستخیز و علی رؤوس الاشهاد
بدان فضیحت شود اگر به سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از
قسمت غنیمت رسنی کهنه اگر قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت ص
آورد آنحضرت آنرا قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا قیامت بیاری پس تمام
داده شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان
ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ
وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ آیا آنکه بیرون کند خشنودی خدا اتباع در ترک
غلول باشد یعنی نباشد همچو آنکسی که باز گردد بخشمی از خدای تعالی بسبب
خیانت و آرامگاه او دوزخ باشد و بد جایی باز گشتیست دوزخ هُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند خداوندان
پایهای بلند اند یا مراتب ایشان متفاوت است در جهان نزدیک خدای تعالی و حق جل و علا بیناست
آنچه میکنند هر دو گروه از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای تعالی

بگرویدگان چون فرستاد درمیان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان
میخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاک میکرد ایشان را
از اوناس مقتضیات طبیعت بر شبهات نتایج کلفت شریعت یا زکوة از ایشان
فرا میگیرد یا کارهای ایشان را بصلاح می آورد یا بپاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزد
ایشان را کتاب یا معارف شرعیه و حدیث یا معارف عقلیه و بدرستی که بودند همه و هر چه
پیش از بعث رسول در گمراهی هویدا نه راه حق را می دانستند و نه از باطل دوری
می توانستند اَوَلَمّا اَصابَتْکُم مُصیبَةٌ قَدْ اَصَبْتُم مِثْلَیْها قُلْتُم اَنّی هذا قُلْ هُوَ مِن
عِنْدِ اَنْفُسِکُم اِنَّ اللّٰهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ آیا هرگاه بشما رسید مصیبت نا بایستی
از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه رسیده بودید از ایشان دو چندان را
یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند
و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این
گفتید از روی جزع این از کجا رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست
بگو اینکه بشما رسید آمده هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه
بیرون آمدید یا ترک مرکز کرده روی بطلب غنیمت آوردید و مرویست از امیر المؤمنین
علی و ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله علیهما که در روز بدر حکم بقتل اسیر ها
شده بود اصحاب راضی بفدا شدند که اسیر را نکشند اما حکم الهی چنان وارد
یافته بود که اگر بکشند ایشان را و بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان از اصحاب
کشته شوند ایشان این قول را قبول کردند که حالا منتفع میشویم و چون کشته گردیم
شهید باشیم پس این قتل از نزد ایشان شده باشد بدرستی که خدای تعالی
بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست وَما اَصابَکُم یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ
فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنینَ وَلِیَعْلَمَ الَّذینَ نافَقُوا وَقیلَ لَهُم قاتِلُوا فی تعالوا ۲
سَبیلِ اللّٰهِ اَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَو نَعْلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعْناکُم هُم لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ
اَقْرَبُ مِنْهُم لِلْاِیمانِ یَقُولُونَ بِاَفْواهِهِم ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِم وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِما یَکْتُمُونَ

وآنچه



وآنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما در آن روز که لشکر ابوسفیان با پاره
مؤمنان روی آوردند بعلم الهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطه آن کرده بود یا
عقوبتی بود از جانب حق تعالی نسبت ایشان بسبب گناهی که از ایشان بوقوع آمده
بود که ترک امر رسول کرده بودند چه مراد از اذن این اباحت نیست چنانچه ظاهر این
کلام است و الا لازم آید اذن در معاصی که آن کشتن کافر است حلم را و این بر حق
تعالی روا نیست و تا تمیز دهد خصوصیت آنان را که نفاق ورزیدند یعنی تا مؤمن از منافق
امتیاز یابند و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن و رجوع ایشان را
از راه مدینه که بیایید و از حرب باز نگردید و بجد تمام کارزار کنید با مشرکان
در راه خدای تعالی یا دفع کنید شر ایشان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند
گفتند اگر ما رسم حرب میدانستیم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که
اینجا جنگ خواهد بود می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد محمد صلعم با قوم خود صلح خواهد
کرد این منافقان بسوی کفر آن روزی که این سخن گفتند نزدیکترند که بسوی ایمان
یا باهل کفر اقرب اند در یاری دادن که با اهل ایمان میگویند بزبانهای خود آنچه
نیست در دلهای ایشان با آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود یا بزبان اظهار اتباع رسول صلعم میکردند و در دل
منکر بودند و خدای تعالی داناتر است بآنچه منافقان می پوشند از کینه و
حقد و عداوت اَلَّذینَ قالُوا لِاِخْوانِهِم وَقَعَدُوا لَو اَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُوا
مِنْ اَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُم صادِقینَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا جهة
فریب جهال گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید
شده بودند و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و بازایستاده
از معاونت اگر فرمان برداری کردندی ما را آن برادران در انصراف از راه و سکون
در مساکن خود کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست
شماست پس دفع کنید از نفسهای خود مرگ را اگر هستید شما راست گویان

که هر روز دفع قدر میکنند در کشاف آورده که منافقان که این سخن گفتند هنوز در تن
ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و مپندار آنانرا که بصدق نیت
کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند ابن عباس نقل کرده
که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران روز احد شهید شدند
حق تعالی جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز جای داد که در هوای بهشت
طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیان سازند و از جویبار فردوس آب
خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه
پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را
ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق تعالی
بر آن تعریف حال ایشان این آیه ارزانی فرمود که شهدا را مرده مپندارید
بلکه ایشان زندگانند نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال ثواب
غزوه بدیشان میرسد یا خاک بهشت ایشانرا نمیخورد یا میشنوند ایشانرا
چون سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا بدستور زندگانی روزی
داده میشوند از میوههای بهشت در حالتی که شادمانند بدانچه که عطا کرده است
خدای تعالی بدیشان از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است
و بانواع راحات و لذات متلذذ اند که فوق آن متصور نیست جعفر بن ابی
طالب رضوان الله علیه که در جنگ موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود که بمن نمودند که جعفر در بهشت عدن دو بال مرصع دارد که با ملایکه
در هوای بهشت طیران میکند با اصناف تنعمات طبرسی رحمه الله در تفسیرش
آورده که بعضی حدیث روح را منکرند و میگویند که روح عرض است و جایز نیست
که تنعم تواند کرد و لیکن این قول صحیح نیست زیرا که روح جسمیست رقیق هوائی





با موضع از ریح و دلیل برین آنکه بیرون میرود از بدن و بوی او باز می آید و بلاشک
بدن حاس فعال است در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی با نوار الوهیت
شوقی پدید آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی جستن کردانند یرزقون
اشارت بآنست و پس از آنکه بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت
ازانست که عجب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بتمام وصال وحدتی فرحون تر
از نظر بجلال وجه کریم نمی تواند بود و مسرور میشوند به بشارت یا شادی میکنند
تا آنانی که هنوز نرسیده اند بایشان از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان
رسند و در کرامات با ایشان شریک باشند تا شادی ایشان بآنست که از احوال
اخرویه اخلاف صاحب وثوق یقین میدانند آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان
از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند که اندوهناک گردند بر فوات
دنیا و آنچه در و بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانی می نمایند برحمتی که فایض شده است از خدای
بر ایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل
آنچه زاید بر بنده ارزانی دارد و دیگر آنکه فرح داده اند شهیدانرا بآنکه خدای
تعالی ضایع نمیکند اجر کار مؤمنان موحد را الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ آنانکه از روی
صدق اجابت کردند فرمان خدا و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر
فرمود و آن چنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم آخر همان روز که شنبه بود پانزدهم شوال بمدینه آمد و
صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه
احد نبوده بدین غزوه بیرون نیاید ایشان اطاعت نموده با وجود ضعف
و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمرای اسد معسکر همایون مقرر شده
شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند تا هیبت ابهت لشکر اسلام باعدا و

قبایل عرب رسیده و دانند که ایشان را نزاعی و لشکرهاییست حق تعالی باین آیه می‌ستاید
آنها را که اجابت خدا و رسول او کردند از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها
آنکسانی را که نیکو کردند از ایشان بوفا و عهد و ترسیدند از غضب خدای تعالی در
مخالفت امر پیغمبر صلعم چون اجابت کردند و مخالفت نمودند ایشان را مزد بزرگ یعنی بهشت
آورده‌اند که ابوسفیان بعد از رجوع بمنزل امتی روی نمود بعزم استیصال لشکر اسلام
عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد آمده و گفتند
هراسی در دل ایشان افتاده از ... و جاروی بجانب مکه آورده بوده و در راه طایفه از
عرب و قافله از تجار دیدند که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمود و گفتند
که محمد را از هر جا که بینید از ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته
بازگشته‌اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعت با حمراء الاسد
با اهل اسلام ملاقات نموده بعرض رسانیدند که ابوسفیان طرح تخویف افکنده و علی بن ابراهیم
بن هاشم رحمه الله در تفسیر خود آورده که پیغمبر صلعم بعد از این فرمود که کیست
که برود و خبر این قوم را برساند کسی اجابت نکرد غیر امیر المؤمنین علی علیه السلام
که اجابت نمود آن حضرت فرمود که ملاحظه کن اگر بر اسبها سوار شده‌اند و شتران را
بکتل کرده‌اند پس عزیمت مدینه دارند و اگر بر شتران سوارند و اسبان را
بکتل میکشند پس داعیه مکه دارند پس امیر المؤمنین ع روان شد با بعضی از ملازمان خود
جماعتی مردم رسیدند در راه و خبر ابوسفیان رسانیدند ایشان را دغدغه نکرده گفتند
حسبنا الله و نعم الوکیل چون امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک قوم رسید مشاهده فرمود
دید که بر شتران سوار شده‌اند و اسبان را کتل کرده مراجعت نموده این خبر رسانید
معلوم فرمودند که بجانب مکه روانند و سخنان جماعت اراجیف گوی در هیچکدام از لشکریان
تاثیری نکرد و هیچ وجه اثر بر تزلزل عیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در موقع تصدیق افزوده
جواب ایشان نیز همان بود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حسبنا الله و نعم الوکیل حق تعالی
در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ





فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اجابت کنندگان آنانند که از جهت
تخویف گفتند مر ایشان را مردمان یا تجار یا اعراب مدینه که ابوسفیان و اصحاب او
جمع شده‌اند و متفق الکلمه گشته‌اند برای قتال شما پس بترسید از آمدن ایشان
که شما را با ایشان طاقت حرب نیست پس زیاده گردانید این سخن مؤمنان را تصدیق
و یقین در کار خود تا گفتند پسندیده است خدای ما را یاری دهنده و کفایت
کننده و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار این قول اکثر مفسرین است و نزد بعضی
این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در وعده بدر صغری نازل آمده و ابوالجارود
نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام این روایت کرده که روز حرب احد ابوسفیان
در پایان شعب موعد کرد که میعاد حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلعم در
جواب فرمود که بگو بیدبینی باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان
شد نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش
و چنان سازد که عنان عزیمت از سوی بدر باز کشند نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات
تخویف آمیز و کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز
جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نمی‌شنود حضرت رسالت صلعم با یاران احد و جمعی
که مجموع هزار و پانصد کس بودند به بدر رفتند و هشت روز آنجا توقف فرمود و
بازارها قایم گشت و در معاملات ربح فراوان بدست آمد و کفار از بیم لشکر اسلام
آیه سابقه بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر ناس که در عبارت
اول قافله بود و ایشانست نعیم است و بر هر دو تقدیر ناس ثانی عبارت از ابوسفیان
و اتباع اوست و تتمه حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ پس بازگشتند بقول اول از
حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر با عافیتی تمام با ثواب ما لا کلام از خدای تعالی
و زیادتی حرب یا افزونی مال و تجارت نرسید ایشان را المی و هی از قتل و جرح و هزیمت
بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری

رسول خدا و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بدفع شر کافران از مؤمنان
إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
جز این نیست که آن تخویف تخویف شیطان بود که می ترسانید دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله با نعیم میگفتند آن از شیطان القا کرده بود
تا بترسانند بدان منافقان و از لشکر پیغمبر رو گردان شوند و آن صورت سبب شکست
مسلمانان شود و ممکن که آن شیطان انس باشد که همان ابوسفیان است که مخوف
بود و اهل نفاق اولیای او باشند پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای
شیطان و بترسید از من در مخالفت امر من اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعده
و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ
أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و باید که اندوهناک نگرداند
ترا آنانکه می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان که از جنگ احد تخلف ورزیدند
تا فرو گذاشتند بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان
خدا را بسبب مسارعت در کفر میخواهند خدای تعالی آنکه نگرداند ایشان را یعنی
نه بهره در ثواب آن جهان و مر این مسارعان راست عذابی بزرگ یعنی بسیار و همیشه
إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بدرستی که آنانکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند ایمان را بکفر هرگز زیان نکنند خدای
چیزی بسبب آنست بلکه ضرر ایشان با ایشان عاید گردد و مر ایشان راست عذاب
دردناک که الم آن بدلهای ایشان رسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ ع
لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و نه پندارند کافران آنکه انی که کافرانند
از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که درنگ ایشان در دنیا بهتر است از
برای ایشان بدرستی که درنگ و مهلت میدهیم ایشان را تا زیاده کنند گناه را و در
دین باطل خود ثبات ورزند و مر ایشان راست عذاب دردناک خوار کننده
و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ

من



مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ نیست خدای تعالی
که بگذارد مؤمنان را بدانچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و دفع
و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما بر محک امتحان زند
تا وقتی که جدا کنند پلید را که آلوده نفاق است از پاک که محل تجلیه ایمان است یعنی مؤمن
مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند
چنانچه در روز احد یا باظهار مخزومات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم صلی الله علیه
را معلوم گردد و مخصوصان و امینان بر آن اطلاع یابند مثل اهل بیت علیهم السلام
و از جمله مکنونات اهل نفاق آن بود که روزی که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که امت
مرا بصورت و حلیه بمن نمودند همان مثابه که ذرات ذریات آدم علیه السلم
نموده بودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام ایشان اسلام قبول کند و کدام
در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان گفتند با بی طالب که پسر برادر تو اینچنین
دعوی بلندی میکند و از حالات دل متزلزل ما غافل است اگر راست میگوید
گو علی الیقین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد که چنان نیست
که خدای تعالی مطلع گرداند شما را ای منافقان و لیکن خدای تعالی برگزیند
برای اطلاع بر آن از فرستادگان هر کرا خواهد او را بر احوال غیبی مطلع گرداند
و تا بیان نیز ازینی اطلاع پیدا کنند پس شما ای مؤمنان بگروید بخدا بر آن وجه
که او متفرد است بعلم غیب و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند
و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد و اگر ایمان آرید بر این وجه و بپرهیزید
از نافرمانی یا از شرک و نفاق پس شما راست مزد بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ
مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
و نه پندارید آنانکه از دنائت همت بخیلی میکنند بدانچه خدای تعالی از مال دنیا

بدیشان داده است از فضل وکرم خود آن بخل بهتر است مر ایشان را نه چنین است
آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بسبب آنکه برکت از اموال برود و هم در آخرت
باستحقاق شدائد و اهوال زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود آنچه
بخل کردند بآن از مالها و زکوة دادند و این فضیحت ایشان را واقع باشد در روز قیامت
در حدیث آمده است که هر کرا خدای تعالی مال اعطا فرموده و آنکس از وی زکوة
آن ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بر صورت ماری بزرگ که از
بسیاری تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای
وی آشکارا بود و اینچنین مار خبیث ترین مارها است پس آن مار بیاید و طوق گردن
او شود و بهر دو کنار دهن وی دو دهن او را بگیرد و بزبان توبیخ و تقریع و سرزنش گشاده
گوید که من آن مال توام و من آن گنج توام که در دنیا لاف مباهات می زدی و طرح
مفاخرت بر اقران می انگندی و مر خدای راست میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه
بمیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند
که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ محققان گفته اند که میراث حقیقت چیزی را گویند
که بملک کسی در آید و پیش از انتقال آن در ملک ایشان نبوده باشد پس اموال اهل آسمان
و زمین را میراث را بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و در حقیقت
از آن خداوند است پس چون اهل ملک زمین و آسمان بمیرند عاریت بصاحب
او باز رسد و درین سخن اشارتی هست تا بکمی بخیل را و بعض الا مرا لی بهشت و آنچه
دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت
و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک داناست لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بدرستی که بشنید خدای تعالی سخن آنها که گفتند
بدرستی که خدای درویش و ما توانگرانیم چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا
به پیغمبر صلعم فرود آمد آنحضرت نوشت به یهود بنی قینقاع که بپای دارید نماز را و بدهید

زکوه



زکوة را و آیه اقرضوا الله را بیکی از اصحاب داده بفرستاد و چون بپای رسید
در یک بقعه جماعتی کثیر دید در گرد شخصی نشسته که او را فنحاص بن عازورا میگفتند
نامه پیغمبر بوی داد و ایشان را باسلام دلالت کرد و آنچه مضمون آن نامه بود فنحاص
گفت اگر آنچه تو میگویی حق است پس خدای فقیر باشد و ما غنی که اگر غنی می بود از ما قرض
نمی طلبید آن صحابی طپانچه بر روی او زد از غضب پس این آیه نازل شد و بعضی گویند
قایل این قول حیی بن اخطب بود و حضرت حق از روی تهدید گفت که زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظ را بنمائیم یا بنویسند آنچه ایشان گفتند فقر را با ما اسناد کردند و غنا را
بخود و دیگر خواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبر ان را بناحق و ما میگوئیم ایشان را
نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اینچنین عذابی شما را بسبب جزئیتی که از
پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید از برای تحقیق فعل است و اگرنه فاعل ایشانند
و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن و دیگر این عقوبت بسبب
آنست که خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید
از روی عدل شما معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ
حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي
قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ دیگر شنید قول آنانکه گفتند بدرستی که خدای تعالی
عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده تا که ایمان نیاوریم و تصدیق نکنیم
مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل
را خوردن قربانی حلال نبود آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن
زمان در خانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت
سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت
قبول آن بود که آتش سفیدی بی دود و آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی
پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در تورات مذکور است که قربان پیغمبر کرد باید

گرفته بانی بریان و چه بسیار در حق تعالی ایشان را الزام میکند که بگو بتحقیق آمدند شما را فرستادگان
خدای تعالی پیش از ظهور من بمعجزات روشن چون عیسی علیه السلم پس چرا کشتید ایشان را
مثل زکریا که صاحب فرج بود و پسر او یحیی اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر
صاحب قربان می باید کرد این دلالت دارد بر تکذیب قول ایشان و دال است بر عناد
ایشان و برانکه پیغمبر صلعم اگر اتیان بقربان مقبول می نمود بر وفق مدعای ایشان
نمی گرویدند همچنانکه پیش از این پیغمبران با اتیان آن نمودن با معجزات دیگر نگرویدند
و کشتند فَاِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ
الْمُنِيرِ برای تسلی آنحضرت که کفار تکذیب او می نمودند میفرماید پس اگر تکذیب کردند
ترا ملول مشو بدرستی که تکذیب کرده شده اند فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی
که ایشان آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر و مواعظ از اجر و با احکام
شرعیه و کتاب روشن کننده حلال و حرام مثل توریة و انجیل و غیر ذلک كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ
فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ هر نفسی چشنده مرگ است
و نزد و باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید و جز این
نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را روز رستخیز پس هر که
دور کرده شود از آتش دوزخ و در آورده شود به بهشت پس هر آینه رستگاری
رستگاری یافت و بمراد رسید و نیست زندگانی این جهان مگر برخورداری [illegible]
حیات دنیا را بمتاعی تشبیه نمود که فروشنده در آن فریب خورد و مراد آنست که
که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر حقیقت آن دانا گردند معلوم شود
که هیچ نمی ارزد و آیه دلالت کرد که نعیم آخرت را نسبتی نیست برای غرور و لهذا حضرت
رسالت صلعم فرمود که موضع تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و ما فیها لَتُبْلَوُنَّ
فِي اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ
اَشْرَكُوا اَذًى كَثِيرًا وَاِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ هر آینه شما

آزمایش



آزمایش کرده خواهید شد در مالهای خود اهل شرک بعد از مهاجرت اهل ایمان
دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده از برای خود می
اندوختند و هر که را از ایشان در راه بدست می آوردند در آتش تعذیب می سوختند
حق تعالی آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان و تلف
و در نفسهای خود بجهاد و با امراض و علل و هر آینه خواهید شنید از آنکه کتاب بدیشان
داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند
رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر شود هم نسبت پیغمبر صلعم و نسبت شما
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید
پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهای دینی است و درستی نشانهای
آن از حق تعالی ایمان وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ
و یاد کن آنرا که فرا گرفت عهد و پیمان آنانکه عطا کرده اند ایشان را توریة و انجیل
یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که هر آینه بیان برای مردمان
کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه و آله و مپوشانید امر پیغمبر را پس بینداختند
کتاب را یا پیمان را از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات و فروختند
یعنی برگزیدند بر آنچه اخذ میثاق بران بود بهای اندک و آن مأکل و رشوتهای
احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند پس بد چیزیست که
میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودان از حطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ
بِمَا اَتَوْا وَيُحِبُّونَ اَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ مپندار ای محمد آنانرا که شاد می باشند بآنچه آمدند یعنی کردند
از پوشیدن صفت تو و انها دوست میدارند که ستوده شوند بآنچه نکردند پیغمبر صلعم
از یهود خبری پرسید و ایشان جواب آنرا مخفی داشتند و بنوعی دیگر سخنی آغاز
کردند و چنان وانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان را

داعیه استحسان نیز بود این آیه نازل شد یاد رشان منافقانست که از غزوه تخلف کرده اند
وچون پیغمبر صلعم باز آمد زبان تملق گشوده توقع تحسین داشتند پس پنداری که ای نبی و ای اعتذار
مؤمنان ایشانند که اهل رستگاری اند از عذاب قیامت یا عذاب دینی چون قتل وجلا و ذلت
وقبول جزیه در ایشان نزاست عذاب دردناک در روز رستاخیز وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و خدای
تعالی به همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار تواناست آورده اند که قریش از یهود
پرسیدند معجزات موسی را که چه بود ایشان حدیث موسی و ید بیضا با معجزهای دیگر
در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی علیه السلام سوال کردند احیا موتی و ابراء ابرص باز
گفتند پس بخدمت حضرت رسالت صلعم آمده گفتند ای محمد ما معجزات موسی و عیسی علیه السلام خبر
یافته ایم و بطلب معجزات تو بدانی شتافته ایم اگر کوه صفا را از رسانی از طلا
یکی که معبود تو سید اینم حق تعالی این آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید
اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ
بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در آفریدن زمین و آنچه بر وی است
و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت مر خداوندان خود را
که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و باد رادراک دقایق اسرار و حقایق آثار داشته اند
اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ
رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و این اولو الالباب آنانند
که از روی اخلاص یاد میکنند خدای را در حالت ایستادن و در وقت نشستن و در زمانی
که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم در ذکر حق اند و پیوسته
در دریای محبتش مستغرق که مَنْ اَحَبَّ شَيْئًا اَكْثَرَ ذِكْرَهُ یا مراد از ذکر نماز است
که بر این هیأت پس گانه میگذارند بحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس
داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحت

و رنت



و رانست و بر راحت خوابیدن و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد
ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد
پس مراد ازین ذاکر صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند که قایم اند یعنی متوجه بامر
الهی قعودا و قاعدا یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم از ارتکاب مناهی بر جانب آنها
یا قایم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده کاشته در
بارگاه وجد و حال برکناره از پندار و وهم غرور و خیال و اندیشه میکنند از روی استدلال
در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را رهنماید بصانع قدیم و مبدع حکیم
و حجت بعد و حیران از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آمده و از روی شهود
بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی تو این مخلوق را که آسمان و زمینها است
آفریدن باطل و بی حاصل یا خلق نکرده آنرا عبث و بهزل پاکی تراست از آنکه چیزی را
بی نگاه دار ما را بهدایت لطف خود از آتش دوزخ ثعلبی رحمه الله روایت میکند
در تفسیر خود از محمد بن حنفیه رضوان الله و او از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که رسول صلی الله
علیه و آله هر گاه بر میخواست از شب مسواک میزد و نظر میکرد بجانب آسمان و میخواند
اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ را تا فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و در روایتی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
که ادمیسیر بوده اند باین پنج آیه که از اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ است تا اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
که در وقت برخواستن برای نماز شب بخوانند و در هنگام خطاب کردن و بعد از
دو رکعت نافله فجر رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ
ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل هر که را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید ماند
پس بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبتی که اگر خلود نماند و بعد استیفای عقاب
او را بیرون آرند فضیحت و رسوائیست و نیست ستمکاران را نیز از مشرکین و یهود و نصاری
و امثال ایشان از ظلمه آل محمد صلعم یاری و مددکاری که عذاب دوزخ از ایشان مندفع
سازند رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيمَانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم ندای

ندا کننده را که با آشکارا میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلعم یا قرآن
و این عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلعم در نیافته اند و همه از قرآن
می شنوند که بزبان بیان ندا میکند و ندای محمد یا صاحب امر با تمام خواهد رسانید
که تمام خلق را دعوت فرماید بایمان و هر که قبول نکند به تیغ سیاست وی در آید و
منادی بدین وجه گوید که بگروید به پروردگار خود پس اجابت کنندگان گویند اجابت
کردیم منادی را و ایمان آوردیم بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و متعلقات
او ای آفریننده ما پس بیامرز گناهان ما را از کبایر است یا مطلق گناهان گذشته
و درگذران و بپوش از ما بدیهای ما را از صغایر یا گناهان آینده ما است و بمیران ما را
با نیکان و نیکوکاران یعنی با بی گناهان که معصوم اند رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ
وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما
بده آنچه وعده فرموده بر تصدیق و فرستادگان خود که نعیم جاودانیست یا آنچه بزبان
رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش می طلبیم که انبیا از خدا آمرزش ما را
آمرزش خواهند چنانچه نوح عم گفت که وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و چنانچه ابراهیم عم فرمود که رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و چنانچه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی که وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و رسوا مکردان
ما را روز رستخیز بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعده خود را و چون آل عبا علیهم التحیة والثنا
باین پنج آیات با برکات که مشتمل بر دعوات است مداومت میفرمودند سیما در جوف
لیل لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول رسید و پروانه رحمت از دیوان قضا
برین وجه صادر شد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا
وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ پس اجابت فرمود دعای ایشان را پروردگار
ایشان باینکه گفت من ضایع نگردانم عمل هیچ عمل کننده از شما ام سلمه نقل میکند که من از





حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم که هر عاملی را اجر هست این چگونه
باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار باید که دو مهاجر اند از زنان نقیصی ارزانی نفرمود
این آیه آمد که من عمل هیچ عمل کننده را از شما ضایع نکنم از مرد و زن بعضی از شما از
بعضی دیگر اند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان مخصص سخن آنکه شما را
در ثواب یک حکم داده است هرکه عمل کند مزد آن بر وبود ذکورت و انوثت را در آن
مدخلی نیست این نزد قبیل ارت است و غیر آنکه تفاوتی باشد پس آنانکه هجرت کردند
از شرک یا از اوطان خویش و بیرون شدند از دیار و سراها و منزلها خود یعنی پیغمبر صلعم
و آنانکه خشکان ایشانرا بیرون کردند از مکه و رنجانیده شدند در راه طاعت من فرا د
متابعان اسلام اند چون بلال که بغضب و ستم و صهیب که اورا نهیب و سوال می رنجانیدندو
کارزار کردند با کفار و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند هرآینه درگذرانم از ایشان
بدیهای ایشانرا و در آرم ایشانرا ببوستانهای که میرود در زیر درختان یا درخت منازل
آن جویها و پاداش دهم ایشانرا پاداشی دادنی از نزد خدای تعالی وضع مظهر در موضع
مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب به عندیت و تقیید باسم الله
که دال است بر ذات مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب است و خداست که نیکویی پاداشها
تفسیر و پاداش نیکوتر است در طبرسی و دیگر تفاسیر آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند
و فقرای مؤمنان در عسرت میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید بت پرستان
در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق تعالی جهة تسلیه ایشان با پیغمبر
خود فرمود که مراد و دوستان است لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ
مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن
کافران در شهرها برای تجارت و آن آمد شد ایشان برخورداری اندکست زود باشد
که زایل شود پس از آنکه بآخرت روند و بازگشت ایشان جهنم باشد و بد آرامگاه است
جهنم لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ لیکن آنانکه بترسیدند از عقاب پروردگار خود

وبمتاع دنیوی مغرور نگشتند پس مر ایشانراست بوستانها که میرود در زیر
قصور ان یا درختان آن جویهای از آب و شیر و می وانگبین جاوید باشند
دران بوستانها در حالتی که ایشانرا ازین بهشتها بیرون نکنند و ماحضر باشد از نزدیک
خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری وخوبی آن دال
بر کرامت مهمانان و نیکو داشت او آن باشد و هرگاه بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد
بود پس نعمت تجلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا نباشد و آنچه نزدیک خدای تعالیست
از الطاف خفیه بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ صح
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ در اسباب نزول این گفته اند که در شان
ابن سلام و اهل نجران نازل شده و جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید که در شان
نجاشی که ملک حبشه بود نازل شده و نام او اصحمه بوده که بعربی عطیه است وقتی که در حبشه
وفات کرد جبرئیل علیه السلام این خبر به پیغمبر صلعم رسانید آنحضرت با صحاب گفت که بیرون روید
و نماز بگذارید بر برادر خود که در حبشه وفات کرده پرسیدند که چه کس است فرمود
فرمود که نجاشی و خود نیز بیرون فرمود به بقیع رفت حق تعالی کشف حجاب زمین فرمود
تا سریر نجاشی منظر آنحضرت در آمد انجا نماز بروی گذارد و منافقان گفتند که نظر کنید با این
مرد که نماز میگذارد بر علج نصرانی که هرگز او را ندیده و در دین او نبوده این آیه نازل شده و آیه
از اهل کتاب کسی هست که می گرود بخدای تعالی و آنچه بر شما منزل شده که قرآن است
و بدان چیزی که بدیشان فرستاده اند که توریة است یا انجیل در حالتی که ترسکارانند
با متواضعان مر خدا را بدل نمیکنند با حکام توریة یا نعت پیغمبر صلعم بهای اندک چنانچه احبار
رشوه خوار انکرده خاشع متدین را ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزدیک پروردگار
ایشان بدرستی که خدای تعالی زود حساب است باسانی و زود حساب مومنان
خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای گروه مومنان صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد بر اعدا و حقیقت آنست که بر که اختلال

احکام



احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار
دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا الله را و رابطه آنست که لشکر
مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مومنان باز توانند
داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز و امیر المومنین علی صلوات الله علیه
روایت فرموده که از پیغمبر صلعم پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود که اسباغ وضو
در جمیع حالات و نقل اقدام بجماعت و انتظار صلوة بعد از صلوة پس رباط عبارت
از نیت و بترسید از خدای تعالی و پرهیزگاری کنید شاید که شما رستگار شوید محققان
گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت فرمایید
بر مراقبت قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و ابی بن کعب روایت کند
از رسول صلعم که هر که سوره آل عمران بخواند داده شود بهر آیتی که از وی خواند امانی بر جسر جهنم
و هر که سوره آل عمران در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای تعالی و ملایکه بر وی تا آفتاب متواری شود

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا
رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا
ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خویش آن آفریدگاری
که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف و اشکال و البته از یک تن که آن
آدم است و بیافرید از آن تن تنها جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان
پهلوی چپ آدم بیافرید و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد
و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان و بترسید از مخالفت امر خدای آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر حاجت می طلبید و سوگند بر یکدیگر
میدهید بآن خداوندی و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی بپیوندید و بدرستی که
خدای تعالی هست و بود و باشد بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است

وهر که داند که حق تعالی نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد
و بوقت عزیمت بزنا پاکی از وی شرم دارد وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ
بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا و بدهید مر یتیمان را ای
اولیا و اوصیای ایشان مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید
آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفهای ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر
خود را در رمه ایشان برده و بعوض گوسفند لاغر خود گوسفند فربه و بزرگ می گرفتند
و میگفتند شاة بشاة حق تعالی فرمود که بدل مکنید مال ناپاک شما را بمال پاک خود
یعنی فرا مگیرید تبدیل جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید ازدی را
که بنسبت شما طیب است و مخورید مالهای ایشان را آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن
مال یتیم یا تبدیل یا خیانت هست نزدیک خدای تعالی گناهی بزرگ این آیه در شان یکی
از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او
بوصایت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال خود را از عم
خود طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبویه افتاد
این آیه فرود آمد غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر بزبان راند و تمامی
مال را تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ
لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ
لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا و اگر می ترسید شما یا میدانید که عدل
نکنید و راستی نورزید در مال یتیمان آورده اند که این آیه در شان کسی فرود آمده
که یتیمه در حجر تربیت او بود و تصرف در مال آن یتیمه داشت میخواست که او را در قید
نکاح آرد حق تعالی خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد و بانواع مشقت
او را مزاحم می شد و هرچه بمکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیه فرود آمد که اگر
میدانید که در تعیین مهر یتیمان داد نمیدهید و داد مال ایشان را از روی عدالت نمی توانید

پس

پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دوگانه و سه گانه و چهارگانه ناکح
مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام را که بخواهد در عقد دوام جمع می تواند
کرد و زیاده برین جایز نیست لیکن متعه و ملک یمین را حدی نیست پس اگر دانید
یا ترسید آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان پس اختیار کنید یکی را یا سریه بگیرید
آنچیزی را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست
مثل کنیزکان درم خریده این اختیار واحده یا سریه نزدیک تر است بآنکه میل ننمایید
و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید مر زنانی را که بعقد نکاح در آورده اید
کابینهای ایشان را در حالتی که هست آنها هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده
بدیشان زیرا که حق تعالی استمتاع را مشترک گردانیده میان زن و شوهر و بازای
استمتاع مهر تعیین فرموده پس آن عطیه باشد از خدای تعالی که بشما ارزانی
فرموده پس اگر این زنان خوشنود باشند و ببخشند مر شما را و بگذرند از هر
چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی پس بخورید آنچیز را
بکار برید سازگار و خوشگوار روایت کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که هنی آن باشد که در وی گناهی نبود و مری آنکه بیماری در دل و رنجی در تن نباشد
وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَ لَكُمْ
قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا و مدهید بسفیهان و بی خردان یعنی کسانی که اموال خود را
در غیر اغراض صحیح صرف نمایند خطاب باولیای سفهاست و اضافه مال بدیشان
جهة تصرف ایشان است در آن بحق ولایت آن مالها که گردانیده است خدای تعالی
برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد
و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بخورانید سفها را
یعنی وظیفه مقرر کنید در آن مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه دهید ایشان را
بقدر حال و بگوئید جدا از منع مال مر ایشان را سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد
گوئید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد

و دیگران نیز وعده کنند که دل ایشان خوش سازند وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا
أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بیازمایید یتیمان را که دانند بعقل و تمیز
وصیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند به پنبه و غزل و ترتیب امور خانه تا زمانی
که برسند بحد نکاح و این کنایه از بلوغ است و آن یکی به چیز معلوم می توان کرد با حتلام یا
بموی درشت بر عانه یا بسن و اگر پسر است با پانزده سال و اگر دختر است تا نه سال
پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و
اصلاح مال کردن آن قریب نمیخورند پس بدهید بدیشان مالهای ایشان را و کردن تصرف شما
بود مخورید ای اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید از روی گزاف و اسراف یعنی مجاوزت
از آن حد که حاکم شرع تعیین کرده و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن
و پیش گرفتن از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و هر که باشد از اولیا
و اوصیا توانگر پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد
و هر که باشد از ایشان جماعت که مال یتیم در دست ایشان است درویش و محتاج پس باید که بخورد
از مال یتیم به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقدار آنچه اجرت سعی او ست
و اولی آنست که از جنایت و اجرت آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون بدهید و باز گذارید
به یتیمان مالهای ایشان را پس گواه بگیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان جدال و خصومت
پدید نیاید و پسندیده است خدای تعالی گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا
حساب کننده همه ذره و چیز ا آورده اند که عادت عرب در زمان جاهلیت چنان بوده است
که زنان و اطفال و پسران خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند مال کسی برد که بار کشی
و قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها را در حوزه تصرف تواند آورد و چون
حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی
ام کحه بجناب نبوت پناه آمده گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته

ومن



ومن از وی پنج دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف در آورده اند
و مرا و صغیران او را بی نوا گذاشته حضرت رسالت صلعم ایشان را طلبید و صورت ماجرا
بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریقه
آبا و اجداد را رونق دهند آیه آمد لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا مر مِنْهُ
مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست از مال که بگذارند پدر و مادر و خویشان
نزدیک و مر زنان را نیز حصه ایست از آنچه والدین و اقربا بگذارند از آنچه کم باشد
از مال گذاشته یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان باندازه پیدا کرده
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا
لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشانی که میراث
نمی برند و یتیمان که بیگانه باشند و درویشان و محتاجان پس بدهید ایشان را
چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که حضار مجلس
قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و آیه
مواریث و وصایا منسوخ شده و گویید این جماعت را سخن پسندیده که موجب فرح خاطر
ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ
لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس مرگ ایشان فرزندان
عاجز و ضعیف ترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن و این نهی است از وصیتی که
موجب اجحاف و نقصان ورثه باشد و امر فرموده آنانی را که حاضر شده اند وصیت
او را مگذارند او را اگر زیاده بر ثلث وصیت کند و حضار اندیشه کنند که اگر ایشان را
فرزندان خورد و عاجز باشند بعد از وفات ایشان حرمان ایشان جایز هست یا نه و هر آینه
عقل ایشان عدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران نیز جایز نشمارند
و بعضی گویند ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت حاضر
آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان ضعفا می بود

وبعد از وفات ایشان بجای ایشان مجلس در آیند چنان ایشان جایز می بود پس باید که از عذاب
خدای تعالی بترسند و باید که بگویند با یتامی و ضعفا با حاضران مجلس قسمت قول و سخن درست
و راست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو اِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ
فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا بدرستی که آنان که از روی جرأت میخورند و تلف
میکنند مالهای یتیمان را از جهت بیداد و ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش
آتش و چه آتش امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند از پیغمبر صلعم که فرمود که حق تعالی برانگیزد
در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دستهای ایشان گفتند یا رسول الله
این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای تعالی میفرماید و تعبیر کرده اند که روز
قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتش که در درون او از آن ممتلی است زبانه میزند
و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید و باین علامت همه کس او را می شناسند
که این خورنده مال یتیمان است پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر است و نزد بعضی
کردار آن خورندگان مال یتیم در آتش او زخت یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلَادِکُمْ
لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَیَیْنِ فَإِن کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَإِن
کَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِن کَانَ
لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ یَکُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن کَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ آبَاؤُکُمْ وَأَبْنَاؤُکُمْ لَا تَدْرُونَ
أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعًا فَرِیضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا امر میکند خدای تعالی
شما را در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان را یا وصیت میکند که داند بحکم خویش
درباره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه هر مردی را باشد مثل بهره دو زن
پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو پس مر ایشان را
باشد دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یکدختر و بس
پس مر او راست نصف از ترکات متوفی حق تعالی سهم زیاده از دو دختر متعین فرمود
و سهم یکدختر را و از آن دو دختر را ذکر نفرمود وجه این جهت جواب گفته اند که در وجه آن

اختلاف



اختلاف کرده اند ابن عباس گوید که تعیین او نصف است بنا بر ظاهر آیه زیرا که زیاده از
دو جهات گفته اند که دو وجه [illegible] اختلاف کرده اند تعیین او دو بخش از سه بخش است
و باقیان گفته اند حکم او همان حکم زیاده از دو است از چند وجه اول نقل اهل البیت علیهم السلم
بر آن و اجماع امت و لهذا معمول اینست دوم اگر ایشان را نصف می بود تقیید بوحدت
صورت نمیداشت سیم یکدختر با برادر یک بخش از سه بخش می برد پس اولی آنست که
با خواهر نیز چنین برد پس از برای هر دو ثلثان باشد چهارم حق تعالی تعیین فرموده
از برای دو خواهر ثلثان را و دو دختر که از خواهران امس و اقرب اند از روی رحم بطریق
اولی که ثلثان باشد و پدر و مادر میت مر هر یکی را از ایشان حصه اش شش یکی است از آنچه
گذاشته باشد فرزند اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه مرد و خواه زن
اگر مرد است باقی را می برد باجماع و اگر زن است و یکیست نصف اصل می برد و شش یکی
که باقی می ماند رد میکنند بر پدر و مادر و دو دختر بر سبیل اخماس مگر با اخوه میت که رد میکنند
بر پدر و دختر بطریق ارباع پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و اگر چه
فرزند فرزند باشد و میراث برند از و همین پدر و مادر او پس مادر راست سه یک باشد
از مال و چون حصر وراثت کرد با بوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی
نصیب اب است چنانچه ذکر احوال ذکور با اناث فرمود و احوال اناث جداگانه و حال
پدر و مادر نیز جداگانه ذکر کرد و حال ایشان با اولاد مذکور ساخت و ذکر حال ذکور
جداگانه ذکر نفرمود معلوم شد که ایشان با برابر می برند و الا تفصیل میفرمود همچنانچه
حال اناث را تفصیل فرمود پس اگر باشد مر این متوفی را برادران که لا اقل دو تن باشند
یا چهار خواهر یا چهار خنثی یا یک برادر و دو خواهر یا گذا اینها پدری و مادری یا پدری باشند
پس مادر میت را باشد شش یک از ترکات و این نصیبها که جهت ورثه فرمود حق
شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده موصی بدان یا بعد از ادای دینی
که در ذمه مورث باشد پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان
نزدیکتر است و بکار آینده تر مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول

دفع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بنفقت و در آخرت بشفاعت یا آنکه شما نمیدانید
هیچ کدام که کدام یک پیش از صاحب او می میرند تا آن دیگر بمال او منتفع شود و چون حق تعالی
باحوال مورث داناست پس قطع نمود سهام مواریث را فرایض گردانیدن ثابت از
نزدیک خدا بدرستی که خدای تعالی داناست بمراتب هر یکی از ورثه حکم کننده در تقدیر
سهام ایشان وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ
فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر شما راست ای شوهران نیمه آنکه
ترکه گذارند زنان شما اگر نباشد مر آن زنان را فرزندان خواه یکی و خواه بیشتر خواه
از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی و خواه ولد ابن که قائم مقام
اب است یا ولد ابن ابن هر چند پایان رود پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهره که بود
پس شما را حصه چهار یک باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع
که حصه شماست بتوانید گرفت از پس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند
بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ
وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر زنان راست
چهار یکی از آنچه شما می گذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده تا چهار همه در ربع شریکند
اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان
و خواه از غیر ایشان اگر چه ایشان باشند هر چند که باشند پس اگر باشد شما را فرزند بهره
که بود پس آن زنان راست هشت یکی از آنچه شما گذاشته اید از اموال از پس
انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که در ذمت شما باشد وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ
يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا
أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و اگر باشد مردی که میراث از وی میگیرند دیگری که والدین
و اولاد ندارد و او مرد کلاله قرابت است از جهت عموم نه طول مثل اخوه و اخوات
و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان هر اد اینجا منسوب نام است و باقیات

یُوصِیکُم ۱

در



و در آخر سوره بیاید یعنی کلاله مردی بود یا زنی بود و فرزند مرد را و زن نیز در این حکم داخل است
برادر مادری باشد یا خواهر مادری پس هر یکی از این برادر و خواهر را شش یک حصه
بود از میراث کلاله و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان است پس اگر باشند
اولاد ام بیشتر از برادری و خواهری پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث
یا مختلط از فرقه بتعیین انباز انند در سه یک مال بی فرق ذکور بر اناث و زاید از سدس
و ثلث رد میکنند بر ایشان اگر سوی ایشان نیستند از برادران و خواهران پدر و مادری
یا پدری اگر پدر و مادری نباشند چه پدر و مادری ایشان از درجه ساقط اند و اگر آنها نباشند
اینها قائم مقام ایشان شوند و باید دانست که مراتب میراث سه است اول ابوین و اولاد
دویم اخوه و اجداد سیم اعمام و اخوال اند با وجود اول دویم نمی برد و با وجود دویم
سیم نمی برد و در کتب فقه مبین است و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی
که بوقت مرگ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دینی گویند او که در اداء دین
وقوع یافته بعض آلاست و تقدیر کلام چنانست که میراث پس از انفاذ وصیت است
یا آنکه ادای دینی باشد که آن مقدم است بر وصیت زیرا که اتفاق جمیع فقهاست که اول
از متروکات میت مؤنث تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین همچنین از اصل و دیگر وصیت
از ثلث و دیگر میراث متأول باشد تقدیم حرف نمی توان کرد در انفاذ وصیت و ادای
دین در حالتی است که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و دین غیر در وصیت
آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین هر کسی را
که در ذمه او چیزی نداشته باشد تا وارث بر ذنکه دارند وصیتی را که هست از نزدیک
خدای تعالی و خدای تعالی داناست به نیات شما در نفع و ضرر رسانیدن با ورثه بردبار است
بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه کنندگان ایشان را عفو فرماید تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و جهات نکاح و قسمت مواریث
اندازهای حکم خداست که از آن در نتوان گذشت و هر که فرمان برد خدا و رسول

او را درین حکمها در راه خدای تعالی او را ببوستانهای که میرود از زیر اشجار
آن جویها در حالتی که خالدان درین جنات جاودان باشند و این دخال عظیم آن
در بهشت بصفت خلود رستگاری بزرگست وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ
حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ و هر که فرمان خدا و رسول
او نبرد و درگذرد از اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر
شده خدای تعالی در آرد او را در آتشی و چه آتشی در حالتی که جاوید باشد در ان
واضح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بوده و آن عاصی مستحق را بود عذابی
خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً
مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ
لَهُنَّ سَبِيلًا و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب
آن شوند از زنان شما از محصنات اند یعنی شوهرداران پس شما ای حکام شریعت
طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عادل عاقل بالغ از شما که مؤمنان باشید
تا بر ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال
آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان برین وجه بوده که ایشان را در خانها
محبوس سازند تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح
ایشان کند مرگ یا گرداند خدای تعالی یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی
یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از ان وحی فرود آمد حضرت رسالت
فرمودند که فرا گیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند که اشارت کدام است
آنحضرت فرمود که ثیب به ثیب رجم است و بکر به بکر صد تازیانه و بیرون کردن
مدت یکسال پس حکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد
باقی ماند وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
تَوَّابًا رَّحِيمًا و آن دو کس از شما ابو مسلم آنست که تذکیر تثنیه دلالت میکند که مراد ازین
لواط باشند لیکن اکثر مفسرین بر آنند که زناه اند یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند

بیاید



بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزار دهید پس بنکوهید ایشان را بزبان و سرزنش
کنید و ملامت نمایید ابن عباس فرمود که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد پس
اگر توبه کنند از ان فاحشه و کار خود با صلاح آورند پس شما روی بگردانید یعنی دست
باز دارید از ایشان گویند که این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ است و آورده اند که این
دلالت میکند بتعزیر هرگاه که توبه کرد پیش از رفع بحکام او را حد نزنند و اما بعد
از رفع و حضور اگر زنا باقرار ثابت شده امام مخیر است میان حد و عدم حد و اگر
به بینه لازم شده بدرستی که خدای تعالی هست توبه پذیرنده از بندگان مر آنان
را که توبه کنند إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن
قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست که قبول
توبه بر خدای تعالیست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در ان متصور
نیست و وعده قبول توبه برای کسانیست که بدی میکنند بنادانی آورده اند که گناه
مؤمن بجهل است اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او را بر گناه میدارد نه
از روی شک و عناد و جحود و استکبار است و می شاید که جهل باشد بعقوبت
آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند پس بازگشت می نمایند بحق تعالی از زمان نزدیک
یعنی پیش از حضور مرگ یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از انکه دوستی
گناه در دل او متمکن شود و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگست
یعنی پیش از یقین بمرگ و اگرچه اندک باشد و چون وقت حلول اجل و زمان
نزول مرگ معلوم نیست پس بر نفس در دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت
او غافل نباید بود پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند توبه و بنده
خدای تعالی رو باز گرداند بمغفرت بدیشان و هست خدای تعالی دانا بتوبه تائبان
حکم کننده با آنکه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ
أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و نیست توبه قبول مر آنکسانی را که بطریق اصرار بدیها

میکنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد یکی از ایشان مرگ را گوید بدرستی که من توبه
میکنم اکنون این سخن در شان توبهٔ منافقان است و توبهٔ ایشان از اسلام باشد بحسب
باطن و این صورت در وقت معاینهٔ مرگ از ایشان مقبول نیست و نه توبه مقبول آنست
مر آنها را که بمیرند و حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح از هیچ
کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که آن ایمان یاس است و آن سود نمیدارد
که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر
بمیرند آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابی دردناک که تخفیف نداشته
باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون کسی وفات کردی و زوجهٔ او
بماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی
بوقت میت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل بتصرف خود درآوردی
پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح درآوردی
والا بشوهری دادی و مهر مثل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده
محبوس داشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی
یا بمردی و میراث او بدین کس میرسیدی و اگر آن زن قبل از القای ثوب برود
با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام
بهمین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات
کرد و زن کبیشه نام بنت معن از و باز ماند محصین که پسر ابو قیس بود از زن
دیگر کبیشه را بتحت تصرف درآورده با او معیشت بطریق خسارت آغاز نهاد و
غرضش آنکه هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در نزد حضرت رسالت صلعم
بموقف عرض رسانید آنحضرت فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطراب در دامن اصطبار
کش تا از حضرت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان
مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله ما هم بدستور جام
زهرآلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق تعالی این آیه

ونستاده



ونستاده و از ابی جعفر علیه السلام همچنین مرویست و آیه اینست که یا ایها الذین
آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن
الا ان یأتین بفاحشة مبینة و عاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا
شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا ای گروه گرویدگان روا نیست شما را آنکه میراث
گیرید زنان را از روی ناپاکی و کراهت ایشان بعید میراث گرفتن مکروه دلالت
نمیکند که بطوع و رغبت ایشان زنان را میراث توان گرفت چه مفهوم مخالف
حجت نیست و نیز تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست و منع مکنید این زنان را از تزویج
و گفته اند که خطاب با مردانیست که از زنان خود تنگ آمده باشند برای آنکه از سر
مهر درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق تعالی میفرماید که زنان را محبوس
مسازید و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر مگر آنکه بیایند
بعمل زشتی که روشن کننده حال ایشان باشد و فاحشه درین آیه گویند که نشوز است
یعنی سر باز زنند از صحبت مردان و را و او بود که از وی خلع طلبند و گفته اند فاحشه
زناست و حد آن در جاهلیت یا بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده
و حالا این حکم منسوخ است و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد کل معصیت است
آنچه درین آیه ورود یافته و اولی اینست و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش
نشده اند در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب معیشت
که هیچ نیکویی به ازین نیست پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بر آن پس شاید آنکه شما
کاره باشید چیزی او بگرداند خدای تعالی و پدید آرد برای شما در آن چیزی بکرده
نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم استبدال زوج مکان
زوج و آتیتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا أتأخذونه بهتانا و اثما مبینا
و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه
از ایشان طلب بدل کردن زنی بجای زنی دیگر داده باشید یکی از ایشان را که داعیهٔ طلاق

او دار بید مال بسیار جهت کابین پس فرا مگیرید از انچه بدو داده اید چیزی را اندک و نه
بسیار آیا می گیرید چیزی ازان بباطل و ستم و حرامی ظاهر و گناهی هویدا و بهتان از قول
باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست که شوهر مهری از برای زن وضع
کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او انست
که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است و در کنز العرفان و کشاف بیضاوی آورده
که عمر علیه اللعنه بر منبر میگفت که مهر گران مکنید زنان را اگر پیغمبر صلعم بیشتر از دوازده اوقیه
مهر نمیکرد اگرچه آن کرده و پیره زنی کار باشد زنی برخاست و گفت ای عمر چرا منع میکنی
ما را از حقی که حق تعالی از برای ما پدید کرده چه او فرموده که و آتیتم احدیهن قنطارا و
گفت که هر کس هست فقیه تر از عمر ملعون حتی زنان و از رای خود رجوع کرد و گفت
تأخذونه و قد أفضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقا غلیظا و چگونه و بکدام وجه
و بچه جهت فرا می ستانید مال را از زنان و حال آنکه رسیده است بعضی از شما
به بعض دیگر افضی کنایه از مباشرت است و فرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت
عقد پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح یعنی ایجاب و قبول که بان حلال میشود فروج
و در حدیث آمده که لا اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات الله
یعنی فرا گرفته اید زنان را با امان الله و استحلال فروج ایشان نمایید بکلمة الله آورده اند
که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت زنان پدران خود را انکاح میکردند حق تعالی از ان
عمل نهی فرمود و گفت و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة
و مقتا و ساء سبیلا و بزنی مخواهید و بنکاح در میاورید آن زنان را که خواسته اند
پدران شما از زنان نکاح در آورده مگر آنچه گذشته است معفو عنه است پدر سنی که نکاح
زن پدر کرده بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم عمل زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای تعالی
و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد
شدی مقت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده و بد راهی که این راه بهشت گفته اند
که مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدان است دویم قبح شرعی و مقت

عبارت



عبارت ازانست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست حرمت علیکم امهاتکم
و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی
ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من
نسائکم اللاتی دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا
بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما حرام کرده شد بر شما نکاح
مادران شما و این عمومی دارد حق تعالی درین آیه محرمات سه قسم ذکر فرموده اول
آنچه حرام میشود بنسب و آن هفت است اول مادر یعنی هر زنی که نسب مردی بدان راجع
شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هر چند بالا رود
و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند که باشد حکم مادر دارد دوم
تحریم دویم دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمردی باز گردد خواه
صحیح و خواه فاسد زیرا که بنت زنا لغة بنت است از جهت اولاد ذکور و اناث
یک درجه یا زیاده در بنات داخلست سیم خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی
بوده باشد یا برحمی گذشته او خواهر او ست پس خواهر عام باشد پدری و
مادری و پدر مادری چهارم و خواهران پدر شما هر زنی که با پدر کسی یا جد پدر او هر چند
بالا رود در صلبی بود یا برحمی مرور نموده یعنی پدری یا مادری یا پدر پدری عمه آن
کس است پنجم خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا انجا
که برسد در صلبی استوار داشته باشد یا برحمی گذشته خاله آنکس است
و وقوع آن بوجوه مذکور امکان دارد ششم دختران برادر بهر وجه که اخوت
ثابت میشود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان هر چند که
دور شوند همان حکم دارند هفتم دختران خواهر از هر وجه که اخت تحقق یابد و
این نیز متناول است بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان را هر چند
که پایین روند همان داخل بنات اخت اند دویم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود
برضاع و آن دوست اول مادران رضاعی یعنی و حرام کرده شده است بر شما مادران شما

فان لم تکونوا دخلتم بهن

آنهایی که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان دویم خواهران
رضاعی یعنی و حرام کرده اند خواهران شما از جهة شیر خوردن نفس برام و اخت ورود
یافته اما تحریم بنت هرگاه خواهر حرام باشد و دختر بطریق اولی حرام خواهد بود و وجه
در اطلاق نفس ام داخل است و اما عمه و خاله بجهة نسبت و مع ذلک پیغمبر صلعم فرموده که حرام است
از رضاع هر انچه حرام است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت از محرمات نسبیه مثل آن
حرام باشد از رضاعیه و این نسب دویم است و تفصیلش برین وجه است که حرام است
مادر رضاعی هرچند بالا رود و بر مرتضع و دختران و دختر او و دختر دختر او هرچند که
باشد و دختران پسر او هرچند بپایان روند و خواهر و دختران خواهر او هرچند که بزیر
روند و عمو و عمه و خالو و خاله هرچند بالا روند و دختران برادر هرچند که بپایان روند و
حرام است بر زنان مثل ایشان از مردان به پنج شرط اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد
دویم یکشبانه روز شیر خورده باشد یا گوشت او رویده باشد یا استخوان اش
سخت شده باشد از شیر او یا پانزده بار سیر شیر از پستان او خورده باشد که دیگری
در میان شیر نداده باشد سیم حیات شیر دهنده است پس اگر شیر خورده باشد
از پستان زن مرده یا بعضی در زندگی و بعضی در مردگی حرام نیست چهارم شیر خورده باشد
پیش از انکه دو سال تمام شود از شیر دادن او نسبت بمرتضع اما نسبت بولد مرضعه
معتبر نیست بر قول اصح پنجم انکه شیر از یک فحل باشد پس اگر متعدد باشند فحلها یعنی پاره از
فحل و پاره از فحل دیگر باشد حرام نیست و اگر شیر دهنده متعدد باشد و فحل یکی بود
حرام است و اگر شیر دهنده را اولاد باشند از غیر فحل اولاد نسبی حرامند بر مرتضع
هرگاه شرائط تمام باشد پس شیر دهنده مادر رضاع شیرخواره شده و شوهر او پدر
و پدران ایشان اجداد و برادران و خواهران ایشان اعمام و عمات و اخوال و خالات
و اولاد شیر دهنده که از ان شوهر دارد برادران و خواهران و حرام است بر شیر خواره
هر ولدی که از فحل است نسبی و رضاعی و هر ولد شیر دهنده نسبی و رضاعی که از ین شیر باشد
که اگر از شیر دیگر باشد نه حرام است بر پدر شیر خواره اولاد فحل نسبی و رضاعی و اولاد

شیر



شیر دهنده نسبی نه رضاعی و اولاد او که از ین شیر نخورده اند نکاح می توانند کرد با اولاد
فحل و اولاد شیر دهنده نسبی و رضاعی و حرام نیست مادر مادر ولد از رضاع سیم از
اقسام ثلثه انچه حرام میشود بمصاهره و مصاهره آنست که هرگاه مردی زنی را وطی کند
یا عقد کند بر او دیگری بر او حرام شود و یا حرام شود نکاح آن زن بر غیر او و آن چهار است
اول و امهات زنان شما و جدات مذکوره از قبل پدر و مادر به نسب هرچه که باشد
بر زوج حرام میکرده بلکه بدخول بر مادر حرام میکردد و دویم دختران حرام است
به تحریم ابدی و مادر حرام میشود بمجرد عقد بر دختر اما دختر بمجرد عقد بر مادر زنان شما
هرچند بپایان روند حرام اند آن دختران که در کنار و تربیت شما پرورش یافته اند
و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند از زنانی که شما با ایشان دخول
کرده باشید پس اگر نباشید شما که در آمده باشید با ایشان یعنی دخول کنایه از جماع است
پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب سیم و زنان پسران شما اند آن پسرانی
که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از انکه زید بن حارثه
که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد و مشرکان سرزنش
کردند که زن پسر خود را خواسته این آیه نازل آمد که حلیله پسر صلبی حرام است
نه زن کسی را که پسر خوانده باشد و زن پسر پسر هرچند که باشد همین حکم دارد چهارم
انکه حرام است بر شما در میان دو خواهر در یک نکاح جمع کنید ایشان حرام نیست
فانچه اگر یکی مفقود باشد بتفریق یا بموت خواهر دیگر را عقد می توانند کرد مگر انچه از
پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران برانند
که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا
و راحیل مادر یوسف عم و در دین وی حلال بود بدرستی که خدای تعالی هست
آمرزنده مر آنکسانی از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند مهربان بر کسی که
که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از ان توبه کرده وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ

مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و حرام کردند بر شما شوهرداران از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دستهای شما از کنیزان شوهردار چه اگر حادث شود ایشان را استرقاق یا شری یا اتهاب یا میراث یا سبی و غیر ذلک ملک جدید او مرسد فسخ نکاح و وطی بعد از عده او داخل است کنیزی که خواجه بغلام خود تزویج کرده باشد پس او را رسد که فسخ آن بکند و بعد از عده وطی کند و خبر ابن سعید خدری نیز دلالتی برین دارد چه او چنین نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید از جمله زنانی که شوهران ایشان را نجب و نسب می‌شناختیم بقید اسیری درآمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت صلعم این آیه نازل شد و آنحضرت فرستاد تا ندا کردند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر حبلی اند وطی مکنند تا وضع حمل ایشان بشود و اگر آبستن نیستند استبرا کنند بیک حیض اگر چه این زنان شوهردار اند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف برین وجه حلال است لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا فریضه مصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات و حلال کرده شد بر شما آنچه غیر این محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شد چون نکاح خواهر بر عمه و خاله او بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر حره بی اذن و تزویج بیحد و نکاح ملاعنه و تفصیل اینها در کتب فقهیه مذکور است چون حق تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح درآرید و کابین کنید بمالهای خود در حالتی که با آن تزویج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید و نباشید زنا کنندگان پس هر که عقد شما بدو و از زنان بعقد متعه بمتعه پس بدهید ایشان را اجرهای ایشان مقدر کرده و مفروض ساخته و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما بعد از انقضای مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز از پس آن مهری

کرفرض



که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر و اجل بیفزایید تا بهمان مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضای آن متعه کنید یا مفارقت اختیار کنید بدرستی که خدای تعالی دانا است در ازل بمصالح بندگان و از انجمله نکاح متعه است حکیم کار در وضع اشیا در مواضع آن پس وضع عقد متعه نمود از برای صلاح شما تا در زنا نیفتید و بواسطه اشتغال ننمایید همینکه حکم بن عیینه از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که اگر نه آن بودی که عمر ملعون نهی کرد از عقد متعه زنا نمیکرد مگر شقی بدبخت از فحوای حدیث دو رو وجه بسیار دلالت میکند در آیه بر اباحت عقد متعه یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که مشروط باجل و مهر باشد غیر عقد متعه نمی‌باشد و مهر در آیه صریح است و اجل آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جماعت بسیار چنین خوانده اند که فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً و این صحیح است نیز در اراده متعه و دیگر ابو اسحق ثعلبی نیز روایت کرده از جبیر بن ابی ثابت که داد ابن عباس بمن مصحفی و گفت این بر قرائت ابی است من چون نظر کردم چنین دیدم درین موضع که إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى بوده و اگر چه این لفظ بخبر واحد بثبوت رسیده نه بتواتر اما حکم این ثابت است و بخبر واحد اکتفا میتوان نمود درین صورت مؤید و مؤکد این اجماع اهل بیت است علیهم السلام و روایات ایشان درین باب بسیار است و حضرت رسالت صلعم فرموده که من دو چیز در میان شما میگذارم کتاب الهی و عترت که اهل بیت من اند متمسک بهر دو شوید تا گمراه نگردید و ائمه علیهم السلام باین فتوی داده اند چنانچه در کشف الغمه مذکور است که عبد الله بن عمر لیثی گفت مر ابی جعفر محمد بن علی الباقر را علیه السلام که رسیده است بمن که فتوی میدهی در باب متعه و آنرا احلال کرده است خدای تعالی و فرموده و آنرا رسول صلعم و عمل کرده اند بآن اصحاب آنحضرت عبد الله گفت عمر ملعون نهی کرد از آن امام گفت که تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول عبد الله گفت خوش می‌آید ترا اگر کسی از زنان شما متعه کند آنحضرت فرمود که دخل ندارد ذکر زنان ای احمق آنکه حلال فرموده آنرا در کتاب خود و مباح کرده از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده و از آن از روی تکلف بلکه خوش می‌آید ترا که

بعضی محرمات بود و عقد نکاح جولاهی باشد از جولاهان پرسید گفت فرمود که چرا
حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرده است گفت حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من
نیست فرمود که خدای تعالی می پسندد عمل او را و راغب است در او مرا حور العین را
جفت او میگرداند که رشته بهشت اند آیا تو بی رغبتی از آنکه خدای تعالی بوی رغبت
دارد و ننگ می آید ترا از آنکه او کفو حور بهشت می تواند بود از جهت کرد سرکشی عبد الله
تبسم کرد و گفت سینهای شما خابیات اشیاء علم است و ظروف علوم شما می جنبد و دم
بر یک آن را دیگر نقل کرده اند خاصه و عامه که ابن عباس فتوی در باب متعه میداد
و قول ابن عباس حجت است و دیگر در روایات مشهوره وارد است که عمر ملعون گفت
که دو متعه بود در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم متعة الحج و متعة النساء من حرام گردانیدم
هر دو را و عقوبت کنم امام مفسران طبرسی رحمه الله در کتاب جستن سه جزء آورده
این دو را و یکی دیگر حی علی خیر العمل در اذان که آن را نیز حرام کرده و او خود شهادت
کرده که در عهد آنحضرت بود و معلوم است که عمر ملعون از اهل تحلیل و تحریم نبود و دیگر
نزاع و خلافی نیست در مشروعیت آن خصم که دعوی نسخ آن میکند میگوییم که نزد عینش
در آیه است و نسخش روایت و مطروح نمیشود درایه بروایت و دیگر دانسته منفعتی است
که خالیست از جهات قبح و بر وی مترتب نمیشود نه ضرر عاجل و آجل بلکه بواسطه آن از حرام
باز می ایستند و هر چه از شان آن این باشد مباح است پس عقد متعه مباح باشد
اللهم اجعلنا من اهل الحق والهدایه ولا تجعلنا من اهل الباطل والغوایه وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ
طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ
فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا
خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر که استطاعت نیست از شما از روی توانایی و
توانگری آنکه بنکاح درآورد زنان حره غنیه را پس باید که بخواهد زنی آنچه مالک است





دستهای شما از کنیزکان شما که گرویده اند و خدای تعالی داناتر است بگرویدن شما
و بتفاصیل که میان شما باشد در ایمان بعضی از شما از بعضی دیگر اند یعنی شما از یکدیگر
در نسب و پدر همه شما آدم است پس بخواهید کنیزکان را بدستوری خداوندان ایشان
چه ایشان مملوک دیگران اند و بدهید بکنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان اگرچه مالک کنیزک
هم او مالک مهر میشود لیکن اذن در نکاح مستلزم اذن است در قبض مهر نیز و آن را
بنیکویی بدهید یعنی بی مکاس و مضایقه در حالتی که این کنیزکان نکاح داده شده فروج
خود باشند نه زنا کنندگان آشکارا و نه فراگیرندگان دوستان پنهان و فرق میان
این دو معنی همان فرق است که میان خاص و عام می باشد پس آن هنگام که ایشان
نکاح داده شده اند از حرام بسبب تزویج پس اگر بیارند بزنا پس بر ایشان لازم است
بود نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر از عذاب یعنی از حدی که خدای تعالی
مقرر کرده و حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد
و هیچ فرق نیست میان عبد و امه در تنصیف حد آن نکاح کنیزکان برای کسی است که برسد
از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد از شما که عزب باشند و اگر صبر کنند از نکاح
کنیزکان بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیزک است
و خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست در رخصت
دادن بندگان و در ان ظاهر آیه دال است بر آنکه اباحت عقد کنیزکان مشروط است
بعدم استطاعت و خوف زنا و بدون این دو شرط خلافست که آیا حرام است
یا مباح اصح آنست که جایز است با کراهت و اکثر که بتحریم رفته اند جایز داشته اند
نکاح یکی را قطعی و دوم را حرام داشته بجهت انتفاء احد شرطین و آنانی که مکروه داشته اند
دوم را مباح گفته اند و جمع میان زیاده از دو کنیزک جایز نیست آزاد را
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
میخواهد خدای تعالی آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام را و راه نماید شما را
راههای آنکسانی که بودند پیش از شما در دین ابرهیم و اسمعیل است علیهم السلام

یا دوش پیشینیان از اهل حق و باطل تا بر بصیرت باشید که کدام می باید کرد و کدام نمی باید
کرد و باز کردد و پشیمان به تسهیل اشغال و رفع اعمال و تخفیف احکام و عفو ان آثام و خدای ع
داناست بمصلحت شما و آنکه فرماید درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند
و خدای تعالی میخواهد در جمیع امور خیر شما را وَاللّٰهُ یُرِیدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَیُرِیدُ
الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً و خدای تعالی میخواهد آنکه شما را
توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و میخواهند آنکه از سر غفلت
یا از روی عنادی روی میکنند آرزوی نفس را آنکه میل کنید شما از راه راست میل
کردن بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل یهود اعتراض کردند
که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است
خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل
دهند این آیه نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که
که شما را منحرف سازند یُرِیدُ اللّٰهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیفاً
میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید گویند
که مراد تخفیف است در اشغال عبادات و توبه از خبایات و ترک استیصال عقوبات
بخلاف امم ماضیه که ایشان را از این نوع عقوبات بسیار بوده و آفریده شده است
آدمی ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردم و گفته اند ضعف
آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یعنی آب
در همه زمان و قوت آن ندارد که خود را از ایشان باز دارد و یاد بر او حضرت و نعمت
و محنت شکیبا نیست محققان گویند که حق تعالی از غایت مهربانی که به بنده دارد و او را
بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب آزادی نفس
نقصی در حال او آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده زبان اعتذار بگشاید و نسبت
او بمظلوم و جهول ازین معقود است یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ
اِلَّا اَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیماً

ای



ای زمره گرویدگان مخورید مال یکدیگر را در میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت
چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی
باطل و گواهی زور و القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف
بازرگانی و بیعی صادر از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند و مکشید
بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال
از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و محنی طاقت
میفکنند یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید
نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت
اعمال که موجب سخط ربانی است بدرستی که خدای تعالی هست بشما ای مؤمنان مهربان
و امر و نهی که میفرماید از غایت رحمت است وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوَاناً وَظُلْماً
فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَاراً وَکَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً و هر که بکند و بفعل آورد منهیات
مذکوره را از روی تعدی و تجاوز از حد و از وجه ستم و بیدادی پس زود باشد که درآریم
او را در آتشی مراد آتش دوزخ است و هست این درآوردن بآتش بر خدای تعالی سهل و آسان
اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً اگر یکطرف
شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اند از آن درگذرانیم
و عفو کنیم از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی
تا رمضانی و درآریم شما را در موضع بزرگ و مقام شریف که آن بهشت است
محصل آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه
بطریق جواز چه شاید که حق تعالی از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس
و اختلاف کرده اند در کبایر بعضی بر آنند که هر گناهی که حق تعالی نهی کرده است
از آن کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب
و لعنت باشد مثل و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم

آن کبیره ایست و غیر آن آنچه از گناهان صغیره گویند و جمعی گویند که کبیره آنست که کبیره است
که شارع حدی بر آن مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته و بعضی از اصحاب
امامیه رضوان الله علیهم گویند که گناهان همه کبیره اند و صغیره و کبیره آن اضافه بما فوق و ما تحت
آنست پس اکبر کبایر شرک بخداست نعوذ بالله و اصغر معاصی بر حدیث نفس و اوساط آن صادق است
بر آن اداء مثلا قبله نسبت بزنا صغیره است و نسبت به نظر کبیره و علی هذا در تفسیر طبرسی
می آورد که روایت کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی علیه السلام که او از پدر بزرگوار
خود امام رضا علیه التحیة والثنا و او از پدر بزرگوار عالیمقدار خود امام موسی علیه السلام
که آنحضرت فرمود که روزی عمرو بن عبید بصری آمد بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام آمد و نشست و بخواند این آیه را که الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ و خاموش
شد امام فرمود که میخواهی که بیان کنم کبایر را از کلام الهی برای تو گفت بلی آنحضرت فرمود
که اکبر کبایر شرک بخدای تعالیست که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ و دیگر وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و دیگر یاس و نومیدی
از روح و رحمت الهی که لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ و دیگر ایمن بودن
از مکر و عقوبت او که فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مراد جزای مکر است دیگر عقوق
والدین زیرا که خدای تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی علیه السلام که وَبَرًّا بِوَالِدَتِي
وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا دیگر قتل ناحق که خدای تعالی حرام کرده اینده که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا و دیگر قذف محصنات که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و دیگر خوردن مال
یتیم از روی ظلم که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا الآیه دیگر گریختن از معرکه وَمَنْ يُوَلِّهِمْ
يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ دیگر خوردن ربا که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ
الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ و دیگر فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ دیگر سحر که وَلَقَدْ
عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ دیگر زنا که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ

له



لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا دیگر یمین غموس که یمین علی الماضیست که إِنَّ الَّذِينَ
يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ دیگر غلول و
خیانت که وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دیگر منع زکوة مفروضه که يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا
فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ دیگر شهادت دروغ و کتمان آن که وَمَنْ يَكْتُمْهَا
فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ و شرب خمر که حکم عبادت اوثان دارد و اجتناب لازم است فَاجْتَنِبُوهُ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و دیگر ترک نماز عمدا و از فرایض مطلقه که مامور به که اطاعت آن لازم است
ترک آن کردن و نقض عهد و قطیعت رحم که أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ عمرو بعد از
استماع این کلام گریان از آنجا بیرون آمد و گفت هالک است کسی که برای خود سخن گوید و
منازعت کند با شما در باب علم و فضل و از پیغمبر صلعم روایت کنند که کبایر هفت است
اعظم آن شرک بخدای تعالیست و قتل نفس مومنان بناحق و ربا خوردن و خوردن مال یتیم
و قذف محصنات و عقوق والدین و گریختن از جنگ پس هر که بجزای الهی برسد و بری
باشد از این که گفته شد باشد با من در وسط بهشت که درهای آن بهشت همه از طلا باشد
و ابن عباس گفته هفت است تا هفتصد غیر از آنکه کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست
با اصرار در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید
که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند رجال با وجود اخذ غنایم
و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال
و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته را حسرت می برند و میگویند که کاشکی
ما در دانه به جبلت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم
آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ
لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
و آرزو مبرید آنچیز را که خدای تعالی افزونی داده بدان چیز از امور مالی و جاهی بعضی را
از شما که مردانید بر بعضی دیگر که زنانید مردان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنان را بهره ایست مقرر از ثواب

آنچه تعلق بحال ایشان دارد چون عفت و فرمان برداری ازواج پس چون هر یک نصیبی
معلوم و سهمی معوض دارید آرزو بهرهٔ دیگری مبرید و بخواهید از خدای تعالی و طلب
کنید از کرم و بخشش او تا مراد شما بهم برسد که خدای تعالی هست بهمه چیزها دانا
و چون معلوم شد که او داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و چون آن شاید
در زمان جاهلیت پسر اجنبی را فرزند خود میخواندند و در میراث داخل ساختند
در شرع حق تعالی از آن نهی فرمود که وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ
الْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا
و برای هر یک از شما آفریدیم میراث خواران تا اخذ از نصیب خود کنند از آنچه باز گذاشتند
پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و
رسم می لفت و معاهدت درمیان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت که
حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست
تو از من میراث بری و من از تو تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنها را بسوگند
موکد میساختند حلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود و چون آیهٔ مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان
بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمده و هیچ جا سخنی معاقدت مذکور نشد
این آیه نازل گشت و آنکه نبی که در وی لفت بسته اند دستهای شما اسناد معاقده بایدی
بر سبیل مجاز است و سبب این اسناد آنست که متعاقدان بوقت بیعت دستهای
یکدیگر گرفتند پس بدهید مرایشان را بهرهٔ ایشان که سدس است از میراث و بعضی گویند
که حکم این آیه بآیهٔ اولو الارحام منسوخ گشت اما نزد امامیه بالکل منسوخ نیست و این میراث
معاقده و معاهده تسمیه یافته بضمان جریره و این حکم ثابت است نه مطلق بلکه بشرط
آنکه وارث نسبی و سببی هیچکدام نباشند و مخصص این را از سنت توان دانست
بدرستی که خدای تعالی هست بر همه چیزها گواه از عهود و مواثیق و محالفات آورده اند
که حبیبه بنت زید بن ابی زهیر زوجهٔ سعد بن ربیع که از نقبا بود با زوجهٔ جمیله تا ثابت بن قیس





طریق نشوز پیش گرفت با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر زن روی اضطراب
طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و باتفاق بملازمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت
بر قصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه قصاص شده روی بدر نهادند
جبرئیل علیه این آیه آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ
وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ
أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا مردان گماشته اند تسلط
یافته بر زنان و قایم اند بر معاشر ایشان حضرت رسالت صلعم پدر و دختر را آواز
داد که باز گردید که اینک جبرئیل ما کاری خواستیم و خدا کاری خواست و الذی اراد الله
خیر و مفهوم آیه تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند
زنان را بسبب آنکه تفضیل کرد خدای تعالی و افزونی داد بعضی ایشان را که مردانند
بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و حلم و علم و وفور حدس و فهم است
و بجهاد و کمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید
و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه
انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف اند و دیگر فضیلت داده مردان را
بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه
پس زنان شایسته حال فرمان برندگان اند مر خدای را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج
نگاه دارندگان اند مر غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج را رعایت کنند و عفت
و عصمت با کمال نگاه داشت خدای تعالی مرایشان را و آن زنانی که میدانید نافرمانی و
تسلط ایشان را پس پند گویید ایشان را بجلایی که دلهای ایشان نرم گردد و با تعلیم دهید
ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و ببرید از ایشان در خوابگاه یعنی با ایشان
یکجا خواب مکنید و بزنید ایشان را زدنی که کم آزار شد و نشکند و هیچ عضوی را نخست نکنند

وترتب است این حکم بر وجه مذکور نه من حیث اللفظ بلکه من حیث المعنی زیرا که واو مفید
ترتیب نیست بلکه اول اخف و دیگر ثقیل و دیگر اثقل چنانچه واجب است از نهی از منکر دیگر
گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار
نشوز پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شما ست باز آیند پس مطلبید
بر ایشان راه بیدادی بجهة زوال سبب فان التایب من الذنب کمن لا ذنب له
بدرستی که هست خدای تعالی برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود و برتر از آنکه مظلوم
را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ
يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر دانید یا رسید ای اولیای
زوجین یا ای حکام شریعت و در روایت از صادقین علیهما السلام است که خطاب
راجع بحکام باشد یعنی اگر خوف ناسازگاری و خلاف باشد میان مرد و زن
پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد
از قبیله مرد و میانجی دیگر که قابلیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن تا او نیز
مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند و می باید که اینها بالغ و عاقل و
عادل و حر و مذکر باشند اگر خواهند حکمین بصلاح آوردن کار زوجین سازگاری
افکند خدای تعالی میان زن و شوهر اما در جمع و اصلاح احتیاج باذن زوجین نیست
لیکن تفریق موقوف است برآن زن در بذل و اذن مرد در طلاق اگر خلع باشد
بر اصح اقوال بدرستی که هست خدای تعالی دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین
وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا و بپرستید خدا را
و انباز مگیرید با و چیزی را از صنم و غیره و نیکویی کنید با مادر و پدر نیکویی کردنی بقول
و فعل و با خویشان بصله رحم و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی و با درویشان بصدقات
و زکوة و با همسایگان خویشاوند بشفقت و مرحمت و با همسایگان بیگانه نیز یعنی آنکه

خویش



خویش ندارد یا از همسایه کافر که بیگانه از دین است و پیغمبر صلعم فرموده که همسایگان
سه قسم اند قسمی هستند که ایشان را سه حق است حق همسایگی و حق خویشاوندی
و حق اسلام و قسمی که دو حق دارند حق همسایگی و حق اسلام و قسمی که همین یک حق دارند
که حق همسایگی است و پس و حق جوار را چهل سرا اعتبار کرده اند و بعضی چهل ذراع گویند
و مطلق حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان و دفع ضرر از ایشان قشیری آورده
که همسایه چاردار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دل است
بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه
دل که روح است نیکویی نمایی و او را از کل تعلقات منع فرمایی و همسایه روح را که سر است
از غیبت مواطن شهودات و جمال مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر از
سر و هو معکم که بتو نزدیک تر است از رگ گردن تو غافل نگردی و یقین دانی که
همسایه و همنشین و همراه اوست و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب
کشاف آورده که مراد بمصاحبت این می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک
در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و محفل مجلس و غیر آن و نیکویی با او
حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد و مصاحبت نیکان اختیار می باید کرد چه
امیر المؤمنین علی علیه السلم فرموده صاحب الاخیار تأمن من الاشرار مصاحب نیکان
باش تا از شر بدان ایمن شوی و با رهگذریان و با مهمانان و با بندگان و پرستاران
کردگار دوست تعرفشان اند احسان دریغ مدارید بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد هر که باشد خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مصاحبان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکنند نازنده خودستاینده که
نه حقوق الهی را منظور سازد و نه باحسان بخلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را
از روی نصیحت میگفتند مال خود را مدهید یعنی در حضرت رسالت صلعم و یاران مهاجر و

نفقه میکنند اندک زمانی را فرو مانند و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که
بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای تعالی دوست نمیدارد آنرا که خود بخیلند
و امر میکنند مردمانرا به بخیلی و می پوشند از خلق آنچه خدای تعالی ایشانرا داده است
از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت است صلعم که حق تعالی
بایشان عطا فرموده بود در توریة و آنرا بپوشیدند و آماده کرده ایم برای جهود
که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشیدند عذاب خوار کننده
که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا و آنانیز که بر
عداوت حضرت رسول صلعم نفقه میکنند مالهای خود را برای دیدن مردمان و ملاحظه
ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی با آنحضرت لشکرها جمع میکردند
و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان بر ریا و سمعه بود و یا در
صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند و نمی گروند
از روی حقیقت بخدای تعالی و نه بروز آخرت که قیامتست و هر که باشد دیو
سرکش یعنی ابلیس همراه او را یار و همراه پس بد همراهیست که اوست در دنیا
و همراهیش در آخرت نیز با او خواهد بود کما قال الله تعالی فبئس القرین وَمَاذَا عَلَيْهِمْ
لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا
و چه چیز بود بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشانرا اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی
و بروز آخرت و جزای اعمال را تصدیق کردندی و بیرون کردندی حق خدا برای غرض
و ریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان و هست خدای بایشان و افعال و
و اقوال ایشان دانا و جزا فراخور آن خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا بدرستی که خدای تعالی
ستم نکند هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از
غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرند ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب





کند باید تا بهر که خواهد و مستحق آن داند و این گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند
ستم رسیده نخواهد شد بمقدار آن رشته ضعیف که در میان آن دانه خرما باشد
یا بمقدار فتیلا از و چه که میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود
خواهند کشید و نقصانی بیاداشت و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ كَيْفَ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا بنگر در این جهودان که از روی عناد چگونه
افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی دروغ را یعنی گناه شب و روز ما را می آمرزند
و بسند است آن افترا و دروغ ایشان گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نمی ماند
آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی ابن اخطب
و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی هفت
تن از اشراف قوم خود بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر ص
تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمدند و بپهلوی استار حرم
سینها بدیوار حرم چسپانیدند و بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند
یاد کردند و خاطر از مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند و درین باب بعضی از
قریش از رؤسا و اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زائران حرم را نیز آبی میکنیم
و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقه پدران خود
مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلعم که درین وقت احداث کرده
و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را ابد میداند و ما را از او جدا میگوید
یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آیین شما راستتر
ابوسفیان گفت که ما را اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید
جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از معانده
و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا
مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از

توریة که بواسطه عداوت مسلمانان می‌کردند بدین دولت که قریش راهست گفته‌اند
جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت
او می‌نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و میگویند
این جهودان در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد این کرده کفار قریش اهدی
تر اند از انها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته تر اند
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا آن گروه منعوت متعصب
آنکسانند که بخواری و نگونساری دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت
خود و هر که خدای تعالی او را براند و دور سازد پس نیابی تو مر او را یاری که دفع
کند از وی عذاب را أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا
یا ایشانراست یعنی جهودانرا بهره از پادشاهی استفهام بر سبیل انکار است
زعم یهود این آن بود که ایشانرا ملک و نبوت از غیر خود سزاوارتر اند و بدین
سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب ملک داری
و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست
و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند پس آن هنگام ندهند مردمانرا یعنی پیغمبر صلعم و
اصحاب او را مقدار گودی بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان
که در وقت پادشاهی با فقیری به نقیری مضایقه دارند پس هنگام دست تنگی بدیهیست
که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا
آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا بلکه حسد می‌برند مردمان بر قبایل
عرب بدانچه خدای تعالی بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت حضرت
پیغمبر است صلعم و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ناس حضرت رسالت
و آل او صلوات الله علیهم اجمعین که از محض فضل خود ایشانرا منصب نبوت و امامت
کرامت فرموده چنانچه عیاشی روایت کرده از ابی الصباح کنانی که امام ابی عبد الله
جعفر علیهما السلام فرمود که ای ابی الصباح ما قومی ایم که حق تعالی فرض کرده طاعت ما را



و مارا است انفال و صفایای اموال و ماییم راسخان در علم و ماییم که بر ما حسد برندگان
مردمان و این آیه را خواندند و بعضی گفته اند که فضل آنست که حق تعالی او را نبوت
و کتاب داده و مباح گردانیده آنحضرت را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود
برین حال حسد بردند که اگر او پیغمبر صاحب کتاب بودی این همه زن نخواستی و بکار
ایشان نپرداختی حضرت عزت جل جلاله فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه
نبوت و کتاب و ازواج است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب و ازواج
حسد بردندی چه این صورت مخصوص آنحضرت نیست پس بدرستی که ما عطا کردیم
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام توریة و زبور و انجیل و مع ذلک
داود صد زن داشته و سلیمان پیش هزار زن پس ایشان سزاوارتر باشند
بحسد و دیگر با ایشان دادیم علم حلال و حرام و دادیم ایشانرا با وجود نبوت پادشاهی
بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند مراد از آل ابراهیم محمد است
و آل او صلوات الله علیهم اجمعین و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم
دوام شریعت و بقیه آل او که مهدی صاحب زمانست که حی و موجود است تا آخر الزمان
که ظاهر شود با امر الهی و تجدید دین احمدی نماید و عالم را بداد و عدل پر سازد
فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا پس از یهود کسی بود که
ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم و بمحمد صلعم و از ایشان کسی هست که اعراض کرد از خبر
انبیا در باب حضرت رسالت پناه صلعم و تصدیق نکرد آنرا و باز ردی از متابعت
پیغمبر نکرد و بسنده است دوزخ آتش افروخته برای عذاب کافران
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا
بدرستی که آنکسان که حق را بپوشیدند و انکار کردند دلایل وحدت و آیات
قرآن و معجزات پیغمبر صلعم زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی که هرگاه که
پخته شود و بسوزد پوستهای ایشان بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر ایشان

گریخته و سوخته و آن تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و گویند شبانروزی هفتاد هزار بار و
تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احراق از آن برند و بحالت اول باز آرند این تبدیل
وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست
ایشان را تازه میسازند تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد بدرستی که خدای
هست غالب که کسی او را از تعذیب گناه منع نتواند کرد دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بجای
آورده اند طاعتها بر وفق فرمان زود باشد که در آریم ایشان را ببوستانهایی که میرود
از زیر درختان یا تحت مساکن ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آنجا
همیشه یعنی زمانی که آنرا امد این بهشتیان را باشد در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض
و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس و در آریم ایشانرا در سایه پاینده که آفتاب
آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب که حرارت بسیار می باشد سایه را اعظم اسباب
راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود
سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که از حرارت او متاذی شوند پس ظل
کی باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت
پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا
و از نقص انتقاص مقدس و منزه است إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ
إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا بدرستی که خدای تعالی میفرماید آنکه ادا کنید امانتها را با اهل
آن بعضی گویند که مراد بامانات امانات الهی است که اوامر و نواهی است که مؤمن
که مکلف است آنرا بمحلش برساند یعنی باوامر او قیام نماید و از نواهی او اجتناب
کند و امانات از مال و غیره در این داخل است زیرا که مکلف مامور است که در آن خیانت
نکند و باهلش رد کند و بعضی دیگر گویند مراد والیان امر اند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده

ایشان را



به شهدا ارشاد شامل است و ستوده کاران در اعمال و افعال و مشهور است که راستی درستی
صدیقین و شهدا و صالحین ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که بزیور این صفات
آراسته اند و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق را بر واحد و جمع اطلاق میکنند
یا آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیق اند بعضی گفته اند آیه آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا
با او خواهد بود المرء مع من احب ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا آن بودن با جماعت
مذکوره افزونی و کرامتست از خدای تعالی و بسنده است خدای تعالی بمقاصد و نیات
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ای آنکسانی که ایمان
آورده اند فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرون روید بقتال
دشمنان گروه گروه در جهات مختلف یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده در جهت واحد
و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ثبات سرایاست و بجمیع لشکر
وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا
و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو تاخیر میکند
در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند پس اگر
رسید شما را ای مؤمنان واقعه چون قتل و هزیمت گوید آن مبطی منافق است
بدرستی که خدای تعالی انعام کرد بر من چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه
قتال امام جعفر علیه السلام فرموده که اگر اهل آسمان و زمین این کلمه را بگویند بهمین
که انعام کرده خدای تعالی بر ما که در معرکه با رسول الله نبودیم با این مشرک میشوند
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا و اگر برسد بشما نیکویی زیاده از خدای تعالی چون
فتح و غنیمت گوید البته آن منافق از غنیمت دنیا چنانکه گویی نبوده میان شما و وی
یعنی خود را دور انداز دوستی بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و صحبت
شما نرسیده و سخن او این که کاشکی من بودمی در این غزوه با مسلمانان تا فیروزی
یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب واگرفتمی فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ

يشرون الحيوة الدنيا بالآخرة ومن يقاتل في سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف
نؤتيه اجرا عظيما پس بايد كه قتال كنند در راه خداى تعالى با دشمنان دين آنها
كه در بازار معامله بفروخته اند زندگانى دنيى كه روى در فنا دارد براى جاويد است
ونعيم غير فانى وهر كه كارزار كند در راه خداى تعالى از براى دين پس كشته گردد
درجه شهادت يابد يا غالب آيد بر دشمن مظفر گردد پس زود باشد كه بدهيم او را
يعنى در آخرت مزد بزرگ كه در صفت نيايد وعيشى كه هرگز منقص نشود
وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين
يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك وليا
واجعل لنا من لدنك نصيرا وچيست شما را اى اهل اسلام كه بجد كامل وجهد تمام
جهاد نميكنيد وبكارزار اشتغال نمى نماييد در راه فرمان بردارى خداى تعالى
يعنى براى خدا وبراى بيچارگان گرفتار در دست كفار وايشان جماعتى بوده اند در مكه
كه مسلمان شده بودند وكسان ايشان ايشانرا از هجرت منع ميكردند از مردان چون سلمة
بن هشام ووليد بن وليد وعياش بن ابى ربيعه وابو جندل بن سهيل وامثال ايشان
واز زنان چون ام شريك وغيرها واز كودكان واگرچه مكلف نبودند كفار على رغم پدران
ايشان ايذا ميرسانيدند ودر دعا شريك پدران بودند تا حق تعالى زودتر اجابت
فرمايد وابن عباس فرمايد كه من ومادر من مستضعفين بوديم از زنان وولدان
واين مستضعفان آنكسانى بودند كه بزبان تضرع ميگويند يعنى دعا ميكنند كه اى پروردگار
ما بيرون آر ما را ازين ده يعنى مكه وده كه ستمكاران اند اهل او بسبب شرك كه ظلمى
بغايت بزرگست ان الظلم عظيم وديگر پديد كن براى ما از نزديك خويش كسى
كه دوست دارد ومتولى كار ما باشد وديگر بده براى ما از نزديك خود يارى ومددكارى
كه شر اعادى از ما دفع كند حق تعالى دعاى ايشانرا مستجاب گردانيد بعضى را توفيق
از مكه ميسر شد وبعضى ديگر آنجا مانده بودند ولى چون حضرت پيغمبر صلعم بديشان فرستاد
تا در روز فتح مكه همه را دلنوازى نموده مهمات ايشانرا سرانجام فرمود نصرى وحامى براى
ايشان



ايشان تعيين كرد يعنى عتاب بن اسيد كه حضرت رسالت صلعم او را بمكه گذاشت و او
يار ضعفا ومددكار بيچارگان بود الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا
يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا
آنكسانى كه گرويده اند بخدا ورسول كارزار مى نمايند در راه خداى تعالى وآنكسانى
كه كافر شده اند از وثنى ويهودى ونصرانى مقاتله مى نمايند در راه شيطان كه طاغى وباغيست
يعنى بفرمان او پس بكشيد اى دوستان حق دوستان وفرمان برداران شيطانرا
از مكايد وحمايد او مترسيد بدرستى كه حيله ووسوسه شيطانى بهمه سست وبى
قوت زيرا كه زينتهاست بجهت دنيا وهرچه از روى حيله وكيد ومكر شيطانست
عاقبت ندارد وبنده اهل خير ودين را ذكر جميل ايشان باقى مى ماند بر صفحه روزگار
واگرچه در مدت چند روزه حيات بكنج خمول ونامرادى بسر برده باشند واما ظلم ملوك
وجبابره چون مى روند منقرض ميشوند اثر ايشان باقى نمى ماند ودر بيانه رسم وظلم ايشان
بلكه الحال اندوخته اند وبال ايشان است الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقيموا الصلوة
وآتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد
خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا
قليل والآخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتيلا آيا نظر نكردى بسوى آنانكه در مكه
مبالغه ميكردند چو عبد الرحمن بن عوف وسعد ابى وقاص ومقداد بن اسود وامثال
ايشان كه ما را دستورى ده كه با اهل شرك حرب كنيم كه آزار وايذاى ايشان از حد گذشت
وبحكم الهى گفته شد مر ايشانرا كه از كارزار كفار باز داريد دستهاى خود را تا وقتى
كه فرمان الهى در رسد وبپاى داريد نماز را وبدهيد زكوة را پس آن هنگام كه بمدينه
آمدند ونوشته شد يعنى واجب شد بر ايشان كارزار كردن آن وقت گروهى از
ايشان مى ترسيدند از جنگ مشركان چنان ترسيدنى كه از خداى تعالى بايد ترسيد بلكه
ترسى ازان سختر واين ترسيدن را حمل بر ضعف بشريت بايد كرد نه بر كراهيت امر خدا
يعنى بالطبع از فوت وموت ترسيدند وگفتند اى پروردگار ما براى چه چيز واجب

کردند اعتقادی به مقابله کفار و اجرا نمایند باز نگذاشتی ایمن دنیا تا اجل که نزدیکست
بهر کس اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته
از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده و قول آنست که قومی از مؤمنان
بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان است
و اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه وجه انکار یا این که سبب
امر دینوی هم بوده باشد بگوی ای محمد مر این گروه را که اگر دل در دنیا بسته اند که بدانها
تمتع می گیرند از دنیا اندک است در جنب آخرت و نعم اخروی بی غایت و متاع دنیا
ناپایدار است و نعم آخرت برقرار و متاع دنیا مشوب است با غدر و نعم آخرت صافی از
اکدار و چون چنین است سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاضلتر مر کسی را که بپرهیزد از
شرک و همه منکرات و ستم رسید و نخواهید شد ای محمد یعنی از ثواب آن جهان کم
نخواهد کرد مقدار رشته که بر روی خرماست پس بوعده استیفای ثواب منتظر باشید
و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید بدانید که هیچ کرانی را از این کمند رهایی
نیست و در هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم
سیئة یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون
یفقهون حدیثا هر جا که باشید دریابد شما را موت و اگر چه باشید در برجهای محکم
و اگر برسد منافقان را نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر
بود میگویند این نیکویی از نزدیک خدای است و اگر برسد بدیشان درشتی تنگی و قحط
یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود گویند این سختی از نزدیک تست که محمدی
و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم از
مکه بمدینه هجرت فرمود میوها در آن سال بر منوال سنوات سابقه نبود و زراعت ها کم
نشد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
کردند حق تعالی در تکذیب قول ایشان میفرماید بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی



و غنیمت و هزیمت از نزدیک خداوند است و بقضا و قدر اوست و [illegible] در بیت الحلبی
برد و دفع آن که بندگان را بآن معامله آزمایش کند گمان میکنند یا خالص که بیرون
آید و رسوا گردد پس چیست و چه حالست مر این گروه منافق و جهود را که نزدیک
نیست که فهم کنند سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان که مضمون قرآنیست یا آنکه نشنیدند
که سخن در نیافتند چون بهایم که می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که خود را
دور میکنند و میگویند ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
وارسلناک للناس رسولا وکفی بالله شهیدا آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح از فضل
خداوند است و آنچه بتو رسد از هزیمت و قتل اصحاب از نفس تست و بعضی معنی آیه چنین
فرموده آورده اند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلایی
که ترا پیش آید بسبب گناهان تست و معصوم از این حکم مستثنی است زیرا که بلای از برای
رفع درجات نه بواسطه کسب خطیات و فرستادیم ما ترا برای همه آدمیان فرستادنی
که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند چه هر چه از عقوبت که بایشان
میرسد از شومی اعمال ایشانست و تو رسول خدایی که طاعت تو بر همه واجبست
و در تو محض خیر است و پسندیده خدای تعالی گواهست بر دین و بر رسالت تو من یطع الرسول
فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا هر که فرمان برد رسول را پس
بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بر خداوند
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و هر که اعراض کند از فرمان تو پس ترا
نفرستاده ایم بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی و جزای
اعمال ایشان بدهی بعضی از علما این حکم را بآیه السیف منسوخ دانند ویقولون
طاعة فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر الذی تقول والله یکتب
ما یبیتون فاعرض عنهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا میگویند منافقان در حضور
تو از فرمان برداری و اطاعت حکم تو پس چون بیرون روند از نزد تو شب
با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غیر از آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر از آنکه تو با ایشان

میکذبی لفظ تقول مخاطب مؤنث است و فاعلش ضمیر یی عاید بطائفه یا مخاطب مذکر و
خدای تعالی می نویسد یا کرام الکاتبین در لوح محفوظ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند
در شب تا بعذاب خود ایشان را بدیشان جزا دهد پس روی بگردان از عتاب ایشان
که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل برایشان جاری نیست و توکل کن بر خدای تعالی
و کار خود با وی گذار و بس است خدای تعالی قایم بامور بندگان و متصرف در احوال
ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن
و تفکر نمیکنند در آن تا برایشان ظاهر گردد تا بآثار اعجاز که این کلام حق است و اگر بودی این
قرآن از نزد دیگری غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که
کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و این آیه متضمن دلالت
بر معانی کثیره بعضی از آن بطلان تقلید است و صحت استدلال در اصول دین زیرا که
حق تعالی ترغیب و تحریض فرموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی و دیگر فساد قول
الجماعت که میگویند که فهم معانی قرآن موقوف است بر تفسیر رسول صلی الله علیه و آله
مثل قول حشویه و غیرهم زیرا که اگر چنان بودی تفکر و تدبر را فایده نبودی وَإِذَا جَاءَهُمْ
أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ
الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا
و چون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبری از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسول صلعم
بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت
سریه از سرایا مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا فساد است
زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان در حرب
اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان اگر باز گذارند آن
خبر را برای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند یا بتدبیر خداوندان امر

از



از اهل الایمان که صفت عصمت و سمت وثوق ایشان را باشد و لهذا امام جعفر حضرت علیه السلام
فرموده که اولی الامر ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و در آن وقت امیر المؤمنین
علی بود و امام حسن و امام حسین و طفولیت حسنین مانع رد امور نیست که هر آینه
بدانند آن را آنانکه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق میفرمایند از پیغمبر و اولوا الامر
آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد و اگر نه فضل خدای تعالی بودی
بر شما بارسال رسول و بخشیدن ارشاد او با نزال قرآن و در روایتست از ابی جعفر و ابی عبدالله
علیهما السلام که فضل حضرت رسول است و رحمت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما اگر نه
برکت و سعی و کوشش اینها بودی هر آینه پیروی میکردند شیطان را مگر اندکی از شما
که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می ماندند و گفته اند که اندک جماعتی اند
که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته اند چون سلمان
فارسی و ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن
و امثال ایشان فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا پس کارزار
کن در راه طاعت و رضای خدای تعالی نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلعم
عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی از صحابه
رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر تنها باشم که میروم این آیه فرود آمد که اگر
دیگران تخلف ورزیدند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن تکلیف کرده نشده در جهاد
مگر در نفس تو پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال
مشرکان که بر تو ترغیب است تکلیف شاید که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان
شدت آنها که کافر شدند یعنی قریش را بلکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال
در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران
مذکور شد و خدای تعالی سخت تراست در هیبت و صولت از قریش و سخت تر در عقوبت
در عذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً

منها
سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ وَکَانَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتًا هر که در خواهد در خواستن نیکو
که احقاق حقی بشود یا ضرری از کسی باز دارد یا مظلومی از ظالمی خلاص کند باشد نصیبی
وا او را ازان اجر و ثواب و هر که در خواهد در خواستن بد که بدان حقی از حقوق فوت
شود و ضرری بکسی رسد و اعانت ظالمی نماید و چیزی از مستحقی باز دارد باشد مر او را
نصیبی ازان از وبال و هست خدای تعالی بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت یا نگهبان
همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا و چون تحیت داده شوید بسلام پس شما نیز تحیت گویید
به نیکوتر ازان تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما در جواب او گویید که علیک السلام
و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید
یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک و علیک السلام بگویید
و اگر رحمة الله زیاده کنند شما هم زیاده کنید و اگر مسلم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
بگوید زیادتی فوق این وارد نشده چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که مردی بخدمت پیغمبر صلعم آمد
و گفت السلام علیک آنحضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله دیگری آمد و گفت
السلام علیک و رحمة الله آنحضرت در جواب فرمود که و علیک السلام و رحمة الله و برکاته
و بعد دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته و باز دیگری آمد و گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته آنحضرت در جواب همان فرمود و چیزی نیفزود
شخصی گفت یا رسول چرا از برای ثالث چیزی زیاده نفرمودی فرمود زیرا که باقی نماند
از تحیت چیزی که من زیاده کنم و آورده اند که پیغمبر صلعم فرمود که اگر سلام داد بگوید
السلام علیک ده حسنه در دیوان اعمال آدمی نویسند و اگر رحمة الله زیاده کرد بیست
حسنه و اگر و برکاته افزود سی حسنه و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین
علیهما السلام نقل میکند که مراد به تحیت در آیه سلام است و غیر آن از بر و احسان
و سلام دادن از سنن موکده است و جواب آن واجب علی الکفایه اگر بر جماعتی
سلام کند یکی که جواب او گفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن

فرض



فرض عین است تا غایتی که در نماز باشد چه صیغه امر دلالت بر وجوب دارد و داب
عرب در زمان جاهلیت در وقت ملاقات حیاک الله بوده حق تعالی آن را بدل فرمود
در زمان اسلام به السلام و این در و احسن است زیرا که حیاتی که مقرون بسلامت
نباشد مرگ بهتر ازانست و دیگر السلام اسمی از اسماء الهی است پس ابتدا باو است
دیگر دفع ضرر اهم است از جلب نفع و افشاء سلام از مستحبات است عبد الله بن سلام
روایت کند که چون حضرت صلعم مدینه را بیمن قدوم خود بیاراست اول سخنی که فرمود
این بود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصِلُوا الْأَرْحَامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ
وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ یعنی ای مردمان نشر سلام کنید بهر کس از کوچک
و بزرگ و اطعام کنید طعام را بر مستحق و غیر آن و رعایت صله رحم نمایید و نماز شب
قیام کنید در آن حالی که مردم در خواب باشند انگاه داخل شوید در بهشت
بسلامت و امنیت چه تحیت نصاری نهادن دست بود بر دهان و از آن یهود
اشارت بانگشتان و از آن مجوس دو تا شدن و تحیت جاهلیت حیاک الله که
مذکور شد و تحیت این امت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این دلیل است بر آنکه
این دین اشرف ادیان است و اکمل آن و بعضی گویند که اگر مسلم نباشد جواب
باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود در رد باید کرد بلفظ و علیک بدرستی که خدای
تعالی هست بر همه چیزی حساب کننده پس شما را تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد
اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا
خدای تعالی هست بی شبهه هیچ معبودی سزای پرستش نیست که او بخدای سوگند
که جمع کند شما را از قبور تا روز قیامت که بر انگیزند که هیچ شک نیست در آن
روز یا در جمع و کیست صادق تر از خدای تعالی یعنی نیست از وی راست گوی تر از
جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است
و خدای تعالی از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کرده بودند و اثنای
طریق پشیمان گشته مراجعت نمودند و پیغام از اسلام خویش جز بمدینه فرستادند

مختلفات امور با ب ایشان اختلاف افتاده وجمعی بایمان ایشان قایل بودند وبعضی بنفاق
ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما کسبوا
اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا پس چیست
شما را از شان منافقان که متفرق شده اید دو فرقه وبعضی بر آنند که جمعی از مهاجرین
ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلعم اجازت خواستند
که اقامت ببادیه نمایند از مدینه بیرون رفته بشرکان مکه پیوستند وصحابه در
اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید در کفر اتفاق
نمیکنید ایشان وحال آنست که خدای تعالی رد کرد ایشان را بحکم قتل وکفر وسبی بانچه عمل کرده اند
وروی از مؤمنان برتافتند رجوع با کافران نمودند آیا میخواهید که راه نمایید آنرا که
خدای تعالی داغ خذلان بر جبین او کشیده بواسطه کفر وفی لغت او وتوفیق
از وسلب کرده وهر که اگراه کرده اند اورا خدای تعالی یعنی بسبب کفر ونفاق لطف
از و باز گیرد پس نیابی تو مر او را راهی بحق که بمطلوب کشد ودوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله
فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا
دوست میدارند این برگشتگان از دین اگر کافر شوید شما همچنان که ایشان
شده اند تا باشید برابر یکدیگر در کفر وضلالت پس فرا مگیرید از ایشان دوستان
تا وقتی که ایمان آرند ومحقق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند در راه خدای تعالی
هجرتی خالی از غرض وریا پس اگر اعراض کنند از ایمان وهجرت پس بگیرید ایشان را و
اسیر کنید وبکشید ایشان را هر جا که یابید در حل وحرام ومگیرید از ایشان دوستی
ونه یاری ومدد کاری بلکه ایشان را اگر مدد بقتل آرند الا الذین یصلون الی قوم بینکم
وبینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو
شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم
السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا مگر آنانکه پیوند کنند وپناه برند بگروهی که

واقع



واقع شده میان شما وایشان پیمانی وآن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر ونقل از ابی جعفر علیه السلام
کرده اند که آن قبیله هلال بن عویمر سلمی بوده که پیغمبر صلعم با ایشان مقرر فرموده که هر که بجوار
ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد یا پیوندند بقومی که آمدند بشما وحال آنکه تنگ
بود سینهای ایشان وکراهت داشتند از آنکه با شما مقاتله کنند یا کارزار کنند با قوم
خود از کفار وایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بودند که با پیغمبر صلعم مقاتله نکنند
وبا قریش نیز همین گونه عهد کرده واگر خواستی خدای تعالی هر آینه مسلط ساختی
ایشان را بر شما یا آنکه شما از دل ایشان بیرون بردی پس هر آینه با شما قتال کردندی
پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان وخلق ومعاهدان شما پس کارزار نکنند با شما
والقا کنند بجانب شما انقیاد واستسلام را یعنی از شما امان طلبند پس نساخت و
نداد خدای تعالی مر شما را بر ایشان راهی در قتل نفس ونهب اموال حکم این آیه بآیه
فانسلخ الشهر منسوخ است ستجدون آخرین یریدون ان یأمنوکم ویأمنوا قومهم
کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا
ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا
زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
غرض ایشان آنکه میخواهند که ایمن باشند از شما وچون از مدینه باز گردند کافر شوند
واراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود هر گاه که بخوانند ایشان را بسوی کفر یا قتال
اهل اسلام باز گردند بآن فتنه پس اگر از قتال شما کناره نکنند والقا نکنند بسوی شما
صلح وطلب آشتی وباز ندارند دستهای خود را از قتال پس بگیرید ایشان را وبکشید ایشان
هر جا که بایشان دست یابید وآن گروه داده ایم ما شما را حجتی روشن در تعرض
بقتل وسبی ایشان وآن حجت وضوح کفر ووقوع مکر وغدر ایشانست
وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة
مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم وهو
مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة

إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و نزد و روا نباشد مر مؤمنی را آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق مگر کشتن
بخطا و این آنست که تیری یا سنگی و غیر آن بمرغی یا صیدی بیندازد و قصد او آن مرغ
و صید بود و مثلا بر آدمی خورد و کشته شد و این حکم دارد اگر کسی را بکشد بظن آنکه کافر است
و او مؤمن بود و هر که مؤمنی را بخطا بکشد پس بر وی واجبست آزاد کردن بنده
گرویده از مال قاتل و نکته درین آنکه قاتل چون بیرون برد نفسی را از قید حیات لازم است
بروی که اخراج کند نفسی را از قید عبودیت زیرا که این حکم احیا دارد چنانکه عبد حکم
میت دارد در عدم تصرفات و بر عاقله قاتل هست دیتی تمام ادا کرده شده بورثه
مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث مگر آنکه اولیای مقتول تصدق
کنند و باز گذارند دیت را بر عاقله قاتل و از وی عفو کنند و دیت خطا بر عاقله لازم است
نه بر مال قاتل و عاقله پدر است و اولاد او و آنکه منسوب بابوین است یا باب تنها از
ذکور نه ام و منسوب بام و آنکه در سه سال ادا کنند و در قتل عمد بیک سال ادا
کنند و ورثه عمد بعد و سال و دیه مطلق یا هزار مثقال طلای مسکوک خالص است
یا ده هزار درم نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برود یمنی که هر حله دو جامه باشد
یا دویست گاو یا صد شتر نزول آیه در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و رو بمدینه آورد و مادر
فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل برادر او و حارث که برادران عیاش بودند
جزع و فزع مادر را مشاهده نموده از عقب او برفتند و از نزدیک مدینه او را
بافسانه و افسون باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در آفتاب می
انداختند تا از مسلمانی برگردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت گفت ای عیاش
این همه محنت چرا می کشی مفارقت در دین اسلام اختیار کن و اگر بوده بالقصه عیاش
از بسیاری ایذا او آزاد بکلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش
کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق چرا کردی و اگر باطل بود تو



بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست
یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود و تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده
مسلمان شده و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را
در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند او را بقتل باز آورد صحابه عیاش را ملامت
کردند که مسلمانی را ناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت
بعوض نادم شده بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد تمام قصه رسانید و گفت
من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا از من واقع شده منتظر جزای آنم این آیه فرود آمد
و حکم قتل خطا چنین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافر حربی
و او یعنی مقتول و او مؤمن باشد پس بر قاتل او باشد آزاد کردن بنده مؤمنه نه غرم
چه ادای دیت باهل او نشاید زیرا میان کافر و مؤمن وراثت نیست و اگر آنکه
کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمت
بود درین مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر کشته شده بخطا بنا برین قول
پس بر عاقله است دیت ادا کرده شده باهل او که مسلمان باشند و آن دیه
هشتصد درهم است نزد امامیه رضوان الله علیهم و دیگری گویند که او مؤمن بوده
باشد و بر ایمان کشته باشد بخطا دیت موزع بر عاقله واجب است که ادا کنند
بورثه که مسلمان باشند و این قول مرویست در اخبار امامیه و مؤید این قول وجوب
کفاره است بقتل او چه کفاره لازم نشود بقتل کافر و اینجا لازم است
چنانچه فرموده که آزاد کردن بنده مؤمن است پس هر که نیابد بنده و قدرت
نداشته باشد بر خریدن آن پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر و تتابع
یکماه و یکروز از ماه دیگر وجود می گیرد و در باقی متفرق می تواند داشت و این از کفاره
مرتبه است و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه
دادن از خدای تعالیست و توفیق او و هست خدای تعالی دانا بحال قاتل و مقتول
حکم کننده در باب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را

در محله بنی نجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمد و صورت حال بموقع عرض رسانید
و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام
کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون از ان
پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زبیر روی بمدینه نهادند و چون بیرون
شهر رسیدند مقیس را وسوسه شیطان بران داشت که فهری بیگناه را بکشت
و با خود گفت یعنی را بقصاص نفس بکشتم و مرا دیه سود آمد پس مرتد شد و روی بمکه
نهاد و گویند در روز فتح مکه کشته شد و این آیه در باب او نازل شده که وَمَنْ يَقْتُلْ
مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
و هر که بکشد مؤمنی بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را یا بکشد او را بر دین و ایمان
او پس پاداشت او دوزخ است در حالتی که جاوید باشد در ان و خشم گرفت
خدای تعالی برو و براند و دور ساخت او را از رحمت خود و آماده ساخته است
برای او عذاب بزرگ بجهت ارتکاب این گناه و چه حق تعالی از وعید پنج ذکر فرموده
که در هر جرم یکی کافی بود و کفاره قتل عمد کفاره جمع است از عتق رقبه و صیام
شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین آورده اند که حضرت رسول صلعم سریه
بر سر قومی فرستاد و امیر ایشان مقداد بود یا غالب و مردی از فدک که از ایشان
مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین سریه
بتکبیر گویان رسیدند و مرد از آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان
سلام کرد و زبان بگفتن کلمه شهادت گشود و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال
برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرد و گوسفندها
او را براندند این خبر را بآنحضرت رسید بغایت متألم شد و گفت ای اسامه کی روا داشتی
که از پیغامبری شرک تبرا نمود بیکباکی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شد و گفت
یا رسول الله برای من آمرزش خواه حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله
و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرد از ترس شمشیر بود آنحضرت

انود



فرمود فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آمده که اسامه گفت یا رسول الله هلا شققت قلبه
هیچ دل نیست او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و ابن عباس رضی الله عنه
گوید که اسامه سوگند یاد کرد دیگر شمشیر بروی کسی نکشد که او بکلمه شهادت تنطق
کند و باین عذر تخلف کرد از مقاتله اهل بغی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را طلب فرمود
اما این عذر مقبول نیست زیرا که واجب طاعت امام مفترض الطاعة مع ذلک شنیده
بود از پیغمبر صلعم میفرمود که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی لیکن در کنز الوفا ان
آورده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از محض کرم جریمه او را بپوشانید که العذر
عند کرام الناس مقبول آیتی که در شان اسامة بن زید نازل شد این است که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى
إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ
كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
ای گروه گرویدگان سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید پس نیک بپرسید
و باهستگی تفحص نمایید و بگویید مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت
اسلام گوید تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میگفتی می طلبید بدان مال
فانی دنیا را از دو غنیمت و غنم مرد است و اگر شما طالب غنیمت اید پس نزدیک
خدای تعالی غنیمت بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل
مسلمانان برای مال همچنین بودید شما پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت حفظ خون
و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید پس منت نهاد خدای تعالی بر شما
بانکه استقامت داد شما را در دین پس روشن بازید مهم خود را در قتل مردم
تعجیل مکنید از روی گمان و چه وبال زنند گذاشتن هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است
از کشتن یک مسلمان بدرستی که خدای تعالی هست بآنچه شما میکنید دانا و بیننده
لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ

الحسنی وفضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً برابر نیستند نشینندگان
در خانهای خود از مؤمنان که نباشند خداوندان بیماری و عجز و جهاد کنندگان در راه
خدای تعالی بجانهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و بنفسهای خود
در معرض قتل می آرند وچگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبهٔ راحت تن پروری کند
با آنکه در معرکه مجاهدت جان سپاری نماید زید بن ثابت میگوید که این آیه فرود آمد
و در و الفاظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد
که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد
و بعد از کشف الحال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر تفضیل داد خدای تعالی
جهاد کنندگان را بجانها و نفسهای خود بر نشینندگان بعذر پایه که آن غنیمت است
و ظفر و نام نیکو بهره از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند ولی نمی توانند و مجاهد
که خود مباشر آنند وعده کرده است خدای تعالی پاداشت نیکو که آن بهشت است
اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و از اینجا نیز افضلیت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام معلوم می توان کرد که کوشش آنحضرت در جهاد و مرتبه
بود از شجاعت وجلادت و دلاوری در معارک و فتوح تمام دیار و قلاع که بنبوت
بازوی آنحضرت شد چنانچه بهیچ احدی مخفی نیست و دیگر عبادات که با آن جمع میبود
صاحب فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع صفین که بغایت قتال میکرد
آن جنگ بغایت عظیم بود چنانچه در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین
بقتل آمده بودند و آنحضرت آن شب پانصد و بیست و چند منافق را بدوزخ فرستاده
بود که صباح کشتگان آنحضرت ممتاز بودند که هر ضرب که زده بود در طول یا عرض بدو
نیم راست کرده بود و هر کدام را یک ضرب بیشتر نزده بود و مع ذلک اوراد و فرض
خود را نگذاشته بود که هزار رکعت نماز بود که هر شب ادا میکرد و آنکه آنحضرت
علم مجاهدت می افراشت دیگران در جنب آن قاعد بودند چنانچه شمه از آن در
غزوه بدر و دیگر غزوات معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حالات آنحضرت

فوق



فوق طوق بشر است زهی بی سعادتی که از فیض این چنین کس محروم باشد و تفضیل فرمود
خدای تعالی مجاهدان را بر نشینندگان بی عذر مزد بزرگ را درجاتٍ منه ومغفرةً
ورحمةً وکان الله غفوراً رحیماً که آن پایهای بلند است از حضرت عزت در آخرت
و گفته اند هفتاد درجات است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو هفتاد
سال و آمرزش و بخشایش و رحمت خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان
مهربان بر ایشان در رد وبال اجر ایشان در اضعاف آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس
بن فاکه و حارث بن زمعه و قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن منبه بن حجاج
و علی بن امیه بن خلف و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون
رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحرب کار حاضر گشتند و بشمشیر
مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرستاده که ان الذین توفّٰهم الملائکة
ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله
واسعةً فتهاجروا فیها فاولئک مأویهم جهنم وساءت مصیراً بدرستی آنانکه جان میستانند
از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند
بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت با کفار و آن ممنوع
بود ملایکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه
از فرشتگان و موحدان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب
بودند گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان که آیا نبود زمین خدای گشاده تا بدیگر شما
هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند پس آن گروه
تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست ایشان را بدوزخ و این
عقوبت همه تارکان هجرت را موفور است الا المستضعفین من الرجال والنساء
والولدان لا یستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلا مگر آنکسانی را که بحقیقت واقع ضعیف
و عاجزند از مردان و زنان و کودکان که توانایی و چاره ساز نمیدارند و نمیدانند
راه مدینه را و طریق بیرون آمدن را فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم وکان الله عفواً غفوراً

سبیلا ع

پس آن کروه بیچارکان نیست بخدای تعالی اکر عفو کند از ایشان فقط عفو ایشان میکند
بانکه ترک هجرت امر خطیری بود بمرتبه که مضطر ایمن نتواند بود و هست خدای تعالی
عفو کننده از معصیت و آمرزنده کناهان ایشان در طبرسی از عکرمه نقل میکند
که پیغمبر صلعم در پس نماز پیشین دعا میفرمود که بار خدایا خلاص ده ولید و سلمه
بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه و ضعفای مسلمانانرا از ایذای مشرکان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی یابد در زمین موضع بسیار یعنی
آرامگاهها و فراخی در روزی و کشادکی در اظهار دین و اعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه
روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند
چون آیه تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع
یا جندب بن حمزه پسران را گفت هر چند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم
چاره رفتن می توانم در راه مدینه راه می دانم می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم
و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر شود مرا بهمین سریر که خفته ام بیرون برید
فرزندان اشارت پدر را منقاد شدند استعداد راه مهیا کردند چون بمنزل تنعیم
نزول نمودند آثار موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد
و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست دیگر از برای رسول تو بیعت میکنم
تو را بانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه
رسید بعضی اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی ایمان او کاملتر و مزد او ثابت‌تر ۲۳
بودی حق تعالی این آیه فرستاد که هر که بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت
کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان پس دریابد او را مرگ در اثنای
طریق و هجرت گاه نرسیده پس بدرستی که ثابت باشد مزد او بر خدای تعالی و هست
خدای تعالی آمرزنده گناه ما قصیری که در هجرت کرده مهربان در وعده مثوبت او جنت

پنج



پیغمبر صلعم فرموده که کسی که فرار نماید بسبب دین از زمینی بزمینی دیگر اگر چه
یک شبر باشد واجب کرد او را بهشت و او رفیق حضرت خلیل الرحمن و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشد و زراره بن اعین متوجه مدینه شد جهت دیدن پسرش
عبید الله و دیگر آنکه خبر امام موسی علیه السلام معلوم کند در راه وفات کرد این
خبر بامام موسی علیه السلام رسید فرمود که امیدوارم که زراره از اهل این آیه باشد
وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ
يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا و چون سفر کنید در زمین
پس نیست بر شما گناهی و نفی جناح منافی وجوب نیست زیرا که استعمال او در وجوب
نیز می باشد مثل إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ تا آنجا که فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ
بِهِمَا و طواف آن واجب و بس یعنی واجب آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی
را دو رکعت گذارید اگر ترسید آنکه بکشند شما را کافران یا تعرض کنند و مکروهی
بشما رسانند شرط خوف باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانانرا
دشمنان بوده اند و در حال سفر مباح نبی ترس نیز تقصیر باید کرد بدرستی که
کافران هستند مر شما را دشمن آشکارا و وجوب قصر از سنت نیز ثابت
شده چنانچه یعلی بن امیه گوید که من از عمر پرسیدم چه حالست که ما قصر میکنیم و حال
آنکه ما را امنیت حاصل است گفت من هم تعجب دارم مثل تو درین امر پس او گوید
که از پیغمبر صلعم پرسیدم فرمود آنحضرت که این صدقه ایست که حق تعالی تصدق فرموده
بر شما قبول کنید صدقه خدا را و صیغه امر نیز از برای وجوب است و دیگر
روایت اهل البیت علیهم السلام در وجوب آن بسیار ورود یافته و قصر گاه در
کمیت می باشد مثل صلوة سفر و خوف و گاه در کیفیت می باشد مثل شدت
خوف که کار بمسایفه و معانقه رسید بقدر امکان است چنانچه مبین میگردد
وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً

فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا
حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا و چون باشی تو در میان ایشان بوقت
خوف از اعادی پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم
ساز پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر رو بروی دشمن
بایستند پس باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط
پس چون سجده کنند نماز گذارندگان پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند
از پس شما در برابر دشمن و چون این کرده یک رکعت بگذارند بعض لشکر باز روند
و بیایند این طایفهٔ دیگر که نماز نگذارده اند و باز پس ایستاده اند پس بگذارند
با تو یک رکعت دیگر و باید که بر دارند ایشان نیز با خود آلتی که بدان حذر میکنند از
دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحهای که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه
و تیر و کمان دوست میدارند آنانی که کافر شده اند اگر غافل شوند از سلاحهای
حرب خود و از متاعهای خویش چون اثاث و سایر رخوت پس حمله آورند بر شما
یک حمله و هر چه یابند ببرند نقلست که حضرت پیغمبر صلعم بغزوه فرموده بود همین که
بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که در ضجنان صف راست کرده و قتال و جدال
را مهیا شده حضرت نیز نمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت
نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بود حضرت
رسالت صلعم با یاران باقامت نماز اشتغال نمودند و کفار معاینهٔ رکوع و سجود
ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت
خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک تاز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم
یکی از نفره کافران آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر هست که باعزاز
و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در ان وقت
ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز
وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت





رسالت صلعم تعلیم داد و هیچ گناهی بر شما اگر باشد با شما رنجی از باران که گران
گرداند سلاح را یا باشید بیمار و نتوان در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خود را
و بهر حال فرو گیرید آلات نگاهداشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند و گفته اند
مراقب و بر حذر باشید بدرستی که خدای تعالی آماده کرده است برای کافران
عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ
فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا کانت
پس چون ادا کردید نماز خوف را فارغ شدید از آن پس یاد کنید خدای را در حالت
قیام از شمشیر زدید و در حالت نشستن که تیر می اندازید و بر پهلوهای خود
آن زمان که زخم خورده اید و افتاده که اشارت باشد بنماز خوف چنانکه مذکور شد
یا مراد مداومت ذکر باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث قدسی آمده که ای موسی
یاد کن مرا که یاد من خوبست در همه احوال یا مراد تعقیب با دعیه باشد بعد از نماز
و بعضی گویند مراد تسبیح اربعه است سی بار بعد از صلوة مفروضه جهة جبران پس
چون بیارامید و از خوف ایمن شدید پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ
شرایط آن بدرستی که نماز هست بر مؤمنان فرض موقوت یعنی محدود باوقات
که اخراج آن از اوقات روا نیست و بعضی از ارباب علم رحمه الله آورده اند
که حکمت اوقات پنجگانه از برای نماز مفروضه آنست که آفتاب را پنج حالت منضبوطست
حالت اولی آنکه سطوت آفتاب عالمتاب که از مشرق انوار با هر پروردگار
طالع لایزال ارتفاع او در تزاید است تا وقت نصف النهار که بوسط السما رسید
ثانیه آنکه چون بحد ارتفاع رسید گانه واقف است و حرکت او ظاهر نیست ثالثه
آنکه چون از وسط السما تجاوز کرد نقصانات خفیه از لحظات و ضعف نور او
بظهور میرسد تا قریب بعصر که سایهٔ هر شی مثل او شد رابعه آنکه بعد ازین حالت
نقصانات جلیه بحصول می پیوندد تا ظل هر شی دو چندان آن باشد و همچنین این ضعف
در تزاید است تا آفتاب رنگ گردانید مایل بزردی و غروب نمود خامسه آنکه بعد از

بجهت بعد نشاید توما داد افق مغرب باقی ماند که آن مشفق است تا آن نیز غروب کرد
و ناچیز شد کانه که هرگز نبود و این حالات خمسه مناسبت تمام دارد با احوال انسان
بحسب مراتب اسنان مرتبه اول تولد اوست از مادر بحکم سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم
این مشابه است بحالت اول آفتاب که آدمی چون تولد او کرست نمو است و رنشو و نما
و ترقیست تا غایت سن شباب دوم سن وقوفست که بحالت دوم شمس مانندست
که انسان درین مرتبه بر صفت کمال و قوت ابنیه و اعضا باقیست بی سمت زیادت و نقصان
سیم سن کهولت است و این مرتبه شبیه است بحالت سیم آفتاب که قوت
ابنیه انسانیست درین مرتبه روی بضعف آورد اما بنیک نمایان نیست چهارم
سن شیخوخیت است که بحالت رابعه شمس شباهتی تمام دارد که حرارت غریزی
آدمی روی بنقصان نهاده و روز بروز ضعف بنیه او اضعافا مضاعفة بظهور می آید تا
تا آفتاب حیاتش در افق افول حمات متواری گشت پنجم بحالت پنجم شمس مشابهتی
تمام دارد که چندگاهی اخبار و آثار او باقی است بعد از آن چنان مندرس و منطمس شد
که گوییا هرگز نبود و از و نه اثر ماند و نه خبر چون این حالات غریبه آفاقی برابر عجیبه
انفسی متطابق بود لاجرم صاحب شریعت درین اوقات خمسه تحفه صلوات خمس
بر سبیل هدیه از جانب خالق بریه بعد از رجوع از عروج آورد تا هر وقتی ازین اوقات
که تغییرات غریب در عالم افلاک و مطابقه عالم خاک بظهور می رسد ایشان مشاهده
این احوال نموده درین اوقات خمسه دل خود را بمعرفت حضرت معبود علی الاطلاق
و زبان خود را خالق الانفس و الآفاق ذکرین کردانند و ازین تغیرات که محل حوادث است
عبرت گرفته بعبادت و طاعت پاینده بی زوال پردازند تا ثواب ابدی یابند
وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ
مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و سستی مکنید و ضعف منورزید در طلب کافران
و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلعم
بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان برود و صحابه از جراحات متألم بودند



حق تعالی میفرماید که اگر هستید شما که متألم اند گرفتن و شدید از جراحتها پس بدرستی
که کافران نیز دردمندند و زخم خورده چنانچه شما هستید و با وجود الم امید میدارید از
خدای تعالی آنچه ایشان ندارند از ثواب و نصرت و دو نیامد و هست خدای تعالی دانا
بکار شما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب
در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود و قضا را انبان
شکافی داشته همه راه آرد می ریخت تا خانه طعمه و طعمه آن را بخانه یهودی که زید بن
سمین گفتندی برد و بطریق ودیعت بدو سپرد و با مدادان قتاده برادر رفیق بخانه طعمه
رفته و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان
سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را گرفت زید گفت درع
طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال
بحکه علیه بنو ... ی رفع کرد بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او نخواستند که
طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدل و خصومت کردند با جهود
و چون قبیله طعمه بسیاری شهادت میکردند بر آنکه یهودی و برائت طعمه رای آنحضرت
بر آن قرار گرفت که ظاهرا خیانت به جهود لازم شد و جهود که از آن خیانت مبراست
همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و گویند که خواست که بقطع ید او حکم فرماید
و روایتی آنست که بعد از التماس ایشان حکم را به یهودی آنحضرت توقف فرمود
و منتظر وحی بود که از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و حکم درست
تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی ترا بآن شناسا گردانیده و وحی فرستاد
و مباش برای خیانت کنندگان دشمن آنکس که بیگناه است درین امر و در
مقام دفع خیانت مباش از خاین و آمرزش خواه از خدای تعالی از قصد که بعذاب
که بعذاب یهودی کردی چون در باطن خلاف آن حکم بود که بحسب ظاهر شده بدرستی

که خدای تعالی هست آمرزنده کسی را که آمرزش طلب کند مهربان بود و بهر تقدیر
اشطار وحی استغفار بسبب آنکه میل طبع بوده باشد بنصرت مسلمان چه ظاهر طعمه
مسلمان بود و ورود یافته که حسنات الابرار سیئات المقربین وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ
يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا و خصومت مکن از قبل آنانکه خیانت
میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند و شهادت میکنند
که او را از سما خیانت بری کردانند بدرستی که خدا دوست ندارد کسی را که بسیار
خیانت کننده است یعنی مصر بران کناه کاری مستوفی در کناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ
وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
مُحِيطًا شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را و شرم نمیدارند از خدای تعالی
و حال آنکه خدای تعالی با ایشانست و اسرار ضمایر از وی پنهان نیست پس او سزاوارتر است
که از و شرم دارند و نمیدارند آن هنگام که بشب تزویر و تدبیر میکنند آنچیزی را که نمی پسندند
خدای تعالی از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشورت میکردند برای آنکه طعمه
سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلعم سوگند او را اگر مسلمانست باور خواهد کرد و بقول
یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود و آنکه ایشان شهادت بدهند اعتماد خواهد
کرد و هست خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از احاطه علم او
خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا شمائید ای کروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت دفع میکنید از خاینان
خیانت را بجدال و خصومت در وقت زندگانی دنیا پس کیست آنکه خصومت کند با خدای تعالی
و دفع خیانت کند از ایشان روز قیامت یا کیست آنکه باشد برایشان نگاهبان که نگذارد
که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کند که عذاب از ایشان بازدارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ
نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَحِيمًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد
یا ستم کند بر نفس خود پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت یابد
خدای را آمرزنده گناهان او مهربان بفضل خود بروی و درین آیه ترغیب فرموده طعمه و قوم او را

توبه



توبه و استغفار اما صاحب کشاف آورده که مرویست که طعمه کریخته بمکه رفت و مرتد
ودرانجا نیز نقبی ببرید که چیزی بدزدد که دیوار بر سرش افتاد و کشته شد
وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و هر که بکند کناهی و خواهد
که بیکناهی را بدان تهمت کند پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود چه
ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند و هست خدای تعالی دانا بسارق درع حکم
کننده مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا
وَإِثْمًا مُبِينًا و هر که بکند کناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود یا کناه کبیره یا آنچه بعمد از وی
صادر کردد پس تهمت بآن کند بیکناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی بدرستی که
برداشت دروغی را که از آن حیران و مبهوت میشوند بیکناهان و دیگر حامل شد کناه ظاهر
را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا
أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ
تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا واگر نه فضل خدای تعالی بودی بر تو که وحی فرستاده
ترا از حقیقت مهم اعلام داد و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه
منصرف ساخت هر اینه قصد کرده بودند کروهی از بنی ظفر با آنکه ترا بکردانند
از حکم راست و در خطا و ضلالت نمی اندازند مکر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید
بدیشانست و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی و
فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن او بیان احکام آن و در آموزانیده است
ترا آنچه نبودی که بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و کفته اند
آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر حال او و در
بحر الحقایق آورده که آن علم کذشته و آینده است که حق تعالی در شب معراج
بدانحضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث مواجیه آمده است که در زیر عرش
بودم قطره در حلق من چکید پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود و امیر المؤمنین
بموجب فرموده از آنحضرت اخذ فرموده و هست فضل خدای تعالی بر تو بختم نبوت

بحرم

وشفاعت وعصمت وعزت فضل بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست
نیست لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا نیست نیکویی در
بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که شب مشاوره کردند در خلاص طعمه وگفته اند
نجوی اسم مناجیان است یعنی هیچ نیکویی در راز گویان نیست مگر آنکه کسی بفرماید بصدقه
دادن یا امر کند بمعروف وآن خیریست که شرع مستحسن باشد وگفته اند معروف اینجا قرض
دادن است یا دستگیری بیچارگان چنانچه علی بن ابراهیم این را از ابی عبد الله ع روایت
کرده اند یا فرماید باصلاح میان مردمان ورفع کدورت از دلهای ایشان وهر که بکند
اینها که مذکور شد برای طلب خشنودی خدای تعالی پس زود باشد که بدهیم او را مزدی
بزرگ یعنی مثوبت عظیمه در کثرت ومنزلت وصفت یعنی دایم الحال ومقارن تعظیم
واجلال وغیر مشوب بنغص وضلال وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
وهر که مخالفت با رسول کند از پس آنکه ظاهر شده مر او را هدایت بوقوف بر معجزات
وظهور دلایل واضحات وپیروی کند غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد وعمل و
مقرر است که طریق مؤمنان طریق اهل بیت رسول است صلعم که مؤمنان بر آن متفقند
که طریق نجاتست وغیر طریق ایشان طریق ضلالت وآن بدوزخ می کشد چنانچه از آیه کریمه
مستفاد میشود این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع بگریخت بجانب مکه رفت
ومرتد شد وانجا نقب در خانه کسی می زد دیوار بر او فرود آمد وکشته شد چنانچه
مذکور شد وبعضی دیگر گویند که کشته نشد او را از میان دیوار بیرون آوردند وخواستند
که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که او از مدینه گریخته وپناه باینجا آورده
کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند وبا تجار قضاعه بسوی شام عزیمت
نمود ودر منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید دیگر بار بخت
آخر الامر بگرفتند وسنگسارش کردند وقول آنست که از جده در دریا نشسته بود دینه





دیناری در دریا بدزدید بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب
دنیا بود وعذاب آخرت را حیکوید واگر باز گذاریم او را در آن سرای که
دوست میدارد درین سرای که آن گمراهیست ودر دوزخ یعنی او را در وادی کفر و
حرمان داخل کنیم ودر آریم او را بدوزخ وبد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ
ضَلَالًا بَعِيدًا بدرستی که نیامرزد خدای تعالی آنرا که شرک آرد بخدای تعالی
وبیامرزد آنچه جز شرکست هر کرا خواهد نزول این آیه در شان پیری بوده است از
اعراب که بجناب نبوت پناه آمده وبعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام
در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام وبجز
او کسی را دوست نگرفته ام ومعصیت از روی جرات وبی ادبی با خدای نکرده ام و
تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدای خود را فراموش کنم وحالی آمده ام پشیمان
از گناه وتوبه کنند بدرگاه حال من چگونه می بینی خدای تعالی باین آیه فرستاده داد که همه
گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وهر که شرک آرد بخدای پس هر اینه گمراه شد
از حق گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ
نَصِيبًا مَفْرُوضًا نمی پرستند بدون خدای تعالی مگر ماده گان که انبار ماده میگویند یعنی بتان را
تانیث اسما ایشان چون لات وعزی ومنات همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی
بنی میگفتند ودر تعبیر حیز آورده که نیاید ار صورت زنان می ساختند وگفته اند
مراد از اناث ملایکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختران خدایند ونمی
پرستیدند مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را که او امر میکند
مشرکان را بعبادت آنها که برانده است خدای تعالی او را ودور کرده است از
رحمت وگفت شیطان هر اینه می گیرم از بندگان تو بهره مقرر کرده که آنرا بعث
النار گویند واز هزار کس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث النار خواهند بود چنانچه

در حدیث آمده و طبرسی این حدیث را چنین روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که از آدمیان
نهصد و نود و نه در دوزخ و یکی در جنت نزد الله فرقه ناجیان در میان فرق مختلفه کثیره
یکی است و آن از حدیث مثل اهل بیتی معلوم توان کرد که کدام فرقه اند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَ
لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ
الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا و شیطان دیگر میگوید که هراینه
ایشان را گمراه میکنم از طریق حق و در آرزو می افکنم ایشان را در آرزوی ایام در جستم ایشان را
امانیه باطله را چون طول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت
بکتاب ثواب و دخول دوزخ بارتکاب گناه و میفرمایم ایشان را پس می شکافند
گوشهای چهارپایان را و ابو عبدالله عم فرموده که می برند گوشهای انعام را و آن را
عبادت ایشان می پندارند و آنچه حلال ساخته خدای تعالی حرام میگردانند و ایشان زشت
با آنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید
و هر آینه میفرمایم ایشان را پس تغییر میدهند آفریده خدای را و مراد از تغییر یا معنوی است
یا حسی اول مثل تغییر دین الهی به تبدیل حرام بحلال یا بعکس چنانچه بعد از رحلت حضرت
رسالت صلعم از بعضی بظهور آمده یا تغییر فطرت الله یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی
در امور باطله و دویم مثل آنچه حضرت رسالت صلعم فرموده بروایت ابن مسعود
که لعن الله الواشمات والواشرات والمتنمصات یعنی دور کرده خدای تعالی
از رحمت خود زنانی را که رقم کبود زنند کاشنه بر لب و دست و پای و تیز کنندگان
دندانها و کنندگان موی ابرو و انند چه باین افعال متوصل بزنا می شوند و دیگر خصی
کردن و لواطه کردن و سحق نیز ازین قبیل است چه تشبیه انثی است بذکر و هر که فرا گیرد
شیطان را دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان گوید آن کند پس بدرستی
که زیان کند زیانی روشن چه زیانی از آن اعظم نباشد که دوزخ را بر بهشت اختیار کند
و رضای شیطان را بر رضای رحمان برگزیند يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
إِلَّا غُرُورًا وعده میدهد ایشان را شیطان آنچه وفا نکند و در آرزو می افکند ایشان را

بجزی



بچیزی که نیابند و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند
در امری که فی الحقیقت ضرر است أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن گروه
آن گروه پرستندگان و تابع شیطان جای ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ
گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا
و آنان که گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند زود باشد که در آریم ایشان را به بوستانهای
که میرود در زیر درختان آن جویها در حالتی که این مخلصان جاوید باشند در آن
یعنی همیشه باشند بی انقطاع وعده کرد خدای تعالی وعده کردنی و راست کرد سخن
خود را راست کردنی و کیست راست تر از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت
کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت
کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده است و کتاب ما پیش از کتاب شما
منزل گشته مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست
ما به بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا
يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب
یافت نشود به آرزوهای شما ای مسلمانان و نه به آرزوی اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری به آرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید
تا به ریاض بهشت باید هر که عمل بد کند جزا داده شود بدان عاجلا و آجلا آورده اند
که بعد از نزول این آیه بعضی متألم گشتند که آیا چگونه رستگاری باشد چه کم کسی باشد
که از گناه خالی باشد پس تحمل جزای آن کرد و در حضرت رسول صلعم بعد از استماع
این فرمود که نه بیمار میشوید و نه اندوهناک می گردید و بلاها می کشید جزا اینست
و بعضی گویند که عمل بد شرکت بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید که نمی یابد عامل بد برای
نفس خود جز خدای تعالی که دوست داری مدد دهد و رساند و نه یاری که از عذابش
برهاند و مؤمنان امید شفاعت هست که حضرت رسالت پناهی صلعم هدایت دستگاهی

برای ایشان شفاعت کنند و از عذاب برهانند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ
أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و هر که بجای آرد از
اعمال صالحه بقدر قوت و وسع از مرد و زن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان
اعتبار ندارد پس آن گروه عمل کنندگان درآیند بجنت و ستم رسیده نشوند
در ثواب عمل خود بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا
مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
و کیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گردانید نفس خود را برای خدای تعالی
روی دل آورده بسوی حق تعالی و حال آنکه او آینده است به نیکو بها و ترک کننده بدیها
و پیروی کرد دین ابراهیم را حنیفا یعنی رو مایل است از دینها بدین اسلام و گرفت
خدای تعالی ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که شبیه
بکرامت دوست با دوست است آورده اند که در عهد ابراهیم خلیل علیه السلام قحطی پدید آمد
و چون مردم همواره از موائد خلیل فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر
رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار
شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام رسانند
چون غلامان خلیل بدوست مصری رسیدند گفت درین ولایت نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده
و اگر فی الواقع ابراهیم طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانستم نمود
اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلّی
میخواهد که این طعام را بر ایشان صرف کند القصه گندم بغلامان ابراهیم نداد
و بجای نیز نیافتند بفروخت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر آورند
از جهت آنکه گدایان و بی نوایان چشم بر راه داشتند که شتران خلیل از مصر طعام
فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند
ابراهیم ازین حال دلتنگ شده بود بمسجد رفت و درین حال زوجه ابراهیم در خواب بود
چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم و خوشدل شد سر یکی را بگشاد آرد میده دید



در غایت سفیدی و پاکیزگی پاره بیرون آورد و خمیر کرد و نان پخت و باطفال داد و چون
ابراهیم از مسجد باز آمد بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از دوست
مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای تعالی او را
بدین جهت دوست گرفت و این نقل را نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده و از پدر
روایت میکند و او از هارون بن مسلم و او از مسعدة بن صدقه و او از ابی عبدالله
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بزرگان گفته اند که شرط خدمت استسلام بنده است
در عموم احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد
و شرط محبت فنا و حجابست در محبوب و بقا او بود و این مقام محمدی است صلعم
لاجرم بحبیب مسمی گشته و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
و ذکر محبت بکنایه ادا نمود که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا و مر خدا را است آنچه در آسمانها بود و آنچه در زمینها
باشد پس هر که خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند و هست خدای تعالی
بهر چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ
وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ
أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا و طلب فتوی میکنند از تو در باب میراث زنان
یعنی دختران ام کحه چنانچه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین که دختر خواهران الضعف
مال میدهی و ما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد و بگو که خدا فتوی
میدهد یعنی بیان میکند حکم در باب ایشان و دیگر فتوی میدهد آنچه خوانده میشود بشما
در قرآن در شأن یتیمان که زنانند آن زنانی که نمیدهید ایشانرا آنچه فرض کرده شده است
برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و دلهای
ایشان بخواهد و دیگر فتوی میدهد حق در باب ضعیفان و بیچارگان از فرزندان
خورد که ایشانرا میراث نمیدهید و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید برای سهم یتیمان

در عهد و میراث ایشان بعدل و راستی و آنچه میکنند از نیکویی در باره یتیمان و کودکان
و غیر ایشان پس بدرستی که خدای هست بآن دانا و بران جزا خواهد داد و در سبب
نزول آمده که مردی بر زن خود بهانه جوی شد و این بهانه جویی میکرد تا طلاق دهد و زن
بسبب تعلق دل بفرزندان بطلاق او رضا نمیداد و گفت مرا طلاق مده و هر کاری خواهی بر
من تحمل کردم حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا و اگر زنی بداند و دریابد از شوهر خود سرباز
زدنی از صحبت و یا دوری کردنی از مجالست و مکالمت او پس هیچ گناهی نیست بر ایشان
در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر ببخشد
یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از
خود جدا نکند و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت و فرا آورده اند نفسها را
بخل یعنی مجبول اند بر بخیل و از اینست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل
میورزند و اگر نیکویی ورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز و اعراض پس بدرستی
که خدای هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا
بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید
آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته
میل واقع نشود و آن متعذر است و اگر حریص باشید در ارتکاب عدل را دادن بنا
بران پس میل مکنید میل بآنکه مرغوب است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل
فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد پس میگذارید آن دیگری را مانند کسی که محبوس باشد
یعنی چنین زنی نه مطلقه باشد و نه شوهر دار و این روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله
و طبرسی رحمه الله میگوید که علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده در تفسیر خود که مردی از زنادقه
پرسید از ابی جعفر علیه السلام که چه میگویی در قول الهی که یکجا فرموده که فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً

فبایکه



فبایکه در اول سوره گذشت باز در اینجا میفرماید که وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ
و میان این دو کلام فرق است او گفت که در جواب عاجز شدم تا در مدینه بخدمت ابی عبد الله
رسیدم پس این را از آن حضرت سوال کردم فرمود که اول رعایت عدالت و تسویه در
نفقه است و این در مودت و این امر قلبی است و متعذر است رعایه تسویه کردن
در مودت بخلاف اول که متعذر نیست ابو جعفر احول میگوید که چون باز گشتم این
جواب را بآن مرد رسانیدم گفت این جواب را از حجاز آورده از توبیت و ابو قلابه روایت
کنند از پیغمبر صلعم که چون قسم میفرمود میان ازواج خود میگفت بار خدایا این قسمی است
که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی شاید که میل
دل بیکی بیشتر باشد و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته
و بپرهیزید مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق هست خدای تعالی آمرزنده گناهان
ماضی اگر حیف و جوری در این امور وقوع یافته باشد هرگاه رجوع نمایید از آن با استقامت
و تسویه میان ایشان و مهربان بشما بر توفیق طاعت و فرمان داری و ترک مواخذه در زمان
مستقبل روایت کنند که امیر المومنین علی را صلوات الله علیه را دو زن بود هرگاه روز آن
زن می بود وضو در خانه آن زن دیگر میگرفت و دیگر روایت است که معاذ بن جبل را دو زن
بود باتفاق هر دو یکجا در طاعون در گذشتند و میان ایشان در دفن یکی پیش از دیگری
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا و اگر جدا شوند هر یک از صاحب او
بطلاق از ایشان بی نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را از جود فراوان و قدرت کامل
یعنی تسلی دهد هر یک را بدلی پدید آرد و هست خدای تعالی فراخ بخشش بر بندگان خود
محکم کار در افعال و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ
غَنِيًّا حَمِيدًا و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و آنچه در زمینهاست از
کوائن سفلی و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم آنرا که داده اند کتاب پیش از شما یعنی یهود
و نصاری و آنها نیز که قبل از ایشان بوده اند و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم بآنکه بپرهیزید

از شرک و اگر کافر شوید

و ان تکفروا اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در
زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس کفر و معصیت شما متضرر نمیگرداند و خدا را بایمان
و طاعت شما منتفع نمیگرداند و هست خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند
و اگر نبرند ستوده است در ذات خود اگر او را حمد گویند و اگر نگویند و لله ما فی السموات
و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا و مر خداوند راست آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و
ستاره و غیر آن و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن و گفته اند وجه تکرار ما فی السموات
سه بار در دو آیتین برای اثبات است از علل ثلث اول بیان ایجاب طاعت در آنچه حکم فرموده
دویم بیان غنای اوست از خلق و احتیاج خلق بوی و او مستحق حمد است بر نعم سیم بیان حفظ
اوست خلق را و تدبیر او از برای ایشان و پسندیده است خدای تعالی کافی مهمات
بندگان ان یشأ یذهبکم ایها الناس و یأت بآخرین و کان الله علی ذلک قدیرا
اگر خواهد خدای تعالی بر دشما را و فانی گرداند ای مردمان و بیارد و پیدا کند دیگران را
که فرمان بردار تو باشند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت دست مبارک بر
پشت سلمان نهاد و گفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان و هست خدای تعالی بر این
ای د و اعدام توانا من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة و
کان الله سمیعا بصیرا هر که خواهد که باشد بعمل خود پاداشت این سرای همچون مجاهد
مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند پس نزدیک خدایست پاداشت دنیا و آن
خسیس است و پاداشت آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی میشود
و از شریفترین چیزی باز میماند و اگر با شرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد
فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در
جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی برسد پس توجه باصل باید کرد
که فرع در پی آنست و هست خدای تعالی شنونده همه قولها و بیننده همه فعلها
یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و
الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا

او

ایستادگان بعدل



او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا ای گروه مؤمنان باشید ایستادگان بعدل
یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت و باشید گواهان برای خدای ادای
شهادت کنید براستی و اگرچه بر نفس شما خود باشد و گواهی بر نفس خود آنست که
اقرار کند بحقی که در ذمه او باشد یا پدر و مادر و خویشان نزدیک آیه دلالت کرد بر وجوب
اقامت شهادت بر والدین و این مذهب سید مرتضی علم الهدی است و ابن جنید
و اما اکثر امامیه سیما شیخ رضوان الله علیهم برآنند که شهادت ولد بر والد مقبول نیست
زیرا که مستلزم تکذیب والد است و این عقوق است که مانع قبول شهادت است
وجوب اقامت که مدلول آیات است مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت اظهار حق است
و آن اعم است از قبول و عدم آن لیکن مقبول است شهادت ولد بر والد و از برای او و از
برای والد و قبول شهادت پدر بر فرزند و از برای فرزند و وجوب اقامت بر همه ایشان
و از برای ایشان بی فرق پس اقامت باید کرد اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له
و مشهود علیه توانگر یا درویش یعنی غنی را از برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت
افلاس او ترحم منمائید پس خدای تعالی نزدیکتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی
که شهادت را ترک یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی پس متابعت
هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی
راست یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید پس بدرستی که خدای تعالی هست بدانچه
شما میکنید از عدل و میل دانا و شما را از آن مکافات خواهد بود یا ایها الذین آمنوا
آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل
و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا
ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب بمسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب
که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب
و به هیچ پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز میشاید مسلمانان را میگوید که
ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میگوید

که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل یعنی مؤمنان اهل کتاب را میگوید که ایمان آورده اید
ببعضی کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافر از امیونامید که ایمان آورده اید بلات و
عزی ایمان آرید بخدا و فرستاده او که محمد است و بآن کتاب که خدای تعالی فرستاده
بر پیغمبر خود یعنی قرآن و بآن کتابها نیز که فرستاده پیش از قرآن محققان میگویند که ای
کسانی که ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید
از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقولست که گفته که پنجاه سال کفر را ایمان
آوردم و در ایمان تازه کردم هنوز در آنم هر که کافر شود بخدای و فرشتگان او و بکتابهای
او و بفرستادگان او و بروز آخرت پس بدرستی که گمراه شد گمراه شدنی در غایت
دوری از مقصود در غایت بعد از مقصود اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا
كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا بدرستی آنانکه ایمان آوردند بموسی ع
یعنی یهود پس کافر شدند بپرستیدن گوساله پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس
کافر شدند بعیسی ع پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلعم و جمع منافقان
و منکران امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درین حکم داخلند چه ایشان
منصوب من قبل الله اند و رسول صلعم بفرموده حق امر بطاعت ایشان کرده و تصدیق بامامت
ایشان جزو ایمان است و منکر امامت منکر نبوت است پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده اند
بانکار آنحضرت نیست که خدای تعالی بیامرزد ایشانرا چه اعتبار بهر کاری بنیت است
و خدای تعالی دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیان است و نیست که راه نماید ایشانرا
راهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بشارت ده ~~[illegible]~~ بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت بآنکه منافقانرا
ایشانراست عذاب دردناک منافقان آنانند که می گیرند کافرانرا دوستان بدون
مؤمنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا می طلبند نزدیکان و از
دوستی ایشان ارجمندی و قوت را پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه و هر که را
عزتی رسد از و رسد و او دوستانرا منشور عزت داده که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ





وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ
بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا و بدرستی که خدای تعالی فرستاده بر شما ای مؤمنان
در قرآن حق تعالی در مکه آیتی فرستاده که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن نشست و خواست
مکنید و آن آیه اینست وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ اینجا در مدینه تذکار آن می نماید و میگوید
خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید آیتهای خدا را از قرآن
که کافر شوند بدان و استهزا کرده شوند بآن پس منشینید با کافران و مستهزیان تا وقتی
که خوض کنند و شروع نمایند در سخنی غیر استهزا بدرستی که باشد آن هنگام که نشست
و خواست کنند با ایشان مانند ایشان در کفر زیرا که قادرید بر اعراض ایشان و انکار
بر ایشان با وجود این راضی اید بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده از امام رضا علیه التحیة و الثنا
که در تفسیر این آیه میفرمود که هرگاه که بشنوی که کسی تکذیب حق میکند و عقده انکار دارد
و نسبت باهل حق سخنان نالایق میگوید از نزد او برخیز و با او همنشینی مکن بدرستی
که خدای تعالی جمع کننده منافقانست و کافران همه در دوزخ همه ایشانرا
الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ
نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنانکه انتظار می برند بشما
وقوع نکبتی را پس اگر واقع شود شما را فتحی و نصرتی از نزدیک خدای گویند منافقان
مر شما را آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید و اگر بود کافرانرا
بهره حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان گویند مر کافرانرا آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما
و می توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع
ساختیم از مؤمنان و آنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته
دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید
فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس خدای تعالی
حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان در روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد

ونکرداند ونه دهد خدای تعالی مرکافران را بر مؤمنان

ونکرداند ونه دهد خدای تعالی مرکافران را بر مؤمنان در روز قیامت حجتی که بآن الزام نمایند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مؤمنان دستی چنانکه کافران بر مؤمنان بهیچ نوع تسلطی نیست نه در دنیا ونه در آخرت اِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالىٰ يُرَاۤءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی در اظهار اسلام واخفای کفر وخدای تعالی جزا دهنده است ایشانرا بر مکر وفریب ایشان ونکبافت که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهد چون مؤمنانرا داده اند وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند وبنور خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفی کردد ودر ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند وچون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان وکران جانان چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر از اصحاب پیغمبر صلعم ایشانرا دیده نماز میگذارند واگر نه ترک میکنند ومی نمایند خود را بمردمان وریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند ویاد نمیکنند خدا را مگر اندکی وآن نیز در حضور مردم نه در خلوت یاد کر زبان دارند وبس وآن نسبت بذکر دل اندکست ودر قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن کفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیوی و هرچه در دست بغایت اندکست و محقر است وذکر خدای تعالی از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَاۤ إِلىٰ هٰۤؤُلَاۤءِ وَلَاۤ إِلىٰ هٰۤؤُلَاۤءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ومنافقان ریا میکنند در حالتی که متحیر ومتردد اند میان کفر وایمان نه با کروه مؤمنانند تا ایشان را باشد هرچه آنرا نراست ونه با کافرانند تا برایشان باشد هرچه برایشانست وهرکه خدای تعالی او را از کذارد پس تو نیابی مر او را راه بحق وثواب يَاۤ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاۤءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ای کروه مؤمنان مکیرید کافرانرا دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خود دوستی کنند آیا میخواهید آنکه بدهید خدا را بر عذاب خود حجتی روشن وآن موالات کافرانست که موجب عقوبت وخذلانست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا بدرستی که منافقان در طبقه زیرترین اند در دوزخ

مکرم

پس



پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرند وکفر را با خداع واستهزا ومکر با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ حکم شود وبدر اولی در آیند مالک کوید یا نار خذیهم آتش کوید حکم با بر زبانست وزبان ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند بمجاز میکفته اند در سوختن ایشان دخل نمیکنیم وبرهمین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه کوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان جز نشان شرک نباشد آتش در ایشان پیچد وابد الاباد در عذاب باشند ونیابی تو ایشانرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از درکه بیرون آرد وهمه منافقان در عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰۤئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مکر آنانکه توبه کنند از نفاق وباصلاح دارند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وچنگ در زنند بدین خدای تعالی وسنت پیغمبر صلعم وخالص وپاکیزه کردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مکر از برای رضای خدای تعالی پس آن کروه که بتوبه واصلاح واعتصام واخلاص موصوفند با مؤمنان باشند واز شمار ایشان در هر دو سرای وزود باشد که بدهد خدای تعالی مؤمنانرا اجری بزرگ وایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيمًا چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اگر شکر کوئید مر او را بنعمان بر داری وتصدیق کنید بوحدانیت مر او را از روی تحقیق یا ایمان آرید بلکه نجات شما از فضل اوست نه بشکر وهست خدای ثواب دهنده شاکرانرا دانا بحقوق شکر وایمان لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوۤءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا عَلِيمًا دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن را یعنی بد مکر آشکارا کردن کسی که بر وستم کرده اند که او را رواست که بکوید ظالم کند یا از و تظلم نماید وکفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست واو را طعام ندادند واو محتاج بآن بود آنکس زبان بشکایت کشاده هرجا که میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد اصحاب

الله و

او را بر آن شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از
ظالم جایز است و هست خدای تعالی شنوا در سخنان مظلوم را دانا بستمکاری ظالم
إِن تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا اگر آشکارا کنید
نیکویی و طاعت یا پنهان بجای آرید آن را یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مؤاخذه رسد
پس بدرستی که خدای تعالی عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان
توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و این آیه تحریض مظلومانست بر عفو تا
متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند إِنَّ الَّذِينَ
يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ
وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا بتحقیق و یقین آنها که کافر می شوند بخدای تعالی
و به پیغمبران او و میخواهند آنکه جدایی افکنند میان خدای تعالی و فرستادگان او با آنکه
ایمان آرند بخدای تعالی و کافر شوند به پیغمبران و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران
و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم
بعیسی و محمد صلعم و میخواهند که فراگیرند میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدا
تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی و همچنین تصدیق رسل وی تمام نمیشود مگر بتصدیق
امامان که قایم مقام رسول وی اند پس جدایی نباید افکند میان خدا و رسل و ائمه هدی باین
معنی که گذشت آن گروه که میان ایشان جدایی می افکنند و میان ایمان و کفر طریقی میخواهند
و ایشان کافرانند بکفر محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشانرا مؤمن نتوان
گفت بوجهی زیرا که آن ایمان ایشانرا است معتبر و معتد به نیست مثل یهود و نصاری و
خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام و آماده کرده ایم کافران را عذاب
خوار کننده. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ
يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا و آنکسانی که ایمان آورده اند بخدای و
بفرستادگان او و جدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند آن گروه
مؤمنان


مؤمنان حقیقی اند زود باشد که بدهد خدای مزدهای ایشانرا که وعده داده است
و هست خدای تعالی آمرزنده سیئات ایشان مهربان بتضعیف حسنات ایشان
در اکثر تفاسیر آورده اند و در طبرسی نیز مذکور است که احبار یهود چون کعب بن
اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت آمده گفتند که اگر راست
میگویی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد این آیه آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ
أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن
ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا سوال میکنند ترا اهل کتاب یعنی در میخواهند که فرود
آوری بر ایشان کتابی از آسمان بیکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون
الواح موسی علیه السلام یا کتابی که معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یک کتابی بیار که نوشته باشد
که تو رسول خدایی چون این سوال از روی تعنت بود و سمت اجابت نیافت حق تعالی
تسلیه فرمود آنحضرت را که ازین سوال ایشان ملول مشو پس بدرستی که ایشان یعنی بنی
اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه السلام بزرگتر ازین درخواستی در آن
وقت که کلام حق شنیدند پس گفتند که بنمای بما خدا را عیان پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بسبب ظلم ایشان یعنی سوال
محال که طلب رؤیت است پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی
پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و دادیم موسی را تسلطی ظاهر
بر ایشان فرمود که بکشند گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند
وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي
السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بسبب آنکه پیمان
قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام
در آیید بدروازه شهر اریحا در حالتی که سجود کنندگان باشند و ایشان ازین حکم ابا کردند
و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام ستم مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی

کمیند و ماهی بگیرید و ایشان از این حکم ابا کردند و ما گرفتیم از ایشان در هر یک از اینها پیمانها
فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ
طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا پس بشکستند ایشان پیمان خود را کردیم با
ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر جهت کفر ایشان بتوریة و قرآن و دیگر سبب
کشتن ایشان پیغمبران را بنا حق و دیگر گفتند ایشان که دلهای ما وعای علوم است یعنی از دانش
پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد صلعم میگوید نداریم
و نه چنانست که میگویند بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان یعنی رحمت باز گرفته
بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کرده شدند و مدد توفیق بر دور آیات
و تذکر و در مواعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگر اندکی چون عبد الله بن سلام
و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا و دیگر عقوبت ایشان
بسبب کفر ایشانست بعیسی ع و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشانست بر مریم بهتانی بزرگ
وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ
إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا
بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و دیگر بگفتن ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر
مریم را فرستاده خدای این وصف خداست مر عیسی را از قول یهود و نکشتند او را و بر دار
نکردند او را ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر مهتر ایشان افتاد و آنچنان
بود که جماعتی از یهود دشنام میکردند عیسی و مادر او را علیهما السلام پس حضرت عیسی دعای بد
کرد در حق ایشان و فرمود که اللهم ربی و بکلمتک خلقتنی اللهم العن من سبنی و سب والدتی
پس حق تعالی آنانی را که عیسی و مادرش را سب میکردند مسخ ساخت بوزینه و خنازیر
جهودان جمع بر انگیختند که هر جا عیسی را ببینند بکشند و اصح آنست که بانواع حیل
او را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب بر شب پاس داشتند علی الصباح
مجتمع گشته مهتر جهودان که یهودا نام بود یا یکی از ایشان که او را طیطیانوس میگفتند بدرون
خانه فرستادند عیسی را بیرون آرد حق تعالی عیسی را در آن شب با آسمان برده بود چون





یهودا یا طیطیانوس بخانه در آمد عیسی را ندید و حق تعالی شبه عیسی بروی افگنده چون بیرون
آمد خواست که گوید عیسی در اینجا نیست در روی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلانم
بجایی نرسید و از دارش در آویختند و تیرباران کردند آنگاه متردد شدند که اگر این
عیسی است مرد ما کیست و این مرد ماست عیسی کجا شد این است که حق تعالی میفرماید
که بدرستی که اختلاف کردند در شان عیسی همین بر روی مرد ایشان بود در روز دیگر چون با
پای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او دانشی مگر آنکه پی روی گمان میکنند هر آینه در گمان و تردد
بودند از قتل او که چگونه است و گفته اند که شبه عیسی علا و نکشته اند عیسی را براستی بلکه
خدای تعالی بر داشته است او را بمحل کرامت برده و هست خدای تعالی غالب
در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکم کننده بلعنت یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
و نیست از اهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه
بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع
پیش از مرگ و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید در هنگام ظهور امام محمد مهدی
صاحب الزمان صلوات الله علیه تا ناصر و معاون و مصدق وی باشد و در عقب امام نماز گذارد
که منطوق حدیث نبویست و همه اهل تکلیف را دعوت کند بملت دین محمدی صلعم و ملل مختلف
از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام هیچ نماند و دجال را بکشند و عالم پر از داد
و عدل شود چنانچه پر از ظلم و جور بوده باشد و همه اهل کتاب بدین اسلام در آیند
و بدانند که عیسی پیغمبر بوده و عیسی عمل بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما کند
چه نزول او از برای تقویت صاحب الزمانست علیه السلام و رواج دین محمدی و قبل از امام وفات
کند در آخر الامر و امام و مومنان بر وی نماز گذارند و در روز قیامت باشد عیسی
بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بتکذیب یهود و بر نصاری که او را ابن الله گفتند و اقرار کند
بنفس خود بعبودیت فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ

عنه

عن سبيل الله كثيرا ٭ واخذهم الربوا وقد نهوا ٭ واكلهم اموال الناس بالباطل واعتدنا للكافرين
منهم عذابا اليما پس بستمی که واقع شد از آنها که متدین بدین یهودیت اند حرام کردیم بر ایشان
طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره
انعام بیاید انشاء الله تعالی و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای تعالی
بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة را و نعت پیغمبر را صلعم بر مردمان گفتند
که بوی ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و دیگر گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه نهی کرده شده اند
از اخذ آن در توریة و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان از رشوت و غصب و سایر وجوه
محرمه و آماده کرده ایم برای کافران از بنی اسرائیل و غیر ایشان عذابی دردناک را لم
بسیار لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک
والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الآخر اولئک سنؤتیهم اجرا عظیما
لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل
چون عبد الله سلام و اصحاب او و مؤمنان از مهاجر و انصار و مؤمنان ایمان
می آرند بآنچه فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و بآنچه منزل گشته است پیش از تو
یعنی تمام کتب آلهی و ایمان می آرند بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع ایشان
نماز مقرر بوده و بعضی گویند مراد ملائکه اند که استغفار از برای مؤمنان میکنند
و یا مراد ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که ادای نماز بر وجه اکمل مینمودند و امام
زین العابدین را علیه السلام سجاد و ذا الثفنات میگفتند که بواسطه کثرت سجود هفت
عضو وی که در حال سجود بر زمین بود پینه بسته بود و هر شب هزار رکعت نماز میگذارد
و باقی ائمه را شعار این بود پس مؤمنین آنست که ایمان بدین طایفه دارد و بدهند
زکوة ایمان آرندگان بخدای و روز آخر که قیامت است آن گروه که متصدق اند زود باشد
که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقاء که مقام قرب باشد
انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابرهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان

و بها



وآتینا داود زبورا ٭ بدرستی که ما وحی کردیم بتو ای محمد چنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام آدم
ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که شریعت کارها بهم کرد و بدعاهای او هلاک شدند
او بود و این سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی یکبار بیار چه حق تعالی صحف را به
یکبار بتو در وحی همچو نوح است و پیغمبران بعد از وی چند چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم
بابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس
و هارون و سلیمان علیهم السلام و تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین من بعده داخل اند
بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم علیه السلام اول اولو العزم است و عیسی علیه السلام صاحب الشرع
ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان و موسی علیه السلام را ذکر نکرد چه مقصود از تعداد
این انبیا آنست که ایشان همه صاحب وحی بودند با آنکه یکی از ایشان از آن قبیل است
که یکدفعه کتاب بوی فرود آمد و ختم بدا و د فرمود و عطا کردیم داود را کتابی
که نام آن زبور بود و حال آنکه شما معترفید که آن از نزد خدای تعالی است دفعه یک
یکبار بر داود فرود نیامد و این از امیت حسن و کتاب زبور مشتمل بود
بر حمد و ثنای آلهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت
توریة بوده ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک
وکلم الله موسی تکلیما دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده ایم و قصه
ایشان خوانده ایم بر تو پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس والیسع
و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان و رسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان
ظاهر نکردیم چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده چنانکه گذشت و استقصای آن
طولی داشت و مقصود از آن حاصل بود دیگر آنکه بر ایشان گذشته از جهت تسلیه
آنحضرت و اخبار از ایشان تا مصدق بنبوت آنحضرت باشد و سخن گفت خدای تعالی
با موسی علیه السلام سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی
روز و شب در طور بود و با حضرت پیغمبر صلعم در معراج نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن
کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر این وحی هیچ عارف و کاملی جز بتعلیم حضرت

محمد اطلاع نیافت مگر آنکه را خواست چون امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه رُسُلاً
مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
فرستادیم پیغمبران مژده دهندگان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را
تا نباشد مر مردمان را بر خدای تعالی حجتی بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را
پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و هست خدای تعالی غالب در آنچه
خواست از فرستادن رسل حکیم در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص
هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی از یهود نزد سید صلعم
آمدند و گفتند یا محمد ما احبار یهودیم از دین و آیین تو سوال کردیم و از نبوت و از
کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند که ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب.
ما نیست معارض این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلعم فرمود
بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که ما نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد
که ایشان گواهی نمیدهند لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا لیکن خدای تعالی گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بانچه
فرستاده است بتو که قرآنست و معجزات درخشان و دلالت کننده بر نبوت
تو فرو فرستاد قرآن را ملتبس بعلم خاص بدو که نداند آنرا غیر او و آن علم است بانزال
قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی
میدهند بر نبوت تو و بسنده است خدای گواه بر آن این کافیست در ثبوت
شهود به و احتیاج نیست بشهادت دیگر إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا بتحقیق آنانکه کافر شدند بر نبوت تو یعنی یهود و باز
داشتند مردمان را از راه خدای تعالی بکتمان نعت حضرت رسالت صلعم و تغییر آن بدرستی
گمراه شدند گمراه شدنی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را و ستم

کرده



کردند بر محمد و آل او و انکار حجت تو و امامت ایشان با ظلم کردند بر مردم بمنع ایشان
از راه حق نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشان را و نه راه نماید ایشان را راهی مگر راه
دوزخ بسبب کفر و ظلم و چون بدوزخ روند باشند جاویدان در آن و همیشه
ساکنان و هست این حکم خلود و دخول ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ای مردمان بدرستی که آمد بشما
فرستاده بحق درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن از پروردگار شما پس
بگروید بدو و بپایید بادی که آن خیر باشد شما را که توحید و ایمان است و اگر کافر شوید
پس بدرستی که مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیانی نخواهد
کشید چنانچه بایمان شما سودی نخواهد یافت و هست خدای تعالی دانا باحوال شما
حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ
وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ای یهود و نصاری غلو مکنید
در دین خود جهودان میگویید در طرف نکوهش عیسی و عزیر غلو منمایید تا حدی که
او را ابن الفاعله گویید و ترسایان را نیز مبالغه نباید کرد در جانب ستایش عیسی غالی مشوید
بر آن مثابه که او را ابن الله گویید و هیچکدام شما مگویید بر خدای مگر آنکه راست باشد
و درست آنست که عیسی و عزیر پسر او نیستند و این نیست که مسیح که عیسی است
پسر مریم است فرستاده خدایست و کلمه او گویند مراد از کلمه بشارتست بوقوع
ولدی بی صاحبت احدی رسانید این کلمه را خدای تعالی بسوی مریم یعنی بشارت
داد او را و دیگر عیسی خداوند روح است حادث شده از حق تعالی بی واسطه اسباب
پس ایمان آورید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایان است خاصه و مگویید
که خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی

بران بودند که الله عبارتست از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن
یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس واین را اقانیم ثلثه میگفتند حق تعالی میفرماید که
باز ایستید از تثلیث که باز ایستادن آن بهتر باشد شما را جز این نیست که الله تعالی
خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه در وی راه نیست بپاکی
یاد میکنم او را پاکی از آنکه او را فرزند باشد مر او راست آنچه در آسمانها و زمینست
و همه مخلوق او بند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان
و زمین او را فرزندی نبود و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان و تنبیه است بر
استغنای حق تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی
خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است
که نصاری نجران گفتند که ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم
در شان او گفتند شما او را بعیب میدارید گفتند که تو میگویی که او بنده خداست و بندگی
عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای تعالی عیب و عار نباشد و هیچکس
عیب نشمرد موافق قول آنحضرت آیه آمد لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْداً
لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ اِلَیْهِ جَمِیعاً
ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملایکه نیز
ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند و از بندگی
او عار ندارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند ایشان حمله عرش اند یا کروبیان
که بر حوالی عرش اند و هر که ننگ دارد از پرستش خدای و سرکشی کنند از آن پس زود
باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود همه ایشان را اما جزا و مکافات
بدیشان رساند فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُوَفِّیهِمْ اُجُورَهُمْ وَیَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
وَاَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَاسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً اَلِیماً فاما آنانکه ایمان آوردند
و عمل صالح کرده اند پس تمام بدهد خدای تعالی مزد ثواب موعود ایشان را و بیفزاید
نیز بر جزای ایشان از افزونی کرم خود و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف

واستکبار



و استکبار کردند پس عذاب کند ایشان را عذاب دردناک وَلَا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ
دُونِ اللّٰهِ وَلِیّاً وَلَا نَصِیراً و نیابند مر ایشان را بجز خدای تعالی دوست و یاری و نه یاری
و مددکاری یَا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً
ای آدمیان بدرستی که آمد بشما برهان یعنی حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن حضرت
محمدست صلعم با معجزات او یا دین اسلام و فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنست
فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَیَهْدِیهِمْ اِلَیْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً
پس آنهاکه ایمان آوردند بخدای و چنگ در زدند بکتاب او یا بپناه بدو گریختند از وسوسه
شیطان پس زود باشد که در آرد ایشان را در ثوابی که از و باز ای ایشان مقرر شده
و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان و بنماید ایشان را بخود باآنچه وعده کرده راه راست
که آن اسلامست و طاعتست در دین و طریق بهشت در عقبی از جابر عبدالله انصار
رضوان الله علیه منقولست که گفت من بیمار شدم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد
گفتم یا رسول الله مرا مالیست و من کلاله ام یعنی در طول وارثی ندارم لیکن در عوض هفت خواهر
دارم مال خود را برایشان چگونه قسمت کنم آنحضرت او را جبر فرمود و بعد از آن فرمود که ای
جابر من در تو علامات مرگ نمی بینم اما حق تعالی برای تو آیه فرستاد که یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّٰهُ
یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلَالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ
یَرِثُهَا اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا فَاِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَاِنْ کَانُوا اِخْوَةً رِجَالاً وَلَدٌ
وَنِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اَنْ تَضِلُّوا وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ
طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله بگو مر خدای تعالی حکم میکند که در میراث کلاله اگر مردی
بمیرد چنان مردی که نباشد او را فرزندی خواه پسر و خواه دختر اگر فرزند باشد اقرب
فرزند است بمیراث ز اخت زیرا که در مرتبه اولی واقع است و مر او را خواهری باشد پس مر آن خواهر
راست نیمه آنچه میگذارد از مال بر سبیل فرض و اگر دو نیم هم تعبه وارث دیگر نیست نیمه دیگر رد میکنند
و مراد از کلاله ای اخوه مادری اند یا پدری زیرا که حکم کلاله ام در اوایل سوره گذشت
پس هرگاه همه کلالات جمع شوند اما آنکه از مادر را از آن یک سدس مال می برد و اگر

نیست دلیلست حق و باقی ازان مادر پدری است و پدری درین مرتبه ساقط است لیکن
هرگاه پدر یا مادری نباشد او قایم مقام پدر یا مادر نیست در میراث و اگر سوی مادری باشد
سدس یا ثلث بوی میبرند و باقی بر عصبه راجع میشود خلاف سنت و اگر خواهر مرد میراث
میگیرد از خواهر تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزندی نه مذکر نه مؤنث و ذکر اسم ها
می‌آورد که این دلالت دارد بر بطلان قول عامه که برادر میت با دختر او نیمه مال می‌برد زیرا
که حق تعالی شرط فرموده در وارث برادر انتفا والد و دختر و ولد است بدلیل یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین پس درین هنگام برادر وارث نیست مطلق زیرا
که شرط مفقود است نزد عدم شرط پس اگر برادر را نصف بدهند درین حال لازم
آید مخالف کتاب مع ذلک روایه صحیح از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
درین باب بسیار است و اجداد یا اخوه جمع میشوند در کتاب دلالت صحیح نیست
بر وارث اعمام و اخوال لیکن ممکن است استدلال بآیه اولی الارحام بعضهم اولی
ببعض پس اگر باشند خواهران آن دو را ایشانرا دو ثلث است تا ایشانرا دو ثلث
از آنچه گذاشته است و ثلث دیگر رد بر ایشانست اگر سوی ایشان نیستند درین مرتبه
و اگر باشند وارثان از مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پدر و مادری و یا عدم ایشان
پدری پس مذکر را باشد از میراث مانند بهره دو مؤنث و اگر مادریان یا مادر و پدریان
باشند یا نباشند مذکر و مؤنث مادریان برابر میبرند بیان میکند خدای تعالی
احکام میراث را از برای شما ضلالت را تا از آن اجتناب نمایید و خدای تعالی
بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات داناست ابی بن کعب روایت کند که هر که سوره
نسا بخواند آنچنانست که تصدق کرده بهر مؤمن و مؤمنه که میراث گرفته از مورث
و بدهند از اجر او را مانند کسی که بنده بخرد و او را آزاد کند و باشد در
سلک آن کسان که عفو فرموده از سیئات ایشان   سورة المائدة مائة و عشرون آیة مدنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید

نکرار نشود بیان میکنند آنچه
درست و سنت برای
کراهته لکم کرا بکر ... یاه
میکنند از برای شما حرم

وانتم



وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید ای آنکسانی که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدها یعنی که با
یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد بیع و شرکت و عقد نکاح و امثال آن حلال
کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز
یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون می‌آید که زکوة
ایشان زکات مادر ایشانست مگر آنکه خوانده میشود بر شما هم درین سوره و هو قوله
حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را و حال آنکه شما
محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشند و آنرا صید کنید
در حال احرام بر شما حرام است بدرستی که خدای تعالی حکم میکند در حلال و حرام آنچه خواهد
یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت
الحرام یبتغون فضلا من ربهم ورضوانا واذا حللتم فاصطادوا ولا یجرمنکم شنآن
قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا
علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب ای گروه مؤمنان حلال
مدانید و حرمت مشکنید مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم که نام
او شریح بن ضبیعه کندی بود و او بسفاهت و بی‌باکی و جهالت و ناپاکی شهرتی داشت بخدمت
حضرت پیغمبر صلعم آمد از یمامه و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت صلعم
فرمود که خدا را یگانه دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامه صلوات و ادای
زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه تو فرمودی نیکوست اما مرا امیران باشند که کارها
بی مشورت ایشان بقطع نرسانم بروم و این سخنها با ایشان در میان نهم و اگر دیندار بود
دین قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان
سخن کند که غادر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه که یافت
از مواشی مدینه غارت کرده در سالی که رسول صلعم با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده
بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران
بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را

... باز ستانند حضرت ص فرمود که او هدیه را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نیست
... وآیه آمد که حرمت شعایر خدا نشکنید و حلال مکنید ماههای حرام را بقتال در وی و نه هدی را که
نامزد کعبه باشد و نه خداوندان قلاده را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکنند
از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند و نه قاصدان
خانه محترم را که عازم زیارت او باشند میطلبند قاصدان حرم افزونی از پروردگار خویش
اگر مؤمنان باشند زیادتی ثواب جویند از خدای تعالی یا روزی بسبب تجارت و کفار نمی
طلبند مگر روزی و می طلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در
تبیان آورده که رضوان حج است و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید پس شکار کنید
اگر خواهید و بر آن ندارد شما را دشمن گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شما را
در حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه از حد درگذرید و با شما آن خواهید اخذ اموال قاصدان
حرم کنید این آیه بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافران را
هدی و قلایدها امان نیست و گویند از سوره مایده هیچ نیز منسوخ نیست غیر از این آیه
و گویند این آیه نیز منسوخ نیست بلکه تخصیص کرده اند یا که این حکم ثابت است وقتی که کافران
ابتدا بتعرض و قتال نکنند و تخصیص بهتر از نسخ است و یاری کنید یکدیگر را بر نیکویی و
احسان که متابعت امر الهی است یا پیروی طریقه محمدی و پرهیزکاری و مخالفت هوا و
یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان و احسان است یا کفر و ستمکاری یا اتباع بدعت
و ملل باطله و بترسید از نافرمانی خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است
ربانی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَ
الْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ
وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حرام کرده شد بر شما
مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد و او را نفس سایله باشد

وخون



وخون روان و گوشت خوک که اینها اجزای وی از لحم و شحم و غیر آن و آنچه آواز برداشته
باشد یعنی یاد کرده باشد بغیر خدا برای آن وقت ذبح او مراد ذبیحه کفار است که بنام
لات و عزی میکشتند و دیگر حرام کرده شد بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران
گوسفند را خفاق میکردند تا می مرد پس میخوردند و آنچه بچوب و سنگ زده باشند
تا مرده باشد و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد و آنچه شاخ
زده باشد دیگری وی را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود مگر آنچه
دریابید شما از اینها ذبح او را و در زندگی باشد و مرویست از امام ابی جعفر محمد الباقر
علیه السلام و امام ابی عبدالله جعفر الصادق ع که ادنی آنچه ذبح او را دریابند آنست که گوش
یا دنب یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت دهد و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند
بر سنگهای منصوبه در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم
که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا می آوردند و بر آن قربان میکردند و گفته اند که مراد از نصب
اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند و آن نیز
حرام است که طلب قسمت کنید به تیرهای اقداح چوب را پیکان تیر بود بی پر و بی پیکان که از
که ازلام و اقداح میگفته اند و چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بآنها کردندی و این سه تیر
در خریطه کرده بکعبه که مجاور هبل بوده می سپردند بر یکی نوشته بود که امرنی ربی و بر دیگر
نهانی ربی و سیم که خالی بود از کتابت آنرا غفل گفتندی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد
مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی
که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر
غفل نانوشته بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و علی بن ابراهیم نقل کرده از صادقین علیهم السلام
که آن ده تیر بوده هفت آن از برای انصبا معلوم و سه دیگر از برای انصبا نبوده و نام آن
هفت فذ بوده و توام و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی فذ را یک سهم بوده و توام
دو سهم و رقیب سه سهم و حلس چهار سهم و نافس پنج سهم و مسبل شش سهم و معلی هفت سهم و آن
سه سهم باقیه را سفیح و منیح و وغد میگفتند و اسمای ایشان بترتیب نظم آورده اند

و [illegible] ده تیر از [illegible] بترتیب [illegible] بود [illegible] است و توام و رقیب [illegible]
حلس است و نافس پس آنکه مسبل معلی است هفتم منیح است هشتم سفیح نهم دان و وغد است سافل
و می بودندی که شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی یعنی او را چند جزو می ساختند
و جمع میکردند تیرها و نام هر که از آن سهام بیرون می آمد جدا دادند و ثمن جزو را میدادند
بکسی که از برای او غفل بیرون می آمد و ایشان از ازلام بسیار بوده و برای هر کاری از
نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون رفتن است از دایره
اسلام زیرا که افتراست بر خدای تعالی اگر ربّ در اینجا خوانند یا شرک اگر غیر او را بگویند
امروز یعنی این زمان حاضر و اداره روز جمعه است و عرفه که اتفاق افتاده بود و بعد العود از
حجة الوداع که پیغمبر صلعم بر ناقه عضبا سوار بود و آن در سال دهم از هجرت بود که این آیه نازل شد
و آنحضرت بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز زیست گویند که ابن عباس این آیه را میخواند
و یهودی با وی بود یهودی گفت اگر بر ما این آیه فرود آمدی در هر روزی که می بود ما آن روز را
عید فرا میگرفتیم ابن عباس گفت که این آیه بحث نزول یافت در روزی که دو عید بود یکی جمعه
و یکی عرفه و این روز نا امید شدند کافران از ابطال دین شما که اسلام است یا از رجوع
شما بدین ایشان پس مترسید از فتنه ایشان و از من بترسید امروز کامل کردانیدم برای شما
دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج
گذارید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما در حج نگذارد و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی
پاکیزه تر از همه دینها و اما آنچه روایت از ابی جعفر و ابی عبدالله ع آنست که این آیه
نازل شد در غدیر خم بعد از نصب کردن آنحضرت امیرالمؤمنین را علیه السلام بخلافت
در وقت معاودت از حج الوداع و این آخر حکمیست که از جانب حق تعالی آمد و بعد از این
حکمی نخواهد بود و ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری روایت میکند که پیغمبر صلعم بعد از
نزول این آیه فرمود که الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من
و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام بعد از من و دیگر فرمود هر که من مولای اویم پس
علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار


و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری ده هر که او را یاری دهد و فرو گذار هر که او را فرو گذارد حق تعالی
میفرماید پس هر که بیچاره شود در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی
تلذذ بخورد یا زیاده از سد رمق تناول کند پس خدای تعالی آمرزگار است مر و را در این گناه مهربان بر وی باکل آن مقدار
رخصت که داد یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن
مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب
از تو می پرسند از طعام چه چیز حلال کرده شد بر ایشان بگو حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای تعالی
ذبح کرده شود و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور
چون چرخ و باز و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود نقل میکند که ابوبکر حضرمی گفت که من سوال کردم از ابی
عبدالله ع از صید باز و یوز و چرخ و پلنگ و سگ که چه حال دارد فرمود که مخور آنرا مگر ذبح او را دریابی مگر صید
سگ کشته آن حلال است و این آیه را خواند و این صید حلال است در حالتی که شما خداوندان مرغی داشته باشید در تعلیم
می آموزانید سگان شکاری را از آنچه خدای تعالی شما را آموخته است از طرق تادیب و تعلیم و آن به شش شرط حلال است
اول آنکه کلب معلم باشد یعنی هر گاه صاحب سر دهد برود و چون بخواند باز آید دوم معتاد نباشد که از صید بخورد
مگر بسبیل ندرت سیم آنکه فرستنده مسلم باشد یا در حکم مسلم چهارم قصد فرستادن سگ کند پنجم در حالت
دادن بگوید بسم الله والله اکبر ششم صید زنده از چشم غایب نشود چه اگر غایب شود و حیات او مستقر بوده باشد بعد از آن
او را یا مرده یا کشته یابند حلال نیست پس بخورید پاک و حلال از آن چیزی که جوارح شکاری نگاه داشته اند برای
شما و نخورده اند یاد کنید نام خدا را بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید چنانچه گفته شد و بترسید
از خدای تعالی در تناول آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد
کرد الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان ومن یکفر بالایمان فقد حبط
عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین در روز نزول این آیه حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای تعالی
وطعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری مراد از این طعام نزد امامیه حبوبات و شبه
آن از جامدات نه ذبایح و غیر آن که ایشان مباشرت نموده باشند برطوبت چه ایشان نجس اند و طعام شما
نیز ایشان را حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه آنکه

نیز حلال است و دیگر زنان پارسا از آنها که ایشان را کتاب داده اند پیش از شما این تخصیص یافته
بنکاح متعه نه دوام چه کفارت شرطاست در عقد دوام که ایمانست چون بدهید در حالتی که شما بنا
نکاح عفت و صلاح جوینده نه جاهد باشید بزنا و نه فرا گیرنده دوستان پنهانی و هر که کافر شود بنا گرویده
ایمان و بدان ایمان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام بدرستی که باطل باشد کردا
های او و او در آن سرای از جملهٔ زیان کاران است یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فا
غسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فا
طهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن
یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ای گروه گرویدگان برخیزید نمازی را که نیتی
شوید بنماز و شما محدث باشید پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر تا منتهای ذقن در طول و
انگشت میانین برسد در عرض و بشوئید دستهای خود را با مرفق تا سر انگشتان و مسح سر کنید و مسح پایهای
تا بلندی پشت پای و اگر باشید جنابت رسیده غسل کنید و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضرت کند
تا بر حال سفر باشید بنا بر لفظ است یا بیاید از شما از خلا جای یعنی محدث شوید یا مباشرت کنید با زنان
پس نیابید آب را بعد از طلب جا بجز کن سنت پس تیمم کنید بخاک پاک و هر چیز پاک که از جنس زمین باشد حتی سنگ
پس مسح کنید رویها و دستهای خود را از آن خاک نمیخواهد خدای تعالی در امر فرض کردن غسل و وضو و تیمم
تا بر شما تنگ فرا گیرد و لیکن میخواهد شما را پاک گرداند از احداث با گناه چه وضو کفارهٔ گناهانست و تا تمام
گرداند نعمت خود را بر شما یا آنکه رخصت میکند شما را در تیمم و تا باشد که شما شکر گوئید بنعمتها واذکروا
نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله علیم بذات
الصدور و یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام کرده بر شما باسلام و شرایع با آنکه پیمان بست با آن یعنی عهدی که خدای تعالی
با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بست بر سمع و طاعت بیعت کردید چون گفتید شنودیم قول ترا
و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عالم حدیبیه و بترسید از حق سبحانه و تعالی در فراموشی نعمت
و شکستن پیمان بدرستی که خدا داناست بانچه در سینها مخفی باشد یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط
ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ای گروه مؤمنان باشید
قیام کنندگان برای خدا یا براستی و بر آن ندارد شما را یعنی باید شما را دشمنی قومی از مشرکان برای آنکه عدل نکنید

دربار



در باب ایشان و نقض عهد ایشان بکنید عدل که نزدیکتر است بپرهیزکاری
و چون عدل با کفار بر تبهٔ تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد
بود و بترسید از خدای تعالی در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای تعالی بیناست بآنچه
میکنید از عدل و ظلم وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظیم
وعده کرده است خدای تعالی آنکسانی را که ایمان آوردند و عملهای ستوده کردند وعده
اینست که مر ایشان راست آمرزش گناه و مزدی بزرگ از فضل اله والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما آن گروه اصحاب
دوزخ اند می وران آورده اند که حضرت رسالت صلعم در غزوهٔ غطفان بحرب بعضی
از عرب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان فرار یافته با تیر فرو کوه رفتند دعثور بن حارث
میگفتند بکوهها متحصن شدند لشکر اسلام را میدیدند وقتی که باران باریده بود و آنحضرت
از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامها از بر درخت افکنده اعراب
مشاهده کرده همین خود را گفتند در باب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده
و یاران از وی دور اند و دین محل بر وی دست میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده
بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند
آنحضرت فرمود که الله تعالی شر ترا منع کند که مانع و کافیست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر
سینهٔ دعثور زد که شمشیر از دستش بیفتاد و سید عالم آنرا بر داشته بر سر وی
رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت که هیچکس ترا از من دفع نتواند کرد پس کلمهٔ
شهادت بگفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه
فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم
ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
ای گروه گرویدگان یاد کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی فرمود چون قصد کردند قومی
یعنی دعثور و متابعان او که بگشایند دستهای خود را بقتل و هلاک شما پس خدای تعالی
باز داشت دستهای ایشان را از شما و حضرت ایشان را از شما بگردانید و بعضی بر آنند
که نزول آیه در قصهٔ بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود

چنانچه عادل‌ان در شرح این قصه در سوره حشر خواهد بود و بترسید از کفران نعمتها و از خدا
باید که توکل کنند مومنان که رسانند خیر و دفع نمایند شر از ایشان است وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ
مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا و بدرستیکه فرا گرفت خدای تعالی
پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام در محاربه با جباران و برانگیختیم از ایشان دوازده
مهتر هر یکی از سبطی تا تفحص احوال قوم خود کنند یا باشند آن یعنی کفیل وفای قوم خود شوند
بیان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق تعالی وعده داده بود موسی را
که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع
دران وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه
قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد
و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار ده دارد و در هر دهی هزار باغست و جهاد
کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند
با قوم خود تا بدیار اریحا رفتند و نقبا را بتجسس احوال و اخبار عمالقه فرستادند ایشان
با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه
هزار و سیصد و سی و سه گز و عصای موسی علیه السلام ده گز بود بمقدار قد موسی که بکعب پای
عوج نرسید و عمر او سه هزار سال بود و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در بعضی
تفاسیر آورده اند که از هشت گز بود تا هشتاد گز پس باغستان ایشان را دیدند که خوشه
انگور را معتاد بود که هیچ کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان
می گنجید و در تفسیر نیشابوری آورده که عوج ایشان را با میوه چند که در باغ چیده بود در یک
آستین نهاد و ایشان را آورد و در پیش ملک خود از آستین فرو ریخت ملک گفت دیدید
و مشاهده کردید باز گردید و خبر رسانید پس نقبا باز گشتند و با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را
از حال این قوم خبر نتوان داد که خوف بر ایشان مستولی گشته چه ممکن است که نافرمانی کرده بجهاد
باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم رغبت نمایند
پس چون بلشکرگاه آمدند موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کردند با قوم خود

صفت



صفت جباران که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف
بود و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل
افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا
لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ
مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و گفت خدای تعالی من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان
و دیگر گفت بخدای که برپای دارید نماز را بشرایط آن و بدهید زکوة را بارباب استحقاق
و تصدیق کنید پیغمبران مرا و تقویت کنید ایشان را بتعظیم ایشان یا یاری آورید و قرض دهید خدا را
یعنی نفقه کنید در راه او نفقه دادنی نیک هر اینه در گذاریم از شما گناهان شما را و هر اینه
در آریم شما را ببوستانهای که جاریست در زیر درختان آن جویها پس هر که کافر شود بعد
ازین شرط موکد از شما پس هر اینه گم کرده است راه راست را امیر المومنین صلوات الله علیه
فرموده که یمین و شمال مضله است و طریق وسطی جاده است بنی اسرائیل پیمان عهد وفا
نکردند حق تعالی فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس شکستند ایشان پیمان خود را راندیم
ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و گردانیدیم
دلهای ایشان را سخت بشایه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع مخوفات
یعنی لطف و توفیق از ایشان بر داشتیم میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت
رسالت را صلعم از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت پیغمبر صلعم وضع میکنند یا کلمات
توریه را تاویل میسازند بتاویلات فاسده و ترک کردند بهره تمام را از آنچه پند داده شده
بودند بیان در توریه از متابعت پیغمبر آخر زمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی بر خیانتی
از جهودان مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او پس درگذر
از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند

وگفته اند مطلق عفو و صفح بآیه السیف منسوخ است بدرستی که خدای دوست میدارد
نیکوکارانرا وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ و ازانانکه گفتند بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند نسبت
دادند به نصران یا ناصره که عیسی علیه السلام دران می بود یا انکه گفتند نحن انصار الله و به تقدیر
ازایشان گرفتیم پیمان ایشانرا بتوحید و اقرار به نبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه از
جهودان نیز گرفته بودیم پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی ازانچه پند داده شده
بودند در انجیل از روی فارقلیط که احمد مرسل است صلعم پس برانگیختیم بشوریدیم میان
میان ترسایان دشمنی ظاهر و بغض نهان در دل تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری
سه فرقه اند نسطوریه که میگویند عیسی بن الله و یعقوبیه که میگویند ان الله هو المسیح
بن مریم و ملکانیه که اهل روم اند میگویند که ان الله ثالث ثلثه هر یک اینها دشمنی یکدیگر کنند
و بعضی مفسران برین اند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان و زود باشد که آگاه کند
و خبر دهد خدای تعالی ایشانرا بجزای آنچه میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد
بود و یا وقتی که صاحب الامر ظاهر شود و عیسی فرود آید و رای ایشان ظاهر سازند که ایشان
بر طریق باطل بوده اند آنرا دانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا
كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ
ای جهودان و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که روشن میکرداند برای شما
بسیاری ازانچه هستید که نهان میداریداز توریة چون نعت محمد صلعم و آیه رجم و از انجیل
چون بشارت عیسی باحمد علیه الصلوة والسلام و درمیگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر
نمیدهد بآن چه هیچ مهم دینی بان وابسته نیست نقلست که یهودی بآنحضرت گفت که کدام اند
آن کثیر که ازان عفو کردی حضرت ازو اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه حضرت ازو در
ازو درگذرانید قصد یهود دران بود که مناقضه ازوی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب
خود سه کرت جواب اعراض چیزی نشنید مگر تصدیق آنحضرت متبین شد فی الحال ایمان

آورد



آورد بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای تعالی روشنایی که دفع کند ظلمت ضلالت
و کتابی روشن کننده و بخود روشن و گفته اند نور حضرت رسالت است صلعم و در
بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق تعالی بنور کرم از
ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد ازان عالم را
بآن نور ظهور داد و موجود گردانید و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان باشد
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه می نماید خدای تعالی بدین نور و با کتاب آنرا که پیروی
خشنودی آن میکند بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبیل
دار السلام که بهشت و بیرون می آرد ایشانرا از تاریکی کفر یا شک یا جهل بروشنایی
ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق حق تعالی و راه می نماید ایشانرا براه راست
نزدیک ترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند که بدرستی
که الله او مسیح است پسر مریم قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند چنانچه گذشت
و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند که مریم خداست نعوذ بالله ظاهر است چه مادر
متقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر
اکبر است و ولد امتزوجه دودر است که امتزاج اگر باشد بگو پس کیست که مالک باشد
و منع کند از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خواهد خدای تعالی
آنکه هلاک کند عیسی بن مریم و مادر او را و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر
او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کسی خدایی را نشاید و مر خدایراست
پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در میان ایشانست می آفریند هرچه میخواهد قادر علی
الاطلاق اوست بی اصل و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده اصلی
چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است

والدین یا از فرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی و خدای بر همه چیزی تواناست
وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر
ممن خلق يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء ولله ملك السموات والأرض
وما بينهما وإليه المصير و گفتند جهودان و ترسایان که ما پسران خداییم و او ما را چون
پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسریم در قرب و منزلت آورده اند که
در توریة با ایشان خطاب کرد که یا ابنای احباری ایشان خواندند که یا ابنای ابکاری و در
کلمات انجیل است که انی ذاهب الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند
ما دوستان خداییم بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما بقتل است و اسر و
و در آخرت بسختی ایشان در دوزخ ایاما معدودات پس اگر پسر می بودید شما را
عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و درین مرتبه دوست نیز عذاب دوست
نخواهد پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از انها که خدای تعالی آفریده است
و همچون سایر بنی آدم به بدی و نیکی پاداشت خواهید یافت می آمرزد خدای هر کرا میخواهد
و آنها اهل ایمانند عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند و مر خدای راست
پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در ان و درین و آنکه میان اینهاست و بسوی
اوست بازگشت همه يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل
أن تقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير فقد جاءكم بشير ونذير والله على كل شيء قدير
ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده یعنی حضرت محمد صلعم که روشن میکرد
برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل تا نگویید که نیامد
بما مژده دهنده و نه بیم کننده پس آمد بشما بشارت دهنده مؤمنان بکرامت و ترساننده
کافران بعذاب قیامت و خدای تعالی بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان پی در
پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی ع بود هزار پیغمبر
فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع [illegible] راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان
عیسی و محمد بود چهار پیغمبر فرستاد از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه

منت



منت حق بنهاد بر بندگان در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود و حق سبحانه
پیغمبر بشیر و نذیر بر ایشان فرستادم وإذ قال موسى لقومه يا قوم اذكروا نعمة الله عليكم إذ جعل
فيكم أنبياء وجعلكم ملوكا وآتاكم ما لم يؤت أحدا من العالمين و یاد کن که چون گفت
موسی عم مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که فایض است
بر شما چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نماید و در تیه آفت آنمقدار
مبعوث نبودند که در بنی اسرائیل و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان را
بودید حالا مالک نفس خود بید یا منازل شما وسیع است و در و آب جاری هست
چون منازل ملوک و خادمان و ملازمان دارید و بداد شما را از منّ و سلوی و سایه
ابر و شکافتن بحر و پیغمبران در میان شما از شما آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما
يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدباركم فتنقلبوا
خاسرين ای گروه من در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است
یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنست که اریحاست که حالا بیت المقدس است
آن زمینی است که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط
جهاد یا جبابره و چون ایشان از عمالقه رسیده بودند بسخن نقبای خود و میگفتند اگر ما را
اگر در ره باشد بمصر باز بیگردیم موسی ع گفت و باز مگردید بهمان راه که آمده آیید که اگر چنین
کنید باز گردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از اثابت
عبادت قالوا يا موسى إن فيها قوما جبارين وإنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فإن يخرجوا منها فإنا داخلون
ایشان گفتند ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت
که قوت با ایشان میدانیم و ما در نمی آییم در ان زمین جهت جنگ وقتی که بیرون
آیند ایشان پس اگر بیرون آیند از انجا بی جنگ و ولایت را تسلیم کنند پس در آیندگان
باشیم در ان قال رجلان من الذين يخافون أنعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فإذا
دخلتموه فإنكم غالبون وعلى الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين
گفتند دو مرد از آنانکه میترسیدند از خدای و انعام کرد خدای تعالی بر ایشان با ایمان و ثبات

و مهتر ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند در آیید بر جباران
از باب شهر ایشان ناگهان و ایشان را راه و رهگذر تنگ گیرید و بیچاره گذارید پس چون درآیید
ازان در برین وجه که گفته شد پس بدرستی که شما غالبید و غلبه کنندگان بر ایشان زیرا
که ایشان جسمی چندی اند بی دل و تن او را نشد بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند
یا باخبار موسی عم و بر خدای تعالی توکل کنید درین حرب اگر هستید باور دارندگان در وعدهٔ
حق را قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا
هَاهُنَا قَاعِدُونَ گفتند ای موسی بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مادام
که ایشان درین موضع اند و تو سخن دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری
پس رو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت
کردند با خدا و رسول از روی جهل و نادانی و گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب
بمعنی سید است پس هارون را که ازو بزرگتر بود سید گفتند و کلمهٔ فقاتلا موید این قول است
قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
گفت موسی که ای پروردگار من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس
جدایی افکن میان ما و میان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ
أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ گفت خدای تعالی
پس بدرستی که ارض مقدسه حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بر آن
بسبب نافرمانی چهل سال سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسنگ است پس قوم
موسی چهل سال درین مقدار زمینی سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شب راه
رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کردندی قولی آنست که بعد از چهل سال
موسی عم با بعض از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود
و قولی آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اصح این قول است اما قائلان اول گویند
که سلامتی سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن بود که بسبب نافرمانی معذب باشند بهر یک روز
که گوساله پرستی کرده بودند یک سال در تیه عقوبت بکشند و این بر موسی و هارون راحت





بر ایشان بسته بود و آسان گردانیده

قائلان دوم گویند که حق تعالی این عذاب از ایشان برداشته بود و آسان گردانیده
چنانکه عذاب آتش از ابراهیم خلیل برداشت و موسی و هارون هر دو در تیه وفات کردند
و هارون پیش از وی بیک سال وفات کرد و موسی را صد و بیست سال عمر بود و وفاتش در
زمان افریدون منوچهر بود و عمر یوشع صد و بیست و شش سال بود و بعد از وفات
موسی یوشع با اولاد و اهل تیه که جوانان توانا بودند چه اکثر اهل تیه مرده بودند رفته
و ولایت ایلیا و اریحا بگشادند و جباران را از ابر انداختند و حق تعالی او را پیغمبری داد و بعد از
موسی بیست و هفت سال بزیست و بر بنی اسرائیل حکم بود و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم
دعا کرد حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد حق تعالی با وی خطاب
کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگردانی ایشان پس تو اندوهناک مباش بر گروه فاسقان
و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است که میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند
بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار آن زمین موسی عم بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ
قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را از صلب
او بودند قابیل و هابیل خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بیست و
نه نوبت از آدم حامله شده بود در عیون الرضا با نصد بطن آورده و هر بطنی پسری و دختری
می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریهٔ یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد و از
بطن اول قابیل متولد شد با خواهرش که اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و بطن دوم
هابیل را زاد با توامش که لبوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون ببلوغ رسیدند
آدم لبوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت که خواهر من
اجمل است و با من در رحم بوده و او بمن اولیتر است آدم فرمود که حکم خدای بر اینجمله صادر
یافته مرا درین چه اختیار است قابیل حلم نداشت و گفت که تو هابیل را پیش از من دوست
میداری لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی فرمود که اگر سخن باور نمیکنی هر یک از شما قربانی
کنید بکنجه تواند قربان هر که قبول کرده اقلیما ازان او باشد حق تعالی ازین خبر داد که چون

قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانی خود هابیل گوسفندی داشت بود فربه
که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول گردد
ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع
نهاد و با خود گفت که اگر این قربانی قبول شود و اگر نه دست از خواهر خود باز ندارم پس
قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی دود سفید از آسمان فرود آمد
و گوسفند را بخورد و مقبول نشد از آن دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت
و بخوردن آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال درآمد و دود حسد دیده بصیرت
او را تیره کرد و گفت هابیل را که بخدای که بکشم ترا که قربانی تو قبول شد و از آن من رد شد و هابیل
گفت جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص
ساخته اند لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف
الله رب العالمین اگر بگشایی و اگر دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من بازی نیستم
دراز کننده دست خود را بسوی تو تا ترا بکشم بدرستی که من می‌ترسم از خدای تعالی که
پروردگار عالمیانست با وجود آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و با شوکت تر اما تسلیم شد
و قتل را از ترس خدای تعالی که قتل ناحق نکند و گویند که در آن وقت مدافعه مباح نبوده
بر آن مرحمایت کرد تا خدای تعالی انتقام کشد انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون
من اصحاب النار وذلک جزاء الظالمین پس گفت من میخواهم که باز گردی تو بعقوبت
گناه در قتل من و بیاد اش گناه تو که آن سبب رد قربانی بود و این اراده از هابیل
موافق حکم خدای بود پس باشی تو بسبب این دو گناه از ملازمان دوزخ و اینست
یاد اش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین
پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفس او در کشتن برادر ندانست که او را چون
بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد
و سنگ دیگر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد و قابیل نیز حرکت تا هابیل را در خواب یافت
سر او بر سنگی نهاد پس بکشت او را بانکه سنگی بر سر او زد تا منقوش پریشان شد پس گشت

از



از زیان زدگان در دنیی با آنکه ... عمر ... و در آخرت خود ... است
نصف عذاب دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانکه ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل
ندانست که با وی چه باید کرد او را در جایی پیچید و چهل روز در پشت گرفته بود و بهر طرفی
میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال میکشیدش بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل
غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند قابیل به تنگ آمد فبعث الله غرابا یبحث فی الارض
لیریه کیف یواری سوءة اخیه قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب
فاواری سوءة اخی فاصبح من النادمین پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را که میکاوید زمین را بمنقار
و هر دو پای خود را تا حفره پیدا کرد و آن عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را تا چگونه بپوشد
جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد
و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت گفت قابیل که وای بر من آیا عاجز شدم از آنکه باشم
مانند این زاغ درین عمل پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در
خاک کرد پس گشت از پشیمان شدگان در آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن
بود که پدر و مادر را از وی بیزار کرد و تمام جسد او سیاه شد و ندایی می شنید که کن خایفا ابدا
بعد از آن هر کرا قابیل میدید می ترسید که مبادا او را بکشد عاقبت بدست پسر نابینا ر
خود کشته شد و طبری رحمه الله از ابن عباس روایت میکند که چون قابیل هابیل را کشت
درختها پر شوک و خار شد و اطعمه گردانید و فواکه و میوه ها ترش و بی طعم شد و آبها
تلخ گشت و زمین تیرگی پیدا کرد و آدم که بزیارت بیت الله رفته بود دانست که حادثه روی
نموده چون باز گشت بهند و این خبر شنید پریشان گشت و یکسال حزین و غمگین بود که کسی او را
خندان ندید و این را فرمود تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی طعم ولون وقل بشاشة الوجه الملیح و گویند که چون از عمر آدم صد و سی سال
گذشت و آن بعد از قتل هابیل بود به پنج سال بود شیث از وی و حوا بوجود آمد و معنی او هبة الله
که خلف بود از هابیل و وصی و ولی عهد آدم بود و قابیل چون مردود پدر شد بیمن افتاد
و شیطان او را باتش پرستی دلالت کرد بآنکه آتش که قربانی هابیل را خورد بسبب آن بود

که

که او را پرستش میکرد و بدین سبب آتش پرست شد و فرزندان او بنا بر اشتغال و دم
و آتش پرستی و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح علیه السلام غرق شدند و نسل شیث
باقی ماندند مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ
فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ
بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل را آنکه هر کس بکشد یکی را بی آنکه او کسی را
بکشته باشد و بر او قصاص لازم شده یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع
طریق یا ردت یا زنا با شرط احصان پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن
حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکسانست
در استجلاب غضب الهی یا معنی او عظیم وزر و اثم است یا گویا همه کس را کشته نزد مقتول
یا آنکه واجبست بر او از قتل و قود و مثل آنکه چه واجب بود بر او اگر همه مردم را میکشت
و هر که بسبب تعلق حیات یکی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک
پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد نزد مستحق یا آنکه کسی که یکی را رهاند
از سوختن و غرق شدن و غیر ذلک اجر او مثل اجر کسی است که همه مردمان را از سبب
زندگی شده و مقصود از این کلام ترهیب و تهویل شأن قتل است و ترغیب و تحریص
در حیات نفوس و الا تشبیه حقیقی را وجهی نیست چه او منافی حسن عدل و عقل است
و هر آینه که آمده بسوی بنی اسرائیل فرستادگان با معجزهای روشن یا آیتهای واضح
پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد از ارسال رسل و انزال آیات در زمین از اسراف
کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا گذشته از حدود و اوامر
و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت ص
آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت آنحضرت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان
چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال بعرض رسید حضرت ایشان را
بمیان شتران شیر که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز در آن موضع بسر بردند شیر و

بول



بول شتران آشامیدند تا صحت یافتند بعد از صحت متبدل گشته بنا بر اتفاق کرده یا مرتد شده شتران
آنحضرت را راندند و روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی حضرت رسول بود با چند
نفر از عقب آن مردم رفت و بدیشان رسید مقاتله کردند تا که یسار را گرفته دست و پای
وی را بریدند و خار بر چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت از این حال وقوف
یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را بگرفت و دست
و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ جز این نیست که هست جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدای
و رسول او و بشتابند در زمین از برای فساد و آنکس که چنین را محارب میگویند و مراد
بمحارب کسیست که تجرد سازد و سلاح را از جهت ترسانیدن مردمان در بحر یا بر و زن باشد
ضعیف یا قوی ذکر یا انثی و داخلست درین قاطع طریق و غارت کرده قاصد مال و بضع
و اختلافست در حد او و شیخ مفید رحمه الله بتخییر رفته بجهت ظاهر آیه و جمعی از افاضل علما
اصل است و میگوید مخیرست امام میان اقسام اربعه بهر گونه فعل که از وی صادر شده باشد
از قتل و اخذ مال و جرح و اخافت برین تقدیر زند و هر دو را باید کشید و این قول ابو
و شیخ رحمه الله بر ترتیب و تفصیل رفته بروایة عبد الله بن اسحق که از ابی عبد الله ع نقل کرده
که بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده و اگر ولی مقتول عفو کند برای حد
باید کشت یا بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده بعد از استیفاء مال یا ببرند دستها و پایهای
ایشان را بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کشته نباشند یا برانند ایشان را
از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که بواسطه عدم معامله و مکالمه در هیچ موضعی
قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند آورده اند
که پس حضرت رسالت ص بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان
کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند این حدود که مذکور شد برای ایشان خوارد

رسوایی است در دنیا و مر ایشان راست در آخرت عذاب بزرگ بجهت گناه ایشان
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا از
حقوق الهی است اما حق آدمی از قتل و جرح و مال ساقط نمیشود مگر قصاص و رد اگر مال
موجود باشد بعینه یا تلف آمده باشد انگاه قیمت لازم آید و تقیید توبه ببودن او
پیش از قدرت دال است بر آنکه اگر حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود
اگرچه عقوبت اخروی ساقط گردد یعنی مگر آنانکه توبه کنند پیش از آنکه شما قادر شوید بر
ایشان که بتوبه قبل از قدرت حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان پس بدانید که
خدای تعالی آمرزنده گناهانست بتوبه مهربانست بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه مؤمنان بترسید از
خدای تعالی و طلب کنید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب
قرب بحضرت او و کلمه جامع در این باب آنست که وسیله کلی در قرب بحضرت الهی
ملاحظه اوامر است و نواهی در لطایف قشیری گوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و
تصفیه احوال است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده
که وسیله عابدان بفضایل است و از آن عاقلان بدلایل و از آن عارفان بزرگ وسایل پیر هرات
گوید که الهی وسیله بتو هم تویی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم و محبان
اهل البیت علیهم السلام وسیله نجات را از محمد و آل محمد صلعم جویند چه در حدیث وارد شده
که در جنت جایی که در اعلای قبابست که مخصوص نبی و اهل بیت است بوسیله محمد و آل با خلاص
و عمل پاک و درست بدان توان رسید و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن شاید
که رستگار شوید بسبب این اعمال که دوستی محمد است و آل که اعمال و جهاد بآن
درستست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا
بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بتحقیق آنانکه کافر
شدند به پرستش اصنام و ملایکه و عجل و غیر آن اگر باشد ایشان را آنچه در زمین است
از صنوف اموال و امتعه و مانند آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس

کافرانرا



کافرانرا باشد تا از فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستاخیز قبول کرده نشود از ایشان
و همان عقوبت لازم ایشان باشد و مر ایشان راست در آن روز عذاب دردناک
يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ میخواهند یعنی
طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آیندگان
از آتش و مر ایشان راست در آن روز عذابی دایم که زوال و انقطاع نپاید وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مرد دزد را و زن
دزد را پس ببرید دستهای ایشانرا این محل است احتمال عموم هر سارق دارد و بعضی آنرا
لیکن بیان نبوی و امام بیرون برده مانند این عموم پدر را که چیزی از فرزند خود بدزدد
و همچنین عبد از سید خود و غانم از غنیمت و شریک از مال مشترک آنچه گمان میکند
که حق او ست و همچنین است در شبهه محتمله و همچنین بیان فرموده مانند دست را
بچهار انگشت از دست راست که قطع کنند و ابهام و راحه را بگذارند در نوبت
اول با شرایط در نوبت دویم با شرایط و قطع پای چپش ببرند و پاشنه اش بگذارند
و نوبت سیم بعد از آنکه پای چپش قطع کرده بود دزدی کند تا آن بدارند تا در زندانی بمیرد
و اگر در زندان دزدی کند بکشندش و این حد گاهی مترتب میگردد که اخذ نصاب کرده
باشد که آن ربع دینار طلاء مسکوک خالص باشد و آنچه قیمت او این باشد که مستور بوده
از حرزش بیرون آورده باشد چون اندرون خانه و صندوق خدای تعالی
پاداشش میدهد ایشانرا پاداشش دادنی و آن ترک حرمتست در مال مؤمن و عقوبت
میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و باز دارد آنرا از رجوع بمثل
آن عمل و خدای غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بدان حکم کند فَمَنْ تَابَ
مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که توبه کند
بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آورد کار خود را یا آنکه تراضی خصم کند
و عازم باشد بر آنکه باز دزدی ننماید پس بدرستی که خدای تعالی توبه او قبول کند
در سقوط عذاب اخروی اما حد ساقط نمیشود بتوبه پیش از ثبوت نزد حاکم شرع

بنده

و اما بعد از ثبوت پس اگر به بینه ثابت شده باشد ساقط نشود حد بتوبه و اگر
باقرار ثابت شده باشد دو قول است بعضی میگویند که عدم سقوط مثل بینه است
و بعضی گویند مخیر است امام در اسقاط و عدم اسقاط و استدلال بقول امیر المؤمنین علیه السلام
جسته اند که دزدی چون توبه کرد امیر المؤمنین علیه السلام ازو پرسید که هیچ چیز از قرآن
یاد داری گفت بلی سوره البقره فرمود که من ترا بخشیدم بسوره البقره اشعث گفت آیا جایز بود
گفت حدود الله را فرو گذاشت می توان کرد فرمود که تو چه میدانی این را هر گاه که ثبوت
سرقه به بینه باشد امام را نیست که عفو کند و اگر باقرار باشد آن حواله با امام است
اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت نماید و اما حق المالک بتوبه ساقط نشود مطلقا مگر مالک
تصریح بابرا بکنند بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است گناه او را و مهربانست بر وی که در حشر
او را رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا ندانستی خطاب با آنحضرت است
و مراد امت است و خطاب با هل تکلیف است یعنی ای انسان و استفهام بر سبیل تقریر است
یعنی دانستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها عذاب میکند هر کرا
میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه و خدای
تعالی بر همه چیزها از مغفرت و عقوبت تواناست يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسَارِعُوْنَ
فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِيْنَ قَالُوْا آمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا سَمّٰعُوْنَ
لِلْكَذِبِ سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ آخَرِيْنَ لَمْ يَاْتُوْكَ ای فرستاده خطاب تشریفیست که
آنحضرت را بعث یاد فرموده انبیای دیگر را مخاطب بنام می ساخت ترا اندوهناک
نکرداند کردار آنکسانی که از روی شتاب می شتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند
ایمان آوردیم ما و آن گفتن هست بزبانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان
و مراد منافقانند که کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و بعضی از آن
آنکسانی که دین یهود دارند شنوندگانند قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان
بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و حال

آنکه



آنکه شنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند شنوندگان برای گروه دیگر که نیامده اند
بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند
امام محمد باقر علیه السلام و بسیاری از مفسرین آورده اند که نزول این آیه را سبب آن بود
که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم
بود و یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حکم برایشان اجرا کنند بایکدیگر
گفتند که در کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف
اویند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن ازو بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را
قبول کنید و اگر رجم فرماید قول او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانی بمدینه آمدند و صورت
حال بیهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت
رسالت پناهی صلعم حاضر آمدند و از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم
من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم میباید
کرد ایشان ابا کردند گفتند که خدا در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بشعر
بزنند تا پشتهای ایشان سیاه کردد و باز گونه بر دراز گوش نشانند و گرد منازل بگردانند
این را تحمیم گویند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست
بپرسید از حکم توریة رجم است یا نه چه حضرت فرمود که در میان شما مرد جوانی هست
ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری دانا ترین اهل زمین است
بتوریة حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی
میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود بعد از چندی او را حاضر کردند و حضرت
فرمود که توئی ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود که میان تو و اینها تو حکم باش که دانا
تری از میان یهود ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریة
را بر موسی نازل کردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد
و من و سلوی برشما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصنین رجم هست یا نه ابن صوریا
گفت اگر نه ترس آن داشتم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف بکردمی

تو بگوی که خدای تو چه گفت آنحضرت گفت خدای عز شأنه حکم کرده که چون چهار
گواه عدل بر مرد و زن محصنین و محصنه گواهی دهند که دخول کرده کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان
واجب است ابن صوریا گفت که بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علما بملاحظه
جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود
تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد گفت ابن صوریا اول کسی که او دین را احیا کردی من بودم
وقتی که ایشان در پرده خفا و موت میداشتند آیه آمد یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر کرست ذکر مانیت
در این باب نازل شد ابن صوریا برخاست و دست نهاد بر هر دو زانوی مبارک
آنحضرت و گفت بحق الله این مقام بتو داده بیان فرما از کثیری که مأمور که عفو کنی از آن
آنحضرت از آن اعراض فرمود و سبب آنکه سابقا مذکور شد دیگر از خواب آنحضرت
پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود اما دل من بخواب نمیرود ابن صوریا گفت
راست فرمودی دیگر گفت خبر کن مرا که چه سبب است که فرزند گاهی به پدر شباهت
دارد و گاه به مادر و گاه نقیضه بعکس است آنحضرت فرمود که آب هر کدام که غالب و
سابق است شباهت باو دارد گفت راست فرمودی دیگر پرسید که کدام چیز است
از فرزند که از برای مرد است و کدام چیز است از وی که از برای زنست وحی بر آنحضرت
در این حال دست داد چون وحی منجلی شد روی آنحضرت برافروخته بود و عرق از
جبین مبارکش میریخت فرمود که گوشت و خون و ناخن و موی از برای زنست
و استخوان و عصب و عروق از برای مرد است گفت راست فرمودی و تو پیغمبری البته
و باین معجزات مسلمان شد ابن صوریا و دیگر گفت وصف کن آن ملکی را که بر تو نازل
میشود وصف فرمود و گفت گواهی میدهم که در توریة نیز همین وصف است که فرمودی
و تو رسول خدایی بر حق آنگاه یهود در وی افتادند و دشنام میدادند بعد از این
واقعات حق تعالی از حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون
ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا ومن یرد الله فتنته فلن تملک

له



له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی ولهم
فی الآخرة عذاب عظیم تغییر میدهند کلها را یعنی آیه رجم بعد از آنکه خدای تعالی
وضع کرده آن را در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند میگویند یهود خیبر که اگر دهند
شما را این حکم محرف یعنی محمد صلعم بجلد حکم کند پس فرا گیرید و قبول کنید و اگر شما ندهند
یعنی حکم بجلد نفرماید و برجم فرماید پس حذر کنید از قبول آن و هر که خدای تعالی خواهد
ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را یعنی بسبب نافرمانی عذاب او را خواهد پس بدست
نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از خدای تعالی چیزی در دفع آن فتنه آن گروه آنانند
که فرو گذاشت الله پاک سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشان مر ایشان راست در دنیا
رسوایی بآنکه جزیه دهند و از مؤمنان بترسند و مر ایشان راست در آن سرای عذابی بزرگ
که آن خلود است در دوزخ سماعون للکذب اکالون للسحت فان جاؤک فاحکم
بینهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط
ان الله یحب المقسطین ایشان یعنی یهودان شنوندگانند سخنی را برای دروغ بستن
خورندگانند حرام اند یعنی رشوه در حکم پس اگر بیایند بتو که نزد تو حکم کن میان ایشان
یا روی بگردان از ایشان حق تعالی مخیر ساخت آنحضرت را در این آیه میان حکم و اعراض
و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم کنی
حکم کن میان ایشان براستی و عدل بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد عدل کنندگان را
در حکم این حکم که تخیر است ثابت است کسی را که قایم مقام آنحضرت است از ائمه ع یا فقهای جامع
شرایط با آنکه حکم کند میان ایشان بمذهب اهل اسلام و میان آنکه رد کند بحکام خود شان.
این وقتیست که هر دو خصم بر یک ملت باشند اما اگر یکی مسلمان باشد جایز نیست
رد مسلمان بحاکم اهل ذمه قطعا وکیف یحکمونک وعندهم التوریة فیها حکم الله ثم
یتولون من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنکه توریة
نزد ایشانست در آنست حکم خدای تعالی برجم پس ایشان رجم نکردند و اعراض میکنند
از پس آنکه تو حکم کردی موافق کتاب ایشان و نیستند این گروه باور دارندگان بکتاب

بود یا حکم تو. انا انزلنا التورية فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا
و الربانيون و الاحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء فلا تخشوا
الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك
هم الكافرون بدرستی که ما فرستادیم توریة را که در وی است راه نمودنی بحق و روشنی
که ظلمات شبهای ترا دفع کند حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل که انقیاد کرده اند حکم
خدا را برای آنها که متدین اند بدین یهودیت و حکم کرده اند علمای ربانی و زاهدان ایشان
نیز برای ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن
از تحریف و تضییع و بودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا سبب
می رسید از مردمان در اجرای احکام حق و از من بترسید و حکم مداهنه مکنید و بدل مکنید
باحکام من بهای اندک را که رشوه بی اعتبار و جاه ناپایدار است و آنها که حکم نکنند بآنچه خدای
تعالی فرو فرستاد یعنی یهود پس آن گروه ایشان کافرانند و كتبنا عليهم فيها ان النفس
بالنفس و العين بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن
و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك
هم الظالمون و نوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة آنکه یک تن را بکشند بقصاص
هر یک تن و بنی نضیر نمی لوا حکم خدای عوض یک تن دو تن میکشتند از بنی قریظه و دیگر حکم
کردیم چشم بچشم در بردن روشنایی و بینی به بینی و گوش بگوش و دندان بدندان
و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در وی آنچیز را که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پا و آنچه حفظ مساوات نتوان کرد مانند آنچه مشتمل
بر غرر و خطر باشد در وی قصاص نیست بلکه منتقل بدیه میشود و مثل هاشمه و منقله و ما موضحه
و جائفه که جراحات سراند که بشکستن استخوان میشود بخلاف آنچه در وی غرر و خطر نیست
که حکم قصاص در وی ثابت است مثل حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق که باستخوان نمیرسد
فاما آنچه در وی مبین است و می باید که تساوی در محل مرعی باشد در قدر طول و عرض
نه در نزول بلکه کافیست صدق اسم و نیز شرط است در قصاص نفس و اطراف مساوات





در اسلام و حریت و همچنین شرط است در اطراف مساوات در محل و صفات
پس چشم راست را بچشم چپ قصاص نتوان کرد و دندان بغیر مقابلش و بینی صحیح
بمعیوب و چشم بکور علی هذا و درین احکام توریة با قرآن موافق است و ازین
لازم نمی آید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم رفع
کل واحد نیست چه اتفاقیات در احکام می باشد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو
نماید پس آن تصدق کفاره باشد گناه متصدق را اگر مجروح است یا کفارت معفوعنه باشد
بسقوط قصاص از و اگر جارح عفو کنند بر خدای باشد یعنی آن معفو تی باشد از برای عفو
کنند نزد خدای تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد نزد باری تعالی و از ابی عبدالله
علیه السلام این منقولست و معتبر نزد امامیه اینست آنها که حکم نکنند بآنچه خدای تعالی
منزل گردانید و آن جهودان اند که در عوض یک نفس دو نفس می کشتند پس آن گروه
ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن و قفينا على آثارهم بعيسى ابن
مريم مصدقا لما بين يديه من التورية و آتيناه الانجيل فيه هدى و نور و مصدقا
لما بين يديه من التورية و هدى و موعظة للمتقين و در آوردیم در پی پیغمبران
عیسی پسر مریم را در حالتی که باور دارنده بود مر آنچیز را که پیش از وی فرستاده بودیم
از کتاب توریة و دادیم او را انجیل در وی راه نمونی بتوحید و روشنی بطریق حق و گردانیدیم
انجیل را موافق در اصول دین مر آنچیزی که پیش از وی بود در توریة و گردانیدیم او را
راه نمای و پند دهنده مر پرهیزکاران را و ليحكم اهل الانجيل بما انزل الله فيه و من لم يحكم
بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی
بآنچه فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود و آنانکه حکم
نکنند بآنچه خدای تعالی نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند پس
آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای تعالی اگر انکار حکم الهی کنند هر که باشد خروج است
از ایمان و اگر مخالفت کنند بی انکار خروج است از طاعت پس کفر نظر باول است
و ظلم و فسق نظر بثانی و انزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب

وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا
آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن و بدرستی و راستی در حالتی که مطابق است مر آنرا
که پیش از او بوده از جنس کتب منزله و نگاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند
از تغییر یعنی هرچه در انها تغییر میدهند از وی راست میشود و گواه است مر آن کتب را
بصحت پس حکم کن میان اهل کتاب آنچه خدای تعالی فرستاده بر تو از رجم و تسویه
در قصاص وقتی که بر تو رفع کنند و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتی که مایل باشی از آنچه
که بتو آمده است از حکم راست هر گروهی را ساختیم از شما شرعی و راهی روشن
شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث نبوی
و قول ائمه و اگر خواستی خدای تعالی هر اینه میساخت شما را یک امت و متفق بر یک
ملت و لیکن می آزماید شما را بآنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی
تا مطیع از عاصی متمیز شود پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است
بخدا است بازگشت همه پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بآنچه هستید که در آن
اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و دیگر فرستادیم بتو
آنکه حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد بتو سبب نزول آیه آن بود
که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر قرار کردند که بیایید تا برویم نزد محمد ص
شاید که او را از راه ببریم و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد
دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل
یهود در تصدیق ما متابعت میکنند اکنون میان ما و قوم ما در دماء و اموال خصومتهاست
و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق تعالی رسول

جهود را



جهود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرموده گفت حکم کن بانچه فرستاده خدای تعالی و آرزوهای
ایشان را پیروی مکن و حذر کن از ایشان از آنکه بگردانند ترا از بعضی از آنچه خدای تعالی بتو فرستاده
پس اگر روی گردانند و اعراض کنند از حکم منزل پس بدان که اعراض ایشان از آن جهت است
که میخواهد خدای تعالی آنکه برساند بدیشان عقوبتها به بعضی از گناهان ایشان در دنیا
و باقی در عقبی و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان
گفتند راضی نیستیم بحکم تو آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت را می طلبند که عبده اوثان اند در حضرت تو و چون بحکم توریة
و قرآن راضی نمیشوند و کیست نیکوتر از خدا از جهت حکم برای قومی که تدبر میکنند
از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت
با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود
دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود و از دوستی
خدا و رسول از همه بیزار گردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی گفت من
از دوایر حوادث لیل و نهار می ترسم و از مظاهرت و معاونت که خلفای منند گریزانم
آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ای گروه گرویدگان
فرا مگیرید جهودان و ترسایان را دوستی بعضی از ایشان دوستانند بعضی را بجهة موافقت
ایشان در مخالفت شما و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت
ایشان میل کند پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است
در موالات جهود و نصاری بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید ستمکاران را که بدوستی
دشمنان بنفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ
نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا
فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ پس تو می بینی آنان را که در دلهای ایشان بیماری نفاق است
یعنی ابن ابی و اتباع او می شتابند در دوستی و یاری جهودان میگویند می ترسیم از آنکه

برسرما راکرد دستش هم

[illegible] زمانه جبری یعنی کافری متغلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار
غالب گردند حق تعالی باین آیه اندیشه ایشانرا باطل گردانید و فرمود که پس شاید که
خدای تعالی بیارد فتح را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع
یهود چون خیبر و فدک یا مطلق دولت اسلام یا برسند زمان از نزدیک خود بقتل یهود
و اجلای ایشان پس گردند منافقان بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات
یهود یا شک در کار پیغمبر صلعم پشیمان شدگان ۞ وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَهٰؤُلَاءِ الَّذِینَ
أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ
و گویند مؤمنان یکدیگر را این گروهند آنانکه سوگند میخوردند بخدای غلیظ ترین سوگندهای
خود که البته ایشان با شما اند و امروز رد ایشان در دیده شد و معلوم گشت که دروغ
میگفتند باطل شد همه عملهای ایشان پس گشتند زیانزدگان با فتضاح در دنیا
و فوات ثواب در آخرت ۞ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ
یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْكَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ
فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ
ای گروه مؤمنان هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود این آیه اخبار میکند از
صورتی که در غیب بود بعد از وقوع و آنچنان بود که بعد از وفات رسالت صلعم
بعضی از عرب مرتد شدند و بعضی دیگر منکر نص شده بر نصب امیر المؤمنین صلوات الله
دست وقاحت از آستین قباحت بیرون آورده آنچه توانستند در مخالفت کوشیدند
حرمت رسول را صلعم بیکسو نهاده لباس خلافت پوشیدند تا مخالفت قوت
گرفته منجر بمحاربات و فتنه عظیم شد آنست که حق تعالی خبر میدهد که هر که از شما که از دین
برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را که دوست دارد
ایشانرا و ایشان دوست دارند او را متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان
سخت دل و شدید و بی رحم باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدای تعالی نترسند
از ملامت هیچ ملامت کننده در تفسیر طبرسی و کنز العرفان آورده اند که ابو جعفر محمد بن علی الباقر

وابو عبدالله



آیه در شان امیر مومنان و شیر یزدان است هم

و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما فرموده اند که این آیه در [illegible]
و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان
که ایشان خوارج و نواصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلعم کسی که متصف باین صفات
جمیع بود که مذکور است در آیه امیر المؤمنین علیه السلام بود و مؤید این قول نبی است صلعم که در
غزوه خیبر فرموده که فردا رایت را بکسی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست دارند او کرار غیر فرار باشد که باز نگردد تا فتح کند و فردا ایشان
رایت با امیر المؤمنین داده و فرستاده تا فتح کرد و باقی در صفات آنحضرت چون روز
معلوم است و بعد از او در آخر الزمان امام دوازدهم که خاتم ائمه و صاحب الامر است
از فرزندان ائمه او بموجب حدیث نبوی ظاهر خواهد شد تا این امر را اتمام دهد
و دیار اهل رده و مخالف مذهب حق بر روی زمین نگذارد و وعده الهی بتمام بظهور آید
این صفتها که مذکور شد فضل و کرم الهی است که عطا میکند بهر که میخواهد و خدای تعالی
بسیار فضل است برگزیدگان خود و دانا بکسی که استحقاق آن دارد و اهل شریعت میگویند
که محبت خدای با بنده ارادت توفیق اوست در دنیا و اعطا و حسن ثواب و کرامت
بیحساب در آخرت و محبت بنده با خدای تعالی اراده طاعت اوست و اجتناب از
معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک
کرده اند و محبت بنده آنکه بار او از غیر او خالص کرده و ارباب حقیقت برانند
که محبت حق قدیمست و محبت بنده حادث هر گاه که صفات سطوات محبت ذی الجلال
از سرادق احتشام بجهم علم کشد وجود فانی محب فانی را در بوته اضمحلال اندازند و دیگر
بار بهبوب نفحات از چمن عنایت محبوب رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف
سازد چون حق تعالی محب حقیقی خود را ستایش فرمود باین صفات ازلی اکنون در آورده
که إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ ۞ طبرسی و ثعلبی رحمهما الله در سبب نزول این آیه آورده اند که عبایة بن ربعی
روایت کند که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود شخصی در آمد عمامه بسته

[illegible] قال رسول الله گویان ابن عباس گفت بخدا اگر بگوید [illegible]

سرها را از روی خود برداشت و گفت ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد
بشناسد منم جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری شنیدم ازین دو گوش خود
از پیغمبر صلعم والا کر باد و دیدم ازین دو چشم والا کور باد اگر میفرمود این را که علی قاید البررة
وقاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله و دیگر آنکه روزی با پیغمبر نماز پیشین میگذاردیم
سایلی بمسجد در آمد و سوال کرد و کسی چیزی نداد و سایل دست خود بآسمان برداشت
و گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول الله سوال کردم و کسی چیزی بمن نداد و
امیر المومنین در آن حال در رکوع بود اشارت نمود بانگشت کوچک خود که انگشتری
در آنجا بود سایل آمد و از انگشت آنحضرت بیرون کرد و چون پیغمبر صلعم از نماز فارغ
شد سر مبارک بآسمان کرد و گفت بار خدایا برادر من موسی از تو سوال
کرد که منشرح گردان سینه مرا و آسان گردان بر من امر مرا و بگشای عقده را از زبان
من تا دریابند قول مرا و برادر من هارون را وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم شود
و او را در نبوت شریک ساز تو قرآن از آن ناطق گردانیدی و پشت او را بوی
محکم ساختی و نبوت دادی اینک من محمدم نبی و صفی تو سینه مرا گشایش ده و امر مرا
را بر من آسان گردان و از اهل من علی را وصی و وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم
شود ابو ذر میگوید که هنوز آنحضرت این کلام را تمام نکرده بود که جبرئیل آمد و گفت
یا سید بخوان فرمود که چه چیز بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله تا آخر یعنی جز این
نیست که متولی مصالح شما و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالیست و فرستاده او
آنکس که ایمان آورده اند آنانکه بپای داشتند نماز را و میدهند زکوة را در حال
رکوع خود در نماز از غایت حرص که بر احسان دارند و مبادرتی که در ادای نماز می نمایند
و این آیه اوضح دلایلست بر صحت امامت امیر المومنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلعم بلا فصل
زیرا که بعد از رسول اولی بتصرف و تدبیر امور مردمان بموجب نص آنحضرتست و لفظ جمع
منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر بلفظ جمع کرده اند از واحد بر سبیل تفخیم و تعظیم و در





ایراد فرموده

کشاف آورده که بلفظ جمع اداء فرموده اند اگرچه [illegible] است تا رغبت
مردمان باشد در مثل این فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب بیابند
و تا تنبیه باشد بر آنکه سجیه و طبیعت اهل ایمان واجبست که برین غایت بود از حرص بر
احسان بر تفقد فقرا بمرتبه که تاخیر روا نمیدارند اگرچه در نماز باشند و سوی آنحضرت
کسی دیگر صدقه با نماز جمع نکرده و از فعل آنحضرت استدلال کرده اند که فعل قلیل
مبطل نماز نیست و دیگر آنکه نیت امر قلبیست نه لسانی زیرا که فعل آنحضرت در نماز
مستلزم نیت بود چه هیچ نیت بی فعل معتبر نیست و لفظی در نماز که نه قرآن و
نه دعا باشد مبطل است پس می باید که قصد قلبی باشد نه لسانی وَمَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و هر که دوست دارد خدای تعالی را
بانکه قیام بطاعت او نماید و رسول او را بانکه اتباع او را از دست نگذارد و آنانرا که
ایمان آورده اند یعنی امیر المومنین علی را و اولاد و احبای او را چه موصول بهمان عبارت
از اول است بانکه بدل و جان ایشانرا دوست دارد و قدم از جاده ایشان بیرون ننهند
بدرستی که لشکر خدا ایشانند غالبانند چه بحکم الحق یعلو ولا یعلی اهل حق دایم غالبند
و این غلبه اتمام خواهد یافت در زمان صاحب الامر علیه السلام در خبر است که رفاعة
بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و آخر منافق شدند
و بعضی از صحابه را با ایشان مودت و مصاحبت در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِیَاءَ وَاتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِینَ ای گروه گرویدگان
مگیرید آنانرا که گرفته اند دین شما را باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام و مخفی
میدارند کفر را از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا پیش از شما یعنی یهود و نصاری و مگیرید
کافرانرا یعنی دوستان و بترسید از خدای تعالی بترک مناهی اگر هستید شما مومنان
چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَیْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ
اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ یَعْقِلُونَ و چون ندا میزنید یعنی بانگ میگوید

و مردم را میخوانند بسوی نماز میگیرند آنرا مسخره و بازی ... وصلوات را مسخره و بازی چون مومنان ...

[illegible]

بعد از استماع اذان بنماز برمیخواستند یهود بطریق استهزا با یکدیگر میگفتند که قاموا لا قاموا
صلوا لا صلوا رکعوا لا رکعوا و می‌خندیدند و بطریق سخریه آورده‌اند که ترسایی بود در مدینه هرگاه مؤذن
گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ‌گو شبی خادم وی آتش بخانه در آورد
ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود از آن آتش شراره جست و آن خانه را با آن جماعت که
در وی بودند تمام بسوخت این استهزا از ایشان با اذان بآن است که ایشان گروهی‌اند که تعقل
نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده‌اند که ابو یاسر بن اخطب
و رافع بن ابی رافع و نوزی از یهود از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای تعالی و آنچه بما فرستاده است و ما انزل الی
ابراهیم و اسمعیل و اسحق تا آخر آیت چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت
وی کردند و گفتند بخدای که ندیده‌ایم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره‌تر در دنیا
و آخرت از شما آیه آمد که قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا اِلَّا اَنْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ
اِلَیْنَا وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَاَنَّ اَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ بگو ای اهل کتاب مراد یهوداند آیا عیب
میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب میکنید و انکار میکنید که آنرا که ما ایمان آورده‌ایم بخدا
و آنچه بما فرستاده‌اند پیش از ما چون توریه و انجیل و سایر کتب و بدرستی که اکثر
بیشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ اُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ
وَغَضِبَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِیرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ اُولٰئِکَ شَرٌّ مَکَانًا
وَاَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدتر از دینهاست
و اهل این دین کم بهره‌ترانند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترانند از جهت
جزای گرفتن عقوبت ایشان نزد خدای تعالی پس بیان میکند که آن بدترین کیست آنکه لعنت
کرد خدای او را و خشم گرفت بر وی و آن یهودند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت
دور ساخته و بعوض غضب خود درآورده و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد
ایشانرا بدان صورت چنانچه اصحاب سبت را و خوکان چنانچه منکران عیسی علیه السلام را و کس



که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنانکه در صحبت فرمان
[illegible]
برداری او کرده‌اند آن ملعونان بدترانند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت
ایشان بدترین مکانها باشد و گم راه‌ترانند از میانه راستی راه وَاِذَا جَاؤُکُمْ قَالُوا
آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا کَانُوا یَکْتُمُونَ
پس چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق گویند ایمان داریم همچو شما و حال
آنکه در می‌آیند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشان است در وقت دخول و خروج
و خدای تعالی داناتر است بآنچه هستند که می‌پوشیدند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان
وَتَرٰی کَثِیرًا مِنْهُمْ یُسَارِعُونَ فِی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ
و بینی تو بسیاری از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
و در ظلم و یا تجاوز از حد یا در خوردن ایشان رشوت را هر آینه بد چیزیست که
ایشان میکنند لَوْلَا یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا کَانُوا
یَصْنَعُونَ چرا باز نمیدارند ایشانرا عالمان ربانی و زاهدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن
ایشان رشوت را بد چیزیست که ایشان میسازند در منع و نهی ایشان نمی‌پردازند آورده‌اند
که پیش از هجرت پیغمبر صلعم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش در نهایت
میگذرانیدند چون آنحضرت بشرف هجرت فرمود و ایشان انکار و عناد پیش آمدند
حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت
زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی فرموده که وَقَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ
غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشَاءُ وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا
مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیَانًا وَکُفْرًا وَاَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اِلٰی یَوْمِ
الْقِیَامَةِ کُلَّمَا اَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَادًا وَاللّٰهُ لَا
یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ و گفتند جهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل است
یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان از چیز دادن و
شده‌اند از رحمت الهی بآنچه گفتند نیشابوری در تفسیر آورده که این واقع شد در عهدها

ازاعجاز قرآنی آنست که متعلقی بود از یهود که او را سعد الدوله میگفتند و او نسخه ترین مردمان
[illegible]
آن زمان بود چون این آیه را شنید القادر بغداد واقع شد و زود آمد در مدرسه مستنصریه
مصحفی دید که بسیار خوب نوشته بودند در زمان پیشین و کسی قادر نبود در آن
زمان که آنچنان بنویسد آن مصحف را حاضر کرد و گفت این آیه را بمن نمایید یعنی وقالت الیهود
ولعنوا پس چون باو بنمودند فی الحال از آنجا تراشید و محو کرد و هفته نگذشت که سلطان زمان
بر وی غضب کرد و فرستاد که غل بر دستهایش نهادند و نزد او بردند چون سلطان را چشم
بر وی افتاد امر کرد بکشتن او و او را بافتح وجهی بکشتند حق تعالی رد میفرماید بر یهود که بلکه
یدالله گشاده است یعنی عطای او دائمی و کرم او وافر است ید صفت است مر خدا را از صفات
ذات او چون سمع و بصر و وجه و ما بآن دان خبر ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن
دخل نمودن روا نباشد و در تتابع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر
نباید کرد بلکه معنی وی را موافق بحکم او باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر رعایت
خود میکند چه مباد که در اعطا ید واحد واقع می باشد اینجا که عطا یدین نسبت میدهد دلیلست
بر آنکه عطای او اکثر است از حد احصا و اگر مراد ید نعمت باشد وجه در تثنیه او نعمت دنیا
و آخرت باشد یا نعمت ظاهره و باطنه روزی میدهد چنانکه میخواهد بروفق حشمت و مقتضای
حکمت و زیاده میگرداند بسیاری را از یهود آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن
نافرمانی و کفر را یعنی ایشان طاغی و کافر اند و با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان است
باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانکه از تناول غذایی که صالح است مر
اصحا را اما مریض را مرض او روی بازدیاد می نهد بآن غذا و افکندیم در میان طوایف یهود
چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان
مطابق نباشد هر گاه که برافروختند آتشی برای حرب کردن با رسول ص فرونشانید آن آتش را
خدای تعالی بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت و میشتابند
در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای تعالی دوست نمیدارد تباه کاران را
ولو ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم

واگر



واگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد ص و پرهیز کردندی از معاصی تا از یهودیت و نصرانیت
هر آینه ما دور میگردانیدیم از ایشان گناهان ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان در
بهشتها با ناز و نعمت ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا
من فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وکثیر منهم ساء ما یعملون
واگر ایشان بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی
آنچه فرو فرستاده شد بدیشان از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست هر آینه بخوردندی روزی
از زبر سر خویش و از زیر پای خویش این کنایه از وسعت رزق است یعنی روزی بر ایشان
فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر بچیدندی و
و از زیر پای برچیدندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی از جهودی گروهی اند راست
رو راست کار یعنی آنها که بحضرت رسالت ص ایمان آورده اند و بسیاری از ایشان
بدست آنچه ایشان میکنند که آن اقامت بر کفر است و انکار به پیغمبر و قرآن یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ان الله لا یهدی القوم الکافرین عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر انصاری
روایت میکند که ایشان گفتند که حق تعالی امر فرمود پیغمبر خود را که امیر المؤمنین علیه السلام
بخلافت و امامت نصب کند و اخبار کند مردم را بولایت و امامت و آنحضرت را دغدغه
بخاطر مبارک خطور میکرد که مردم زبان طعن خواهند گشود که ملاحظه ابن عم خود میکند
و میخواهد که مناسب او پیش ایشان باشد حق تعالی این آیه فرستاد و این را بعینه
سید ابو محمد باسناد خود از ابن عمر در شواهد التنزیل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد
بن ابرهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از ابن عباس که این آیه در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام
نازل شد و از ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از
اجلای صحابه روایت کرده اند که ایشان فرمودند که حق تعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر ص
که امیر المؤمنین علی علیه السلام نصب فرماید بخلافت بعد از وی آنحضرت خوف کرد که این امر
شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او و غیر ایشان پس حق تعالی این آیه فرستاد با آنحضرت

یا

ولی نشود و بر قیام بجا نمی‌آورد و خوف از کسی نکنند حضرت حق تعالی فرمود که ای فرستاده بگوی بیان
بکافه خلایق تمام آنچه فرود می‌آید بتو از پروردگار تو از حکم امامت و ولایت علی علیه السلام
و اگر چنین نکردی و آنرا نرسانیدی پس تبلیغ نکردی رسالتهای او را و این را که کتمان بعضی شرایع
میکند آنرا که رسانیده چنانکه بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است و این مبالغه است در این امر
چه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان
و ازان باک مدار که کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای تعالی راه نماید
کافران از تسلط بر تو و نه نافرمان بردار از آن روایتست که آنحضرت را شبها حراست
و پاسبانی میکردند و چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون
کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاه داشت در کشف الغمه آورده که
بعد از نزول آیه زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلعم وقتی که باز گشته بود از حجة الوداع
نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه و غدیر خم هم گویند که واقع است میان مکه معظمه و مدینه طیبه
و فرمود تا آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوة جامع
در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول صلعم و روزی بغایت گرم بود چنانکه هر که ردای داشت
بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته می‌نشست چون مردم همه جمع شدند آنحضرت
با ایشان نماز گذارد و بعد از انصراف از نماز فرمود که الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ
بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل لمن هدی
و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اما بعد ای معشر مردمان نخواهد نبی را
از عمر نصف عمر آنکه پیش از وی بوده و حال آنکه عیسی پیغمبر صلعم در میان قوم خود چهل سال
لبث میکرد و من در بیستم سال از نبوت شرع و دین را قایم ساختم و کامل گردانیدم
و بلا شک از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم شد یعنی فردا در
قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که
محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد و شما در جواب چه خواهید گفت همه بیاری خواستند
و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی داد که تو رسول و عبد اوئی و آنچه حق

ادای



ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و بهر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی
و امر او را بر جای نشانیدی و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مرگ بر تو رسید حق تعالی ترا جزای
خیر دهاد و بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی بحق بجز معبودی
بسزا که بی شریک و بی همتاست و محمد رسول و بنده اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث
بعد از موت همه حق است و ایمان بهمه کتب او دارید همه گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود
که من هم گواهی میدهم که در این قول صادقید و باز مصدق گشته ندا نیید و آگاه باشید که چون من
پیشتر از شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما و شما با من آن خواهید
که وارد گردانم شما را بر حوض پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین
که من در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید با یکدیگر گفتند مانند التمسیم که ثقلین عبارت
از چیست یکی از صحابه چون از آن میان برخواسته گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
ثقلین چه چیزاست فرمود که دو چیز بزرگ قرآن کلام است که وسیلی است که یکطرف
آن بید قدرت خدای تعالیست و یکطرف دیگر بدست شما پس متمسک شوید بآن و چنگ
در زنید تا نلغزید و گمراه نگردید و گوهر دیگر آن عترت منند زنهار تکشید ایشان را [illegible] کمی و قصر
با ایشان سلوک نکنید که من درخواسته ام از دانای نهان و آشکارا که هر دو را وارد گرداند
شما را بر من بکنار حوض و آنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کنند ایشان قهر کنند امت
و فرو گذارند ایشان فرو گذارندگان من و دوستان ایشان دوست منند و دشمن
ایشان دشمن من و بسبب نوبت این دعا را اعاده فرموده گفت بدانید که هیچ امتی هلاک
نشد تا دینی با هوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر خود و تا بتعقل نیاورد کسی را که
در میان ایشان بعدل و راستی میکرد یعنی این امور سبب هلاکت امتست پس بر امون آن
نباید گشت و در چهارم دست امیر المؤمنین را گرفته بالا برد بآن منبری که امر فرموده بود
که ساخته بودند فرمود که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار
هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و در روایت دیگر آورده
هم در کشف الغمه که یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد و بعد از آن [illegible]

وزود آمده نماز ظهر را بجماعت گذارد و اصح این قول است که این خطبه و مواعظ پیش
از پیشین بوده به نیم ساعت انجا امر فرمود که خیمه در برابر خیمه آنحضرت زدند
تا امیر المؤمنین علی علیه السلام انجا بنشیند و مسلمانان گروه گروه و فوج فوج بروند و آنحضرت
را تهنیه و مبارکباد گویند گویند دوازده هزار کس انجا حاضر بودند در آن روز و بدو
سلام کنند و او را بامیر المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد از آن بعضی از ازواج
خود و دیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالاً لامر الرسول چنین کردند عمر رضی الله عنه
به خواسته اظهار سرور کامل نمود و گفت مبارکباد ترا ای علی بامداد کردی مولای من
و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت اذن یافته ابیاتی چند درین باب گفت از انجمله
یکی اینست فقال له قم یا علی فانّنی رضیتک من بعدی اماماً و هادیاً از قول پیغمبر صلعم میگوید که
آنحضرت فرمود که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من که امام و هادی
خلایق باشی این کلام نص جلیست از آنحضرت بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
بعد از وی بلا فصل و اقامت حجج باهره است بر کسی که درین امر نزاع دارد و منکر آن حجت
انکار خواهند یافت در روز دیگر که عذر فایده نکند قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء
حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم ولیزیدنّ کثیراً منهم ما انزل الیک
من ربک طغیاناً و کفراً فلا تأس علی القوم الکافرین بگو ای اهل کتاب نیستید شما
بر چیزی از دین و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دینست
از آن یا قیام نمایید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلعم
و تا زمانی که جاری دارید اوامر و نواهی او را که فرستاده میشود بر شما از پروردگار شما
یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا آنچه منزل شود بتو از پروردگار تو یعنی
باستماع قرآن می افزاید ایشان را بیدادی و ناگرویدگی پس اندوهناک مباش بر زیادتی کفر
و طغیان کرده کافران ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من آمن
بالله والیوم الآخر و عمل صالحاً فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون بدرستی آنانکه ایمان آوردند
و آنها که دین یهود گرفتند و صابیان و ترسایان هر کسی که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت





خالص بخدا و روز بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ ترس نبود بر ایشان از هجوم
عقاب و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل
وارسلنا الیهم رسلاً کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقاً کذبوا وفریقاً یقتلون
هر آینه فرا گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلعم و فرستادیم بسوی
ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام هر گاه که آمد بدیشان رسولی با آنچه نخواست و دوست
نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله علیه
و گروهی بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا ألا تکون فتنة فعموا وصمّوا
ثم تاب الله علیهم ثم عموا وصمّوا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون و می پنداشتند بنی اسرائیل
که نباشد بلایی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا پس کور شدند ایشان از دیدن راه
حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام پس عرض کرد خدای تعالی توبه را
بر ایشان ببعث عیسی یعنی بازگشت بر ایشان برحمت بعد از توبه ایشان پس دیگر باره کور و کر گشتند
بسیاری از ایشان بانکار محمد صلعم و خدای تعالی بیناست بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش
بدیشان خواهد رسید لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل
اعبدوا الله ربی وربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار
وما للظالمین من انصار بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند
بدرستی که خدای تعالی او مسیح پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را
که پروردگار منست و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس
پرستیدن خالق را باید نه مخلوق و عبادت رب را شاید نه مربوب را بدرستی که هر که شرک
آرد بخدای تعالی پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را و جای او دوزخ است
و نیست ستمکاران را که وضع عبادت را در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع
عذاب از ایشان لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد
وان لم ینتهوا عما یقولون لیمسّنّ الذین کفروا منهم عذاب الیم بدرستی که کافر
شدند آن ترسایان که از فرط نادانی گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه

از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان اله اند
و خدای تعالی یکی از این سه است و نیز گویند که زعم ایشان آنست که اب یک خداست و ابن
یکی و روح یکی و کل مجموع یکی و این معلوم البطلان است بالبدیه زیرا که سه چگونه یکی باشد
و یکی چون سه باشد پس لاجرم حق تعالی رد مینماید مقاله ایشان را و حال آنکه نیست در وجود
ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم
شرکت و اگر باز نایستند این قوم از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند هر آینه رسد آنانرا که
کافر شدند از ترسایان عذابی که الم او دایم بود أَفَلَا یَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَیَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِیمٌ آیا رجوع نمیکنند بخدای تعالی از تثلیث و آمرزش نمیخواهند او را باعتقاد توحید
استفهام بمعنی امر است یعنی باید که توبه و استغفار کنند و خدای تعالی آمرزگار است
تا بیامرزد و مهربانست بر مستغفران درین آیه تحریض است بر استغفار و ترغیب بر توبه مَا
الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کَانَا یَأْکُلَانِ الطَّعَامَ
انْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى یُؤْفَکُونَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان
او را خدای میگویند مگر فرستاده از خدای تعالی بدرستی که گذشته اند پیش از وی
فرستادگان خدای تعالی و او را معجزات داده است چنانکه ایشانرا نیز عطا کرده پس اگر
مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر بی پدر
مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشته و آن غریب تر است پس آیات انبیا ایشانرا
از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد و مادر او یعنی مریم بسیار صدق
بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال الله و صدقت بکلمات ربها و کتبه بودند پسر
و مادر که طعام میخوردند و چون سایر آدمیان محتاج غذا بودند با وجود احتیاج صفت
ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را
پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه برمیگردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن حق
قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ
بگو ترسایانرا آیا می پرستید دون خدای تعالی آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما

ضرر زیان



زیان و نه سود یعنی عیسی ع تصرف آن نداشت که مثل خدای رساند زیانی از بلا و عنا
یا عطا کند سودی از صحت و غنا و خدای تعالی که معبود بحق است او است شنوای اقوال
باطله شما و دانا باعتقادات فاسده شما قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا
أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا کَثِیرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ بگو ای اهل کتاب
از یهود و نصاری غلو میکنید در دین خود غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهودیت
در مذهب عیسی ع و افراط نصاری در مدح او و پیروی مکنید اهوای قومی را از اسلاف
خود که بجهل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل بعث حضرت پیغمبر ص و بعناد گمراه ساختند
بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود از طریق راست بعد از بعث آنحضرت
لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا وَکَانُوا کفروا
یَعْتَدُونَ کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ
لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان بر زبان داود ع
که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم و اجعلهم آیة اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء و مثل المنطقة
علی الحقوین حق تعالی ایشانرا مسخ کرده بوزینگان و بر زبان عیسی ع نیز گفت که اللهم العنهم
کما لعنت اصحاب السبت ایشان خوکان کرده شدند و ایشان بیزار کسی بودند که زنان و طفلان
در میان ایشان نبودند این لعن مر ایشانرا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند
که از حد در میگذشتند کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ
بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را از عمل زشت که میکردند بخدای بد چیزیست
آنکه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیم است تارکانرا اگر نهی منکر نفرمایند باز تری بینند
تَرَى کَثِیرًا مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ
عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد
مسلمانان دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و
مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریض کرد هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان
نفسهای ایشان و آن چه چیزاست آنکه خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان و ایشان جاویدان باشند

ودرعذاب  وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ فَاسِقُونَ  واگر باشند یهود گرایان آرند بخدای و پیغمبر او و آنچه فرستاده شده است
بدان پیغمبر یعنی توریة هراینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریة
آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد ص
ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود یا منافقان از روی
دشمنی خارجانند از دایره ایمان  لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ
بیان بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ  هراینه می یابی تو سخت ترین مردمان هراینه
روی دشمنی را کسانی را که گرویده اند جهودان را و آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین
دشمنی مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند
و می یابی نزدیکترین مردمان از روی دوستی با مؤمنان آنان را که میگویند که ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرمتر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهاری نمی جویند آن قربت
و مودت بسبب آنست که بعضی از ایشان دانایان را که گویند و عابدان صومعه
نشین و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق ارباب تفسیر آورده اند که مراد از اینها
گروه و مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بند چه از نصاری جمعی که در
قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد میکوشیدند کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه
که آذین از جعفر بن ابی طالب عم استماع کردند دلهای ایشان بمسلمانان مایل شده و نجاشی
به پنهانی ایشان آورده و بعضی برانند که جعفر چون از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد
تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت رسالت پناهی صلعم فرستاد و چون ایشان بآستانه
محمدی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده
بازگشتند گفتند که قرآن چه شباهت تمام دارد بآنچه بر عیسی عم نازل شده و مقصود از قایلان
الجزو السابع انا نصاری ایشانند  وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ  و چون می شنوند این علما و عباد

ازجعفر



بجعفر [illegible] رسید [illegible] رضی الله عنه و آله [illegible] بر رسول می بینی
چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان می ریزد اشک را از آنچه شناختند از سخن راست
میگویند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر پس بنویس ما را از گواهان که
ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و به نبوت محمد صلعم یا ما را از امت محمد که ایشان
گواهان انبیا اند روز قیامت و در قراءت که یهود رفقای جعفر را سرزنش کردند که چرا زود
ایمان آوردید بمحمد تا ماست که ما را دعوت میکند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیدی حق تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند که  وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ  و چیست ما را که ایمان
نیاریم بخدای و آنچه بما آمد از حق تعالی یعنی کتاب و پیغمبر ص و حال آنست که طمع میداریم
آنکه در آرد پروردگار ما را به بهشت با گروه صالحان که امت حضرت رسالتند صلی الله علیه و آله و سلم
فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ
پس جزا داد خدای تعالی ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد بوستانها که میرود از
زیر درختان یا منازل آن جویهای جاوید آن باشند در آن و اینست پاداش نیکوکاران
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ  و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند
آیتهای ما را آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت ص
برای اصحاب وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز سخنها بازمی نمود از اهل البیت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه و ده تن از اصحاب مثل سلمان و مقداد و ابوذر و ابن مسعود و امثال
ایشان در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیه العمر روز بصیام و شب
بقیام بگذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا
کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت ص
رسید با ایشان گفت من مأمور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و خواب کنید که من بر می خیزم و خواب
نیز میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی

[illegible] در تفسیر خود آورده [illegible]
کراین آیه در شان امیرالمؤمنین علی و بلال و عثمان بن مظعون سمت نزول یافت و چنان بود که امیر
المؤمنین علیه السلام یاد فرمود که شب خواب نکند هرگز مگر آنچه خدای تعالی خواهد و آنحضرت
مقید می شد رسول الله ساخت و بلال سوگند خورد که هرگز در روز افطار نکند یعنی صایم الدهر باشد
و ابن مظعون سوگند یاد کرد که هرگز زن نخواهد اما در کنز العرفان دو تن از صحابه ذکر کرده و امیر
المؤمنین را صلوات الله علیه ذکر نکرده و اصح این قول است زیرا که عجب که از آن حضرت
چیزی بوقوع آید که از آن کفاره باید داد اگر چه آن ش را الله ولیت کرده اند از آن حضرت
والله اعلم و دیگر ذکر کرده در تفسیر بعد از این که حضرت رسالت مردمان را جمع کرد و خطبه
خواند و فرمود که چه حالت این جماعت را که حرام کرده اند بر خود زنان و بوی خوش و خواب
و شهوات دنیا را امن شما را نمی فرمایم که قسیس و رهبان باشید چه در دین من ترک زنان
و گوشت روا نیست و اتخاذ صوامع نیز از این قبیل و سیاحت امت من صوم است و رهبانیت
ایشان جهاد خدا را پرستید و ترک بوی میارید و حج و عمره بجای آرید و نماز بگذارید و زکوة
بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و آنچه بآن مامور شده اید مستقیم باشید چه آنها که پیش از شما
بودند بسبب تشدید که بر خود کار را تنگ می گرفتند حق تعالی نیز بر ایشان تنگ می گرفت
پس آن جماعت که صومعها اختیار میکنند و رهبانیت پیشه میکنند در دیارات از بقایای
ایشانند چه رهبانیت در اسلام نیست پس این آیه فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا
طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین ای گروه مؤمنان حرام
مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال گردانید و تجاوز مکنید
از حدود الهی که آنچه حلال ساخت شما بر خود حرام می سازید مر دوستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد آنها را که از حد در گذرانند و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی
انتم به مؤمنون و بخورید آنچه خدای تعالی روزی داده است شما را در حالتی که حلال
و پاک باشد و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای که شما بدو گرویده اید بعد از
نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندها که خورده ایم آیه آمد که لا یؤاخذکم الله باللغو



فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط
ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة
ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون
مواخذت نمیکند خدای تعالی شما را بلغو در سوگندان شما و لغو آنست که بی قصد بر زبان
شما گذرد و لیکن مواخذت میکند شما را بانکه بربندید سوگندها را و یمین معقود آنست
که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند پس کفاره شکستن او کفاره جامع است
میان تخییر و ترتیب اما اول و ترتیب بعد از عجز از اول و اول طعام دادن ده مسکین است
هر یکی را مدی و مراد از مسکین کسی است که او را از زکوة واجب توان داد از میانه آنچه طعام
میکنند اهل خود را اوسط در نوع مراد است نه در قدر یا کفاره پوشش ده درویش است
در قول اصح یک جامه کافیست یا کفاره آزاد کردن بنده مؤمن است پس هر که نیابد از این
کفارات ثلث پس کفاره او روزه داشتن سه روز است پی در پی این که مذکور شد
کفارت سوگندان شماست چون سوگند خورید و بشکنید و نگاه دارید سوگند خود را
از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید همچنین که کفارت یمین را بیان کرد بیان میکند
و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را شاید که شما شکر کنید نعمت
نعمت این تبیین و تعلیم را یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون مفسران برانند که در باب خمر خدای تعالی
چهار آیت نازل گردانیده اول و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا
دیگر قل فیهما اثم کبیر دیگر یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و دیگر این آیه
اما در کنز العرفان آورده که در مذهب امامیه خمر دایم حرام بوده و مباح نبوده در هیچ
شریعتی هرگز و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر قطره از آن در چاهی افتد
و بجای او مناره بسازند من بر آن بانگ نماز نگویم و اگر قطره در دریایی واقع شود و آن دریا
بخشک افتد و در آن گیاهی بروید من گوسفند آنجا نچرانم یعنی مبادا که آن گیاه بخورد و مرا از آن
گوشت باید خورد و پس این آیه آمد که ای گروه مؤمنان جز این نیست که خمر و همه مسکرات

ورس داخلند و قمار داخل عام است

در بیان داخلند و تعالی این حرام است شطرنج و نرد و شطرنج و لعب بعضه غیر آن و بتانی که نصب
کرده اند برای عبادت و حرام است نزنکسب بجل آن و نیزهای اقداح پلید است از عمل
شیطانست و تزیین او پس اجتناب کنید ازین پلیدی تا باشد که رستگار شوید یعنی
اجتناب اِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ
عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ جز این نیست که میخواهد شیطان که افکند
در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و باختن قمار و بازدارد شما را از یاد کردن
خدای و از گذاردن نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است
یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در کنز العرفان آورده
که درین آیه نوع لیست بر حرمت خمر و میسر و دلیل آورده اول خمر را با قمار قرین ساخت
و قمار حرام است پس قرین او نیز حرام باشد دویم او را با بت پرستی در یک سلک
کشیده و آن نیز همه حرام است پس این نیز حرام بود سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه
پلید است حرام است چهارم فرمود که این از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان بود حرام
بود پنجم امر کرد که از آن برکناره شوید و هرچه دوری بودن از او فرض است حرام است
ششم آنکه رستگاری را با اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هر رستگاری که اجتناب
از او لازم بود حرام است هفتم فرمود که سبب خصومت و دشمنی است و هرچه میان
مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم بازدارنده است از یاد خدای تعالی
و هرچه بنده را از یاد حق بازدارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بلاشک حرام
بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام است
روایت میکند جابر از پیغمبر صلعم که فرمود لعنت کرده شد خمر و آشامنده و فشارنده و
فروشنده و خورنده قیمت آن از اعرابی برخواست و گفت یا رسول الله من تجارتی بآن میکردم
و از فایده آن مال پیدا شد اگر آن وسیله طاعت سازم هیچ فایده و نفعی باشد مرا
آنحضرت فرمود که اگر تو تمام آن را نفقه کنی بنفقه او در جهاد صرف کنی که نزد خدای تعالی
بقدر بال پشه اعتبار ندارد حق تعالی قبول نمیفرماید مگر پاک و طیب را پس آیه قُل لَّا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ

والطیب



والطیب نازل شد در بعضی احادیث آمده که شارب خمر [illegible]
که شارب خمر مثل پرستنده بت است وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن
تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر
و فرمان برداری کنید رسول را آنچه امر و نهی کند و حذر کنید از مخالفت خدا و رسول پس اگر اعراض
کنید از امر و نهی پس بدانید که بر رسول ماست رسانیدنی روشن پس چون حکم را بشما رسانید
تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب
گفتند که یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر اند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون
باشد اما اصح آنست که در شان عثمان بن مظعون و جماعت که از پیش گذشت این آیه نازل شد که
لَیْسَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوا وَّآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
ثُمَّ اتَّقَوا وَّآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّأَحْسَنُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ نیست بر آنانکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند گناهی در تناول مباحات با اجتناب از محرمات و بر قول
اول یعنی اثمی نیست که پیش از اطلاع حرمت خمر ارتکاب بآن نموده اند چون پرهیز کنند
از شرک و ثبات ورزند بر ایمان و بکنند کارهای پسندیده پس پرهیز فرمایند از محرمات
و ایمان آرند بتحریم آن پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای نیکو یا احسان ورزند
و تکرار اتقا یا باعتبار اوقات ثلثه باشد از ماضی و حال و استقبال یا باعتبار احوال ثلث
اول باعتبار حال او باشد با نفس دویم باعتبار حال او با مردم سیم باعتبار حال او با حق تعالی
یا باعتبار مراتب ثلث باشد از مبدا و وسط و منتهی و در آخر بدل ایمان با احسان اشارتست
بقول پیغمبر صلعم در تفسیر احسان که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه
یراک و خدای تعالی دوست میدارد محسنان و نیکوکاران را در کنز العرفان آورده که
روایت کرده قدامه بن مظعون شراب خورد در زمان عمر علیه اللعنه والعذاب و او خواست
که اجرای حد کند بر قدامه گفت که بر من حد واجب نیست و این آیه را برو خواند عمر دست
از او بداشت این خبر بامیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه رسید فرمود که قدامه از اهل
این آیه نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیه حرام را حلال نمیدانند پس او را باز گردان

[illegible] و اگر توبه نکرد و او در حقیقت از
ملت اسلام خارج است این خبر بعداد رسید آمد و اظهار توبه کرد آورده اند که در عام
حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند
و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم شدند حق تعالی آیه فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ
بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای تعالی
با شما معامله آزمایندگان میکند بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که میرسد
بدان دستهای شما چون صغار صید و نیزهای شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست که تا
تمیز کرده اند خدای یا بدانند دوستان او آنکس که از وی می ترسد در غیب یعنی در حالتی
که مستور است از مردم یا در حالتی که غایب است از رؤیت پس هر که از حد درگذرد و شکار
کند بعد از ابتلا پس مر او راست عذاب دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ
هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ
عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ای کسانی که ایمان آورده اید
مکشید شکار را آنچه ماکول اللحم است مطلق حرام است و غیر ماکول اللحم گویند شیر و دد
و خرگوش و سوسمار و یربوع و خارپشت نیز حرام است صید کردن آن و حال آنکه شما
محرم باشید بحج یا عمره واجب یا نفل و هر که بکشد صیدی را از شما بعمد و خطا و نسیان نیز
و قتل بعمد در آیت بسبب نزول او است در باب کسی که در احرام مرتکب صید عمد شد
چنانچه آورده اند که ابوالیسر در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا
اشارت باوست پس بر او واجب جزای مانند آنچه بکشته است از چهارپایان مثلا اشتر
مرغ مثل اشتر است و خر وحشی مثل او گاو است و آهو مانند گوسفند است و آنچه میان
ایشان مماثلت نیست پس اگر معین است جزای او واجب آن معین و الا پس قیمت است
بر وجهی که در کتب فقه مبین است حکم کنند بدان جزا دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت



شما و منقولست که صادقین علیهما السلام ذو عدل خوانده اند و فرموده که مراد بذی عدل رسول الله
و بعد از آنحضرت نایب مناب او که امام است و مؤید این خواهد آمد یعنی ایشان حکم کنند
که حاصل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود در حالتی که آن جزا قربانی باشد رسانند
بکعبه اگر در احرام عمره بوده ذبح کنند در حرم بفنای کعبه در حزوره و ای تصدق کنند و اگر در
احرام حج بوده بمنی ذبح نماید و ای بصدقه بدهد یا بروست کفاره آن طعام دادن درویشان
یا برابر طعام که میرسد بهر روزه داشتن یعنی هر گاه مثلا شتر مرغی را در احرام کشته بروست
شتری چنانچه گذشت پس اگر عاجز است تقویم کند شتر را و ثمن او را گندم بخرد و شصت
مسکین را اطعام کند هر مسکینی را نصف صاع پس اگر از اطعام عاجز است روزه بدارد
از بهر مسکینی یکروز و اگر گورخر کشته باشد بروست ماده گاوی پس اگر عاجز است ثمن او را گندم
خریده سی مسکین را اطعام کند و اگر از آن عاجز است از بهر مسکینی یکروز روزه بدارد و اگر
آهو کشته پس بروست گوسفندی و اگر از آن عاجز است ثمن آن را گندم ستاده ده مسکین را
طعام کند و اگر عاجز است یکروز روزه دارد از بهر مسکینی درگذشت و عفو کرد خدای تعالی
از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و هر که باز
گردد بمثل این عمل پس خدای تعالی انتقام کشد از او و خدای تعالی غالبست در حکم خود
خداوند انتقام است بر کسی که احتراز نکند از معصیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا
لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
حلال کرده شده مر شما را شکار دریا مراد از حیوان بحری آنست که ممکن نباشد زیست
او مگر در آب و در و تخم کند و زاید و اکل از و حلال است ماهی است که او را فلس باشد
لا غیر و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی از ماهی آنچه نمک زده باشند و قدید کرده برای
تمتع و انتفاع شما و برای کاروان شما که تردد میکنند از ماهی تری و تازه و مملوح قدید و حرام
کرده شده بر شما شکار بیابان مادام که باشید شما احرام یافتگان و آنچه محل نیز صید کرده
و بر محرم حرام است از روی خوردن و کشتن و اشارت کردن و دلالت و بستن
و فروختن و خریدن و مالک آن شدن و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده

خواهید شد از جهت پرستش حلال و حرام و بکتاب کشف الغمه و منهاج الکرامه و دیگر کتب این
مضمون را آورده اند که بعد از وفات امام رضا علیه السلام مأمون خواست که دختر دیگر
خود را ام الفضل با امام محمد جواد عقد بندد عباسیان مانع بودند که او کوچک است و در
سن هفت و هشت است و وفور علم و کمال ندارد مصلحت نیست مأمون گفت چنین نیست
ایشان اهل بیتی اند که میان کوچک و بزرگ ایشان فرقی نیست در دانش و فضل و کمال و اگر
باور ندارید امتحان کنید مال بسیار جهت قاضی یحیی ابن اکثم که عالم و قاضی وقت بود فرستادند
و او را حاضر کردند که از امام مسئله پرسد که او عاجز شود و چون مجلس منعقد شد قاضی با امام گفت
اذن میدهی که از تو چیزی پرسم آنحضرت فرمود که سوال کن از هر چه خواهی یحیی گفت چه میگویی
در باب محرم که بکشد صیدی را آنحضرت فرمود که او را در حل کشت یا در حرم عالم بود یا جاهل
او را عمدا کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر در عمل رفتن بود یا بازگشتن این صید
از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود یا کبار صید محرم مصر بود یا پشیمان قتل این
صید در شب بود یا در روز محرم بعمره بود یا بحج قاضی متحیر شد و طلب منقطع نمود و عجز او بر همه
گشت نزد اهل مجلس آنگاه مأمون روی بدیشان آورد و گفت دانستید صدق سخن مرا بعد
از آنکه مردم رفتند و خواص ماندند مأمون التماس کرد که جواب آن تفصیل بیان فرماید امام علیه السلام
فرمود که هرگاه بکشد محرم صیدی را در حل که از کبار ذوات الطیر بود بر او گوسفند لازم شد
و اگر کشته او در حرم باشد جزای آن مضاعف سازد اگر جوجه او را در حل بکشد بره
بر او لازم آید که باز گرفته باشند از شیر و اگر او را در حرم کشته باشد پس بر اوست بره
و قیمت جوجه و اگر از وحش بوده باشد از حماران بر اوست بقره و اگر شتر مرغ باشد
بر اوست شتری و اگر آهو باشد بر اوست گوسفندی چنانچه سمت ذکر یافت و اگر چیزی از اینها را
در حرم کشته باشد پس بر اوست جزای مضاعف که هدی باشد رسانند بکعبه اگر احرام از برای
حج بوده قربان کند او را بمنی و اگر از برای عمره بوده قربان کند بفنای کعبه و این نیز مذکور
شد و جزای صید بر عالم و جاهل یکسانست و در عمد هر او را گناهست و گناه رفع میشود
بر سبیل خطا از و گناه زهر بر اوست و کفاره عبد بر سید او و بر صغیر کفاره نیست و بر کبیر

وجبت



واجبست و از نادم و پشیمان عذاب آخرت ساقط میشود و واجب میکرد و بر مصر عقاب
آخرت و حالات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تقریر زبان
و تحریر بیان گنجد جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرامَ وَالْهَدْیَ وَ
الْقَلائِدَ ذلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ
گردانید خدای تعالی کعبه را بیت حرام و خانه محترم سبب قوام امور مردمان در دین
بواسطه آنکه قیام بحج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل از دست
ضعفا در آسایش اند بسبب ایمنی و اغنیا بسبب تحصیل فایده در راحت اند و بعضی گفته اند
معنی این را که حیات مردمان بکعبه است که اگر یکسال همه ترک حج کنند همه هلاک شوند
و این مضمون را علی بن ابراهیم رحمه الله از اهل البیت علیهم السلام نقل فرموده که ایشان فرموده اند
که ما دام که کعبه موجود است و مردم بحج میروند هلاک بر ایشان دست نمی یابد و هر گاه که معدوم
شود نعوذ بالله و مردم بحج قیام ننمایند البته هلاک شوند و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه
قوام مهمات مردم و آن چهار ماه است ذو القعده و ذی الحجه و محرم که اینها را سرد گویند
و رجب که او را فرد گویند که در این ماهها ایمن اند از قتل و نهب و غارت و باصلاح احوال
خود می پردازند و کار حج در و نیز میسازند و گردانید قربانی و ذوات القلائد را سبب
قیام کار ها که با اینها از تعرض در دو حرام مامون و مصون اند و حاکمین و حجاج متمتع و محفوظ اند
گفته شد برای آنست تا بدانند که بتحقیق خدای تعالی آنچه در آسمانهاست و آنچه در
زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض کلیات و جزئیات آن از آنست که وضع این
احکام فرموده بجهت دفع مفاسد و جلب منافع و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزی داناست
پس آنچه مقرر میکند از حلال و از حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص
و مبالغه بعد از اطلاق و این از احسن انتقالاتست در کلام اِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدیدُ الْعِقابِ
وَأَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب
محارم او میکند و بدرستی که خدای آمرزگار است و مهربان بر کسی که از محرمات بپرهیزد
ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ وَاللهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَکْتُمُونَ نیست بر رسول که رسانیدن

احکام بحلال و حرام بیان نمودیم عذری نماند و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه
پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ
أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگوای محمد مساوی نیست
پلید و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشیاء از اموال و اعمال و
غیر آن و اگر چه بشگفت آرد ترا ای سامع بسیاری خبیث که آن حرام است هر چند که بسیار باشد
که آنرا برکت نیست و حلال هر چند اندک باشد با برکت است زیرا که کثرت حرام در تحقیق
قلت است و لذت او در آخرت ذلت و نقد او زیف است و صرف عمر در طلب او حیف
پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات ای خداوندان عقلهای صافی شاید که
شما رستگار شوید آورده اند که بعضی سوالها از حضرت رسالت صلعم میکردند که مصلحت
ایشان در آن نبود و سبب غضب آنحضرت می شد گویند که مردی از بنی سهم برخواست
که او را عبدالله بن حذافه میگفتند و طعنی در نسب وی بود و گفت یا رسول الله پدر من کیست
فرمود که حذافه بن قیس و دیگری برخواست که یا رسول الله پدر من کجاست آنحضرت
فرمود که در آتش و ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلعم
سوالها میکردند یکی می پرسید که اشتر من کجاست و از این مقوله می پرسیدند حق تعالی آیه فرستاد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ
تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ای آنکسانی که گرویده اید مپرسید از چیزهایی که اگر
ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و اگر بپرسید از چیزهایی که اگر بپرسند از آنها
در وقتی که فرود آید قرآن آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی از آن یعنی مپرسید از
چیزهایی که خدای تعالی درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرده بندگان را آورده اند که چون فرضیت
حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شد حضرت رسالت صلعم از وی اعراض
فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب
شدی و شما را توانایی آن نبودی فاترکونی ما ترکتکم این آیه نازل شد که خدای تعالی درگذرانید
و بدین سوال شما را مواخذه نفرمود و خدای تعالی آمرزنده است که عفو میکند بردبار است



که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ
بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و قوم که طلب
مایده کردند پس گشتند از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت
شد بدیشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقبول دعوت و فعل فضولی اشتغال
ننماید آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعه بن خندف که مالک مکه شد هفت قبیله بزرگ را از قبایل
عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل عم منحرف
ساخت و بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرد و تعیین بحیره و سوائب از
پیش او بود و اصح روایات در این باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن
آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی
بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور ساختندی و او را بحیره میگفتند و
اگر شخصی را بیماری بودی یا سفری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی
یافتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه
گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هفتم او را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی
میگفتندی که آن ماست و در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی میگفتند که از آن خدایان
ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نمی کشتند و میگفتند که وصلت
اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر در حکم او گرفته او را وصیله خواندندی
و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر
سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو
بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلعم اهل این قبایل بر این آیین بودند و اعتقاد ایشان
آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق تعالی رد سخن ایشان کرد و این آیه آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ
مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ تعیین نکرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ
چیز از ناقه که گوشش شکافته و نه ناقه بجا فرو گذاشته و نه شاتی که با برادر پیوسته بوده و نه

حمایت میکنند باهم خود و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع و انصار او میکنند
و می بندند بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند و بیشتر کافران نمیدانند
حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ و چون گویند مر ایشانرا که ای سرگشتگان
بیایید بانچه خدای تعالی فرستاده است از حکم حلال و حرام و بیایید برسول که بیان کننده آن
حکم است گویند بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن آیا تقلید میکنند و اگرچه
باشند پدران ایشان که نمیدانند چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل
و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمایی باید کرد که عالم حقانی باشد
تا کار کسی بتحقیق انجامد و تحقیق در فروع روا است اما در اصول مستدل باید بود نه مقلد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ای گروه گروندگان بر شما باد بمحافظت نفسهای شما و
التزام اصلاح آن زیانی نرساند شما را گمراهی آنکس که گمراه شد چون شما راه یافته باشید
و از جمله راه یافتن آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود و بگوید که ضلال دیگری مرا زیان
ندارد و اگر توانایی ندارد مؤمن را چه ضرر از گمراه و ضرر گمراهی بگمراه عاید خواهد شد
این آیه وقتی نزول آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان
می نمودند حق تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که بر ایمان ثابت باشید که گمراهی کافران
مؤمنان مهتدی را ضرر نیست بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر خواهد داد
شما را بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری بودند
بتجارت شام عازم شدند و صحابی بدیل نام که مولی عمرو عاص با اخلاص بود با ایشان
همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه
بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و
عدی را وصیت کرد که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را گشوده

توق



توقف در آوردند و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آن
بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم ورثه وی کردند و ورثه در میان رخوت
آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند چون اناء مذکور در آن میان
یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت
رسالت صلعم آوردند این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُم
مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْآثِمِينَ ای گروه گروندگان بر شماست
گواهی وصیت در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامت مرگ پس باید که گواه شوند
بهنگام وصیت دو تن خداوند عدل و انصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر
از غیر شما یعنی از اهل ذمت شهادت ذمی معتبر است در وصیت بحال یا عدم عدول اهل
اسلام وقتی که اینها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید در زمین و حکم سفر بغلبیت
چه سفر شرط نیست بر قول اصح پس برسد بشما حادثه رسیدنی یعنی نزدیک شود که محصل
آن نزد در سفر چون بمرگ مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه کنید از مسلمانان
یا از غیر ایشان و چون در سفر گواه ضرورت باشد باز دارید آن دو تن را که از غیر شما اند
از پس نماز دیگر که هنگام شریف و وقت اجتماع مردم است پس سوگند خورند بخدای تعالی
اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که ما بدل نمیکنیم بسوگند بهای
اندک را اگر آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال پست سوگند بدروغ نمیخوریم و اگرچه بود له
خویش باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم چون مثل خویش ناتم می باشد و مداهنه میان
ایشان را کمل و نمی پوشیم گواهی خدای را یعنی گواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده
و بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را هر آینه از بزهکاران باشیم پس حضرت صلعم
تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند
را براستی خورده ایم بگذاشتند و تا دست از ایشان برداشتند بعد از آن آن اناء گم شده را

ودر رخت ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از اصحاب درگذشت
وایشان میگفتند ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه بینه نبود اقرار نکردیم وانکار
پیش آوردیم دیگر باره بمجلس حضرت حاضر شدند آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا
إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا
أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه
این دو گواه کسب گناه کرده اند یعنی بسبب خیانت پس دو گواه دیگر بایستند بجای آن دو
قایم که این دو گواه احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند و شناسا
بحقیقت احوال ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند خورند بخدای بمضمون آنکه گواهی ما سزاوار
تر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند و ما ستم نمیکنیم و از حد
در نمیگذریم درین گواهی بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم باشیم از ستمکاران که باطل را در
موضع حق وضع کرده باشیم پس حضرت رسالت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه
برخواستند و سوگند خوردند بخدا بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت
کرده اند و بعضی گویند که سبب رد یمین بر ورثه آنست که ذمیان که وصی بودند ادعای شری
کردند از بدیل و ورثه منکر شری شدند پس رد یمین متوجه شد بر نفی علم بشری و اولیا
بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند روایتست که تمیم داری چون مسلمان شد
گفت صدق الله وصدق رسول الله انا را برداشته بودیم پس بازگشت می نمود و استغفار
میکرد و این آیه آمد ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ
بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ این حکم که کردیم از رد یمین
بشاهدین دیگر است نزدیکتر است بآنکه آیند گواهان بگواهی بر وجهی که حقست یا بترسند دیگر است بآنکه بر سند
از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از آن سوگند که ایشان خورده اند و مدعی سوگند
خورد و این قوم بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند و بترسید از خوردن سوگند
دروغ و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت و خدای تعالی راه ننماید یعنی در خذلان گذارد
فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا

لا علم



لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ یاد کنید روزی که خدای تعالی جمع کند پیغمبران پس
گوید مر ایشانرا که چه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی
که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سؤال از برای توبیخ منکرانست یا بجهة ادای شهادت بر
مؤمنان گویند پیغمبران که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بچیزی
الا آنکه تو از ما به میدانی بدرستی که تو دانندۀ نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر
کردند بزبان و چه در دل پنهان داشتند چه چیز ما را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند
إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ
تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ
الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ یاد کن که چون گفت خدای تعالی پسر مریم را
یاد کن نعمت مرا که افاضه کردیم بر تو و بر مادر تو و یاد دار که چون تقویت کردیم ترا بجبرئیل
بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند که روح القدس انجیل است سخن میگویی
با مردم در گهواره و آن معجزه تو بود و سخن گویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت
و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست باین آیه استدلال میکنند نزول عیسی را
چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد
و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتابت
و خط و فهم و چیزها در معانی و حقایق توریه و انجیل و آنگاه که می سازی از گل مثل هیات مرغی
بدستور من پس میدمی در آن صورت از گل ساخته پس می شود مرغی بفرمان من و از
علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او روشن میکنی و پاک و بی عیب میسازی
ابرص را بفرمان من و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان را زنده میکنی بامر من
و یاد کن که چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان از تو که قصد قتل تو داشتند
وقتی که آمدی بودی میان ایشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس گفتند آنها که کافر شدند

ان هذا

از بنی اسرائیل پیشانی ابرو اعیا دستاید معجزات که عیسی عم می نماید مگر جادوی روشن
یعنی بهیچکس عمل نمانده که این سحراست وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّینَ اَنْ اٰمِنُوْا بِیْ
وَبِرَسُوْلِی قَالُوْا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را
برزبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و بفرستاده من عیسی عم گفتند که ایمان آورده ایم و تو گواه
باش تا بکه ما گردن نهاده گانیم فرمان ترا اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ یَا عِیْسَی بْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیْعُ
رَبُّکَ اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ
یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی عم بوده ندای عیسی پسر مریم هیچ فرمان تو می برد
یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی آنرا که فرو فرستد بر ما خوانی از
آسمان مایده خوانی را میگویند که بر وطعام باشد ایشان از عیسی خوان طعام طلبیدند
گفت عیسی که بترسید از خدای تعالی و مثل این سوالها مکنید اگر هستید شما باور دارنده کان
مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوْا نُرِیْدُ اَنْ نَأْکُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُنَا
وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَکُوْنَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِیْنَ گفتند از روی تمهید و معذرت
که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن میخواهیم که بخوریم از ان مایده طعامی و آرام
گیرد دلهای ما بتمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی حث بدل ما باستدلال جمع شود و بدانیم
که تو راست گفتی با ما و آنکه هرچه از خدای تعالی در خواهید بشما ارزانی دارد و باشیم
از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس منقولست که چون حواریان طلب مایده
کردند عیسی عم فرمود که سی روز روزه بدارید انگاه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید
حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی برای هر که این کار میکردیم ما را طعام
میداد پس از خدای در خواه تا ما را طعام دهد سلمان نقل کرد که چون حواریان سوال مایده
کردند عیسی عم پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی میفرماید قَالَ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ
اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَکُوْنُ لَنَا عِیْدًا لِاَوَّلِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰیَةً حزب
مِنْکَ وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِیْنَ گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم کلمه ایست
آورده اند که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه کرده شده است و گویند که هر که گوید

اللهم



اللهم خدایرا بهمه نام خوانده و لهذا عیسی عم وقتی که طلب مایده کرد حق تعالی را بدین
کلمه خواند پس گفت ای پروردگار ما فرو فرست برای ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان
مارا عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما
از ان خوان بهره یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو و صحت رسالت
من و روزی کن ما را از ان خوان یا توفیق شکر آن و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللّٰهُ اِنِّیْ مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَاِنِّیْ اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِیْنَ
گفت خدای تعالی که ای عیسی بگو با سایلان که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما یعنی
اجابت سوال شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما پس من عذاب کنم او را
عذاب کردنی چنانچه آن عذاب نکنم یکی را از عالمیان پس خدای تعالی دو ابر فرستاد
و سفره سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان
افتاد عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود این خوان از رحمت
گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله
خیر الرازقین و دستمال از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و بر ان ماهی بریان
که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک
دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بران خوان نهاده بر یکی
زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر دیگری پنیر و بر دیگری قدید شمعون بر خواست
که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی عم فرمود که از هیچ کدام نیست
طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد فرموده پس بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوید
تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بما نمایی موجب ازدیاد یقین شود
عیسی عم آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای تعالی فی الحال ماهی زنده شد
عیسی فرمود که بحال اول شو پس همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان
شدند از ان مایده بخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و مفلوجان را طلبیدند
و گفت که بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا هزار و سیصد کس از ان طعام خوردند

وهیچ چیز از آن خوان کم نبود و کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیمار نخورد
الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و دیگر در زمین نیامد و اغنیا و فقرا همه از آن
تناول می‌نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی می‌آمد و روزی نه هم چون ناقهٔ صالح پس
وحی رسید که ای عیسی مایده را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده
در مایده شک آوردند و آنرا بر جادویی حمل کردند هشتاد و سه تن و بقولی سیصد و
سی تن مسخ شدند و ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام فرموده که مسخ شدند بصورت خوک
و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ
قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
و یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید
خدای تعالی در روز قیامت مر عیسی را علیه برای توبیخ و تقریع نصاری آیا تو گفتی مردمانرا
که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدای بدون خدای تعالی گفت عیسی یا گوید که تنزیه میکنم ترا
از شریک تنزیه کردنی نسزد و نشاید مرا آنکه گویم آنچه مرا سزاوار نباشد اگر بوده‌ام
که گفته‌ام او را پس بدرستی که تو دانسته آنرا تو میدانی آنچه در ذات منست و من نمیدانم
آنچه تو پنهان داری بدرستی که تو دانای پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را مگر آنچه تو امر کردی
مرا بگفتن آن ایشانرا گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا که بپرستید خدا را که پروردگار
من و شماست پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق و بودم بر اقوال و افعال
ایشان گواه یا نگهبان مادام که بودم در میان ایشان پس آن هنگام که مرا گرفتی یعنی رفع
کردی بآسمان یا بمیرانیدی بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان
و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بدان و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ
فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اگر عذاب کنی ایشانرا پس بدرستی که ایشان بندگان





توانند و بنده را از مالک مطلقا اعتراض نرسد بر هر چه کند و اگر بیامرزی ایشانرا آنگاه از
کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب
و دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
گفت خدای تعالی و مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است
گاه که قیامت قایم شد خدای تعالی گفت که این روزیست که درین روز سود میرساند
راستگویانرا راستی که واقع شده باشد از ایشان در دنیا مر این صادقانراست
بهشتهای که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه
تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان خلود ندارد و خشنود گشت خدای تعالی
از ایشان بطاعت و خشنود گشتند ازو به نیل کرامت این دخول جنان یا حصول رضوان
رستگاری بزرگست لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است و او بهمه
چیزها تواناست بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس روایت
از ابی بن کعب که پیغمبر فرمود که هر که بخواند سورهٔ مایده را حق تعالی بوی کرامت کند
بعدد هر یهودی و نصرانی که نفس میزنند در دار دنیا ده حسنه و محو کنند ازو ده سیئه
و بالا برد ده درجه و نقل کرده از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام که هر که در روز پنجشنبه سوره
مایده بخواند پوشیده نشود ایمان او بظلم و هرگز شرک نگردد و در ایام تخلیف انشاء الله تعالی
سورة الانعام مکیة و هی مایة و خمس و ستون آیات
بسم الله الرحمن الرحیم
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ستایش مر خدا راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست
آن خداوندی که بقدرت بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و بیافرید زمین را بی اصلی
و مادهٔ بعضی از علما گویند که آسمان مانند دایره ایست و زمین مثل مرکز و حصول دایره

موجب چنین جزا است و بعکس نیست زیرا که ممکن است که محیط شود به جزء واحد
دوایر بلا نهایت و لهذا ذکر سما پیش از ارض است با آنکه ظاهر تنزیل دلالت بر آن میکند
که خلق زمین مقدم باشد بر خلق آسمان و جمع فرمود آسمان را نه زمین را و حال آنکه
مثل اوست در طبقات زیرا که طبقات سموات بالذات مختلف اند و به آثار و حرکات
متفاوت بخلاف زمین و مقصود از زین و صف ازام اهل شرک است چه تخصیص حجم فلک
بمقدار معین و تخصیص هر جزء از اجزا او بحیز معین و تخصیص فلک بحرکت و از آن زمین
بسکون با آنکه شریکند در طبیعت جسمیه و تخصیص هر حرکت بحد معین از سرعت و بطو
و بجهت معینه دلایل ظاهر است و براهین باهره بر وجود فاعل مختار که واحد است در ذات
و صفات و افعال و خدای که وصفش اینست که گذشت بید اکرد تاریکیها و روشنی را
رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق تعالی
فرمود که نور و ظلمت هردو مخلوق منند بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است
یا جنت و نار و جمع آورد ظلمت را بجهت کثرت اسبابش چه هیچ جنس از اجناس اجرام
نیست مگر که او را ظلی هست و ظل ظلمتست بخلاف نور که او جنس واحدست که نار است
پس با این همه دلایل و آیات آنکه کافر شدند با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا
عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا
وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ اوست آنکسی که بیافرید پدر شما را از گل
یا ابتدای خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت و حکم کرد مدتی
را که چون بسر آید مرگ برسد و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند
و بعد از گذشتگی آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد
از آنکه ثابت شد که بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست
وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و اوست خداوند
مطلق و معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدایی نیست میداند آنچه پنهان کنید
یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارا ای شماست یعنی بزبان می آرید و میداند آنچه میکنید



از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد و بلیغ تر ما ید که اسرار و خفایای شما را در
رتبه غیب میدانم و آثار و خواص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم
آنچه شما میکنید عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزیل در درکات
حیوانیت و دانستن این دانای سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده
از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد
وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و نمی آید بر کافران آیتی از
آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و
انقلاع شجر و غیر آن مگر هستند از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا
جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ پس بدرستی که دروغ داشتند قرآن را
آن هنگام که آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان خبرهای
آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان
یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید انام علیه الصلوة والسلام
و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ
مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ
مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا ندیدند و ندانستند
که ما بقوت قهاریت چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی
که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد که اغلب اعمار مردم همان باشد
و غیر از این نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکنند چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را
در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت آنچه شما را نداده ایم
چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بجنود و حشم و فرستاده بودیم باران را
بر ایشان پی در پی هنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته
میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بدان مترف بودند یا در
تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و باغهای خود می بردند و محصل کلام آنست که ایشان را ممکن

بود ندو در زمین و رفاهیت و جمعیت وسعت عیش میگذرانیدند پس ایشانرا بسبب هلاک کردیم
بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا ان قوت و نعمت و پدید آوردیم از پس هلاک ایشان
گروهی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید که در هلاک ورا فنا را آمد، که نضر بن حارث و نوفل
بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلعم آمده گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد
تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی
بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اوی این آیه آمد که
وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
واگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی پس به بینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان
از نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود هر اینه خواهند گفت آنها که کافر اند نیست این آورده
بجز جادویی روشن بهیچکس وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ
الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ وگفتند کافران چرا فرو نفرستادند بر محمد صلعم فرشته که با ما
سخن گوید که این پیغمبر است واگر فرو فرستیم فرشته هر اینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق
چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه به بینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک
ایشان لازم بود و پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون کافران
میگفتند که چرا فرشته رسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ
رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ واگر ما فرستادیم رسول فرشته را یعنی اگر فرشته را رسالت
فرستیم گردانیدیم او را ممثل بصورت مرد چنانچه جبرئیل را ما بصورت دحیه کلبی ممثل
میسازیم و این صورت بجهة آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بصورت اصلی ایشان
وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی خدا داد ایشان توانند بود و پس
فرشته را بصورت بشر فرستیم و هر اینه در آن حال پوشیده گردانیم بر ایشان آنچه
بر خود پوشیده کرده اند امروز چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت
نیز طعنه زنان خواهند گفت که مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ چه بصورت بشر باشد همین
خواهند گفت پس تسلی پیغمبر میدهد پیغمبر خود را صلعم از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر

آنحضرت



آنحضرت نشسته و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وهر اینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند پیش
از تو پس فرود آمده است تا آنانی که سخریه کرده اند از ایشان یعنی رسل استهزا نموده اند
جزای آنچه بوده اند که بدان استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان
درآمد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ بگو اگر عذاب
گذشتگان مسلم نمیدارید سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود
بگذرید پس نگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان
قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بگو ای محمد و بپرس از ایشان
که مر کراست آنچه در آسمانهاست و زمینها از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب
گویند و اگر نه بگوی که مر خدایراست نوشت خدای بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی
فضل خود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق تعالی
کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش ان رحمتی سبقت غضبی و می شاید
که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است
که بهمه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادن است بی سابقه سوال و استدعا و ربط
حاجت و استحقاق و بخدایی که جمع خواهد کرد شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را
در قبور تا روز قیامت که در وقوع آن شک نیست اصلا آنانکه زیان کردند در نفسهای
خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند باختیار
پس ایشان ایمان نخواهند آورد و تصدیق حق نخواهند کرد وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و مر خدایراست آنچه آرام گیرد در شب و روز یعنی او
مالک مکان و زمان آنرا فرا گرفته و اوست شنوا بآنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد
کنند نزول آیه آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد ما را معلوم شد که ترا احتیاج
و مسکنت برین کار میدارد که پیش گرفته اما از برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل

[illegible]

چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع
نمایی حق تعالی فرمود که هر چه در شب و روز بران اشتمال دارد ازان خداست اگر خواهد
پیغمبر خود را چندان مال بدهد که توانگرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ بگو آیا غیر خدا را فرا گیرم دوست یعنی غیر او را دوست نگیرم خدا که پدید
آرنده آسمانها و زمینهاست و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود
یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند بگو بدرستی که من مامور شده ام بآنکه باشم
اول کسی که گردن نهد حکم خدای را ای امتی بنسبت تو امت باشد در دین و مرا گفتند مباش
از شرک آرندگان یعنی مامورم بایمان و منهی از شک و شرک بر تقدیری که منهی نمی بودم از شرک
و مامور بایمان مرتکب بایمان می بودم و مجتنب از شرک چه جای آنکه مامور و منهی ام دیگر
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بگو بدرستی که من می ترسم اگر عاصی شوم
در پروردگار خود و غیر او را پرستم از عذاب روز بزرگ که قیامت است غرض ازین کلام
آنکه پیغمبر صلعم با جلالت قدر و منزلت بصدد مواخذه است بر تقدیر مخالفت و لازم نمی آید
ازین جواز معصیت از وی زیرا که غرض گاه است که متعلق میشود بمستحیل مثل آنکه گویند پنج اگر
زوج می بود منقسم می شد بمتساویین باز میفرماید که مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ
وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ هر که گردانیده شود از وی عذاب دران روز بزرگ پس بدرستی
که حق تعالی بر وی بخشایش فرموده است و این بخشش خدای تعالی رستگاری هویداست
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و اگر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر و مرض پس هیچ باز دارنده و برنده نیست
او را مگر او و اگر رسد بتو نیکویی چون غنا و صحت پس او بر همه چیزی از اینها تواناست
وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ و اوست قهر کننده غالب بر بندگان
خود فوقیت شبه مکانست بلکه تصویر استعلا غالبیت حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات
و او محکم کار درست تدبیر خود داناست بحقایق احوال بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند که ای محمد صلعم

ما کی را



ما کی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این فرد
در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نما که گواهی دهد برسالت تو و بر حقیت
کتاب تو آیه آمد که قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا
الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ
قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ بگو در جواب ایشان چه چیز است بزرگتر
از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها بگو که خدای تعالی بزرگتر است از جهت
شهادت او گواه است میان من و شما گواه حقیت من و بطلان شما اوست که اظهار نموده
بر وفق دعوی من معجزی را که آن قرآن است که از معارضه آن تمام بلغا و فصحا عاجز اند
گواهی ازین ظاهرتر و صادقتر کدام است و بمن وحی کرده اند این قرآن را تا شما را بیم کنم بوی
و اگر چه بشارت درو نیز هست اما اکتفا کرد بانذار بجهت الضدین و دیگر انذار میکنم هر که قرآن بدو
رسد از عرب و عجم و جن و انس تا قیامت و گفته اند هر که قرآن بدو رسید آنحضرت نذیر اوست
و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی گوید که هر که قرآن بدو رسید پس گوییا آنحضرت را دیده و
قرآن از آن حضرت شنیده و عیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود از ابی جعفر و ابی عبدالله
علیهما السلام که معنی این آیه آنست که آنحضرت فرموده اند که بمن وحی کرده اند این قرآن را تا شما را
بیم کنم و آنکه بدو رسیده باشد که بعد از من امام از آل محمد صلعم که بیم کند شما را بقرآن چنانچه
بیم مینمود رسول صلعم پس ومن بلغ در موضع رفع باشد بآنکه معطوف بود بر ضمیر فی لانذر
آیا شما اید که گواهی میدهید بآنکه با خدای تعالی هستند خدایان دیگر یعنی بتان بگوی که من باری
گواهی نمیدهم بدین بگو که جز این نیست که او خدائیست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم
و بدرستی که من بیزارم از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
آنها که داده ایم ایشان را کتاب می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که در توریة مذکور است
همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان هر دو معرفت ظاهر و روشن است
که ایشان در ان عنا نمیورزند آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب

و در او بجز آن نفس هلاک دایم است که حاصل شده است ایشان را بسبب کفر پس ایشان
ایمان نمی آرند و درین هلاکت دایمی می مانند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ
بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و کیست ستمکارتر از آنکسی که افترا کند و به بندد بر خدای
دروغ را با آنکه ملایکه دختران وی‌اند و بتان نزدیک او ما را شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب
کنند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند بدرستی که رستگار نشوند
ستمکاران یعنی کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان پس گوییم
از روی توبیخ کجایند خدایان شما که شریک خدای می ساختید آنان را که گمان می بردید که
که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ
پس نباشد معذرت ایشان یا جواب شرک ایشان مگر آنکه گویند و بخدای که پروردگار ماست
که ما نبوده‌ایم شرک آرندگان دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز
قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند
بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند یاد کنند که ما مشرک نبوده‌ایم
حق تعالی مهر بر دهنهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهد انْظُرْ كَيْفَ
كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بنگر که چگونه دروغ میگویند بر نفسهای
خود بنفی شرک از آن چه صدق در آخرت گاهی معتبر است که مقرون بصدق در دنیا باشد
و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدای را نقلست که ابوسفیان و
ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد اجتماع نموده
استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلعم میکردند پس نضر بن حارث را که تواریخ
ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلعم
میگوید آن لعین گفت نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانهٔ پیشینیان میخواند
وی نیز میخواند چنانچه من هم اخبار را بر شما میخوانم این آیه نازل شد که وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ
وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا

حتی



حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
و از کافران کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و افکندیم
بر دلهای ایشان پوششها تا فهم نکنند و عناد دایم در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند
بسبب کفر الطاف از ایشان باز گرفتیم و با خود ایشان گذاشتیم و اگر به بینند هر معجزه را که از تو
می طلبند ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان
بنهایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو گویند آنها که کافر شدند
نیست این کتاب تو مگر افسانهٔ پیشینیان وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ
و ایشان یعنی این کافران که سخت دل یافتند باز میدارند مردم را از ایمان رسول و دور می
شوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آورند و نه دیگران را می گذارند و هلاک نمیکنند
بدین عمل مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ضرر آن بغیر ایشان تعدی نمیکند و بعضی
گویند که این آیه در شان ابی طالب بن عبد المطلب است و معنی آیه چنین حمل کرده‌اند که نهی
میکند دشمنان را از تعرض رسول صلعم بحمایت و خود از وی دور می شوند این غلط صرف
و محض عناد است چه سوق آیه از سابق و لاحق ظاهر است که مراد کفار معاندین اند که مذکور
شدند پیش ازین و ثابت شده باجماع اهل البیت علیهم السلام ایمان ابوطالب و اجماع ایشان
حجت است چه پیغمبر صلعم فرموده که ایشان یکی از ثقلین اند که اگر شما دست ولا بدامن متابعت
ایشان زنید هرگز گمراه نگردید و در کشف الغمه آورده که مفضل بن عمر روایت کند از ابی
عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علی علیه السلام در مکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار
نزد او مجتمع بودند مردی برخواست و گفت یا ولی الله در مکان کرامت نشسته که خدا ترا
بر تو کرامت فرموده با اعیان و پدر تو معذب بآتش سوزان آنحضرت فرمود که دم مزن
که خدا دهان ترا بریزاند و متفرق گرداند بآن خدای که محمد را براستی برانگیخت که اگر پدر
من شفاعت کند هر گناهکاری را که بر روی زمین است حق تعالی شفاعت او را در باره ایشان
بپذیرد و قبول کند پدر من معذب باشد بآتش و پسرش قسیم بهشت و دوزخ
بود باز فرمود که بآن خدای که محمد را مبعوث گردانید که نور ابوطالب در روز قیامت

حتی

بهٔ انوار خلایق را فرو گرفت ندالا پنج نور را که نور محمد است و نور علی و نور فاطمه و نور
حسن و حسین ع و آنانکه از اولاد حسین باشند و ان ائمه ع‍م زیرا که نور ایشان از نور ذات
که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود بود و بهزار سال پیش از آنکه آدم را خلق کرده بیند و دیگر
قصاید بسیار دارد که ترغیب کرده بر دین پیغمبر صلعم و در انی تنبیه کرده بر ایمان از آنجمله دو
بیتی که برادر خود را حمزه را ترغیب فرموده بر اتباع پیغمبر و اشارت با ایمان خود نموده آنست
صبرا ابا یعلی علی دین احمد   وکن مظهرا للدین وفقت صابرا   فقد سرنی اذ قلت انک مؤمن
فکن رسول الله فی الله ناصرا   یعنی ای ابا یعلی که کنیت حمزه است بر دین احمد و باش
اظهار کننده مر دین احمد را که توفیق داده شوی در حالتی که صابر باشی بر آن پس بتحقیق
که مسرور گردانید مرا وقتی که گفتم بدرستی که تو مؤمنی پس باش مر رسول الله را و در راه
خدای تعالی نصرت دهنده و یاری کننده پس چگونه گویند که این آیه در شان اوست
نعوذ بالله من الاهوال الباطله   وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا
نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ   و اگر ببینی ایشانرا باز داشته شده باشند
در آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت و ایشانرا خاصه هنگامی که از سختی عذاب
جزع میکنند پس میگویند کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا و هیچ تکذیب نکنیم آیات
پروردگار خود را و باشیم از جمله باور دارندگان   بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ
وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ   نه چنانست که ایشان میگویند
که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای
آنست که ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی پیش از این
چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ظاهر شد و ثابت گشت اعتذار میکنند و تمنای
رجوع با دنیا دارند و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا هر آینه باز گردند بسوی آنچیزی که نهی کرده
شدند از آن یعنی شرک و معاصی و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان
و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشور را منکر شدند
وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ   و گفتند نیست زندگانی مگر زندگانی با دنیا



نصف

و ما نیستیم برانگیختگان از قبور   وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ
قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ   و اگر ببینی تو چون باز دارند
کافرانرا بحکم خدای در موقف عرض گوید خدای تعالی آیا نیست بعث و نشور
راست و درست گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند گوید
خدای تعالی بچشید عذاب را بانچه بودید که کافر میشدید یعنی سختی عذاب بچشید بسبب
کفر و انکار حشر   قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا
يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ
بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ
چون بیاید بدیشان قیامت ناگهان گویند که ای حسرت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در حیات
دنیا و ایشان بر دارند گناهان خود را بر پشتهای خود و مراد آنست که گناهان لازم ایشان
و از ایشان منفک نگردد و آورده اند که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند
او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی گوید که مرا می شناسی مؤمن گوید نه من ترا نمیدانم
گوید که من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من در دنیا بر تو سوار بودم و آیه يَوْمَ نَحْشُرُ
الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید
او را چیزی در غایت زشتی و ناخوشی گوید که مرا میدانی کافر گوید که ترا نمی شناسم
گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من ترا سوار
میشوم و آیه وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عبارت از اینست که بدانند که بد باریست بار
گناه که میکشند   وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ   و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورند مگر بازی کودکان و مشغولی
دیوانگان و هر آینه سرای آخرت بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند
جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و وبال و نعمتهای او
ایمن از بیم زوال آیا تعقل نمیکنند که ازین دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس
بن شریق و ابو جهل لعین با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله

در حکم میکنی در دعوی خود صادقی یا کاذب حالا کسی را مطلع نیست که اگر راستی
گویی باید خواستی کند ابو جهل گفت که محمد راست میگوید و آنچه بما خبر میرساند آسمانیست
نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن اینست که تمام عز و شرف
که اهل حرم بدان ممتاز و سرافراز اند از لوا و سقایه و غیره و عمارت مسجد تعلق بال قصی
دارد اگر نبوت با ایشان نیز باز گردد اشراف قریش و آل لوی یکبارگی محروم میمانند
و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر صلعم گفت که ای محمد از تو هرگز دروغ
نشنوده‌ایم و ترا صادق دانسته‌ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که
قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون بدرستی که ترا اندوهگین میکند آنچه میگویند در تکذیب تو پس بدرستی که
ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند ولیکن ایشان ستمکاران اند
انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس هر که تکذیب کرده باشند از برای تسلی
حضرت فرمود و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتیهم
نصرنا و لا مبدل لکلمات الله و لقد جاءک من نبأ المرسلین و باز برای تسلی آنحضرت
میفرماید که بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران پیش از تو پس ایشان شکیبایی نمودند بر آنچه
ایشان را تکذیب کرده اند و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتی که آمد بدیشان یاری کردن
ما یا وعده کرده‌ایم ما برای آنحضرت و حکم کرده‌ایم بغلبه مؤمنان بر کافران
و نیست تغییر دهنده مر وعده‌های خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و بدرستی که
بتو آمد از خبر فرستادگان که از ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان
صبر فرموده اند و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر
علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم
بآیة و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین و اگر چنانست
گران شد بر تو روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق پس اگر می توانی که بجویی سوراخ
در زمین آورده اند که از غایت حرص که آنحضرت را بر ایمان قوم بود میخواست هر معجزه
را



را اقتراح کنند حق تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مؤمنان در آیند حق تعالی این آیه
فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی
که بدست آوری نفقی در زمین که بدانجا در آیی یا نردبانی پیدا کنی در آسمان برآیی پس
بیاری آیتی برای ایشان چنان کن یعنی آیتی ازین افضل و اظهر نیست که بدیشان آوردی ایمان
نمی آرند پس هر چه از آیات و معجزات که از برای ایشان بیاری همان بر کفر خود مصر خواهند
بود و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه همه ایشان را جمع کردی و ملجی گردانیدی بر ایمان و این را
نمیکند زیرا که منافی تکلیف است و ساقط میکرد استحقاق ثوابی که غرض است از تکلیف
تا آنکه خدای تعالی نمیخواهد که ایشان را ایمان بیارند چه اگر خواهد حایل سازد میان ایشان
و میان کفر می تواند ولیکن آنرا از ایشان ایمانی میخواهد بر وجهی که بآن مستحق ثواب گردند و منافی
تکلیف نباشد و الجای آنست که بدانند ایشان را بر وجهی که اگر ایشان طلب کنند غیر ایمان را
مانع شود ایشان را از آن پس مضطر شوند بایمان و این منافی تکلیف است مثلا اگر شخصی قصد
سلطانی دارد و رفقت و خدم و حشم او را ملاحظه کرده آنست که اگر قصد قتل او میکند فی الحال
او را از هم میگذرانند پس این علم مانع او شد از قتل در و ملجی گشت که دست باز دارد پس
مباش از آنکه نفی که طلب کنند چیزی را که خلاف مواد الهی باشد این نهی مقتضی اقدام آن
حضرت نیست بر مثل این امور ولیکن مفید تغلیظ و تأکید امتناع است از جزع و اضطراب
و تأسف بر ایمان بعضی را که خدای تعالی میداند که دعوت در ایشان تأثیر ندارد
انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون جز این نیست که اجابت
میکنند دعوت ترا آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند
مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه اموات و مردگان را برانگیزاند خدای تعالی
انگاه بدانند و دانستن سود ندارد پس بسوی او باز گردند بهر رای جزا و مکافات
و قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون
و گفتند رؤسای قریش چرا فرو نمی فرستد بر محمد آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم
ازو بگو بدرستی که خدای تعالی قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولیکن

بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی بر این وجه سر
نفاذ پذیرفت که چون معجزه طلبند و خدای تعالی ظاهر گرداند و چون ایمان نیارند
عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده. وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ
و نیست هیچ جنبنده در زمین و هیچ پرنده که در هوا بپرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است
گویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایه از سرعت
می‌باشد پس لفظ جناح قصد مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست جنبنده و پرنده الا ایشان
امتانند مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن و در ادای ثنای الهی چه هیچکدام
از تسبیح خدای تعالی غافل و ذاهل نیستند وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ فرو نگذاشتیم در
لوح محفوظ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی بسوی پروردگار
خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را کرانند از شنودن دلایل ربوبیت و گنگانند از گفتن
سخن در باب وحدانیت در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید هر کرا خواهد خدای تعالی
بسبب عدم طاعت توفیق و هدایت از و منقطع سازد تا آتش بدوزخ کشد چه
اهلیت توفیق ندارند و هر کرا خواهد بواسطه فرمان برداری گرداند او را ثابت
و نگاه دارد بر راه راست که موصل است بجنت چه اهلیت آن دارند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ
أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ بگو ایشانرا که چه
می‌بینید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا
یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت آیا غیر خدا را میخواهید که آن عذاب را از شما
باز دارد یعنی نخواهید غیر خدا را اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند نه چنانست
که بتان خدایانند و ایشانرا میخوانید بلکه او را میخوانید و تضرع بجز بدرگاه او نمی‌برید
بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ پس بردارد و رفع کند از شما

در دنیا



در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید اگر خواهد و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی ترک
دست باز میدارند آنچه را شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را زیرا که میدانید که از ایشان
نفع و ضرری متصور نیست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ و بدرستی که فرستادیم رسولان را بامتان ایشان پیش از تو
و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند پس گرفتیم ایشانرا بسختی و تنگی و آفتها و بیماریها
تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در دامن استغفار زنند فَلَوْلَا
إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و در تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند
که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی و لیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترک تضرع
و زاری از قساوت قلب است و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه بودند که عمل
می‌آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است ابلیس
چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد به هر دعوی لاف که از گریبان او سر بر زد
سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را از این راه بچاه غفلت
می‌اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن
از حق رسیدن باز می‌مانند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا
فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ پس آن هنگام که فراموش کردند
کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بآن از باسا و ضرا بگشادیم بر ایشان
درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند باب فی
وسعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتی که شاد شدند آنچه بدیشان داده بودند از نعمتها
و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته بشکر نعمت از منعم باز ماندند و
بمراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه بمعصیت و ناسپاسی افزودند اکنون وقت
زوال و استیصال است که از آن عاقل میباید که بر حذر باشد چنانچه در نهج البلاغه مذکور است
که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که یا ابن آدم اذا رأیت ربک سابغ علیک نعمه

وانت تعصیه فاحذره ای پسر آدم دیدی که پروردگار تو پی در پی نعمتهای خود را ارزانی میفرماید
و تو در مقابل آن عصیان و نافرمانی و ناسپاسی می ورزی پس حذر کن از او بترس از انکه محل
شدت و گرفتاریست چنانچه میفرماید که گرفتیم ایشانرا ناگاهان پس از آن نعمتهای فراوان
پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمان و نا امید از ان فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس بریده شد آخر آن گروه که ایشان ستمکار اند که بجای شکر
عصیان میکنند پس نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی ایشان اعدای خود را
الکنون ستایش خود میفرماید باستیصال ایشان که حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست
بر هلاک ظالمان چه این جاری مجرای نعمت است بر رسل و بر اهل هلاک بر رسل تا جفا و ایذای
ایشان نکشند و اعلای کلمة الله ایشان در ترقی باشد و بر کفار و ظلمه تا زیاده نکنند کفر و ظلم را
که آن موجب زیادتی عذاب و عقاب است پس معلوم میشود که هلاکت ظالم نعمتی بزرگ
و غنیمتی شگرف است که هلاک ایشان باین سزاوار حمد است علی بن ابرهیم آورده
در تفسیر که فضیل بن عیاض از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام پرسید که ورع
الحضرت فرمود که ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلمه پرهیزیدن و اگر نه پرهیزد
از شبهات در حرام می افتد و از ان بیخبر است و اگر منکر را دید و قدرت بر منع ان
دارد و نکند پس رضا داده بعصیان الهی و حال آنکه خدای تعالی ستایش نفس خود نموده
با هلاک ظالمان که فقطع دابر القوم الایه پس از ظلم و گناهان اجتناب باید جست و در ورع کوشید
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ
انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ بگو خبر دهید مرا اگر بگیرد خدای تعالی
شنوایی شما را تا کر شوید و بینایی شما را تا کور شوید و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش
در و نماند این سه عضو شریفست در آدمی و منافع اینها بسیار است اگر اخذ کند از شما
کدام خدایست غیر الله تعالی که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است
نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب
سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نکنند

قل



قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ
بگو ای کافران چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگهان بی مقدمه که تنبیه
کند بران یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست که شب
فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بهر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب
مگر گروهی ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نفرستادیم پیغمبرانرا مگر بشارت دهندگان
اهل ایمانرا به بهشت و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ پس هر که ایمان آرد و اصلاح کار خود
کند بتقوی و طاعت پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاودانی و نه ایشان
اندوهگین اند از فوت ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشانرا عذابی بسبب آنکه بودند
که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ
بگو نمیگویم شما را که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم و من نمیدانم
غیب را تا دعوی کنم که بمن نیامد تا هرچه پرسند جواب گویم و نمیگویم شما را که من
فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچون شما بشرم متابعت نکنم مگر آنچیزی را که
وحی کنند بمن یعنی من دعوی الهیت و ملکیت ندارم سوای نبوت و رسالت که شما را
بامر پروردگار دعوت میکنم بطریق حق بگو از روی تمثیل که آیا یکسان باشند نابینا و بینا
یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید
کرد میان حق و باطل و دانید که هرچه میگویم از جانب حق میگویم وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ
أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
و بیم کن بآنچه که بتو وحی میکنند آنکسانی را که می ترسند از بسیاری ذنب و تقصیر در عمل
از آنکه حشر کنند بجزای پروردگار ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص
کرده به پرستندگان زیرا که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنو ایشانراست نیست ایشانرا

بخدای تعالی دوستی که متولّی امور ایشان باشد در دنیا و نه شفیعی که ایشان را از عذاب
برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد که پرهیز کنند از کفر. آورده‌اند که جمعی از قریش
بحضرت رسالت صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن
مسعود و مقداد و بلال و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس
خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم همچنان از دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت
پیغمبر صلعم فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند ما را عادت چنانست
که ایشان اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد دین تو کنیم عمر
علیه اللعنة والعذاب گفت یا رسول الله چنین می توان کرد تا به بینیم که ایشان رؤسای عرب
چه میکنند حضرت درخواست اشراف را قبول کرده و ایشان را بدین صحیفه مشتمل بر این
التماس نمودند تا بجهت کتابت در آرند آنحضرت امیرالمؤمنین علی را علیه السلام
طلب کرد تا این صورت را بنویسد آیه آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ
فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند پروردگار
خود را و ذکر او میگویند بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و عصر یا پنج وقت
نماز را میخوانند بدان دعا و ذکر خدای تعالی یا خدا را میخوانند و بس در کشف الاسرار رضا
آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیا محض کما قال الله تعالی تریدون
عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از
درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دویم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی
و من اراد الآخرة وسعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان
دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت بر درویشان گشادن سیم ارادت حق محض
همچنانکه فرمود یریدون وجهه نشان آن پا بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق
آزاد گشتن نیست بر تو از حساب ایشان اعمال ایشان چیزی و نیست از حساب عمل تو بر
ایشان چیزی یعنی بودن ایشان را بر تو باری و نه ترا از ایشان عاری پس هیچ وجه

وران



وران ایشان را اگر برانی پس تو باشی از ظالمان غرض تهدید است در عدم طرد ایشان
وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِالشَّاكِرِينَ و همچنانکه پیش از تو آزمودیم فقرا را باغنیا همچنان آزمودیم بعضی اشراف
را ببعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اغنیا و اقویای عرب
در سبقت بایمان تا گویند بزرگان آیا اینگروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق
و هدایت منت نهاد خدای تعالی بر ایشان از میان ما آیا نیست خدای تعالی داناتر یعنی
هست بشکر گویندگان نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ
تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و چون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند
بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما باد همان درویشانند که حق تعالی از دور کردن ایشان
نهی فرمود و بعد از آن هر کدام بخدمت حضرت رسالت آمدی بسلام بر وی پیش دستی
کردی و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که قومی بخدمت حضرت رسالت صلعم آمده گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ کرده‌ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار
چگونه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت تا از جانب حق تعالی چه آید و ایشان از
عتبهٔ نبوت بازگشتند فی الحال آیه نازل شد و در روایت از ابی عبدالله علم که این آیه در شأن
تائبان نازل گشت که چون مؤمنان گناه کنند و اقرار بر وحدانیت من و رسالت تو و حقیقت
قرآن کرده‌اند سوی تو آیند بر ایشان سلام گو و بشارت ده به سلامت دینی و رحمت
عقبی و بگو بعد از سلام که نوشته پروردگار شما بر نفس خود بخشش و نیکی یعنی وعده
داد برحمت و وعده‌ها که از شیمهٔ خلقش جدا نبود و بدرستی که هر که بکند از شما بدی
یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بر تبعهٔ آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع است
پس توبه کند بعد از آن عمل و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود
بآن گناه پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تا یابد از اجر با منت بر ایشان
قشیری آورده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو رحمت می نویسد پس زاد و

کتابیست کلی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت
مضمون این شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است
یعنی توبه و استغفار وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ و همچنانکه تفصیل
میکنیم درین صورت دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآن را
در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی
راه حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین خود دعوت کردند
این آیه آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ
قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند از آنکه پرستم
آنانرا که می پرستند بدون خدای تعالی یعنی بتان را بگو آرزوی شما آنست که من پرستش
ایشان نمایم بگو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطله شما را بدرستی که گمراه شوم چون متابعت
هوای شما کنم و نباشم از جمله راه یافتگان یعنی از پیغمبران قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي
وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ
آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف
و تهدید نمایی آنچه از عقوبت که می توانی که بما رسانی برسان و پیش ازین ما را مترسان
این آیه نازل شد که بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم از پروردگار من که آن قرآنست
و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله باشد میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را
نیست نزدیک من آنچه شما شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب نیست حکم در تاخیر و تعجیل
عذاب مگر خدای را میگوید خدای تعالی چیزهای درست را و او بهترین کارگذارانست
یا بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ
بگو اگر نزدیک من بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب هر آینه گذارده شده
بودی کار میانه من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع
شده بودی ولیکن خدای تعالی داناترست بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا

یعلمها



يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و نزدیک اوست خزینهای غیب یا کلیدهای آن یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون
ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال نمیداند کسی مگر او و در بیان این حصر گفته اند
که علم بعلت تامه موجب علم بمعلولست و هرچه سوی واجب الوجود است او موجود است
بایجاد و بتکوین او بواسطه یا بی واسطه پس علم او بذات خودش موجب علم بجمیع آثارش
باشد بر ترتیب معتبر خواه کلیات و خواه جزئیات و علم او بذات او حاصل نیست مگر مر ذات
او را پس این حصر صحیح باشد که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو فانچه مفاتح غیب نزد
اوست مفاتح غیب نزد ماست امید که بر ما بپوشانند چنانکه غیب او پوشیده است
بر دیگران و بعضی گفته اند آنرا الکرا و پس تاخیر و تعجیل عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق
بمشیت او و میداند خدای تعالی آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و آنچه در
دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در بر یعنی بر عالم شهادت و بحر عالم غیب است
و نیفتد هیچ برگی از درخت مگر بداند خدای تعالی آنرا که چند برگ از درخت افتاده
و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده چند نوبت بر پشت و روی منقلب شده
این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات و نیفتد دانه در تاریکی زمین و دانه تخمیست
که در زیر زمین افتد و نه تری است و نه خشکی است مگر در کتاب روشن ثبت
شده یعنی در لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات
زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارت
بعالم روحانیات است و یابس عبارت از عالم جسمانیات یا عالم حیات و عالم ممات
و روایت کرده اند از ابی عبدالله عم که ورقه سقط است و حبه ولد و ظلمات ارض ارحام
و رطب ولد زنده در رحم و یابس نقصان یافته در وی و همه در لوح رقم ثبت یافته علمای تفسیر
آورده اند که جایز است که حق تعالی فرموده باشد کیفیت معلومات در کتاب
پیش از آنکه خلق را خلق کند تا واقف شوند ملایکه در نفاذ علم او در معلومات و آنکه
غایب نیست از وی چیزی پس این نوشت کامله باشد مر ملایکه موکلین را بلوح محفوظ

چنانچه مبالغه میکنند یا آنچه حادث میشود در عالم پس موافق می یابند از او دیگر آنکه هرگاه
مثبت است احوال جمیع موجودات در آن کتاب به تفصیل تمام ممتنع است تغیر او والا کذب
لازم می آید یا جهل پس آنچه مثبت است در آن سبب تام باشد در آنکه ممتنع است تقدم یا تاخر
ما تقدم وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ
مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ واوست خداوندی که می خواباند
شما را و متوفی میکرداند در شب توفی ذا کرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی
را از مرگ برای خواب چه میانه ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز امتناع بدان
از عمل و قد النوم اخ الموت اشارت بدین است چه ارواح ضایع غو میکنند در حالت نوم
از ظاهر بباطن پس معطل میشوند از بعضی اعمال و امانند موت چه بدن معطل است از کل اعمال
پس صحیح باشد لفظ وفات بر خواب از این وجه و میداند خدای تعالی آنچه را کسب کنید
در روز پس برانگیزد شما را از خواب در روز اطلاق بعث به تیقظ بر توشیح است در توفی تا
وقتی که تمام کرده شود و اجل نام برده یعنی مرگ برسد پس بسوی اوست بازگشت شما
بعد از مرگ پس خبر کند شما را در قیامت بآنچه بوده که عمل میکردید و خبر کردن بآنست
که جزا دهد شما را بر کردهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً
حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ اوست قاهر و غالب
بر بندگان خود و فرو می فرستد بر شما فرشتگان که نگاه بانند مر اعمال شما را یعنی
می نویسند عملهای شما را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظ
آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از جهت
خطاب اقرأ کتابک عملی پای آورد و دیگر در وقت نامه خواندن خجل و شرمسار نگردد و این
کرام الکاتبین شرف حال بندگان خواهند بود تا وقتی که بیاید یکی از شما مرگ جان او بردارند
فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملایکه
رحمت اند و هفت دیگر ملایک عذاب و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر
نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

پس



پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت بحکم و جزای خدای تعالی آنکه خداوند ایشانست
و حق است یعنی درست گوی و راست کار و باز گردانید که مر دارا است حکم در آن روز که هیچ حاکمی
را مجال حکم نباشد و اوست شتاب کنند ترین حساب کنندگان و گفته اند که خدای تعالی بمقدار
دوشیدن گوسفندی شمار همه خلقان خواهد کرد و با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت حق است قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ بگو کیست که برهاند شما را
از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت و بخار و غبار و از ظلمت دریا که تیرگیست و سحاب و عذاب
مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست میخوانید نجات دهنده خود را از روی زاری
و آشکارا و نهان و میگوئید که اگر نجات دهد خدای ما را از این شدت و محنت هر آینه باشیم
از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ
بگوای محمد که خدای تعالی نجات میدهد شما را از ظلمات بر و بحر و از هر اندوه و غمی که رسد
پس آنگه شما باز شرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ
يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ
بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر
شما عذابی از زبر چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگ که بر قوم لوط بارید یا عذابی از
زیر قدم چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب
من فوقکم حکام ظالمند و از تحت ارجلکم بندگان بد خدمتکاران بد معاش و از ابی عبدالله ع
مرویست یا من فوق کبار قومند و من تحت صغار ایشان یا در آمیزد شما را گروه گروه
هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی و مدعایی بخلاف آن دیگر تا از مخالفت بمعاداتی مد
و بچشاند خدای تعالی بعضی را از شما رنج و سختی بعضی مر او سیوف مختلفه اند بنگر که
چگونه میگردانیم آیتها را بوعد و وعید و ظاهر میسازیم از اول تا بعد اخری بوجوه ادله آن
تا زایل گردد شبهات و تا باشد که ایشان بدانند حق را پس متابعت نمایند آن را
و باطل را پس اجتناب نمایند از آن وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

و دروغ میداراند عذاب را یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و
صدقست بگو من نیستم بر شما نگهبان که همه شما را ایمن کذاشته باشد تا شما را از تکذیب
منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مر هر چیزیرا از وعد و
وعید وقتی آنست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی که در آن وقت
مترتب گردد و زود باشد که بدانید آنرا یعنی آنکه بر شما وارد شود از عذاب
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و چون به بینی تو آنکسانی را که
بتکذیب و استهزا خوض و شروع میکنند و گفت و گوی می نمایند در آیتهای ما که قرآنست
و بر آن طعن میکنند پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتی که درآیند در سخنی دیگر
غیر قرآن و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با نحضرت
و مراد امت است پس منشین بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا را با گروه ستمکاران که تکذیب و استهزا
میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی
ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی در بعضی کلمات آن حق تعالی
فرمود که چون به بینند که کفار شروع در تکذیب قرآن کرده اند برخیزید و از ایشان دوری
جویید اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست
و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک
مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه باز آیه آمد که
وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و نیست بر آنانکه
پرهیزند از خوض کردن از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان و لیکن بر ایشان
هست که پند دهند ایشانرا پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت
کنند از افعال و اقوال ایشان باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ
لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ



الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بار که
دین خود را لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی
که پیغمبر صلعم ایشانرا بدان دعوت میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که
میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا
تا بدان سبب انکار حشر و نشر و بعث میکنند و پند ده ایشانرا بقرآن تا تسلیم کرده نشود
بهلاک یا رسوا کرده نشود یا گرفته نشود نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بد بهاییست
در آن نفس گرفتار شده مر او را جز خدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهنده که او را از
عذاب خلاص تواند داد و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز
خرد فدا او پذیرفته نشود و آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بهلاکت و عذاب بسبب
آنچه کرده اند از قبایح افعال مر ایشانراست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون
شکمهای ایشانرا بسوزاند و عذابی دردناک بیرون ایشانرا محترق سازد بجهت آنکه
ایشان بوده اند که کافر می شدند قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ
عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ
أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
بگو ای محمد آیا می پرستیم بدون خدای تعالی یعنی نمی پرستیم آنچه ما را سود نمیکند اگر طاعت
داریمش و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر و آیا باز گردیم بر پاشنهای
خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از
مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق باز گردیم باشد مانند کسی که برده باشند او را
دیوان در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده متحیر مانده نه راه میداند
و نه چاره خود می تواند مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت میخوانند او را بسوی
راه راست و میگویند بیا به جانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است
در رفتن و باز گشتن که آخر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و از سخن اصحاب.

می‌شنود به منزل نجات می‌رسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شود و متابعت یکی را از دیگر
غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان کاروان
که مؤمنان اند او را با راه شرایع که منهاج شریعت مینمایند و دیو فریبنده او را به بادیه
ضلالت می‌کشد و اگر برگردد و خود را به کاروان رساند در زمره ایشان داخل شود
و اگر با دیوان بماند در گو زندقه بمیرد بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام اوست
دین درست و راه راست و ما را فرموده اند تا گردن نهیم مر پروردگار عالمیان را وأن
أقيموا الصلوة واتقوه وهو الذي إليه تحشرون و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را
و بترسید از خدای و در آجال آن و اوست خداوندی که بسوی او جمع کرده خواهید شد در روز
قیامت وهو الذي خلق السموات والارض بالحق ويوم يقول كن فيكون
و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت
و وحدانیت او یند و یاد کن روزی را که خدای تعالی گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد
امر فرماید که بباش پس بباشد آنگه در روز قیامت که تکوین حشر اموات و احیای ایشان
قوله الحق وله الملك يوم ينفخ في الصور عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير
سخن او راست و مر او راست پادشاهی در آن روزی که دردمند در صور و آن نفخه
که درو خواهند دمید بر دمیدن و ذکر او بیاید ان شاء الله تعالی اوست داننده غیب که
عالم ملکوت و دانای شهادت که عالم مملکت و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر
خلایق و دانا بهمه را انگیزد و برچه وجه حشر کند واذ قال ابرهيم لأبيه آزر أتتخذ أصناما
آلهة اني اراك وقومك في ضلال مبين و یاد کن مر اهل مکه قصه ابراهیم علیه السلام
که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او
آنست که گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و او عم ابراهیم بوده چون بها آورده اند که نام
پدر آنحضرت تارخ بوده و اطلاق عم بر پدر شایعست بدلیل نعبد الهك واله آبائك
ابراهيم واسمعيل واسحق و حال آنکه اسمعیل را پدر یعقوب گفته و او عم بوده و او را
و دیگر جایز نیست که پدر هیچکدام از انبیا علیهم السلام مشرک باشند چه وارد است که

انما



انما المشركون نجس و دیگر وارد شده که وتقلبك في الساجدين که خطاب بحضرت رسول ص
یعنی انتقال و آمد شد تو در ساجدین بعد از ساجدی و مؤید این آنکه حضرت صلعم فرموده
که همیشه انتقال کرده از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات بودم تا متولد شدم و نسب آنحضرت
بحضرت ابراهیم منتهی می‌شود پس چگونه آزر پدر ابراهیم باشد و این اعتقاد که آزر پدر او
از دین داری دور است که پیغمبر خود را از آن پاکی طینت و اصل خلقت نجس زاده داند
نعوذ بالله من ذلک پس حضرت ابراهیم فرمود مر آزر را که بجای پدرش بود در تربیت
که آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی بدرستی که من می‌بینم ترا و گروهی را که
متابع تواند در گمراهی هویدا وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون
من الموقنين و چنانکه بد نمودیم گمراهی قوم او را همچنان بنمودیم ابراهیم را
عجایب و بدایع و غرایب آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمرست
و ملکوت زمین شجر و حجر و حق تعالی ابراهیم را بر صخره برآورد و آسمانها و زمینها از زیر
عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق و تا
باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلال آورده اند که نمرود بن کنعان که از دولت
کیکاوس بود و واضح آنست که ملک برأسه بوده و پادشاه تمام روی زمین بوده چه پادشاهانی
که تمام روی زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مؤمن و موحد و دو کافر جاحد
دو مؤمن یکی سلیمان پیغمبر بوده و دیگری اسکندر ذو القرنین و دو کافر یکی بخت نصر بابلی و
دیگری نمرود بن کنعان و او در شهر بابل نشستی شبی در واقعه دید کوکبی از افق ان بلد طلوع
نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان
و حکمای ولایت را طلب کرد و این واقعه را گفت تعبیر بران وجه کردند که درین سال
بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد که هلاک
تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مشیمه صلب بمستودع رحم
نه پیوسته و این را از منجم و کهنه دانسته باشند یا بکتب انبیا نمرود گفت تا میان
زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر دو یکی را موکل ساختند اتفاقا شبی تارخ با زن خود

اوفی بنت نمر نهان از موکلان خلوت داشت و او حامله شد و بامدادش کاهنان بنمرود
گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود و تا بر حامله ای موکل
ساختند تا اگر پسر زاید بکشند زنی که در تفحص حال حامله بود و نزد چون بر مادر ابراهیم اثر حمل
ظاهر نبود از او درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک شد
اوفی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بنمرود رسد فی الحال او را بکشند نهانی
از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را زاد و در خرقه
پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار کرد و پیش پدر آمد که از قصه او خبر داشت
گفت ای تارخ از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال مرد در گوشه
دفن کردم و باز گشتم او باور کرد و اوفی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم ع انگشتان خود را
در دهن نهاده می مکید و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می کشید و می نوشید اوفی
چون این حال بدید خوش وقت شد و بشهر مراجعت نمود و تارخ و اوفی مؤمن و مؤمنه بودند
و دین را پنهان میداشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و نزد نمرود بسیار تقرب
داشت و اوفی از او دغدغه داشت که مبادا از حال ابراهیم واقف شود و در این اثنا تارخ
وفات یافت القصه ابراهیم چون شیر از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان
نمو میکرد که کودک دیگر بماهی و در ماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی
چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از خانه بیرون آمد و گفته اند
هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بهر تقدیر چون بزرگ شد
اوفی با آزر این احوال بگفت که من پسری در غار دارم بجوانی رسیده و در غایت خوبروی
و نیکخوبی اکنون میخواهم که بجای پدر باشی و او را رعایت کنی و این امر را پنهان داری
پس آزر را بغار آورد و ابراهیم علیه السلام را بوی نمود و آزر بجمال آن پسر خوش آمد و مادر
او را گفت این پسر را از غار بیرون آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و اوفی ابراهیم
را از غار بدر آورد و نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند
جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزاست و اینها را پروردگاری خواهد بود که

آورده است



آورده است و روزی رسیده بود پس مادر او را گفت که هیچ مخلوق را از خالق چاره نیست
که آفریدگار او باشد و بعد از تربیت او پرورش باید لیکن زعم این مردم اینست که
پروردگار ایشان نمرود است ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش گفت مثل این
سخنان خطری عظیم دارد و در زمان نمرود مردم بعضی ستاره و آفتاب و ماه می
پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب
شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
الْآفِلِينَ چون شب برو در آمد و تاریک شد دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی
مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی
سجده کردند گفت ابراهیم ع آیا اینست پروردگار من که میگویند ستاره پرستان
پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که زوال
و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفتند و شب چهاردهم
ماه بود طلعت سیمین ماه بر کنار خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ
هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
پس چون دید ماه را برآینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند
گفت آیا اینست پروردگار که اینها میگویند پس آن وقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط
نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت
و شناخت خود هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک بشهر
رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى
الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ
پس چون ابراهیم ع دید آفتاب را برآینده و جهان از نور خود تابنده گفت اینست
که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست این که بزرگتر است در جرم و پر نور است
در روشنایی پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد گفت ای قوم من بیزارم از آنچه
شما با نیازی می گیرید با خدای تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ نه پرستی که من خالص کردم دین خود را و روی دل خود را متوجه ساختم
مر آنکسی را که بمحض قدرت خود بیافرید آسمانها و زمینها در حالتی که من مایلم از همه ادیان
بدین توحید و نیستم من از مشرک آورندگان گویند که چون ابرهیم شهر در آمد او را بدین نزد
نمرود آوردند و مردی بود که در منظر ابرهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان
پری پیکر گرد تخت او صف زده از جمعی پرسید که این کیست گفتند که او را دیدن او آورده اند
گفتند خدای ما است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفتند آفریدگان اویند
ابرهیم گفت که ای مادر چگونه است که این خدای ایشان دیگر از از خود خوبتر آفرید باشتی
او از ایشان خوبتر بودی النقصه ابرهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را
دشنام دادی قوم با او بمی درپیکار شدند چنانچه حق تعالی خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ
أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ
رَبِّي شَيْءٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ و حجت جستند روی قوم وی و فیمه کردند در توحید
گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه کنید
و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوفیق خود ایشان او را تخویف کردند
که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابرهیم گفت نمی ترسم از آنچه
شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر نمی توانند رسانید
مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهة ایشان بمن رسد رسیده است از پروردگار
من و احاطه کرده همه چیزها را از جهت علم آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید میان عاجز و قادر
و عالم و جاهل تمیز بلم نمی نمائید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ
مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و چگونه بترسم از آنچه شما با نبازی گرفتید و نمی ترسید شما از آنکه شرک می آرید بخدای تعالی
و شریک او میدارید بدان چیزی را که فرو نفرستاده است خدای تعالی بشریک کردن او بر شما
کتابی و حجتی پس شما کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان سزاوارترند بایمن بودن
پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا اگر او نمیدانید رسید که قادر است بر ایصال

نفع



نفع و ضرر آنکه حق تعالی از سوال ابرهیم جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ آنها اند که ایمان آوردند و نیامیختند
ایمان خود را بشرک یعنی آنها که مستجمع کمال قوت نظر اند و بعبندی و سنام اوایمانست
و مستکمل کمال قوت عملیه و آن وضع اشیاست در موضع خود آن گروه را ایشانرا حاصلست
امن مطلق که خلاصی از خلود است در دوزخ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و آنچه گذشت از استدلال ابرهیم ع با فوال کواکب تا اینجا
حجت و برهان ما بود که الهام وی دوستی دادیم آنرا با ابرهیم تا حجت گرفت بدان بر قوم خود
بر میداریم پایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت
و بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان دانا باستحقاق هر کسی در رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و بخشیدیم مر ابرهیم را اعلا
اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیره او که یعقوب اسرائیل است هر یکی را
ازین هر دو راه نمودیم و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابرهیم و هدایه دادیم از ذریت
نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابرهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط را علی که درین
آیتها مذکور اند از ذریت ابرهیم نبوده اند بلی که از ذریت نوح اند باتفاق پس حق تعالی میفرماید
که از ذریت نوح راه نمودیم داود بن ایشا و پسر او سلیمان که اولاد یهود اند و ایوب
را که پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق است و یوسف بن یعقوب را و
موسی و هارون را که پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند و همچنانکه
ابرهیم را جزا دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکاران از افراد استحقاق ایشان
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ و دیگر راه نمودیم ذکریا را که
پسر اذن بن برکیا از اولاد رحبعم بن سلیمان است و یحیی بن ذکریا او عیسی را که پسر مریم است
و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و این که عیسی از ذریت ابرهیم است
دلالة واضح و حجه قاطع است که امام حسن و امام حسین علیهم السلام از ذریة رسول الله صلعم

علی الاطلاق و اگرچه آنحضرت نیز فرموده که ابنای هندان امامان فاما اوقعدا و اولاد رسول ایشان را
واولاد بزرگوار ایشان را پسر رسول الله میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین درین مضایقه میکردند
چنانچه معاویه ملعون ازان منع میکرد در کشف الغمه مذکوراست که روایت کرده ذکوان
که مولای معاویه یا عامل معاویه بود که چونام کرده اند این دو پسر را ابنی رسول نباید گفت ابن علی بگویید
ایشان فرزندان علی اند نه از آن رسول الله ذکوان گوید که چون چند روز برین گذشت
او بمن فرمود که بنویسم اولاد او را برای او پسر زادهای او را نوشتم و دختر زادهای
او را نوشتم و نزد وی بردم چون نظر کرد گفت وای بر تو مگر غافل شدی از بزرگترین فرزندان
من گفتم کدام را میگویی گفت بتو فلانه فرزندان حسن اند از دختر گفتم الله الله آیا پسران دختران
تو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا پسران رسول الله صلعم نباشند گفتم چه گفتی که خدای
ترا بکشد و مباد اگر این کسی از تو بشنود و شنیده این دو نان دائم مخالفت رسول خدا
او بوده جزای آن یافته باشند و دیگر را نمودیم الیاس را که پسر یسین بن فنحاص بن عیزار
ابن هارون بن عمران است و اکثر گفته که وی ادریس است علیه السلام دوری نماید چه ادریس
از آبای نوح است نه از اولاد و همه این پیغمبران پسندیدگان حقند وَاِسْمٰعِیْلَ وَالْیَسَعَ
وَیُوْنُسَ وَلُوْطًا وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ و دیگر را نمودیم اسمعیل بن ابرهیم را
والیسع که پسر اخطوب است و بابن العجوز مشهوراست و یونس بن متی را و لوط را که پسر
هارون بوده و هارون برادر حضرت ابرهیم است و بعضی گویند که او پسر خواهر آنحضرت
بوده و همه را فضیلت دادیم به نبوت بر ملایکه و جن و انس بدانکه حق تعالی ذکر فرموده
چهار تن از انبیا را که نوح و ابرهیم و اسحق و یعقوب است بعد ازان از ذریت ایشان
چهارده تن از پیغمبران ذکر نمود که از داود است تا لوط پس مجموع هیژده تن شوند و
در آیه ترتیب میانه ایشان رعی نشده نه بحسب فضل و شرف و نه بحسب زمان و مدت
و بعضی از علما فرموده اند که واو مفید ترتیب نیست اما در تغیر کرده ترتیب چنین آورده
که حق تعالی تخصیص فرموده هر طایفه را از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی از مراتب
معتبره نزد جمهور یکی ملک و سلطنت است ازان نصیب داود و سلیمان کرامت کرده

ودویم



ودویم مرتبه بلا و محنت است تخصیص یافته بایوب و سیم مرتبه اجتماع حالتین است
وآن در حق یوسف مقرر شد که اوّلاً بند و زندان کشید و ثانیاً بسلطنت رسید و چهارم قوت
معجزات است و کثرت براهین و بینات و آن حال موسی و هارون است پنجم زهد کامل است
همچنانکه در حق زکریا و یحیی و عیسی و الیاس مقرر شده و هذا او صف فرموده ایشان را بالصالحین
ششم پیغمبرانی که ایشان را چندان اتباع و اشیاعی نبوده که اسمعیل و الیسع و یونس و لوط است
وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ وهدایت
دادیم بعضی را بر پدران این پیغمبران و برخی را از فرزندان ایشان و بعضی از برادران
ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست
ذٰلِكَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِیْ بِهٖ مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَلَوْ اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ
آن دینی که انبیا بدان متدین بودند دین خداست راست مینماید بدان دین بفضل خود هر که را
میخواهد از بندگان خود و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود این همه فضل و
کمال هر اینه باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان کرده باشند نیز اگر کنز محیط
اعمال است و اگرچه شرک از ایشان ممکن نیست غرض ازین زجرامت است و تهدید عظیم
مشرکان را اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ یَّكْفُرْ بِهَا هٰٓؤُلَآءِ
فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِیْنَ آن گروه یعنی انبیا و همه آنانند که
دادیم ایشان را کتاب و داده ایم حکمت در فیصل دادن امور و پیغمبری گویند لابد است
بحکم عطف از تغایر امور ثلثه که کتاب و حکم و نبوت است و توجیه آن برین وجه کرده اند
که حکام بر خلق سه طایفه اند یکی حکام بر بواطن و دوم علما اند و حکام بر ظواهر خلق و
ایشان سلاطین اند و جامعان بین الامرین و ایشان انبیا اند و نامیان ایشان عم پس امور
ثلثه اشارت باشد باین اصناف ثلثه پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت این گروه معاندان
از قریش پس بدرستی که ما بر گماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان بدینها گروهی را که از در
صدق نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت
بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند

پس این سوره اشارتست بایمان ایشان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ آن گروه انبیا آنانند که راه نمود
خدای ایشانرا بدین خود پس بطریقه ایشان اقتدا کن گویند مراد آنحضرتست که متفق بوده اند
از توحید و اصول دین نه در فروع مختلف فیها بعضی دیگر گویند این جایز نیست که پیغمبر صلعم
اقتدا کند بدیشان در اصول دین چه دران تقلید روا نباشد و در فروع نیز نشاید
چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد
بود یعنی بر وصف و سیرت و خلق هر یک مطلع شد احسن آنرا اختیار نما وان اوصاف
در خود جمع نما شکر در داود و سلیمان و صبر در ایوب و زهد در زکریا و یحیی و عیسی و صدق
در اسمعیل و تضرع و دعا در یونس و معجزات باهره در موسی و هارون تا دلیل افضلیت
تو باشد و همین بعینه در حضرت رسالت صلعم در باره امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابرهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی
عیسی فی عبادته فلینظر فی علی ابن ابی طالب علیه السلام پس این دلیل افضلیه علی ابن ابی طالبست
چه هرچه در انبیا ازین صفات جمیله متفرق بوده در وی مجتمع بوده پس دین اوصاف
مساوی آنحضرت باشد و مساوی افضل افضلست بگوای محمد باکافران که نمیخواهم از شما به پیغام رسانیدن
از خدای تعالی مزدی پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده نیست این تبلیغ
مگر عالمیانرا وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ
أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا
وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ
و تعظیم نکردند یهودان خدایرا چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار آورده که
خدایرا نشناختند حق شناختن او باشد آدمی قدیم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را
با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت آلهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک
فهو علی خلاف ذلک و گفته اند معنی آیه اینست که وما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که
مالک بن ضیف که سرحلقه احبار یهود بود بخدمت سید کائنات صلعم آمد آنحضرت باوی گفت

که



که سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة به موسی فرستاد که در توریة دیدهٔ که خدای تعالی
دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این در توریة هست آنحضرت فرمود که آن حبر
تن پرور خود پرست تویی او در غضب شد و گفت خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچکس نازل
نساخته آیه آمد که این طایفه خدایرا چنانچه می باید وصف نکردند چون گفتند نفرستاده است
خدای تعالی بر هیچ بشری هیچ چیز را از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب
و ارسال رسل است از حق تعالی سلب کردند بگوای محمد که فرستاد آن کتاب را که آمد بموسی
یعنی توریة در حالتی که بود روشنایی دهنده و راه نماینده مردمانرا شما گردانیده اید آنرا
صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده آشکارا میکنید آنچه میخواهید و پنهان میسازید بسیاری
را ازان چون حضرت صلعم و آیه رجم و غیرآن و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان
محمد صلعم آنچه ندانستید نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام بگوای محمد که خدای تعالی
فرستاده و این جواب آنست که فرستاد توریة را پس دست بدار از یهود و بگذار
ایشانرا تا پیوسته در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند وخامت
و عاقبت آنرا ابو هریره فرموده که قل الله یعنی دل را سوی او دار ثم ذرهم غیر او را از دل بگذار
وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ
و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را بسیار فایده و با برکت چه قرائت او خیر است
و عمل باو خیر است و در وست علم اولین و آخرین و مغفرت ذنوب و کشف کروب
و حلال و حرام و در وست دوای جمیع آلام باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب
و تا بترسانی اهل مکه را و هر که از گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را
و قری جمع قریه است و او را ام القری گفته اند که بمعنی جمع است پس هرجا که مجتمع شد
از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهة آنکه تمامی زمین را از تحت
او منبسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج و آنان که
ایمان آورده اند بآخرت ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر و تصدیق آخرت موجب خوف

عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد
و ایشان که بهر نبی و کتاب می گروند بر نمازها خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان
و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند
و حضرت رسالت را صلعم از سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت
ستمکاری ایشان را شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ
وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ
الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ
بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و کیست ستمکارتر از آنکسی
که افترا کرد و بربست بر خدای تعالی دروغ را و گفت من پیغمبر ام یا گفت که وحی میکنند
بمن و وحی نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بهم می بست و میگفت که این
وحی است که بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود و بر جاری
نشسته و سخنان بر من القا میکند و کیست ظالمتر از آنکسی که گفت که زود تر باشد
که نازل گردانم مانند آنچه خدای تعالی نازل کرده اند گویند این سخن گوینده عبد الله
بن سعد بن ابی سرح القرشی بوده که کاتب دیوان نبوت بود و برادر رضاعی عثمان روزی
که آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم
ملاحظه میکرد و بعد از آنکه کلمات ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبانش جاری
شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت پیغمبر فرمود که بنویس که همچنین نازل شد
عبد الله در شک افتاد و مرتد شد گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود
می آید چنانچه بروی می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید ندانسته بود که آن حالت
ببرکت مجلس حضرت و کتابت وحی یافته بود و عکس این انوار بود که بر وی تافته خود را
در غمرات ضلالت انداخت و سرمایه ایمان در باخت و اگر ببینی تو ای بیننده چون باشند
ظالمان یعنی کافران و مرتدان و مخالفان دین نبی در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان
عذاب گسترانندگان دستها را خود را برای قبض روح ایشان و گفته اند که دستها گشاده باشند

بعذاب



بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خود را چون بار
خود و همچو متقاضیان مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبند یا میگویند فرشتگان که بدر
آرید نفسهای خود را از عذاب اگر می توانید امروز که وقت مردن شماست تا ابد
الآبدین جزا داده خواهید شد بعذاب خوار کننده بسبب آنکه بودید که میگفتید بر خدای تعالی
چیزی که نه راست بود که خدای تعالی بر بشر هیچ چیز نفرستاده و وحی از پیش ما نیز شد
و غیر ذلک و بودید که از آیات او گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل و تدبر
نمی داشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ
وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ
مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال همراه شما
و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار گویند که آیه در شان نضر بن حارث
بن کلده نازل شد در ان هنگام که گفت که زود باشد که لات و عزی برای ما شفاعت
کنند حق تعالی میفرماید که شما بی یار و مددگار و شریک بجزای ما خواهید آمد ولا یغنی ولا ینفع
بشما چگونه نفع رسانند بلکه مرده علت اند و درین وقت آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم
نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه چنانچه در حدیث نیز وارد است تُحْشَرُونَ حُفَاةً
عُرَاةً غُرْلًا ختنه ناکرده شوید پای برهنگان و عریانان و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم
شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید
و بگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و نمی بینیم
با شما شفیعان شما را آنانکه گمان می بردید از روی جهالت بدرستی که ایشان در تربیت
شما شریکان خدا اند و شفیعان شما چنانچه از پیش گذشت نزول آیه بدرستی که
بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و گم شد از آنچه از شما بود که
گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ
مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ بدرستی که خدای تعالی
شکافنده تخم است تا از وی نبات روید و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید

بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نما حیاتی دارد از دانه که تخم وی است
یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل و بیرون
آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است این زنده
کننده میراننده است پس کجا برگردانند میشوید از و فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ شکافنده نور صبح است از ظلمت شب یعنی
تاریکی را برد و روشنایی آورد و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات
روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و
سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین به ایشان متعین گردد و این کار تسییر و تدویر شمس
و قمر برای حساب تقدیر خداوند است غالب که حکم او بر همه جاری است دانا بتدبیر امور عالمیان
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستارها را تا راه
یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان و در دریاها و علامات قبله نیز از آن توان
دانست و نجوم را جز این منافع دیگر است چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن اما ذکر
کرد این منفعت که درینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل
معرفت زمین ساخت با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین بدرستی که روشن
و بین ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي
أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ
و اوست آن کس که بیافرید شما را از یک تن که آدم است پس شما را قرارگاهیست و جای
ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع
دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع
قرار که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته اند بدرستی که
بیان کردیم علامات وحدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا

قنوان



قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا
إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و اوست آنکه فرو
فرستاد از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم بآن آب هر چیزی مجمل فرمود آنگاه مفصل
فرمود پس بیرون آوردیم ازین آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ رستنیها
پیدا کرده است بیرون می آریم ازین گیاه دانها بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه و بیرون می آریم
از درخت خرما نبات از شکوفه و غنچه وی شاخهای بیکدیگر نزدیک یعنی بهم پیچیده یا بزمین نزدیک
از بسیاری بار و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور و بیرون آریم بآب باران درخت زیتون
و انار را در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ و در شجر و مانند یکدیگر در طعم میوه
چه بعضی بغایت ترش می باشد و بعضی شیرین و بعضی ترش شیرین یا در جنس واحدند یا
مختلف بنگرید بمیوه درختی که چون بیرون می آرد ثمر خود را بغایت خورد و بی مزه و بنگرید
در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفع و لذت در وی پدید می آید بدرستی که درانها
که یاد کردیم نشانهاست بر وجود قادر حکیم گروهی را که گرویده اند وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ
وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ
و ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند که مجوس اند ایشان ملقب بزنادقه اند
زیرا که کتابی که زعم زردشت آن بود که بر و نازل شده از نزد خدای تعالی و آن کتاب را
زند میگفتند و منسوب بوی زندی بعد از تعریب زندیق گفتند و جمع آن بر زنادقه کردند و زعم
باطل ایشان آنست که عالم را دو اله است یکی یزدان که خالق آدمیان و دواب و انعام است
و دیگری اهرمن که شیطان است که خالق حیات و عقارب و سباع و اشیاء ضاره است
حق تعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای تعالی انبازی دیو را که
ابلیس شریک خداست در خلق چنانکه مذکور شد و حال آنکه او آفرید جن را پس چگونه مخلوق
را شریک خالق میگردانند و برمی بافند بعضی کافران برای او پسران چون عزیر و عیسی علیهما
و دختران چون فرشتگان بی آنکه ایشان را علم باشد بحقیقت آنچه میگویند پاک و منزه است
خدای تعالی و برتر است از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند است

بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنّٰی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ عَلِیمٌ
وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ اوست پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها از کجا باشد و چگونه بود مر او را
فرزندی و حال آنکه نیست مر او را زن و فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه او را زن باشد
که در زناشوهری کفاءت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست
نه و بیافرید جمیع مخلوقات را و خالق را مانند نیست و او بهمه چیزها داناست و غیر او را
ازین دانایی نیست پس او را مثل نبود و مانند نباشد پس او را نشاید صاحبه و ولد بودن محال بود
ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ
این که بدین صفتها موصوفست خداوند مستحق عبادت اوست پروردگار شما هیچ معبودی
نیست مگر او آفریننده همه چیزها پس او را پرستید و او با وجود این صفتها بر همه چیزها نگاهبانست
و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ
در نیابد او را دیدها یعنی او را بدیدها نتوان دید زیرا که ادراک وقتی که مقارن شد به بصر
مفهوم نمیشود ازو مگر رؤیت یعنی اگر مقارن بآلت سمع شد مفهوم نمیگردد ازو مگر سماع
و اضافه او بهر یک از حواس مفید اینست و او دریابد خداوندان دیدها یعنی او می بیند بینایان
یعنی که عالم است بمبصرات و دیده نمیشود و باین معنی لطیفست و عدم مجانست حق سبحانه
و تعالی بجمیع مخلوقات چه بعضی از موجودات شأن ایشان آنست که ببینند و دیده شوند
مثل احیا و بعضی دیگر نه بینند و دیده شوند مثل جمادات و اعراض مدرکه و بعضی دیگر نه بینند
و نه دیده شوند مانند اعراض غیر مدرکه و حق تعالی مخالف این موجوداتست و متفرد
بآنکه بیند و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت حق تعالی مدح فرموده در این آیه بمجموع
این چنانکه در آیه دیگر بفرموده وَهُوَ یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ و عیاشی رحمه الله باسناد خود رسانیده
بذی الریاستین یعنی سهل بن فضل که پرسید از امام ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
از رؤیت حق تعالی که مردم در وی اختلاف کرده اند آنحضرت فرمود که کسی که وصف کند
خدای تعالی را بر خلاف آنچه او خود وصف فرموده باشد آن اعظم فریه و افترا باشد بر خدای تعالی
چه او فرموده که ببیند و دیده نشود و خلاف این اعظم افتراست و چگونه چنین نباشد و اوست

باری



باریک بین نهان دان کسی نه بیند او را و وی می بیند و کسی نداند آنچه وی میداند یا اهل
قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ
بدرستی که آمد بشما نشانها روشن از پروردگار شما که بدانید بدان هدی را از ضلال
و تمیز کنید حق را از باطل که از آن جمله آنست که بدانید که رؤیت حق محال است و او دیدنی
نیست پس هر که بینا گشت پس منفعت مر او راست و هر که نابینا شود و نه بیند حجتهای ظاهر
را و حق را بلباس باطل بپوشاند پس ضرر آن بروست و میفرماید حق تعالی به پیغمبر خود
که بگو و نیستم من بر شما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین
تبلیغ است وَکَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ
و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم دیگر میگردانیم آیتهای قرآن از خوف برجا
و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته
از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلعم از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی
روم تعلیم میگرد و میگوید که خدای بتو وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات
میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و دیگر
تصریف از برای آنست که بیان میکنیم قرآن را برای گروهی که میدانند که این کلام خداست نقلست
کرده محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین خود دعوت میکردند این آیه نازل شد که
اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ پیروی آن کن که
وحی کرده شده بتو از پروردگار تو یعنی طریق توحید و بدانکه هیچ معبودی بجز او نیست
مگر او و روی بگردان از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ
مَا أَشْرَکُوا وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ در تفسیر اهل البیت علیهم
وارد شده که اگر خواستی خدای تعالی که ایشان همه مؤمن بودندی که شرک نیاوردندی
بلکه هرگز گناه نکردندی و بر صفت عصمت داشتندی هر آینه نبود احتیاج بجنت و نار لیکن امر
فرموده ایشان را و نهی نموده و در محل امتحان در آورده و راه نموده تا باطاعت مستحق
ثواب گردند و باجتناب مستوجب عقاب و نگردانید ایشان را بدین کار از نگاهبان و منع

تو را ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه إنکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما باز بند
و اگر نه خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم آیت آمد که ولا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم
مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون و دشنام مدهید آنها که می پرستند بجز خدای تعالی
و قبایح ایشان یاد مکنید که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدای را از روی ظلم و تجاوز
از حق بی دانش یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق تعالی نهی کرد از دشنام کسی که مستحق
دشنام است تا در برابر آن سبه واقع نشود کسی را که مستحق نسبت نیست همچنانکه بیاراستیم
اعمال کفار را در نظر ایشان بذکر عقاب بیاراسته ایم برای هر گروهی کردار ایشان را از
نیک و بد در نظر ایشان بذکر ثواب و عقاب نیک را بثواب و بد را بعقاب تا آنچه میل
طبیعت است بگذارند و بجانب حق میل کنند پس بسوی آفریدگار ایشانست بازگشت ایشان را
تا جزا دهد ایشان را در وقت مکافات بآنچه بوده اند که عمل میکردند آورده اند که اکابر
قریش با حضرت رسالت گفتند ای محمد تو معجزها را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد
و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما
نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو
زر گردد فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت
عهد کردند و سوگندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت
تو صید متابعت نمایم در بعضی تفاسیر آورده اند که آنحضرت بدعا اشتغال نمود
مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را از سر تا زر
اما سنت ما بر آن جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن
آیه بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم
اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آیه آمد که واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة

لیو



لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون
سوگند خورده اند بخدای سختترین سوگندان ایشان که اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب
میکنند هر آینه ایمان آرند بدان بگو جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات
آن نزدیک خدای تعالی است و او بر اظهار آنچه از آن خواهد قادر است و چه چیز دانا کرده
شما را ای مؤمنان بآنکه از کافران صادر گردد بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان
و مشاهده کنند نخواهند گروید ونقلب افئدتهم وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول
الجزو الثامن
مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون ۝ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق یعنی باز
میگیریم الطاف از ایشان بسبب کفرشان که تقلیب عبارت از آنست و آنچه ما چون
میکنیم از الطاف و اعطاف از ایشان باز میداریم تا دلهای ایشان اذعان حق نمیکنند
و دیدهای ایشان از دیدن راه حق باز میمانند پس ایمان نمی آرند در آخر همچنانکه ایمان
نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر و غیر آن و تقدیم تقلیب
قلوب بر ابصار آنست که ابصار و اسماع و غیر آن آلات و ادوات قلوبند و افعال
ایشان تابع افعال قلوبند و میگذاریم ایشان را در تیه حرمان و وادی طغیان خود سرگشته
میشوند یعنی لطف خود را حایل و مانع اختیار ایشان نمیگردانیم بسبب نافرمانی
ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا
لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون و اگر ما فرو فرستادیم
بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که لولا انزل علینا الملائکة و اگر سخن میکنند
با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا و اگر زنده میگردانیم برای ایشان
همه چیزها را که در دنیاست گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت
رسالت پناهی صلعم نبودندی که ایشان ایمان آرند باختیار مگر آنکه خدای تعالی خواهد
که بر سبیل اضطرار ایمان آرند ولیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان
نمایند ایمان نخواهند آورد باختیار وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس
والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون

وحق تعالی از برای تسلیهٔ پیغمبر صلعم میفرماید که وهمچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند ما گردانیدیم
برای هر پیغمبری دشمنی یعنی باز گذاشتیم ایشانرا با اختیارشان در دشمنی و منع نفرمودیم
ایشانرا از کار ما و نه جبر اهم چه آن مزیل تکلیف است و میکنند این دشمنی گردنکشان از
جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمان وسوسه
میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه میکنند
و فریب میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را سخنان دروغ آراسته را برای
فریب روایتست که پیغمبر صلعم فرمود مر ابی ذر را که هیچ استعاذه بخدای تعالی میکنی از شر
شیاطین انس و جن ابوذر گفت که انس را شیاطین می باشند آنحضرت فرمود که بلی شیاطین
انس بدترند از شیاطین جن مالک بن دینار گفته زیرا که بتعوذ شیاطین جن میگریزند
و از ان انس نه بلکه می آیند و مردم را دلیر میسازند بر معاصی و اگر خواستی پروردگار
تو ایمان قهری ایشانرا نمیکردند دشمنی با پیغمبران اگر میخواست که مانع شود قادر بود
لیکن باز گذاشت ایشانرا با افعال خودشان بجهة ابقاء تکلیف و امتحان مر مکلفین را
پس بگذار مر ایشانرا و آن دروغی که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسه
شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ یعنی وسوسهٔ ایشان از
برای فریب است و برای آنکه میل کنند بان دلهای آنکسانی که نمی گروند بآخرت و برای
آنکه پسندند آنرا و برای آنکه کسب کنند آنچه ایشان کسب کنندهاند از گناهان
أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بگو ای محمد آیا بغیر
خدای تعالی می طلبم کسی را که حکم بحق کند میان من و شما چه فرق میان حکم و حاکم آنست
که حَکَم حکم نمیکند مگر بحق و حاکم گاه باشد که حکم بغیر حق کند و اوست آنکه فرو فرستاد
بشما قرآنرا بیان کرده شده در حق و باطل و آنکسانی را که داده ایم ایشانرا کتاب چون
علمای یهود و نصاری میدانند آنکه قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو براستی





و درستی پس مباش مخاطب امت اند یا هر احدی یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شد
مباشید از شک کنندگان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و تمام شد حجت پروردگار تو در بیان توحید و نبوت از روی راستی در اخبار و مواعید
و از روی عدالت در اقضیه و احکام هیچکس نیست تبدیل دهنده مر اخبار و احکام او را چنانچه
فانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که حق تعالی وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل
که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یا هیچ ناسخی نخواهد بود این دین را که از شایبه نسخ مصون و محفوظ است
و اوست شنوای گفتار همه دانا بر اسرار همه وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و اگر فرمان بری بیشتر کسانرا
که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و اهل ضلال و گویند که مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع
شوی اکثر اهل مکه گمراه گردانند ترا از راهی که بخدای میرسد چه پیروی نمیکنند این گروه
مگر گمان خود را و گمان ایشان اینبود که کیش ایشان برحق است و نیستند ایشان الا که
دروغ میگویند بر خدای در تحلیل حرام چه کفار قریش میگفتند که آنچه شما کشتید حلال است
و آنچه را خدای بکشد حرام باشد و دیگر در تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ
شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
بدرستی که پروردگار تو داناتر است بآنکسی که گم میشود از راه وی و او داناتر است
براه یافتگان و در آیه دلالتست بر آنکه ضلال و اضلال از فعل عبد است خلاف آنکه اهل
جبر میگویند و بر آنکه جایز نیست تقلید در اصول و اتباع محض ظن در دین و اغترار بکثرت
و باین اشارت فرموده امیر المؤمنین علی علیه السلام بحارث همدانی که ای حارث
حق شناخته نمیشود برجال یعنی ببسیاری مردم که بر چیزی اند بلکه حق را بشناس تا بشناسی که
اهل حق را بشناسی و اهل حق اندک اند فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ
پس بخورید از آنچیزی که یاد کرده شده است نام خدای تعالی بر وی در زمان ذبح او اگر هستید
شما بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام گروندگان وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ

بغیر علم إن ربك هو أعلم بالمعتدین وچیست شما را آنکه نخورید از آنچه یاد کرده اند
نام خدای تعالی را بر وی در وقت ذبح کردن و بدرستی که تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود برای شما آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل در آن آیتست که حرمت علیکم المیتة
الی آخر الآیه یعنی حرام ساخت بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بوی که آن
از محرمات آن نیز حلال است عند الضرورة و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را
در تحلیل حرام و تحریم حلال بآرزوهای خویش بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بدان بدرستی که
پروردگار تو اوست دانا تر بدانها که از حد درگذشتند که حکمی از احکام الهی را تغییر دهد خواه
در زمان آنحضرت و خواه بعد از زمان آنحضرت در این اضلال داخل است و بعض الترخصات
و عقوبت آن خواهد کشید وذروا ظاهر الاثم وباطنه إن الذین یکسبون الاثم سیجزون
بما کانوا یقترفون و بگذارید و دست بدارید آشکارای گناه و پنهان آنرا یعنی ترک
کنید همه گناهها را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و بزنا مایل
مشوید و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و در حقایق
سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی
میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است
بشهوتهای نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را
بران اطلاع بود و باطن آنکه میان حق تعالی و بنده بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال
و افعال سیئات است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسده است
و عزایم باطل قشیری میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته است
و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میفرماید که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر
نعمت ظاهر و باطن خلاصی جوارح است از زلات و نجات قلوبست از غفلت فرمان بدر بر
بدرستی آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطن زود باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند که کسب
میکنند ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وإنه لفسق وإن الشیاطین لیوحون إلی أولیائهم
لیجادلوکم وإن أطعتموهم إنکم لمشرکون ازین پیش شنیده گذشت که مشرکان عرب که مردار را

حلال



حلال داشتندی گفتندی ای محمد گوسفندی که مرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند
و اعجب چیزی که یاران تو میکشند و سگ حلال و پاکست و آنچه خدا میکشد حرام و ناپاک
ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد این آیه آمد که مخورید از آنچه یاد نکرده اند
نام خدا را در ذبح او و بدرستی که خوردن او فسق است و بدرستی که دیوان وسوسه
میکنند بدوستان خود تا از کافران تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید خود میخورید و آنچه
خدای کشته میگذارید و اگر شما دوستان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است
بدرستی که شما مشرکانید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان برداری غیر او شرکست و باید
دانست که شرطست در ذبح اسلام یا در حکم او و اگر ذمی یا ناصبی ذبح کند حلال نیست و اگر کتابی
ذبح کند حلال است و شرطست در ذبیحه استقبال قبله و تسمیه عند الذبیحه مثل بسم الله والله اکبر
و اگر اخلال کند یکی ازین دو عمدا حلال نیست و اگر فراموشی باشد جایزست أو من کان
میتا فأحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت
پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم و هدایت و دادیم مر او را نوری که از حجج و براهین
یا تمیز میان حق و باطل میرود بآن نور در میان مردمان برآورده است پس اینچنین کسی باشد
یعنی نباشد مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها ماند نیست بیرون آینده از آن چنانکه
آراسته اند ایمان را در دل مؤمنان زینت داده شده برای کافران آنچه میکنند از عبادت
اصنام و کسب آثام این آیه در شان حمزة بن عبد المطلب رضوان الله علیهما و ابو جهل لعین نازل
شده در وقتی که ابو جهل بن هشام از روی جهل و بی حیایی نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استعمال مخلصان امت نیست و حمزه در آن
روز در شکار بود چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابو جهل لعین با او حکایت کردند حمزه
خشمناک بر آن ناپاک بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند و اظهار
اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل لعین
و محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیات بحق یا موت بنگرستن و حیات بمعرفت

در کشف الاسرار آورده که حیات موقت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان
بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات موقت روزی بود که حیات بشریت بر آید
که کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات موقت بر نیاید که فلنحیینه حیوة طیبة و از اینجاست
که المؤمن حی فی الدارین و نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت
و دوام ذکر بر زبان و دل و نشاط بوی آورده که بعضی علما فرموده اند که او من کان میتا
اشارت باول مراتب نفس انسانیت که آن استعداد محض است که مسمی است بعقل هیولانی
نزد حکیم و فاحییناه اشارتست بدویم مراتب نفس که او را عقل بالملکه گویند و درین مرتبه
حاصل است او را العلوم الکلیة الاولیة و جعلنا له نورا ایما بمرتبه سیم اوست که حاصل است
مر او را المعقولات ملکه و لیکن حاضر نیست بالفعل او را بلکه صاحب او هرگاه خواهد استرجاع
و استحضار او تواند کرد است بر آن و لهذا مسمی بعقل بالفعل است یعنی قریب بفعل و یمشی به
فی الناس اشارت بمرتبه چهارم اوست که نهایت است که آن را عقل بالمستفاد گویند که
حاصل است او را درین مرتبه معارف قدسیه و جلایای روحانیه که او را حاضر است بالفعل
و چون هر روح مستحق باین معارف است و متمیز باین عوارف و این از نشان انبیا و مرسلین است
سیما سید المرسلین و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وکذلک جعلنا فی کل
قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها وما یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون و همچنین که در مکه
بزرگان مکه کار ... چنانچه دیده ایم در هر دهی بزرگان که گنه کاران آن موضع اند یعنی ایشان را
باختیار خود گذاشته ایم در هر شهری و دهی ایشان فریفته مال و جاه شده عذر پیشه کرده اند
تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از طریق حق بازدارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه مردم را
بازداشته بودند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی سوال کند گویند که ساحر است
و شاعر و کاهن و امثال آن زجاج گوید که مجرمان اکابر هر موضع گشتند زیرا که بجهت ریاست
اقدر اند بر مکر و قدرت و ترویج اباطیل از دیگر مردمان چه کثرت مال و قوت جاه ایشان را بر آن میدارد
که بر مردم تفوق جویند و در حفظ آن کوشند و این تمام نمیشود مگر باستعمال بعضی از اخلاق ذمیمه
مثل مکر و غدر و کذب و غیبت و نمیمه و بخل و ایمان کاذبه و این دسیس کاینست برخساست مآل





وجاه و مکر میکنند این کافران و بزرگان گردن کشی مکارند که بفتنهای خود چه و بال مکر ایشان
بایشان راجع است و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد ولا یحیق المکر السیء الا
باهله آورده اند که ابوجهل لعین و تابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند
شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان ما پیغمبری است که بدو وحی می آید راضی نمیشویم تا ما
وحی فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق تعالی این آیه فرستاد که واذا جاءتهم آیة قالوا لن
نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب الذین
اجرموا صغار عند الله وعذاب شدید بما کانوا یمکرون و چون بیاید بکفار قریش
آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر زمان گویند که ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه
تا وقتی که بدهند ما را مانند آنچه داده شده اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید
چنانچه بدیشان فرود می آید ثعلبی رحمه الله گوید که مراد از رسل است حضرت پیغمبر است صلی
چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این بر سبیل تعظیم باشد و گویند که حق تعالی
شمایل همه انبیا با وی جمع کرد او را به یا ایها الرسل خطاب نموده آورده اند که ولید بن مغیره
با حضرت رسالت صلی گفت که اگر نبوت حق است من بآن سزاوارترم بجهت آنکه پس از تو
اکرم و بمال از تو بیشترم حق تعالی فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بلکه بفضل و کمال است خدای تعالی
داناتر است ای که می نهد پیغامهای خویش را چه نفوس مختلف اند بحسب جواهر و ماهیات ایشان
بعضی از آن قدسیه طاهره اند از علایق جسمانیات مشرقه بانوار الهیه متوثره و در صورت بشریه
و بعضی دیگر خبیثه کدره متعلقه بجسمانیات خالیه از روحانیات هم در آن صورت پس نفسی
مادام که از قسم اول نباشد صلاحیت قبول وحی و رسالت ندارد و در آیه تعریفی است با آنکه
حصول نبوت و رسالت لابد است در وی از قلب سلیم و لطف جسیم و اخلاق حسنه که این
طایفه عالیقدر از مقربان بارگاه الهی اند و در متمردان قساوت قلب و صفت مکر و غدر و اخلاق
ذمیمه ردیه است پس چگونه تواند بود حصول رسالت مر ایشان را و لیکن حاصل باشد ایشان را
آنچه مناسب اخلاق و احوال ایشانست چنانچه حق تعالی میفرماید که زود باشد که برسد
آنکسانرا که مجرم شدند و از رحمت الهی دور ماندند خواری و رسوایی نزدیک خدای تعالی و

خدای تعالی بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بدی سکالیدند در حق ایشان
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا
حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون
پس هر کرا خواهد خدای تعالی آنکه هدایت کند او را بثواب و بطریق جنت شناسا کرداند
بگشاید دل او را برای قبول اسلام تا محکم شود عزم او بران و قوی گردد دواعی او بسبب
آن و زایل شود از دل او وساوس شیطانی و هواجس جسمانی و این لطفست از جانب
حق به بنده و هر کرا خواهد که فرو گذارد و دور دارد از ثواب و کرامت خود گرداند دل او را
تنگ در کفر او بجهت عقوبت او بر ترک ایمان نه آنکه ایمان او را از و سلب کند چنانکه اعتقاد بعضی
است بلکه با تنگی صدر بسبب دواعی او میشود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالتی تنگ گیری کنند
تا او ترک کند آن حالت را طبرسی رحمه الله آورده که بعد از نزول این آیه از پیغمبر پرسیدند
که چگونه منشرح میگرداند خدای تعالی صدر بنده را فرمود که می اندازد نوری در دل تا وسیع و
منشرح میشود صدر او گفتند یا رسول الله هیچ علامتی باشد که بآن شناخته شود این حضرت
فرمود که آن علامت انابت است بدار خلود و پهلو تهی کردن از دار غرور و خود را مستعد
موت ساختن پیش از نزول آن و چه ترتیب این بر آنست که اعتقاد کند که عمل آخرت نفع و فیض
زیاده است از دیگر اعمال و آنکه عمل دنیا که ضرر آن زیاده است از نفع و استعداد موت
قبل از نزول نتیجه این دو امر است که ترک دنیاست و رغبت آخرت و دیگر میفرماید که صعود
کافر از اسلام و ثقل این بر وی بمثابه ایست که کسی بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول
حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تباعد است در گریختن همچنانکه تنگ میگرداند
دل کافر از حق همچنان گرداند خدای تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که نمی گروند و توحید را
تصدیق نمیکنند وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون
این اسلام راهیست پسندیده پروردگار تو در حالتی که راست و درو کجی نیست
بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام عند
ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون مر این پند پذیران راست بهشت ذخیره نزدیک خدا تعالی



و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در آخرت بسبب آنچه کردند از تصدیق
کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس وقال اولیاؤهم
من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا قال النار مثواکم
خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم و یاد کن روزی را که خدای تعالی جمع کند
جن و انس را همه ایشانرا پس گوید ای گروه دیوان بدرستی که بسیار یافتید از آدمیان
یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضی از ما ببعضی
برخورداری انس از جن آنست که ایشان آرزوهای نفس را بها نمودند و تمتع جن بانس
آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند و بعضی گفته اند استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون
یکدیگر اند دیوان آدمیان را بکفر میخوانند و آدمیان دعوت دیوان اجابت میکنند
و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بود مراد بالمنیه
است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال چون خواهد بود گوید خدای تعالی که آتش
آتش است آرامگاه شما در حالتی که شما باشید جاوید در آن آتش مگر آنچه خواهد خدا
از مقدار حشر شما از قبور و مقدار مدت حسبه شما شود یا آنچه خواهد که شما را
از آتش به جهیم نقل کند بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در آنکه کند با جن
و انس و داناست باحوال و اعمال وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون
و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را مسلط میگردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا
یا باز میگذاریم برخی را برخی مالک بن دینار گوید که در یکی از کتب الهی خواندم که حق تعالی
فرمود که پست میگردانم دشمنان خود را به دشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود
و اشهر آنست که تولیت در آخر خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را باهم گذاریم تا دانند که
هیچکس نفع بدیگری نمی تواند رسانید و این صورت واقع میشود بسبب آنچه ایشان کسب میکنند
از معاصی و مناهی باز دیگر خدای تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس
الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا
علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین

ای گروه دیوان و آدمیان آیا بشما نیامد یعنی آمد پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جن از آدمیان بوده
واما انس را چون با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث
بوده . و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولان اند بجن همین که بعثت
نو از جن پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ
به هر تقدیر حق تعالی میفرماید که آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت بخوانند بر شما آیتهای
کتاب مرا و بیم کنند شما را از دیدن روز شما که اینست که روز قیامت گویند در جواب که
گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و حال آنست که فریفته
کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند
یکبارگی خود معترف شدند و گواهی دادند بر نفسهای خود آنکه بودند ایشان کافران
ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ این فرستادن رسولان برای
آنست که نیست آفریدگار تو هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بسبب ظلمی که از و بفعل آید
چه او از آن اعدلست که بی جریمه ستم کند پیش از آنکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که ایشان کنند و حال
آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافل باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای تعالی
و قیامت خبر داده و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگرنه
ایشانرا بر حق حجت باشد که لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ چرا رسولی نفرستادی تا ما
پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و هر عمل کننده
را مراتبی در ثواب و عقاب از برای عملهای که کرده اند و بحسب آن مراتب جزا می یابند ان
خیرا فخیر و ان شرا فشر و نیست پروردگار تو بی خبر از آنچه ایشان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِن بَعْدِكُم مَّا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ
و پروردگار تو بی نیاز است در ذات و صفات و افعال و احکام از هرچه غیر اوست
حتی از عبادت بندگان خداوند رحمت نیز اکه هرانچه داخل است در وجود از خیرات و آثار
و کرامات و سعادات از روحانیات و جسمانیات بایجاد و تخلیق و برحمت شامله و رأفت
کامله اوست و تکلیف بطاعت جهة تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان



و خداوند رحمت بر مجرمان و عاصیان اگر خواهد ببرد شما را و عید اهل مکه است یعنی و انس
که سبق ذکر یافتند و خلیفه و جانشین شما سازد از پس شما هر که خواهد از مخلوق خود همچنانکه
شما را پیدا کرد از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند چه آنکه قدرت دارد بر تصویر نطفه
متشابهة الاجزا باین صورت مخصوصه قادر خواهد بود بر تصویر او بصورت دیگر مخالف آن
إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ ۖ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت
و متعلقات او هر آینه بودنی و آمدنیست بی شک و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را
در بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بگو ای محمد که ای قوم مراد کفار قریش اند عمل کنید
هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بکفر و عداوت
خود مستمر باشید امر تهدیدیست میگوید بر حالت خود باشید که بدرستی که من نیز عمل کننده ام
بر شکیبایی و بردباری و زود باشد که بدانید که کدام از شما مر او را خواهد بود عاقبت پسندیده
در آخرت بدرستی که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و مخالفان دین
نبوی در کشف الاسرار فرموده که هر دو بیند که دو دریابند که دنیا کی رسد و دولت فلاح
کرا رسد و ببینند که درویشان شکسته بال را برای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب
اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت
زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان جدا کردندی و همچنین
چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان
و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی ~~بعضی برای الله و بعضی~~
پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل کردندی از آن حصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال
خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی و گفتندی
که خدای تعالی توانگر است و بدین احتیاج ندارد و اگر از نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی
برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که ایشان فقیر و محتاجند حق تعالی از این حال
خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ

وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ و مقرر کردانیدند برای خدای از آنچه خدای تعالی آفریده است از کشت زار
و چهارپایان بهره پس گفتند این نصیب خدا راست بدعوای باطل و گفتار دروغ ایشان و دیگری
برای بتان و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم پس
آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان پس نمیرسد بخدای تعالی و در آن تصرف
نمیکنند و آن نصیبی که خدا راست پس آن میرسد ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای
ربیده اند و نام زد بتان میکنند بد حکمیست که ایشان میکنند و علما چند وجه ذکر فرموده اند
در بدی حکم ایشان اول آنکه ایشان جانب بتان را ترجیح داده اند در رعایت و حفظ نصیب
حضرت ایشان و این غایت سفاهت دوم پیدا کرده اند بعضی کشت را برای خدای و بعضی
دیگر را برای غیر او با آنکه حق تعالی خالق همه است سوم آنکه این حکم احداث کرده اند از پیش خود
و شاهدی بر صحت این نیست نه عقل و نه شرع چهارم اگر خوب می بود افراز نصیب بتان
نیکو می بود افراز نصیب از برای سنگ و کلوخ بیجان بیحس که تاثیری نیست بتان را در حصول
حرث و انعام و قدرتی نیست ایشان را که از این فایده گیرند پس افراز نصیب از برای ایشان عبث باشد
وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است
در قسمت قربات می آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشان را یا کنند دفن را از ننگ.
بکو رمیکردند بجهت فقر و درویشی و عار شریکان ایشان یعنی دیوان و خادمان بتخانه آرایش
میدهند کشتن فرزندان ابدان را بطریق در خشم مشرکان تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند
و تا پوشیده گردانیند بر ایشان دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل ع و اگر خواستی
خدای تعالی که مانع ایشان شود یا مضطر گرداند ایشان را بترک آن میکرد و آن کار که ایشان نمیکردند
و لیکن این منافی تکلیف بود پس اگر اینچنین خواستی نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش
میدهند پس بگذار بدان ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ
لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا

افتراء



افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گفتند که این نصیب آلهه ما چهارپایان و کشت
حرام است بخشد و بخورد آن را مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را
دخل نمیداده اند بگمان باطل خود بی حجت و برهان و میگفتند که این چهارپایانند که حرام کرده
شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحیره و سوایب و حوامی که پیش مذکور
شدند و دیگر چهارپایانند که برای قربان بتان یاد نمیکنند نام خدا را بر ذبح آن بلکه بنام بتان
ذبح میکردند و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای تعالی که میگفتند اینها خدای فرموده
زود باشد که جزا دهد ایشان را بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
و گفتند که آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان پاکست و حلال
مر مردان ما را و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مرده
یعنی مرده متولد شود پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند زود
جزا دهد خدای تعالی وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم بدرستی
که خدای تعالی حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت
قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه بکشتند فرزندان خود را از روی
بیخردی و بی دانشی چنانچه مذکور شد و حرام ساختند آنچه روزی داده است ایشان را خدای تعالی
یعنی بحیره و سوایب و غیر آن و بربافته اند افترا بر خدا بدرستی که گم شده اند در راه و قابل
و نیستند راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ
إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور بر داشته و قایم و بسته در زمین
افتاده بی قایمه و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر
معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد و یا زیده درخت خرما و کشتها را از آنچه ما

از آن نوساق انداز دو ثمره او حبوبت در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیأت
وکیفیت و دیگر پیدا کرد زیتون را و انار را در حالتی که مانند یکدیگر است برگهای او و نادر
قدر و لون و طعم و مانند نیست حذ ه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان
آن بخورید از این میوه های هر رنگ چون میوه سبز آکند و اگرچه نارسیده و خام باشد و
بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز درویدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها
مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تأخیر در ادای آن اما اشهر اقوال آنست که مراد ازین
صدقات بر بار ده و غیر آن نه زکوات مفروضه و نیز از آیه اثنی عشر این نقل و ورود آیه
وَلَا تُسْرِفُوا مؤید این قول است فایده آورده اند که ثابت بن قیس را دیب پانصد
نخل بود که خرمای از او برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد که از حد در مگذرید
در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید در معالم آورده که منع صدقه مکنید
یعنی از صدقه دادن منع منمایید در بخل واقع اکثر قشیری آورده که هرچه در حفظ نفس خود
نفقه کنی اسراف نیست و اگر همه یکدانه گندم بود و هرچه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست
اگرچه هزار خزانه بود و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد
ص عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و او دست که بیافرید از چهارپایان از آنکه بار کشد حزب
از شتر و گاو و آنرا که بر زمین افکند برای ذبح چون گوسفند یا آنچه از پشم و موی او بر
او فرش سازند مثل گلیم و پرده و غیر آن که بمصدر بمعنی مفعول باشد و گفته اند که
حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیکست مانند وحشی
بخورید از آنچه شما را روزی داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پیروی مکنید گامهای
شیطان را و براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او بدرستی که او مر شما را
دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ
حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود هم او جفت کند

پس



پس ذکر زوج انثی باشد و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که
گفتیم و این هشت زوج هشت فرد اند هر یکی زوج دیگری از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش
خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت و دو از آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند
دو زوج یکی نر و یکی ماده بگو آیا دو نر را حرام کرد خدای تعالی یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد
که مشتمل است بر وی رحمهای دو ماده مانند و جنس خواه آنچه در رحم است ماده باشد و
خواه نر خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است
اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ
قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ
وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز همان منوال دو زوج بگو
هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا که حرام ساخته
که فرا گرفته است آنرا رحمهای هر دو ماده آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن
هنگام که وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول آیه آنست که عوف
بن مالک بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند
آنحضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده بودند حرام نیست عوف گفت که خدای تعالی
حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم فرمود که خدای تعالی ازواج ثمانیه را برای
اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگویید
این تحریم از قبل ذکر است یا انثی عوف بن مالک ساکت شد اگر میگویند که تحریم بسبب ذکوریت
پس جمیع ذکور را باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثیت است پس تمام اناث باید که در حرمت
داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشند چه در
رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو
سخن گو تا من بشنوم حضرت این آیه بر وی خواند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ
النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس کیست ظالمتر از آنکس که افترا کند
بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد بوی تحلیل و تحریم اشیا را تا گمراه کنند مردمانرا بی دانشی

بی

و ادا کار ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشان نیست یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن
امعاء او برنج بودند بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید گروه ظالمان را که متدین بدین
جاهلیت اند مشرکان مکه چون این آیه شنیدند گفتند پس انعام حلال شد پس حرام کدام است
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ
خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ بگو ای محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی حرام کرده شده
بر خورنده که بخورد آن را مگر آنکه باشد آنچه خورده مرداری یا خون ریخته شده و مراد خونیست
که در وقت ذبح از اوداج مذبوح روان شود یا در زندگی او ازو بیرون آید پس خونی که
مخلوط بلحم باشد و در اجزا مانده معفو است لیکن سپرز حرام است بخلاف جگر
یا گوشت خوک و اگر جمیع اجزای او حرام است از شحم وغیره لیکن آنچه مقصود است
در اکل لحم است بنابرین تخصیص بلحم یافت پس بدرستی که آن پلید است یا گشته شده
بفسق و آن چهارپاییست که آواز برداشته شده است برای غیر خدای تعالی بوقت کشتن
او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند آن را فاسق گویند زیرا که بدان عمل فاسق میشوند
پس هر که به بیچارگی درمانده باشد نه ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع طریق و نه درگذشته از
حد شرع یا آنچه سابقاً در آیه مذکور شد پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است
مواخذت نمیکند آن را که بضرورت از محرمات تناول کند مهربانست که بیچارگان را در آن
رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا
إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بر آنانی که یهود شدند حرام کردیم هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند
هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و بعضی گویند همین شتر فقط است و دیگری
گوید که مراد شتر و شتر مرغ و بط است که بر ایشان حرام بود و از گاو و گوسفند حرام کردیم
بر ایشان پیه هایی که در درون ایشان بود و حلال کرده پیه غیر آن مگر آنچه برداشته بود





پشتهای ایشان یعنی پیه که بر پشت و پهلوهای ایشان از درون و بیرون یا آن چربی که
بود در متعلق بروده های ایشان یا آمیخته بودی با استخوانها چون دنبه و پیه گوشت و مغز
استخوان تحریم این چیزها پاداشش داده بودیم جهودانرا بسبب ظلم ایشان و بدرستی که
ما راستگوییم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو
وحی کرده ام پس بگو که پروردگار شما خداوند بخشش بسیار است که مهلت میدهد شما را
با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه
مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که امهال هست اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ
ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ
زود باشد که بگویند آنها که شرک آورده اند درین آیه اعلام از آن بغایت ظاهر است
که از ما آمده خبر داد بعد از نزول آیه مشرکان گفتند اگر خواستی خدای تعالی شرک نمی
آوردیم ما نه و پدران ما و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرمود بتحریم اینها همچنین تکذیب
کرد قوم تو میکنند و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده ایشان را بتوحید و ترک اشراک و ترک تحریم
این انعام پس چون میگویند که اگر خدای خواستی ما نمیکردیم اینها را باین قول تکذیب
رسول الله میکنند همچنانکه تکذیب کرده آنانکه پیش از ایشان بودند تا آن وقت که چشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید
بر سخنان خود پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما شما پیروی نمیکنید در مقالات
خود مگر گمان و نیستید شما در قول خود مگر که دروغ میگویید قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ بگو ای محمد اگر شما را حجتی نیست بر قول خود پس مر خدایراست
حجتی رسیده بنهایت صحت که کتاب و پیغمبر فرستاده و شما را راه نموده پس اگر خواستی
هر آینه همه را توفیق شما را با ایمان و راه نمودی همه شما را لیکن نکرد این را تا منافی تکلیف نباشد
و این مشیت حتمی مشیت الجاء مذکور است در آیه اول زیرا که اثبات این فرموده و نفی آن

پس اولی خشیت اختیاریست و ثانیه خشیت الهی قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ
أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بگو بیارید گواهان خود را آنان را
که گواهی دهند که خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر
آن پس اگر گواهی دهند خود برای خود تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را و در
واز پی مرو آرزوهای کسانی را که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام
و دیگر پیروی مکنید آنانرا که ایمان نمی آرند بدان سرای یعنی بت پرستان و ایشان به پروردگار
خود برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ
مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما
این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ
نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی از آن جمله عدم شرکت با که لا تشرکوا منصوب
باشد بمعنی طرح لام یعنی بیان فرموده از برای شما حرام را بجهت آنکه شریک مسازید بخدا
چیزی را زیرا که ایشان حرام میکردند آنچه خدای تعالی حلال کرده بود پس غیر خدا را گردانیده اند
بجای او در قبول آن امر پس این چیز شرک میشود و جایز است که بتقدیر اوصیکم باشد
یعنی امر فرمود شما را که شریک مگردانید بخدای تعالی هیچ چیز را و نیکوئی کنید با پدر و مادر
نیکوئی کردنی در تاویلات آورده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده
بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و واسطه اند که حق تعالی ایشانرا
مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و مکشید فرزندان خود را از جهت
ترس درویشی و احتیاج ما روزی میدهیم شما را و ایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست
نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق میشوید و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را
و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی

واو باش



واو باش و بیباکان آشکارا بآن اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید
آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و
محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است و ما بطن افعال قلوب یا آنکه مراد مطلق گناه
باشد چه گناه از این دو حال بیرون نیست و مکشید آن نفسی را که خدای تعالی حرام کرد کشتن
او را مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن این چهار نهی و یک امر که
خدای تعالی بشما داشت آن تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ
أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف
مکنید که قرب منهی است چه جای تصرف و نزدیکی منمائید مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد
یعنی از تلف کاری نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکشید
تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و رشید گردد و تمام بپیمائید کیل را در مکیلات
و ترازو را در موزونات بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع
آورده که بعد از نزول این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن ترازو
ترازوی با دو پله چنان برابر باشد که یکموی میل نکند حق تعالی آیه فرستاد که تکلیف نکنیم
کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود
و شما را عزیمت مراعات عدل بود از آن عفو کنیم هر گاه که حق تعالی این مقدار تجوز ننماید
پس چگونه تکلیف کافر بایمان کند که او را قدرت بر آن نباشد یا چگونه خلق کند
در وی قدرتی که موجب کفر و عصیان او گردد و بعد از آن او را نهی کند از آن تعالی الله عن
ذلک و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید بلکه در جمیع
اقوال عدالت مرعی دارید اگر چه باشد محکوم به یا محکوم علیه یا مشهود له یا مشهود علیه
بلکه عامتر از مذکورات از حکایت و روایت و رسالت که در همه رعایت کنند
ایشان خداوند خویشی نزدیک یعنی منظور در نشود رضاء الهی دارد نه غیر آن و بعهد خدا

که احکام شریعت با بیان کرده شد و فا نمایید این سه امر دیگر نهی و صیت کرد خدای تعالی
شما را بدان باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و بر شما میخوانم حکم دهم را
و آن آنست که آیه مذکور شده است از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت
راه منست راه راست تا بهشت پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را و از پی روید
راههای پراکنده و ادیان مختلفه را مثل طرق گبر و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت
و بدع از سبیل آنکه خلاف طریق اهل بیت رسول الله است صلوات الله علیهم اجمعین
که آن راهها جدا گردانند و دور سازند شما را از راه حق و این اتباع فرموده است خدای تعالی
بحفظ آن شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ
پس بخوان برایشان ای محمد دادیم موسی را توریة برای تمامی کرامت و نعمت بر کسی که نیکوئی نماید
قیام باحکام وی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و برای هدایت
و دلالت بر حق و آنانی که راه هدا یافته اند بآن بسوی توحید و عدل و شرایع و رحمت و نعمتی
که مقرر است برای سایر اهل تکلیف هر آنچه که در وست از امر و نهی و وعد و وعید و
احکام شاید که بنی اسرائیل بلقاء جزاء پروردگار خود ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ
مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم
او را بسیار نفع پس پیروی کنید او را و بپرهیزید از مخالفت او شاید که بر شما رحمت کنند
بسبب متابعت وی أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا
عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ و فرستادیم این کتاب را که مگوئید شما ای گروه عرب
که جز این نیست که فرستاده شده است کتاب بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری
و بدرستی که ما هستیم از قرائت ایشان و کتاب ایشان بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان را
چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ
فَقَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ





عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ و برای آنکه
بگوئید اگر فرستاده میبودندی بر ما کتابی چنانکه بر جهودان و ترسایان هر آینه ما میبودیم راه
یافته تر از ایشان پس بدرستی که آمد بشما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن
بلغت شما فرود آمده و راه نماینده هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود و رسد و بخشایش مومنان را
و این هر سه صفت قرآنست و بعضی پیغمبر را گواه گیرند و گویند که مراد از آن حضرت رسالتست
که گواه است و هدی و رحمه نیز اوست یعنی خداوند رحمت و هدایت مر اهل ایمان را پس کیست
ستمکارتر از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را و اعراض کرد از آن زود باشد که جزا دهیم
آنان که بر میگردند از آیتهای ما بشدت عذاب ما یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بسبب
آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ
أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا
يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب
قرآن و پیغمبر مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان فرود آیند ملائکه عذاب
بر ایشان یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمام آیات او و مراد ازین آیات
علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دابة الارض باشد
و پیدا آمدن یاجوج و ماجوج و دخان و طلوع آفتاب از مغرب یا آنکه بیاید بعضی از آیات
پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده اند روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار
تو که بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب
بر آید دراز باشد و درازی آن شب چندان و اهل او را دو ریابند که چون از اوراد فارغ
شوند انتظار صبح برند صبح بر نیاید و در کار افتند دیگر باره اوراد را بسر گیرند و چون تمام
شود اثر صبح پدید نباشد دانند که کار عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید
بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب
از افق غربی بر آید دلها و انوار بنود و هر خلق از آن مشاهده کنند و چون این آیه عظیم ظاهر
گردد غیب عین شوند و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این سود نکند هیچ نفسی را ایمان او که نبودست

که ایمان آورده باشد پیش ازین و امروز ایمان آرد یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان
خود نیکویی یعنی عمل پسندیده. پس ایمان کافران فایده نکند درین روز نه اکتساب طاعات
و خیرات مؤمنان یعنی هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما او را
فرو گذاشته باشد و خیر نکرده و چون این را معاینه بیند و انجا خیری کند آن خیر پذیرفته
نباشد و آیه دالست بر آنکه اکتساب خیرات غیر ایمانست زیرا که عطف فرموده کسب
طاعات و خیرات در حال ایمان بر فعل ایمان و آیات و علاماتی که در وقت ظهور آن ایمان
و خیر پذیرفته نشود بعد از زمان ظهور حضرت مهدی و نزول عیسی علیهما السلام خواهد بود زیرا
که در زمان ظهور آنحضرت ایمان کامل گردد و عدل و داد بغایت رسد چنانچه در کشف
الغمه آورده که روایت کرده مفضل بن عمر که شنیدم از ابی عبد الله که میفرمود که قایم ما هر گاه
که ظاهر شود روشن گردد زمین بنور رو او و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب
و زایل شود ظلمت و تاریکی و مردم معمر گردد دراز عمر شوند در زمان ملک آنحضرت چنانچه مردی
باشد که هزار فرزند او را باشد همه نرینه که در میان ایشان هیچ مادینه نباشد و ظاهر
گرداند زمین گنجهای خود را تا به بینند مردم بر روی زمین آنرا و طلب کند مردی از شما
کسی را که صدقه بدهد او را یا مال خود و زکوة بدهد او را پس نیابد او کسی را که قبول کند این را
از او و مستغنی شوند مردمان بانچه روزی داده حق جل و علا ایشان را از فضل خود و درین
باب منقول صحیح بسیار وارد شده و حق تعالی میفرماید بعد ازین که بگو ای محمد انتظار برید
این آیتها را که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوش حال ما إِنَّ الَّذِينَ
فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ بدرستی آنانکه پراکنده کردند دین خود را که ببعضی از کتب ایمان
آوردند و بعضی کافر شدند و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری
که هفتاد و دو فرقه بودند نیستی تو از قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست
این حکم بآیه السیف منسوخ است و مرویست از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که
ایشان اهل ضلالت و شبهات و بدعتند ازین امت که ادیان مختلف پیدا کرده اند و چند گروه





شده اند که هفتاد و دو گروه باشند از هفتاد و سه یکی از ایشان ناجیه اند و معنی لَسْتَ
مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ آنست که تو از ایشان بیزاری و مذکور شد که ناجیه کیانند جز این نیست که
کار ایشان با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد پس خبر
دهد ایشان را روز قیامت بانچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ هر که بیاید به نیکویی پس مر او راست
ده برابر مانند آن یعنی ده نیکویی و بعضی از مفسران گویند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار
تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه
قبل از آن تا آن حسنه می تواند آمد آن حسنه ایجاد از عدم ۲ آفرینش در احسن تقویم ۳
تربیت ۴ رزق ۵ بعثت ۶ انزال کتب ۷ تبیین حسنات و سیئات ۸ توفیق ۹
اخلاص ۱۰ قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد نتواند که حسنه بجای آورد و هر که بیاید
بسیئه یعنی بفعل بد پس جزا داده نشود مگر بمانند آن یکی بیکی و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند
ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بگو مر این قوم را که تفرقه در دین افگنده اند که بدرستی که راه نموده است مرا
پروردگار من براهی راست دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی
پاینده درست که آن ملت ابراهیم است در حالتی که ابراهیم ع از همه دینها بدین اسلام بود و نبود
ابراهیم ع از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ
وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ
بگو بدرستی که نماز من و قربانی من یا حج من و زندگانی من یعنی آنچه را نم در زندگی و آنچه بر آن
میرم از ایمان و طاعت همه مر خدای راست که آفریدگار عالمیانست هیچ انبازی نیست
مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکنم چون بت پرستان و قربانی
بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت
که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات
تفویض خود و امور خود است بحق تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خداست

وبدین مامور شده ام و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت
قل أغیر الله أبغی ربا وهو رب کل شیء ولا تکسب کل نفس إلا علیها ولا تزر وازرة
وزر أخری ثم إلی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون آورده اند که در وقت
مبالغه کفار در آنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد که بگو آیا بدون خدای
طلبم پروردگاری در عبادت او شریک سازم و حال آنکه خدایست آفریدگار همه چیزها پس
ماسوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و کسب
نکند هیچ نفسی از بدیها مگر وبال آن بر او باشد ولید بن مغیره گفت که ای فساد بیه عرب متابعت
من کنید و گناهان شما در گردن من حق تعالی فرمود که و بر ندارد هیچ بردارنده بار دیگری
را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید پس بسوی پروردگار شماست بازگشت
شما پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بآنچه بوده اید که در آن اختلاف میکرده اید در دینی
از امور دینیه و حق و باطل آنرا بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم خلائف الأرض
ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما آتاکم إن ربک سریع العقاب
وإنه لغفور رحیم و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خلیفهای
زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت و بر داشت
بعضی را از شما زبر بعضی دیگر بپایهای بلند در رزق یا در صورت و عقل و تمیز و مال
و قوت و امثال آن تا بیازماید شما را در آنچه بشما داد از مال و جاه و غیر آن تا ظاهر شود
شکر اغنیا و صبر فقرا بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده است ناسپاسان
و ناشکیبایان که مستحق عقوبت شده اند و بدرستی که او آمرزنده است و مهربان بر شاکران
و صابران و لهذا افتتاح سوره بتحمید فرموده و اختتام بمغفرت و رحمت تا حمد و شکر گویند
او را و ایشان روایت کند علی بن ابراهیم رحمهما الله از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا
که آنحضرت فرمود که سوره انعام نازل شد یکبار و همراه او هفتاد هزار ملک بود و تسبیح
و تهلیل و تکبیر گویان پس هر که بخواند این سوره را آن فرشتگان تسبیح کنند از برای او
تا روز قیامت و ابن عباس رضوان الله علیه گوید که هر که بخواند این سوره را در هر شبی

او



او از ایمان باشد در روز قیامت و آتش دوزخ را بچشم نبیند ببرکت تلاوت
این سوره. سورة الأعراف مکیة وهی مایتان وست آیات

نصف الجزء

بسم الله الرحمن الرحیم

المص کتاب أنزل إلیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین
المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و
لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمان
باسم المقتول یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود
که أنا الله أعلم و أفصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم
و در تاویلات کاشی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت و لام
عبارتست از ذات با صفت علم و کنایت از جا معینی است که آنرا معنی محمدی گویند و صاد
صورت محمدیت ص و بعضی گویند معنی او الم نشرح لک صدرک است بدلیل فلا یکن
فی صدرک حرج و یکی از اهل عرفان فرموده که معنی او اینست که یا آل محمد صبروا علی البلاء ولأن
البلاء موکل علی الأنبیاء ثم الأولیاء ثم الأمثل فالأمثل ای آل محمد صبر کنید بر بلا
زیرا که بلا موکل انبیاست باز اولیا باز آنها که مانندتر اند بدیشان باز مانندتر این کتابیست
فرو فرستاده شده بسوی تو پس می باید که نباشد در سینه تو تنگی بسبب ابلاغ آن که
بر تو ظاهر شده که در ضمن آن محنت بی راحتست یا آنکه باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن
پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است تا بیم کنی
کافران را بآن و پندی باشد مر مومنان را اتبعوا ما أنزل إلیکم من ربکم ولا تتبعوا
من دونه أولیاء قلیلا ما تذکرون پیروی کنید ای مکلفان آنچیزی را که فرستاده شد
بشما از پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشت اوامر و نواهی او و پیروی
مکنید بجز کتاب خدای تعالی دوستان از اعدا اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند
یا شیاطین انس و جن که خلق را در گمراهی می افکنند اندکی پند می گیرید وقتی که متابعت
غیر حق کنید وکم من قریة أهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا أو هم قائلون و بسیاری اهل دیهها

وشهرها از کفار وفجار که تا حکم کردیم بهلاکت ایشان پس آمد باهل آن شهرها وده بها عذاب ما
در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام یا فرود آمده عقوبت بدیشان وبودند ایشان خفتگان
در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش واستراحت
وتصور وتوقع عذاب دران نیست پس بلیه غیر منتظر صعب تر وسخت است خاصه چون نعمت
غیر مترقب لذیذ وخوبتر است فما کان دعویهم اذ جاءهم بأسنا الا ان قالوا انا کنا ظالمین
پس نبود دعوی خواست ایشان وقتی که آمد بدیشان بلا وعذاب مگر آنکه گفتند بدرستی که بودیم
ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود وفطرت آنکه اعتراف
بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند
پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند
چنانچه رقم ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین
پس هر آینه بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران وسوال ایشانرا از قبول
رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیبست وهر آینه که بپرسیم فرستاده
شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت وتبلیغ احکام واین سوال تشریف وتوبیخ است
وگفته اند امم را از فرمان برداری انبیا علیهم السلام پرسند وانبیا را از مهربانی برامم
فلنقصن علیهم بعلم وما کنا غائبین پس هر آینه بخوانیم بر رسل وامم بر ایشان گفتار وکردار
ایشانرا از ابتدا تا انتهای خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند وگفتند وشنودند ایشان چه بود
ونبودیم ما پنهان دور ودور بجز از اقوال وافعال ایشان غرض که او جل وعلا عالم است بکلیات
وجزئیات وهیچ چیز بر او پوشیده نیست از حیوانات ونباتات ودر جمادات والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون وسنجیدن اعمال هر یک آن روز
یعنی روز قیامت درستست وبودنی وگفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمود
ودو کفه باشد وهمه خلایق دران نگرند وگویند نیز که اعمال مؤمن مصور بصورت حسنه
باشد واعمال کافر ومنافق ومخالف بصورت قبیحه واین صورت برای اظهار معدلتست
ودر تبیان از ابن عباس رضوان الله علیه نقل میکند که داری عمود میزان پنجاه ساله راه است

وگفتین



وگفتین او یکی از نور است ویکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند وسیئات را در پله ظلمت
ونیز گویند که این میزان یک کفه او بر جنت بود وکفه دیگر بر جهنم وگر نهند آسمانها وزمینها را
بر کفه از آن گنجایش داشته باشد وگیرنده او جبرئیل بود پس هر که گران بود اعمال سنجیده
او وبرین تقدیر موازین جمع موزون است واگر جمع میزان دارند نظر بتعدد وزن واختلاف
موزونات باشد وبهر حال گرانی میزان بطاعتست وآنانرا که میزان گران باشد پس آن
گروه ایشانند رستگاران ورسیدگان بنجات ومن خفت موازینه فاولئک الذین
خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون وهر که را سبک باشد عملهای وزن کرده او
وآن سبکی بکفر ونفاق وخلاف حق ومعصیت خواهد بود پس آن گروه آنانند که زیان کردند
بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بسبب آنکه بودند بر دکردن آیات
ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق گویند که آیه دلالت دارد
بر آنکه هر گاه حسنات وسیئات متساوی ومتعادل باشد موجود نیست والله اعلم
ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون وبدرستی که ما مکن
گردانیدیم شما را ای آدمیان در زمین جهت سکنی وزرع وگفته اند خطاب با قریش است
که میفرماید که شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام ویمن در تابستان ودر زمستان
وآفریدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی از مکاسب ودر تجارات وآنچه سبب معیشت است
وتصریح یاء در معایش مشهور است با آنکه یا اصلیت نه زاید مثل صحایف که جمع صحیفه است بهمزه
که یای زاید است باوجود چنین نعمتی اندکی شکر میگویید یا از شما اندکیست که بر اسم شکر
گذاری وسپاس داری قیام می نمایید ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا
لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین وهر آینه بتحقیق بیافریدیم پدر شما را
آدم از گل غیر مصور پس صورت کردیم پدر شما را تا بشر مستوی الخلقه شد پس گفتیم
مر فرشتگان را سجده کنید سجده تعظیم وتحیت مر آدم را پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان
برداری مگر ابلیس که او از دار عجب وحسد نبود از سجده کنندگان مر آدم را قال ما منعک
الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین گفت خدای تعالی

[illegible]

مر ابلیس را که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی مر آدم را چون فرمودیم ترا بسجده
او گفت ابلیس من بهترم از آدم جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه
مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید مانع آنست که من از او بهترم آفریدی مرا از آتش و او
جوهر لطیف علوی نورانیست و آفریدی آدم را از گل که جسم سفلی کثیف ظلمانیست ابلیس
درین صورت مغلطه خورده که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرده و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت
بیدیّ عبارت از آنست و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت بدان در
نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را و دیگر خود قایل است که مخلوق
اوست که خلقتنی گفت چگونه مخلوق از سخن خالق سر پیچد و دیگر خطاب عام بود
مر جمیع ملایکه را او خود را خارج ساخت ازین عموم بقیاس پس مستوجب ذم و طرد و لعن
شد و داخل شد در زمره تکبر کنندگان بر خدای تعالی پس دلالت کرد این که جایز است
تخصیص عموم نص بقیاس و مؤید این قول ابن عباس است که طاعت ابلیس اول بود
از قیاس که عصیان ورزید پروردگار خود را بقیاس و اول کسی که بنیاد قیاس نهاد
ابلیس بود و بسبب این کافر شد پس هر که قایل بقیاس است قرین و نظیر ابلیس است
و مذمت و بطلان قیاس ازین قصه معلوم توان کرد مع ذلک قیاس او نامستقیم بود در
افضلیت نار از خاک زیرا که آتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کرداند و خاک امین است
هر چه بدو دهند نگاه دارد و امین از خاین بهتر بود و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع
از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر بود چنانکه آدم علم نقش پذیرفت که کتب فی قلوبهم
الایمان و آتش نقش سوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس بسوخت که ففسق عن امر ربه و خاک
آتش را باز تواند کشت و آتش در خاک هیچ عمل نتواند کرد و خاک سبب زیادتی و فزونی است
و آتش موجب نقصان و زبونی که نور او در تحت است و دود او بر فوق و سمت خاک است
که کثافت در تحت بود و لطافت و منفعت او بر فوق آتش اگر چه خوب صورتست لیکن زشت
سیرتست و لهذا اگر انگشتی بوی رسد بسبب درد چیتوار گردد و خاک بر خلاف اینست
چه جمله مصالح زنده و مرده از خاک حاصل گردد و مقرر است که سیرت نیکو بهتر است از صورت

نیکو



نیکو خاک بار کشنده است لاجرم پاینده است و آتش رنجاننده است زود میراننده است
آتش بسیار خورنده و زود میرنده و زمین خود بخورد و غذا دهد و خوراند دیگر و پس آتش بمثابه
مرد بسیار خوار بی نفع است و زمین بمنزله مرد کم خور کثیر الخیر پس خاک از آتش بهتر باشد
چون ابلیس لعین این نافرمانی کرد قال فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج انک
من الصاغرین گفت خدای تعالی مر ابلیس را که پس فرود آی از آسمان یا از بهشت و
این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند که تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب
طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی پس نباشد و روا نبود
ترا آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظم کنی بر فرشتگان که خاشعان و مطیعانند
نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست پس بیرون رو از بهشت یا
از آسمان بدرستی که تو از خوار کنندگانی چون ابلیس طلب تکبر کرد حق تعالی او را مبتلا
ساخت بذلت و خواری چنانچه در حدیث وارد است که من تواضع لله رفعه الله ومن
تکبر علی الله وضعه الله هر که فروتنی کند برای خدای حق تعالی بردارد او را و هر که تکبر نماید بر
خدای او را بیندازد و پست سازد و در تتابع آورده که بیرون رو از صورت
فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین
صورتها قال انظرنی الی یوم یبعثون گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید
گشت مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت
قال انک من المنظرین گفت خدای تعالی بدرستی که تو از مهلت دادگانی ابلیس و اولاد مهلت
داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا
نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو
داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال فبما اغویتنی
لاقعدن لهم صراطک المستقیم گفت ابلیس بسبب آنکه مرا اغوا کردی گویند که چون حق تعالی
امر فرمود او را بسجده آدم او نزد این ظاهر شد ازو کفر که اغوا را اضافه بحق تعالی کرد و بعضی

گویند مرا از اغوا دوری و بی بهرگی از رحمت یعنی بواسطه آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت
هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که آن راه راست است یعنی دین اسلام و در صدد آن
باشم که ایشان را از آن راه زنم در صراط مستقیم مگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ پس بیایم بدیشان از پیش ایشان
یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و از پس ایشان یعنی از
قبل دنیا و آز را در چشم ایشان بیارایم و در آیم از راست ایشان از جهت حسنات و ایشان را
در عجب و ریا اندازم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آز را در دل ایشان شیرین
کردانم و حکمای اسلام آورده اند که در قبل آدم چهار قوت است که موجب فوات سعادت
ابدیه میشوند یعنی یکی از انها قوت خیالیه است که جمع میکرد در وی مثال محسوسات و موضع
او بطن مقدم از دماغ است و من بین ایدیهم اشارت بانست و دیگر قوت وهمیه است
که حکم میکند در غیر محسوسات باحکام مناسبه محسوسات و محل او بطن موخر از دماغ است
و من خلفهم عبارت از انست و دیگر قوت شهویه و جای او کبد است از یمین بدن و چهارم
قوت غضبیه است و منشا آن قلب است که او در شق ایسر است و عن ایمانهم و عن شمائلهم
ایما بان هر دو است پس شیاطین خارجه مادام که طلب اعانت بجزیی باین قوای اربع نکنند قادر
نمی توانند شد به القای وسوسه و لهذا ذکر نکرد فوق و تحت را چه قوای که متولد میشود
از انها چیزی که موجب تفویت سعادات ابدیه است این قواست از بدن و در نقل و رود یافته
که چون ابلیس این کلمات راند فرشتگان را رقت آمد بر احوال بنی آدم گفتند خداوندا چگونه
آدمیان خلاص توانند شد از جنگ شیطان با استیلای او بر ایشان از این جهات حق تعالی فرمود
که من راه دو جهت که فوق و تحت است بر او گرفته ام تا بنده چون دست بدعا بر دارد
بجانب فوق از روی نیاز یا نهد پیشانی خضوع بر زمین از جانب تحت من او را از اغوا
و اضلال او خلاص کنم و بیامرزم گناه هفتاد ساله او را و از نزد قول شیطانست که من چون
جهات اربع بر آدمیان بستم که با مر حق نپردازند و بعبعت در سازند و نیابی تو که خداوندی
بیشتر فرزندان آدم را شاکر گویند کان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ اخْرُجْ

شها



مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را
که بیرون رو از بهشت یا از آسمان در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک رانده و دور کرده از
رحمت بخدای که هر که از پی تو بیاید از اولاد آدم هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو
و متابعان تو و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای آدم ساکن شو
تو و جفت تو که حواست در بهشت پس بخورید از انجا هر جا که خواهید از میوها و نعمتهای بهشت
از هر کجا که خواهید و اختلاف است در این بهشت که بهشت خلد است یا بهشتی از جنات آسمانست
یا از زمین بهر حال فرمود نزدیک مشوید در بهشت این جنس را که از درخت گندم یا انگور
از انکه بخورید و این نهی تنزیه است نه تحریم پس باشید از ستمکاران بر نفس خود چه اولی کمال
انبیا آنست که گرد منهی اگرچه نهی تحریمی نباشد نگردند فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا
مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا
مِنَ الْخَالِدِينَ پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا کرداند برای آنچه
پوشیده کرده بود و بود از ایشان از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات
ایشان نمی دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر نمیدیدند و گفته اند که حق تعالی
ایشان را جامها برای ستر عورت پوشیده بود و ابلیس دانست که نباید زمانی آن لباس از
تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را باکل شجره ترغیب کند تا لباس از ایشان فرو
ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملایکه رسوا گردند آغاز وسوسه کرد و بعد از آنکه پنهان بدید بکام
طاوس به بهشت در آمده بود بصورت دیگر بر آمد و گفت مر آدم و حوا را باز نداشت
و منع نکرد شما را آفریدگار شما از خوردن این درخت مگر آنکه نکرد شما دو فرشته
در علو رتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید شما از جاوید ماندگان در بهشت
یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن
تامل می نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ
و سوگند خورد برای آدم و حوا و گفت بدرستی که من مر شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت

میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی سوگند بخدای تعالی بدروغ خورد
و بدان سوگند فریفته شد پس ابلیس تنزل داد ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله بمکر
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا يخصفان عليهما من ورق
الجنة وناداهما ربهما ألم أنهكما عن تلكما الشجرة وأقل لكما إن الشيطان لكما عدو مبين
پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال عقوبت آن ظاهر شد که ریخت از
عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در
اخبار آمده که یکی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید ایشان از این صورت منفعل شدند
و در ایستادند و قصد کردند برگهای درخت می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی دیگر می‌نهادند بر
عورات خویش از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بهم بستند تا چون بست
ازاری شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از این طرف بدان طرف می‌گذشتند و ندا
کرد ایشان را پروردگار ایشان که نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت و نگفته بودم
شما را و تحذیر کرده بودم بدرستی که شیطان هست شما را دشمنی آشکارا و عداوت
او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده اند که در وقتی که خطاب
حق تعالی فرمود افرارا منی یا آدم از من می‌گریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک این گریختن جهت
حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق تعالی از روی نیاز قالا ربنا
ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين گفتند ای پروردگار ما
ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی و اگر تو نیامرزی ما را و نبخشایی ما را هر آینه
باشیم از زیانکاران قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين
گفت خدای تعالی مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بجانب زمین برخی
از شما مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگراند و مر شما راست
در زمین قرارگاهی و آرامجایی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام گمان کرد که شده
پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قال فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخرجون
گفت خدای تعالی در زمین می‌زیید و در زمین میمیرید و از زمین بیرون آورده میشوید جزای

جزا



جزای آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم قد أنزلنا
عليكم لباسا يواري سوآتكم وريشا ولباس التقوى ذلك خير ذلك من آيات الله
لعلهم يذكرون ای پسران آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را بگویید
بدرستی که ما فرستادیم بر شما پوششی یعنی پیدا کردیم برای شما لباسها از تدبیرات سماوی
و اسباب نازل از آسمان و از این قبیل است وأنزل لكم من الأنعام پس بیان فایده لباس
میکند و از برای لباس سه غرض ذکر میفرماید یکی آنکه می‌پوشد آن لباس عورات شما
و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید که ثیاب تجمل است چه حق تعالی دوست میدارد
که آثار نعم خود ظاهر سازد بر بنده و در نقل آمده که امام زین العابدین علیه السلام دو جامه در
فصل تابستان می‌پوشید که قیمت آن پانصد درهم می‌بود و در حال شهادت امام مظلوم
حسین بن علی علیهما الصلوة و السلام جامه خز در بر داشت و امام جعفر علیه السلام جامه خز در زینت
می‌پوشید و ریش که در آیه واقع است لباس زینت است که استعاره کرده اند از ریش
طیر که لباس و زینت اوست و دیگر پوشش تقوی است که برای تواضع پوشند چون پشمینها
و جامههای درشت آن بهتر است از لباسهای نرم بتکلف زیرا که آنرا می‌پوشند و گفته اند
که لباس پرهیز آنست که جهت تو اند شد از ضرر مانند که یا و سر یا و حال حرب مثل زره
و خود و غیر ذلک و حقیقت آنست که ممکن است که ثوب واحد مجمع باشد در و اغراض
ثلثه هرگاه که آن پاک و طاهر باشد بر وجهی که نماز در روا بود و از وجه حلال باشد
و شایبه حرام در و نبود آن لباس تقوی است اگر چه ثیاب تجمل بود و جامه که جامع این صفات
باشد یا خیر عظیم است در و آن بهتر است و گفته اند لباس تقوی عفت یا حیا یا ترس
الهی یا التزام طریقه و غیر آن فرستادن لباس خود از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان
سوآت آدمیان را بپوشید و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید تا باشد
که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم
من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما إنه يراكم هو وقبيله من حيث لا
ترونهم إنا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون ای فرزندان آدم بر حذر باشید

که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه
بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت برمی کشید از ایشان جامهای ایشان تا بنماید بهر یک
از ایشان عورات ایشان را یعنی بسبب آنکه ابوین شما مکشوف العوره گشته از بهشت بیرون
افتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید بدرستی که ابلیس می بیند شما را او و لشکر و قبیلهٔ او
از جایی که شما او را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما
در نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمنی
لازم است بدرستی که ما گردانیدیم شیاطین را دوستان آنانکه ایمان نمی آرند یعنی ما ایشان را
با ایشان باز گذاشته ایم و چون جنسیت علت ضم است باهم یار و دوستانند وَإِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و چون بکنند کفار و مرتکب شوند عمل زشت را چون بت پرستی
و تحریم بحیره و سائبه و عریان طواف کردن و امثال آن و چون کسی ایشان را نهی کند گویند از روی
تقلید که یافته ایم بدین عمل زشت پدران خود را و خدای تعالی فرموده است ما را باین
فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند بگو ای محمد بتحقیق که خدای تعالی نمی فرماید بزشتی و
ناپسندی در قول و فعل و راضی نیست بر آن چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند
بمکارم اخلاق و محاسن اشفاق و این زشتی از شما بفعل می آید آیا میگویید شما بر خدای
از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ
كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ
عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
بگو ای محمد فرموده پروردگار من بعدل و راستی یا بتوحید که بزرگترین راستیهاست و راست
کنید روی خود را بقبله نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است
یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید
و تاخیر مکنید بآن جهت که در مسجد قوم خویش گذارید و پرستید خدای را در حالتی که خالص
کنندگان باشید برای خدای طاعت را همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا باز خواهید

گشت



گشت بسوی ما بسبب جزاء بد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهد برد
گروهی را راه نمود و بطریق جنت بسبب ایمان و طاعت و گروهی سزاوار گشت بر ایشان گمراهی
و خذلان و عقوبت بواسطهٔ عدم ایمان و معصیت بدرستی که این گمراهان فرا گرفتند دیوان را
دوستان خود و فرمان ایشان بردند بیرون خدای تعالی و گمان بردند و پنداشتند که ایشان
راه یافتگانند و نی غش الا در ضلالت اند یَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا
وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بعضی بر آنند که این خطاب عام است
و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از قبیله‌گان عرب بودند
که مرد و زن برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بر تری از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر
در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بودی و باندکی از طعام قناعت کردندی و آنرا
طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما بچنین تعظیم و تکریم
سزاوارتریم حق تعالی ایشان را تحذیر فرمود و گفت فرا گیرید جامهای خود را که بدان
آراسته اید نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میکنید و مراد از زینت جامه
نیکوترین لباسهاست که در وقت نماز بپوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است
و بزرگی فرموده که یمکن که زینت مال و پسران باشند چه جای دیگر فرموده که الْمَالُ وَالْبَنُونَ
زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی فرا گیرید مال و پسران را نزد هر مسجدی یعنی با خود ببرید تا مال را صرف
کنید بغزوات و قربات و تا پسران عادت کنند بطاعات و عبادات و قشیری گوید
که مراد زینت سرائر است نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت زبان
علم ستر عورت است برای نماز و دل با نکشف حضور دلست برای عرض و نیاز و بخورید یعنی
در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و بیاشامید آب و شیر و سایر
مشروبات و از حد در مگذرید در افراط طعام و شراب در خوردن آن چنانکه شما حامل
آن نباشید بلکه آن حامل شما باشد یا از حد تجاوز مکنید بتحریم حلال بدرستی که خدای تعالی
دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و از بعضی سلف
نقل کرده اند که اسراف آنست که هر چه آدمی را آرزو کند بخورد و دون همترین مردمان آنکس است

که همت آن تمام مصروف باشد بلکه طعام و شراب پر بها که گفته که همه دنیا را لقمه سازی و در دهان
درویشی نهی اسراف نیست اسراف آن بود که بی رضای حق صرف کنی آورده اند که هارون الرشید
را طبیب نصرانی حاذق بود که او را بختیشوع میگفتند روزی گفت بعلی بن حسین بن واقد
که صاحب مغازی است که آیا در کتاب شما از علم طب چیزی هست چه علم دو علم است
علم ابدان و علم ادیان او گفت که حق تعالی جمیع طب را جمع فرموده در نصف آیه از کتاب
خود گفت کدام است آن گفت این که كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا دیگر نصرانی گفت از پیغمبر
خود هیچ چیز داری که گفته در طب گفت پیغمبر ما همه طب جمع فرموده در الفاظ اندک نصرانی گفت
آن چیست علی بن حسین گفت فرموده که اَلْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمْيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَأَعْطِ
كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدْتَهُ معده خانه درد است و باز داشتن او از پری طعام و شراب سر همه دواها
و بده هر بدنی را از طعام و شراب آنمقدار که توانی از و باز بستدن یعنی تو بر و عادتی باشی
نه او بر تو نصرانی گفت بگذاشته کتاب شما و پیغمبر شما هیچ طبی را برای جالینوس قُلْ مَنْ
حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بگوای محمد که حرام کرده است
آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده است یعنی جامهای متنوع آن زینتی که بلطف قدرت
بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون ابریشم و در
و از معادن چون زر و غیر آن و دیگر که حرام کرده پاکیزهها از روزی یعنی مستلذات
مآکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان و حلالات آن چون بگو و سایر و جز آن بگو
این زینت و طیبات برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست
در زندگانی دنیا اما کفار و فجره بتبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی
اهل ایمانرا خواهد بود پاکیزه و بی شریک روز رستخیز همچنین تفصیل کردیم این حکمها را تفصیل
میکنیم تفصیلهای احکام دیگر را و دلایل توحید مبین می سازیم برای گروهی که فهم دارند و فیه
دیگر فی الغرر مذکور است که بعضی صوفیه روزی در خراسان بخدمت حضرت ابی الحسن
امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء رفته گفتند که مامون نظر کرده درمیان اهل بیت پس ترا

دیده



دیده که اولای مردمانی بجز دم پس مصلحت دید که رد کنند او خلافت را بسوی تو و امت
محتاج اند به پیشوایی که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشد و بر دراز گوش
سوار شود و بعیادت مریضی رود و آنحضرت تکیه فرموده بود بعد از استماع این راست
نشست و فرمود که یوسف پیغمبر جامهای دیباج مطرز بمذهب می پوشید و نشسته بود بر متکیات
آل فرعون و حکم میفرمود آنچه مراد و مطلوبست از امام قسط و عدل است که چون سخن
گوید راست گوید و چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید بوفا مقرون سازد و به درستی
که حق تعالی حرام نکرده است نه لباس و نه مآکل را و این آیه را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
تا آخر قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا
بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بگوای محمد جز این
نیست که حرام کرده پروردگار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیدا است
از آن چون گناه و آنچه پنهانست چون نفاق و حرام کرده گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست
چون صغایر و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق
نخواهد بود و دیگر حرام کرده آنرا که شریک آرید بخدای تعالی و شریک گردید در عبادت
چیزی را که خدای تعالی نفرستاده است بپرستش او حجتی و برهانی و آنرا نیز حرام کرده است
که بگویید بدروغ و افترا کنید بر خدای تعالی آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه
شدن در طواف بیت الحرام بعضی گویند که حق تعالی بیان فرموده درین آیه اصول افعال
محرمه را و حصر نموده آنرا در شش نوع زیرا که جنایت یا بر فروج است یا بر عقول که اَلْفَوَاحِشَ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ اشارت باول است و الاثم که شرب خمر است اشارت بثانی است
و یا جنایت بر نفوس است و اموال و اعراض والبغی بغیر الحق اشارت بآنهاست و معنی
بغیر حق آنست که اقدام نمایند بر ایذای مردم بقتل و قهر که ایشانرا در آن حقی باشد
پس آن بغی نباشد و یا جنایت بر ادیان است و آن یا بطعن است در توحید وَأَنْ تُشْرِكُوا
بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا اشارت بآن است و یا افترا است بر خدای تعالی وَأَنْ تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ اشارت بآن وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ

ساعةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و هر گروهی راست تا وقتی که خدای تعالی تقدیر
کرده است در حیات ایشان او گفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان وقتی است که در آن وقت
عذاب استیصال بدیشان فرود می آید پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان تا چون
آن مدت برآید واپس نمانند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اقل اوقات را گویند
نه ساعت ارباب نجوم که یک جزء است از بیست و چهار جزء در شبانه روزی و نه پیش خواهند
و نه پیش گیرند بر آن اجل گویند که حضور اجل ممتنع است عقلا در وقت متقدم جواب گفته اند
که معنی اجل محمول بر قرب حضور اجل است زیرا که عرب گوید جاء الشتاء چون وقت آن نزدیک
باشد و با مقاربت اجل صحیح باشد تقدم بر آن وقت و تاخر از آن يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ
رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
خطاب با مشرکان عرب است چون بیاید بشما پیغمبران از شما که عرب اید زبان شما
واضح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند بشما فرستادگان
بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند بشما احکام شریعت پس هر که پرهیز دارد از
شرک و تکذیب و با صلاح آرد عمل خود را پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از
هرچه می ترسند ایمن شوند و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه امید میدارند رسند
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما یعنی تکذیب رسل کردند در آیات ما و کبر آوردند
و تعظیم نکردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدلالت وحدت ما آن گروه ملازمان آتش اند
در آن آتش باقی اند بجای ابد الاباد فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ
يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که بر بندد بر خدای تعالی دروغ یا گوید زن و
فرزند و شریک دارد و یا بدروغ شمرد آیات فرستاده او را و این انکار نبوت نیز هست
آن گروه مفتریان و مکذبان برسد بدیشان بهره ایشان از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر بر لوح



نوشته شد از عذاب و نکال ایشان برسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده است در دفتر
عمل ایشان تا آنکه گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان تا وقتی که بیایند بدیشان فرستادگان
ما که ملک الموت و اعوان ویند و فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را گویند فرشتگان
با ایشان از روی تعنیف و توبیخ کجا اند آن بتان که پیوسته بودید که میخواندید و می پرستیدید
ایشان را بدون خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما گویند کافران که آنها
گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و گواهی دهند بر نفسهای
خود با آنکه ایشان بوده اند ناگرویدگان قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ
أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ
وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ گوید خدای تعالی یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشان را گروه درآیید
در میان آن امتان که در گذشته اند پیش از شما هم بر دین و آیین شما از پری و آدمی
مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق تعالی گوید درآیید با هم در آتش دوزخ هر گاه
از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر با آتش در آرند هر گاه که در آیند گروهی در دوزخ
لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت بودند چنانچه
جهودان جهودان را لعنت کنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و [illegible] طریقه اهل بهشت
فی لعانه [illegible] و علی هذا القیاس تا با یکدیگر رسند همه ایشان در آتش گویند آنها که پس درآمدند
و از پی درآمدگان مر آنها را که پیشوا بودند یعنی در بارۀ ایشان گویند ای پروردگار ما این
گروه گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی دو چند از آنکه ما راست در دوزخ یک قسم برای
گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران گوید خدای تعالی مر همه را عذاب دو بالاست
پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید و لیکن شما نمیدانید
و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ گویند پیشوایان مر پس روان را پس نیست شما را بر ما افزونی که بدان
استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم پس بچشید عذاب

سبب آنکه بوده بد کسب میکرده‌اند کز و حواله عذاب بدیگری میکنند إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ
الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ بدرستی و راستی که آنها که بدروغ
داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت و سرکشی کردند از گرویدن و فرمان برداری
آن کشاده نشود برای اعمال ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان درهای آسمان یا برای
اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین که در زیر زمین هفتم است
و برای روح و عمل مؤمن بکشایند و آنرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست و در نیایند
این مکذبان و متکبران در بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و این صورت
هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود و [illegible] از ابن مسعود پرسیدند از معنی
جمل گفت زوج ناقه و استجهال سایل اشارتست بآنکه طلب معنی دیگر کردن تکلف است
و این رد است بر قول آنکس که گفته جمل بمعنی ریسمان ستبر است که در کشتی کار میفرمایند
چه ریسمان را مناسبت بیشتر است بسوراخ سوزن از شتر را و حال آنکه از برای
یاس کفار از بهشت عدم مناسبت معتبر است نه مناسبت و در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که این آیه در شان طلحه و زبیر است و این جمل جمل ایشانست یعنی هرگاه
آن جمل در رود در سوراخ سوزن ایشان به بهشت روند که با امیر المؤمنین علیه السلم
محاربه نموده‌اند و مانند این پاداشت مکرر جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا
لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ مر ایشانراست از
آتش دوزخ فراشی که بران نشینند و در بر ایشان پوششها باشد هم ازان یعنی زیر
و زبر ایشان آتش بود و مثل این گروه پاداشت دهیم جمیع کافرانرا وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و عمل شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری
کتب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشریست میفرماید
که تکلیف نمیکنیم و نمیفرمائیم هیچ تنی را مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجای آوردن آن

واین



و این جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر و این با جنس نیست بلکه تنبیه است مقصود ازانکه
بهشت با وجود عظم قدرش حاصل می‌توان کرد بعمل سهل بی حرج و صعوبت و مبتدا
آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که آن گروه ملازمان بهشت اند
ایشان در بهشت باقی و دایم باشند وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
و بیرون بریم آنچه در سینهای ایشان بود از کینه و حسد و آنچه اسباب عذاب باشد و بعضی
گویند چون درجات اهل بهشت متفاوت می‌باشد بحسب کمال و نقصان حق تعالی
زایل حقد و حسد را از دلهای ایشان چنانچه صاحب درجه ناقصه حسد نبرد بر صاحب درجه
کامله و این معنی دور نیست چه اولیاء الله در دار دنیا این شیوه را دارند لیکن که بهشتیانرا
حق تعالی این حالت کرامت کند و این طایفه کرام میروند و از زیر جای ایشان جویبارها
زیادتی لذت و سرور ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خود را بینند گویند
حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود راه نمود ما را بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست
و نبودیم ما که بقوت خود راه می‌توانستیم یافت اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و این
شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت او کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق
میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد و انرسد دیگر میگویند
بهشتیان بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی و ما بعد و ایشان راه نجات
یافتیم و ندا کرده شوند اهل این بهشت این آن بهشت است که وعده داده شده بودید مرشما
داده شدید آنرا بآنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق مذهب حق
بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است بی رنج در عقب آن منفصل است
و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که او را
منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ
و منازل کافران میراث بمؤمنان رسد در بهشت وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ

أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را از
روی شماتت گویند که ما یافتیم انچه وعده کرده بود ما را آفریدگار ما از خوشیها راست
و درست پس شما آیا یافتید انچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها راست
و بی‌شبهه گویند دوزخیان آری یافتیم انچه خدای تعالی فرموده بود پس آواز دهد
آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند میان بهشتیان و دوزخیان که بدرستی که لعنت
خدای بر کافرانست که وضع عبادت کرده‌اند در غیر موضعش و در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله
ذکر کرده که ابی الحسن امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا فرموده که آن مؤذن امیر المؤمنین
علی علیه السلام خواهد بود که ندائی در دهد که همه خلایق بشنوند و دلیل برین آنکه در سوره
براءة ورود یافته که واذان من الله ورسوله آنحضرت فرموده این مؤذن بودم که آنرا
بمردمان شنوانیدم بموسم دیگر الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ آنانکه باز میدارند مردمان از راه خدای تعالی و می‌طلبند
از برای راه حق کجی و ناراستی یعنی عیب می‌جستند در دین و راه خدای تعالی و ایشان
برای آخرت ناگرویدگانند وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ
و میان بهشت و دوزخ پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون باره
شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال الله تعالی فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ
لَهُ بَابٌ و بعد میان ایشان که بهشت در فوق سماواتست و جحیم در زمین مانع سور
و حجاب نیست و بعضی گویند اعراف تلی باشد از مشک سفید و بر اعراف مردمان باشند
مشرف بر بهشت و دوزخ که شناسند این رجال اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان
چون بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و بعضی گویند که بهشتیان را
بدوستی امیر المؤمنین صلوات الله علیه توان شناخت که آن علامت روسفیدیست
و دوزخیان را ببغض و دشمنی آنحضرت که نشانه آن روسیاهیست و این موضع را بجهت
آن



آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین خصوصا تمام بهشت و دوزخ
و آنها انبیا و اوصیا و شهدا باشند سیما سید المرسلین و امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که بر آن مکان رفیع نشسته‌اند تا شناسا گشته‌اند رجال فریقین
از اهل خیر و ایمان و از اهل شرک و طغیان تا لایق حال هر یک بوی عمل نمایند و گفته‌اند
که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین
راضی باشد و یکی نه یا موحدان باشند قاصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف
بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت اما قول اول اصح است اندر
لغت و نقل چه در لغت اعراف جمع عُرف است و آن هر مرتفع را گویند و از وست عُرف
فرس و عُرف دیک و منقول بسیار از ائمه معصومین علیهم السلام ورود یافته که آن طایفه
عالیمقدار بر آنجا باشند چنانچه مذکور شد و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند
که اعراف تل بلند است از صراط که امیر المؤمنین و حمزه و عباس و جعفر طیار علیهم السلام
بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیدی روی و دشمنان خود را بدانند
بتیرگی و سیاهی روی و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اصحاب اعراف مائیم که هر کس را
بسیمای او می‌شناسیم و آنکه اهل بهشتی است به بهشت می‌بریم و ندا میکنند اصحاب اعراف
اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند که رحمت خدای بر شما
باد یا خوشحال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند
تا احوال فریقین باتمام رسد و ایشان طمع میدارند تا در آیند یعنی متیقن باشند چنانچه حضرت
ابرهیم علیه السلام فرموده والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین که طمع اینجا بمعنی تیقن است
بعد ازین نقل کنند ایشان را حق تعالی در بهشت بدرجات علی عالی وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ
تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و چون گردیده شود
چشمهای ایشان بسوی دوزخیان و ایشان را با آن عذاب و عقاب مشاهده کنند ایشان پناه
گیرند بخدای تعالی و گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان
در دوزخ جمع مکن اگر چه این از وقوع پذیر نیست لیکن دأب و سیرت این جماعت عالی رتبه

آنست که مقام تضرع و نیاز و استغاثه از دست نگذارند وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
و آواز دهند اصحاب اعراف مردانی را که بشناسند از رؤسای کفر و ارباب ضلال چون
ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان و اصحاب ضلالت که در دنیا
میگفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت در نیاورد و ما را به دوزخ هرگز چنین
نباشد و سوگند میخوردند که خدای تعالی بندگان درویش را بر ما تفضیل نکند گویند
ایشان را اهل اعراف که شما در عذاب اید دفع نکرد عذاب از شما جمع مال که میکردید با کثرت
انصار شما و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب
شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی سلمان و عمار و بلال و صهیب و امثال ایشان
و کافران را گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ این گروه آنانند که سوگند میخوردند که البته خدای تعالی
هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را اکنون برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب
اعراف ازین سخن فارغ گردند حق تعالی بکرم خود ایشان را گوید که در آیید در بهشت هیچ ترسی
نیست بر شما از هیچ وقت و شدائد و نه شما اندوهگین شوید از فوت مطالب و مقاصد
یحتمل که غرض اصلی از بودن پیغمبران و اهل البیت علیهم السلام بر اعراف آن باشد تا ایشان
حالات دوستان و تابعان خود ببینند و فرمایند از راحات و تنعمات در بهشت و احوال
دشمنان خود ببینند از جفاهای که از ایشان کشیده اند که چه گرفتار بیدار اند از تعذیب
و عقوبات در دوزخ ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند
دوزخیان را طمع فرج از الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری
ده تا با ایشان سخنی گوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان تا در دوزخیان نگرند خویشان
خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند
و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید
وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا

ان الله



إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را و توقع کنند که اگر بریزید
بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را آنچه روزی کرده است خدای تعالی
شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم گویند بهشتیان در جواب ایشان بدرستی که
خدای تعالی حرام کرده است طعام و شراب بهشت را بر ناگرویدگان بلکه طعام و شراب
ایشان شجره زقوم است الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ
نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ آنانکه فرا گرفتند عید خود را
مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند
و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا
غدار بیوفا کشنده و بمکاریست بازی دهنده پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش همچنانکه
ایشان فرو گذاشتند و در خاطر نگذرانیدند دیدن این روز را و ایمان نیاوردند و عمل
صالح نکردند و آنچه بودند که از روی عناد انکار میکردند ربوبیت و آیات کتب ما را
وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
و بدرستی که آوردیم برای این گروه کفار کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هرچه
بکار آید در دو این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل و آوردیم این کتاب را
راه نماینده و خداوند بخشش مر گروهی را که می گروند هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ
يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا
لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعده
و وعید یعنی منتظر نه آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب
تا ببینند که راست میشود یا نه روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آیات وعده و وعید
و آن روز قیامت باشد گویند آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را پیش ازین در دنیا یعنی کافران
چون در دنیا بودند بآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی بر ایشان گویند
بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن

خطای عظیم بود پس آیا هستند ما را در خواست کنندگان تا شفاعت کنند برای ما امروز
یا باز گردانیده شویم بدنیا پس تا بکنیم غیر آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم و بوحدت
قایل شویم و ترک شرک پس نیز کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیاشان باز آرند بدرستی که
زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند و گم شد از ایشان
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان مااند نزدیک خدای تعالی
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي
اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق خداوندیست
جامع جمیع صفات کمال اوست الکس که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش وقت
کقوله تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ که مراد از روز وقت است یا بمقدار شش شبانروز
دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز نبی که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب
او نبوده و گویند در شش روز از ایام آخرت که هر روز هزار سال دنیاست و قول اول
اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بیکبار کن و دلیل است
بر اختیار قادر مختار و اشارتست برعایت تأنی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته
العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن موید این سخن است و دیگر آنکه اگر خلق اینها یکدفعه
واقع شدی شاید که در خاطر بعضی ناقصان خطور کردی که وقوع این بر سبیل اتفاق بوده اما
هرگاه حدوث اشیا بر طریق تعاقب و تواصل باشد با آنکه مطابق حکمت و مصلحت بوده
این اقوی و اول است بر آنکه بودن اینها از احداث محدث حکیم علیم و قادر مختار رحیم است
و خلق این مخلوقات در مقدار شش روز تنبیه است بر آنکه یک روز در هفته که آن سید
ایام است دست از کار و بار دنیا باز می باید داشت و بعبادت و شکرگذاری منعم
حقیقی صرف می باید کرد و چه آن روز را معطل گذاشته و دیگر شش آفاقی منطبق است بر
شش اطوار خلق انسان که از نطفه است تا حلول روح پس قصد کرد و بعد از خلق آسمان
و زمین با آفرینش عرش یا مستولی شد امر او بر آن یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش

باستیلای



باستیلای حق بر او بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوی
علی العرش صفتی است مر خدا را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست ما
بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز می گذاریم یا از راسخان در علم که از حق فرا گرفته اند
چه تاویل این را از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیدند فرمود که علم او مساوی است
در هر شیء هیچ شیء نیست نزد او که اقرب باشد از شیء دیگر چه نزد علما و عظیم و حقیر یکسانست
در میکشد خدای تعالی شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی
روز را بتاریکی شب و عکس این را نفرمود اکتفا باحد الضدین که می جوید شب روز را یعنی
از پی او در میرود و شتاب کنند و روز نیز بسرعت طالب شب است چه فایده روز آنست
که طالب شب باشد و فایده شب آنکه با روز بود زیرا که اگر دایم روز باشد منجر بملالت
شود بسبب ضعف و بیخوابی و بی آسایشی و اگر دایم شب بود موجب فسردگی و بطلان حیات
گردد پس نهی قادری بر کمال کرد و ضد را چنان تقدیر کرده که هر یک از ایشان سبب
کمال حال آن دیگر باشد و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را آرام شدگان بفرمان بدانید
که مر خدایراست آفریدن بدیع از جسم و جسمانیات که عالم خلق است و مر او راست فرمان
نافذ از روحانیات و مجردات که عالم امر است که ایجاد او بامر کن فرمود و بی ماده و مدت
بزرگ خداوند تبارک و تعالی بوحدانیت در ربوبیت و فردانیت در ربوبیت
از جمله کار همه عالمیانست اینجا تبارک الله رب العالمین فرمود و بخصوص خلق آدمی
فتبارک الله رب العالمین احسن الخالقین تا بر وجه ابلغ معلوم کنند که خلق آدمی
احسن خلقتهاست و صورت او احسن صورتها چنانچه جای دیگر تصریح فرموده که و صورکم
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ و چه آدمی نشأه جامعه است ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
بخوانید پروردگار خود را بزاری و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید
و او را پرستید که آفریدگار شماست با حسن وجهی تضرع نشانه احتیاج است و نهان
داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را از روی ناامیدی نیست بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد از حد گذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند یا آمیزند

باچیزی طلبند از خدای تعالی که لایق آن نباشند چون رتبهٔ انبیا وصعود بر مدارج سماوات
کردعا و ذکر بخفیه اولی است از جهر والله اثنا فرموده بر زکریا که اذ نادی ربه نداء خفیا
و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که دعای به پنهان برابری میکند با هفتاد دعای باشکارا
و دیگر فرموده که خیر الذکر الخفی وخیر الرزق ما یکفی بهترین ذکر آنست که مخفی باشد و بهترین
رزق آنکه کافی بود ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله
قریب من المحسنین وفساد مکنید در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاح آن بایمان یا عدل
و بخوانید خدا را از بیم عذاب او و با امید ثواب او بدرستی که رحمت خدای تعالی
نزدیکست به نیکوکاران وایشان محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان
وامید به رحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست و در مناجات پیر هراة است که خدایا
اگر وفاداران بتو امیدوارند خطاکاران بغیر از تو پناهی ندارند وهو الذی یرسل الریاح
بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء
فاخرجنا به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون
واوست الله که می فرستد بادهای چهارگانه را که صبا و شمال و جنوب و دبور است
مژده دهندگان پیش از آمدن باران تا چون بردارند بادها ابرهای گران بار را که گفته اند
که باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند و باد شمال بهم را جمع کند و باد جنوب بباریدن
قطرات دارد و باد دبور بعد از باریدن بهم را متفرق سازد و به هر تقدیر چون ابر را
بردارند برانیم ما آن ابر را برای احیای زمین مرده پس فرو فرستیم بدین ابر آب را
بدان زمین پس بیرون آریم بدان آب از هر نوع میوه ها همچنانکه زمین مرده بنبات زنده
گردانیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان چون احیای ارض که نمود از احیای اموات
بیان کردیم تا شاید که در یابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال
کنید والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک
نصرف الآیات لقوم یشکرون و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و
صالح زراعت باشد بیرون آریم رستنی او بفرمان خدای تعالی و مشیت او که بیرون می

آورد



آورد بآسانی و خوبی و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی
کردار آن هیچ نفع نبود و این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر
تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و
عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن کند زمین دلش تخم نصیحت
قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید ظهور نیابد همچنانکه این مثل را بیان کردیم میگردانیم
آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک
بجای آرند و در بن مثلها تفکر نموده بهرهٔ اعتبار بردارند لقد ارسلنا نوحا الی قومه
فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم
بدرستی که ما فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ که ادریس است ع وقتی که
پنجاه ساله بود بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند پس گفت نوح ع
ای گروه من بپرستید خدای را یگانگی نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید
در عبادت او دیگری از انبیا شریک مسازید بدرستی که من می ترسم بر شما اگر ایمان نیارید
عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملأ من قومه انا لنریک
فی ضلال مبین گفتند بزرگان از قوم او بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح در گمراهی
روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
قال یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین گفت نوح ع در جواب
ایشان ای گروه من نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و هیچ شایبهٔ جهالت و بی
خردی فوق این نمی باشد که کسی دلالت کند ایشان را بطریق هدی و توحید و نبوت
و معاد و آنرا اضلال گویند کار وارونه اینست که حق را باطل گویند و باطل را حق نوح ع فرمود
آن شیمهٔ من نیست و لیکن من رسولم از پروردگار عالمیان و این دلیل است بر آنکه عند
الضرورة انسان را مدح نفس خود جایز است ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم
من الله ما لا تعلمون میرسانم بشما پیغامهای خویش و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح

پروردگار

شما و میدانم از وحی خدای تعالی که بمن آمده است آنچه شما نمیدانید یا آنکه اگر عصیان ورزید
که عاقبت کار شما بطوفان و هلاکت کشد قوم نوح عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند
نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت
أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
آیا شگفت می آید و عجب می نماید از آنکه بیاید بشما پیغامی و وحی از پروردگار شما بر زبان
مردی از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر
و معصیت و تا بپرهیزید شما از خشم خدای تعالی و تا شاید که بر شما بخشد بسبب پرهیز کردن
شما از شرک و کفر فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ پس بدروغ داشتند آن قوم نوح را ع م و او دعا کرد بهلاکت
قوم خدای تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان
فرستاده و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع م با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید که نجات
دادیم نوح را از غرق شدن و آنان را نیز که همراه وی بودند در کشتی و مجموع ایشان هشتاد
تن بودند چهل مرد و چهل زن و غرقه ساختیم بطوفان آنان را که بدروغ شمرده بودند
دلالات وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت بدرستی که قوم نوح بودند گروهی کوران
که از نشانهای وحدانیت نابینا شده بودند باقی قصه نوح در بعضی آیات و سوره خواهد آمد
وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ
و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را و از اهل آن
نام هود عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عاد را که قبیله بود
باز خوانند پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است پس هود از ابنای عم عاد باشد و قبیله
عاد مردم تن آور بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم
تر نبود و مردم بسیار بودند و مال و افزون داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند
حق تعالی هود را بر ایشان فرستاد پس هود بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد
گفت ای قوم من بپرستید خدا را و به یگانگی او قایل شوید نیست شما را معبودی بجز او و بتان

مستحق



مستحق عبادت نیستند آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ گفتند گروهی از پیشوایان و بزرگان
آنانکه کافر بودند از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد
و تابعان او گفتند ای هود بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن در بیخردی که دین قوم میگذاری
و دین محدث می آری و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ
يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت هود که ای گروه من نیست
مرا خفت عقل و جهالت و لیکن من فرستاده ام از فرستادگان پروردگار عالمیان
أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ میرسانم بشما پیغامهای آفریدگار خود
و من شما را نصیحت کننده ام راست گوی بی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ
عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي
الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آیا عجب می آید شما را آنکه بیاید بشما
پندی یا چیزی از نزد پروردگار شما بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را
دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر وی آنکه تا بیم کند شما را از عقوبت
الهی و یاد کنید نعمت خدا را چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف
از حضرموت تا عمان که آن موضعی است از یمن از پس هلاک قوم نوح ع م و بیفزود شما را
در آفرینش و قوت زیاده داد و شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسط طول قامت
که مقدار کوتاهترین قدهای ایشان شصت گز بوده و درازترین صد گز پس یاد کنید نعمتهای
خدا را باشد که شما رستگار شوید چه شکر نعم الهی سبب رستگاری است قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
گفتند آن گروه مر هود را آیا آمده تا بفرمایی که بپرستیم خدا را یگانه و یکتا و دست
بداریم و پرستش فرو گذاریم آنچیزی را که بوده اند پدران ما از بتان و ما هیچ
وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب می ترسانی پس بیار آنچه ما را بوی وعید
میکنی اگر هستی از راستگویان در نزول عذاب قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ

وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ
فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ گفت هود علیه السلام بدرستی که واجب شد بر شما
یا فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی آیا جدال میکنید با من در نامهای
یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را سقیا میگفتند و زعم ایشان آن بود که
باران از ایشان می بارد و بعضی حافظه میخواندند بجهت آنکه نگاهبان در سفرها ایشانند و همچنین
رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بود بی مسمیات چه اصنام را که جمادات بودند قدرت
بر اینها نبود پس هود فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت شما نام نهاده اید
ایشان را و پدران شما نفرستاده است خدای تعالی بحجتی از عبادت ایشان هیچ حجتی و برهانی
و چون حق ظاهر شد و شما همان بر عناد و مکابره اصرار می نمایید پس وا ایستید منتظر باشید
نزول عذاب را بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم مر او را آورده اند که حق تعالی
سه سال باران از ایشان باز داشت تا قحط مستولی شد و در آن زمان هرگاه بلیه نازل
شدی توجه بموضعی نمودندی که اکنون خانه کعبه است و آن پشته از ریگ سرخ رنگ
بوده که مسلم و مشرک بدانجا رجوع کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات
بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم تجهیز آن سفر نمودند قیل بن عنز
و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ
بن سام بن نوح که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف
ضیافت اجازت طلبیدند خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند
مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت گفت که بدعای شما باران نخواهد آمد
مگر اطاعت هود نمایید و از ذنوب توبه و استغفار نمایید تا حق تعالی از سحاب عنایت
باران رحمت بر شما باراند پس از وی برنجیدند و درخواستند تا او را بند کرده بگذاشتند که بموضع
دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را باران آنچه میخواهی فی الحال
سه ابر بر آمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر
آنچه میخواهی برای خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران آن بیشتر نمود

وازمکه



و از مکه بیرون آمده با قوم رو بشهر خود نهادند و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید
و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عاد بدان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل خویش
بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا دبور گویند
و هفت شب و هشت روز تمام عاد را بزد و هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت بماندند
و تفاصیل این حالات قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق تعالی از نجات مؤمنان
و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام و آنکه با او بودند یعنی در
دین متابعت او می نمودند و آن رهانیدن بخشش و بخشایش بود از ما بر ایشان و ببریدیم
بنیاد آنها که تکذیب کردند و تمرد ورزیدند بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال کردیم
و از بیخ و بن ایشان بر انداختیم و نبودند قوم عاد گروندگان بوحدت معبود و رسالت
حضرت هود علیه السلام وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب
که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که
آنرا حجر میگفتند مابین ولایت شام و حجاز در وادی قری و این مردم بت می پرستیدند حق تعالی
بدیشان فرستاد برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام و صالح بهنگام بعثت بثمود در رسید
گفت صالح چون برسالت بدیشان آمده ای گروه بپرستید خدای را بی شریک نیست شما را
معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری
مال و توانایی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند ما را آیتی نمای که بدان استدلال کنیم برسالت
تو صالح فرمود که چه آیت می طلبید گفتند فردا با ما بصحرا بیرون آیی که عید ماست و بتان را آرایش
داده بیرون خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم
پس دعای هر یک که بمحل اجابت رسد دیگری از متابعت او باید کرد برین صورت قرار دادند
روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نرسید پس خجلت

زده و رسوا شد، سر ملال در پیش افکند، جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیلهٔ ثمود بود
اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند گفت ای صالح برای
ما بیرون آر ناقهٔ عشرا یعنی شتر بختی بسیار موی آبستن صالح فرمود که اگر خدای عز و جل
کامله خود که معجز را بدان راه ببینید چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند
که بتو می گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز
گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری
که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در
غایت بزرگی و فی الحال زاد بچه مانند خود و قوم بدان در آن می نگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شد فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرگردان ماندند و دست
انکار از آستین استکبار بیرون آوردند لیکن این شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی
ایشان می چرید و آب چاهها بطریق نوبت بدو میرسید صالح عم بعد از ظهور این معجزه گفت
ای قوم بدرستی که آمد بشما معجزهٔ روشن از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او
و صحت نبوت من این شتر خدایست اضافه از جهت تخصیص است یعنی خدای تعالی بیرون
آورد این ناقه را از صخرهٔ کاثبه تا باشد شما را برهانی بر پیغمبری من پس بگذارید این ناقه
را تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مونتی نیست و مرسانید
بوی هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذاب دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ عقر
ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست
در کفر وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا
قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
و یاد کنید نعمت خدا را چون گردانید نعمت شما را جانشینان در زمین از پس هلاکت
قوم عاد و جای داد شما را در زمین حجر فرا میگیرید زمینهای نرم کوشکها برای تابستان
و می کنید و سوراخ می کنید در کوهها یعنی میتراشید در سنگ خانها برای زمستان پس
یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و دستهای غایت قوی که

در



در زمین حجر در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متوجه
مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ
گفتند گروهی بزرگان آنانکه تکبر و سرکشی میکردند از قوم صالح مر آنکسانی را که از ضعیفان
شمرده شده بودند یعنی بیچارگان مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آیا
شما میدانید که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا
میگفتند گفتند آن ضعیفان بدرستی که ما بآن چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید
و عبادت گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او بتحقیق که ما بدان چیزی که شما گرویده اید
بدان ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه روزی که نوبت
او بود آب تمام چاههای ایشان را می آشامید و روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها
بکار پایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از ایشان
هراسان شده به بطن وادی میرفتند و آن بغایت گرم می بود و زمستان به بطن وادی
توجه می نمود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و آن بسیار سرد می بود و ازین جهت ضرر بدیشان
میرسید و دو زن که ایشانرا عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت
بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران داشتند که ناقه را پی کردند
چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد
بدیشان چنانچه میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ پس پی کردند ناقه را و بکشتند او را و سرکشی کردند
از امتثال فرمان پروردگار خویش و گفتند از روی استهزا که ای صالح بیار آن چیز را که
که وعید میکنی ما را بدان از عذاب اگر هستی از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن
صیحهٔ عظیم از فرستادگان براستی پس بامداد کردند یعنی گشتند در سرای خویش بروی افتادگان

بر جای مرده کان فتولّی عنهم وقال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون
الناصحین پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای تعالی فرمود
که من ثمود را بصیحهٔ جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد و گفت از سر روی بحسرت ای گروه من
بدرستی که رسانیدم بشما پیغام پروردگار من که باز دارید آن مامور بودم و نصیحت کردم شما را
بوقت دعوت و لیکن دوست نمیدارید و بر روی نیکیند نصیحت کنندگان را که از دار مهر نیکی
شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطاً إذ قال لقومه أتأتون
الفاحشة ما سبقکم بها من أحد من العالمین و یاد کن لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور را
که برادرزادهٔ ابرهیم علیه السلام بود آورده‌اند که چون ابرهیم صلوات الرحمن علیه از بابل متوجه
شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات
فرستاد و آن پنج شهر بود و نام اعظم مداین بود و دیگر عامورا و داوما و صابورا
و صعورا و گویند که در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود لوط علیه السلام بسدوم آمد
و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد بیست و نه سال در میان ایشان بود و معجزات او مشهور بود
و از فواحش نهی می نمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق تعالی این امت را از عاقبت
او ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را چون گفت مر قوم خود را که لوط
در میان ایشان بود آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی لواطه که پیش از شما پیشی نگرفت بدین فاحشه
یعنی پیش از شما این کار نکرده هیچکس از عالمیان إنکم لتأتون الرجال شهوة من دون
النساء بل أنتم قوم مسرفون بدرستی که شما ای قوم می آیید بمردان از روی شهوت
مباشرت بدون زنان که مباح کرده شده اند بشما پس شما بر طریق نیستید بلکه هستید
گروه اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وما کان جواب قومه إلا أن قالوا
أخرجوهم من قریتکم إنهم أناس یتطهرون و نبود جواب قوم لوط بازای این کلام
مگر آنکه گفتند بعضی از خدم شده بعضی را بیرون کنید لوط را و دختران او را و انهارا
که بوی ایمان آورده اند از دیه شما یعنی از شهر شما بدرستی که لوط و تابعان او مردمانند
که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق تعالی این جواب را



از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانکه تفاصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی
و چون عذاب نازل شد فأنجیناه وأهله إلا امرأته کانت من الغابرین
پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از آن و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان مگر زن او را
که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط اغرا می نمود و بود آن
زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد
وأمطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین و بارانیدیم بر کفار قوم لوط
بارانی و چه بارانی یعنی بارانی عجب و آن سنگ بود که بر سر قوم او بارید پس در نگر
ای بیننده که چگونه بود عاقبت کار گنهکاران وإلی مدین أخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من إله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم فأوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس
أشیاءهم ولا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها ذلکم خیر لکم إن کنتم مؤمنین
و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم خلیل الرحمن بود علیه السلام برادر ایشان شعیب بن
میکیل بن یشجر بن مدین و گویند مدین اسم بلد است و اول اصح است گفت ای گروه من
بپرستید خدای را نیست شما را هیچ معبودی بحق جز وی بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از نزد
پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور نیست و از احادیث نیز مفهوم نمیشود
لیکن حکایت کنند که اخبار فرمود موسی را علیه السلام که هر چه از اغنام که درین سال بزایند که سر و گردن
ایشان سیاه باشد و باقی را سفید بتو خواهیم بخشید تمام آن گوسفندان بدان صفت
زائیده شدند و بهمه وفا نمود و دیگر چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی
تا شعیب باسانی بر وی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال بودی و دو میزان
یکی از دیگری بزرگتر بمیزان بزرگتر خریدندی و بمیزان خردتر فروختندی با وجود کم و در کیل
و وزن خیانت کردندی شعیب ایشانرا گفت که مر شما را بخدای تعالی میخوانم و آیتی
روشن بشما می نمایم پس تمام و راست سازید آلت کیل را و آلت وزن را یا در کیل و وزن
راستی کنید و کم مکنید مردمان از چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت
و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب عمل بآنچه میفرمایم

بهتر است مر شما را اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب بوقت کیل و وزن خیانت
کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانکه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود
وگفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
ومنشینید بهر راهی بجهت اخذ مال که بترسانید مردمان او گفته اند که ایشان بر سر راهها نشستندی
و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب رود تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر
راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را و باز دارید از راه خدای تعالی آنکس که ایمان
آورده است بخدای تعالی و میجویید برای راه خدا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید و یاد کنید
منت خدای بر خود چون بودید اندکی از جهت عدد و عدد و شدت پس بسیار گردانید
خدای تعالی شما را یعنی برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر
لوط را علیه السلام بخواست و خدای تعالی ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب
این نعمت را از یاد ایشان داد و گفت بنگرید که چگونه بود آخر کار تباه کاران از امم گذشته
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرد و گفت
وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ — الجزو التاسع
بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اگر گروهی از شما بگرویدند با خبر که براستی فرستاده شده ام
بدان و گروهی دیگر از معاندان نگرویدند و قومی از مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر
انکار کردند و گفتند که قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با
ایشان بودی بایستی توانگری و وسعت معاش ایشان بودی شعیب فرمود اگر بشما دیر کرده شد اید
پس شکیبایی کنید تا وقتی که حکم کند خدای تعالی میان ما و گروه و خدایست بهترین حکم کنندگان
کرد حکم او میل و مداهنه نیست قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ — لنخرجنك
آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ
گفتند بزرگان آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای تعالی از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار
دعوت او هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنانکه ایمان آورده اند بتو بیرون میکنیم یا تو از





اند به خویش یا عود خواهید کرد در کیش ما که گزاشت صاحب کشاف آورده که چون
کافران گفتند ترا یا آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم و جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب
هرگز کافر نبود و آن مومنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما یا آنکه
شعیب در اوایل امر مذهب خود را پنهان داشته باشد ایشان توهم کردند که بر کیش
ایشانست لیکن شعیب جواب بر دیگر اول داد و گفت اخبار میکنید ما را بعود و اگر چه باشیم
ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آنرا کاره ایم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوییم
مر خدا را شریک بهت و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ
بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا
كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ
بدرستی که ما افترا کرده باشیم و بر بسته بر خدای تعالی دروغی در وسیط آورده که ادعای
قوم شعیب آن بود که حق تعالی ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین سبب
او را ملت گفتند پس شعیب فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ماموربها
افترا باشد بر خدای تعالی اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و باشند
در کیش شما پس از آنکه رهانیده ما را خدای تعالی از ملت شما و نشاید و روا نباشد ما را
آنکه باز گردیم بملت کفر مگر آنچه خواهد خدای تعالی آفریدگار ما که فعل آن جایز باشد و ما ماذون باشیم
در آن که اگر آن حرام و ممنوع باشد در او اسد نخواهد بود رسیده است پروردگار ما بهمه چیزها
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان
و کفر و ارتداد و نفاق و چون شما در تهدید ما گرمی نمایید از اخراج مومنان
ما اضطراب نمیکنیم بلکه بر خدای تعالی توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب
روی از معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت ای پروردگار
ما حکم کن میان ما و میان قوم ما براستی و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ و گفتند گروهی از اشراف قبیله
آنانکه کافر بودند بخدای تعالی از قوم شعیب با گروهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند اگر

متابعت کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید بدرستی که باشید شما
از زیان زدگان که آیین قدیم را بگذاشته بدین محدث بگروید پس باین مگروید و از
روش پدران مگذرید زیرا که زیان کنید هم اکابر قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید
در زیان افتید که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند نظر ایشان
بر نفع دنیا بود و آن نیز بر وجه حرام چه کوردلی و کوته نظری می باید که نظر از نفع و فایدهٔ
اخروی بردوزد که ابدی و سرمدی است و بر فایدهٔ محقر حرام دنیوی اندوزد و دعوت
پیغمبر خود نشنود پس چون پند شعیب نشنیدند و از کم فروشی باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکورست
که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه
صیحه مقدمه زلزله است چه متواتر شده که زلزله بی صیاح و بی ریاح نمی باشد و در خبر آمده
که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند پس گشتند
در شهر و منزل خود بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ
آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گویا هرگز نبودند در آن شهر آنانکه دروغ
داشتند شعیب را بودند ایشان زیان زدگان در دنیی و عقبی بفوت مثوبت و لزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج
نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى
عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحسر که ای قوم
بدرستی که رسانیدم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی
و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و حسرت
بر قوم خود تسلیه داد و گفت پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک قوم از کافران
که مرا تصدیق نکردند پس بعد از تعریض بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبران





تهدیدی می نماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ و نفرستادیم در شهری و دهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب
کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بسختی و تنگی و برنج و بیماری شاید که ایشان زاری
کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و زحمت
دفع نشد ایشان را بعطا و راحت ممتحن ساختیم ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى
عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
پس بدل کردیم بجای بلا و محنت و شدت سلامت و صحت و راحت را تا وقتی که بسیار شدند
بمال و رجال گویند عفا النبات والشعر والوبر وقتی که بسیار کردند و بسیار شدند اینجا نیز آغاز
کفران کردند و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است
یوم محنة و یوم منحة روزی محنت و شدت و روزی عطا و راحت بدرستی که رسید پدران
ما را نیز سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحطی می بود و گاهی فراخی وقتی صحت بود
و زمانی بیماری وقتی غم بود و زمانی شادی نه بسبب کفر و اجابت پس ما بر همان طریق می
باشیم که بودیم چون این قوم بر اساسی و کفر رسوخ ورزیدند و قادر حکیم و فاعل مختار
را در این امور دخل ندادند و بطبایع و روزگار نسبت دادند پس بگرفتیم ایشان را ناگهان
یعنی در حالتی که ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد
و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و دل آزاد از سینه
و حکمت در جمیع این حکایات آنست که دیده اعتبار بگشایند و گوش دل فرا دارند و بدانند
که عصیان سبب حرمان است از خیرات و سد جمیع اسباب سعادات و الله فرموده که
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ
كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا
شدند یا اهل مکه و حوالی آن بگرویدندی بخدای تعالی و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت
پیغمبر هر آینه می گشادیم بر ایشان درها و دادیم ایشان را برکتها و زیادتیها از آسمان بقبول
دعوات ایشان یا بباریدن باران و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نبات و لیکن

ایشان تکذیب کردند رسولان ما را پس بگرفتیم ما ایشان را بانچه بودند که کسب میکردند از کفر
و معاصی در حقایق سلمی آورده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از نهی لعنت
باز رسیدندی از نهی لعنت من و دلهای ایشان را بنور رشد هدایت خود روشنی دادمی که برکت شما
اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت
ازانست أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ آیا ایمن شدند اهل مکه
و حوالی آن بعد از بیان کرده عذاب کافران کردیم از انکه بیاید بدیشان عذاب ما در شب
و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ آیا ایمن شدند اهل شهرها از انکه
بیاید بدیشان عذاب ما در وقت چاشت و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات
دنیا که بازیچه کار غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل
از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای تعالی
مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند پس ایمن نشوند از عذاب
الهی مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده در هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ آیا بیان نکرد خدای تعالی برای آنکسانکه میراث گرفته اند زمین را
یعنی متمکن شده اند در آن پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند
صلی الله علیه و آله که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای تعالی برای ایشان بیان کرد آنکه اگر
خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان
ایشان را و مهر می نهیم بر دلهای ایشان یعنی بسبب استمرار کفر ایشان لطف از ایشان باز
میگیریم پس ایشان نمی شنوند پند از دوری فهم و عبرت بجهت استمرار کفر و تیرگی دل چه اگر دل مرده است
آنچه می شنود در نیابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده ندارد و نه گوش آب
و گل پس بجهت تسلیه آنحضرت میگوید تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَائِهَا وَلَقَدْ

جاءتهم



جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ
قُلُوبِ الْكَافِرِينَ آن شهرها که نسبت با ایشان مذکور داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات
و غیر آن خوانده ایم بر تو بعضی از خبرهای آن و بدرستی که آمدند با اهالی آن پیغمبران ایشان
هود و صالح و لوط علیهم السلام بمعجزات روشن یا بدلایل واضح پس نبودند که ایمان آرند بعد از
آمدن رسل بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مصر بودند بر تکذیب و صلاحیت
قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و مهر بر دلهای ایشان مانند آن مهر سخت که بر دلهای
کفار گذشته بود مهر می نهد خدای تعالی بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش
که خدای تعالی دانسته که ایمان نمی آرند و بسبب عصیان لطف از ایشان باز گرفته که مهر
عبارت ازانست وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ
و نیافتیم مر امم پیشتر مذکوره را وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی
که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم و بدرستی که یافتیم بیشتر
از ایشان شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس برانگیختیم و فرستادیم
بعد از پیغمبران موسی بن عمران را با معجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او
قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان بود لیکن فرعون لقب ملوک مصر بوده چون
کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است و بسوی
اکابر قوم او پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات و وضع کردند کفر را در مکان
ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بگروند پس ستم کردند و نگرویدند پس بنگر
بدیده بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود آخر کار تباه کاران که غرق شدند حضرت
موسی نبی علیه السلام از مصر فرار نمود در مدین بصحبت شعیب پیغمبر رسید و دختر او را
صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت با مصر نمود بعد از چندگاه و در اثنای طریق بوادی
ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل
این قصص در اثنای سوره مذکور است بسط و تفصیل قصه موسی بیشتر است از دیگر قصص زیرا

جمل قوم او اغلظ و افحش است از سایر اقوام و لهذا معجزات او اقوی است از معجزات
انبیاء قبل از او القصه حق تعالی فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای تعالی دعوت کند
و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع کند موسی عم بیامد و بعد از مدتی که ملاقات
فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ
و گفت موسی که ای فرعون من فرستاده ام از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو که
حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ سزاوارم رسالت
یا آنکه تصدیق من کنی و مستوجب است بر آنکه نگویم بر خدای تعالی مگر سخن راست بدرستی
که آمده ام شما بحجتی روشن از پروردگار شما آورده ام معجزه پیدا و هویدا که صحت
رسالت مرا گواه است پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان
کوتاه کن تا بارض مقدس که موطن ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل
را ببندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمدند بهم انجا
قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف و برادران در گذشتند
و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود در پرورش منصب بنی اسرائیل را حرمت میداشت
و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد و نبیره فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت
نشست و زبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند
او گفت پدر شما درم خریدگان ما بوده شما بنده و بنده زادگان ما باشید پس ایشان را
ببندگی گرفت تا وقتی که موسی عم مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل
بدار گفت فرعون اگر تو هستی در دعوی خود که آورده معجزه و حجتی پس بیار آنرا اگر هستی
از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ
پس بیفکند موسی عصا را از دست خود پس عصا بعد از القا اژدهائی شد ظاهر الامر
که هیچ شک را نماند در آنکه اژدها است و در روایت آمده است که آن عصا اژدهائی
شد دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی

بر



بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند
و فرعون نیز بگریخت و در آن روز او را چهار صد بار اطلاق شد که هیچ پیش از این بر قضای حاجت
او اطلاع نداشت و کار بفضیحت کشید و از ازدحام خلایق هنگام فرار بیست و پنج هزار
آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده
او یی که عصای خود را بگیر که بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی عم
قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود بنشست و گفت
هیچ معجزه دیگر داری موسی عم گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر بغل چپ در آورد
وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و بیرون کشید دست خود را پس آنی بود دست
او سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود در نگرندگان و نظارگان آورده اند که موسی عم
گندم گون بود و چون دست در گریبان کرده بیرون آورد نورانیت آن بمثابه بود
که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی آورده اند که موسی عم دست خود را بفرعون نمود
و بعد از آن در گریبان کرده بیرون آورد بیضاء نورانی میان آسمان و زمین را روشن
ساخت و باز دیگر بگریبان برده بیرون آورد بهمان حال اول بود القصه فرعون بعد از
مشاهده این دو معجزه اشراف قوم خود را طلبیده در باب موسی عم با ایشان مشاوره
کرد قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ گفتند بزرگان از گروه فرعون
بدرستی که این موسی جادوی است دانا بفن سحر و ما بهره آن که چوب را اژدها می سازد
و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آورد يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
میخواهد این ساحر آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان از زمین شما که ولایت مصر است
و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت پس چه چیز فرمایید
در او تدبیر چیست قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند حبس کن او را
و برادر او را و هیچ روز را با خبر کن مهم ایشان را و شتاب منما و بفرست در شهرها که تعلق بصعید
مصر دارد گرد آورندگان و جمع کنندگان را يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ بیارند ایشان
بتو هر جا ساحری باشد دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن چندان ساحر نبود

کرد. قرن موسی علیه السلام و روزگار سحر. باتفاق مداین صعید بودند در تسخیر و سیاطی آورده. که در
مداین صعید دو برادر بودند که ایشان در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون
بدیشان رسید مادر خود را گفتند که ما را بر سر قبر پدر ما برخوان که ایشان پدر خود را
آواز دادند جواب ایشان باز داد و گفتند یا ابنا ملک مصر ما را طلبید بجهت آنکه دو کس آمده اند
بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ آمده و ایشان را عصاییست که چون می افکنند اژدها میشود
و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرد که ما را با او معارضه نماید صاحب قبر جواب
داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میشود
یا نه اگر اژدر میگردد و بدانید که آن جادویی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد
اثر ندارد و چون حال برین منوال باشد نه شما که هیچکس را از عالمیان قوت معارضه با ایشان
نخواهد بود و این از غرایب نیز از معجزه موسی است که ساحر مرده در قبر سخن کرد تا حق ظاهر
شود و آن بسبب نفی سحر کردند از اینجاست که گفته اند که هر که چیزی را بکمال میداند سبب
نجات او میشود اگر چه سحر باشد چون آن سحره سحر را بکمال میدانستند فهمیدند آنچه فوق آنست
سحر نیست بلکه معجزه است و آن سبب نجات ایشان شد چنانچه بیاید القصه برادران با شاگردان
و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار بمصر آمدند چه در آن
زمان سحر غالب بود چنانچه در زمان عیسی علیه السلام طب و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فصاحت حق تعالی از جنس آن معجزه می فرستاد موافق مقتضای وقت چون ایشان بدرگاه
فرعون جمع شدند برین وجه که حق تعالی خبر میدهد که وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا
لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ و آمدند جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان طلبیده
بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد گفتند بدرستی که باشد ما را مزدی اگر باشیم
ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ گفت فرعون آری مزد باشد
و بتحقیق که شما باشید از نزدیکان من هرگاه خواهید نزد من در آیید آورده اند که
مهتران این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که صابور و عادور میگفتند و دیگر حطط و مصفا
و در رباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند صابور



و عادور روا نقل سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری
موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی علیه السلام در خواب
عصا اژدها شد پاسبانی میکند ایشان را قدری بدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد
و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره
کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون
بر بالای تخت بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یکطرف
صف کشیدند و موسی و هرون بر یک جانب ایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده
قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ گفتند ای موسی یا آنست که تو می افکنی
عصای خود را و یا آنکه ما باشیم افکنندگان حبال و عصی خود قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا
أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تا حجت بلیغ
کرا نیارامی باشد که شما بیفکنید پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند جادویی
کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی خیالی که آن حقیقتی نداشت و بترسانیدند
مردم را و آوردند جادویی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف ساخته تافته
بافته بقیر مطلا کرده بودند و چوبهای دراز را میان تهی کرده و اجواف همه را سیماب
گردانیده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها
و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را
تهی کرده بودند و آتش انداخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق
اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمد چنان نمودند که همه میدان پر از ماراند
وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام
آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدهایی شد دهان گشاده پس انجا
که اژدها شده بود عصا فرو می برد آنچه تخیل و تزویر میکردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن
جمل خروار رسن و چوب بود راوی میگوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد در دو
نظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی علیه السلام او را

بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن حبال و عصی معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی عم و زایل شد آنچه بودند که
عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادویهای
ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ پس مغلوب شدند جادوان
آنجا که موسی غالب شد بر فرعون و قوم او مغلوب و منکوب گشتند از آن موضع
خوار شدگان و نا امیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ و افکنده شدند
جادوان بر رویهای خود سجده کنندگان مر خدای را قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ
مُوسَىٰ وَهَارُونَ گفتند ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار
مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی که رب عالمیان باشی تو که تو بنده عاجزی رب العالمین
پروردگار موسی و هرون است که قادر علی الاطلاق است قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنتُم بِهِ قَبْلَ أَنْ
آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
گفت فرعون با جادوان که ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را پیش از آنکه
دستوری دهم شما را در آن بدرستی که این عمل تدبیر خفی است که شما ساخته اید آنرا در
شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعدهگاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته
تا بیرون کنید از این اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما بنی اسرائیل را خالص شود
پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی مجمل تفصیل
کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ
هر آینه ببرم دستهای راست و پایهای چپ شما را بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی
پس بردار کنم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
مُنقَلِبُونَ گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بر مرگ
مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت بدرستی که ما بسوی پروردگار خود
باز گردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم وَمَا تَنقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا
جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و تو که بمنکر میشوی از ما و عیب میکنی ما را
فرعون

مگر آنکه



مگر آنکه بگروید بمعجزات ظاهره که قادر نیست بر آن غیر حق تعالی آن هنگام که آمد بما و مشاهده
کردیم بر دست موسی عم پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند ای پروردگار ما
بریز بر ما و افاضه کن شکیبایی در بلا تا جزع نکنیم و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان
و الطاف از ما باز مگیر وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ
و گفتند مهتران از گروه ملازمان فرعون آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متنفر گردانند و پرستش ترا بگذارند و از عبادت
معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود
و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و بهر یک را
از قوم بتی داده که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این سبب میگفت
انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد تر اند و من خدای بزرگتر و این بنا بر آنست که او دهری بود
و منکر بود وجود صانع عالم را القصه اعیان مجلس فرعون او را تحریص و ترغیب کردند
بر قتل موسی عم و قوم او و فرعون اگر چه میگفت ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ چنانچه جای دیگر فرموده
حق تعالی که او چنین میگفت بگذارید مرا تا موسی را بکشم اما دل او خوف بسیار از موسی داشت
و میدانست که بر قتل موسی عم قادر نیست اینجا گفت زود باشد که بکشیم پسران
ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد و چون او بسبب قبیله و عشیره
اینها میکنند و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان
مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه
لله
روی بطرف موسی آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ
وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ گفت موسی مر گروه
خود را یاری خواهید از خدای تعالی و صبر کنید بدانچه با شما کنند چه نتیجه صبر استعانت بخدا است
و آن مستلزم حصول مقاصد است و نیز هر که دانست که بدرستی که در عالم غیر حق تعالی متصرف
نیست
میکرده دل او بنور معرفت و امور شاقه بر وی آسان میشود باز بدرستی که زمین مر خدای راست

براث میدهد آنرا هر کرا میخواهد از بندکان خود درین سخن وعدهٔ هلاک قبطیانست و در
آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل و عاقبت نیکو یا ظفر یا نصرت یا بهشت مر پرهیزکارانراست
بنی اسرائیل این کنایت را که بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت نمودند
قَالُوا أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ کفتند مارا رنج رسانیدند یعنی قبطیان مارا ایذا میکردند
پیش از آنکه تو بیایی از آمدن تو نیمی از روز مارا از خدمت خود معاف بودند و نیمی روز دیگر مارا
ایذا میکردند و ایذا میکنند مارا پس از آنکه تو بیامدی بجا و تمام روز مارا بکار مسخر نمایند
یا پیش از این انبیای مارا انکار میکشتند و حالا نیز میخواهند که بدان اشتغال نمایند کفت موسی عم
از روی تفریح شاید پروردکار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای تعالی
آنکه هلاک کند دشمن شمارا که فرعونست با قوم او و خلیفه کرداند شمارا بعد از هلاکت
ایشان در زمین مصر یا ارض مقدس پس می بیند خدای تعالی بوقت نعمت و راحت و دولت
چکونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفران و شکر و طاعت و معصیت تا شمارا بدان جزا دهد
آنکه حق تعالی بعد از وعدهٔ هلاک دشمنان مقدمات آنرا پیدا میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ و هر اینه ما کرفتیم تبع و خدم فرعون
را بقحط و تنکی و خشکسالی و بنقصان بعضی از میوهای ایشان تا باشد که ایشان پند کیرند و از
کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
پس چون آمدی بدیشان نیکویی از فراخی و ارزانی میکفتند این نیکویی برای ماست و ما مستحق
آنیم و اگر رسیدی بدیشان بدی چون قحط و بلا فال بد می کرفتند بموسی عم و آنانکه با وی بودند
از مؤمنان میکفتند این رنج و محنت بشآمت ایشان بما رسید بدانید که جز این نیست که سبب
خیر و شر ایشان نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته و ثبت
کرده اند و شآمت آن اعمال بدیشان رسید و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بدیشان
میرسد از مکاره و احوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ

لتسحر



لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و کفتند فرعونیان موسی را که هر کاه که بیاری و حجت
که بیاری بما از نشانها که زعم تو آنست که معجز است مثل قحط و مرض و امثال آن یا سحر میکنی
مارا بآن پس نیستیم ما ترا از کرویدکان و باور دارندکان چون قبطیان نهایت انکار پیش آمدند
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا
وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ فرستادیم بر ایشان طوفان و آنچیزی باشد که طواف کند در اماکن
و فرو گیرد همه آنها را چون باران و سیل و فرستادیم ملخ پرنده و ملخ پیاده یا کنه یا سوسه
و وزغ و خون و در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت
میان هر دو آیه از اینها یکماه بود و واقعند هر آیتی یک هفته پس ایشان کردنکشی کردند
از فرمان برداری و بودند کروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع
معجزات ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ
عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا
كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ و هر کاه که واقع شد و فرود آمد
بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد کفتند از روی تضرع ای موسی بخوان از برای ما
پروردکار خود را بانکه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تعالی با تو وعده
کرده که چون او را بخوانی اجابت کند اگر باز بری و زایل کردانی این عذاب را هر اینه ما ایمان
می آریم و تصدیق میکنیم مر ترا و هر اینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری
پس آن وقت که ما برداریم بدعای موسی عم و دفع کردیم آن عذاب را از ایشان و تاخیر کردیم
تا مدتی از زمان که بآن مهلت ایشان رسند که باشند بدان یا معذب کردند در آن پس ایشان
عهد بشکستند و در تفاسیر آمده که در هفت شبانروز باران بارید و ظلمت ابرها
متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان
را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی اگر در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل
بمنازل ایشان نزدیک بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه تنک آمدند و رجوع بفرعون
کردند و از وی نا امید شده روی بموسی عم آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند

و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی علیه السلام مندفع شد و آب از روی زمین برفت
مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده
ایمان نیاوردند حق تعالی ملخ سواره برایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخورد
دیگر باره پناه بحضرت موسی علیه السلام آوردند و سوگند یاد کردند که اگر این بلا منکشف گردد
بخدای تعالی بگروند موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت کرد بمشرق و مغرب
جمیع ملخها بآن دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند
این محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع
باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کردند آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان
عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق شد که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره
حق تعالی لشکر بزغ فرستاد تا جامه و خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند
و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نمودند و شرط کردند که اگر این بلا مندفع
شود ایمان آرند چون بدعا مندفع شد دیگر باره بسر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب
نیل را خون گردانید بهمین که سبطی میخورد آب صاف بودی و همین که قبطی میل میکرد
خوناب و اگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک این حال واقع بود درینجا نیز عهد کردند
و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم
بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم
از ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای قلزم نزدیک مصر بسبب آنکه ایشان
بدروغ داشتند آیات قدرت ما را و بودند در تامل در ان آیات بیخبران
و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا
فیها و تمت کلمت ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دمرنا ما کان یصنع فرعون
و قومه و ما کانوا یعرشون و میراث دادیم قوم را آنانکه بودند ضعیف و زبون حزب
گرفته بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد
از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم جهات شرقی از زمین شام و جهات غربی

ازان



ازان زمین آن زمین که برکت پیدا کرده ایم در آن زمین بارزانی و بسیاری محصولات
با اقدام انبیای عالی مقام علی نبینا و علیهم السلام و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار
تو وعده نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان و وفای
این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و خراب کردیم آنچه بود که ساخته
و راست کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و آنچه بودند که
برافراشته بودند از بناهای صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتوا علی قوم
یعکفون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیله
لخم که در ولایت رقه اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل
قومی را جای در تبکده دیدند گفتند ای موسی بساز برای ما خدایی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم
چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند گفت موسی علیه السلام بدرستی که شما هستید گروهی که نادانی
میکنید و جهل می ورزید که داعیه عبادت غیر خدا دارید و نعمت الهی که شما را ارزانی داشته
و دشمنی چنین عظیم از شما دفع کرده بایستی که در شکر منعم منتقم می افزودید پس شما را
معرفت باری حاصل نیست فانچه بعد ازین مثل این مقاله خواهد ان هؤلاء متبر ما هم فیه
و باطل ما کانوا یعملون بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک شده اند آنچه
ایشان درانند یعنی خدای تعالی دین و آیین ایشان درهم خواهد شکست و بتان ایشان
بدست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل است آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت
اصنام قال اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین گفت موسی آیا جز خدای تعالی
طلب کنم برای شما معبودی و حال آنکه او فضل داد شما را بر عالمیان زمان شما را بانواع
نعم تخصیص فرمود و اذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یقتلون ابناءکم
و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را
از متابعت فرعون می چشانیدند شما را سختی عذاب میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و درین رهانیدن

نعمتی بود یا در آن عذاب سختی بود شما را از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده‌اند
که موسی عم وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم شما را
از نزدیک خدای تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد چون از دریا نجات
یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی عم از خدای تعالی درخواست
که آن کتاب را بفرستد حکم شد که سی روز روزه دار باش بعد از آن بطور آی تا با تو
سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود کراهت داشت
از آنکه با حق تعالی سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن را مسواک
کرد ملائکه گفتند که ما از تو بوی خوشی می‌شنیدیم آن را بمسواک دفع کردی حق تعالی فرمود
تا جبران آن ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وواعدنا موسى ثلاثين ليلة
وأتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة وقال موسى لأخيه هارون
اخلفني في قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين و وعده داده بودیم موسی را عم
از پیام دادن کتاب توریة سی شبانروز از ماه ذی قعده و تمام گردانیدیم آن سی را
بده روز دیگر از ذی حجه پس تمام شد وقتی که پروردگار او تعیین فرموده بود چهل
شبانروز چون مدار حساب شهور عرب برؤیت هلال است و آن شب مرئی میشود
پس تاریخ را شب معتقد ساخت و گفت موسی برادر خود هارون را که من بطلب کتاب
بجانب طور سینا میروم تو خلیفه من باش در میان قوم من و بصلاح آر هر کار را
که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان و پیروی مکن راه تباه کاران انتهی الکلام بهدایت
فرجام أنت مني بمنزلة هارون من موسى مفید آنست که آنچه منطوق آیه است نزد امیرالمؤمنین
علی علیه السلام مرعی باشد از اخوت و خلافت و غیر ذلک و لهذا آنحضرت در اصلاح
بما امکن می‌کوشید لیکن منافقان در افساد می‌افزودند و آنحضرت را به بیعت می‌طلبیدند
و او را بسیف مامور نبود چه مامور بود مثل هارون که پیروی طریق اهل افساد نکند آخر بسبب
افساد ایشان امور دین مختل شد مانند بنی اسرائیل که گوساله پرستی اختیار کردند و
دین را باختند و منافقان خود پرستی شعار ساختند و رخنه در دین انداختند و توبه بنی اسرائیل

بواسطه



بواسطه قتل مقبول افتاده خود را بآن راست در گشتند و ایشان توبه ناکرده کار را
بجای قیامت گذاشتند مع ذلک مکرر از پیغمبر صلعم این معانی شنیده بودند و دانسته
که او برادر یا برابر پیغمبر است چنانچه فرموده که یا علی انت اخی فی الدنیا والآخرة یحیی
بن حسن بن بطریق رحمه الله آورده که این که پیغمبر فرموده مر امیرالمؤمنین را که تو برادر
منی در دنیا و آخرت اراده فرموده از این غایت مدحت و نهایت رتبت و علو منزلت
امیرالمؤمنین را علیه السلام زیرا که حضرت پیغمبر صلعم عقد برادری بست میان هر یکی از اصحاب
با نظیر او و نیافت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نظیری بغیر خودش پس آنحضرت نظیر
آنحضرت است از چند وجه یکی در اصل بدلیل انا وعلي من نور واحد و مرتبه دیگر شاهد
نسب که صحیح است در میان ایشان مثل ظهور آفتاب بلا شک و ارتیاب و دیگر نظیر او
در عصمت بدلیل انما يريد الله و دیگر نظیر اوست در ولایت برهان انما وليكم الله و دیگر
نظیر اوست در تبلیغ احکام بدلیل وحی که ورود یافت در رسانیدن سوره برائت
بآنکه آنحضرت خود برساند یا کسی که بمنزله او باشد از آن بود که ابوبکر علیه اللعنة والعذاب
را باز گردانیدند و بآنحضرت دادند و این در برائت پیدا دیگر نظیر اوست بآنکه مولای
امت است بدلیل من كنت مولاه فعلي مولاه و دیگر نظیر اوست در مماثلت نفس برهان
آیه مباهله و دیگر نظیر اوست در فتح باب در مسجد مثل باب رسول الله و دیگران بحکم
الهی سد ها ساختند الا این در او دخول و عبور او در مسجد مثل دخول و عبور
رسول الله بود پس ثابت شد مناظرت و مشابهت و چون کملت آنحضرت بحضرت رسالت ص
مگر آنچه استثنا فرموده که لا نبي بعدي پس صحیح باشد قول نبی که انت اخی فی الدنیا والآخرة
و این مماثلت مشارکت دارد با وی در منازل و درجات جنت ولما جاء موسى لميقاتنا
وكلمه ربه قال رب أرني أنظر إليك قال لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر
مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما أفاق قال
سبحانك تبت إليك وأنا أول المؤمنين و آن هنگامی که آمد موسی عم که معین و
مقرر کرده بودیم و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید کلام خود را بی واسطه

در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد
طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد و همه چیز را ازو دور کردند حتی ملکین
کاتبین و آسمانها بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر
گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت آورده‌اند که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید
و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است محققان آورده‌اند که چون قوم موسی علیه السلام
کلمه را شنفتند گفتند که ما ایمان نمی‌آریم بخدای تعالی تا معاینه نمی‌بینیم موسی میدانست که این امر ممکن
نیست پس موسی علیه السلام بزبان ایشان این سوال کرد تا برایشان ظاهر شود که دیدنی نیست که اگر
ممکن می‌بود بطریق اولی بود که موسی به بیند بنا بر آن گفت موسی که ای پروردگار من بنمای مرا نفس
خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیده سر نظر کنم بسوی تو گفت خدای تعالی
نتوانی دید مرا هرگز یا البته چه کلمه لن اگر مفید تابید نباشد لااقل مفید تاکید هست بلا شبهه
و اطلاق نفی افاده عموم میکند یعنی نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که مرئی واجبست که مقابل
باشد یا در حکم مقابل و این مستلزم جهت و مکانست و حق تعالی از آن منزه و مبراست
صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در ان ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی‌تر
بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید
مراد خود و آن اکمل است ازین ولکن که کلمه استدراکست نیز مؤید عدم رؤیت است
یعنی نظر بسوی من محالست پس طلب ممکن آغاز و لیکن نگاه کن بکوه زبیر که بلندترین جبل
ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار
گیرد در جای خود هنگام تجلی من بر وی پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار
من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم از تمنای این کار در گذر پس آن
هنگام که تجلی کرد پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار
سوزنی برای آن کوه بعد از انکه حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا آن نور حق تعالی
دریافت در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را از هفتاد
هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در ان ساعت هر دیوانه که بروی زمین بود بهوش آمد

وهر



وهر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین رقم سرسبزی پذیرفت
آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بر روی در افتادند و نیران مجوس
فرو مرد و بسبب آن تجلی گردانید خدای تعالی مران کوه را ریزه ریزه و پاره پاره در تبیان
آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که احد
و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه و بیفتاد موسی از
هول آن بیهوش از انچه مشاهده کرده بود از پاره پاره شدن کوه و از عشیه پنجشنبه
روز عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش بود پس چون بهوش آمد گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه
نه لایق حضرت تست و از انچه رؤیت است باز گشتم بتو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد
که از برای قوم کردم و من اول گرویدگانم باینکه هیچ بشر را طاقت دیدن تو نیست عجب تربیت
که کوه با آن عظمت تحمل دیدار نداشت و دل مؤمن را بحکم من ینظر الی قلوبکم طاقت آن
نظر هست و سر این آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه
را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد پس حق تعالی بجهت تسلی دل حضرت موسی علیه السلام
و تدارک المی که یافته بود قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی
فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت
صلاح حال و بقای ذات تو اند و هناک مباش بدرستی که من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل
یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بوده‌اند به پیغامهای خود که بخلق رسانی و دیگر از اختصاص
دادم بسخن گفتن خود با تو بی واسطه پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل
کن و باش از شکر گویندگان بر ان عطا وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة
وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومك يأخذوا بأحسنها سأريكم دار الفاسقين
و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر
و مداد نهر النور نوشت برای موسی علیه السلام در الواح که هفت پاره بود و در زاد المسیر
آورده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده و لوح از
یاقوت احمر بود یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بود نه چون نقش در نگین

واضح آنست که از زمرد سبز بود. و بر و نوشته بودند هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد
پندی و بیان کردنی مر هر چیزی را از اوامر و نواهی پس گفتیم بموسی ع فخذها بقوة پس فراگیر الواح را بجد تمام
و عزم درست و بفرمای گروه خود را تا بعمل آرند عزیمت را فراگیرند نیکوترین آنچه در الواح است
گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود. قولی آنست که احسن عزائم بود.
و حسن رخصتها یعنی بعزائم بعزیمت عمل کنند بر رخصت و گفته اند احسن جمع است بین الفرایض
والنوافل زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای فاسقان را یعنی آرامگاه ایشان
که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دار فرمان حق
بیرون بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر که خراب شد.
و از خداوندان خالی ماند. تا عبرت گیرید از آن سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا
غَافِلِينَ زود باشد که بگردانم از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت
که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام آنانکه تکبر میکنند در زمین بغیر حق و بی استحقاق یعنی
تکبر آنها سبب آن شد که لطف از متکبران باز گیرم تا فهم سخن حق نکنند از ذوالنون مصری
منقولست که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنونهای قرآن
بواسطه دعوی باطل ایشان لاجرم فرو گذاشته تا قابلیت قبول از دل ایشان محو شد.
حیفست چنین گنج در ان ویرانه و اگر ببینند این سرکشان هر نشانی که بنمایم بر صدق نبوت
محمد صلی الله علیه و آله یعنی معجزات آنحضرت ایمان نیارند بهر پیغامی که از نزد منست نگروند بدان
از جهت ستیزه و عناد و اگر ببینند این سرکشان راه راست و طریق هدایت را
آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند و اگر ببینند راه بی راهی و گمراهی آنرا راه گیرند و پیروی کنند
مانند یهود و نصاری و منافقان اهل بیت رسول الله این گردانیدن دلهای ایشان از فهم
آیات بسبب آنست که ایشان دروغ شمردند سخنان ما را و بودند از نظر در آن و اعتبار
بران نا آگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی

میدا



میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وآنانکه تکذیب کردند آیات ما را که قرآنست یا دلایل قدرت
و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را باطل شده و تباه گشت عملهای که در این جهان کردند
آیا جزا داده شوند یعنی نشوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ
مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ
سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بافت سامری و متابعان
او از پس رفتن موسی ع بطور از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند
گوساله یعنی بهیات گوساله بدنی بی روح مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند
که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند
بهانه انگیختند که ما عید و سیها داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که در
میان فرعونیان داشتند پیرایها بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان
آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی ع بعزیمت طور رفته بود سامری بحضرت
هارون آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده می فروشند و می پوشند
و تصرف در ان بر ایشان حرام است هارون فرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت
تو اینها را بامانت نگاهدار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورده و زرگری ماهر
بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و شکلی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح
پس عمل کرد که از و آوازی پدید آمد چون آواز گاو و گویند که سامری در وقت غرق شدن
فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه از خاک برگرفته با خود میداشت
همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از این خاک در دهنش ریخت آن گوساله
بآواز آمد ابن عباس میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید
بسجده در افتادند آیا ندیدند و ندانستند آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و ایشان را راه نمی کند
و نمی نماید ایشان را راهی مطلق فرا گرفتند او را بخدایی و بودند ستمکاران که وضع عبادت
کردند در غیر موضعش قشیری آورده که چه دور است میان امتی که مصنوع خود را پرستند

وهیان اینی که عبادت صانع خود کنند وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا
لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ وآن هنگام که افکنده شدند
اندت وپشیمانی در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست
خود دریابد واین لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنست که چون
پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او ودیدند که ایشان بتحقیق گمراه شدند گفتند از روی
ندامت اگر رحمت نکند بر ما پروردگار ما بقبول توبه ما واگر نیامرزد مارا البته ای که باشیم از
زیانکاران وهلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ
الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وآن هنگام که موسی ع بازگشت از طور بسوی قوم خود خشمگین بغایت اندوهناک یا جمع
آورده اند که موسی در وقت این قصه خبر یافت واصح آنست که حق تعالی وی را اخبار کرده بود
در طور واو خشمناک بازاند وتمام بمیان قوم آمد واز غایت غضب گفت بد انیابتی کردید
از من از پس فن رفت من آیا عجیل کردید وپیشی گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پروردگار خود
وهر نگه دید تا من بیایم وحکم خدای تعالی بشما برسانم وبیفکند موسی ع لوحها را که احکام
الهی نوشته بود وبرای حمیت دین در تنبیه آورده که الواح را بیفکند اما نه دو از دست
بنهاد وچنانکه کسی چیزی را بیفکند وجمهور بر آنند که الواح را بیفکند وشکسته شد وشش سبع وهرچه
بران مکتوب بود باسمان بردند وآن تفاصیل اشیا بود ویک سبع ماند که هدی ورحمت
بود وپس موسی ع بعد از معاینه قوم لوح را القا کرد وبگرفت موسی سر برادر خود را یعنی
هرون ع وبطرف خود می کشید بطریق اکراه او را از روی ستر استکشاف کیفیت واقعه از و
کنند نه از روی اهانت واستخفاف هرون خوف کرد که جهال بنی اسرائیل توهم کنند که موسی آن از
جهت اهانت برادر کرده هرون گفت ای پسر مادر من اگر چه ایشان را در پدر مادری بود نداما
بجهت ترقیق قلب هرون مادر را یاد کرد پس گفت من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم وا گذاره
دیدند وتنها یافتند زبون گرفتند ونزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان



پس شادمان مگردان بمن دشمنانرا وچنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود وچه خیال کنند که
مرا اهانت میکنی ومدار مرا با گروه ظالمان یعنی مرا در اعداد گوساله پرستان میاور در تفسیر کبیر
آورده که القاء الواح ثابت است بقرآن اما شکستن آن ثابت نیست چه آن جرأت عظیم است
وبحال انبیا لایق نیست در جواب گفته اند که جرأت بنفس القا حاصل است نه بنگری که متعلق
نبوده با اختیار او بهر عذری که انجا مسموع است اینجا نیز مسموع است وآن اینست که آن حدت
که از وناشی شد از عصبیت وحمیت دین بود وآن غضب از برای خدای بود واین مقدار
حدت که از برای خدای باشد قدح در عصمت وی نمیکند غایت ما فی الباب ترک اولی
باشد ولهذا گفت قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
ای پروردگار من بیامرز مرا از این عمل که لوح توریة افکندم وآنچه با برادر بزرگتر کردم
چه هرون سه سال از موسی بزرگتر بود وبیامرز برادر مرا اگر ترک اولی کرده باشد در منع
خلق ودر آر مارا در بخشایش خود وگفته اند بنا عصمت در دنیا و[...] ریاض جنت خود در آخرت
وتو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از اثر بخشش تست إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ
غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ بدرستی که آنانکه از روی
جهالت فرا گرفتند گوساله را بخدایی زود باشد که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار
ایشان وآن خشم همان خواهد بود که خدای تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را ودیگر برسد
ایشانرا خواری در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وهمچنین جزا دهیم
دادیم گوساله پرستانرا افترابندندهم دروغ گویانرا وبیندعانرا وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ
ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وآنانکه کردند بدیها را از
صغایر وکبایر یا شرک آوردند پس بازگشتند بخدای تعالی از پس وقوع آن عملها
وبگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای تعالی را بیگانگی ورسول را به پیغمبری واگر مراد از
سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناه
کارانرا قبول میکند بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر اینه آمرزنده است گناهان
ایشانرا مهربانست برایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ

وَفِی نُسْخَتِهَا هُدًی وَرَحْمَةٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ و چون خاموش شد یعنی باز گشت
از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بران
اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس
خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون او بمنزله
سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست فرا گرفت بقیه الواح را که پیکنده بود و
در آنچه مکتوب بود در آن راه نمودنی بود از گمراهی و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه برای
کسانی که ایشان مر پروردگار خود را ترس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای تعالی میترسند
آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل
را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی ع با قوم گفت و قبول کردند
وَاخْتَارَ مُوسَیٰ قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ
أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِیَّایَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا
مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِی مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ
و برگزید موسی ع از قوم خود هفتاد مرد از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم
و قول آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای تعالی با موسی سخن نکرده و آنچه
بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که قومی از بزرگان اولاد یعقوب ع
را با خود بیارد تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی ع هفتاد تن را با خود برد و
چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد موسی ع به درون غمام
در آمد و اخیار قوم موسی ع بسجده در افتادند حق تعالی با موسی سخن گفت و امر و نهی و
وعده و وعید فرمود و چون غمام منکشف شد موسی بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام
پروردگار را گفتند کلام شنیدیم و متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا
ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی ع مضطرب شده آغاز نیاز
کرد فایده حق تعالی خبر میدهد پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را صاعقه و بسوختند و
قول آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و همه از هول بمردند و گفته اند که زلزله

براندام



براندام ایشان افتاد بمرتبه که مفاصل و اوصال ایشان با نقطاع نزدیک رسید موسی ع ترسید
که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد گفت ای پروردگار من اگر میخواستی
هلاک میکردی ایشانرا پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکردی در
عین المعانی آورده که ایشانرا اهلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی آیا هلاک
میکنی ما را بسبب آنچه کرده اند بیخردان از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم
در طلب رؤیت نیست این کرده ایشان مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بندگان را یعنی ایشانرا
کلام خود شنوانیدی جهت امتحان که اوامر و نواهی ترا قبول میکنند یا نه و ایشان از آن
انحراف جسته طلب رؤیت کردند و لطف باز میداری بدان فتنه و ابتلا هر که را میخواهی بسبب
عدم ایمان و راه می نمایی یعنی توفیق رفیق ایشان میگردانی بجهت ایمان و ایشانرا بران
ثابت میداری یا نگاه میداری از رجفه و هلاک تو یاری ما و متولی کار ما پس بیامرز ما را
بواسطه ترک اولی که از ما صادر شود و ببخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگانی
وَاكْتُبْ لَنَا فِی هَٰذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْكَ قَالَ عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ
مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِینَ
هُمْ بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را در این سرای
نیکویی که قبول اعمال است یا توفیق طاعت یا روزی حلال و در آن سرا نیکویی ده ما را
که مغفرت یا جنت یا سعادت قربت یا علو منزلت بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو
گفت خدای تعالی عذاب من از صفت او آنست میرسانم آنرا بهر که میخواهم یعنی گنهکار
و رحمت من و صفت او آنست که رسیده است بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مؤمن
و کافر را بدادن جان یا فرستادن روزی و گفته اند که عاطفت که خدای تعالی بخلق ارزانی
داشته تا همه بر یکدیگر مهربانی ورزند یاد رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت
بر همه کشوده و همه را اتصاف بدین رحمت دعوت فرموده و توبوا الی الله جمیعا و نزد
اهل تحقیق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه خوانند و آن رحمتیست
همه را فرا رسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه آن عطا دادن است بی سابقه

سؤال سائل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه چنانچه
در بعضی از ادعیهٔ ماثوره وارد است که یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها و دویم رحمت
وجوبیه که مقیده نیز گویند و آن هم از رحمت ذاتیه فیض شده و استحقاق رحمت مر آن
بنده را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت و رابطهٔ دعوت
استحقاق وجود ارزانی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاضه قابلیت
استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند که مقید است بشرط چند از اقوال
و افعال چنانکه فرموده که پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را برای آنانکه پرهیز
کنند از شرک و بدهند زکوة مفروضه را و برای آنانکه ایشان بآیات منزلهٔ ما می گروند
گویند که یهود و نصاری بتمنای این رحمت نمودند که ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال
او میکنیم پس برای اثبات خواهد بود حق تعالی رشتهٔ امید ایشان را منقطع ساخته
آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و این نیز بشرط آنکه مخالفت قول رسول الله صلعم نکنند
تا در سلک امت باشند و قول وصی پیغمبر را نیز مثل قول پیغمبر دانند باعمال صالحه متقیان
مؤمنان باشند همچنانکه فرمود که متقیان مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ
وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنانند که از روی صدق
نه از روی نفاق پیروی میکنند کسی را که فرموده او را درین آیه بنه صفت که پس از ان وصف
صفت اول اینست که فرستاده ایست که پیغمبر ما نویسنده است و وصف آنحضرت چنین
صفت تنبیه است بر انکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات اوست او می تواند بود در
بحر الحقایق آورده که عرب اصل و منشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبداء
و منشاء همه شهرهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت
رسالت پناه را صلی الله علیه و آله باصل منسوب ساختند و دانند که اصل موجودات و اول

همه



همهٔ مکونات اوست و کلمهٔ لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معنی است صفت چهارم آن پیغمبری
که می یابند صفت او را نوشته نزدیک ایشان در توریة انی که میگوید احمد الضحوک
القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر و در انجیل انجیل که از قول عیسی ع میفرماید
انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء تا آخر پنجم و ششم آنکه میفرماید این پیغمبر
ایشان را که بپردازند به نیکویی که توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد و اعمال
صالحه و باز میدارد ایشان را از منکر که شرک و نفاق و نفی لعنت و افعال ذمیمه و گفته اند
که معروف مکارم اخلاق است یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر بدی اخلاق یا قطع رحم یا عدم
انصاف هفتم آنکه و حلال میکرداند برایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت
حرام بوده که بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات
محرمه بر یهود چون شحوم و غیر آن هشتم آنکه و حرام میسازد برایشان خورشهای پلید را
چون مردار و خون و گوشت خوک یا مالهای ناوجه را چون ربا و رشوت نهم آنکه و فرو
می نهد یعنی سبک میکند از ایشان بار گران یعنی سبک میکرداند بار اثقال خود و اوضاع
شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده
بودند چون قطع عضوی که گناه از وی صادر شود و قطع آن مقدار جامه که نجاست بدو
برسد و جز آن و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها آنکه بوقت
موسی ع بود برایشان و آن قتل نفس بوده است در توریة و قصاص بی عفو و دیه
و احراق غنیمت و غیر آن چه آنحضرت فرموده که بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة
مبعوث گشته ام بامور درست آسان و سهل پس آنکه بگروید بدین نبی امی
از یهود و غیره و تعظیم کردند او را و یاری دادند او را بر دشمنان و پیروی کردند این
نوری را که فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت
بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح
که بر موسی ع فرود آمد و اکثر آن را باز باسمان بردند و گفته اند آنکه قرآن را نور گفت
بنهایت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا با ظهور نبوت آنحضرت

بظهور قرآن بود آن گروه ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند ایشان
رستگارانند از عذاب و فایز رحمت و ثواب قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
بگوای محمد بر سبیل عموم ای مردمان بدرستی که من فرستاده خدایم بهمه شما نه بعضی
دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند آن خدای بتحقیق که مراوراست پادشاهی آسمانها
و زمینها و تدبیر و تصرف دران هیچ معبودی نیست مستحق عبادت جز او زنده کرداند
و بمیراند پس ایمان آرید بخدای تعالی که صفت او شنودید و بگروید بفرستاده او
پیغمبر امی آن پیغمبری که می گرود بوحدانیت خدای تعالی و بسخنان فرستاده او بر انبیا
و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید باشد که راه راست یابید
وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از قوم موسی گروهی هستند
که ایشان راه می نمایند خلق را بسبب حقی که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند
در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اتباع ویند و ابن صوریا و
اشهر آنست که بعد از وفات موسی عم و خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل
پدید آمد و بکشتن انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیاز
تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند
حق تعالی راهی در زیر زمین گشوده گردانید و ایشان بدان راه در آمده گفتند یک سال
و نیم رفتند تا از ماوراء دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما
شب معراج ایشان را دیده بود و ده سوره از قرآن برایشان خواند و ایشان بوی ایمان
آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپا
میدارند و این آیه در صفت ایشانست پس حق تعالی از احوال قوم موسی عم اخبار مینماید
وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ



وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم
دوازده سبط اسباط بدلست از اثنتی عشرة یعنی بشکافتیم قوم را سبط سبط
و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوب اند گروه گروه بدل است
از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی و وحی کردیم بسوی
موسی چون آب [illegible] کرده او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند
و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی برایشان غلبه کرده از موسی آب طلب نمودند
و وحی کرد خدای تعالی بموسی که بزن بعصای خود آن سنگ را که چون با تست در
می آمدی با تو بسخن در آمد گفت دار بردار که بکار آیم ترا او نیز برداشتی و حالا با خود دارد
پس موسی عصا بدان سنگ زد پس شکافته شد و گشاده گشت از آن سنگ
دوازده چشمه بعدد اسباط بدرستی که دانستند همه آدمیان از هر سبطی آبشخور خود را
و با آبشخور غیر خود میل نکردند و سایه بان ساختیم ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند
و فرو فرستادیم برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین و مرغی بشبیه سمانی و گفتیم بخورید
از پاکیزهاء آنچیزی که بمحض عنایت روزی دادیم شما و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از
من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن و لیکن
بودند که از زیان رنجهای خود ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ
سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و یاد کن چون گفته شد بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر
برایشان که ساکن شوید درین قریه یعنی اریحا یا ایلیا و بخورید از میوها و حبوب آن از هر جا
که خواهید و گویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را از ما و در آیید
در یکی از درهای این ده در حالتی که سجود کنندگان باشید یا منحنی شده بکمال از تواضع
تا بیامرزیم شما را گناهان شما را زود بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران یعنی زیاده
دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند
بر خود از بنی اسرائیل سخنی مأمور به را بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطة
گفتند حنطة فیها شعیرة و این از روی استهزا بود پس فرستادیم ما بر تغییر دهندگان عذابی
از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر
موضع او وضع نمودند وَسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ
فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و بپرس ای محمد
یهود را از خبر دیه و واقعه آن دیهی که بود نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان
مدین و طور بر ساحل بحر قلزم یا اهل آن دیه متشرع بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض
بر ایشان تعظیم سبت بوده که دران روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند
ایشان خلاف امر خدا کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند و حق تعالی
جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت احمد عاقبت محمود خطاب میفرماید که اهل کتاب را
بپرس از خبر اهل آن دیه چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به
بودند در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند چون می آمدند بدیشان
ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی ماهیان
می آمدند ظاهر شده بر روی آب و سرها بر داشته و روزی که بسبب عمل نمیکردند یعنی
تعظیم آن روز نمی نمودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت عز شانه مر ایشان را که روز نصف الجزو
شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شده بر روی آب و باز گردیدندی و هر ماهی مقابل فوج
سفیدی بودی و چون شنبه بگذشتی رفتندی و تا شنبه دیگر ماهی ندیدندی همچنین بیازمائیم
ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم با آنچه که هستند که از سر جهل بیرون میروند از دین
زمان چون اهل ایله ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد
گشتند و بانواع حیل و تدبیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان
بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها بریدند و روز شنبه که ماهیان

ظهور



ظهور ماهیان بود ایشان را بران حوضها راندندی و دهانها در پیش راه نصب کردندی
تا ماهیان انجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر
نشد دلیر شدند و از سر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر آن
فعل بودند و گروهی ایشان را نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردند و نه ماهی گرفتند و ایشان فرقه
ناهیه را نیز ملامت میکردند حق تعالی میفرماید وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ
مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی
دو گروه ماهی را چه پند میدهید گروهی را که بی شبهه خدای تعالی هلاک کننده ایشانست
در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت یا عذاب کننده ایشان عذاب سخت در آخرت که آتش
دوزخ است گفتند فرقه ناهیه پند دادن ما برای معذرتست از ما بسوی پروردگار شما
یعنی امر معروف و نهی منکر واجبست بر ما ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم
و تا باشد که نیز ایشان بترسند از خدای تعالی و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا
بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان آنچه پند داده می شدند بدان یعنی آن موعظه
قبول نکردند برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند از بدی و نافرمانی و بگرفتیم آنانرا که
ستم کردند بعذابی سخت بانچه بودند که از روی فساد خارج می شدند
از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند
از ابن عباس نقل کرده اند که میفرمود دریغا کاش میدانستم که با ایشان چه رسید و نیز از وی
منقولست که هلاک شدند و هر گاه این آیه را میخواند میگریست و میگفت که این فرقه از خاموش
شدند از نهی از منکر کار ایشان بهلاکت کشید و ما چیزهای منکر می بینیم و خاموش می نشینیم
و هیچ نمیگوییم تا حال ما چه باشد و دیگری از مفسران گفته که نجات یافتند زیرا که منکر بودند
بر ایشان و میگفتند نزدیک باشد که خدای تعالی این طایفه عاصی را هلاک کند
یا عذاب فرستد و الله اعلم پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ

قلنا لهم کونوا قردة خاسئین پس آن هنگام که گردن کشیدند از آنچه که نهی کرده شده
بودند ازان یعنی صید ماهی گفتیم مر ایشان را که گردید بوزینگان دور شدگان و نا امیدان
از رحمت آورده اند که نهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک
مساکنت نمودند میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بر محله خویش بندند
راه آمد شد مساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله عاصیان
بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود
گردیدن گرفت و بوی و بجامه ایشان می مالید پس روز زنده بودند روز چهارم
بمردند واذ تأذن ربك ليبعثن عليهم الى يوم القيامة من يسومهم سوء العذاب
ان ربك لسريع العقاب وانه لغفور رحيم و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد
پروردگار تو یا سوگند خورد که برانگیزد بر یهود تا بروز رستخیز کسی را که برنهد ایشان را
عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بختنصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد
و بعد ازان ملوک فرس ایشان را می رنجانیدند و باج می گرفتند تا زمانی که حضرت رسالت
پناه صلعم مبعوث شد حکم فرمود بقتال ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا ظهور حضرت صاحب الامر باقیست بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت
کننده است و بدرستی که او آمرزگار است هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید مهربانست
که بعد از توبه بگناه نگیرد وقطعناهم في الأرض أمما منهم الصالحون ومنهم دون
ذلك وبلوناهم بالحسنات والسيئات لعلهم يرجعون و پراگنده کردیم بنی اسرائیل
را در زمین جماعتها هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد بعضی از ایشان شایستگانند
که بدین موسی متدین شد تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند که بحضرت
پیغمبر صلعم ایمان آوردند آنها که در شب معراج آنحضرت که دیدند و از ایشان هستند
فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه و بیازمودیم ایشان را به نیکویها چون فراخی عیش و نعمت
و صحت و بدیها چون شدت و فقر و مصائب نفس و مال شاید که باز گردند بخدای تعالی
و از معصیت بطاعت گرایند ایشان را در نعمت شکری بایست کرد و بطر و استغنا پیدا کردند

وکنند



وگفتند ان الله فقير ونحن أغنياء و در رحمت جبر بایست کرد آغاز ناسزا کردند گفتند
يد الله مغلولة پس رنگ اختیار تمام عیار بیرون نیامدند فخلف من بعدهم خلف
ورثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأدنى ويقولون سيغفر لنا وإن يأتهم عرض
مثله يأخذوه ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله إلا الحق ودرسوا
ما فيه والدار الآخرة خير للذين يتقون أفلا تعقلون پس از پس در آمدند صالحان
پس آیندگان میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران فرا میگیرند خواسته
و متاع این فروتر که دنیاست مراد افتاد زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میگیرند و میگویند زود باشد که ما را بیامرزد
و ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده
میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه نمیدانستند و حال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته
از متاع دنیی مثل آن خواسته دیگر در رشوت فرا میگیرند او را یعنی امید مغفرت
دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام آیا گرفته نشده است بر ایشان عهد
مذکور در توریة آنکه نگویند بر خدای تعالی مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه
غفران خود را در شب و روز بحق تعالی نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند
زیرا که توریة با ایشان است و خوانده اند آنچه درو است و این حکم در وی دیده اند و
سرای دیگر که عقبی است بهتر است از عرض دنیا مر آنانرا که پرهیزند از استحلال محارم و دروغ
نصف الحزب بر خدای تعالی آیا در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیی والذين يمسكون
بالكتاب وأقاموا الصلاة إنا لا نضيع أجر المصلحين و آنانکه نگاه میدارند
کتاب را و چنگ در ان میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین آیه قرآنست
و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع
عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوفست بر اقامت
آن بدرستی که ما ضایع نمیکنیم مزد بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم
وإذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلة وظنوا أنه واقع بهم خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا

ما فیه لعلکم تتقون  و یاد کن رای یهود زمان خود چون بر کندیم و برداشتیم کوه
طور را بر زبر ایشان گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان و دانستند اکه کوه فرود آینده است
بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده بود و گفتیم فرا گیرید آنچه
دادیم شما را از احکام بجد تمام و یاد کنید پیوسته آنچه در وست از اوامر و نواهی شاید که
پرهیزکاری کنید و در سلک متقیان باشید  و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین  و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان
آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای ایشان از برای
که گردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار
مایی حق تعالی ذریة آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچو توالد ابنا از آبا و ذکر
آدم علیه السلام کرد چه هر کس را معلوم هست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند و از
ابن عباس ع منقولست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدای تعالی فرا گرفت میثاق از
ذریت آدم بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی
بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بود و آن زمینی است
بولایت هند و بعد از خروج آدم علیه بوده از بهشت و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که بعد
از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت است و عرض آن سی هزار
ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد
و حیات و نطق و عقل در ایشان پیدا کرد و ربوبیت خود بر ایشان عرض کرد و ایشان
قبول نمودند و گفتند گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند حق تعالی
ملایکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و بعضی دیگر از علما گویند که ارواح بشریه موجود
بودند پیش از ابدان و اقرار بوجود الله از لوازم ذوات و حقایق ایشان بود و این علم ازان
قبیل است که احتیاج ندارد در تحصیل او بکسب و طلب و این مراد است باخذ میثاق بر ایشان
لیکن بعد از تعلق بابدان مشغول گردانید این تعلق ایشان را ازان معلوم بعضی تذکر تند

میشود



میشوند و بعضی نزد ملایک بر آن حاضر شده اند والله اعلم و شهدی فرمود که این خبر است
که حق تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم تا نگویند روز قیامت
که بدرستی که بودیم ازین اقرار بیخبران  او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا
ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون  یا آنکه بگویند بجز این نیست که شرک آوردند
پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم آیا هلاک
میکنی و معذب میسازی ما را بآنچه کردند تبه کاران و باطلان یعنی پدران ما و چون مشرکان
تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید
الهی بر هر فردی از ذریت واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و این آیه مذکر عهد
الست است تا بیخبران هر گوهر غفلت را متنبه سازند و الا هوشمندان چه از دل ازان
سوال و جواب غافل نشستند در کتاب زد و سی از حذیفه یمانی نقل میکنند که پیغمبر صلعم فرمود
که اگر مردمان میدانستند که از چه هنگام حضرت مرتضی علی بامیر المؤمنین مسمی شد منکر فضایل
و مناقب او نمی شدند آن روز تسمیه بامیر المؤمنین یافت که آدم هنوز میان روح
و جسد بود و این آیه خواند چون ذریه گفتند بلی حق جل و علا فرمود منم پروردگار شما و محمد
پیغمبر شما و علی صلوات الله علیهما امام شما  وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون
و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا
تدبر کنند در آن شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق  واتل علیهم نبأ الذی آتیناه
آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین  و بخوان ای محمد بر ایشان
یعنی بر قوم خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم او را علم آیتهای ما یعنی کتب فرزند و آن کس
امیة بن صلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرده که دران زمان
رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلعم
مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد
کما قال الله پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید
پس بد و پیوست شیطان با او را پی روی خود فرمود پس گشت آن دانندهٔ آیات از

از کرامات و گفته اند این کس ابو عمرو راهب بود که حضرت پیغمبر صلعم او را فاسق نام نهاد و او
ساعی مسجد ضرار است صفت پیغمبر را در کتب سماوی دیده بود و او را شناخته و بوی
ایمان آورده آخر انکار کرد و کافر شد و اشهر آنست که بلعم بن باعورا بود از
کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم می دانست و در حینی که موسی ع
با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت شام شد جبابره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود
والتماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند در اول اباء کرد و در آخر باغوای زن خود
فریفته گشت و رشوه از قوم قبول کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق تعالی اسم
اعظم را از یاد او ببرد و ایمان از وی نماند ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض
واتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل
القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون و اگر میخواستیم ما
هر اینه برمیداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب
علیه و درجات رفیعه که منازل ابرار و مساکن اخیار است ولیکن او بواسطه دنائت همت
میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت و پیروی کرد آرزوی خود را بقبول رشوت
واستماع سخن زن پس صفت او در خست مانند صفت سگ است در اخس احوال اگر حمله
کنی بر وی و برانی او را زبان از دهن بیرون افکند یا اگر بگذاری او را و نرانی همان زبان از
دهن بیرون افکند معنی آنست که این مثل قبیح طبیعت اصلیه اوست پس راندن
و ناراندن او یکسانست و او در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز
همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت او را بجواب نمودند که بر
بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان
نفرین کند درازگوشی که سوار بود با وی در سخن آمد که ازین راه بازگرد و از سر این بگذر
هم تنبیه نگشت گویند که چون بلعم دعا کرد در بد موسی زبان او از دهانش بیرون آمد بر سینه اش
افتاد بطریق سگ نفس میزد و وجه تمثیل اینست و تمثیل بجمیع کلاب ننمود بلکه بکلب
لاهث زیرا که اخس حیوانات کلب است و اخس آن کلب لاهث پس بهر آنکه گوید که تا باد





تقدیر از کجا درآید وجه بو العجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر عشقبازان
دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد در رسم توحید بلعم را بر اندازد و با سگ خسیس
برابری دهد این مثل که گفته شد تعمیم فرموده برای جمیع اهل تکذیب و فرمود که مثل آن گروهست
که از روی جحود و استکبار دروغ می شمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار
مکه اند پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهودند که تکذیب آیات توریه
کردند در کتمان نعت پیغمبر صلعم پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات
ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان
تا ان ادا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم الذین کذبوا بایاتنا و انفسهم کانوا
یظلمون بد مثلیست مثل قوم آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام
حجت بر ایشان و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند
که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک
هم الخاسرون هر کرا راه نماید خدای تعالی او را بسوی جنت و ثواب و قبول کرده
باعمال صالحه اشتغال نمود پس او راه یافته است در دنیا و بمقصود خود برسد و هر کرا
برگرداند از طریق بهشت و باز داشت بسبب عدم قبول و افعال ذمیمه پس آن گروه ایشانند
زیانکاران در هر دو سرای که مقصود را فوت کردند و بمقصد حقیقی نرسیدند
ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین
لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک
هم الغافلون و بدرستی که ما بیافریدیم بسیاری را از دیوان و آدمیان که عاقبت
ایشان بدوزخ کشد چه لام جهنم از برای عاقبت است زیرا که جن و انس مخلوق شده اند
از جهت معرفت و عبادت نه از جهت دوزخ و شدت چنانکه فرموده که وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون چون ایشان کفر را بر ایمان اختیار کردند مآل ایشان بدوزخ
کشید پس گویا از برای دوزخ مخلوق شده اند چه روا نباشد که قادر علی الاطلاق
بعضی را از برای دوزخ کند یا آنکه کفر در ایشان بیافریند پس ایشان بی اختیار باشند

وایشانرا در دوزخ عقوبت کند تعالی الله عن ذلک اینها که شقاوت را بر سعادت
اختیار کرده‌اند و ایشانرا از لهاست که مطلق هیچ حقیقتی در نمی‌یابند بآن زیرا که متوجه
شناخت حق نمیگردانند و آیینهٔ دل را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت
پاک نمی‌سازند و ایشانرا است چشمها که بهیچ وجه نمی‌بینند بآن صنایع و بدایع حق را و
بنظر اعتبار در مخلوقات نمی‌نگرند و ایشانرا گوشهاست که بهیچ وجه سخن حق بآن نمی‌شنوند
زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند این گروه در اکل و شرب و
خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود دل را بلذات فانی نشمارند و بسان چهارپایان مانند
چارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت به نعیم باقی و لذات دایمی
نیستند بلکه این گروه گمراه‌ترند از انعام زیرا که انعام اتکلیفی نیست بجهت عجز از اکتساب
فضایل پس اگر وفاق شرع نکنند بسبب عدم قوت عقلیه و فکریه مذموم نیستند بخلاف
اهل تکلیف که ایشانرا قدرت بر تحصیل آن هست پس اگر معرفت حاصل نکنند و عمل نیز ننمایند و
حق نکنند و بخورد و خواب و آنچه لازم حیوانیت است اکتفا نمایند معذور است که از انعام
ادون باشند بلا شک این گروه که یاد کرده شد ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان
در عین المعانی آورده که ملک مأمور بطوع گذاشته و مقهور حاوی نیست چه آدمی
هم روحانیست و هم جسمانی و هم عقلانیست و هم شهوانی اگر عقل بر هوا غالب آمد از
ملایکه افضل است و اگر خود مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و اذل است
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ و مر خدایراست نامهای نیکو پس بخوانید او را بدانها و معنی حسن اسما
حسن معانیست و مفهومات او زیرا که اسما دال بر معانی کمال و نعوت جلال منحصر در
دو نوع است عدم افتقار او بغیر و ثبوت افتقار غیر بدو و اسماء الله بحسب سلوب
و اضافات حصر ندارد چنانکه در تسعه گذشت و بعضی گویند که مراد از این اسما نود و
نه نام است که مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بران وارد شده و آورده‌اند که سبب
نزول آیت آن بود که مردی در نماز خدایرا بسم الله یاد کرد و باسم الرحمن نیز میخواند





ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدایرا می‌پرستیم پس این مرد چرا دو
خدایرا میخواند آیه نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بآن اسما
بخوانید صاحب کشاف گفته که خدایرا صفات نیکوست چون عدل و احسان و غیر و رحمت
و بی مثل و امثال آن پس او را بآن اوصاف بستایید و گفته‌اند متخلق شوید باخلاق ربانی
و متصف گردید بصفات حقانی و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل میل میکنند بکجی
در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامی که اذن شرع بدان وارد نشده چنانکه
اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری الله را ابا المسیح و حکیم علت
اولی میخوانند و گفته‌اند اسماء اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات
از الله و عزی از عزیز و منات از منان زود باشد که جزا داده شوند ملحدان بجزای آنچه
هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که عاقبت ایشان آتش بود فرمود ذکر اهل بهشت
میفرماید و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از آنها که آفریده‌ام
برای بهشت گروهی اندک که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت گشته‌اند که منت ایشان
راه می‌نمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان و محبان ایشان اند که طریق حقه
ایشان اختیار کرده‌اند چه فرقهٔ ناجیه یکیست از هفتاد و سه وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار بستهزا زود
باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم از آنجا
که ندانند یعنی هرگاه که گناه میکنند نعمت برایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان
می‌افزایند و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که ای پسر آدم هرگاه دیدی تو
پروردگار خود را که پیوسته بر تو نعمتهای گوناگون ارزانی میدارد و تو در مقابل آن
عصیان میورزی پس برحذر باش و بترس که عقوبت در پی دارد وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي
مَتِينٌ و مهلت دهیم مر ایشانرا اندکی پس بگیریم ایشانرا در ستی که گرفتن من سخت است کید
عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست

کید کفت آورده اند که حضرت رسالت صلعم بکوه صفا بر آمد و یک یک را از کرده قریش
از عذاب خدای تعالی می ترسانید یکی از صنادید کفت که این یار شما دیوانه شد که همه شب
فریاد میکند آیه آمد که اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند درین که نیست در یار شما یعنی محمد صلعم را از
هیچ نوع دیوانکی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتند بعد
از انکه دعوت حق را آشکارا کرد او را دیوانه میخوانند نیست او مکر بیم کننده از عذاب
الهی پیدا و هویدا بیم کردن اَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ
وَاَنْ عَسٰى اَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ فَبِاَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آیا نظر نکردند
بدیده استدلال در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین کفته اند که ملکوت سما
نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبل و شجر و ننکریستند در آنچه آفرید
خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر
کردد و دیکر نظر نکردند در انکه شاید آنکه باشد بتحقیق نزدیک رسیده مدت فنای
ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در انکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش و پس
از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه
فلاح جاودانی باشد پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند آورد و این مشرکان
اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین و دنیی و مجموع میامن صورت و معنی است
پس بچه خواهند کروید مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
هر کرا خدای تعالی لطف از و باز دارد و بعبرت آن نکرود پس هیچ راه نماینده نیست
که او را راه آرد و می کذارد کمراهان را در کمراهی ایشان که پیوسته سرکردان و فرو دو
متحیر میکردند کروهی از قریش واضح آنست که یهود کفتند ای محمد صلعم خبر ده ما را از وقوع
ساعت اکر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند
که جز خدای تعالی هیچکس نمیداند آیت آمد يَسْاَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰهَا
قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا اِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ لَا تَاْتِيكُمْ





اِلَّا بَغْتَةً يَسْاَلُونَكَ كَاَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
می پرسند ترا از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون النجم و اطلاق این
اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت باعث قایم شود و با حساب خلایق در یک ساعتی
وقوع یابد یا بروزی بدان درازی نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر
سوال میکنند که کی است بیان کردن و پدید آوردن او بکو جز این نیست که دانستن ظهور
ساعت نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بران اطلاع ندارد
و آشکارا نکند او قیامت را در وقت او مکر او که داناست بران پوشیده است علم قیامت
یا کران عظیم است دانستن آن در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از
ملایکه و ثقلین بزرکست از جهت هول و هیبت او و کو بیا که حکمت در اخفای او است
نمی آید قیامت بشما مکر ناکهان می پرسند از تو کوئی آنرا او وقت آنرا بران وجه که کو یا
مهربانی و دوست میداری سوال از ان و حال آنکه تو کارهی از ان سوال چه موقنی بآن که جز
حق تعالی آنرا کسی نمیداند بکو دیکر بار از روی تاکید و مبالغه جز این نیست که علم قیامت
نزدیک خدای است ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند
در سبب نزول آورده اند که اهل مکه کفتند که ای محمد صلعم خدای تو چرا خبر نمیکند ترا از نرخ که کی
کران و ارزان میشود تا در ان ارزانی چیزی بخری و در کرانی بفروشی و بران سود کنی آیه آمد
قُلْ لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بکو نمی توانم
از برای خود جز منفعتی و نه دفع مضرتی مکر آنچه خواهد خدای تعالی و مرا دران تعلیم
دهد و اکر بودمی من که بی تعلیم حق دانستمی غیب را هر اینه طلب بسیار کردمی از مال و منفعت
و فتح و غنیمت و در نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت نیستم من مکر بیم کننده
منکران و معاندان و مژده دهنده برای کروهی که بکروند بمن و آنچه با من است
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ حَمْلًا
خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا اَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّٰهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ اٰتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را از یک تن که آدم علیه السلام و بیافرید از
جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی جفت او را که حواست و این آفریدن جفت آن بود
تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی پس آن هنگام که بپوشید آدم او را یعنی
نزدیکی کرد با وی بار گرفت حوا باری سبک که آن نطفهٔ آدم بود که بر حوا در آمد پس بگذشت
با آن بار یعنی می آمد و میرفت پس آن هنگام که گران شد حوا با آن باری که در شکم او بود یعنی
فرزند بزرگ شد حوا گران بار گشت بخواندند آدم و حوا خدای را که پروردگار ایشانست
و نیاز بوی بردند که اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که شبیه ما باشد در صورت
هر آینه باشیم از سپاس داران و در ابداء نعمت مجدد فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء
فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون پس آن هنگام که خدای تعالی عطا کرد بدیشان
فرزند صالح الجسم تن درست گردانیدند فرزندان ایشان انبازان مر خدای را در عطیه(؟)
از فرزندان ایشان در آنچه داد اولاد آدم و حوا را پس بزرگست خدای تعالی و پاک
از آنچه برای او انباز میگیرند چنانچه قریش و غیر ایشان از کفار أیشرکون ما لا یخلق شیئا
وهم یخلقون آیا انباز میگیرند در عبادت حق آنچیز را که نیافرید چیزی و قدرت
ندارد بر خلق اشیاء و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق
نتوانند بود ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون و نمی توانند بتان یاری
پرستندگان خود یاری دادن در جر منفعت ایشان و نه یاری در دفع مضرت
از ایشان و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشان را … میکنند یا … وارد شده
آلوده میسازند وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم
صامتون و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام پیروی نمیکنند
شما را و … بر شما اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش
باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم
شدند ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان
کنتم صادقین بدرستی که آنانکه شما می پرستید از کسانی که بجز خدای تعالی دارید ایشان را
آلهه



آلهه نام نهاده اید بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت
تصرف و در قبضه قدرت حق اند پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید پس باید که اجابت
کنند مر شما را اگر هستید راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعای بنده
و نیاز پرستنده پرستندهٔ خود را اجابت کند ألهم أرجل یمشون بها أم لهم أید یبطشون
بها أم لهم أعین یبصرون بها أم لهم آذان یسمعون بها آیا مر این بتان را پایهاست که
در حاجات خود بروند بدانها چنانچه شما میروید آیا ایشان را دستهاست که چیزها فرا گیرند
بدان چنانچه شما فرا میگیرید آیا ایشان را دیدهاست که مبصرات را ببینند بدان چنانچه شما می بینید
آیا ایشان را گوشهاست که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود ظاهر است
که ایشان را پا و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما
بر آنها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را بپرستد این آیه
در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت
پیغمبر را صلعم بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند
حق تعالی فرمود قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون بگو ای محمد که بخوانید
انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من پس بکوشید
بدان مقدار که توانید در ابطال … من پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید
که واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم ان ولیی الله الذی نزل الکتاب
وهو یتولی الصالحین بدرستی که یار من و متولی کار من الله است آن الله که فرو فرستاد
قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای تعالی دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را
والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون و آنها را که
شما میخوانید و می پرستید بدون خدای تعالی نمی توانند یاری دادن شما و نه نفسهای
خود را یاری کنند بوقت گرد خطر ایشان وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا وتریهم
ینظرون الیک وهم لا یبصرون و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را بدین درست
و راه راست نشنوند بسمع قبول و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر نگرند بسوی تو

وحال آنکه ایشان نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند
بصورت بحسب معنی نمی بینند که اگر بحسب معنی میدیدند سر از فرمان نمی پیچیدند مگر بعضی
از خواص که آن دیده داشتند و از صحبت آنحضرت بهره مند بودند و اگرنه اهل نفاق بسیار
بودند که ایشان از آن دیده بینوا و از فیض آنحضرت محروم بودند خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که
این آیه جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از
ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گناه کاران درگذر
یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان آسان باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول
آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد و بفرما دیگران را به نیکویی در افعال و اقوال
و گفته اند عرف خصلتی است که عقل آنرا بپسندد و شرع قبول کند و روی بگردان از نادانان
و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزهٔ بغدادی گوید که نفس جاهل ترین جاهلانست
و او سزاوارتر است بآنکه از وی اعراض کنی در تفسیر آورده اند که حضرت رسالت صلعم
بعد از نزول این آیه از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار
تو میفرماید که بپیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده کسی را که ترا محروم سازد و عفو کن
از کسی که بر تو ستم کند و فی غنیة الادراء اصول مکارم اخلاق همین است بعضی از اهل علم گویند
که تفسیر جبرئیل مطابق لفظ آیتست چه هرگاه پیوند کردی بآنکه از تو برید پس از و عفو کردی
و چون عطا دادی بکسی که ترا محروم ساخت پس امر کردی بمعروف و هرگاه که عفو کردی
از ظالم پس اعراض کردی از ظالمان وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و هرگاه برانگیزاند و از جای برد ترا اگر از خطاب مراد آنحضرت باشد
کلمهٔ آن مفید وقوع شرط نیست یا آنکه حمل بر ترک اولی باید کرد یا آنکه صورت خطاب
با آنحضرت و مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزانند ترا
از جهت دیو از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند بود و یا اگر از شیطان بتو وسوسه
رسد پس پناه گیر بخدای از شر او چه استعاذه استخلاص است از حول شیطان و قوت او بحول

حول



حول رحمن و قوت او و اعراض از مقتضای طبع و اقبال برادر شرع بدرستی که خدای تعالی
شنونده است کلمهٔ استعاذه که بزبان گویی و داننده است معنی استعاذه که در دل
داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ
بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک یا معاصی و بترسیدند از حق چون برسد بدیشان
وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند از تأکید و تقریر یا سبب
از وجوب استعاذه نزد وسوسه پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان
بینایی وسوسهٔ شیطان را از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي
الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ و برادران کفار شیاطین اند می کشند کافران را در گمراهی و
غوایت در چشم ایشان می آرایند و چون جنسیت علت ضم است باز نمی ایستند از اضلال
و ایشان دست تصرف از ایشان باز نمی کشند و ایشان نیز رام میشوند آنهارا
وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا
بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و چون تو نیاری بکافران آیتی
از قرآن مقارن طلب ایشان گویند چرا برهم نبافتی و برنه انگیزیدی آن آیت را از پیش
خود در بیان آورده که اهل مکه رسیدن تعنت آیتهای قرآن می طلبیدند تعنت طلب
ذلت یعنی میخواستند که او را الکنا کار سازند می طلبیدند چون در نزول آن تأخیری
واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیه
نازل شد که بگو ای محمد جز این نیست که من پیروی میکنم آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از
پروردگار من و من بافنده و سازندهٔ قرآن نیستم این قرآن دلیلهای حجتهاست
که بدان حق دیده و صواب دریافته میشود و فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده
و بخشاینده را بدایت و رحمت برای گروهی که می گروند بخدای تعالی و رسول وی در
اسباب نزول آمده که جوانان انصاری در عقب رسول الله صلعم نماز میگذارد و هرچه آنحضرت
قرائت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و چون خوانده شود قرآن در نماز پس بشنوید مر او را و خاموش باشید

وبا امام تلاوت کمیندش باید که رجعت کرده شود منقولست از ابی عبدالله علیه السلام
که مراد استحباب استماع است در نماز و غیر آن و مختار این قول است جهت اطلاق لفظ
و اصالت برائت از وجوب لیکن در جهریه اولی ترک قرائتست که انصات مفید این معنی
است و اما اخفاتیه و جهریه وقتی که مسموع نشود همهمه نیز نشود که داد آواز نیست که و دون
جبین نکرده و پس ایشان فاتحه مستحب است و بعضی گویند مستحب ذکر است در نفس تسبیح
یا تحمید یا تهلیل یا تکبیر وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و یاد کن ای مکلف پروردگار خود را در
دل خود بزاری و ترسکاری یعنی بزاری بامید فضل و ترسکاری از بیم عدل و بخوان او را
خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر در بامدادها و شبانگاهها
مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروز است و مباش
مراد اهل تحقیق اند یعنی مباشید از جمله بیخبران از ذکر خدای تعالی آورده اند که کفار تعظیم
میکردند از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نمود میکردند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا
حق تعالی میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ بدرستی جماعتی از ملایکه
ملاء اعلی هستند نزدیک پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت کردن نمیکشند از پرستش
حق تعالی و تنزیه میکنند ذات او را از آنکه لایق آنحضرت نباشد و مر او را خالص سجده
میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این سوره سجده
مستحب است و سجدات تلاوت پانزده موضع است در قرآن اعراف که اینست و رعد
و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت
والم تنزیل و حم فصلت و النجم و اقرأ و در چهار آخرین سجده واجبست و اینها را عزایم
خوانند و یازده موضع دیگر مستحب است و عزایم بر قاری و کسی را که خود را بشنود و
دارد واجبست اما آنکه خود را بشنود نه دارد و بشنود دو قول است اصح وجوبست و شرط
نیست در این سجدات طهارت بر اصح اقوال لیکن ستر عورت و استقبال و خلو از نجاست

حزب
سجده

و سجده



و سجده بر اعضای سجود و پیشانی بر چیزی نهادن که سجده بر او صحیح باشد دو قول است
اما احوط رعایت مذکورات است و این را سجده ملایکه گفته اند چه ساجد را می باید که درین
سجده از خصایص ملکی فیض حاصل شود تا حقیقت این سجده دریافته باشد و سجده حقیقت
خاص ملک الف نه بیند بر عارف اهل اخلاص پوشیده نماند که سری که در سجودی هست
نهایت دقیق که در وجودی پست کنی است و در حدیث از پیغمبر که هرگاه که پسر آدم در
تلاوت باین سجده رسد و سجده کند شیطان گریان گریان از و دور گردد و گوید وا ویلا
مامور شد این بسجود و پس سجده کرد و مستوجب بهشت شد و مامور گشتم من بسجود و پس نافرمانی
کردم و مستحق دوزخ شدم و دیگر نقلست از آنحضرت که هر که سوره اعراف را بخواند پرده
کند حق تعالی میان او و ابلیس پوشیدنی در قیامت و در روز آدم علیه شفیع او باشد

سُورَةُ الْأَنْفَالِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ سَبْعٌ وَسَبْعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ می پرسند ترا ای محمد از حکم غنیمتهای کفار که بر ایشان
حلال است یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ادعا کردند که
ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند که ما نیز مددکار و عون شما بودیم ما را
نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار دعوی از غنیمت داشتند بالاخره از جناب
نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که بگو حکم غنیمتها مر خدای راست و فرستاده
او را که با در او قسمت کنند بهر که خواهند در کنز العرفان آورده که ابوجعفر و ابو عبدالله
علیهما السلام فرموده اند که انفال از دار الحرب ماخوذ می گردد بی قتال چنانکه موضعی که اهل
آن از آنجا رفته باشند که آنرا انفال میگویند و میراث کسی که وارثش نباشد و قطایع ملوک
هر گاه که مغصوب نبود و آجام و بطون اودیه و زمین موات اینها از آن خدای و رسول
اوست و بعد از رسول از آن کسی که قایم مقام او باشد که یکی از ائمه معصومین است صلوات الله علیهم
که هر جا که خواهد از مصالح خود و عیال صرف نماید و دیگر فرموده اند که غنایم بدر خاصه

حضرت رسول الله صلعم بود و آنحضرت تفضل فرمود که میان غازیان تقسیم نمود و خدای حق
اما بیان آنست و مراد این آنست که انفال جمع نفل است بتحریک و آن زیادتیست بر شی آنرا
باین تسمیه کردند زیرا که او زیاده است بر غنیمت همچنانکه تسمیه نافله که زیاده است بر فرض
پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت و منازعت نمایید تبیبان اموال و بصلاح آرید
آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر از الفت و مودت و موافقت عباده بن صامت
گفته که این آیه در باب ما اهل بدر نازل شد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما
از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق تعالی آنرا مخصوص رسول خود گردانید و حکم آنرا
بوی تفویض فرمود و آنحضرت میان مسلمانان قسمت راست نمود و اخلتهای خود را
بصلاح آوردیم و فرمان خدا و رسول او را در آنچه فرماید در باب غنایم اگر هستید شما
چه ایمان مقتضی طاعت و تقویتست إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ جز این نیست که مومنان
کامل آنانند که چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان بترسد دلهای ایشان
از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او و یا تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او
و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای او یعنی قرآن زیاده گرداند آن آیات ایمان ایشان را
یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان بخوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد
و با ایمان ایشان بآیتهای دیگر تصدیق و ایمان ایشان بیفزاید آورده اند که زیادتی ایمان
بیکی از سه چیز میباشد اول بقوت و کثرت دلیل چه هر که جزم او بمقدمات اکثر و ادوم
باشد علم او بنتیجه اکمل و اتم خواهد بود و همچنین کسی که مطلوب بر وی ظاهر شده بود دلیل
علم او اتم خواهد بود از آنکه ساتخ گشته بر وی یک دلیل و لهذا علما دلایل متعدد را اخراج میکنند
بر مدلول واحد و سعد در قاید و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد دوم تعدد تصدیق
و تجدد اوست چه کسی که تصدیق کرد انسانی را در دو چیز تصدیق او انزید است از تصدیق
آنکه تصدیق کرد او را در یک چیز پس چون آیتی از آیات متجدد میشوند ایشان را باقرار جدید
می نمایند سیم آنکه گفته اند بعضی که ایمان عبارت از اعتقاد و اقرار و عمل است و ار عمل

جزو



جزو نباشد لااقل در کمال ایمان دخل عظیم دارد پس بسبب دخول تفاوت در عمل ظاهر
میشود تفاوت در ایمان و اگر چه تفاوت در اقرار و اعتقاد متصور نیست و در حقایق
سلمی آورده که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی بر ظاهر ایشان
هویدا شود و در بحر الحقایق مذکور است که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت روزنها
دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهای دل ایشان ببرکت
قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند
و بر پروردگار خود توکل کنند و این مفید حصر است یعنی بغیر پروردگار خود توکل نمیکنند
و این صفات مترتب است بر احسن جهات ترتیب یکی خوف از عذاب الهی دیگر انقیاد
تکالیف او دیگر انقطاع بالکلیه از ماسوی او چه هر که در تحت سطوات غلبه نورانیت
مضمحل و متهور شد او را پروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق در دیده شهود او در نمی آید
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و این مومنان کامل الایمان آنانند
که از روی اخلاص بجای می آرند نماز را بشرایط و آداب آن و از آنچه روزی داده ایم
ایشان را نفقه میکنند أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة
و زکوة است جمع کرده اند ایشانند مومنان بایمان درست و راست ابن عباس گوید
که هر که منافق نباشد پس او مومن است از روی حقانیت چه هر که چیزی را از فرایض
دین بزبان قایل باشد و بدل نه پس او منافق است و در این مومنان راست مرتبهای نزد
پروردگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت و آمرزش مر تقصیرات
ایشان را و روزی بزرگ که صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب و بعضی
از عارفان گویند که مغفرت ازاله ظلمات حاصله است از اشتغال بغیر حضرت متعال
و رزق کریم انوار ناشیه از استغراق در معرفت و محبت ذی الجلال و بعضی گفته اند
که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد آورده اند که کاروان قریش
با ابوسفیان بر شتر بار از متاعهای شام از شام باز گردیده بود و در آن چهل سوار بودند

از انجمله ابوسفیان و عمرو بن عاص و عمرو بن هشام که سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام
بیامد و آنحضرت را خبر داد و حضرت صلعم صورت حال با جمله یاران باز گفت و ایشان
از بسیاری مال و کمی رجال مایل شدند بر آنکه سر راه بر کاروان بگیرند پس بدین قصد
از مدینه بیرون آمدند ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بده دینار زر طلا باجاره گرفته
جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و عاتکه بنت عبد المطلب دران ولا در واقعه بود
که مردی بر بالای کوه ابوقبیس واقع شد و از آنجا سنگی برداشت و انداخت پس هیچ خانه
از خانهای قریش نماند الا که یک پاره از آن سنگ بدان رسید پس ترسناک شده
بیدار شد و عباس را ازین واقعه خبردار کرد و این خبر با بوجهل رسید آن لعین گفت
این نبیه ثانیه است که در بنی عبد المطلب پیدا شده روز سیم این واقعه بود که ضمضم رسید
فریاد کنان آواز برداشته میگفت یا آل غالب اللطیمه اللطیمه العیر العیر کاروان را
دریابید که محمد با اصحابش از مدینه بیرون آمد بقصد کاروان ابوجهل با هرکه قوتی داشت
از مکه بیرون آمدند جهت حمایت کاروان و با خود جماعتی را بیرون آوردند که دف میزدند
تا ایشان دلیر شوند آمدند تا در بدر نزول کردند خبر یافتند که کاروان گذشته اند و اصحاب
پیغمبر صلعم بدیشان نرسیده اند بعضی با بوجهل گفتند که بیایید تا بازگردیم گفت باید که در
اینجا شراب میخوریم و عیش میکنیم تا این خبر بهمه برسد که ایشان دستی ندارند بر ما و کاروان
ما و حضرت رسالت صلعم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام آمد و از آمدن لشکر کفار خبر
داد و وعده کرد که حق تعالی یکی ازین دو که عیر است و نفیر که کاروان قریش و طایفه
قریش اند از آن شماست آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست آیا شما طاقت کاروان را
دوست میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان
بدست افتد مناسب تر است آنحضرت ازین سخن متغیر شد و فرمود که کاروان گذشت
و اینک ابوجهل اینست کنند البته کاروان مناسبت که از پی رویم غضب آنحضرت زیاده
شد ابوبکر و عمر و عثمان [illegible] برخاستند و گفتند اینها قریش اند ایمان نخواهند آورد
از آن روز باز که کافر شده اند و ذلیل نخواهند گشت از آن روز باز که عزت یافته اند

آنحضرت



آنحضرت فرمود که بنشینید انجا مقداد رحمه الله برخاست و گفت ما براستی که ما شهادت
میکنیم که آنچه تو میفرمایی حق است بخدای که اگر امر کنی ما را که بآتش در رویم میرویم ما از
قبیل بنی اسرائیل نیستیم که گفتند به پیغمبر خود که اذهب انت و ربک فقاتلا ما با مرید و در کار
در خدمت تو مقاتله میکنیم با کفار آنحضرت خرم شد بعد از آن فرمود که باز گوید بر من
بشورت و ازین سخن اراده انصار فرموده بود زیرا که ایشان دران وقت بیشتر بودند
از دیگران و در عقبه بیعت کرده بودند با آنحضرت و استوار بعهد و پیمان کرده بعد سعد
بن معاذ برخاست و گفت یا رسول الله گویا ازین سخن گفتن مراد مایم فرمود که بلی سعد
گفت که ما ایمان بتو آورده ایم و تصدیق تو نموده و گواهی میدهیم که هرچه تو آورده حق است
و صدق و ما بر عهد و پیمان خودیم اگر فرمایی که بدریا در آییم با تو در می آییم و شاید که خدای
ترا چیزی بنماید که چشم تو بآن روشن شود فسر بنا علی برکة الله آنحضرت فرحناک شد
و فرمود که سیروا علی برکة الله که حق تعالی وعده فرموده که یکی ازین دو طایفه مرا خواهد
بود و خلف در وعده الهی نیست و گویا بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که
ابوجهل را در فلان موضع کشند و عتبه بن ابی ربیعه و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی
صنادید همچنین و از آنکه آنحضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد و پس حق تعالی پیغمبر خود را
میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد کما اخرجک ربک
من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین لکارهون چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار
تو از خانه تو که مدینه است براستی و صواب و درستی که گروهی از گرویدگان هر آینه
کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود و از جهت شوکت قریش بعضی را از کراهت
اهل طریق می گفت یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم
ینظرون جدال میکنند با تو و جدال آن بود که ما برای کاروان بیرون آمده ایم اهبت
حرب نداشتیم و ساخته کارزار نیستیم در اختیار حق که جهاد است بعد از آنکه روشن
شده با ایشان که جهاد واجب باد گفته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت
و با وجود آن میروند گوییا که رانده میشوند بسوی مرگ و گوییا که ایشان می نگرند باسباب

وعلامات ترک وآن صورت بجهت قلت عدد و مدد وکمی زاد و استعداد ایشان بود.
چه تمام لشکریان سیصد وسیزده تن بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب
وشش زره و هشت شمشیر. وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ
أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ
و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی یکی از دو گروه. یا کاروان یا لشکر که از آن
آن شما راست وشما دوست میدارید که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان با
شما رسد چه شنید باید کرد که کاروان چهل شتر سوار پیش نیست و آن لشکر نهصد و پنجاه
نفر بودند پس شما آسان تر را میخواهید و میخواهد که خدای تعالی ثابت گرداند حق را آیاتی
که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاد. یا بوعدهای فتح وظفر که پیغمبر خود را هم داده
یا از کلمات ازلی که در قتل واسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و برد و برکند بنیاد کافران را
و مستاصل سازد معاندان را. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ ~~لکم انی ممدکم بالف من الملائکة~~
~~مردفین~~ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ تا ظاهر سازد دین اسلام را بقتل ایشان و نصرت
دهد پیغمبر خود را و زایل گرداند کفر را و ضعیف سازد امر مشرکان را و اگرچه نخواهند کافران
باشند آنرا که إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُرْدِفِينَ و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا
یا غیاث المستغیثین ربنا انصرنا علی عدوک و گفته اند که حضرت پیغمبر صلعم دعا کرد که
خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد پس اجابت
نمود خدای تعالی مر شما را که من مدد کننده ام شما را بهزار تن از فرشتگان
از پی یکدیگر درآینده که آن مراد از این الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه
و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکنند که جز این هزار فرشته در روز بدر
بامداد مومنان با کفار مقاتله نکردند و آن سه هزار و پنجهزار که در سورهٔ آل عمران مذکور
شد بجهت بشری بود. وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و نگردانید خدای تعالی این امداد را مگر برای مژدگانی

هرشمارا



هر شما را بنصرت و تا آرام گردد بدان دلهای شما و ترس و قلت و ذلت از شما دور
شود و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای بدرستی که خدای تعالی غالبست
که دوستان خود را نصرت دهد راستکار است که دشمنان را مقهور سازد
إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ
عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ
إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ
فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابَ النَّارِ و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب سبک را اصحاب را در آن شب
که روز شب کارزار خواهست بود و غدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان
بود که رونده را قدم در ریگ فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر
ایشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند
علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نمازی باید گذارد و بعضی محدث شده
و بعضی جنب و آب ندارید و از پای تا بزانوی که فرو میروید و کافران در زمین سخت اند
و بر آب قادر و شما میگویید که ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست و این چگونه
باشد حق تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود و فرستاد بر شما از ابر یا
از طرف آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بآن آب تا حدث و جنابت بر دارد از شما و بشو
شیطان را که میگفت که نوبت و جنابت باهم جمع نشوند و تا ببندد بر دلهای شما امید
واری بلطف حضرت باری و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شما را یعنی
چون باران بر زمین ریگ بارید آنرا استحکام داد پس قدمهای مومنان مستحکم شد
و در زمینی که قدمگاه کافران بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است
در معرکه حرب یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد
مومنان آمده بودند و مضمون وحی آن بود که من با شمایم در امداد و اعانت یاری دهید

نگهدار شمایم از شر دشمن پس استوار سازید یعنی دل مؤمنانرا تا بکثیر سواد ایشان
یاری دهید با کافران و اصح آنست که بشارت چه آورده اند که فرشتگان بر صورت
آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید
و خدای تعالی یار شماست و در دانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت و شمارا
پس معنی آیه این باشد که فرشتگان بشارت دهید که حمزه زده باشد کرده افکنم در دلهای
آنانکه حق را می پوشیدند ترس و رعب را پس بزنید ای ملایکه کافرانرا بر زبر گردنهای
ایشان یعنی بر مذابح یا بر رؤس ایشان آورده اند که ملایکه بقتال مامور شدند اما نمی دانستند
که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و بزنید
از ایشان یعنی ببرید همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پایست این ضرب بر
ایشان بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند خدای را و فرستاده او را و هر که خلاف کند
خدای او رسول او را پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا
بکشتن و اسیری و در آخرت بخواری ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ
اینست عقوبت این کافران پس بچشید آنرا در عاجل و بدرستی که مر کافرانراست
در آجل عذاب آتش دوزخ چه در دنیا هفتاد کس از قریش با آن خواری کشته شدند
و در عقبی با آتش دوزخ گرفتار خواهند بود و شمه از غزای بدر مذکور میگردد و آنچه
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهور آمده از نجدت و شجاعت در کشف الغمه آورده
مضمون آنکه این غزا وقوع یافت در وقتی که هجده ماه گذشته بود از تقدم حضرت
رسالت صلعم بطیبه طیبه مدینه و امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام در آن روز بیست و
هفت سال داشت و آن غزوه بود که شعله از غیرت قوت اسلام افروخت و شوکت
شوکت اهل شرک را سوخت و نایره قهر الهی بحرکت آمده این طواغیت فی در ابقعر جا
او بار نگونسار انداخت و بتایید ذوالجلال عز و اقبال اهل حق را از ضلال اهل ضلال
جدا ساخت و مردم کفر را کاس زهر هلاک چشانید و از فتوحات او بر بهتر رسانید
در روزگار دیده چرخ مثل آن ندیده و گوش دهر مانند آن نشنیده آن تفریقی بود که

آنکه



آنکه رسول الله کرامت کرده جبرئیل امین بر خرد دم تیز و برای اظهار دین نصرت نموده
و شاه دلدل سوار با ذوالفقار کینه گذار فارس و صف شکن مرد افکن این معرکه بوده
و یلان و پهلوانان اهل شرک را تا رسید از پشت زین در ربوده غلغله بهی عرش
و ولوله تیزی آتش بماه و پروین رسیده و شرار نار سطوتش تا بعالم بالا علم کشیده
و این اول حربی بود که میانه اهل اسلام و کفر وقوع یافته در توضیح داستان ظفر حیدر
صفدر بر هر خاص و عام تافته و مجمل این غزا آنکه چون مشرکان در بدر حاضر شدند بکثرت
عدد و عدد خود مستظهر شده و مسلمانانرا اندک دیده اصرار بر قتال نمودند و از میان
اهل شرک عتبة بن ربیعه و برادر زاده او شیبه و پسرش ولید بیرون آمده مبارز
طلبیدند عتبه آواز داد که ای محمد اکفاء ما را بمبارزت ما بیرون فرست سه جوان از انصار
مبادرت نموده بمبارزت ایشان بیرون رفتند عتبه گفت که نسب خود را بگویید
گفتند گفت شما بازگردید که اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم که بمبارزت ما
بیرون آیند ایشان بازگشتند پیغمبر فرمود که ای علی و ای حمزه و ای عبیده برخیزید و
بمبارزت ایشان بیرون روید برای حقی که حق تعالی بر شما دارد که نبی خود را بر شما
مبعوث گردانیده که اهل باطل میخواهند که نور الهی فرو نشانند ایشان بیرون رفته
صف کشیدند و بواسطه خودی که بر سر داشتند ایشانرا نشناختند عتبه گفت
تکلم کنید تا بدانیم که چه کسانید حمزه گفت منم حمزة بن عبد المطلب امیر المؤمنین گفت
منم علی ابن ابی طالب عبیده گفت منم عبیدة بن حارث بن عبد المطلب عتبه گفت
شما کفو مایید پس خود ولید را گفت چون تو در خورد سالی بمبارزت علی بیرون
رو که او نیز خورد سالست و شیبه که بزرگ سالست در مقابل عبیده بیرون رود
و من در برابر حمزه بایستم و ولید بمبارزت امیر المؤمنین ع بیرون آمده و با یکدیگر دیدند
ولید ضربتی حواله کرد بران حضرت آنرا بدست چپ از خود دور کرده بدست راست
شمشیر حواله او کرده دست چپ او را انداخت و بضربتی دیگر دست راستش او از
مرکب افتاد سرش را از تن جدا کرد و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و عبیده و شیبه

پاره پاره یکدیگر دیدند و میان ایشان دو ضربت رد و بدل شد شیبه دست یافت ضربتی بر
ساق ابو عبیده زد و جدا کرد که مغز استخوانش پریشان شد امیر المؤمنین و حمزه بر سر
او تاختند و او را برداشته بنزدیک رسول آوردند و هنوز حیات داشت در وادی صفرا وفات
یافت و امیر المؤمنین علی فرمود که من تعجب کردم در روز بدر از جرأت قوم که عتبه و شیبه
و ولید را بقتل آوردیم حنظله بن ابی سفیان بن حرب بما تافت چون نزدیک رسید چنانش
بشمشیر زدم که آب از چشمهایش روان شد و بر زمین افتاد و جان بداد و دیگر عاص
بن سعید عاص را انداخت بعد از آن طعیمه بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد که از شیاطین
قریش بود و زمعه بن اسود و عقیل بن اسود و حارث بن زمعه و نضر بن حارث
بن عبد الدار و عمیر بن عثمان و عثمان و مالک پسران عبید الله و مسعود بن امیه و قیس
بن فاکه بن مغیره و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلده و ابو العاص بن قیس
و معاویه بن مغیره و لوذان بن ابی مغیره ربیعه و عبد الله بن منذر و مسعود بن امیه
و حاجب بن سایب بن عویمر و اوس بن مغیره و زید بن ملیص و عاصم بن ابی عوف
و سعید بن ابی وهب و معاویه بن ابی عامر و عبد الله بن حمید و سایب بن مالک
و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن امیه بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن
مخزوم و ابو منذر بن ابی رفاعه و حذیفه بن ابی حذیفه و این سی و شش کس اند که امیر المؤمنین
بی شریک ایشان را بقتل آورده و آنچه با شریک بوده زیاده از نصف میشود
و هفتاد مشرک بقتل آمد و باقی را ملایکه و مسلمانان بقتل آوردند و این فتح بیمن قوت
امیر المؤمنین و امداد ملایکه حسب فرخ برین شد والله المستعان یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ای اگر ببینید کافران را چون ببینید
آنرا که کافرند انبوه بهم پیوسته برای حرب شما پس مگردانید بر ایشان پشتها را
یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن را از ده کافر زیاده نشاید
گریختن و بآیه الآن خفف الله عنکم منسوخ شد چنانچه مذکور گردد ان شاء الله تعالی
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله



ومأواه جهنم وبئس المصیر و هر که بگرداند در آن روز از ایشان پشت خود را مگر گردیده
باشد برای جولان یا برای گریز یا جهت اصلاح خود که بر سر دارد و غیر آن یا جهت
تشنگی بطلب آب یا اکل بسبب گرسنگی یا بواسطه حرارت آفتاب در مقابل که منادی
می شد و برگردیدن او برای جنگ باشد یعنی خود را چنان نماید که می گریزد و خصم را بازی
دهد پس باز گردد بسوی یا پناه جوی باشد بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره
رود و بر عکس و هر که بغیر ازین دو سبب پشت کند بخصم بدرستی که باز گردد بخشمی
بزرگ از خدای و باز گشت وی دوزخ باشد و بد جای باز گشتنیست دوزخ آورده اند
که چون آتش حرب اشتعال یافت و بسیاری کشته شدند چنانکه گذشت بقیه السیف
یکبار حمله کردند حضرت رسالت پناه صلعم در عریش بود و آن خانه بود که از چوب
و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد که اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب
نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر روی
دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر
روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان رفت
تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند دیگر هفتاد کس که کشته شده بودند
هفتاد دیگر اسیر گرفتند و باقی روی بهزیمت نهادند و بعد از آن بعضی از اهل بدر
مفاخرت میکردند بکشتن و اسیر گرفتن آیه آمد که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم
وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله
سمیع علیم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود و لیکن خدای تعالی بکشت
ایشان را که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید تا آنکه ملایکه فرستاد بمدد و
امیر المؤمنین را قدرت و قوت داد زیاده از فوق طوق بشری که سی و شش
مشرک را که هر یک در پهلوانی و دلیری شهره آفاق بودند بر خاک مذلت انداخت
و بمدد دیگران پرداخت و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان چون بیفکندی
و افکندن تو بشما نبود که در چشم تمام لشکر رود و لیکن خدای تعالی بیفکند آنرا یعنی

آن از جهت بود رسانید اثبات رمی فرمود از برای رسول زیرا که صورت آن از آنحضرت
بظهور آمد و نفی کرد از وجه اثر آن فوق طاقت بشریه است و نقل کرده اند امیر المؤمنین
علیه السلام که اینچنین بود یا که ید معنوی در تحت آن ید صوری نبی و ولی بود و این
نیز وجه افضلیت ایشانست که فعل ایشانرا بخود نسبت کرد و فعل دیگر پیغمبرانرا بایشان
نسبت داد مثل فعل داود و نبی داود نسبت داد که وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ و دیگر
آنها دانسته که ید ایشان ید الهی است و کرد خدای تعالی آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند
و عطا دهد مؤمنانرا از نزدیک خود عطای نیکو که آن نصرتست و غنیمت در حقایق
سلمی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل میکند که بلاء حسن آنست
که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خود شان باقی سازد
بدرستی که خدای تعالی شنواست استغاثه و دعای شمارا شنود و داناست بنیات
شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ
اینست که دیدید و آن نصرتست که خدای تعالی سست کننده و باطل سازنده
مکر و حیله کافرانست آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق
شدند و گفتند خدایا یاری کن بقوم محمد و اریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که اولی
تر است و دین او فاضلتر بود و دستر در روز جنگ نیز همین دعا کرد اللهم انصر
افضل الفئتین الحق پس حق تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید
إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ
تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ اگر طلب فتح و نصرت
کردید پس آمد بشما فتح یعنی آن دین که بهتر و دوستر است و اگر باز ایستید ای کافران
باقی مانده در روز جنگ بدر از کفر و معادات رسول پس آن بهتر است مر شمارا از قتل
این جهان آن عقوبت آن عالم و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز گردیم ما بنصرت ایشان
و دفع نکند از شما لشکر شما چیزی را از بلا و اگر چه بسیار باشند آن جماعت و بدرستی که خدای تعالی
با مؤمنانست بنصرت و معونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا

عنه



عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ای آنکسانی که ایمان آورده اید فرمان برداری کنید خدایرا
و فرستاده او را که محمد است صلی الله علیه و آله و بر مگردید و اعراض مکنید از او بطاعت
یا از جهاد یا از فرمان خدای تعالی یاد و بر مگردانید از رسول مراد از آیه امر است
بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی
در طاعت رسول اوست پس از او و رسول بر متابید و حال آنست که شما می شنوید کلام
حکیم که او پیغمبر است یا می شنوید لفظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنودنی که بدان نفع گیرند چه ایشان تصدیق نمیکنند و نی
شنیدن کنایه از قبول است و چون قبول نمیکنند پس گوییا که نمی شنوند إِنَّ
شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ بدرستی که بدترین جنبندگان
و بهایم بر روی زمین نزدیک خدای تعالی در حکم او کرانند از شنودن حق گنگانند
در گفتن حق آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب
تفضیل ایشان بر سایر حیوانات آنست که روی بر تافته اند و بجانب متابعت
نفس و طبع شتافته گویند مراد منافقانند یا اهل کتاب و در تبیان آورده که
مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند
مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا
وَهُمْ مُعْرِضُونَ و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان نیکویی که انتفاع است
بآیات قرآن هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نفع دادی و لطف
از ایشان باز نگرفتی و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی هر آینه بر می گشتند
از ایمان و ثبوت نمی ورزیدند بران و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قول
آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک
بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آوریم حق تعالی میفرماید که اگر خدای تعالی
بشنواندی ایشانرا کلام قصی را که هم ایمان نمی آرید گویند که این آیه بر صورت قیاس

شرطی است پس هر گاه که حذف کردند حد اوسط را باقی می ماند نتیجه که اینست لو علم الله
فیهم خیراً لتولّوا و لیکن کلمهٔ لو موضوع است از برای دلالت کردن او بر انتفاء شیء بجهت
انتفاء غیر او پس تولّی منتفی باشد از جهت انتفاء علم الهی خیر را در ایشان بلکه بجهت انتفاء
خیر در ایشان لیکن انتفاء تولّی خیری از خیر است پس اول کلام مقتضی نفی خیر است از
ایشان و آخر او مقتضی حصول خیر در ایشان و این تناقض است جواب گفته اند که حد وسط
درین صورت مکرر نیست زیرا که مراد باسماع اول تفهیم است و الزام قبول و مراد
باسماع ثانی صورت اسماع است و پس و نیز کلمهٔ لو در معنی بانه از برای مبالغه می آید
همچو نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه پس درین هنگام تعلق نیست مر احدی
از جملتین را با آن دیگری تا قیاس نباشد یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول
اذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون
ای مؤمنان اجابت کنید مر خدای را و فرستادهٔ او را چون بخواند شما را رسول و افراد
ضمیر دال است که اجابت رسول حق است چنانکه مذکور شد میفرماید که اجابت کنید
چون دعوت کند شما را با آن چیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیات
دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا
جهاد است که سبب حیاة و بقاء دائمی است که ثمرهٔ شهادت است یا موجب بقای شماست
که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند و گویند عام است در هر حق و صواب
از قرآن و ایمان و جهاد و کل اعمال بر و طاعت و بدانید که حق تعالی جدا کند میان مرد
و دل او بعضی گویند میان کافر و طاعت او یعنی طاعت او را نپذیرد و لطف از و باز گیرد
و میان مطیع و معصیت او یعنی عبادت او را بپذیرد و لطف از و باز نگیرد چه لطف بنده
را بطاعت نزدیک میکرداند و از معصیت دور میسازد و نیز گویند که تمثیل است مر غایت
قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه حق تعالی مطلع است بر مکنونات یا حث است بر مبادرت
بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت
عمل فوت کرده و گفته اند جدایی افکند میان بنده و مراد او چه بعضی مرادها است که قدرت

بر



برای بنده. اگرچه ظاهراً خوب می نماید در کشف الاسرار آورده که علماء در این آیه گفتند که
گمان نه فلک اشارت بدانست و عرفا در ان کم کنند که یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست
در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب انوار است و آنرا نیز بدانید
که شما بسوی او حشر کرده خواهید شد و مجازات عمل خواهند. فرمودا که حیلوله میان
کفر و طاعت است متوسط است و اگر میان طاعت و عصیان است ماوی نعیم جاوید است
و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب
و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن نرسد بکسانی که ستم کردند از شما خاصة
یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن
بوقت افتراق کلمات است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل
در جهاد و منکر اعمال ظلمه و فسقه نبودن و بظلم و فسق ایشان ساختن هر چند که مرتکب
ظلم و فسق نباشد این کس و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت
بر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون
فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات
لعلکم تشکرون و یاد کنید ای مهاجران که شما اندک بودید بیچارگان در زمین مکه
پیش از هجرت می ترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش باهم داشتید که اگر
از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند پس جای داد شما را خدای تعالی در مدینه
و تقویت کرد شما را بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه و ایدکم منصورین
در بدر و روزی داد شما را از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود تا شاید که
شما سپاس داری کنید بدین نعمتها ثعلبی آورده که بعضی از صحابه سخنان از حضرت
رسول صلعم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته
خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله
و الرسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون ای گروهی که ایمان آورده اید خیانت
مکنید با خدا و رسول او و در اظهار اسرار او و قولی آنست که چون پیغمبر ابو لبابه مروان بن منذر

دالجعار بنی قریظه بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار
مشاورت نمودند گفتند محمد صلعم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت
بحلق کرد یعنی همه شما را خواهند کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بر
بمسجد حضرت رسالت صلعم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبهٔ او درجهٔ
قبول یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول
او در تغییر سنت و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما میدانید که وبال
خیانت بسیار است یا می‌شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ
وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدانید که مالهای شما و فرزندان
شما محنتی اند از خدای که بدان شما را می‌آزماید پس باید که دوستی مال و محبت
فرزند شما را در وقوع در اثم ندارد و گفته اند که حق تعالی مال و فرزند را از فتنه گفت که از فتنه
نیکو روییم و با پیوسته آن فتنه را زیاده میکنیم یا آنها سبب وقوع در فتنه اند و آن
اثم است یا عذاب و بدانکه خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ پس بطلب
آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بگذارید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ
يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
ای گروه گروندگان باور دارندگان اگر بترسید از خدای تعالی در ارتکاب کبایر
و اصرار بر صغایر و تقوی را شعار خود سازید پدید کند برای شما فرقانی که بدان جدا شود
مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که فرق کنید بدان حق و باطل یا جدایی میان شما و کفار
در احوال باطنه باختصاص بمعرفت و هدایت و انشراح صدر و ازاله غل و حسد و مکر و سایر
اخلاق ذمیمه و اوصاف سبعیه و بهیمیه و در احوال ظاهره باعلای کلمه طیبه و اظهار بر همه اهل
ادیان و در احوال آخرت بثواب جزیل و اجر جمیل و منافع دایمه و تعظیم و تکریم از
خدای تعالی و ملایکه در بحر الحقایق آورده که حق تعالی بسبب تقوی افاضه کند بر شما انوار
جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید بر وجود
و عدم و بپوشاند و در گذراند از شما بدیهای شما را و بیامرزد شما را و خدای تعالی خداوند

فصل



فصل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه کردند و نزد
پیغمبر جز امیرالمؤمنین علی و یکدو تن دیگر نبود قریش ازین حال متردد شد. بدارالندوه
جمع آمدند و آن بنایی بود که قصی بن کلاب در مکه ساخته بود از برای اجتماع مردم
در حال مشورت و ابلیس لعین بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب
حضرت پیغمبر صلعم استشاره نمودند یکی گفت کوبند ابوالبختری بود از بنی عبدالدار او را در
خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان بوی داد
تا هلاک شود ابلیس این رای را نه پسندید گفت اکثر اهل مدینه بوی ایمان آورده اند و یاران
وی پیشتر انجا رفته و بنی هاشم نزد وی یا شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند
و او را خلاص کنند و هشام بن عمرو گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود
ابلیس گفت هر جا که برود مردم فریفته او می شوند و جمعی را فریب دهد و بیایند و با شما
مقاتله کنند ابوجهل لعین گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان
یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون در قبایل منتشر گردد و بنوهاشم تمام
قبایل را به نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس پر تلبیس گفت رای من
اینست ابوجهل لعین از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را صلعم
بالله بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آنحضرت امیرالمؤمنین را صلوات الله علیه بر فراش
خود بخوابانید و خود بغار رفت و حق تعالی پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید
وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو آنانکه کافر شدند تا حبس کنند ترا
یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان تدبیر میکنند و بدی می سگالند
و جزا میدهد خدای تعالی ایشان را بر مکر ایشان و خدای تعالی بهترین جزا دهندگانست
مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشان را در چاهی که برای
دیگران کنده اند می اندازد و آورده اند که نضر بن حارث لعین به تجارت به بلاد فارس
رفته بود کلیله و دمنه و قصه رستم و اسفندیار بخرید و مرتب ساخته بمکه برد و گفت

اینک افزون آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد بر ما میخواند حق تعالی از عناد ایشان خبر
میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او و دیگران از قریش
آیتهای کتاب ما گویند بدرستی که شنودیم این کلام را اگر خواهیم هر آینه بگوییم مانند
اینها و این لاف و گزاف بود زیرا که حق تعالی فرموده عرب را که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
و ایشان عاجز شدند پس غرض از این اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این
بگوییم و دیگر گفت نیست این مگر افسانهای پیشینیان نوشته اند من نیز از این قصص دارم
بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلعم فرمود که وای بر تو این کلام الهیست
و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعای کرد چنانکه حق تعالی میفرماید وَإِذْ قَالُوا
اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و یاد کن آنرا که نضر و آنانکه با او متفق بودند گفتند بار خدایا اگر هست این قرآن
راست و درست و منزل از نزدیک تو پس بباران بر ما سنگی از آسمان همچنانکه
اصحاب فیل را باراندی یا بیار بر ما عذابی مولم و مهلک غرض از این دعا اظهار یقین است
از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگرچه بدعا می طلبند و استعجال
میکنند و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نکرده اند
قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد سیما تو که رحمت عالمیانی و نیست
خدای تعالی عذاب کننده ایشان و حال آنکه ایشان استغفار میکنند در نهج البلاغه
آورده که امام محمد باقر علیه السلام نقل فرموده از امیر المؤمنین عم که در زمین دو امان است
از عذاب الهی یکی را بردند و دیگری باقیست پس چنگ در زنید آنرا که بردند رسول الله
و آنکه باقی مانده استغفار و این آیه را خوانده و دیگر در انوار آورده که یکی در حضور آنحضرت
گفت که استغفر الله فرمود که مادر برگ تو بنشیند آیا میدانی که استغفار چیست
بدانکه استغفار درجه بلند است و مرتبه ارجمند و آن اسمیست که واقع میشود بر شش





معنی اول آن پشیمانیست از گناهان گذشته دویم عزم جزم کنی که دیگر بآن گناهان باز نگردی
سیم ادا کنی تبعات بندگان حق حقوق ایشانرا تا چون ملاقات کنی با خدای الهی پاک و صاف
باشی و بر تو نباشد وزر و وبال چهارم هر فریضه که فوت کرده تلافی آن نمایی بقضا
و حق آن بجای آری پنجم قصد کنی بآن گوشتی که در بدن تو روییده بحرام بگدازی آنرا
بحزن و اندوه تا پوست بدن تو باستخوانت چسبان گردد و بروید در خلال آن گوشت
تازه از حلال ششم بچشانی جسم را مشقت و مرارت طاعت چنانکه چشانیده بودی آنرا
حلاوت معصیت پس نزدیک جمع این معانی بگو استغفر الله ورنه وجود لفظی را چندان
فایده نمی باشد پس انچنین استغفار وسیله عفو و غفرانست و سبب خشنودی قهر
رحمن وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ
إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چیست ایشانرا و چه چیز است
که خدای تعالی عذاب نکند ایشانرا و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را از
طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند و نیستند ایشان متولیان امر مسجد زیرا قول کفار است
که میگفتند ما پیشکار و صاحب اختیار حریم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت
حرم را نشایند نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام مگر پرهیزگاران از شرک ولیکن بیشتر
ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و در خود میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
و نیست دعای مشرکان نزدیک خانه خدای تعالی مگر صفیر زدن و دست بر دست
کوفتن که عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند
و دست بر دست میکوفتند و قولی آنست که وقتی حضرت رسول صلعم نماز میگزارد
ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و بر این تقدیر مراد از صلوة نماز ماموربه است
پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و نزد راست در
روز حشر بآنچه شما هستید که کفر می ورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج
مکه و عزیمت بدر دوازده کس را از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان یک روز

لشکری را طعام دهد و ایشان اینها اند که مذکور میکردند ابو جهل بن هشام و عتبه و شیبه
پسران ربیعه و نبیه و منبه پسران حجاج و ابو البختری بن هشام و نضر بن حارث
و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعه بن اسود و حارث بن عامر بن نوفل و عباس بن
عبد المطلب پس هر یکی از اینها ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ
عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر یعنی نفقه میکنند
اموال خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مومنان را از راه خدای
که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد
گرفت برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابو سفیان
رسانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود و در کشاف آورده که چهل
اوقیه طلا بود که هر اوقیه چهل و دو مثقال است خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند
و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند پس زود باشد که تمام نفقه کنند
مالهای خود را پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل
نشد پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست
که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ و آنانکه ثابت باشند
بر کفر بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا
مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ
فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و این مغلوب شدن کافران برای آنست
تا جدا گرداند خدای ناپاک را که کافرست از پاک که مومن است و جمع کند و با هم
افکند کافران بعضی با بعضی پس بر هم چسپاند همه را پس درآورد همه را در دوزخ
آن گروه خبیث یا منفقان بدر ایشانند زیان کاران در اموال یا احوال خود قُلْ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ
بگو برای آنها که کافر اند چون ابو سفیان و اصحاب او اگر باز ایستند از کفر و عداوت
رسول بیامرزیده شود ایشان را آنچه گذشته است از گناهان ایشان و اگر باز گردند از معادات

ومعاند



و معاندت پیغمبر پس بدرستی که گذشته است سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر
کشیدند و با خود مستاصل شدند که ایشان نیز همین حشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ
الجزء التاسع
فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و کارزار کنید
ای مومنان با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرک یعنی شرک نماند از دشمن و اهل کتاب
و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدای را پس پس اگر باز ایستند
از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه پس بتحقیق که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند
بیناست و مناسب آن عمل پاداشت خواهد فرمود وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند
باکی مدارید و دغدغه مکنید پس بدانید که خدای تعالی ناصر و مددکار شماست
نیکو یاری دهنده است خدای تعالی که دوستان و خاصان خود را ضایع نگرداند و نیکو
یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد و کفار را مغلوب
الجزء العاشر
گرداند وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْتَقَى
يَوْمَ الْفُرْقَانِ
الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدانید ای مومنان که آنچه غنیمت گرفتید از
کافران بقهر از هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد پس بدرستی که مر خدای راست
پنج یک او و مر رسول را و مر خویشان رسول را که امام است و یتیمان و درویشان
محتاج و راه گذریان که از بنی هاشم باشند بدانکه خمس اسم حقی است که واجب
کرده در مال که مستحق آن بنو هاشم بوده اند و آن واجب میگردد در غنایم دار الحرب
و معادن و غوص و ارباح تجارات و صناعات و زراعات و کنوز و ارض ذمی هرگاه
که خریده باشند آنرا از مسلم و حرامی که ممتزج بحلال شود و متمیز نباشد و قدر و صاحبش
معلوم نبود و معتبر است در معادن و کنوز بیست دینار و در غوص دیناری و در
ارباح تجارات و صناعات و زراعات زیاده از قوت سالیانه او و عیالان او
بقدر میانه پس واجب میگردد در زاید خمس در وقت وجوب وقت حصول این اشیاست

و خمس غنیمت بشش قسم میشود سهمی مر خدای راست و سهمی مر رسول او را و سهمی ذی القربی را
این سه سهم در حال حیات حضرت رسول ازوی بود و بعد از آن حضرت از آن امام است
که قایم مقام آنحضرتست و سهمی دیگر از آن فقرا و سهم دیگر برای ایتام و سهم دیگر مر ابنای
سبیل بنی هاشم است چنانچه مذکور شد و معتبر است در ایشان ایمان و در یتیم فقر و در ابنا
و درین آیه از تواکید هست که در قرآن نیست چه در صدر آیه را با امر تعلم فرمود که شعار است
آنکه رقم نسخ بران کشید نخواهد شد باز در دو موضع مؤکد بان گردانید باز ان کنتم آمنتم
فرمود و آن متعلق بمحذوفست یعنی بودن خمس از برای این جماعت است پس ادا کنید اگر
هستید شما که از روی تحقیق ایمان آورده اید بخدای تعالی و بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات
یا از ملایکه یا مدد و فتح و نصرت بر بندهٔ ما که محمد است صلعم روز بدر که جدا شدن حق از
باطل در روز بود روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و در روایت
از ابی عبدالله علیه‌السلام که آن روز نوزدهم رمضان بود و بعضی گویند که مشهور آنست که روز
جمعه بود هفدهم ماه مذکور در سال دویم از هجرت و خدای تعالی بر همه چیزی تواناست
لاجرم مردم اندک بر لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة
القصوی والرکب اسفل منکم ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد ولکن لیقضی الله
امرا کان مفعولا یاد کنید آنرا که بودید شما بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان
بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید و ایشان یعنی دشمنان شما بودند
بکنارهٔ وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند و سواران
کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند زیرتر از مکان شما پس فرسخ ایشان
در بدر از راه منحرف شده بطریق معرفه عزیمت ساحل نمودند و اگر وعده قتال بودی
میان شما و قریش که در وعده مقصودی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه
ایشان خبر می یافتید هر آینه که خلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان چه شما
اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما
و ایشان بی میعادی تا حکم کند خدای تعالی یا تمام سازد کاری را که آن بود که این وثابت در

علم



علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا
لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وان الله لسمیع علیم
و برای آنکه تا هلاک شود هر که هلاک میشود از جهت روشن و بزید هر که می زید از جهت
هویدا ای مشهور یعنی واقعهٔ بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نمود اگر مرد
دا که می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی کفر و اسلام اند یعنی
صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجت واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است
و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و بدرستی که خدای تعالی شنوا است
مر اقوال مؤمن و کافر را دانا است باحوال ایشان هلاک و حیات که درین آیه وقوع یافته
شنوا است بانکه بار قد نمود عقل اگر از جانب عنایت توفیق لامع شود دوستان بدان
مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استشعارت پذیرد بسبب اختطاف ابصار بصایر
دشمنان شود آورده اند که حضرت رسالت صلعم در آن شب که روز آن جنگ بدر واقع بود
در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تادیل فرمود بآنکه دوستان
غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن
بغایت مسرور و فرحان شدند و حق تعالی بندگان را نعمت میفرماید و میگوید اذ
یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اراکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر و
لکن الله سلم انه علیم بذات الصدور یاد کن ای محمد آنرا که چون بنمود خدای تعالی
ایشان را در خواب تو اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده ظفر و نصر
منتظر گشتند و اگر خدای تعالی بتو نمودی ایشان را بسیار هر آینه بددل میشدید ای
اصحاب و هر آینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمایم و لیکن
خدای تعالی بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از نصرت اعادی بدرستی
که او دانا است بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم اذ
التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا والی الله
ترجع الامور و یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما چون ملاقات

گردید در چشمهای شما اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق تعالی لشکر قریش را
در دیدهای مسلمانان اندکی گردانید برای تثبیت ایشان و در تصدیق رویای پیغمبر صلعم
آورده اند که ابن مسعود در رفت الثعالی صنیع یاری که در پهلوی او بود گفتم گمان داری
هفتاد تن باشند او گفت که نزدیک بصد باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه نفر
بودند و اندکی گردانید شما را نیز در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما
و از ان حسابی بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کماهی نکردند نقلست که ابو جهل میگفت
بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر رسنها ببندید و چون بحرب مشغول شدند
حق تعالی مؤمنان را در برابر چشم کافران دو برابر ایشان نمود یَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ
بدین سبب دلشکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت
از عظایم آیاتست چه بعضی را نسبت قلیل را کثیر بینند و کثیر را قلیل تا این حد نتواند بود
که قریب بهزار تن را صد تن بینند و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد عدد و همانا این
قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود شرایط
در شروط رؤیت تا براند خدای تعالی حکمی را که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدای
باز گردانیده شود کارها و درین دلیلست بر آنکه احوال دنیا لذواتها مقصود نیست
بلکه مراد از ان آنست که آنچه صلاحیت آن دارد که زاد و ذخر باشد از برای آخرت اهتمام
باید نمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای گروه مؤمنان چون به بینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس پای بستید
و از مقاتله ایشان روی مگردانید و یاد کنید خدای را یاد کردنی بسیار بدل و زبان مگر باشید
شما که ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا
بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم لیکن عموم اولیست و درین آیه
تنبیه باشد بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد و لهذا هر طاعتی که هست
حدی جهت او تعیین یافته بخلاف ذکر که حدی معینی ندارد تا در همه حال غافل نباشند
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ





مَعَ الصَّابِرِينَ و فرمان برید خدای را و رسول او را در امر جهاد و ثبات قدم
و در معرکه قتال و خلاف مکنید که از مخالفت بددل شوید و برود دولت و قوت
شما یعنی حشمت شما را زوال دولتست چه دولت در خلاف و رفتن امور و نفاذ آن [illegible]
باد است و مبهوت و نفوذ او و گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند
که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمیباشد الا بیادی که حق تعالی از غیب فتح فرستد و آنرا
ریح النصر میگویند و در حدیث آمده که نُصِرْتُ بِالصَّبَا و شکیبایی کنید در مقاتله
بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از سراها و خانهای خویش از روی سرکشی و فخر و برای
نمایش خلق و باز میدارند مردمان از دین خدای حق تعالی وصف فرموده ایشانرا
به سه وصف یکی بطرست که مفاخرت و خود نمایی است چه بطر آنست که حق تعالی نعمت
ارزانی فرمود بر عبد پس اگر عبد حق آنرا شناخت و صرف کرد بمصرفی که مرضی حقست
پس آن شکرست و اگر متوسل شد بآن بمفاخرت بر اقران و مکاثرت بر ابنای زمان
پس آن بطرست و دیگر ریای دیدن مردمان که آن قصد است باظهار جمیل با قبح نیت
و فساد طویت باظهار طاعت و ابطان معصیت و دیگر منع قبول از دین محمد صلعم
و این هر سه امور قبیحه مذموم اند و در غایت آنچه دانی مراد اهل مکه اند که بنجات کاروان
بیرون آمدند در راه خبر با ایشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم
عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لابد است که ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم
تا آوازه تهنیت ما در اقطار عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب
برگیرند آنست که خدای تعالی مؤمنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون
میایید که آن خصلتهای بدست و خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند عالمست و در آن
جز اغوا [illegible] و آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمد نزدیک بحوالی منزل بنی کنانه
رسیدند بجهت کینه قدیمی که در میان ایشان بود اندیشه ناک شدند خواستند

که بازگردند ابلیس لعین بصورت سراقة بن مالک بن جعشم الکنانی که مهتر کنانه بود
برآمد و با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حاجتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی
کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین
همراه ایشان روی ببدر آوردند حق تعالی این قصه فرمیدهد وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ
نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو بزرگ که ابلیس است عملهای ایشانرا در دشمنی
حضرت پیغمبر صلعم و در حقایق سعی آوردند که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتقاد
بآن کردند و گفت هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز از مردمان بجهت کثرت لشکر
شما و آراستگی ایشان و من فریادرس و نگهدارنده ام مر شما را از قوم کنانه پس آنگاه
هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را بازگشت شیطان بر دو پاشنه خود یعنی عبارت
از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس
ایشانرا دید روی بفرار نهاد و دران محل دست او در دست حارث بن هشام
بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد
و گفت من بیزارم از شما بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان
را که بمدد مؤمنان می آیند بدرستی که من می ترسم از خدای تعالی قتاده گفته
که آن لعین راست گفت در إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ و دروغ گفت آن دشمن خدا که گفت
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بلکه از خدای تعالی نترسیدی کار را بدینجا نرسیدی و خدای تعالی سخت
عقوبتست بر کسی که از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام
فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند خورد که تا خبر هزیمت شما شنیدم
از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را
بصورت سراقه نموده غرض آن لعین آن بود که چون در قریش کرتی رسیده بود و مؤمنان
قلتی داشتند [illegible] ایشانرا ترغیب کرد تا شاید کافران غالب آیند و رخنه در دین پیدا شود

لیکن



لیکن نمیدانست که حزب الله غالبند إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ
هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنرا نیز یاد کنید که چون
گفتند منافقان مدینه و آنها که در دلهای ایشانست شک و نفاق یعنی منافقان مکه یا [illegible]
واضح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت اسلام
سرافراز نشده و در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری
را که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در
روز بدر شآمت آن بدیشان رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده کرده همه گفتند بفریفت
این گروه مؤمنانرا دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته
آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود و هر که توکل کند بر خدای تعالی و کار
خود باو گذارد پس بتحقیق که خدای تعالی غالبست متوکل را فرو نگذارد و حکم کرده است
که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و اگر ببینی ای محمد چون قبض میکردند ارواح
آنانرا که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از
منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه و نبیه بن الحجاج السهمی کشته گشتند حق تعالی فرمود که اگر
[illegible] میدیدی که ملایکه در قبض ارواح ایشان میزدند بعمودهای آتشین
بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان و میگفتند بچشید عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب
دوزخ است هر آینه می دیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملایکه میگفتند ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این ضرب یا عذاب بسبب آن عملهاست که از
پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت و دیگر بسبب آنست که خدای تعالی
نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست
پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلعم میگوید عادت مشرکان قریش با تو
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ چون عادت متابعان فرعون است

با حضرت موسی علیه السلام و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد
و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کافر شدند بنشانهای خدای تعالی
یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا پس بگرفت ایشانرا
خدای تعالی و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود بدرستی که خدای
با قدرت و قوتست سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا
نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این عقوبت
و گرفتن پیشینیان بسبب آنست که خدای تعالی نبود گرداننده و تغییر دهنده نعمتی
را که انعام کرده است بر گروهی تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند آن حال را که در
نفسهای ایشانست بحالی بدتر مراد از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت
پرستی و مردار خواری بود بعداوت حضرت صلوات الله علیه و تکذیب قرآن و استهزا
بدان و آزار مؤمنان بدتر ساختند پس لاجرم مستحق شدند تبدیل نعم را بنقم و تغییر
مسخ را بمحن و بدرستی که خدای تعالی شنواست سخنان نافرجام مشرکانرا و دانا بعقاید
باطله ایشان كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ و دیگر باره تاکید میفرماید
که کار قریش در تکذیب تو همچو کار آل فرعون است و آنانکه قبل از ایشان بودند
تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را با اول اشارت باشد بانکه ایشان منکر بودند
دلایل الهیت را که لازم او اخذ است و دوم اشارت بود بانکه ایشان منکر شدند دلایل
تربیت و احسان را که لازم آن اهلاک و اغراق است پس بانها مواخذ شدند
چنانچه میفرماید پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند
و ایشانرا در بدر مبتلی بقتل ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعونرا
یا فرعون و هر گروهی از غرق شدگان قبط و کشتگان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای
خود بکفر و عصیان و عناد و طغیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای تعالی

آنانند



آنانند که راسخ شدند در کفر و معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال
ایشان یا کافران یهود و چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب
ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند بسبب اصرار بر کفر چه بدترین دواب کفار اند و بدترین
ایشان آنانی که اصرار دارند بر کفر و دیگر بدتر از ایشان الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ
عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ آنانکه عهد بستند با ایشان از کفار و ایشان
بنو قریظه بودند که پیغمبر ما با ایشان معاهده فرموده بود پس بشکستند عهد خود را
در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
آنحضرت را یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا از اسلاح مدد کاری نمودند بعد از آن
گفتند که فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حرب خندق با ابوسفیان
اتفاق نموده عهد بشکستند و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت
غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ پس اگر دریابی
ایشانرا در جنگ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنانرا که از پس
ایشان در ارسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که
هیبت توان کافران دیگر را از مقاتله برماند باشد که آن رمندگان پند گیرند و عبرت
پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ
ع و اگر بینی و دریابی از گروهی که با تو نقض دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن
شود پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من عهد شما را انداختم تا تو و ایشان باشید برابر در علم بنقض عهد بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عملی ایشانرا
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ و باید که کافران نپندارند آنانرا
که کافر شدند که ایشان پیشی گرفتند بر عذاب مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان
عهد میفرماید که نپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان بدرستی که ایشان عاجز
نمیکنند ما را از عذاب خود وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم وما تنفقوا
من شيء في سبيل الله يوف إليكم وأنتم لا تظلمون وآماده سازيد اى مؤمنان
براى مقاتلان عدوها هر چه بدر آنكه توانيد از ساز و برگ حرب كه لشكر بدان قوت
مى‌يابند و عقبة بن عامر ميگويد كه شنيدم از حضرت پيغمبر بر منبر كه ميفرمود الا ان
القوة الرمي بعضى علما گفته‌اند تخصيص رمى بذكر دليل است بر آنكه تير و كمان قوى‌ترين سلاحست
بعضى از عرفا گفته‌اند كه قوت رمى است درين آيه اما رمى بر دو گونه است رمى ظاهر
تير و كمان و رمى باطنى تير آه در صبحگاه از كمان خضوع و رمى سهام حظوظ از دل و توجه
بحق و فراغت از ما سوى و بعضى ديگر گويند كه قوت اعتماد است بر حمايت حق تعالى
و واثق بودن بعنايت او و گفته‌اند مراد از قوت حصارهاست ميفرمايد كه آماده
سازيد حصارها و قلعها جهت دفع كفار و ديگر آماده كنيد اسبان بسته چه اسب از اعظم
عدد قتال است و پيغمبر صلعم فرموده كه ببنديد اسبان را كه پشتهاى آنها براى شما عزتست
و بطون ايشان از براى شما كنز و عطف او برقوه از باب اعظم خود شمايست براى شي
وآماده كنيد تا بترسانيد بدين استعداد دشمن خداى و دشمن خود را كه كفار مكه اند +
و ديگر بترسانيد باسب و سلاح كافران ديگر را بجز كافران مكه كه شما نميدانيد ايشان را
خداى تعالى ميداند ايشان را و ايشان بقول بعضى مفسران يهودند يا منافقان يا مجوس و آنچه
نفقه ميكنيد از چيزى كه داريد در راه خداى تعالى يعنى ترتيب سلاح و نفقه اسب
تمام كرده خواهد شد بشما جزاى آن و بشما ستم ديده نخواهيد شد بنقصان ثواب
بايد دانست كه مرابطه جايز است با ظهور امام عم بلا خلاف ليكن در حال غيبت اختلافست
و اجود اقوال آنست بجهت عموم امر و ديگر آنكه جهاد نيست آنكه مشروط بوجود امام باشد
بلكه آن از جهاد است براى حفظ ثغور و نگاه داري طرف كفار وإن جنحوا للسلم فاجنح
لها وتوكل على الله إنه هو السميع العليم و اگر ميل كنند مشركان بصلح و استسلام
پس تو هم ميل كن بمصالحه و توكل كن بر خداى تعالى يعنى مترس از آنكه بمكر و حيله طرح صلح
افگنده باشند ابن عباس گويد كه اين آيه منسوخ است بآيه فاقتلوا الذين لا يؤمنون

بالله



بالله ولا باليوم الآخر اما بعضى گويند كه منسوخ نيست زيرا كه صلح متعلق برأى امامست
و بحسب مصالح متجدد ميگردد و گاه هست كه واجبست با حاجت و ضرورت بصلح و هر گاه مصلحت
نباشد بهيچ وجه جايز نيست بدرستى كه خداى تعالى شنواست مر اقوال ايشانرا داناست
بدروغ و راست آن اگر در مقام مكر باشند ترا نگاه دارد و وبال مكر را بر ايشان
كارد چنانچه فرموده وإن يريدوا أن يخدعوك فإن حسبك الله هو الذي أيدك بنصره
وبالمؤمنين وألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين قلوبهم
ولكن الله ألف بينهم إنه عزيز حكيم و اگر خواهند كه بفريبند ترا و بصلح از جنگ
خود باز دارند پس بدرستى كه بس است ترا خداى تعالى اوست آنكه قوت داد ترا بيارى
كردن خود و فرستادن ملائكه و بمؤمنان يعنى على ابن ابى طالب عليه السلام چنانچه حافظ ابونعيم
بطريق خود آورده كه حضرت رسول صلعم فرمود كه نوشته بود بر ساق عرش كه معبود
بحق خداوند يست كه سزاى پرستش اوست و جز او نيست كه يكتاست و بى شريك و محمد
رسول وى است و قوت و نصرت دادم مرا و را بعلى ابن ابى طالب و خواندند كه هو الذي
أيدك بنصره وبالمؤمنين يعنى على ابن ابى طالب عليه السلام و شمه از نجدت و
شجاعت و تقويت او در حمايت بدرستى ذكر يافت كه مؤيدانيست و پيوند افگند بدوستى
ميان دلهاى ايشان يعنى از اوس و خزرج كه صد و بيست سال ميان ايشان تعصب
و ستيزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مينمودند حق تعالى ببركت تو دلهاى
ايشانرا با يكديگر الفت داد اگر خرج ميكردى بجهت اصلاح احوال ايشان هر چه در زمينست
از مال و متاع تاليف نميدادى و قادر نبودى بر الفت ميان دلهاى ايشان از غايت
عداوت و نهايت كينه و ستيزه كه با هم داشتند و ليكن خداى تعالى بحكمت بالغه خود
ايقاع الفت كرد ميان ايشان بدرستى كه او غالب و قادر است هر چه خواهد بكند و داناست
بحكمت آنچه ميكند يا أيها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين اى پيغمبر بسنده است
ترا خداى تعالى و آنانكه پيروى تو كردند از مؤمنان اين آيه در غزوه بدر قبل از
قتال كفار نازل شد براى تقويت حضرت رسالت صلعم و تسليه خاطر اصحاب و هم در طريق

[smudged] علی بن ابی طالبست نازل شده که مراد از وَمَنِ اتَّبَعَكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنحضرتست چه کمال متابعت آنحضرت را بود چنانچه مخفی نیست یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ
حَسْبُكَ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای ترغیب القتال و [illegible] کنند تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز
و گرم ساز ایشان را بر کارزار کردن با کفار اگر باشد از شما بیست تن صبر کنندگان در
معرکه قتال غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امرست چه نسخ امر استحقاق
از دو خبر یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی نماید و فرار نکند
و اگر باشد از شما صد تن غالب شوند تا بیاید آنچه بر هزار تن از آنانکه کافر شدند
تکرار نسبت دو بار بر حسب وقتی واقع بود چه آنحضرت بیست تن را فرستاد در
مقابل دویست تن از کفار در سریه از سرایا و دوم بار صد تن را در مقابل هزار از کفار
و تا اشارت باشد بر بشارت که زود بود که لشکر اسلام از حد عشرات و مات بالوف
رسد و این غلبت شما بر ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند خدای تعالی
را و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان
مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند و با ایشان اعتماد بقوت و شوکت
خود کرده اند و مؤمنان توکل بر پروردگار خود نموده اند و استغاثه بوی برده اند
و استعانت از او میخواهند و توقع نصرت تایید از او دارند و دیگر ارباب علم و معرفت
را هیبت و حشمتی می باشد در نظر مردم و در نفس قوی و شدید می باشند چه متجلی
میشود بر ایشان انوار معرفت و بصیرت بخلاف جهله که ایشان را معرفت و بصیرتی نیست
از آنست که ضعیف اند در نفس و بی جرات بعد از نزول آیه اصحاب از مقاتله یکی با ده هم
اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی حکم این آیه را منسوخ گردانید و فرمود
الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ





اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت سبک گردانید حق تعالی از شما و دید که در
شما سستی هست یعنی ضعف بدن و سستی در دین و بصیرت و استقامت پس اگر باشند
از شما صد تن شکیبا غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از
شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد و اگر بود از شما هزار کس غالب شوند
بر دو هزار بامر خدای تعالی و یاری او و خدای تعالی با صابرانست باعانت و مددکاری
پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر در کنز العرفان آورده که روایتست که در روز
بدر هفتاد اسیر گرفته بودند از آن جمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت پناه صلعم
در باب ایشان با اصحاب مشورت فرمود ابوبکر [illegible] گفت که اکابر و اصاغر
این قوم اقارب و عشیره تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند
باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیاد شود عمر
گفت یا رسول الله اینان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند اینها ایمه کفرند همه را بزن های
ما گردن زنند و بگیرا از ایشان فدا را عقیل را بعلی بسپار و عباس را بحمزه و فلانرا بمن
تا گردن زنیم آنحضرت فرمود که حق تعالی دلهای مردم را گاه هست که نرم میسازد در رتبه
که نرمتر از شیر است و دیگر دلهایی باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابابکر
همان مثل ابراهیم ع است که گفت فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است وقتی که گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیا علیه صادر میشود بحسب مقام و مقتضی
وقت خوبست چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نیز از اعقاب ایشان انجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف
اینست نرمی و خوشخویی بعد از این آنحضرت فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید
دیت بستانید ایشان دیت را اختیار کردند و منقولست از علی بن ابراهیم ع که چون کشته شد
نضر بن حارث و عقبة بن ابی معیط انصار ترسیدند که اسیران را بکشند گفتند یا رسول الله
هفتاد کس را کشتیم و ایشان قوم تو بودند و هفتاد تن را اسیر گرفتیم از ایشان فدا بگیر و فدا

چهار هزار درهم بود و اقل آن هزار درهم و در روایت از ابی عبد الله علیه السلام
که فدا چهل اوقیه بود و اوقیه چهل مثقال است مگر عباس که فدای او صد مثقال بود و
روایت کرده اند که فدا در منی واله بنود و لهذا سعد بن معاذ چون این را شاهد کرد
کراهت را ملاحظه نمود و گفت یا رسول الله اشارت عالی بنمای تا اینها را به تیغ بی دریغ
سر بر داریم آنحضرت میل فرمود به فدا برای ملاحظه بعضی اصحاب و مصلحت ایشان
چون جایز است که مخیر بوده باشد میان قتل و فدا و اولی قتل بوده باشد بنا بر ترک
اولی حق تعالی عتاب فرموده باشد چنانچه میفرماید ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى
يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم
نسزد و نشاید پیغمبری را که باشد او را اسیران که از ایشان فدا گیرد تا آنگاه که بسیار
بکشد از ایشان در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام
و ظهور شوکت ابرار است میخواهید شما مال دنیا که عرض سریع الزوال است و خدای تعالی
میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت است و نعمت بی زوال و خدای تعالی غالب است
دوستان را بر دشمنان غلبه دهد و داناست در آنچه با بندگان دهد لولا كتاب من الله
سبق لمسكم فيما أخذتم عذاب عظيم اگر نه حکمی و فرمانی از خدای تعالی پیش گذشته
و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا به نسیان و جهل مواخذت
ننماید در مثل این امور را اهل بدر را عذاب نمیرسید یا غنایم بر شما حلال نشده یا عذاب
نکند مگر بعد از تاکید حجت و تقدیم نهی و حاصل این قول راجع بترک اولی میشود چه اولی و غیر
اولی در اباحت شریکند و عتاب بر ترک اولیست نه بر سبیل عقوبت بلکه بر سبیل
حث است بر فعل اولی میفرماید که اگر اینچنین نبودی هر آینه میرسید بشما در آنچه گرفتید از
خدای تعالی عذابی بزرگ صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند آیه آمد
كه فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا واتقوا الله إن الله غفور رحيم پس بخورید از آنچه
غنیمت گرفتید و فدیه از این جهت است خوردنی حلال و پاک و بترسید از خدای تعالی در
مخالفت امر وی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است عفو کند شما را مهربانست

که



که غنیمت بر شما حلال کرده و بر امم دیگر حرام بوده [illegible] نزول آمده که حضرت
پیغمبر ص عباس را که از جمله اسیران بود بفرمود تا فدای نفس خود و دو برادرزاده خود
و حلیف او عتبة بن عمرو تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا نداری که عم تو در درویشی
وا خواست کند دست پیش خویش و بیگانه من این همه مال از کجا آرم آنحضرت فرمود که کو آن
بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت
ای محمد این سخن نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من جل جلاله بمن پیغام
فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق تعالی و برسالت تو گواهی میدهم
پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیه آمد که يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى
إن يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما أخذ منكم ويغفر لكم والله غفور رحيم
ای پیغمبر بگو مر آنکسانرا که در دست شمااند از اسیران اگر داند خدای تعالی و بیند
در دلهای شما نیکویی از ایمان و اخلاص بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته اند از شما یعنی زری
که برای فدا داده اید و بیامرزد شما را و خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در
شرک واقع شده مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس
رضوان الله علیه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند
بمن دهد بدین وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار
برای من تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد و که از همه اموال عرب دوستر میدارم
و وعده دوم مغفرتست امید میدارم که بدان نیز وفا فرماید و بیامرزد چه در وعده
کریم خلاف نیست وإن يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم والله
عليم حكيم و اگر خواهند این اسیران که مسلمان شده اند خیانت کردن با تو بنقض
عهد یا برگشتن از دین پس بدرستی که خیانت کرده اند با خدای تعالی پیش از این بکفر
پس خدای تعالی توانایی داد ترا بدیشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد از این نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند و خدای داناست بحال بندگان حکم کند بحسب
احوال ایشان إن الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله

وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا
مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ
إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی آنانکه ایمان آوردند
و هجرت کردند بدوستی خدای تعالی و رسول او از وطنهای خویش و جهاد کردند بمالهای
خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند
در راه خدای تعالی و ایشان قوم مهاجرانند و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصرت
کردند حضرت پیغمبر را صلعم مراد گروه انصارند آن گروه بعضی از ایشان دوستان بعضی
دیگراند و متولی در میراث در مبدا کار حکم کند که مهاجر و انصار بسبب هجرت
و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست ایشان را
از تولی ایشان در میراث هیچ چیز تا وقتی که هجرت کنند و اگر مؤمنان غیر مهاجر
طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما
یاری طلبند پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر بر گروهی مشرکان که باشد
میان شما و ایشان عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده میکنند و خدای تعالی بانچه
شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و آنانکه کافر شدند بعضی از ایشان
دوستان بعضی دیگراند در مظاهرت و معاونت اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی
با یکدیگر در تعاون و دوستی حاصل شود فتنه و فتنه در زمین و فساد بزرگ در
دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و یکدیگر را یاری نکنند هم ایشان
روی بخمول نهند و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه از این بزرگتر نخواهد بود و چون
از تعاون و توارث مهاجر و انصار فرمود در بزرگی آن تهدید فرمود دیگر از جزای هجرت
لاحقین بعد از سابقین و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند

در



در راه رضای خدای تعالی و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و یاری
کردند حضرت پیغمبر را صلعم در قتال مشرکان آن گروه ایشانند مؤمنان براستی
ایشان راست آمرزش از خدای تعالی و روزی نیکو بی رنج و تعب و بی منت خلق
وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنانکه ایمان آوردند از پس
صلح حدیبیه و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر آن و جهاد کردند با شما یعنی مدد
شما شدند پس آن گروه از جمله شمااند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت
و جهاد و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در میراث
گرفتن در حکم خدای تعالی یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب
هجرت و نصرت می گرفتند بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزها از مواریث با حکمت
در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا داناست گویند
بدان چون و چرا از سید روایتست از پیغمبر صلعم که هر که بخواند سوره انفال و برائت را
من با او باشم در روز قیامت و گواهی دهم که او بری است از نفاق و بدهند او را
ده حسنه بعدد هر منافق و منافقه و عرش و حمله عرش استغفار کنند از برای او
در ایام حیات او والله المستعان سُورَةُ التَّوْبَةِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً حزب
بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ
این سوره را براءة که بیزاریست از کفار گویند و توبه زیرا که در وی ذکر توبه مؤمنانست
و فاضحه که فضیحت کننده اهل نفاق است و مخزیه که رسوا کننده منافقانست و مقشقشه
که پاک کننده از منافقانست و بعثره که برانگیزنده اسرار منافقانست و سوره
عذاب نیز گویند و اختلاف کرده اند در انکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع
طوال باشد یا دو سوره و پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند
و هر دو سوره را قرینتین گفتند و نقلست از ابن عباس که من از امیرالمؤمنین علیه السلم

پرسیدم از ترک بسمله فرمود از جهت

فرمود از جهت آنکه بسم الله الرحمن الرحیم سبب امانست
و این سوره نازل شده برای رفع امان آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت ص
نه یا چهل آیه از اوایل سوره بابوبکر داده فرستاد که بر اهل موسم بخواند و چند روز بعد
از رفتن ابوبکر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلب فرموده بر ناقه غضبا سوار ساخته
از عقب ابوبکر فرستاده او را که آن آیات را از وی گرفته او را باز گرداند و خود ببرد
و قرائت کند و خطبه خواند و مردم را تعلیم مناسک حج فرماید آنحضرت رفته بابوبکر لاحق
شده و آیات از او گرفت او را باز گردانید و خود ببر موده آن را بتقدیم رسانید او گریان
پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد که از من چه صادر شد که مرا باز گردانیدی فرمود
که من ترا باز نگردانیدم خدای تعالی ترا باز گردانید زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
امر الهی آنست که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد چون امیرالمؤمنین از من بود
او را فرستادم و ترا باز گردانیدم این دلالت صریحه دارد بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام
بمنزله آنحضرتست در تبلیغ احکام الهی و دیگر از آن نیز و لهذا علامه حلی قدس سره آورده
در بعضی از مصنفات خود که اگر کسی بدیده انصاف نظر کند می یابد این را که کسی که لیاقت
آن نداشته باشد که چند آیتی را ببرد و بجماعتی مخصوصه بخواند آیا لیاقت و قابلیت آن
داشته باشد که جمیع احکام الهی را بکافه خلایق برساند و از فرمان الهی معلوم است
که او بمنزله پیغمبر نیست در تبلیغ احکام چه روا نیست نزد هیچ عاقل تقدیم مفضول بر افضل
و تا مگر روا میدارند با آن و غیره بقیامت رو نزد حق تعالی منزه باد این بیزاریست از خدای
و از فرستاده او بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان از مشرکان آورده اند
که آنحضرت ص با بعضی از مشرکان عرب عهد نابسته بود و هر قومی را تا وقت معین
مهلت داده بود ایشان غیر بنی ضمره و بنو کنانه عهد بشکستند حق تعالی این آیه فرستاد مضمونش
بیزاریست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چون ایشان عهد خدا و رسول بشکستند
رسول نیز بفرمان خدای تعالی نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای رسول بگوی ایشان را
که پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز عید

نحر



احکام فرمود تا دهم ربیع الآخر

نحر که امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک جمره عقبه تبلیغ احکام [illegible]
و قول آنست که آیه در اوایل شوال فرود آمده پس مدت تا اواخر محرم است ثعلبی
رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و
از آن بعضی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری
کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا
که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت
بدانید آنکه نه آنید که عاجز کنندگان خدای تعالی باشید از عذاب او هر چند شما را
مهلت داد و این را نیز بدانید که خدای تعالی رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن
و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ
بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و اعلام است و آگاه ساختن از
عذاب خدای تعالی و رسول او بسوی مردم روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج
و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روز است و آن موذن امیرالمؤمنین ع
بود که این احکام باهل مکه رسانید و روایت کنند که روز عیدی بود که شخصی لگام دابه
امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت که کدام روزست حج اکبر فرمود روز تو که امروزست
دست بگذار لگام دابه را یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن
روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بعضی گویند روز
عرفه است زیرا که موقف عرفه را حج میگویند و حضرت ص فرموده که حج عرفه است
و این نقل نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند و نیز گفته اند که حج اکبر آنست که در وی
وقوف باشد و اصغر آن که در وی وقوف نباشد و آن عمره است و گویند که حج اکبر
جمیع ایام حج است و بر هر تقدیر مضمون اعلام آنکه خدای تعالی بیزار است از مشرکان
و عهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزار است پس اگر باز گردید از کفر و غدر پس آن بازگشت
بهتر باشد شما را از اقامت بر آن و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید پس بدانید آنکه

ستمانه عاجز کنند کا نید خدا را یعنی نتوانید

[illegible] یعنی نتوانید که از وی گریزید یا با او ستیزید و بجای بشارت
بیم کن کافران را بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب
بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا
إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان
از مشرکان آورندگان پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را
و دیگر یاری و هم پشتی نکردند بر قتال شما یکی را از دشمنان شما پس تمام کنید بسوی ایشان
عهد ایشان را تا مدتی که مقرر شده. ابن عباس گوید که نه ماه از مدت ایشان باقی بود
چون ناکثان را چهار ماه. پس از آن مهلت مدهید بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد
متقیا متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن و لهذا از زکی گفته که متقی را
چهار نشانست حفظ احکام شرع اقدس و بذل کردن بر بی نوایان و محتاجان و وفا
بعهد نمودن و بداد قانع شدن و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب
مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس چون بگذرد ماههای حرام
یعنی بیست روز ذی حجه و تمام ماه محرم و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل
شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم در دو
یا آنکه حرام بوده در بین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بعضی گویند زمان نزول سوره گیرند
از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذوالقعده
و ذوالحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد پس بکشید مشرکان را که عهد
نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند هر جا که بیابید در حل و حرم و بگیرید ایشان را
باسیری و باز دارید ایشان از طواف مسجد حرام و بنشینید برای ایشان بر هر ممری یعنی بسته
گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند از شرک بایمان



تصدیق ایشان روشن شود

و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را و از این هر دو عمل [illegible]
پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را مهربانست بدادن
ثواب بی حساب بدیشان و از این آیه استدلال جسته اند که تارک صلوة بر وجه استحلال
مرتد است و قتل او واجب زیرا که معلق ساخته منع از قتل ایشان بر جمیع امور که آن توبه است
و اقامت صلوة و ایتاء زکوة پس چون مرتکب این شد نه از ایشان دست باید داشت
و حکمی که معلق بر مجموع است متحقق نمیشود مگر با تحقق مجموع و کافیست در حصول نقیض
او فوات یکی از مجموع و این موجب اباحت قتل ایشانست وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ
و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان نمی باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم زنهار خواهد از
تو پس زنهار بده و ایمن ساز او را تا بشنود سخن خدا را که قرآنست گویند مراد
جمیع قرآنست زیرا که تمام دلایل و بینات در وی یاد داد سماع سوره برائت
که مشتمل است بر کیفیت معامله با مشرکان و اولی حمل اوست بر کل دلایل و تخصیص فرمود
قرآن را اگر چه او مشتمل است بر معظم دلایل و براهین و جایز است امام و نایب او را
امان دادن مر اهل حرب را عموماً و خصوصاً و جایز است آحاد مسلمین را وقتی که عاقل
بالغ باشند مر آحاد اهل شرک را از روی عموم پس اگر ایمان نیاورد برسان او را
بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای این امان دادن بسبب آنست
که ایشان گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او را نشنوده اند پس امان باید داد تا
بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ
وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا
لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد یعنی
نیست و چگونه تواند بود مشرکان را عهدی نزد یک خدای تعالی و نزد یک رسول او
و بعد از رسول ظهور اسلام و اجتماع ایشان حق و باطل مگر آنان که عهد بسته اید با ایشان

یعنی بنی ضمره

[illegible] و بنی کنانه که حضرت رسالت صلعم عهد بسته بود با ایشان نزدیک مسجد حرام
یعنی در حدیبیه که ذو قربت بمکه معظمه پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود
برای شما پس شما مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد پرهیزکاران را از اگر بر عهد و پیمان استقامت نمایند کَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا
فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
چگونه باشد مر مشرکان را عهد و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما نگاه ندارند درباب شما حق
قرابتی و نه وفای عهدی خشنود میگردانند شما را بدهانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان
و طاعت با سخنان شیرین میگویند و سر باز میزند دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند
یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست و بیشتر ایشان بیرون شدند از دایره فرمان یا برگشته اند
از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ
ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدل کردند و برگزیدند
بعوض آن چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکان را
تطمیع طعام دین کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع
افتاده بصدد قتل مسلمانان آمدند پس اعراض کردند از طاعت خدای تعالی یا بازداشتند
مردم را از راه حج که خانه خدای تعالی است بدرستی که ایشان بد کاریست که میکنند
قولی آنست که مراد ازین قوم یهود است که عهد حضرت رسالت را صلعم شکستند و آیات
توریه را باندک چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ
فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ نگاه نمیدارند بهیچ وجه ناقضان
عهد در شأن هیچ مؤمنی قرابت یا سوگند را و نه آن عهد و آن گروه ایشانند از حد
درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر باز گردند از کفر و بپای
دارند نماز را و بدهند زکوة را پس ایشان برادران شمااند در دین اسلام ایشانند آنست
آنچه شما را بوده و برایشانست آنچه بر شما باشد و بیان میکنیم آیات را برای گروهی که

فهم



فهم کنند و دران تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ
فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ و اگر بشکنند مشرکان یا مخالفان
سوگندها و پیمانهای خود را پس از آنکه عهد کنند با شما و طعن کنند در دین شما و عیب
جویند در احکام اسلام پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک و خلاف را
بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان در ظاهر بودی شکست
آن را روا نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان باز ایستند از شرک و خلاف
و طعن در دین آورده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل که طلحه و زبیر نقض عهد کرده
بودند این آیه را میخواند و بعد از آن قسم یاد فرمود که مقاتله کرده نشده بر مضمون این آیه
و حکم آن بظهور نیامده از آن روز باز که نازل شده تا امروز در آن جنگ چون حق را
یاری کردند و افتاد در روی آن صحرا [illegible] شده و جمل و انصار و احزاب
مخالف همه مخذول و منکوب گشتند و [illegible] در بصره برای کشتگان [illegible] میرفت
و آواز ندبه و نوحه ایشان بعیوق میرفت و لشکر مخالف سی هزار بودند از آن جمله
شانزده هزار و هشتصد و نود کس بقتل در آمد و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام
بیست هزار مرد بود که هزار و هفتاد مرد شهید شده أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ
وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانهای که با شما بسته بودند
در حدیبیه دیگر از عهدها میان حضرت پیغمبر صلعم آن بود که حلفای یکدیگر را از نهانند و برقتال
ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد
مدد دادند با بنی خزاعه که حلفای حضرت رسول صلعم بودند جنگ کردند یا داده مانکثین
عهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مددکاری کردند و قصد
کردند مشرکان به بیرون کردن رسول صلعم از مکه وقت دعوت نمودن در دار الندوه
چنانچه گذشت و در ابتدا آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلعم
جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از مکه اخراج کنند

وبقبول ذو ديم كه عهدا وتهوود ند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدينه وحال آنست كه ايشان
ابتدا كردند نقض عهد را اول بار آيا شما مى ترسيد از محاربه وكارزار ايشان پس
خداى تعالى سزاوارتر است بآنكه بترسيد از عقاب وى در ترك قتال كفار پس
بحرب ايشان اشتغال كنيد اگر هستيد باور دارندگان بعقوبت الهى در ترك مامور
قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين
كارزار كنيد با مشركان تا خداى تعالى عذاب كند ايشانرا بدستهاى شما يعنى بشمشيرهاى
شما مقتول شوند و رسوا سازد ايشانرا بمقهوريت ومغلوبيت و نصرت دهد شما را
بر ايشان و شفا بخشد سينهاى گروهى را از مؤمنان يعنى بنو خزاعه يا جمعى از يمن كه بمكه
آمده اسلام آورده بودند و از مشركان ايذاى بسيار يافته و چون شكايت بعرض حضرت
رسالت صلى رسانيده بودند فرموده بود كه ابشروا فان الفرج قريب ويذهب
غيظ قلوبهم ويتوب الله على من يشاء والله عليم حكيم و ببرد خداى تعالى بنصرت
شما بر كفار اندوه دلهاى آنانرا كه بواسطه آزار كفار ملول بودند و توبه دهد خداى تعالى و
بازگرداند بفضل خود بهر كه خواهد حق تعالى درين آيه خبر داد از توبه بعضى كفار و آن
واقع شد چنانچه عكرمه بن ابى جهل و سهيل بن عمرو و غير آنها كه ايمان آوردند و خداى تعالى
داناست بتوبه بعضى حكم كننده است بقبول توبه ام حسبتم ان تتركوا ولما يعلم الله
الذين جاهدوا منكم ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين
وليجة والله خبير بما تعملون آيا مى پنداريد اى مؤمنان كه قتال كفار را گذاشته ايد
و گفته اند خطاب با منافقانست مى فرمايد كه مى پنداشتيد آنكه شما را بگذارند درين
كه هستيد و نه بيند خداى تعالى آنانرا كه جهاد كنند از شما در راه وى و فرا نگيرند بجز خداى
تعالى و بجز فرستاده او و جز مؤمنان دوست نهانى كه با او اسرار كنند با وى
يعنى شما را بمجرد دعوى ايمان دست نخواهد داشت و خداى تعالى از شما جهاد و عدم
دوستى با مشركان ناديده و خداى تعالى داناست بآنچه شما ميكنيد و عوض شما از عملها
وى را معلوم است در تفاسير آورده اند كه عباس چون اسير مسلمانان شد وى را بزرگ

وقطع



وقطع رحم سرزنش كردند عباس جواب داد كه شما بديهاى ما را ميگوييد و از نيكوئيهاى
ما ياد نميكنيد امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه شما را چه چيز است كه آنرا داخل محاسن
توان شمرد عباس گفت كه بعمارت مسجد الحرام قيام مى نماييم و خانه كعبه را تعظيم
ميكنيم و حاجيانرا شربت ميدهيم و اسيرانرا آزاد ميكنيم پس درشأن ما اين آيه نازل شد كه
ما كان للمشركين ان يعمروا مساجد الله شاهدين على انفسهم بالكفر اولئك
حبطت اعمالهم وفي النار هم خالدون نمى سزد و روا نباشد مر مشركانرا كه
عمارت كنند مسجدهاى خداى را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع ياد كرد زيرا كه قبله
مساجد است پس كانه كه عمارت او عمارت جميع مساجد باشد و مشركانرا عمارت مسجد
روا نباشد در حالتى كه گواهان باشند بر نفسهاى خويش بكفر كه آن سجود اصنام است
با تكذيب سيد انام عليه الصلوة والسلام يعنى نشايد جمع كردن ميان دو امر مختلف
كه عمارت بيت حق است و عبادت غير او آن گروه مشركان تباه و باطل شده است
بواسطه شرك عملهاى ايشان كه بدان مفتخر بودند از عمارت مسجد و سقايت حاج و در
آتش دوزخ ايشان جاويدانند بسبب كفر انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم
الآخر واقام الصلوة وآتى الزكوة ولم يخش الا الله فعسى اولئك ان يكونوا
من المهتدين جز اين نيست كه عمارت كنند مسجدهاى خدايرا آنكس كه بگرويده
باشد بخداى تعالى و ايمان بخداى تمام نيست الا بايمان برسول وى و بروز بازپسين چه
در هر كار مبدا او و معاد را اگر ندانست صحيح نيست از وى توجه بمبدا او و بجاى داشته باشد
نماز را و داده باشد زكوة و تخصيص فرمود در ميان عبادات صلوة و زكوة را
چه نماز اعظم و اشق اعمال بدنيه است و زكوة احمز و اصعب عبادات ماليه پس هر كه اينها
باشق و اصعب نمايد بى شايبه آنچه دون آن باشد ترك نخواهد كرد و نترسيده باشد
در امور دين مگر از خداى تعالى پس آن گروه شايد كه باشند از راه يافتگان بطريق
نجات ايراد اين كلمه بصيغه توقع جهت قطع طمع مشركانست يعنى اهتدا آن گروه
كه جامع اند مر كمالات علميه و عمليه را ايست ميان لعل و عسى پس حال آنها كه من كل الوجوه

عکس آنچه است که جلوه خواهد بود و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش و ران
اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است دلالت میکند این آیه بر معاونت
اعانت باری تعالی مساجد را آنانکه سعی در عمارت آن می نمایند نزد او در اعظم منازل اند و
عمارت مسجد را بدو معنی تفسیر کرده اند یکی بنای آن دوم تعمیر آن کردن و چراغ در وی روشن
کردن و رفتن و فرش در وی انداختن دیگر مشغول بودن در آنجا بعبادت و دور داشتن
اعمال دنیوی و لهو و لعب و عمل صنایع را در وی و اکثار زیارت در وی و حضرت رسول صلعم
فرمود که حضرت عزت عز شانه میفرماید که بیوت من در زمین مساجد است و بدرستی که
زایران من در وی عمار اند پس خوشا حال کسی که طهارت گیرد در خانه خود و بعد از آن
زیارت کند مرا در خانه من پس واجب و لازم است بر مزور که گرامی کند زایر خود را و
دیگر آنحضرت فرمود که هر که الفت گیرد در مسجد را حق تعالی بوی الفت گیرد و دیگر فرمود
که هر گاه دیدید مردی را که تعاهد می نماید مسجد را و تردد بآنجا می نماید پس گواهی دهید بایمان
او و دیگر فرمود که هر که در مسجد چراغی روشن کند همیشه ملایکه و حمله عرش از برای
او استغفار کنند تا در آن مسجد روشنایی باشد و در کشف الغمه از واحدی نقل میکند که او
در تفسیر خود آورده و دیگر عامه نیز گفته است که روزی عباس و طلحه بن شیبه با
امیر المؤمنین علیه السلام بمقام مفاخرت در آمده عباس گفت که من صاحب سقایه حاجیانم
و آن بمن قایم است و طلحه گفت کلید خانه کعبه بدست منست آنحضرت فرمود آنچه شما
میگویید معلوم نیست که چیست من شش ماه پیش از همه با پیغمبر صلعم نماز گذارده ام و من
صاحب جهادم حق تعالی باین قرآن ناطق گردانید که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا میدارید اهل سقایه حاج را و ارباب عمارت مسجد
حرام را همچو آن کس که ایمان آورده است بخدای تعالی و روز آخرت و جهاد کرده است
در راه خدای تعالی برابر نیستند این دو قوم نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی راه نمی نماید
بمقصود گروه ستمکاران که بشرک بر خود ستم کردند یعنی ایشان از طبیعت خودشان گذاشت

چه



چه ایشان اخس موجودات را اختیار کرده در پرستش که اصنام اند و اعلای
موجودات که خالق زمین و زمانست الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و بآنچه آمده است از نزدیک خدا او هجرت کردند از دیار
خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تعالی ببذل کردن مالهای خود و بر میدان
و تهیه اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در معارک حرب بزرگترند
از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند نزدیک خدای تعالی از آنکه سقایه حاج و عمارت
مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مستجمع این کمالات اند ایشانند
ظفر یافتگان بامانی دو جهانی و این دلالت دارد بر انحصار فوز در این طایفه عالیمقدار
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمت فایضه
از نزد ایشان و خشنودی کامل از ایشان و بوستانهای که مر ایشان را باشد در آن
بوستانها نعیم دایم بی انقطاع و تنکیر مبشر به که رحمت و رضوان و جنانست ایمایست
بآنکه زبان توصیف از ادای توصیف او وانی است کسی که خدای تعالی ثنا خوان او باشد
چنین خواهد بود در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود است
تا حمل بر مکث طویل نکنند متکلمان میگویند که ثواب منفعت دایمی است مقرون بتعظیم پس
تبشیر برحمت و رضوان اشارتست بغایت تعظیم و نهایت تکریم است و جنات عبارت
از حصول منافع عظیمه است و نعیم ایمایست بخلوص این منافع از شوایب کدورات
بعد از آن تعبیر فرمود از دوام اینها به لفظ که مفید تاکید اند اول آن مقیم و دوم خالدین
و سیم ابدا بدرستی که خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب
او حقیر باشد و کدام نعمت بهتر بود از رحمت و رضوان و نعیم جنان پس حق تعالی
تصدیق دعوی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و شهادت نمود او را بایمان کامل
و مهاجرت و جهاد و وصیت او بر عباد از اعلای شان و ارتقای مکان که سوی او دیگر نرسید

برخورداری داده و مرتبهٔ ارشید آورده‌اند که چون حضرت رسالت را صلعم بهجرت اجازت
شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطریق مدینه مسارعت می‌نمودند و ترک خان و مان را
بمحبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح مینمودند و جمعی دیگر را آباء و اقربا
و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس
میکردند و ایشان از رقت جنسیت به پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت
می‌شد این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء ان
استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون
ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید پدران خود را و برادران خود را دوستان
یعنی این گروه را دوستی مگیرید اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان و شما را از هجرت
باز دارند و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد پس آن
گروه دوست دارندگان ایشان‌اند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده‌اند
چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت
گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خود بوده بمعاملات و تجارات اشتغال نموده
اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و
تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل ان کان آباؤکم
و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون
کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا
حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین بگوای محمد مر بازماندگان هجرت
را که اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و خویشان
شما و مالهای که آن را کسب کرده‌اید و بازرگانی که می‌ترسید از ناروایی او و مسکنها که از نزهت
می‌پسندید آن را دوستتر بود بر شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد به دوستی اختیاری نه طبیعی
دوستتر میدارید از خدای تعالی و رسول او و از جهاد کردن در راه او پس انتظار برید
و چشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت خود را عاجلاً و آجلاً و خدای تعالی توفیق هدایت



نه‌بدکرده بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید و توبیخ عظیم است و قول بعضی
ارباب تفاسیر راجع است با آنکه ازین آیه آنچه ناامیدی استشمام می‌توان نمود
چه اغلب مردم الا ماشاءالله درین مقام‌اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر
و مساکن دوستتر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند پس مرد باید که ابراهیم
وار روی از کون و مکان بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان
و فرزندان را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق
باشد حضرت رسالت صلعم فرموده که ایمان کامل حاصل نیست یکی از شما را تا باشد
او که دوستی حق را برگزیند بر دوستی پدر و فرزند و همه مردمان که حق از همه دوستتر
دارد و چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام نفس نفیس خود و مال را بذل راه حق فرموده
بود و امری بی رضای حق نمیکرد و آنچه نهایت کوشش بود در دین اسلام نموده
چنانچه شمه از آن در آیهٔ لاحقه مذکور خواهد شد و هرگز برای حظ نفس در امری شروع
ننموده و دیده همت از دنیای فانی بر دوخته بود و دنیای دنی را باین کلمه رفیعه عتاب
و خطاب مینمود که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده که من از تو فریب نخورم
چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست و باقی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
قدم متابعت بر قدم آنحضرت داشتند لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم
مدبرین بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مؤمنان در موطنهای بسیار
یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز
احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن و در مواطن روز حنین و آن وادی است
میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلعم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود
و در کشف الغمه مذکور است که حضرت رسول صلعم با ده هزار سوار بیرون فرموده
متوجه حنین شد و در بعضی تفاسیر دوازده هزار یاد شده هزار آورده‌اند بسبب
آنکه بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و ایشان چهار هزار کس بودند

چون اصحاب کثرت عدد و عُدد را مشاهده کردند ابو بکر لعین چشم رسانید و
بکثرت آن اعجاب نمود و گفت ما امروز از قلت لشکر ایشان و کثرت لشکر خود
مغلوب نخواهیم شد و این سخن بآنحضرت رسید نپسندید و بجهت این عجب در
اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد در کشف الغمه گوید که چون التقاء صفوف شد
لشکر اسلام ثبات نکردند و روی بانهزام آوردند و باقی نماند الا ده کس با پیغمبر ص از بنی هاشم
که آن امیر المؤمنین بود علیه السلام که با شمشیر کشیده نزد پیغمبر ص ایستاده و عباس
بن عبد المطلب که بر یمین آنحضرت بود و فضل بن عباس که بر یسارش بود و
ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که لجام استر آنحضرت را گرفته بود که آنحضرت
بمیان دشمنان نرود و ربیعه بن حارث و عبد الله زبیر بن عبد المطلب و عتبه و
معتب پسران ابی لهب بر گرد آنحضرت بودند چون حضرت مشاهده فرمود هزیمت
قوم را استر را نهیب میداد که در میان معرکه رود و این صورت کمال شجاعت سید
بشر صلوات الله است که در چنان روز بر استری که در معرکه حرب کردن نشاید سوار شده
و متوجه حرب کفار گشته چون بنی هاشم نگذاشتند که آنحضرت محاربه نماید حضرت
فرمود عباس را که ای عباس چون تو مرد صیت و بلند آوازی صدای برسان مردمان
و عهد و پیمان از یاد ایشان بیاور بعد از آن عباس آواز برکشید و گفت یا اصحاب الشجرة
السمرة یا اصحاب سورة البقرة بکجا میگریزید کرا این گریز میگذارید و یاد آرید عهدی
که با رسول الله کرده اید اینک رسول الله که او را تنها گذاشته اید و قوم به پیش روی ایشان
پشت کرده بودند و میرفتند و آن شبی بود بغایت تیره و ظلمانی و آنحضرت در میان
وادی بود و اهل شرک از اطراف وادی با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و متوجه
آنحضرت شدند حضرت نظر کرد در پیش روی خود بعضی را دید که میروند آواز داد
که کجا میروید که با خدای عهد کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند پس نگاه کردند مشعله
جمال وی را دیدند در آن شب مثل قمر در شب بدر بهمه سر را قدم ساخته باز گشتند بسرعت
تمام تا در اطراف وادی بدشمن رسیدند و میان ایشان جنگ در پیوست و از جانب





دیگر وادی مردی از هوازن می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار و رایت سیاه
که بر سر آن نیزه تیز بسته بود در پیش می آمد رجز گویان مضمون انکه منم ابو جرول که از
خصم جدا نشوم تا او را نمیرانم و جمعی بسیار از سوار در عقب او می آمدند امیر المؤمنین علیه السلام
چون او را دید که بچه سرعت هرچه تمامتر می آید و نزدیک شد بآنحضرت عنان
توجه بجانب او معطوف داشت و رجز آغاز کرد بنوعی که ایشان خشک ماندند
از آنجا که بودند تا رسید و شتر او را پی کرد و او را بر خاک مذلت انداخت و آنگاه
بر روی زمین همچو خیار ترش بدو نیم ساخت تا تابعانش روی بگریز نهادند آنحضرت
باز گشته دید که بعضی از مسلمانان عود کرده اند بجنگ و رسول ص در همان مقام ایستاده
و میفرماید که بار خدایا چون قریش را نکال چشانیدی بکفر ایشان را وبال نیز بچشان
و دیگر مردم را بر حرب تحریص میفرمود و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
امیر المؤمنین علیه السلام با مسلمانان روی بحرب آوردند و شمشیرها در میان ایشان
نهادند و آنحضرت چهل کس را بشمشیر گذرانید تا بقیة السیف روی بانهزام نهادند
و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و دست بر گردن بسته و این فتح از آن شد که امیر المؤمنین ع
ابو جرول را کشت و رایت او نگونسار گردانید و تابعان او گریختند و از آنجا باز آمده
مدد مسلمانان کرد تا بالکل ایشان را استیصال ساختند و پیغمبر ص و اهل اسلام را تسکینی
حاصل شد چنانچه قرآن از اعجاب ابو بکر ملعون و امداد امیر المؤمنین علیه السلام خبر میدهد
که چون بشگفت آورد شما را انبوهی لشکری شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما
چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی و فراخی که داشت
پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید
ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فرو فرستاد خدای تعالی رحمت خود را
که سبب سکون و آرام قلوب است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام را سبب فتح گردانید
و ملائکه را که بدان سبب سکون و آرامش شد بر رسول او و بر مؤمنان و صاحب کشف الغمه

میفرماید این معنی را باین عبارت که کان ابو بکر الذی عانهم و علی علیه السلام الذی اغاثهم
بود ابو بکر آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که اکثر گریخته پشت دادند و بود علی
علیه السلام آن صفدری که بعد از شکست لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر
شد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فرستاد لشکرها که بچشم خود ندیدند ایشان را
امکفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین
گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده
هزار بود و عذاب کرد خدای تعالی آنانرا که کافر بودند با آنکه بسیاری کشته شد
از ایشان و شش هزار از اولاد و عیالهای ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر
و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و آنچه واقع
شد یاد داشت باید گویند که ادیت در کشف الغمه آورده که بعد از اطفای حرب رسول الله صلعم
آن غنایم را بر لشکریان قسمت فرمود و مولفة القلوب را بیشتر داد و انصار را کمتر
بعضی از انصار از این معنی خشم کردند و این خبر به پیغمبر رسید خاطر مبارکش پریشان شد
فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که اشرار انبار نشیند وقتی که غیر ایشان با ایشان
نباشد چون بنشستند رسول با امیر المومنین صلوات الله علیهما الی فرموده در میان
ایشان نشستند فرمود که من چیزی را از شما می پرسم جواب مرا بگویید آیا شما گمراه
نبودید که حق تعالی شما را راه نمود بواسطه من گفتند بلی منت خدای راو رسول او راست
دیگر فرمود که آیا شما بر کنار مغاک دوزخ نبودید که حق جل و علا شما را از آن ورطه
رهانید بواسطه من گفتند بلی منت ایشان راست دیگر فرمود که آیا شما اندک نبودید
که حضرت عزت شما را بسیار گردانید بسبب من گفتند بلی منت خدا راست و رسول
او را دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت می ورزیدید که حق تعالی
میان شما الفت پیدا کرد و شما را با هم التیام داد گفتند بلی منت خدا را و رسول او راست
بعد از آن حضرت ساکت شد زمانی آنگاه فرمود که چرا جواب مرا نمیگویید گفتند که
نوع جواب ترا بگوییم که پدران و مادران ما فدای تو باد جواب گفتیم که ترا است

برما



برما طول و فضل و منت فرمود که اگر خواهید میتوانید گفت که آمدی بتصوب ما
وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده ترا جای دادیم و ترسان بودی ترا ایمنی
ساختیم و همه کس تکذیب تو میکردند ما ترا تصدیق کردیم بعد از این سخن فریاد گریه از
نهاد ایشان برآمد پیران و مهتران ایشان برخاسته در پای آنحضرت افتادند و دست
و پای او را بوسه دادند و گفتند ما از خدای تعالی و رسول او راضی و خشنودیم امید که
ایشان نیز از ما راضی و خشنود باشند همه اموال خدای را و تو اگر میخواهی آنچه حاضر است
قسمت فرمای بهر که میخواهی و بعضی از ما که این گفتند از دل نگفتند و بواسطه غل و کینه نبود
که در دل ایشان باشد لیکن گمان بردند که این بواسطه بی التفاتی بود اکنون بتقصیر خود
قایلند و زبان باستغفار گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار کن آنحضرت
فرمود که اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و ابناء ابناء الانصار ای معشر انصار آیا شما راضی نیستید
که غیر شما از اینجا باز گردد با گاو و گوسفند و شتر و شما باز گردید که در سهم شما رسول الله باشد
همه گفتند بلی یا رسول الله ما باین معنی رضا دادیم و نظر بچیزی دیگر نمی کاریم آنگاه فرمود که
انصار مواضع اسرار منند اگر همه مردمان سلوک نمایند در وادی و انصار براهی دیگر من
براه انصار سلوک نمایم ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
پس توبه میدهد خدای تعالی و فضل میکند از پس این جنگ بتوفیق اسلام بر هر که خواهد
از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از
واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گشتند و خدای تعالی
آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را مهربانست که بعد از توبه بسبب خبث باطن مواخذت
نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا
وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
ای گروه باوردارندگان جز این نیست که مشرکان پلید و ناپاکند و نجاست ایشان
عینیه است نه حکمیه و ابن عباس فرمود که اعیان ایشان نجس است مثل کلاب و
خنازیر پس باید که نزدیک نشوند بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد از این سال

آمنوا

ن

که سنهٔ نه بوده است که ابوبکر لعین را آنحضرت صلعم فرستاد با سورهٔ برائت باز از امر الهی شد
که او را باز گردانند و آنحضرت خود یا کسی که از او باشد ببرد و باهل موسم برسانند و آنحضرت
امیرالمؤمنین را فرستاد چنانچه مذکور شد و آن سنهٔ تاسعه بود از هجرت و گویند
سنهٔ حج الوداع بود که سنهٔ عاشره است و اول اصح است و جایز نیست دخول کفار
خواه حربی و خواه ذمی در مسجد الحرام و همچنین باقی مساجد بخصوص اهل البیت عم و اگر رسید
شما ای اهل مکه از درویشی بسبب منع ایشان را و آنست که جمعی از کفار در موسم تجارت خرید
و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید
و اگر از این می ترسید که بسبب منع انقطاع تجارت ایشان بشود و شما تنگ عیش شوید
پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را از فضل و رحمت خود اگر خواهد
و انجاز این وعده فرمود باصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع
تجارات انجا بروند بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان حکم کننده است
بتحقیق اعمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید بعد از ذکر معاندان بیان حال کتابی
از میکند و میفرماید قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرّمون
ما حرّم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید
با آنانکه ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود که تشبیه قایلند و نصاری تثلیث را قایلند
و نمی گروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و آتش
دوزخ بما نخواهد رسید مگر روزی چند و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند
پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه می باید نباشد و حرام نمی دارند و نمی دانند
آنچه حرام کرده است خدای تعالی از شرب خمر و اکل خنزیر و نکاح محرمات و نه آنچه
حرام کرده است رسول او صلعم یعنی حرام نمی دانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت
ثابت شده و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است از آنانکه داده شده اند کتاب را
یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب





مقاتله کنند تا ایشان متصف اند بچهار وصف که مذکور شد که هریک از ایشان موجب
قتال ایشانست پس کارزار کنید تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج که امام مسلمین
بنسبت هرکس مقرر سازد بدهند از دست خود نقد نه نسیه یا از روی قهر ایشان
بگیرند یا آنکه گردن ایشان بسبیل ذل کوبند یا بمعنی نعمت باشد یعنی انعامی که شما است
بر ایشان بقبول جزیه و قرار دادن بر دین خود شان و حال آنکه ایشان خوار شدگان
باشند غرض که جزیه از ایشان بنوعی اخذ کنند که با آن ذلت و خواری باشد یا آنکه بایستند
و ننشینند و تسلیم کنند و آخذ نشسته باشد و غیر آن و اقتصار بر ذکر جزیه بدون شرایط
دیگر زیرا که آن رکن اعظم است در شرایط از انقیاد اسلام بر اکتفا چه اگر کنند شرایط
احکام اسلام را ابا نکنند و ایذا بمسلمانان نرسانند در نفس و نه در مال و نه در زن
و احداث کنایس و بیع ننمایند و ناقوس نزنند و اشکار انکنند چیزی را از محرمات
و غیر آن که موجب نقص دین اسلام باشد نکنند و هرگاه که اخلال بجزیه نمودند و
منقاد احکام اسلام نشدند خرق ذمه میشود و اهل کتاب بحقیقت یهود و نصاری اند
و مجوس را چون شبههٔ کتابیت ملحق اند باهل کتابین و وارد شده در اخبار اهل البیت
علیهم السلام که ایشان پیغمبری بود کشتند و کتابی بود سوختند و لهذا پیغمبر صلعم فرمود
که نهید بر ایشان آنچه بر اهل کتاب نهاده اید از جزیه و غیر آن و اخذ جزیه نمایند از نسا
و صبیان زیرا که ایشان اهل قتال نیستند و از شیوخ دو قول است انسب اخذ جزیه است
چنانچه در کنز العرفان آورده وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح
ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله
انی یؤفکون و گفتند جهودان که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب عم از سبط لاوی و
بچهار و هشت بهرون بن عمران میرسد و مجمل این قصه آنست که چون حق تعالی
بختنصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را
منهدم ساخت و هر که توریه میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جملهٔ

از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی جایی نگرفتند
وایشان بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی
در اثنای طریق در قریه سابر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه
گذشت و چون عزیز بمیان قوم آمد تصدیق ننمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة
امتحان نمودند در تفسیر ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی
بستند و بهر پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه
کردند که چون کسی که توریة داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریة است
یا نه مردی در میان ایشان گفت که پدر از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده
که من در زمان بختنصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام
جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از آن محل برداشتند و بدان مجمع آوردند و با آنکه عزیز
نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند که حق تعالی
توریة را بعد از صد سال در دل عزیز انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست پس متقدمان
یهود برین قول قایل شدند و گفتند بعضی از یهود مدینه در زمان علیهم الشان حضرت
رسول آخر الزمان علیه صلوات الرحمن این سخن گفتند و گفتند ترسایان عیسی پسر خداست
و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند
یا آنکه از وابرا اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام نمودند
آنچه مذکور شد گفتن ایشانست بزبانهای ایشان نه که برایشان افترا میکنند یا سخنیست
مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد مشابه میسازند سخن خود را با سخن آنانکه کافر
شدند پیش از ایشان یعنی مشرکان عرب که گفتند ملایک دختران خدایند نعوذ بالله تعالی
یا بعضی از کفره عرب که حق تعالی را ابو اللات و ابو العزی میخوانند لعنت کناد
خدای تعالی برایشان چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل
استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ
ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

فراگرفتند



فراگرفتند یهود و نصاری علمای خود را و عباد خود را خدایانی بجز از خدای تعالی یعنی فرمان
ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می برند بایستی میکنند ایشان از اهل
معانی گویند که حبر عالمی است که تحبیر کند یا آنچه خواهد نه جنس بیانی و راهب کسی است
که ظاهر شود آثار رهبت از قلب او بر وجهش لیکن در عرف استعمال یافته احبار
بعلمای یهود از ولد هرون و رهبان بعلمای نصاری از اصحاب صوامع و عیسی پسر
مریم را نیز بخدایی بگیرند و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند با ذاکر ندکان
ایشان بخدایی مامور نشدند در همه کتابها مگر آنکه فرمان بردند و پرستند یک خدای
که در واحدانیت هیچ معبودی نیست بحق او پاکست از آنکه با وی انباز گیرند
يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
نصف الجزو
میخواهند جهودان و ترسایان آنکه فرو نشانند نور خدا را که قرآنست یا نبوت
حضرت محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بباد دهنهای
خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند و نمیخواهد و نمی پسندد مگر آنکه تمام گرداند دین
روشن خود را یا علای اعلام توحید و اگرچه کاره باشند آن کافران و درین معنی گفته اند
یریدای جدون لیطفئوه ویابی الله الا ان یتمه پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود فرستاده خود را که حضرت محمدست صلعم
بقرآن که محض هدایتست و دین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود تا
ظاهر و غالب گرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد
از ظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند
واگرچه نخواهند مشرکان این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
ای آنکسانی که ایمان آورده اید بدرستی که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری هر اینه

میخورند مالهای مردم را برشوت در حکم و باز میدارند خلق را از دین خدای تعالی
یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص
و بخل گنج مینهند زر را و نقره را و نفقه نمیکنند گنج را در راه خدای تعالی یعنی زکوة
نمیدهند هر مال که جمع کنند در زیر زمین یا فوق زمین از جهت حفظ پس آن گنج است
اما کسی که جمع کند مال را و نماید انفاق بر عیال بعد از اخراج حقوق مالیه خارج است
ازین حکم که وعید است زیرا که حق تعالی تقیید فرموده کنز را بعدم انفاق و هرگاه
قید منتفی باشد حکم نیز منتفی باشد و در خبر آمده است که ما ادّی زکوته فلیس بکنز
آنچه زکوة آن ادا کرده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعید مترتب باشد و وعید
آنست که فرمود پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذابی دردناک
یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُوْرُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ
لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند
آتش را دران گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان دینارها و درمهای
سوزان پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند و پهلوهای
ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان که در هنگام دیدن ایشان گردانیده
و گفته اند که اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه
که دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را دران روز معذب گردانند بداغ
و گویند اینست آن گنجها که نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب
مضرت نفسهای شما باشد پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که
وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحه است در امثال مذکور است که اگر دیگران خزینه
مال کنند تو ذخیره اعمال کن و اگر دیگران کنوز اموال فانیه جویند تو رموز اسرار
باقیه جو و چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بماه قمری و سال شمسی است
و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از روزی باشد تقریبا و سال قمری
سیصد و پنجاه و چهار روز و [illegible] شبانروز است پس در سی سال شمسی ایشان

سیزده



سیزده ماهی باشد و عدد سیزده در حکم خدای تعالی دوازده است پس حق تعالی
بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عدة و
غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ فَلَا تَظْلِمُوْا فِیْهِنَّ اَنْفُسَکُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِیْنَ کَافَّةً کَمَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ
کَافَّةً وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است
نزدیک خدای تعالی دوازده است در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته است
خدای تعالی این حکم را روزی که بیافرید آسمان و زمین را ازین دوازده ماه چهار ماه
حرام است سه در هم پیوسته که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و دیگر گویند و یکی
رجب است که فرد مانده اینست حساب درست در شمار ماهها پس ستم مکنید درین
چهار ماه بر نفسهای خود در ارتکاب محرمات و ترک حرمت این اوقات جمهور علما
برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است
یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص
نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها اشد است بگناه در حرم
یا در حال احرام و کارزار کنید با مشرکان همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن چنانکه
همه ایشان با شما کارزار میکنند و بدانید بدرستی که خدای تعالی با پرهیزکاران است
بنصرت و حفظ که احکام او را تغییر نکنند و بنوعی عمل نمایند آورده اند که طباع
اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند
چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی تاراج و غارت
تحمل نداریم پس قتادة بن عوف الکنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب
خدای شما درین سال محرم را حلال کردانید حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول
او را قبول نمودند باز سال دیگر ندا در کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت
و صفر را حلال کرد و گاه بود که [illegible] محرمات ایشان ماه حرام نوشتندی در حرمت

او را تاخیر کردندی بجاهی بعد از و او را حلال داشتندی و در سال چهار ماه حرام می داشتند
اما اختصاص اشهر حرم فرو گذاشته مجرد عدد در اعتبار کردندی و این عمل را نسی
میکنند حق تعالی فرمود که انما النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه
عاما و یحرمونه عاما لیواطئوا عدة ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله زین لهم سوء
اعمالهم والله لا یهدی القوم الکافرین جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی
افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر
ایشان انضمام می یابد گمراه گردانیده میشوند بدین عمل آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده
بر زیاده حلال میدارند تاخیر را در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند و حرام میدارند
نسی را در سال دیگر و همان ماه را که حرام بود حلال کرده بودند و حرمت او نمیگذارند
و در ان سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند چه گفته شد که ایشان اشهر
حرم را چهار میدانستند تا موافق سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است
پس حلال میکنند برای موافقت عدد آنچه خدای تعالی حرام کرده است بی رعایت
وقت آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است
در دل ایشان بد کردارهای ایشان را و خدای تعالی توفیق رشاد و هدایت ندهد گروه
ناگرویدگان را آورده اند که جاهلان عرب در سال چهار ماه را حرام می داشتند
و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان مودب بدان سزاوار
تراند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان
و دست فرو گذارند که مکافات آزار ازار است و مجازات افزار همان افزار
نقل است که در سال نهم از هجرت پیغمبر صلعم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت
حرارت بود و اهل مدینه بسبب قحط سالی منقلب میکردانیدند چون فرمان رسید
که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بربسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند
ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا بکراهیت طبیعی در
رفتن تکاسل میورزیدند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا



فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع
الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل
قوما غیرکم ولا تضروه شیئا والله علی کل شیء قدیر ای کسانی که گرویده اید
چیست شما را که چون برای اعلای کلمه دین گویند شما را که بیرون روید
در راه خدای تعالی و جهاد کنید گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین
از دوری که اهلی مایل بزرع و عادت ارض و ثمار آن آیا راضی شده اید و خوشنود گشته اید بزندگانی
دنیا از ثواب آخرت این را میکنید و دنیا را بر آخرت بگزینید پس نیست برخورداری
از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگ را
از دست بگذارد و برای خورد متاع این جهانی فانی و معیوب و نعیم آن جهانی باقی و مرغوب
را که دولت باقی را بگذارد و بنعمتهای فانی سر در آرد اگر بیرون نروید بحرب که شما را
فرمان شده عذاب کند خدای تعالی شما را عذابی دردناک یا بگمارد دشمن شما را بر شما
ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان
برند چون اهل یمن و ابنا فارس و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است
از همه یا رسول او را که او را عصمت داده است و خدای تعالی بر همه چیز از تبدیل و غیر قادر
و تواناست الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما
فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود
لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم
اگر نصرت ندهید پیغمبر او را نزد وی باشد که خدای تعالی او را یاری کند و در مستقبل
او را فرو نگذارد چنانکه در ماضی فرو نگذاشت پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه حق تعالی او را دستوری خروج داد
در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد بوقتی که هر دو بودند در غار ثور و آن غاریست
بر اعلای جبل ثور در جانب یمین از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در ان وقت که
بدان غار رسیدند و رعات و اهل صحاری از نزول در ان فارغ بودند پس حضرت پیغمبر

شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول امیر المؤمنین را علیه الصلوة والسلام بجای خود خوابانید و خود
از شهر مکه برفاقت ابی بکر [illegible] بدان غار توجه فرمود و دو شب در آنجا بیتوته فرمود و در روز سیم
کفار بطلب حضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق تعالی هم در آن شب درخت مغیلان
بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت
را الهام داد تا بر در غار بر تنید کفار چون بدر غار رسیدند بسبب آن حالات که دلالت
بر خلو مقام از رسیدن آدم داشت متوجه غار نشدند ابو بکر گفت یا رسول الله اگر یکی از
مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند آنحضرت فرمود که در غم مکن که حق تعالی
ناصر و یار ماست چنانچه از این حال خبر میدهد که چون گفت پیغمبر صلعم صاحب خود را که اندوه مخور
بدرستی که خدای تعالی با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی بعضی از اهل خلاف
اثبات فضیلت و تشریف ابی بکر [illegible] میکنند باین آیه که در غار پیغمبر دویم او بوده و او
مصاحب آنحضرت شده و بوی نرسیده امامیه رضوان الله علیهم در جواب میفرمایند
که این حالات سبب تفضیل و تشریف نیست زیرا که در آیه دیگر واقع است که ما یکون من
نجوی ثلثة الا هو رابعهم و ثانی اثنین اعظم از آن نیست که خدای تعالی چهارم ایشان
باشد و این عام است در حق مؤمن و کافر و آیت قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت
بالذی خلقک معارضه میکند بمصاحبت در حق تعالی که کافر را صاحب مؤمن گفته و بعکس
نیز وارد یافته که ما ضل صاحبکم و ما غوی که صاحب را در آنحضرت گفته در خطاب کفار
و نیز احتمال دارد که آنحضرت او را با خود برده باشد بسبب آنکه از وی ایمن نبوده باشد
که مبادا با کفار موافقت نماید یا واقف کند ایشان را بر اسرار آنحضرت یا اغوی کنند
او را چه فتوری در یقین او بود که خوف او از آن ناشی بود بواسطه آنکه او واقف
که آنحضرت مامور گشته بهجرت و حق تعالی او را وعده فرموده بنصرت و حمایت
یقین درست با این امور خوف بر خود راه نمیدهد اگر چه آن از طبایع بشریت است
لیکن هر گاه واقف باشد بر این امور و با حضرت باشد اگر یقین کامل بود جای خوف
و حزن نیست و لهذا نهی نمودند او را از حزن که اگر آن حق میبود منهی نمیشد از آن

پس



پس آن حزن ذنب و خطا بوده و چون امیر المؤمنین علیه السلام یقین کامل داشت
بر حبل متین توکل دست اعتصام زده بود در غیبت آنحضرت خوف نکرده که بیم قطع
نفس بود و بر فراش آنحضرت بیتوته فرمود و چون چنین کرد حق تعالی جبرئیل و میکائیل را
فرستاد و بپای و راست آنحضرت در فرمود که حق مباهات و جوانمردی او برادری
اینست که علی با پیغمبر صلعم بعد بمرتبه اند موافقت باطنی اصلست نه مصاحبت ظاهر را
اکنون بدیده انصاف نظر کنند و ببینند که تفضیل و تشریف اینست یا آن وقتی که آنحضرت
نجات فرمود پس فرستاد حق تعالی رحمت خود را که سبب آرامش است برسول
و آن این امور عجیبه بود که بر در غار واقع شد و دیگر قوت داد خدای تعالی پیغمبر خود را
بلشکرهای ملایکه که ندیدند ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا بعضی بر در غار حراست
و محافظت آنحضرت نمودند و بعضی در دست امیر المؤمنین علیه السلام که بجای آنحضرت
بود چنانچه گذشت و بعضی گویند مراد ملایکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین و گردانید
کلمه آن کفار را که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار
و بی مقدار ساخت و کلمه خدای تعالی غالبست یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت
آن بلندتر و رفیع قدرتر است و خدای تعالی غالبست و عزیز گردانید اهل توحید را
و داناست خوار سازنده اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه
تبوک آنست که اگر شما اکراه از جهاد یاری نکنید پیغمبر را منع او را یاری کنم چنانچه در آنجا
محل که با او یک کس بیش نبود و او نیز بر خود میلرزید و تمام مدد و نصرت بمقصد او
بر خواسته بود من او را یاری کردم و از میان قریش و دشمنان بیرون آوردم پس
مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست و ما النصر الا من عند الله ظفر و نصرت دست بدهد
که از نزد حق تعالی انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون بیرون روید بغزوه تبوک سبکباران و گران
باران و مفسران از او رخاف و ثقال اقوال است حاصلش آنکه مراد سواران باشند و پیادگان
یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان

یا غنیان و بومیان یا لاغران و فربهان یا تندرستان و کدخدایان سلمی میگوید که سبک روحان
بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت ملذات قشیری میگوید که خفاف آنانند
که از بند شهود ماسوی آزاد وانند و ثقال آنانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق
آورده که خفاف مجذوبانند که از کشش عنایت براه سلوک در آمده اند و ثقال سالکانند
که بپرورش هدایت متوجه جذبه جبال شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می‌پرد
و یکی ببال کوشش راه می‌برد آنکه بپا میرود در قدمی عالمی زیر پی میکند و آنکه ببال اقبال
می‌پرد بدمی بساط شهود ماسوی را طی میکند در اسباب نزول مذکور است که جمعی
ببهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار و بار این جهان داعیه تخلف از غزوه تبوک
می داشتند حق تعالی عذر ایشان قبول نکرده فرمود که بیرون روید آنها که سبکبارند بار
مال و منال و آنها که گرانند باحمال و اثقال و جهاد کنید در راه خدای تعالی بمالهای خود که
تهیه زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید این بیرون شدن و حرب
کردن بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد
و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلعم در ماه رجب از مدینه بتبوک نهضت
فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان او بسمع اطاعت شنودند
و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا و مؤمنان از گران آمدن از فرمان خدای تعالی
و حکم رسول الله صلعم را بهوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف
طلبیدند و آنها منافقان بودند در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا
قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا
لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ اگر بودی آنچه تو
ایشان را بدان دعوت میکنی غنیمتی سهل الحصول و سفری متوسط الحال در قرب و
بعد هر متوسط میان افراط و تفریط پس آن قاصد است یعنی ذو قصد زیرا که هر احدی
قصد آن دارد غرض که سفر میانه آسان هر آینه پی روی تو میکردند بطمع مال و لیکن دور
شد بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد و آن تبوک است چه آنحضرت سفری





دورتر و سخت‌تر از آن نفرموده بود و سبب این آن بود که جماعتی از شام بمدینه آمدند و
خبر انداختند که رومیان اجتماع نموده اند و با لشکر عظیم متوجه مدینه اند چون این خبر
شیوع یافت آن حضرت امر فرمود به تهیه غزوه تبوک و باطراف و جوانب فرستاده
مبالغه فرمود که درین غزا حاضر شوند بعضی تخلف کردند و حق تعالی از آن خبر میدهد که زود
باشد که سوگند خورند بخدای تعالی این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند
که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که اگر توانستیمی بیرون رفتن
و استطاعت داشتمی هر آینه بیرون می‌آمدیم با شما در مرافقت و موافقت می‌نمودیم
هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند و خدای
میداند بدرستی که ایشان دروغگویانند عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ
لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ دعا ابتدا است حق تعالی پیغمبر خود را میفرماید
عفو کناد خدای تعالی از تو و عادت عرب می باشد که در تعظیم و توقیر میگویند امثال
این کلام که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی مثلا یکی
تشنه را آب دهد او میگوید غفر الله لک یا در جواب عاطسی حامد گویند رحمک الله
و بعضی بر آنند که حضرت رسالت صلعم بعضی منافقان را اجازت تخلف داد و این ترک
اولی بود و حق تعالی آغاز بعفو کرد و بر این تقدیر خبر باشد یعنی درگذراند خدای تعالی
از تو چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای چنین ایشان را شنیدی و
بایستی که باجازت مبادرت نمی‌نمودی تا وقتی که روشن می‌شد مر ترا آنانکه راست گفتند
در اعتذار و تا میدانستی دروغگویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ دستوری نمیطلبند
از تو آنانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بخدای تعالی و بروز باز پسین چه استیذان
درین امر از علامات نفاق است و عدم آن علامت ایمان آنانکه جهاد کنند بمالها و نفسهای
خود و خدای تعالی داناست به پرهیزگاران از تخلف چه بعضی بودند که بسبب استواری
در دین که اگر مأمور می‌شدند بقعود بر ایشان شاق بود مثل امیر المؤمنین ع و امثال آن بود

چنانچه در کشف الغمه و غیر آن آورده که حکم الهی عز اصدار یافته بود که باین غزا بیرون رود
آنحضرت باصحاب و اعلام فرموده بود که درین غزا البته احتیاج نخواهد شد غرض امتحان
اصحاب بود تا موافق از منافق و موالف از مخالف ممتاز شود و گرما دران وقت در
غایت اشتداد و وقت ادراک ثمار اکثر تخلف کردند جهت رغبت ثمار و حرص معیشت
و خوف گرما و بعد مسافت بعضی موافقت نمودند تهیه اسباب را نمودند و بعضی
تخلف کرده طریق تقاعد را پیمودند و رسول الله صلعم امیر المؤمنین علی را خلیفه ساخت در
مدینه بجهت حفظ اهل مدینه از اهل و اولاد و ازواج و غیر ذلک از تجاذبای مردم و آنحضرت
برفتن غزا مایل تر بود اما حضرت رسول الله صلعم فرمود که یا علی مدینه صلاحیت ندارد
مگر بمن یا بتو یا مرا می باید بود در آنجا یا ترا چه خوف آن هست که در غیبت ما مفسدان حرج
و فتنه جویان بی ادب در وی طمع کنند پس یکی را از من و تو البته می باید بود فرمود که
فرمان فرمان تست همچنین پیغمبر صلعم بیرون فرمود و امیر المؤمنین را علی در مدینه گذاشت
آنگاه منافقان و مخالفان را عرق حسد بحرکت آمده و دانستند که آنحضرت آنچه امکان
حفظ و ملاحظه است خواهد فرمود که موجب رفاهیت و جمعیت مردم باشد و بحضور
وجود با جود وی دشمن نیز طمع نتواند کرد آوازه انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر صلعم
امیر المؤمنین علی را بواسطه اکرام و اجلال او نبود بلکه بسبب بی التفاتی و اخلال او بود که نمیخواهد
که از و دور باشد و با وی نباشد چنانچه از برای پیغمبر صلعم میگفتند که او ساحر است و شاعر
و بعضی از شعر قرآن او بوی تعلیم میکنند و خود میدانستند که دروغ میگویند و این
محض حسد بود در باره امیر المؤمنین علی نیز این نوع کلمات را اتفاق ساختند بطریق اراجیف
و اگر نمیدانستند که او دوست ترین مردم است نزد وی و مونس و قرین و صاحب سر
و همنشین اوست و این خبر بر خاطر مبارک آن حضرت شاق آمد خواست که اظهار کذب
و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب را فرموده با آنحضرت ملحق شد و فرمود که
یا رسول الله زعم منافقان آنست که ترا در مدینه بسبب بی التفاتی و مقت خلیفه ساخته
آنحضرت فرمود که یا علی بازگرد و بکار خود و کلمات واهیه اهل نفاق را منظور نظر مدار که در

مدینه



مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه منی در اهل و در دار هجرت و در قوم من آیا تو
راضی نیستی که باشی پیش من بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود
آنحضرت در استخلاف امیر المؤمنین اظهار رتبت و منزلت او فرموده درین کلمات
بابرکات و نبوت را استثنا نموده پس در جمیع احکام با آنحضرت شریک است و از
برای او متحقق است غیر نبوت مثل هرون که چنین بود الا او نبوت داشت و اگر
آنحضرت میدانست که درین غزا احتیاج بجنگ میشود امیر المؤمنین علی را در مدینه
باز نمیداشت و راضی بغیبت وی نمیشد او را نوازش نموده باز گردانید و چون
جنگ صورت نیافت آنحضرت نیز باندک زمانی مراجعت فرمود إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ
جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف آنکه ایمان ندارند بخدا و روز قیامت
و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند پس
ایشان در شک خود سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ
لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ
و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن نزد ما هر آینه آماده میکردند برای خروج
آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراهت
داشت خدای تعالی و نپسندید برانگیختن ایشان را درین سفر پس باز داشت
ایشان را از رستگاری برایشان کاهل گذاشت چه در ضمن رفتن ایشان مفسده بود که
بعد ازین بیاید و این دلالت دارد بر آنکه حق تعالی موصوف بصفت کراهت است
چنانچه منعوت بوصف ارادت هست و گفته شد ایشان را که بنشینید در
در خانها با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان مقعدان گویند
که گویند که این سخن تخییل کرد خدای تعالی باشد که القا کرده باشد در دلهای ایشان
کراهت خروج را اگر امر بقعود عبارت ازین باشد باین معنی که ایشان میل نکردند
بخروج حق تعالی فرو گذاشت یا حضرت رسول الله صلعم بوده باشد که بطریق زجر

فرموده باشد این را یا بعضی بوده باشند از ایشان که با بعضی میگفتند یا وسوسهٔ شیطان
بوده باشد والله اعلم و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع فرود شد
جدا از آنحضرت برایشان طالع شد چنانچه این معنی را گفته اند طلع البدر علینا
من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا لله داع و عبدالله بن ابی با جوقی از
منافقان بیرون آمده در مقابل ذو جده نزول کردند و چون لشکر اسلام از آن منزل
با از منزلی دیگر کوچ کو بند کوچ کردندی او هم خود تخلف نمودی باز گشت
این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی
نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید حق تعالی موافق قول آنحضرت
آیه فرستاد لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة
وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین اگر بیرون آمدندی در میان شما
نیفزودندی شما را مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و هر آینه در میان تاختندی و در میان شما
بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین می جستند برای شما فتنه یعنی فتنه
در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ و میان می ترسانیدند و در میان
شما جاسوسانند و ایشان که خبر شما را با ایشان میرسانند و خدای تعالی دانا است
بحال ستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لک الامور
حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق
اصحاب و پریشانی را در ترا پیش از این در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در روز
خندق گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم و بگردانیدند برای تو کارها را یعنی مکاید
وحیل در ابطال امور تو انگیختند تا بیامد نصرت الهی و غالب شد کار خدای تعالی
بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهانند دولت و نصرت ترا
اما چون خدای تعالی میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست آورده اند که حضرت
رسول الله صلعم جد بن قیس را گفت بهیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان
سریهای خوش خوردی و کنیزکان نیکو روی بگیری جد بن قیس گفت که انصار میدانند

کرم



کرم مشعوفم بزنان و ترسم که چون زنان بنی الاصفر را به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در
فتنه افتم آیه آمد که ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم
لمحیطة بالکافرین و از ایشان کسی باشد که گوید دستوری ده مرا در تخلف از این
غزوه و در او در فتنه میفکن آگاه باشید که ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست اما در
دنیا بسبب نفاق در سلک اشرار و افشای اسرار و هتک استار و تحقیر مقدار و اما در
آخرت مآل حال ایشانست به درک اسفل از نار چنانچه میفرماید و بدرستی که اسباب
دخول دوزخ فرو گیرندهٔ و احاطه کننده است کافران را و دیگر آن ان تصبک حسنة تسؤهم
وان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ویتولوا وهم فرحون
اگر برسد بتو ای محمد حسنه ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرموده
که ظفر و عافیت و غنیمت است و مصیبت بلا و محنت و شدتست یعنی برسد بتو در بعضی
غزوها یا عاقبت نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر و غیر آن اندوهگین کند ایشانرا از فرط
حسد که دارند و این علامت عداوتست که به نیک کسی ملول شوند و به بد کسی خوشحال
گردند و اگر برسد بتو در بعضی جنگها و بحران جراحتی و شدتی و محنتی چنانچه در احد
و غیر آن گویند از روی خود پرستی بدرستی که گرفتیم احتیاط کار خود را پیش از این
یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و برگردند از مجلسها خود و ایشان شادمان
باشند بشماتت یا معجب بفعل خود اما نمیدانند که این شادمانی را عقاب جاودانی
در عقب دارد قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
بگو ای پیغمبر نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای تعالی برای ما در لوح محفوظ از غنیمتها
و هزیمت و نصرت و ظفر او دولت و نکبت و خوف و رجا و شدت و رخا و فایدهٔ این است
که هرگاه انسان دانست که آنچه واقع شدنی است ممتنع است که واقع نشود و نیز المخلوق
معلوم الله و مقدر او محال است زایل میشود از وی منازعت نفس و اطمینان میگردد
بر مصائب چه مؤمنان یقین دارند به موعد الهی که عاقبت ایشانراست و نصرت
و ظفر و دولت عاجل و سعادت آجل برای ایشانست از بلا و محنت باک ندارند چون در

ضمن آن راضیها است پس معنی ندارد فرح اهل نفاق بکوادست یارها و ساز شدن کارها و
بر خدای تعالی نه بر غیر او باید که توکل کنند مؤمنان پس چه بینیه توکل بر خدای تعالی حصول
مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و نفی فات قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى
الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا
إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بگوای محمد ایشان را آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که
بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است و غنیمت اگر بکشیم و شهادت است و جنت
اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز آنکه برساند خدای تعالی بشما عذابی
از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید یا برساند عذابی بشما بدستهای
ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم پس انتظار برید آنرا که ما نیز امید بدرستی که ما
منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورد. آورده اند که جد بن قیس بحضرت رسول صلی الله علیه
گفت مرا رخصت تخلف ده مستطیع چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر
ترا بمال خود مددکاری نمایم آیه آمد که قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ
كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بگو در جواب او و نفقه کنندگان است بمعنی خبر یعنی چون نفقه
کنید خواه بطوع و رغبت و خواه بکره و نفرت هیچ وجه قبول نخواهد شد از شما بدرستی
که شما هستید گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ
أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ و باز نداشت ایشان را از آنکه
قبول کرده شود از ایشان نفقات ایشان تعلیل فرمود منع قبول نفقات ایشان را
بچند امر یکی کفر بخدا و رسول چنانچه میفرماید که کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده
او و دیگر و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر صلعم اگر تنها اند نماز نمیگذارند و اگر احیانا با جماعت
حاضر شدند برای خدا نمیگذارند بلکه از ترس چشم مردمان است زیرا که اعتقاد بوجوب
نماز ندارند و لهذا لازم است از ایشان کفر آنست که میفرماید که مگر ایشان کاهلانند
یعنی بنماز گاهی که می آیند بکسالت و کراهت است نه بصدق و ارادت و دیگر نفقه میکنند



در راه خدای تعالی مگر ایشان ناخواهان شند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن
امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند بلکه از برای مصالح دنیویه
اگرچه کفر سبب مستقل است در منع قبول ضم فرمود بآن دو امر دیگر را بلکه امارات
باشند چه جایز است امارات متعدده بر شیء واحد فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ
پس باید که بشگفت نیارد خطاب بآنحضرت است و مراد امت اند یا بهر یکی از ایشان یا باشد
میفرماید مؤمنانرا که متعجب مگرداند شما را اموال منافقان و نه فرزندان ایشان چه کثرت
اموال و اولاد وبالست مر ایشان را از این نیست که میخواهد خدای تعالی تا عذاب
کند ایشان را بدانها در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمیع مال و حفظ آن و آنکه
بدیشان میرسد از مصایب فرزندان و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت
بسیار و ایشان کافرانند که بر کفر بمیرند زوال ایشان دوست که در دو فرزند بدیشان
ایشان رسد وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ
و سوگند میخورند بخدای تعالی که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلام اند و نیستند
ایشان از شما بجهت ابطان کفر و لیکن ایشان گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان
از قتل و اسیر کنند پس بضرورت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ
مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند
کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره یا غارها از کوهها یا سردابها یا سوراخی که در آنجا توانند
خزید هر اینه روی میکنند بدان از ترس و ایشان می شتابند شتافتنی که منع هیچکس
باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود ابو
الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد
که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ
لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا در
قسمت صدقات و کننده اند عیب کنند معیب حاقیشر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرد.

عوضش جز منع حق نبوده، و گفته اند این آیه در شأن ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر
که سر خوارج بوده نازل شد. که بوقت قسمت غنایم منع کرد حضرت صلعم جهت تالیف
قلوب نومسلمانان حظی وافر بدیشان داده، و در تفسیر علی بن ابراهیم آورده به روایت ابی الجارود
از ابی جعفر علیه السلام که ایشان ابوسفیان بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و صفوان
بن امیه و مالک بن عوف و امثال ایشان بودند که هر یک از ایشان را صد شتر بیش داده
میداد و در کشف الغمه گوید که درین حالت مردی از قدیم گندم گونی که منحنی شده بود
و اثر سجود در میان دو چشم او می نمود که چو قوچی بود برخاسته سلام کرد و تخصیص
ننمود رسول الله را صلعم گفت چه میکنی درین غنایم فرمود که چه میکنم گفت نمی بینم ترا که عدالت
مرعی داری براستی تو غنایم را براستی قسمت کن اثر غضب در چهره رسول الله ظاهر شد
فرمود که وای بر تو اگر عدل و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود مسلمانان
برخواستند که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود
که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان می جهد و حق تعالی بعد از من ایشان را بقتل آرد بر دست
دوستترین خلق بسوی او پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را بقتل آورد در میان خوارج
در روز نهروان و مدعای ایشان فایده خود شان بود. چنانچه میفرماید پس اگر داده شوند
از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد پسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند از آن بموجب
اراده ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ
حق تعالی ترتیب فرموده این را بچهار مرتبه اول آنکه و اگر ایشان راضی شوند و پسندند
آنچه داده ایشان را خدای تعالی و فرستاده او از غنیمت و صدقه بدان خورسند گردند چه
میدانند که حق تعالی علیم حکیم است میداند عواقب امور را پس هر چه کند حق و صواب
خواهد بود پس اعتراض برو بی معنی است و دیگر آنکه اثر رضا بر زبان کنند و گویند
بس است ما را فضل خدای تعالی چه اگر غیر ما را مال است و منال ما را است تسلیم و رضای
ذی الجلال و دیگر دانش بخدای تعالی شد. گویند زود باشد که بدهد ما را خدای تعالی
از



از فضل خود غنیمتی دیگر و فرستاده او نیز عطا کند بیشتر ازین حال که عطا فرموده و دیگر
رغبت بجانب حضرت عزت چه آنست مقصد حقیقی و مقصود اصلی از ایمان و طاعت
و مال و منال چنانچه گویند بدرستی که ما بخدای تعالی راغبانیم و بازگردندگانیم و امید
دارندگانیم روایتست که عیسی ع بر قومی مرور نمود که بذکر الهی اشتغال داشتند
فرمود که چه چیز شما را بر ذکر داشته گفتند خوف از عقاب رب الارباب فرمود که
رسید آنچه او بر قومی دیگر گذشت همین بذکر مشغول بودند از سبب پرسید گفتند
بجهت رغبت در ثواب فرمود که یابید دیگر بر جماعت دیگر عبور کرد در ذکر بودند
سبب پرسید از ایشان گفتند ذکر ما نه از برای رغبت در ثوابست و خوف از عقاب
بلکه بجهت ذلت عبودیت است و عزت ربوبیت و تزیین قلب بمعرفت او و تکریم
بیان بذکر او فرمود که شما محققان مخلصانید پس بیان مصارف صدقات میکند تا وانماید
که آنحضرت در قسمت غنایم کرد عین صواب بود. إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ جز این نیست صدقات
یعنی زکوة مر درویشانراست و بیچارگانرا مستحق زکوة هشت صنف اند اول و دوم
فقرا و مساکین اند و ایشان هر دو شریکند در معنی عدمی و این آنست که قادر نباشند
بر صرف سالیانه جهت خود و عیال خود و بعضی گویند که حال فقیر بدتر است از مسکین
و لهذا ابتدا بذکر او فرموده و بعضی بعکس گویند جهت تاکید بوده قوله تعالی او مسکینا
ذا متربة و مؤید این قول ابن سکیت است که گفته که فقیر آنست که قدر معاشی داشته
باشد و مسکین آنکه او را هیچ چیز نباشد و ابو بصیر رحمه الله روایت کرده از ابی عبدالله ع
که فقیر آنست که سوال نکند و مسکین از او محتاج تر است و بائس از همه محتاج تر سیم
عاملانند برآن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و در ایشان فقر شرط نیست اما عدالت
و علم ایشان بفقه زکوة شرط است چهارم مؤلفه قلوبند و ایشان کافرانند که استمالت
داده میشوند از برای جهاد و این اشهر قولین است و بعضی گویند که مؤلفه اعم است از

از مسلم و کافر و این قول قوی است نزد خاتم المجتهدین ابن عبد العال رحمه الله و در مؤلفه
نیز فقر شرط نیست پنجم رقاب اند یعنی و دیگر زکوة صرف کردن است در کشادن گردن غلام
بندگان از ربقه بندگی و ایشان مکاتبانند و مراد از ایشان بندگانند که خود را از
خواجه باز می خرند و ادا ی نجوم کتابت یا بندگانی که در زحمت شدت اند یا در تحت شدت
نیستند با عدم مستحق از مال زکوة بخرند و آزاد کنند ششم غارمانند یعنی وام دار
مفلس که برای خود قرض ستاده باشند و در غیر معصیت صرف کرده مثل نفقه واجبه
یا مندوبه یا معاش مباح هفتم سبیل الله یعنی و دیگر صرف خود نمودن در راه خدای تعالی
بعضی گویند مختص بجهاد است اما حق آنست که عام است یعنی جهاد و هر مصلحتی که
موجب تقرب گردد مثل ساختن مساجد و پل و رباط و معونت محتاجین از حجاج و
زایران و تکفین موتی با حاجت و مانند اینها هشتم ابن السبیل یعنی برای راه گذری که از
مال خود دور مانده باشند و عاجز باشد بوصول بلد خود دو قتی که سفر وی مباح باشد
باید داد بمقدار که ببلد خود برسد و اگر چه در جای خود غنی باشد و شرطست در همه
ایمان بغیر مؤلفه و راجح اقوال عدالت شرط نیست لیکن احوط است و ساقطست
در غیبت امام علیه السلام سهم غازی بغیر آنکه واجب گردد و ساقطست نیز سهم عامل
و مؤلفه و آورده اند که فرق میان لام و فی آنست که ظاهر لام شمول تملک است در شی خاص
را و ظاهر فی عدم شمول او چنانکه گویند که مال از برای بنی تمیم است این مفید اشتراک
ایشانست در آن و اگر گویند در تمیم مفید آنست که در ایشان کسی هست که مستحق
آنست و باید دانست که مستحق زکوة دو قسم اند قسمی قبض زکوة از برای نفع خود
میکنند و ایشان فقیران و مسکینان و عاملان و مؤلفه اند و این اصناف بهر وجهی که میخواهند
صرف می نمایند پس مناسب اینها لام است که از برای اختصاص باشد و قسمی دیگر
قبض میکنند از برای جهت معینه که در آن وجه خاص صرف باید کرد و در غیر آن و ایشان
رقاب و غارمان و ابن السبیل و سبیل الله اند پس مناسب آن فی است چه صرف آن
در جهات معینه است حق تعالی برای این جماعت فرض کرده است فرض کردنی ثابت

از



از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بمستحقان حکم کننده است بقسمت
بر وجهی که باید و شاید آورده اند که جلاس بن سوید و اصحاب او چون رفاعه و سماک
و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه رسید عالمیان خالی
نبود در حق آنحضرت را چیزها می گفتند باز اعتدادی آن نسبت نسبت میکردند یکی گفت
که خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد صلی گوش
شنوا دارد ما هر چه میخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم
باور میکند یا نامل بن حارث که پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان
در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد صلعم گوش شنواست ما سخن و ابیات
هر چه میگوییم قبول میکند و در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که این منافق عبد الله
بن نفیل بود که اینها میگفت بر هر تقدیر این آیه آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ
هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و از منافقان آنانند
که آزارند پیغمبر را و میگویند که او مرد خوش شنواست هر چه با او میگویند استماع
میکند بگو ایشان را که شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما
از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوییست تصدیق میکند خدا را
در هر چه گفته و میگوید و تصدیق میکند مؤمنان را در سخن ایشان یعنی باز قبول سازد
بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت است دانکه از اظهار ایمان میکردند
از شما یعنی نه آنست که بقول شما داناست صدق و کذب شما میداند اما پرده
از روی کار شما برنمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید و آنانکه می آزارند
بقول و فعل فرستاده خدا را ایشان راست عذابی دردناک در آخرت
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
سوگند میخورند بخدا از برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند تا شما را خشنود کرده
از خود و خدای تعالی و رسول او سزاوارترند بآنکه خشنود سازند منافقان ویرا

یعنی رسول را زیرا که سخن در ایذاء او رضای رسول است و گفته اند خدا را او توحید ضمیر
دلالت بر تلازم رضاهمی دارد یعنی خشنودی خدای تعالی وابسته خشنودی رسول اوست
یعنی خدا و رسول را خشنود باید ساخت اگر هستید مؤمنان چنانکه گمان می برند
أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ
الْعَظِيمُ آیا ندانسته اند که هر کس که خلاف کند با خدای تعالی و رسول او و از حد در گذرد
و فایده ضمیر شان در انه مزید تهویل و تعظیم است که چنین باشد پس سزاوار است
آنکه باشد مر او را آتش دوزخ در حالتی که جاوید باشد در آن آن خلود در دوزخ
رسوایی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده اند که منافقان در میان
یکدیگر پیغمبر خدا را سخن از هر جای و هر در میگفتند و با فسوس و استهزا سخنان
او را میگفتند و بعضی از ایشان تمنا میکردند که چه بودی که ما را حد تازیانه می زدندی و
از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ
أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ
حذر میکنند منافقان آنکه فرو آمده شود بر مؤمنان سورتی از قرآن که بیاگاهاند آن سوره
مؤمنان را و خبر دهد بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق بگو ای محمد ایشان را که افسوس
دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست
که برای تفضیح شما بدرستی که خدای تعالی ظاهر کننده است آنچیز را که حذر میکنید از اظهار
آن یعنی حاوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعه
بن ثابت با جمعی از منافقان به پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفتند و میگفتند
ببینید این مرد را یعنی محمد را صلعم که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و قصور
ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن مبارک آنحضرت ظاهر شد
بعمار یاسر گفت که این قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند
اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتند عمار پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت
آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه دأب رهگذریان میگفتیم و

در



در تفسیر علی بن ابراهیم همین معنی مذکور است بعد از این آیه آمده که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ
إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ
و اگر بپرسی ای محمد ایشان را از آنچه میگفتند هر آینه گویند جز این نیست که بودیم ما همینان
حاضر و آن خوض میکردیم در هر نوع سخنان و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم بگو ایشان را
بر سبیل توبیخ آیا بخدای تعالی و بسخنان وی و بفرستاده وی هستید که استهزا
میکنید استهزا با ایشان شاید لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً
بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است بدرستی
که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای تعالی بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید
از ابی جعفر علیه السلم منقولست که آنها چهار نفر بودند و مؤمن صادق بودند
بعد از ایمان کافر شدند بسبب استهزا بر رسول صلعم و حق تعالی یکی از ایشان را عفو کرد
و او مخشی بن حمیر بود که توبه کرد و میفرماید اگر عفو کنیم از طایفه از شما چه یکی را طایفه میگویند
آورده اند که چون از وی عفو کرد از حق تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد
و در حرب یمامه شهید شد عذاب کنیم طایفه دیگر را که سه نفر دیگر بودند بسبب
آنکه هستند گناهکاران یا مصر بر نفاق الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ
بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ
فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند و
زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضی از ایشان از بعضی دیگراند یعنی همه با
یکدیگراند در نفاق و شقاق میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب
حضرت پیغمبر صلعم و باز میدارند از نیکویی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق و متابعت
حضرت پیغمبر صلعم و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات
یا برفع برای دعای مناجات و سلمی فرموده که از معونت ضعفا و ارباب حاجات
ترک کردند فرمان برداری خدا را پس فرو گذاشت ایشان را خدای تعالی و باز
داشت فضل خود را از ایشان بدرستی که منافقان زن و مرد ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان

وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ وعده داده است خدای تعالی مردان منافق را و زنان منافقه
را و ناگرویدگان از مرد و زن آتش را که جاوید باشند در آن آتش بس است
ایشان را برای عقوبت و دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود و ایشان راست
در آخرت عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا دردی عذاب آن پیوسته دارند که آن تعب
نفاق و رنج حسد است كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ای منافقان هستید شما مانند آنکه بودند پیش از شما
یعنی امم ماضیه بودند سخت‌تر از شما از روی قوت یعنی از شما قوی‌تر و بیشتر بودند از
شما از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بود پس بهره گرفتند
بنصیب خود از لذتهای دنیا از مال و فرزند بهره برداشتند پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب
خویش از آرزوهای فانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند پیش از شما به بهره خویش
و خوض کردید و شروع نمودید در باطل همچو خوضی که گذشتگان خوض کردند و در آن
رفتند آن گروه نابود شد و تباه گشت کردارهای ایشان در دنیا که مال و فرزندان
با ایشان سود نکرد و در آخرت ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت و آن گروه ایشانند
زیانزدگان در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَ
قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّٰهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت
دنیا مغرور و از تحصیل باقیه مهجورند خبر نکال و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند
گروه نوح که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و قوم ثمود
که برجفه و صیحه مردند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب هلاک شدند و نمرود که بنیش پشه
بهلاکت رسید و یاران مدین که قوم شعیب‌اند که بعذاب یوم الظله معذب گشتند

واهل



واهل دیههای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاک شدند آمدند بدیشان
فرستادگان ما با حجتهای روشن و نشانهای درست پس نبود خدای تعالی که ستم
کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود
ستم کردند بتکذیب که مستحق عذاب گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرانند در تعاون و
تناصر در باب منافقان من بعض فرمود و در شان مؤمنان اولیاء بعض زیرا که نفاق
اتباع اهل نفاق حاصل میشود بسبب تقلید اکابر ایشان و بمقتضای طبع و عادت ایشان
بخلاف موافقت در میان مؤمنان که آن بجهت مشارکت در استدلال و توفیق
و هدایت چون این دوستی باقی میماند و آن منجر بعداوت میشود در آخرت و
مؤمنان میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست و باز میدارند از بدی که کفر
و گناهکاریست و برپای میدارند نماز را بشرایط آن و میدهند زکوة را با داب
متعلقه آن و فرمان میبرند خدای را و پیغمبر او را در همه آن امور آن گروه زود باشد
که رحمت کند خدای تعالی بر ایشان بدرستی که خدای تعالی غالبست بر هرچه خواهد کند
داناست بوضع هر شی در موضع او وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ
أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وعده داد خدای تعالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه
را بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود در زیر درختان آن جویها جاوید باشند
در آن جا و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده عطا
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که عدن قصریست در جنت که سقف آن عرش
رحمن است و آن عبارت از شهریست که در و رسل و انبیا و شهدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم باشند و سایر جنات در حول او بوده‌اند و هشت جنت نشیمن و قصور در و

یاقوت و ذهب با انواع تنعیم و از جانب تحت عرش نسیم پاکیزه وزد و پشته‌های مشک سفید بر ایشان ریزد و اندکی از رضای الهی بزرگتر است از هر چه خواهی چه مبدأ
جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای مولیست و مودی به نیل وصال و فوز
قرب ذو الجلال اوست و سالکان راه و عارفان آگاه را در کارها و بیگاه جز رضای الله
مطلوبی نیست و در و دلیلست که سعادات روحانیه اعلی و اشرف است از سعادات
جسمانیه بلکه نسبتی نیست این لذت را با آن برای کمال اعتراف بسعادات جسمانیه و است
حسب الشرع الاقدس در احادیث صحیح وارد یافته که حق تعالی خطاب کند که یا اهل الجنة
گویند لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را
که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی
فرماید آیا بدهم شما را افضل از این عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که از این
افضلتر است خطاب رسد که فرود آورم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نکنم
از مضمون حدیث نیز معلوم میشود که نعمت از رضوان الهی افضلتر نیست آن خشنودی
اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب او محو بلکه نعیم بهشت بازای او محو است
یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و ماواهم جهنم و بئس المصیر
ای پیغمبر جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان
بعضی گویند که چون امیر المومنین ع بمنزله رسول الله صلعم است و برهان آیه مباهله درین
خطاب با وی شرکت دارد بلکه خطاب با آنحضرت باشد و داد بود و نیز گویی که نایب
مناب آنحضرت است چه آنحضرت جهاد منافقان نفرمود و معنی حقیقی جهاد بذل نفس و مال است
از برای اعلای کلمه اسلام و اقامت شعار ایمان پس در اول قتال کفار مراد اصل است
و در ثانی جهاد منافقان و باغیان و آن جهاد را امیر المومنین ع متقلد شد بعد از
رحلت پیغمبر صلعم پس جهاد بمعنی اصلی خود باشد و از اینجا نیز ثابت شد که امیر المومنین ع
معلوم میشود نیز چنانچه در دیگر آیات و در کشف آنرا آورده که از مضمون آن معلوم میشود
که جهاد و قتال بر دو نوع است بر تنزیل و تاویل و جهاد و قتال مختص برسول الله است صلعم و امام دیگر





آن همان تغیر اوست با آنکه آخر مدلول آن آنست که بآن کشد و بآن راجع شود و حضرت
رسول صلعم مقرر داشت قتال بر تاویل را مثل قتال بر تنزیل انحضرت مقاتله فرمود با جماعتی
که حرایم ایشان اقوی بود بجهت منصب نبوت و آنکه حرایم ایشان فروتر بود قتال آن
با ام زمان بازگذاشت چه امامت فرع نبوتست پس امیر المومنین ع با ایشان مقاتله
نمود بر حسب وعده پیغمبر صلعم پس ظاهر شد که میان سید المرسلین و امیر المومنین صلوات الله علیهما
رابطه اتصال و اخوت و علاقه تامه بوده که در غیر او نبوده و این نیز موید قول اوست
و مینماید که درشت باش بر ایشان در جهاد و محاربا یکی و بازگشت همه ایشان دوزخ است
و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر در از
گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تغییر مردم از ان سخن گفت اگر آنچه محمد صلعم آورده
حق باشد ما از بدتر ازین درازگوشها که بر ایشان سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب
آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلعم رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید و بحضور مصعب
از ان مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته‌ام مصعب مناجات کرد که خدایا
بر رسول خود آیتی نازل گردان که صدق سخن از ان معلوم گردد حق تعالی آیه فرستاد
یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا
بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا
لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی
و لا نصیر تفسیر سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته اند آن سخن را و بدرستی که گفتند
کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین و کفر را ظاهر
ساختند بعد از اظهار اسلام و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج حضرت
پیغمبر صلعم بود از مدینه و اجلای مهاجرین و در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که قصد قتل انحضرت
داشتند چه آورده اند که پانزده کس از اهل نفاق اتفاق کردند باین امر شنیع در راه
تبوک در شبی تاریک که انحضرت بر عقبه میگذشت و حذیفه از عقب میراند از عقبه بالا
آمدند ناگاه آواز اسپ شنیدند نزدیک رفتند جماعتی را دیدند روی‌ها بسته آواز داد که

که گفتند یا اعداء الله و دیگران واقف شدند از آنچه گفتند با آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی
نهند و بپادشاهی بردارند و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان مگر آنکه بی‌نیاز کرد ایشان را
خدای تعالی و فرستاده او از تفضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند
چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلعم بدایشان رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان
آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شوند و گویند مولی جلاس
کشته بود و آنحضرت فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و دوازده هزار درم زیادت
بر دیت از فضل و کرم آنحضرت بود اینجا بطریق تهکم میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست
مگر آن توانگری پس اگر توبه کنند از نفاق باشد آن بازگشت بهتر مر ایشان را و اگر برگردند از
توبه و مصر باشند بر نفاق عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذابی دردناک در دنیا
بکشتن و در آخرت بسوختن و نیست مر ایشان را دوستی که دست گیرد و نه یاری که عذاب
از ایشان باز دارد و منقولست که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت
شد آورده‌اند در تفاسیر و از ابی عبدالله نیز منقولست که ثعلبة بن حاطب انصاری
که از زمره صحابه بود بملازمت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده التماس
نمود تا حضرت از خدای تعالی در خواهد تا او را توانگر گرداند چند آنکه آنحضرت او را
پند داد که ازین مدعا درگذر سود نبخشید آنحضرت از خدای تعالی او را بخواست تا او را
مالی دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق تعالی در گوسفندان او برکت کرد
تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز
بجماعت محروم شد جز روز آدینه بمسجد نمی توانست آمد بعد از آن نیز باز ماند چون
عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات بنزد وی رفت
و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد صلعم
از ما می طلبد جزیه است نه زکوة این خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند این آیه نازل شد
وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ و از اهل نفاق
کس هست که با خدای تعالی عهد کرد که اگر بدهد ما را خدای تعالی از فضل خویش مالی هرآینه





صدقه دهیم و انفاق کنیم و هرآینه باشیم بتصدق از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ
مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار
از فضل و کرم خود بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند و روی بگردانیدند از عهد
و پیمان و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ
يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ پس از پی در آورد آن بخل
و منع زکوة نفاق متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد تا روزی که ببینند
عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی
آنچه وعده کرده بودند با او از تصدق و صلات و بسبب آنکه بودند که در وعده دروغ
گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
آیا نمیدانند منافقان و عده آنکه میدانند خدای تعالی آنچه نهان ایشانست از نفاق
و عزم بر خلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند
که خدای تعالی داننده نهانها و پوشیدهاست در این آیه تهدید عظیم است نقلست
که حضرت پیغمبر صلعم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و
هرکدام از اصحاب بقدر توانایی مبلغی آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد
در آخر عاصم بن عدی دو هزار و چهار صد من خرما در تجهیز آن لشکر بداد و در تفسیر علی
بن ابراهیم گوید و دیگر تفاسیر که ابو عقیل سالم بن عمیر انصاری صاعی خرما آورد و گفت
امشب تا صباح جهت مردم آب از چاه کشیده‌ام و دو صاع خرما بمن داده‌اند یکی را برای
عیال خود بر جا گذاشته‌ام و یکی را آورده حضرت فرمود تا آن صاع خرما بر بالای صدقات
دیگر که صحابه آورده بودند نثار نمودند منافقان آغاز طنز و غمز کردند گفتند عاصم و
بعضی از صحابه دیگر آن مال را بریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازاند
اما او خواست که خود را یاد کرده دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیه نازل شد که
الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ
فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آنانکه عیب میکنند از دو دهندگان را

از گروندگان در ادای صدقات یعنی عاصم و دیگران که ریا نسبت میدهند و آنان را نیز
عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل را که میگویند
خدا و رسول از صاع او مستغنی اند پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند
با ایشان جزا دهد خدای تعالی ایشان را بر سخریت ایشان و مر ایشان راست عذابی دردناک
بدان سخریه و استهزا که میکنند و علی بن ابراهیم آورده و در دیگر تفاسیر که پسر عبد الله ابی
که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر
خود از حضرت رسالت پناه صلعم درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد
آنحضرت برای او استغفار کرد اما بعضی گویند که از آنحضرت طلب استغفار کردند
و حق تعالی نهی فرمود از آن و نهی از شیء دلالت نمیکند بر آنکه منهی اقدام نموده باشد
بر آن فعل باز دلیل دلالت میکند بر آنکه اشتغال نموده باشد باستغفار در نیز که منافق
کافر است فی الحقیقة و در شرع اقدس وی استغفار از برای کافر جایز نیست پس بعد
از طلب آیه آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
آمرزش خواه برای ایشان که منافقانند یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست
که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند اگر استغفار کنی برای ایشان هفتاد بار پس
نمی آمرزد خدای تعالی ایشان را و غرض از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید چه برای کثرت ایشان را
مطلق استغفار فایده نمیکند هر چند بحد کثرت رسد و بعضی از برای تخصیص سبعین
گفته اند که سبع عدد شریف است چه عدد آسمانها و زمینها و دریاها و اقالیم و کواکب
سیاره و اعضای سجده و ایام هفته هفت اند چون هفت را ده برابر کنی که منطوق
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا است هفتاد میشود و نیز گفته اند که آنحضرت
بر حمزه هفتاد تکبیر گفت پس گویا میفرماید که هفتاد بار استغفار اگر کنی بازای تکبیرات
حمزه که فایده ندارد و آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بسبب آنست که ایشان
کافر شدند بخدای تعالی و برسول او و خدای تعالی راه نماید بمقصود گروه فاسقان

یعنی



یعنی گروه متمردان در کفر خویش یعنی بسبب کفر تخلف از ایشان باز داشته اند
فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ
شاد گشتند باز ماندگان از غزو بنشستن خویش بر خلاف رسول خدای و کراهت
داشتند بکراهیت عقیدت آنکه جهاد کنند بمالها و نفسهای خود در راه خدای تعالی
بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و گفتند مؤمنان را بیرون مروید بدین غزو در گرما خود
رفتند و خواستند که مؤمنان را نیز تنفیر کنند بگو مر ایشان را آتش دوزخ سخت است
از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان نمی فهمند مستحق سوختن در آخرت شدند
اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس باید که بخندند اندکی و باید که بگریند بسیاری جزای
بسبب امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان
اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد
و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور
پاداشت دهد خدای تعالی ایشان را پاداشت دادنی بانچه بوده اند که کسب میکردند از
نفاق و بدی اخلاق فَإِن رَّجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل
لَّن تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بمدینه و بسوی گروهی
از منافقان متخلف پس دستوری طلبند از برای تو برای بیرون آمدن بغزوهٔ
دیگر بعد از تبوک پس بگو بیرون نمی آیید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میایید
با من هرگز و کارزار مکنید در مصاحبت من با دشمنی را بدرستی که شما خورسند
شدید بنشستن و تخلف کردن اول بار بغزوهٔ تبوک پس بنشینید دیگر بارها با باز
پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان نه چه جهاد کار مردان
مرد و مبارزان میدان نبرد است مثل امیر المؤمنین علیه السلام و مخصوصان که از

هیچ موکره روی نگردانیدند و آنچه حق بود بجای آوردند خالصاً لوجه الله تا دین اسلام
قایم گردید از هر تردد و دانی بود ما و شما این کار نباید فرمود و در بعضی روایات مذکور است
راتش باید در کنز العرفان آورده که منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منافقان
نماز جنازه میگذارد و می ایستاد بر قبور ایشان و دعا میفرمود بجهت تألیف احیای ایشان
و ترغیب در تحقیق اسلام ایشان پس چون بیمار شد عبدالله بن ابی فرستاد بخدمت
آنحضرت که بعیادت در رود آنحضرت بیامد و گفت هلاک کرد ترا حب یهود او
گفت یا رسول الله ترا زحمت دادم نه از برای آنکه سرزنش طلبی بلکه از برای توبه من و التماس
دارم که پیراهنی که ملاصق جسد تست کفن من کنی و بر من نماز گذاری بعد از مردن او پسرش
آمد و درخواست که بر جنازه او حاضر شو و التماس او را بجهت دل داشته حاضر شد نماز را
چون قصد نماز فرمود این آیه نازل شد که وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ
قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و نماز مگذار بر هیچ یکی از
منافقان هرگز که بمیرند ابداً اگر ظرف لا تصل باشد و مراد آن بود که نه تو و نه امت تو
یا آن باشد که ایشان استحقاق نماز ندارند هرگز بسبب کفر ایشان و گویند قید ابداً باید
بجهت قطع اطماع ایشانست در آن و قطع تجویز نسخ بعضی گویند که ابداً ظرف مات است
یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او از برای تعذیبست نه برای تمتع پس گویا که همانا
مرده است ابداً بر همان حال خواهد بود و مایست بر سر قبر وی برای دفن و زیارت
یا دعا و استغفار بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای تعالی و ترک آوردند و
بمردند تا در وی فرمان برداری نکردند و بمردند حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از
طریق ایمان و هم در کنز العرفان گوید که مرویست که آنحضرت پیراهن مبارک خود را
برای وی فرستاد از سبب آن پرسیدند فرمود که پیراهن من باز نمیدارد چیزی را از
عذاب الهی و لیکن امید دارم از خدای تعالی که در آید بدین سبب خلقی بسیار
در اسلام آورده اند چه در آن روز هزار کس از قبیله خزرج مسلمان شدند و گویند در
سال حدیبیه نیکویی با آنحضرت کرده بود این مکافات آن بود و یا آنکه عباس بن عبدالمطلب



که در روز بدر عباس اسیر گرفته بودند نیافتند پیراهنی که بر قامت او راست آید عبدالله
او را به پیراهن دراز قد پوشانید یا بجهت اکرام ولدش بوده باشد و در بعضی روایات
آمده که آنحضرت بر وی نماز گذارد عمر علیه اللعنه گفت نماز گذاری بر دشمن خدای تعالی
آنحضرت فرمود که چه دانستی که چه گفتم گفتم اللهم احش قبره نارا و سلط علیه الحیات
والعقارب وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا بها
وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ و باید که ترا معجب نسازد و در شگفت نیارد خطاب
با آنحضرت است یعنی در عجب نیندازد ترا اموال منافقان اگرچه بسیار است و فرزندان
ایشان اگرچه موفور باشند جز این نیست که میخواهد خدای تعالی آنکه عذاب کند
ایشان را بدان در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای
رونق اموال و اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند
و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این
جهان بروند گفته اند اغنیا که جمع اموال کنند و بموجب فرموده حق بمصارفش صرف
نکنند اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند
باضعاف بلیت و مشقت و با خود نبرند و میگذارند بعد بهزار حسرت با وبال آخرت
وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو
الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ و چون فرستاده شود سورتی از
قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
گردد باینکه ایمان آرید بخدای تعالی و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او دستوری جویند
از تو در باز ایستادن از جهاد خداوندان مال و توانایی از منافقان و گویند بگذار ما را تا باشیم
با نشستگان در خانها رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ خورسند شدند و راضی گشتند بانکه باشند با زنان و پس
ماندگان در خانها و مهر نهاده شد بر دلهای ایشان بنفاق یعنی بجهت نفاق لطف
از دلهای ایشان برداشته شد پس ایشان فهم نمیکنند آنچه را که در جهاد است از فواید

سعادت و آن را تخلف کردند از آثار شقاوت لكن الرسول والذين آمنوا معه
جاهدوا بأموالهم وأنفسهم وأولئك لهم الخيرات وأولئك هم المفلحون
لکن فرستادهٔ خدای تعالی و آنانکه ایمان آورده‌اند با وی یعنی در خدمت او جهاد کردند با
دشمنهای خود و آن کروه مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا
و بهشت و کرامت در عقبی و آن قوم ایشانند پیروزی یافتکان و بمقصود رسیدکان
أعد الله لهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم
آماده ساخته است خدای تعالی برای ایشان بوستانهای که میرود از زیر
اشجار آن جویها جاوید باشندکان در آن آنست رستکاری بزرک و فیروزی تمام
وجاء المعذرون من الأعراب ليؤذن لهم وقعد الذين كذبوا الله ورسوله سيصيب
الذين كفروا منهم عذاب أليم و آمدند در وقت توجه تو بغزوهٔ تبوک عذر
کوینده‌کان از بادیه‌نشینان یعنی غطفان و اسد که عذر گفتند از قلت مال و کثرت
عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کرده بودند بآنکه اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی
و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف
و نشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای تعالی و با رسول او در ادعای ایمان و ایشان منافقان
اعراب‌اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند زود باشد که برسد بآنکه کافر شدند
از اعراب عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در آخرت ليس على الضعفاء ولا على
المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين
من سبيل والله غفور رحيم نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران و معلولان
و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب را بسازند چون قوم
جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست گناهی اگر باز ایستند از غزو چون نیک‌خواهی
نمایند و فرمان برند مر خدای تعالی و رسول او را و نصح اصلاح فعل است باخلاص
نیت نیست بر نیکوکاران که ناصح‌اند هیچ عتابی و ملامتی و خدای تعالی آمرزنده است
کسی را که بعذری از غزو باز ماند مهربانست که معذور را از فضیلت قعود دهد

ولا



ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم قلت لا أجد ما أحملكم عليه تولوا وأعينهم تفيض
من الدمع حزنا ألا يجدوا ما ينفقون و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی
چون بیامدند بسوی تو درخواست کردند تا ایشانرا دستوری دهی و با خود بحرب ببری
کفتی تو که درین وقت نمی‌یابم چیزی که شما را سوار کنم بران برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان
روان می‌شد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت از روی اندوه بجهت آنکه
نمی‌یافتند آنچه خرج کنند درین سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند
که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد است و پیاده مانده‌ایم
مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شویم و بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که آنچه جویید نمی‌یابید ایشان گریان از پیش حضرت پیغمبر بیرون آمدند و
بعضی ایشانرا زاد و توشه دادند همراه بردند حق تعالی میفرماید که برین نوع مردم
الجزء الحادي عشر
اگر تخلف کنند حرجی نیست إنما السبيل على الذين يستأذنونك وهم أغنياء رضوا
بأن يكونوا مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون جز این نیست که
معاتبت و ملامت بر آنان نیست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن
و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است راضی شدند بآنکه باشند
باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد خدای تعالی از خذلان بر دلهای ایشان پس ایشان
نمی‌دانند وخامت عاقبت خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است
يعتذرون إليكم إذا رجعتم إليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم قد نبأنا الله من
أخباركم وسيرى الله عملكم ورسوله ثم تردون إلى عالم الغيب والشهادة فينبئكم
بما كنتم تعملون اعتذار خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی عذر خواهند
خواست از تخلف چون باز گردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز آیید بگوای محمد
عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم
کرد بجهت آنکه بتحقیق خبر کرده است ما را خدای تعالی از اخبار و احوال شما که چرا
نیامدید و قصد شما چه بوده و به بیند خدای تعالی کار شما را و فرستادهٔ او نیز خواهد دید

که از منافقان توبه میکنند یا بران ثبات می ورزید پس باز گردانیده خواهید شد در پیش
بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر پس خبر خواهد داد
شما را بآنچه بودید که می کردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن بمنزله اخبار توبیخ و عقاب
خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ
إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ زود باشد که سوگند
خورند بخدای تعالی برای شما چون باز گردید از سفر تبوک بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی
این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع
پیغمبر صلی الله علیه وآله و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ بکردانید از عتاب و سرزنش
ایشان پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید و بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده
و توبیخ و ملامت که سبب شان بتوبه داناست در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که
خبث اینها برنده تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است و عقاب ایشان
آن خواهد بود برای پاداشت آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق
يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
سوگند میخورند منافقان برای شما تا بدان خشنود شوید از ایشان و از تعرض
شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از
رسول خدای تخلف نکند و عبدالله ابی سرح نیز انچنین حق سبحانه و تعالی میفرماید
که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای پس اگر خشنود
شوید ای مومنان از منافقان دروغگوی پس بدرستی که خدای تعالی خشنود
نمیشود از گروه منافقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای تعالی ایشان را سود ندارد
و مراد از آیه نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل فریفته
نکردند الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان

واعراب



واعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص سختتر اند از روی کفر
و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر متوحش اند و سخت دل و با اهل دل
نشست و خواست نکرده اند و شباهت وحوشی بیشتر دارند آورده اند که از حکیمی
پرسیدند که چرا اهل بادیه احتیاج بطبیب نمیدارند گفت هیچ حمر وحشی احتیاج به بیطار
دارند استیلای هوای حار بر ایشان موجب کثرت طیب است و خروج از اعتدال
و تفاوت میان فواکه جبلی و بوستانی ملاحظه باید کرد و سزاوارتر اند بآنکه ندانند
حدود خدای تعالی که فرو فرستاده به پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و خدای تعالی
بآنچه در دلهای اهل بدو و حضر و اصحاب وبر و مدر است حکم کننده است از آنچه
تقدیر فرموده از شرایع و آنچه بران مرتب است از جزا وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ
مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمارد آنچه نفقه کند
و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می شمارد
چه بدان امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند و انتظار می برد بشما
گردشهای روزگار را یعنی آنکه اگر دولت اسلام نکبت مبدل و روزگار مسلمانان
برگردد تا از انفاق خلاص یابند بر ایشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب
شود و خدای تعالی شنواست مر آنچه بر زبان می آرند داناست بآنچه در دل نهان میدارند
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ
وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و از اهل بدو کسانی هستند که می گروند بخدای تعالی و بروز بازپسین
مراد عبدالله ذی البجادین و رهط اویند که بخدای تعالی و بقیامت تصدیق میکردند و فرا
میگیرند آنچه نفقه میکنند در جهاد یا بتصدق اسباب قربت نزدیک خدای تعالی
یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب
الهی و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدق را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد

چنانچه آنحضرت فرمود که اللهم صل علی آل ابی اوفی بدانید که نفقات ایشان با صلوات
رسول سبب نزدیکیت ایشان بدرگاه عنایت ربانی زود باشد که درآرد خدای
ایشان را در بهشت خود که محل نزول رحمت بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
و متصدق را مهربانست بر متعدیان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان از مهاجران
یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند بمدینه آمدند در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله آورده
که ایشان ابوذر و مقداد و سلمان و عمار اند و آنانند که ایمان آوردند و تصدیق
کردند و ثابت ماندند بر ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه الصلواة و السلام
و من تبعیض مفید اینست و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که مهاجران را یاری
دادند و مراد اهل عقبهٔ اولی اند یعنی سابق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند
یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه که هفتاد
و بحر جاحظ در رساله که در تفضیل بنی هاشم نوشته آورده اند که انصار جماعتی اند که
اهل بیت را نصرت دهند و مهاجر طایفه که بسوی ایشان و با ایشان هجرت نمایند
و آنانکه متابعت کردند سابقان را با ایمان و طاعت مراد جماعتی اند که پیروی سابقان
کردند که مذکور شدند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند که بر طریق اهل بیت
ثابت اند تا روز قیامت در این رضا داخل است خشنود شد خدای تعالی بقبول طاعت
ایشان و معلوم است که بی محبت اهل بیت رسول صلعم طاعت هیچکدام مقبول نیست
چنانچه دعبل خزاعی در مدارس آیات آورده که اذا لم تناج الله فی صلواته باسمائهم
لم تقبل الصلوات و خشنود شدند ایشان از خدای تعالی با آنچه یافتند از نعم و ثمره
دو مثوبه و آماده کرد خدای تعالی برای ایشان بوستانها که میرود زیر درختان
آن جویها جاوید باشند در آن و همیشه اینست فیروزی بزرگ
تمام



تمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا
عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ
و از آنانکه گرداگرد شهرهای شما اند از اهل بوادی منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار
و قومی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و نماز و روزه و قیام می نمایند و از اهل
شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و آفت نموده اند بر نفاق مثل عبد الله ابی و جد بن قیس
و معتب بن قشیر و ابو عامر راهب و اتباع ایشان و ده منافق ماهر شده اند بر تلبیس
که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در
سویدای دل خود نهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را
باعیان ایشان نمی شناسی ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم زود باشد
که عذاب کنیم ایشان را دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا چنانچه سدی روایت کرده
از ابی مالک که پیغمبر صلی الله علیه و آله روز جمعه خطبه میفرمود بعد از آن گفت
که یا فلان بیرون رو از مسجد که تو منافقی و یا فلان تو نیز بیرون رو که منافقی تا چند
کس را بیرون کرد و فضیحت شدند ایشان و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان
و تکلیف بجهاد پس باز گشته شوند در قیامت بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است
و بحقیقت بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور قرب تعالی
ربوبیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست آورده اند که
از مخلصان اهل اسلام ده تن عذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی
که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای
مسجد بستند سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای تعالی
گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از تبوک رجوع فرمود بمدینه
نزول فرموده بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشان را دید فرمود که چه کسانند
صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بزبان
گهربار خود گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که

وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله أن يتوب
عليهم إن الله غفور رحيم، وقومی دیگر از منافقان که نزد پیغمبر اعتراف نمودند بگناه
خود و متوب شدند بدان بیامیختند کردار نیک را یعنی غزو با کفار با تخلف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
از ایشان در وجود آمده بود و عمل دیگری بد که از تبوک تخلف نموده بودند شاید خدای آنکه توبه
ایشان در پذیرد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر تایب را و مهربانست بتفضل رو
بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود تا ایشانرا بگشادند و آن آزاد شدگان
بشکرانه نعمت الهی اموال خود را نزد حضرت رسالت پناهی صلعم آوردند و گفتند یا رسول الله
ما بسبب اینها از دولت خدمت تو باز مانده ایم اینها را فدا کرده ایم، خدای تعالی تصدق
فرمای آنحضرت فرمود که من باخذ مال شما مأمور نیستم این آیه آمد که خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم إن صلاتك سكن لهم والله سميع عليم، فرا گیر از مالهای
ایشان زکوة فریضه را پاک میگردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که موجب طغیان و
عصیانست یا از لوث بخل و زیاده میسازی و نشو و نما میدهی صفات ایشانرا بالجود که
صدقه است و این کاهی است که تطهرهم صفت صدقه باشد و این آنست که از طیب نفس باشد
و انشراح صدر و نیت خالصه یا تا رخطاب باشد و مخاطب آنحضرت بود یعنی فرا گیر تا پاک
گردانی ایشانرا از ذنوب و افزونی دهی صفات ایشانرا بمیزان صدق و دعای گوی برایشان
و آمرزش طلب بدرستی که آرامشی بود دعای تو دلهای ایشانرا اکثر بر وجوب دعا رفته اند
چه صیغه فعل برای وجوبست مع ذلك عطف بر واجب شده و اکثر بر استحباب
حمل کرده اند بجهت اصل جواز بر نبی صلی الله علیه وآله واجب بود یا مستحب بر امام که قایم مقام
آنحضرتست چنانچه خواهد بود و ساعی و فقیه نیز اینچنین از جهت وجوب تاسی و بعضی تخصیص
کرده اند دعا را بصلوة که صریح قرآنست و فعل پیغمبر صلی الله علیه وآله که اللهم صل علی آل ابی اوفی و
علی آل ابی وادفی و آورده اند که جایز است بلفظ دیگر مثل آجرك الله فیما اعطیت
وبارك فیما ابقیت و مانند آن بسبب ترادف و بجهت عدم نص بر منع و خدای تعالی
شنواست دعا را و داناست باستحقاق ایشان و آنرا الم يعلموا أن الله يقبل التوبة



عن عباده ويأخذ الصدقات وأن الله هو التواب الرحيم آیا ندانستند تایبان یا آنها که
توبه نمیکنند معلوم ندارند آنکه خدای تعالی اوست که قبول میکند توبه را از بندگان
خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا چه در حدیث ورود یافته که صدقه واقع
میشود در ید الهی پیش از آنکه واصل شود بدست سایل که کنایه از قبول است و ندانستند
آنرا نیز که خدای تعالی اوست توبه پذیرنده مهربان بر توبه کنندگان و صدقه دهندگان، وقل اعملوا
فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون إلى عالم الغيب والشهادة
فينبئكم بما كنتم تعملون وبگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت
ورزید بر آن یا بگو بدان گروهی که توبه نمیکنند بکنند آنچه میخواهید و این تهدید است
پس زود باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را آنچه بوده باشد که عمل نیکو دیده آگاهی بجای
باشد بدان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و هفت تن
گذشت و سه کس دیگر کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع ایشان خود را
نبسته بودند ما پیش حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمده بگناه خود معترف شدند و
آنحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و همنشستی نکنند درشان ایشان آمد که
وآخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم وإما يتوب عليهم والله عليم حكيم
و دیگران از متخلفان تأخیر شدگانند و باز داشتگان برای فرمان خدای تعالی در
باره ایشان یا عذاب کند خدای تعالی ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه و یا توبه دهد ایشانرا
که ندامت ورزند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده و روایت میکند از ابی عبد الله
علیه السلام که ایشان بعضی بودند که حمزه و جعفر علیه السلام و امثال ایشانرا کشته بودند و بعد
از آن باسلام در آمده بودند ندانستند بسبب آن حرکت خود در آنجهان مؤمنی که مستحق بهشت گردند
و نه بشکری که مستوجب نیران شوند پس ایشان درین حالت مانده بودند تا امر الهی در
رسد عذاب کند ایشانرا یا توبه پذیرد و تردید درین راجع بعباد است تا امر ایشان
میان خوف و رجا باشد و اگر نه عند الله یکی معین است و خدای تعالی داناست
بر قابلیت ایشان حکم کند است و در حق ایشان آمده آنکه گرد آورد منافقی چون ثعلبه

بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بنی ابو عامر راهب
در برابر مسجد قبا مسجد بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در
علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه و آله
با اهل مدینه میگفت اند چون آنحضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و
کمال وی شده از صحبت ابو عامر رمیدند و کسی پروای او نکرد ابو عامر را عرق حسد در
حرکت آمد و بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست
و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و آنحضرت
او را فاسق لقب نهاده و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل
که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید
نامه نوشت بمنافقان که شما ایسا در مقابلهٔ قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید
که چون بمدینه آیم آنجا باشم و بامر اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلعم
چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای بیمارگان
و ضعیفان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در آن مسجد نماز
گذاری و غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت هم خود را استحکام دهند
آنحضرت در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آییم و چون بوقت بازگشتن
بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان التماس نمودند جبرئیل
علیه السلام این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و آنانکه فرا گرفتند یعنی بنا نهادند مسجدی
برای ضرر مؤمنان و ستیزه با ایشان و برای تقویت کفری که اخفا میکنند و برای تفرقه
افکندن میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند و برای انتظار آنکس را که حرب
کرد با خدای تعالی و رسول او پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد
و حنین بجنگ حاضر شد و هر آینه سوگند میخورند چون کسی میگوید مرا این مسجد را ساختید

کرا



که ما نخواستیم از برای این مسجد مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا
و خدای تعالی گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ
أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ
يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ بایست برای نماز در آن مسجد هرگز چون
این آیه نازل شد در تفاسیر آورده اند که آنحضرت مالک بن دخشم خزاعی و معن
بن عدی و عامر بن سکن و وحشی را طلبید که بروید باین مسجد و فرود آرید و بسوزانید
رفتند و بر موجب ویران نمودند بعد از آن آنرا کناسه ساخته مردار و کثافتها در آن
می انداختند و ابو عامر بشام رفته در قنسرین در گذشت حق تعالی نهی فرمود از قیام در وی که
مستلزم نهی است از نماز در وی پس میفرماید که هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است
بر تقوی و پرهیزگاری از روز نخستین و آن مسجد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چهار روز در آنجا اقامت فرمود
تا امیر المؤمنین علیه السلام با اتباع فرمود و انتظار آمدن آنحضرت میکشید تا در
مدینه داخل شود در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا نماز کرده و روایتست که هر روز شنبه
سوار یا پیاده بمسجد قبا فرمودی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت
آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه و تعالی میفرماید که آن
مسجد که اساس آن بتقویست سزاوارتر است از آنکه قیام کنی در وی از برای نماز در آن
مسجد موسس بر تقوی مردانند که از پاکیزه طینتی دوست میدارند از انجاس
و ارجاس یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند و
منقولست آورده اند که بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه و تعالی بر شما ثنا گفت
جواب دادند که آب را با حجر جمع میکردیم در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیر است
از معاصی و خصال مذمومه و خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
آیا هر کس که اساس افکند بنای دین خود را بر پرهیزکاری از خدای تعالی و طلب
خشنودی او بهتر است یا آن کس که اساس نهد بنا امور دین خود را بر کناره رودی
که زیرش بمرور سیل تهی شده و ظاهرش برجای ایستاده باشد و مشرف بر افتادن شده و
نزدیک بافتادن و همچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند
پس آن زمین سست گردد و در افتد بنا با بانی آن در آتش دوزخ روایتست که قطعه
از زمین مسجد ضرار را اگر بیرون کنند بیرون می آمد از دود و دستها و این تمثیلست
برای تنهایی که بنیاد دین خود را بر امور باطل نهاده اند و تا همه ایشان رجوع باشد
بدوزخ و خدای تعالی راه نمی نماید یعنی در وادی خذلان میگذارد ستمکاران را از
و آنچه مقصود ایشانست نمی رسند لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ
إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ همیشه هست بنای ایشان آن بنای که بنیاد نهاده اند
آن را بر اغراض فاسده سبب شک و نفاق در دلهای ایشان زاید رشک و نفاق
که داشتند و گفته اند در تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع نبی از تبوک ایشان
استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیت آمد که لا تقم
فیه ابدا آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند
و مزبله اهل مدینه ساختند چنانچه مذکور شد حق سبحانه و تعالی میفرماید که همیشه
باشد خرابی بنای ایشان بواسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و
حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب مگر آنکه پاره پاره گردد و شود
دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطع قلوب ایشان
بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و بعضی گفته اند که توبه و استغفارست
و ندامت بر مثل این امور و خدای تعالی داناست بتأسیس بنای ایشان حکیمست
بوده و حکم کننده است بجزای آن بوجه حکمت و در تفاسیر دیگر الثوقان نیز مذکورست

که چون



که چون در لیلة العقبة هفتاد تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بیعت میکردند عبدالله بن رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای تعالی
و برای خود آنچه میخواهی حضرت صلعم فرمود که شرط میکنم برای خدای تعالی که او را
پرستید و شرک نیاورید و برای خود آنکه نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را
نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست فرمود که جزا بهشت خواهد
بود انصار گفتند که خرید و فروخت سودمند است و این بیع سود کردیم هرگز
اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ
مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
بدرستی که بخرید خدای تعالی از گرویدگان نفسهای حیوانیه اماره ایشان که مرتکب
جهاد شوند و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بآنکه باشد مر ایشان را بهشت چون
در بیع و شری چهار چیز معتبر است بایع و مشتری و مبیع و ثمن بایع انجا نفوس عاقله
مطمئنه است و مشتری حق سبحانه و تعالی است و مبیع نفوس حیوانیه است
و ثمن جنت است و مراد از این اشتری ابدال نفوس حیوانیه به بهشت پس استعاره
گفته اند از برای او اشتری را و استعاره مبالغه است در تشبیه مثل زید کالاسد
و در مبالغه گویند زید اسد است و اینجا شرای حقیقی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی مالک
مبیع و ثمن و بایع است و همه از آن وی است العبد و ما فی یده کان لمولاه پس این تحریضست
در غزو و جهاد و فایده عظیم او یعنی ارشاد از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا
دادن بهشت بی زوال نفسها پر شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور را این دو
ناقص مغبور را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب بستان ابو عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام فرمود که بهشت مر ابدان فانیه شما را الکم جنت باقیه پس مفروشید
این را مگر بآن و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله اشتری میکند و میفرماید که کارزار میکنند

این مؤمنان که نفس ایشان را خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس گاهی می‌کشند
دشمنان او را و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی ایشان را بر این
بیع و شری وعده دادنی ثابت و باقی که خلاف نیست در آن در توریة و انجیل و قرآن
این و لیکن است مراد آنکه اهل توریة و انجیل مأمور بوده اند بقتال و کیفیت دفع کنند و نیز عهد
خود از خدای تعالی که کریم است و کریم خلاف در وعده روا ندارد چه آن قبیح است
و قبیح محال بود پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کرده اید با آنکه داده اید شیء
حقیر فانی را و فرا گرفته خطیر باقی را و آن بیع او رستگاری عظیم است آورده اند که چون
حاضر نبود و محتاج شد به بیان کرد آنکه در آیه بایع و آن ایفای وعده است و لهذا فرمود
که وعدا علیه حقا و وعدا مصدر مؤکد است و حقا صفت اوست و آن تأکید مضمون
جمله است که لهم الجنة است و در این آیه کریمه انواع تأکیدات واقع است اول ان الله اشتری
هرگاه مشتری ذات واجب الوجود باشد که بجمیع کمالات باشد و مفیض همه خیرات پس
چه خواهد بود گمان تو بوی و دیگر تعبیر فرموده از ایصال ثواب به بیع و شری که مؤکد خرسندی
که آن حق است و واقع شدنی و دیگر فرموده بان لهم الجنة بحرف تحقیق و لام تملیک
و نفرموده بالجنة و دیگر وعدا فرموده در وعده او خلف نیست و دیگر علیه و کلمه علی از برای
وجوب است ظاهرا و دیگر حقا و آن تأکید تحقیق است و دیگر فی التوریة والانجیل والقرآن
و آن جاری مجری اشهاد است مر جمیع کتب الهیه را و جمیع انبیا و رسل برین متابع اند و
دیگر و من اوفی بعهده من الله و این تنبیه در آنکه کذب برین که کذب در این راه ندارد و خلاف
این نخواهد بود البته و دیگر فاستبشروا و بشارت جز صدق نشود و دیگر فوز و وصف او
بعظم که ذلک هو الفوز العظیم و روایت است که مردی گفت مر امام زین العابدین علی بن
الحسین را علیهما السلام که چون است اختیار میکنی حج را بجهاد و حال آنکه حق تعالی فرموده که
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة آن حضرت فرمود که بخوان
آیت بعد را هرگاه این طایفه را دیدی پس جهاد با ایشان افضل است از حج این اشارت
که جهاد مأمور به آن جهاد است که با امام معصوم باشد نه هر جهادی و این تنبیه است بر جهاد

سایل



سایل گرفت داور اگر اعتراض کند برین عظیم القدر که عالم باشد بشرایط جمیع عبادات
و اسرار همه طاعات و آیات بعد این است التائبون العابدون الحامدون السائحون
الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون
لحدود الله وبشر المؤمنین این مؤمنان رجوع کنندگانند بحق سبحانه و تعالی
بتمامی پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت ستایندگان حق را برای آنچه بایشان
رسید از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در لحظه و طرفه و روزه داران [illegible]
یا سیر کنندگان در طریق حق یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بر منزل انس
رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه بی‌نیاز سجود کنندگان در صلوات
یا طالبان قرب رفیع الدرجات فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت
و باز دارندگان از کفر و معصیت و مخالفت و آوردن واو برای آنکه فساد است میان امر و نهی
چون ثیاب و ابکار را بالجمله جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند
و هر یک با دیگر باید منضم باشد و نگاه دارندگان مر احکام خدای را که اصلا از وی گذشت
در آن نکنند و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند و بدین سمات
معروف و وضع مظهر و سبب آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف
مبشر بشارت است بتعظیم و تنکیر آن و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است
که متصف باین صفات ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم و امام زین العابدین علیه السلام
نیز اشارت باین معنی فرموده چون بیان فرموده از اول سوره تا اینجا وجوب اظهار برائت
از منافقان و کافران زندها اکنون بیان فرماید وجوب برائت از مردگان ایشان
نیز و اگرچه اقارب باشند که ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
صحیح نبوده و روا نباشد مر پیغمبر را صلی الله علیه و آله و آنانکه گرویده اند و آنکه طلب آمرزش
کنند برای شرک آرندگان ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم
و اگرچه باشند آن مشرکان خداوندان قرابت از پس آنکه روشن شد مر ایشان را آنکه ارباب
شرک اهل دوزخند اهل خلاف گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با بوطالب عم

در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شده بودند فرموده بود که او را شفاعت
کنم از برای تو ما دام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد
و اصحاب چون این را دیدند گفتند چرا ما نیز از آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و نیک
پیغمبر صلعم از برای عم خود استغفار میکند این آیت آمد و حال آنکه اجماع اهل بیت علیهم السلام
و جمیع علمای امامیه بر ایمان او و اجماع ایشان حجت است و ابو عبد الله محمد بن ادریس
رحمه الله روایت میکند باسناد خود از ابی جعفر الطوسی رحمه الله و او از رجال خود
از ابی حمزه ثمالی و او از عکرمه و او از ابن عباس و او گفت خبر کرد مرا پدرم عباس
بن عبد المطلب که ابوطالب رضوان الله علیه در وقت مرگ شهادت عرض کرد و گفت
لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و مکرر فرمود که بتواتر اخبار باین روایت رسیده
بعلی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام که از آنحضرت سوال کردند از ایمان ابو طالب ع
فرمود که بلی مؤمن بود گفتند که زعم قوم آنست که او مؤمن نبود فرمود و اعجبا عجب
و صد عجب و واحکو نه عجب نباید آیا این طایفه عیب بر ابوطالب علیه السلام میکنند یا بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده از آنکه مؤمنه در حباله
کافر باشد چنانکه منطوق آیات قرآن مشعر است باین و هیچ کس را شک و شبهه نیست که
فاطمه بنت اسد از مؤمنات سابقات بود و او در تحت حباله ابوطالب ع بود
تا ابوطالب وفات یافت ابن ادریس میفرماید بسبب عداوت امیر المؤمنین علیه السلام
که قوم مخالف این را میگویند و روایات دیگر از پیش مذکور شد آنچه باین وقوع
یافته غرض اصلی منع مؤمنانست از استغفار بر ایشان و منع پیغمبر را صلی الله علیه و آله
متقدم بر آن ساخته تا تنبیه باشد بر آنکه هیچکس را روا نباشد این و ما کان استغفار
ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه
ان ابراهیم لاواه حلیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم ع از برای آنکه بمنزله پدر
او بود مگر از برای وفا کردن بوعده که در وقت مناظره وعده کرده بود او را آنجا
گفت که ساستغفر لک ربی در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که وعده آزر ابراهیم ع

را



را که من ترک بت پرستی خواهم کرد و ایمان آورد پس ابراهیم ع استغفار میفرمود برای او
بنا بر این پس آن هنگام که روشن گشت مر او را که آزر دشمن مر خدای را یعنی بر کفر
برد و ایمان نیافت و یا بوحی معلوم شد او را که ایمان نخواهد آورد بیزاری کرد از او
و قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده است و کنایت است از رقت
قلب و کثرت ترحم او بر دیگر بود که چیزی که آزر میگفت لارجمنک و او جواب میداد
که ساستغفر لک ربی در آیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع
استغفار کردند بدان مواخذ نخواهند بود و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم
حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم و نیست خدای تعالی که قومی را ضایع
و تباه کرداند یا ایشان را بکیفر دهد و چنانکه اهل ضلالت را بعد از آنکه راه نموده ایشان را باسلام
تا وقتی که روشن شد با ایشان آنچه واجبست که از آن بپرهیز کنند و گفته اند این آیت
در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم بعضی فرمانها از
احوال ایشان و آخرت ایشان داناست ان الله له ملک السموات و الارض یحیی
و یمیت و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر بدرستی که خدای تعالی مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانع و منازعی زنده کرداند بندگان را
و بمیراند زندگان را و نیست شما را ای مؤمنان بجز از خدای تعالی کارسازی و نه یاری
و نه مددکاری و میشاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید
که شما را بعز وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری
نه که عذاب شما باز دارد لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار
الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم
تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم بدرستی که توبه پذیرفت خدای تعالی
و بقبول توبه پذیرفت خدای تعالی و بقبول توبه بازگشت بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
بجهت اذن او و منافقان را در تخلف که ترک اولی بود یا بیان تبریه ذمت آنحضرت
میکند از تعلق ذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا بعث است

بتوبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی پیغمبر صلعم و مؤمنان
چه هر کس را مقامیست که مادون آن نسبت وی نقیصه خواهد بود پس توجه بآن دو
کانه گناهیست که از آن توبه لازم باشد و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین
سبعین مرة اشارت باینست و نزد محققان آنست که این معنی مناسب مرتبه حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصود نیست و نبوده
ما زاغ البصر و ما طغی پس گویند که ذکر توبه نبی صلعم برای آنست تا مقدمه توبه امت
باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد پس بهر تقدیر در پذیرفت خدای تعالی از
پیغمبر خود توبه را و از مهاجر و انصاری یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند غزوه تبوک
را بطبیع نه بعناد و آنانکه پی روی کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان عسرت و تنگی
لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود در مرکب که ده تن
یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس را نیک خرما بسوی برندند هم در آب
که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و برطوبات احواف و امعاء آن دهن خوش
را تر میساختند و هوا بغایت گرم بود پس حق سبحانه و تعالی صفت میکند که در زمان
تنگی متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میکردند از پس آنکه نزدیک بود که از
غایت عسرت و دشواری میل کند و از جای برود دلهای گروهی از ایشان یعنی کار
بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت آنحضرت را دست بدارند
بواسطه شدت وحشت پس خدای تعالی درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات
بایمان میل کرده بود بدرستی که خدای تعالی برایشان بسیار آمرزنده است که از آن فرو
از ایشان نمود چون توبه کردند مهربانست بتفضل برایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ
خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی
تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بامر الهی بود قبل از آنکه رستگی در
یافت که هم کعب و هلال و مراره و در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله

حکم



حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان
خود دور شدند از زنان هلال بخدمت وی که مرد پیر و ضعیف بود نا فرد گشت
بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان بتنگ آمد تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین
با وجود گشادگی و وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانیست و تنگ
شد بر ایشان تنهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بجهتی که فرح و انس را در راه
راه نبود و دانستند آنکه پناهی نیست از خشم خدای تعالی مگر بسوی و آمرزش خواستن
از کرم وی پس چون در ماندند و بیچارگی خود را دانا شدند و توفیق توبه داد خدای تعالی
ایشان را تا توبه کردند و بحق باز گشتند بسبب صدق نیات ایشان بدرستی که خدای تعالی
اوست قبول کننده توبه از تائبان منفضل است برحمت ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای تعالی
بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت میکنید و باشید با راستگویان در
اقوال و افعال در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که باشید با علی بن ابی طالب
و آل محمد صلوات الله علیهم و دلیل بر این آنکه حق تعالی فرموده که رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و منتظر علی بن ابی طالب است
چه ظاهر است از برای وجوبیت پس لابد است که صادقان معصوم باشند بجهت
ما لا یطاق نباشد و ایشان اهل عصمت اند که ائمه معصومین اند علیهم السلام مَا كَانَ
لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا
بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ
لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ روا نیست و نشاید مر اهل
مدینه را و آنانکه گرداگرد ایشانند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز روند
از حکم رسول خدای تعالی نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت
قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بجانب تبوک و رسیدن ایشان از جهت

کنند نفقهای خود از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند وخود را برطرف دارند از
کشیدن آن رنجها که او می کشد چه نفس نفیس آنحضرت نزد حضرت عزت عزیزتر و گرامی تر
نفسهاست پس هر گاه که او شدت بر نفس خود نهد در طریق لازم است بر سایر
نفوس که مضایقه و رغبت نکنند و تن آسانی نگزینند روایتست که ابو خیثمه انصاری
در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بگذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او را دو زن داشت
زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند و آن را رفته و آب زده و کوزهای آب
سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب ساخته ابو خیثمه بر در عریش ایستاد و در
زنان نگریست آن ترتیب را ملاحظه کرد و اندیشه کرد که رسول خدای تعالی در
بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد
و طعام لذیذ خورد و با زنان خوشبوی خوشروی معاشرت کند بخدا اگر در هیچ عریشی در
نیایم و از ین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق شوم پس اندکی زاد را
برداشت و روی براه آورده در منزل تبوک بآنحضرت ملحق شد آنحضرت شاد گشت
از قدوم او و از برای وی استغفار کرد چه ثواب بسیار و اجر بیشمار برین محنت
خواهند یافت باید آن وجوب متابعت و ترک تخلف بسبب آنست که ایشان با رسول
باشند نرسد ایشان را تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای تعالی و نسپرند مکانی
از اماکن کفار بسم اسب یا کف شتر یا بپایهای خود سپردنی که آن بخشم آورد کافران را
و نیابند از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت مگر نوشته
شود برای ایشان بآن کردار شایسته یعنی هر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب
عظیم شوند ابن عباس رحمه الله فرمود که بهر رستی که از دشمن بدل ایشان در اید هفتاد
حسنه در دیوان ایشان می نویسند بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیکرداند و تباه نمیکند
مزد نیکوکاران را از مجاهدان و غیر آن وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا
يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ونفقة



و نفقه نمیکنند نفقهٔ اندک و خورد چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی که بدهند
و نفقهٔ بزرگ چنانچه پیش گذشت که بیش و کم آورند برای رفتن به تبوک و قطع نمیکنند
در سیر خود هیچ ممر سیل و آب را که او زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند
مگر نوشته شود برای ایشان ثواب و آن کوشش برای آنست تا جزا دهد خدای تعالی
نیکوترین آنها که در دنیا حق عمل میکردند و چون احسن را جزا دهد جزای حسن نیز دهد یا
انفاق کنند بجهت نوید اجر و تکثیر آن در دنیا هیچ آورده که فلان غازیانه انهار طاعت
باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه و تعالی آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و
نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر ثوابی ارزانی دارد و نه کرم
او نسبت با مجاهدان بهمه ظاهر گردد و نیز آیت دلالت میکند بر آنکه هر تعب و تشنگی
و گرسنگی و انفاق که حاصل شود در راه حج یا زیارت یکی از ائمه معصومین یا طلب علم
یا هر طاعتی که باشد نوشته خواهد شد برای ایشان ثواب و مکافات آن و اگر
چه حاصل نباشد غایت آن آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان
نازل شد مؤمنان عازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند
آیت آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ
حزب لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ
در روایتست و نشاید مؤمنان را آنکه بیرون روند بغزا همه ایشان چه امر معیشت
مختل می ماند پس چرا بیرون نروند از هر جمعی کثیر از ایشان وا قبیله و اهل بلده اند
گروهی اندک که بجهاد روند و باقی توقف نمایند تا طلب دانش کنند در دین و فقه
آموزند اکثر بر این اند که ضمیر لِيَتَفَقَّهُوا عاید بفرقه باقیه است که در خدمت
حضرت بودند چه ایشان مشاهده وحی و تنزیل میکنند و ضبط می نمایند آنچه حادث
میشود از شرایع پس اینجا لابد است از تقدیر چنین باشد که فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة واقام طائفة لیتفقهوا فی الدین یعنی گروهی که بجهاد روند و گروهی اقامت
نمایند تا این گروه فقه آموزند در دین و تعلیم کنند گروهی بیرون رونده قوم خود را

چون باز گردند از غزو بسوی ایشان تا باشد که حذر نمایند از آنچه بیم کرده شوند از آنچه
ایشان غلبه مسلمانان بر مشرکان مشاهده نموده اند از دلایل حق تا شاید که اهل کفر و
نفاق از آن باز ایستند این وقتی است که این آیت از بقیه احکام جهادیست یا حکمی
مستقبل است و وجه نظم آنست که جهاد ادبیست متعلق بنفس و تفقه نیز همچنین است
اما در زمان آنحضرت پس وجوب آن ظاهر است کسی را که در خدمت آنحضرت
استفاده نماید و اما در غیر آن زمان هرگاه که تفقه میسر نیست مگر بسفر واجب بود
و اگر در حضر ممکنست بلا شک در سفر برکت و فایده دیگر هست که در حضر نیست و ظاهر
آنست که در آیت مراد همه علوم شرایع باشد از تفسیر و حدیث و اصول دین
و اصول فقه و فقه و مقدمات و هر یک از اینها و غایات آنها بحسب امکان نوعی
یا تسمعی والله اعلم و انذار که در آیت واقع است اشارتست بآنکه غرض اصلی از علم
انذار و ارشاد است نه آنکه متوسل شوند بآن از اغراض فاسده و تفوق بر خلق
اعاذنا الله تعالی بفضله من قبح الزیوف والطویة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ
يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
ای کسانی که گرویده اید کارزار کنید با آنانکه نزدیک شما اند از ناگرویدگان مثل
یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد اند که در ولایت شام
بوده اند و شام قریب بمدینه است و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک
و باید که بیابند کافران و فهم کنند در شما درشتی بنسبت خود یعنی درشتی در مقابل
قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین جهاد و بدانید که خدای تعالی
با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت آمده اند که حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا
بقتال کفار اقرب می نماید و هیچ دشمن از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزد
کمترین دشمنان بتو اوست که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که
عبارتست از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب می نماید وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ
سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ

ایمانا



إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وچون فرستاده شود پاره از قرآن پس از منافقان
کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان
گویند که کیست از شما که بیفزود آن این سوره گرویدنی یعنی آن کس کدام است که
این سوره با ایمان او یقین و ثبات در دین افزود یا چون زیاد شد علم ایشان
زیاده کرد پس آنانکه گرویده اند پس افزوده کرد این سوره ایشانرا ایمانی
دیگر و ایشان شاد می شوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع و کمال
ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ
و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام و عداوت
سید انام علیه الصلوة والسلام است پس زیادتی میکند این سوره ایشانرا شکی
منضم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این
سوره انضمام یافت بدان شک پیشین و کفر ایشان بر کفر بر دند یعنی استحکام
یافت این صفت در ایشان تا وقتی که مردند و ایشان کافر بودند أَوَلَا يَرَوْنَ
أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ
آیا نمی بینند این منافقان که ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض
و قحط یا غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان در هر سالی یکبار
یا دو بار پس توبه نمیکنند از نفاق و نه پند گیرند وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ
بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ وچون فرود آید سورتی از قرآن که در آن عیب
ایشان مذکور بود نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم یکدیگر
اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و سخط
با استماع و عیوب خود یا بتغامز عیون ایما میکنند بنزول از مجلس و با هم گویند
آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون رویم پس اگر کسی بیند اقامت
کنند و اگر نه بینند برخیزند پس باز گردند از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بگرداند خدای تعالی دلهای ایشان را از خیر بسبب آنکه ایشان گروهی اند که در نمی یابند
حق را و فهم نمیکنند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان
فرستاده بحکم خدای تعالی از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه
جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما از آدمیان فرستاده
بحکم الهی یعنی از جنس ای اعراب رسول از شما بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس
فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا آنکه آنحضرت بر رشته قرابتی پیوسته
بود و در قرائت اهل البیت علیهم السلام من انفسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از
فاضلترین و شریفترین و نفیس ترین شما هم در نسب و هم در حسب دشوار است
برو آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول الله
دانند و معنی علیه ما عنتم فرو داده که دشوارست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار
آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن فرماید نمود صفت
دیگرش اینکه حریص است بر ایمان شما بگرویدگان مهربانست و بخشاینده
حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری را بدو اسم اختصاص نداده مگر پیغمبر ما را که اسم
خود را فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم و در باره وی گفت و
بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیای دیگر اینست
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری
پس تو بگوی مرا بسنده است خدای تعالی که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما
غالب سازد و هیچ معبودی بسزا نیست مگر وی بر وی توکل کردم و کار
خود بروی گذاشتیم و اوست پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است
یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ
حق تعالی است یعنی آن خدا که عرش را بدان همه عظمت که پیدا آورده
که



که نگاه میدارد و بر وای سیصد هزار قاعده هر قاعده سیصد هزار ساله راه
همه آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد قادر است
که ما را از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر افکندگان اوست

سوره یونس علیه السلام مکیه و هی مائه و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب الحکیم الر حروف مقطعه است بقول ابن زید
اسامی سوره اند و علم الهدی قدس الله سره العزیز فرموده که حق تعالی نام نهاده سوره
را بهرچه خواهد و گفته الر یعنی انا الله الرحمن و ابن عباس گوید انا الله اری یعنی منم
خدای که می بینم و نه بدید بلکه حلم ازلی خود و گویند لا رب غیری یعنی پروردگار
نیست بجز من و ذریعی آورده که هر حرف اشارتست از حق بحبیب وی میفرماید
سوگند میخورم بآلای خود بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت
من بر تو آنجا جواب ابن قسم سخن چیست این سوره آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت
است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا انکه رقم نسخ بر وی کشیده
نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس فرموده که چون اساس نبوت
محمدی صلی الله علیه و آله تاکیدی یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت
اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نمود گفتند عجبست که خدای تبارک
و تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد از جمله یتیم ابی طالب را اختیار کند
و حال آنکه ازین دو هیچکدام عجیب نیست یکی رسول از آدمیان و دیگری یتیم بودن
وی چنانکه میفرماید اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون
ان هذا لساحر مبین آیا هست مر مردمان را شگفتی آنکه وحی کردیم بسوی
مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان چه جنس را بسوی جنس میل می باشد
که اگر ملک می بود همان بایستی بصورت بشری متمثل شدی چنانچه در انعام گذشت

پس موجب تعجب نباشد و مضمون وحی آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی کرد انذار
را چه هیچکس خالی از صفاتی نباشد که او را از آن نباید ترسید الا ماشاء الله و تخصیص
کرد بشارت باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست و مقدم داشت
انذار را بر تبشیر زیرا که انذار تحذیر است از فعلی که سزاوار نباشد و تبشیر
ترغیب است در فعلی که سزاوار باشد و تحذیر مقدم است بر تحلیه پس فرمود
و بشارت ده آنانرا که گرویده اند بآنکه مر ایشانراست پیش رو نیک نزد پروردگار
ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام نقل
میکند که قدم صدق رسول الله است صلعم و آنحضرت قبل از نبوت متصف بود
بصفت صدق و امانت و تقوی که بمحمد امین موسوم بوده با آنکه یتیم و فقیر بود و این باعث
قدح در نبوت او نمیکند چه در نبوت از صفات که معتبر است داشت
مع ذلک فخر بفقر نموده و … است که در یتیم با قیمت تر می باشد پس این
نیز سبب تعجب نکردند و معانی دیگر مفسران از برای قدم صدق گفته اند گویند
ایمان و طاعت است یا سابقه ازل که حق تعالی وعده داده در نجات مؤمنان
یا مقام صدق که در او زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای
ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند و قول اول اولاست چه هر که
قدم صدق بر متابعت آنحضرت استوار داشت همه اینها او را حاصل است
ولی متابعت و محبت وی و آل وی بهیچکدام معقول نه پس آن پیش رو نیک باشد
گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن خوارق عادات
بدرستی که این مرد جادوییست آشکارا و در این دلیلست بر عجز ایشان و
اعتراف بآنکه قاصرند از معارضه إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ
إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بدرستی که پروردگار شما
الله است آن خداوندی که بقدرت بی فتور و حکمت بی قصور بیافرید

آسمانها



آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام عالمند بمقدار شش روز از ایام دنیا
پس مستولی شد بر عرش که اعظم مخلوقاتست می سازد امر کائنات را بمقتضای
حکمت یا تقدیر میکند بود و نبود را بر وجهی که میخواهد نیست هیچ شفاعت کننده … مگر
پس از دستوری دادن خدای تعالی مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت
بتان است که شفعاؤنا عند الله میگفتند و اثبات شفاعت مأذون از جانب
حق یدبر الامر اشارتست باستقلال او در تصرف در جانب مبدأ و ما من شفیع
عبارت از استقلال او در طرف معاد آن خداوند موصوف بصفات خلق
و تدبیر و استیلا پروردگار شماست نه غیر او چه غیر را با او در این صفتها شرکت نیست
پس او را به یگانگی پرستید آیا پند نمیگیرید و تفکر نمیکنید که مستحق عبادت او
نه معبودان شما إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ
مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسوی اوست بازگشت
شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب و سؤال او را وعده
داد خدای تعالی شما را وعده دادنی راست و درست بدرستی که خدای تعالی
در اول بیافرید خلق را باز بعد از مردن زنده گرداند و بر مقصود از ابدا
و اعاده ثواب و عقابست تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و عملهای پسندیده
کرده اند بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل
که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابر
آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او وجه است چه اراده … میکند این کلام
را بر … خود و آنانکه کافر شدند ایشانراست آشامیدنی از آب گرم در دوزخ
که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد و دیگر ایشانراست عذاب
دردناک که تحقیق نباید بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافر می شدند
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ

وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
اوست آن خداوندی که بقدرت کامله گردانید آفتاب را خداوند روشنیها
را خداوند روشنیها. را خداوند نور علما رانند که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و باین واقع میشود اختلاف احوال
قمر از هلالیت به بدریت چنانچه در فاتحه سمت ذکر یافت و تقدیر کرد بهر یک از شمس
و قمر را منزلها به فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای
بیست و هشت گانه که شرطین و بطین و ثریاست تا آخر و آن معروف و مشهور است
و قریب بشبانروزی قطع منزل کند چه فلک را که قسمت کرده اند بر دوازده
برج هر برج را نیز تقسیم نموده اند بر بیست و هشت منزل بعدد ایام دور قمر که
هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر منزلی علامتی دارد از کواکب ثابته و آنرا نام
کرده اند و این پدید کرد تا بدانید شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد
ذکر ماه را نکرد و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات
خود نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد براستی نه ببازی و عبث برای منافع
عاید بمکلفان پس افعال الله معلل بغرض باشند و گویند با بمعنی لام است
یعنی لکن برای بیان حق بیان میکند خدای تعالی دلایل خود را برای گروهی که می
دانند یعنی درآن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ بدرستی که در آمد
شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و در آنچه آفرید
خدای تعالی در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها هر آینه نشانهاست بر وجود
صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او مر گروهی را که بترسند از عواقب
احوال و خواتیم آمال چه هر که تدبر کند درین احوال بداند که دنیا مخلوق شده از
برای بقای آدمیان و خالق آدم و عالم فرو نگذاشت نخواهد فرمود آنرا الا که آنرا دار
عمل گردانید. پس هر گاه که چنین باشد پس ناچار باشد از امر و نهی تا بآن

ثواب



ثواب و عقاب تا متمیز شود محسن از مسیء و مطیع از عاصی پس این احوال فی الحقیقة
دلالت دارند بر صحت قول بمبدا و معاد إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ بدرستی آنانکه امید ندارند
دیدن جزای ما یعنی منکر اند آخرت را که محل جزا و مکافاتست و خشنود شدند
بزندگانی دنیا و پسندند آنرا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات
محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی
غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن شدند بروجهی که گوییا هرگز ایشانرا از آن رحلت
نخواهد بود که لحظة فلحظة دست اجل طبل رحیل خواهد کوفت و آنان از آیات
کتاب ما یا از دلایل صنع ما یا از حجج قاطعه ما ناآگاهان و بیخبرانند علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده که مراد از آیات اینجا امیرالمؤمنین و باقی ائمه معصومین
علیهم السلام و دلیل برین آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که حق تعالی را آیتی
از ما بزرگتر نیست و حجج قاطعه نیز ایشانند علی امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم هم الحجج القاطعه پس
این دلالت کرده که مخالفان که نظر بر زخارف دنیا دوخته بودند از ایشان غافل
بودند و بر احوال آخرت دیده نمیگشودند و حقوق ایشانرا ضایع ساختند و بنیان
بگذاشتند و آنحضرت در خطبه شقشقیه ایما بدین معنی فرموده که اهل خلاف
گوییا این آیات را نشنیده بودند که تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بلی والله که شنیده بودند و در
گوش گرفته ولیکن زیب و زینت دنیا در نظر خود درآورده بودند و حلی و
زیور آن در نظر ایشان شیرین شده. نظر از امور دینوی دوختند و وبال ابدان
برای خود دانند و ختند أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آن گروه که یاد
کرده شد جای بودن ایشان آتش دوزخ است بآنچه بوده اند کسب میکردند
از معاصی یعنی شرک و کفر و نفاق و مخالفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ بدرستی که آنانکه ایمان

ایمان آوردند و بکردند کارهای شایسته یعنی استکمال نمودند از جهت قوت نظریه
واهتمام ورزیدند از قبل قوت عملیه با مشغول گردانیدند دلها و ارواح خود را
بتحصیل معرفت باز جوارح خود را بخدمت با اشتغال نمود دیدهای ایشان باعتبار
وگوشهای ایشان بکلام پروردگار و زبانهای ایشان بذکر پروردگار دوست بر
اعضای ایشان بطاعت ملک جبار این بندگان شایسته را راه نماید پروردگار ایشان را
در آخرت بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را بنماید سلوک
سبیلی که مودی باشد بادراک حقایق باشد میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب
رحمت در بوستانهای با ناز و نعمت دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا
سَلٰامٌ وَآخِرُ دَعْوٰیهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ خوانند بهشتیان مر خدا را
در بهشت وقتی که آرزو ایشان باشد طلبند آنست که گویند پاکی یاد میکنیم
ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه
مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد و درود ایشان با یکدیگر در بهشت
یا درود حق یا تحیت ملایکه با ایشان سلام بود و آخر دعای ایشان آن باشد
که گویند حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست و گفته‌اند چون مؤمنان به بهشت
در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت
جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه با حق سبحانه و تعالی بر ایشان سلام
سلام کنند بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گردند و وظایف حمد و ثنای الهی
بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را
از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید در عین المعانی آورده که کریمه دیگر ایشان حرم محرم
سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بند اسیری را سبک گردانید و آن اسیر برکت
حضرت فرمانده رخ محنت کنند نفرین کرد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد
وَلَوْ یُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ اِلَیْهِمْ اَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ
لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و اگر تعجیل کند خدای تعالی برای مردمان





باجابت دعای بد چنانکه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر هر آینه گذارده
شود بسوی ایشان اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشان را زود وی
اجابت کنیم چنانکه دعای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند
بعضی مفسران برآنند که کفار بنضر بن حارث عذاب استعجال می‌نمودند این آیت آمد که ما
در عذاب که ایشان می‌طلبند تعجیل نمیکنیم پس میگذاریم آنرا که امید ندارند دیدن
جزای ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمی‌ترسند از ما در روز بعث و نشور و چه رجا بمعنی
خوف نیز می‌آید در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را
در ضلالت سرگردان میروند وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهٖ اَوْ قَاعِدًا
اَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهٗ مَرَّ كَاَنْ لَمْ یَدْعُنَا اِلٰی ضُرٍّ مَسَّهٗ كَذٰلِكَ
زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ و چون برسد آدمی را سختی و رنجی و درد مطلق
کافراست یا ولید بن مغیره یا عتبة بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد
بخواند ما را باخلاص وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود
از آن رنج یا نشسته یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا بیم
برای اصناف آلام و مضار پس چون برداریم و ببریم از و رنج و مضرت را
بجهت اخلاص او در دعا برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف
دعا و دیگر بدان رجوع نمیکند گویا که او نخوانده است ما را بدفع کردن رنجی که بدو
رسیده بود همچنین آراسته شده است مر اسراف کنندگان را از حد تجاوز
نموده اند آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی میکنند
وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ
وَمَا كَانُوا لِیُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ و بدرستی که ما هلاک کردیم
اهل قرنها را پیش از شما از اهل مکه آن هنگام که ظلم کردند بتکذیب پیغمبران
و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسولان ایشان بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر
و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد

استعداد و در یافتن خذلان الهی ایشانرا همچنین که ایشانرا جزا دادیم بهلاک
ایشان شد بجهت تکذیب رسل جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه بتکذیب
پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون
پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بشما مبعوث است
خلیفهای گذشتگان در زمین پس از ونی که هلاک شدند تا ببینیم در صورت
شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر
تا باشما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر در خبر است
که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله گفتند آنچه که مهتران
عرب را از عبادت لات و عزی نگاه باز دارد و دم بتان در آن نبود حاصلی نه
و شغال فرمود که واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون
لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء
نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم
و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح است
گویند آنانکه امید ندارند برسیدن بجا یا بیم رسیدن از وعید ما یعنی مشرکان
بعد از شنیدن قرآن پیغمبر را صلعم بیار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در او
ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معاینه آنها نباشد یا آنکه تبدیل قرآنرا
یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کند
در تفسیر از ابی عبدالله علیه السلام یعنی تبدیل کن آنچه در شان امیرالمومنین است
بغیر او و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت ایشان کند و ایشان او را الزام
کنند بسبب حسدی که قریش را بود حق تعالی فرمود که بگو باایشان نمی سزد و روا
نیست مرا که تبدیل کنم قرآن را از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآنرا تغیر
کنم و در آن زیاده و کم کنم و تصرف نمایم متابعت نمیکنم و اتباع نمیکنم مگر آنچیزی را که وحی
کرده شود بسوی من از حضرت حق سبحانه و تعالی بی زیاده و نقصان از او و معاف



و امامت امیرالمومنین علیه السلام و غیر آن بدرستی که من می ترسم اگر عاصی شوم
در پروردگار خود بتبدیل قرآن عذاب روز بزرگ یا اگر قیامت
قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله
افلا تعقلون بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواندمی آنچه بر من منزل شده است
بر شما و نه نیز شما را دانا کردی خدای تعالی بعد آن پس از فضل و رحمت
اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن و بدرستی که من
درنگ کردم عمری دراز در میان شما که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن
یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بآن دانا
بودید آیا پس چرا درنمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما
بوده و او را ممارست علمی نبوده و با عالمی مصاحبت ننموده کلامی بر شما
میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت او حیران شدند و بلغای علم و ادب از کمال
فصاحت آن انگشت تحیر بدندان و بهر اینه تامل درین صورت استدلال
می توان نمود برای آنکه اتیان کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست
پس قرآن که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین معجزه رسالت و دلیل دلالت
باشد مضمون آیت سابق آن بود که من افترا نمیکنم بر خدای تعالی در تغیر و تبدیل
قرآن و شما افترا میکنید که قرآن الکلام خود میدانید فمن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمون پس کیست ستمکارتر
از کسی که افترا کند و ببندد بر خدای تعالی دروغی یا تکذیب کند آیتهای او را
بدان کافر شود بدرستی که نجات نیابند مجرمان کافران یعنی کافران و مفتریان
ویعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلاء شفعاؤنا
عند الله قل اتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض سبحانه وتعالی
عما یشرکون و می پرستند بدون خدای تعالی چیزی که زیان نرساند بدیشان اگر ترک
عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند

زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد را ایصال نفع و مضرت در نباشد و حال آنکه معبود
باید که قدرت او بر ایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع
و دفع ضرر او را پرستند و میگویند عبده اصنام این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدا اینها
یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست می نمایند تا مهمات
ما را کفایت کند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانکه معتقد مؤمنانست ما را از خدای
درخواست کنند و از عذاب برهانند بگو آیا خبر میکنید خدا را بآنچیزی که نمیداند
در آسمانها و نه در زمینها انتفای علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگویید
که خدا را شریک هست نعوذ بالله و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند
که عالم است بجمیع معلومات از جزئیات و کلیات این را نمیداند پس معلوم شد
که او را شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلام بعلم صد است و معنی آنکه
خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک پاک و برتر است
خدای و برتر است از آنکه شریک او میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً
فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
و نبودند آدمیان مگر امت یگانه یعنی موحد بودند بر فطرت یا متفق بر دین
حق و آن در عهد آدم بود علیه السلام تا قابیل هابیل را کشت یا بعد از وقوع طوفان
که بجز نوح عم و اصحاب سفینه کسی نبود یا بر ضلال در زمان فترت که از انبیا علیهم السلام
کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند به پیروی هوا و امور باطله یا متفق بودند
بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب
بر دین اسمعیل عم متحد بودند پس مختلف بسبب عمرو بن یحیی که احکام جاهلیت
اختراع کرد و اگر نه کلمه ایست پیش گرفت از پروردگار تو علی بن ابرهیم رحمه الله گوید
یعنی حکم ازلی واقع شد که ایشانرا اختلاف کنند و مبعوث شوند در میان ایشان
انبیا علیهم السلام هر آینه حکم کرده بشدی میان ایشان در آنچیز که ایشان در آن اختلاف
میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق باز ماندی وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ

علیه



عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
و میگویند معترضان آیات یعنی قریش که چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله
معجزه از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم که آن تفجیر انهار است و استسقاط
سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور است ای رسول الله تعالی پس بگو
در جواب ایشان که فرو فرستادن نیست که علم غیب مر خدا راست شاید که در ضمن آنها
مقترحات شما مفسده باشد که باز دارد از نزول آن پس شما انتظار برید نزول مقترحات
امر تهدید و وعید است بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما
می آید یا آنهایی که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ
بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا
تَمْكُرُونَ و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را صحتی پس از بیماری که رسیده
باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط چون و سختی مر ایشانراست مکری در
آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در آیتهای ما بر پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل
مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی از ایشان
آن مصیبت بود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم
مشغول شده بگو باید وعید تنگ می جستند حق سبحانه و تعالی فرمود که بگو ای محمد
که خدای تعالی زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور
کید شما نزول عذاب بر شما اراده خواهد کرد بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه
حفظه می نویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرستادگان
ما پوشیده نیست بر ما کی پوشیده خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق انتقام است
هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ
وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
اوست آنکه میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را در خشکی بمرکب تری

چون اسب و شتر و در تری بمرکب فلکی چون کشتی و زورق تا چون باشید در کشتی
و کشتیها میروند با آنکه در وی اند بباد خوش که نرم می وزد و قاعده عدول از خطاب
بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره ایست غیر مخاطبانرا نیز تا تعجب
شوند از احوال این قوم که در کشتی ایشان که ببادی راست که رانده اند اصلاح کشتی می
وزد میروند و خوشدمان شده اند ایشان بآن باد ناگاه آید بآن کشتی بادی سخت که
دریا را در شور آورد و بیاید بدیشان موج دریا از هر مکانی یعنی از چپ و راست
و پیش و پس کشتی موج در آید و یقین کنند آنکه فرو گرفته است بلا مر ایشانرا از همه
جوانب بخوانند خدایرا الکشف آن بلا از ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند
برای خدای تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور
کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و بعضی گویند که این نه ایمان اخلاصی
لیکن جهت علم است بآنکه نجات میدهد درین حالت مگر خدای تعالی پس این جاری
مجری ایمان اضطراری است ابو عبید گوید که مراد ازین دعا آهیا شراهیا است
که تفسیرش یا حی یا قیوم است روایتست که یکی گفت مر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق را
علیه السلام که چیست دلیل بر اثبات صانع فرمود که صنعت تو چیست گفت تجارت
دریا فرمود که تو وصف کن که حال تو در دریا چگونه بود گفت یکبار سوار شدم
برکشتی پس آن شکسته شد و من خود در آنجا برداشتم بر لوحی از الواح کشتی و باد
سخت از جوانب و اطراف می وزید آنحضرت فرمود که هیچ دل تو تضرع و نیازی
پیدا شد گفت بلی فرمود که خدای تو آنست که در آن وقت تضرع و نیاز روی
عرضه میداری و آن درماندگان در دریا در آن حال گویند که اگر ما را نجات دهی از این
جا باشیم از سپاس داران نعمت نجات را فلما انجیهم اذا هم
یبغون فی الارض بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة
الدنیا ثم الینا مرجعکم فننبئکم بما کنتم تعملون پس چون نجات داد
ایشانرا از آنچه می ترسیدند ناگاه ایشان ستم میکنند در زمین و میشتابند بدان کارها

که به



که بدانها بوده اند از شرک و فساد بغیر حق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است
هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در این عمل مبطلند ای مردمان جز این نیست که
ستم شما بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هرکه او بد میکند
بنفس خود میکند روزی چند بهره میخورند بهره خوردنی از زندگانی دنیا پس بسوی ما
است بازگشت شما در قیامت پس خبر کنیم خدای تعالی شما را بآنچه هستید
که عمل میکنید و مناسب آن پاداشت خواهد داد انما مثل الحیوة الدنیا کماء
انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا
اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها
امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل
الایات لقوم یتفکرون جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت
انقضای آجال و ادبار آن بعد از اقبال مانند آبست یعنی باران که فرو فرستادیم
او را از آسمان یا ابر پس بیامیخت بآن آب گیاه رسته از زمین از آنچه
میخورند آدمیان چون حبوب غذایی و ثمار و بقول و از آنچه میچرند چهارپایان
چون گیاه تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه خود را و آراسته شد
بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین آنکه ایشان
قادرانند بر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن ناگاه آمد بدان زمین عذاب
یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع
را شبیه بآنچه درویده باشند یا از اصل برکنده گوئیا که هیچ نبوده دی روز همچنین
که درین تفصیل کردیم جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را برای
قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را
در انقراض نعیم و زوال اموال فوراً بعد از فوز و اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین
که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت
صفوت است و آخر صفت کدورت همچنین دنیا نیز نوازش دولت و نشاط

آن که از نشر نکبت و حسرت و گفته اند دنیا ممثل به آب باران است و تمثیل مال جهان
و در وجه تشبیه مال دنیا به آب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که
که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن به آب باران از آن روی است که باران به جهد و تدبیر
آدمی از ابر فرو نیاید بلکه به تقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال نیز به جهد و تعب
و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه به حکم ازل و قسمت لم یزل به دست آید رزق مقسوم است
و از اول مقرر کرده اند دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود به سمت پاکی و پاکیزگی
موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی بماند رنگ و بو و طعم آن
متغیر گشته مورد استبشاع و انقطاع یابد مال دنیا نیز مادام به سبب انفاق جود از
دست به دست روان گردد پسندیده و مقبول باشد چون در مضیق بخل و چاه
حبس ماند نکوهیده و مذموم بود و در عثرات حمیدی آورده که وجه مماثلت
آنست که آب باران چون به اندازه آید و به قدر حاجت نازل گردد سبب آسایش
آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود پیر هرات رحمه الله گوید
باران که رحمت بزیادتی بلکه قطره زحمت مال دنیا نیز به مقدار احتیاج به دست
آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فایده آن به دور و نزدیک برسد و چون
روی به زیادت نهد و فراوان و بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله
تفاخر و اوانی و اقاصی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی و دیگر آنکه آب باران
چون به نهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون به خار بن گذرد حدت
و شوکت او را زیاده کند مال دنیا نیز چون به صالح رسد صلاح او بیفزاید نعم
المال الصالح للرجل الصالح و اگر به دست مفسدی افتد مایه افساد و عناد او را
بازدیاد نهد و گفته چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه به اطراف و جوانب
روان گردد و مال دنیا نیز بکجا قرار نگیرد و با کس آرام نپذیرد بلکه هر روز در
دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را

بقایی



بقایی در تیسیر آورده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را میخواند به دنیا که محل آفات
بلکه برای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از همه آفات است چنانچه فرموده رسول الله
که مرکبا بسیدی خانه ساخت و مایده گسترد و فرستاده داعی را پس هر که او اجابت
کرد اجابت او را در میرود در خانه و از مایده میخورد و سید از او خشنود میگردد
و هر که او اجابت نکرد و نخورد و رضای سید حاصل نکرد پس این قول حق تعالی سید است
و مایده جنت و سید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنحضرت فرموده که هیچ روز
نیست که آفتاب طالع شود الا دو فرشته منادی میکنند چنانچه همه خلایق می‌شنوند بجز
که ای مردمان بیایید بسوی رحمت پروردگار خود چنانچه فرموده والله یدعوا الی
دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و خدای تعالی میخواند بندگان خود را
بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت
را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل آن و تحیت بهشتیان بر یکدیگر
سلام است یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدو جهت تعظیم
جنان چون اضافه بیت برای تکریم آن و اطلاق اسم سلام بر خدای تعالی از جهت
که سالم است از فنا و تغیر و از جمیع سمات نقص و حدوث و از ظلم و جهل و عجز
و قادر است بر تخلیص اهل اضطرار از مکاره و آفات در فصول فرموده که حق سبحانه
و تعالی میخواند از سرای که اولش تنگ و اوسطش عنا و آخرش فناست به سرای
که بدایتش عطاست و میانه اش رضا و نهایتش لقا که مقام قرب است همه را
به بهشت میخوانند و راه می‌نماید هر که را میخواهد آنانکه اجابت کردند و راه طاعت رسیدند
بسوی راه راست که منتهی به دار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق اهل بیت
سید انام علیه الصلوة والسلام چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که آن طریق
معرفت امام است و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که صراط مستقیم امیرالمؤمنین است
علیه السلام که متابعت او طریق نجات است دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت
پناهی و هدایت خاص است وابسته بتوفیق حضرت الهی چنانچه پیر هرات فرموده که همه را

میخواندند اما تا کرا اپرسند قبول نشانند یعنی بسبب طاعت و فرمان برداری مقبول
درگاه میگردند و بنافرمانی مردود بارگاه میشوند لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ
وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
مر آنکسان را که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند مثوبت و پاداشت نیکوست یعنی
بهشت و افزون از پاداشت که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای
حسنه است یکی نیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده
خشنودی حضرت عزت یا زیاده محبت است در قلوب عباد و گفته‌اند حسنی بهشت
که بر سر اهل بهشت دور کند و هر چه خواهند بر ایشان بارد و از امیر المؤمنین علیه السلام
نقل کرده‌اند که غرفه ایست که ساخته شده. از یک لؤلؤ علی بن ابراهیم رحمه الله آورده
که روایت کرده ابو الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که حسنی
بهشتاست و زیاده دنیا یعنی حق سبحانه و تعالی عطا فرموده ایشان را در دنیا
حساب نخواهد نمود آنرا بر ایشان در آخرت و ثواب دنیا و آخرت در ایشان
جمع خواهد فرمود و نیکوترین جزا پاداشت نموده و پوشیده نگردانند رویهای بهشتیان را
گردی و غباری و نه خواری بسبب رجوع و فقر و خوف یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان
نباشد آن گروه محسنان اهل بهشت‌اند ایشان در بهشت جاوید ماندگانند نه نعمت
ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه
غرور او که در معرض زوال و فناست وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ
بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ
قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و پاداشت آنانکه کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق و خلاف پاداشت
هر بدیست بمانند سیئه که کرده‌اند نه زیاده بر آن و بپوشد ایشان را خواری و رسوایی
یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد نباشد مر ایشان را از عذاب خدای تعالی
هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس از ایشان عذاب باز ندارد گوییا پوشیده

شده



شده است رویهای ایشان بپارهای از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه کرده
رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب نیم روایت از ابی الجارود است
از ابی جعفر علیه السلام که اینها اهل بدع و شبهات و شهوات‌اند که رو سیاه کرده
اینکرده ملازمان آتش دوزخند در آن آتش جاوید ماندگانند یعنی هرگز روی رهایی
از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ
وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ
و بترسید از آن روز که حشر کنیم نیکان و بدان را همه ایشان را پس گوییم مر آنان را که
شرک آوردند بایستید بجایگاه خود شما و شریکان شما که بدون خدا پرستید باید
یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان
و بترسیم از کافران که بر اپرستش بتان کرده‌اند گویند که ایشان مارا بعبادت خود
فرمودند حق سبحانه و تعالی بتان را بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام
نبودید شما که ما را پرستیدید ما را شدید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید
افرأیت من اتخذ الهه هواه بر کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است
بلکه شما ما را به پرستش خود امر کردید بتان گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ پس بسنده است خدای تعالی گواه
میان ما و شما بدرستی که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نه شنیدیم
و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ
نصف الحزب
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ در آن مقام بیازماید یعنی بیابد و بچشد
هر نفسی جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن معاینه بیند
و باز گردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی خداوندان که ثابت
بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و گم گردد از کافران آنچه هستند که افترا میکنند
از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
بگو کیست که شما را روزی میدهد از آسمان که باران می باراند و از زمین که گیاه
می رویاند یا کیست که خداوند است که گوش را و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر
بیافریند و از آفتها نگاه دارد و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات
از مرده که نطفه است یا دانه و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه از زنده که حیوانست
یا نبات و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم بعد از تخصیص و چون این
سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند
پس گویند در جواب که آنهمه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بزرگترین
حجتیست در بطلان طریق ایشان که آلهه ذات اصنام است پس بگوای محمد ایشانرا
که بعد از این اقرار آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و باز او را شریک او می سازید
فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ
پس آنکه او را این صفتهاست الله است پروردگار شما که ثابت است ربوبیت
او را ثابتی که شک را در آن مدخل نباشد پس چه چیز است بعد از راستی
و بیان حق مگر گمراهی چه ثابت و محقق شد وجود واجب بحق و آنچه جز اوست
ممکن لذاته است و دعوی آلهیت ممکن باطل و واجبست که واجب الوجود یکتا
باشد در ذات و صفات و در جمیع اعتبارات پس از کجا گردانیده میشوید
از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا
أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است سزاوار شد حکم
پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح
و تمرد ورزیدند در کفر خود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
بگوای محمد آیا هست از این شریکان شما یعنی بتان که شرکت خدا می پرستید
کسی که آغاز کند و بیافریند خلق را پس باز زنده سازدش بعد از موت و چون کفار

ابدا



ابدا را منکر بودند و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف
نمی نمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که بگوای محمد که خدای تعالی آغاز بیافریند
خلق را پس باز زنده سازدش بعد از فنا پس از کجا گردانیده میشوید از راه
راست قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
بگو آیا هست از بتان شما که شریک خدا نهاده اید کسی را که راه نماید بارسال رسل
و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند
تا راه یابند بسوی حق که دین اسلام است بگو خدای تعالی راه نماید خلق را آیا که
پیغمبر را بفرستد و بعد از آن نایبان وی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است
که متابعت کرده شود که او محمد است و آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از وی همچنانکه علی
بن ابیطالب آورده آیا آنکس که راه نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را مع ذلک
قبول نپذیر نباشند و هم او آورده که آنان قریش اند و غیر ایشان که مخالفت
اهل بیت کرده اند بعد از آن حضرت پس چیست و چه بوده است شما را چگونه
حکم میکنید که برابر میدهید قادر را و عاجز را و معصوم و غیر معصوم را وَمَا يَتَّبِعُ
أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
و پیروی نمیکنند بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان یا مراد باکثر جمیع باشد
در معتقدات خود مگر گمانی را که هستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده
چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق یا بدعیات باطله که از اسلاف
خود شنیده اند بدرستی که گمان بی نیاز نگرداند کسی را از اعتقاد درست یعنی
ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا
شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد
از عذاب خدای تعالی چیزی را بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ

أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ و نیست و نشاید این قرآن با وجود
دلایل اعجاز که بر بافته شود و کسی تواند گفت بجز از خدا تعالی یعنی روا نیست
که این سخن مفتری باشد و لیکن خدای تعالی فرستاد او را برای تصدیق آنچه بود
پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز که داشت کتب منزله نیز هست و برای بیان
آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی نیست شکی در وی و نشاید که باشد
چه منزلست از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند بلکه میگویند بر بافته است
این کلام را محمد از خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو این سخن را بر می توان بافت پس بیارید شما بر بافته
سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمانید
و سرآمد دوران و اگر خود معارضه نمی توانید استعانت نمایید و بخوانید برای
معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن هر که را توانید که از وی یاری خواهید
و بجز خدای تعالی تا شما را مددکاری و پیدا کنید مانند قرآن اگر هستید راست
گویان که محمد از خود می سازد بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ کافران ایمان
نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند با چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن
یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن را از آنکه که بعد از
استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و نیامد
بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار
و دقایق آن نرسید با تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر و بعث و جزا
و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد
آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع
نخواهد کرد و همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردن انبیای خود را آنانکه

بودند



بودند پیش از اینها پس در نگر و ببین که چگونه بود انتهای ستمکاران و مکذبان
و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیت تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ
وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و از ایشان که تکذیب میکنند
کسی باشد که می گرود بقرآن یا رسول و تصدیق میکند در نفس خود و میداند
که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که نگرود
بآن از فرط جهل و غایت نادانی و پروردگار تو داناتر است به تباهکاران یعنی
آنهاکه مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند
بقرآن یا رسول و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانند و بر
شقاوت کفر و مخالفت بمیرند در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که روایت ابی الجارود
از ابی جعفر علیه السلام که مراد ازین طایفه که بر شقاوت کفر و مخالفت بمیرند دشمنان
محمد و آل محمد اند صلی الله علیه و آله و علی مبغضیهم لعنة الله وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي
وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ و اگر تکذیب کنند
ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید شوی پس بگو مرا است
جزای عمل من و مر شما راست پاداشت عمل شما شما بیزارید یعنی ذمت شما
بریست از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذت نخواهد کرد و من بیزارم از آنچه
شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما گویند که این آیه
بآیه السیف منسوخ است و اهل تحقیق گویند که آیت قابل دفع نمیکند و چیزی را
از مدلولات این آیت پس منسوخ نباشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ
تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ و از ایشان یعنی از کفار یا از یهود
کسانی هستند که حالت نفرت و عداوت بحدی رسانیده اند که گوش فرا میدارند
بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند
بآن آیا تو می شنوانی کران را این استفهام بمعنی نفی است یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی

واگرچه هستند که با وجود کری نور نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته
مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال
بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هردو منتفی باشند پیداست که حال بر چه منوال بود
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ و از ایشان
کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید
و از غایت عناد و ضلال فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندید آیا تو راه
می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان چه آنکه قادر است که رد میکند
ایشان را بر حالت کمال خالق قدیر و قوی است وقتی که مستعد آن باشند واگرچه هستند
که با وجود عدم بصر نمی بینند ندیدن بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده
دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند
و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت
دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود مقصود ازین کلام تسلیه
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله که چه طبیب هرگاه دید مریض را که علاج پذیر
نیست اصلا از او اعراض میکند و پریشان نمیشود ازین زیرا که تقصیر از جهت
نه از ضعف و حذاقت إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بدرستی که خدای تعالی ظلم نکند و ستم روا ندارد بر مردمان هیچ
چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را و ملجی نسازد هیچکس را بقبایح و منکرات
ولیکن مردمان ستم کنند بر نفسهای خود که اقدام نمایند باختیار بر مناهی و
حس و عقل که آلت ادراک است در آیات قدرت استعمال نمایند در ملاهی و منافع
و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد و بعذاب باقی ملاقی شوند
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ
خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و یاد کن روزی را که
جمع کند خدای تعالی کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبور نزد ایشان

کوتاه



کوتاه نماید گویا درنگ نکرده اند مگر زمانی اندک از روز و چون از قبر برانگیخته
شوند آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا زمان مفارقت
اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت
آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند بتحقیق زیان کردند
در حظوظ خیرات آنانکه تکذیب کردند مر لقای خدا را یعنی بعث و جزای الهی را
منکر شدند چه زیانی و خسرانی بدتر از این می باشد که حق تعالی شهادت فرموده
بزیان و خسران ایشان و نبوده اند راه یافتگان بایمان و در رعایت مصالح این تجارت
که متاع شریف کثیر باقی را فروختند بچیز خسیس اندک فانی مثل کسی که جوهر بی قیمت
را رایگان کند که جوهر ثمین نفیس است سرمایه را بدهد و آن بستاند بعد از آن نه
مایه ماند و نه سود و آنچه حاصل کرده باشد وبال باشد و زیان انگاه ندامت را
چه فایده و حسرت را چه سود وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ و اگر بنماییم ترا بعضی از آنچه
وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاک جمعی از ایشان بود در روز بدر
یا متوفی سازیم ترا قبل از اراده آن تو بدانی که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی
اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی پس بسوی ماست بازگشت ایشان
و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان را پس خدای تعالی بعد از اراده آن یا پس از
توفی تو گواهست بر آنچه ایشان میکنند و جزای عمل خواهند یافت و گفته اند
که احتمال دارد که مراد انطاق جوارح ایشان باشد در روز قیامت که آن بمنزله
شهادت خداوند است عز شانه وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ
قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و مر هر گروهی را از امم ماضیه فرستاده
بود که ایشان را بحق دعوت مینمود پس چون آمد بدیشان رسول که مبعوث
بود بدیشان و تکذیب او کردند حکم کرده شد میان ایشان بعدل و راستی یعنی
رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم

دیده نشوند یعنی از مرتبه و ثواب رسول کم نکنند و در عذاب و عقاب مکذبان زیاده
از استحقاق ظلم ننمایند آورده اند که بعد از نزول آیت و هم لا یظلمون کفار مکه استعجال
عذاب موعود نمودند این آیت نازل شد وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا کی باشد این موعود به و جزا بجا زود
نمی آید اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله
و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ بگو مالک نیستم برای نفس خود زیانی و نه سودی را یعنی قادر نیستم
بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود دیگر آنچه بخواهد خدای تعالی پس چگونه استعجال
کنم در طلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما هر گروهی را وقتیست
برای هلاک ایشان چون بیاید وقت عذاب ایشان پس واپس نمانند از اجل خود
اندک زمانی و پیشی نگیرند بر آن تهدید مشرکانست یا آنکه ساعت ساعت عذاب
الهی فرود آید و شامت تکذیب دامن روزگار شما و بعد از حلول عقوبت اظهار
حسرت و ندامت سود ندارد قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا
مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ بگو آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید اگر
بیاید بشما عذاب خدای تعالی که بنزول آن تعجیل میکنید بوقت مشغول شما بخواب
یعنی شب یا در روز که زمان اشتغال طلب معیشت است هر اینه پشیمان شوید
از استعجال پس چون حال برین منوال است چه چیز شتاب میکنند از عذاب یعنی
کدام نوع از عذاب را می طلبند گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع
عذاب نا ملایمست آورده اند که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما باور نمیداریم
عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ آیا بعد از استعجال
چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید ایمان آورید بوی پس بگوییم با ایشان آیا

اکنون



اکنون ایمان می آورید و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا بعذاب
یعنی به نزول آن شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب
و آنانرا که ستم کردند بخود بشرک و تکذیب که ایمان بعد از نزول عذاب مقبول
نیست بچشید عذاب جاویدی که الم آن دایم بود آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند
شما را مگر آنچه بودید که همه عمر کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حی بن
اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم
رسید و طنطنه رسید عالم صلی الله علیه وآله وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و
بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و این
کلام که میخوانی براستست یا ببازی حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که وَيَسْتَنبِئُونَكَ
أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و خبر می پرسند از تو در
باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق است و درستست این ذکر گفته اند مستهزیان
از وعید یا بعث یا قرآن می پرسید که حقا ست یا نه و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده
که تحقیق خبر میکنند از تو اهل مکه در باب علی بن ابی طالب علیه السلام که آیا امامت او درست
و راستست جواب آمد که بگو که بحق پروردگار من بدرستی که امامت او حق است
و درست و راست یا دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست
بر قول اول و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز ندهید
او را و نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ
نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ
وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و اگر باشد هر نفسی را که ستم کرده است
بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد آنچه در زمین است از مال و متاع هر اینه فدا دهد
بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و پوشیده کنند پشیمانی خود از اتباع و هوا داران
خود که مبادا از ایشان سرزنش شنوند زیرا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب

و بر نطق قادر نباشند و بعضی گویند که در یابند الم حسرت و ندامت را در درون نهال
خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاد باشد مضمونش آنکه
مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود آن هنگام که به بینند عذاب را و حکم کرده شود
میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع و مظلومان بداد و راستی و ایشان ستم یا ظالمان
دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
اَلَا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بدانید آنکه بدرستی که خدای راست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پس خدای کار احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب
و عقاب قادر است بدانید آنکه وعده خدای تعالی در مثوبت و عقوبت راست است
و در آن خلاف ممکن نیست و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم نمیدانند بجهت آنکه بدنیا
مغرور اند و از شناختن عقبی دوراند هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ او است که زنده
گرداند و بمیراند و بسوی او باز گردانیده خواهند شد که باعث يَا اَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده و در مانحن الخطاب عام که ای مردمان بدرستی
که آمد بشما موعظه وصف فرموده قرآن را بچهار چیز اول پندی از پروردگار شما و مراد
بآن زجر است از چیزی که سزاوار نیست همچو طبیب که منع میکند مریض را اولا از
چیزی که مضرت میکند او را و دیگر شفا و دوای مر آنچیز را که در دلهاست از امراض
جهالت و غوایت بجهت حصول عقاید صحیح و اخلاق حمیده در و بدل آنچه ضد او است
مانند طبیب که بمعالجه صائبه و ادویه نافعه او صحت بازمی آید بدل امراض و بازمی گردد
اخلاط محموده بدل اخلاط فاسده و دیگر راهنمونی بسوی حق که بسبب او زایل شده
ملکات ردیه که در ظلمت طبیعت قرار یافته بود و زنگ جهالت که در وی گرفته شده
و مرآت نفس بصیقل هدایت صافی و روشن گشته و دیگر رحمت و مهربانی در مؤمنان را
بواسطه آنکه نفس چون باین درجات روحانیه و معارج ربانیه ترقی نمود از ارواح
ناقصان مستفیض گشتند از انوار ربانی او و مثل فیض نور از قرص شمس بر اجرام این

عالم



عالم و تخصیص فرموده مؤمنان را باین رحمت زیرا که هر روح متوجه خدمت انبیاء مرسلین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نمی توانند شد تا بکمال انتفاع گیرد از
ایشان همچنانکه هر جرمی که هست چنان نیست که واقع شود در مواجهه قرص شمس از نور او
مستفیض توانند گشت القصه موعظه اشارت است بتطهیر ظواهر خلق از آنچه سزاوار
نباشد و آن شریعت است و شفا اشارت است بتطهیر ارواح از عقاید فاسده و اخلاق
ردیه بتحصیل اضداد آن و آن طریقت است و هدی عبارت است از ظهور نور حق در
قلوب صادقان و پاکان و آن حقیقت است و رحمت اشارت است بکمال این مراتب
و اشراق بمرتبه که مکمل باقیات گردد و آن مرتبه نبوت و امامت است
پس قرآن که نازل شده برای مردمان بیانی باشد جامع جمیع این مراتب
قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بگو شادی کنند فَبِذٰلِكَ
بفضل خدای تعالی که قرآنست و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل
قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل گردانید یا فضل قرآن است و رحمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله یا فضل توفیق است و رحمت عصمت یا فضل معرفت است
و رحمت توفیق در یافتن آن یا فضل نعمت ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول
جنان و رحمت نجات از نیران در کشف الاسرار آورده که از روی اشارت
میفرماید ای بنده من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد
نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه است
و سرمایه مؤمنان فضل من و هر کس را خزانه است و خزانه مؤمنان رحمت من
در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که فضل رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
و رحمت امیر المؤمنین علیه السلام پس باید که مؤمنان و شیعیان باین دو شاد
شوند که وسیله نجات و واسطه رفع درجات اند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند
دشمنان ایشان از حطام دنیا که در معرض زوال و فنا ست و از ابو عبد الله علیه السلام
نیز منقول است این که فرموده فلیفرح شیعتنا هو خیر مما اعطوا اعداؤنا من الذهب و الفضة

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ
أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ بگو ای محمد کافران عرب را خبر دهید مرا آنچه فرستاده خدای تعالی
برای شما از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است پس شما ساختید و نام نهادید
از آن روزی حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلال است و بعضی را حکم کردید
که حرام است چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است
و بر جمعی حلال مثل ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا بگو آیا خدای
تعالی دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل یا بر خدای تعالی افترا میکنید که میگویید
و الله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللّٰهَ
لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ و چیست گمان آنها که میبندند
بر خدای تعالی دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای تعالی
با ایشان چه کند در روز رستخیز که روز مکافات است درین ابهام تهدید عظیم است
بدرستی که خدای تعالی خداوند رحمت است بر آدمیان بانزال کتب و ارسال رسل
بدیشان ولیکن بیشتر ایشان سپاس داری نمیکنند این نعمت را بانکار نبی و امام و
مخالفت ایشان وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ
مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ
مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و نباشی تو ای محمد در کاری از کارهای خود و نخوانی آنچه خدای تعالی فرستاده از قرآن
و نمیکنید شما ای آدمیان هیچ کاری از کارها مگر آنکه هستیم ما گواه یا نگاهبان آن وقت که
خوض میکنید و در می آیید در آن کار و پوشیده نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ
مورچه خورد و یا مقدار آن نه در زمین و نه در آسمان و نیست خوردتر از آن ذره قولی
و فعلی و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوبست در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ مخفی
نیست که هیچ قول و فعلی نزد خدای تعالی پوشیده نیست و مکافات افعال
و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بالجلال

مثوبت



مثوبت و وعیدی بود مشرکان را بغایت عقوبت در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله هرگاه که این آیت تلاوت فرمودی گریستنی گریستن سخت
چه احاطه علم الهی است بهر کلی و جزئی و بهر اندک و بیش پس از مجازات اهل ایمان خبر دهد
و میفرماید أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدانید بدرستی
که دوستان خدای را هیچ خوفی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد و
نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد گویند مراد از اولیاء الله
آنانند که مستغرق باشند در نور معرفت جمال و جلال الهی یا آنانکه اعتقاد صحیح
با اعمال صالحه جمع کرده باشند در کشف الاسرار گوید که آنانند که عنوان شریعت اند
و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار معرفت افروخته
و گفته اند اولیاء الله جماعتی اند که با یکدیگر دوستی برای خدای تعالی کنند و دوستان خدا را
دوست دارند شیخ مرحوم شهید قدس الله روحه السعید در مجلی حدیث آورده و نقل
از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام که او از آبای عظام کرام خود علیهم السلام روایت
کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود روزی بعضی از اصحاب خود را که یا عبد الله
دوستی در راه خدای تعالی کن و دشمنی در راه خدای تعالی نما و دوست دار
برای رضای خدای و دشمن دار برای رضای خدا که دوستی الهی حاصل نمیگردد مگر
باین و نیابد مرد لذت ایمان را و اگرچه نماز و روزه اش بسیار باشد مگر باین که گفته
شد و مواخاه و مودت مردمان در روز شمار گردیده بیشتر از برای دنیاست
مودت برای دنیا می ورزند و عداوت برای دنیا میکنند و این بازنمیدارد
چیزی را از ایشان از عذاب الهی آن مرد گفت یا رسول الله چگونه بدانم دوستی و
دشمنی را در راه خدای تعالی پس کیست دوست خدای تعالی تا من او را دوست
دارم و کیست دشمن او تا او را دشمن دارم پس اشارت فرمود حضرت رسالت صلعم
بامیر المومنین ع پس فرمود که آیا نمی بینی این را گفت بلی یا رسول الله فرمود که دوست
این دوست خداست پس دوست دار دوست او را و دشمن این دشمن خداست

پس دشمن دار او را و دوست دار دوست او را اگر چه کشنده پدر و فرزند تو
باشد و دشمن دار دشمن او را اگر چه پدر یا فرزند تو باشد و لهذا حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ولایتی امیر المؤمنین احب الی من ولادتی منه و این قوم را خوف
نیست در مواقف عظام و اندوهگین نباشند از هول روز قیامت حق سبحانه و تعالی
در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این طایفه آنانند
که گرویده اند بما جاء من عند الله و از آنجمله تولا است باهل بیت رسول الله و تبرا از
دشمنان ایشان و هستند که پرهیزکاری میکنند از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام ساخت
یعنی محبت با تقوی جمع میکنند مر ایشان راست مژده کانی در زندگانی دنیا یعنی بشارتی
که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب ایشان گذشته یا رؤیای حسنه است یعنی
از قبیل رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات گویند.
یا بشارت ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و مر ایشان را مژده هست در آن سرای
و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان که گویند که ولی را دو بشارت در دنیا شناخت و
در عقبی نواخت درین سرای سرور میدهد و در آن سرای نور حضور میدهد یعنی صفا
و وفا و ابحار رضا و قربی نیست بدل کردنی مر سخنان خدای را یعنی در وعدهای او
خلاف نیست و علی بن ابراهیم گفته در تفسیر خود که مراد ازین تغییر و تبدیل تغییر و
تبدیل امامت که ذات تغییر را نه ندارد و دلیل برین آنکه جای دیگر فرمود که وجعلها
کلمة باقیة فی عقبه و مراد ازین کلمه امامت این تبشیر موعظمت است رستگاری بزرگ
که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بفهم کنه او نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ
إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد
گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و قبول ناکردن امامت
وصی و رث بر قتل تو نعوذ بالله یا سخنان که در خواهد داشت تو میگویند
بدرستی که عزت همه مر خدا راست دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد





شنواست باقوال ایشان و داناست باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور
آن ایشانرا جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ
هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ بدانید که بتحقیق مر خدای راست هر که در آسمانهاست از
ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن
او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در
ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس
جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت چه چیز را متابعت
میکنند آنانکه میخوانند و میپرستند بجز از خدای تعالی شرکا نه آیا متابعت نمیکنند
آنانکه جز خدا را می پرستند آنانرا که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت
در ربوبیت محالست بلکه پی روی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمانرا یعنی به بتان
گمان شرکت حق برده اند و نیستند ایشان مگر که دروغ گویند در نسبت آن شرکت
و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت
و وحدانیت او نمود و دانند که استحقاق عبادت او راست و پس فرا میفرماید
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اوست آنکس که بقدرت کامله ساخت برای شما شب را
تیره تا بیارامید و از تعب تردد روز بیاسایید و گردانید روز را روشن تا بر انجام
مهمات خود قیام نمایید بدرستی که در آفریدن شب و روز و نور و ظلمت آیات
هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم مر گروهی را که بشنوند قرآن بگوش هوش
و در آن تفکر و تدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَٰذَا أَتَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفتند جمعی از بنو مدلج که فرا گرفت خدای تعالی فرزندی
یعنی ملائکه را بفرزندی نعوذ بالله پاکست و منزه خدای تعالی از گرفتن فرزند او بی

نیاز است از ذاتی ذو الجلال طلب ولد یا ضعفی کند یا بدو قوت گیرد یا فقیری که باعانت
او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری کم نام
تا بولد اسم و رسم پیدا کند و مجموع اینها علامات احتیاج است پس کسی که غنی
مطلق باشد و قدیم و ازلی بی‌نهایت ای ذو الجلال منتفی بود یا گوییم ولد بعضی از
والد است پس این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر ترکیبی ممکن است و هر ممکن
محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بر وی راه نباشد و اشارت
بنیانی بمعنای حق اینست که او راست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از
علویات و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات و همگان همه ملک و عبید او باشند
پس چیزی از اینها نشاید که ولد باشد او را زیرا که باب مساوی ولد می‌باشد در
طبیعت بخلاف مالک پس باطل میشود دعوی فاسد ایشان زیرا این که نیست
نزدیک شما ای مشرکان حجتی و برهانی باینکه خدای تعالی فرزند فا گیرد آیا میگویید
خدای تعالی بدروغ و افترا آنچه نمیدانید این توبیخ و تقریع است بر اختلاف و جهل ایشان
و دلیل است بر آنکه قول بی دلیل در اصول جهالت و در عقاید لابد است
از دلیل و تقلید در وی جایز نیست قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ
مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا
يَكْفُرُونَ بگو ای محمد بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند بر خدای تعالی دروغ حزب
را برای ذو الجلال و اضافهٔ شریک بوی رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت
نرسند ایشان راست برخورداری اندک در دنیا یعنی دو سه روزی مهلت
دارند و سهل فرصتی که بگذرانند و بگذارند پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان
پس بچشانیم ایشان را عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بسبب آنکه بوده‌اند که بکتاب
و پیغمبر و امام کافر می‌شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ
عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ
ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ

و بخوان



و بخوان برایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه خبر نوح پیغمبر علیه السلام یاد کن چون
گفت مر گروهی خود را یعنی آنها که مشرک بودند ای گروه من اگر هست که بزرگ
شده و گران گشته بر شما اقامت یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است
از آنکه حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت
کرد و جفا و آزار ایشان تحمل فرمود و چون جفای قوم بنهایت رسید گفت ای
قوم اگر بر شما شاق میگذرد درنگ من در میان شما و پند دادن من در شعار ابطال
روشن بر وحدانیت خدای تعالی و تصدیق نا نمودن مرا می رنجانید پس بر خدای
تعالی توکل کردم نه بر غیر او در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا پس گرد آرید
و محکم سازید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را و اد
رؤسای قوم اند و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شریک حق میدانید
نعوذ بالله مخلص آیت آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس باید که نباشد کار
شما در قصد من پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید
یعنی بکنید از مکاره آنچه ارادهٔ شماست و مهلت مدهید مرا تا خلاصی یابید از محنت
و مشقت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل
ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواست که امت
او بدین پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود را از خذلان ابدی دریافته
از قول وی اعراض نمودند و او فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ پس اگر روی بگردانید و از قبول
قول من اعراض نمودید پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مزدی که با عوض
شما از من فوت شده باشد نیست مزد من بر این دعوت مگر بر خدای تعالی
و او وعده داده ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید
که نفع و ضرر آن بشما عاید خواهد شد اگر ایمان آرید بسلامت مانید و به بهشت روید
و اگر نیارید هلاک شوید و بدوزخ پیوندید و فرموده شده‌ام بآنکه باشم از

از کردن نهندگان و حکم خدا را پس خلاف حکم نکنم و اجر رسالت خود از غیر نخواهم
و من مامورم و بی غرض در ارشاد شما فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ
وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ پس بدروغ داشتند قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر
تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان پس نجات دادیم نوح را علیه السلام
از غرقه شدن و آنانرا نیز که با وی بودند در کشتی و قوم سفینه بقول اصح هشتاد
مؤمن بودند از ذکور و اناث و گردانیدیم اهل کشتی را بازماندگان در زمین
از پس هلاک شدگان و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند آیتهای ما را
که با نوح بود علیه السلام از معجزات او پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت
و ببین چگونه بود عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی هلاک شدگان از قوم نوح علیه السلام
درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید اهل کفر
و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ
پس برانگیختیم از پس نوح علیه السلام فرستادگان بسوی قوم ایشان یعنی
هر رسولی را بقوم وی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابرهیم را بقوم بابل
و شعیب را بقوم ایکه و اهل مدین پس آمدند رسولان ما بایشان خود بمعجزهای روشن
و دلیلهای واضح ابین پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران رسیده
بدیشان بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بآن پیش از بعثت رسل
یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت نیز بر همان
دیگر بسلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین
یعنی در روز میثاق مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم
که مهر خذلان بود همچنین مهر می نهیم بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی
مکذبان قریش و احزاب ایشان ازین امت بسبب تکذیب ایشان نا نجود باز





گذاشتیم و لطف از ایشان برداشتیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ
إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ
پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران و برادر آن هرون را علیهما السلام
بسوی ولید بن مصعب ابا قابوس که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او
بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا پس گردنکشی کردند از قبول
و متابعت نمودند و بودند ایشان گروهی جرم آرندگان یعنی عصاة و تکذیب
انبیا علیهم السلام و جاحد بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ
هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست
از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا فرمود
و معجزه بدیشان نمود گفتند از فرط تمرد و بدمستی که آنچه تو آورده و معجزه نام کرده
هر آینه جادویی است آشکارا قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ
هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را
آیا میگویید شما در سخن راست و معجزه روشن را آن هنگام که بشما آمد که این
سحر است آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی
این جادویی نیست و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا
عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ
گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام آیا آمدی تو تا بگردانی ما را از آنچه
یافته ایم ما بران چیز پدران خود را و آن عبادت فرعون است یعنی آمده
تا ما را از پرستش فرعون باز داری و باشد مر شما هر دو را یعنی موسی و هرون را
پادشاهی در زمین مصر و نیستیم ما مر شما هر دو را از تصدیق کنندگان
وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ و گفت فرعون جمعی از ملازمان خود را
بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس سحره
را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه [illegible] فتنه

روزی موعود بموضع معلوم آورده فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
مُلْقُونَ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی علیه السلام گفت
موسی مر ایشان را بیفکنید آنچه شما افکنندگانید از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا
قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ
پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت
در آمد و بچشم مردم بشکل مارها نمود گفت موسی آنچه آورده اید شما آن جادوییست
نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند بدرستی که خدای تعالی زود باشد
که تباه کرداند سحر شما را و ناچیز سازد بدرستی که خدای تعالی بصلاح نیارد و تقویت
نکند کار تباهکاران را و این دلیل است بر آنکه سحر افساد است و نزد کسی حقیقتی
نیست مر او را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و ثابت کرداند خدای حق
و از پیش برد حق را یعنی معجزه بدان آمده ام از سخنان خود یعنی بحکم و قضای خود
یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده و اگرچه نخواهند کافران و دشوار آید بدیشان
یعنی سبحانه و تعالی بوعده نصرت خود وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد دوستان
فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ
وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ پس ایمان نیاوردند
بموسی علیه السلام در ابتدای امر مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن جماعتی بود که چون
موسی علیه السلام از مدینه بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان
اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند با وجود ترس از فرعون
و ترس از گروه خود و بعضی از پدران و رؤسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل
ایمان آوردند بموسی با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود و بعضی
گویند که ضمیر من قومه راجع بفرعون است و ذریه طایفه از جوانان قوم او بوده اند
که بموسی ایمان آوردند با وجود ترس از فرعون یا مؤمن آل فرعون و آسیه زن
او و خازنه و ماشطه او ولیکن قول اول اظهر است که ضمیر عاید بموسی باشد اولویت
و زن خازنه

در



و در هر تقدیر ترس ایشان آن بود که مبادا فرعون لعین عذاب کند ایشان را یا رجوع
کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را از ایمان و بدرستی که فرعون متکبر
بود و طاغی در زمین مصر و غالب بر اهل آن و بدرستی که بود از حد برندگان در
کبر و سرکشی تا حدی که آن لعین دعوی ربوبیت کرد نعوذ بالله و بنی اسرائیل را
به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ
كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف ایشان
مشاهده نمود ای گروه من اگر هستید گردن نهندگان مر احکام قضای او را که
اوامر و نواهی اوست آورده اند که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق
بایمان وجوب توکلست و مشروط باسلام حصول آن و نظیر این آنست اگر خواند
ترا زید پس اجابت کن اگر قدرت داری و محققان گفته اند حقیقت توکل
اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در وجه شهود مسبب
انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دلست بمسبب حقیقی و در مطلق و نسیان غیر او
یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه معتقد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت
در پیش غاسل چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس گفتند بر خدای تعالی نه بر غیر او
توکل کردیم و بر لطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است
بزبان نیاز آغاز دعا کردند گفتند ای پروردگار ما مگردان ما را محل عذاب برای
گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم
وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و خلاصی ده ما را بمهربانی و بخشش خود
از گروه ناگرویدگان یعنی از قهر و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند
که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه
و تعالی موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانها از برای معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت
ایشان مطلع نشوند چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا

بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلةً واقیموا الصلوة وبشر المؤمنین
و وحی کردیم ما بموسی و برادران او هرون علیهما السلام آنکه فرا گیرید جای
بازگشت بر قوم خود در شهر مصر خانهایی که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای
تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بائمه
قوم و دران محل امام ایشان موسی و هرون علیهما السلام و دیگر حکم کردیم که بسازید
شما و برادر و قوم شما خانهایی که گرفته اید مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع
نماز بجانب کعبه گذاردی و بپای دارید نماز را دران موضع جمع ضمیر بجهت آنست که
اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد و درین دلیلست بر آنکه جایز است
صلوة ایشان در خانه خود بهر گاه که ترسد از ظلم و غیر او و بشارت ده ای موسی
مؤمنان را بنجات دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر فعل بشر ازانست بآنکه بشارت
وظیفه صاحب شریعتست و آنکه اقرب است بسوی خدای تعالی و آن موسی بود علیه السلام
که اصل بود در رسالت و در تعظیم شان بشارتست و مبشر و نیشابوری رحمه الله
محتمل که خطاب بشر به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بوده باشد بطریق التفات و
معترضه بود مضمون بشارت آنکه همه زمین را مسجد و طهور این امت کردانیدیم
نه سایر امم را که ایشان مامور بودند بموضع معین که رجوع بآنجا کنند در عبادت
الله والله اعلم بمراده. وقال موسی ربنا انک اتیت فرعون وملاه زینةً
واموالاً فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم
واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم
و گفت موسی در دعای خود ای پروردگار ما بدرستی که تو دادی فرعون و گروه
او را چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه و دادی ایشانرا
مالها از نقود و انعام و ضیاع و در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط
مصر که شهری بود در ولایت مصر تا زمین حبشه کوهها که دران معادن ذهب و
فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون لعین داشت در زمان او و درین مواضع روان بود

بدین



بدین سبب مال بسیار بخزانه تصرف قبطیان در آمده همه متمول و متجمل شدند و این
بر سبیل استدراج بود بسبب ضلال و اضلال ایشان گشت چه بایستی که خدای را
عبادت میکردند و شکر او بجای می آوردند که در نعمت بر ایشان گشود و ایشان
بدل آن در کفر و عصیان می افزودند حق در اموال می افزود بطریق استدراج
تا آخرشان بگیرد پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما
فرعون و قوم او را مال و زینت دادی دیگر برای الحاح در تضرع تکرار کرد که ای
پروردگار ما ایشانرا انعام دادی تا گمراه کردانند بندگان ترا از راه عبادت تو
و بعبادت فرعون خوانند ای پروردگار ما اثر محو فرست بر مالهای ایشان
یعنی صورت آنرا محو ساز و منتقل کن بچیزی دیگر تا شوکت ایشان از آن بشکنی
قتاده گفته که دینارها و درمهم ایشان همه سنگ شد بهمان شکل و نقشی که داشت
و سدی آورده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنگ شد
و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا کرد که و سخت فراگیر بر دلهای
ایشان یعنی مهر خذلان بر آن نه تا سخت دل شوند پس ایمان نیاورند نزد ایشان
موسی علیه السلام بتجربه و طول صحبت یا بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند
گروید لا جرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت سازد تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیارند
بسبب غضبی که بر ایشان داشت تا ببینند عذابی دردناک که آن غرق است در
بحر قلزم قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان سبیل الذین
لا یعلمون گفت خدای تعالی بدرستی که اجابت کرده شد دعای شما
هر دو برادر آورده اند که موسی ع دعا میکرد و هرون ع آمین میگفت و گویند
آمین گوینده دعا است پس بگفت از این جهت فرمود که دعای هر دو مستجاب شد
یا آنکه هر دو دعا فرموده باشند الا آنکه تخصیص فرمود موسی را بذکر در آیت اولی
بجهت اصالت او در رسالت پس میفرماید که چون دعای هر دو شما باجابت مقرون گشت
پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود

بظهور خواهد آمد ابن جریج گوید که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد و پی روی مکنید
در تعجیل راه آنانکه از فرط جهالت نمیدانند که وعده حق سبحانه و تعالی بوفا می‌انجامد
در وقت آن چه در تأخیر مصلحتها و حکمتها می باشد و چون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب
رسید موسی ع‌م با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیدند
و فرعون با لشکر خود از عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد
و تفاصیل در سوره شعرا خواهد آمد ان شاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا
بگذشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ
فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ
قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از پی در آمدند
ایشانرا فرعون و لشکران او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و جهت از حد بیرون
بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون ببوی مادیانی
که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودند همه خود را در
دریا افگندند و فرعون لعین نمیخواست که بدریا در آید اما مرکب او را می‌برد
تا چون در یافت او از غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد گفت ایمان آوردم
و بگرویدم بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آن خدایی که بدعوت موسی علیه السلام
گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل و من از جمله گردن نهندگانم مر حکم او را و چون به
نوبت توبه کرد و ایمان آورد توبه و ایمان او قبول نشد زیرا که آن ایمان یأس
بود مقبول نیفتد و چه اینجا منافی تکلیف است یا آنکه مقرون باخلاص نبود بلکه از برای
دفع بلیه کافر و محنت ناخوش بود یا آنکه اقرار بوحدانیت خدای تعالی کرده و به نبوت
موسی ع‌م قایل نبوده باشد آورده‌اند که فرعون معنی واحد را سه نوبت به
عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول داشت و بجهت فوت وقت مقبول
نشد.



نشد چه در وقت یکبار کافی بود و چه هر چیز وقتی دارد که دران وقت پذیرفته میشود
و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ آیا ایمان می آری الحال که
اختیار نماند و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش ازین و سخن پیغمبر من نشنودی و بودی
از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که روزی جبرئیل
علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت فتوی بدو نمود که او چه میگوید در
شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت خواجه خود و تربیت او از سایر
ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورد و دعوی خواجگی آغاز کرد و فرمان
مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس
ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست
که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط فرا گرفت و دین محل که فرعون
بگرداب در افتاد و اظهار ایمان می نمود آن خط را بوی نمود و گفت بفتوای تو با تو
عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا
مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ پس امروز بر می‌افکنیم تن ترا از آب
یعنی قوم تو همه در قعر بحرند از قعر ما بدن ترا بر روی آب آورده‌ایم آورده‌اند که
فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشد
و دعوی کشتنها سازد و لشکر را از دریا بگذرانند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی
فرعون را بر روی آب آورد با زره که در بر داشت ابن عباس گوید که از طلا
بود و بدان او را می‌شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیدند تسلی یافتند
و ازینست که بعضی علما ننجیک ببدنک بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن
با طلا ببالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت
قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن
او را علم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بعید مرغ و ماهی مشغول است

حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بدریا که فرعون را بکنار افکن تا مصریان به بینند پس دریا
او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک
فرموده اند نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر ترا از دریا بر آوریم تا تو
باشی برای کسی که از پی تو آیند نشانه که بتو عبرت گیرند و بدانند که مملوک مقهور بوده است
از دعوی مالکیت و قاهریت بنده خود را از غرقه شدن از گرداب فنا نرهاند
جز اصحاب انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند و بدرستی که بسیاری از مردمان از
علامات قدرت بیخبرانند ایشان نه در آن فکر و نه از آن عبرتی امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که ما لله آیة اکبر منی یعنی مر خدای را آیتی که بزرگتر باشد از من و شمه
ازین گذشت ولقد بوأنا بنی اسرائیل مبوأ صدق ورزقناهم من الطیبات
فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه
یختلفون و بدرستی که جای دادیم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک
فرعون و قوم او جایی پسندیده شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزد و مراد منزل
صالح و مرضی پسندیده است و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر و روزی دادیم
ایشان را از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بعضی گفته اند که از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند
صلی الله علیه و آله که ایشان را در یثرب جای دادیم و چیزهای تر و خشک ایشان ارزانی
داشتیم پس اختلاف نکردند در امر دین خود یعنی در شأن حضرت رسالت صلی الله علیه
تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویلها و ازمانی
که عالم شدند بنبوت احمدی و صفات محمدی و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند
که آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد بدرستی که پروردگار تو
حکم کند میان ایشان روز رستخیز در آن چیزی که بودند از روی عناد و جهل در آن چیز
اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فان کنت فی شک
مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک
الحق من ربک فلا تکونن من الممترین پس اگر هستی تو در گمان از آنچه





فرستاده ایم بر تو از قصص انبیا و احکام پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را
مراد جنس کتب است پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است
نزد ایشان و مثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و مراد امت اند یا آنکه مخاطب آنحضرت باشد حقیقة ولیکن ورود این بر سبیل فرض و
تمثیل باشد و قضیه شرطیه اشعار نمی باشد در آن البته بوقوع شرط و نه دلالت و وقوع او
بلکه مراد استلزام اولست مر ثانی را بر تقدیر وقوع اول و گاه باشد که هر دو محال
باشند مثل آنکه اگر خمسه زوج باشد منقسم بمتساویین خواهد بود و در روحی یا
از فواید ارشاد بسوی طلب دلیل بجهت مزید یقین و حصول طمأنینه و در بیان تسلیت
آنحضرت و حث مر ایشان را بسوال از آنکه در روشنگی داشته باشند غرض وصف
اخبار است برسوخ در علم بصحت آنچه نازل شد بر رسول نه وصف رسول
بشک و لهذا در وقت نزول آنحضرت فرمود که من شک نمی آرم و سوال نمیکنم بلکه
گواهی میدهم که این منزل حق است و بعضی گویند که این بمعنی ما نافیه است یعنی تو
در شک نیستی اما برای زیادتی نصرت سوال کن از اهل کتاب بدرستی که آمد بتو
بیان راست و درست از پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان گویند
مراد هر سامع است که در رو حصول شکی باشد و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر خود
در سبب نزول این آیت چنین آورده که از ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام
روایت کرده شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمعراج فرمود وحی فرستاد
بوی در باب امیر المؤمنین علیه السلام از تشریف و تعظیم و تکریم و رتبت
و منزلت فوق الحد وی نزد حق جل و علا باز گردانید آنحضرت را به بیت المعمور و
پیغمبران علیهم السلام جمع فرمود برای وی در آنجا و نماز گذاردند در خلف آنحضرت
عارض شد در نفس رسول صلی الله علیه و آله آنچه بوی وحی فرموده بود در عظم شان
امیر المؤمنین علیه السلام پس این آیت نازل شد که از برای ظهور این امر بپرس از
اهل کتاب یعنی آن انبیا از فضل و رتبت امیر المؤمنین علیه السلام که ما در کتب ایشان

بیان کرده‌ایم فضل او را که در کتاب تو در آن مرتبه نیست و ابو عبد الله فرموده
که بخدا که آنحضرت نه شک کرد و نه سوال چه آنحضرت معصوم و محفوظ است
از شکوک و شبهات و آنکه بروی نازل شده و از همین قبیل است این خطاب
دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
و مباش ای سامع از آنکسانی که تکذیب کردند آیتهای خدا را که آنگاه باشی پس
باشی اگر تکذیب کنی از زیانکاران إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
بدرستی که آنانکه واجب شده است بر ایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در
لوح محفوظ نوشته که ایشان را کفر بمیرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته‌اند که کلمه
آنست که دوزخ را پر کنم از آدمیان و باک ندارم و در آن تفسیر آورده که این
طایفه که بر ایشان واجب شده عذاب الهی آنانند که انکار امیر المؤمنین علیه السلام
کردند و امامت و ولایت بر ایشان عرض کردند نگرویدند و بر هر تقدیر چون
کلمه وعید ایشان ثابت شده است ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه و تعالی
دروغ نیست چون پیغام الهی نشنودند و دعوت پیغمبر قبول نکردند و ولایت
امیر المؤمنین علی را رد کردند لاجرم بر ایشان کلمه عذاب نازل گشت
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و اگر چه آید بدیشان هر آیتی
که اقتراح میکنند تا به بینند عذابی دردناک را که نازل بر ایشان باشد و بعد از نزول
عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سود
نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا
آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ
در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند
اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آورند پس سود
رسانند اهل آن ده را ایمان ایشان در آن وقت مگر قوم یونس را علیه السلام
که ایشان آن هنگام که ایمان آوردند بر داشتیم و بردیم از ایشان عذاب رسوایی را





در زندگانی دنیا و برخوردار کردیم ایشان را تا هنگام رسیدن اجل ایشان
و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان
بایشان مخصوص بود باین قوم و مستثنی باشند از حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا بأسنا و جمعی بر آنند که معنی این آیت اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند
که لولا بمعنی هلا باشد قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن
تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده
نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر
استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر طریق اختصار چنان بود که حق
سبحانه و تعالی او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای تعالی
دعوت کرد ابا نمودند و بر ادعی رضا نشدند آخر بتنگ آمد علی بن ابرهیم رحمه الله
در تفسیر از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که چون قوم فرمان او قبول نکردند
یونس قصد کرد که بر ایشان دعا کند و دو مرد در میان قوم بودند یکی عابد و دیگر
عالم و یکی را نام ملیخا و دیگری روبیل عابد ترغیب میکرد یونس را که بر ایشان دعا
کند و عالم او را از آن منع میکرد که دعا مکن بر ایشان که خدای تعالی دعای ترا
مستجاب میکند و خلق کثیر هلاک میشوند بعد از آن معوّل قول عابد مقبول افتاد
و از عالم مقبول نیفتاد و پس دعا کرد بر ایشان که فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه
و تعالی اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز
عذاب بشما فرود آید چون نزدیک بدان شد یونس با عابد از آن میان بیرون رفتند
و در شکاف کوهی پنهان شدند و عالم در میان ایشان ماند چون آن زمان موعود
در رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بقدر شعیره از سموم دوزخ
بر ایشان فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه باد ود
غلیظ و شرار آتش بیامد و گرد شهر نینوی فرو گرفت اهل آن شهر دانستند که یونس
راست گفته روی بان عالم آوردند و او مردی عاقل کامل بود گفت یونس را طلب کنید

خدا اگر طلب میکنند نیافتند عالم گفت اگر یونس رفت خدایی که ما را بدان دعوت
میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بعجز و شکستگی
و تضرع بدرگاه او بریم پس عالم سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت
روی بصحرا نهادند مرد و زن خورد و بزرگ و اطفال را از مادران جدا کردند و
بچهای شتر و گاو و گوسفند برین سبیل و فریاد در گرفتند و بنهای خالص بر خفت
آواز برآوردند که آمنا بما جاء به یونس و اول ذی الحجه تا دهم محرم برین وجه مینالیدند
و درین روزها از افغان و ناله نیاسودند و در دمندی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند
قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که بندگان بخرید و آزاد کنید
ما بندگان توایم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که آشنا
ما را یونس خبر داده که خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما
بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای
پروردگار ما یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذارید
خدایا ما بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن طایفه دیگر برین گونه آواز میکردند
که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من فرموده است که سایلان را رد
مکنید ما سایلان روی بدرگاه رحمت آورده ایم ما را رد مکن القصه روز چهلم که جمعه بود
و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت
نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق
ایشان افکند یونس بعد از چهل روز متوجه نینوی شد میخواست که از حال قوم
خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار و غلبه
کرده با خود میگفت من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد
اگر من بدین شهر روم مرا تکذیب کنند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و
محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و والصافات مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ





النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اگر خواستی پروردگار تو ای رسول ای دو قر
هر آینه ایمان آوردندی هر که در زمین است همه ایشان و امّا منافی تکلیف است
چه ثواب بر تکلیف مترتب است نه بر الجا پس ایمان الجائی بی فایده باشد و حق تعالی
فعل بلا فایده نکند آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا گروند مومنان آنانکه اهل لطف اند
ایمان می آرند و اهل خذلان نمی آرند و این آیت منسوخ است بآیت قتال
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
و نشاید و نیست هیچ تنی را آنکه ایمان آرد مگر بلطف و توفیق الهی که پیغمبر فرستد
و پیغام رساند و امام تعیین فرماید بعد از پیغمبر تا ایشان را بطاعت نزدیک گرداند
و از معصیت دور و می گرداند غضب خذلان را بر آنکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بگو ای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات میکنند
که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر آنچه چیزهاست در آسمانها از عجایب
فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ
حکمت پادشاهی و دفع نمیکند دیدن آیتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل
عذاب الهی را از گروهی که در علم حق واقع است که بخواهند گروید باقیات از امام ابی
عبد الله علیه السلام روایت که مراد از آیات ایمه اند و از نذر انبیا علیهم السلام
فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ پس چشم نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را یعنی وقعهای امثال وقایع
آنانکه گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه
در نزول عذاب بگو پس انتظار برید عذابی را که بر شما نازل خواهد شد
بدرستی که من با شما از منتظرانم هلاک شما را و درین تهدید و وعید است که زود
باشد نزول عذاب برین گروه چنانچه زود آمد بر آن گروه بعد از انجای رسول صلعم
و اتباع او همچنانکه حکایات از احوال امم ماضیه میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ پس باز ما بنديم پيغمبران خود را
هرگاه كه عذاب بمكذبان ايشان فرود آمد و نجات داديم آنانرا كه گرويده بودند
بديشان همچنانكه نجات داده ايم رسل و متابعان ايشانرا وعده دادن راست و
درست از ما كه بوقت هلاك مشركان نجات ميدهيم گرويدگانرا كه محمد است و اولاد
و اتباع ايشان صلوات الله عليهم قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ
دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بگوای محمد كه روی سخن خطاب باهل مكه است
اگر هستيد شما در گمان از صحت دين من بيان كنم دين خود را براى شما پس نمى پرستم
آنانرا كه شما مى پرستيد بجز از خداى تعالى از اصنام و ملايكه و ليكن پرستش ميكنم
خداى را آن خدايى كه مى ميراند شما را التخصيص توفى بجهت تهديد است چه وفات
اهل شرك ميعاد عذاب ايشانست و من مامور شده ام كه باشم از گروندگان
باحكام الهى و اخبار انبيا وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و ديگر امر كرده اند يا وحى فرستاده اند كه بپاى دار عمل خود را از براى دين يعنى
خالص ساز آنرا و بالكليه متوجه او شو در حالتى كه مايل باشى از همه اديان بدين اسلام
و مباش از شرك آرندگان روى خطاب بآنحضرتست و در معنى بامتست
و همچنانست آيه وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ
فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ و مخوان بجز خداى تعالى آنچيزرا كه سود نكند ترا خواندن
او و زيان نرساند بتو فرو گذاشتن او پس اگر بكنى يعنى بخوانى اينچنين چيزيرا
پس بدرستى كه تو آن هنگام از ظالمان باشى كه وضع دعا در غير موضع او كنى
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اگر برساند خداى تعالى
بتو رنجى با شدتى يا فقرى پس هيچ دفع كننده و باز دارنده نيست مر آنرا مگر او
كه خداوند است و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنى پس هيچ دفع كننده و

باز



باز دارنده نيست مر آن فضل او را و وضع فضل در موضع ضر دليل است بر آنكه حق تعالى
متفضل است بالذات و ضرر بر بندگان بى استحقاق ايشان نرساند فضل خود را بآنكه
ميخواهد از بندگان خود و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصيت نا اميد شويد
مهربانست پس بطاعت اميدوار رحمت او شويد قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگوای محمد مردمان بدرستى كه آمد بشما كلامى درست يا پيغمبرى
راست از نزد پروردگار شما و هيچ عذرى نماند شما را پس هر كه راه يافت
بايمان و متابعت پس جز اين نيست كه راه يافت از براى خود يعنى منفعت آن
عايد بدوست و هر كه گمراه شد بانكار و تكذيب پس همين است كه گمراه ميشود
بر نفس خود يعنى وبال آن ضلالت روست بر عاقل بختيار معلوم است
كه كدام اختيار خواهد كرد و نيستم من بر شما نگاهبان كه كار شما موكول بمن باشد
من رساننده پيغام الهى ام وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
و پيروى كن اى محمد آنچيزيرا كه وحى كرده ميشود بسوى تو بامتثال و تبليغ و صبر كن بر
دعوت و بانداى كه بتو رسد شكيبايى ورز تا وقتى كه حكم كند خداى تعالى بنصرت
با او فرمايد بقتال و نفى و جزيه كتابى و اوست بهترين حكم كنندگان زيرا كه در حكم او
خطا و ميل راه نيست چون مطلع بر ضماير و عالم است بر ظواهر و در خبر آمده
سأصبر حتى يعجز الصبر عن صبرى و اصبر حتى يحكم الله فى امرى سأصبر حتى يعلم الصبر انّنى
صبرت على شىء امرّ من الصبر يعنى زود باشد كه صبر پيشه كنم كه عاجز شود صبر از صبر من
و صبر ميكنم تا وقتى كه خداى تعالى حكم فرمايد در كار من زود باشد كه صبر بداند
صبر بدرستى كه من صبر كردم بر چيزى كه آن تلخ تر از صبر است پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم
فرموده كه هر كه سوره يونس بخواند داده شود مر او را از اجر ده حسنه بعدد
بعد آنكه تصديق و تكذيب يونس كرده و بعدد هر كى كه با فرعون غرق شد

سوره هود علیه السلام مکیه و هی مایه و ثلاث و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ
آورده اند که حروف مقطعه نسبت باصطلاح و عنی و عرفی مفهوم المراد نیست
پس سر مکتوم باشد و مؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند
گفت که سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدا
که می بینم طاعت مطیعان او معصیت عاصیان او هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم
داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید این کتابیست صفت او آنکه استوار
کرده شده است آیتهای او بحجج و دلایل یا ممنوع است از فساد عقد و نسخ زیرا که
مراد آیات سوره است و در وی از منسوخ چیزی نیست یا منتظم گشته است بنظم
محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد پس جدا کرده است سوره سوره
و آیت آیت و تفصیل یافته است در وی آنچه بندگان بدو محتاجند که مراد از مجموع
قرآن باشد و ثم از برای تفاوت در حکم است یا جهت تراخی در اخبار یعنی دیگر
از کتاب آنست که آنچه مبین شده است در وی از نزد یک حکم کننده است
با حکمت بخشنده دانا بهمه چیز أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ
وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى
وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ
يَوْمٍ كَبِيرٍ ای آنکه تا نپرستید مگر خدا را بدرستی که من مر شما را از وی یعنی از
وی بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت بر توحید
و ایمان و دیگر احکام و تفصیل برای آنست تا آمرزش طلبید از پروردگار خود
برای گناهان گذشته پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده چه عوض
از طریق لابد است او را از رجوع تا برخورداری دهد شما را برخورداری نیکو
یعنی عمر دراز ارزانی دارد و در فرمان برداری و تا هر دم از شما منتفع شوند یا شما را
زندگانی دهد در ایمنی و وسعت و تندرستی با وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است

محققان



محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه
روی نماید از محنت یا آنکه حاجات مردمان بر دست وی گذارده شود تا بدهد
خدای تعالی هر خداوندی فضلی را در دین ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در
آخرت و گفته اند دو فضل آنست که در دیوان ازل بنام ایشان فضل نوشته
باشند و هر اینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید علی بن ابراهیم رحمه الله
فرموده که آن علی ابن ابی طالبست علیه السلام که ثابتست او را فضل در دنیا و آخرت
و اگر شما ای کافران بر گردید از اسلام یا اعراض کنید ای مخالفان از متابعت
رسول و امام که متابعت ایشان همان متابعت منست پس بدرستی که من می
ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر گوید روز بدر
و گفته اند روز شدت و مشقت است و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا خوردنی
کردند مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بسوی مجازات خداست بازگشت شما و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب
تواناست آورده اند که جمع مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات
نموده گفتند چون پردها فروگذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را از هم
بگیریم در عداوت آنحضرت کسی چگونه بران اطلاع یابد و در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله مذکور است که جماعتی از منافقان بودند که بغض و عداوت امیر المؤمنین ع
را پنهان میداشتند در دل و در ظاهر اظهار مودت وی می نمودند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله علامت منافق بغض علی است علیه السلام و در کشف الغمه
آورده که پرسیدند از آنحضرت که علامت بغض امیر المؤمنین ع چه چیز است
فرمود که تفضیل کردن غیر او بر وی بنا بر موجب حدیث یا علی حبک ایمان و بغضک
بغضی که این شیر داشتند و در کتمان آن می کوشیدند که کسی اطلاع بران نداد حق
سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ الآیه

الجزء الثانی عشر

يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
بدانید که ایشان یعنی کافران یا منافقان فراهم می‌گیرند سینه‌های خود را بر عداوت
رسول من یا ولی من یا دو تا میگردانند از او تا گردن سینه عبارتست از پوشیده
داشتن راز در دل یعنی دشمنی حضرت پیغمبر و وصی او صلی الله علیهما در درون دل
میگیرند تا پنهان دارند از خدای تعالی بدانید که آن هنگام که ایشان در سر کشند جامهای
خود را و بر فراش خود جا گیرند میداند خدای تعالی آنچه ایشان پنهان میکنند در سینها
و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبان بظاهر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسانست
بدرستی که او داناست باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دردها اند
که حق سبحانه و تعالی مضمرات آنرا میداند بر طویت کینه که منافق راست بیمار در دش
زهر و برد نشر نعش و بکار وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد جمیع حیوانات الا
که بر خداست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت اراد تفضل علی قید وجوب
در شرع بجهت تحقق وصول رزق بمرزوق تا یقین کنند که بلاشک بایشان خواهد رسید
و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض
بحق تعالی اگر خواهد بسط کند و اگر اراده ندارد قبض کند و میداند خدای تعالی قرارگاه
حیوانات در حین حیوة و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده
که مستقر مکان حیوانانست از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرارگاه
ایشانست قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه همه که یاد کرده شد از دواب
و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است در کتابی روشن
یعنی در لوح محفوظ کما نه اراده فرمود و باین آیت بیان آنکه او عالم است بجمیع معلومات
و در آیه بعد بیان آنکه قادر است بر کل ممکنات چنانکه میفرماید وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا

الا



إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمینها در مقدار شش روز از
ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخر شش آدینه بود و بود پیش از آفریدن ارض و سما
عرش او بر آب در انوار گویند که حایلی نبود میان عرش و آب نه آنکه او موضوع بود بر
متن آب و استدلال جسته اند بر آن امکان خلا و آنکه آب اول حادثیست بعد از عرش
از اجرام این عالم و در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی در مبدا آفرینش
یاقوتی سبزی بیافرید و بنظر هیبت در و نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در
وقوف عرش بر آب و استوا آب بر باد اعتبار عظیم است و اهل تفکر را از عباد
و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را تا بیازماید شما را یعنی معامله
آزمایندگان کند با ظاهر شود که کدام شما نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که جزای است
بدین نعمت یا تصدیق که لازم است در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و
اختیار صیغه تفضیل در اختیار بجهت فرق است در میان اهل تکلیف باعتبار حسن و
قبح از برای تحریص بر احاسن محاسن و تخصیص بر نگاهداشت دایم در مراتب علم و
عمل چه مراد بعمل عامتر است از عمل قلب و جوارح یعنی هر کدام که اکمل باشد از روی علم
و عمل و در عیون الرضا آورده که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فرموده که حق سبحانه
و تعالی آفرید عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفریدن آسمان و زمین تا فرشتگان
استدلال کنند بخود و بعرش و بآب بر وجود خدای تعالی بعد از آن گردانید
عرش را بر آب تا ظاهر گرداند باین قدرت خود را بر ملایکه تا بدانند که بر همه
چیز قادر است بعد از آن بلند گردانید عرش را بقدرت خود بر بالای آسمانها
هفتگانه بعد از آنکه آفریده بود آسمان و زمین را در مقدار شش روز تا ظاهر گرداند
بر ملایکه آنکه می آفریند یکی بعد از یکی تا استدلال جویند بحدوث اینها و بعد از آن بیافرید
عرش را بواسطه احتیاج بلکه او غنی است از عرش و غیر آن و اگر گویی تو ای محمد مر قوم
خود را بدرستی که شما برانگیخته شدگانید از پس مرگ هر آینه گویند آنانکه کافر شدند نیست این

سخن که در باب بعث میگویی بجز مانند سحر آشکار است در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ
أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ
مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی را
که وعده داده ایم تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم هر آینه گویند از روی
استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع بدانید که آن روزی که بیاید
بدیشان که روز بدر است نباشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی چون وقت
عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و احاطه کرده خواهد شد بدیشان
وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است
جهالت ایشان را آنچه بوده اند که از روی جهل با آن استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال
می نمودند در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله روایت میکند از امیر المؤمنین علیه السلام
که مراد بامت معدوده اصحاب قائم است که چون سیصد و سیزده برسند
ظاهر شود و معنی آیت چنان باشد که اگر تاخیر کنیم آنچه وعده کرده ایم و تمتع دهیم در
دنیا ایشان را تا ظهور صاحب الامر گویند از روی استهزا که چه چیز مانع است از ظهور او
گوید بدانید که روزی را که بیاید و آنچه وعده الهی است بظهور رسد که دفع ظلم
بکند و عالم را بعدل بیاراید هیچ چیز منع آن نتواند کرد و دیگر از آنحضرت روایت
کرده که در کتاب الهی امت بوجوه بسیار آمده بمعنی مذهب مثل كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً
ای علی مذهب واحد و بمعنی جماعت مانند وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ ای جماعة
و بمعنی واحد همچو إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و بمعنی اجناس جمیع حیوانات مثل وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ
إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ و بمعنی تا [یک] وقت مانند وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ ای بعد وقت
والی امة معدوده نیز بمعنی وقت و بمعنی آنانکه پیش از حضرت بوده اند مثل كَذَٰلِكَ
أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ و بمعنی تمام خلق مانند وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد
ما نعمتی که در یابد لذت آن را پس ستانیم آن را از او بدرستی که او نا امید بجهت بی صبری و





عدم اعتماد بر کرم ما ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ
مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و اگر بچشانیم او را نیکویی
چون صحت و غنا بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر هر آینه گوید رفت
بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بد می آمد و در رنج میداشت از من بدرستی که او شادمان است
بنعمت و مغرور بدان تا زنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند از
شکر نعمت و قیام بدان إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر
بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا آن گروه که بصفت شکر و صبر موسوم اند مر ایشان راست
آمرزش گناهان و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت و آورده اند که در جنت نعمتی
هست که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر است که آن مقام قرب و رضا است
در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله و علی بن عیسی نیز نقل کرده اند از ابی عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلام که چون رسول الله صلی الله علیه و آله نزول اجلال فرمود در
بطن قدید فرمود مر علی را که یا علی من از خدای تعالی درخواستم که برادری کرد میان
من و تو چنین کرد و سوال کردم از او که تو وصی من باشی قبول فرمود و مردی از میان
قوم گفت و الله که یک صاع از خرما کهنه که در مشک کهنه باشد بهتر است از آنچه محمد صلی الله علیه و آله
طلب کرده چرا طلب نکرد از او که ملکی بفرستد تا او را مدد کند بر اعدای او یا گنجی
که بآن سد فاقه کند آنحضرت از قول آن دون بیحاصل تنگدل شد حق سبحانه و تعالی آیه
فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
پس شاید که تو ترک کننده باشی گویند که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن
بعض آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از آنچه طلب کردی در باره امیر المؤمنین علیه السلام
و مقبول افتاد از اخوت و وصایت و امامت و محبت و غیر ذلک از جمله مخالفان ناخوش
آید و تنگ شونده باظهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند چرا فرو فرستاده نشده است

بر و کنجی که فاقه و فقر را از و زایل کند و نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند
و چرا نیامد بد و فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و امداد و اعانت وی بسبب آن مقالات
از ادای آنچه مامور شده و طلبیده‌اند باز همان چرا نیست که تو چه کنند و هر تو انذار است
و بس و تو در ان تغییر نمی نمایی پس چرا از در سخنان بیهوده ایشان تنگ دل باید شد
در شب مهتاب [illegible] سگ از سگان و عوع ایشان چه باک و خدای تعالی
به همه چیزها گواه است باکی بگذار و نگاه دار آنچه خود در اند و سپار و در امان او است
پس توکل بر او کن و از گفت و شنود هر سو و عوعو باک مدار ام یقولون
افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من
دون الله ان کنتم صادقین بلکه میگویند کافران که محمد صلی الله علیه و آله بر خود می بافد
آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را از خود می سازد بگو بیارید ده سوره مثل
قرآن در بیان و حسن نظم او که معارضه کنند به سوره چون از ان عاجز شوند امر را
بر ایشان آسان سازند تا یک سوره با وجود یک سوره را تحدی کنند و بیارید مثل
این بربافته از نزد خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود می توان بافت
و بمثل این کلام میرسید که هر را از خود می سازم شما فصیحی عرب پس باید که شما نیز قادر
باشید بر ساختن مثل این کلامی بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصص
و اخبار و شعر و شما بر انشاء اشعار و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که را توانید
بجز خدای تعالی اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است فإن لم یستجیبوا
لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون پس اگر اجابت
نکنند مر شما را در آنچه گفتید از ایشان معارضه کردن سوره را مخاطب حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته‌اند مؤمنانند که ایشان نیز تحدی
میکردند برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفتند که آنحضرت مفتری میگوید شما با
مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان در معرض جواب نیامدند
پس بدانید که آنچه فرستاده شده بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه او است و آنچ

علم



علماست بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد و علی بن ابراهیم گوید که از آنست
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر او که عالم است
بانچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند پس هستید شما تابیان بر اسلام
و استسلام بمعنی امر می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن و
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد شما محقق شد من کان یرید الحیوة الدنیا
و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون هر که باشد که از دنیا نیست
همت خواهند زندگانی بود و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود خواهد مراد منافقان
یا اهل ریا یا یهود و نصاری و رزاد آورده که عام است در جمیع مردمان که بهره ایشان
بجان و اعمال بر خود دنیا را خواهد تمام باز گذاریم با ایشان جزای کردارهای ایشان
از صحت و ریاست و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد در دنیا و ایشان در
دنیا کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند مثل جماعتی که بسبب ریاست
دنیا مخالفت امیرالمؤمنین ع را پیشه خود کردند و قول خدا و رسول را پس پشت کردند
و حق او را بغیر حق متصرف شدند تا آنکه کار بفتنه عظیم کشید تا بنی امیه و بنی عباس
مستولی شدند و بسبب طغیان ایشان کار بشهر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بشهادت رسید اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا
فیها وباطل ما کانوا یعملون آن گروه آنانند که نباشد ایشان را در آن سرای
دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزد اکثر اعمال ایشان مترتب بوده
نموده‌اند و نیات فاسد [illegible] اعمال باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است
مانده و تباه گشت آنچه کرده‌اند در دنیا چه ثواب آخرت منوط با اخلاص است و اعتقاد
صحیح و ایشان در عمل مخلص نبوده‌اند و اعتقاد فاسد داشته‌اند و ناچیز است فی نفس الامر
آنچه بوده‌اند که میکردند از رستم و ریا و سمعه و قرآن افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه
شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک یؤمنون به ومن
یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار خود که
او را دلالت کند بطریق ثواب و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است گواهی
از خدای تعالی بر صحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت عمل بد
و عمل بد بر وجه ثواب گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و
شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و کلینی رحمه الله بطریق اهل البیت علیهم السلام
روایت کرده که صاحب بینه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و شاهد امیر المؤمنین
علیه السلام و پیش از قرآن تابع او بهره کتاب موسی که توریة است چه او در تصدیق
نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآن را در حالتی که توریة پیشرو
او بوده مر اهل دین را و سبب بخشایش بر نزول آمده که صاحب بینه و شاهد و تابع
می گروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن آن گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست
در عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام پس آتش دوزخ
وعده گاه اوست و لامحاله بدان رسد پس مباش در گمان از این موعد بدرستی که
این موعد درست و راستست از پروردگار تو و لیکن بیشتر مردمان نمی گروند بآن
و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ
عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکس که بربندد بر خدای تعالی دروغی یعنی
نفی وحی او کند در نبوت و امامت و غیر آن یا اثبات شریک برای او آن گروه
مفتریان عرضه کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار ایشان و خواهند گفت گواهان
یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا اعضا و جوارح ایشان علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که آن گواهان حضرات ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم گواهی دهند که این
گروه آنانند که از روی عناد دروغ گفتند بر پروردگار خویش یعنی وحی یا آیتی ذوالد و
شریک بدانید که لعنت خدای بر ستمکارانست یعنی کافران و منافقان و مخالفانی
که حق اولاد رسول صلی الله علیه ضایع ساختند و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه

قرب

٣٩٢

قرب پس صفت ظالمان میکند و میفرماید الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ
يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ آنانکه باز میدارند مردمان از
راه خدای تعالی که دین اسلام است و طریق اهل بیت سید انام علیه الصلوة و السلام
کلینی رحمه الله برین وجه آورده و آن گروه باز دارندگان وصف میکنند راه خدای را
بکجی و انحراف از راستی و ایشان به انزای ایشان ناگرویدگانند مگر بر ضر جهت
تاکید کنو و می لعنت ایشانست که بآخرت ایمان ندارند والا دنیا را بر آخرت اختیار
نمیکردند أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا
يُبْصِرُونَ آن گروه کافران و مخالفان نباشند عاجز کنندگان مر خدا را از
عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشانرا بجز از خدای تعالی هیچکس
از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه افزوده شود برای ایشان
عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال نبودند که در دنیا
توانستندی شنید سخن حق را علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که ذکر و مدح امیر المؤمنین
علیه السلام نمیخواستند که بشنوند چه از شنیدن آن کر بودند و نبودند که ببینند
آیات قدرت را و گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ما لله آیه اکبر منی
چه از دیدن آن آیت کور بودند و الا متابعت میکردند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آن گروه که در بازار معامله زیان کردند
نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بایشان باز گردد و گم شد از ایشان آنچه بودند
که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه و دعوت و امامت غیر
امیر المؤمنین علیه السلام لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان
کارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای تعالی گزیده اند و غیر امام
را امام داشته اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده اند و درین سودا غبنی
فاحش است چنانچه گفته اند فیا خسارة نفس فی تجارتها لم تشتر الدین بالدنیا و لم تسم

و بن یح آجلا منه بعا جد یمن له الغبن فی بیع و فی سلم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بدرستی آنانکه
گرویده اند از روی اخلاص به نبوت و آخرت و امامت و کرده اند عملهای شایسته
از ادای فرایض و تعبد بنوافل و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند
مر او را یا باز ایستاده اند از ما سوی منقطع شده اند آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان
در بوستانهای جنان دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ
هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ مثل زده کرده که مومن و کافر و منافق
و مولف اند مانند کور و کر است و مانند بینا و شنوا آیا برابر اند این دو فریق
در صفت و تمثیل یعنی برابر نیستند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که یعنی امیر المومنین
و زنان کافران برابر نیستند آیا پند نمی گیرید بدین مثلها و تامل نمی نمایید و در این
تشبیه فرموده است کافران و منافقان را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات
قدرت را و سماع آیات بر ذکر و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی
کرده بر باب فرموده و تشبیه مومن موحد بسمیع و بصیر بجهت آنکه کمال مومنان
و موافقان در سمع و بصر ضد احوال کافران و منافقان است چه اعمی آنست که حق را
باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و
بصیر کسیست که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید
و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر
کند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق با علی است و علی با حق
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ و بدرستی که ما فرستادیم
نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت ایشان را بدرستی که من شما را بیم کننده ام
هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیکو بیم أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ بآنکه نپرستید مگر خدای را اگر
پرستش وی ننمایید من می ترسم بر شما عذاب روزی که مولم است عذاب در و





و وصف روز الیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در و فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ
هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ
پس گفتند اشراف و روسای آنانکه کافر بودند از قوم نوح علیه السلام نمی بینیم ترا
مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بوده به نبوت و
بر ما واجب کرده اند اطاعت ترا نبود بلکه نمی بینیم و ایشان بها کمال بشریت دیده اند و از
درک حقایق او غافل بوده اند   حال با کار قیاس از خود بگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرودان و فرومایگان ما اند
در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو اراذل اند
و در بادی الرای هر کاهلی در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده
کند و نمی بینیم مر شما را یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی که بدان متابعت شما
باید کرد بلکه گمان می بریم شما را دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پی
روان ترا در علم بصدق وَقَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي
وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ
گفت نوح علیه السلام ای گروه من مرا خبر دهید اگر باشم من بر حجتی هویدا از نزد
پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد و بدهد مرا خدای تعالی بخشایشی از
نزدیک خود که نبوت است پس پوشیده کرده اند بدان حجت را بر شما بسبب عدم
معرفت آن و منع علم شما از آن آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن
و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را با هدایت ایمان و حال
آنکه شما مر آن حجت را کاره اید و ناخواهنده کاینده گوینده یعنی الزام ممکن است کسی را
که مایل باشد لیکن ایشان بسبب عدم فرمان در بادیه خذلان سرگردانند و ننشینند
پس حاجب عدل او نافرمانان از درگاه میراند و نایب فضل او فرمان بردار را می خواند
وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا

إنهم ملاقوا ربهم ولكني أريكم قوماً تجهلون ای گروه من نمیخواهم
از شما بر تبلیغ رسالت و آن اگرچه مذکور نیست لیکن معلوم است از ما ذکره الی
وخواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید بار است بود اگر
ابا کنید پس مزد من مگر بر خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم میگفتند
ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام
در جواب فرمود و نیستم من رانندهٔ آنها که گرویده اند بدرستی که ایشان ملاقات
کنندگانند جزای پروردگار خود را و بثواب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم
ایشان را مقبولان حق چگونه مردود من باشند ولیکن من می بینم شما را گروهی که
نمیدانید قدر ایشان را و حق از باطل تمیز نمیکنید ویا قوم من ینصرنی من الله إن
طردتهم أفلا تذكرون و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند
از خدای تعالی اگر برانم ایشان را آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمایید
گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند
و باطن مخالف اند نوح علیه السلام فرمود ولا أقول لكم عندي خزائن
الله ولا أعلم الغيب ولا أقول إني ملك ولا أقول للذين تزدري أعينكم
لن يؤتيهم الله خيراً الله أعلم بما في أنفسهم إني إذاً لمن الظالمين
و نمیگویم شما را که البته نزدیک من خزینهای علم خداوند است و نمیدانم غیب را
تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید ما انت
الا بشر مثلنا و نمیگویم مر آنان را که بخواری در ایشان مینگرد چشمهای شما و بجهت
فقر ایشان را اراذل میگویید که نخواهد داد خدای تعالی ایشان را نیکویی چه آنچه حق
سبحانه و تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آنست که شما را
در دنیا داده خدای تعالی داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و
اخلاص و اگر من حکم بر اسلام ایشان نکنم در ظاهر بدرستی که من آن هنگام باشم
از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا یا نوح قد جادلتنا فأکثرت





جدالنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين گفتند ای نوح با ما مجادله
و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی پس بیار
آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی از راستگویان در وعید خود
قال إنما يأتيكم به الله إن شاء وما أنتم بمعجزين گفت نوح علیه السلام جز این
نیست که بیارد بشما خدای تعالی عذاب را اگر خواهد عاجلا یا آجلا و نیستند
شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود با آنکه بگریزید یا بگریزند ولا ينفعكم
نصحي إن أردت أن أنصح لكم إن كان الله يريد أن يغويكم هو ربكم و
إليه ترجعون و سود نمیکند شما را نصیحت کردن من اگر خواهم آنکه نصیحت
کنم مر شما را اگر هست خدای تعالی که میخواهد آنکه شما را گمراه سازد یعنی بسبب
کفر و عناد شما لطف از شما باز گیرد و اغوا بمعنی هلاک نیز آمده یعنی اگر خواهد که
شما را هلاک کند بجهت نافرمانی در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش آنکه
اگر خدای تعالی اغوای شما را خواهد یعنی اگر لطف از شما باز گرفته باشد بسبب
نافرمانی شما در ایمان و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند او ست
پروردگار شما و عالم بر احوال شما در ایمان و عدم آن و بسوی او باز گردیده خواهید شد
و بر اعمال خود جزا خواهید یافت أم يقولون افتراه قل إن افتريته فعلي
إجرامي وأنا بريء مما تجرمون بلکه گفتند بر می بافد نوح علیه السلام وحی
را از پیش خود ما نوح را گفتیم بگو اگر بر بافته ام وحی را پس بر منست وبال
گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن می نمایید
وأوحي إلى نوح أنه لن يؤمن من قومك إلا من قد آمن فلا تبتئس
بما كانوا يفعلون و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام آنکه ایمان نخواهند
آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهناک مباش بآنچه هستند
که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایدهٔ دعوت از ایشان منقطع شد نزول
عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد دربند واصنع الفلك بأعيننا

وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ و ساز کشتی را بنگاه
داشت ما را عین ملایکه مددکار و موکل تواند بود و بوحی کردن تو در ساختن آن ابن
عباس گفته که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چون بسازد وحی بوی آمد که بساز
چون سینه مرغ و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر آورده که جبرئیل را علیه السلام امر
کرد تا او را تعلیم داد که چنین بساز و خطاب مکن با من در باره آنانکه ظلم کردند
یعنی از من درمخواه دفع عذاب از ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی
محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی می طلبید فرمان
در رسید تا درخت ساج بکاشت و مدت بیست سال کرد درخت رسید مطلق
هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شده و ایشان نیز متابعت ابا کرده از قبول
دعوت نوح ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود و
علی بن ابرهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام که نوح را فرمان آمده که درخت
فرو بنشاند و در مدت پنجاه سال که آن بکمال رسید حکم شد که قطع کن و کشتی بساز
و چهل سال قبل از طوفان زنان ایشان عقیم و نازاینده شدند انگاه بساختن کشتی
اشتغال نمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ
قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ
يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ و بود که می ساخت
کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر و گروه مهتران از قوم او افسوس کردندی
بر و چه کشتی را در بیابان می ساخت و دور از آب علی بن ابرهیم رحمه الله گوید که در
جامع کوفه می ساخت و آنجا آب نبود گفتندی کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه
زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار شدی نوح علیه السلام گفتی اگر سخریت میکنید
با ما پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میدارید پس زود بدانید
آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و فرود
آید بدو عذابی دایم در آخرت که آن حرق است از رفتن آب رفته در آتش

پس



پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و عرض
پنجاه ذرع و ارتفاع سی ذرع و علی بن ابرهیم آورده که طول او هزار و دویست ذرع
بود و عرض او هشتصد ذرع و ارتفاعش هشتاد ذرع و آنرا سه طبقه درست
ساخت و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد
و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در
وسط جای مقرر شد و بتهیه اسباب این مهام مشغول بود حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا
وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ
الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ تا وقتی که آمد عذاب یعنی امر ما بعذاب
و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و میراث
بنوح رسیده بود و علی بن ابرهیم گوید که زن نوح نان می پخت که آب جوشیدن
گرفت او فریادی کرد که بنوح آمد او را بگل گرفت و مهر کرد تا تمام از آدمیان
و حیوانات بکشتی در آمدند و قرار گرفتند آمد و مهر برداشت انگاه آب زور
کرد و برجوشید و آن جوشیدن نشانه عذاب بود پس چون امارات عذاب
پدید آمد گفتیم نوح را علیه السلام که بردار در کشتی یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
نر و ماده بکشتی برو کسان خویش را بکشتی در آر مگر کسی که پیش گرفته است بر
قول ما یعنی بهلاک وی مراد کنعان است و واغله که پسر و زن نوح بودند و علی بن
ابرهیم رحمه الله از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که آن پسر زن نوح بود نه پسر
صلبی وی و بدلیل قراءة امیر المؤمنین علیه السلام که خوانده که ونادی نوح ابنها و مؤید
این قول نوح است علیه السلام که فرمود ان ابنی من اهلی و نفرمود که ان ابنی منی
و بردار در کشتی و بر هر کسی را که ایمان آورده و ایمان نیاورده بودند موافقت
نکرده با نوح علیه السلام مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام
و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد دیگر از ایشان که مجموع هفتاد و
نه تن بوده باشند و با نوح هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشان را نزدیک کشتی

آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین آب عذاب
جوشیدن گرفت و از آسمان آب نازل شدن آغاز کرد و ذکر بعد از هر دو اشیا
چنانکه گذشت وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ وگفت نوح علیه السلام ای قوم سوار شوید در کشتی در حالتی که گویید
بسم الله یعنی نام او در خبر آمده است که چون خواستندی که کشتی رود بسم الله گفتندی
روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس
نوح علیه السلام بدین گونه تعلیم تسمیه داد و گفت بدرستی که پروردگار من آمرزنده
مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي
مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ
مَعَ الْكَافِرِينَ وکشتی می برد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود مانند
کوهها علی بن ابراهیم نقل میکند از ابی عبدالله علیه السلم که چهل روز آب از زمین می
جوشید و از آسمان می بارید تا کشتی بالا گرفت و عالم تاریک شد کشتی در امواج
میرفت تا بزمین خانه کعبه رسید و انجا بطواف در آمد و جمیع دنیا را آب گرفته
بود و غرق شده الا آن محل و آن خانه را عتیق بواسطه آن میگویند که از غرق آزاد
گشت و در روایت آمده که از انجا بزمین کربلا آمد توقف نمود نوح را از سبب
توقف او پرسید فرمود بالهام الهی که بعد از چندگاه کشتی اهل و بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله اینجا بسبب اهل جور و ستم که دعوی کنند شکسته شود و کشتی از
باب آن هایله واقعه بی تاب شد توقف نمود و ظلمت بمرتبه بود که شب و روز
از یکدیگر ممتاز نمی شد ابن عباس روایت کند که حق سبحانه و تعالی بقدرت
کامله خود دو مهره نورانی بر دیوار کشتی تعبیه فرموده بود که یکی مثل آفتاب
حرکت کردی و دیگری مانند ماهتاب دور نمودی و بآن روز و شب و اوقات
نماز معلوم میکردند و در ان وقت که کشتی روان می شد آواز داد نوح پسر خود را
با پسر زن شد کنعان و حال آنکه بود در کرانه از کشتی و نوح او را مسلمان میدانست

پس



پس از فرط شفقت گفت ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی و مباش
با کافران و بیدکان که غرقه گردی آن پسر منافق بود با نوح اظهار اسلام کردی و با کافران
در کیش ایشان متفق بودی قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ
الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
گفت در جواب نوح علیه السلام زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از
غایت رفعت نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب گفت نوح علیه السلام نگاه
دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی از عذاب خدای تعالی مگر کسی
که می بخشد یعنی خدای تعالی و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشه
راضیه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای تعالی بر او بخشد
در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حایل شد میان
پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام
از کوفه چنانکه مذکور شد و بعضی گویند از هند یا از عین ورده که موضعیست بجزیره
در کشتی نشست ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه
طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند ندای الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي
مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
حزب وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وگفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت
ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته
و کم کرده شد آب بر روی زمین و گذارده شد کاری که حق تعالی بآن متعلق بود از
هلاک اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل یا شام روز
عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و گفته شد دوری و هلاکت
مر قوم ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون
آمد آن روز بجهت شکر روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد و در میان امم
سنت بود تا زمان بنی امیه که یزید پلید لشکر فرستاد و امام حسین علیه السلام را شهید کردند

آن روز آن ملاعینان روزه داشتند بآن شادمانه که هرگز آن بدبختان خلاصی نخواهند
یافت از لعن در دنیا و عذاب ابدی در عقبی اکنون آن روز سنت است که امساک
کنند مؤمنان تا بر وجه حزن تا عصر و بخاک امام معصوم مظلوم افطار نمایند تا مشابهت
ایشان بآن بی دینان نباشد و این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغتست و شیخ ا
نیشابوری در تفسیر ذکر کرده اینجا آن در قوم میکرد و او آورده که نظر درین آیت
وانی بهدایت از چهار جهت است از جهت علم بیان و از جهت علم معانی و از جهت
فصاحت معنویه و از جهت بلاغت لفظیه اما از جهت علم بیان نظر در وی از مجاز و
استعاره و کنایه است و آنچه بآن متعلق است پس قول در وی آنست که حق سبحانه
وتعالی خواست که بیان کند این معنی را که اراده فرمودیم که باز گردانیم آبی که منفجر
شده بود از زمین بمطلع او پس باز گشت و فرو رفت و طوفان که از آسمان می آمد
ومی بارید خواستیم که منقطع شود منقطع شد و باز ایستاد و انکه کم گردانیدیم آبی
که از آسمان فرود آمده بود کم شد و انکه بگذاردیم امر نوح را علیه السلام که نجات
او و مؤمنان بود و غرق کافران بر حسب وعده گذارده شد و انکه کشتی را قرار
دهیم بر کوه جودی پس قرار گرفت و ظلمه را باقی گذاشتیم بر غرق آنچنان شد پس
بنا فرمود کلام را بر تشبیه زمین و آسمان بمأمور که اصلا واقع نشود بسبب
کمال هیبت حضرت عزت را عصیان و بر تشبیه تکوین مراد با مر خدم نافذ در
حصول مقصود بجهت تصور اقتدار او و با انکه آسمان و زمین با عظم جرمشان
تابع اراده وینند در ایجاد و اعدام و تغیر و تعریف و در جمیع مرام گویا که از
باب عقل و تمیزند که احاطه نموده علمی را که موجب امتثال و اذعان و فرمان حضرت
خالق ایشانست پس استعمال فرمود قیل بدل ارید از مجاز که اطلاق مسبب
باشد بر سبب چه صدور قول نمی باشد مگر بعد از اراده و خطاب جماد
را و سینه امی ذکر داینند تا که فرمود یا ارض و یا سماء و این دو خطاب نیز بر سبیل
استعاره اند بجهت تشبیه مذکور و آن بودن آسمان و زمینست با وجود انکه جمادند

گویا



گویا دو مأمور منقادند و نیز استعاره است فرو رفتن آب در زمین از ابلع
که او اعمال قوت جاذبه است در مطعوم بجهت شبه که میان غور و بلع است و آن ذهاب
بمقر خفی که آن محل شکم است و دیگر ذکر زمین و قرینه استعاره نسبت فعل است
بمفعول که فرمود ابلعی ماءک و گردانیده آب را بجای غذا نیز استعاره است
زیرا که تشبیه فرمود آب را بغذا چه همچنانکه تقوی زمین بآبست در رویانیدن
زروع و اشجار همچنان تقوی خورنده بطعام است و لفظ ابلعی را قرینه استعاره
گردانیده چه آن موضوع است برای استعمال در غذا نه از برای آب تا باز فرمود
جاذرا بر سبیل استعاره بجهت شبهی که مذکور شد و خطاب کرد در امر و نفرمود
که ابیلع بلکه فرمود که ابلعی ترشیح باشد مر استعاره ندا را چه بودن او از مخاطب
صفات ذی حیاتست همچنانکه بودن او منقاد را از صفات حیاتست و ترشیح چیزیرا میگویند
که ملایم مشبه به باشد باز فرمود ماءک باضافه آب بزمین باتصال ملک بمالک است
یعنی اتصال ما بارض مثل اتصال ملک بمالک است و اختیار فرمود ضمیر خطاب را و
نفرمود که ابیلع ماءها از جهت ترشیح مذکور باز استعاره فرمود برای احتباس باران
اقلاع را که آن ترک فاعلست فعلی را که مشبه است میان ایشان در عدم آنچه بوده
باز فرمود بر سبیل استعاره و خطاب اختیار کرد در امر که اقلعی گفت بجهت
آنچه گفته شد در ابلعی از ترشیح استعاره ندا باز فرمود که و غیض الماء که مراد کم
شدن آبست و دیگر قضی الامر و استوت علی الجودی که گذاردن امر طوفان است
چنانچه مذکور شد و دیگر فرمود که و قیل بعدا و تصریح نفرمود بفاعل این افعال
تا که سلوک سبیل کنایه مرعی داشت زیرا که این امور معلوم است واقع نمی توانند
شد مگر از قدرت قهار پس وهم را مجال آن نماند که برود بغیر او و قیل که در صدر
آیت وقوع یافته هم از این قبیل است تا استدلال کنند از ذکر فعل که لازم است
بر فاعل که او ملزوم است و اینجا از شأن کنایه است باز ختم کلام بتعریض کرد که نظر
فرمود که بعدا للقوم الظالمین چه آن مبنی از ظلم مطلق و از علت قیام طوفان و اما

نظر در واز جهت علم معانی آن نظر در فایده هر کلمه ایست از آن وجهت تقدیم و
تاخیر در آنچه میان جملها وقوع یافته از آنجمله اختیار فرموده یا را از برای ندا زیرا
که استعمال او اکثر است وبجهت دلالت کردن او بر تبعید منادی که مستدعی است
او را مقام عزت وهیبت فزاینست ولهذا نفرمود که یا ارضی باضافه بجهت تهاون
منادی ونکفت یا ایتها الارض بسبب اختصار با احتراز از تکلف تنبیه مراخیر را
که از شان او تنبیه نیست واختیار فرموده لفظ ارض وسما را در میان الفاظ مترادفه
بجهت کثرت دوران ایشان با قصد مطابقه واختیار کرد ابلعی را بر ابتلعی بجهت
آنکه او اخصر است و فطرتی است میان او واقلعی اخر واما وک بلفظ مفرد ایراد فرمود
چه در وضع جمع باشد از استکثار که ابادار دراز مقام عزت واقتدار و
همچنین است در افراد ارض وسما وحذف نفرمود مفعول ابلعی را تا لازم
نیاید تعمیم ابتلاع هر آنچه بر زمین است وچون معلوم اختصاص فعل در رو و
اقتصار کرد بر وی واز اقلعی مفعول حذف فرمود وحذر کردن از تطویل نفرمود
که ابلعی ماءک فبلعت زیرا که عدم تخلف مامور به از امر آمر مطاع معلوم است
ومحقق بلا نزاع واختیار فرمود وغیض بر غیض بتشدید بجهت اختصار وبجهت
مثل این معروف بلام آورد ما را و امر را که فرموده وغیض الما وقضی الامر ونفرمود
ماء الطوفان او امر نوح بسبب استغنا از اضافه بتعریف عهدی و مخفف سوت
بدل استوت نامناسب باشد اول قصه را که وهی تجری بهم که بنای فعل ازرا
فاعل باشد وبجهت آنکه او اخصر است بواسطه سقوط همزه وصل باز فرمود
قیل بعدا للقوم ونفرمود لیبعد القوم او بعد بعدا بکسر ماضی وفتح مضارع
که بمعنی هلاک است بجهت تاکید یا اختصار و دلالت او بر لام ملک را که بعد و
هلاک وملک ایشانست و بعد اگر از مصادر نیست که اظهار فعل او با او نمیکنند
ومستعمل نیست بازاطلاق فرمود ظلم که الظالمین گفت تا متناول باشد ظلم نفس
وبر غیر واما ترتیب جمل پس مقدم داشت ندا را برامر تا متمکن کرد داعی که او امرت

ور



ور عقیب ندا چنانچه در ندای حی می باشد واز زمین را بر آسمان تقدیم فرمود
زیرا که ابتدای طوفان از دو شده بدلیل وفار التنور باز بیان میفرماید نتیجه ابلع
واقلاع را بقول خود وغیض الماء را بانه مقصود قصه را ذکر میکند که وقضی الامر
که اهلاک کافرانست و انجای مومنان باز بیان میفرماید استواء سفینه را بر کوه
جودی که کوهی پستی بود تا تا بشد استوا و استواء سفینه دلیل قاطع بر انقطاع
ماء آب باز ختم فرمود قصه را بآنچه اختتام یافته از تعریف وپیشتر مذکور
شد که قبل از طوفان بچهل سال زنان عقیم ونازاینده شدند تا نگویند که لایق
بحکمت الهی نیست تغریق اطفال بسبب جرم کفار وظاهر آنست که قایل بعدا حق
سبحانه وتعالی باشد تا مناسب صدر آیت بوده احتمال دارد که نوح باشد علیه السلام
ومومنان چه غالب آنست از آنانکه سالم مانند ندا از انزال هلاک بسبب اجتماع قوم
قوم از ظلمه مثل این کلام گفته باشند وبجهت آنکه این جاری مجری تفرین است
وآن بکلام بشر الیق است والله اعلم واما نظر در آیت از جهت فصاحت معنویه
آنست که صاحب فطنت ملاحظه میکند از نظم معانی لطیفه وتادیه معنی مراد که بابلغ
واتم وجهی مودی شده واما از جهت فصاحت لفظیه پس آن مثل عسل است در
حلاوت ومانند نسیم در رقت وعذوبت که اعذب عذبا نست و اسلس سلیسات
وشاید که بسیاری از لطایف این آیت ترک شده باشد بلکه هر آیتی از آیات قرآنی
بسیاری از وفره و گذاشته شده باشد وحق سبحانه وتعالی اعلم است بمراد
خود از کلام خود وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ
الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وبخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را
پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بوده وتو فرموده
بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وبدرستی که وعده تو درستست
وتو بهترین حاکم کنندگانی نه حکمت درین چیست بعضی آورده اند که نوح از کنو پسر
خبر نداشت واگر داشتی سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده که ولا تخاطبني في الذين

تظلموا وچون این سؤال فرمود قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ
صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ
گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو بدرستی که او
خداوند عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس از من آنچه نیست ترا با آن دانش
یعنی چیزی که جواز رسیدن آن ندانی مپرس یا چیزی که ترا با آن علم نیست چون گو
پسر تو از من سؤال مکن بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از
نادانان بسؤال غیر جایز یا بسبب دوستی دل بر وی بسته شده باشد او را قالَ رَبِّ
إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرِینَ
گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من بدرستی که من پناه می گیرم بتو بعد ازین
از آنکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا با آن دانایی یعنی بجواز سؤال از آن و اگر نیامرزی مرا
و نبخشایی بر من باشم از زیانکاران از روی عمل قِیلَ یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّا
وَبَرَکاتٍ عَلَیْکَ وَعَلی أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنّا
عَذابٌ أَلِیمٌ گفته شد یعنی ما گفتیم که ای نوح فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل از
حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکتها بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی
در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح و پسران او عقب نماند
و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و
یافث پدر اتراک و حام پدر هندو و سلام و برکت بر گروهی چند از آنها که با تو اند
یا اینها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان و از آنها که با تو اند امتی چند نه یعنی
ناشی خواهند شد که زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش
و وسعت رزق پس برسد ایشان را از ما عذاب دردناک در آخرت مراد کفره اند
و گفته اند مراد قوم هود و صالح و لوط و شعیب اند و در وسیط از قرظی نقل میکند
که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از آن روز تا روز قیامت آنکه داخلست در سلام
و برکت و هیچ کافر نبود الا که داخلند در تمتع و عذاب تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ





الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ
لِلْمُتَّقِینَ این قصه که مذکور شد از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام
وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی نبودی که میدانی آنرا نه تو و نه قوم تو که قریش اند پیش
از وقت آن حضرت را معتقد قوم گردانیدند در عدم علم پس شکیبایی کن بر ایذای قوم
و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح صبر کرد بدرستی که عاقبت نیکو مر پرهیزگاران است
بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت رحمه الله فرموده که صبر کلید همه
بستگیهاست و شکیبایی علاج همه خستگیها نتیجه شکیبایی ظفر است و کار بی صبران همه
روز بدتر است وَإِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ
غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ و فرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را
علیه السلام ذکر اخوت بجهت نسبت چنانچه در اعراف گذشت گفت هود ای گروه
من بپرستید خدای را بیگانگی نیست شما را معبودی بجز او و شما مر او را شریک اثبات
نمیکنید شما مگر افترا کنندگان بر خدای تعالی باتخاذ شرکا یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ
أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَفَلا تَعْقِلُونَ ای قوم من نمیخواهم شما را بر تبلیغ
رسالت مزدی و مزد راست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خبر داده اند جهت
ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه از زمانی فایده رساند
که بمطامع فاسده آلوده نباشد لاجرم پیغمبران علیهم السلام مزد نبوت از قوم نخواستند
چنانچه هود علیه السلام فرمود که نیست مزد من مگر بر الله که بمحض قدرت بیافرید مرا
آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا محقق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید
آورده اند که عاد این دعوت هود را علیه السلام قبول نکردند حق سبحانه و تعالی
بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت
و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان نزد داشتند برای زراعت بباران و برای
دفع اعادی بیاران که اولاد و اتباع باشند محتاج شدند هود علیه السلام فرمود
وَیا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ

وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ای گروه استغفار کنید و آمرزش
طلبید از پروردگار خود و بجان پس باز گردید بدو از عبادت فرستد از
آسمان بر شما بارانی پیوسته و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوت
شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من
بشنوید و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی در حالتی که مصر باشید در
گناهان قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ
لَكَ بِمُؤْمِنِينَ گفتند ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوای
تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان از راه عناد حجت
نیاوردند و انکار نمودند گفتند و نیستیم ما ترک کنندگان عبادت خدایان خود را
از سخن که تو گوئی یک خدای را پرستید و نیستیم ما ترا از گروه گرویدگان
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا
أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ
نمیگوییم ما در شأن تو مگر آنکه رسانیده‌اند بتو بعضی از خدایان ما رنجی و گزندی
و علتی و گویند که هود از جنون است عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان را
ایشان ترا دیوانه ساخته‌اند یا سخنانی که بر طبق عقل است از تو شنوده میشود گفت
هود علیه السلام بدرستی که من گواه میسازم خدای را و شما نیز گواه باشید بآنکه من بیزارم
از آنچه شما انباز میگیرید بدون خدای تعالی یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید
پس اجتماع کنید و بکنید بنسبت من همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من
اتفاق نمایید پس مهلت مدهید هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم
و بحمایت عصمت الهی از مضرت و سطوت شما نیندیشم و این از جمله معجزات هود
بود که تن تنها در مواجهه جمع کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت
و قوت که تشنه خون او بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نمود بی‌مهلت
در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن
اندک



اندک ضرری بدو عاجز شدند إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ
بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی که من توکل کردم بر خدای تعالی
که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم هیچ جنبنده نیست
مگر خدای تعالی فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب
بر وی و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است یعنی سلسله امکان محکوم
حکم وینند بدرستی که پروردگار من بر طریق عدل و حق است هرکه بر او توکل کند او را
ضایع نگذارد و هرکه نافرمانی نماید بدام قهر در آرد و گفته‌اند صراط مستقیم آنست که منتهی
بحق باشد نه بغیر او فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ
رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ
پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید پس بدرستی که
رسانیده‌ام بشما آنچیز را که فرستاده شده بودم بآن بسوی شما یعنی وحی الهی
بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه و تعالی شما را
هلاک کند و جانشین شما گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و زیان نتوانید
رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق بدرستی که پروردگار
من بر همه چیزها نگهبانست یعنی اقوال و افعال و احوال همه را نگاه میدارد و هیچ ذره
آنها از و فایت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب
ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجات
دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده بودند باو و ایشان چهار هزار بودند که
همراه با هود برهانیدیم ببخششی و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان
و برهانیدیم ایشان را از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمنافذ ایشان
در آمد یعنی در سوراخهای بینی و از دبر بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره
میساخت وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ

جَبَّارٍ عَنِیدٍ وآن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیلهٔ
عاد است که انکار کردند و کافر شدند بآیات پروردگار خود و عاصی شدند در
فرستادگان او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست و پیروی کردند فرمان
هر سرکشی ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد
و مطیع گشتند آنها را که بکفر و ضلالت میخواندند ایشانرا وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا
لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ
و از پی در آمده شدند درین سرای لعنت را که بعد و هلاکت و در روز قیامت نیز
لعنت در پی ایشانست بدانید که قوم عاد کافر شدند به پروردگار خود بدانید که
دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی
هلاکت و دعا بهلاکت حضرت هود بر ایشان مبعوث شده نه عاد ارم که ایشانرا
عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ
فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح را برادر اخوت نسبی است گفت
صالح علیه السلام ای قوم بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید نیست مر شما را
معبودی جز وی او بیافرید شما را از زمین یعنی آدم را علیه السلام و مواد نطفهها را
که نسل او از ان آفریده میشود از خاک پیدا کرد و زندگانی و بقا داد شما را در
زمین و در بعضی تفاسیر مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار
بود و یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نیز ساختید و بر حوالیها زرع و
غرس اشجار اشتغال نمودید پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را امان دهد
پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او بدرستی که پروردگار من نزدیک رحمت باشید
و اران رحمت اجابت کنند و اجابت کننده است بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ
فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا

تدعوا



تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ گفتند قوم که ای صالح بدرستی که بودی در میان ما امیدوار
یعنی نشانهٔ رشد و سداد در جبین تو می دیدیم پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی و میخواستیم
که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امیدی داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن
که میگویی نومید از تو بریده ایم آیا باز می نهی میکنی ما را ازانکه می پرستیم آنرا که بودند پدران ما
که می پرستیدند و بدرستی که ما در شکیم ازانچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک
عبادت اصنام شکی و تهمتی افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل
را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ
گفت صالح علیه السلام که ای گروه خبر دهید مرا و ز من گیرید که من اگر باشم بر حجتی روشن
از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیک خود پیغمبری پس کیست که یاری کند و
باز دارد مرا از خدای تعالی اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدا
میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله می نمایید پس نمی افزایید
مرا جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را
بدان آورده اند که قوم بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانکه در سوره اعراف
سمت ذکر یافت که بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان
حجت گرفت در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ
و گفت ای قوم این ناقه است که خدای تعالی خلق کرده برای شما در حالتی که نشانه است
بر قدرت او پس بگذارید او را تا بخورد و بچرد در زمین خدای تعالی و باشد مر
آب آنرا یعنی روزی او بر شماست و نفع او مر شماراست و مرسانید
بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید پس بگیرد شما را عذابی نزدیک
یعنی متعاقب آزار باشد و معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا
فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ پس پی کردند آن ناقه را و در سوده

وتفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمد و سه بانگ
کرد و صالح را در آن وقت در میان قوم نبود و چون بیامد و حال با او تقریر کردند
پس گفت شما بخورید و برخورید از حیات در سراهای خود و یاد و وعده داد تا سه روز
که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب فرود آید این
وعده ایست نه دروغ بلکه اوست شدنی و بودنی آورده اند که روز چهارشنبه
روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و سه روز جهت
برای این علامت بود و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ و
پس آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم صالح را و آنانکه با او
بودند از مؤمنان بفضل و بخشش از نزدیک ما از بلای ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت
صالح مؤمنان را از بلا برهانیدیم و از رسوایی آن روز که روز هلاک ایشان بود و
بصیحه یا از ذلت و فضیحت روز قیامت بتحقیق که پروردگار تو اوست توانا به
نجات مؤمنان غالب بر هلاک دشمنان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا
فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بانگ و فریاد عظیم
داد صیحه جبرئیل است و در زاد المسیر آورده که سه روز که وعده حیات داشتند
در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده و منتظر عذاب می بودند و چون روز
چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند
که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود پایش بر زمین و سرش بر آسمان
پرهای خود منتشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید
و براق و پیشانی با جلا نورانی و رخسار برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد افق را بپوشید و شهپر اجال خود را گشاده نمود و روی بمساکن نهاده
بقبور در آمد و جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه مردند و زلزله
در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد پس گشتند در سراهای خود مردگان و

برزمین



و بر زمین چسبیدگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا
بُعْدًا لِثَمُودَ گویا هرگز نبوده اند در آن سراها و در وسیط آورده که خدای
تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنچه از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول
و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف بود ایشد بدستی که ثمود انکار
کردند پروردگار خود را ابرا نند که دور باد از رحمت حق قوم ثمود را وَلَقَدْ
جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ و بدرستی و بتحقیق آمدند فرستادگان ما یازده و دوازده یا
هفت یا هشت بودند و میان اکثر گویند سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند بسوی
ابراهیم علیه السلام بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط و در حقایق مذکور است
که آن بشارت بود بعد و ام خلت در کشف الاسرار گوید که چون ازل
خلیل را بنوافت آخر بود و ام خلت بشارت داده از قطعیت ایمن ساخت
و آورده اند که آن فرزند بظهور رسید انبیا و ائمه مهدی بود صلوات الله علیهم
از صلب او و تا بکه او خاتم پیغمبران و افضل ایشانست و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
است علیه السلام که وصی وی است و لوای حمد بدست او بود و دیگر امامان از
نسل وی یکی بعد از یکی تا مهدی صاحب الزمان که خاتم ایشانست علیهم السلام
و چه بشارت در مقابله این تواند بود که خوش آن پدری که او را چنین پسران
باشند آبا از و مکرم و ابنا بدو عزیز صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر در میان
آورده که جبرئیل بهلاک قوم آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد ابراهیم را
علیه السلام و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات
القصه چون بنزدیک خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت
ابراهیم علیه السلام که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ع ندانست که ایشان

که ایشان فرشتگانند ایشان را در همان خانه نشانید پس درنگ نکرد تا آنکه آورد گوساله
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا زد و ایشان دست بطعام دراز
نکردند فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ
إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ پس آن هنگام که دید ابرهیم علیه السلام دستهای ایشان را
که مطلقا نمیرسد بآن گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا از ایشان
یعنی منکر شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از
طعام او تناول نمودی و چون ایشان از طعام نخوردند ترسید که دزدان باشند
و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی گفتند ای ابرهیم
ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را عذاب کنیم
وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ
و زن ابرهیم ساره بنت هرون ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع
می نمود یا برای خدمت بر مهمانان ایستادگی داشت پس بخندید یعنی فرشتگان
از فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابرهیم بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند
خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب
بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف ابرهیم علیه السلام
از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و گویند در کلام تقدیم و تاخیر است
یعنی پس بشارت دادیم او را بزبان ملایکه بوجود فرزندی اسحق نام و عطا کردیم
از پس اسحق یعقوب را و او ایستاده بود از این فرح خندید و تخصیص بشارت
بجهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر ابرهیم از هاجر پسری
داشت نام او اسمعیل و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود
قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ
گفت ای عجبا آیا من بزایم و حال آنکه پیر زنم و در آن وقت نود و نه ساله بود و این شوهر
من در حالتی که پیر است صد و بیست ساله بدرستی که این خبر میگویند چیزی عجیب است

استعجا



استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ گفتند فرشتگان ساره را
آیا شگفت میداری از کار خدای تعالی هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی
علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بخشایش خدای تعالی و برکتها یعنی زیادتی خیرات
او بر شما ای اهل البیت گویند که از برکات الهی آن بود که سید المرسلین والائمة
المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ابرهیم صلوات الرحمن علیه و از نافله
پدید آمدند و اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام از وی و از ساره پدید شدند
بدرستی که خدای تعالی ستوده است باعطای نعم بزرگوار است باظهار کرم
فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ
أَوَّاهٌ مُنِيبٌ پس آن وقت که برفت از ابرهیم ترسی و فزعی که داشت و آمد بوی
بشارت اولاد در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما در شأن قوم لوط و آورده اند
که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را اگر در وی صد مؤمن باشد گفتند نه بود
اگر نود باشد گفتند نه هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و به پنج پس یکی
ملایکه گفتند که در دیهی که یک مؤمن باشد ما اهلاک ایشان فرمان نیست ابرهیم علیه السلام
فرمود نه لوط و دختران وی اند فرشتگان گفتند که ما لوط و دختران را بیرون خواهیم
آورد از میان ایشان بدرستی که ابرهیم علیه السلام دایم برد بار بود تعجیل نداشت در
انتقام از بدکاران آزارنده و تاسف خوردی بر آدمیان رجوع کنندی بحضرت
منان ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل رحمی و دل ابرهیم علیه السلام با ملایکه رقت قلب
و فرط ترحم او بود و امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید
که توبه کنند گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ای ابرهیم روی بگردان و درگذر از این جدال بدرستی که آمده است
امر پروردگار تو بعذاب ایشان که آن عذاب باز گردیده نمیگردد و بجدال و دعای
ملایکه را وداع فرمود و روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هر یکی صد

هزار مرد شمشیر زن چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط در آنجا می بود نگاه کردند
دیدند که لوط در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و آن هنگام که آمدند
فرستادگان ما بسوی لوط اندوهگین شد بدیشان و تنگدل شد بجهت ایشان نه از
کراهیت مهمانداری بلکه ایشان را دید با روهای خوش و صورتهای دلکش از بدی
و بی باکی قوم اندیشید و گفت این روز سخت است روایت آورده اند که حق تعالی با ملایکه
گفته بود که تا لوط علیه السلم چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک
مکنید لوط مهمانان را که دید گفت ار شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان
گفتند که کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این اند
جبرئیل و میکائیل اشارت فرمودند که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان
روی بشهر نهاد و چون رسید بهمان سخن تکرار فرمود و چون بشهر آمدند دیگر باره
اعاده نمود و چون بخانه رسید دیگر باره اداء کرد شهادت اربع وجود گرفت
بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسید با زن لوط اکابر قوم خود را
خبر کرده روی بدرخانه لوط نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ و آمدند بلوط قوم او شتابان
دوانیده شده بسوی او و پیش ازین نیز بودند که عملهای بد میکردند از لواطه
و کبوتربازی و صفیر زدن در مجلس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون
قدوم بدرخانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه اینک دختران من
ایشان را بخواهید ایشان پاکیزه ترانند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده
یا در شریعت وی تزویج مومنات بکفار می توانست کرد و لوط علیه السلام از فرط
قنوط و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر
آورده که مراد به بنات دختران امتان بود چه هر نبی پدر امت خود است از

حیثیت



حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند و گرد پسران مگردید که
بر شما حرام اند پس بترسید از خدای تعالی بترک فواحش و مرا رسوا مکنید در باره
مهمانان من آیا نیست مردی از شما راه یافته که شما را نهی کند و از عملهای بد باز
دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ
گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که نیست ما را در دختران تو یا در زنان قوم تو هیچ
حاجتی و بتحقیق تو میدانی آنچه میخواهیم از اتیان فاحشه که اتیان بذکر است
قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ گفت لوط در جواب ایشان
کاشکی مرا باشد بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من بمدافعه شما را
دفع کنم یا پناه گیرم و بازگردم برکنی سخت یعنی عشیره و پیوند که بمدد ایشان منع توانم
کرد و در حدیث وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که رحم الله اخی
لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری
داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست و علی بن ابرهیم از ابی عبد الله علیه السلام
نقل میکند که قوتی که او تمنی کرده قایم ماست علیه السلام و رکن سیصد و سیزده خاصان
و کمر بستگان وی که بقوت و قدرت ایشان دفع این بی دینان بکنند چه او بالهام الهی
معلوم کرده باشد که بچنین نظری خواهد بود که قلع و قمع کفار و اشرار بکند او تمنی کرده
باشد که کاشکی در زمان من بود آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله میکرد ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه
در آیند لوط بغایت مضطرب شد آنگاه که ملایکه او را با آن اضطراب
و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ
بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا
مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ گفتند ای لوط بدرستی که
ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان
نرسند بآزار و ایذای تو یعنی مر ایشان بتو نرسد تو قدم از میان بیرون نه و مارا

با ایشان نگذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان نازل شد و پر خود را بر رویهای ایشان زد
همه کور شدند و از خانهٔ لوط بیرون دویدند میگفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند
پس جبرئیل علیه السلام فرمود که بر کسان خود را ببر پاره از شب یعنی بعد از گذشتن بعضی
از شب و باید که التفات نکنند و باز پس ننگرد از شما یکی یا هیچکس در اینجا نمانند یعنی همه
اهل خود را ببر مگر زن خود را که او کافره است بدرستی که رسنده است باو آنچه رسد
بایشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد و لوط از غایت دلتنگی فرمود
که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل فرمود بدرستی که هنگام عذاب ایشان
صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقتست جبرئیل فرمود آیا نیست صبح نزدیک
یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ پس آن وقت نصف الحزب
که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان
در آورد و بر داشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان
شنودند پس حکم کردیم تا سرنگون گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر یعنی سرنگون
ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگ از گل سجیل
معرب سنگ گل است و آن گلی باشد باتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست
در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم است یعنی آن سنگ باران
برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود بر هم نهاده و بیاپی در پی نشان کرده
شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا پاره از کوه و در زاد المسیر گوید مهر کرده
شده بود بعضی از آنها سفید که بر وی نقطهای سیاه بود و برخی سیاه که بر وی نقطهای سفید
بود یا نام هر کس که بر وی باران می‌شد بر آن نوشته بود یا آماده گشته در خزاین
پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ بزرگ او در برابر
خمی بود و کوچک او صاف وی سبوی از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که سنگ بر
جماعتی بارید نیز که در دیار خود نبودند پس هر کی از ایشان کی بود سنگی مقرر بنام وی



بر سر ایشان آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده و تا چهل روز که آن سنگ
که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد بر وی آمد و هلاک شد
و نیست آن حجاره عذاب از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آنست که بر ایشان
سنگ بارد و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از
ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار
در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح
آورند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا
تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ
و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم
بپرستید خدای را یگانگی نیست شما را هیچ خدایی بجز وی و بکاهید و کم مکنید پیمانه را در
پیمودن مکیلات و ترازو را در سنجیدن موزونات بدرستی که من می بینم شما را
با توانگری و نعمت یعنی در رفاهید و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه در
نعمت و توانگری اندر رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند گردانید
نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید بدرستی که من می ترسم بر شما باین خیانت که دارید
عذاب روز فرو گیرنده درایند و توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع
در روست یعنی در آن روز عذابی گرد شما فرو گیرد که هیچکس رهایی نیابد مراد
عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون نهی فرمود از تنقیص کیل و وزن امر میکند
بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وای گروه من
بتمام بپیمایید مکیل را به پیمانه و تمام بسنجید موزونات را بترازو بعدل و راستی و آن
قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز می گرفتند و اطراف
درم و دینار را نیز می بریدند در این باب منع فرمایید و کم مکنید مردمان از چیزهای ایشان
یعنی بهای هر چه میخرید یا فراهم که از درم و دینار می برید و غایت تباهی مجویید در زمین

بلد خود در حالتی که تباه کاران باشید بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ
وَمَا اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک
حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید بکم نمودن و غیر آن اگر هستید باور
دارندگان مر قول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح نگاه دارم یا از
عذاب می فعلت کنم بلکه من رسولی ام پیغام رسانیده و نصیحت کننده، بر من رسانیدنست
و بس انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود
چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را نفرموده اند و شعیب
از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همیشه
نماز میگذارد قَالُوا یَا شُعَیْبُ اَصَلٰوتُکَ تَأْمُرُکَ اَنْ نَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا
اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِی اَمْوَالِنَا مَا نَشٰٓؤُا اِنَّکَ لَاَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ گفتند قوم او که
ای شعیب آیا نماز تو میفرماید ترا آنکه ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان
یا دست بداریم آنچه میکنیم در مالهای خود آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن
یا قطع اطراف دراهم و دنانیر بدرستی که تو بردباری راه یافته بزعم خود و این سخن
از روی تهکم میکنند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریقت استبعاد میگفتند
که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قَالَ یَا قَوْمِ اَرَاَیْتُمْ
اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِیدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ
اِلٰی مَا اَنْهٰیکُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِیدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِی اِلَّا بِاللّٰهِ
تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیبُ گفت شعیب علیه السلام ای گروه چون می بینید و چه
میگویید اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی داده باشد
مرا از نزدیک خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس
و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و
جسمانی ارزانی داشته روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و نمیخواهم من که مخالفت
کنم شما را و بیایم بسوی آنچیز که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود





مرتکب آن شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود مرتکب آن نشده ام نمیخواهم مگر بصلاح آوردن
کارهای شما مادام که توانم و نیست توفیق من در اصلاح با مور یا رسیدن بمنزل
صلاح و ثواب مگر بهدایت و معونت حضرت خداوندی بر وی توکل میکنم که قادرست
بر همه چیز و غیر او عاجز اند و بسوی او باز میگردیم در همه چیزها میکنم وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ
شِقَاقِیْٓ اَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ مَآ اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا
قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ ای گروه من شما را مبرا نکند دشمنی من و ستیزه
کاری با من که برسد شما را مانند آنچه رسید گروه نوح را از طوفان یا قوم هود را
از باد صرصر یا گروه صالح را از رجفه و نیستند گروه لوط از شما دور یعنی در مکان
و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَیْهِ اِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ
و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان پس رجوع بعبادت او از پرستش غیر
او بدرستی که پروردگار من بخشنده بر مستغفرانست و دوستدار تائبانست
و دود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان
او را دوست دارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست که یحبهم
و یحبونه مشعر است باین معنی قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ وَاِنَّا لَنَرٰیکَ
فِینَا ضَعِیفًا وَلَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنٰکَ وَمَآ اَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ گفتند
ای شعیب نمیفهمیم بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این
بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود تا این سخن از روی عناد میگفتند
و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود دیگر گفتند و ما می بینیم ترا در
میان ما بی قوت در دفع ما یا ضعیف النظر و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما
ایشانرا عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار میکردیم و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم
بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود و این نهایت سفاهت است
که در مقابل حجج و آیات سخنان بیهوده گویند و تهدید کنند قَالَ یَا قَوْمِ اَرَهْطِی

أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
گفت شعیب علیه السلام ای گروه من آیا عشیره وقوم من عزیزتراند برشما ودوستر نزد
شما از خدای تعالی که باقی وپاینده است وشمارا آفرید وروزی داده وانواع تربیت
فرموده وشما گرفته اید او را از پس پشت خود بمردی که فراموش شد یعنی حق
تعالی من که برشما حقی ندارند نگاه میدارید وفرمان پروردگار را که برشما حقوق خلق در
دارد پس پشت می افکنید بدرستی که پروردگار من بآنچه شما میکنید آگاهست وهیچ
که هیچ چیز بروی پوشیده نیست وبران شمارا مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا
عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ
كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وای گروه من عمل کنید بر حالتی خود که دارید
از شرک وجز آن که من نیز عمل کننده ام وتمکن درکار خود زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید
بدو عذابی که رسوا کند یا فضیحت تمام هلاک کند وآنکس را دروغگویست بزعم
شما یعنی زود باشد که بدانید که من رحیم باشما وانتظار برید آنرا که من میگویم که
من باشما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ وآن هنگام که آمد عذاب
ما نجات دادیم شعیب را علیه السلام وآنانرا که ایمان آورده بودند بااو ببخشایش از فضل ما
وبگرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعا پس
گشتند در سرایهای خود مردگان وبرزمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا
لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ گوییا که هرگز اقامت نموده اند دران بدانید که هلاکست
مر قوم مدین را ودوری از رحمت من همچنانکه هلاک شدند وملعون گشتند ثمود تشبیه
کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هردو قوم صیحه بوده است ونقل از ابن عباس
میکنند که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب وصالح اما قوم ثمود را
صیحه از تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا
وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِيدٍ

وبتحقیق



وبتحقیق ما فرستادیم موسی را بانشانهای صحت نبوت او بودند وبحجت ظاهر واضح آنست
که آن عصا بود وافزود عصا که حجت وضوح آنست بسوی فرعون وگروه اشراف از
قوم او پس روی گردانیدند آن گروه فرمان فرعون را در کار رشدن بموسی ونیست
کار فرعون براه رشد وصواب وچون امر او متابعت کردند فردا نیز تابع او باشند
يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ پیش روی کند
فرعون قوم خود را روز رستخیز پس در آرد ایشانرا بآتش دوزخ وبد محلیست
در آمده شده یعنی آتش دوزخ چه در آرد که آبشخور است برای تبرید جگر وتسکین
عطش باشد وآتش سوزندست بر ضد آن وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ وازپی در آمده شدند فرعون وقوم او درین سرای لعنت
را وروز قیامت نیز لعنت در پی ایشان بد عطاییست داده شده بدیشان
یعنی لعنت هردو جهان ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ
این خبر از اخبار دیههای هلاک شده قصه آنرا برتو میخوانم بعضی از انها باقیست و
آبادان چون زرع قایم ایستاده وبرخی از ان مفقود است یا خراب چون کشت
درویده وگفته اند که قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد وثمود وحصید
آنکه اثر او باقی نیست چون دیار قوم نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ وما ستم نکردیم بر اهل دیهها باهلاک ایشان ولیکن
ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود پس هیچ سود
نکرد وبا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن خدایان که از روی جهل بودند که میخواندند
ومی پرستیدند بجز خدای تعالی یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان هیچ چیز وقتی
که آمد فرمان پروردگار بعذاب ایشان ونیفزودند ایشانرا از اتباع خود بجز زیانکاری
وهلاکت وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ
ومانند این گرفتن است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد اهل دیهها را مانند حال آنکه اهل آنها

ظالم باشند بدرستی که گرفتن خدای تعالی سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی
و راه رهایی نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ بدرستی که در آنچه یاد کردیم در قصه‌ها هر آینه
عبرتیست هر کس را که بترسد از عذاب آن سرای و آن روز قیامت روزیست جمع
کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند و آن روز روزیست حاضر
شده در وی اهل آسمان و زمین در کشف الغمه آورده که روایت کند ابو الحسن که
علی بن احمد الواحدی رحمه الله در تفسیر وسیط آورده باسناد خود که مردی گفت
داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی که روایت حدیث میکند از رسول الله صلی الله
علیه و آله و مردم گرد او در آمده اند من پیش رفتم و گفتم و او را که خبر ده مرا
از شاهد و مشهود گفت بلی اما شاهد روز جمعه است و اما مشهود پس از روز عرفه
از وی تجاوز کردم و آمدم پیش دیگری که او نیز نقل حدیث میکرد گفتم خبر میکنی مرا از
شاهد و مشهود گفت بلی اما شاهد پس از روز جمعه است و اما مشهود پس روز
نحر از وی درگذشتم و آمدم نزد جوانی که گویا روی او طلای احمر است و دیدن وهیش [?]
جلا ربصر و حدیث روایت میفرمود از رسول الله صلی الله علیه و آله پیش رفتم و گفتم
خبر دهی مرا از شاهد و مشهود فرمود نعم اما شاهد محمد است صلی الله علیه و آله
و اما مشهود پس آن روز قیامت است آیا نشنیده که حق تعالی فرموده که یا ایها
النبی انا ارسلناک شاهدا و دیگر فرموده که ذلک یوم مجموع له الناس
و ذلک یوم مشهود بعد از آن سؤال کردم از اول گفتند ابن عباس است و از
ثانی گفتند عمر است و از ثالث پرسیدیم گفتند حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و قول حسن احسن است وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ و باز پس نمیداریم
آن روز را مگر از برای گذشتن مدت گذشته شده یعنی تا وقت وی در رسد
قائم نگردد يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ
روزی که بیاید آن روز مشهود سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند مگر بدستور

خدای تعالی



خدای تعالی و این در موقف خاص باشد و در موقفی دیگر باشد که در و اجازت
سخن گفتن نیز بود هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ
پس از اهل موقف بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و نیکبخت
که بموجب وعده بهشت مأوای او بود در حقایق از شقیق بلخی رحمه الله نقل میکند
که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی
امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت
بدنیا و طول امل و بیحیایی شیخ ابو سعید خراز گوید که حق سبحانه و تعالی درین سوره
دو کار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار
کفار بر آورده دوم دیگر حکم ازل که شقاوت و سعادت خلق شرف نفاذ یافته
که بعضی باختیار دنیا را بر آخرت بگزینند و بعضی بر عکس اول شقی باشند ثانی سعید
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ فاما آنکه بدبخت شدند
پس در آتش دوزخ اند ایشان راست در آن آتش فریاد سخت و ناله زار زفیر
زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در ابتدای صوت حمار است و شهیق صوت
ضعیف بود در آخر نهیق متصل باشد تشبیه فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این
بدبختان با این همه ناله و افغان جاویدان باشند در آتش همیشه تا آسمانها و زمینها
بجای است این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلید است پس
دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص دال اند بر نیست
و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتماد باید که ذکر کفار اشقیا
عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود مگر آنچه خواهد پروردگار تو که
ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذاب دیگر غیر انواع
آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که بآتش عذاب
کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ این توجیه را

السید العالم علم الهدی قدس الله روحه العزیز فرموده باد دیگر توجیهات از انجمله آنکه
اگر چه ظاهر استثنا است لیکن مراد بآن زیادتی است یعنی همیشه باشند مادام که آسمانها
و زمینها بر جاست مگر آنچه خواهد پروردگار تو از زیادتی مر ایشان را برین مقدار و در کلام
شایع است یا معنی ماشاء ربک قبل از دخول جنت و نار باشد و در برزخی که میان حیات
و موت است و احوال مناسبه و عرض و غیر ذلک و یا الا بمعنی واو باشد یا استثنا متوجه
بجنت در نقصان از خلود و وجه غرض در آن باشد که اگر خواهد بیرون آرد و الا مخلد
بگذارد و تخلید و البته بمشیت رسیل تاکید باشد شقی را از برای خلود و سعید را
از برای خروج یا مراد از شقوا اهل ایمان باشند که ختم کرده باشند بایمان و طاعات
معاصی را که ایشان را معاقب سازد در آتش مگر آنکه خواهد اخراج آنها از ان بسوی جنت
و نیز جایز است که تعمیم کنند بعضی اهل ایمان از خلود و اخراج فرمایند از ان بسوی بهشت
و این کافیست در صحت استثنا چه زوال حکم از کل کافیست اگر از بعضی بدرستی که پروردگار
تو کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب در خلود و بر خلاف آن از اضافت
تکریم از اخراج یا ادخال در جنات نعیم وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ
فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ و
و اما آنانکه نیک بخت شدند پس ایشان در بهشت اند جاوید آن در ان مادام که هست
آسمان آخرت و زمین خواهد بود و بعضی گویند که دوام آسمان و زمین از حیثیت
جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است
چه عرب هر چه بر بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند
پس مادام که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار
تو که ایشان را از نعیم جنانی بدولت رضوانی رسانند یا بنعمتی که کنه آن را ندانند مگر وی
که عالم است بجمیع معلومات و کنه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین موید این قول
و نظیر است که گفته اند خدای تعالی بدین استثنا دانا تر است عطا داد ایشان را عطا دادنی
[illegible] یعنی ممتد الی غیر النهایه و درین تصریح است بآنکه ثواب انقطاع ندارد و تنبیه است

بر آنکه



بر آنکه مراد او استثنا در ثواب نه انقطاع است فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ
هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ
غَيْرَ مَنْقُوصٍ پس مباش در گمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و حقیقت خطاب راجع بامت میتواند که بشک مباشید از آنچه می پرستند این گروه
مشرکان در آنکه ضلالتیست مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن پرستش که است
که آخر بهلاک ایشان نکشد چنانکه گذشتگان ما فیه بسبب عذاب ایشان شد نمی پرستند
اهل شرک بتان را مگر بر وجهی که می پرستیدند پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل
و بدرستی که ما تمام رسانندگانیم بدیشان بهره ایشان از عذاب در حالتی که ان نصیب
نا کاسته نباشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ و بهر آینه ما دادیم موسی را
توریة پس اختلاف کرده شد در ان یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند
و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و اگر نه سخنیست پیشی گرفته از
پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام
تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی و بدرستی که کفار
قوم تو هر آینه در گمان اند از قرآن گمان در ریبت افگنده یعنی نفس را مضطرب
و عقل را مشوش کننده وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
و بدرستی که هر یکی از مختلفان از انجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد پروردگار تو جزای
عملهای ایشان را یعنی آن ما فیه مقدار ند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزای
عمل او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز گوید که چون در لما معنی ظرفیت
اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و این وجه بر تقدیر
تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف گوید که لام لما موطئه قسم است
و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیر شی چنین باشد و ان کلهم لیوفینهم
بدرستی که خدای تعالی بانچه ایشان میکنند داناست و چیزی از و فوت نشود [illegible]

جز تواند کرد فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ پس تو مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی و باید که مستقیم شوند یا تو باشی که
مستقیم کردند آنانکه بازگشتند از کفر و ایمان آورده اند که با تو استقامت است
که مستقیم باشد بر امر و نهی و گویند مستقیم آنکس است که از راه حق بازنگردد تا بر
منزل مقصود برسد و ما ادرشا ملت توسط را در جمیع امور از عقاید و اخلاق
و صفات و عبادات نامصون باشد از افراط و تفریط که هر صفت و خلقی که بهشت
طرفش و وسطش محمود و بجهت عمر استقامت در ان حضرت فرموده که شیبتنی سوره
هود و از حدود مگذرید بدرستی که خدای تعالی با بخشش میکنید از رعایت توسط
و از افراط و تفریط بیناست و او فرا هو در هر کس جزا خواهد داد و در آیت
دلیلست وجوب اتباع نصوص بی تصرف و انحراف از قیاس و استحسان
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و میل مکنید بسوی آنانکه ستم کردند اندک میلی چه رکون
اندکی از میل است چه جای آنکه مباشر ظلم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان
ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان ثوری فرموده
که هر که قلمی برای ظلم تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کلی بدست ایشان
دهد با نبود در ظلم ایشان شریک بوده و هم ازو رسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه
باشد و بر هلاک شرف بود او را آب توان داد گفت که نه گفتند آبش ندهند بمیرد
فرمود که در بموت الجبان بد زندگانی مرده به پس حق سبحانه و تعالی از فطرت
فرمود که میل بظلمه مکنید که پس شما را برسد یعنی شما را برسد آتش دوزخ و نیست
شما را جز خدای تعالی دوستان که عذاب از شما باز دارند پس شما یاری داده
نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ و بپای دار بدی نماز را در دو طرف روز
و در ساعتهای از شب بعضی گویند نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز

طرف



طرف اسفل ظهر و عصر نیاز انکه مابعد زوال را از عشی می شمارند و نماز زلف اللیل
مغرب و عشا و قول دیگر آنکه مراد بطرفین روز بامداد و مغرب است و قول
دیگر انکه نهار اسمی باشد مر اجزای را که واقع است میان صبح دوم و ذهاب شفق
مغربی و مراد بطرفین دو طرف نصف النهار باشد و نماز صبح در نصف اول و باقی صلوة
در نصف ثانی و زلفاً من اللیل طاعاتی که تقرب بوی جویند و بعضی از ایل که نوافل
لیله است پس زلفاً عطف بر صلوة بود نه بر طرفی النهار و بر دو قول اول عطف
بر طرفی النهار باشد بدرستی که نیکویها یعنی نماز پنجگانه بر دو محو کنند بدیها را
و معنی اذهاب سیئات را دو وجه گفته اند یکی آنکه آن لطف باشد در ترک سیئات
چه فرموده که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و دیگر کفاره گناهان حاصل
از عبد یعنی عدم مواخذه بآن و عدم عقاب بران چنانکه وارد و یافته در احادیث
صحیحه از انجمله ابو حمزه ثمالی رحمه الله یکی از صادقین روایت کنند که او روایت کرده
از امیر المومنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود که امیدوارترین آیات از کلام الهی اقم الصلوة است تا آخر آیت و بحق انکه
و امبعوث کردانیده بحق بانکه یکی از شما برخیزد بجهت وضو نماز پس می ریزد
از اعضا و جوارح او گناهان و چون روی توجه بجانب حق تعالی آورد و دور اخواق
آن کرد و اند نقل کنید از دار دنیا بسرای آخرت که بر وی چیزی از گناهان باشد برتبه
بمرتبه که گویا در ان وقت از مادر متولد شده پس اگر طاری شود او را گناهی
در میان دو نماز مثل آنست که مذکور شد در محو گناهان تا تمام نماز پنجگانه بجای آورد
باز فرمود که ای علی این نماز پنجگانه مراتب مر امانند نهر روانست بر در خانهای
یکی از شما پس گمان شما چیست اگر بر جسد کسی چرکی و آلودگی باشد پس آنکس بشوید و
شوش نماید در ان نهر جاری پنج بار هیچ ممکن است که باقی ماند بر بدن و جسد او
چرکی و آلودگی بخدا سوگند که صلوة تفس مراتب مرا بمنزله آنست که گفته شد چه سبب
او ذکر الهی است و ذکر سبب دوام فیض رحمت بر عباد که استعداد او آن دارند از

جانب حضرت عزت این فرمان و این وعده نهدیست فرماید کنند کارها وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی پس بدرستی
که خدای تعالی ضایع نکند اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارت بانست که شکیبایی
از احسانست فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا
مُجْرِمِينَ پس چرا نبود از اهل قرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل و رای
که از رای جزم باز میداشتندی مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی
لیکن اندکی بودند از انها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات از گذشتگان که
نهی میکردند و آنان اکثر تباه کاران بودند و پیروی نمودند آنان را که کافر بودند آنچه را
که منعم شده بودند یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل شهوت
مصروف گردانیده و از ما ورای آن اعراض نمودند و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ
لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و نخواست پروردگار تو که هلاک کند
اهل دیها را بشرک و حال آنکه اهل آن مواضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر
یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی
مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا
مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ و اگر خواستی پروردگار تو بر سبیل الجا نه بر طریق تکلیف هر اینه گردانیدی
مردمان را یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و همیشه باشند اختلاف کنندگان در حق
و باطل چون یهود و نصاری و مجوس و منافقان و معاندان اهل البیت علیهم السلام
مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر او و او را بایمان راه نماید یعنی لطف را شامل
حال او گرداند علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام
که ایشان شیعیان محمد و آل اند صلی الله علیه و آله که اختلاف در دین ندارند و از برای رحمت
آفریده مردمان را و ایشان بسبب عصیان از دایره رحمت رحمن بیرون رفتند تمام شد

سخن



سخن پروردگار تو یعنی کلمه با ملایکه گفتند و آن اینست هر اینه پر سازیم دوزخ را از
عاصیان دیوان و آدمیان همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ
بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ و هر خبری که
میخوانیم بر تو از اخبار پیغمبران و آن خبریست آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم
بآن دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید در اداء
رسالت ثبات نمایی و از ایذای کفار شکیبا باشی و آمده بتو درین سوره آنچه درست
و راستست تخصیص این برای تشریف است والا حق در همه قرآن هست و گفته اند
اشارت باخبار مذکوره است سوره یعنی این خبرها راستست و پندست و یادکرد
در گرویدگان را وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ
و بگوی ای محمد آنان را که ایمان نمی آرند عمل بکنید در حالتی که بر آن متمکنید بدرستی که ما نیز
عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم خدای تعالی پاداشت نیکو را نیک دهد و پاداش
بد را بد وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم دارید بما انقلاب زمانه را بدرستی
که ما منتظریم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ
الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
و مر خدای راست علم آنچه غایب است از آسمانها و زمینها و بسوی او باز گردانیده
شود همه کارها پس پرستش او کن ای محمد یا ای مکلف که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی
تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل مجرد گفتن از
بی فایده بود و بی اعتبار بود و نیست پروردگار تو غافل و بیخبر از آنچه همه مردمان میکنند در
تیسیر آورده که فاتحه توریة اول سوره انعام است و خاتمت آن آیت آخر سوره هود علیه السلام
از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که هر که سوره هود بخواند داده شود مر او را از اجر
ده حسنه بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابرهیم و موسی علیهم السلام
کرده و تکذیب ایشان نموده و روز قیامت از سعدا باشد و در روایت ابی الجارود
وارد است از ابی جعفر علیه السلام که هر که سوره هود در هر جمعه بخواند برانگیزد خدای تعالی

او را در روز قیامت در زمره پیغمبران و معلوم نباشد بر کسی گناهان وی در ان روز

## سوره یوسف علیه السلام مکی صد و یازده آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب المبین در کشف الاسرار آورده که این حرف از
متشابهات قرآنست نداند تاویل آن الا خدای تعالی و اشارت کرده اند که ترکیب اسماء
حسنی است اگر کسی داند چنانچه الر و حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسماء
الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف انوار او
و لام لطف و را رحمت قسم یاد میفرماید بدین وجه که بانوار او حق بر بوبیت و بلطف
من بر عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست این آیات
آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی او یا بر تامل
یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود
بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد صلی الله علیه و آله سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب
از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون
بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را یا این سوره است قرآنی عربی بعضی از قرآن را
قرآن گفت یعنی این سوره را بلغت عرب فرستادیم تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی
آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما را بهم آن عذر
آرید نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن و ان کنت
من قبله لمن الغافلین ما میخوانیم بر تو بهترین قصها که خوانده شود گویند بهتر است
بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها الخ صاحبش احسن بود از
آن بیان آن زمان و قول دیگر آنست که این قصه احسن است زیرا که نزول او بجهت اخبار
واقع حسن و حسین است علیهما السلام بر کنار رسول نشسته بودند که لب بر لب ایشان می نهاد و گاه در
پهلوی حسین می مالید ناگاه جبرئیل امین بفرمان رب العالمین در رسید و خطاب
قرب الملک تعالی رسانید که ایا حسن و حسین را دوست میداری آنحضرت فرمود که نعم چگونه

دوست



دوست ندارم دو پاره جگر منند و روشنایی بصر اند جبرئیل گفت کدام را دوستر
میداری فرمود که هر دو در یک صدف اند هر دو در برج یک آسمان شرف اند هر دو را
دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه باش
از انکه یکی ازین دو فرزند را چند بار زهر قاتل با و رسانند و دیگری را بتیغ بی دریغ سر بردارند
آنحضرت فرمود که با جگر گوشگان من این بیرحمی که کنند جبرئیل گفت که جمعی نابکار که
که دعوی امتی تو کنند فرمود که این جماعت بمن ایمان آرند و بشفاعت من امیدوارند
و فرزندان مرا بقتل آرند جبرئیل گفت آری آنحضرت فرمود که چگونه جبرئیل گفت
بی هیچ خیانت این خیانت روا دارند آنحضرت ازین اخبار گریان شد تغبار اغیار
بحزن بر آینه دلش نشست جبرئیل از برای خورسندی دل آنحضرت پیغام
رسانید که از معامله عصیان ایشان عجب مدار و از واقعه برادران یوسف
براندیش که اینها چاکرانند آنها برادرانند اگر اینها پیغمبرانند آنها از نسل پیغمبرانند
پس قصه یوسف از برای تسلی دل حضرت رسول الله و آرامش دل اوشان نازل
شد که ما خبر میدهیم ترا بهترین چیزی بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را
و بدرستی که بودی تو پیش از نزول این سوره از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه
غافل بودی چه در خاطر تو خطور نداشت و از کسی نشنیده بودی این غفلت غیر
مذموم است و این تعلیل است بآنکه بودن از وحی است اذ قال یوسف
لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین
یاد کن وقتی که گفت یوسف مر پدر خود یعقوب را علیهما السلام در دوازده سالگی
شب آدینه در کنار پدر خود در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب
گفت ای پسر ترا چه رسید گفت ای پدر خوابی عجب دیدم بدرستی که دیدم در خواب
یازده ستاره در کشاف و دیگر تفاسیر آورده که نام شان این بوده بهودی
پیغمبر صلی الله علیه و آله جربان و طارق و قابس و عمودان و فلیق و مصبح و ضروح و فرغ
و ثاب و ذو الکتفین و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم گرد حوالی او گرد

جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در
ایشان می نگریستم دیدم ایشان مرا سجود کنند کان این رؤیای استیناف بیان حال
ایشانست که دیده بود و ایشان را بران حال پس تکریر نباشد یعقوب علیه السلام دانست
که یوسف عم رتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده گانهٔ او که ستارگان اشارت
بدیشانست با یعقوب و زوجهٔ او که خالهٔ یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان
چنانچه ابی جعفر علیه السلام فرمود. لیکن زوجه را ام یوسف گفته راحیل نام تا کرام
حقیقة باشد یا بمنزلهٔ ام بود تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر کرد که اگر برادران این
واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند بهر آینه قصد وی کنند قَالَ یٰبُنَیَّ لَا
تَقْصُصْ رُؤْیَاكَ عَلٰی اِخْوَتِكَ فَیَكِیدُوا لَكَ كَیْدًا اِنَّ الشَّیْطٰنَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ
مُبِینٌ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است مخوان و پیدا مکن خواب
خود را بر برادران خود که حیله کنند برای هلاکت تو حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان
که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و
کید میدارد که آن انطباع صورت منحدره است از افق متخیله بحس مشترک و صادق
از وآنست که حصول او بسبب اتصال نفس باشد بعالم ملکوت و آنچیزی را که در میان
ایشان هست از مناسبت نزد فراغ او از تدبیر بدن فرا میگیرد پس متصور میگرداند
آنچه در روحست از آنکه لایق است از معانی حاصله اش باز متخیله حکایت میکند و نمایان
میسازد صورت متناسبه را و می فرستد آنرا بحس مشترک و در اینجا مشاهد میگردد
پس اگر شدت مناسبت هست و آن معنی را بمرتبه که تفاوت معلوم نمیشود مگر
بکلیت و جزئیت آن رؤیا مستغنی است از تعبیر و الا احتیاج دارد آن وَكَذٰلِكَ
يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلٰى آلِ
يَعْقُوبَ كَمَا اَتَمَّهَا عَلٰى اَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و همچنانکه ترا برگزید به اینچنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان بر
خواهد گزید ترا پروردگار تو بزمان فرمانی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها

یا



یا تأویل خوابها و معنی کتب منزله و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست بر تو و فرزندان
یعقوب یعنی بر نسل یعقوب که انبیا از وی بیرون آرد همچنانکه تمام کرد نعمت را
بر دو پدر تو پیش ازین وقت یا پیش از تو که مراد جد است و پدر جد یعنی ابرهیم و
اسحق بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج
یعقوب و اسباط از صلب وی بدرستی که پروردگار تو داناست بآنکه استحقاق
اجتبا دارد استوار کارست و درست کردار بکنند آنچه باید لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ
وَاِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ بتحقیق که هست در قصهٔ یوسف و برادران او نشانهای
قدرت و دلایل حکمت مر پرسندگان را و غرایب بنا یوسف را علیه السلام یازده
برادر بود و یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و مادر شان راحیل بود چنانکه گذشت
و شش دیگر علاتی که پسران خالهٔ یوسف بودند یهودا و روبیل و شمعون و
لاوی و ربالون و یشجر و آن زوجه لیا نام داشت و چهار دیگر علاتی بودند نیز دان
و نفتالی و جاد و اشر از دو سریه بودند زلفه و بلهه آورده اند که چون یوسف
خواب مذکور با پدر تقریر کرد یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام
نعمت او مژده داد و بعضی از زنان برادران او بشنودند و نماز شام که ایشان
بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر
مهم مشغول شدند اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَاَخُوهُ اَحَبُّ اِلٰى اَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ
اَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر
هر آینه یوسف و برادران او دوست تر بود بر پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا
و کارگذاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی
او دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده بدرستی که پدر ما دور افتاده است
از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده در تغیر آورده اند که چون شیطان
این کلمات را از ایشان استماع کرد بصورت پیری برایشان ظاهر شد گفت یوسف
میخواهد که شما را بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اُقْتُلُوا يُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ

بنیامین
صح

اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ بكشيد يوسف را
وكويند كويند اين سخن شمعون بود ياران وديكران رضا دادند تا بيفكنيد بزمينى
دور از عمارات يا موضعى كه دران سباع باشند يعنى او را غايب كنيد تا خالى ماند
براى شما روى پدر شما يعنى چون او نباشد پدر روى بشما آرد وتمامى بر شما اقبال
كند وباشيد پس از يوسف يعنى بعد از پرداختن كار او كروه شايستكان يعنى
توبه كنندكان واين نيز از مكايد ابليس عليه اللعنه بود كه ناشكيبايان باديه آرزو را
از روى تسويف ميكويد امروز كنه كن وفردا توبه اكر نمى نمايد كه عذر فردا را
عمر فردا مى بايد وبر عمر اعتماد نيست قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَاَلْقُوهُ
فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ كفت كوينده
از ايشان كويند يهودا بود كه از روى راى احسن ايشان بود [illegible] مكشيد
يوسف را كه قتل بى كناهان كناهى عظيم است وبيفكنيد او را در قعر چاه تا فرا كيرند
او را بعضى از راه كذريان كه بجاى رسند وبرندش بناحيه ديكر وشما از وى باز رهيد
يعنى چون غرض شما بودن او نيست برين وجه مهم مى بايد كه داد اكر هستيد شما كاركنندكان
بمشورت پس همه برين متفق شدند ونزد پدر آمدند كفتند فصل بهار رسيده وسبزها
از زمين دميده چه شود كه يوسف را با ما بصحرا فرستى تا در تماشا وتفرج بكذراند يعقوب
فرمود كه مرا بى بهار رخسار يوسف چون بلبل خزان ديده خواهم بود روا مدار كه شما
دركلزار باشيد ومن بخارزار هجران كرفتار فرزندان يعقوب بوى رخصت استشمام نكرده
پيش يوسف آمدند واز تماشاى سبزه صحرا وكل وريحان سخن درميان آوردند وكفتند
موسم بهار دو سه روزيست غنيمت دانيد كه ديكر نوبت تاراج خزان خواهد بود يوسف
عليه السلام نام تماشا شنيد خاطر مباركش شاد كشته متوجه شد وبا برادران پيش پدر
آمد والتماس اجازت نمود ومبالغه كردند كه او را با برادران بكشت دشت فرستد
تا تماشاى بهار كند يعقوب عليه السلام چون اين بشنيد سر تامل بجيب تفكر كشيد
قَالُوا يَا اَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَاِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ كفتند برادران يوسف

اى



اى پدر ما چيست ترا كه ايمن نداری ما را بر يوسف وتامل ميكنى در فرستادن او وحال
آنكه ما او را نيكو خواهانيم وبغايت بروى مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ
وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا تا در سعت وفراخى معيشت
ميوها وخلها خورد وبازى كند به تير انداختن وشتر دوانيدن وبدرستى كه ما او را
نكاه بانانيم از مكاره يا از سباع وهوام قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَاَخَافُ
حزب اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ كفت يعقوب عليه السلام بدرستى
كه اندوهكين دارد آنكه شما ببريد او را از پيش من چه شدت مفارقت بر من بسيار است
وجز از مشاهده وى كم وديكر مى ترسم از آنكه او را بخورد كرك چه بدان زمين كه شما
ميرويد كركان درنده بسيار باشند ومبادا اكر كركى قصد وى كند وشما از وى بيخبر باشيد
بسبب اشتغال شما بقلت اهتمام در محافظت او قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
اِنَّا اِذًا لَخَاسِرُونَ كفتند فرزندان يعقوب بخداى كه اكر او را بخورد كرك وحال آنكه
ما كروه توانا وقوى هيكليم كه هريك از ما با دو شير در ميدان به مقاومت مى تواند كرد بدرستى
كه ما آن وقت كه برادر را بكرك دهيم هر آينه آن هنكام از زيانكاران باشيم پس چون
يعقوب عليه السلام مبالغه فرزندان شنيد وميل دل يوسف عليه السلام بكشت دشت
وتماشاى كوه وصحرا ديد دل بر الم هجران نهاد وبقضاى ربانى رضا داد بفرمود تا سر
وتن يوسف را بشستند وموى شانه زده جامهاى نو پوشانيدند وقميص ابراهيم
عليه السلام كه جبرئيل عم از بهشت آورده بوقت القا در آتش نمرود در وى پوشانيده
وبميراث بيعقوب رسيده چون تعويذى بر بازويش بست وبمشايعت فرزندان
تا سبحه الوداع كه بر دروازه كنعان بود بيرون آمد ويوسف را عليه السلام دركنار
كرفته كريه كنان آغاز وداع كرد ويوسف كه پدر را كريان ديد قطرات كلاب بر كلبرك
رخسار باريدن كرفت ودانه دانه مرواريد خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز كرد
كفت اى پدر سبب كريه چيست فرمود اى يوسف ازين رفتن تو رايحه بشام جانم مى
رسد كه ونميدانم سرانجام كار بكجا خواهد كشيد بارى مرا از آغوش كمتر كه فرزند تو از

نخواهم کرد پس فرزندان در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمودند و ایشان یوسف
را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب در ایشان می‌نگریست و از جدا شدن
فرزندان چندی گریست و چون فرزندان از نظر او غایب شدند روی بکنعان نهاد
فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ
هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ پس آن هنگام که بردند برادران یوسف را گردن با او
آغاز کردند و صحرای پدر را بنگونهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و ستیزه نموده
میگفتند ای صاحب رؤیای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از
دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد بلی از حال پیر کنعانی
بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه
بر روی میزدند و در خاک و خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک
رسیده بود از آن صورت راحت بهودا نموده او را در زیر دامن حمایت خود گرفت
و گفت دست تعدی در اشتن توقف کشید آخر نه این عهدی کرده اید که قصد قتل او ننمایید
غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در گذشتند و رای خود را محکم ساختند تا آنکه
بیفکنند او را در قعر چاه و آن چاهی بود به سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین
اردن یا میان مصر و مدین سر چاه تنگ بود و بن او کشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیاده
پس یوسف را علیه السلام بر سر چاه آوردند و چون دست در یکی از ایشان میزد دستش
بر بستند و رسن در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و پیرهن از برش برکشیدند
تا آلوده بخون سازند یوسف گفت پیرهن در من پوشانید و مرا برهنه فرو مگذارید
گفتند بخوان کواکب و شمس و قمر را تا پیرهن در تو پوشانند و چون بنیمه چاه رسید رسن
ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدک
جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسد بوی رسید و او را با جنحه خود فرود آورده
و بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و در بعضی
حلهٔ که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید و در روایت ذکر آمده که جبرئیل بصورت

یعقوب



یعقوب بر آمد و سر یوسف را بر کنار نهاد و یوسف بهوش آمده چشم کشاد سر خود را
در کنار پدر دید بر جست و هر دو دست در گردن روح الامین آورده فریاد بر کشید
که یا ابتاه کجا بودی که برادران بر من جفا کردند و مرا از خدمت تو جدا کردند و مرا
در بیابان مهلک دوانیدند و آنچه از جفا و ستم ممکن بود بمن رسانیدند
رخساره مرا پر خون کردند گیسوی مرا بخاک و خون برآمیختند پیراهن مرا از سر من برکشیدند
رسن خواری بر میانم بستند لگد بسیار در پشتم زدند سرنگونم بچاه در آویختند یوسف
این سخنان میگفت و از دیوار چاه آواز نازمی آمد جبرئیل بیطاقت شد گفت من یعقوب
نیستم روح الامینم پس سلام الهی بوی رسانید چنانکه میفرماید و ما وحی فرستادیم بسوی
او بواسطه جبرئیل که اندوهناک مباش که بزودی ترا از قعر چاه بدر آورده بمسند جاه
رسانیم و برادران این جهتندی نزدیک تو آریم تا هر آینه تو خبر دهی ایشان را باین کاری که
کرده اند و باین بدی که بتو رسانیده اند و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان
و رفعت مکان تو و در روایت ابی الجارود رحمه الله از ابی جعفر علیه السلام اینچنین
وارد است نیز و اندک زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند
وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام که جبرئیل ع
در چاه این دعا را بیوسف علیه السلام یاد داد و سبب خلاص این شد اللهم انی اسئلک
فان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام صل
علی محمد و آل محمد و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث
لا احتسب دعای وی مستجاب شد و او را از بند و زندان رهایی داد و ملک مصر ارزانی
فرمود و ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که چون یوسف ع در چاه افتاد
برادران باز گشته بر ره رفتند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که چون برادران
چنین کردند لاوی گفت مر ایشان را که ای برادران آیا ما پسران یعقوب بن اسحق بن
ابراهیم خلیل الله نیستیم و حال آنکه ایشان پیغمبران خدای تعالی اند گمان شما چیست
حق سبحانه و تعالی این امر را پنهان خواهد داشت از پیغمبران خود مقرر است که کتمان نخواهد

فرمود گفتند پس چاره این کار چیست اتفاق کردند که چاره آنست که برویم و غسل کنیم و روی
توجه بجانب حق آریم و نماز را بجماعت بگذاریم و بعد از آنکه دست نیاز بدرگاه بی نیاز
برداریم و تضرع کنیم که این امر را بر ابنیا ظاهر نسازد چه او جواد کریم است پس برخواستند
و غسل کردند و آمدند بنماز در طریق ابرهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلام آن بود که تا
یازده تن نمی بودند نماز جماعت منعقد نمی شد گفتند پس چون بجماعت بگذاریم که ما ده
تنیم لاوی گفت خدای تعالی را امام خود کردانیم و این نماز بگذاریم نماز بستند و تضرع و
گریه بسیار کردند و گفتند ای عالم السر و الخفیات این امر را پنهان کن و ما را رسوا مساز
چون از آن فارغ شدند پیراهن خون آلود برداشتند وَجَآءُوٓ أَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ قَالُوا
يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَمَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ
لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَٰدِقِينَ وآمدند نزد پدر خود شبانگاه و بدروغ می گریستند
یعقوب علیه السلام آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون دوید و گفت
ای فرزندان شما را چه میشود یوسف من کجاست که او را نمی بینم گفتند ای پدر ما رفتیم
بصحرا و پیش یکدیگر رفتیم با یکدیگر در دویدن و تیر افکندن و بگذاشتیم یوسف را تنها
نزدیک رخت و بار ما پس بخورد او را گرگ و نیستی تو ما را باور دارنده ما را یعنی
سخن ما را باور نمیکنی و اگرچه هستیم ما راستگویان در همه کارها اما نمی از جهت بدگمانی
که نسبت ما داری و ما را دروغگو می پنداری دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف
را و آن پیراهن اوست وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا
فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ وآمدند بر پیراهن یوسف بخون دروغ
یعنی آوردند پیراهن یوسف را زده بخون آلود ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام
که پیراهن خون آلود دید دغدغه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست
بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهن یوسف نرسانیده
پس از روی عتاب گفت ای فرزندان که نه چنین است که شما میگویید بلکه آراسته است
برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کار بزرگ را از هلاک یوسف پس کار من

صبریت



صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای تعالی و خداست یاری
خواسته شده یعنی یاری از و میخواهیم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف
آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود و صباح روز چهارشنبه فرج او
نجات رسید وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا۟ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ
هَٰذَا غُلَٰمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ وآمدند کاروانی
بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند پس فرستادند وارد
خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان تعلق بدو دارد
و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد پس در
چاه فرستاد دلو خود را دلو رسید بیوسف که در چاه بود نشستن کرد تا بالا کشند یوسف
در دلو نشست مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرود
نگریست رخسار چون ماه مشاهده کرد گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری
نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت که این پسریست که دلو را گران
ساخته پس بمدد کاری او یوسف را علیه السلام از چاه بر آوردند و پنهان داشتند او را
از کاروانیان در حالتی که متاع تجارت بود یعنی او را برای فروختن بمصر مناسب
نمود ایشان را پنهان ساختن امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند
تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع ببرادرانست یعنی برادران
حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آنچنان بود که از حال یوسف خبر
یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید و خدای تعالی داناست
بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف
آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم
اگر خلاف آن میگویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان مالک
را گفتند این بنده نافرمانست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و او را میفروشیم
بها ارزان بخرید و با خود بشهر دیگر ببر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت ثمن او

که داشته ام بضاعت خریده ام و با من دو سه درمی چندی ناسره مانده است گفتند تو میدانی که
بها دادن غلام بسیار است اما بتو می سازیم بهر چه داری پس دست یوسف را عملا
بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ
و بفروختند او را ببهای اندک و بی اعتبار درمی چندی شمرده شده و عادت اهل آن
روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و مافوق آن را وزن میکردند
مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود
روایت میکند از حضرت امام رضا علیه السلام که آن بیست درهم بود و هر برادری
دو درهم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را
بخرید و بودند برادران در بارهٔ یوسف علیه السلام از بی رغبتان یعنی نمیخواستند
که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نا
زمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بود ولد ولید
عملیق و زمام امور مملکت خود بدست قطفیر یا اطفیر مصری که گنجوری باز داده و چون
خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بسر آن کاروان آمده یوسف را دیدند
از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل
نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی آورده بضم زا
و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز
خبر یوسف شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بمجلس آر روز دیگر مالک یوسف
را آراسته ساخته ببازار آورد و جلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان بر آورده
خریداران بمزاد در آمدند هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بجایی رسید که هم سنگ
مشک و زر و نقره و در بیابد بهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد عزیز بها برداد
یوسف را علیه السلام بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي
مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ





و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر یعنی عزیز مر زن خود را یعنی زلیخا گرامی دار
جای این غلام را کنایت از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشستنگاه کسی را جای نیکو
دلیلست بر عزت و احترام یعنی این غلام را نیکو محافظت کن شاید که سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما یا فرا گیریم وی را فرزند گویند
عزیز عقیم بود و گفته اند او را فرزندی نمیشد چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است و در دیگر
گفته که زلیخا گفت عزیز را چگونه خریده ای گفت و یوسف را مانند فرزند دیدم در دل خود
جایی دادم که از آن جای گرامی تر نداشتم و همچنانکه محبت یوسف در دل زلیخا و عزیز جای
دادیم یوسف را ممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند در آن و تا بیاموزیم او را از
تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی و خدای تعالی غالبست بر کار خود و هیچکس چیزی را از آن
رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که
برادران او در وی خواهشی بود و خدا را خواهشی و واقع نشد الا آنکه خدای تعالی خواست
و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بر وفق مصلحت و حکمت بقبضهٔ قدرت
و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
و آن هنگام که یوسف ع برسید بقوت خود به هژده سالگی یا بیست سالگی و گویند
میان سی و چهل دادیم حکمی که نبوت است یا حکمت و آن علم باشد موید بعمل یا حکم در میان
مردم و دیگر دادیم او را دانش در دین و مانند این پاداشت میدهیم نیکوکاران را
آورده اند که چون یوسف بخانهٔ عزیز در آمد زلیخا روی دید چون قمر در شب بدر
صبر و سکون از وی رمید و محبت او بغایت کشید و شوقش بنهایت انجامید
و صورت حال را بمیان آورد با یوسف علیه السلام وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي
بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي
أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و درخواست یوسف را علیه السلام
آن زنی که یوسف ع در خانهٔ او بود یعنی مراوده کرد یوسف را از نفس او یعنی طلب
مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد

وبیست در ما را علی بن ابرهیم از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که درین حال
زلیخا دو یدو بتی که در آن خانه داشت پرده بر روی پوشانید یوسف پرسید که سبب
پوشانیدن او چیست زلیخا گفت مرا شرم می آید در حضور او که این عمل را وی ببیند یوسف
علیه السلام فرمود که ترا از صنم شرم می آید و از صمد شرم نمی آید و ملتفت سخن وی
ناگشته قدم پیش نهاد و گفت بشتاب و پیش من آی که من ترا ام یوسف که این حال
بدید گفت پناه می برم بخدای تعالی پناه گرفتنی بدرستی که خدای تعالی پروردگار
منست نیکو ساخته است منزل مرا نزد بارگاه قرب با عزت محترم است و ترا به نیکو
داشتن من فرمود پس من حرمت او وحق نعمت او رعایت فرمود و دست
خیانت در حرم او دراز نمیکنم بدرستی که رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق نا
شناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست
وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ
وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطه
یوسف و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او بطریق زدن اگر ندیدی یوسف برهان
پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه را دو کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت
یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی بود یعنی
یوسف را بعون نبوت و مدد فتوت در آن حال نگاه خود را نگاهداشت
و این موجب مدح جبرئیل و ابرجلیل او گردید همچنان او را اثبات دادیم تا بگردانیم
از و بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا بدرستی که او از بندگان
خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و ناباییست آورده اند که
یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که می رسید بحکم مفتح الابواب
گشاده می شد زلیخا از عقب او می دوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ
مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و پیشی می گرفتند یوسف و زلیخا بسوی

در



در تا گاه زلیخا بیوسف رسید دست در وی زده بازش کشید پیراهن یوسف را
علیه السلام از قفا دریافتند شوهر زن یعنی عزیز را نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف
و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه
بتفحص مشغول شود زلیخا پیش دستی نموده بسخن درآمد گفت چیست جزای کسی
که خواهد بکسان تو بدی و اوشان نفس خود است درین سخن خواست که ابرای ذمت
خود کند از گناه و چنان نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بحرم
تو قصد کند چه چیز تواند بود مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی باز داشت او زندانست
یا عذاب دردناک یا ادب کردن و زدن تبازیانه چون یوسف این سخن بشنید
که بزندان تهدید عقوبت میکنند قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
گفت او درخواست کرد مرا از نفس من تن بوی در ندادم و از وی می گریختم عزیز
گفت راستی این سخن چه دانیم و همگنان ازین واقعه خبر دارد یوسف بالهام فرمود
که در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود و او گواه حال منست و آن کودک
پسر عم یا پسر خال زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن
گوید یوسف علیه السلام گفت که خدای من قادر است که او را بسخن در آورد
عزیز از آن کودک پرسید که چه میگویی درین باب بقدرت ربانی بسخن درآمد
و گفت یوسف علیه السلام راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داد باین کلمات
و گواهی داد گواهی از کسان زلیخا اگر هست گریبان پیرهن یوسف دریده شده
از پیش پس زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت
دلیلست بر آنکه زلیخا دفع میکرده از خود که گریبان او از پیش پاره شده
وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر هست
پیراهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا دروغ میگوید و یوسف از راست
گویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی می گریخته و زلیخا از پی

آمده واو را بجود کشید. که پیراهنش درید. فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ
مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ پس آن هنگام که بدید عزیز پیراهن یوسف را دریده
شده. از پس رو بزلیخا کرد از روی غضب گفت بدرستی که این کار از مکر و حیله
شما زنانست بدرستی که کید شما عظیم و بزرگست زود در دل می آویزد و در نفس
تاثیر میکند مع ذلک کید شیطان را ضعیف فرمود. که ان کید الشیطان کان ضعیفا
پس عزیز متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا
وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ای یوسف درگذر و اعراض کن
از این مهم و پنهان دار و ای زلیخا آمرزش خواه از برای گناه خود و گویند که در عذر
خواه از یوسف که عزیمت و تو او را آزردی بدرستی که تو بودی از گروه گناهکاران
تذکیر برای تغلیب است آورده اند که دران حال که یوسف علیه السلام فرمود که هی راودتنی
عن نفسی هاتفی آواز داد که چرا پرده کسی می دری که دعوی دوستی تو میکند تو ستار
باش نه پرده در یوسف گفت الهی تو آگاهی که او مرا ایکنا بجزئی سپرد و آب
روی مرا بریزد جواب این آواز دیگری از غیب شنید که این بار ملامتست نه کار رسالت
تحمل بیش از وی بود. ای بیش دار و از جفا روی مگردان و از فارستم میندیش که
زود باشد که آن همه گلستان گردد و جزا آید. که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد
اما شمه از این واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی از خواتین مصر زبان ملامت
بر زلیخا دراز کردانیدند وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ
قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وگفتند گروه زنان در کشف آورده
که پنج زن بودند از زنان خواص ملک زنان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب
دوات که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن
ایشان آنکه زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده غلام خود را از نفس خود در خواسته است
از و که کام او بدهد بدرستی که بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت
یوسف بدرون دل او درآمده بدرستی که ما بینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای

روشن



روشن پیدا که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ
بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا
وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا
بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ پس چون بشنید زلیخا مکر ایشان را یعنی سخنی که
در عقب وی میگفتند فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند
آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کرد در میان ایشان بودند پس چون
بمنزل درآمدند و اسباب از انجای آورده آماده کرد و برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای
لطیف مهیا کرد و از طعامهای پاکیزه یا بافت مجلس طعام چه در جزاست که ایشان تکیه
زده طعام میخوردند و پیدا دهر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول
نمایند و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ترنجی بدست هر یکی داد و نزدیک یوسف
آمده جامه مرصع دروی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد و گفت بیرون آی بر آن زنان
یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد پس آن هنگام
که زنان او را دیدند بزرگ یافتندش در جمال یکبار همه شیفته جمال او گشته از خود
فراموش کردند و ببریدند دستهای خود را و الم آن را درک نکردند حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله میفرماید که من یوسف را علیه السلام در شب معراج دیدم چون ماه
قرص قمر در شب بدر و در حقایق مذکور است که حق سبحانه درین آیت مدعیان محبت را
سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند
شما باید که در شهود پرتو جمال خالق از هیچ بلا و عنا متالم نشوید القصه زنان مصر
از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند و گفتند پاکست خدای تعالی از صفت عجز در آفریدن
چنین مخلوقی نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد نیست او مگر
فرشته بزرگ گرامی نزدیک خدای تعالی چه جمال بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمتی
درین مرتبه جز از خواص ملکی نیست صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری
رضوان الله علیه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود که

جبرئیل علیه السلام رمز فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من
من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مطرز کردم
و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسف دستها
بریده شد در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت در روضة الاحباب این دو بیت را بیکی از ازواج
مطهرات سید کاینات صلی الله علیه و آله منسوب میسازد   فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد   لوامی زلیخا لو رأین جبینه   لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی
یعنی پس اگر میشنودند مردمی که در مصر بودند اوصاف روی عالم آرای او در بهای یوسف
بذل نمیکردند و نمیدادند در خریدن یوسف از نقد سیم و زر چیزی و ملامت کنندگان زلیخا
اگر میدیدند جبین مبین شمس آیین آنحضرت را هر اینه اختیار میکردند بریدن دلها را
بر بریدن دستها القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان ملاحظه کرد قالت فذلکن
الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره
لیسجنن ولیکونا من الصاغرین گفت این آنکسست که شما ملامت کردید مرا در
دوستی او و اکنون که دانستید که حق بطرف من بوده و بدوستی که مرا بوده کردم او را
از نفس او و در خواستم که آرزوی من بدهد پس خویشتن را نگاه داشت و رغبتی در
نیاورد و اگر نکند آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من هر اینه بزندان کرده شود
و باشد از خوار شدگان یعنی داخل زندان و بی باکان یوسف علیه السلام که این سخن بشنید
روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب او بیرون رفتند در مجلس الکرما او را ملامت
میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملامات ایشان بتنگ آمده
قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن
واکن من الجاهلین گفت ای پروردگار من زندان دوستر است بمن از آنچه میخوانند
این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان و اگر نگردانی از من مکر و فریب
ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشانرا و غرض
که مانع عصمت نبوتست که اگر آن نباشد قبول کنم و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید

ف



فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم پس اجابت
کرد دعای او را پروردگار او پس بگردانید از وی مکر ایشانرا بالهام ثبات و تدبر عفت
و توطین نفس و دعوت نفس خود را بر مشقت زندان و اختیار کرد آنرا بر لذت متضمنه عصیان
بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد پس زنان زلیخا را گفتند که او را
دو سه روزی بزندان باز دار شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت دانسته
سر تسلیم بر خط فرمان نهد زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام
بدنام گشته ام و طبع مرا ازو نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افگنی تا مردم
گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن مقبول افتاد حکم
کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم من بعد ما راوا الآیات لیسجننه حتی حین
پس ظاهر شد مر ایشانرا و در دل افتاد از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت
یوسف را علیه السلام چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها را یعنی با وجود
مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح هر آینه در زندان کنند او را
تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند در نقل وارد است که در بردن
او بزندان زلیخا گفته بود که او را تشهیر سازند از غصه که از وی در دل داشت و بجهت
عبرت و دفع تهمت نزد خود در گوشه نشسته نظاره میکرد تا جزع او را بشنود و ببیند
جبرئیل علیه السلام یوسف را اخبار کرد و گفت غم مخور و از بند و زندان میندیش و نهاد
که روی ترش نکنی دگر برابر زنی خوش و خندان باش که کلید ابواب شود در روزی گلستان غم مخور
چون بجانب بازارش بردند بسیاری از زن و مرد بتماشا بیرون آمدند بعضی گریان و سینه
کوبان یوسف چون بنزدیک زلیخا رسید بر زبان منادی جاری شد که این غلامیست از
کنعان عبری زبان عزیز بر وی خشمناک است و نالان یوسف بزبود که جبرئیل گفت این
خواری بهتر است از عقوبت ربانی و این نازمانی بهتر است از عصیان سبحانی چون زلیخا
این جواب شنید بر خود بپیچید و بخانه باز آمد پیغام فرستاد بزندانبان که کار بر وی
تنگ کرد چون او را بزندان آوردند در آن حال ملک ریان بر دوستی خشم گرفته بود

وحکم بزندان کرد. وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّي اَرَانِي اَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ اِنِّي اَرَانِي اَحْمِلُ فَوْقَ رَاْسِي خُبْزًا تَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَاْوِيلِهِ اِنَّا نَرَاكَ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ و در آمدند با او بزندان دو بنده. از بندگان ملک یعنی یکی ساقی
ملک که یونا گفتندی و دیگری طباخ او که مجلث خواندندی وبعضی گویند اسم ساقی شرهام
بود واسم خباز شرهام ابتهم ملک برایشان گمان زهر کرد. بود که او را میخواستند زهر دهند وبزندان فرستاد.
چون در ان جای قرار یافتند دیدند که یوسف علیه السلام تعهد حال زندانیان میکند و وظایف
عبادت بجای می آورد و تعبیر خوابهای ایشان میفرماید این دو زندانی نیز خوابها دیدند
وگویند ساقی دید وطباخ نه یا مطلق هردو خواب نا دیده یوسف را علیه السلام امتحان
کردند گفت یکی از ایشان یعنی ساقی بدرستی که من بینم خود را یعنی در خواب که در باغی
بیکی اصل تاکست در وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من می فشارم در وی انگور
را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤل الیه است و گفت دیگری یعنی طباخ من می بینم خود را در
مطبخ ملک بر میدارم بر زبر سر خود نان را و آن سه سبد نان است میخورند مرغان از آن
نان و می ربایند خبر ده ما را به تعبیر این خواب بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران با اهل
زندان یا عالمتر از ان پس نیکویی کن بتاویل رؤیای ما و خبر ده. که یوسف علیه السلام
ایشان را خود معتقد دید و زیرک یافت و از خواب ایشان دانست که یکی از ان دو نخواهد زیست
اینجا که شفقت انبیاست علیهم السلام را مهم خواست که اول ایشان را دعوت کند بر اسلام
زیرا که از دین بیگانه بودند شاید که قدم از ظلمت کفر بیرون نهند و بدار السلام اسلام
درایند بعد از ان در تعبیر خواب ایشان شروع نماید پس بنا بر تمهید مقدمات فرمود
با ایشان اول رتبت وحسب ونسب خود را بیان کرد تا بر قول وی اعتماد کنند پس خدای تعالی خبر کرد
قَالَ لَا يَاْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا بِتَاْوِيلِهِ قَبْلَ اَنْ يَاْتِيَكُمَا ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي
رَبِّي اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ
گفت نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بوی مگر خبر دهم شما را بعاقبت وی یعنی بگویم
رنگ و مزه آن طعام را پیش از انکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبها ایشان گفتند



ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف فرمود این معجزه هست نه عرافت و کهانت
این که گفتم از ان چیزیست که در آموخت پروردگار من بالهام و وحی برای انکه من دست
برداشته ام بلکه هرگز نداشته ام کیش گروهی که نمی گروند بخدای تعالی و ایشان برای
آخرت ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ
مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ
مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ و پیروی کرده ام
کیش پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب اند علیهم السلام اظهار آنکه از اهل بیت
نبوتست جهت زیادتی رغبت بود. باستماع کلام وی روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم
آنکه انباز گیریم بخدای تعالی چیزی را بلکه او را می پرستیم بیگانگی این توحید از فضل خدای
تعالی است بر ما بوحی ما را آگاهی داده و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد
ایشان فرستاده. ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده سپاسداری نمیکنند
آن فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ اَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
ای یاران زندان آیا خدایان پراگنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ
باعلی واوسط وادنی بهتر است یا خدای یگانه در ذات و صفات غالب بر همه
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ
اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
نمی پرستید شما بدون خدای تعالی مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان
عقلی و نقلی نام نهاده اید آنرا شما و پدران شما و نفرستاده است خدای تعالی بپرستش
آنها هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی
نیست حکم بعبادت مگر خدای را که مستحق عبادتست فرمان داده بر زبان پیغمبران مر خلق را
آنکه نپرستید مگر او را اینست دین حق و روشن درست و راست ولیکن بیشتر آدمیان نمی شناسند
راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان میشوند در بعضی روایات آمده که ایشان
بعد از استماع این کلام بدین اسلام در آمدند انگاه یوسف علیه السلام بتعبیر خواب شروع

فرمود گفت یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الآخر فیصلب فتأکل
الطیر من رأسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان ای یاران زندان اما یکی از شما
که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد پس باشد که تربیت کنند او را خود را شراب
چنانچه پیشتر می بود و اما آن دیگر که طباخ است پس او بر آویخته شود از دار مدتی او را بگذارند
تا متفصل شود پس بخورند مرغان شکاری از کله سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ
گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود که حکم کرده شده و محکم شده
گشت کار آن خواب که شما و آنچه از من طلب تأویل کردید و خلاف آنکه من گفتم نخواهد بود
وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ
فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ و گفت یوسف علیه السلام مر آن کس را که دانست
که او رستنی است از آن هر دو یعنی ساقی را که گفت که یاد کن مرا نزد مربی خود یعنی حال
بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا از این محنت باز رهاند آورده اند که چون سه روز
بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را
که صفت امانت او تحقیق یافته همان منصب نخستین بدو دادند اما چون برتبه تقرب رسید
از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد پس فراموش
گردانید بر وی شیطان یاد کردن یوسف را نزد یک مربی خود پس درنگ کرد یوسف
علیه السلام در زندان چند سال بضع عددیست مبهم میان سه و نه گویند یوسف
بعد از این واقعه هفت سال دیگر در زندان ماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده
سال در زندان مانده بود و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت گفت یا اخا المنذرین
چیست که می بینم ترا در منزل گناهکاران جبرئیل فرمود که یا طاهر بن الطاهرین حضرت رب
العالمین ترا سلام میرساند و میفرماید که آن که بود که ترا احسن وجه خلق کرد در روی خلقت
یوسف فریاد بر آورد و گونه خود بر زمین نهاد و گفت تو بودی ای پروردگار عالمیان
دیگر فرمود که که بود که پدر ترا بسوی تو مایل گردانید بدوستی محبت بدون برادران

گفت



گفت تو بودی یا رب العالمین بعد از آنکه روی بر زمین داشت باز گفت که بود که ترا از
ظلمت چاه خلاصی داد و بیرون آورد و از هلاکت نگذاشت چهره بر زمین نهاد و فرمود که تو
بودی ای معبود فریاد بر داشت آنگاه جبرئیل گفت روا باشد که او ترا از عقوبت رها ماند
و تو استعانت بغیر وی و آدمی را سبب خلاصی دانی و بدو استشفاع کنی پس او را چند
سال در زندان بداشت و در روایت دیگر آمده که یوسف گفت درین حال از من راضی هست
یا نه جبرئیل گفت بلی از تو خشنود است گفت پس باکی ندارم و هیچ در تفسیر آورده که چون مدت
سجن منقضی شد اذن یافت که دعای فرج و خلاصی بخواند روی نیاز بر زمین نهاد و گفت ای
مفوضی که اگر از من تقصیری بوقوع آمده روی نیاز بر زمین عبودیت نهاده ام و دست
تضرع به بکا بر داشته و تمام توجه بجانب تو بر گماشته چنانچه پدران صالحان من در بلا
استغاثه بتو می آوردند و استعانت از تو می طلبیدند پس حق تعالی او را فرج و خلاصی داد و در
روایتی از ابی جعفر علیه السلام وارد و یافته که جبرئیل گفت که این دعا بخوان که یا الله اسئلک بحقک
العظیم و احسانک القدیم پس چون این را خواند ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد حکما و
ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ
سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا
تَعْبُرُونَ و گفت ملک بدرستی که من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از نهر یا
بیرون آمدند و پس از آن بخوردند و فرو بردند ایشان را هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیادت نشد و دیدم هفت خوشه تر و تازه و سبز که دانههای ایشان منعقد
شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم خشک یعنی رسیده و بدرو آمده پس آن خوشههای خشک
بر آن خوشههای سبز پیچیدند و در حال زرد گردیدند ایشان را و بپوشیدند ای گروه کاهنان
و معبران و اشراف قوم فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید
شما که از روی دانش خواب را تعبیر میکنید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ
الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ گفتند حکما و اهل علم که فی الطب در بودند این خوابهای شوریده است
و نیستیم ما بتعبیر این خوابها دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل منامات

باطله است ملک را از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل چه
که گشاید و راه تعبیر واقعه بمن که نماید ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش
یاد آمد قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ
و گفت آنکس که نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی و یاد کرد قول یوسف که اذکرنی عند
ربک بعد از زمان دور و دراز من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا
بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک اذن فرستاد و مایل شد حکم زود
کرد و بر دو فر بیار رضا ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا
فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ای یوسف ای نیک نیک راست
گوینده فتوی ده ما را در باب هفت گاو فربه که بخورند ایشان را هفت گاو لاغر و در بارهٔ هفت
خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ دیگر خشک که بر آن بپیچند و خشک سازند همه را که بدین خبر اشده
تو جواب گویم که تا باشد که باز گردم با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمانش
تا باشد که ایشان برکت تو بدانند یا دلیل این واقعه یا شرف و فضل ترا معلوم کنند
قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ
گفت یوسف علیه السلام که زراعت کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت بدان است
زراعت بر عادت مستمرهٔ خود پس آنچه بدروید از غلات بگذارید آنرا در خوشهٔ او
یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشند و غلات با خوشه ذخیره کنید
مگر اندکی بقدر حاجت که آنرا بخورید پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ
شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ پس بیاید بعد از این سالها هفت
سال سخت که محصول بواسطهٔ خشکسالی نباید که سبع عجاف عبارت از آنست بخورند اهل
سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند آنچه پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها
مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ
يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ پس بیاید از پس این سالهای قحط سالی که در او زیاده

شوند



شوند مردمان یا باران داده شوند در ین سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت
و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمار است و گفته‌اند اشارت بدوشیدن شیر است
از پستان گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ سالیست غرض که بعد از تنگی در ین هفت
سال فراخی پیدا خواهد شد در سال هشتم که ثمار و شیر بسیار باشد بوحی دانسته باشد
این را یا آنکه بعد از تنگی حق سبحانه و تعالی بکرم خود روزی بندگان را وسیع خواهد ساخت
و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی بازگشت و بخدمت ملک آمد و در محفل عام
این سخنان که شنیده بود در میان نهاد و تقریر نمود و ملک پسندیده افتاد و خواست که بگوش
خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ
عَلِيمٌ و گفت ملک بیارید یوسف را پس آن وقت که آمد بدو فرستادهٔ ملک
گفت باز گرد بسوی مهتر خود و بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید
که چه نوع بود حال آن زنان که در مجلس یعنی چه نوع بود که ببریدند دستهای خود را بدرستی
که پروردگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی
او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن را بملک رسانیدند
و از بیگناهی خود ملک را آگاه نشد بلکه تفحص احوال او نماید و در آن سوال رعایت ادب
نمود و زلیخا را ذکر نکرد بلکه نسوه را بر سبیل عموم یاد نمود و مع ذلک رعایت جانب
ایشان نیز کرد و چه کلام را اقتصار نمود بر قطع ایادی و بسوء و از ترغیب بخیانت اصلا
مذکور نمود آورده‌اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من تعجب
دارم در کار یوسف علیه السلام و از کرم و صبر او در زندان که حضرت حق بر وی رحمت
فرستد در آن وقت که او را از تعبیر خواب پرسیدند اگر من بجای او می‌بودم ایشان را
از حقیقت این خواب خبر نمیکردم مگر بشرط آنکه مرا از زندان بیرون می‌بردند و تعجب
دیگر آنکه رسولی که از جانب ملک بطلب وی آمده بود گفت ارجع الی ربک اگر من بجای
وی می‌بودم و آن مقدار در زندان مکث شده می‌بود هر آینه در سرعت اجابت می‌نمودم

حضرت دلالت تمام دارد بر وفور طهر یوسف علیه السلام القصه چون رسول باز آمد و پیغام
یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند با زلیخا پس از جهت تحقیق مهم
قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ
قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
گفت با ایشان چه بود حال شما چون طلب میکردید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل از او
میجستید گفتند آن زنان پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفریدن مرد پاکیزه مانند
یوسف ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی
فایده دیگر نیست او نیز بپاکی یوسف و بی باکی خود اقرار کرد گفت زن عزیز یعنی زلیخا
اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است یا حق در مرکز خود قرار یافت من خواستم
یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم و بدرستی که او هر آینه از راست گویانست
آنکه با عزیز گفت بی راه و تی ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خود معترفند الجزء الثالث عشر
بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم یوسف فرمود که غرض من نه عقوبت بود ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ
أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ این درخواست برای آن
کردم تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکردم او را در غیبت وی در حرمت وی نگاه داشتم
و دیگر تا معلوم کند که خدای تعالی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد
مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه
برای تزکیه نفس من حیث انها نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر کرده‌ام نعمت
بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر لطف ربانی حمایت ننماید معلوم است
که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ازین در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ و پاک نمی‌بینم نفس خود را یعنی نمیگویم
که نفس من از آرزو و ما بیزار و مبراست بدرستی که نفس فرماینده است ببدی یعنی بمعصیت
مگر آنکه ببخشد و ترحم فرماید پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید بدرستی که
پروردگار من آمرزنده است بقصدی که بفعل نیاید مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده‌اند



که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت
گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
و گفت ملک مصر بیارید یوسف را پیش من تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات
بوی فرمایم و در تتمه آورده که ملک هفتاد حاجب را هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس
ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند
در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون می‌آمد زندانیان که بدیدار وی مستأنس بودند
خروش بر آوردند یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرمود و دعا کرد که اللهم
اعطف قلوب الاخیار و قصّر علیهم النهار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام
تمام نمود و استقبال فرمود و تنگش در کنار کشید و پهلوی خودش بر تخت نشاند و
پرسشها کرد و از غصه و محنت سخن راندند پس از آن ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب
خود پرسید و جواب دلپذیر شنید گفت ای یوسف بدرستی که تو امروز نزد ما با جاه و قدری
مؤتمن بر همه چیزها یوسف علیه السلام از کلام ملک فهم نمود که او داعیه دارد که او را
متولی امور خود گرداند چه ملک او را بدو صفت تعریف کرد که بهر دو صلاحیت این امر
داشتند یکی مکانت و دیگری امانت و در ولایت این دو امر ضروری است و چون در
اثنای صحبت ملک گفت با یوسف که هرچه میخواهی و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ
الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کنند بر خزینهای زمین مصر
یعنی هر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان بدرستی که من نگاهدارنده‌ام
چنانچه چیزی از آن ضایع نکنم و دانا بمصالح ملک و هرچه کنم خالی از صلاح نباشد یا نگاه
دارنده‌ام حساب و دانا بلغت هر گاه با من سخن گویند آورده‌اند که چون بر ملک داخل شد
گفت اللهم انی اسألک بخیره من خیره واعوذ بعزتک من شره و سلام کرد و دعا فرمود
او را بزبان عبری ملک گفت این چه زبانست فرمود که زبان پدران من و ملک هفتاد و دو
زبان میدانست و میان ایشان بهمه این زبانها مکالمه شد و چون یوسف نیز علیه السلام هفتاد و
دو زبان میدانست و آنچه مطلب کرد و این طلب از جهت آن فرمود تا حق را در مرکز خود قرار

وهر وقتی را بمستحق رساند چنانچه وظیفهٔ انبیا می باشد پس بتعهد آنچه والی ملک ریان بود
و به نیابت او حکم کند در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین
بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را معزول نمود و چون
وی نیز بعد از یوسف کرد اندک زمانی را عزیز درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را
بعقد حضرت یوسف علیه السلام درآورد و او بکر بود و یوسف را از وی پسران افرایم
و میشا و می هدکو یند که ملک بر دست یوسف مسلمان شد وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
و همچنانکه ملک را بر وی مهربان ساختیم جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن
ساختیم یوسف را بحکومت تا بود که جا میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ
عرصه داشت میرسانیم از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی هر که را میخواهیم و ضایع و
باطل نمیکردانیم مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و هر اینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام بهتر است مر آنان که گرویده اند بخدای تعالی
و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با جان و تقوی از
فتوحات باوج جاه رسید القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش گرفته حکم کرد
تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانه های عالی بنا فرمود و هفت سال از
هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت
تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف
آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان می فروخت در سال دویم بحلی و پیرایه
و در سال سیم بغلام و کنیزک و چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در
ششم بفرزندان و در هفتم به خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال
بملک عرضه کرد و ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلام همه را
بحضور ملک آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بودند بدیشان

باز



بازداد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت و صورت
بندگی دیده بودند قدرت الهی همه را طوق بندگی او برگردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی
بی ادبانه نباشد آورده اند که اثر قحط بکنعان رسید و کار بر اولاد یعقوب تنگ شد
گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابنای سبیل
بدلخواه ایشان می سازد یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و بنیامین را بجهت خدمت
خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند
و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ
فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف
علیه السلام پس در آمدند برو و رسم خدمت بجای آوردند پس بشناخت ایشان را
یوسف در نظر اول و ایشان ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از وقعه
ایشان گذشته بود و آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس
یوسف ایشان را پرسید از شما چکسانید که جاسوس می نمایید گفتند ای ملک معاذ الله معاذ الله
که ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند
دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورد و یکی را برای خدمت خود نگاه داشته
و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد
گفتند نه مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف ع گفت یکی اینجا باشد تا بروید و آن برادر
را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد وی باستاد
و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بایشان دادند
وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ
وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یکی را یک شتر
بار دادند گفتند شتر بار دیگر چه برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام
گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند گفت یوسف بیارید مین
برادری که پدر شما راهست یعنی علامتست نه اعیانی آیا نمی بینید آنکه من تمام می پیمایم

پیمانه را وحق کسی را باز نمیگیرم و من بهترین فرود آرندگانیم یعنی در انزال مهمانان واکرام
واحسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم و گویند یک شتر بار دیگر برای برادر داد و بشرط
آوردن او فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ پس اگر نیارید بمن
آن برادر را پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام و نزدیک مشوید بمن و در
ولایت من میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ گفتند زود او را طلبیم
از پدر و جهد کنیم در آن و بدرستی که ما کنندگانیم آنچیز را که بگوییم وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا
بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
و گفت یوسف مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت بنهید بهای ایشان را
که به بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفشی چند بود و یوسف نخواست که گندم
بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنند در بارها و انبانهای ایشان
و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم
بوده باز آرند و ازین جهت فرمود شاید که بشناسند بضاعت خود را چون باز گردند
بسوی کسان خود و بار بگشایند شاید که باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا
إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام بسوی پدر خود گفتند ای پدر
ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر منع کرد که دیگر بار طعام نپیمایند
اگر بنیامین را نبریم پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل از برای خود و از
برای او و بتحقیق ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ
عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان آیا شما را امین دارم برو مگر همچنانکه
امین داشتم شما را بر برادر او پیش ازین و گفتید وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و من بر حفظ
شما اعتماد ندارم پس خدای تعالی بهتر است در حالتی که نگاه دارنده است ما را از
روی نگاهداشت پس توکل برو میکنم و کار خود بدو میگذارم و او بخشاینده ترین بخشایندگانست

شاید



شاید که بجا حفظت ورزی من بخشد و پس مفارقت دو فرزند مرا اختلال رسد وَلَمَّا فَتَحُوا
مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ
إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ
و آن هنگام که بگشودند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده
بودند در بارهای خود و بحکم یوسف باز گردانیده بودند بدیشان گفتند ای پدر ما
چه چیز می طلبیم از احسان ورای این که اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته
باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک و طعام آریم کسان خود را
و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت بستانیم پیمودن شتری
یعنی بکشتروار کیل اندکست که ملک بمقدار یا صفت تعه نخواهد کرد قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ
مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ
قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ گفت یعقوب علیه السلام نمی فرستم بنیامین را
با شما تا بدهید مرا پیمانی موکد بذکر خدای تعالی و آورده اند که گفت او را بشما ندهم
سوگند بحق محمد و آل محمد صلی الله علیهم اگر سپارید او را بمن مگر آنکه بگرد شما در آورده
شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول کرده بمنزلت حضرت رسالت صلی
و آل هدایت انتما صلوات الله علیهم سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند
پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود گفت یعقوب از روی شفقت که خدای تعالی
بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان نگاهبان و مطلع است وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ
وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ
إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و گفت یعقوب علیه السلام
ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران با هم از یک
دروازه شهر در مروید تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد چون شما را باین جمال و هیات
و شوکت و ابهت ببینند چه عین حق است و مؤید این قول حضرت پیغمبر است صلی الله
صلی الله علیه و آله که دعا میفرمود اللهم انی اعوذ بک بکلمات الله التامة من کل هامة

پره

و عین لا متریان دارد کی ملک مصر قصد شما کند اگر بدین هیات و اجتماع شما را دریابد با آنکه
مردم مصر بر شما حسد برند اگر شما را باین صورت ببینند و در آیید هر دو سه از ابواب
را کند و آن شهر را چهار دروازه بود و چون در کرت اول ایشان نمی شناختند این زمان
نمودند و در دوم بار ایشان را شاید که عذر یا ضرر رسد از فانه و لد بزرگ کنند ناگاه
میو در بعضی دانشو دگویند یعقوب علیه السلام در اول مهر پدری اظهار کرد و آخر بر بندگی
آشکارا نمود و فرمود که من باز نمیدارم و دفع نمیکنم شما را بدین نصیحت که کردم از
قضای خدای تعالی چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیر قاسد تقدیر بنده
باید که احتیاط و حزم مرعی دارد و اما کار خود را بتفویض بحق بکند آورده اند که چون تقدیر
الهی بر آن رفته بود که مدت معهود حال یوسف بر یعقوب پوشیده باشد بیش از ین
زیاده از پی نامه یوسف بیعقوب فرستاده و بواسطه نوانح یکی بوی رسید نیست
حکم و زن الا لله نکرد خدای را دست هرچه خواهد برد توکل کردم و بر وی باید که توکل کنند توکل
کنندگان انگاه ایشان روانه مصر گشتند و گویند یعقوب دستاری که از ابرهیم
بوی رسیده بود جهت یوسف فرستاد بمصحوب فرزندان چون ایشان بنواحی مصر
رسیدند گماشتگان یوسف خبر بوی رسانیدند زیرا که یوسف انتظار میکشید و روز
میشمرد رسید که ایشان چند کس بودند گفت یازده تن یوسف بغایت خوشحال شد وَلَمَّا
دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ
يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام از آنجا که فرموده بود ایشانرا پدر
ایشان یعنی از ابواب متفرقه نبود که دفع کند از ایشان رای یعقوب از قضای
خدای تعالی که در باره ایشان واقع بود چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران
اندوهگین شدند و وصیت یعقوب ضایع گشت چه حکمتهای الهی بسیار است پس
تدبیر یعقوب که موافق تقدیر نیست فایده نداد مگر اندر حاجتی بود در نفس یعقوب
یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت ظاهر کرد و آن را وصیت فرمود چه آن را نزد عمل مباید

داشت



داشت در فعل اختیاری بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود دانست
هر چیزی را که بوی آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم ولیکن بیشتر
آدمیان نمیدانند سر قدر را اتفاقیه وارد و یافته و در نهج البلاغه مذکور است که از امیر المؤمنین
علیه السلام پرسیدند که ما القدر جهت قدر فرمود که طریق مظلم فلا تسلکوه و بحر عمیق
فلا تلجوه و سر الله فلا تتکلفوه راه تاریکی است پس تردد مکنید آن را و دریای
بی پایانیست در مروید آن را و سری از اسرار الهی است بر خود مبندید دانستن آن را
یا مردم نمیدانند که تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ
أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و در آن وقت که در
آمدند اولاد یعقوب علیه السلام بر یوسف و بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود
و نقاب گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که فرموده بود که برادر
خود را بیارید و او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم و دستاری که یعقوب
علیه السلام بتحفه فرستاده بود در پیش تخت وی نهادند قبول فرمود و بضاعتی که
در میان بار ایشان نهاده بود قبول ننمود و انگاه فرمود که بنشینید دانستم ایشان در
حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس فرمود
یوسف که هر دو برادر که از یک پدر و مادرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس
بر یک خوان بنشستند و بنیامین تنها ماند بگریه در آمد یوسف علیه السلام از سبب گریه
پرسید گفت ای ملک حکم کردی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشیند
مرا برادری مادری و پدری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد گفتم اگر او بودی با من بر یک
خوان نشستی و طعام خوردی و من تنها نماندم یوسف فرمود بجای برادر تو باشم
و با تو بر یک خوان نشینم پس بر او بنا خوان وی برداشتند و در پس پرده او را بردند
و او را طلبید پیش خود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر بدین وجه آورده که چون [illegible]
بر یوسف داخل شدند هر برادر با برادر مادری و پدری خود (برادران) و او را از پدر با [illegible]
و بگشت صحرا برده و شبانگاه آمدند و گفتند او را گرگ خورد و من بر خود ... از تهمت قسم

بنیامین گفت برادرم را که
گرگ

با ایشان نخورم و یکجا ننشینم و در هیچ ادبی با ایشان شریک نباشم مادام که زنده باشم
یوسف فرمود که تامل کرده گفت نعم فرمود که فرزند داری گفت بلی سه فرزند نرینه دارم
فرمود که نام ایشان چیست گفت یکی ذیب و یکی قمیص و یکی دم گفت چون است که این نامها
را اختیار کرده گفت تا برادرم را فراموش نکنم در وقت خواندن فرزندان پس
اینها را که شنید دلش بسوخت جای داد بپهلوی خود برادر خود را و طعام طلبید یوسف آب
بسته دست بطعام دراز کرد و چون بنیامین را نظر بدست یوسف افتاد بگریست
گفتند سبب گریه چیست گفت ای ملک چه مانند است دست تو بدست برادرم یوسف
که این کلمه بشنید طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت بدرستی
که منم برادر تو پس اندوهناک مباش بانچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون رو در
یوسف را علیه السلام بدید و این سخن بشنید از هوش رفت و چون باز آمد دست در
گردن برادر آورد و گفت این منم یا بخواب می بینم الحمد دست در دامن یوسف زد
و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام
اگر ترا اینجا باز دارم غم او زیاده شود و اگر تو مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم
تا تو نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس فرمود که ببرند برادران
رو و آن او را مخفی دار بنیامین از پس نقاب بیرون آمد و یوسف حکم فرمود که کار
سازی کنند شان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ پس آن هنگام که کار سازی کرد ایشان را نهاد
سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زر مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی
در وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف فرمود
تا محرم او آنرا تعبیه کرد در بار برادر او و همه بارهای دیگر را مکمل کرده ایشان را اجازت
رفتن داد و چون از شهر بیرون رفته بودند در آمدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب
کاروان رسیدند پس ندا کردند ندا کننده ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید
گویند این سخن را بزبان یوسف گفت اما علی بن ابرهیم روایت میکند که از صادق علیه السلام

رسید



رسید که این معنی را فرمود باین معنی گفت که یوسف را از پدر دزدیدید چون این ندا بسمع
فرزندان یعقوب رسید قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ گفتند و روی بدان
جمع آوردند که شما چه چیز گم کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ
بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ گفتند میجوییم مشربه ملک را که پیمانه غله بود و برای کسی
که پیدا کند آنرا اشتر واری غله مقرر است و من که منادیم بآن کفیلم و ضامن و این دلیل
است بر مشروعیت جعاله و ضمان پیش از تمام عمل قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ
فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ گفتند بخدای تعالی که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی
که در بارها نهاده بود دیدید و آن که ترا باز آوردیم و میبینید که دهن شتران بربسته ام
تا از زرع کسان نخورند نیامده ایم ما از کنعان تا تباهکاری کنیم در زمین مصر و مال مردم
بناحق در تصرف آریم و نبوده ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا
فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان اگر
شما باشید دروغگویان در ادعای ذمت خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم
اگر رفته ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ
مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ گفتند جزای سرقه سارق
گرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده در بار او پس هم او ست جزای او یعنی او را
بندگی باید گرفت در دین پدر ما همچنین یاد اشت ستمکاران یعنی دزدان را ایشان را
باز گردانیدند بمصر آوردند فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن
وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَن
يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ پس آغاز کرد
مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام ببار دانهای ایشان پیش از بار دان برادر آمد
بنیامین بجهت رفع تهمت پس بیرون آورد سقایه را از بار دان برادر و همچنین تعلیم
دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر
بنیامین بگشادند نبود یوسف یعنی نشایست و سزاوار نبود که دزدی کرد برادر خود را

در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس بگرفت
یوسف برادر خود را مگر بخواست خدای تعالی و دستوری او برمیداریم از روی درجها
بعلم و حکمت هر کرا میخواهیم و زبر هر خداوند دانشی داناتر هست زیرا او بلندتر از انجا.
یوسف فرمود که این چه علت که از شما دزدی میکنند با پیغمبرزادگانیم این چه بود
قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ گفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب
بدرستی که دزدی کرده است برادر اعیانی که او را بود ازین پیش یعنی یوسف
آورده اند که کمری از حضرت ابراهیم علیه السلام بمیراث بجده یوسف رسیده بود و چون
او حضانت یوسف میکرد و دوست میداشت او را آن را از دیگران پنهان داشته
بر میان وی بست و گفت پنهان دار یعقوب خواست که از خواهر انتزاع کند چون برین
اطلاع نداشت بتفحص آن درآمد بسته دیده بر میان یوسف بر و خود داشت این را برادران
بر دزدی حمل کردند و بعضی گویند بتی دیده بود در پیش خویشان پنهان آن را برده بود
و شکسته و در مزبله انداخته یا ماکیان یا مرغ خانه بود در خانه یعقوب سایلی بدر
خانه آمد و چیزی حاضر نبود یوسف آن مرغ یا مرغ خانه بسایل داد چون برادران او را
بدزدی تهمت کردند پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را یا نسبت سرقه را در نفس
خود و ظاهر نکرد آن را برایشان گفت که شما بدترید از جهت منزلت زیرا که پسر را
از پدر جدا کردید و بفروختید و تهمت آن کاذب را در میان بیکدیگر قسمت کردید و خدای تعالی
داناتر است بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بیک تن خود سپرد و برادران
چند الحمد در استخلاص او سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت
علی بن ابراهیم در تفسیر آورده که هرگاه یکی از اولاد یعقوب را غضب مستول شدی
موهای تن وی سر از جامه بیرون کردی و درین حالت دست داد گفت ای ملک برادر
ما بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر جا حامله ایست درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف دید که
روبیل در غضب آمده است و کار به بزرگی میکشد پس یوسف نزد وی بود و صورت آمیزی از طفلا

در



در دست داشت و آن بازی میکرد یوسف آن را از دست پسر بستد و بجانب روبیل
انداخت پسر از پی آن رفته دست وی بر دست روبیل خورد شعله غضب وی انطفا
یافته روبیل برادران گفت که شما احساس کردید گفتند نه فرمود که بخدای که درین بلد تخمی از
یعقوب هست چه هرگاه یکی از ایشان را خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی
تسکین یافتی و در معالم آورده که دیگر باره در غضب شد و آهنگ تخت یوسف کرد یوسف
علیه السلام شتاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و بازمین
نهاد و فرمود ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید و بقوت خود معجب شده اید می پندارید
که کسی بر شما غلبه نتواند کرد ایشان دیدند که هم بزور از پیش نمیرود بزاری درآمدند
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
گفتند ای عزیز بدرستی که بنیامین را پدریست بزرگسال و عظیم قدر و بعد از هلاک
پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد پس فرا گیر یکی را از ما بنده بجای او و او را
رها کن بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان
فی الاحسان الا باتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذًا
لَّظَالِمُونَ یوسف گفت پناه میگیرم بخدا از آنکه بگیریم مگر آن که یافتیم
متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم باشیم ما آنگاه ستمکاران در مذهب
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا
مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ
لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ پس آن وقت که نومید شدند از برادر و دانستند که برادر را
با ایشان نمیدهند با یکدیگر کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند گفت بزرگ
ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا آیا نمیدانید شما که پدر شما بتحقیق
که فرا گرفت بر شما عهدی و پیمانی از خدای تعالی یعنی بدستوری وی و چه فرطت بنیامین و شما
سوگند خورده بودید بمحمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین
شهر بیرون نیایم تا وقتی که دستوری دهد مرا پدر من بآمدن من یا خدای تعالی حکم کند برای من

کردن شان در تقصیر کنند و التزام
این صورت شده واقع ... پیش ازین
تقصیر کرده در حق یوسف

برجوع با پدر یا بتخلیص برادر روا و بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و
مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا
إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ شما بازگردید بسوی پدر خود پس بگوئید ای
پدر ما بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد و ما گواهی نمیدهیم مگر بآنچه میدانیم که صاع
ملک از بار او بیرون آمد و نیستیم ما مر باطن حال را نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم
اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع دزدی کرده یا تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود مشتبه
این امر بود وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بپرس از اهل آن دهی که ما بودیم در وی یعنی مصر و مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس
و از آن کاروانیان نیز سوال کن که ما روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی
از کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام و بدرستی که ما راست گویانیم
فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر
گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفت یعقوب علیه السلام بلکه بیاراسته است
برای شما نفسهای شما کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند
که جزای سارق استرقاق است پس صبر منست شکیبایی نیکو یعنی صبری که با آن شکایت
نباشد بنشینم و صبر پیشه کنم شاید که خدای تعالی بیاورد همه ایشان را بمن یعنی یوسف
و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است بدرستی که او داناست بحال من درست کار است
در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود
وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ و روی
بگردانید از فرزندان و گفت ای اندوه من بر فراق یوسف در کشف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد و حزن یعقوب چه مرتبه بود
در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل گفت برابر هفتاد مادر فرزند مرده آنحضرت فرمود
که او را چه مقدار مزد دادند فرمود که مزد صد شهید چه از وقت فراق یوسف تا وقت وصال

که



که بقول اصح چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه اش
پشت وی خمیدگی گرفت و سفید شد هر دو چشم او از اندوه پس او پر بود از خشم فرزندان
یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد و این دلیل است بر جواز تأسف و بکا
نزد تفجع و گویند شاید در امثال این واقعات داخل نباشد تفجع در تحت تکلیف
چه مالک نفس خود نمی تواند بود نوع این شاید و در روایت وارد شده که حضرت
نبوت پناه صلی الله علیه و آله بر فوت ولد خود ابراهیم اشک میریخت و میفرمود والقلب
یحزن والعین تدمع ولا نقول ما یسخط الرب وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون
دل اندوهگین است و چشم اشک میریزد و نمیگوییم چیزی که بخشم آرد پروردگار را و ما بفراق
تو ای ابراهیم اندوهناکانیم و امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا
هرگز طعامی پیش وی نیاوردند که پر از آب چشم نگردید و [illegible] فرزندان
چون فریاد و زاری شنیدند اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ
يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ گفتند بخدای که همیشه باشی با ناله
و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر هلاک و موت یا باشی از جمله هلاک
شدگان قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفت ای
فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدای تعالی نه بشما و غیر شما
زیرا که کسی پیش من و چاره گری کار اوست این دلالت میکند که یعقوب علیه السلام
زبان خود را نگاه داشته بود از نوحه و فریاد و آنچه لایق بحال انبیا نیست از اضطراب
و استبداد و اوچه عشق شریف را شوق محبت ساخته بود و زبان بذکر یا اسفی و چشمان
بگریه و بکا و دل مملو از حزن و اندوه و در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب
علیه السلام گفت انما اشکو بثی وحزنی الی الله حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد که ای یعقوب
بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین هر دو مرده بودند ازین ناله که تو کردی من ایشانرا
زنده ساختمی بتو رسانیدمی و ازین قصه بود که یعقوب علیه السلام گفت و من میدانم
از حق خدای تعالی آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن علی بن ابراهیم رحمه الله

در تفسیر خود آورده که حنان بن سدیر از پدر خود روایت میکند که او گفت که من پرسیدم
از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که در آن وقت که یعقوب علیه السلام گفت مر
پسران خود را که بروید و تفحص حال یوسف بکنید آیا او میدانست که زنده است و در مدت
او انمقدار جزع و گریه کرد که چشمهای مبارکش پوشیده شد یا نمیدانست فرمود که میدانست
که او زنده است زیرا که در وقت سحر یکشبی دست بدعا برداشت که ای پروردگار من ملک
الموت را بر من نازل گردان که بوی احتیاج دارم او بنزد وی فرود آمد بر یعقوب
علیه السلام در اطیب رایحه و احسن صورتی یعقوب گفت تو کیستی گفت ملک الموت که از
حق تعالی درخواسته بودی برای حاجتی اکنون حاجت تو چیست بمن گفت خبر کن مرا از ارواح
که جمع میکنی مجتمع قبض میکنی یا بتفاریق گفت اعوان من بتفاریق قبض میکنند و مجتمع بر من
عرض می نمایند گفت بخدای ابرهیم و اسحق و یعقوب که هیچ روح یوسف را بر تو
عرض کردند گفت نه یعقوب دانست که زنده است و بدین امید وا داری گفت که
يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ای پسران من بروید پس تفحص کنید از حال
یوسف و برادر او و نا امید مباشید از رحمت و فضل خدای تعالی بدرستی که نا امید
نشوند از رحمت و فرج خدای تعالی مگر گروه کافران آورده اند که یعقوب علیه السلام
نامه نوشت بعزیز مصر قریب باین مضمون و علی بن ابرهیم آورده که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابرهیم بجانب عزیز الریان اما بعد بدرستی
که ما جماعت مردمانیم که اهل بیت ما در زمین پیغمبران هرگز از بلا خالی نبوده اند و هرگز از غم
بلای زمانی نیاسوده اند اما جد من ابرهیم ببلای آتش نمرود گرفتار شد پس حضرت
عزت او را از آن غم نجات داد و اما پدر من اسحق بمحنت ذبح مبتلا شد پس خدای تعالی
او را خلاصی داد بدان فدا فرستاد و اما من که یعقوبم پیش از این فرزندی بود مرا که نور
دیده و سرور سینه و مونس جان و آرام دل ناتوان من بود پس مدتی مدید شد
که بفراق آن فرزند دلبند گرفتار شده ام و از غم و محنت آن فرزند دلبند نابینا گشته و او را





برادری بود که بهر گاه آتش مفارقت در کانون سینه من افروختی و دل بجان کشیده مرا
سوختی او را در سینه خود باز گرفتمی تا مرا تسکینی حاصل شدی پس اکنون او نزد تو محبوس است
بعلت دزدی تو دانی که شیوه من دزدی نیست و شیمه پسر من نیز آن کار نخواهد بود که از ین
مردم این نوع حرکات نیاید پس اگر بمحض فضل و کرم او را بمن باز گردانی مرا منت بر تو باشد
اجر بیقیاس و ثواب بیحساب در روز حساب و الا دعایی کنم که اثر آن بفرزندان تو برسد
والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و کشک و امثال آن
ترتیب نمود و ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدند برادری را که آنجا بود ملاقات
کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ
مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا
إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف بروی گفتند
ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی و آورده ایم بضاعتی
اندک و بی اعتبار پس تمام کن بر ما کیل را و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیاده
از بهای متاع ما بدرستی که خدای تعالی پاداشت دهد به نیکویی کار از روی تفضل تصدق
نمایند آنگاه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند علی بن ابرهیم رحمه الله گوید
که چون یوسف نامه را برداشت ببوسید و بر دیده مالید و بگریست گریستنی سخت
و عنان تمالک از دست داد قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ
گفت ای برادران آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادر او بر سبیل گفته از روی
تعنیف فعل ایشان با یوسف ظاهر و بنیامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار میداشتند از
ما بر تنه که با هیچ یک سخنی نمیگفت مگر از روی عجز و مذلت پس یوسف گفت که آیا دانسته اید
هیچ آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید یا از آن توبه فرموده اید چون آن وقت شما نادان
بودید یعنی بنو رسیده و شوخ یا جاهل بودید و قطع رحم و موافقت هوای نفس نموده اید
یوسف علیه السلام این از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت الحمد خطاب میکرد و تاج
از سر بر داشت ایشانرا نظر بر ان شکل و شمایل افتاد قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ

یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد منّ الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین گفتند استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این حال وکمال دیگری را نتواند بود گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است اگر ایشان بنیامین را نشناختند اما غرض یوسف علیه السلام آن بود که او نیز مظلومی است مثل من یا آنکه برادر حقیقی او است که برادر نخواهد چه برادر را برادر این نکنند شما برادر نسبی اید نه حسبی و او این هر دو صفت دارد و لهذا ابن عباس فرموده که محبت و صداقت اقوی است از نسب و قرابت زیرا که اهل دوزخ استغاثه نخواهند کرد به برادران و خویشان بلکه با احبا و اصدقا خواهند کرد و چنانچه کلام ملک علام از آن خبر میدهد که فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم بعد از آن اظهار فرمود که به درستی که منت نهاد خدای تعالی بر ما بسلامت وکرامت به درستی که هر که بترسد از خدای تعالی و صبر کند بر طاعت یا از معصیت پس به تحقیق که خدای تعالی ضایع نکند مزد نیکوکاران را از وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف شرمنده روی بتخت آوردند خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت هر آینه برگزید خدای تعالی ترا بر ما و به درستی که هستیم ما گناهکاران بدان عملها که کردیم الیم انی اکرم یوسفی بود لکم الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین گفت یوسف در جواب ایشان هیچ سرزنش نیست بر شما امروز من هرگز دیگر گناه شما را بر روی شما نیارم بیامرزد خدای تعالی خشم شما را اگر اعتراف کردید بگناه خود و او بخشاینده ترین بخشایندگانست با هیچ کاهست که جهانی گناه را ببوزاند و با شکی درون سیاهی را بشوید و شنیده که دم بینوا را شکن بزرگانه دل برادران را نه آن ساخت بچاره دل نفگار بردا رفت وگفت اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا واتونی باهلکم

اجمعین



اجمعین ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بود که جبرئیل علیه السلام در وقتها بوی پوشانیده بود و وحی بدو آمده که آن را بکنعان فرستد فرمود که ببرید پس بیفکنید آن را بر روی پدر من تا باز گردد بینایی و چشمش بحال اول راجع شود و بیایید شما بمن همه کسان خود از احفاد و خدم و نعمت بی قیاس از گندم و زر و زیور و جامه و اسب و شتر همراه ایشان کرده برای پدر و کنعانیان فرستاده آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و با برادران با یراق متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا دستوری خواست از حق تعالی بوی پیراهن یوسف را علیه السلام بمشام یعقوب علیه السلام رسانید گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او به درستی که من می یابم بوی یوسف را اگر شما نقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و بسبب خرافت رسیده قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم گفتند آنها که بخدای که تو هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال در پیراهنهای یوسف چند چیز بوقوع رسید پیراهن که خون آلود پیش پدر بردند کذب ایشان معلوم کرد که گرگ او را دریده باشد و اطراف پیراهن پاره نشده باشد و دیگر کذب زلیخا که از قفا دریده بود و دیگر بمسافت هشت روز یا ده روز یا ده بوی پیراهن و بالقای آن بینا گشت چه روی علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مفضل جعفی روایت میکند از ابی عبدالله علیه السلام که گفتم یا ابن رسول الله خبر کن مرا از پیراهن یوسف علیه السلام بعد از آنکه از آنحضرت از مصر رسید بود و از حال آن پیراهن و مرا گفته بودم که شنیده ام فرمود که آن پیراهنی بود که جبرئیل آورده بود برای ابرهیم علیه السلام در وقت انداختن او در آتش که از بهشت آورده بود بعد از خنک شدن در وی پوشانید چنانچه مذکور شد و بر وی که بوی بهشت و کرامت

حزب

بوی تو رسانید و از وی باسحق علیه السلام رسید و از اسحق بیعقوب علیه السلام و از
یعقوب بیوسف و در وقتی که او را برادران در آن بئر بحث ذکر یافته چون آن پیراهن را
یوسف گشود یعقوب بوی بهشت شنود و دانست که این بوی آن پیراهن است گفتم فدای
تو گردم بعد از آن بکه بازگشت پیراهن فرمود که اهل آن بود بمیراث میگرفت تا منتهی شد
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و اکنون در نزد او ما ییم و متوارث است که این پیراهن بصاحب الزمان
صلوات الله علیهم رسیده چون ظاهر شود با وی خواهد بود و دیگر دران تغییر آورده که
سحر آن شب که روز بشارت پیراهن یوسف بیعقوب رسید یعقوب دست بدعا
برداشت که ای معبود و خداوند و پروردگار آفریدگار رحمت روح و راحت و فرج
و بهجتی بمن کرامت فرمای جبرئیل علیه السلام بر وی نازل شد و گفت ای یعقوب میخواهی
که ترا دعایی تعلیم کنم که چون بخوانی حق تعالی ببرکت آن چشم ترا بینا گرداند و روح
و راحت و بهجت و مسرت بتو برساند و پسر ترا بتو بازگرداند فرمود که بلی گفت بگو
یا من لا یعلم احد کیف هو الا هو یا من سد السماء بالهواء و کبس الارض علی الماء
و اختار لنفسه احسن الاسماء ائتنی بروح منک و فرج من عندک چون صباح شد
اثر اجابت ظاهر شد. فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد بصیرا قال الم
اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون پس آن هنگام آمد فرزند او یعنی یهودا
او پیش از برادران خود در آن کنعان رسانید و بنزدیک پدر درآمد پیراهن یوسف
را بر روی پدر پس گشت بینا و بازآمد و گفت نگفتم شما را که من میدانم از الهام
خدای تعالی آنچه شما نمیدانید و آن حیات بود و پیوستگی میان فرزند و پسر
بود و هر که در آن نپیوسته بود از ذکر روانه سی متوجه مصر شدند و برادران دیگر
رسیده در دست و پای پدر افتادند قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین
گفتند ای پدر آمرزش طلب برای ما از خدای تعالی گناهان ما را بدرستی که ما هستیم گناه
کاران قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم گفت یعقوب علیه السلام
زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود بدرستی که او آمرزنده مهربانست





بجود و خوب مهربانست بر بندگان بگشت کرد و تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت
دعوات است یا خواست که بداند آنکه یوسف از ایشان عفو کرده یا نه و اصح آنست که تاخیر
کرد تا که بمصر رسید شبی برخواست بنماز و بعد از تهجد رو بقبله بایستاد و یوسف را در
قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا فرمود و فرزندان آمین گفتند
و حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با
ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب
با فرزندان بر بالای تلی برآمد و تفرج از کوکبه و آراستگی میکرد ناگاه جبرئیل فرود آمد و یعقوب
را گفت از این لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر چون و ملک از زمین تا فلک بتماشا آمده
بشادی تو و تسبیح و سرور میکنند فاما چندین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس
چون پدر را دید از مرکب فرود آمد و خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار
تا پدرت بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف
افتاد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دست بگردن یکدیگر درآوردند
از شادی می گریستند پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آن
ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه
و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین پس آن هنگام که درآمدند بر یوسف در آن
منزل جای داد بسوی خود پدر و خاله را خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر
را در کنار گرفت و خاله را پرستش نمود و برادرزادگان را نوازش کرد و از قحط
و عنا و مشقت و بلا رستگی داد و خلعت در ایشان پوشانید و چون بمصر درآمدند ایشان را
بمنزل خود فرود آورد و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا ابت
هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن
و جاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء
انه هو العلیم الحکیم و برداشت پدر و خاله را یعنی بالا برد بر تخت و بر روی در
افتادند پدر و خاله و برادران هر دو در حالتی که سجده کنان بودند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء

منقولست که سجدهٔ ایشان از برای طاعت حق سبحانه وتعالی بود وبجهت تعظیم وتحیت
یوسف علیه السلام مانند سجود ملایکه مر آدم را علیه السلام وچون ایشان بسجدات شکر
قیام نمودند یوسف علیه السلام در مسرت وبهجت افزوده گفت ای پدر مرا این سجده
کردن شما تعبیر خواب منست که دیده بودم پیش ازین در ایام کودکی بدرستی که براستی
گردانید آنرا پروردگار من راست گردانید ونیکو کرده است بمن از بدکار
من چون بیرون آورد مرا از زندان وذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وآورد شما را
از بادیه وآن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام انجا
نشستی وآن نزدیک کنعان بود ویوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی
مرا از زندان بتخت رسانید وشما را از بادیه نزدیک من آورد تا بایکدیگر نشستیم از
پس آنکه افساد کرد شیطان وفی لغت افکند میان من ومیان برادران من بدرستی که
پروردگار من رساننده است نیکی را بهر که خواهد بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات
حکیم کار در تعیین مواقع تقدیرات وزلیخا را بعقد در آورد بامر الهی وسبب تزویج
وی در عدة الداعی نقل میکنند از محمد بن علی بابویه رحمهما الله که او نقل کرده از ابی عبد الله
علیه السلام که دستوری خواستند از یوسف ع برای زلیخا که بخدمت وی برود پیش
از آن که دستوری خواهند بوی گفتند که ای زلیخا این امر نیست که از وی اذن طلبیم بعد از آنکه
از تو نسبت بوی چیزی چند بظهور آمده مبادا غضبی کند گفت نمی ترسم از کسی که از خدا
می ترسد انگاه رفت پیش وی یوسف گفت چیست مرا که ترا متغیر اللون می بینم گفت
ستایش خدای را که ملوک را بمعصیت عبید میگرداند وعبید را بطاعت ملوک میسازد
یوسف علیه السلام فرمود که چه میخواهی گفت حسن روی تو ای یوسف فرمود که چگونه می بود
اگر میدیدی تو پیغمبری را که او را محمد صلی الله علیه وآله میگویند که در آخر الزمان خواهد بود
که او نیکوتر است از من از روی حسن وجمال واحسن از من از روی خلق وکمال واجود
از من از روی بخشش ونوال زلیخا گفت راست فرمودی گفت چون دانستی راستی مرا گفت
زیرا که در ان وقت که تو نام مبارک وی بردی در دل من محبت وی پیدا شد حق سبحانه





وتعالی وحی فرستاد بیوسف که او راست گفت این را دوست دارم بجهت محبت
او محمد را که حبیب منست پس امر فرمود یوسف را بتزویج وی در بعضی تفاسیر آورده اند
که یوسف علیه السلام هفده ساله بود که عزیز او را خرید وسیزده سال در منزل او بود
ووزیر مصر گردید در سی سالگی ودر سی وسه سالگی حضرت عزت او را علم وحکمت
داد وچون بیست وچهار سال از واقعهٔ آمدن یعقوب بگذشت یعقوب را وفات رسید
ووصیت فرمود که او را در شام در جنب پدر بزرگوارش دفن کنند چنین کردند وبعد
از ان بیست وپنج سال دیگر گذرانید یوسف پدر بزرگوار را در خواب دید ودر ان
وقت صد وبیست ساله بود که پدر میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب
تا پس روز دیگر نزد من آیی یوسف علیه السلام از خواب در آمد وبرادران را طلب کرد و
وصیتها فرمود وبیهودا را اول عهد ساخته فرزندان را ابیه وپسر دگر میشا وافرایم ورحمه بودند
وبطریق مناجات گفت رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
بدرستی ای پروردگار من که دادی مرا از پادشاهی ومملکت دادی وبیاموختی مرا از تعبیر
خوابهای پدید آرنده آسمانها وزمینها تو یار منی ومتولی کار من در دین سرا ودر ان سرا
بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران ودر رسان مرا
به پدران شایستهٔ من یعنی مرا از زمرهٔ آل ابراهیم گردان نه از جملهٔ ملوک که پیش ازین آمده بودند
که بعد از سه روز از واقعهٔ خواب بروضهٔ وصال رحلت فرمود انگاه مردم
مصر میخواستند هر یک در محلهٔ خود دفن کنند تا کار بقتال رسید وسر رشتهٔ جنگ
کشید انگاه بعضی از اعیان در میان آمدند ونزاع را فرو نشاندند ورای بر ان
قرار دادند که او را در صندوقی در وی نهند ودر نیل دفن کنند تا آب بر وی گذرد
ومردم خورند که سبب برکت وشفا باشد انگاه چنان کردند وبود تا عبور موسی
علیه السلام به نیل افتاده در زمان وی او را از انجا نقل کرده در جنب پدر بزرگوارش
بشام دفن نمود ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا

اَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیب است وما
بواسطه ظهور دلایل اعجاز وحی میکنیم آنرا بتو و تو نبودی نزدیک برادران یوسف
آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن بچاه یوسف را و ایشان مکر میکردند
بر یعقوب و یوسف علیهما السلام و چون توانی بنبودند و مکذبان تو میدانند که از
کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشنست که از وحی دانسته وَمَا
اَکْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ و نیستند اکثر مردمان و اگرچه حرص میورزی
بایمان ایشان گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ
مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یا بر
خواندن قصص قرآنی مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند نیست پندی مگر از خدای تعالی
مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از معجزه تو رو میگردانند وَکَاَیِّنْ مِنْ آیَةٍ فِی
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ و بسا نشانهای قدرت
و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او هست در آسمانها و زمینها و علی بن ابرهیم
رحمه الله گوید که آن خسوف و زلزله و صواعق است که آن معاندان بر میگذرند بر آن
و ایشان از آن آیتها روی گردانند که نه در آن فکرت کنند که چگونه حق تعالی
نازل ساخته از آن آیات هلاک کرده و نه از آن عبرت گیرند وَمَا یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ بِاللهِ
اِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ و نگرویده بودند بیشتر ایشان بخدای تعالی مگر ایشان شرک
آرندگان باشند گویند خدا را زن کرد و کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از بتی داد آوردند که
که الملیکة بنات الله یا یهود که ایمان آورده بخدای تعالی و گفتند عزیز بن الله یا نصاری
که بخدای تعالی گرویدند و گفتند المسیح بن الله و علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی جعفر علیه السلام
روایت میکند که آنحضرت فرمود که این شرک طاعتست که در اطاعت شیطان میکنند
نه شرک عبادت که غیر معبود سزاوار را پرستش میکنند اکثر این حال دارند و در عدة الداعی
نقل میکند از ابی عبد الله ع که گفتن مرد است که اگر فلان نمی بود من هلاک می شدم و اگر
فلان نمی بود فلان بلا بمن میرسید و اگر فلان نمی بود هر آینه ضایع شد عیال من ای نمی بینی که

گردانیده



گردانیده از برای خدای تعالی شریک در ملک او که روزی میدهد اَفَاَمِنُوا اَنْ تَاْتِیَهُمْ غَاشِیَةٌ
مِنْ عَذَابِ اللهِ اَوْ تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ آیا ایمن شدند آن مشرکان
از آنکه بیاید بدیشان عقوبتی بپوشند یعنی فرو گیرنده ایشان را از خدای تعالی یا بیاید
بدیشان قیامت ناگاهان و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ
هٰذِهِ سَبِیلِی اَدْعُوا اِلَی اللهِ عَلٰی بَصِیرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا اَنَا
مِنَ الْمُشْرِکِینَ بگو ای محمد این دعوت بتوحید راه منست و برین راه باشم میخوانم خلق را
بخدای تعالی بر بیان هویدا و حجتی بغایت پیدا من و هر که پیروی من کرده است
و انا تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا یعنی من دعوت میکنم و آنکه متابعت من کرده خلق
را بتوحید علی بن ابرهیم رحمه الله گوید که ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام فرمود
بروایت ابی الجارود که آن علی ابن ابی طالب است صلوات الله وسلامه علیه
که اول متابعت آنحضرت کرد و خلق را بحق میخواند مثل نبی صلی الله علیه وآله و بعد از و
باقی ائمه معصومین علیهم السلام و پاکست خدای تعالی از شریکی که مشرکان او را بدان وصف
میکنند و نیستم من از مشرک آرندگان و تابع حقیقی او برین منوال که یکطرفة العین
بر خدای تعالی عاصی نشده اند آورده اند که کافران گفتند خدا را فرشتگان هستند
چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه و تعالی فرمود
وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِی اِلَیْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی اَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ
فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا اَفَلَا
تَعْقِلُونَ و نفرستادیم ما پیش از تو برسالت مگر مردانی را که وحی فرستیم بسوی
ایشان از اهل شهرها و دیهها در نقل وارد است که حق سبحانه و تعالی هرگز پیغمبر خلق
نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان آیا سیر نمیکنند کافران در زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود و نمیگذرند یعنی باید که بگذرند پس ببینند بنظر عبرت که چگونه
بود آخر کار آنان از منکران و مکذبان که بودند پیش از ایشان پند بر داشته از تکذیب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن حذر کنند و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او بهتر است

از لذات فانیه دنیوی در از اکه پرهیز کردند از شرک و نافرمانی آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید
تا بدانید که آن بهتر است پس باید که معاندان زمان تو تمادی ایام حیات خود
بدولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰی اِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ
وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مَنْ نَشَآءُ وَلَا یُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِینَ تا آنجا که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان و گمان بردند
رسولان که همه ایشان بدرستی که مکذوب بودند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان
دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید
آمده به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آن یاری کردن ما یعنی عذاب بدان قوم فرود آمد
پس رهانیده شد هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او و بازگردانیده نشود عذاب
از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَابِ
بدرستی که هست قصه های انبیا علیهم السلام و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام
و برادران اعتباری و پندی مرخداوندان عقول خالصه را بدانکه عبرت نوعی
از اعتبار است و آن عبور است از طرف معلوم بجانب مجهول و وجه اعتبار
بر سبیل عموم آنکه هر گاه کسی که این اخبار را بتدقیق نظر مشاهده کند و این احوال
را بطریق فکر ملاحظه نماید بر وجه ظاهر شود که بعقوبت عمل صالح و بمعونت
زاد نفوس را بادیه پرخطر راهی توان برید و بملک ایمنی رسید چه بسیاری از ملوک
بوده اند که استیلا یافته اند بر بلاد و تسلط پیدا کرده اند بر عباد و ساحت ملک
را بقبضه اقتدار در آورده اند لیکن چون غرور پیشه کرده اند و جانب حق را اندیشه
نکرده اند و داد و عدل نورزیده اند و ظلم و ستم ورزیده اند باندک زمانی کوس کوس
الرحیل بگوش جان ایشان فرو کوفته اند و ایشان بضرورت قطع تعلقات نموده
در وبال ابد مانده اند و ندامت مافات فایده نداده و وجه اعتبار بر طریق خصوص
آنکه صاحب خبرت و ارباب بصیرت را داده هر کلمه از این قصص عجیبه و هر فقره از این حکایات
غریبه عبرتیست از اینها که بیوسف علیه السلام رسید از چاه و زندان بسبب برادران و زلیخا

کشید



کشید از مفارقت و هجران آخر حق در مرکز خود قرار یافت یوسف از قعر چاه باوج
جاه رسید و یعقوب از غم فراق رهیده و سر رشته فراق بوصال کشید و برادران
بمخجلت زده سر انفعال در پیش و معترف بخطای خویش محتاج وی شدند و بخدمتش
قیام نمودند و از ابو عبدالله علیه السلام که مراد از الباب اسرار دوست
پس اعتبار از این قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام الله در آئینه دل بی غل ایشان
روی نماید مَا کَانَ حَدِیثًا یُفْتَرَیٰ وَلٰکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ
وَهُدًی وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ نیست قرآن سخنی که بر بافته باشد ولیکن
هست تصدیق آنچیزی که بوده پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق است
در راستی و درستی و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده است
مرسالکان او و بخشش است مرگروهی را که بگروند بتوحید خدا و بنبوت مصطفی
صلی الله علیه وآله و امامت علی مرتضی و باقی ائمه هدی علیهم صلوات الله العلی
الاعلی و بروز جزا پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که یاد دهانید مملوکان خود را سوره
یوسف که هر مسلمانی که بخواند این سوره را و تعلیم کند اهل و ملک یمین خود را حق سبحانه
و تعالی بر وی آسان کرداند سکرات موت را و عطا فرماید او را قوتی که بر هیچ مسلمی
حسد نبرد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که بخواند هر شبی یا در
هر روزی سوره یوسف را برانگیزاند خدای تعالی او را در روز قیامت که جمالش
مقابله کند با جمال یوسف و فزع آن روز باو نرسد و نترسد و باشد در سلک بندگان
شایسته خدای تبارک و تعالی سورة الرعد مدنیة ثلاث و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓرٰ تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ
لَا یُؤْمِنُونَ حروف مقطعه مختصر اند از کلمات که دلالت بر صفات
الهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم
ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او و قول آنست که بعد از آن دلالت بر اسماء الهی

دارد و برخی را فعال او چنانچه الٓمٓر یعنی انا الله اعلم و آری این آیات قرآنست
و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو درست و راستست
ولیکن در آن زنی و عمل بدان کن و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه نمیگروند بدان جهت
عدم تفکر در معانی آن اَللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ خدای تعالی آنست که
برداشت آسمانها یعنی بیافرید برداشته بی ستونی که بران قایم باشد چنانچه می بینید
شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی
که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست
که آسمان بدان مرفوع می باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف
عالیه و سطوح مرتفعه سمٰوات را بی قایمه که ادراک توانید نمود برافراشت
و بی ستون که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست و اما
مخفی است و قایمه موجود است ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود
که بالعدل قامت السموات والارض پس قصد کرد بآفریدن عرش یا مستولی
شد و برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ
و تدبیر یا علم او که محاوی است بابها از عرش و فرش همچنانکه مذکور شد نقل از
ابی عبدالله علیه السلام و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد با آنچه خواست
از حرکت ایشان بر حد معین هر یک از ایشان میرود و حرکت میکند تا وقتی
نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رسانند یا جریان دارد تا زمانی
که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام قیامت تدبیر میکند خدای تعالی کار ملکوت
خود را از ایجاد و اعدام و ذلت و عزت و احیا و اماتت و بیان میکند آیتهای
قرآن را یعنی مفصل می سازد با مر و نهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی
بعد از دیگری شاید و شما بدید جزای پروردگار خود در قیامت بی گمان گردید

و دانید



و دانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ
فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
و اوست آنکه بگسترید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا ثابت شوند
بر او اقدام و منقلب حیوان باشد و بیافرید در آن کوههای محکم پای که میخ زمین
بوده پیدا کرد در زمین جویهای آب روان و از همه میوه ها بیافرید در زمین
دو صنف مثلا سیاه و سفید خرد و بزرگ ترش و شیرین حار و بارد و بری و بستانی
و امثال این اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم می پوشاند
و در می کشد شب را روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک می شود و از اینجا
در می توان یافت که عکس روز نیز در شب است تا هوا بعد از تاریکی روشن
میگردد و از دوست بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد هر آینه نشانها
روشن است مرگروهی را که تفکر میکنند در آن و دانند که بکون این اشیا و تخصیص
هر یک دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ
مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ
بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
و در زمین پارها است پیوسته بیکدیگر بعضی شایسته زراعت و برخی
شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانهاست
از انگور رسیده و دیگر کشتها و خرمابنان چند شاخ از یک اصل وابسته و نه چنان
بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخ رسته آب داده میشوند این همه اشیا را
و زروع بیک آب و تفضیل میدهیم بعضی را از آن بر بعضی دیگر در میوه بحسب
شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد هر آینه دلالتهای واضحست
مرقومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشیا با آنکه از یک آب
پرورش می یابند نمی تواند بود الا باراده قادر مختار و جابر رضی الله عنه میگوید

که چون این آیت نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی مردمان
از اشجار متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است
در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکیست
و بعضی گفته اند مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دل را صفتی و هر
نتیجه ای باشد که اختیار انکار و استکبار کنند که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون
و با دل آرمیده اید حضرت پروردگار و تطمئن قلوبهم بذکر الله وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ
قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ و اگر عجب میداری ای محمد از انکار و عناد
کافران بدلایل و حدیث پس شگفت قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند
از سخن ایشان که میگویند آیا آن وقت که باشیم خاک یعنی بعد از آنکه ما خاک
شویم آیا باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که
ایشان خدا را خالق زمین و آسمان میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که ابدا قادر
باشد بر اعاده نیز قادر توان بود أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ
الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن گروه آنانند
که کافر شدند به پروردگار خود بجهت انکار دین ایشان بحشر و نشر و آن گروه اند که
غلهای در گردنهای ایشان است یعنی مقیدند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی
نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند علامت کفار در دوزخ این
باشد و آن گروه ملازم آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاویدانند در جوامع
که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه و تعالی
میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ
و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای تعالی ایشان را موخر کرده پیش از عافیت
حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان
آنحضرت را تاخیر فرموده و بقیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال





سیئه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از حساب الهی بر ایشان تا بفرا آن
و عجب است از ایشان که عذاب می طلبند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها بر
مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بآن اعتبار نمیگیرند و برای خود
مثل آن می طلبند و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان
یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق کنند خدای تعالی ایشان را بیامرزد با وجود ظلمی که کرده اند
یعنی کفر چه ایمان تا دم حیات هدم زمان کفر است و بدرستی که پروردگار تو هر آینه سخت
عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند و مغفرتست بر مومن
بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافر بانکار و استکبار محققان برانند که تمهید
قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت تو نا امید نشوند
عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای تعالی
نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از
عمل باز ماندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و میگویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون عصای موسی
و احیای عیسی علیهما السلم قرآن نیست که تو بهم کند یعنی فرستاده نشد برای بیم
کردن بر تو هیچ بلاغت و نیست نه در اظهار آیات نسبت بهر کس و هر گروهی راهی را
نمایند است یعنی معجزه که مخصوص باشد بمعجزی در صورت چنانکه غالب بود بر
قوم او چون سحر در زمان موسی و عیسی که شما می طلبید باختصاص زمان ایشان داشتند
و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه قرآنست فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میفرماید از ابی عبد الله علیه السلام که منذر رسول الله
صلی الله علیه و آله و هادی امیر المومنین علی انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد
و بعد از وی باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله حفظ دین میفرمودند و مردم را بطریق حق هدایت می نمودند هر که طریق ایشان را

اختیار کرد سعادت یافت و آنکه امتناع نمود شقاوت یافت اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ
كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ خدای تعالی میداند آنکه بر میدارد هر زنی را از فرزندان
نر و ماده و بسیار و سعید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و میداند آنکه کم میکند رحمها
یعنی تمام خلقت بیرون نیاید و آنچه زیاده میسازد یعنی در جثه بهر ولد از اعضای
زاید و گفته‌اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل می‌تواند بود بر یک ولد
و زیاده و یا مراد مدت حملست که اقل آن شش ماهست و اکثر آن دو ماه و تا یکسال
نیز گفته‌اند و خلاف این که اهل خلاف گفته‌اند از دو سال و نیم و چهار سال و شش سال
خلاف واقع است چنانچه در کنز العرفان مذکور است و همه چیزی نزدیک او باندازه ایست
که از آن کم و زیاده نشود و او دانسته پوشیده‌ها از حس و آشکارا یعنی ظاهر به
حواس بزرگ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ
بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ یکسانست از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخنی را
در نفس خود و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری و هر که طلب خفا میکند و می‌پوشد عمل خود را
بشب و هر که ظاهر است و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و
فعل سر او علانیه بر او پوشیده نیست لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ
سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ مر خدایراست ملائکه پی در پی یا کسی
را که می‌پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی افعال و اقوال و
اعمال او روز و شب از پیش رو او و از پس او نگاه میدارند او را بفرمان خدای تعالی
و آنچه از وی صادر میشود می‌نویسند و ایشان ابرار و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده
که ایشان ده ملک‌اند بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملک‌اند بروز و دو بشب و گفته‌اند
حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفرید تا بندگان او را نگاه میدارند از فساد و در زاد
از کعب الاحبار نقل میکنند که خدای تعالی ملک را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشانرا

بربودندی



بربودندی از روی زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل
و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و قصه ایشان بیاید ان شاء الله تعالی و شیخ مرحوم سعید
شیخ شهید قدس الله روحه در جهل حدیث آورده نقل از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر اصحاب را که آیا می‌بینید که اگر جمع کنید
آنچه نزد شماست از ثیاب و امتعه و ابنیه اینها آنرا تمام بر بالای یکدیگر نهید آیا می‌بینید
که میرسید آنرا اگر برسد بآسمان گفتند نه یا رسول الله پس فرمود آنحضرت که چون بگوید یکی
از شما هر گاه که فارغ شد از نماز خود سی بار که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
یعنی بجا آرد فی الحال بآسمان میرسد پس این تسبیحات دفع میکند از گوینده مرگ بد و
آمدن بنا و غرق شدن و سوختن و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن
بد و بلیه که نازل شود بر بنده در آن روز و این تسبیحات معقبات اند که فرشتگان حفظ
این بنده میکنند از مکاره ببرکات این تسبیحات بدرستی که خدای تعالی تغییر نکند آنچه نیکویی
باشد از عافیت و نعمت تا وقتی که آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی
بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله در حقایق گوید تغییر دهند زبانها از ذکر او و تغییر
دهند دلها را از بر خود دمادم کردن او را ماوراء است دارند و غفلت نورزند تا آنکه فیض بایشان
متصل بود و چون خدای تعالی بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک بسبب عصیان و
نافرمانی ایشان پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود
یا از دیگری و نیست آن قوم را بجز خدای تعالی کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب
یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ
اوست آنکه بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او
نشانه باران باشد و حکمت او در فائده سمت ذکر یافت پس خدای تعالی برق را می‌نماید
از برای ترس مسافر و کسانی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که باران محتاج
باشند و بر میدارد و در هوا ابرها که از آب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ

خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ
شَدِيدُ الْمِحَالِ و تسبیح میگویند فرشتگان رعد که تلبیس میکردانند بحمد خدای تعالی
یعنی میگویند سبحان الله والحمد لله یا رعد تسبیح میگوید بنفسه متلبس بحمد الهی یعنی تسبیح
را با تحمید مقترن می‌سازد بحکم وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ یا بنفسه دلالت میکند بر وحدانیت
او و کمال قدرت او در وقتی که متلبس است باین دلالت بر فضل و نزول رحمت او و در
کشاف آورده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه این مضمون را که رعد ملکیست که سحاب
را میراند و برق تازیانهٔ اوست و تسبیح میکنند جمیع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند
از ترس خدای تعالی و فرو می‌فرستد صاعقها را از ابر پس میرساند آنرا بهر که میخواهد که
بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل
با اربد بن ربیعه یا ابد بن قیس گفت بدین محمد صلی الله علیه وآله میرویم چون او را بسخن مشغول
کردانم باید که او را بتیغ آری هم بدین پیش ملاقات بسیار گفت برو و دو لشکر جرار از پیاده
و سوار بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون آمد آنحضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما
شئت پس عامر با اربد گفت آن همه وصیتها کی رفت اربد گفت هر گاه که اراده تیغ زدن
کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد
را بسوخت و عامر نیز در راه بیدترین صورتی بمرد گویند غدهٔ برآمد مثل غدهٔ بعیر
و در بیت سلولیه بمرد و گفت یهودی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده
مرا که خدای تعالی از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب
غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد
که صاعقه بهر که فرستد از کافران و ایشان جدال میکنند در حق خدای تعالی که او از چه چیز است
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنکه خدای را باین وصف میکند از کمال علم و قدرت
و تفرد در الوهیت و خدای تعالی سخت عقوبت باشد شدید العقوبة و القدرة بر مجادلان
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ
كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

وخدا راست



و خدا راست خواندن بحق که کلمهٔ توحید است یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت
او را خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی بخوانند پس اجابت کند و آنانکه میخوانند
بجز وی یعنی بتان را مشرکان میخوانند اجابت نمیکنند مر ایشان را بچیزی از مرادات که مانند
کسی که بگشاده هر دو کف خود را بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسنی
نبود و باشد هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بزاری و عجز آب را طلبد تا بدهن
او رسد و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواندن و قدرت
ندارد بر اجابت چه او بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت
همین حال دارند و نیست خواندن کافران مر بتان را مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع
بودن و حالات اهل الله برخلاف این وقوع دارد چه اگر ایشان در ادراک امور استغاثه
بحق برند اجابت میکند اگر چه حصول آن امر بخلاف طبع و عادت باشد چنانکه مذکور است
در کشف الغمه نقل از شقیق بلخی رحمه الله که او گفت بیرون رفتم بحج در سال صد و چهل و نهم و
فرود آمدم بمنزل قادسیه پس ناگاه نظر من بر جوانی افتاد خوبروی گندم گون ضعیف
که جامه از صوف بر بالای جامها پوشیده و مشتمل بشمله شده و نعلین در پا داده و تنها
نشسته با خود گفتم که این جوان از صوفیه است میخواهد که باری باشد بر مردم قافله و الله
والله که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم پس نزدیک او رفتم چون مرا دید فرمود
که یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم بعد از آن گذاشت مرا و رفت
گفتم با خود که این امر عظیم است که تکلم کرد با آنچه در ضمیر من بود و ناطق گشت باسم
من نیست این مگر بندهٔ صالح من بسوی او ملحق شوم و از حال وی پرسم بشتاب رفتم و بوی
نرسیدم و از نظر من غایب شد پس چون فرود آمدیم بمنزل واقصه دیدم که نماز
میکرد و اعضای مبارکش می‌لرزید و اشک از چشمش میریخت گفتم بروم و از وی حلالی
بخواهم پس توقف میکردم تا از نماز فارغ شد روی بجانب وی آوردم چون مرا در
مقابل دید فرمود که یا شقیق بخوان که وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى
بعد از آن گذاشت مرا و رفت من گفتم این جوان هر آینه از اهل الله است که تکلم بر من دو نوبت

پس از آن چون بمنزل زباله فرود آمدیم دیدم این جوان را که بر سر چاهی ایستاده و رکوه
در دست دارد و میخواهد که آب بردارد از این چاه پس رکوه از دست مبارکش افتاد
در چاه و من نگاه میکنم و می بینم که نظر کرد بسوی آسمان شنیدم که میگوید انت ربی
اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا اردت الطعام ترا سیرابی من هر گاه که تشنه میشوم
وقوت منی توئی هر گاه اراده طعام میکنم بعد از آن فرمود که ای خداوند من بجز
مرا غیر این پس آنرا ازمن باز مگیر ان شقیق گفت والله که دیدم چاه را که آب بالا گرفت تا
آنحضرت دست کرد و رکوه خود را بر داشت و انداخت در آن رکوه ریگ و حرکت داد
و از آن خورد و آشامید من پیش رفتم و سلام کردم بر او جواب سلام من بداد گفتم اطعام
کن مرا از آن نعمتی که حق تعالی بر تو انعام فرموده فرمود که ای شقیق لایزال نعمت الهی بر ما می آید
نعمت ظاهره و باطنه او پس نیکو کن گمان خود را به پروردگار خود بعد از آن رکوه
بمن داد و من از آن خوردم پس آن سویق و قند بود و والله که از آن لذیذتر چیزی نخورده
بودم و از آن پاکیزه تر و خوشبوی تر پس سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز
اشتهای طعام و شراب نداشتم بعد از آن ندیدم او را تا بمکه در آمدم دیدم یکشبی در نصف
شب که نماز میگذارد بخشوع و ناله و گریه تا صبح شد نماز بامداد گذارد و طواف خانه فرمود
و بیرون رفت من از عقب او برفتم برگرداگرد او غلامان و غاشیه کشان دیدم بر خلاف آن حال
که دیده بودم و مردم می آمدند و بروی سلام میکردند من از بعضی پرسیدم که کیست این
جوان گفتند این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است صلوات الله علیهم
همین که گفته اند فسألت الجمیع من یکن هذا فقیل هذا الامام موسی بن جعفر ولله یسجد من
فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال و مر خدای را سجده
میکند هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است از روی فرمان برداری و روی کراهت
و ناخواهندگی ابو العالیه روایت دارد از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند که آنانکه سجده میکنند از اهل
آسمان از روی فرمان فرشتگانند و از اهل زمین مؤمنانند که بر فطرت اسلام متولد
شده اند و انقیاد اختیار کرده اند و آنانکه از روی کراهت سجده میکنند آنانند که فطرت

اصلی



اصلی را گذاشته کفر را بر ایمان اختیار کرده در وقت شدت و محنت بضرورت از روی
جبر سجده میکنند و سایهای ایشان یعنی اهل آسمان و زمین که سجده میکنند سایهای ایشان
سجده میکنند مر خدای را و بعضی گویند آنکه سجده میکنند سایهای ایشان نیز سجده
میکنند بتبعیت اشخاص بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است
و تخصیص دو وقتین جهت آنکه امتداد ظل ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات
قرآنی آورده اند که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا که آنرا سایه ایست
و آن سایه ساجد است مر حق را و قابلیت بعبادت او و بهر حال خواه آن حادث
مطیع باشد و خواه عاصی و اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی اند و اگر
از ارباب مخالفت است ظل او در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست
که طوع و رغبت صفت آنهاست که عطف الهی بسبب فرمان بند نهال ایمان در زمین دل
او نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنکه بواسطه عصیان قهر خدای تخم خذلان در مزرعه
نفس نافرمان او فشانده قل من رب السموات والارض قل الله قل افاتخذتم من
دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر
ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه
الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار بگو ای محمد کیست پروردگار
آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده
از قبل ایشان بگو خدای است چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد
بود الزام کن ایشان را بگو آیا فرا میگیرید بغیر از وی معبودان و ایشان را دوست
دارید یعنی چون خدا آفریننده زمین و آسمان اوست چرا غیر او را می پرستید
و میگیرید دوستان را ایشان نمیتوانند و مالک نیستند برای نفعهای خود سود و نه
زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمی توانند و مالک نیستند بر دفع ضرری از خود پس در
بدیگری چگونه توانند رسانید و بهیچ نوع زیان از و باز توانند داشت بگو آیا برابر
می باشد نابینا که عابد صنم است و بینا که پرستنده خداست یا برابر کند تاریکیهای شرک و انکار

و روشنی توحید و معرفت یا آیا کافران ساختند برای خدای تعالی انبازانی که بیافریدند
مانند آفریدن خدای تعالی پس متشابه شد آفریده برایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای
تعالی کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای که مثل
او آفریننده باشد و کار برایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانکه خدای تعالی
می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانکه او هست بگوی خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست
و شریک ندارد و در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن و او هست یکتا در الوهیت
غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا
رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ
و فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان آبی پس برفت رودخانها از آن آب
باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخورد کوچکی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه
که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند پس برداشت این آب روان کف
بلند را یعنی برزبر آورد و از آنچه مردمان می افروزند بر وی در آتش یعنی میگدازند از
فلذات که جواهر زمین اند چون طلا و نقره و مس و غیر آن از طلب پیرایه یا از برای اوانی
و آلات مانند آن و ادوات حادثه کفی است مثل آن کف که بر روی آب است
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى
همچنین که ذکر کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را
در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و به فلزی که برای پیرایه و
امتعه مختلفه محتاج الیه و قول باطل در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و
برزبر فلزی باشد اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود در حالتی که مطروح و ساقط
باشد و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب زلال یا فلز گداخته در آتش صافی
و بیغش پس بماند در روی زمین تا بدان منتفع شوند همچنین که ذکر کرده شد میزند
خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تامل در این دین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را



لطایف بسیار است بعضی برآنند که مراد از این آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان است
و وادیها دلها اند که فراخور استعداد خود از آن فیض می گیرند و زبد هواجس نفسانی
و وساوس شیطانیست و آب صافی منتفع سخن حق است یا اهل عصمت اند که پاک و صاف
از کف و خبث گناه که هادیان اهل ایمان و دلیل راه ایشان اند که نجات و نفع و فلاح و نور
و افزونی مردمان باز بسته بمتابعت ایشانست و محک تجربه خلایق اند مثل سید المرسلین
والائمة المعصومین که نایبان ویند صلوات الله علیهم اجمعین که کاملان و مکملان اند
که طریق حق طریق ایشانست و مخالفان ایشان که بغش گناه و نفاق آلوده اند و فلز طبایع
عصیان و مر
ایشان از خبث نافرمانی پاک نیست و مرات دل ایشان از تیرگی آب غل و حسد بی
نور و رونق شد چگونه دلیل و هادی توانند بود چون خود که ناپاک باشند چگونه دیگری را
پاک توانند ساخت پس نفع از آب پاک کنند توان گرفت و از زر بیغش صافی رونق
و ایشان که منتفع به اند بر وجه کمال این طایفه اند عالم قدر اند و مایه الامتیاز میان حق و باطل
ایشانند چون از باطل امتیاز یافت مر آنانرا که اجابت نمودند مر فرمان پروردگار خود را
در توحید و عدل و نبوت و معاد و یادداشت نیکوست یا او حسنی که بهشت باشد
وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ
لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را در امور مذکوره اگر باشد
مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع و عقار و مانند
اینها همه دیگر با آن باشد یعنی آن قدر که نقود و امتعه دنیوی هست آن قدر دیگر با آن اضافه
کنند و همه در تعرف کافران و مخالفان و معاندان اهل البیت علیهم السلام باشد و در قیامت
هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند یعنی برهند آن گروه مر ایشان راست بدی شمار
یعنی سختی حساب ایشان که قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بازگشت ایشان دوزخ باشد و بد بازگشتیست دوزخ أَفَمَنْ
نصف الجزو
يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
آیا کسی میداند هرچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست و راست مانند

مانند امیر المؤمنین و حمزة بن عبد المطلب علیهم السلام همچو کسی است که نابینا باشد بدلیل و انکار
قرآن کنند مثل منافقان و ابو جهل یعنی مانند یکدیگر نیستند این دو طایفه چرا این نیست که پند
پذیر میشوند بجز آن خداوند عقلهای صافی شده از معارضه وَهُمُ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ
وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند
یا در بیعت شجره یا در غدیر خم یا عامه و نمی شکنند این پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ
بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وآنانکه پیوند میکنند
آنچه امر کرده است خدای تعالی بان تا بکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل
و ائمه و جدایی میان ایشان و مندرج است درین مراعات جمیع حقوق الناس و می ترسند
از عذاب پروردگار خود و خوف میکنند از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ
وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ وآنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت
هوای او یا بر جهاد از برای طلب پروردگار خویش و بپای داشتند نماز فرض و غیر را و
نفقه کردند بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنچه واجب بود بر ایشان یا غیر آن از
مستحبات پنهان و آشکاره و دفع کردند به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی
کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه
را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت یا بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در
برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند
و بموجب حدیث نبوی دوستی علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند سیئه را بدوستی وی
دفع توان کرد و دشمنی او سیئه ایست که هیچ حسنه آنرا دفع نمی توان کرد آن گروه که
باین صفات موصوفند و بدوستی علی معروف مر ایشانراست سرانجامی نیکو یعنی جزای
عمل دینی در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ بوستانهای پایدار
که همیشه در وی باشند در آیند در آن و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت و محبت

اهل



اهل بیت از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان در آیند
بدیشان از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانه روز در
از دنیا پس نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ
بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنچه صبر کردید بر فقر و
فاقه در دنیا بر مکاره و مصایب و ایذاء و جفای مخالفان و معاندان پس نیکست
سرانجام این سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
وآنانکه می شکنند پیمان خدا را از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول در روز میثاق
یا آنهای دیگر که مذکور شد و آنانکه می برند آنچه خدای تعالی فرموده است بآنچه پیوند
کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و امامان و کتب سماوی و تباهی میکنند در زمین بکفر و ظلم
یا معصیت یا فتنه انگیزی آن گروه مر ایشانراست دوری از رحمت و مر ایشانراست
بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ خدای تعالی گشاده میکرداند
روزی را برای هر که میخواهد و تنگ می سازد بر کسی که اراده میکند و شاد شده اند از
اهل مکه بزندگانی دنیا یا عامه از معاندان اهل بیت و غیر ذلک و آنچه از متاع او
بدیشان داده اند و نیست زندگانی این سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندک
یا متاعی از امتعه که وفا و بقای ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ
أَنَابَ وگویند آنانکه کفر ورزیدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله
آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم بگو بدرستی که خدای تعالی فرو میگذارد
هر کرا میخواهد یعنی لطف از ایشان باز میگیرد بجهت عصیان مراد آنها اند که اقتراح
آیات کرده بعد از ظهور معجزات و راه نماید بسوی خود بی شاهد آیات هر که
باز گردد بوی یعنی لطف و رحمت از ایشان باز نگیرد بسبب رجوع و فرمان بردار

وآنها چه کسانند الَّذِینَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
الَّذِینَ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ آنکه گرویدند بخدای
وآرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای تعالی شنوند بآن
انس گیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا
بکلام که قوی ترین معجزاتست یا مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله وسلم
که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد و علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که مراد بالذین آمنوا
شیعیان اهل بیت اند و بذکر الله امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بذکر حق اند و حفظ دین میکنند و حق را
بیاد خلق میدهند و دلهای شیعیان اثنی عشریان بایشان قرار و آرام دارد و چنانکه
مینو باید بدانند که بذکر خدای تعالی آرام می یابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند
و بکردند عملهای شایسته زندگانی خوش است ایشانرا و نیکوئی بازگشت طوبی بمعنی
شادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه
و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت
و اهل بیت وی است و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نباشد و چشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن منبع باشد کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَهُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ
قُلْ هُوَ رَبِّی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ مَتَابِ همچنان رسل پیش از
تو فرستادیم ترا فرستادیم بسوی امتی که گذشته است پیش از ایشان امتان دیگر
تا بخوانی برایشان آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و حال آنکه ایشان نمی گروند بخدای
که رحمن نام او است مراد مشرکانند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را
قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
امیر المؤمنین را صلوات الله علیه گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل بن عمرو گفت ما رحمن را نمیدانیم بگو رحمن آن دیگر کار است هیچ معبودی سزاوار





پرستش نیست مگر او و بر وی توکل کردم در یاری دادن او مرا و بر شما غالب
ساختن و بسوی او است بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر
خواهی که ترا متابعت کنیم تو بقرآن کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده
گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی
بن کلاب را زنده گردان که پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیت آمد
وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى
بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعًا و اگر کتابی بودی که درین عالم سیر کردی و رانده شدی بسوی کوهها
یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی یا شکافته شدی بر وزمین
چون برو خواندندی یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگانرا هر آینه
این قرآن بودی که غایت در اعجاز و در نهایت در تذکیر و انذار نه چنانست
که کافران میگویند که بقرآن تو یا بزمان تو باید که اینها واقع شود مر خدایراست
همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر گرداند
أَفَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِیعًا وَلَا یَزَالُ
الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى یَأْتِیَ
وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی ندانسته اند
چه یأس بمعنی علم آمده زیرا که یأس از چیزی نمی باشد مگر معلوم یعنی مؤمنان
دانسته اند اگر که خواهد خدای تعالی هر آینه راه نماید همه مؤمنانرا بر سبیل الجاء لیکن آن
منافی تکلیف است چنانکه سمت ذکر یافت مگر دائم و همیشه آنانکه کافر شدند برسد
ایشانرا بسبب آنچه کرده اند در تکذیب و عناد عذاب کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده
یا فرود آیی تو که محمدی بموضع نزدیک از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد کفار
مکه اند که بشآمت کفر و نافرمانی پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی
ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه و تعالی فرمود
که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتی که بیاید وعدهٔ خدای تعالی که موت

با قیامت یا فتح مکه بدرستی که خدای تعالی خلاف نکند وعده را زیرا که ممتنع است
کذب در کلام او و این برای تسلیهٔ آنحضرت میفرماید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ
مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
بدرستی که استهزا کرده شد به پیغمبران پیش از تو چنانچه این قوم میکنند پس مهلت دادم
مر آنانرا که کافر شدند و مدتی بگذاشتم در راحت و تن آسانی پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت
پس چگونه بود عقوبت کردن مر ایشانرا این سخن رسول وعید و تهدید است
أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ
صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ آیا هر کس که باشد نگاه
بان بر هر نفس پاداشت دهنده با آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که
چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاهدارنده و سازنده کارهای بندگانست برابر
بتست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و پیدا میکنند کافران مر خدایرا
انبازان یعنی اصنام که می پرستند بگو نام کنید و وصف کنید این شرکا را با اسما و
اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند
یا نه مراد آنست که خدای تعالی حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و
حکیم است و اطلاق هیچ ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد یا آنکه خبر میدهید خدایرا
بآنچه نمیداند در زمین یعنی شریک خود را و الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است
یا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیهٔ بی اعتبار یعنی چون تسمیه
زنگی بکافور و این احتجاج بلیغ است بر اسلوب عجیب که نداء میکند بر نفس خود
با عجز بلکه آراسته اند برای آنانکه بگرویدند کید و کذب ایشانرا باز داشته شده اند
از راه راست و هر که فرو گذارد خدای تعالی او را بجهت نافرمانی پس نیست او را توفیق
دهنده که راه نماید لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ مر کافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیر و قحط





وسایر مصایب و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر و دشوارتر است بر ایشان و نیست
ایشانرا از عذاب خدای تعالی نگاهدارنده که بگذارد تا معذب شوند
مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا
تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن
بهشت است که فردای قیامت وعده داده شده اند پرهیزکارانرا که بوی در آید
مرور و پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها و میوه آن بوستان
همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا و همچنین سایه او ممنوع
نگردد چنانچه سایهای دنیا بلکه ممدود باشد قشیری گوید که اهل ایمان امروز در
ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیی و عقبی در ظل عنایت که پیوسته
ظلیل است که رب جلیل است این بهشت موصوف مآل و حال و منتهی کار آنانست
که پرهیزکاری کردند و عاقبت مر کافران آتش دوزخ است نعوذ بالله و در ترتیب
نطقین امیدوار ساختن متقیانست و ناامید گردانیدن کافرانست
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ
مَآبِ و آنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام
و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی
و دو حبشی این جماعت شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن
و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کفر و اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانة
بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری کسیست
که انکار کند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
آورده که مراد معاندان اهل بیت اند که منکر آن آیاتی اند که در شان امیر المؤمنین
و باقی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ورود یافته از حق تعالی و بعضی
دیگر که در شان ایشانست معتقد و اما قشر کافران همه آنرا منکرند از اول تا آخر خواه در

شان ایشان باشد یا نباشد بگو مر ایشان را جز این نیست که من مامور شده‌ام باینکه پرستم
خدا را بیگانگی و شرک نیارم بوی چنانچه شما آورده‌اید و عزیر و مسیح را بخدایی
گرفتید و همه کلام او را تصدیق کنم نه چون مخالفان و معاندان که بعضی را تصدیق کنند
و بعضی را نه بخدای نه بغیر او میخوانم خلق را و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَٰلِكَ
أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ و همچنین که فرو فرستاده‌ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان
امم ایشان فرستادیم بتو قرآن را کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم میکند میان
حق و باطل مترجم بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ وی آسان باشد و اگر متابعت کنی بر سبیل
فرض آرزوهای مشرکان را که ترا بکیش خود میخوانند یا امانی جهود از آنکه ترا از رجوع
بقبله خود می طلبند پس از آنکه آمد بتو از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش
بت‌پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود و اگر پیرو ایشان شوی ترا از عذاب خدای تعالی
هیچ یاری که نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد و این قطع اطماع ایشانست
و تهییج مومنین است بر ثبات در دین آورده‌اند که یهود سرزنش میکردند حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و میگفتند همت این مرد همه بر نکاح مصروف است و همواره
با زنان و ازواج و اشتغال بایشان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هرآینه امر نبوت او را از اشتغال بهم بازنان ۱
نسوان باز داشتی آیت آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا
وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ
يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و هرآینه ما فرستادیم پیغمبران
پیش از تو و دادیم مر ایشانرا زنان و فرزندان و نشده و نشاید مر فرستاده را یعنی
در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند مگر بامر خدای تعالی و بتقدیر او
جواب مشرکانست که بحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه
نتواند آورد مگر خدای تعالی خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند
مر هر وقتی را حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را

از



از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد محو
میکند خدای تعالی آنچه میخواهد بحکم و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت بحسب فرمان بندگان
و نزدیک اوست اصل کتاب که لوح محفوظ است در هیچ کاینی نباشد الا که نوشته بود
در وی گفته‌اند محو کند از دیوان حفظه هر چه از بنده صادر شود از اقوال و افعال
و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه و تعالی قول و
فعلی را که ثواب و عقابی بر آن متفرع نیست محو میکند و باقی را مثبت میگذارد یا سیئات
تایب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی احکام شرایع را بحسب مصلحت
زمان نسخ کند و حکمی فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند زردی
و ضعف پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان
نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و زاد و ولد و نزدیک
حق دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد و اما
تغییر بام الکتاب راه ندارد و ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی
غیر از دیگر که هیچ کس در آن نظر نکند و هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در و ثبت نماید
در فصول آورده‌اند که محو کند رقوم انکار را از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رقوم
اسرار در کشف الاسرار آورده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک
می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت می‌سازد و حرص بر می دارد و قناعت می آرد
حسد می سترد و شفقت می نهد بسبب خوف بنده قشیری گوید محو حظوظ نفسانی میکند
و اثبات حقوق ربانی می نماید وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و اگر بنماییم ترا از آنچه وعده داده‌ایم کافرانرا
از عذاب یا ترا بجوار رحمت خود بریم پیش از آن پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام
و تبلیغ احکام اوست و بس و بر ماست شمار و پاداشت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند بدرستی که می آییم یعنی فرمان می آید بزمین کفار مکه کاهانیم
پاره پاره از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوضه تسخیر مسلمانان در می آریم
و گویند این سخن راجع بیهود است حق سبحانه و تعالی فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها
و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم و خدای تعالی حکم میکند بنقصان اراضی یهود و اداء
ایشان و ازدیاد بلاد اسلام و اقبال ایشان هیچ رد کننده و بازگرداننده نیست مر حکم او را
و اوست زود حساب و پس بزودی و آسانی حساب کند در آخرت بعد از عذاب
ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ و بدرستی که مکر کردند آنها که بودند
با مشرکان که پیش از یهود یا کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود پس مر خدایراست
یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان میداند هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر
و جزای او آماده می سازد و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام
که فردای قیامت مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و میگویند آنانکه کافر شده اند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی نیستی
فرستاده از پیش خدای تعالی به نبوت و دعوت بگو خدای تعالی بسنده است گواه
میان ما و شما باظهار معجزه پیغمبر بشما و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح
محفوظ بعضی گویند که آن جبرئیل علیه السلام است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم
قرآن و آن مؤمنانند و در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که او امیر المؤمنین
است علیه الصلوة والسلام که علوم کتب آسمانی و غیر آن نزد آنحضرت که بر همه اطلاع
دارد روایتست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بخواند سوره رعد را
حق سبحانه و تعالی عطا فرماید از اجر ده حسنه بوزن هر ابری که میگذرد و هر سحابی که
باشد تا روز قیامت و برانگیزد خدای تعالی او را صادق در سلک وفاکنندگان
بعهد در روز قیامت و دیگر فواید مترتبه برین بسیار است

بسم الله



## سوره ابراهیم علیه السلام مکیه و هی احدی و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ
مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ در شرح تاویلات مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر
تصدیق مؤمنین و کافران را و خدای تعالی بندگانرا بهرچه خواهد امتحان کند و بعضی برانند
که این حروف اسامی قرآنند و بدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتابیست که
فرستادیم بسوی تو تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن از تاریکیهای
کفر یا نفاق یا شک یا بدعت بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا طریق حق که طریق محمدیست
بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان در بحر گوید از ظلمات خلیقه بنور تجلی صفت ربوبیت
و حقیقت آنست که هیچ ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگهار این ترکی از آینه دل
بصیقل نفی خاطر دور گردید از شغل زدوده و از هستی حق سبحانه و تعالی بر مرآت باطن
پرتو افکند و سالک را از وجود امتزاجات غیر او باز رهاند تا نه خودش شعور ماند و نه
عدم شعور نیز خود داند و هر مرتبه از مراتب ترقی بی وسیله محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین
میسر نیست و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت
را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و ازینست
که میتوانی بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب ستوده
و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید معبود حق آنکه مر او راست
آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از مصنوعات و رنج و مشقت
مر منکران را از اتیان از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
کافران آنانند که از روی جهالت دوست میدارند و برمی گزینند زندگانی دنیا را
بر آن سرا و باز میدارند مردمانرا از راه خدای تعالی یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبران

و قرآن وحی طلبند برای راه کجی یعنی میگویند که این راه کج است و بمنزل مقصود نمی رسد
آن گروه که بدین صفتها موصوف اند در گمراهی اند دور از حق بعید فی الضلال صفت ضلال است
و وصف ضلال بعد از قبیل اسناد مجازیست بجهت مبالغه و در زاد آورده که قریش
میگفتند چه حالت که همه کتب منزل بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد صلی الله علیه و آله
می آید عربیست آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و نفرستادیم هیچ پیغمبری
مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بود و در میان ایشان زاد و مبعوث
بدیشان شد چه هر پیغمبر اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق تعالی انبیا را
بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد تا بیان کنند برای ایشان اوامر و نواهی را و
ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع
بحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل
علیه السلام با هر پیغمبر هر قومی ترجمه کرده بلغت منزل علیهم و در لباب گوید نفرستادیم
هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو
بهمه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلف است بایستی که بر وی کتب
متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف
کلمات و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بر زبان ایشانست
و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت
پس فرو گذارد بجهت عدم فرمان هر کرا خواهد و راه نماید بسبب فرمان هر کرا خواهد
یعنی توفیق دهد تا راه یابد و اوست غالب در حکم خود راست کار که اضلال و
خذلان او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ
شَكُورٍ و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بدلایل قدرت ما یا بمعجزات
روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم که بیرون آر گروه خود را که بنی اسرائیل اند از





تاریکیهای جهالت و شبهت بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان
مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان و پند ده ایشان را بروزهای که حق تعالی عذاب
کرد کافران گذشته را در آن یا بیاد ده بنی اسرائیل را روزهایی که در آن گرفتار
بودند بدست فرعونیان بدرستی در این یاد کردن هر آینه دلالتهاست بر قدرت
الهی مر هر صبر کننده را در بلا و شکر کننده بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و یاد کن آنرا که گفت موسی
علیه السلام مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را ای گروه من یاد کنید نعمتهای خود را
که انعام فرموده بر شما چون برهانید شما را از کسان فرعون می چشانیدند شما را
بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما می رسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند
و می کشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که
هلاک فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان
ایشان کنند و در آن محنت و شدت آزمایشی بود شما را از پروردگار شما و در
نجات نعمت بود شما را از حق تعالی نعمتی بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه
گردانید شما را پروردگار شما که اگر شما شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه افزون کنم
بر شما نعمت را و اگر ناسپاسی کنید بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت
عذاب بسبب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی و عادت اکرم الاکرمین
آنست که تصریح بوعده میفرماید و تعریض بوعید از عرفا گفته اند که اگر شکر کنند نعمت
اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنند بر ایمان افزون گردانم احسان
و اگر بدان شکر گویید زیاده سازم بمعرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام قرب
غرض که شکر در هر مرتبه موجب زیادتیست بمرتبه فوق آن تا بمقصود که فوق مقاصد است
برسد وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

وگفت موسی ای گروه من اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که در زمین است همه ایشان
از پری و آدمی بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از عبادت و شکر شما ستوده است
بی ستایش خلق در ذات مخلوقات از روی شوق او را میستایند و السنه جمیع موجودات
به تسبیح او گویا. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ
بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ
وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
آیا نیامد بشما همه کلام موسی است علیه السلام یا ابتدای سخن است از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد خبر آنکه
پیش از شما بودند نمیداند کس عدد ایشان را از بسیاری مگر خدای تعالی در تبیان
آورده که بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از
خدای تعالی کسی بران اطلاع ندارد و از ابن عباس منقولست که میان عدنان و ابراهیم
صلوات الرحمن علیه بی قرنها گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد و الا حق سبحانه
آوردند به پیغمبران پیشینان ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بود و یا معجزات
ایشان که پس باز گردانیدند دستهای خود را به دندان گرفتند از خشم رسل یا دست
بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید
و گفته اند یدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن میگوئید و گفتند ما کافر شدیم
بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود و بدرستی که ما در شکیم از آنچه
میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک
رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده. قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای تعالی
دعوت میکنیم آیا در وجود خدای تعالی شما شکی هست و حال آنکه کثرت ادله بر وجود او

شک را



شک را مجال نمانده خدای تعالی که آفریننده آسمانها و زمینهاست میخواند شما را
بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان شما را می آمرزد بعض
از گناهان شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بوده تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه
مهلت دهد شما را تا وقت نام برده شده که آخر اعمار شما بود گفتند ایشان در جواب
رسولان نیستید شما مگر آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما
از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید بنبوت از میان ما میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی
پیغمبری از آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام پس بیارید حجتی روشن بر صحت
دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت و مزیت رسالت گوییا که ایشان که
معجزها که دیده بودند اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند
چنانکه معاندان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله. قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ گفتند ایشان را پیغمبران
ایشان نیستیم ما مگر بشری مثل شما یعنی شارکت در جنسیت مسلم میداریم و لیکن
خدای تعالی منت می نهد بنبوت و نعمت کرامت و رسالت بر هر که میخواهد از بندگان
خود و نیست ما را و نمی توانیم آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید مگر بفرمان
خدای تعالی و بمشیت او یعنی از پیش خود نخواسته خدای تعالی کاری نمیتوانیم
کرد و معجزه نمیتوانیم ساخت و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مومنان
و گروندگان. وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ
عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و چیست ما را یعنی چه عذر
داریم بر آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه نمود ما را براههای راست
یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که هر که بران سلوک نماید بمقصد
اقصی فایز گردد و هر آینه صبر خواهیم کرد بر آنکه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت
و بر خدای تعالی باید که ثابت باشند توکل کنندگان. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ

لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ
و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین و دیار
خود یا عود کنید یعنی موافقت خواهید نمایید با ما در کیش ما و مراد عود جامعی باشد
که ایمان آورده باشند از آن قوم پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند
یاد فرمود که هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ
مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ و ساکن سازیم شما را در
زمین ایشان پس از هلاکت ایشان این امر مقرر و این وعده راست است برای کسی که بترسد
از ایستادن در موقف حکم یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقف کرم حکم میکنم بر بندگان
مانده ازند و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ
جَبَّارٍ عَنِيدٍ و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاکت
دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند
هر که از ما باطل است عذاب بروی فرود آید خدای تعالی فرمود انبیا و مؤمنان نجات
یافتند و نومید ماند و بی بهره گشت از فلاح هر گردن کشی ستیزنده با حق یا معرض از
طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ
يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ
از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه که
او را در آن افکنند و بیاشامند از آب مختلط با ریم و زرد آبه که از تن دوزخیان
چکد و گویند آبی مثل صدید بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد از وی نمی تواند که بگلو
فرو برد از تلخی و گندگی و می آید بدو آلام و شدائد مرگ از هر جای یا از اعضای او
تا آنکه از بیخ مویها و میان انگشتان و پشت او درد یعنی مردن تا بیاساید در عین
المعانی آورده که روح در حنجره او بماند و باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه بتن او باز
گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی میان زندگی و مردگی میگذرانند
و در پیش اوست یا از جهت ... عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است




در دوزخ و گفته اند جنس انفاس مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ
بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ
از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانیست که کافر شده اند بپروردگار خود و صفت
آن اینست که کردارهای ایشان همچو خاکستر است که سخت بجهد و برو باد در روزی که سخت
باشد باد و عاصف اشتداد باد است و زیادتی در وصف کردن غایت مبالغه است
ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد
کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند تو ده خاکستر است که باد سخت بران وزد
بهوا برد و در اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد
همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر هیچ چیز حبط
شده باشد و هبا منثور گشته و مطلق اثری از ثواب آن پیدا نه آن پندار نداشتها
که ما نیکوئی کرده ایم در گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ
جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی از آنکه
خدای تعالی بیافرید آسمانها و زمین را بر وجهی که حق آنست در آفرینش اگر خواهد
برد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیارد و آفریند بجای شما کردکی دیگر و
تکذیب مثل شما نباشد و نیست اعدام و ایجاد بر خدای تعالی دشوار چه او قادر است
بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه
مقدورات یکسانست و از نیست شان او که بنزد او آنست که او را برستند و
بتوحید وی بگروند و امیدوار باشند بثواب او و خایف از عذاب او وَبَرَزُوا
لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ
مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ
سَوَاءٌ [علينا] أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ و ظاهر شدند از آنکه تعبیر بصیغه
ماضی جهت تحقق وقوع است و از بروز مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها برای

از خدای تعالی و می بینید آن همه رد کان از کفار و مؤمنان پس گویند عاجزان از اهل کفر
یعنی اتباع و سفله ها آنان را که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی پیروی ایشان کردند
باشند ایشان را گویند به درستی که بودیم ما مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض
از فرمان ایشان پس آیا هستید شما دفع کنندگان از ما عذاب خدای تعالی چیزی را
یعنی ما در آن عالم اتباع شما بودیم در این عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید
از ما گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم اگر خدای تعالی نمودی ما را طریق
نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاص و مدد و دست
و شفاعت ما درین کار مردود و ایشان ناامید شده گویند بیایید تا باتفاق جزع و
و جزع کنیم شاید که بر ما دری بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال جزع و فزع
کنند و سودی ندارد و گویند بیایید تا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نیست ما را هیچ گریز
گاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ
وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ
إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب
خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا که اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ را در
دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند بر منبری
از آتش برآید و گوید یا اشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان به درستی که خدای تعالی
وعده داد شما را وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود و من وعده دادم
شما را وعده بدروغ که نه قیامت و نه حساب و اگر قضا باشد بتان شما را امروز شفاعت
خواهند کرد پس وعده که دادم شما را تبیین خلف وعده را اخلف میگوید یعنی امروز
ظاهر شد که من دروغ گفته بودم و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر
و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول خود مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب





بی حجتی و برهانی پس شما قول مرا اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید در عواقب قول خود
پس ملامت مکنید مرا بجز وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من
کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بد ترینست در حق دشمن میکند و ملامت
کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای تعالی را که فرمود لا یفتننکم الشیطان را
نشنودید و درین دلالت بر استقلال فعل عبد و اختیار او گوید من نیستم رهاننده و فریاد
رس شما از عذاب و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من به درستی که من امروز
کافر شدم بآنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی در فرمان برداری پیش ازین در دنیا
یعنی بیزار شدم از شرک شما به درستی که ظالمان یعنی مشرکان و منافقان و معاندان
خاندان مر ایشان راست عذابی دردناک وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
درآورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من عند الله و کرده اند کارهای شایسته
و پذیرفته در بهشتهای گوناگون که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاویدان
باشند در آن و درآرند مؤمنان به بهشت و فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم
تمام بریاض دار السلام درآرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیت ملایکه
مر ایشان را در بهشت یا تحیت ایشان مر یکدیگر را سلام باشد که دلالت بر سلامتی از آفات
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا طیبة
فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ للناس
آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب میتواند که مخاطب نبی و ندانستی ای بندهٔ بینا
و دانا که برای تفهیم شما چگونه زد خدای تعالی مثل و کرد اند کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ
توحید است یا دعوت باسلام مانند درخت پاک که آن نخل بلند است یا شجره ایست
در بهشت بیخ آن در زمین استوار و محکم و شاخ آن در بلندی ترفع میدهد
میوه های خود را در هر وقتی که خدای تعالی حکم فرموده بمیوه دادن و دران تقدیر
کرده رفت فرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه او تا پخته شدن

و بر چيدن او در اين مدت از بسر و رطب و تمر او نفع ميدهد بارادت و امكون آفريننده خود
و ميزنند خداى تعالى مثلها را يعنى بيان ميكند براى مردمان شايد كه ايشان در يابند زيرا
كه مثل تصوير معانيست در آيينه افهام و نزديك گردانيدن معقول را بمحسوس
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
و مثل سخن ناپاك كه كلمه كفر است يا دعوت بعبادت اصنام مانند درخت ناپاك است
چون حنظل كه تلخست و ناخوش بوى و مكروه بر طباع سليمه و با وجود خباثت و كراهت
چنان شده و بريده و بركنده گشته از روى زمين بيخ او را استحكام يعنى نه بيخى دارد
بر زمين و نه شاخى در هوا حق سبحانه و تعالى تشبيه كرده درخت ايمان را كه اصل آن در
دل مؤمن ثابتست و اعمال او بجانب اعلى عليين مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو
واصل بدرخت خرما مانند كه بيخ او مستحكم است در منبت خود و فرع متوجه بجانب علو و
نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثيل نموده كلمه عبادت اصنام را كه دل كافر معتقد
بحث عدم حجت و برهان بدان ثباتى ندارد و عملى نيز كه بمصعد قبول رسد از او صادر
نميشود بهمين شجره حنظل كه نه اصل او را قرار است و نه فرع او را اعتبارى و در تفاسير
اهل البيت عليهم السلام مسطور مذكور است كه كلينى رحمه الله و ديگران نقل كرده اند كه مراد
بشجره طيبه محمد و آل است صلوات الله عليهم كه اصل حقيقت ايشان از شريعت و احكام
دينيه محكم و استوار است و پايدار تا انقراض عالم و فرع طاهر ايشان از رتبت و منزلت
و رفعت سر كشيده تا آسمان و هر وقتى از اوقات مردم فايده و نفع دارند از ملت ايشان
كه از براى سهولت زيست و معيشت و تعاول ميان خلايق چنانچه مى بايد از امور دينى
و دنيوى بيان فرموده اند بر وفق حكمت و مصلحت كه بدان عمل كنند و هر كه اطاعت
طريق ايشان نموده در دنيا حميد است و در آخرت سعيد و حديث نبوى نيز مؤيد اين
معنى كه فرمود على بگشجره و اصليم و بار آن فاطمه است و ثمرهاى آن حسن و حسين و باقى امامان
عليهم السلام كه وسيله نجات در آخرت از شفاعت و غير آن و بركت آن محبان و شيعيان
و مراد بشجره خبيثه بنو اميه اند و معاندان كه از آن اصل و بيخ بنود كه قرار و استحكامى
باشد

٤٥٢
باشد چند روزى علم مخالفت بر افراشتند و خاك بطلان در ديده اهل حق انباشتند
و تخم لعن و طعن در دل مؤمنان پاك طينت كاشتند مثل درخت حنظل نه بيخ او را
قرارى باشد و نه ثمره او را اعتبارى باشد بلكه آنانى كه با ايشان آميزش كردندى در
دنيا بى بهره بودند و در عقبى در تلخى عذاب ابد مانند يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و
ثابت ميگرداند خداى تعالى آنها كه ايمان آورده اند و بمحمد و آل گرويده اند و استحكام
ميدهد بسخن راست و محكم كه بحجت قاطع نزد ايشان ثابت شده و در دلهاى ايشان
متمكن گشته كه آن اصول خمسه است كه حق تعالى مؤمنان را ثابت ميدارد بر آن در زندگانى
دنيا تا در زمان ابتلا و افتتان صبور و ورزند و از جاده مستقيمه اهل بيت نلغزند
تا ختم حيات ايشان بر آن شود و ثابت دارد ايشان را در آن سراى تا در قبر كه اول منزل
از منازل آخرت از جواب منكر و نكير بطريق صواب باز نمانند و در قيامت باين ثبوت
در سوق حساب نمانند و بجانب جنات عدن شتابند و فرو گذارد خداى تعالى ظالمان
و معاندان را تا بكلمه توحيد و عدل و نبوت و امامت و قيامت راه نبرند و در دنيا و نه
در سوال قبر و نه در موقف حساب بسبب عصيان و بطلان آن طايفه و ميكند خداى تعالى
آنچه ميخواهد از تثبيت مؤمنان بحجت فرمان و خذلان ظالمان بسبب طغيان أَلَمْ تَرَ إِلَى
يَصْلَوْنَهَا الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْقَرَارُ
آيا نديدى و نگاه نكردى بسوى آنانكه تبديل كردند شكر نعمت خدا را بكفران يعنى كفر
وضع كردند در موضع شكر يا بدل كردند نعمت را بكفر يعنى چون در نعمت كافر شدند
آن نعمت از ايشان مسلوب شد و جز كفر و زندقه نزد ايشان چيزى نماند گويند مراد
اهل مكه اند كه حق تعالى ايشان را ساكن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ايشان گشاده
بنعمت وجود با وجود حضرت رسالت صلى الله عليه و آله شرف ساخته و ايشان ناسپاسى
كردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند مردار خوار و ميته خوار گشتند و بعضى از ايشان در
حرب بدر مقتول گشتند و در بسيارى از تفاسير آورده اند حتى انوار بيضاوى كه مراد از اين

قوم دو قبیله که فاجرترین قبایل قریش‌اند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند بنی
مغیره انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودند بالکل زمانی مستاصل شدند و در بدنامی و لعن و طعن
این عالم ماندند و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را این دو قوم و امثال
ایشان بجهت عدم فرمان رسول و آل او برای هلاک کردن دوزخ است چه جهنم عطف بیان
دار البوار است یعنی دار البوار که دوزخ است در آیند بدان و بد قرارگاهیست جهنم
اهل را دنیا این و آخرت آن آنکه خوانی ورا معاویه کش و آنکه در ماویه است زاو بیش
وَجَعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ و پیدا کردند برای (عن سبیله)
خدای تعالی مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام
نهادند تا گمراه کردانند مردمان را از راه خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخورید
بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی در دو سه روزی
بدین نوع بگذرانید پس بدرستی که بازگشت شما با آتش دوزخ است قُلْ لِعِبَادِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ بگو ای محمد یعنی امر کن مر بندگان مرا که ایمان آورده‌اند
بدین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید تا ایشان بادر تو نماز گذارند و نفقه دهند از آنچه عطا
داده‌ایم بایشان نفقه کردن پنهان مراد بتطوع است و نفقه آشکار مراد زکوة است
چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد محصل سخن آنست که بندگان مرا بگو تا نماز
گذارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزی که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر
بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود در آن روز و دوستی نیز نبود که از دوست
طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ
مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ د

خدای تعالی



خدای تعالی آنست که بیافرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی مراد باران است
پس بیرون آورد از آن آب از میوه‌ها روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام
ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او بهر کجا که میخواهد و مسخر کرد برای شما
جویهای آب یعنی آماده ساخته برای شما و مسخر گردانید برای انتفاع و استیصال شما
آفتاب و ماه را در حالتی که مستمرند در سیر خود یا مجد تعب در سیر آن و انارت خود
میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند و رام گردانند برای شما شب و روز متعاقب
یکدیگر یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و منفعت و بداد شما را از هر چیز
میخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت و اگر خواهید
که شما شماره کنید نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده شما نتوانید کرد آنرا از طاقت
احصای آن بیرون آورده‌اند که مراد از این نعمت که حق تعالی فرموده نعمت نبوت
پیغمبر ماست و نعمت امامت ائمه هدی علیهم السلام صلوات الله العلی الاعلی که سر
بزرگتر و واسطه‌اند دیگر میان حق و خلق ایشانند و فی نفس الامر مظهر صفات کمال
و شرح انوار جلال و جمال شان از حیز تصور و تخیل بیرونست و از تفکر و تامل افزون بدرستی
که آدمی ستمکار ناسپاس بسیار ظلم میکند بر نعمت این جنان که از شکر آن غافل است و کفران
می‌ورزد که بحقیقت آن جاهل است یا ظلوم است در محنت جزع میکند و شکایت می
نماید کفار است که در نعمت کفران می‌ورزد که بحقیقت آن جاهل است و در حینی که شاید
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (وَاجْنُبْنِي)
و یاد کن چون گفت ابرهیم علیه السلام در مناجات خود ای پروردگار من بگردان این شهر
مکه را ایمن از محاربه و مکابده و دور گردان مرا و فرزندان مرا از آنکه پرستیم بتان را این
دعا درباره فرزندان و بعضی از احفاد وی مثل بنی هاشم باجابت مقرون شده رَبِّ
إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ (رَحِيمٌ)
ای پروردگار من بدرستی که بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی گشتند از آدمیان
پس هرکه پیروی کند مرا در دین پس او از منست یعنی اهل ملت منست و هر که نافرمانی کند مرا در

ما دون شرک پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی
بر ایشان بتوفیق بعد از توبه ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند
بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم وارزقهم
من الثمرات لعلهم یشکرون ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم
بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در
زمین شام ساره را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابرهیم را علیه السلام فرمود
که دل من خواهان نیست که هاجر و پسر او ایدری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل متألم
شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم علیه السلام بر براقی
نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی
مکه بی رفیقی و انیسی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بوادی
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که درو کشت توان کرد نزدیک خانه تو که حرام
کرده شده است درو صید و قتال یا حرام است تهاون او و توقف بدو و مراد موضع
خانه فراخ است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگر نه در عهد ابرهیم علیه السلام خانه
نبوده پس تکرار ندا فرمود که ای پروردگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم
تا بپای دارند نماز را در پرستش تو بجای آورند پس گردان دلهای بعضی از مردمان را که بکشتی
محبت بشتابد بسوی ایشان حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن
خلیل باندک زمانی چشمه زمزم ببرکت جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام
پدید آمد و قبیله از جرهم انجا در آمدند اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجا در تزاید است
محققان برانند که اگر من بتبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود
و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله آن شمع شدندی و دیگر
حضرت ابرهیم علیه السلام دعا فرمود که رد اهل این بلد را از میوه‌ها شاید که ایشان
سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته بآنکه مکه غیر وادی
ذی زرع است انواع ثمرات در و پیدا میشود چون انگور و بهی و صیفیه و خربزه و شتو یه در

یک



یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع و نیاز است دیگر بار فرمود
ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن و ما یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء الحمد
لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق ان ربی لسمیع الدعاء
ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم و آنچه آشکارا میسازیم یعنی
نهان و آشکار ما میدانی و پوشیده نیست بر خدای تعالی هیچ چیز در زمین و نه در
آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات بر خدای یکسانست
ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود بخشید و عطا فرمود مرا بر سر پیری و بزرگسالی
یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل را در نود و
نه سالگی و اسحق را در صد و دوازده سالگی بدرستی که پروردگار من هر آینه شنونده
و اجابت کننده دعاست درین کلام اشعار است بآنکه فرزند از ابدعا از خدای تعالی
خواسته است رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء
ای آفریننده من مرا گردان بپای دارنده نماز و فرزندان مرا نیز مواظب ساز ابن
عباس فرمود که همیشه اولاد ابرهیم پیغمبر علیه السلام جمعی بر فطرت بوده‌اند و خواهند
بود تا قیامت ای پروردگار ما کرم فرما و قبول فرما دعای مرا یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا
اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب ای پروردگار ما بیامرز مرا
و پدر و مادر مرا و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر کس بتو ایمان آورده روزی که قایم شود ایستاد
مجازست یعنی اهل آن روز قایم شوند و ابن عباس فرمود که مراد مؤمنان این امتند
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و مپندار ای مکلف خدایرا غافل
از آنچه میکنند ستمکاران این از برای تسلیه مظلوم است و تهدید ظالم انما یؤخرهم
لیوم تشخص فیه الابصار جز این نیست که تاخیر کند عذاب ایشان را برای روزی که خیره
شود در آن روز دیده‌ها از سختی هول و احوال مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد
الیهم طرفهم و افئدتهم هواء و انذر الناس یوم یأتیهم العذاب فیقول
الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب در حالی که خداوندان این دیده‌ها شتابندگان

باشند بسوی اسرافیل که ایشانرا بعرصهٔ محشر خواند بر داشتگان سرهای خود را ببالا
باز نمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز مانده بر وجهی که رجوع نتوانند
نگریستن و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت و بیم کن
مردمانرا یعنی امل مکن را و بترسان آنرا که بیاید بدیشان عذاب آن روز که روز
قیامت پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ای پروردگار ما باز پس دار ما را یعنی
عذاب ما را تا آخرین و ما را مهلت ده تا مدتی نزدیک نجب دعوتک
ونتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال تا اجابت کنیم دعوت
ترا یعنی آنکس را که بتو خواند و پیروی کنیم فرستادگان ترا در جواب ایشان گویند دستگاه
آیا نبوده شما که اول مبالغه نموده میخوردید پیش ازین در دنیا که شما باشید خواهید
شما را هیچ زوالی نیست مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر
نقل نخواهیم کرد وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف
فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند
بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود و ظاهر شد مر شما را که چگونه کردیم ما بدیشان
یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه
الجبال و بدرستی که کوشش کردند در حیلهٔ که نهایت مکر ایشان بود و نزدیک خدا است
جزای مکر ایشان و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته تا از جای
برود از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی کافران حیلتها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است
زایل گردانند و این محال است در معالم از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل میکنند که این
آیت در قصهٔ نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد
گفت بزرگ خدائی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید و من خواهم که بر آسمان
روم و او را ببینم اشراف قوم گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن بآنجا





میسر نشود و نمرود مصر بود نشنید تا صرحی ساختند بغایت بلند و چون برای رفت آسمانرا
چنان دید که از زمین می دید روزی دیگر آن بنا بیفتاد و شکستن و افتادن آن در سورهٔ
نحل بیاید انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شد نمرود
لعین را خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابرهیم جنگ کنم کرکسان را فربه
کرد پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه ساخت
و دو در یک فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه از زیر
و بالا توانستی نصب کرد پس کرکسانرا چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار را بر سر
نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل
ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته
بود بهوا بردند بعد از شبانی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان بهمان حال
دید که از زمین می دید رفیق خود را گفت تا در تحتانی را بگشاد و گفت تا چه می بینی
آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از یک شبانه روز
دیگر که باب فوقانی بگشاد حال همان بود که در روز سابق مشاهده نموده رفیق وی
که باب تحتانی بگشود بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را بر دار
سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از جنبش
کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن
الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام پس مپندار خدای را خلاف
کننده وعدهٔ خود مر پیغمبران خود را یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده انی که انا لننصر
رسلنا فرموده و دیگر لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان
مظفر و منصور خواهد ساخت بدرستی که خدای تعالی غالب است خداوند انتقام یعنی خواهنده
کینهٔ اولیا را از اعدا یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله
الواحد القهار روز بدلست از یوم یاتیهم یا ظرف انتقام است یا معمول اذکر یعنی یاد
کن روزی را که بدل گردانیده شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردد بآسمان دیگر بدل

کاه در ذات می‌باشد مثل بدلنا هم جلودا غیرها وگاه در صفت می‌باشد مثل یبدل الله
سیئاتهم حسنات و آیت شریفه احتمال هردو دارد در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است
و امحای روشنی رو تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را
بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده‌اند
زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها را بآسمانی از زر و قول ابن مسعود که روز
قیامت بیارند زمینی را از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند و مویدان قول است
و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای جزاء او ممیت خدای یگانه قهر کننده و توصیف
وی بدو وصف دال است بر آنکه آن او در غایت صعوبت وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ
مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ
كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان و
معاندان او را آن روز با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت و عقاید و اعمال با قرین
ساخته هر یک را بدیوی که موسوس او بوده در اضلال یا معارن کرده‌اند دستها
و پایهای ایشان را با غلال یعنی با هم بسته در بندهای غلها پیرهنهای ایشان از قطران
و آن چیزی باشد سیاه و بدبوی که آتش در وی زود می‌گیرد و گویند که چیزیست که می‌پزند
و بر شتر گرگین طلا میکنند تا جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان بجای پیرهن
بود تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نطق رایحه سرعت اشتعال آتش ایشان را
معذب گردانند و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان آتش یعنی در آن حجه و برانید از
از قبرها تا فرداد دهد خدای تعالی هر تن را جزای آنچه کرده است جه لیجزی الله متعلق است
به وبرزوا اندر ستی که خدای تعالی زود حساب کند که از زیر الحساب یکی
او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا
أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ این قرآن یا آنچه درین سوره است
از موعظت کفایت است مردمان را تا پند داده شوند بآن و بیم کرده گردند بدان و تا بدانند
بتامل در دلایل قدرتی که در و مذکور است آنکه اوست خدای یگانه و هر آینه باید که پند

بگیرند



گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام نمایند با وامر الهی حق سبحانه و تعالی
ذکر فرموده در این بلاغ را سه فایده جلیله که آن غایت و حکمت در انزال کتب تکمیل
رسل برای مردمان و استکمال قوت نظریه که منتهای کمال او توحید است و استصلاح قوت
عملیه که تلبس بلباس تقوی است جعلنا الله الفائزین بهما در روایت از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره ابراهیم را علیه السلام داده شود ده اجر حسنه
بعدد آنکه بتان را پرستیدند و بعدد آنانکه بتان را نپرستیدند و الله غرض کثرت حسنات است

الجزء الرابع عشر

## سوره الحجر مکیه و هی تسع و تسعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است
جمعی بر آنند که مطلق دران باب سخن گفتن مسلوک سبیل جرأت و از آنست که بعضی
گفته‌اند در وی چیزی گفتن تکلف است و خدای تعالی پیغمبر را فرموده که بگو و ما انا من
المتکلفین و بعضی دیگر گویند که در حقیقت سخن است در ینجه هر حرفی اشارت باسمیست
چنانکه الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل علیه السلام و را باسم رسول صلی الله علیه و آله
یعنی این کلام از خدای تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام برسول صلی الله علیه و آله رسید این
آیتها که می‌آید آیتهای مذکور است و آیتهای قرآن روشن پیدا کننده حق را از باطل و
گفته‌اند کتاب و قرآن یکی است اما بدو نام مذکور شده که هر نام دلالت بر معنی دارد
و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ
ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه نگرویده‌اند و آرزو برند که کاشکی بودندی
مسلمان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان تا نزدیک حلول درگ کفار
بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاة موحدان را از دوزخ
بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست
تمنی کنند که کاشکی از اهل اسلام می‌بودیم ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران و معاندان

در مرحا بند دست از ایشان بدار بگذار تا در دنیا بخورند و برخورداری یابند از بهرهٔ آرزو
ایشان نیست و مشغول کرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت
کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ و هلاک نکردیم
هیچ اهل دیهی را مگر آنکه مر هلاک ایشان را زمانی مقدر بود و نوشته در لوح محفوظ که جهت
چند باشد و هلاک کی بود چون میل نکنند بایمان مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ
پیشی نگرفتند هیچ گروهی بسبب عدم فرمان مدت هلاک خود را و باز پس نماندند از آن
یعنی بعد از بعثت رسل اجابت دعوت ایشان نکردند هلاک نشدند پیش از وقت
مقدر و نه بعد از مقرر وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ
و گفتند کفار عرب ای آنکه فرود آمده است بر وی قرآن بدرستی که تو دیوانهٔ که ما را
از نقد تنبیه میخوانی که این کلام بطریق تهکم و استهزا بود چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت
بجنون راست نیاید و نظیر است قول فرعون که در کلام الله وارد و واقع است که ان رسولکم
الذی ارسل الیکم لمجنون یعنی این قول مبنی است که ادعا میکنی که قرآن بتو نازل میکردد
لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ و دیگر گفت چرا نمی‌آری فرشتگان را
بگواهی رسالت خود اگر هستی از راستگویان در این دعوی یعنی اگر راست میگویی
که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب
ایشان داد و گوید مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُّنظَرِينَ
ما فرو نفرستادیم فرشتگان را مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند
دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه دیدند
یا وقت مرگ چنانچه هر کس می‌بینند و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم
از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مواعظ است و ذکر بمعنی شرف می‌آید یعنی این
کتاب موجب شرف خوانندگان است و ما مر او را نگهبانیم از تحریف و زیاد و نقص یعنی ما

آنرا



آنرا معجز گردانیدیم و جدا ازین کلام بشر ساختیم بر وجهی که ممکن نیست تغییر نظم او برای اهل
دین یاد دارند و اوییم از تطرق خلل باو در دوام و مطویات و قراات قرآنی نه از قبیل
زیاده و نقصان است و گویند ضمیر بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو در گروههای پیشینیان
وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بودند
که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیهٔ
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی
بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بوده اند كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ
همچنانکه داغ خذلان در دل مکذبان پیشین نهادیم تا استهزا انبیا شعار خود ساختند
در می آریم همانرا در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ
ایمان نمی آرند بقرآن و بدرستی که گذشته است سنت خدای تعالی در هلاک پیشینیان
یعنی هر که از ایشان هلاک شد بترک قبول حق و تکذیب رسل بود و این وعید اهل
مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نمود بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات
میکردند در نزول ملائکه جهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا
عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر بگشاییم برین مقترحان دری از آسمان
پس باشند همه روزه فرشتگان در آن بر بالا میروند و از آن در زیر می آیند هر آینه از
غایت عناد و تشکیک در حق لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ
گویند جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته اگر در آسمان بگشایند
و کفار بالا روند عجایب آن را مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این
صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادو کردگانیم یعنی ما را جادو کرده چنانچه
در ظهور دیگر آیات میگفتند که این سحر مستمر است وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا
وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده
گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر یا بسطت سماء دیار کسیم آنرا بصورتها

با آسمان را بزینت کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت
مبدع و توحید صانع آن استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ و نگاه داشتیم
آسمان را از هر دیو رانده تا نتوانند که بدان صعود و بر احوال و اخبار مطلع شود
إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ لیکن هر دیو که خواهد که بر آسمانها
رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی از فرشتگان بشنود پس از پی در آید او را و بدو رسد
و بسوزد شعله ستاره روشن و درخشان از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که از زمان
آدم تا وقت عیسی بن مریم علیهما السلام دیوان بر آسمانها می رفتند و از ملایکه که اخبار لوح
محفوظ را درس می نمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان باز
میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع میکردند و چون ولادت با سعادت
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دست داد از همه آسمان ممنوع گشتند و بجهت
رجم ایشان شهب ثاقب موثر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ و زمین را باز کشیدیم
بر روی آب از زیر خانه کعبه تا مستقر مسکن و منشأ آدمیان و حیوان باشد و کرویت
او از قول بعضی منافی بسط نیست بجهت عظم جرم او و درافکندیم و پیدا کردیم بود در
زمین کوههای سرافراخته پای برجای و برویانیدیم در زمین همه چیز رسیده بمیزان حکمت
یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت است و گویند آنچه وزن کنند
یا بپیمانه یا موزون بمعنی مستحسن متناسب باشد بر وجه اعتدال یعنی برویانیدیم بر زمینها
چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از انواع نباتات از اشجار و مزروعات که هر نوعی از آنها
معتدل است باعتدالی که مختص است بآن بحیثیتی که اگر متغیر شود باطل گردد و اما اختلاف
انواع نباتات بحسب اختلاف اجزا و کیفیات آنست وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن
لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و پیدا کردیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیشی
و زیست شما بوی است از مطاعم و ملابس و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را
روزی دهندگان گویند مراد حیوانات است که روزی او بیشتر است مثل وحوش و طیور و

حیوانات



حیوانات بر و بحر یا مراد عیال و خدم و ممالیک بمعنی آنکه ایشان می پندارند که آنها روزی
میدهند ایشان را نه چنانست بلکه روزی دهنده خدای تعالی است فی الحقیقه و ایشانرا سبب
ساخته وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ و نیست هیچ
چیزی که آدمی بوی محتاج باشد مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست خزینهای
او یعنی ما قادریم برایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار و تشبیه
کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت
نیست بلکه محتاج کلمه کن در ان کافیست و فرو نمی فرستیم آنرا مگر باندازه دانسته شده
که نه کم از آن شود و نه زیاده بر آن باشد وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و فرستادیم بادها را آبستن یعنی
بردارندگان ابرها یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه پس فرو فرستادیم از آسمان
آبی که آن بارانست پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف در آن دادیم و نیستید شما
مر آن آب فرستاده را نگاه دارندگان در جایها و غدیرها و چشمه‌ها بلکه ما حافظ
آنیم و بعضی گویند که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما
نیست و آنچه در شما در هم بیند همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ
و بدرستی که ما زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن و می میرانیم نفوس را
در زمان حیات باز زنده میسازیم بموافقت طاعات و ورد و میکردانیم بمتابعت شهوات
باز زنده میکردانیم بمحبت رسول و آل وی و می میرانیم بمخالفت و عناد آن هستند نشینان بارگاه
جلال در بحر الحقایق آورده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و امانت
نفوس ایشان می نماییم بسطوات قهرات جلال یا بموت و حیات میدهیم بخلع و لبس
و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن یکی
بدیگری رسد پس بمو رسم ضرب فنا انده حق سبحانه و تعالی موصوف بصفت بقا
وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگانرا
از شما در اسلام و بدرستی که میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیان را

ارشاد که آنها بیایند بعضی مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد زاد از آیندگان یا در المستقدمین امم قرون گذشته و بعید انهم امت محمد را صلی الله علیه و آله وسلم یا آنرا که متقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است و در اسباب نزول آورده اند که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و در صفوف ن بعضی از جماعتیان در صفهای پیش فرو رفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که متقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و برمز پوشیده نیست اِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ اِنَّهٗ حَكِیْمٌ عَلِیْمٌ بدرستی که پروردگار تو جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند بدرستی که او داناست کار راست دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُوْنٍ بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم را علیه السلام از گل خشک که چون دست بروی زنند آواز کند و آن گل کاین بود از گل سیاه بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در ته حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم را از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد مسنون یعنی مصور مثل جواهر که گداخته در قالب ریزند که بعد از فراغ از گل شدن او تصویر کرد ازو تمثال انسان میان تهی را انگاه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید باز تغییر فرمود آنرا اطوار بعد طور تا بعد از تسویه روح در وی دمید و انسان کامل گشت وَالْجَانَّ خَلَقْنٰهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُوْمِ و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را پیش از آفریدن انسان از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از ان آتش متکون میگردد و ابن مسعود گوید که سموم دنیی جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان از ان آفریده شده و در انوار التنزیل آورده که ممتنع نیست خلق آن در جواهر مجرده چه جان اجسام مرکبه که غالب در وجزء ناری باشد چه قبول کردن او حیات را زیاده است از آنکه غالب در وی جزء ارضی باشد و من نار که فرموده باعتبار غالب است مانند خلقکم من تراب و سیاق آیت شریفه همچنانکه

دلالت



دلالت دارد بر کمال قدرت الهی و بیان بدایت خلق انس و جن همچنان تنبیهی است بر مقدمه ثانیه که موقوف است بر او امکان حشر و آن قبول مواد است از برای جمع و احیا وَاِذْ قَالَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌۢ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُوْنٍ و یاد کن آنرا که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین آفریننده ام آدم را از گل خشک که کاین است از لای مصور فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِیْنَ پس چون راست کنم صورت و هیات او را و در آرم در وی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد پس بیفتید مر او را از سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ اِلَّآ اِبْلِیْسَ اَبٰٓى اَنْ یَكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِیْنَ پس سجده کردند ملائکه و فرشتگان همه ایشان بتمام مگر ابلیس ملعون که از روی استکبار سر باز زد از آنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ یٰٓاِبْلِیْسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِیْنَ گفت خدای تعالی که ای ابلیس چیست ترا و غرض تو چه بود در آنکه نباشی با سجده کنندگان قَالَ لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ خَلَقْتَهٗ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُوْنٍ گفت ابلیس نیستم من که سجده کنم مر آدمی را که آفریده از گل خشک از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است نسبت روحانی لطیف چرا فرمانی جسمانی برد و او را سجده کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را ویرانه دید ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفونست قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِیْمٌ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از ابی و امتناع او از سجده آدم علیه السلام که بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی بدرستی که رانده شده از فرد کرامت وَاِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ اِلٰى یَوْمِ الدِّیْنِ بدرستی که بر تست دوری و راندگی تا روز جزا در حساب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که لعنت را فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِیْٓ اِلٰى یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ گفت ابلیس ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه و تعالی

اجابت نمود. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ بدرستی که تو هستی
از مهلت داده‌گان تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اول که نفخهٔ صعقه گویند
و چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه
بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد الخ بر انگیخته شود
این معنی طلبه و اگرچه بواسطه وقوع غایت فته دلالت نمیکند بر منصب ابلیس زیرا که خطاب
الهی مر او را بر سبیل اهانت است و اذلال قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ گفت ابلیس ای آفریدگار من بسبب
اغوا و خذلان نمودن تو مرا که آن امر خدای تعالی بود مر او را بسجدهٔ آدم و نافرمانی او و از آن
سبب اغوای او شد و مهلت دادن حق او را تعریض است امامیه اگر معنی لعنت
شیطان کنند مستحق و زید ثواب کردند و اگر خدای تعالی میدانست بعلم ازلی که ابلیس
و متابعان او بر کفر خواهند مرد و بازگشت ایشان بدوزخ خواهد بود بسبب نادانی
و بعضی گویند ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات
که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فرق کرده میان این هر دو طایفه
بر آنند که سوگند خورد بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است
و سوگند بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که یمین
باسم ذات یا باسماء خاصه وی منعقد میشود و لهذا گویند این با بای سببیه است نه آنکه
سوگند میخورم باغوای تو بلکه بسبب آنکه مرا بوادی گمراهی و خذلان انداختی چنانچه این
مضمون گذشت بیارایم معاصی را در چشم مردمان و همه ایشان را بر گمراهی دارم
مگر بندگان تو از ایشان خالص شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب
مرا در ایشان اثر نباشد و آن طایفه یا اهل عصمت اند مثل انبیا و اولیا سیما سید المرسلین
والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که مطلق در حصار و حصن را نداند
یا خواص ایشان که بصفت تقوی و سمت عدالت موسوم‌اند که در ایشان را یابد اما کارگر
از پیش نرود و مدفوع و منکوب گردد قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ گفت خدای تعالی

این



این اخلاص در ایمان و ایقان راهی است که حق است بر من رعایت آن راست یعنی
کجی ندارد و دونده را بمنزل می رساند و گویند علیّ بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست
راست بسوی من و بعضی علیٌّ خوانده اند یعنی راهی که علم مستقیم عالی قدر است که
اصلا و قطعا اعوجاج زوری را ندارد و چون همیشه بر جادهٔ مستقیم بود کانه خود طریق
مستقیم است که هر که متابعت وی کند هرگز گمراه نگردد و مؤید این قول ابی عبد الله
علیه السلام که علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر آورده که آنحضرت فرموده که صراط مستقیم
امیر المؤمنین است علیه الصلوة و علیه السلام إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان که انبیا و اوصیا
ایشان که محمد و آل اند و تابعان محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین بدرستی که دوزخ
وعده گاه ایشان نیست ترا بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال مگر کسی
که متابعت تو کند از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ
بدرستی که دوزخ وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ
أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ دوزخ را هفت در است هر دری را از
گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده و مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه
قومی مقرر و معین شد جهنم جای گناهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایانست
حطمه ماوای جهودانست سعیر از آن صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل
مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند مقام منافقانست و بعضی گویند اگر مراد
از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان گناهکار در دوزخ جاوید نیستند ایشان را
طبقه نباشد پس طبقهٔ اول نامزد دهریه دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیم
از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند و آنانکه منکر امامت ائمه اثنی عشر اند چهارم از آن
یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان إِنَّ الْمُتَّقِينَ
فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از متابعت
ابلیس در بوستانها نشسته اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها باشد از شیر و خمر

و چون گویند فرشتگان متقیان را که در آیید بدین بوستانها مقرون بسلامت از همه
از همه آفتها یا بسلامی از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ
مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ و بیرون کشیم آنچه در سینه بهشتیان باشد از دشمنی
که در دنیا با هم داشته اند و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات
و دراجات یکدیگر رشک نبرند در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را
در همزبانی و دوستداری برادران نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر روبها بیکدیگر
آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نمی بینند چه هر جا روند روی بدان میکنند تختهای
ایشان نیز بر روی دیگر دور پس در جمیع احوال از روی هم می بینند لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ
مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نرسد ایشان را در آن بهشت رنجی و مشقتی چه در آن سرای تنعم و راحت
و نیستند ایشان از بهشت بیرون شدگان نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
خبر ده ای محمد بندگان مرا بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد بخشنده بر کسی که
توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ و بآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و
استغفار منحرف است آن عذابیست دردناک گویند این خطابکه ما سبق است
از وعده و وعید و تقریرست و ذکر مغفرت دلیلست بر آنکه او را منظور بوده
متقیان که از جمیع گناه معصوم باشند بلکه اگر صغیره واقع شود از سبیل اصرار قدح
در تقوی ایشان نکند و در توصیف ذات بمغفرت رحمت نه در تعذیب و عقوبت ترجیح
وعده لطف است و تاکید صفت عفو امیدواری تمام از این استشمام می توان کرد
مع ذلک افتتاح آیت سابق به نبی کرد و کر بخطاب بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم
که رحمت عالمیانست و بندگان را بخود اضافه کرده و در وسط ذکر فرموده و اختتام
آیت را بغفران و رحمت نموده چون این نوع رحمتها محیط بندگان کرد چگونه آمرزیده
نشود وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ
و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن فرشتگان که هشت یا ده یا دوازده
که به بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بر وی نزول کردند چون در آمدند بر وی پس

کفتند



گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابراهیم ما بدرستی که ما از شما ترسانیم و
بجهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخوردند و فرشتگان
این سخن شنودند قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ گفتند مترس بدرستی که ما
ترا مژده میدهیم به پسر اسحق نام دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد
رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ گفت آیا بشارت
میدهید مرا بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگسالی متعجب شد از آنکه بر بزرگ سال را
پسری بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا بهمان پیری که هست این صورت
وجود گیرد پس بچه نوع و چگونه مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ
گفتند مژده دادیم ترا براستی و درستی بی شک و شبهه پس مباش از ناامیدان یعنی
بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست
بر اخراج ولد از پیر و عجوز عاقر قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ
گفت ابراهیم علیه السلام من نا امید نیستم از رحمت پروردگار و کیست که نومید شود
از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق حق و معرفت را نشناخته اند وسعت
رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان بسیار دید
در تأمل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نیست در ضمن آمدن
ایشان مهمی هست تا چه خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ گفت چیست کار
شما ای فرستادگان و بی مردید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند بدرستی
که ما را فرستاده اند بسوی گروهی کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم
إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ مگر آل لوط یعنی خاندان او بدرستی که ما نجات
دهندگانیم ایشان را همه إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ مگر زن او را
قضا کرده ایم ما آنکه آن زن از باز ماندگان باشد در شهر استانها برای عذاب
اسناد ملایکه تقدیر را بخود با آنکه حکم و قضای الهی است از جهت قرب و اختصاص
توانند بود فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس آن هنگام که آمدند بنزد آل لوط

فرشتکان فرستاده شده قال انکم قوم منکرون کفت علیه السلام بدرستی
که شما کروه بیکانکید یعنی نمی شناسیم شما را قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون
کفتند ما بیکانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو با چیزی که بودند قوم تو که از بسیار جهل و عناد
در ان چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان
در ان شک داشتند واتیناک بالحق وانا لصادقون و آورده ایم بتو راستی
را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست کویانیم درین خبر فاسر باهلک
بقطع من اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون
پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بشب در پاره که از شب بکذرد و خود برو از پی
ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن و باید که باز پس ننکرد یکی از شما تا هول
عذاب را نه بینند و بروید جائی که فرموده باشند شما را یعنی مصر یا صوبه که شهرستان
بنجست و اهل آن هلاک نخواهند شد وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء
مقطوع مصبحین و حکم کردیم با وحی فرستادیم بسوی او آن کار را که دنبالهٔ
اینست بدرستی که آن کروه بریده بر کنده است در حالتی بصبح در آیند یعنی قوم تو
در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نخواهد ماند در خبر است که چون زن
لوط مهمانان نیکو روی دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل المدینة یستبشرون
و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام فرحان شده بدیدار ند که قصد بکر را بدان مهمانان
وطمع فساد داشتند قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون کفت لوط علیه السلام
بدرستی که این کروه مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا بفضیحت ایشان واتقوا الله
ولا تخزون و بترسید از خدای تعالی در ارتکاب فاحشه خوار و خجل مسازید مرا بسبب
مهمانان قالوا اولم ننهک عن العالمین کفتند آیا ما ترا نهی نکردیم از حمایت
عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص غربا بود قال هؤلاء بناتی ان کنتم
فاعلین کفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر پیغمبری امت را بمنزله پدرست
یا دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام اکر هستید کنندکان آنچیز که من میکویم لعمرک

انهم


انهم لفی سکرتهم یعمهون زندکانی تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که
در کمراهی خود سرکردان می شدند یا از مستی غفلت کمراه میکشتند بعضی آورده اند
که خدای تعالی بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که بجز
خدای تعالی سوکند یاد کند شیخ شهید قدس الله روحه السعید در دروس آورده که ابن
جنید آورده رحمه الله کوید که هیچ باکی نیست قسم بچیزی که تعظیم حق سبحانه و تعالی باشد
از حقوق مانند حق القرآن و حق رسول الله و در روایت محمد بن مسلم که روایت
کرده از ابی جعفر محمد الباقر علیهما السلام آنست که نیست و نشاید خلق را که سوکند
یاد کنند مکر بحق جل و علا و در تبیان از ابن عباس رضوان الله علیهما نقل میکنند که خدای عز و جل
نیافرید هیچکس کرامی تر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و بحیات هیچکس سوکند نخورد
الا بحیات او و در حقایق آورده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم
زیرا که حیات او بحق بود و او را بساط قرب در حقیقه حق بود و آورده اند که لوط
علیه السلام قوم خود را بیرون برد جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود بانک بر ایشان زد
فاخذتهم الصیحة مشرقین پس فرو کرفت ایشان را بانک مهلک در حالتی
که داخل در وقت شروق شمس بر داشت جبرئیل شهرها را ایشان را و بنزدیک آورده — آسمان
ایشان را نکون ساخت فجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة من سجیل
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس ما کردانیدیم زبر آن شهرها را
زیر آن یعنی زیر و زبر کردانیدیم آنرا و بارانیدیم بر ایشان و کفته اند بر قومی نیز از
ایشان که غایب بودند از ان بلاد سنکی از سجیل محکم شد و بر سنکی بر او نوشته نام
هر کس که نامزد او بود بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را هر آینه نشانهاست
برای عبرت کیرندکان و مردان فراست را که بزیرکی در نکرند و حقیقت آن را
بسمات بشناسند بلکه صفا باطن ایشان را و این صفات خواص اهل ایمانست چنانکه شیخ
شهید مذکور در چهل حدیث ذکر فرموده که روز محمد بن حرب همدانی بخدمت
ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آمد و سوالی داشت امام علیه السلام

فرمود که سؤالت را خود میگویی یا من بگویم که سؤال تو چیست گفت بفرمای فرمود که میخواهی
که بپرسی از من که چگونه بود در انداختن تبان از سطح کعبه که امیر المؤمنین علیه السلام بر دوش
پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و تبان را بینداخت و با وجود قوت امیر المؤمنین او سنگینی
بنمود گفت والله که من این سؤال را میخواستم که از حضرت تو بکنم پیش از سؤال من تو چون
میدانی آنحضرت فرمود که بتوسم میدانم نه خدای تعالی فرموده که ان فی ذلک لایات
للمتوسمین و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله پس در آیینه نور الهی همه چیز نمایان خواهد بود و بر جای آن نوشته
پوسیده است وانها لبسبیل مقیم و بدرستی که شهرستانهای قوم لوط بر راهی
دائم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آن می بینند ان فی ذلک
لآیة للمؤمنین بدرستی در آنچه یاد کردیم هر آینه نشانه ایست گرویدگان را
بقدرت ربانی وان کان اصحاب الایکة لظالمین فانتقمنا منهم وانهما
لبامام مبین و بدرستی که بودند اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام
ستمکاران بگمانکه ایکه درختان بسیار در هم را گویند و بعد از ایشان باعتبار آنکه در میان
بیشهها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام باهل مدین و باهل ایکه مبعوث
بود اهل مدین تکذیب او نمودند بصیحه هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت
واصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة
و آن در سوره شعرا بیاید انشاء الله تعالی و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین
بر راهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می بینند ولقد کذب اصحاب
الحجر المرسلین و بدرستی که تکذیب نمودند اهل دیار حجر که آن وادیست میان
مدینه و شام و اهل آن یعنی ثمود فرستادگان را یعنی صالح را و تکذیب یکی از رسل
تکذیب جمیع رسل است وآتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین
و دادیم ثمود را آیتهای کتاب که بنبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بصالح
معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ





معجزاتیست بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده
و زادن بعد از خروج از سنگ و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و برجا ماندن
آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه
نشانها بثمود دادیم پس بودند از آیات روگردانندگان وکانوا ینحتون من
الجبال بیوتا آمنین و بودند که می بریدند و می تراشیدند از کوهها خانها در حالتی
که ایمن بودند از انهدام و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانها
حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة مصبحین
پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی
اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت
فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب
میکردند از امتعه و اموال تا که چه میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما الا بالحق وان الساعة لآتیة فاصفح الصفح الجمیل
و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشانست مگر بحکمت یا بسبب ظهور
حق یا برای بیان حق بدرستی که قیامت هر آینه آینده است و خدای تعالی انتقام
تو از مکذبان خواهد کشید پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن [illegible] را
و در صدد مکافات مباش بعضی برانند که این حکم بآیت سیف منسوخ است
ان ربک هو الخلاق العلیم بدرستی که پروردگار تو آفریننده خلایق است
و اختلاف دانا باحوال وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر از انواع
طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان
قریش در یک روز بمکه آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی شمار و بهر تقدیر بعضی
از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای تعالی نفقه میکردیم
آنحضرت فرمود که خدای تعالی هفت آیت را بشما عطا فرموده که بهتر است ازین قوافل

سبع من آیت مصدق آنحضرت که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیت از مثانی که قرآنست و این هفت آیت بهتر است از این
هفت قلزم را و هفت آیت فاتحه است و گویند مراد هفت سوره از اول قرآن
که سبع طوال گویند که آخر آن انفال و توبه است چه هر دو حکم یک سوره دارد یا حوامیم سبعه
که اوایل قرآنند و قرآن مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در و مثنی شد یعنی تکرار
یافته و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی
که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام بر خاص باشد یا عطف کل بر بعض
و اگر مراد اسباع بود عطف احد وصفین است بنا بر آن دیگر لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ
مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ مکش و باز
مکن هر دو چشم خود را بسوی آنچه که برخورداری دادیم با چند صنفها را از کفار یعنی از
رغبت است نه از منظر یعنی آنچه اصناف گونه از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام
را داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است مراد یاران آنحضرت
اند و اگر چه فی طلب اوست بحکم مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ همت او از آن بلند تر است که نظر
اعتبار بر این امور فانیه بی اعتبار اندازد و مایل شود لَهُ هِمَمٌ لَا مُنْتَهَىٰ لِكِبَارِهَا
وَهِمَّتُهُ الصُّغْرَىٰ أَجَلُّ مِنَ الدَّهْرِ و او را همتهاست که منتهی نیست بزرگ آن همتها و همت
کوچک بزرگ تر است از دنیا و ما فیها و اندوه مخور بر یاران خود به بینوایی و درویشی
و فرا گیر بال خود را یعنی تواضع کن مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان و این نیز تنبیه مؤمنانست
و اگر نه خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرت راست نیامد. وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ
و بگو بدرستی که بیم کننده ام هویدا یعنی بیان و برهان هم میکنم که خدای عز کنیته که اگر
ایمان نیاورید عذاب فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ
عِضِينَ مثل آن عذاب که فرستادیم بر بخشش کنندگان آنانکه ساختند قرآن را پاره پاره
یعنی بخشش کردند قرآن را و چندین وصف باز نمودند از سحر و شعبده و کهانت و مفتری
و اساطیر الاولین و گویند که مقتسمان دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم

ایشان را



ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تنفیر داد. گویند ساحر و شاعر و کاهن است نعوذ
بالله و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پس بحق پروردگار تو که هر آینه هر آینه ایشان را سوال خواهیم کرد از آنچه بودند از تقسیم و تکذیب
نقلست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت
مینمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نما آنچه ترا فرستاده اند از اوامر
و نواهی و روی بگردان از مشرکان و التفات مکن مر ایشان را آورده اند که پنج تن از
اشراف قریش در ایذا و آزار حضرت صلی الله علیه و آله کوشیدندی و هر جا که دیدندی
بفسوس و استهزا ابیش آمدندی روزی آنحضرت صلعم در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل ع
این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول گشتند جبرئیل ع
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید
بن مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث
و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیر تراشی
گذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان
ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ پیوست و خاری
در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح روان شد
و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک شد
و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بدر آمد و آیت
نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان آنانکه میسازند و شریک میکنند با
خدای بحق خدای دیگر باطل پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات
کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ

مِنَ السَّاجِدِینَ بدرستی که ما میدانیم انکه تنگ میشود سینه تو بانچه کافران میگویند از
شرکت خدای تعالی وطعن قرآن واستهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار لعنة الله علیهم
پس تسبیح کن تسبیح مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله والحمد لله وباش از نماز گذارندگان
در کشف الاسرار گوید که ما از قمر ترا تکذیب کنند آگاهیم وازانچه بتو میرسد از غصه بیگانگان
خبرداریم تو بجضور دل بنماز داری که میدان مشاهده است وبآن بار بلا کشیدن آسان باشد
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که بیاید بتو مرگ
مراد از یقین متیقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام انکه مادام که زنده
عبادت کن وطاعت او را فرو مگذار و دست از پرستش باز مدار در روایت از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که هر که بخواند سوره حجر را مر او را باشد از اجر ده حسنه بعدد مهاجرین
وانصار ومستهزئین به سید مختار صلی الله علیه وآله وعترته وسلم

الیقین

## سوره النحل مکیه وهی مائة وثمان وعشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ نزدیک شد فرمان خدای تعالی
بقیام قیامت یا بعذاب کفار پس طلب آن میکنید بشتاب تا وقت آن در اید کران واجب
الوقوع است آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در انچه پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشان را بدان
وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دینی ایت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید
گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق که آن بتانند ما را از آن خلاص خواهند
داد حق سبحانه فرمود که پاکست خدای تعالی و برتر است از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی
بزرگ تر است از انکه او را شریکی باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد
يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
أَنَا فَاتَّقُونِ فرو می فرستد فرشتگان را بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا در
دین قائم مقام روحست در جسد یا ملائکه را با ارواح می فرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرود
نیاید الا که روح با اوست و رقیب بر وی چنانکه بر ادمیان حفظه می باشند و به هر تقدیر فرود

می



می آمدند ملایکه با شد از فرمان خدای تعالی بهر که خواهد از بندگان که استحقاق نبوت
او را ثابت بود و بزبان ملایکه منزله یا انبیا گوییم انکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه
سازید انکه نیست هیچ خدای مستحق عبادت بجز من که آفریننده و روزی دهنده همه ام
بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
بیافرید آسمان و زمین را محکم درست بالحکمت یا بجهت بیان حق که آنها را ایجاد کرد در مقدار
و شکل و اوضاع وصفات مختلف بحکمت بالغه برتر است خدای تعالی و بزرگتر از انچه انباز
میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ بیافرید آدمی را از
آب منی که جادیست بی حس و فهم ستایل که وضع و شکلی بپذیرد پس او را بشکل خاص
تمام خلقت گردانید فهم و عقل داد پس انگاه او جدل کنند ما است آشکارا یعنی مناظره
میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد ابی بن خلف است که استخوانهای پوسیده
کهنه شده آدمی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آورد گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه
و تعالی این آیت فرستاد که در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما جدل میکند
چرا استدلال نمیکند بر اعاده که هر که بران قادر بود هر اینه برین نیز قدرت دارد وَ
الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و چهارپایان را از اصناف ثمانیه
بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را در ایشان پوششی است
گرم یعنی جامها از پشم یعنی آنچه از سرما باز دارد و دیگر شما را در ایشان منفعتها است از
نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن و بعضی از ایشان میخورید از شیر و روغن
و پنیر یا میخورید از ایشان انچه توان خورد چون شحم و لحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر
و بحر گویا غیر معتد به است وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ
و شما را درین چهارپایان زینتی و آرایشی است یعنی در نظرهای مردم شما بدین انعام زینت می یابید
هنگامی که باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و وقتی که بیرون میبرند بچراگاه
خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ
رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و بر میدارند بارهای گران را یا آلات شما را بشهری که نباشید شما

رسند. و آن بارهای گران یا پیاده و بی رنج و سختی که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید
که با امتعه تجارت خود به هیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه
و تعالی شما را انعام فرمود و بتحقیق آفریدگار شما مهربان است نعمت داد بی سابقه خدمت
بخشاینده است که بآفریدن چارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ
لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و بیافرید اسبان و استران و خران تا بر
نشینید آنرا و تا آرایش کنید روزگار خود بدان آرایش کردنی و بیافریند خدای تعالی آنچه را که
شما ندانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند نهر بهشت است
یا ملائکه حافات و حفاظت و یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت
در تعبیر آنچه خدای تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا
جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ و بر خداست یعنی او راست بیان راه میانه
یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر
سبیل وجوب بلکه نه از روی فضل و رحمت یا علی بمعنی لام باشد چنانچه و ما ذبح علی النصب
ای لها و او راست راه حق یعنی دین اسلام و هست بعضی از راه که طغیان رونده کج و
منحرف از مقصد یعنی ملک کفر یا اهوا و بدع و اگر خواستی خدای تعالی که راه نماید بر سبیل
الجاء هر اینه راه نمودی همه ایشان را لیکن آن منافی تکلیف است و ثواب بران مترتب
نیست پس اطاعت می باید کرد تا توفیق رفیق گرداند و بمقصد سبیل برساند هُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ اوست آنکه
فرستاد از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی که شما را
از وی آشامیدنی و ازین باران باشد درخت و گیاهی است که از زمین روید و نباتی
که آن را ساق باشد و در آن نبات رستنی میچرانید چارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ
وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ می رویاند خدای تعالی برای شما بآب باران کشت را و حبوب نباتات
که زراعت میکنند و درخت زیتون و درخت خرما و انگورها و بعضی از همه میوه ها که ممکن باشد

زیرا



زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت بدرستی که درین رویانیدن حبوب یا اشجار
هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند
در آنکه دانه چون بزمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای آن منشق گشته
ساقی از وی در هوا متصاعد باید یا اسفل او بشکافته بیخی از وی در زمین منتشر شود و نشو
و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازنها در انواع میوه ها بدو پدید آید هر میوه
را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد با اتحاد مواد و نسبت طباع سفلیه و تاثیرات فلکیه
بکل آن پس اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را برای
آرایش و نمایش و دیگر برای راحت و آسایش و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه
و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان رام شدگانند بامر
خدای تعالی که بوده کاره است برای شناختن راهها و غیر آن بدرستی که درینها هر آینه
علامتها و دلیلها است بر وحدانیت صاحب حکیم مر گروهی را که تعقل کنند در احوال آنها
که خالی از خفای نیست تفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل
نموده وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ
و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع شما در زمین از هر چه بدان
محتاجید از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح در حالتی که مختلف است
هیات و اشکال و اصناف آن بدرستی که درین مخلوقات هر آینه دلالتی و نشانه است
بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی مر گروهی را که یاد کنند این نعمت که بصنع صانع حکیم
وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و اوست آنکه مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی
صید میکنید تا بخورید از و گوشتی تازه یعنی ماهی و دیگر غوص می نمایید در و تا بیرون آرید

از دریا که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه از و پیرایه می سازند چون لؤلؤ و مرجان
و می پوشند آنرا زنان شما چون تزیین زنان برای رجال می باشد بعض حلیه را بدیشان
نسبت داد و می بینی کشتیها را روندها و شکافنده آب در دریا و دیگر تسخیر بحر برای
آنست که بجویید بخوب در کشتی از جود او که سبب سعت رزق است و شاید که شکر
گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که ممالک را سبب
منافع ساخته آورده اند که حق سبحانه و تعالی از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون
قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور از آن کشتیها تعیین شده همچنین از روی باطن در نفس
آدمی نیز دریاها هست که بحرکت می آید گاهی چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه
و برای عبور از آن کشتیها مقرر شده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل
فراغت رسد و هر که در کشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح رسد و هر که در کشتی
قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای
غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که در کشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت
رسد و هر که در کشتی محبت اهل بیت نشیند بساحل فلاح و نجات قرار یابد و از سر
گردانی فی لغت (?) و غوایت باز رهد و به بهشت عنبر سرشت برسد وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ
أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و بیافکند و بنهاد در زمین
کوههای بلند و بزرگ تا میل نکند بشما یعنی متحرک و مضطرب نکند و شما را تباه نکرداند
چه آورده اند که زمین پیش از آنکه حق تعالی کوهها را آفریند که بود حقیقه بسیط الطبع
و حق او آن بود که متحرک نشود باستداره مثل افلاک و اندک سبب تحریک متحرک میشد
حق تعالی بحکمت بالغه چون کوهها را آفرید بر روی وی تفاوت در جوانب او بود متوجه
گشت بگرانی خود بجانب مرکز پس چون میتی گردید که مانع آمد او را از حرکت و بعضی گویند
حق تعالی فرشته خلق کرد که او را ساعد گویند و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین
بگرانی آن پای بر جای گرفت و کوهها را میخ زمین ساخت تا قرار گرفت و دیگر در
زمین بیافرید جویها چون فرات و نیل و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و دیگر





پدید کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود
وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و دیگر پدید آورد نشانهای راه برای روندگان از
کوهها و پشتها و غیر آن و ستارگان چون بنات النعش و ثریا و فرقدین و شعرایین و سماکین
و جدی و عیوق و مانند آن وایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا
بنجوم همه را از اهیرست (?) اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف یا آنکه
بستاره از همه مردم بهتر می شناسند و دیگر علامات و نشانها معرفت قبله اند از جار (?)
عالم و در کشف الغمه نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام که نجم رسول الله صلی الله علیه و آله
و علامات ائمه هدی علیهم السلام که بعد از محمد بوده اند صلی الله علیه و آله که بنور خود مردم
را هدایت میکنند و از ظلمات حیرت رها نند اگر پی روی کنند أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا کسی که می آفریند مخلوقات را که مذکور شد همچون کسی است که نمی آفریند
مراد آنها اند که اشیا را بجهت بدون خدای تعالی می پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه
و اصنام یعنی خالق را بمخلوق هیچ شباهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن
غایت عناد و نهایت جهل است آیا یاد نمیکنند انتهارا یعنی یاد کنید تا دریابید فساد
اعتقاد خود را وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ
و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدای تعالی را اگر بشمارید از زبانی داشته نتوانید شمرد
آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود و بدرستی که
خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذرد از جهت آنکه بتقصیر
شکر گذاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ
و خدای تعالی میداند آنچه پنهان دارید از عقاید و آنچه آشکارا کنید از اعمال
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
و آنان از آلهه باطله که میخوانند یعنی که می پرستند بجز خدای تعالی نمی آفرینند چیزی را یعنی
نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس باید ایشان

شرکت حق را نشناسند اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون و ایشان
با وجود مخلوقیت مردگانند در حال و مآل که جمادند نه زندگان و معبود باید که بالذات
حی باشد که طاری نشود او را قطعا حیات و بتان جماداتند نمی شنوند و نمی بینند
و نمیگویند و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت
بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا دهند پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر
بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بایشان توانا آورده اند که روز قیامت بتان را برانگیزند
ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند الهکم اله واحد فالذین لا یومنون
بالآخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون خدای شما خدای یکتا و یگانه است
پس آن کسانی که ایمان نمی آورند بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند دلهای ایشان ناشناسنده است
و راستی را نمی پذیرند و ایشان سرکشانند از متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبدالله علیه السلام که ایشان آنانند که گردن کشی کردند
از قبول ولایت و امامت امیر المومنین صلوات الله علیه لا جرم ان الله یعلم ما یسرون
وما یعلنون انه لا یحب المستکبرین هر آینه راست و درست است که خدای تعالی
میداند آنچه پنهان می سازند از مکر بر رسول خدای تعالی یا بغض و دشمنی امیر المومنین
علیه السلام و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با رسول یا با امام بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای تعالی و تصدیق پیغمبر و ولایت امیر المومنین
و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سرکشی کنند واذا قیل لهم ماذا انزل
ربکم قالوا اساطیر الاولین و چون گویند کافران یعنی اتباع و سفله قومی را که گمراه
ساختند حق تعالی فرمود که این عمل پرسند از روسا و اشراف که چه چیز فرستاد پروردگار
شما بمحمد صلی الله علیه و آله این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن معترف
نبودند اما چون کسی ازیشان پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است گفتندی آن فرستاده
شده که سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین
است که درو تحقیقی نیست گفتند بدین سخن قوم را گمراه ساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند

یحملوا



لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون
تا بر دارند بار گناهان خود را بتمام روز رستخیز علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حاملان ثقال
اوزار آنانند که غصب حق امیر المومنین علی علیه السلام کردند و این طایفه بردارند بعضی
نیز از گناهان آنانکه گمراه ساخته اند ایشان را بی دانشی یعنی با معتقدی که حصه اضلال باشد یعنی
هم عقوبت عصیان خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را
گمراه کرده اند بدانید که بد باریست آن باری که ایشان می کشند قد مکر الذین من قبلهم
فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم واتیهم العذاب
من حیث لا یشعرون بدرستی که مکر کردند آنکه بوده اند پیش از اهل مکه بقصد و
تکذیب انبیا پس بیامد فرمان خدای تعالی بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای
بخرابی ابنیه ایشان صادر شد از جهت اساسها یعنی که بنا بر آن موضوع بود و پس افتاد
بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این
اشارتست بانهدام کل و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود
لعین است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز بود و عرض آن دو فرسنگ که از رصد
امور آسمانی کنند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شد بادی حق تعالی بعد از اتمام
صرح بادی از مهب الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آورده که سر
آن بنا را در دریا فکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آواز مهیب ازان پدید آمد
زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر
ببابل که کوثی نام داشت اینست طبرسی رحمه الله آورده که زبان همه در زمان نمرود
علیه اللعنه سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی
سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگری را نمیدانست و هفتاد و دو زبان مختلف
در عالم پدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر میکردند یعنی
نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای او حکم کردیم و بیامد بدیشان عذاب از آنجا که نمیدانستند
یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از محلی که متوقع نبودند میان آورده که مراد ازین عذاب

بعوضه است که بر نمرود مسلط شد و در این باب گویند که خدای تعالی نمرود را مبتلا
گردانید به پشه که در بینی او رفته بود و در دماغ وی جای گرفته و بزرگ شده و چهارصد
سال در این ماند و در این مدت مطرقه بر سر او میزدند تا اندکی آرام می یافت
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ پس روز قیامت رسوا گرداند
ایشان را یا عذاب کند به آتش دوزخ چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن سقف و
استیلای پشه بعوضه و گوید خدای تعالی در آن روز کجا اند انبازان من یعنی آنها که
بر دید که شریکان منند آنانکه بودید شما که از روی ستیزه خلاف میکردید با پیغمبر صلی
و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و مؤمنان در شأن ایشان گویند آنانکه داده شده اند
علم علی بن ابرهیم رحمه الله آورده در تفسیر که ایشان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم
که گویند دشمنان خود را که کجا اند دشمنان شما که کمین ما بسته بودند و شما طاعت
ایشان میکردید در دنیا بدرستی که خواری و رسوایی درین روز و بدین عذاب بر کافرانست
ازین نقل معلوم می توان کرد که دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم بنص الهی کافرانند
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنانکه قبض کنند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان را
قبض کنند در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بمعصیت و عداوت و چون
مرگ را معاینه دیدند پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت
حق سبحانه و تعالی و رسالت حضرت رسول و امامت زوج بتول و باقی ائمه هدی
علیهم الصلوة و السلم و گفتند نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی ترک و معصیت
و عداوت را منکر شوند حق سبحانه و تعالی فرماید بلی یعنی کافر بودند و معصیت کردید
و عداوت ورزیدید بدرستی که خدای تعالی داناست بدانچه بودید که عمل میکردید و بدان
شما را پاداشت آنست که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِينَ پس در روید بدرهای دوزخ با بدبختانی که آماده است برای شما در





حالتی که جاوید باشید در آن پس هر اینه بد مقامیست و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم
آورده اند که احیای عرب در موسم کسانی می فرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که به محمد چه فرود می آید
میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ
قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ
الْمُتَّقِينَ و چون گفتند آنانرا که پرهیز کردند از ترک و معصیت و عداوت چه چیز فرستاده
پروردگار شما گفتند فرستاده نیکوئی را و او قرآنست که جامع جمیع خیرات و منبع مجموع
حسنات و برکات اوست و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی باشد
از قرآن آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه توحید درین سرای مکافات
نیکوست از عصمت خون و مال و فتح و نصرت و حرمت و عزت و ثواب ایشان در آن
سرای دیگر بهتر است ازین و نیکو سراییست پرهیزکاران ابهشت و گفته اند نکو سراییست
دنیی که در و تهیه زاد آخرت می توان کرد و نکته الدنیا مزرعة الآخرة مؤید این نقل است
بزرگان گفته اند زرع یومک حصاد غدک زراعت امروز تو درو فردای تست این طایفه
که شیعه ایشان که مؤمنان پاک طینت اند بر خلاف آن طایفه سابقه است چه بتوحید الهی
و به نبوت حضرت رسالت پناهی و امامت امیرالمؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین قایل اند و عمل ایشان پرهیزکاری و تقوی است جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ سرای ایشان را
بوستان اقامت که روز قیامت در آیند بدان میرود از زیر منازل آن بوستان جویها
مر ایشان راست در بهشت آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید
هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل انبیای هدی و مراتب شهدا برسد آن گفته اند
در بهشت آنچه خواهند از انواع مشتهیات غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه
هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند مثل این جزا پاداشت میدهد خدای متقیان را
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

آنانکه بمیراند ایشان را فرشتگان یاد خدای تعالی در حالتی که پاک باشند از شوایب
شرک و عصیان و از عداوت اهل بیت و اهل طغیان یا خوش دلت باشند یا که فرود بیند
فرشتگان ایشان را و از روی تعظیم گویند سلام خدای تعالی بر شما و می شاید که سلام
فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید در آیید در بهشت
که برای شما آماده است بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ينظرون
إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي أمر ربك كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله
ولكن كانوا أنفسهم يظلمون آیا انتظاری برند کافران و معاندان یعنی منتظر نیستند
مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب
استیصال آن و بخروج قایم علیه السلام که ایمان بیارند یا کشته گردند مانند شرک و تکذیب
ایشان کردند آنانکه بودند پیش از ایشان بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید
و بر ایشان ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
بر نفسهای خود ستم میکردند فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا
به يستهزئون پس رسید ایشان را جزای عمل جزای آن بدیها که کردند و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشان را آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود
وقال الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا ولا
حرمنا من دونه من شيء كذلك فعل الذين من قبلهم فهل على الرسل إلا البلاغ
المبين و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای تعالی نمی پرستیدیم بجز خدای تعالی
هیچ چیز ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای تعالی هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر
آن سخن جریان موافق این سخنان اهل شرکست که بعد از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
طریق حق را میگذارند و راه باطل را باختیار اختیار میکنند و از خود دفع میکنند و حال آنکه
ثواب و عقاب بر اختیار بنده مترتب است و اگر نه ظلم لازم آید و خدای تعالی از آن برتر است
تعالی الله عن ذلك و جواب این دو شبهه اهل شرک بعد ازین بآن تنبیه میفرماید که مانند
کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام

پس



پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان مگر رسانیدن پیدا و هویدا یا پیدا کننده
مر طریق حق را و پیغمبران ایشان را بطریق حق دلالت میکنند بسبب شقاوت ملتفت قول
ایشان نمیگردند ولقد بعثنا في كل أمة رسولا أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت
فمنهم من هدى الله ومنهم من حقت عليه الضلالة فسيروا في الأرض فانظروا كيف
كان عاقبة المكذبين و بتحقیق فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری چنانچه ترا بامت
فرستاده ایم و فرموده بودیم همه را تا با قوم گویند که بپرستید خدا را و بپرهیزید
و بیکسو شوید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای تعالی پرستند
پس از ین امم کسی بود که راه نمود خدای تعالی او را و بسبب لطف توفیق ایمان داد
و از ایشان کسی بود که واجب شد بر وی گمراهی بسبب خذلان پس بروید ای مشرکان
و سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بروید به
عاد و ثمود بگذرید و بنظر عبرت و فکرت در ان نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن
کند که ایشان کردند چنان هلاک شوند که ایشان شدند إن تحرص على هداهم فإن الله
لا يهدي من يضل وما لهم من ناصرين اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد بر راه
یافتن مشرکان بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید آنرا که بسبب نافرمانی در بادیه خذلان و
حرمان گذاشت و نیست گمراهانرا هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند از ایشان آورده اند
که یکی را از مسلمانان بر کافری دینی بود و بتقاضای آن رفته بود در اثناء مکالمه گفت بآن
خدای که بعد از مرگ بجزای او امید وارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی
مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ و شداد سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده
نشود و اما علی بن ابرهیم در تفسیر آورده که ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
فرمود با اصحاب خود که مردمان چه میگویند درین آیت که چه میگفتند میگویند در شان
کفار است فرمود که کفار بخدا سوگند نمیخوردند بلکه در شان این امت است که گذشت
و ایشانرا رجعت بعد از موت و پیش از قیامت ایشان سوگند یاد کردند که رجعت
نخواهد بود و این آنست که روات ثقات از ائمه انام علیهم الصلوة والسلام روایت

کرده‌اند که چون مهدی آل محمد صلوات الله علیهم ظاهر شود و شروع در رفع نماید حق سبحانه
و تعالی بمحض قدرت و از برای معجزه امام علیه السلام ظلمه آل محمد را زنده سازد و در هر
مقام که باشند و در همه ظاهر شوند بخدمت آنحضرت و اعتراف بکنند و ظلم خود بکنند
و ستم و تعدی که برایشان کرده‌اند و از حقوق ایشان که بناحق گرفته‌اند قایل شوند
و آنحضرت علی رؤس الاشهاد بفرماید تا ایشان را در میان صفا و مروه بردار کنند چنانکه
همه آن خلایق مشاهده نمایند پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از انکار و رد میکنند قول
ایشان را که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ
حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و سوگند خوردند بخدای تعالی سخت‌ترین سوگندهای
ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند برنه‌انگیزد خدای تعالی آنرا که بمیرد بلی
ایجابست بعد از نفی یعنی برانگیزاند البته و وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی که
بر وست وعده کردن یعنی وعده لازم الوفا درست و راست پیش از قیامت و لیکن
بیشتر آدمیان نمیدانند لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ
كَانُوا كَاذِبِينَ حق تعالی بر می‌انگیزد ایشان را هم از آن حضرت نقل میکند و دیگر از ائمه
علیهم السلام یعنی در رجعت تا بیان کند برای ایشان آنچیز را که اختلاف کردند در آن از
امور حقوق اهل بیت علیهم السلام و غیر آن از بعث و حشر و برای آنکه تا بدانند آنانکه انکار و عدم
آن کردند دروغگویان در انکار آل رسول علیهم السلام و آنچه میکردند و میگفتند و دیگر
از رجعت و قیامت و نقل آنست که بعد از رجعت بقتل آرند ایشان را و بردار کنند
ایشان را چنانچه مذکور شد و این موجب تسلی و شفای صدور مؤمنان شود و این در زمان
قائم باشد علیه السلام و این نیز مذکور شد. إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ جز این که گفتیم و خبر ما چون خواهیم آفریدن آنست که گوییم و آنچیز را
که باش پس بباشد ملخص سخن آنست که نگوییم ما ایشان را متوقف بر ماده و مدت نیست
پس کسی که ابتدا آن بی سبق ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر آینه قدرت او از اعاده
آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند و نزد بر ساختن ایشان یکی برای اظهار حق است

ودیگر



و دیگر برای حقیقت قیامت و حشر و نشر چنانچه مخالفان و معاندان را زنده سازند معاونان
امام را نیز زنده خواهند کرد اینها مانند سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و امثالیکه
بر وجهی که در نقول معتبره وارد یافته وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا
لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و آنانکه بریدند از
اوطان خود در گذارند در حق تعالی از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنهایند از اصحاب
که بجهت ستمکاری برایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه و تعالی فرموده که هر آینه
جای دهیم ایشان را در دنیا سرای شهری نیکو یعنی طیبه مدینه علی مشرفها الصلوة و السلام و گویند
که غنیمتی نیکو و هر آینه مزد آخرت وایشان را نیکوتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان
رسد اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای تعالی اهل هجرت را اگر مهاجران بدانند زیاده
کنند در اجتهاد و مصابرت آنانکه ندانسته باشند الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر پروردگار خود توکل میکنند
و کار خود را بدو تفویض می نمایند آورده‌اند که قریش گفتند خدای تعالی از آن بزرگتر است
که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرداند تا خلق را به دعوت کنند
رد قول ایشان را آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نفرستادیم ما برسالت پیش از فرستادن تو مگر مردان
را از آدمیان که بزبان ملایکه وحی فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن
جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را پس بپرسید اهل کتاب را یعنی علمای
ایشان را اگر شما هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بوده‌اند مبعوث
شده با معجزه و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ با معجزهای روشن و کتابهای نوشته و فرستادیم
بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است تا روشن و هویدا گنی برای مردمان آنچه
فرستاده شده است در ذکر بسوی ایشان از اوامر و نواهی و تا شاید که ایشان تفکر کنند
و بدانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ بِهِمُ

الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون آیا ایمن شده اند آنانکه کرده اند
مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که به نسبت با پیغمبر صلی الله
علیه و آله مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و بیدار نشده اند از آنکه فرو برد
خدای تعالی ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب
الهی از انجا که ندانند و امید نداشته اند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد او یاخذهم فی
تقلبهم فما هم بمعجزین یا از آنکه بگیرد ایشان را در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن
از شهری بشهری برای تجارت و یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی
پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود او یاخذهم علی تخوف
فان ربکم لرءوف رحیم یا ایمن شده اند از آنکه بگیرد خدای تعالی ایشان را با ترس از
هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همان
ترس عذاب بدیشان فرود آید پس بدرستی که پروردگار شما مهربانست که بردباری
میکند با بندگان عطوف است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اولم یروا الی ما خلق الله
من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون آیا نمی نگرند
کافران بسوی آنکه آفریده است خدای تعالی از چیزی که او را شخص است میگردد سایه های
او از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجده کنندگان مر خدای را و حال آنکه ایشان خوارند یعنی
خاضع و متواضع بعضی گویند سجود ظلال و انقیاد او باختلاف مشارق و مغارب اوست
که بتقدیر پروردگار از جانبی بجانبی دیگر انقیاد می نماید بر وجهی که تقدیر فرموده و در واقع
میگردند بر زمین بهیات ساجد و میگویند نیز که مراد یمین و شمائل فلک و شمال اوست
چه یمین جانب شرقی اوست و شمال جانب غربی او و ظلال در اول روز ابتدا میکند از شرق
و واقع میشود بر ربع غربی از زمین و نزد زوال ابتدا می نماید از غرب و واقع میگردد
بر ربع شرقی از زمین و تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مر خدای را سجده
نکنند چه زیان که سایه های ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند ولله یسجد ما فی السموات
وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون و مر خدای را سجده میکنند آنچه





در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از جنبندگان و دیگر سجده میکنند
فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشان است
یا بسبب طاعت در سجده و مؤید این قولست آنکه میفرماید که و فرشتگان سرکشی نمی
نمایند از عبادت و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع
جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و
خضوع و تسخیر آن سجده غیر عقلاست و این سجده سیم است از سجده های قرآنی و این را
سجود عالم اعلی و ادنی خوانند که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس بنده
باید که درین محل بدین صفت موسوم گشته خود را در زمره سجادان گنجایش دهند
یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون می ترسند ملایکه از عذاب
آفریدگار خود که ناگاه فرستد از زبر ایشان یا ترسند او را چه حق جل وعلا فوق ایشانست
بقهر و هو القاهر فوق عباده و میکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند
بآن از پرستش و ذکر و این دلیلست بر آنکه فرشتگان مکلف اند و واقع اند میان خوف
و رجا وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون
و گفت خدای تعالی فرا مگیرید دو خدا را الهین اثنین برای تاکید است جز این نیست
که خدای معبود یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که در تثنیه الوهیت شرکت
بر تابد چنانکه یاد رفته و واضح ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و
متعلق نبود بهیچ شی از اشیا بلکه اشیا ازو ظاهر بود و او بی اشیا قایم باشد پس از من
بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله ما فی السموات
والارض وله الدین واصبا افغیر الله تتقون و مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه
در زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست و مر او راست طاعت لازم و واجب
یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم غیر منقطع یا ثواب
مطیع و عقاب عاصی آیا بدون خدای تعالی از کسی دیگر می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر
او نیست وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجارون

وآنچه بشما رسیده است از نعمتها چون صحت وغنا وخصب پس از خداست پس چون
برسد بشما سختی چون مرض وفقر وقحط پس بدو می نالید وتضرع وزاری جهت ازاله آن میکنید
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ پس چون برداشت
آن سختی را از شما ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بخداوند خود شرک آرند محققان
برآنند که شرک آنی ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شد. هر چیزرا از وصول
عطا ورد بلا بسببی باز بسته اند لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
تا کفران ورزند بآنچه ایشانرا داده ایم از نعمت وکشف محنت پس برخوردار شوید تهدید است
یعنی ای کافرنعمتان روزی کام خود برانید واز دنیا بهره بردارید پس زود باشد
که بدانید عاقبت امر خود را این سخن وعید است اهل کفر را. وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا
يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ
ومیکنند کافران یعنی مقرر میسازند برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست
یا برای آنکه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند جهت ایشان بهره از آنچه ایشانرا
داده ایم از کشتها وچارپایان چنانچه فرموده وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ
نَصِيبًا الآية وبیان این در سوره انعام گذشته سوگند بخدای تعالی که پرسیده خواهید
شد روز قیامت از آنچه بودید که افترا میکنید ودروغ می بافید که بتان خدایانند
وما بنصیب زرع وانعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ
وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ومیگویند ومیسازند مر خدایرا دختران خزاعه وکنانه میگویند
که ملایکه دختران خدایند وسخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرده ملایکه
متولد شدند نعوذ بالله تعالی پاکست خدای تعالی از قول ایشان که میگویند که دختر
دارد خدای تعالی وایشانراست آنچه آرزو دارند وبدان نازند یعنی پسران
وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ وچون خبر داده شود یکی
از ایشان بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شد
گردد روی او سیاه از اندوه وغم وشرمندگی در میان قوم واو پر باشد از خشم برزن

خود



خود که تو چرا دختر زادی. يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ
أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ پنهان میشود وخود را پوشیده از گروه
آشنایان وخویشان از بدی وناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان
دارد که مرا دختری زاده اند ودر فکر افتد آیا نگاه دارد آن مولود را بر خواری وذلت
یا بپوشاند او را در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم ومضر میکردند بدانید
که بد است آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختری را که پیش ایشان قدری وحرمتی ندارد
بخدای تعالی نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مر آنها که نمیگروند برای عقبی صفت بد است یعنی حاجت بزن وفرزند
وکراهت بنات وزنده در خاک کردن ومر خدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی
وغنای مطلق وجود شامل وتقدس از صاحبه وولد واوست غالب وقادر بر هلاک کفار
حکیم که کند بمهلت ایشان تا وقت وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ
وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
واگر بگیرد خدای تعالی مردمانرا یعنی کافرانرا یعنی بگناه ایشان نگذارد بر روی زمین
هیچ جنبنده بشومی کفر ولیکن باز پس دارد ایشانرا ومهلت دهد تا وقت نام برده شده
برای موت یا عذاب ایشان پس چون بیاید اجل ایشان یعنی وقتی مقرر ایشانرا برای
عقوبت یا مرگ باز پس نیایند ساعتی از آن وپیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب
شوند همان لحظه که وقت رسید. وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ
أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ وحکم میکنند مر خدایرا یعنی
برای او آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری وسرداری وبا وجود
این میگویند زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ایشانراست بهشت یا پاداشت
نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما بخدای تعالی باشد ما را نزدیک او مثوبه نیکو
خواهد بود إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه وتعالی میفرماید دروغ میگویند حقا چنین است
که فردای قیامت بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ وبدرستی که ایشان

مهجوران ومترددکانند در آتش وبی اعتباران وبعد از مذمت مشرکان ومآل کار ایشان
بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ
أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران بسوی امتان که بودند پیش از تو پس
بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس وایشانراست فردا عذاب دردناک
وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لِقَوْمٍ [يُؤْمِنُونَ] ونفرستادیم قرآن الا برای آنکه بیان کنی وروشن گردانی برای مردمان آنچیزی
که اختلاف کردند در آن از امر توحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد وفرو فرستادیم
کتاب را الا برای راه نمودن وبرای رحمت کردن مر کسی را که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
وخدای تعالی فرستاد از آسمان آب را پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد از
مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران پس از پژمردگی وگفته اند فرستاد از آسمان
که سبب حیات قلوب مؤمنانست پس زنده گردانید بدو دلها را که پیش از آن
حالت نبود ایشانرا بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه نشانه ایست آشکارا مر کسی را
که بشنوند بگوش تدبر واستماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً
نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ
وبدرستی که مر شما راست در وجود چهارپایان دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم
می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم از میان
سرکین وخون شیری پاک از لون خون ورایحهٔ سرکین گوارنده مر آشامندگان را. ابن
عباس فرموده که چون بهیمه علف بخورد ودر شکم او آکنده گردد سه طبقه در و پیدا میشود
اسفل آن سرکین است واوسط آن شیر واعلای آن خون پس خون در عروق جاری
میگردد وشیر به پستان میرود وفرث از مخرج خود بیرون می آید وگویند که مراد ابن عباس
آنست که اوسط آن مادهٔ لبن است واعلی مادهٔ دم زیرا که لبن ودم در گوشت متکون

نمیشوند



نمیشوند بلکه فاعلهٔ اشیارا گویا را که بعد از هضم یافته اند جگر جذب میکند وثقل آنرا
که فرث است میگذارد وآن کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث
میگردد وبخش میکند آنرا باعضا بحکمتی که قادر حکیم در او بودیعت نهاده پس اگر
حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای برودت
ورطوبت بر امزجهٔ اناث وآن خلط زاید برای جنین برحم میرود وچون متولد شد
آن زاید یا بعضی از و بپستان میریزد وبجهت آنکه گوشت پستان غدوی وسفید است
آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد وآن شیر است ودر تکون شیر از مأکولات
بعضی حیوانات که خار وخاشاک یا علف سبز است وخروج او که بآن صفا ولطافت
از میان گوشت وخون آیتی لایح وعلامتی واضح است بر حکمت الهی وقدرت پادشاهی
در قوت القلوب آورده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو جنس
فرث ودم باشد نعمت تمام نبود وطبع او را قبول نکند همچنین مقابله نیند که اعمال
باحق باید که خالص باشد که اگر بشوب فرث ریا ودم هوا آمیخته گردد از خلوص دور
واز نظر قبول مهجور خواهد بود که ریا در عمل شرک خفی است وصفای عمل بسبب شوب
هوا آنست که در ریا نظر مردم است ودر هوا غرض خود وبهر دو وجه عمل خالی از آلودگی
نیست وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ومر شماراست از میوه های خرمابنان و
تاکهای انگور آنچه میگیرید از آن مست کننده. قول جمهور آنست که آیت قبل از تحریم خمر
نازل شده اما نزد امامیه رضوان الله علیهم آنست که خمر در هیچ دینی از ادیان حلال
حلال نبود. بلکه حرام بوده. گویند چون ورود آیت در معرض امتنان است
وحق سبحانه وتعالی امتنان نمیفرماید بمحرم در جواب گفته اند که امتنان بخلق اصول
اوست از ثمرات وبآنکه آنها صلاحیت آن دارند که انتفاع گیرند از آنها بوجوه
متعدده. وبعضی گویند نبیذ است که از خرما ومویز گیرند وابوعبیده گوید که سکر
سرکه گویند بلغت حبشه یعنی میگیرند ونیز نیکو چون خرما ومویز ودوشاب از و

حلواها پزند بدرستی که درین میوها از تر و خشک و فواید ایشان هر اینه دلیلی روشنست
بر توانایی باری تعالی گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن کنند وَاَوْحٰى اِلَى النَّحْلِ
اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ والهام فرستاد پروردگار
تو بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند آنرا که فرا گیرید از شکاف کوهها
خانهای مسدس آراسته متساوی بحسن صنعت و صحت قسمت آورده اند که نحل حیوان
فهم کیس ذو فطانت و شجاعت و نظر در عواقب امور میدارد و معرفت فصول سنه
و اوقات مطر او را حاصلست و باطاعت ملوک مایل و در تدبیر معاش بغایت زیرک
و شاغل اول برای ماوی موضع پاک پسندیده پیدا میکنند و خانها از موم ترتیب
میدهند و بازجای ملوک را آماده می نمایند و بعد از آن بیوت ذکوری که عمل نمیکنند
چیزیرا و ذکور ایشان از روی جرم کوچکترند از اناث و عادت ایشان آنست که
اگر فردی از ملک و بزرگتر خود دیدند یا عزل میکنند او را یا میکشند و ملوک بیرون
نمی آیند مگر با جمیع نحل و اعمال را قسمت میکنند میان یکدیگر بعضی در عمل عسل اند
و بعضی در موم و بعضی آب میدهند و بعضی خانه می سازند و بناهای ایشان از
عجایبات است که بر شکل مسدس بنا میکنند که یافت نمیشود در وی وجه اختلاف
کانه در وی مستنبط است بقیاس هندسی و دوایر مسدسه او بهم چنان متصل است
که گویا یک قطعه است و این نیست مگر از اثر صنع لطیف خبیر که الهام فرموده بایشان
باین و فرمود که از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای گیرند وقتی که مالکی
صاحبی نداشته باشند و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندوا
و غیر آن و کمال اطاعت پروردگار نموده در غیر این سه موضع جای نمیگیرند البته
و خانه بنا نمیکنند ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ
مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ پس بخورید از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین و از انوار و ازهار است
پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریق که الهام داده است در عمل عسل در





حالتی که منقاد باشید و رام شده و او چون زنبوران راه آگهی را کار بسته از شکوفها
و گلها بخورند در درون ایشان مستحیل کرده بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره
زمستان و اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بیرون می آید از شکمهای ایشان بطریق
لعاب آشامیدنی یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او بعضی سفید که عسل زنبوران جوان
و زرد که از میانه سالست و سرخ که از آن پیرانست و سیاه و سبز نادر باشد و در مکه
معظمه سبز هم می باشد بسبب آنکه از اسعودی گویند و گفته اند اختلاف الوان عسل بسبب
اختلاف فصول است یا بسبب اختلاف نحل یا مرعی و اختلاف طبع او و یا بسبب اختلاف
مرعی است در آن شراب شفاست مر مردمانرا از امراض چه او در مقابله مرضی وقوع می یابد
کما قال و اذا مرضت فهو یشفین و موید این قول رسول الله صلی الله علیه و آله که شفا است
من در سه چیز است آیتی از کتاب الهی و شرط حجام و لعقه از عسل و توجیه این برین
وجه است که در آیت بر وجه خاصیت است چه کلام الهی را خاصیت کثیره است که بر اهل بصیرت
مخفی نیست و ارباب معرفت را بر آن انکاری نه جذب مقناطیس حدید را هیچ عاقل
انکار نمیکند پس چون در خواص کلام الهی انکار را ره نباشد و اما شرط حجام در حال
هیجان دم است و اما عسل یا بنفس خود شفاست در امراض بلغمی یا بادویه حاره و با
خصوصات شفاست از صفرا و با دهان شفاست از سودا و کم معجونی باشد در بسیار
امراض که عسل جزوی از وی نباشد فتاده آورده اند که مردی بملازمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از درد شکم فرمود که بخشش او را عسل
آب برفت و باز آمد که شربت عسل دادم هیچ سود نداشت دیگر باره همان فرمود باز همان
حالت اول دست داد و در نوبت سیم یا چهارم فرمود که برو و دیگر بده که حق تعالی
راست میگوید و شکم تو دروغ و درین نوبت شفا کلی یافت بدان شربت و اگر بهمه درد
ها را شفا نباشد لیکن بسیاری را از آن شفاست و حدیث بطن دلالت ندارد بر آنکه
شفاست در کل امراض چه جایز است که آنحضرت بوحی دانسته باشد این مرض خاص را که
بآن شفا می یابد پس در تنکیر شفا یا از برای تبعیض است یا از جهت تکثیر از روی مبالغه

پس دلالت بر اکثریت کند نه بر کلیت و در تربت امام حسین علیه السلام نیز شفای
عاجلست چه در روایت وارد شده که حق سبحانه و تعالی عوض شهادت وی چهار
خصلت بآنحضرت ارزانی فرموده شفا در تربت او و اجابت دعا در قبه او و بدید
کرده ائمه را علیهم السلام از ذریت او و نمی شمارد ایام زایرانش را از اعمار ایشان
و بتقدیر خود فرموده اند که برای شفا بخورند که شفای کلی در حضرت آنست علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر نقل از ابی عبد الله علیه السلام میکند که آنحضرت فرمود که مایم نحلی که حق
سبحانه و تعالی الهام فرستاده بسوی او و امر فرموده ما را که فرا گیریم از جبال و شجر و
مدر یعنی از عرب و عجم و موالی و شیعه را و آنچه بیرون می آید از بطون او انواع علوم
است که از ما ظاهر میشود بسوی ایشان و از ما منتفع میگردند یعنی احوال ما مانند نحل
عسل است نسبت بخلایق چه ما الطاف الهیم دائما موده(?) ایشان را بتوحید و طاعت
دلالت کنیم و بطاعت نزدیک گردانیم و از معصیت دور و مطاع و مقتدای ایشان مایم
و برایشان واجبست که اطاعت ما کنند و علم دین و معرفت حق الیقین که حق تعالی
بمحض عنایت بما ارزانی فرموده از ما اخذ کنند بقدر استعداد و احتیاج خود و
از ان فیض گیرند بانواع آن که بوی محتاج باشند که مداوای امراض جهل و درمان
اختلاف و اختلال مایم هر که بدار الشفای نجات ما در آمده بعلاج و مداوای ما عمل کرد
از امراض قلبیه جهل و نفاق و اختلاف و وبال و اختلال خلاص شده بدار السلام فلاح
و صلاح رسید و هر که در کنج تاریک خلاف خود رایی و تنهایی و تقلید ماند از نور علم ما
بهره نگرفت کار او بهلاک و وبال و عقاب کشید و مؤید اینست که ابو الائمه که امیر
المؤمنین است صلوات الله علیهم بامیر النحل موسوم است و بدرستی که در امر نحل
عسل هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی مر گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل
بصنایع دقیقه و امور رفیعه و هر آینه انها دخو دیگر دلالت از الهام توانای دانا که جبلی
حکمت در جانوری ضعیف ودیعه نهاد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف
نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین بار دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند





طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند تمکنی که وقتیکه بیرون روند
و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات نه نشینند و ازان مذکور شد
پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر احوال ایشان شفای مرض باطن
دست دهد که جهل است و آنکه حضرت ابی عبد الله علیه السلم فرمود که نحل مایم متناول این
صفات مذکوره نیز هست غرض نه آن بوده که خود را تشبیه باین جانور کنند بلکه حالات
خود بآن محسوس میفرموده که جانوری که بوجه الهام این مقدار صفات در وی جمع تواند
بود اهل عصمت و طهارت که ذریت رسول الله باشند و از جانب حق منصوص و منصوب
باشند بامامت و خلافت صفات کمالیه ایشان در چه مرتبه باشد و چگونه بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پیشوایی غیر از ایشان اختیار کنند پس اگر اختیار کنند از روی جهل
[illegible] خواهد بود یا عناد نعوذ بالله من ذلک زرقنا محبوب که امامت علی آل او ما را
اللهم احشرنا فی زمره محبیهم و موالیهم بحق محمد و آله وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
و خدای تعالی بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد پس بمیراند باجال مختلفه و دیگر
باره شما را بعدم باز برد و از شما کسی هست که رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی
یعنی سستی پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است یا نداند آن پیر خرف
بعد از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و دانستها و ضباطی آورده که گواه
کنارند چه حسن نماز ازیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل بدرستی که خدای تعالی داناست
و جهل بر دانایی او طاری نشود و تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد و درین تنبیه است
بر آنکه تفاوت آجال مردم نیست مگر بتقدیر قادر علیم حکیم که ترکیب فرموده ابنیه ایشان را
و تعدیل نموده امزجه ایشان را بر قدر مقرر معلوم که اگر بر مقتضای طباع ایشان می بود
تفاوت باین حد نمی بود وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ
فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ
و خدای تعالی افزونی داد بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی یعنی در مال دنیی تا یکی توانگر

شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند
در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری و مالک رقابی جمعی از موالی شده اند نیستند
باز گردانندها رزق خود یعنی دهنده و بخشش کننده براینها که مالک شده است دستهای
ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال
خود شریک سازند پس باشند ولات و موالی در مال داری یکسان در تیز آورده اند که
خطاب بمشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک
پس چگونه روا میدارید که بتان شریک حق باشند در الوهیت آیا بنعمت خدای تعالی
انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم بنعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر
نعمت او شده باشد علی بن ابراهیم در تفسیر آورده اند که نعمت الله ائمه معصومین اند
علیهم السلام که نقل از ابی عبد الله علیه السلام میفرماید که آنحضرت فرمود که مائیم نعمت
الهی که حضرت منعم علی الاطلاق انعام فرموده بر بندگان خود پس هر که شاکر بود با ما
نعوذ و صلاح مستعد گردد و هر که کافر شود با ما مخذول و فضیحت ابد شود و ابو جعفر
علیه السلام فرموده فما فاز من فاز الا بنا ومن خاب من حبنا زاد فمن سرنا نال منا
السرور ومن سائنا ساء میلاده پس رستگاری نیابد کسی که رستگاری خواهد
مگر بوسیله ما و نومید نگردد کسی که دوستی ما است زاد و توشه اش پس کسی که شاد ساخت
ما را می باید از ما سرور و شادی و کسی که ما را ملول و محزون گرداند آن از بدی و ناپاکی
میلاد اوست وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ
يَكْفُرُونَ وخدای تعالی بیافرید برای شما از جنس شما زنان که با ایشان آرام می
گیرید و آفرید برای شما از زنان شما پسران یا دختران و اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان
زنان که از شوهران دیگر دارند و روزی داد شما را از پاکیزه ها و لذیذها آیا بیهوده می
گروند این مشرکان بنعمت خدای تعالی ایشان نمی گروند باطل که بطریق شیطان و اهل بدعت اند
بدان می گروند و نعمت که شما را سید المرسلین و الائمه المعصومین است بدان ایمان

بجمیع ۱

نمی



نمی آورند وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
ومی پرستند بدون خدای تعالی آن چیزها را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان روزی
دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت
بتان میکنند که ایشان نمی توانند روزی دادن چیزی را به پرستندگان از مطر و نبات
و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها برخلاف عقل بود زیرا
که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی بزرگتر و عظیم تر از آفریدن و روزی دادن
نیست و این دو صفت خدای اجل جلاله ثابت است نه اصنام را پس مزنید یعنی میاورید
برای خدای تعالی مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را بر وی و شرکت دهید با او من لا له
المثل لا تضرب له المثل بدرستی که خدای تعالی میداند فساد قول شما را و شما نمیدانید
و اگر بدانید بدین اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که چگونه
مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه و تعالی دو مثل ایراد فرمود برای خود و معبودان
یا از برای مؤمن و غیر او اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ
وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بزد خدای تعالی یعنی پیدا کرد مثل آن و کدام است بنده درم
خریده غیر مکاتب و غیرها دون که توانائی ندارد بر هیچ چیزی از نفع و ضرر و آنکه
دادیم او را از نزد خود روزی نیکو یعنی بسیار و مباح که در تصرف تواند کرد
پس این مرزوق نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی به نوع که میخواهد
خرج میکند و از کسی نمی ترسد آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار
با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر
نیست پس بتان که عاجز مملوک اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود ما
للتراب و رب الارباب و آورده اند که ضرب المثل برای مؤمن موافق و جاحد
مخذول منافق و مراد از مؤمن علی بن ابی طالب است علیه السلام و از جاحد معاندان

ومی توان وی همه ثنا وستایش مر خدایراست که مولی تمام نعمتهاست بلکه شرکان
ومعاندان همه ایشان نمیدانند مر نعم او را بغیر او اضافت می‌نمایند پس مثل دیگر
بیان میکند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ
عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ واورد خدای تعالی مثل دو مرد که یکی از ایشان گنگ است وبی شبهه
گنگ مادرزاد وکر باشد نشنود ونگوید قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و
تدبیر وبا این همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او درماند
هر جا که فرستد او را ومتوجه گرداندش بمهمی باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد
وکفایت نکند نه از مافی الضمیر خبر تواند داد ونه جوابی که گویند در تواند یافت آیا برابر
باشد این ابکم وکسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد تا کفایت تمام ورشد
کامل وفهم درست که امر میکند بعدل وعدل صفتی است جامع جمیع فضایل ومکارم
واو در نفس خود در راهی راست است وسیری درست وطریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه
نماید زود بمقصد ومقصود برسد پس چنانکه ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل نیست
پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار جل جلاله وعظم شانه
نباشد ونیز در بعضی تفاسیر آورده‌اند که در شان امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
ومعاندان وی است که کسی که متصف بصفت قدرت وعلم وفصاحت وبلاغت و
شجاعت وعدالت وراستی وعصمت وطهارت وباقی از اوصاف حمیده باشد
وکسی که بر خلاف این اوصاف بود چگونه برابر بوده او را بر مسایل دینی اطلاع کامل
باشد ونه بر امور دنیوی وقوت شامل وگنگ دگر مادرزاد کم نام با کامل فصیح کان
علم ومعروف مشهور هیچ عاقل بلکه کم خرد نیز برابر نمیکند بسیار سفاهت می باید که با
چنین بزرگی در مقام مجادله ومعارضه ومحاربه باشند که خواهند که متبوع ومطاع
باشند وخود را خواهند از کم نامی وگنگی بزور مشهور گردانند چنانچه شمه از این معنی
در خطبه حضرت فاطمه صلوات الله علیها که از قوم رنجیده خاطر گشته سمت درود

بافته



بافته باین مضمون که حق سبحانه وتعالی امینی بشما فرستاد که بحکم انا نبی بالسیف کلاه کبر
فخر فسوق را بضرب حسام خون آشام از راه کج باز میداشت وگاه بطریق حق بر سبیل
حکمت وموعظه حسنه دعوت فرمود تا بتان را شکست وبعد از ان فرقهای شکافته
تا جمعیت کفر بتفرقه مبدل ساخت وشب تیره کفر را بظهور صبح اسلام نورانی گردانید
وکلمه اخلاص را در میان شما ظاهر ساخته بشما فهمانید وشما بر کنار بی اعتبار ودوزخ
بودید خلاصی داد از ان رهانید وکفر وفجور شما را از بهر هلاک جنبانید وشما بدولت
دین بسعادت اسلام رسیدید در رفاهیت وسعت عیش زندگانی میکنید ودر جمیع
فتنه در خود بسته بآرام دل نشسته اید چون حضرت حق جل جلاله پیغمبر خود را صلی الله
علیه وآله بجوار خود برد وانعام فرمود بر وآنچه وعده کرده بود بعد از ان عداوت
وکینه ودشمنی جوی ظاهر گشت وساکت ناطق شد وجاده اسلام کهنه گردید وبیمهای
بدع جدید گشت وآنکه در کنج خمول وکم نامی بود در منصه ظهور نشست وآنکه راه حلقش
گرفته بود اکنون مثل قمری قفس خود را حرکت داد وصوت وآواز بر داشت و
بوصه کفر شکافت شیطان در سر بی مغز او ندای مخالفت رسانید وسر رشته آتش
بخلاف ونفاق وشقاق کشانید بسیاری ازین مقاله فرمود وآخر گریه کنان متوجه روضه
پدر بزرگوار شد وبقول هند بنت اثاثه تمثل نمود که آن اینست قَدْ كَانَ بَعْدَكَ
أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ
وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ لَمَّا غِبْتَ وَانْقَلَبُوا پدر بزرگوار را ندا نمود بعد از تو
اخبار بی موقع بسیار واختلاط اقوال وامور شدید بی شمار تو می بودی که شاهد
می فرمودی آن را بسیار نمی شد خطب وکار باینجا نمی رسید بدرستی که ما یافتیم
ترا مانند یافتن زمین است باران بزرگ قطرات خود را واختلال نمودند قوم
تو در امور دین مبین چون تو غایب شدی وبازگشتند برای اصلی خود احوال بر پیچ
منوال گذشته در محکمه قیامت حق تعالی حکم مرتب خواهد فرمود وحق از باطل
تمیز نمود وچون بعضی از کفار از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند ایزد

آیت آمد وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و مر خدایراست دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی
آنچه او داند و بس آنچه پوشیده است ازان و شما را محسوس نمیشود یا مراد و مطلوب ثبات
و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت و سهولت مگر مانند
بهم بر زدن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه با سفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند
یعنی آوردن خدای تعالی مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در و آسان تر است
ازانکه شما دیده بر هم زنید بلکه آن نزدیک تر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن
و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل پس متمکن است وقوع آن در
نصف زمان این حرکت مر راستی که خدای تعالی بر همه چیزی از بعث و حشر توانا است
یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل تدریج
پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وخدای تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران
شما نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع خود و دفع مضار از خود و داد و شما را
گوش و چشمها و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد از خود جزئیات شما را محسوس
در یابید و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس
تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اکتساب علوم نظری دست
دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتب که اسماع و ابصار است
بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که بمیزان حقایق دانشها اند بر مسند تعقل
متمکن ساخت شاید که شکر گوید برین نعمتها که بشما انعام فرموده أَلَمْ يَرَوْا
إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان تا به بینند
رام شدگان برای پریدن در هوا میان ارض و سما نمیدارد ایشانرا در هوا مگر خدای تعالی

واکثر



واکثر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است و نه علاوه بر فوق دارد و نه در تحت کسی نگاه
دارد او را بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که بگروند یعنی
مؤمنان منتفع اند بر آنچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه و تعالی مرغانرا بر وضعی بیافرید
که طیران می توانند و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که در ان پریدن ایشان ممکن است
و ایشانرا نگاه دارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت
پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان تفکر یک ساعت که بهتر از عبادت یکساله است
برسانند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا
تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا
وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وخدای تعالی ساخت برای شما از خانهای شما که مبنی از سنگ
و خشت و چوب تا باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود
و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانها چون قبه و خیمه که ازاد یم سازند سبک
می باشد آنرا برداشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت شما بوقت اقامت
یعنی نزول در منازل و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد
و پشمهای نرم که شتر را باشد و مویهای که بز را باشد رختها از پوشیدنی و
گستردنی و برخورداری از خرید و فروخت تا هنگامی که آنها برقرار باشد و ازان
نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده مانید وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ
يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ وخدای تعالی پیدا کرد برای راحت شما از آنچه
بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برند و خدای
تعالی ساخت برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و شکافها که در ان سکون میجوئید
و کرد برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که
البته باز دارد از شما حر که گرما را از ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه دفع گرما
در بلاد عرب اهم است و دیگر ساخت برای شما از پیرهنی چون زره و جوشن که آن

نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی از تیغ و نیزه ایشان در کارزار همچنین
این نعمتها بر شما تمام کرد تمام میکرداند نعمت و نیکویی خود را بر شما باشد که شما اسلام
آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر بر گردند
و اعراض کنند و بر گردند از اسلام پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام است
آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیانی ندارد يَعْرِفُونَ
نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ می شناسند مشرکان نعمت
خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست پس انکار میکنند آنرا
بپرستش غیر منعم یا نیکوئیند نعمت او را بشفاعت بتان یا در وقتی سختی میشناسند
و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و گویند نعمت الله بنبوت
حضرت رسالت الله صلی الله علیه وآله که بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر
شدند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد شده که نعمت الله امامت ائمه معصومین
است صلوات الله علیهم که بنص و علامات دانستند و بعناد و حسد منکر شدند
و مخالفت پیشه کردند بغیر حق و بیشتر ایشان کافرانند آنها که در مقام محاربه بودند
با ایشان کافرند و آنانکه مخالف بودند فاسق که محاربه اعلی کفرست و مخالفت فسق و بنا
بر قول اول اکثر بمنزله جمیع باشد یا بعضی که معرفت حاصل نکرده باشند بسبب نقصان
عقل و تفریط در نظر یا صبیان و کودکان بوده باشند وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و بترسان ایشانرا از روز
که بر انگیزیم از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان و آن پیغمبران امت است پس دستوری
ندهند مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا رجوع بدنیا و نه ایشان مطالب شوند
باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عملی کنید که خدای تعالی از
شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و آورده اند که ایشانرا دستوری
اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ
فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و چون به بینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب





دوزخ را و در آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند پس
سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نه ایشانرا مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا
مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا
هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ
و چون به بینند آنانکه شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا شریک خدا میکنند
گویند مشرکان که ای پروردگار ما این گروهی اند شرکاء ما آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم
بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر پس بیفکنند بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی
بتانرا گویا کرداند تا از ایشان جواب دهند و گویند بدرستی که شما دروغ گویانید
هرگز ما شما را نفرمودیم بپرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش
میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملایکه علیهم السلام
در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینها را می پرستیدیم
با ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند که شما دروغ میگوئید و حق تعالی بر نیت
مطلع است ایشان شرمنده و مخذول کردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند
وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و بیفکنند در آن
بخدای تعالی در آن روز صلح را یعنی خواهند که در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن
نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد چون کار از دست رفت فریاد چه سود
و گم کرد از ایشان یعنی باطل و زایل شود آنچه بودند که دروغ بر می یافتند از شفاعت
بتان و دستگیری ایشان چه جای شفاعت از ایشان بینند
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ آنانکه کافر شدند بخدای تعالی و باز داشتند مردمانرا از راه
خدای تعالی علی بن ابراهیم گوید یعنی از تصدیق بامامت و خلافت امیرالمؤمنین بعد از
پیغمبر صلی الله علیهما بیفزاییم ایشانرا عذاب بر عذاب بسبب آنکه بودند که منع مردم از
ایمان و تصدیق امیرالمؤمنین تباهی میکردند یک عذاب برای ضلالت ایشانست

ویکی برای اضلال دیگران وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ
شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزانیم
در میان هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری
هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان و بیاریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو
تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی و در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که پیغمبر
صلی الله علیه و آله گواه خواهد بود بر ائمه علیهم السلام و ایشان بر مردمان و فرو فرستادیم
بر تو قرآن را بیان روشن از همه چیزی از امور دین بتفصیل و اجمال چه بیان آنچه محتاج
الیه است از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بنص
نبوی و الفاظ امامی و اجماع و آنچه در حکم منصوصه است مرجع آن نیز قرآنست چنانچه
هشام بن سالم روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ما را اگر ما
القا میکنیم بر شما اصول را و شما فروع را از آن استنباط میکنید و لهذا السیاری
از آیات قرآنیست که احکام کثیره از فروع بر آن مترتب است چون نافذ قرآن شد
پس او تبیان همه چیزها باشد و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه اگر بگروند و
مژده گانی به بهشت مر اهل انقیاد را خاصه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
بدرستی که خدای تعالی میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد
چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدن باختیار که
متوسط است میان جبر و تفویض و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که
متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است
میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور و میفرماید به نیکویی
طاعات یا بحسب کم است چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه و فرمیدهد و امر میکند بعطا دادن خویشان و نزدیک

ورسانیدن



و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند و باز میدارد از عمل زشت که افراط است
در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواط و جز آن و از فعلی که انکار کنند بر مبالغه
و اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال و از ستمکاری
یعنی از صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیست مانند استعلا و استیلا
برین نوع و تجبر و تکبر بر ایشان پند میدهد خدای تعالی شما را بامر و نهی شاید که شما پند
گیرید این آیت جامع افعال حسنه و قبیحه و در و امر است و نهی هیچ خیر و خوبی نیست
الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شر و بدی نیست الا که اندراج
دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه ایست جامع جمیع خطبا در روز جمعه در
آخر خطبه میخوانند و این آیت سبب اسلام بسیاری از اهل شرک شده و علما را
در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادتست
یا خلع انداد و یا طاعت در هر وجه یا انصاف یا اداء فرایض یا در تسویه در حقوق یا حکم
بحق و احسان بذل یا انعامت یا عفو از جرایم یا صبر بامر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی
فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا عزیز یا دوست
داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و نخواستن آنچه برای خود کاره
باشد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد
از معیشت او و اگر درویش است و فضلی عیش ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات
ایشان بتن و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند بود دعا کند در باره
ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت
شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مترتب است یا فی اللغت میان قول
و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آن را منکر داند یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه
بر آن وعیدی من عند الله مقرر بوده یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است
یا کبر یا تعظم و تطاول یا حسبی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مردمان
یا تجاوز از حق بباطل آورده اند که استقامت به چیزها مور به است و اضطراب آن

بر هر چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان
ثنا و مدح است و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست
و ثمره منکر بر انگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از میمنا علی بن ابراهیم در تفسیر
آورده که عدل کلمه توحید است و احسان امیر المؤمنین علیه السلام و ایتاء ذی القربی
محبت اهل بیت است و نهی از فحشا و منکر و بغی و معاندان و منکران و ستمکاران
زمان وی بودند که با وی در مقام مجادله و معارضه و فی لعنت و محاربه بودند و
اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد
جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون و وفا کنید به پیمان خدای
چون عهد بسته اید عهد الست یا عهودی که میان مردم معهود می باشد یا عهدی که
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بستند علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی
عبد الله علیه السلام که این آیت در ولایت امیر المؤمنین صلوات الله نازل شد
در وقتی که آن حضرت بفرموده حق جل و علا در غدیر خم امامت و خلافت و ولایت
تفویض امیر المؤمنین فرمود بر وجهی که سمت ذکر یافت و فرمود که این از جانب
خدای تعالی است و الحق او امیر مؤمنانست و امام متقیان و پیشوای معروفان در
قیامت بر صراط خواهد نشست که دوستان خود را بهشت فرستد و دشمنان خود را
بدوزخ و همه این را از آنحضرت قبول کردند که از جانب خداست و بران عهد و پیمان
بستند آنست که حضرت حق میفرماید که بعهد وفا کنید و مشکنید سوگندها را یعنی
پیمانها بعد از استواری آنها بسوگند و حال آنکه ساخته اید حضرت حق جل و علا را
بر پیمانهای خود گواه بدرستی که خدای تعالی میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند
و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم الله به و لیبینن لکم
یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون و مباشید مانند آن زنی که بشکافت و باز
کشاد رشته خود را پس از قوت یعنی استحکام آن و شدت فتل آن و

گردانید


گردانید آن را رشتهای تاب باز داده یعنی رشتها را بعد از آنکه تاب داده بود
یعنی محکم و قوی ساخته باشد پاره پاره و ضایع گردانیدن آن آورده اند که در عرب
زنی بود ریطه نام بنت سعد بن تیم قرشیه که ملقب بود بجعرا یا خرقا و او را کنیزکان
بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود می رشت و کنیزکان را نیز رشتن میفرمود
و بعد از نصف النهار میگفت تا از ریسمانهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و
ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق تعالی میفرماید شکستن عهد را بپاره
کردن ریسمان میفرماید که چنانچه آن زن حمقا ریسمان تاب داده خود را ضایع میکند
مردم عاقل باید که رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره پاره نکنند تا بحکم و اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا بیابند و الا مثل آن زن عمل او ضایع باشد و حق تعالی
باو رحمت باز نگردد چه گفته اند که نگاه دار سر رشته تا نگهدارد میگیرید عهد و سوگند
خود را خیانت و غش و زرق و مکر در میان شما بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار ایشان
زیاده تر از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از
مسلمانان بیشتر و اکثر ایشان او افزون دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش
کنند جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفای عهد و مراد از آن آنکه معلوم
شود که کدام چنگ اعتصام در حبل وفا میزنند و بعهد خدای تعالی و حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمود که با امیر المؤمنین وفا کردند و غدران کرده میکنند
و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید
در شان بعث و جزا و دیگر چیزها و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل
من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون و اگر خواستی
خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را یک گروه متفق بر اسلام و لیکن فرو میگذارد
هر که را خواهد بسبب عصیان و راه می نماید بتوفیق هر که را آزاد کند بجهت فرمان و
هر آینه سوال کرده خواهید شد در حشر از آنچه بوده اید که عمل کرده اید و لا تتخذوا ایمانکم
دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله

وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و فرا میگیرید سوگندان خود را عذر و مکر میان یکدیگر که بلغزد قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و بچشید اندوه و رنج در دنیا بسبب آنکه باز ایستید از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد و رشاد است در آخرت عذابی بزرگ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای تعالی و بیعت پیغمبر او را ببهای اندک یعنی بچیزی از حطام محقود دنیا بدرستی که آنچه نزدیک خدای تعالی است برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت آن بهتر است از شمار آنانچه منظور داشتهاید از جاه دنیا و استیلای بی موقع اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه نزدیک شماست از اعراض و اغراض دنیویه سپری شود و منقضی گردد و آنچه نزدیک خدایست از خزاین رحمت همیشه است و بی انقراض و هر آینه جزا دهیم آنانکه صبر کردند بر نقض و فاقه و یا بر مشقت تکالیف یا بر عهد و پیمان خود یا بر جفا و آزار معاندان و منافقان چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بعد از نقض عهد جماعت صبر و تحمل اختیار فرمود بر وجهی که در خطبه شقشقیه مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه فرمود که بعد از نبی و شکستن عهدی غدیرخم من در میان دو امر اندیشه نمودم که بیاری پروردگار بی امداد اعوان و انصار حمله کنم و مهم را از پیش برم یا صبر پیشه کنم در ان ظلمت آباد که را پیر دن شد بنوعی که در آن پیر و کبیر شدن هرم و خوف رسیداران و صغیر به پیری کشید و مؤمن تعب و محنت کشید تا بجزای الهی واصل شد پس دیدم از این دو خبر الیق و انسب است اگرچه آن بر اهی قوم در دیده میخلید و راه حلق می گرفت چه مزد صبر بسیار است چنانچه میفرماید حق جل و علا که مزد ایشان نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل می نمودند و بوقت مقابله معلوم است که پاداشت عهد شکنان و معاندان چه خواهد بود که اختیار کردند دنیا را بر آخرت مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ





حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد عملی چه تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و گویند حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت و صدق مقام با خدای و وقوف بر نهج امر خدای و اعراض از ما سوای خدای در نهج البلاغه مذکور است که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند فرمود که ملک قناعت که استغنا است با سعادت ما سوی الله و دهیم ایشان را مزد ایشان به نیکوترین کاری که کرده اند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه جوی از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم حقیقت خطاب پیغمبر راست صلی الله علیه و آله و غیر او در و داخل است بدلیل تاسی در کنز العرفان روایت میکند از عبد الله مسعود که او گفت که من قرائت میکردم بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم اینچنین جبرئیل علیه السلام قرائت کرد مرا از قلم و از لوح محفوظ و این موافق لفظ قرآنست اکثر علما بر آنند که این امر از برای استحباب است و نقل کرده از بعض علماء امامیه وجوب را ولیکن قول اول اقوی است بجهت اصالت برائت و بجهت قول اکثر و مستحب است اسرار با و در رکعت اول هر نماز خواه جهریه و خواه اخفاتیه و عامه بر آنند که مستحب است در هر رکعتی زیرا که حکم مرتب بر شرط مکرر میشود بتکرر شرط و جواب گویند که لفظ قرآن از برای جنس است پس آن حکم یک فعل دارد پس رد کافی است یک استعاذه و بجهت آنکه فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله اینچنین بوده و اگر ترک کرد آنرا عمدا یا سهوا تدارک آن نکند در رکعت دوم بجهت فوت محل إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستی که نیست ابلیس را تسلطی و غلبه بر آنان که گرویده اند و در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که ابلیس زایل نمی نوید

گروه از مؤمنان صادق ولایت و امامت ائمه معصومین را صلوات الله علیهم شان
پناه بحق می گیرند و به پروردگار خود در دفع وسوسه او توکل می نمایند إِنَّمَا
سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ جز این نیست که تسلط او
بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و آنان که بسبب
شیطان شرک آرند کافرانند بخدای تعالی آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از
احکام گفتند که محمد صلی الله علیه و آله با اصحاب خود سخریه میکند امروز ایشان را کاری
میفرماید و روز دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند از خدای تعالی
و از تلقای نفس خود سخنی میگوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون بدل کنیم آیت
ناسخ را بجای آیت منسوخ و خدای تعالی داناتر است بآنچه فرو می فرستد از ناسخ
بجهت حکمت و مصلحت گویند کافران که جز این نیست که افترا کننده بر خدای تعالی
و از خود سخنی میگویی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت
نسخ و اثبات احکام قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ بگو ایشان را که فرو آورده او را یعنی
قرآن را روح پاکیزه که جبرئیل علیه السلام است از پروردگار خود براستی تا ثبات
دهد آنها را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد بآنکه این کلام حق است
یعنی چون ناسخ شنوند و رعایت صلاح حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود
و دیگر نزول قرآن برای هدایت است و بشارت مر اهل انقیاد را به بهشت و نعمت
که غلام رومی بود حضرمی را اگر چه گفتند و گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر
صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات و انجیل خواندندی چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و
گفته اند حویطب بن عبد العزی را غلام عایش نام بود از اهل کتاب که مسلمان
شده بود و بعضی سلمان فارسی را گفته اند رضوان الله علیه که پیش آنحضرت آمدی





و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم از این غلام یا سلمان کلامی می
آموزد و بما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ
الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و هر آینه ما میدانیم
آنرا که ایشان میگویند جز این نیست که او را می آموزاند بشر یعنی جبر یا عایش یا غیر او
زبان آنکه تعلیم را باو میگردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست عجمی است یعنی
صاحب فصاحت ندارد و این قرآن زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال
فصاحت و نهایت قوت بر انشای عربیات بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می
آموزاند او را عجمی شکسته زبانی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بدرستی آنانکه نمی گروند بآیتهای کتاب خدای تعالی و تصدیق نمیکنند که من عند الله است
راه نمی نماید خدای تعالی ایشان را براه نجات یا بجنات و مر ایشان راست عذابی
دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حال مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ جز این نیست که برمی بافند دروغ را آنانکه نمی گروند
بآیتهای خدای تعالی یعنی قرآن او بر بافته محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و آن
مفتریان ایشانند دروغ گویان که میگویند یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت
ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بآلهه باطله ایشان با یذاء و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب
و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه
کردند اما جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند
تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن
که تحمل ایذا نداشت کلمه‌ای که رضای قوم در آن بود گفت خبر بحضرت رسالت ص
رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیرون رفت حضرت ص فرمود نه چنین از

سر تا قدم عمار پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان
چنان در باطن او متمکن شده که لغت و کفر بهر زبان گوی تفاوت نکند و عمار گریه
کنان بجانب نبوت مآب آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک
اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چه حاجت اگر باز گردند تو اکراه تو باز گرد و بدیشان
بهمان کلمه و حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا
مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ هر که کافر شود بخدای تعالی پس از ایمان خویش
و مرتد گردد چون ابن خنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی
باشد مگر کسی که اکراه کرده شود و دل او آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر
نگردد چون عمار رضوان الله علیه ولیکن هر کس که بگشاید بکفر سینه را یعنی آنها
که بکفر خوش بر آیند و بران اعتقاد کنند پس بر ایشانست خشمی از خدای تعالی
و مر ایشان راست عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است
ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
آن عذاب عظیم مر ایشانرا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و اختیار
کردند با اختیار زندگانی دنیا را بر نعیم آخرت و دیگر بجهت آنست که خدای تعالی
نمینماید راه بکافران یعنی مرتدان را بسوی بهشت أُولَئِكَ الَّذِينَ
طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
آن گروه آنانند که مهر خذلان نهاده خدای تعالی بسبب عصیان بر دلهای ایشان
تا قول حق در نیابند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و بر دیدهای ایشان
تا آثار قدرت نبینند و آن گروه ایشانند غافلان و بیخبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ
هُمُ الْخَاسِرُونَ حقا که در آن هیچ شکی نیست که ایشان در آن سرای دیگر ایشانند زیان
زدگان چون سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاورده و مفلس در
شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ

هاجروا



هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
پس بدرستی که پروردگار تو مر ایشانرا که هجرت کردند بسوی مدینه از پس عذاب
که کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته چون عمار و غیر او پس جهاد کردند و شکیبائی
نمودند بر جهاد بدرستی که پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر هر آینه آمرزنده
و عفو کننده بود در گذرنده از سر گناهان گذشته ایشان و مهربانست توفیق طاعت
دهد در زمان آینده و ثبات بر جهاد چنانکه عمار را میسر شد و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده درباره عمار که او پوست میان هر دو چشم منست که کمال دوست
دارد با قبیله او را بجنت آرند و آن گروه بشفاعت هم فایز شوند در روز قیامت و او
در سن نود و چهار بود که در صفین در رکاب امیر المؤمنین صلوات الرحمن علیه
گروه معاویه باغیه او را شربت شهادت چشانیدند رحمة الله علیه يَوْمَ تَأْتِي
كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
یاد کن روزی را که آید هر نفسی یعنی هر انسانی جدال کند از نفس خود و گوید نفسی نفسی
و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ
مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
و بیان کرد خدای تعالی مثل دیهی را که بود ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره آرمیده
و اهل آن آسوده می آید بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان فراخ و بسیار
از هر جای یعنی از اطراف و جوانب ایشان پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزید
بنعمتهای خدای تعالی و شکر نگذاردند پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا پوشش
گرسنگی و ترس بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را
برای ادراک ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه و تعالی
چنان کرد که یافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضوان الله
علیه فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت

وغضب میکند را نعمت همین که بنعمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کافر شدند خدا گر
مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال بجدب وخشک سالی ماندند از غایت
جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند و آن بدعای حضرت بود که دعا کرد و
دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت
تا حدی که اهل اسلام نزد و بغزوشان مینمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
وبدرستی که آمد بدیشان پیغمبری از ایشان یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس
تکذیب کردند او را پس فرا گرفت ایشان را عذابی یعنی قحط و ترس و حال آنکه ایشان
ستمکاران بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که قریش کس را بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه کودکان
و زنان چیست که از قحط بمردن نزدیکند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستوری داد
تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیت آمد که فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا
وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ پس بخورید ای زنان و کودکان
مکه از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بدست فرستادگان پیغمبر صلی الله علیه وآله
بی شبهه و پاک گویند خطاب بمؤمنانست ایشان را امر می نماید که حلال خورید و سپاس داری
کنید نعمت خدا را اگر هستید که خدا را می پرستید تا زمان می رسد إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ
وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ جز این نیست که خدای تعالی حرام کرد بر شما مردار را و خون روان
و گوشت خوک و آنچه از و توان خورد و غیر آن و آنچه آواز برآورده شود از برای
غیر خدای خدای بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند پس هر که بیچاره شود و
محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات نه طالب لذت و نه خورنده بالای سیری یا خروج
کننده بر امام و نه قطاع الطریق پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه مضطر را
مهربانست در رخصت وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا

حرام



حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ
مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مگویید برای آنچه که وصف میکند زبانهای
شما یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردان ما حلالست و این حرامست
یعنی بهائم مذکوره شده نارواست بر زنان ما میگویند که این حلال و این حرام است
تا افترا کنید بر خدای تعالی دروغ را بدین نموده است بدرستی آنانکه بر بندند بر خدای
تعالی دروغ را رستگاری نیابند از عذاب قیامت آنچه برای آن افترا میکنند بهره
خورداری اندکست زود منقطع گردد در دنیی و مر ایشانراست عذابی مؤلم یعنی دائم
باشد در آخرت هر که آنچه خدای تعالی حلال کرده حرام داند یا عکس این حکم داخلست
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ و بر آنانکه بدین یهودیت درآمدند حرام کردیم آنچه خوانده ایم بتو پیش
از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی
ظفر الآیة و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه بر
نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا
السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار تو مر آنان را که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی
و عدم تفکر در عواقب امور پس باز گشتند بخدای تعالی از پس توبه هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ
أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل پدر اسمعیل است صلوات الله
علیهما بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل و عبادات بود که یافت نشدی مجموع
آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یا او
رئیس موحدین وقدوه محققین بود که بتنهایی با فرق مشرکین معارضه و نحج دافعه
مذاهب باطله ایشان را تا چیز گردانید گویند پیش از الهامی وی در آتش بر روی زمین غیر

از وی نمومنی بنود پس او تنها امتی بود فرمان بردار مر خدای را و قایم بامر او مایل از همه ادیان
باطله بدین حق و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود سپاس دارنده
مر نعمتهای خدای را برگزید خدای تعالی مر او را به نبوت و راه نمود او را در دعوت بخدای
تعالی براه راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِينَ و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت
در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا عمر طویل در عبادت
و طاعت یا آنکه سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
از نسل پاکیزه او بیند یا آنکه صلوات بر او موقوف بصلوات محمد و آل است اللهم
صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بدرستی که ابراهیم علیه السلام در آن
سرای از شایستگان است مر درجات عالیه را ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کن در
توحید ملة ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق
یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی از دیگری و می داد بهر کس بقدر فهم
او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده است که اتباع سلوک سبیل
متبوعست پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث
شد نه بجهت آنکه دون او بود چه پیغمبر اکرم الاولین والآخرین علی الله مقرر است
که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا
اجزل و اشمل و نبود ابراهیم از جمله شرک آرندگان تعریض بکفار قریش است که میگفتند
که ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد موسی را علیه السلام
که بنی اسرائیل را بگوی که تا روز جمعه از اشتغال بمهمات بطرف شده پرستش حق نمایند
چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان
نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن
روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن

روز



روز آفرینش خلق عالم کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم
شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشددی عظیم فرمود چنانچه میفرماید إِنَّمَا جُعِلَ
السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت حرمت
بر آنانکه اختلاف کردند در وی و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول
نشوند و آن روز را عید بگیرند و بجز پرستش حق تعالی ننمایند این تحکیم شاق بود بر ایشان
در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی بر دوش نهاده
بجایی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان هوا و درندگان
چهل روز اجزای او میخوردند و بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم خواهد کرد
میان ایشان روز رستخیز در آن چیزی که بودند از سرکشی و جهل در آن اختلاف میکردند
یعنی در روزی مقرر برای عبادت و در تبیان فرموده که از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از
ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم
ولليهود غد وللنصارى بعد غد پس جمعه از آن این امت باشد و شنبه از آن یهود و یکشنبه
از آن نصاری ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت کند و شبهه را
زایل گرداند و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است و جدال کن با ایشان
یعنی مباحثه نمای براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق و مدارا و خوشخویی و ترتیب مقدمات
ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام است
و جدال برای قطع و دفع معاندان در کنز العرفان آورده که در آیت کریمه اشارتست
بوجوب دعوت کفار بدین اسلام اول قبل از محاربه و مراد بحکمت کتابست و موعظه
حسنه وصف دوم آنست و جدال دلیل عقلی است و تحقیق آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله

دعوت میکند مردم را بر قدر استعداد ایشان چنانچه فرموده که معاشر انبیاییم
تکلم میکنیم مردمان را مگر بقدر عقول ایشان و مردم سه قسم اند چه مخاطب خالی نیست
که یا قدرت دارد بر ادراک مطلوب ببرهان یا ندارد دوم یا اینست که قوت
جدال و مغالبه هست یا نه پس غایت نبی و آنکه قایم مقام اوست در هدایت خلق با
فرقه اولی اقامت برهان است و ایقاع تصدیق جازم در اذهان ایشان و غایت
او با فرقه ثانیه الزام است تا الزام نمایند ایشان را بانچه مامورند بآن و غایت او با فرقه
ثالثه اتباع مقدمات اقناعیه است در اذهان ایشان تا متحقق گردند مرحق را بجهت
قصور ایشان از رتبه برهان و جدال پس حکمت اشارتست ببرهان و موعظه اشارتست
بخطابت و جادلهم اشارتست بجدل و تقدیم فرمود خطابت را بر جدل زیرا که انتفاع
گیرندگان بآن اکثرند یا آنکه او مفید ترتیب نیست و این ترتیب اقربست بقبول و انقیاد
عباد زیرا که بروجه سخن بهت و غلظت بود و از این کلام حقایق نظام کمال دعوت سید
انام علیه الصلوة و علیه السلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم
میگردد و بدرستی که پروردگار تو او داناتر بآنکس که گمراه شده از راه حق
که اسلام است و او داناتر براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام
نیست آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد عم خود سید
الشهدا حمزه را رضوان الله علیه مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که اگر
خدای تعالی مرا ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه
و تعالی آیت فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ
لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ و اگر عقوبت بمثل آنکه عقوبت کرده شده اید بدو
یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر
صبر کنید از عقوبت ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام
در بعضی تفاسیر که مظهر خیر است از ثنا خدای تعالی بر ایشان با آنکه صابر اند آورده اند
که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرمود وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ

ولا



وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ
هُمْ مُحْسِنُونَ و شکیبا شو و راه بجز رو زانچه بتو رسد و نیست شکیبایی تو مگر بتوفیق
و عون خدای تعالی و اندوهناک مباش بر اعراض قوم کافران از تو یا بر تسلط ایشان
بر لشکر تو و مباش در تنگدلی از انچه می سگالند از بدیها بدرستی که خدای تعالی
بنصرت و معونت با آنانست که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت و با آنانکه ایشان
نیکوکاراند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر
خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای و مدار ارکان اسلام و ایمان بر این
دو صفت است روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بخواند سوره نحل را
حساب نفرماید خدای تعالی بانچه نعمت داده فرموده در دار دنیا پس اگر بمیرد
در آن روز یا در آن شب که آنرا تلاوت میکرده قاری آن مر او را باشد از اجر
و ثواب مانند آنکه او وفات یافته باشد و نیکو کرده باشد وصیت را

## سوره بنی اسرائیل مکیه و صد و یازده آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي
بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ پاک و بی عیبی آن ربست
که بجهت کرامت برد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم شبی یعنی
بعضی از شب از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که در مکه بود
حرم او به مسجدی که دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس آن مسجدی که
برکت برکرداگرد او که ارض شام است هم برکت دینی که او را مهبط وحی و متعبد
انبیا ساخته ایم و هم برکت دنیوی که محفوظ گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری
میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بداین محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بردیم تا
بنماییم او را از دلایل قدرت که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت
المقدس را مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله علیهم دیده و وقوف بر مقامات

ایشان حاصل کرده و بر عجایب و بر غرایب آسمانها اطلاع یافت علی بن ابراهیم رحمه الله
از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که در عالم بالا در شب معراج ملکی دیدم از ملایکه که نشسته است و جمیع دنیا را در زیر
دو زانوی خود گرفته و در دست او لوحیست از نور که در و نظر میکند و اصلا بهیچ دست شمال
نگاه نمیکند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه ملکست فرمود که این ملک الموت که قبض
ارواح بوی متعلق است گفتم مرا نزدیک وی ببر چون نزدیک رفتم بر وی سلام کردم
جواب داد و جبرئیل را از من پرسید گفت این محمد است که نبی الرحمه است که حق سبحانه و تعالی
به پیغمبری فرستاده بر بندگان خود مرا تحیت و مرحبا گفت و گفت بشارت باد ترا که من
همه خیری بینم در امت تو اکرم فی الحقیقة امت انت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
الحمد لله المنان ذی النعم علی عباده و ذلک من فضل ربی و رحمته علی و دیگر فرشته ای دیدم
که نیمه او از آتش بود و نیمه دیگر از برف نه برف آتش را میکشت و نه آتش برف را
میگداخت گفتم ستایش این خدای را که الفت داده میان آتش و برف الفت دهد میان
دلهای مومنان گفتم این چه فرشته است جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را موکل
گردانیده در اکناف آسمانها و در اطراف زمینها از آن روز باز که مخلوق شده دعا
و استغفار از برای اهل زمین میکند و دیگر عجایبات ملاحظه فرمود اکثر علما برآنند
که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم از رجب بوده و رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها
و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته
و تفصیل آن نیز علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر ذکر فرموده نقل از ابی عبد الله علیه السلام
و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و معتقد اکثر اهل ایمان آنست که عروج آنحضرت
بجسد و روح بوده با هم و در بیداری بوده و آنانکه درین قصه تعلق جسد را مانع دانسته
از اخس ارباب بدعت اند و منکر قدرت با وجود آنکه سرعت فلک اعظم را دانسته

با



باشند و آنکه در یک چشم زدن آفتاب چه مقدار حرکت میکند که نزدیک است که بعد
احصا نتوان درآورد و در کلام مبرهن شده که اجسام متساوی اند در قبول اعراض
و حق سبحانه و تعالی قادر است بر همه ممکنات پس قادر باشد که خلق کند مثل این
حرکت سریع را در بدن نبی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه گفته اند   محمد را چو جان تن بود و
تن جان   سوی معراج شد با این و با آن   و تعجب مانع آن نیست چه تعجب از لوازم معجزات
و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که ملخص آن اینست که در آن شب جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل با قومی از ملایکه علیهم السلام آمده آنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام
بردند و براق را حاضر ساخته یکی لجام او را گرفته و دیگری رکاب و دیگری جامه رخت
مبارکش را راست میکرد بران سوار گردیده باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیدند
در آنجا انبیا و ملایکه را دید ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج برآمد بر براق و در
آسمان اول آدم را علیه السلام دید و در دوم عیسی و یحیی را علیهما السلام و در سیم
یوسف را علیه السلام و در چهارم ادریس علیه السلام و در پنجم هرون علیه السلام و در ششم
موسی علیه السلام و در هفتم ابرهیم علیه السلام و بر ایشان سلام کرده جواب بر سبیل
اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر مبارک وی
درآمد و جبرئیل نزدیک حجاب از موافقت وی باز مانده و گفت لو دنوت
انملة لاحترقت   اگر یک سر انگشت برتر پرم   فروغ تجلی بسوزد پرم
و از ابی سعید شخصی که مشابه بود بامیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام حجاب نور و
ظلمت را قطع فرموده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف
سوار گشته بپای عرش رسید هزار نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه
ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم مبارک
بر سریر دنی نهاد و از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب
قوسین او ادنی که نهایت قربت در امداد ارتقا فاوحی الی عبده ما اوحی استماع
فرموده و ثنای حضرت الهی بکلمات مبارکات التحیات لله و الصلوات و الطیبات

بجای آورد با کرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت بلیلهٔ
شریفهٔ امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا دهشت بروی کار نکند و بدان بیارامد در شب
این سلام امت خالصهٔ خود را او اضافت ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر مبارک وی
در آوردند و بهدیهٔ نماز مرحوم امتش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه
مکه شد و کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر مرتب از سه ساعت و بقولی
چهار ساعت بوده آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود
مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند و نشانهای بیت المقدس پرسیدند
و آن مسجد در پیش نظر مبارک وی شاهد گشته از هرچه می‌پرسیدند نشان باز
داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصحیح باایشان گفت و اول از بر کردن بیت
المقدس و از آنی بعالم بالا حکمت در این آن باشد که این تصدیق اقرب باشد دیگر حکمتها
و آن اگر مدد توفیق رفیق طریق بود در تصدیق افزود و آنکه نبود همچنان در مقام
تکذیب و انکار بود القصه چون حق سبحانه و تعالی آنحضرت را بمعراج برد آیتهای
ملک و ملکوت را دید و تصدیق مؤمن و تکذیب منکر ظاهر گردید بدرستی که خدای سمیع
شنواست سخنان کفار را در تکذیب انبیا با حوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع
و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنواننده محمد را صلی الله علیه و آله و سلم کلام خود و
بنمود او را آیات قدرت پر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت صلی الله علیه و آله
دارند یعنی بدرستی که شنوا بود مر اخبار را که بدان خطابش کردند و بینا مر آنچیزها را که
بوی نمودند وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا
مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
و دادیم موسی را علیه السلام توریة و ساختیم موسی یا کتاب را راه نماینده به بنی اسرائیل
که فرزندان یعقوب اند علیه السلام و گفتیم مر ایشان را که فرا مگیرید بجز از من پروردگار
که مهم خود را بوی گذارید ذریت آنکس را که برداشتیم او را در کشتی با نوح علیه السلام





مراد سام است که ابرهیم علیه السلام جد بنی اسرائیل است از نسل وی بود یعنی نعمت
نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن گویید
بدرستی که نوح علیه السلام بود بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب
و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است فرزندان
را باقتدای پدر در شکر نعمت الهی جل جلاله که موجب مزید است لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
و بعضی گویند که ضمیر انه راجع است بموسی علیه السلام وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ
لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و اعلام دادیم یعنی پیغام
فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما هر آینه افساد
کنید و تباهی از شما پدید آید در زمین شام دو بار اول افساد ایشان مخالفت
احکام توریة بود و ناشنیدن سخن ارمیا یا قتل شعیا که پیغمبر ایشان بوده‌اند و
افساد ثانی قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی علیه السلام و حق سبحانه و تعالی ایشانرا
خبر داد که هر دو بار افساد خواهید کرد و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی
سرکشی خواهید کرد از طاعت حق و تکبر خواهید نمود با فرزندان آدم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ
وَعْدًا مَفْعُولًا پس چون بیاید وعدهٔ عقاب افساد اول از آن هر دو برانگیزیم
و مسلط کنیم بر شما بندگانی که مراست اضافت خلق است نه اضافت مدح
مراد بختنصر است که عامل لهراسب بود بر بابل و جنود او و بقول اصح و گفته اند جالوت
جرزی بود یا سنجاریب از اهل نینوی یا رئیس عمالقه پس صفت آنها میگوید که خداوندان
کارزار سخت و صاحب قوت مهیب باشند آوازهای ایشان چون رعد و شمشیرهای ایشان
چون برق پس در آیند میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر و هست این
حکم وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا پس باز گردانیم برای شما
دولت را تا غلبه کنید بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده‌اند مقهور و مغلوب

سازید آیات را آورده اند که چون گشتاسف بن لهراسب ملک را بهمن بن اسفندیار
گذاشت که نبیره او بود و او که وارث ملک شد شفقت کرد بر بنی اسرائیل و تمام
اسیران ایشان را باز فرستاد و بشام و ملک کردانید دانیال را برایشان و ایشان
مستولی شده اتباع بختنصر مستأصل ساختند و داود را علیه السلام بر جالوت
مسلط ساخت و او را بقتل آورد حق سبحانه و تعالی ازان خبر داد که شما بعد از
مغلوب شدن غالب خواهید شد باز فرمود که و مدد دهیم شما را بمالها از هر
نوع و بزیادتی پسران و سازیم شما را بیشتر از روی عدد یعنی زیاده
سازیم از انکه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا
اگر نیکویی کنید بعد ازین اقبال و دولت نیکویی کرده باشید بانفسهای خود چه
ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید پس وبال آن بر نفس شما باشد و ذکر لام بجای
علی از برای ازدواج است و در بعضی تفاسیر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند
که آنحضرت فرموده که هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی بکسی نرسانیده پس این
آیت را خوانده اند یعنی هرچه کسی میکند با خود میکند پس چون بیاید وعدهٔ عقاب
نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بود حق سبحانه و تعالی
میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم کروهی را بشما ططیوس رومی
و قوم او را برانگیزیم تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازند آن قوم رویهای شما را
یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کنند و تا درآیند به بیت المقدس چنانچه درآمدند
در وی اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول بختنصر درآمد و مسجد را خراب کردند لشکر
ططیوس نیز درآیند و تا هلاک کنند و نیست کنند آنچه غالب شوند بران هلاک کردنی
درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری که قولی بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح
و اشهر آنست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بتصدیق رسید از اولاد

سلیمان



سلیمان علیه السلام و او مرد ضعیف حال بود و ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته
متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب ملک واعج موصل بیامد و متعاقب او پادشاه
اذربیجان رسید و هر دو تماشای شهر بیت المقدس نمودند با یکدیگر می رنجش آغاز
کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت
بموج درآمده عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نمود هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند
و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل درآمد دیگرباره پادشاه روم و ملک صقالبه
و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار تیغ زن و تیز چنگ در بیت المقدس
جمع آمدند چون رتبت سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کردند لشکر
آرایی و خود آزمایی قیام و اهتمام نمودند بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل الظالمین
بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند ناگاه نکبت غبار ادبار
بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار دادند
از یکدیگر گریزان شدند اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت
بیغ لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف درآوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
سر تکبر از گریبان عصیان برآوردند و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم
توریت را بر طرف نهادند هرچند انبیاء پیغمبر ایشان را پند دادند و گفتند اناکه در توریة
مذکور شده این فساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند
حق سبحانه و تعالی بختنصر مجوس را برایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده
غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریة را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده
گرفت این عقوبت اول بود بعد از انکه بختنصر هلاک شده و جالوت نیز که غلبه داشت
چنانچه مذکور شد کورش همدانی با هوشنگ فارسی که زنی از بنی اسرائیل خواسته
بود ازین حال خبر یافت مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سایر عمله با خود آورد و دو سه
سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگرباره بنی اسرائیل
خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و باز سودای مخالفت

از نهاد ایشان سر زد و زکریا و یحیی را علیهما السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی
علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید طیطوس نصرانی بر ایشان غلبه دیگر باره
مسجد را خراب کرد و اند و فتنهای ایشان را بغارت برد حق سبحانه و تعالی در توریة
بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا
وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر
توبه کنید تحقیق است اگر رحمت کند بر شما باز شما را منسوب سازد و اگر باز گردید نوبت
دیگر بنا فرمانی باز گردیم ما نوبت سیم بعقوبت دیگر و گردانیم دوزخ را برای ناگرویدگان
از زندانی کردن باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند یا دوزخ فرشی باشد
مر ایشان را مثل حصیر و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم معذب شدند بقتل مانند بنی قریظه و جلا مثل بنی النضیر و بقیه
بجزیه و خواری معاقب گشتند در دنیا و در آخرت عقوبت دوزخ است که گذشت
إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدرستی که این قرآن راه می نماید برای که آن راست ترست
و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق او امر و نواهی و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را
آنانکه میکنند عملهای شایسته بآنکه ایشان راست مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و هم بشارت میدهد
مؤمنان را بآنکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت آماده کرده ایم برای ایشان عذابی با الم
یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارتست ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان
وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ ۖ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و دعا میکند
آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب ببدی بر نفس و اهل و مال خود مثل خواندن
او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست
که امطر علینا حجارة من السماء و بهت آدمی شتاب کننده در دعایی تامل در عاقبت
آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نزد رسیدن تحمل دارد و نه در رفتار اند در کرما

شکیباست



شکیباست و نه در سرما و گفته اند مراد آدم است علیه السلام که چون روح بناف
او رسید خواست که برخیزد افتاد وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَا آيَةَ
اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و گردانیدیم شب و روز را دو
علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره پس محو کردیم
آیتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب و ساختیم آیتی را که روز است
روشن کرده همه چیز بینند تا طلب کنید در روشنی وا فزونی در معیشت از پروردگار
خود و گفته اند برین تقدیر جانست که جعلنا الليل والنهار ذوی آیتین آیت روز
آفتابست و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بدو تا محاق
و در لباب از ابن عباس نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور شبیه بیکدیگر
بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد
تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس
معنی آیت برین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم
تا شما روزی از اکتساب معاش خود ببرید و تا بدانید از اختلاف حرکات
شمس و قمر شمار سالها که دوازده ماه اجتماع یکسال قمریست و از حمل تا حمل دیگر
یکسال شمسی و حساب آجال و مواسم اعمال و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات
دینی و دنیوی پیدا کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته چنان کردنی
وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ
مَنْشُورًا و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزام کرده ایم او را عمل او یعنی آنچه
از افعال اختیاریه و غیر اختیاریه لازم او ساخته ایم در گردن او و آن ملازم او ست
چنانکه طوق در گردن یعنی بر آن اطلاع داریم که از وی بظهور خواهد آمد باختیار
و چه واقع خواهد شد از وی بغیر اختیار و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی
رشته ای است از گردن او در آویخته و در آن نوشته که شقی است یا سعید و بعضی برآنند

که به پریدن مرغ از راست یا چپ تفأل میکردند یمین را بمیمنت و شمال را بشآمت
نسبت میدادند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر باشد
و در عین المعانی آورده که طایر آن کتابیست که روز قیامت پران بدست
بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که بعهده آن در گردن اوست و پروردگار برای
هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه اعمال اوست به بیند آن کتاب را باز کشاده
در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث
شود باز کشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
حَسِيبًا بخوان نامه اعمال نوشته خود را در آن روز نه همه آدمیان خواهند بود و خطاب
بهر یک خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان بس است نفس تو امروز بر تو شمار
کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشتی امروز دفتر اعمال خود را
در پیش نه و در نگر از نیک و بد آنچه کرده و چون فرصت داری در تدارک احوال
خود کوشش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل
در کشف الاسرار آورده که پدری پسری خویش را گفت که او در نه هرچه بار دم میگوی و هرچه
از ایشان می‌شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات
خویش بر من عرض کن آن پسر تا نماز شام تمام بکرد و نکفتم روز دیگر از خود باید رها نه
گفت روز دیگر همین حالی از پسر خود درخواست پسر گفت ای پدر زنهار هرچه خواهی از
رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت درین کار من ترا
پند میدادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا اطلاق نکرده
حساب داده باید نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد پس دایم حاسبوا
قبل ان تحاسبوا را منظور می‌باید داشت و اندیشه از درازی روز حساب باید کرد
مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا هر که راه یابد و براه راست
رود پس جزای نیست که راه می‌یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او و نجات

خواهد



خواهد داد و بس و هر که گمراه خواهد شد جزای نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی
گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه نفس دیگر را
ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه
و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب
کننده قومی تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستاده برایشان تا ایشان را براه راست
خواند و حجت برایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا
فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا و چون خواهیم که هلاک کنیم اهل
شهر و دهی را امر کنیم متنعمان آن موضع را بطاعت بر زبان پیغمبری که فرستاده‌ایم
بسوی ایشان و دلالت برین ماقبل و مابعد او چه فسق خروج از طاعت است و تمرد
در عصیان پس دلالت بر طاعت کند از طریق مقابله ملخص آنکه ما امر کنیم جباران و گردنکشان
آن شهر را بزبان برداری رسولی که مبعوث برایشان است پس ایشان از سخن رسول
بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر و تخصیص متنعمان بجهت آنست که غیر ایشان تابع
آنها را و ایشان اسرع اند بحماقت و اقدر بمعصیت پس واجب شود بر اهل دیه کلمه
عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند پس از بنیاد برکنیم
از بنیاد برکندنی و خراب کردن دیگر آباد نگردد و از ایشان وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ
مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا و چه بسیار هلاک
کرده ایم از اهل قرنها از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان
و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و
بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود دانا که ذنوب پنهان ایشان نزد او اند
چنانکه خطیات آشکارای ایشان بینا آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان
بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص جهاد حق سبحانه و تعالی
فرمود که مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا
لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا هر که باشد که اراده دار فناست همت خواهد این جهان

شتابند. یعنی لذت و نعمت آن بدیدار او را شتابانیم برای او در دنیا یعنی زود
آماده کنیم آنچه ما میخواهیم از نعمتها از برای آنکسی که ما میخواهیم از طالبان دنیا پس پیدا
کنیم برای او دوزخ را در آخرت در آید بدوزخ نکوهیده و رانده شده. از رحمت
خدای تعالی وَمَنْ اَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
مَشْكُوْرًا و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتابد برای او یعنی سعی کند
باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال آنکه او مؤمن بود بایمان خالص از
شایبهٔ شرک و مخالفت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس آن گروه که جامع
شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت باحق سعی و ایمان هست شتافتن ایشان مقبول و
پسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا
كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوْرًا هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان
عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آنکه و را بمقدار کفایت و آنکه و را بقدر همت یعنی
هیچکدام را محروم نگذاریم بلکه مدد کنیم از عطای خداوند تو و نیست عطای پروردگار
تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرای و کافر را معاند
راهمین در دنیا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر که همت او مقصور باشد
بر دنیا قسمت کرده حسرت او وقتی که از دنیا مفارقت جوید اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيْلًا بنگر بدیدهٔ اعتبار که
از روی حکمت چگونه افزونی دادیم بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر از ایشان در روزی
که بعضی را سعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل دادیم بعضی را که طالب آخرتند
بتوفیق بر بعضی که جویندهٔ دنیااند و هر آینه آن سرای بزرگتر است از روی درجات
و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت
بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از وی مابین آسمان و زمین مسافت باشد
و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه زیرتر از وی همین مقدار بعد خواهد بود
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوْمًا مَخْذُوْلًا مگردان ای آدمی با خدای تعالی

خدای


خدای دیگر که بنشینی در دوزخ جاوید ان نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها فرو گذاشته
یعنی محروم از همه نیکویها وَقَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا
اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا قَوْلًا كَرِيْمًا وَقُلْ لَهُمَا
و حکم کرده پروردگار تو ای محمد بر مکلفان بآنکه می پرستید مگر او را که خداوند بحق است
و دیگر بآنکه نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردن عبادت خود را با احسان والدین
مقترن ساخته زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و در تربیت اولاد را اگر رسند
نزدیک تو به بزرگسالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند
و محتاج خدمت تو گردند پس مگوی ایشان را اف و این کلمه زجر است که گاه از چیزی
بتنگ آید یا به وکران گردد یا بناپاکی آلوده شود بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را
درشت جواب باز مده حق سبحانه فرموده که این کلمه را ایشان را و جواب زشت مگو را
یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بگوی ایشان را سخن نیکو از روی
ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند چنان با ایشان سخن گو که بنده
گناهکار عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خو گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ
الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا رَبَّيَانِيْ صَغِيْرًا و فرو گیر برای ایشان بازوی تذلل و تواضع را كَمَا
یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر از فرط بخشش بر ایشان
برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت
و تقویت و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان همچنانکه پروردند مرا در حالتی
که خرد بودم و حقیقت دعا رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند
ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند ایشان را باسلام و ایمان و خشنودی حضرت
الٰهی برضای والدین باز بسته است پس سوابق حقوق ایشان را ملاحق عقوق ایشان
پیش نباید رفت رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِيْ نُفُوْسِكُمْ اِنْ تَكُوْنُوْا صَالِحِيْنَ فَاِنَّهُ
كَانَ لِلْاَوَّابِيْنَ غَفُوْرًا پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست
از بر والدین و عقوق ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر

پس بدرستی که خدای تعالی هست مرتوبه آرندگان از عقوق یا رجوع کنندگان از الحضرت
او آورندگان، وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا
و بده ای خداوندان خویش را آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او و داد بذی
القربی اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حق ایشان اعطای خمس است
بدیشان از آنچه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده و در کتب معتبره وارد شده که چون این
آیات نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را علیها السلام طلب
فرمود و گفت فاطمه این فدک موضعی است که بی جنگ و جدال بدست در آمده و این
مخصوص گشته برای من بحکم الهی نه مسلمانان و من آنرا بتو تفویض کردم چنانچه حکم صادر
شده در این باب پس تو آنرا از دیگران برای خود و از برای فرزندان خود بنا بر حکم
خداوند و رسول او قبول نمود و بتصرف خود در آورد و بعد از رحلت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد آنچه واقع شد از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت که غصب کرده بودند بخود باز نگردانید فرمود برای دو چیز یکی تاسی بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که عادت آنحضرت این بود که اگر چیزی از دست وی بیرون
رفتی باز بخود باز نگردانیدی و لهذا خانه آنحضرت که عقیل فروخته بود در مکه
ملتفت آن نشد و دیگر غاصب و مغصوب هر دو بحق بازگشت نموده اند و حق تعالی
حکم میان ایشان فرموده و هر یک بجزای خود رسیده اند از این جهت ترک کرد
و در تفسیر ثعلبی نیز مذکور است که امام زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام
در جواب مرد شامی فرمود که ذی القربی که در سوره بنی اسرائیل وارد شده اهل آن
قرابت ماییم و حق تعالی فرمود که بده خویش را و راه گذری از بنی هاشم حق ایشان را
از خمس و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده ساختن
مجاهد گوید که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف نماید اسراف نباشد و اگر جوی
یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد چنانچه آورده اند که شخصی گفت بشخصی که لا خیر
فی الاسراف او در جواب گفت لا اسراف فی الخیر اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

الشیاطین



الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا بدرستی که اسراف کنندگان هستند برادران
دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت آورده اند که سعد وضو می ساخت و آب را بسیار
می ریخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود که این چه اسراف است سعد
گفت در وضو نیز اسراف هست آنحضرت فرمود که بلی و اگرچه بر کنار نهر روان باشی و در
انوار پیغمبری نیز این نقل هست که گویند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و بجهت
یک مهمان شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال
دیوانند و هست دیو مرید در کار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کی او را
فرمان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب از فقرای اصحاب در بعضی اوقات
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبیدی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت
شرم و آزرم ایشان اعراض فرمودی و انتظار بردی که جای رسد که به بدایت آمد که
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا
و اگر اعراض کنی از محتاجان یعنی به برای انتظار روزی که از پروردگار خود امید میداری
آنرا پس بگوی ایشانرا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان با آسانی کشیدن
بار فقر یا وعده ده ایشانرا آورده اند که بعد از نزول این آیت چون از آنحضرت
چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی اغنانا الله و رزقنا الله و ایاکم در اسباب
نزول آمده که علیه یهودیه اگر دو بستند و مفهوم رهین آنکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم از موسی کلیم سخی تر است و جهت آزمایش دختر خود را بجناب
نبوت مآب فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر ما از شما پیرهنی می طلبد حضرت
فرمود که زمانی صبر کن که برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر
من آن پیرهن می طلبد که بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرد و بوی داد
و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و
بسبب برهنگی بیرون نمی فرمود این آیت نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ
وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و مدار دست خود را بسته بگردن

خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست کنایت است از امساک و مکشای خود را هم
کشادن بسط ید عبارتست از عطا و کل البسط اشارتست باسراف یعنی اسراف
مکن که بنشینی ملامت کرده شده درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخی میفرماید
و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ
يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که پروردگار تو گشاده میکرداند
روزی را برای هر که خواهد و تنگ می سازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند و این بسط
و قبض از محض حکمت و کسی را اعتراض نرسد بدرستی که او هست بمصالح بندگان خود
داننده بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ
خِطْئًا كَبِيرًا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ما روزی میدهیم ایشان
و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید بدرستی که کشتن ایشان گناهی است بزرگ
چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ
سَاءَ سَبِيلًا و نزدیک مشوید بزنا و بآنکه داعی بدو بدرستی که زنا هست عمل زشت
و بد راهیست که راه مغان و گبرانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن
قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا
و مکشید آن نفس را که حرام کرده است خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی
و معاهد که ایشان را نشاید کشتن مگر بحکم راستی که آن یکی از سه چیز است یا زنا بعد
از احصان یا کفر بعد از ایمان یا قتل مؤمن از روی عمد و ظلم و هر که کشته شود در حالتی
که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود پس بدرستی که ما دادیم مر وارث
او را که بعد از قتل او متولی امر او است تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت
بستاند یا عفو کند پس باید که قاتل نکشد کسی را که جایز نیست قتل او اگر ضمیر فلا یسرف
راجع بقاتل باشد چه قاتل میکند کاری که هلاک وی در وی باشد یا ولی اسراف نکند
در کشتن اگر ضمیر عاید باو باشد یا مگر غیر قاتل را بکشد یا جماعتی را بکشد برای یکی
یا مرد را بدل زن بکشد بی رد دیت چه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر جماعتی را که

در



در قتل یکی شریک باشند بکشد فاضل دیت را بر وارثان ایشان رد باید کرد [illegible]
و اگر عبدی حری فرو را بکشد ولی مقتول را نرسد مگر قتل عبد و راهی بر مولای او ندارد
آورده اند که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر
قبیله قاتل کردی حق سبحانه و تعالی ازین نهی فرمود که ولی باید که بغیر حق نکشد بدرستی
که ولی هست یاری داده شده بمعونت شرع قصاص و گویند ضمیر راجع بمقتولست
یعنی حق سبحانه و تعالی نصرت داده او را در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب عظیم
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ
الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بآن طریقه
که شرعا و عرفا آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی بماند و نفع
آن بوصله معاش او نشیند و این معنی را التزام نمائید تا برسد یتیم بنهایت
قوت یعنی ببلوغ و رشد و آثار رشد بروی ظاهر باشد که افعالش بر وفق اغراض
صحیح بود و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای تعالی با شما از تکالیف شرعیه
یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید بدرستی که صاحب پیمان هست سؤال کرده شده
یعنی او را از نقض آن و وفا بآن خواهند پرسید در حقایق آورده که خدای را عهدهاست
بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف
و خشیت و بر روح او بانکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانکه مشاهده
ما سوی نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده این عهد چون بیرون آید
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا
و تمام بپیمائید کیل را چون بپیمائید برای دیگری و بسنجید بترازوی راست
یا بکپان این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را از خیانت و نیکوتر از
جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ
أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و از پی مرو آنچه نیست ترا با آن خبر دانایی یعنی بتقلید
و گمان از پی چیزی مرو که ندانی مگو دانستم تا ندیدی مگو دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم

محمد بن حنفیه علیه السلام در معنی آیت فرموده که گواهی دروغ مده بدرستی که گوش و چشم
و دل هر یک از اینها باشد از نفس خود پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید
که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی
و از چشم پرسند چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و مرو در
زمین رفتنی تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند بدرستی که تو نتوانی شکافت
زمین را بپای در وی کشیدن و نرسی بکوهها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین
را نتواند درید و با کوهها همسری نتواند نمود با تکبر و تعظم چرا باید کرد كُلُّ ذَٰلِكَ
كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا همه اینها که شمرده شد از اوامر و نواهی که از
آیت که لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا که مذکور گشت و آن یازده امر و چهارده نهی است
و ابن عباس فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بود هست بدی او یعنی
آنچه منهی عنه است از آن نزدیک پروردگار تو مکروه است ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ
رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا
آنچه مذکور شد از احکام از حکمت است که وحی کرد آفریدگار تو بسوی تو از علم که شناخت
حق است لذاته و دانستن چیزی تا عمل بوی کنی و فرا مگیر با خدای تعالی خدای دیگر
مکرر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این
امور نهی فرموده از شرک و اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرد که فتقعد
مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نموده که اگر
شرک آری و عناد ورزی پس انداخته شوی در دوزخ در حالتی که ملامت کرده شده
باشی یعنی ملایکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت
خدای تعالی و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملایکه بنات الله و
میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ
قَوْلًا عَظِيمًا آیا برگزید شما را پروردگار شما به پسران و فرا گرفت برای خود از





ملایکه دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران ننگ
میدارید و به پسران می نازید بدرستی که شما میگویید سخن بزرگ که اضافت ولد
میکنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را بخود و مکروه را
بوی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا
و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم برائت خود از ولد در چند جای از قرآن
تا دریابند و پند پذیر شوند و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق
دور شدن قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ
سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا اگر بودندی با خدای
بحق خدایان دیگر همچنانکه کافران میگویند آنگاه آن خدایان طلب کردندی بسوی
خدای عرش یعنی مالک ملک راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق تعالی
بعیش و نکوهش ایشان میدیدند اگر ایشان خدای یا شریک خدا اگر بودندی هستی
را منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی پاکست خدای تعالی و
برتر است از آنچه ایشان میگویند برتری بزرگ نقل میکنند یکی از اولاد خباب
الارت که در دست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چوبی دیدم که تسبیح
گفت خدا را چنانچه همه شنودند و از وی تعجب کردند یا رسول الله این چوب خشک
چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ
وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا تسبیح میگوید مر خدا را هفت آسمان و زمین و هر که
در ایشانست از ملایکه و جن و انس و نیست هیچ چیزی از مخلوقات مگر تسبیح میگوید
خدا را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش می نماید
بصفات کمال قشیری گوید که تسبیح گویند زندگان از اهل آسمان و زمین بزبان قال
و باقی از ایشان بزبان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب
قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه ایشان

مسبح وی باشند ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظر
صحیح و عقل صافی نیست که فهم تسبیح ایشان توانند کرد بدرستی که حضرت خدای تعالی
بردبار است که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای تعالی
ایمان آورده در حقایق نقل میکند که تمامی مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی می
گویند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که از مکه معظمه بیرون آمدیم هیچ شجر و حجر پیش نیامد که نگفت السلام علیک یا رسول الله

بذکرش هرچه بینی در خروش است — دلی داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست — که هر خاری بتسبیحش زبانیست

در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که
بتسبیح و حمد حضرت خداوند تبارک و تعالی ناطق است و بدان زبان حصی در دست
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی
انطق کل شیء اشارت ثابت بهمین زبان خواهد بود آورده اند که ابو جهل لعین
و احزاب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله آزار رسانند آیت
فرستاد که وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
بِالْاٰخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُوْرًا و چون خوانی قرآنرا ای سید افکنیم میان تو و میان آنانکه
نمی گروند بدان سرای پرده پوشیده از حسن تا ترا نه بینند و آزار بتو نرسانند و از نظر
بعضی دیگر گفتار چنین وقوع یافته بود یعنی بوقت تلاوت قرآن ترا از نظر کافران می
پوشیم وَجَعَلْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ اَکِنَّةً اَنْ یَّفْقَهُوْهُ وَفِیْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا و می افکنیم بر دلهای
ایشان پوششها تا در نیابند قرآنرا و آن پوشش حایل میان دل ایشان و فهم قرآن
و می نهیم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نکنند چه قرآن معجز است از حیثیت
لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنکه مانع است ایشانرا از فهم معنی
و ادراک لفظ چون بواسطه آنکه لطف از ایشان باز گرفته پس ادراک آن نمی توانند کرد

وَاِذَا



وَاِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْاٰنِ وَحْدَهٗ وَلَّوْا عَلٰٓی اَدْبَارِهِمْ نُفُوْرًا و چون یاد کنی
پروردگار خود را در قرآن بیگانگی و یکتایی باز گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس
روند در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست
که آلهه ایشانرا با خدای خود ذکر کنی نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُوْنَ بِهٖٓ اِذْ یَسْتَمِعُوْنَ
اِلَیْکَ وَاِذْ هُمْ نَجْوٰٓی اِذْ یَقُوْلُ الظّٰلِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا
ما داناتریم بآنچه ایشان می شنوند قرآنرا بسبب آنچیزی و برای آن از سخره و هزء
مراد آنست که قرآنرا برای استهزاء و طعن در آن می شنوند وقتی که گوش فرا میدارند
بسوی تو و وقتی که ایشان راز گویانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است
و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که من نمیدانم که محمد صلی الله علیه وآله
چه میگوید ابو سفیان گفت که من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل
مجنونش گفت و ابو لهب کاهن و حویطب شاعر نعوذ بالله تعالی من هذه
الکلمات الواهیة و این آیت در شان این جماعتست یاد کن ای محمد چون گفتند
ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما متابعت نمیکنید و از پی نمی روید مگر
مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده تا سخن وی بعضی
چون نافی بعضی است اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوْا لَکَ الْاَمْثَالَ فَضَلُّوْا فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
سَبِیْلًا بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون
و ساحر و کاهن و شاعر پس گمراه شدند ایشان از طریق حق پس نمی توانند
یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه زدن تو بر وجهی که قبول باشد
بلکه در کار خویش گم شده اند و حیران مانده اند و در وصف تو سخنان نقیض میگویند
گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن
زوال عقل است وَقَالُوْٓا ءَاِذَا کُنَّا عِظَامًا وَّرُفَاتًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِیْدًا
و گفتند کافران که منکر بعث اند آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان
استخوانها و خاکهای خورد و ریزه شده آیا برانگیخته شدگان شویم آفریدن نو و این از استبعاد

کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا
أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ
مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ
قَرِيبًا بگو امر تمثیل است اگر فی المثل گردید بتن خود سنگ یا آهن یا آزندن
از آن چیزها که بزرگست و وقعی دارد در سینه‌های شما مانند آسمان و کوه و هرچه از
قبول حیات ابعد است البته حق سبحانه و تعالی شما را بمیراند و زنده گرداند پس
زود باشد که گویند که کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس ازوی بگو آنکه بیافرید
شما را اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان داد در بدایت هم خاک را
زنده توانست ساختن در نهایت پس زود باشد که حرکت دهند بجانب تو سرهای خود را یعنی
چنانچه کسی از تعجب سر خود می‌جنباند این زمان از روی انکار و استبعاد سر خود را بجنبانند
و گویند کی خواهد بود این حشر و نشر بگو شاید که باشد نزدیک چه هرچه آینده است
آن نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ
بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا در روزی که بخواند خدای تعالی شما را
برای محاسبه بآواز اسرافیل و نفخه اخیره بجهت قیام از قبور پس شما اجابت کنید خدا را
یا اسرافیل را در حالتی که قایل باشید بستایش او یعنی حق تعالی در خبر آمده است
که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و گویند سبحانک اللهم وبحمدک
و بعضی حمد را بمعنی امر داشته اند چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل بامره
پس معنی آیت چنین بود که خدای تعالی شما را بخواند بامر او اجابت کنید و گمان
برید از هول قیامت که در قبور خود درنگ نکرده اید مگر اندکی یا چون آخرت را به
بینند زندگی خود را در دنیا اندک شمرند نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه
امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن
بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند آورده اند که
مشرکان مکه در ایذاء اصحابه قولاً و فعلاً تقصیر نمی‌کردند مؤمنان صورت حال بعرض حضرت

رسالت



رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند
آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در باره ایشان بدینها نفرموده و آیت آمد که
وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا
و بگو بندگان مرا یعنی مؤمنان را که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی
در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که
یکی صحابی را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیت فرستاد
و بعضی فرموده گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و بعضی
برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکویی و اگر کسی درشتی کند در برابر
او بنرمی سخن گویند و بدرستی که دیو درشتی می‌افکند میان آدمیان پس ممکن است
که درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت بازدیاد هوا و فتنه کشد بدرستی
که هست شیطان مر آدمی را دشمنی آشکارا آگه است که صلاح او نجوید و جز هلاک او نکوشد
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
پروردگار شما داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید اگر
خواهد خدای تعالی ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند یا اگر خواهد عذاب کند بتسلیط
کفار بر شما و گفته اند که رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید بخذلان چه آن
مودی بعذاب است و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید اگر خواهد ببخشد بر شما
و عذاب دنیا را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق
بعذاب دنیا است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و نفرستادیم ترا ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگهداری یا پنداری که ایمان ایشان را
ضامن شوی بلکه فرستادیم ترا تا بشارت دهی به بهشت و بیم کنی از دوزخ و اگر خطاب بمؤمنانست
معنی آیت این باشد که فرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی
مؤاخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و پروردگار تو داناتر

تر است بآنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان
فرو نگذارد آورده اند که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد
و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیت فرستاد که ما داناتریم باهل
آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم و بدرستی که افزونی دادیم
بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت
مال و بسیاری اتباع چنانکه ابراهیم علیه السلام بخلت و موسی ع بمکالمت و حضرت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج و محبوبیت و شفاعت و دادیم داود را علیه السلام
کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بسلطنت و زبور صد و پنجاه سوره است
که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و مواعظ و صفت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و آل هدایت انتباهی و ستایش امت
اوست و دیگر در زبور مبین است بر تفضیل آنحضرت و ائمه علیهم السلام چه در انجا
مسطور است که او بهتر و خاتم انبیاست و آل او بعد از وی افضل اهل زمانند
و امت او خیر امم اند و در آیت و لقد کتبنا فی الزبور ایمای باین معنی هست قل
ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا
بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنها را که گمان بردید که ایشان خدایانند بجز خدای تعالی
تا این بلا از شما بگردانند ایشان نمی توانند برداشتن سختی یعنی قحط از شما و نمی توانند
تغییر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایکه و
خزاعه جنی را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر باندند و این
آیت آمد که اولئک یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون
رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا آنگروه از ملایکه و جن
آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند ایشان میجویند بپروردگار خود وسیلتی
و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او جل جلاله که کدام ایشان
نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنانکه مقربان درگاهند از ملایکه و جن توسل میکنند

بحق



بحق سبحانه و تعالی پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت ملتجی نخواهند
که معبودان شما محتاج معبود بحق اند و امید میدارند بخشش او را و می ترسند از
عذاب او بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند پس چون
معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان سزاوار پرستش
توان کرد و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا
کان ذلک فی الکتاب مسطورا و نیست هیچ دیهی و شهری مگر آنکه ما هلاک کنندگانیم
بمرگ و فنا پیش از روز قیامت یا عذاب کنندگان آن بقتل و قحط و سیل و غرق
عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب هست این
حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از زر خالص کردانند و جبال مکه را محو کنند تا زمین
کشاده شود و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازند تا باغ و بوستان سازند
حق تعالی این آیتها بدیشان نمود و فرمود که و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان
کذب بها الاولون و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالآیات الا تخویفا
و باز نمیداند ما را الا که فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا آنکه تکذیب کردند بآیات
مقترحه خود پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم
و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا استیصال کردانیدیم پس اگر آنچه این امت می طلبند
از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر اینه عذاب استیصال بدیشان
باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا استیصال نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان
بیرون خواهیم آورد و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان پیدا و هویدا که معجزه
باشد ایشانرا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشانست که ثمود از صالح معجزه طلب
کردند و خدای تعالی برای ایشان ناقه از سنگ بیرون آورد پس کافر شدند بدان ناقه
و او را پی کردند و همه هلاک شدند و نمی فرستیم ما معجزات مقترحه مگر برای ترسیدن
و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر اینه استیصال

شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا
فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
كَبِيرًا و یاد کن چون ترا گفتیم و وعده کرده ایم که اندوه مخور بدرستی که پروردگار
تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد ایشان قریش را تعبیر
بلفظ ماضی یعنی احاطه ای بجهت وقوع است یا عامتر که بنی امیه و سایر ظلمه که تغییر
دین بودند قتنا دل باشد و نگردانیدیم آن خوابرا که بتو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی سبب
آزمایش ایشان گویند مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در خواب دیده بود که عمره گذاشت و خانه را طواف نمود و سعی و حلق بجای آورد و صحابه
توجه نمودند و در ان سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که
این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقع در سنه ثانیه بظهور رسید
و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند
این خواب در مدینه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت
دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از
حدیث شب معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند
و کفار در انکار افزودند و تصدیق نمودند اما اصح و قول اکثر خواب بوده و گفته اند
خوابی که سبب فتنه آدمیان باشد آن بود که آنحضرت در واقعه دیده که قومی از بنی
امیه بر منبر وی می دویدند و اینها بر می جستند همچو بوزینه چه ایشان در سیرت از سوقات
بودند بسبب نافرمانی و عداوت و دشمنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیهم اجمعین
و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و مردمان بسیار گمراه شدند
و آنچه نهایت خصومت بود با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بظهور رسانیدند ابوسفیان
با پیغمبر نهایت خصومت و عداوت بظهور آورد چنانچه از پیش سمت ذکر یافته در جنگ
احد و غیر آن و معاویه ایضا با امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه محاربات کرد و ناسزاها
گفت که بر منبر کردند و بر منابر آن بی دین شقی ضال مضل بود و یزید پلید ملعون که پسر

آن



آن ناپاک بود با امام حسین که سبط برگزیده رسول الله بود علیهم الصلوة و السلام و
اولاد و احفاد و اقربا و خویشان و یاران او رضوان الله علیهم اجمعین در دشت کربلا
کاری کرد که هیچ گوشی را تاب شنیدن آن نیست لعنة الله علیه و علی اتباعه و اعوانه
و انصاره لعنا کثیرا دائما ابدا و عبد الملک مروان و هشام پسرش و دیگران از ایشان
با امام زین العابدین و دیگر ائمه انام علیه الصلوة و السلام چه کردند از شدت
و عقوبت که از عذاب الهی هرگز خلاصی نخواهند یافت آن بی دینان آنچه با آل پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بظهور آوردند از کینه و بغض و همه این فتنها با حضرت نموده بود و بعد
از رحلت وی بظهور آمد و از اول ناشی شد این فتنها تا آخر کار بشهادت ایشان کشید
چنانچه در کشف الغمه مذکور است این بیت که بِأَنْ تُبْيَانِ ذَاكَ الْبَغْيِ أَوَّلُ أُسِّهَا أُصِيبَ
عَلِيٌّ لَا بِسَيْفِ ابْنِ مُلْجَمٍ یعنی بشمشیرهای آن ستم و خلاف کرد را اول از غلاف کشیدند
رسیده شد با میر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و بآن شهید شد نه بشمشیر ابن ملجم علیه اللعنة
والعذاب و دیگر فرمود و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن مگر برای
فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است
متعجب شدند ابو جهل لعین گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که آتش دوزخ سنگ
را میسوزد و باز میگوید که اندرو درخت می روید این بغایت عجب است و عجب از
ایشان بود که از درخت سبز آتش می گرفتند که آن درخت مرخ و عفار است کما قال الله
تعالی جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت
ودیعت چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش
از احراق محفوظ میکند و اشتر مرغ بوقت فرو بردن جمرات از سوختن
نگاه میدارد توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت
باعتبار آنکه خورندگان آن کافران و منافقانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه
بمعنی مکروه و مبغوض است چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند
شجره را با بو جهل ملعون یا حکم بن عاص که پدر مروانست و قول ابن عباس همان بنی امیه

رفته اند و مان شدند و سبب گمراهی ایشان گشتند و می‌ترسانیم کافران و بنی امیه را با نواع
تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن پس نمی‌افزاید آن تخویف ایشان را مگر سرکشی
بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و گویند بنا بر قول ابن عباس
رضوان الله علیه که مراد از شجره ملعونه بنی امیه باشد پس محتمل که مراد از یزید که در فی
یزیدهم وقوع یافته علی ان ملعون باشد پس معنی آیت چنین بود که پس نیفزاید یزید
پلید از قبیله میشومه ایشانست مگر طاغی سرکش که طغیان و سرکشی کند سرکشیدن بزرگ
که از قبیل یا زید الاسیر باشد که طغیان مصدر فعل محذوف بود و طغیان ازان بزرگتر
نمی‌باشد که از و بوجود آمد و چون این طغیان و سرکشی بجهت فرمان برداری شیطانست
از سرکشی و استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را
که سجود کنید مر آدم را بجهت تعظیم او پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده
نکرد و چون خدای تعالی فرمود که چرا سجده نکردی گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم مر آنکس را
که آفریدی از گل پس خدای تبارک و تعالی برو لعنت کرد و از درگاه قربش براند
قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ
ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا گفت ابلیس دیگر باره خبر ده مرا که این را که گرامی کردی و فضل دادی
او را بر من چرا فضل دادی و او از خاکست و من از آتش اگر واپس داری مرا در که
و تاخیر کنی تا روز قیامت هر آینه از بیخ بر کنم فرزندان او را با غوا چنان کنم که بسعادت
بتو متواصل شوند مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو
قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا گفت خدای تعالی
مر او را که برو امر اهانت است و ابعاد یعنی او را از درگاه قرب دور کرد گفت در پی هم
خود رو پس هر که متابعت کند ترا و فرمان تو برد از ذریت آدم پس بدرستی که دوزخ
پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی
ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جزای تمام یعنی عذابی بود دایم وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ

مِنْهُمْ



مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ
وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و از جای بجنبان و بلغزان هر که توانی
لغزانیدن از ایشان با واز تو یعنی خواندن بغنا و گویند صوت شیطان غنای
مزامیر است از ابن عباس رضوان الله علیه منقولست که هر آوازی که نه در رضای
خدای تعالی از دهان بیرون آید از شیطانست و بر انگیزان بر ایشان سواران و پیادگان
خود را یعنی دیوان که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط
بر ایشان و شرکت با ایشان در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت
صرف کنند و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و امثال
آن تسمیه نمایند و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت اصنام و بتان
یا تاخیر توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد ایشان را
بمواعد مگر بفریب یعنی خطا را در ثواب می‌آراید إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا بدرستی که بندگان خالص مرا بحکم هؤلاء في الجنة نیست ترا
بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان را که
بندگی کنند و از حق تعالی خوف داشته باشند در منهج الکرامه مذکور است
که سبب توبه بشر حافی آن بود که امام موسی کاظم علیه السلام در کوچه بغداد می‌گذشت
ناگاه از خانه آواز سرود و غنا و چنگ و چغانه بسمع مبارکش رسید درین اثنا
جاریه از آن خانه بیرون آمد که فضلات نقل ایشان را در کوچه ریزد آنحضرت صلوات
الرحمن علیه از وی پرسید که صاحب این خانه آزاد است یا بنده گفت آزاد فرمود که
راست است اگر بنده می‌بود بندگی میکرد و از خدای تعالی می‌ترسید جاریه رفت
و آنرا باز گفت بشر بعد از استماع این مجلس را بهم زد و پای برهنه از خانه بیرون دوید
و بدست مبارک امام علیه السلام توبه کرد و از مشاهیر زمان شد و پسندیده است
خدای تعالی نگهدارنده بندگان خود از اضلال ابلیس ملعون رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ

فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما پروردگار شما آنست که بقدرت
کامله خود میراند و روان میکرداند کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خویش را
وگویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید
بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب
احتیاج شما را مهیا میکند واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه فلما نجیکم
الی البر اعرضتم وکان الانسان کفورا و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق
شدن در دریا گم شود و برود از خاطرهای شما هر که او را میخوانید و می پرستید مگر او
خدای را که یگانه و یکتاست که در آن محل جز او را نمیخوانید و بجز او حضرت نمیخواهید
پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و رهانیدن بسوی بیابان برگشتید
از توحید و باز پرستش بتان آورده اید یا عصیان پیش گرفتید و هست آدمی بسیار
ناسپاس در نعمت خداوند خود را افامنتم ان یخسف بکم جانب البر او یرسل
علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید
یعنی ایمن مباشید از آنکه فرو برد شما را در آب فرو بردن توانا است بر آنکه در
خاک نهان کند یا فرستد بادی بر شما که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را
سنگ باران کند پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را از آن محافظت
کند ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح
فیغرقکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا یا ایمن آمده اید که باز گرداند
شما را در آورده در دریا باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار
در کشتی نشینید پس بفرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند
پس غرق گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید پس نیابید شما برای خویش تا آن
غرق کردن از پی در آیند که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا
بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن





خلقنا تفضیلا و بر بسیاری از آنها گرامی کردیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را یعنی سوار
گردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشان را از طعامهای
پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را از آنچه آفریده ایم افزونی و علما را در تکریم و تفضیل
سخن بسیار است و بعضی از آن سمت تبیین می یابد و در وجه چند قول است اول آنکه او را
از نکو صورت نیکو و پیکر زیبای او است که در صورکم فاحسن صورکم دویم آنکه مستقیم
القامه آفریده و سر او که محل عقل و فکرت و درک و صومعة الحواس است بلندتر از همه
اعضا خلق فرموده و لهذا ارفعیت درجه آدمی و علو مرتبه او جز بعلم و تعلم نباشد
چون محل علم سر آمد از همه اعضا برتر آمد سیم اگر خواهد بایستد و اگر خواهد بخسبد
ببعضی از اجسام مشابهت دارد از حیثیت قیام و قعود مثل نبات و اشجار و کوهها
و حق جل و علا خبر داده بتسبیح ایشان که وان من شیء الا یسبح بحمده و ملائکه ملأ اعلی نیز
هر یک بتسبیح خاص و تهلیل و تحمید و تمجید مخصوص قیام و اقدام می نمایند و بعضی
بقیام اشتغال دارند و دیگر برکوع و دیگر بسجود و دیگر بقعود و از آن تحیة می
نمایند پس حق سبحانه و تعالی آدمی را فرمان خلق فرمود که گاه در نماز بایستد و گاه رکوع
کند و گاه سجود نماید و گاه قعود در یک حالت تا انسان ادای دو رکعت نماز
با همه مخلوقات برابر باشد و هر مرتبه که همه را از ساکنان عالم فوقانی و متمکنان عرصه
تحتانی حاصل است در او جمع است چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه و حکمت
شامله خود آدمی را از آب و خاک آفریده هر دو پاک و مطهرند که اصول عوالم اند
و لهذا آدمی اگر گناه کند بغیر معصوم که او گناه نمیکند لیکن چون توبه و انابت
پیش آرد و از کرده پشیمان گردد بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له گناهان او
آمرزیده شود و بطهارت اصلیه خود باز گردد پنجم آنکه آدمی بدست طعام خورد
بخلاف دیگر حیوانات که بدهان علف از زمین بردارند و در این ده نوع از کرامت
حاصل است یکی آنکه اکل مدد و مدد و حذفت شهوت است پس هر بار که حیوان سر فرود

آرد برای خوردن علف سر او خدمتکار شهوت او باشد و چون سر آدمی محل عقل و فکر
بود و پس دست او را خدمتکار او گردانید تا سر که عضو شریف است ز دنیا در جهت
خدمت شهوت و این دال بر آنست که هر که او را صفت علم حاصل است اولی است
بمخدومیت و دیگر کرامت آنکه حضرت جل و علا او را بلطف عمیم و کرم جسیم خود خلق
کرده باشد نیز دگر سر بهشت نزد آن در جهت طعام و شراب نزد هر مخلوق و شکم را
طلبه این و آن ساز دششم از کرامت و تکریم عقلست که حق سبحانه و تعالی با آدمی
ارزانی فرموده و دلیل فضیلتش قول حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وآله وسلم
که اول ما خلق الله العقل و مابه الامتیاز میان آدمی و سایر حیوانات عقلست و او باعث
بنده است بر طاعت و اقدام او بر عبادت و انقیاد احکام شرع اقدس زیرا که دیده
اعتبار و گوش هوش پر از حقایق اسرار و دل بیدار صاحب عقل را می باشد که حواس
ظاهره و باطنه را او بنور ایمان منور است نه جاهل کم عقل که ظاهر و باطن او بظلمت جهل
و عناء تیره و مکدر است هفتم آنکه هر چه از مخلوقات که غیر آدمی است از برای آدمی
مخلوق است از مطعومات و فواکه و اثمار و غیر ذلک از زمین و زمان و افلاک و انجم
و انواع نعم دنیا و بهشت عنبر سرشت در آخرت با وجود مقصود برای آدمی مهیا ساخت
هشتم زبان آدمی را گویائی داده در جمیع امور بسیار در ذکر خود و دل او را جویائی
کرامت فرموده برای طلب و فکر خود و آینه دل او را که سویداست جام گیتی نمای
عالم گردانیده و محرم اسرار خود ساخته و افعال باقی اعضای آدمی را تابع وی کردانیده
پس باید که بتحقیق ذکر دایم او را اجلاد بدو نیز بکذارد نهم ابو البشر را علیه السلام
که پدر آدمیان است تفضیل فرمود بر ملایکه او را مسجود فرشتگان و بکرامت
نبوت و تعلیم اسما بنواخت و معزز است که هر کرامت که در حق پدر فرموده فرزندانرا
که استحقاق آن داشته باشد بی نصیب نخواهد گذاشت دهم آنکه خواص آدمیانرا گرامی
گردانیده به نبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و ایمان و اسلام و هدایت

وارشاد



وارشاد و کمال و اخلاق و آداب و عبور بر مقامات عالیه و نطق و بیان و فصاحت
و بلاغت و تعلیم و تعلم و غیر ذلک من التکریمات یازدهم آنکه آدمی را خط نوشتن
کرامت فرمود تا علوم محفوظ ماند و مندرس و منطمس نگردد و بی ترجمان زبان از دور
و نزدیک سخنان توانند فهمید که دیگران واقف نشوند که علم بالتعلم و دیگر آنکه یک آدمی
را قوت و قدرت آن نباشد که جمیع علوم را به تنهایی استنباط میکنند و بواسطه خط
در کتب محفوظ می سازند و قومی دیگر چون آن را می بینند و نظر تامل بروی میگمارند
و بر و چیزی دیگر افزون میکنند و همچنین دیگری و بدین سبب علوم کامل میگردد و کلام
بحد اتمام میرسد دوازدهم از کرامت آنکه حضرت حق بحکم خلقت بیدی آدم را
علیه السلام بید قدرت و اراده حق خلق کرد و ابداع غیر بکلمه کن بوجود آورد و
روایتست که حضرت پروردگار رقم یاد فرموده بعزت و جلال خود در مقابل
بعضی که من ذریت کسی را بدست خود آفریده باشم برابر نخواهم کرد با جائی که گفته
باشم که بباشید پس شده باشند موجود گشته و بالجمله این عالم بمثابه قریه است
معمور و پایه ایست گسترده از برای انسان و او مثل رئیس و رئیس و مخدوم و
مطاع است آنرا پس کدام تکریم ازین ازید تواند بود و بلاشک چون انسان مجمع
جمیع قوی است از عقلیه قدسیه و شهویه بهیمیه و غضبیه سبعیه و قوت حس و حرکت ارادیه
و نباتیه با وجود این جمله معرفت و طاعت محل باشد و از شایبه معصیت و نافرمانی
محلی لاجرم اشرف خواهد بود از آنان که مستجمع این قوی و صفات نباشند و چون کلام
دلالت بر تفضیل نداشت چه تکریم زید منافی تکریم غیر او نیست ازین جهت حضرت
معبود ختم بر تفضیل فرمود یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ویاد کن روزی را
که بخوانیم هر گروهی را از مردمان به پیشوای ایشان یعنی نبی که با ایشان مبعوث بوده
چنانچه گویند که یا امت محمد و یا امت موسی و یا امت عیسی یا بکتابی که بدیشان فرو فرستاده شده
چنانچه خطاب کنند یا اهل فرقان و یا اهل انجیل یا مقتدری که در طریق متابعت او نموده باشند

منسوب بوی نمازنند و با مقتدیشان حشر کنند اگر در طریق حق متابعت کرده باو
در بهشت نعیم جای دارد و اگر در طریق باطل است با مقتدم در طبقه جحیم منزل کنند
وگفته اند امام جمع ام است فردا خلق را بنام مادران باز خوانند بجهت شرف امام حسن
و امام حسین و کرامت عیسی علیهم السلام یا از برای آنکه اولاد زنا رسوا نشوند و در
لباب از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل میکنند که دران روز هر قومی را بخوانند
بامام زمان ایشان پس خوش حال قومی که امامان ایشان ائمه معصومین باشند صلوات الله
علیهم اجمعین نه ائمه کفر و ضلالت و تعبیر کرده آورده اند که هر خلقی که از ایشان بظهور
آید یا حسن است مثل فتوت و شجاعت و علم و سخاوت یا ضد که غیر حسن است آن خلق
باطن پیشوای اوست که در قیامت بآن ندا کرده شوند و بنا بر افعالی که ناشی شده
از ان اخلاق از ثواب و عقاب جزا بیابند و حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا از آبا
بزرگوار خود علیهم الصلوة والسلام روایت مینماید و ایشان از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم درین آیت که خوانده شود هر قوم با امام زمان خود و بکتاب پروردگار
خود و بسنت پیغمبر خود و قولی آنست که تعلق آن با ب برید کرده و نسبت اعمال نمانند
پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا و کذا پس
هر که او داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس آنگروه میخوانند کتاب خود را
از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه دران نام عملهای نیکو می بینند و مستمد شوند
در خود و بمقدار فتیله از وسط که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش
ایشان بمقدار چیزی و تخصیص اصحاب یمین بتلاوت کتاب دلالت میکند بر آنکه قرائت
اصحاب شمال کلاقرائت بجهت خجالت و حیرت و درماندگی از زبان و غیر آن
وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا و هر که هست درین
دنیا نابینا یعنی دیده دلش را صواب نه بیند و بطریق حق مایل نشود پس او در
آخرت نابینا بود یعنی راه نجات نیابد و گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد
و عدم فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از

ثواب



ثواب هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا مغفرت مشاهده نکند و هر که در دنیا دست متابعت
بدامن عبای آل نزد و فردا دران عالم از دیدار و شفاعت ایشان محروم خواهد بود
و هیچ کوری از ان بدتر نیست که از جمال با کمال محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین محروم بود
آورده اند که ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را بت پرستی
بگذاری و زمین طایف را که آن را مکانها است چون مکه حریم حرم محترم گردانی و ما را
در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای
من مرا بدین فرموده است آیت آمد که وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا
لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا و بدرستی که خواستند ثقیف
که بگردانند ترا از آنچیزی که وحی کردیم بتو تا افترا کنی و بربندی بر ما جز آنچه وحی کرده ایم
یعنی نیکویی که خدای تعالی فرموده و آنگاه که تو چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا دوست و
گفته اند قریش با آنحضرت گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر نمایی تا وقتی که مس کنی
بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا
بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند ترا دوست وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ
إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا و اگر نه آنست که ترا اثبات دادیم بر راستی بسبب عصمت خود بدرستی
که نزدیک بود که میل کنی بسوی آرزوی ایشان میل کردنی اندک محققان گویند که معنی
آیت آنست که تو در صدد میل اندک بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت
ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است با آنکه نزدیک
نشدی پس میل کی بوده باشد در تبیان آورده که آنحضرت معصوم بود اما برای
تخویف امت گفت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد که إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ
ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا آنگاه که میل میکردی
بر سبیل فرض است هر آینه می چشانیدیم ترا عذاب زندگی در دنیا و عذاب مرگ
یعنی در آخرت ضعف یعنی دو چند عذاب را پس نمی یافتی تو برای خود بر دفع عذاب
مددکاری که بسبب آن بازرهی ثعلبی آورده که بعد این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی

الی نفسی طرفة عین آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشورت کردند رای ایشان
بران قرار گرفت که دشمنی بحد افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت
این آیت نازل شد که وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا
يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا » و بدرستی که خواستند اهل مکه تا ترا بلغزانند بدشمنیها
از زمین مکه تا ترا بیرون کنند از آن و آنجا که فرمان شود در تنگ نکنند پس از رفتن تو
مگر زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد
و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آن حضرت در مدینه حسد آمد گفتند
ای ابو القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بود اگر تو پیغمبری و خواهی که ما ترا تصدیق
کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزیمت سفر شام مصمم فرمود و این
آیت فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس
از تو چندانی نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا
معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که
سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا
تَحْوِيلًا » سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان ما و آن سنت
هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از میان خود و نیابی تو در سنت ما را
تغیر و تبدیل أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ
قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا » و بپای دار نماز را بعد از زوال آفتاب تا تاریکی شب
بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و در آیت
دلیل است بر امتداد اوقات این چهار نماز از زوال تا غسق چه لام از برای وقت
و الی از برای انتهای غایت پس مراد اتساع وقت اوست بآن معنی که هر جزوی از
صلاحیت ادا دارد بر سبیل وجوب و نیز دلالت دارد بر آنکه ظهر صلوة اولی است
زیرا که انتها ممتد ابتداست که دلوک است و آخر وقت عشا نیم شب است
چه گفته اند که غسق شدت ظلم و تاریکی شبست و آن در نیمه شب وقوع می یابد و بپای دار

نماز



نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در وی واجبست پس تسمیه
کان باشد باسم جزو بدرستی که نماز بامداد دیده شده یعنی می بینند او را ملایکه لیل
و نهار فرشتگان شب او را ادا میکنند و در آخر دیوان اعمال وی ثبت
میکنند و ملایکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدان میکنند و چون
زوال شد آنمقدار که نماز ظهر با شرایط در وی گنجد مخصوص ظهر است و عصر در آن
وقت نتوان گذارد و باقی وقت مشترکست میان ظهر و عصر تا آنمقدار که عصر در وی
گنجد مخصوص عصر است در آن وقت ظهر را نتوان گذارد و چون وقت شام در آمد آنمقدار
که مغرب گذارند مخصوص وی است و دیگر مشترکست میان او و عشا تا به نیم شب
آنمقدار بماند که عشا گنجد مخصوص اوست و شیخ مرحوم سعید شهید رحمه الله روایت
میکند از ابی عبد الله جعفر محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که آمد جبرئیل امین
از نزد رب العالمین بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باوقتهای نماز یعنی بجهت
تعیین اوقات صلوة پس یکبار آمد مر آن حضرت را در وقت زوال آفتاب
پس امر فرمود آنحضرت را باداى نماز پیشین پس آنحضرت ادا کرد نماز پیشین را باز
نزول اجلال نمود در آن روز در وقتی که سایه هر شیئ بیک قامت زیاده شده بود یعنی بعد
از آن سایه که در وقت زوال بود سایه هر شیئ مثل آن شیئ شده بود پس امر فرمود آن
حضرت را باداى نماز پسین پس آنحضرت ادا کرد نماز پسین را باز در وقت شام
همان روز آمد و آن وقتی است که ذهاب حمره مشرقی شده باشد که مغرب عبارت
از آنست پس امر کرد آنحضرت را باداى نماز شام آنحضرت ادا فرمود دیگر باز آمد
در وقتی که سرخی جانب مغرب رفته بود پس امر فرمود باداى نماز خفتن پس آنحضرت
گذارد نماز خفتن را باز آمد در وقت طلوع صبح صادق پس امر فرمود آنحضرت را باداى
نماز صبح پس گذارد دیگر باز آمد در روز دیگر این روز در وقتی که سایه هر شیئ دو چندان
آن شیئ شده بود پس امر کرد باداى نماز پیشین پس آنحضرت ادا فرمود آنرا
باز آمد در آن روز در وقتی که سایه هر شیئ دو چندان آن شیئ شده بود پس امر کرد باداى

آنحضرت را

نماز پیشین پس آنحضرت ادا فرمود و باز آمد در وقت غروب آفتاب پس امر کرد آنحضرت
را باداى نماز شام پس آنحضرت گذارد و آنرا باز آمد در وقتی که دو دانگ از شب
رفته بود پس امر کرد باداى نماز خفتن و آن حضرت ادا کرد و آنرا باز آمد و امر کرد باداى
نماز صبح در وقتی که صبح نیک روشن نشده بود پس آنحضرت ادا فرمود و نماز صبح را
بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرمود که آنچه میان هر دو نماز است وقت ادا است و وقت
اجزاى نماز پیشین و پسین اگر بمقدار وقت باقی باشد تا غروب که پنج رکعت نماز توان
کرد هر دو نماز را باداى توان گذارد و شام و خفتن اگر بمقدار باقی است که پنج رکعت
نماز توان گذارد هر دو را باداى توان گذارد وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ
عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی
بنماز که زیادتیست مر ترا بصلوة مفروضه یعنی وجوب آن زاید است بر فرایض تو که
اختصاص دارد بتو وجوب آن از خواص آنحضرت است و اگرچه ندبیت آن ثابت است
در حق کل امت و نسبت او بنافله نسبت بهمه امت است شاید و البته چنین بود که بدارد
خداى تعالى ترا در مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم در و ستوده باشد بستایش همه
ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آن مقام
ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه فایق و شرف باشد و در زاد المسیر آورده
حق سبحانه و تعالى ویرا روز قیامت بر عرش نشاند و قولی آنست که مقام محمود آنست
که لواى حمد بوى ارزانی فرمایند و آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام دهد که بردارد و چنانچه
در کشف الغمه مذکور است که آنحضرت ستایش میفرمود امیر المؤمنین را بانواع نوازشها
از انجمله آن بود که لواى مرا که لواى حمد است تو آنرا بردارى و سیر کنی در میان دو جانب
آدم و جمیع خلق و همه خلایق در آن روز در ظل لواى من باشند که طول آن هزار ساله راه
بود و ستان آن لوا از یاقوت حمرا باشد و نیزه اش از نقره بیضا و اسفل آن از
زمرد خضرا و او را سه شعبه باشد از نور یکی در مشرق و یکی در مغرب و دیگری در وسط دنیا
و بر آن سه سطر نوشته بود اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین

سیم



سیم لا اله الا الله محمد رسول الله که طول هر سطری هزار ساله راه باشد و تو با لواء
من روی و امام حسن از یمین و امام حسین علیهما السلام از یسار تو روند تا بایستی
میان من و ابراهیم پیغمبر علیه السلام در ظل عرش خالق اکبر و بپوشی حله سبز از حلهای بهشت
و منادی ندا کند که خوب پدریست پدر تو ابراهیم و خوب برادریست برادر تو علی بن
ابی طالب علیهم السلام الی آخر الحدیث و گویند که مقام محمود مقامیست که جمیع مقامات
و منظر تمام اسماى الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه آنحضرت است و باب
شفاعت درین مقام گشاده میشود و نام تو محمد و مقام تو محمود وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي
مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا و بگو اى محمد که پروردگار من
در آر مرا در قبر در آوردنی پسندیده و بی ندامت و بیرون آر از دو بیرون آوردنی
ستوده و با کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه جهت فتح
و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر در بهشت و بیرون آر از دنیا یا در آر بدعوت
نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت و بده مرا از نزدیک خود حجتی یاری دهنده
و قوتی اعانت کننده گویند آن امیر المؤمنین بود علیه السلام که دین مبین از و هویدا
شد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و بگو آمد حق
یعنی دین اسلام یا آنکسی که دین از و قوت گرفت و ناچیز شد باطل بسبب او و امیر المؤمنین
علیه بود که تا بنزد اسرنگون ساخت و قوت و شوکت اهل شرک را و در هم شکست
و ستایش و مدح و جوانمردی او را سزد که او در حق هرگز کاری نکرد و بازدی نفس
مهمی پیش نگرفت و سزد که قابل مدح او بمدایح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق در
باطل طریق اهل شرکت و بدعت و فی لغت و حق راه مؤمنان که طریق محمد و آل است
علیهم السلام و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرگاه قرآن ظهور کند شیطان مخفی
گردد و آورده اند که حق عامر است هرچه فرمود و مرضی حق است و هرچه از آن
خبایثست باطلست بدرستی که باطل نیست شده و ناچیز گشته در روایت معتبره وارده
یافته که چون صاحب الزمان علیه السلام متولد شد بر ذراع ایمن وی نوشته بود که جاء الحق

وزهق الباطل وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
إِلَّا خَسَارًا و فرو فرستیم بر تو از قرآن آنچیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه و
آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که قرآن را بیانی دارند یعنی
همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و بخشایش مر مؤمنان را که بدو
نفع می گیرند و نمی افزاید ستمکاران را مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند
وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون انعام
کنیم مر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی و روی بگرداند از یاد ما خدا که داند که چون
خدای تعالی نعمت دهد او را بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهر
و باطن اعراض کند و بنفس خود دور شود از ذکر یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق
حق بر طرف شود و چون رسد بدو بیماری و فقر و رنج باشد نا امید از روح الهی
یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت
شکر کند و در هر محنت امید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ
بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا بگو هر کس عمل میکند بطریقه که مشاکل حال او باشد از خیر
و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مؤمن
در هر دو سپاسداری و در محنت شکیبایی و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
یا صنعت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بانکه هر کس آن کند
که از و شاید و آید و لهذا از پیغمبر ما صلی الله علیه همه خلق و احسان و کرم و مروت و فتوت
و راستی و وفا بود و از مخالفان ایشان از مشرکان و بنی امیه و غیر ایشان از معاندان
تمامی سوء خلق و لئیمی و غدر و مکر و بی مروتی و ناجوانمردی و ناراستی و جفا بود و کل اناء
یترشح بما فیه پس پروردگار شما داناتر است بدانکس که او راه یافته تر است
و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار قریش نضر بن حارث
و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند

یهود



یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست
و از سخنان شما آن مرد احوال آن نبی استشمام می توان کرد بجهت آزمایش از و بپرسید
که آنکس که اطراف مشرق و مغرب گردید که بوده و احوال جوانانی که در زمان پیشین
گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب
ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است
ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند دو سوال را جواب آمد و
در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و می پرسند ترا از کیفیت روح که بدن انسان بدو
زنده است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن کائن شده
بی ماده و مدت و ادراک ذات آن مخصوص است بعلم خدای تعالی و غرض حق سبحانه
و تعالی بدو دانا نیست و داده نشده اید شما از دانش مگر اندکی نسبت با علم خدای عز
بزرگی گفته که این اندکی که خدای تعالی ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست
نزدیک به بسیاری از آن نرسیده ایم پس علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش
نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا
إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیز را
که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم پس نیابی تو برای خود
بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن برما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز
دارد ولیکن رحمت از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند بدرستی که
فضل او ست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و خاتم پیغمبران گردانیده و
ترا بر عالمیان برگزیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن را بتو فرستاده و در
میان امت تو باقی میگذارد و محو نمیکند قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا بگو ای محمد اگر جمع شوند آدمیان و پریان که
تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند بر آنکه بیارند بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا

در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و جزالت لفظ و کمال معنی و اخبار از غیب نیارند
مانند این قرآن درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیت
در جواب نضر بن حارث فرود آمد که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل
این قرآن بگوییم حق سبحانه و تعالی فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و اگرچه
باشند بعضی از ایشان مر بعضی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي
هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا و بدرستی که گردانیدیم
و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را برای مردمان درین قرآن از هر نوعی و صنفی چون
ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن پس سر باز زدند
بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابوجهل
و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو هیچ دانی که شهری از بلاد عالم کم آب تر
و تنگ عیش تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت
پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو
تا ملایکه برای تصدیق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی
باز رهی و بگو تا آسمان از سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان
از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها
درخواستند و عبدالله بن امیه میگفت که ایمان نیارم بنبوت تا نردبانی نهی و بر آسمان
روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و
با وجود اینها که بگفتی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه و تعالی این آیت
فرستاد که وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا و گفتند [illegible] ما
قریش که تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمینها که چشمه ای آب که
هرگز کم نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا
یا باشد ترا بوستانی از خرما بنان و انگور یعنی مشتمل بر آن پس روان گردانی
جویهای آب در میانه آن بوستان روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا

كِسَفًا



كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را چنانکه گمان بردی
و وعید کردی او تسقط علیهم کسفا بر سر ما پاره پاره یا بیاری خدا را و فرشتگان را در
مقابله یعنی میان ما نمایی یا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ
بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا
كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا یا باشد ترا خانه از زر
که در آنجا بنشینی یا بر روی بر آسمان و تصدیق نکنیم مر بالا رفتن ترا تا وقتی که فرود آری
بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد بگو پاکست و منزه پروردگار
ما از آنکه بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازید و شما آنچه از من میطلبید
بجز وی کسی بر آن قادر نیست آیا نیستم من مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان
و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات
بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا
مجمل و تفصیل او در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا
فی قرطاس و قوله تعالی و لو انزلنا ملکا و قوله تعالی و لو فتحنا علیهم بابا و غیر ذلک
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا
و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آورند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان
حضرت محمد صلی الله علیه و آله مگر آنکه گفتند بر انگیخت خدای تعالی آدمی را رسول یعنی این
سخن منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان غلط
میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس
مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول
خدای باید که فرشته باشد و بشر نباشد حق سبحانه و تعالی در شبهه ایشان میفرماید
قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمیان
میرفتندی بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین هر آینه

می فرستادیم برایشان از آسمان فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان
میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقی توانستندی گرفت چون در
تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول
ایشان نیز آدمی می باید در بیان آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست
آیت آمد که قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم انه كان بعباده خبيرا بصيرا
بگو خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزات
بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست
پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او بدرستی که خدای تعالی
هست به بندگان خود دانا باسرار و احوال پوشیده ایشان نیز احید الله بینا باعمال
آشکار ایشان نیز احمد چند ومن يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن
تجد لهم اولياء من دونه ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا وبكما وصما
مأواهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا و هر کرا راه نماید خدای تعالی یعنی بسبب
فرمان حکم کند بهدایت او و توفیق دهد ارادتی بنما تا سعادتی ببری پس او راه یافته است
که طریق بهشت و هر کرا بسبب عصیان حکم فرماید بضلالت او در دوزخ گذارد پس
نیابی دیگرانها را دوستانی که نصرت کنند ایشان را بجز خدای تعالی و حشر کنیم ایشان را روز
رستخیز بر رویهای ایشان و در روایت در دو یافته که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشان را می برد بر قدمهای ایشان خود
قادر است که ببرد بر رویهای ایشان و آن بجهت خواری و رسوایی ایشان است
و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه
در دنیا غافل بودند آیات قدرت نمیکردند و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول
افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمیگفتند و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند
بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی کردند جای ایشان دوزخ است هر گاه که ساکن
شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت

شوند



شوند زبانه دوزخ فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه افزائیم برای ایشان
آتش سوزان یا بیفزائیم آتش را یا آنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش
در ایشان بگیرد ذلك جزاؤهم بانهم كفروا باياتنا وقالوا ءاذا كنا عظاما
ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جديدا آن عذاب پاداشت ایشانست بسبب
آنکه ایشان نگرویدند بدلالتهای واضح بر صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله که معجزات اوست
یا بآیات قرآن و گفتند آیا آن وقت که گردیم استخوانها و فاکهای ریزریزه شده هر آینه
ما برانگیختگان باشیم آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی
صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان را تجدید و تازه سازند تا عذاب
بکشند اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض قادر على ان يخلق
مثلهم وجعل لهم اجلا لا ريب فيه فابى الظالمون الا كفورا آیا نمی بینند
و نمیدانند آنرا که خدای تعالی بقدرت کامله خود بیافریده آسمان و زمین را با آن
عظمت و بسطت بی ماده توانا است بر آنکه بیافریند ایشان را دیگر بار و بمثل اطلاق
نفس شی کنند چنانکه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید که آنکه ذات چیزی را می
آفریند قادر است که بآفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد و بدرستی که خدای تعالی
مقرر کرده است برای فنای ایشان مدتی هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگ است
و یا بجهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است پس سرباز زدند و نخواستند ستمکاران
با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و بعث قل لو انتم تملكون خزائن رحمة ربي
اذا لامسكتم خشية الانفاق وكان الانسان قتورا بگو ای محمد کافران اگر
شما مالک شوید و در تصرف آرید خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد
آنکه هر آینه باز ایستید و بخیلی ورزید از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال نفقه
دادن ما و ردی گوید که اگر تملیک از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود او
با وجود الهیت وی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت
و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای تعالی در جود خود از این دو چیز منزه است

وهست آدمی بخیل و جمع کننده مال زیرا که بنای او بر حاجت است و هر که چیزی که
محتاج است بان و ملاحظه عوض در ان چیز که بذل میکند مگر بعضی مخصوص که با وجود
احتیاج ایثار کنند و عوض در ان ملحوظ ندارند مثل اهل البیت علیهم السلام چنانچه سوره هل اتی
بدان ناطق است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ
جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا و بدرستی که ما دادیم موسی را
علیه السلام نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنین
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر ازین نیز گفته اند چون انفلاق
بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از
زبان وی و زنده شدن عصا و ابطال عصای سحره و امثال این و آنکه در حدیث صفوان
آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از نه آیات پرسیدند
وایشان را جواب داد که شرک میارید و خون ناحق مریزید و از زنا و سرقه و اکل ربا
و سعایت و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید و این آیات احکام عام
که در همه ملتی ثابت بود و لکن در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه
از صید ماهی درگذرید پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات
را تا صدق قول تو بر ایشان ظاهر گردد یا سؤال کن از یهود چون آمد موسی بدیشان
که چه گذشت میان او و فرعون پس گفت موسی را فرعون بدرستی که من گمان میبرم
ترا ای موسی جادو کرده و عقل تو مختبط شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا گفت موسی علیه السلام
بدرستی که دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه نفرستاده این آیات نه گانه را
مگر پروردگار آسمانها و زمینها آیتهای روشن که هر یک دلیلست بر نبوت من و من
یقین دانم ترا ای فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ
مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا پس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند
موسی و قوم او را از زمین مصر پس غرق گردانیدیم او را و هر که با او بود تمام

وقلنا



وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا
و گفتیم پس از غرق شدن فرعون مر فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید در
زمین مصر که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند پس چون بیاید وعده سرای دیگر
یعنی قیامت شود بیاریم شما و ایشان را آمیخته یعنی جماعتی آمیخته بهم پس حکم کنیم میان شما
بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
و بدرستی فرو فرستادیم قرآن را و براستی فرود آمد در بیان آورده که با معنی علت
و مراد از حق حضرت محمد است صلی الله علیه و آله یعنی به محمد فرود آمد آورده اند که محمد بن
سماک بیمار شد یعنی قاروره او را بطبیب ترسایی بردند مردی نیکوروی خوشبوی
جامه پاکیزه پوشیده بایشان رسید و صورت حال پرسید بوی گفتند فرمود که
سبحان الله که در بهم دست خدای تعالی از دشمن خدای استغاثت میکنید بازگردید و
و با بن سماک بگویید که دست خود بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل
و از چشم ایشان غایب شد بازگشتند و قصه بعرض رسانیدند دست بر ان موضع
نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس صاحب الزمان یا خضر بود
علیهما السلام و نفرستادیم ترا ای محمد مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده
عاصیان را بعقاب وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ
تَنْزِيلًا و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره تا بخوانی
آنرا بر مردمان جهت حوادث بطریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر است
و تنزیل دیگر نزول فرستادیم آنرا بر حسب حوادث و مصالح و فرو فرستادنی در مدت
بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا
لَمَفْعُولًا بگو مر ایشانرا که ایمان آرید بقرآن یا ایمان میارید و این است بر سبیل تهدید
یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد
بدرستی آنانکه داده شده اند علم را پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند

وحقیقت وی شناخته و امارات و علامات نبوت معلوم کرد چون ابن سلام و اتباع
او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر غفاری
و ورقة بن نوفل و احزاب ایشان چون خوانده شود قرآن بر ایشان بیفتند بر زنخهای
خود یعنی بر رویها در حالتی که سجده کنند کانه برای تعظیم او خدا یا بجهت شکر انجاز
وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن و گویند
منزه و پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود به درستی که هست وعده پروردگار ما
کرده شده یعنی واقع است بلا شک وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا
و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه
ساجد بر زمین ملاقی شود ذقن است گفته اند سجده اول برای شکر است و این سجده
برای تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم دو بار سجده فرمود که بگریند و زیاده کند سماع قرآن
ایشان را فروتنی و تضرع از سجده چهارم است این از سجدات قرآن و این در سجود تجلی
میگویند چه خبر دارد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی‌باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی
خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و ساجد باید که برکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد
و خضوع و خشوع او بیفزاید آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که یا الله
یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو
خدا را میخواند آیت آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا بگو بخوانید خدا را یا بخوانید
رحمن را که هر دو لفظ بر یک ذات اطلاق میکنند و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم
کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این اسم در حسن اطلاق برابرند هر کدام را که بخوانید
نیکوست و بدان حق را خوانده باشید پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات
جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای کرام ابن جبیر گوید یا ابن عباس که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
قرائت بجهر میفرمود در نمازها هر وقت صلوات بوجیه در مسجد الحرام قرائت کرد اهل شرک





بلهو و صفیر و لغو و تقدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرائت
کند حق سبحانه و تعالی فرمود که و آشکارا مکن نماز قرائت خود را یعنی بلند مخوان
تا مشرکان استهزا نکنند و آواز فرود میار تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو
نماز میگذارند و بطلب میان جهر و مخافت راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست
یا آنکه بلند قرائت مکن در همه نمازها و آهسته مکن قرائت را در همه بلکه جهر کن بصلوة لیلیه
و فجر و اخفات کن بظهر و عصر و در مغرب و عشا در رکعات اخیر آنها پس در دو رکعة
اول هر یک جهر باید از مغرب و عشا و میان این و آن پیدا کن راهی را یعنی بعضی بجهر و
بعضی باخفات چنانکه واقع است در نوافل نهار اخفات اولی است و در نوافل لیل
جهر و بعضی گویند خطاب بهر یک از اهل تکلیف است جهر مکن یعنی اعلان منمای بمرتبه‌ای
که موهم ریا باشد و اخفات مکن یعنی در اخفات مکوش بحدی که گمان ترک نماز شود
و تهاون بدان و راهی میان این و آن اختیار باید کرد و لهذا فرائض در مساجد و نوافل
در منازل اولی است لیکن در همه جهر بسمله مستحب است چه نقل از امام حسن عسکری علیه السلام
کرده اند که علامت مؤمن پنج است تعفیر جبین و انگشتری بیمین و شبانه روز پنجاه
و یک رکعت نماز که هفده فرض است و سی و چهار سنت و زیارت اربعین که زیارت
امام حسین است صلوات الله و سلامه علیه در بیستم ماه صفر و در همه نماز بسم الله الرحمن الرحیم
بجهر گفتن وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن
لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و بگو ستایش و ثنا مر خدای را که نگرفت
فرزندی زیرا که اگر او را فرزندی باشد هر آینه بقاء نوع او بتعاقب اولاد شبیه
بود مانند سایر ذی حیات از آدمی و حیوان لیکن او جنسی نیست زیرا که بقاء نوع او
نیست مگر ببقاء شخص او چه او واجب الوجود است جل ذکره و نیز اگر او را ولدی می‌بود
ناچار بود از صاحبه و زوجه پس باید که او را شهوت و جماع باشد و این هر دو محال است
چه اگر جنسی می‌بود احتیاج لازم می‌آمد و حال آنکه او غنی علی الاطلاق است و این رد بر یهود
و نصاری و مجوس است که حق تعالی را فرزند اثبات میکردند تعالی الله عن ذلک نسبت مر او را

انبازی در پادشاهی چه اگر او را شریکی باشد یا مخلوق او خواهد بود یا نه پس اگر مخلوق است
بنده او باشد شرکت صورت ندارد و اگر مخلوق او نیست شریک او باشد در ذات
و این محال است زیرا که این در دلایل توحید ثابت و مبرهن گشته این رد بر مشرکانست
که انباز و شریک حق تعالی میکنند و نیست او را دوستی از جهت مذلتی که داشته باشد
تا بسبب دوست عزیز گردد یا متولی امور او شود بجهت عجز مثل ولی طفل و این نیز
محال است چه در ان امور محتاج خواهد بود بآن ولی و او غنی مطلق است و گفته اند دوست
گرفتن حق سبحانه و تعالی نه بجهت آنست که بعد از ذل بعز رسد بلکه بسبب آنست
که او از حضیض ذلت باوج عزت ترقی کند و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگ
و آن از وصف واصفان و معرفت عارفان و گفته اند معنی کبره آنست که بگوید الله اکبر و آن
در نماز واجب رکن است و در تسبیح فاطمه علیها السلام و غیر آن مستحب آیت آخرین را ازین سوره
آیت عز گویند و هر کودکی از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بدو آموختی روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند
سوره بنی اسرائیل را رقیق گردد دل او نزد ذکر والدین و مر او را باشد قنطاری در
بهشت و آن هزار و دویست اوقیه است مراد حسنات است و از ابی عبد الله علیه السلام
منقولست که هر اوقیه بزرگتر از کوه احد باشد در عدة الداعی نقل میکند از اهل البیت
علیهم السلام که هر که دو آیت آخر این سوره که قل ادعوا الله است تا آخر بخواند در وقت
خواب اندر زد ایمن گردد و محفوظ از هر شیطان مکار تا صباح

سورة الکهف مکیة و هی مائة و احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ستایش
خدای را آنکه فرستاد بر بنده خویش یعنی محمد صلی الله علیه و آله قرآن از ترتب استحقاق
حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که به بندگان ارزانی
داشته چه در و مندرج است آنچه کمال عباد از آن بحصول میرسد و آنچه صلاح معاد و معاش

بندگانست



بندگانست باو منتظم میگردد و نه نهاد در وی چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا
عدول از حق بباطل و لام له بمعنی فی است و گردانید او را قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا
مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ
فِيهِ أَبَدًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه یا مرجع الیه
یا قایم بما یحتاج عباد و گویند که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه نداد بنده خود را میل
بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال تا بیم کند محمد صلی الله علیه و آله یا قرآن مر کافران را
بعذاب سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده از نزدیک خدای تعالی
که معذب اوست نه غیر او و تا مژده دهد پیغمبر صلی الله علیه و آله یا قرآن گرویدگان را آنان
که میکنند کارهای پسندیده بآنکه مر ایشانراست مزدی نیکو یعنی پاداشت پسندیده و
تمام در حالتی که مقیم باشند در آن اجر همیشه بی انقطاع و انتقال گویند عمل صالح آنست که
جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع قرب و رضا نبود و نقل است از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم که عمل صالح دوستی و متابعت طریق ماست و آنچه بر آن مرتب شود اجر
حسن است وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ
كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا و بیم کند آنانرا که از روی
جهل گفتند فرا گرفت خدای تعالی فرزندی و قایلان یهود و نصاری و بنو مدلج نیست
این گویندگان را بآن فرزند یا بدین سخن که میگویند هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای
این قول میکنند و نه دانشی بود مر پدران ایشانرا درین باب که تقلید ایشان میکنند
بزرگ کلمه و آن کلمه از روی قرائت بیرون می آید از دهنهای ایشان ازینجهت قولها کفار این
کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود زیرا که مشتملست بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف
بصفت حدوث نمیگویند مگر دروغی اما دروغ بزرگ دروغیست که نزدیک رسید که بسبب
آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا رود و تکاد السموات یتفطرن منه الآیة
آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که
بایمان ایشان داشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه و تعالی برای تسلی دل مبارک او فرمود

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا
پس مگر تو کشنده‌ای نفس خود را بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان
یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و بار غم بر دل بی غل منه اگر ایمان نیاورند باین سخن
یعنی قرآن و برای کفر و عصیان و طغیان ایشان خود را هلاک مساز از دور اندوه و
جزع یا حسرت یا غصه إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا
و بدرستی که ما گردانیدیم آنچیز که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات آرایش
مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا و ائمه یا علما یا حفظه قرآن
که زینت زمین ایشانند و بعضی گویند آرایش زمین رجال است از آن روی که قیام عالم بوجود
شریف ایشان باز بسته است سیما حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیهم که عالم بوجود
باجود او قائم است بحکم لا عیش بعد المهدی و بعضی گویند مراد از ما علی الارض مشتهیات
محرمات است که حق سبحانه و تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم
مردم زیب و زینت می نماید تا بیازمائیم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد
که کدام از ایشان نیکوتر است از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا
مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و بدرستی که ما سازندگانیم آنچیزی را که بر روی زمین است از کوه
و درخت و بنا ما زمین هامون و بی گیا یعنی ما این عمارتها را خراب خواهیم ساخت
پس دل بر آن منهید و بزیب و زینت ناپایدار دل فریفته مشوید و غم و حسرت مکشید
آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پرسیدند یکی آنکه میگفتند که قصه جوانان عجایب است پس عجب از وی که جواب آن داده اند
حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که نه چنانست که میگویند آیا می پنداری تو آنکه اصحاب
کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب بودند در دلایل قدرت ما چیزی شگفت
یعنی قصه ایشان از آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجب
و غریب نیست و مراد از کهف غاریست چرخم نام واقع در کوه تباخلوس از حوالی شهر افسوس نیست نیست

کردار الملک

۵۱۴
کردار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی که کوه تباخلوس
در آنجاست و گفته اند لوحی بود از رصاص یا سنگی که اسماء اصحاب بر آنجا رقم کرده
بودند و از در غار آویخته و بعضی از اهل تفسیر گویند که اصحاب رقیم سه تن بوده اند
که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرو آمده و پوشیده
گشته یکی از ایشان گفت که هر یک بخود رجوع کنیم و عملی خیر که کرده باشیم بدان متوسل
شویم شاید ببرکت آن حق سبحانه و تعالی بر ما ترحم فرماید یکی گفت که جماعتی بمزد گرفته
بودم برای عملی دیگری در میان روز آمد و در بقیه روز مقابل تمام روز ایشان
کار کرد من مزد او دادم او را مثل مزد ایشان یکی از ایشان که این دید غضب کرده مزد
قبول نکرد و گذاشت و رفت من آن حق او را در رفاه نگذاشتم تا آخر بدان گوساله
و گاوی ماده خریدم و بزرگ شد و از نتایج حاصل شد بمرور ایام بعد از مدتی
آن اجیر آمد پیر و ضعیف شده من نشناختم او را و گفت مرا حقی پیش تو بوده آنرا
بیادم داد تا شناختم او را و تمام آن گاوها را تسلیم وی کردم که حق تست بار خدایا
اگر این را از برای رضای تو کرده ام پس ما را از این فرجی و مخلصی بفرست دیوال سنگ
چیزی از در دور شد تا روشنایی نمود و دیگری گفت که در سال قحط که مردمان در
تنگ بودند مرا غله بود و بقیمت تمام میفروختم زنی جمیله که شدت قحط او را در فتنه
بود آمد و از من طلب قوت کرد که عیالانم در معرض تلف و هلاکند من در او طمع کردم
او امتناع نمود تا پس نوبت آخر چون کار در مانده بود نزد شوهر خود این احوال باز گفت
شوهرش گفت چون محل اضطرار است قبول کن و عیالان خود را باز خر پس آن زن بنزد
شوهر خود را تسلیم او نمود و چون من قصد نزدیکی او کردم لرزه بر اعضای زن افتاد گفتم
چه حالت است گفت از خدای تعالی میترسم گفتم مرا و او را فضیحا نمود در حالت
شدت از خدای میترسی من در وقت رفاه چون نترسم از خوف الهی ترک او کردم و طعام
او را بورز دادم اگر این را از برای ترس و رضای تو کردم پس ما را از این مضیق خلاصی ده
پس سنگ دور شد چنانکه بیرون بتمام نموده شد و دیگری گفت که من پدر و مادری داشتم

که بکبرسن رسیده بوده اند و در الکوسفندی چند بود که از شیر آنها ایشان را حظوظی ساختم
یک روزی رجوع کردم بکوسفندان که بجهت ایشان شیر برم باران تند باریدن گرفت
و من توقف کردم تا شب در آمد من شیر را برداشته متوجه غار شدم چون آمدم خواب
کرده بودند من نخواستم که ایشان را بیدار کنم شیر در دست گرفته نشستم تا صبح که بیدار
شدند انگاه دادم تا آشامیدند اگر این را برای رضا و خشنودی تو کرده ام پس مارا
ازین تنگنای خلاصی کرامت نمای تمام سنگ از در غار دور شد و ما بیرون آمدیم و حق تعالی
فرج رسانید و در باب اصحاب کهف اقوال بسیار است و اصح آنست که دقیانوس
در زمان تسخیر ممالک بشهر افسوس رسید و انجا معبدی برای بتان که معبود او بودند
ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان میکرد و هر کس سخن او نشنید خلاصی نیافت و هر که
تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدای پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه
گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق سبحانه و تعالی درخواست نمودند که ایشان را از
فتنه آن جبار ستمکار ایمن سازد القصه بهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار
ایشان امر کرد و تهدید بسیار نمود و ایشان بر طریق توحید راسخ و درزیده مطلق فرمان
او را قبول نکردند دقیانوس گفت تا حلی و حلل که بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت
شما جوانید و خورد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل نمایید و ببینید
که مصلحت شما در قبول قول منست و در آن پس از آن از شهر متوجه موضع دیگر شد
و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب هم خود مشاورت نمودند و رای
همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشتند و روی
بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده
در مرافقت موافقت نمود و سگ شبان در عقب ایشان نیز دویدن آغاز کرد چندانکه
منع کردند ممتنع نشد و خدای تعالی او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از چه میترسید که من
دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون
نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدان پناه میتوان گرفت

مخلفه

پس



پس باتفاق روی بدان غار نهادند حق سبحانه و تعالی از رفتن ایشان بغار بدین وجه خبر
میدهد إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ
لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا یاد کن چون باز گشتند جوانان و منضم شدند بغار پس
گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزدیک خود بخششی یعنی آمرزش یا امن از دشمن
و مهیا ساز از برای ما از کار ما که مفارقت کفار است راستی و نیکویی و صواب
فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ
أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند
یعنی بخوابانیدیم ایشان را در غار سالهای ذوات عدد یعنی شمرده پس برانگیختیم یعنی
بیدار کردیم ایشان را تا ببینیم آنکه بعلم ازلی دانسته ایم و یا تا بدانند بندگان ما که دو
نفر کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا قوم دقیانوس یا معتقد حق و مناظرین در بعد
تعدد معلوم کرده کدام از اینها شمارنده اند مر آن را که دارند راست اندازه مدتی را که ایشان
درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه اند و شماره
که راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ
زِدْنَاهُمْ هُدًى ما قصه میکنیم بر تو که محمدی خبر ایشان را براستی بدرستی که ایشان
جوانان بودند که از روی صدق ایمان آوردند به پروردگار خویش و بیفزودیم ایشان را
راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَٰهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا و ببستیم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت
ارزانی داشتیم در روی دقیانوس چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را
بپرستش بت دعوت کرد پس گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمینهاست
نخواهیم پرستید بجز وی معبودی را بخدای که گفته باشیم آن هنگام گفتاری از راستی دور خطا
و دروغ هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ
بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا این گروه که ما اند در ربت یعنی جمع

از اهل افسوس فرار کردند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل بخدای بحق خدایان دیگر
که باطل اند جدا می آیند که از آن بپرستش بتان و استحقاق ایشان عبادت را
حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی
میکند نه بحجت و برهان پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بندد بر خدای تعالی
دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل از این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه
ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق بیاران
گفت وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ فَأْوُوا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ
مِنْ رَحْمَتِهٖ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا وچون یکسو شدید از اهل شرک
و دوری جستید و از آنکه می پرستند مگر خدای تعالی ایشان را خدای را معبود میدانستند
و بتان را در عبادت شریک می ساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان
باطل ایشان برکرانه شدید پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید تا بگسترانند
برای شما پروردگار شما و ببارد بر شما از بخشش خود و در وی و بسازد
برای شما از کار شما آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا و ایشان را از راه
باطل نگاه داشت و طریق حق کرامت نمود و در غار سالها ماندند و در آخر زمان
ایشان را زنده خواهند گردانید که معاون صاحب الزمان صلوات الله علیه باشند
و بخدمت وی فایز گردند و در آخرت با مقربان درگاه الهی در بهشت عدن قرین و همنشین
باشند زهی سعادت دوجهانی آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان
ایشان را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق تعالی خواب را برایشان غلبه
گردانید هم آنجا خفتند بعد از سه روز تابقنوس باز آمد و احوال جوانان پرسید و از
فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغ اموال
ما برده بدین کوه متحصن شدند دقیانوس با جمعی از عقب ایشان رفت و ایشان را در
غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند گفت در غار بسنگ برآرید تا هم در آنجا بمیرند
پس در غار را استوار کردند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال

دقیانوس

دقیانوس





جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش کرده بر دیوار غار وضع کردند باميد آنکه شاید روزی آنجا
کسی رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا جلوس
بود و در وی در مقابل بنات النعش لاجرم آفتاب در وقت طلوع و غروب بر دهان
آن می تافت و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد و در درون غار
نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانکه حق سبحانه
و تعالی میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ اِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَاِذَا
تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا و می بینی تو ای بیننده آفتاب
را چون طلوع کند میل نماید از غار ایشان بسوی راست آینده چه گذشت که در
غار مقابل بنات نعش که جانب قطب شمال است افتاده و چون غروب کند برد از
ایشان و بگردد بسوی چپ نگرنده و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن تا نسیمی
که روح هوا بدیشان برسد و از تعفن غار ایمن اند این خبر ایشان از دلایل قدرت خدای تعالی
است هر کرا خدای راه نماید بتوفیق یا به بهشت پس او راه یافته است بفلاح و رشاد
و هر کرا فروگذارد پس نیابی مر او را دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ اَيْقَاظًا
وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا
و پنداری تو ایشانرا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند
در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظاهر ایشان
بنگری پنداری که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون بسرایر ایشان در نگری بدانی که از همه فارغ در
بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار یعنی بیکار و بصورت
در کار ابن عباس فرمود که اصحاب کهف را در هر ششماه از جانبی بجانبی میگردانند
تا زمین اجساد ایشان نخورد و اگرچه حق سبحانه قادر بود که بی تقلیب
ایشانرا از پوسیدن نگاه دارد لیکن در وسایط و وسایل نیز معتبرست در نشر امور

وگویند هر سالی روز عاشورا میگردانند و لیکن بهر تقدیر تقلیب ایشان ثابت است
چنانچه میفرماید و نقلبهم ایشانرا یعنی ملائکه میگردانند شان بدست راست و چپ
و سگ ایشان گسترانیده است دستهای خود را به پیشگاه غار یا به آستانه او و
آن سگ زرد بود یا سرخ یا خاکستر گون و در زاد المسیر آورده که رنگش سرخ بوده
و پشتش سیاه و شکمش و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمیر یا قطمور یا حمران
یا ذیان یا صهبا والله اعلم در تفسیر ثعلبی مذکور است که هر که شبانروزی بر حضرت
نوح علیه السلام درود فرستد مثل سلام علی نوح فی العالمین از گزدم ضرری بوی نرسد
و هر که این کلمات که وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ
متضرر نگردد اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بر ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان
بجهت گریختن و هر آینه پر کرده شوی از ایشان ترسی و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان
پر سازند و دادن آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت گریختن آنکه چشمهای
ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم و
موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] بیضاوی در انوار آورده که معاویه علیه اللعنة والعذاب الشدید الدائم
بجانب روم میرفت بجرب گذرش باین غار افتاد گفت چه بودی اگر حال ایشان منکشف
میشد و با ایشان نظری می انداختیم ابن عباس فرمود که این نزد تو را منع فرموده خدای
کسی را که از تو بهتر بود که لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا آن شقی لعنه الله علیه
نشنید و بعضی را فرستاد بسوی آن غار پس چون در رفتند بادی امده همه را بسوخت
و آن از قهر قهار آلهی بود چه بی دین اعتقاد بحق نداشت و با اهل حق دشمنی کرد القصه
دقیانوس و زبر غار بر ایشان استوار کرد و باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک
زمانی را با داجل بنای حیاتش در هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت
و بعد از وچند ملک دیگر در ان ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تند روسی رسید
داود مدد مؤمن و خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او در حشر جسد افتاده منکر شده نیز

هرچند



هرچند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد و حق سبحانه و تعالی خواست که دلیلی بر حشر جسد
بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه فرمود وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا
أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
و همچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بر انگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه
جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا
خواب دادیم بحکمت و بیداری ارزانی داشتیم بقدرت تا سوال کنند میان یکدیگر و
حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید گفت گوینده از ایشان
یعنی مکسلمینا که بزرگتر بود چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود
آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار
در آمده بودند چون درنگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده دیدند گفتند
درنگ کردیم اینجا روزی یا روز و در خواب شده باشیم یا پاره از روز و دیگر
روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر را دراز یافتند
گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است بانچه درنگ کرده اید
پس بفرستید یکی را از میان خود درمی که دارید بسوی شهر افسوس پس باید که بیستاد
در نگرد که کدام از اهل مدینه پاکیزه تر از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس
حلال تر بود و پاکیزه تر چه در زمان ایشان در ان شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی می
داشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند پس بیارد بشما خوردنی از ان طعام
پاک پس باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و خود را نگاه دارد
نشناسد یکی از اهل این شهر إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ
وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا بدرستی که اهالی این مدینه اگر تابع دقیانوس اند اگر مطلع شوند
یا ظفر کنند و ظفر یابند بر شما سنگسار زنند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خویش

و رستگاری نیابید آن وقت که در دین در آیید و رستگاری نبینید همیشه یعنی
پیوسته در عذاب باشید تملیخا را عقل و اهل بود وصیتها قبول نمود و روی بشهر نهاده
و بدروازه رسید اوضاع آن متغیر دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال
و الوان مردم بر نمطی دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدکان خبازی آمد و درم
از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض آن نان بستاند خباز زر دید منقش شده
بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را ببازار دیگر نمود و تملیخا در
بازار منتشر شد بشحنه رسید و تملیخا را طلبید تهدید عظیم نمود طلب باقی زر کرد
تملیخا گفت من گنج نیافته ام دیروز این زر را از خانه پدر برداشته ام و امروز
ببازار آورده ام نام پدر پرسید بنام پدر چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و را تکذیب
نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که از همه مردم آگاهی
دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را
افسوس میکنی تملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دیروز با جماعتی گریخته از وی بکوه رفتیم
و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را بنزد ملک
بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جماعتی از مقربان و اشراف بلد رو
بغار آوردند و تملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک رسید
و آن لوح که در دیوار غار بود در خواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار
در آمد ایشان را دید با روهای تازه و جامهای نو متحیر شد بر ایشان سلام کرد جواب
دادند حق سبحانه و تعالی از این حال اخبار فرموده که وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا
ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ
مَسْجِدًا و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان
تا بدانند آنکه وعده خدای تعالی به بعث و حشر راست و درست چه خواب و بیداری
ایشان بموت و بعث مشابهت تمام دارد و دیگر تا بدانند آنکه قیامت هیچ شک نیست در آن

پس



پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را
بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر
نزاع میکردند پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند بود
چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرد سیصد و نه سال از تحلل و تغیر نگاهداشت و پس
ارسال روح کند بآن قادر است بر توفیه نفس همه مردمان و اصناف اجزای ابدان ایشان
و دیگر باره فرستادن ارواح بآن پیش قدرت کار دشوار نیست آورده اند که
جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتیدند و ارواح ایشان مقبوض شد
و در بعضی روایات آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی
امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد رضوان الله علیهم را فرستاد بدان
غار و در روایت دیگر گفته اند و حق تعالی باد را مسخر ایشان گردانید
تا فی الحال بدر غار رسیدند سنگی که بر آن بود برداشتند سگ ایشان روشنی دیده
بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر
اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
حق سبحانه و تعالی ارواح را با اجساد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام
باز دادند ایشان گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانید ایشان گفتند
و علی محمد رسول الله الصلوة و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان
قبول نمودند حضرت پیغمبر را سلام رسانیدند باز در خوابگاه خود تکیه کردند تا دیگر
در زمان صاحب الامر زنده شوند چنانچه بعد از این مذکور شد پس بمردند و در قیامت
مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات غریبه که مذکور شد مشاهده
کردند پس گفتند بنا نهید بر ایشان دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بدان بنا
موضع ایشان را بشناسند پروردگار ایشان داناتر است بحال ایشان از جمعی که
منازعت می نمایند در باب ایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعت
که بحشر اجساد قایل بودند گفتند فرا میگیریم بر ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز میگذارند

سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا
بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَّثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّيْ اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ
اِلَّا قَلِيْلٌ زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف سه
تن بودند چهارم ایشان سگ ایشان بود و گویند نسطوریه از ترسایان پنج تن اند
ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را انداختن به پوشیده یعنی گمان است
که به پندار یا اختراع خود میگویند و گویند مسلمانان باخبار حضرت رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و آله ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان بگو آفریدگار من داناترست
بشمار ایشان نمیداند عدد ایشانرا مگر اندکی از آدمیان که حضرت پیغمبر و اهل بیت او است
علیهم السلام و ابن عباس نیز فرموده که انا من ذلک القلیل و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست یملیخا مکشلینیا مثلینیا هفت
مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس است یا کشفططیوش و اسم کلب
قطمیر و از ابن عباس منقولست که هر که نامهای اصحاب کهف با خود داشته باشد از خوف
غرق ایمن گردد و اگر در جایی آتش افتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آن
آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره گریه بسیار کنند
و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر بر چوب پاره نویسند
و در میان زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد که به نزد
پادشاهی رود بنویسد و بر ران راست بندد و اگر از برای عسر ولادت بر ران چپ
بندد دشواری بر و آسان گردد و در کوب در کشتی و نجات از قتل همینها را بر ران چپ بندد
خلاص یابند بفرمان خدای تعالی و خواص این اسماء بسیار است فَلَا تُمَارِ فِيْهِمْ اِلَّا مِرَآءً ظَاهِرًا
وَّلَا تَسْتَفْتِ فِيْهِمْ مِّنْهُمْ اَحَدًا پس تو جدال مکن ای محمد در شان اصحاب کهف اگر
اهل کتاب با تو جدال کنند مگر جدال ظاهر یعنی تحقیق ثنای در مجادله و برایشان خوان آنچه در قرآنست
و بر دفع تجهیل ایشان اشتغال فرمای و فتوی مجوی یعنی پرسش در شان ایشان از اهل کتاب
یکی را چه ایشان در مقام عناد اند مفتران برانند که چون سؤال کرده شد کو... را از حضرت





رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود که فردا اینجا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله تعالی
پانزده روز یا کم یا بیش وحی نیامد قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل
نبی علی الحضرت نشست حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّيْ
فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَّبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ وَقُلْ عَسٰى اَنْ يَّهْدِيَنِ
رَبِّيْ لِاَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشَدًا و مگو مرچیزی و کاری را که قصد داری بدرستی
که من کننده ام فردا مگر آنکه خواهد خدای تعالی یعنی گویی که اگر خدای تعالی خواهد و یاد
کن پروردگار خود را بتسبیح و استغفار چون فراموش کرده باشی استثنا را یا یاد کن مشیت
پروردگار خود را و بگو انشاء الله این تادیب آنحضرت و مر امت اند بعضی گویند
حذف مفعول مفید تعمیم است یعنی یاد کن پروردگار خود را وقتی که فراموش کرد دل
ماسوای او را چه حقیقت ذکر گاهی متحقق میشود که هر چه جز او ست فراموش کند و بگو
شاید آنکه دلالت کند مرا آفریدگار من بآنچیزی که نزدیکتر است از شان اصحاب
کهف که می پرسید از راه صواب و چون علم از حق سبحانه و تعالی لابد است او را
راه نمود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و
انبا از نوازل و حوادث آتیه وَلَبِثُوْا فِيْ كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ وَازْدَادُوْا تِسْعًا
و درنگ کردند در غار خود وقتی که در خواب بودند سیصد سال و زیاد کردند بود در
نه سال دیگر گویند این اختلاف اهل کتابست در لبث ایشان چنانکه اختلاف نمودند
در عدد ایشان و در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال بر وی افزوده اند
تا سال قمری شد چه تفاوت بین السنتین در هر سالی قریب یازده روز است و بتحقیق
سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز است و در خبر است
که ترسایان گفتند که ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق سبحانه و تعالی فرمود که
قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا لَهٗ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْ بِهٖ وَاَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ
مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا يُشْرِكُ فِيْ حُكْمِهٖ اَحَدًا بگو خدای تعالی داناتر است بمقداری که
درنگ کردند داد او راست پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات آنچه پنهانست خدای تعالی

بهر موجود و چه شنواست بهر مسموعی صیغهٔ تعجب آورده تا دلالت کند بر آنکه ادراک او در
خارج است از آنچه روست ادراک اهل سمع و بصر او را هیچ چیز مانع و حاجب نیست
و نزد علم او لطیف و کثیف و صغیر و کبیر و خفی و جلی یکسانست مر آسمان و زمین را بجز
وی دوستی که متولی امور ایشان بوده و شریک نمیکند خدای تعالی در فرمان و قضای
خود یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ
لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا و بخوان آنچه وحی کرده شده است
بسوی تو از کتاب پروردگار تو که قرآنست هیچ تغییر کننده نیست مر سخنان او را که در
شان اصحاب کهف در قرآن فرو فرستاده و نیابی بتو بجز وی پناهی آورده اند که قومی
از رؤسای کفره مر حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله گفتند این پشمینه پوشان چون
قدر ز ابون عمار و صهیب و خباب که بوی فرقهای ایشان ما را متاذی دارد و از مجلس
خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیت نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ
هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و باز دار تن خود را و شکیبایی کن با آنکه می پرستند پروردگار
خود را به بامداد و شبانگاه که مراد طرف النهار است یا نماز فجر و عصر یعنی شب و
روز بحق مشغول اند میخواهند رضای او را یا او را میخوانند و جویای غیر او نیستند و نزد
بعضی این آیت مدنی است و سبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفة القلوب چون
عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم
با سلمان و ابوذر و فقرا و اصحاب تو هم نشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را از خود دور سازی
ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان
که اوقات صبح و شام بلکه در جمیع ایام برای رضای خدای تعالی بپرستش او میگذرانند
و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان باز ندوزی و ایشان را بمدارا و بغیر ایشان
التفات مکن که مراد اهل دنیا اند میخواهی زینت و آرایش دنیا را بباید دانست که آنحضرت را

هرگز



هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده چه بحکم مازاغ البصر همت بلند او از آن بلندتر
بوده که دیده مبارک به زخارف دنیا گشاید بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که مایل
بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقرا معرض و براغنیا مقبل باشد و این نیز از برای
تنبیه دیگران فرموده و فرمان مبر آنرا که نظر لطف از دل باز گرفته ایم که آن موجب غفلت
دل او گشته از ذکر یاد کرد ما و آنکس امیه بن خلف بوده و اتباع او یا عیینه و اشیاع
او که آنحضرت را صلعم بطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه و تعالی فرموده که ما بسبب کفر دل
او را غافل کرده ایم و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و هست کار او
تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت و در این تنبیه است بر آنکه داعی بطرد
استدعا دل او غافل است از معقولات و منهمک در محسوسات تا پوشیده گشته رو
که همی باید که شرف بحلیه نفس است نه زینت جسد وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ
فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا
وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا
و بگو راستی آنچه آورده ام یعنی قرآن پیغام راست و سخن درست است
از آفریدگار شما پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود و هر که خواهد نگرویدن
گو مگرو و این امر توعید و تهویل است نه امر اجازت و اباحت یعنی عنان اختیار بدست
شماست هر که بگرود و بمضمون قرآن عمل کند آنچه وعده کرده است از بهشت و
حور و قصور خواهد یافت و اگر نگرود و بقرآن تابع نشود بدرستی که ما آماده کرده ایم
برای ستمکاران یعنی نگرویدگان آتشی که بگرد در آمده ایشان را سراپردهای آن تشبیه
کرده آتش را که محیط گرده بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث
ابو سعید خدری آورده که سرادق نار چهار دیوار است که غلظ هر یک از آن چهل روزه
راهست که بگرد کافران و معاندان در آمده و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی فریاد
رسیده شوند بآبی مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهان ایشان برند
بریان کند و بسوزد روها را از فرط حرارت بد شرابیست مهل و بد نشست جای بودن آتش

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بدرستی
که آنانکه بگرویدند بخدای تعالی وکتاب و رسول او و امام زمان او و بکردند کارهای
شایسته بتحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آنکسی که نیکوتر است از روی کردار أُولَٰئِكَ
جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ
ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ
وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا آنگروه مؤمنان نزد او پسندیده کاراند ایشانراست بوستانهای
اقامت یعنی بهشتهای که در آن مقیم باشند میرود از زیر منازل ایشان با اشجار ایشان
جویها پیرایه بسته شوند در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر و در
زاد المسیر آورده از ابن جبیر نقل میکند که هریک از بهشتیان سه دستوانه بود
یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت و بپوشند جامهای سبز از دیباهای نازک
و دیباهای ستبر فاخر و آرزوی هریک تکیه زدگان باشند در بهشت بر تختها چنانچه عادت
متنعمانست نیک یاد اشتست بهشت و نعیم آن و نیکوست آن تختها تکیه گاه یا
نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا
جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کن برای مؤمنان
و کافران مثلی و آن مثل کدام است دو مرد که برادران بودند گویند از بنی مخزوم
بودند یکی کافر و یکی مؤمن کافر اسود بن عبد الله الاشد بود و مؤمن ابو سلمه عبد الله
که زوج ام سلمه بود قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله و اصح آنست که این دو برادر از بنی
اسرائیل بودند یکی یهودا و او مؤمن بود و دیگری قطروس و او کافر بود و هشت
هزار دینار طلا از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار تصرف کردند کافر
بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه در وجوه خیر صرف کرد و حق سبحانه و تعالی
از مآل و حال ایشان خبر میدهد که دادیم مر یکی را از ایشان یعنی قطروس را دو بوستان
از تاکهای انگور و محفوف گردانیدیم از اطراف آنان یعنی درختان خرما را گرداگرد او
در آوردیم و پیدا کردیم میان آن دو باغ زرع تا آن موضع جامع حبوبات و فواکه باشد

کلتا



كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وَكَانَ
لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا
آن دو باغ بداد میوه و محصول خود را تمامی و ستم نکردی یعنی کم نساختی از میوه‌ها
معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی نیاید همیشه
میوه باغ تمام آمدی و روان کردیم میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دائم باشد
و بود مر کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اقتصاص
آنها بدرک غایت بوده آورده‌اند که یهودا محتاج شد رجوع ببرادر نمود از
در وجه معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه
باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا دست تنگی و پریشان حالی
داری یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت
خریدم تو سرای ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین
دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت
کردن آغاز کرد و گفت زر نقد بوعدهٔ نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج
گردانیدی پس گفت قطروس مر یار خود را یعنی برادر خود را و او می دل کرد
با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و او جواب میداد کافر گفت بیشترم از
تو بجهت مال و عزیزترم از قبیل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت
وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا و در آمد بباغ
خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر نفس خود بسبب مفاخرت از روی محبت دنیا گفت
گمان نمی برم آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد این بوستان من هرگز با فطنه من نیست
که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي
لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا و گمان نمی برم قیامت را آینده و اگر باز گردانیده شوم
بفرض تو بسوی پروردگار من بخدای که بیابم بهتر ازین بوستان جای بازگشتی یعنی
استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا گفت مر قطروس را یار او و هو ذا و حال آنکه او جدال میکرد
با او آیا کافر شدی بانکار ربوبیت و تردد دران آنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که
اصل با ده نیست یا خود ما در اصل ترا از خاک باز از نطفه که ماده نزدیکست پس
ترا راست کرد مرد رسید درست اندام لٰكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي
أَحَدًا لیکن من میگویم اوست خداوند حق پروردگار من و آفریدگار از خاک و نطفه
و انباز نمیگردانم بخدای خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ
لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا و چرا چون در آمدی به بوستان
خود نگفتی که آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال بدین باغ نرسد
بایستی گفت که اگر خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی نیست قوت
هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بگوئی و ناتوانی خود اعتراف کنی و دانی که آنچه
ترا از عمارت باغ و تدبیر او آن میسر شد بمددکاری لطف حضرت باری است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر که چیزی را ببیند که آن شگفت آید پس
پس بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله از آن سبب مضرت نیابد اگر می بینی مرا کمتر از تو از
جهت مال و فرزندان قوله تعالی فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا
حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ
طَلَبًا پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو زمینی بی گیاه
که پای برو بلغزد یا گردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین پس نتوانی تو مر آن آب
بزمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن آب معدوم و [illegible] نبود پس یافتن و بجوی باز
آوردن خود چگونه توانند بود آورده که حق تعالی سخن آن مؤمن را راست گردانید
و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ
مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا
فرا گرفته شد عذاب الهی بمیوه باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب

شد



شد هر بنائی که دران باغ بود پس بامداد که قطروس آن حال را مشاهده نمود میکرد این
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف می زد و پشیمانی میخورد بر آن چیزی که
خرج کرده بود اول در عمارت آن حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بر سقفهای خود
یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران در روی آن افتاد و جدار بعد از آن بیفتاد
تمام از آنجا تا کجا بر وی فرود آمد بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده عذاب کرد
دست بر دست می زد و میگفت کاشکی من انباز نمیگرفتم و شریک نمی ساختم
بپروردگار خود دیگری را تا بوستان بسبب شرک خراب نمی شد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ
يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ
ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا و نبود مر او را گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ
او بجز خدای تعالی که او بران قادر بود و او را نصرت نکرد و نبود قطروس یاری
دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای تعالی یعنی بوقت زوال نعمت
یا در روز قیامت یا بموطن جزا نصرت دادن و یاری کردن مر خدایراست و بس
خدایراست کوی درست کار چه بحکم من کان لله کان الله له هر که باشد برای حضرت حق
حضرت حق برای او باشد چون بنده بفرمان او باشد او نیز نگهبان وی بود و او
بهتر است از جهت پاداشت مر او را که بدو امیدوار بود و بهتر است از جهت
عاقبت مر بنده را که [illegible] در راه طاعت را عاقبت است و معصیت را نه
وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ
فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا و بیان کن برای جهانیان
مثل زندگانی ایشان درین جهان در سرعت زوال مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم
آنرا از سحاب یا از جانب آسمان پس بیامیخت بآن آب گیاه رسته از زمین و قوت گرفت
و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد پس بامداد کرد یعنی روز
دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا خشک گشته و درهم شکسته بشبانه که از خشکی و شکستگی
پراکنده میکرد اند او را بادها و از بن بر میکنند و بهر طرفی می برند و هست خدای تعالی بر همه چیز

ازان دانها توانا شده فرمود زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بالد
و بکمال نمو رسد و وقت آن در آید که از نمو بیفتد ناگاه آب باز منقطع گردد خشک
و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی کرده و خوشی برآید چون نامه عمر او
عنوان بپایان رسد مقتضی اجل در آمد و نهال نها را باد نیستی بر دهد آورده اند که
رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله
بانکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه و تعالی فرمود المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا
مال و پسران زندگانی آرایش دنیا اند نه زاد قیامت و توشه معاد چه باندک زمانی عرضه
تلف و هدف زوال خواهد شد و کارهای شایسته پایدار که ثمرات آن ابد الآباد باقی
ماند بهتر است نزدیک پروردگار تو از مال و پسران از جهت پاداشت و بهتر از جهت
امید برای باقی یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت
می یابد بعضی علما برانند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است یا کلمات سبحانه
لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد
و با نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود قشیری گوید باقیات صالحات آن
عمل است که مشوب بحظ و غرض نباشد بلکه خالصا لله تعالی لوجه الله بود تا نتیجه آن
ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود و خلوص عمل بآنست که رؤیت عمل از تو محو شود
در عدة الداعی آورده که تسبیحات اربع است و از ابی جعفر بن محمد علی الباقر علیهما السلام
روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت بمردی که درخت می نشاند در
محوطه که او را بود ایستاد و فرمود که آیا دلالت کنم ترا بر نشاندن درختی که از این ثابت تر
باشد اندر اصل و سریعتر از روی رسیدن و پاکیزه تر از روی ثمره و پاینده تر گفت بلی یا
رسول الله دلالت فرمای فرمود که در وقت صباح و مسا بگو سبحان الله و الحمد لله و
لا اله الا الله و الله اکبر پس اگر این را بگویی بهر تسبیح ترا ده شجر خواهد بود در بهشت
از انواع میوه‌ها و این کلمات با برکات باقیات صالحات اند و قبول این اذکار مشروط بولایت

اهل



اهل البیت علیهم السلام خواهد بود چنانچه در یافت ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا
پراکنده سازیم و ببینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و درختان همه بر روی زمین
آمده و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف قیامت پس نگذاریم یکی را از ایشان
حشر نا کرده وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة بل زعمتم الن
نجعل لکم موعدا و عرضه کرده شوند بر جناب آفریدگار تو ایستاده و صف کشیده
حق سبحانه و تعالی فرماید هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال همچنانکه
آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ نداشتید بلکه گمان داشتید آنکه نسازیم برای شما
وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب برای منکران
بعث است ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون
یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها ووجدوا
ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا و نهاده شود نوشته‌های اعمال در دستهای
اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس ببینی گناهکاران را ترسان و اعراض
کنندگان از آنچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی
چون بر آن مطلع شوند خوف بر ایشان مستولی گردد و گویند وای بر ما چه بوده است
مر این نامه را مطلق فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ مگر شمرده است همه
آنها را و ضبط کرده و نگاه داشته و بیابند آنچه کرده اند در پیش آمده و ستم نکند پروردگار
تو در کسی بنقصان حسنه و یا زیادتی سیئه او واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذریته اولیاء
من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا و یاد کن آنرا که گفتیم فرشتگان را
که سجده کنید آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس بود از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن
گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان
از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت او را ذریت اثبات

میکنند و ملایکه را ذریت نیست دلیل دیگر آنست که نیکو نیند پس برون رفت از فرمان
پروردگار خود فی رای سه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بود و درین
دلیل است که ملک عاصی نمی باشد البته می گیرند شیطانرا و فرزندان او را دوستان بجز من
یعنی ایشانرا دوست می گیرند و فرمان برداری او میکنید و در من عاصی می شوید و حال
آنکه ابلیس و ذریت او مر شما را دشمنانند بد است ستمکارانرا ابلیس و ذریت او
بدل از خداوند یعنی ایشانرا طاعت میکنند بدل طاعت من گویند ذریت یعنی اتباع است
و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز است و اکثر برانند که او را ذریت هست بعدد
ریگ بیابان و هر کدام از آنها بعضی از آدمیانرا وسوسه و وله زنی میکنند ما اشهدتهم خلق
السموات والارض ولا خلق انفسهم وما کنت متخذ المضلین عضدا
حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را وقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان
مشاورت کنم یا مددکاری طلبم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار
آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی میفرماید آنرا و میگوید ایشان در آفرینش
آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبرند
پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز می گیرند و نیستم من فرا گیرنده گمراه کنندگانرا
که ابلیس و ذریت اویند یاران و مددکاران یعنی من در خلقیت ایشان نیازم از ایشان مددکار
ویوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا
بینهم موبقا و یاد کن آن روز را که گویند خدای تعالی با فرشته با مر او مر کافرانرا
برای شفاعت خود و یا بجهت دفع عذاب از خود بخوانید آنرا که از بهر شریکان من را
آنکه گمان بردید که ایشان انباز من هستند اضافه شرکا بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و
توبیخ نیز می شاید پس بخوانند کافران بتانرا که استغاثه کنند پس اجابت نکنند
ایشانرا و بفریاد نرسند و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک یعنی وادی
از وادیهای دوزخ پدید آوریم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن
معذب سازیم و بعضی گویند موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند اهل توحید





بلا عمل و ما سوای ایشان ورای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها ولم یجدوا
عنها مصرفا و ببینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه پس یقین دانند
که ایشان در افتادنی اند در آن و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاهی
نیابند چه از همه جوانب آتش احاطه ایشان کرده باشد ولقد صرفنا فی هذا
القرآن للناس من کل مثل وکان الانسان اکثر شیء جدلا و بدرستی
که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاج اند
از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد
بصیرت شود حضرت علیم حکیم بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم آنچه در جدل را
بکار آید فرموده است اینکه می باید هست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدای تعالی
آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است
و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است
که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد
وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی ویستغفروا ربهم الا ان تاتیهم
سنة الاولین او یاتیهم العذاب قبلا و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت
از آنکه بگروند و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راه نمودنی که حضرت محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم یا قرآنست و منع ننمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان
و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی مگر طلب کنند آنکه بیاید بدیشان
سنت خدای تعالی در هلاک کردن پیشینیان یا بیاید بدیشان عذاب رو برو
و متواصل گردند روز بدر وما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین
ویجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق واتخذوا آیاتی
وما انذروا هزوا و نمی فرستادیم فرستادگانرا مگر مژده دهندگان مر اهل
ایمانرا بثواب ابد و بیم کنندگان مشرکانرا بنکال سرمدی و مجادله میکنند آنانکه کافر
شدند بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و جر اجنبی میکنند

تا زایل کردانند از متوضو و باطل سازند بآن جدال حق را که در قرآنست یا دین
قویم محمدی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت و او را و آنچه بیم داده اند انرا که بیم کرد·
کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند
افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا
قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
وکیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار او که قرآنست پس
روی بتابد از آن و قبول نکند و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است
هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی و عناد خود و تفکر نمیکنند
در عواقب آن و معاندان امیر المؤمنین علیه السلام درین ظلم و اعراض و تهدید داخلند
چه آنحضرت فرموده که انا والله آیة الکبری منست خدا را آیتی که بزرگتر باشد از من چیست
که ما نهادیم بر دلهای این معرضان و معاندان پوششهای خذلان تا در نیابند آنرا و در
گوشهای ایشان افکندیم گرانی و حرمان تا نشنوند آنرا چنانکه حق استماع است
وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۞ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ
لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا
مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ۞ و اگر خوانی تو ایشانرا بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن
و طریق اهل البیت علیهم السلام که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی موید
این معنی است پس راه نیابند آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند
هرگز دادجوا اندان اهل که علم حق تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق بوده و پروردگار تو
آمرزنده است عیب پوش خداوند بخشش اگر بگیرد خدای تعالی ایشانرا یعنی کافران
و معاندان را بآنچه میکنند از گناهان که شرکست و تکذیب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در قرآن و انکار امیر المؤمنین صلوات الرحمن علیه و باقی ائمه معصومین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین هر آینه شتاب کند برای ایشان عذاب را در دنیا بلکه مر ایشانرا
و معاندان امت وعده است یا زمان وعده که روز بدر است و جمل و صفین و نهروان

مادامت

۵۲۵

یا قیامت که چون آن وعده در آید نیابند بجز خدای تعالی پناهی و گریزگاهی لیکن شما
بسبب شرک و عصیان جای پناه نگذاشته اند وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا
وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۞ و آن دیههائی که قصه ایشان بر تو خوانده ایم چون حجر
و احقاف و مؤتفکات هلاک کرده ایم اهالی آنرا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر
و تکذیب وحی و دیگر معاصی و مقرر کرده ایم برای هلاک ایشان وقتی معلوم که چون
برسد از آن پیش و پس نیفتند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و عناد
و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره نیکبخت کسی که چون دیگریرا
پند دهند او از آن پند پذیر شود آورده اند که موسی نبی علیه السلام بعد از هلاک
فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبهٔ بلیغی خواند که فغان از مستمعان
برآمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای
قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی گفت نمیدانم
در همه عالم از خود داناتری و گوینده در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی الحمد
تلفظ کند حق سبحانه و تعالی بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص
داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه
بر که آنجا ماهی ترا بدان راه نماید حضرت موسی علیه السلام تهیه فرمود و در راه آورد
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا
و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام مر جوان خود را که خادم خود بود یعنی یوشع بن نون
بن افرائیم بن یوسف را علیه السلام که بطلب خضر علیه السلام همیشه خواهم رفت تا برسم
بمجمع البحرین که آن مکان اوست و آن ملتقای بحر فارس و روم بود و گویند آن
موضع را افریقیه خوانند و در بند شیروان نیز گفته اند القصه موسی فرمود که مدام
میروم تا برسم بمنزل او یا میروم زمانی دراز که هشتاد و یا هشتاد سال باشد یعنی هیچ
وجهی سر از سلوک نپیچم تا او را بیابم ای یوشع تو با من رفاقت مینمائی در طلب این
بنده صالح یوشع گفت آری من با تو موافقم و در رفاقت تو اتفاق میشمارم پس یوشع

تهی خیدنان و ماهی بریانی بر داشته باتفاق موسی علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا
مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس آن هنگام که رسیدند
بمجمع که میان دو دریاست آنجا به صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی در خواب
رفته بود و یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره بر آن ماهی بریان کرد چکید فی الحال
زنده شد و در دریا جهید و یوشع متحیر شد و موسی از خواب در آمد و تفقد احوال
یوشع و ماهی نانموده روی بدریا نهاد و از غایت تعجیل سفر تفحص نانموده و نظر موسی
یا استغراق در استیفاء از این نوع آیت عجیبه نسبت به یوشع فراموش کردند ماهی خود را
پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا شکل دایره که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت
آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ
لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا پس وقتی که در گذشتند
از مجمع البحرین گفت موسی علیه السلام جوان و رفیق خود را یعنی یوشع را بیار طعام
چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دیگر آنکه ما بتحقیق دیدیم از این سفر که کردیم
رنجی و سختی چون یوشع سفره پیش آورد و قصه ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ
إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ
أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا گفت خبرداری که چون جای گرفته بودیم
بآن صخره بر کنار چشمه پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو
بگویم و فراموش نگردانید مرا مگر شیطان که مرا مشغول ساخت از آنکه یاد دهم ترا و در
مثل این عجب جای فراموشی نبود و لیکن استغراق در و او را ازین باز داشت چنانچه مذکور
شد و این نوع فراموشی مذموم نیست و گفته اند نسبت آن بشیطان بجهت هضم نفس است
یا بجهت عدم احتیال فوت مرجا نبین را و اشتغال او بیکی از ایشان از دیگری از نقصان
شمرده باشد چه تعجیل سفر و خدمت موسی علیه السلام اهم دانسته باشد و اهمال در آن بسبب
عدم زیاده اهتمام در وقوع یافته باشد و این نسبت بتوسوس شیطان داده باشد و الا بواسطه
عصمت شیطان در نبی مدخل نمی تواند ساخت و مع ذلک از آن موقت بشود که این در موده

ورفت



ورفت ماهی راه خود را در دریا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین دریا
خشک می افتاد قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا گفت موسی علیه السلام
آن قصه ماهی است آنچه بودیم که ما می طلبیدیم که حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاده که آنجا
ماهی را زنده خواهد نمود و بدان کسی که می طلبیم پس باز گشتند بر نشانهای قدم خود از پی
رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود و راه دیدند کشاده و خشک
گشته بدان در آمدند فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ
مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا پس یافتند بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت داده ایم او را بخششی
از نزدیک که آن وحی است و نبوت بقول که او را پیغمبر دانند و اصح آنست قول است که طول
عمر بخشیده غیر اصح که به نبوت او قایل نیستند و گویند نام بلیا بن ملکان بوده و ذی تبع
و با الیاس و با موختیم او را از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کی آنرا اندا مگر بتعلیم
گفته اند علم لدنی آنست که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و نیز گویند علمی است
که حاصل میشود بی واسطه کشف و یقین حرف صاحب کشف الاسرار گوید که دانند ما
این علم تحقیق است از ما فیه سخن گوید آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند
تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده موسی سلام کرد خضر جامه را از روی دور کرده
جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام پیغمبر بنی اسرائیل حق سبحانه فرموده که با تو
صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب گفت که گویند پیغمبر صاحب شریعت چگونه
از کسی چیزی می آموزد و گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بعثت
آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت
نیست و نکته را تم اعلم با مورد نیا کم مؤید این قول است قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ
عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت موسی خضر را آیا پیروی کنم ترا بشرط
آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر
قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر بدرستی که تو نمی توانی با من شکیبایی کردن
موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است

شاید که از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و وجه حکمت آن ندانی
و بر آن صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا و چگونه صبر کنی بر چیزی که
احاطه نکرده باشی بآن از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ
اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا اگر خواهد
خدای تعالی صبر کننده بر آنچه از تو بینم و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي
فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا گفت خضر علیه السلام که ای موسی
پس اگر پیروی میکنی مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی
افتتاح سؤال مکن تا من بیان کنم برای تو از آنچه پنهانی که تو در یابی موسی علیه السلام
قبول فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فَانطَلَقَا
حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا
إِمْرًا پس رفتند بر ساحل دریا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب
در آن نمودند ملاحان راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند
تا چون نشستند در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری را برداشت و پنهان از قوم سوراخ
کرد کشتی را تا بکار نکند دو لوح را از الواح آن کشتی گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را
تا غرق گردانی اهل کشتی را که سوراخ سبب دخول آبست و آب سبب غرق شدن
سفینه بدرستی که آوردی چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا گفت آیا نگفتم که تو نمی توانی با من صبر کردن قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا
تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر رفته بود و این
نسیان نیز از قبیل استغراق تواند بود پس مذموم نباشد و بعضی گفته‌اند یعنی ترک
یعنی مؤاخذه مکن مرا بآنچه ترک کردم در عهد سابق مرا از کار خود دشواری یعنی بر جهت
ذلک و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ
أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا پس چون از سفینه بیرون
آمدند برفتند تا بدهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند پسری زیبا روی

بلند



بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او حشنوذ یا حیسون و نام پدر
او سلاس و نام مادرش رحمه و در میان ایشان بود و موسی و خضر میرفتند تا چون
بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر او را از میان اقران طلبید و در پس دیواری
ببرد و بی تردد و درا سنگ فی الحال پس بکشت او را بعضی با اتفاق چه فایده است که بی جهت
و تردد و توانی او را بکشت و باین جهت گفت موسی آیا بکشتی نفس پاک را که او کشته
باشد یعنی او پاک بود و بقتل غیر حق پس بی قصاص او را چگونه بکشتی هر آینه آوردی
چیزی ناپسندیده قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر آیا نگفتم مر ترا
در اول مصاحبت که تو قوت نداری و نتوانی با من در بر فعلهای من شکیبایی کردن
قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا
گفت موسی علیه السلام اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکر بعد از این
کرت پس مصاحبت مکن با من بدرستی که رسیدی از نزدیک من بعذری یعنی چون
سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تعالی
رحمت کند بر برادرم موسی علیه السلام که از در شرم گفت فلا تصاحبنی اگر صبر کردی دیدی
مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه بسیار عجایب دیدی بی حد مشاهده نمودی فَانطَلَقَا
حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا
جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا
پس هر دو بگذشتند و رفتند تا چون آمدند باهل دهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان
ارمینیه یا برقه اندر دم و اهل آن ده چون شب شدی دروازه در بستندی و بر هیچکس
نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان ده رسیدند خواستند که بدیه
درآیند دروازه نگشودند طلب طعام کردند اهل آن ده را گفتند اینجا غریب رسیده‌ایم
و گرسنه نیز هستیم مارا درین ده جای نداد و یاری طعامی جهت ما نفرستند پس سر
باز زدند اهل آن قریه از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان گرسنه بر بیرون ده بودند
و نیمه از روز بر آن نهادند پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل شده یکطرف

میخواست دیوار آنکه بیفتد و در گرداند بیخ از او. دیوار میخواست یعنی نزدیک
بود بافتادن پس خضر راست کرد آنرا باآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام
داد گفت موسی علیه السلام اهل آن دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس چه
جهت دیوار ایشان را عمارت کردی اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار
مزدی نیشابوری رحمه الله آورده که چون این آیت نازل شد و قرار یافت که اهل آن دیه
امتناع نمودند از ضیافت آن دو پیغمبر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که مردم
آن دیه لئیمان بودند که ضیافت آن دو پیغمبر نکردند چون این خبر بمردم آن قریه رسید
و نزول آیت معلوم کردند شرمنده شدند و برخواستند و یک خروار زر بار کردند
و بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند یا رسول الله نشتری بهذا الذهب
ان تجعل الباء تاء. میخریم باین زر که آورده ایم بار فابوا را تا سازی یعنی فابوا را کردانی
یعنی ابا نمودند مهمانی ایشان را آنحضرت امتناع نمود. گفت تحریف و تغییر روا
نباشد من امین وحیم شما در خیانت میفرمایید از من این نیاید چون در این آیت
عدم مصاحبت قرار داده بود قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ
مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا گفت خضر اینست جدایی من و تو یعنی گفته بودی اگر بوبت
ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید زود باشد که آگاه
سازم ترا آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی نمود و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی
أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ
وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا اما کشتی بود مر محتاجان که ده برادر
بودند پنج بیمار و دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار میکنند در دریا پس خواستم
بحکم خدای تعالی آنکه او را سوراخ کنم و عیبناک سازم و حال آنکه هست در پیش راه
ایشان پادشاهی که جلندی بن کرکر نام بود یا منوله بن جلید الازدی میگرفت هر کشتی که می‌یافت بغصب
یعنی از کشتی بانان باز میستاند آن کشتی را معیوب کردیم تا او غصب نکند و آن محتاجان
بکلی محروم نگردند وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا

وکفرا



وَكُفْرًا و اما پسر کشته بود پدر و مادر او گرویدگان پس دانستیم ما ترسیدیم
آنکه در رساند بدیشان ناپاکی و کفران نعمت یعنی چون در یک خانه میباشند شاید بخوی و
فتوی او در سازند از ره مهربانی که والدین را به ولد هست و این در ساختن موجب کفر
و طغیان بود فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا پس خواستیم
ما آنکه بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان فرزندی بهتر از او از روی طهارت و پاکیزگی یعنی
از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه و نزدیکتر باشد و نزدیکتر از جهت بخشش و مهربانی
بر پدر و مادر از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه منقولست که حق
سبحانه و تعالی بعوض آن پسر ایشان را دختری داد که پیغمبری او را بعقد در آورد و هفتاد
پیغمبر از نسل او پدید آمدند وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ
كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و اما دیوار پس هست برای دو کودک یتیم نام ایشان
اصرم و صریم و ایشان هستند در شهر مراد قریه مذکوره است و هست در زیر دیوار
گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی یا گنج نامه
و کسی بدان راه نبردی و وقتی که در زمین بود در بود و دیدی ایشان مردی شایسته نام او کاشح
و گفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود خدای تعالی ایشان را بجهت
صلاح آن پدر می حفظ فرمود و در کشف الغمه نقل میکنند از علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلام که روزی در مجلس میفرمود که اگر و مردمان بر خاموشی که در او فکری
نیست تباهست و بر کلامی که در او ذکری نیست بیهوده است بدانید که حق سبحانه و تعالی
یاد میفرماید جماعتی را بسبب پدران ایشان و می حفظ می نماید ایشان را چنانچه در کلام
واجب التکریم خود ذکر کرده که وکان ابوهما صالحا که خضر را فرستاد و حفظ اموال
آن دو یتیم کرد که در زیر زمین مدفون بود تا آنکه بجد پدر آن علامت کرد تا مال ایشان
ضایع نشود زیرا که یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته از پدران بزرگوار ایشان
رسید بدان صالح از پدر دهم آن دو یتیم بود و ما خود عترت پیغمبر خداییم پس ما را
می حفظ کنند از برای پدر پاک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و رعایت جانب ما را

فرو گذارید پس از هر جانب در آن مجلس گریه و فغان برخواست فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ
يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ
تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا پس خواست پروردگار تو آنکه برسند یتیمان بقوت
وکمال و رشد خود و بیرون آرند گنج خود را بخششی از پروردگار تو و نکردم آنچه تو دیدی
از رای خود بلکه بفرمان حق سبحانه و تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند
که گنج بود از زر و نقره. و گویند از کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر و بر وی
نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از کسی که داند که روزی او مقدر است
او تعب کشد و زحمت بر خود نهد و شگفت دارم از کسی که ایمان بمرگ داشته باشد
فرح کند و عجب دارم از کسی که دنیا را داند و تغیرات او را مشاهده نماید باو آرمیده
گردد و مطمئن شود لا اله الا الله محمد رسول الله اینست تاویل آنچه تو نتوانستی بر آن صبر کردن
گویند نکته در آنکه خضر علیه السلام در اول اراده را اسناد بخود کرد که فاردت ان اعیبها
گفت و در دوم اسناد بحق و خود نمود که فاردنا ان یبدلهما و در سیم بحق تعالی کرد
که فاراد ربک آنست که در اول عیب ظاهر مشتمل بر افساد بود اسناد بحق تعالی کرد
و از فواید این قصه آورده اند آنست که تا مرد عجب ننماید بعلم خود و مبادرت بانکار
نکند چیزی که مستحسن نباشد او را و شاید که در وی سری باشد که او نداند و مداومت
بر تعلم و تذلل متعلم و رعایت کردن ادب در مقال و تنبیه در امور رغبته با جبر و با عدم
آن عفو کردن تا اصرار متحقق شود انکار و مهاجرت اختیار نمودن و غرض تلقین و تعلیم
خلایق است و این نوع امور با عصمت منافات دارد چه آنچه از لوازم نبوت است
موسی را علیه السلام حاصل بود و در بعضی از کتب امامیه رضوان الله علیهم آورده اند که
در قصه خضر و موسی علیهما السلام دلیلست بر آنکه رعیت را جایز نیست که اعتراض کند
بر نبی و وصی پس نگویند که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان بعضی متقاعد شد و در
زمان معاویه علیه اللعنه جنگ و حرب کرد و امام حسن علیه السلام با وی صلح
نمود و امام حسین علیه السلام با لشکر شام و عراق مقاتله نمود چه معلوم است که علم

ما



ما کمتر است از علم موسی نبی علیه السلام زیرا که او صاحب نبوت و توریه بود با کمال
علمش احاطه نتوانست نمود اسرار خضر را علیه السلام پس با وجود جهل ترک اعتراض اولی
و انسب است بلکه واجب با آنکه افعال خضر علیه السلام ظاهرا وفق می نمود و افعال امیر
المؤمنین و اولاد بزرگوارش صلوات الله علیهم اجمعین ظاهرا و باطنا او متعلق بجمله صلاح بود
وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا و می پرسند ترا از حال
بطریق امتحان یهود از ذو القرنین که باصح اقوال اسکندر بن فیلقوس رومی است که پادشاه
شرق و غرب بود. و بدین جهت ذو القرنین گفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد
یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته بود یا در دست
در رکاب حرب می نمود. یا کریم الطرفین بود. یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرد. یا دو گیسو
داشته یا آنکه از دو جانب سر وی برآمده در نبوت او خلاف کرده اند بعضی گویند که پیغمبر بوده باشد
که بخوانیم بر شما از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ
سَبَبًا بدرستی که ما مکین گردانیدیم یعنی دست رس دادیم مر او را با استیلا در زمین
و عطا کردیم او را از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند یا آنچه سلاطین را بکار آید
در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا اسباب دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست آویزی که
بدان سبب او را آنچه میسر می شد آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او
کرده بود و در زاد المسیر آورده که سحاب را در فرمان او کرد تا بر او سوار شده بهر جا که
میخواست میرفت دو نوبت اسکندر روم بیرون آمد مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب
کرد و بر ایشان غالب شد. عزم مغرب کرد. پس از پی در رفت سببی را که بمغرب
توان رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا
تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب یعنی
نهایت عمارت در جانب مغرب یافت آفتاب را که رای العین فرو میرود در
چشمه آب سیاه گل آمیز و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای المحیط گروهی را که
ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی تن آور با هیبت

لباسهای ایشان پوست حیوانات و گوشت وحوش و طیور طعام ایشان ابوذر رضی الله
روایت میکند که من ردیف شتری بودم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن
شتر سوار بود و ردیف آنحضرت نگاه کرد دید که آفتاب غروب میکند فرمود که یا
اباذر هیچ میدانی که آفتاب در کجا غروب کرد گفتم الله و رسوله اعلم فرمود در عین حامیة
یا حمئة که در چشمهٔ بغایت گرم یا آب سیاه لای آمیز حکمای اسلام گویند که ثابت شده بدلایل
یقینیه که زمین در وسط عالم کروی است و آسمان محیط است باو از جمیع جوانب
و آفتاب در فلک خود حرکت میکند بحرکت فلک و نیز برهان ثابت شده که جرم آفتاب
بزرگتر است از جرم زمین به سیصد و شصت و شش بار تقریبا پس غروب او
در چشمه از زمین چون تواند بود گفته اند در جواب که چون در جانب غرب دریا
واقع است پس چنان مشاهده میشود که آفتاب در آب فرو میرود چنانچه در
کشتی چنین می بینند و هذا وجدها فرمود یعنی چنان یافت که آنجا غروب میکند چون
ذوالقرنین باین موضع رسید و این قوم را دید قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب
و اما ان تتخذ فیهم حسنا گفتیم ما که ای ذوالقرنین این ندا اگر او نبی بود بطریق
وحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بلسان پیغمبر زمان او و بر هر تقدیر حق تعالی
فرمود یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند یا اخذ فرا
میگیری در باب ایشان نیکویی اگر بگروند یعنی ارشاد و تعلیم شرایع بایشان یا
قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا
گفت ذوالقرنین اما کسی که ظلم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد پس زود باشد که عذاب
کنیم یعنی من و هر که با من است بکشیم او را این عذاب دنیاست پس
بازگشته شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت پس عذاب کند خدای تعالی او را
عذاب سخت و منکر که مثل او معهود نباشد و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء
الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا و اما هر که بگرود و عمل
شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان پس مر او راست در هر دو سرای پاداشت نیکو

زود



زود باشد که گوییم مر او را از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم کاری آسان نه دشوار طاقت او
آورده اند که یک سال دران مقام توقف نمود بعضی که اطاعت نکردند بقتل آورد
و جماعتی که منقاد شدند و باسلام سر تسلیم نهادند بنواخت و گویند لشکر ظلمت را
بر قوم ناسک گماشت تا بکوشش و ... ایشان در آمدند و بعضی زنهار خواسته
ایمان آوردند پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت و
قوم ناسک را با خود برد لشکر نور را از پیش روان کرد و لشکر ظلمت را از پس
بداشت و بجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد
و بهمان طریق که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ
مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا کذلک
وقد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا تا چون رسید بجای برآمدن آفتاب
یعنی موضعی که مبدأ عمارات است از جانب مشرق یافت آفتاب را که بر ایشان
برمی آید و شعاع او می افتد بر گروهی که نگردانیده بودیم و پدید نکرده برای ایشان
از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنایی که میان ایشان و آفتاب
حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت
نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع
پذیرفتی و از سمت الراس ایشان دور گشتی از زیر بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب
بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند همچنان کرد اسکندر با ایشان
که با اهل مغرب کرد با همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایسر که شمال است
روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود
که با قوم هاویل و بدرستی که ما احاطه داشتیم بآنچه نزدیک او بود از روی آگاهی یعنی
لشکرها و ادوات حرب و اسباب ملک و مملکت گیری و جهان گستری که برد و تبع
شد بود همه محیط بودیم و مجموع را دانستیم پس اسکندر از پی در آمد راهی و طریقی
دیگر را از مشرق بشمال حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون

يَفْقَهُونَ قَوْلًا تا چون رسيد دريا و اخر شمال در منقطع ارض ترک ميان دو کوه
گويند ميان ارمينيه و آذربيجان و بهر تقدير که از پس آنها زمين ياجوج و ماجوج است يافت
در پيش آن دو کوه گروهی با هيأتهای عجيب و شکلهای غريب که نزديک بود نفهمند بسبب
غرابت لغت و کمی فطنت که دريابند سخنی را و کسی نيز از لشکر ذو القرنين سخن ايشان را
درنمی يافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ
لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا گفتند يعنی مترجم ايشان گفت ای ذو القرنين
بدرستی که ياجوج و ماجوج تباهی کنندگانند در زمين ما هر گاه که از پس اين کوهها بيرون
آيند از گياه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را
می کشند و ميخورند اگر چهارپايان نيابند آدمی را عوض آن بکار می برند و ايشان بيست و دو
قبيله اند از اولاد يافث بن نوح عليه السلام و در اشکال و احوال ايشان اختلاف کرده اند
بعضی گويند بالای کوتاه دارند بمقدار يک شبر و ريشهای دراز که از قامت ايشان دراز
تر و بر زمين ميکشند بمثابه جاروب و در حديث آمده که صنفی از ايشان بر مثال شجر
ارز اند و آن درختيست در ولايت شام طول او صد و بيست گز و صنفی را طول و عرض
مساويست و صنفی آنند که از يک گوش فراش و از گوش ديگر لحاف سازند و از
امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله منقولست که قامت بعضی از ايشان بمقدار شبرست
و قامت بعضی بغايت دراز القصه الخ گفتند با اسکندر که ما از تو توقع [illegible]
پس آيا مقرر سازيم برای تو و بيرون آريم از برای مالهای خود خرجی بشرط آنکه پديد کنی
ميان ما و ميان ايشان بندی که منع کند ايشان را از بيرون آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي
بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ گفت اسکندر آنچه دست رس
داد مرا پروردگار من بهتر است از آنچه شما ميخواهيد که بمن دهيد و مرا بآن احتياج نيست
پس مرا ياری کنيد بتوانائی يعنی بمردان توانا يا چيزی که بدان قوت يابم در اين کار که
آن آلات بود از مصالح و غير آن از آلات تا بنياد کنم ميان شما و ايشان حجابی سخت که بعضی
از آن بر بعضی مرکب باشد بياريد برای من قطعهای آهن را و اين منافی رد خراج نيست و اقتصار

بر

531

بر معونت زبر الحديد يعنی مناوله است منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند
بقياس ذلی جايها و ميخ بستند بهم و روز و شب خشت آهن زدند آن هنگام حکم کرد تا ميان
دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض و زياده برين نيز گفته اند بکندند
تا بآب رسيد پس در ته زمين بر روی آب تخته ها از سنگ فرو انداختند و خشتهای آهنين
بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ
نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا تا چون مساوی شد
يعنی برابر ساخت ميان دو کوه بنوعی که همه را ساوی بر بالای آن ريختند و هيزم را بر چوب
ترتيب کردند گفت عمله را که بدميد در اين آهنها تا چون گردانيد آن خشتهای آهن را
مانند آتش گفت بياريد تا بريزم بر بالای اين آهن گرم شده روی گداخته بدين گونه ديوار
صد و پنجاه گز ارتفاع بالا بردند تا مانند کوه يکپاره هموار و متساوی شد پس نتوانستند
ياجوج و ماجوج آنکه بالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املاس و نتوانستند در او
سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن آورده اند که از خوارق عادت ذو القرنين
بود که آهن و مس را از مسافت بند بر تنه که آهن مانند آتش گرديده و مند کان
آتش را حرارت عظيم چنان تاثير نکند بی تاييد الهی کسی را بر او چنين قدرت نبود
قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا
گفت ذو القرنين بعد از ساختن آن سد و اقتدار بر اتمام آن بخششی است از پروردگار
من بخلق که بر آنها گزند نرسد از فتنه ياجوج و ماجوج پس چون بيايد وعده پروردگار
من بر خروج اين گروه گرداند اين سد را زمين هموار و اين يکی از علامات قيامت
در اواخر سوره انبيا عليهم السلام ذکر آن بيايد انشاء الله تعالی بگردانند آنرا خورد در
و هست وعده پروردگار من راست و درست وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ
فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا و بگذاريم بعضی از ياجوج و ماجوج اند در
خروج که از دحام نمود و اضطراب ميکنند و داخل ميشوند در بعضی ديگر يعنی چون بيرون
آيند برای خراب کردن و گفته اند دو آنست که روز قيامت انس و جن از روی حيرت

اضطراب در هم آمیزند و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم همه خلایق
راجع کردنی برای حساب وجزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ
عَرْضًا الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا
وظاهر کردانیدیم آن روز دوزخ را برای ناگرویدگان ظاهر کردنی واظهار آن برای ایشان
قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد آن کافران که از فرط غفلت هست چشمهای دل
ایشان در پوششی از یاد من یعنی از مشاهده آیات که بآن یاد کرده میشوم بتوحید
وتعظیم نزد اهل ایمان و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق نمی توانند شنودن
کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب خذلان که اصلا گوش قبول
ندارد با وجود که گاهی که آواز بلند کرده توانایی شنیدن کلام [illegible] دارد واین بالکلیه
صمت است و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام که مراد از
ذکر ولایت وامامت امیر المؤمنین است وباقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که معاندان ایشان بسبب عداوت نمی توانند شنود [illegible] عداوت را گوش ایشان [illegible]
أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
نُزُلًا آیا می پندارند آنانکه کافر شدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی وعزیر و ملایکه اند
و بجز من دوستان یعنی معبودان ملخص آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان
بندگان مرا بخدایی نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان
جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را بدرستی که آماده کردیم دوزخ را
برای ناگرویدگان منزل و مأوای یا نزلی که بر آن مهمان آرند و درین معنی تهکم است و بیشتر بلکه
ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر خواهد بود قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
بگو ای محمد آیا خبر کنم شما را بزیانکارترین مردمان از روی کردارها آنانند که گم شد و ضایع گشت
شتافتن ایشان بعملهای نیکو نما در زندگانی دنیا وایشان می پندارند که ایشان نیکو میکنند
در روایت ابی الجارود از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام در [illegible] یافته که ایشان کسیکه [illegible]

فرستاد



بالختم

فرستاد که باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد به پرستش پروردگار
خود یکی را یعنی بریا تضییع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کند عملها را علی بن ابراهیم
رحمه الله در تفسیر آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود
که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند از تفسیر این آیت فرمود که هر که نماز
گذارد و زکوة دهد و روزه دارد و حج و مناسک آن بجای آرد و هر عملی که حق سبحانه وتعالی
بآن امر فرموده از برای چشم مردم آن عمل کند ریا و شرک است و عمل ریایی مقبول
درگاه الهی نیست و از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکنند که آنحضرت فرمود که باید که انکار نکنند
و شریک نسازند با ولایت آل محمد صلوات الله علیهم غیر ایشان را و عمل صالح دوستی و پیروی
ایشانست پس هر که غیر بولایت ما شریک سازد و بآن اقرار کند و حق امیر المؤمنین را
صلوات الله علیه منکر شود پس او شرک آورده بعبادت پروردگار خود زیرا که یکی از
مأمورات و عبادات الهی دوستی و پیروی ایشانست با انکار ایشان نزد ایمان و اوصیای
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دانند بعد از پیغمبر پس خلاف آن قدح در عبادت میکنند
و حکم شرک بر آن مترتب است و در روایتست از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که هر که این
آیت را در وقت خواب در خوابگاه بخواند او را در آن خوابگاه نوری پیدا شود که درخشان
گردد تا مکه و در میان آن نور فرشتگان باشند که صلوات فرستند بر او تا از خواب
بر خیزد و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن نور درخشان بود از مضجع او تا بیت المعمور
و ملایکه در میان آن نور طلب رحمت از حق تعالی کنند برای او تا از خواب بیدار شود
و دیگر فرمود که هر که آخر سوره الکهف بخواند بر تا قدم او را نور فرا گیرد و اگر همه سوره
را بخواند آن نور از و تا باسمان برسد صدق الله العظیم وصدق رسوله وولیه
الکریم ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا
کثیرا کثیرا قد وقع الفراغ من اتمام
[illegible] شهر صفر ختم بالخیر والظفر
سنه [illegible]

[illegible]